

يا سوسيا لیسیم یا توحش
تاریخ نگاری به مدد نشریات چاپ افغانستان
۱۳۷۱-۱۳۰۸

يا سوسيا لیسیم یا توحش
تاریخ نگاری به مدد نشریات چاپ افغانستان
۱۳۷۱-۱۳۰۸

عتیق اروند





یا سوسیالیسم یا توحش
تاریخ‌نگاری به مدد نشریات چاپ افغانستان
نویسنده: عتیق اروند

ویرایش و فهرست‌بندی: شبنم سیمیا
بازخوانی: اسماعیل سراب
طراح جلد و صفحه‌آرا: میثم علیپور
نویت چاپ: اول، ۱۳۹۹
ناشر: انتشارات امیری
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۵۰۰ افغانی

شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۹۷-۶۵۲-۲-۹۷
حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: کابل، جاده آسمایی، جوی شیر، بازار کتابفروشی‌ها، کوچه چهارم

شماره‌های تماس: ۰۷۸۴۱۰۰۹۱۲ - ۰۷۸۴۱۰۱۱۴ - ۰۷۰۰۲۹۰۱۱۴

نشانی الکترونیکی: amiribook2000@gmail.com



به ۴۳۸۳
۱.۰ع

فهرست

۱۵

درآمد

۱۳۰۸ - ۱۳۲۹ سرمایه‌ی مالی

۲۱

جلوس میمنت‌مانوس یک‌دیکتاتور

۲۵

ماجرای خردزد خداداده و مشروعیت دینی حکومت

۲۸

بارقه‌های سوسیالیسم در افغانستان و فرار م. حسن سلیمی

۳۵

لویه جرگه‌ی ۱۳۰۹ و تحکیم دیکتاتوری نادرشاه

۳۶

پدیده‌ی عبدالمجید زابلی: پوست قره‌قل، زبان پشتو و کودتای هفت ثور

۴۰

مشغله‌های شرکت سهامی

۴۵

سیاست‌های پراکنده: ناقلین، اقتصاد محبس، کشف پته‌خزانه و پشتونستان خواهی

۵۸

حوادث مهمه‌ی طبیعی و شیوع امراض: سیل، کلورا، جذام

۶۲

غبار؛ کورسوی نور در تاریکی

۶۴

اقتصادما

۷۶

مواجهه‌ی عبدالرحمان محمودی باروانکاوی فروید

۷۸

نظریات فروید به صورت عمومی

۱۲۶	ولی احمد عطایی	راه حصول دموکراسی
۱۲۸	محمد آصف خان محسنی	بعد القاب
۱۲۹	آینه	خلق چه می گوید؟
۱۳۰	غلام محمد غبار	ما چه داریم؟
۱۳۲	غلام حسن خان صافی	دعوت مردم به خرافات پرستی
۱۳۲	سکندر شاه	ما به پولیس با تربیه محتاجیم
۱۳۳	انگار	مصادره بدون تحقیق و محاکمه
۱۳۴	عابده فاروقی	نالهی بیمار
۱۳۵	مکاتیب وارده	سر مأموریت پولیس کابل شعبه‌ی مخصوص
۱۳۷	ندای خلق	عجیب‌ترین خبر
۱۳۷	محمودی	حقوق خلق!!!
۱۳۸	م. ص	تنقیدات اجتماعی
۱۳۸	چران خهار وز به روز بلندتر رفته و مردم فقیرتر می شوند؟ ع. م	
۱۳۹	امیرالدین شنسپ	متن استعفای شاغلی رئیس مستقل زراعت
۱۴۰	ندای خلق	از مکاتیب وارده
۱۴۱	توانگر	خبر از تهران
۱۴۱	ندای خلق	چاره‌ی درد خلق چیست؟
۱۴۲	ندای خلق	مرامنامه‌ی حزب خلق

۱۳۳۰ - ۱۳۴۵ اقتصاد مختلط و رهبری شده

۱۴۷		شکست انحصارگرایی و سیطره‌ی دولت بر اقتصاد
۱۶۱		پلان اقتصادی داوودخان: تمرکز بر کشاورزی
۱۷۱		دهه‌ی چهل: کار، کارگر، کارخانه

۱۳۴۵ - خلق

۱۸۳	خلق	مرام دموکراتیک خلق
۱۹۶	ببرک کارمل	وسایل و راه‌های پیروزی آرمان‌های خلق
۲۰۴	طاهر بدخشی	اصطلاحات و مقولات اجتماعی

۱۳۲۹ - انگار

۹۷	فیض محمد انگار	مرام این نامه
۹۸	نور محمد تره‌کی	چه می خواهیم؟
۹۹	بینوا	تشتت افکار
۱۰۰	محمودی	ای جوانان
۱۰۱	و. ادیبی	نویسنده هیچ‌گاه مرتجع نشود
۱۰۳	نور محمد تره‌کی	پرسش و پاسخ
۱۰۴	نور محمد تره‌کی	می‌گویند!
۱۰۵	محمودی	ما چه می خواهیم
۱۰۵	بزرگ لغمانی	پل ده زیارت لغمان
۱۰۶	نور محمد تره‌کی	پرسش و پاسخ
۱۰۸	نور محمد تره‌کی	به سوی هدف معین
۱۰۹	غلام حسن صافی	راه نجات
۱۱۰	داوری	گوش شیطان کر
۱۱۱	غ. صافی	بیگار است یا تیکه؟
۱۱۲	ببرک غشتلی	ما چه می خواهیم؟
۱۱۳	غ. صافی	در اطراف لت و کوب
۱۱۴	شعاع	علم انحصار نمی‌شود
۱۱۵	نور محمد تره‌کی	پرسش و پاسخ
۱۱۶	نور محمد تره‌کی	اتحادیه‌ی محصلین
۱۱۸	غ. روشن	انعکاس آرزوهای مردم
۱۱۹	نور محمد تره‌کی	نظریه‌ی شما چیست؟
۱۲۰	محمد حسن زازی	وکیل شورادر جای چطور انتخاب می‌شود؟
۱۲۱	ماگه رحمانی	زنان افغان
۱۲۲	م.ع. لعلی	شاغلی انگار

۱۳۳۰ - ندای خلق

۱۲۵	عبدالرحمان محمودی	به نام خدای عزیز و توانا
-----	-------------------	--------------------------

۳۰۶	ببرک کارمل	وطن و جامعه‌ی خود را بشناسیم	۲۰۹	خلق	قیام حسینی
۳۰۸	میر اکبر خیبر	بانک جهانی از کشور بینوای ما چه می‌خواهد؟	۲۱۰	دکتر ش	علم و فلسفه‌ی نو
۳۱۱	آناهیتا راتبزاد	فعالیت‌های سازمان دموکراتیک زنان افغانستان	۲۱۲	خلق	لغات و اصطلاحات مرام دموکراتیک خلق
۳۱۳	ببرک کارمل	مستحکم و مترقی باد دوستی افغان-شوروی	۲۱۳	نامه به خلق	قربانیان ویرانه‌ها
۳۱۹	پرچم	عقب ماندگی کشور به زبان ارقام	۲۱۴	خلق	خلق از خود دفاع می‌کند
۳۲۱		فئودالیسم در نظر خلق و پرچم			
۳۲۹		برادر بزرگ در نظر خلق و پرچم			

۱۳۴۶ - پرچم

۳۳۸	رحیم محمودی	مرام نشراتی جریده	۲۲۵	آناهیتا راتبزاد	شعار مبرم ما
۳۳۹	انجینر محمد عثمان	تحلیلی از وضع کنونی مناسبات طبقاتی جامعه‌ی ما	۲۲۹	ببرک کارمل	نگاهی به وظایف ملی مادر این مرحله‌ی تاریخی
۳۴۱	رحیم محمودی	بی‌کاری زاده‌ی تقوی‌ی سکتور دولتی ست	۲۳۵	ببرک کارمل	درباره‌ی دستگاه اداری افغانستان
۳۴۲	عبدالله محمودی	اقتصاد دولتی کنونی ما	۲۳۹	میر اکبر خیبر	یک سال دیگر بر رنج‌های عظیم مردم افغانستان گذشت
۳۴۵	ع. بنیاد	راه رشد غیر سرمایه‌داری یا رشد سرمایه‌داری بروکرات	۲۴۴	ببرک کارمل	عناصر ملی و وطن پرستان واقعی کیانند؟
۳۴۸	اسد	پیکار با اندیشه‌های زهر آگین	۲۴۷	آناهیتا راتبزاد	دخالت در سیاست و اشتراک در نهضت
۳۵۰	شعله‌ی جاوید	پیکار با فرهنگ ملاکی و نیمه‌استعماری	۲۴۹	میر اکبر خیبر	استعمار نو
۳۵۲	شعله‌ی جاوید	قهر مانان فنا ناپذیرند	۲۵۱	ببرک کارمل	طبقه‌ی جوان کارگر پیشروترین نیروی اجتماعی کار
۳۵۲	شعله‌ی جاوید	انعکاس اندیشه‌های زهر آگین در جریان‌ات سیاسی	۲۵۴	ببرک کارمل	تنها با مبارزه‌ی متحد در یک جبهه‌ی واحد
۳۵۶	عبدالله محمودی	استثمار چیست؟	۲۵۶	ببرک کارمل	ملاکین فنودال دشمن عمده‌ی طبقاتی خلق افغانستان
۳۵۹	انجینر محمد عثمان	دولت دموکراسی ملی	۲۵۹	میر اکبر خیبر	مبارزه‌ی عادلانه‌ی خلق پشتونستان
۳۶۳	فولاد	ندای سازندگان تاریخ	۲۶۱	ببرک کارمل	طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی
۳۶۴	شعله‌ی جاوید	اساس ارزش چیست؟	۲۶۹	ببرک کارمل	متن بیانیه‌ی وکیل ببرک کارمل
۳۶۷	کارگران فابریکه‌ی جنگلک	نامه از نرجبران	۲۷۲	ببرک کارمل	مبارزه برای دموکراسی عمده‌ترین رسالت کنونی ماست
۳۶۷	شعله‌ی جاوید	خبر	۲۷۷	سلطان علی کشتمند	راه صنعتی شدن کشور
۳۶۸	انجینر محمد عثمان	پارلمان‌تاریسم	۲۸۱	ببرک کارمل	دو بر خورد و خط مشی متضاد
۳۷۲	عبدالله محمودی	منشأ تراکم سرمایه	۲۸۶	غرجستانی	احتکار و قلت غله
۳۷۵	عتیق اروند	خاستگاه سرمایه‌داری از دیدگاه سینز وود	۲۸۸	ببرک کارمل	آزادی لسان
۳۷۹	واصف باختری	جبهه‌ی متحد ملی پایه‌ی سیاسی دولت دموکراسی ملی	۲۹۱	ببرک کارمل	پیکار عادلانه
			۲۹۵	میر اکبر خیبر	مبارزه علیه احتکار غله در چه جهتی باید سیر کند؟
			۲۹۶	سلطان علی کشتمند	وضع اقتصادی زحمتکش

۵۳۷	مرگ	اکرم یاری
۵۳۸	مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر با پورتونیس‌ها	اکرم یاری
۵۳۸	دشمن عمده، تضاد عمده در جامعه است	اکرم یاری

۱۳۵۷ - ۱۳۷۱ حزب و ارتش

۵۴۷	کشف‌تره‌کی	
۵۵۶	فرمان شماره شش	
۵۶۲	فرمان شماره هفت	
۵۶۴	فرمان شماره هشت	
	چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان	سازمان‌رهای بی‌بخش خلق‌های
۵۷۲		افغانستان (سرخا)
۵۷۷	فاجعه است یا حماسه	مجید کلکانی (ساما)
	مجید مبارز جاودانه شد	اعلامیه‌ی گروه خلق‌های افغانستان
۵۸۱		(سازمان‌رهای بی)
۵۸۵	حفیظ‌الله امین میر غضب سفاک	بیانیه‌ی آناهیتا راتبزاد
۵۸۶	بحران مشروعیت	
۵۹۱	اساسنامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان	
۶۲۸	خدا، وطن، و وظیفه	

۱۳۸۳ - برنامه و اساسنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۳۸۷ - برنامه و اساسنامه‌ی سازمان انقلابی افغانستان

۷۱۷	ما چرا انشعاب کردیم؟	
۷۴۷	چه باید کرد؟	
۷۵۲	اداره‌ی شورایی	
۷۵۷	نمایه	
۷۶۵	منابع	

۳۸۱	نامه‌ی رنجبران	به اداره‌ی محترم شعله‌ی جاوید
۳۸۲	شعله‌ی جاوید	تظاهرات پیگیر و مداوم
۳۸۳	شعله‌ی جاوید	سرنوشت یک پیر مرد کارگر
۳۸۴	شعله‌ی جاوید	ضرب‌وشتم کارمند شعله‌ی جاوید
۳۸۴	نامه‌ی رنجبران	به کارکنان جریده‌ی شعله‌ی جاوید
۳۸۵	شعله‌ی جاوید	اعتصاب کارگران رزمجوی مطابع دولتی
۳۸۶	شعله‌ی جاوید	نامه‌ی کارگران فابریکه‌ی قیرریزی شاروالی
۳۸۶	واصف باختری	جهان‌بینی خلاق و اپورتونیسیم چپ و راست
۳۸۹	نرس‌های زیژنتون	نامه‌ی رنجبران به کارکنان شعله‌ی جاوید
۳۹۰	رحیم محمودی	روزیونیسیم پاتجدیدنظر طلبی
۳۹۲	شعله‌ی جاوید	پاسخ کارگران گلپهار به سایر هم‌زمان ایشان
۴۹۳	شعله‌ی جاوید	فتنه‌گری‌های ارتجاع در صفوف کارگران
۳۹۵	کارجو	نامه‌ی کارگران ستمکش کمپنی هوختیف
۳۹۶		افغانستان در مسیر تاریخ: تضاد طبقاتی و جنبش اجتماعی

۱۳۴۶ - ۱۳۵۷ اقتصاد مختلط و شیخ سوسیالیسم افغانی - اسلامی

۴۱۹	خدا، وطن، شاه
۴۲۵	۲۶ سرطان: اصلاحات ارضی، ملی‌سازی بانک‌ها و حزب انقلاب ملی

۱۳۵۱ - انشعاب سازمان‌رهای از شعله‌ی جاوید

۴۳۵	با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم
۵۰۲	چند انتقاد بر جزوه‌ی «با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم»
۵۰۶	مسائل اکرم یاری
۵۱۵	غرض
۵۱۸	عشق نوعی از احساس است، ولی چگونه؟
۵۱۹	مشق به ظاهر چپ و به باطن راست
۵۱۹	سکون نسبی ست و حرکت مطلق
۵۲۰	انقلاب و مسئله‌ی ملی

درآمد

در این کتاب با دو مسیر موازی در تاریخ قرن بیستم کشور مواجه خواهید شد. مسیر نخست اقتصادی - سیاسی است. به ما یادآوری می‌کند که خاندان آل یحیی پس از افول جنبش مشروطیت چه بر سرمان آوردند. چطور دیکتاتوری نادرخان، هاشم خان و داوود خان را تاب آوردیم. سرمایه‌ی مالی و انحصاری چه به حال و روزمان آورد و بورژوازی چطور از میدان سرکوب توده‌ها سر بلند کرد. اقتصاد مختلط ورهبری شده چطور بخشی از شهرنشینان را اراضی نگه داشت و جمع بزرگی از مردم به ویژه روستانشینان را هرگز ندید. خواهیم دید که چرا این چرخ نچرخید و نه نظام شاهی و جمهوری که حتی سوسیالیسم حزب محور و ارتش محور نیز نتوانست از در ماندگی مان بکاهد. در این مسیر سعی مان بر آن بوده که سیاست و قدرت را به وسیله‌ی تحولات و تغییرات و بحران‌های اقتصادی بخوانیم. به همین دلیل تأکید چندانی بر تحولات «اساسی» و «نقاط عطف» تاریخ سیاسی معاصر نداشته‌ایم. در پی ظهور سرمایه‌داری و سیاست سرمایه‌دارانه آن قدر به عقب بازگشتیم که سرانجام به ۱۳۰۸ و آغاز دیکتاتوری نادرخان رسیدیم. از ۱۳۰۸ عقب‌تر نرفتیم زیرا تحولات بی‌بازگشت، حساب‌شده و گسترده از این سال آغاز شده است. برای نخستین بار بورژوازی به صورت یک طبقه در کشور ظهور می‌کند و دولت نیز برای رشد اقتصادی چارچوب‌های مشخصی را تعیین می‌کند. در آغاز، ما هم همانند بسیاری از کشورهای پسااستعماری تصورمان این بود که هر چه قدرت اقتصادی دولت بیشتر شود - یا حکم عامیانه‌ی هر چه کشور پیشرفت کند - و هر چه در کشور بر طبقات مرفه افزوده شود، به همان میزان قطره‌ای از این مشت پرآب بر صورت ما نیز خواهد چکید و اکثریت فرودستی که در تمام قرن نوزدهم سرکوب و منکوب شد و در اوج فقر و فلاکت تن نحیف و خشکیده‌اش را به قرن بیستم

کشید، جانی تازه خواهد گرفت. اما در ابتدا هیجانانگیز آن جوانک جهان‌نادیده، سپس هرج و مرج دزدان و سلطه‌ی سرکوبگر و خونین کاکاها و کاکازادگان ما را به کلی ناامید و دلزده ساخت و حتی برخی از ما شیفته و خواهان سکون و قرار و فلاکت قرن نوزدهم شدیم. اما به ناگاه جریان دیگری سر بر آورد و خود را حامی ستمبران و دشمن ستمگران خطاب کرد. روایت حاکمیت این گروه برای نسل ما که در مرز میان قرن بیست و بیست و یک زندگی می‌کنیم اگر دردناک‌تر و حزن‌انگیزتر از آن گذشتگان نباشد، هم‌تراز آن‌هاست.

مسیر دوم، بررسی همین واقعات از چشم‌انداز نشریات چپ و یا انتقادی افغانستان است. این که «انگار» و «ندای خلق» چه ارزیابی‌ای از سیاست سرمایه‌ی مالی داشتند، این که «خلق» و «پرچم» از یک چشم‌انداز و «شعله» از چشم‌اندازی دیگر چطور اقتصاد مختلط و رهبری شده را به نقد می‌کشیدند و این که هر کدام از این گرایش‌های مستقل انقلابی یا حزبی به کدام سمت و سو کشانده شدند، کلیت مسیر دوم کتاب را تشکیل می‌دهد. سعی ما بر آن بوده که نه تنها مواجعه‌ی جریان‌های چپ و انتقادی را با دولت‌های حاکم نشان دهیم، بلکه نقاط اشتراک و افتراق این جریان‌ها را نیز طوری دریابیم و توضیح دهیم تا از نتیجه‌ی سهل‌الوصول یا این یا آن، به چالش‌های عمده‌ی جریان‌های چپ و همچنین فرصت‌هایی که برای آیندگان مهیا ساختند برسیم.

دغدغه‌ی تدوین دایره‌المعارفی از اندیشه و ساز و کار جریان‌های چپ افغانستان سال‌ها در ذهن نویسندگی این کتاب بود و آن را بارها با دیگران مطرح ساخت و از آن‌ها یاری خواست. اما حجم کار و اختلاف رأی سبب شد تا این بار را خود به دوش کشد. با این که دغدغه کم‌کم موجود است و نویسندگی از کاری که کرده راضی نیست، اما توان، زمان و منابع در دسترس، انبوه آثار و مقالات و دست‌نوشته‌ها و نامه‌ها را به همین کتاب خلاصه کرده است. تند و کند شدن ریتم کتاب نیز چندان زیر نظارت نویسندگی قرار نداشته و به نقاط عطف تاریخ صدساله، بسط و قبض مفاهیم و تحلیل آمارها و داده‌های بعضاً ملال‌آور بستگی داشته است.

ما خود را متعلق به دوره‌ای می‌دانیم که سر خوردگی، بی‌باوری و فساد نشانه‌های بارز آن است. پس حرکت کوچک ما در این کتاب صرفاً نقد و رجز خوانی و یار د آنچه بر ما و گذشتگان ما گذشته نیست، بلکه برانگیختن و برانگیختن نسل امروز است. ما بر این باوریم که در مقابل تمامی مصائب و مشکلاتی که سنت و سرمایه‌داری به بار آورده، چپ یگانه نیرویی ست که حتی استوارتر و محکم‌تر و ورزیده‌تر از گذشته‌ی استادگی می‌کند. سوسیالیسم پناهگاه امن و همیشگی بشریت است و نویسندگی این کتاب کوشیده تا از لابه‌لای پژوهش در تاریخ و فلسفه و پیوند این دو با وضعیت کشوری به نام افغانستان، امید را به سر خوردگان و ناامیدان بازگرداند. بنابراین از مخاطب نیز تقاضا می‌کند تا از

لا به لای هر دوره، فصل و عنوان، قسمتی از طرح‌ها و پیشنهادها و فرصت‌های نویدبخش را بیرون کشد و خط این کتاب، اهداف کلی روشنفکران چپ و ایده‌های کمونیستی را تداوم بخشد و منتظر پیشنهاد پایانی نویسنده نماند.

با این حال برای آن عده از مخاطبان عجول و بی‌طاقتی که همانند هر چیز دیگر در زندگی‌شان، در پی نتایج پایانی، حرف آخر و لب کلام هستند، باید این خط را ترسیم کرد: تاریخ صد سال اخیر ما نشان داده که هیچ حرکت و تغییری ولو به نفع مردم اما با تحمیل از بالا کارساز نیست و چه بسا بحران‌ساز است. فقر و سیاه‌روزی و عقب‌ماندگی دوره‌ی سلطنت و دیکتاتوری و سرکوب دوره‌ی جمهوری و دعوت از متجاوزین و خفقان و جنگ و خونریزی دوره‌ی سوسیالیسم حزبی نتایج این برداشت کلی از تاریخ ماست. گفتیم «ولو به نفع مردم» زیرا آن‌طور که نویسنده در این کتاب نشان داده، بسیاری از این حرکت‌ها و تغییرها اساساً بدون در نظر داشت خواست مردم و یا خلاف اراده و علیه منافع توده‌های کشور و به نفع اقلیت صاحب قدرت و سرمایه رقم خورده است. لب کلام کتاب این است که نه سلطنت، نه جمهوری، نه دولت، نه حزب و نه ارتش، هیچ کدام نمی‌توانند مظهر اراده و علائق مردمی باشند. حاکمیت، باید حاکمیت مردم باشد. حکومت باید از مردم باشد و بر پایه‌ی اصول مارکسیسم از ارزش‌های صریح و بی‌قید و شرط بشری و به طور اخص از عدالت حفاظت کند. و این یعنی حکومت شورایی؛ حکومتی که در یک نظام اقتصادی سوسیالیستی و بر اساس خواست و اراده‌ی جمعی مردم شکل می‌گیرد و در آن هیچ زور یا قدرتی بر مردم حکم نمی‌راند جز اراده‌ی جمعی. چون خاستگاه این حکومت اراده‌ی انبوه خلق است، پس نمی‌توان آن را با کودتای نظامی و جنگ و خونریزی نیروهای نظامی بیگانه شده از بدنه‌ی مردم تحقق بخشید و به آن مشروعیت داد. مگر آن که این جنگ با اراده، همراهی و همدلی کلیت مردم علیه ظلم و استبداد و بی‌عدالتی باشد که آن حرفی جداست.

در پایان باید یادآوری کرد مقالاتی که در این کتاب گنجانده شده، به صورت تمام‌وکمال و بدون هیچ حذف و تغییر محتوایی تدوین شده‌اند. تغییراتی در پاراگراف‌بندی و در برخی از سطور در چینش کلمات و افعال انجام شده که همه در جهت خوانش بهتر و سراسر است متون بوده است. تمامی پانوشته‌ها از نویسندگی است و در جایی که به صورت مستقیم به متنی ارجاع داده، آن را داخل گیومه آورده است تا مخاطب اصل متن را از نوشته‌ی مؤلف تشخیص دهد. مسلم است که مقالات کتاب گزینش شده‌اند. اما نویسندگی کوشیده مهم‌ترین و جدی‌ترین مقالات چپ‌گرایان را از گزارش‌های روزمره و معمولی تفکیک کند و به کتاب بیافزاید. حتی در مواردی، برخی از گزارش‌های روزمره نیز که به کار نویسندگی آمده و در بسط و توضیح وضعیت و محیط مفید واقع می‌شده، از چشم مؤلف

به دور نمانده است. اما به دلیل عدم حاکمیت مؤلف به زبان‌های پشتو و ازبیکي، مقالاتی که در این نشریات به این دو زبان نگارش یافته به کتاب افزوده نشده است. مؤلف امیدوار است تا در آینده رفقای مبارز در هر دو زبان، دست به گردآوری و تدوین مقالات چاپ‌بزنند و این خلاء را پر کنند. نام کتاب نیز اختراع نویسنده نیست و از شعار ثابت تظاهرات‌های سالانه‌ی مردم سراسر جهان علیه نشست‌های کشورهای سرمایه‌داری برای «مدیریت سرمایه‌ی در حال چرخش در عصر جهانی شدن» گرفته شده است. این نام، عنوان کتاب‌ها، مجلات و مقاله‌های زیادی در زبان‌های گوناگون بوده و دست‌کم از این منظر برای خواننده‌ی فارسی‌زبان کتاب «یا سوسیالیسم یا بربریت؛ از قرن آمریکا تا دوراهی سرنوشت‌ساز» نوشته‌ی ایستوان مزاروش و با ترجمه‌ی مرتضی محیط‌آشناست.

این کار هرچند کوچک بدون همکاری جمعی از رفقا به اتمام نمی‌رسید. در همین جا به پاس همکاری بی‌دریغ دستانشان را می‌فشاریم. جدا از رفقای هم‌دل و هم‌خط، باید از انتشارات امیری و مرکز معلومات افغانستان در دانشگاه کابل نیز اظهار سپاس و امتنان کرد. بی‌شک بدون همکاری این دو نهاد و در دسترس قرار دادن انبوهی از منابع ناباب یا کمیاب، این اثر و ناقص می‌ماند.

اسماعیل سراب
عتیق اروند

۱۳۰۸-۱۳۲۹ سرمایه‌ی مالی

جلوس میمنت مانوس یک دیکتاتور

اوضاع کشور آشفته بود. پیش از آن که شاه جوان از اسب غرورش پیاده شده و به ماجراجویی هایش در سرعت بخشی به روند مدرنیزاسیون کشور پایان دهد، پس از سقوط پادشاهی به دست گروهی از راهزنان با همراهی آخوندها و روستانشینان، دقیقاً پیش از آن که خادم دین رسول الله خود بدل به یکی دیگر از شاهان محمدزایی شود و بیاموزد که چطور باید از ارزش های طایفه‌ی پادشاهان پاسداری کرد، نادرخان همه را درهم کوبید. در سال ۱۳۰۸ به تخت پادشاهی تکیه زد. گرچه در ابتدا لقب سردار را به شاه ترجیح می داد و وانمود می کرد که میلی به تصاحب قدرت ندارد و صرفاً به عنوان یک غازی وظیفه اش را انجام داده و کشور را از شر اشرار نجات داده و حاضر است قدرت را دوباره به خاندان محمدزایی - که حق سروری بر مردم را دارند - بسپارد. اما در واقعیت امر چنین نبود؛ خاندان آل یحیی از همان دوران عبدالرحمان خان و پس از خروج از هند و ورود به افغانستان (۱۹۰۱) به قدرت چشم دوخته بودند و دیری نگذشت که با حشر و نشرشان در دربار حبیب الله شاه، به خانواده‌ی مصاحبان معروف شدند. نادرشاه از امان الله شاه بد می برد و شورش کلکانی را مقدمه‌ای برای تسخیر و انتقال قدرت از خاندان عبدالرحمان خان به خانواده‌ی مصاحبان می دانست.^۱ به همین دلیل

۱. برای شرح مفصل ظهور و زوال حبیب الله کلکانی به کتاب محی الدین انیس، مؤسس و نگارنده‌ی روزنامه‌ی انیس مراجعه کنید. انیس ذیل عنوان کتاب چنین نوشته است: «بحران و نجات؛ چگونه سوء اداره در مملکت بحران پیدا کرد و جماعت دزدان از موقع استفاده کرده، زمامداری نمودند؟ و چگونه جماعتی که در اطراف برای سقوط دادن این دزدان پیدا شده بود، یکی پس از دیگری سقوط کرد یا دست از کار کشید؟ بالاخره به چگونه ایشار و قربانی و فداکاری‌ها و وطن نجات یافت؟»

محی الدین انیس، بحران و نجات، کابل: مطبعه‌ی انیس، ۱۳۰۸

بلافاصله خود را از هند به افغانستان رساند و پس از راندن نیروهای درمانده‌ی کلکانی، کابل را از آن خود ساخت. دمی نگذشته بود که روزنامه‌ی اصلاح، در شماره‌ی نخست‌اش چنین عنوان زد: «ورود و جلوس اعلیٰ حضرت محمدنادرشاه افغان».^۱ نویسنده‌ی بی‌نام و نشان این مقاله، روز ورود شاه را چنین توصیف کرده است:

«در این روز فیروز یک نوع شکفتگی و انبساط در طبیعت موجود بود. پارچه‌های ابرهای سفید چون امواج کف‌آلود اقیانوس در فضای لاجوردی آسمان شناور بودند. اوراق زرد درختان از وزش بادهای خزانی بر روی سطح جاده پراکنده گردیده و گویا طبیعت با همه‌ی عظمت و بزرگواری خود در صدد استقبال این رادمرد بزرگ برآمده و پای‌انداز لطیفی از برگ‌های... رنگ زرد و سبز درختان بر روی زمین گسترده بود.»

در ادامه‌ی مقاله، جمعی از «علما و اعیان» با دسته‌های گل از محضر جناب سردار غازی خواستند که بر وفق سنت نبوی، خلیفه و کفیل مملکت را معرفی کند. نادرشاه در پاسخ چنین می‌گوید: «وقتی اوضاع ابتر و خرابی مملکت در خارج به گوش من رسید، به اقتضای مسلک لایتغیر خویش اراده نمودم که یا مملکت را که مسکن و مأوای هموطنان عزیز من است و من وقف خدمات ایشان بوده و هستم، از چنگال دزدان بی‌رحم نجات بدهم و یا حیات آخرین خود را در این راه فدا سازم. لهدا، عین همین اظهار خود را به روزنامه‌جات هندی هم دادم، شاید شما مطالعه کرده باشید. پس در این صورت من خیال سلطنت نداشته و ندارم. امارت امری ست انتخابی و بایستی اجماع امت یک نفر را انتخاب کنند. البته تا وقت تشکیل لویه جرگه‌ی افغانستان من به حیث وکالت، زمام امور را به دست خواهم گرفت. ولی به هیچ صورتی منصب جلیله‌ی پادشاهی را قبول نخواهم کرد.» اما با اصرار و ابرام «علما و مشایخ و زعمای مملکت کلمه‌ی قبول از زبان مبارک اعلیٰ حضرت نادرشاه افغان شنیده شد.»

روح و روان ملت افغان خوش آمدی
ای نادر عزیزتر از جان خوش آمدی^۲

در صفحه‌ی آخر شماره‌ی اول روزنامه‌ی اصلاح در ستون «حوادث داخلیه» با چند خبر چشمگیر روبه‌رو می‌شویم. رسیدن بیعت‌نامه‌ی حبیب‌الله: «روز گذشته بیعت‌نامه‌های سیدحسین خان و حبیب‌الله خان - با تعهداتی که [در] آینده از شرارت و فساد دست گرفته‌اند - رسید. ذات شاهانه برای این که حبیب‌الله خان و سیدحسین خان و باقی ارباب معیت‌شان^۳ به حضور اقدس رسیده بتوانند، هدایات کافی به محضر تعالی وزیر صاحب حربیه و سپه‌سالار اعظم سردار شاه‌محمود خان^۴

دادند و بیعت حبیب‌الله خان و سیدحسین را قبول فرمودند.» همچنین در ستون بعد، با «تلگراف اعلیٰ حضرت امان‌الله خان» مواجه می‌شویم که «مسرت و شادمانی خود را» از تشکیل این پادشاهی ابراز کرده است. پایین این ستون، عنوان «تکرار بیعت» قرار دارد: «روز یکشنبه آقای شمس‌الحق پیروی^۱ حبیب‌الله بچه‌ی سقا و سیدحسین را به حاشیه‌ی قرآن عظیم‌النشان آورده و الطاف و مراحم اعلیٰ حضرت محمدنادرشاه را نسبت به احوال حبیب‌الله خان بچه‌ی سقا و سیدحسین خان التماس و التجا کرد. اعلیٰ حضرت غازی بار دیگر به سردار شاه‌محمود خان غازی وزیر حربیه و سپه‌سالار اعظم تأکید آکید نسبت به رفاهیت و مصونیت اهالی کوه‌دامن فرمودند و هدایات کافی نسبت به حبیب‌الله و سیدحسین خان و ارباب معیت‌شان امر نمودند.» اما این فرمان حيله‌ای بیش نبود. در شماره‌ی بعدی اصلاح، ذیل عنوان «جزای عمل» وقایع‌نگار با اشاره به خونخواهی مدام «مظلومین و ستم‌رسیدگان» دهشت و وحشت دوران سقاوی و تجمع همه‌روزه‌ی «فوج فوج و دسته‌دسته‌ی مردم به دور ارگ» برای احقاق حق‌شان، با شادمانی می‌نویسد که «[سرانجام] شام روز گذشته از حضور اعلیٰ حضرت غازی حکم اعدام ایشان صادر گردید... و حبیب‌الله با یازده تن از اطرافیانش تیرباران شدند.»^۲

گرچه یک عالم خراب از دست آن غدار شد
بچه‌ی سقاء کافر خوب شد مردار شد^۳

در همین شماره، «خط‌مشی حکومت اعلیٰ حضرت محمدنادرشاه افغان» چنین اعلام شد:

اول: امور مملکت موافق به احکام دین مقدس اسلام و مذهب حنفی اداره خواهد شد. حجاب در افغانستان موافق به دین و شریعت حضرت محمدی قائم خواهد شد.

دوم: رشوت‌دهی، رشوت‌ستانی و شراب‌نوشی ممنوع است.

سوم: برای حفظ استقلال و نگه‌داشت امنیت مملکت، قشون منظم با اسلحه‌ی ساخت جدید تشکیل خواهد شد. مسئله‌ی گرفتن عسکر به صورت قومی و خوش‌به‌رضا جاری می‌شود.

چهارم: مثل زمان اعلیٰ حضرت امان‌الله خان مناسبات افغانستان با دول خارجه که جریان داشت، جریان خواهد کرد.

پنجم: وزارت داخله در تعیین حکام و مأمورین ولایات و حکومت‌های اعلیٰ و کلان و باقی حکام اهتمام و توجه تام خواهد کرد.

ششم: مالیات را وزارت مالیه به صورت خوب اداره خواهد کرد و کوشش خواهد نمود که تمام ولایات اقساط مالیه را مثل سابق به خزینه‌ی دولت تأدیه کنند.

۱. اصل: پیر
۲. اصلاح، شماره‌ی دوم، ۱۳۰۸
۳. اصلاح، شعر از شایق، شماره‌ی دوم، ۱۳۰۸

۱. اصلاح، شماره‌ی یکم، ۱۳۰۸
۲. اصلاح، شعر از محمدسرورخان صبا: مفتش جلیله‌ی وزارت معارف، شماره‌ی یکم، ۱۳۰۸
۳. اصل: بیعت‌شان
۴. برادر نادرشاه که پس از محمدهاشم خان (۱۹۲۹ - ۱۹۴۶) بر تخت نخست‌وزیری دولت ظاهرشاه تکیه زد (۱۹۴۶ - ۱۹۵۳) و حکومت استبدادی برادرانش را به میزانی محدود ساخت.

هفتم: افغانستان می‌خواهد مناسبات تجارتي خود را با جهان قائم کند. کار راه‌آهن را زود از زود آغاز کند. معادن افغانستان را به کار اندازد. نهرهای آب برای زراعت تعمیر نماید. حکومت موجوده می‌خواهد وسایل زراعتی دنیای متمدن را تا به اندازه‌ی امکان در زراعت افغانستان تطبیق نماید.

هشتم: هر وقت شورای ملی تشکیل و وکلای ملت جمع شوند، امید است که راه خوبی نسبت به مسئله‌ی علم و فن یافته شود.

نهم: وکلای ملت از تمام اهالی به مرکز می‌رسند. وکلای اهالی از دانشمندان و علما و صادقان که ملت به آن‌ها اعتماد کلی داشته باشند، انتخاب خواهند شد.

دهم: صدراعظم به انتخاب و منظوری شاهانه تعیین می‌شود و صدراعظم کابینه‌ی وزیران را تشکیل کرده، به حضور شاهانه معرفی می‌نماید و منظوری حاصل می‌کند.^۱

ماجرای خردزد خداداده و مشروعیت دینی حکومت

در صفحه‌ی چهارم شماره‌ی ششم اصلاح، در ستون «فکاهیات»، یک فکاهی بی‌مزه، توهین‌آمیز اما پردامنه را می‌خوانیم:

«دزد خداداد!

روزی در محفل حکومتی هرات، خردزدی را با خر و صاحب خر آوردند. مدعی می‌گفت که خر از من است و این شخص دزدیده. ولی مدعی علیه جداً انکار می‌نمود. حاکم از او پرسید: این خر را از کجا کردی؟ دزد: خدا صاحب به من داده. حاجی اسماعیل معروف^۱ که در مجلس حضور داشته، به ناگهان از جا بسته و فریاد کرد: آه شناختم؛ دزد را شناختم. همه متوجه حاجی شدند و به یک زبان گفتند: خوب جناب حاجی چه فهمیدی و دزد کیست؟ حاجی: یادتان هست^۲ که وکلای هرات بعد از مراجعت کابل چه می‌گفتند؟ حضار: چه طور؟ حاجی: از آن‌ها پرسیدم بچه‌ی سقو تخت پادشاهی را چگونه متصرف شد؟ گفتند: بچه‌ی سقو می‌گوید خدا صاحب به من داده. و چون این جمله مخصوص دزدان است، لهدا، یقیناً دزد خر همین آدمی است که می‌گوید: خر را خدا صاحب به من داده.»^۳

نتیجه می‌گیریم آن‌که ادعا می‌کند که «خدا صاحب» مملکت و حاکمیت را به وی بخشیده، دزد و دروغگوست. این حکم دست‌کم از زمان عبدالرحمان خان جاری بود. او بود که کوشید با چاپ و

۱. منظور همان حاجی اسماعیل سیاه (۱۲۳۶ - ۱۳۲۴) ملقب به گوزک، شاعر، طنزپرداز و والی اسبق غور است.

رک: عبدالغفور، آرزو، سیاه و سپید اندرون، تهران: انتشارات ترانه، ۱۳۸۰
۲. اصل: است

۳. اصلاح، شماره‌ی ششم، ۱۳۰۸

۱. خط‌مشی تلخیص شده است.

نشر ابلاغیه‌ها و رساله‌هایی چون پندنامه‌ی دنیا و دین، خود را حاکم مشروع ملت جلوه دهد.^۱ با این حال، حتی عبدالرحمان خان نیز می‌دانست که این مشروعیت الاهی نیست و او ابداً نماینده‌ی خدا بر روی زمین نیست. اسامی حبیب‌الله شاه و امان‌الله شاه و حبیب‌الله کلکانی تنها القاب آسمانی را با خود یدک می‌کشیدند. امان‌الله شاه به تأسی از اتاترک خود را «پدر ملت» و مردم را «فرزندان عزیز» خطاب می‌کرد و این در گزارش سفر چندماهه‌اش به اروپا مشهود است.^۲ حبیب‌الله کلکانی با این‌که مردم را «رعایای من» خطاب می‌کرد، اما در سلسله‌فرامینش خود را «خادم» خوانده و بارها از این پاراگراف مدد جسته است: «چون این خادم دین مبین حضرت سید المرسلین خاص از برای ترقی و تعالی دین و مملکت عزیز افغانستان در راه جهاد و فی سبیل‌الله کمر همت بسته‌ام که برای شمار رعایای عزیزم از اول الی حال معلوم و مبرهن خواهد بود...»^۳ با این‌که هیچ‌کدام از پادشاهان و امیران افغانستان از احمدشاه ابدالی تا امان‌الله شاه خود را نماینده‌ی خلیفه‌ی امت اسلامی در افغانستان نمی‌دانستند، اما از دوران زمامداری امان‌الله شاه، به‌ویژه پس از تقلیل خلافت عثمانی به اقتداری معنوی (۱۹۲۲) و سپس برچیده شدن بساط‌اش از بستر سیاسی ترکیه‌ی معاصر، همان نیم‌نگاه مشروعیت‌خواهانه‌ی شاهان افغان به حکومت دینی نیز از بین رفت.^۴ به همین دلیل در نظر اسماعیل سیاه، آن کس که ادعا می‌کرد «خدا صاحب» مملکت را به وی بخشیده، با خردزد دروغگو تفاوتی ندارد. فکاهی «دزد خداداد» یعنی این واقعیت تاریخی که مردم پس از قرن‌ها از زیر سایه‌ی حکومت‌های محلی شرع‌محور به عنوان امت/سلطنت وابسته به خلافت خارج شده بودند؛ با این حال کماکان باید در زیر سایه‌ی رحمت و شفقت شاه/پدر قرار می‌گرفتند تا آن زمان که جنبش‌های چپ ظهور کرده و تعریف دیگری از مردم ارائه کنند.

نادرشاه که همانند کلکانی مردم را «رعایای من» خطاب می‌کرد، برای جلب نظر مردم و قشر آخوند و بخشیدن مشروعیت دینی به خود، چند ماه پس از جلوس بر تخت شاهی، جمعیت‌العلمای

۱. رساله‌ای در باب ترغیب به جهاد: میرباقر، کلمات امیرالبلاد فی‌الترغیب الی‌الجهاد، کابل: مطبعه‌ی دارالسلطنه، ۱۳۰۴ ق

رساله‌ای در باب قواعد مسلمانی و دینداری و حقوق‌شناسی: گل محمد محمدزایی، رساله‌ی موعظه، کابل: مطبعه‌ی دارالسلطنه، ۱۳۱۰ ق

رساله‌ای در باب اخلاق حمیده‌ی ارباب دین و دولت: گل محمد محمدزایی، تحفه‌الملوک، کابل: مطبعه‌ی دارالسلطنه، ۱۳۱۲ ق

۲. امان‌الله شاه، به ملت عزیزم، کابل: طبع آزاد، ۱۹۲۸
۳. فرمان‌های شماره ۵۵۴۲ عمومی ۱۳۴۸ ق، ۵۵۴۳ عمومی ۱۳۴۸ ق، ۵۵۴۴ عمومی ۱۳۴۸ ق، ۵۵۴۵ عمومی ۱۳۴۸ ق و ۵۵۴۷ عمومی ۱۳۴۸ ق

۴. عبیدو فیلالی انصاری، در دیباچه‌ی کتاب «اسلام و مبانی قدرت» می‌نویسد: «پدیدآورندگان بسیاری بین لغو خلافت و ظهور جریان‌های ناب‌گرای معاصر نوعی هم‌زمانی قائلند. دو تاریخ را اغلب ملاک قرار می‌دهند: ۱۹۲۵، انتشار کتاب اسلام و مبانی قدرت؛ ۱۹۲۸، تأسیس جنبش اخوان‌المسلمین توسط حسن‌البنّا»

علی عبدالرازق، اسلام و مبانی قدرت، دیباچه‌ی فیلالی، ۴۷

کابل را ایجاد می‌کند. در شماره‌ی نهم اصلاح، نادرشاه در ذیل عنوان «اعلان تشکیل جمعیت‌العلماء در کابل» چنین ادعا می‌کند: «چون این خادم اسلام و بهی‌خواه ملت محبوب عموم سکنه‌ی افغانستان، یگانه نقطه‌ی نظر خودم را به ترقی دین مبین اسلام و آسوده‌حالی و تعالی شمار رعایای گرام خود قرار داده‌ام، از این جهت جداً خواستارم تا تمام ترقیات مطلوبه و عمدتاً اسباب رفاه و آرامی تمام ساکنین این خطه‌ی پاکیزه‌ی افغانستان را داخل دایره‌ی شریعت غرای احمدی، و به تعقیب سنت سلبیه و رفتار مرضیه‌ی پیشوایان عظام اهل اسلام از قوه به فعل بیاورم. از این جهت چنان تصمیم و اراده فرمودیم تا یک جمعیت‌العلمای عالی را در مرکز سلطنت افغانستان که مشتمل بر علمای اعلام و فضلالی کرام و دانشوران عظام و بهی‌خواهان عالم اسلام، از تمام ولایات و حکومت‌های اعلا‌ی افغانستان باشند، تشکیل و دایر بفرماییم.»^۱ در مرانامه‌ی جمعیت‌العلماء آمده است که این جمعیت از دو نوع اعضا تشکیل شده: اعضا انتخابیه و اعضا طبیعی. تعداد اعضا انتخابیه ۲۰ تن است و از ولایت‌های کابل (۴ نفر)، هرات (۲ نفر)، قطغن و بدخشان (۲ نفر)، حکومت اعلا‌ی جنوبی (۲ نفر)، حکومت اعلا‌ی میمنه (۱ نفر)، قندهار (۳ نفر)، مزار شریف (۲ نفر)، حکومت اعلا‌ی مشرقی (۳ نفر) و حکومت اعلا‌ی فراه و چخانسور (۱ نفر) برگزیده می‌شوند. اعضا طبیعی، برعلاوه‌ی رئیس دارالعلوم عربیه، نماینده‌ی محاکم عدلیه‌ی کابل، نماینده‌ی ریاست تمیز، خطیبین عیدین و خطبای مساجد پل خشتی و شاه دوشمشیره، شامل تمامی ذوات علما و روحانیونی می‌شود که بدون محدودیت توسط شاه انتصاب می‌شوند. خطر این جمعیت حتی در همان دوران و برای همان مردم نیز جدی بود. در ماده‌ی چهارم بخش «وظایف جمعیت‌العلماء» چنین می‌خوانیم: «امر [به] معروف که وظیفه‌ی فردی و اجتماعی افراد مسلمان‌ها است، شیوع یابد و در اطراف موضوعاتی که جمعیت مقرر فرماید، اشخاص مناسب این کار به همه‌ی اطراف گماشته شوند.»^۲ اما خطر بزرگتر بستن مقرری بر آخوندها و جیره‌خواری آن‌ها از ارگ بود. نادرشاه با کمک این نیروی مواجب‌گیر، می‌توانست به مانند کلکانی به راحتی علیه آنان که او و حکومت‌اش را فاسد می‌خواندند و بغاوت را ترویج می‌کردند اقدام کند.

۱. اصلاح، شماره‌ی نهم، ۱۳۰۸

۲. مرانامه و صورت تدویر مجلس جمعیت‌العلمای افغانستان، کابل: مطبعه‌ی عمومی سرکاری، ۱۳۰۸.۳

می‌گذرانند. گاه‌گاهی از پشت آینه‌های پرغبار اتاق خود نظری به آسمان و کلوله‌های برف انداخته، طبیعت را مغلوب خود می‌پندارند. بلی زمستان است و با این هم، چون بایست زیست، باید کار کرد و اداره رفت، از این روست که دیروز از جاده‌ی «کافه‌ی ولی» می‌گذشتم، چه دیدم و چه فکر نمودم و چه فهمیدم؟

در کنار سرک طفل بی‌کسی را دیدم پاها برهنه، فقط پیراهن کرباسی پاره‌پاره در بر و رخسارش که در حقیقت باید زرد باشد، از شدت سرما سرخ، لرزان و از خنک فوق‌العاده دندان‌زنان می‌دوید و می‌گریست. در دستش چند قوغ^۱ آتش که از برای آن همه گدایان بر سرک نشسته، لرزیده، گریسته «یاالله برای خدا» می‌گویند، چه اثری خواهد داشت؟ طفلک بیچاره ممکن است چند روز دیگر از سرمای زیاد سینه‌ویغل شده، روح رنج‌برده‌ی خود را تسلیم نماید. زیرا نه پول دوا [دارد] تا حکیم را بخوهد و نه رمقی [دارد] که به^۲ شفاخانه خود را برساند. طفلک گریست، لرزید، درخواست نمود و رفت... پول نداشتم شرمیدم.

آخ طبیعت ظالم! آن پسرهایی که مادرهایشان هر روز برایشان کلاه‌های ابریشمی، دستکش‌های پشمی و هرگونه لباس‌های مزین می‌دوزند و یا می‌بافند هم نطفه‌ی انسان‌اند و این طفلک هم. اینک نه تعلیم خواهد خواند و نه تربیه خواهد شد. نه از لذات زندگی بهره‌ای خواهد برد. آن خوشبختی چرا و این بدبختی چرا؟ آن خوشبخت خواهد بود چرا [که] از والدین غنی تولد شده است و این^۳ بدبخت خواهد بود چرا [که] پسر جوالی ست... مگر آیا خودش این تولد را خواسته است؟ معلوم است نی. او هم دل دارد و می‌خواهد پولدار باشد. او هم روح دارد و می‌خواهد لطف بیند. او هم نفس دارد و می‌خواهد باعزت باشد. مگر مقامش دلیل بر ذلتش خواهد بود؟ اینک پول ندارد، بی‌تعلیم خواهد ماند. حال آن‌که... طفل مذکور ممکن نابغه‌ی وقت خود می‌شد اگر تعلیم می‌گرفت. طبیعت ظالم است؛ چه بعضی مردم را امتیاز داده، دیگران را موقع نمی‌دهد و در پشت پرده آن‌ها را محکوم به ظلم می‌نماید.

آخ این چه حال است و این چه روزگار! دنیا به کام کیست و از برای چیست؟ آیا ممکن است کسی فلسفه‌ی زندگی را بداند؟ وای طفلک لرزان روحت در خطر است.^۴

این بیان وضعیت روزمره و گزارش یک روز برفی، به عنوان خطری بزرگ شناخته شد. بیانیه‌ای که تیغ تیز سوسیالیسم را تیزتر می‌کند. آن‌ها که تصور می‌کنند یا تأکید دارند سوسیالیسم در افغانستان غیر قابل اجراست زیرا این جامعه هنوز نتوانسته خود را از دام نظام نیمه‌فئودالیستی برهاند و در بستر

۱. واژه‌ی ترکی به معنی: زغال گذاخته؛ شراره
 ۲. اصل: در
 ۳. اصل: آن
 ۴. اصلاح، شماره‌ی یازدهم، ۱۳۰۸

بارقه‌های سوسیالیسم در افغانستان و فرار م. حسن سلیمی

حسن سلیمی مدیر مسئول روزنامه - و به واقع هفته‌نامه‌ی - اصلاح بود؛ البته تا نشر شماره‌ی یازدهم. اصلاح تا همان زمان هم به اندازه‌ی کافی به محافظه‌کاری، چاپلوسی درباریان و توصیفات تهوع‌آور از شاهنشاهی شهره شده بود. ورق‌ورق این روزنامه پر بود از خیرات‌ها و بخشش‌ها، تعیینات و مقرری‌ها، تلگراف‌های تبریکیه، شعر و سرودهای ملی - میهنی و حمله به حامیان امان‌الله شاه و طرفداران کلکانی. حتی در صفحه‌ی سوم همین شماره‌ی جنجالی یازدهم نیز ستونی به نام «از ولایت کابل» وجود دارد که در آن نام جمع بزرگی از باشندگان ولایت‌های گوناگون ذکر شده، کسانی که به جرائم امنیتی به‌ویژه همکاری با حکومت کلکانی، یا زندانی شده‌اند، یا تیرباران شده‌اند و یا هم سرشان بریده شده و در چهارسوه‌های پایتخت و در انظار به نمایش گذاشته شده است. اما شامه‌ی دیکتاتوری قوی‌تر از آن بود که ناله‌نامه‌ای چون «چرا محزون شدم» را نتواند حس کند و بر آن انگ ترویج سوسیالیسم نزند. این متن را شخصی با نام «ع. حمید» نوشته بود و مدیر مسئول نیز آن را در آخرین ستون آخرین صفحه‌ی روزنامه گنج‌انده بود:

«کابل و کهسارش در زیر یلان عظیم‌الشأن برف مستور گردیده. کابل ساکت است و سرد مثل یخچال بزرگی می‌نماید و گویا مرده‌ای ست در کفن پیچیده. هیچ آثار خوشی و خوشبختی در جاده‌های فراخ و وسیعش پدیدار نیست. آیندگان و روندگان غالباً گوش‌های خود را به شال‌های گردن پنهان نموده، زودزودی می‌گردند. انسان خیال می‌کند سرماقمچین‌شان می‌کند.

برف خنک برای کسانی خوشایند است که در زیر صندلی^۱ آرام نشسته، با عائله و اطفال خود خوش

۱. کرسی‌ای که زیرش آتش گذارند

نظام سرمایه‌داری قرار گیرد، با چنین دیکتاتوری‌ای که تاب و تحمل نقد حقیقت فقر جاری در زیر پوست شهر را ندارد، همدل‌اند. آن‌ها نمی‌دانند که صحبت از بی‌عدالتی، فقر، اختلاف طبقاتی و دیکتاتوری احمقانه، می‌تواند در فاصله‌ای دور از کمونیسم تکوین یافته مطرح شود. مگر «ع. حمید» از سوسیالیسم چه می‌دانست؟ چقدر با اطمینان می‌توانیم بگوییم تا هنگام نوشتن چنین متنی اصلاً نامی از کمونیسم شنیده باشد؟ کار ع. حمید ساده بود. او همه چیز را دیده بود. کار او شهود بود. نظاره‌ی وضعیت شهر. دیکتاتوری، سلیمی را به دلیل نشر آنچه جاریست مجبور به فرار می‌کند به فرض آن‌که چنین گستاخی‌ای دیگر تکرار نمی‌شود. اما، خورشید همیشه تابان است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. گاهی حرمش را حس خواهی کرد، گاهی نورش را خواهی دید و گاهی نیز خودش را.

همزمان با فقر گسترده و فلاکت عمومی، نادرشاه با نیم‌نگاهی به مدرنیسم دیکتاتور مآبانه‌ی رضاخان در ایران و اتاترک در ترکیه، طرح غیر علنی و تدریجی سیاست سرمایه‌ی مالی، رهاسازی بنگاه‌های تجاری از چنگ مالکیت دولتی و همچنین تدوین نظام مالیاتی مدرن را روی دست گرفت. شماره‌ی شانزدهم اصلاح نشان می‌دهد که سیستم مالیات‌بندی حتی بر روی کشت کوکنار و تولید مواد مخدر نیز وضع شده است:

«محصول تریاک: راجع به محصول تریاک اهالی قطغن و بدخشان چند نفر عرض نمودند که همه‌ساله محصول به صورت خس‌بری^۱ اجرا می‌شود، در این صورت چون مردم هم به داد^۲ خود و حکومت به گرفت خود درست حالی نمی‌شود و هم احتمال اختلاس این مالیه می‌رود، لهذا امید است اگر به صورت اساسی مالیه بسته شود. اعلی حضرت فرمودند: اگر تمام اهالی بدین نوع که شما می‌گویید رضا می‌دهند، البته در اخذ مالیه‌ی آن به صورت اساسی یک سرشته خواهد شد. و الا در موضوع این‌که در گرفت محصول تریاک مغلطه‌کاری وقوع نشود و مال بیت‌المال عادلانه رسیده و به رعایا هم تسهیلاتی به هم رسد، فکر اساسی کرده می‌شود.»^۳

و سپس در همین شماره، اعلان «اعطای انحصار اخراجات روده» را می‌بینیم: «وزارت تجارت آماده است بر این‌که از تاریخ اول حمل ۱۳۰۹ امتیاز پیداوار کلیه‌ی روده‌ی حیوانات مملکت را - که از ۶ سال به این طرف امتیاز تجارت مذکور را شرکت تجاریه‌ی امانیه داشت - به یک شرکت و یا یک نفر تاجر مایل این معامله به موجب مفاهمه اعطا نماید.» اقدامات نادرشاه در مالیات‌بندی و خصوصی‌سازی با کوشش وی برای تشکیل حکومتی اشراف‌سالار همراه بود. پیش از وی، بساط داری کشور را امان‌الله شاه و کلکانی جارو کرده بودند. کشوری که بیش از نیمی از عوایدش را صرفاً

از مالیات بر زمین و حاصلات کشاورزی به دست می‌آورد، تاب ماجراجویی‌ها و خام‌فکری امان‌الله شاه و بخشایش‌های بی‌حساب و کتاب کلکانی را نداشت. در چنین اوضاعی، نادرشاه چاره‌ای جز رجوع به خوانین نمی‌دید:

«تشکیل سر اوس: حضور اعلی حضرت همایونی تصویب فرموده‌اند که از خان‌زاده‌ها و ملک‌زاده‌ها و اولادهای اشخاص معزز و صاحب‌رِسوخ افغانستان جمعیتی در مرکز خواسته به نام سر اوس‌ها. آن‌ها را شامل ملازمت نموده، تحت تربیه و تعلیم بیاورند. بناءً علیه از حضور ملوکانه در رأس این جمعیت حضرت عالی آقای اسدالله خان پسر اعلی حضرت شهید^۱ و خواهرزاده‌ی اعلی حضرت همایونی به حیث سر سر اوسی مقرر و به اداره‌ی این امور عهده‌وار شده‌اند تا برای وطن و ملت خود که تربیت ایشان ذیدخل است، خدمت نمایند. در باب جلب افراد و تشکیل سر اوس‌ها، به مقامات لازمه اوامر صادر گردیده و انتظام امور موظفه‌ی این تشکیل به وزارت حریبه متعلق گردیده است.»^۲

سرمایه‌ی مالی در زمان نادرخان و به شکل ابتدایی‌اش زیر نام «اعطای انحصار» به بخش مهمی از «روند رشد اقتصاد و تجارت» بدل گشت و بعدها نظام بانک‌داری آن را تکمیل ساخت. اما باید دانست که حکومت نادرشاه با اخذ این سیاست، صرفاً زمینه را برای بنگاه‌های کلان تجاری مهیا نمی‌ساخت؛ او مستقیماً بنگاه‌های تجاری و درآمدزای دولت و بخش اعظمی از منابع طبیعی و محیط‌زیستی کشور را به انحصار و بهره‌برداری بخش خصوصی سپرد. این سیاست با آنچه که در غرب و به صورت تدریجی از مرحله‌ی قطع ید دولت از بازار آغاز شد و سپس به خصوصی ساختن برخی از نهادهای غیر نظامی انجامید، تفاوت داشت. در شماره‌ی بیست و دوم اصلاح، ذیل عنوان «قرارداد فی مابین وزارت تجارت و شرکت اصلاح» می‌خوانیم که «وزارت تجارت در زیر اداره‌ی اعلی حضرت غازی به کارهای مهمی شروع کرده، از آن جمله اعطای انحصار تجارت نباتات مملکت و امتیاز ساختن بند شادیان از نواحی مزار شریف است به شرکت اصلاح.»^۳ در ماده‌ی اول این قرارداد آمده است که «حکومت افغانستان به واسطه‌ی وزارت تجارت، امتیاز تمام گیاهان مملکت خود را چه دشتی و کوهی و چه در باغات - [که] به صورت خودرو پیدایش دارد - به شرکت اصلاح در حین مدت بیست سال به طور انحصار می‌دهد.» در ماده‌ی هجدهم نیز محاسبه شده که: «راجع به منفعت سالانه تا اندازه‌ی ۵ لک روپیه اگر شرکت منفعت نماید، فایده‌ی دولت بیست فیصدی محسوب خواهد بود. اضافه از ۵ لک روپیه آنچه منفعت شرکت شود، از قرار مناصفه یعنی ۵۰ فیصدی از پول اضافه‌ی

۱. این اعلی حضرت شهید که نادرشاه به او ارادت خاص داشت، همان حبیب‌الله شاه است.

۲. همان، ص ۴

۳. این جمله که وزارت تجارت در زیر اداره‌ی اعلی حضرت غازی به کارهای مهمی شروع کرده، بسیار مهم است؛ زیرا روندی را نشان می‌دهد که از نادرشاه شروع شد و تا نخست‌وزیری داوودخان ادامه یافت.

۱. اصل: خس ری

۲. اصل: ... دد

۳. اصلاح، شماره‌ی هفدهم، ۱۳۰۸

مذکور به حکومت خواهد پرداخت.» یعنی ۸۰ درصد درآمد صادرات گیاهان خودروی افغانستان به کیسه‌ی شرکت می‌ریزد؛ آن هم به احتمال قوی بدون در نظر داشت قید ۵ لکی؛ زیرا با وجود فساد اداری جاری در کشور، دلیلی وجود نداشت که درآمد سالیانه‌ی شرکت از این تجارت، در واقع بر روی کاغذ از حد مقرر شده بیشتر شود. در ماده‌ی هشتم قرارداد امتیاز ساختن بند شادیان بلخ نیز آمده است که «هر قدر سمنت و سامان آهنی که مخصوص صرف بند مذکور از خارج خریداری و آورده شود، از محصول گمرکی معاف باشد.» این در حالی است که جنگل‌داری شرکت در اطراف بند نیز طبق ماده‌ی ۷ از مالیات بر فروش الوار معاف است.

لویه جرگه‌ی ۱۳۰۹ و تحکیم دیکتاتوری نادرشاه

سرانجام نادرشاه آنچه را که در زمان جلوسش وعده داده بود، عملی کرد. برادرش محمدهاشم خان را به حضور طلبید و چنین گفت: «چون وطن عزیز ما پس از طی کردن دوره‌ی مدتش انقلاب در سایه‌ی رحمت و فعالیت اولیای امور مجدداً به حال سکون و آرامش است و با فضل ایزد منان کارها درست و منظم شده است، خواستیم «خط حرکت آینده‌ی مملکت» را - چنان‌که قبلاً در خط مشی خود تذکر داده‌ایم - به موافقت و مواجهه‌ی نمایندگان ملت تعیین کرده و در تحت مقررات تکاملی نفعی قرار دهیم.»^۱ بنا به گفته‌ی غبار، «منظور از این جرگه دو چیز بود: یکی ابطال آن تصاویب مترقی که در جرگه‌ی انتخابی سال ۱۳۰۷ شمسی در پغمان^۲ شکل قانونی به خود گرفته بود؛ از قبیل: الغای القاب و لباس رسمی مأمورین، تعیین دارایی هنگام دخول در خدمت دولت و از مصارف شخصی خود حساب دادن، قانون استخدام، تجدید اختیارات قضات و حکام، تأسیس اداره‌ی تفتیش عمومی، تعیین جزا بر اساس قانون مدونه‌ی قبلی و تعیین جزای نقدی، تشکیل محاکم عصری و مدنی، آزادی مطبوعات و انتقاد، الغای نکاح صغیره و تعیین سن ازدواج، آزادی رفع حجاب زن، شرط داشتن شهادتنامه برای ملاحا، تبدیلی علامت بیرق ملی، تأسیس شورای ملی ۱۵۰ نفری باسواد و امثالها... لهدا، از یک طرف مصوبات قانونی جرگه‌ی پغمان باطل شد و از دیگر طرف ضد شاه امان‌الله که درخواست عین‌المال خودش را از نادرشاه نموده بود، فیصله‌ی نمره پنج جرگه منتشر گردید. در این فیصله‌نامه مورخ ۲۲ سنبله‌ی ۱۳۰۹ امان‌الله خان به نام خائن ملت و دزد دارایی افغانستان موسوم و

۱. اصلاح، ۱۳۰۹، شماره‌ی شصت و دوم،

۲. رک: د اساسی قانون د شورا کالنی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۹، صص ۱۱۸ - ۱۲۸

ثروت بُردگی او واپس خواسته شد.»^۱

ببینید که این جرگه چه کرد، چه به حال و روز ما آورد و چرا امروزه نیز باید از تدویر جرگه‌های حتی نمایشی هراسید. دولت اشراف‌سالار و ملاک‌محور نادری قطعاً مخالف ثبت دارایی مقامات بود. به‌ویژه آن‌گاه که در صدر نظام سه برادر تکیه زده بودند. آیا حکومتی که محمود سامی بدنام را به همراه یک چهره‌ی مردمی محاکمه می‌کند، حکومتی که لودی را به خیانت ملی متهم کرده و تازه پس از سلسله‌جلسات نمایشی، صدور حکم نهایی دادگاه را منوط به رأی اعلی‌حضرت همایونی می‌کند، آزادی و استقلال قوه‌ی قضایی اش را به تمسخر نمی‌گیرد؟ فیصله‌ی دیگر جرگه پیرامون شورای ملی بود. شورایی نمایشی که به وسیله‌ی جمعی از ریش‌سفیدان از همه‌جایی خبر، خوانین اطراف و خان‌زاده‌ها و ملاک‌های معزز تشکیل شده بود و جز اطاعت از فرمان‌های ذات اقدس همایونی کاری از آن ساخته نبود. تشکیلات چنین شورایی تا هنگام ایجاد سازمان خلق و وطن و ورود کسانی چون محمودی و غبار به شورای ملی پابرجا بود. در ۸ عقرب ۱۳۱۰ «اصولنامه‌ی اساسی دولت افغانستان» تحریر می‌شود. این اصولنامه مشت دیگری ست بر دهان دموکراسی. در ماده‌ی پنجم آن ذیل عنوان «حقوق پادشاه» چنین آمده است: «... بناءً علیہی ملت نجیبہ‌ی افغانستان متعهد می‌شوند که سلطنت افغانستان به خاندان این پادشاه ترقی خواه مملکت به انتخاب اعلی‌حضرت پادشاهی و اهالی افغانستان انتقال می‌کند.» و بلافاصله برای این که بدفهمی‌ای رخ ندهد، تبصره‌ای را پیش می‌اندازد و می‌نویسد: «خاندان عبارت است از اولاد ذکور کبیر و برادر.» در ماده‌ی هفدهم می‌نویسد که ضبط املاک و اموال اهالی ممنوع است. اما استثنایش مشخص است: امان‌الله شاه. «به استثنای کسانی که در خارج مملکت متوقف بوده و علیه حکومت افغانستان تحریکات و نشریات می‌نمایند.»^۲ زیرا این امان‌الله شاه بود که ادعای - البته به ناحق - عین‌المال خود را داشت و حکومت نادری را به دلیل ضبط املاکش با حکومت سقوی همسان می‌دانست. در ماده‌ی بیست و سوم تذکر داده است که مطبوعات و اخبارات داخله که خلاف مذهب نباشد، آزاد است. اما همان‌طور که پیش از این گفتیم، این آزادی صرفاً شامل توصیف کردار، گفتار و پندار نیک شاه و درباریان می‌شد و باقی صداها یا در گلو خفه شده و یا هم به سرنوشت سلیمی دچار می‌شدند.

پدیده‌ی عبدالمجید زابلی: پوست قره‌قل، زبان پشتو و کودتای هفت ثور

پس از سرکوب مخالفان داخلی و اطمینان از تحکیم بنیان‌های دولت شاهی، نادرشاه طرحی را برای راه‌اندازی مجدد کارخانه‌های دوره‌ی امانی و همچنین تأسیس برخی از کارخانه‌های خرد و متوسط روی دست گرفت. کارخانه‌ی صابون‌سازی در دلو ۱۳۰۹ تأسیس و در جوزای ۱۳۱۱ به بهره‌برداری رسید. کارخانه‌ی کنسروسازی در سنبله‌ی ۱۳۱۱ تأسیس و در اسد همان سال گشایش یافت. کارخانه‌ی روغن‌گیری در سنبله‌ی ۱۳۱۰ تأسیس و در حمل ۱۳۱۱ به بهره‌برداری رسید. کارخانه‌ی دکمه‌سازی در قوس ۱۳۰۹ راه‌اندازی شد. کارخانه‌ی نجاری مرکز در ۱۳۰۹ راه‌اندازی شد. کارخانه‌ی جوراب و بنیان‌بافی در ۱۳۰۹ راه‌اندازی شد. کارخانه‌ی نخ‌ریسی و پارچه‌بافی در سنبله‌ی ۱۳۱۱ تأسیس شد. کارخانه‌ی پشمینه‌بافی در قندهار گشایش یافت. کارخانه‌ی نجاری دارالامان در ۱۳۱۱ دوباره راه‌اندازی شد.^۱ همچنین در سال ۱۳۱۰، نمایندگی تجاری افغانستان در لندن گشایش یافت. اتاق‌های تجارت، موزیم صنعتی - معدنی، اداره‌ی فنی نسل‌گیری و اداره‌ی حفظ صنایع در کابل ایجاد گردید.^۲ در سال ۱۳۱۰ و در شماره‌ی دوم مجله‌ی اقتصاد، وزیر وقت تجارت، در مجلسی که برای سنجش عواید گمرکی پایان سال ترتیب شده بود، خطاب به نادرشاه از تأسیس یک شرکت سهامی برون‌مرزی پرده برمی‌دارد: «انکار ندارم [که] در طول سال گذشته با موافقت تجار، یک شرکت سهامی در مرکز و نمایندگی‌های تجاری در لندن و پیشاور از طرف وزارت تجارت تأسیس شده و بعضی هم در شرف تأسیس است.»^۳ در میانه‌ی سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷ شرکت‌های سهامی رشد بی‌سابقه‌ای داشتند

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۱، ص ۱۱۷
 ۲. مجله‌ی اقتصاد، کابل: وزارت تجارت، شماره‌ی دوم، ۱۳۱۰، ص ۳
 ۳. مجله‌ی اقتصاد، شماره‌ی دوم، ۱۳۱۰، صص ۲۹ - ۳۰

۱. غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰
 ۲. رک: د اساسی قانون د شورا کالنی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۹، صص ۱۲۹ - ۱۴۲

و دلیل اش نیز صرفاً حضور، فعالیت و دست باز یکی از تاجران بزرگ هرات در سیاست سرمایه‌ی مالی (۱۹۳۰) دولت نادری بود. این تاجر عبدالمجید خان زابلی نام داشت. سالنامه‌ی ۱۳۱۱ بی‌دلیل و نابه‌جا در صفحه‌ی ۳۶۹- پس از عنوان شئون عانله و پیش از نگه‌داشت تخم‌مرغ- عکسی از مجید زابلی انداخته و وی را چنین توصیف کرده است: «آقای عبدالمجید خان رئیس شرکت سهامی افغانستان، یکی از جوانان فعال و وطن‌پرست مملکت بوده، تحصیلات ابتدایی [اش را] در هرات [گذرانده] و در شعبه‌ی اقتصاد در ماسکو تحصیل خصوصی نموده است. عبدالمجید خان ۱۲ سال در روسیه و ۲ سال در جرمنی مشغول تجارت افغانستان بوده و ضمناً در ترقی اقتصاد افغانستان، از قبیل تأسیس اولین شرکت در هرات و سایر امور تجارتهی نسبت به اقتصادیات مملکت ابراز فعالیت نموده است.»^۱

سالنامه‌ی ۱۳۱۲ به طور مفصل تاریخچه‌ی تشکیل «شرکت سهامی ملی افغان» را ارائه کرده است. طرح اولیه‌ی تأسیس این شرکت ابتدا توسط نادرشاه به محمد هاشم خان نخست‌وزیر پیشنهاد می‌شود. شرکت به تاریخ ۴ دلو ۱۳۰۹ با سرمایه‌ی ۵ میلیون افغانی تأسیس می‌شود. البته از این سرمایه صرفاً نیم میلیونش متعلق به سرمایه‌داران بود و متباقی هزینه رادولت متقبل شده بود. این شرکت ابتدا زیر نظر وزارت تجارت قرار داشت. تا سال ۱۳۱۱ دولت یک میلیون از سرمایه‌اش را از این شرکت خارج ساخت. این خلای یک میلیونی را با حضور سرمایه‌گذاران بخش خصوصی جبران کرد. اما از ۲۸ سنبله‌ی ۱۳۱۱ طبق رأی مجلس عالی وزرا، اداره‌ی شرکت به کلی به سرمایه‌داران داخلی واگذار شده و نام شرکت نیز به «شرکت سهامی ملی افغان» تغییر کرد. سرمایه‌ی ابتدایی شرکت ۳۵ میلیون افغانی تعیین شد و دولت تنها ۳۰ درصد از سهام را در اختیار گرفت. شرکت در ۹ ثور ۱۳۱۲ رسماً به عنوان یک شرکت خصوصی شروع به کار کرد.

تشکیلات:

رئیس شرکت: عبدالمجید خان

معاون عمومی: دوست محمد خان

نماینده‌ی در ولایات: غزنی، قندهار، فراه، هرات، میمنه، اندخوی، مزار شریف، قلعهنو، کلات،

دکه و مشرفی

نماینده‌ی در خارج کشور:

نماینده و مدیر عمومی هند: محمد عمر خان

نماینده و مدیر عمومی پیشاور: میرزاخان محمد خان

کفیل نمایندگی کراچی: محمد یعقوب خان

کفیل نمایندگی چمن: میرزا عبدالرئوف خان

کفیل نمایندگی لندن: عبدالقادر خان

نماینده‌ی برلین: عبدالرئوف خان

ارتباط شرکت با بانک‌های خارجه:

امپریل بانک هند

کنتوارنت سیونال دسکونت دی پاریس شعبه‌ی بمبئی

کنتوارنت سیونال دسکونت دی پاریس

دویچ بانک دسکنتو گزل شافت برلین

ویست منستر بانک لمتد لندن

ویست منستر بانک لمتد پاریس^۱

در اینجاست که برای آن‌ها که هنوز با نیشخند به تاریخ معاصر افغانستان می‌نگرند و تصورشان این است که چپ افغانی از روی زمین‌های کشاورزی بپاخاست و نتوانست ارتباطش را با یک جامعه‌ی سنتی و یک نظام غیر سرمایه‌دارانه برقرار سازد، باید خاطر نشان ساخت که اتفاقاً این جریان از درون تضادهای نهفته در دولت و شهر، علیه رشد سرمایه‌ی مالی و موازی با ظهور بورژوازی شهری شکل گرفت و سپس به روستاها رجوع کرد. در همان ابتدای دهه‌ی دوم شمسی، دولت نادری و سپس در دهه‌های بعد، دولت هاشم خان و شاه محمود با بذل و بخشش و سخاوتمندی تمام، بخش بزرگ و قابل توجهی از واردات و صادرات کشور را به یک شرکت خصوصی و جناب عبدالمجید زابلی بخشیده بودند.

امتیاز خرید و فروش مسکوک داخله و خارجه و صرافی، تهیه‌ی سکه‌ی خارجه و نقره و طلای کارآمد حکومت، خریداری مایحتاج و مایلز مه‌ی جنسی دوائر حکومت که تعلق می‌گیرد به واردات از خارج، فروش مواد معدنی و تجارتهی افغانستان در خارج، حقوق تبادل‌ه‌ی خزائن داخله به اساس مصوبه‌ی جلسه‌ی تاریخی ۲۸ سنبله‌ی ۱۳۱۱ مجلس وزرا.

امتیاز انحصار واردات قند و شکر از خارج به افغانستان به تصویب مجلس عالی شورا و مجلس عالی وزرا و صحه‌ی سنیه‌ی پادشاهی از تاریخ اول سنبله ۱۳۱۲ الی مدت ۷ سال.

امتیاز انحصار واردات موتر و سامان کارآمد موتر از خارج به افغانستان به تصویب مجلس عالی وزرا و منظوری حضور مبارک شاهانه.

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۲، صص ۱۷۶ و ۱۷۷

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۱، صص ۳۶۹

امتیاز سهم ۳۰۰ هزار جلد پوست قره‌قلی به اساس تقسیمات ردیف (ب) ماده‌ی اول لایحه‌ی انحصار تجارت پوست قره‌قلی و تصویب مقامات صلاحیت‌دار.

اشتراک سهم یک میلیون افغانی از جمله‌ی سهام شرکت انحصار پترول سال بعد شرکت سهامی ملی افغان انحصار فروش تریاک را نیز در اختیار می‌گیرد و آن‌طور که در سالنامه‌ی ۱۳۱۳ آمده «برای اولین دفعه در تاریخ افغانستان در سنه‌ی ۱۳۱۳ تریاک افغانستان به اروپای مرکزی حمل و به جاپان نیز نمونه‌هایی فرستاده شد.»^۱

در مقابل تمامی این بذل و بخشش‌ها، شرکت سهامی افغان صرفاً موظف بود که «تجارت را گسترش دهد» و «صنایع داخلی را تأسیس کند» که در هر دو کار نیز ناموفق عمل کرد. آقای زابلی در سال ۱۳۱۷ رسماً به عنوان وزیر اقتصاد کابینه‌ی هاشم خان تعیین می‌شود. شعبه‌ی تفتیش وزارت به سید شمس‌الدین خان مجروح و مأموریت تحریرات نیز به میر محمد صدیق فرهنگ سپرده می‌شود.^۲ پیش از آن‌که جناب عبدالمجیدخان زابلی بانک مرکزی یا همان د افغانستان بانک را در سال ۱۹۳۹ تأسیس کند^۳ و اشرف غنی رئیس جمهور حکومت وحدت ملی وی را از بنیان‌گذاران اقتصاد مدرن افغانستان بداند، سرمایه‌ی شرکت در جریان تبدیلیش به بانک ملی - باز هم به ریاست زابلی (۱۹۳۴) - به ۳/۵ میلیون دالر رسیده بود. اما همین سرمایه با ورود سهام‌داران جدید به بازار پرسود واردات و صادرات و سرمایه‌داری پررونق تجاری در افغانستان، به مرز ۴۰ میلیون دالر در سال ۱۹۴۸ رسید - سه سال پس از پایان جنگ جهانی دوم و دو سال پس از نخست‌وزیری شاه محمودخان. بعد از آن‌که عبدالمجیدخان سود کافی را به کف آورد، وارد کارزارهای سیاسی شد. ابتدا با قیل و قال‌های محمدگل خان مومند درباره‌ی خطر روزافزون گسترش زبان فارسی همراه شد و سپس از تأسیس کلوب ملی به رهبری داوودخان (۱۹۵۰) و شعار هیتلری یک نژاد یک میهن حمایت کرد.^۴ حکومت شاه محمود کوشید تا از حوزه‌ی نفوذ این سرمایه‌دار بکاهد. در سال ۱۹۴۶ «دیپوی مرکزی تجارتی دولتی و شرکت‌های بزرگ» را بنیان گذاشت تا حساب و کتاب شرکت‌ها را زیر نظر داشته باشد. در ۱۹۴۷ انحصار صادرات پشم و قره‌قل شکسته شد و از چنگ زابلی درآمد - با این‌که در سالنامه‌ی ۱۳۲۵ آمده که این الغای انحصار به پیشنهاد خود زابلی بوده^۵ - و در سال ۱۳۳۰ نیز زابلی از وظیفه‌ی وزارت اقتصاد سبک‌دوش شد و جایش را میر محمد حیدرخان حسینی اشغال کرد.^۶ از دهه‌ی ۶۰ میلادی دیگر کمتر نام عبدالمجید زابلی را می‌شنویم، تا این‌که کودتای ۷ ثور فرا می‌رسد و نور محمد

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۳، ص ۲۳۱

۲. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۷، صص ۲۳ و ۱۲۳

۳. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۰، ص ۱۲۰

۴. رک: محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۸۵، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات عرفان، ۶۹۰

۵. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۵، ص ۱۲۸

۶. سالنامه‌ی کابل، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۲۹، ص ۴۹

تره‌کی که در دهه‌ی ۴۰ میلادی به عنوان کارمند آقای زابلی در بمبئی مشغول به کار بود، پس از کودتا تحت پوشش و حمایت مالی این سرمایه‌دار سخاوتمند قرار می‌گیرد.

تجارخانه در سرتاسر مملکت عزیز ما تأسیس یافته که سرمایه‌ی مجموعی فعلی این شرکت‌ها متجاوز از ۹۰ میلیون افغانی می‌باشد.^۱

اصل اجتماع سرمایه چیزی نبود جز اخذ سیاستی برای به نابودگی کشاندن اقتصاد محلی، سرمایه‌داران خرده‌پا، بازرگانان و کسبه‌کاران بومی و تجمع و تراکم سرمایه در دست گروهی از تاجران و دلالانی که با همدستی دولت بازار را در چننه داشتند و بر روی صادرات مواد خام و واردات محصولات صنعتی و خوراکی قیمت وضع می‌کردند. سرمایه و سود شرکت‌های سهامی اصلاً قابل مقایسه با چرخش آزاد کالا و ارز توسط تجار محلی و در بازارهای سنتی نبود. سال ۱۳۱۵ را در نظر بگیرید و ببینید که چطور سرمایه‌ی در چرخش شرکت‌های سهامی، کسانی چون قدیر تره‌کی و قاسم رشتیا را به وجد آورده است:

مشغله‌های شرکت سهامی

نام	میزان سرمایه (به افغانی)
بانک ملی	۲۴۰۰۹۵۳۳ (سهامی)
شرکت اتحادیه‌ی شمالی	۵۰۰۰۰۰۰ (اتحادیه)
شرکت اتحادیه‌ی هرات	۱۵۰۰۰۰۰۰ (اتحادیه)
شرکت نساجی	۵۱۰۰۰۰۰۰ (سهامی)
شرکت پشتون (قندهار)	۱۶۷۳۰۰۰
شرکت وطن (قندهار)	۵۰۰۰۰۰۰
شرکت صابر	۶۰۰۰۰۰۰
شرکت دیانت	۱۰۰۰۰۰۰
شرکت برادران	۱۰۰۰۰۰۰
شرکت توکل	۱۰۰۰۰۰۰
شرکت قناعت	۱۲۵۰۰۰۰
شرکت کوشش	۱۵۰۰۰۰۰
شرکت رشتیا	۲۴۹۶۰۰۰
شرکت‌های سلامت و ارادت	۱۱۰۰۰۰۰
شرکت سعادت	۱۵۹۵۰۰۰
شرکت صداقت	۱۱۵۰۰۰۰
شرکت اخلاص	۱۱۲۵۰۰۰
شرکت میمنت	۱۰۰۴۵۰۰
شرکت قالین‌بافی	۲۵۰۰۰۰۰
شرکت تریاک	۱۵۰۰۰۰۰

به سالنامه‌ی ۱۳۱۴ رجوع می‌کنیم تا به طور کل با شناخت کارگزاران وقت از «شرکت سهامی» مواجه شویم. محمدقدیر تره‌کی - که بعدها برای دوره‌ای وزیر تجارت می‌شود - در مقاله‌ای زیر عنوان «ماهیت تجارت در ادوار مختلفه»، درباره‌ی شرکت سهامی چنین می‌نویسد: «شرکت سهامی مکمل‌ترین شرکت تجاری و روح تشبثات اقتصادی می‌باشد، چه معاملات بزرگ تجارتهی دائماً به ذریعه‌ی شرکت‌های سهامی انجام می‌شود... قوانین تجارتهی ممالک، شرکت‌های سهامی را چنین تعریف می‌کنند: سهامی شرکتی است که در تحت یک عنوان با سرمایه‌ی معینی تشکیل شده، سرمایه‌ی آن منقسم به اسهام بوده، دیون و عقود منعقدی او به اعتبار سرمایه‌ی مذکور در امن بوده، هر فردی از شرکا در معاملات شرکت به قدر سرمایه‌ی موضوعی خودها مسئولیت دارند.»^۱ قاسم رشتیا مهمتم سالنامه‌ی ۱۳۱۵، در مطلبی زیر نام «پیشرفت‌های اقتصادی افغانستان» با دفاع از به قول خودش «اصل اجتماع سرمایه»، به نظر می‌رسد که در پی تشکیل یک رابطه‌ی منطقی و مستقیم میان تأسیس شرکت‌های سهامی و ظهور بانک و بانک‌داری است: «... بنا بر این جهات بود که حکومت خبیر ما به فکر چاره‌جویی اوضاع تجارتهی و مالی افتاده، اولتر از همه تشکیل یک مؤسسه‌ی ملی بزرگ را به صورت بانک و شرکت لازم دانسته، در سال ۱۳۱۱ اساس بانک ملی را گذاشت و متعاقب آن توجه مخصوصی خود را به سوی طرح یک نقشه‌ی اساسی اقتصادی مبذول کرده، به تطبیق اصول «اجتماع سرمایه» که در عصر حاضر بزرگترین و مؤثرترین عوامل بهبود و پیشرفت اقتصادیات تشخیص داده شده، پرداخت. چنان‌که روی این نظریه از آن وقت تا کنون متجاوز از ۵۰ شرکت و

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۵، ص ۵۰۱

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۴، صص ۳۴۳ و ۳۴۴

کارخانه‌ی نختابی جبل‌السراج؛ به مبلغ ۱۸۴۹۵۲۳ افغانی و ۲۸ پول به قسط ۶ ساله به شرکت نساجی فروخته شد.

کارخانه‌ی نجاری و حکاکی خواجه ملا و همچنین کارخانه‌ی نجاری دارالفنون؛ به بیع قطعی و قسط ۱۵ ساله به شرکت سهامی فروخته شد.

کارخانه‌ی صابون‌سازی؛ به قسط چهار ساله به مبلغ ۶۲۸۸۸ افغانی و ۲۹ پول به غلام‌حیدرخان فروخته شد.

کارخانه‌ی پشمینه‌بافی؛ فیصد ۴۰ سهم عبداللطیف خان و فیصد ۳۰ سهم امیرالدین خان رئیس شرکت نساجی و فیصد ۳۰ سهم محمدشریف خان، ۵ ساله فی سال ۱۵ هزار افغانی به اجاره داده شد. اجاره به اقساط ۶ ماهه به دو قسط پرداخت خواهد شد.^۱

چه طنز تلخی در پشت این ماجرا نهفته است هنگامی که وزارت جلیله‌ی اقتصاد به رهبری عبدالمجید زابلی قرارداد فروش کارخانه‌ی نجاری و حکاکی خواجه ملا و کارخانه‌ی نجاری دارالفنون را آماده ساخته و به خودش می‌فروشد. به شرکت سهامی ملی افغان. و یا سه سرمایه‌دار با سرمایه‌های بادآورده‌ی شان کارخانه‌های صابون‌سازی، چرم‌گری و بوت‌سازی و گوگردسازی را بین خود تقسیم می‌کنند و در آخر نیز امیرالدین خان رئیس شرکت نساجی بخشی از سهام کارخانه‌ی پشمینه‌بافی و کل کارخانه‌ی نختابی را می‌خرد.^۲ دولت در سال‌های بعد، به‌ویژه در اوج رکود اقتصادی و در میانه‌ی جنگ جهانی دوم، دستان خود را خالی می‌یابد و می‌کوشد تا روزه‌ای برای کسب عواید باز کند. به همین دلیل راهی جز وضع مالیات بر عایدات نمی‌یابد. در سالنامه‌ی ۱۳۲۳ آمده است که «در اواخر سال ۱۳۲۲ برای اخذ مالیات از عایدات از طبقه‌ی شرکت‌ها و تجار جوازنامه‌دار انفرادی مرکز و ولایات و تطبیق اصولنامه‌ی متعلقه، ریاستی به عنوان «ریاست مالیات بر عایدات» تأسیس و به وظایف مربوطه اقدام نمود.»^۳ البته، نویسنده در ادامه اعتراف کرده که اساساً تأسیس این ریاست

۱. سالنامه‌ی کابل، پشتو توله، ۱۳۱۹، صص ۶۶ و ۶۷
 ۲. امیرالدین شنسب رئیس کارخانه‌ی نساجی، بعدها از مخبران دربار ظاهرشاه می‌شود و حتی گزارش اعمال خلاف قانون دوست دیرینه‌اش عبدالمجیدخان زابلی را نیز به دربار می‌رساند. وی در کتاب خاطر‌اتش، با افتخار به این امر اعتراف کرده و درباره‌ی ینش حقیقی زابلی نسبت به حکومت چنین نوشته است: «در بین صحبت گفتم: وزیر صاحب اگر شما به حیث یک وزیر کشور ما باعث پسمانی مملکت ما را بدانید و به من بگویید از شما زیاد ممنون می‌شوم. او که شخص بسیار هوشیار، باتجربه در عین حال کائزوتیف بوده و مخیر را خوب می‌شناخت، این طرف و آن طرف بل کرده، غربت و نبودن معارف را وانمود کرد. من موجه‌ی همه‌ی نواقص، غربت و خرابی معارف و غیره را به خودش بالعموم به حکومت نسبت می‌کردم... بالاخره عصبی شده اظهار کرده: برادر ما تا بوت‌های اولادهای نُه‌ساله‌ی خاندان را پاک نکنیم، به جایی نمی‌رسیم و چیزی هم کرده نمی‌توانیم... پس وقتی که موضوع از این قرار باشد و ما چند نفر در چهارده میلیون نفوس مملکت شناس و امتیاز آن را حاصل کردیم که بالای چوکی‌های وزارت‌ها قرار گرفتیم؛ پس تو از ما چه انتظار داری جز این که بلی صاحب بگویم و چوکی خود را حفظ نمایم؟»
 خاطرات هشتاد سال زندگی یک افغان، امیرالدین شنسب، پیشاور: غازی کمپوزنگ، ج دوم ۱۳۸۰، صص ۲۸۴ و ۲۸۵
 ۳. سالنامه‌ی کابل، پشتو توله، ۱۳۲۳، ص ۱۱۹

برای بررسی چندوچون و کارکرد این شرکت‌ها کافی‌ست به دقایق و دلایل تأسیس آن‌ها نزدیک شویم. به طور مثال شرکت پشتون را در نظر بگیرید. این شرکت در سال ۱۳۱۲ همزمان با همدستی دولت با تجار برای کاهش میزان تعرفه‌های کمرگی بر صادرات و واردات شرکت‌های سهامی تأسیس شد. در سالنامه‌ی ۱۳۱۲ در مورد حکمت تأسیس شرکت پشتون چنین می‌خوانیم: «شرکت پشتون قندهار از مؤسسات خیلی نافع سال مذکور است؛ چه تجار آنجا اخیراً ضرر تجارت انفرادی را دانسته و به موجب رهنمایی دولت به تأسیس آن شرکت اقدام و از خساره‌هایی که به تجارت میوه‌ی قندهار واقع می‌شد، فعلاً جلوگیری می‌نمایند... اصولنامه‌ی کمرگی سابقاً دارای موادی بود که قسماً در پیشرفت امور تجارت مواعی می‌نمود. لهذا، در این سال با نهایت دقت و حسن توجه تعدیلات کاملی در آن به عمل آمده [است].»^۱ آن‌طور که دیده می‌شود، سیاست تجمع سرمایه نه تنها در سراسر کشور به اجرا درآمد، بلکه با بانک‌داری و تغییر در نظام مالیاتی، راه رشد شرکت‌های سهامی و انحصاری فراخ‌تر شده بود. اما نباید فراموش کرد که دولت از شرکت‌های سهامی و اتحادیه‌های من‌درآوردی تجاری تعرفه‌های ناچیزی اخذ می‌کرد و آن‌ها که تن به چنین دارودسته‌بازی‌ای نمی‌دادند و یا سرمایه‌ی شان توان رقابت نداشت، اتفاقاً با تعزیرات شدید کمرگی روبه‌رو می‌شدند. با این‌که بخش عمده‌ای از صادرات و واردات به انحصار شرکت‌های سهامی درآمده بود و از یک دریا صرفاً چند شخص مشخص آب می‌خوردند و در مقابل، وضع باقی مردم تصویری بود که ع. حمید در روزنامه‌ی اصلاح کشید، دولت بلندگو به دست فریاد می‌کشید که بر واردات کالا‌های لوکس مالیات سنگین وضع کرده و ورود برخی از اقلام را ممنوع قرار داده است.

دولتی که در سال ۱۳۱۸ حتی تولید و فروش نسوار را هم به انحصار عبدالغنی خان و شرکا درآورد،^۲ در سال بعد «بر اساس پیشنهاد وزارت جلیله‌ی اقتصاد و شخص عبدالمجید زابلی» شماری از مهمترین کارخانه‌های دولتی را به فروش رساند و یا به اجاره داد:

کارخانه‌ی گوگردسازی؛ به مبلغ ۱۵ لک: فیصدی ۵۰ سهم عبدالعزیزخان، فیصدی ۲۵ سهم محمدموسی خان رئیس شرکت پشتون و فیصدی ۲۵ سهم حاجی غلام‌حیدرخان به قسط چهار سال فروخته شد.

کارخانه‌ی چرم‌گری و بوت‌دوزی؛ در بدل ۲ لک و ۹۱۰۶۱ افغانی و ۱۰ پول به قسط جاری ۶ ساله: فیصدی ۵۰ سهم غلام‌حیدرخان و فیصدی ۲۵ سهم عبدالعزیزخان و فیصدی ۲۵ سهم محمدموسی خان رئیس شرکت پشتون.

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۲، ص ۱۶۰

۲. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۸، ص ۶۹

هنوز در مراحل مقدماتی‌اش قرار دارد. بعد از جنگ نیز سیاست سرمایه‌ی مالی با نام رسمی «اصل تجمع سرمایه» به همان بن‌بست پیش از جنگ مواجه گشت. با این‌که شور انحصارگرایی فروکش کرده بود، اما چرخه‌ی تجاری زیر فشار کاهش تقاضای بازارهای جهانی کمر خم کرد و ارزش پول افغانی با پشتیبانی نقره به شدت پایین آمد. عبدالمجید زابلی پیش از برکناری از کرسی وزارت اقتصاد، برخی اصلاحات را به نفع دولت و علیه سیاست‌های اقتصادی پیش از جنگ روی دست گرفت. در همان سال برکناری یا استعفای زابلی، سالنامه‌ی ۱۳۲۹ تصویر تقریباً کاملی از وضعیت شرکت‌های انحصاری تجاری یا صنعتی به دست می‌دهد: «به سلسله‌ی الغای برخی از شرکت‌ها، بنا بر ایجاب وضع مالی شرکت و صوابدید سهام‌داران و غیره، در سال ۱۳۲۹ شرکت‌های ذیل لغو و تصفیه‌حسابشان از طرف شعبات مربوطه روی دست گرفته شده: شرکت نقشبندی کابل، شرکت اتحادیه‌ی کابل، شرکت سلامت اندخوی، شرکت نوید اندخوی، شرکت سهامی اتفاق اندخوی، شرکت متفقین اندخوی و شرکت دیانت هرات. هکذا، شرکت نوبهار و باختر مزار شریف به شرکت اتحادیه‌ی مزار شریف ضم شده‌اند.»^۱

سیاست‌های پراکنده:

ناقلین، اقتصاد محبس، کشف پته خزانه و پشتونستان خواهی

دولت نادرشاه و ظاهرشاه در کل در پی تحقق تصویری بودند که محمدقدیر تره‌کی در مقاله‌ی «مختصری از ترقیات اقتصادی افغانستان» از آن پرده برداشت و در سالنامه‌ی ۱۳۱۹ نوشت: «خوشبخت است نسل معاصر افغان که در عصری زیست دارد که مملکت پیوسته رو به ترقی و رفاه سیر می‌کند.»^۱ سپس با اشاره به این‌که بخش خصوصی باید به خود تکانی بدهد و مقتضای زمانه را دریابد، ادعا می‌کند که دست دولت بخش بزرگی از «پیشرفت»های کنونی کشور را رقم زده است: «باید واضح گفت تا امروز هر قدر کاری که در این زمینه انجام داده شده و به هر اندازه پیشرفتی که نصیب ما گردیده است، همه و همه در شقوقی است که یا مستقیماً به وسیله‌ی دولت به کار انداخته شده و یا رول دولت در آن غالب‌تر است از سهم افراد، و افراد هر کار را از دولت انتظار می‌برند، در حالی که این ذهنیت غلط محض است؛ زیرا در تمام دنیا سابقه ندارد که تمام کارها را دول انجام داده و لقمه‌های ساخته و پرداخته به دهن افراد داده باشد.» در ادامه از طرح جدید اقتصادی دولت تحت ارشادات اعلی حضرت همایونی سخن می‌زند و می‌گوید این پلان می‌تواند در ذات خود دیباچه‌ی یک آینده‌ی مشعشع و درخشان حیات اقتصادی افغانستان باشد. در بخش کشاورزی قرار بر این شد تا وزارت فواید عامه در یک طرح پنج‌ساله که از ۱۳۱۹ آغاز می‌شد، ۵۰۰ هزار جریب زمین لم‌بزرع را برای کشت و کار آماده سازد. در آن دوران بحث عمده‌ی زراعتی این بود که افغانستان همانند ایالات

۱. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۱۹، ص ۳۸۳

۱. سالنامه‌ی کابل، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۲۹، ص ۱۵۰

متحده‌ی آمریکا، قابلیت کشت و برداشت انبوه پنبه را داراست؛ بنابراین در بسیاری از مناطق کشور، شالی‌کاران از کشت شالی به دلیل استفاده‌ی بهینه از زمین تحت کشت پنبه محروم شدند. تصور دولت این بود که خان‌آباد و در کل قطغن برای کشت پنبه و رونق اقتصاد کشاورزی کشور بسیار مناسب است؛ به همین منظور وزارت اقتصاد نقشه‌ی هفت‌ساله‌ی ویژه‌ی را برای پنبه‌ی شمالی پیشنهاد کرد. اما، همان‌طور که در سراسر جهان، هر پیشرفت و درآمدزایی و انباشت سرمایه‌ای بر دوش و شانه‌های دهقانان و کارگران بار شده و با دست‌ان آن‌ها چرخ اقتصاد چرخیده است، در خان‌آباد نیز راهی جز مددجویی از و سپس استثمار طبقه‌ی محروم دیده نمی‌شد: «به غرض این‌که این نقشه نتیجه‌ی زودتری داده بتواند، اقدامات ذیل اجرا گردد:

الف: وضع اصولنامه‌ی کشتمندی که حقوق زمیندار و زراعت‌کننده را در بین یکدیگر حفظ بدارد.

ب: وضع قوانین جزائیه‌ی حفظ حاصلات دهاقین از چراگاه مردمان مالدار.

ج: امداد نمودن و تقاوی به آن صاحبان املاک که زمین زیاد دارند و دهقان کم؛ تا زمین خود را ذریعه‌ی تراکتور و آلات تخنیک‌ی زراعت نمایند، یا این‌که دهاقین را از دیگر علاقه‌جات آورده بر زمین خود اسکان و به کار وادارند.

د: تقاوی برای ساختمان‌خانه‌ی دهاقین که با اصول جدید شروع به زراعت می‌دارند.»^۱

این‌ها پیشنهادات جناب عبدالمجید زابلی و آقای قدیر تره‌کی و دم‌ودستگاه زیر اداره‌ی شان بود. حفظ حریم و حقوق زمیندار و کشتمند. کمک به زمینداران بی‌چاره‌ای که با کمبود کشتمند مواجه بودند، آن هم با اسکان هزاران دهقان بی‌زمین در نزدیکی زمین‌های پنبه. چیزی شبیه آنچه پیش از جنگ داخلی آمریکا شاهدش بودیم و بر آن مهر برده‌داری زدیم. با این تفاوت که کشتمندی در افغانستان تا پیش از به قدرت رسیدن خلق و پرچم - بر اساس سنت تقسیم ۱ بر ۵ بود. یعنی کشتمند با کشت‌وکار بر روی زمین زمیندار، از ۵ حصه‌ی عواید زمین صرفاً یک حصه‌اش را صاحب می‌شد. ده سال بعد حتی در نشریه‌ی دولتی و تشریفاتی سالنامه‌ی کابل نیز بخش عمده‌ای از ناکارآمدی صنعت کشاورزی افغانستان برملا شد؛ صنعتی که در زیر ارشادات همایونی و معاونت جناب زابلی و مساعدت مالی د افغانستان بانک در سال ۱۳۱۹ صاحب نقشه‌ی راه شده بود. در سالنامه‌ی ۱۳۲۹ چنین می‌خوانیم: «به عبارت واضح‌تر بایست بگوییم که مملکت ما از تمام جهات اقتصادی به مراحل ابتدایی است و ما صرف تازه‌کار را شروع نموده‌ایم. خواه در شق مدافعه‌ی امراض حیوانی و نباتی (با این‌که در زمینه اقدامات بس مفیدی به عمل آمده است) و خواه در اصلاح مختلف زراعتی و چه در زمینه‌ی تکنیک زراعتی و بلند بردن محصولات صنعتی از قبیل پنبه و لبلبو و نیشکر و غیره و چه در

حصه‌ی غله‌جات و میوه‌جات که بایست در مقدار حاصل و خواص‌شان اصلاحات و ترقی وارد گردد، هنوز در مراحل ابتدایی می‌باشیم.»^۱ اما مشکل اینجاست که نویسنده‌ی گزارش «اجرائات سال ۱۳۲۹ ریاست مستقل زراعت» کل بحران توسعه‌نیافتگی اقتصاد کشاورزی را به سه عامل ذیل خلاصه کرده و هیچ اشاره‌ای به فنودال‌های زمین‌خوار و مالکان محترک نکرده است:

الف: نبود اشخاص فنی

ب: نبود سامان‌آلات و ادوات فنی

ج: پایین بودن سوویه‌ی فنی زارعین.

در پایان هم نشان داده که چقدر آب و خاک برای دهقان مهم است. ده سال پس از طرح نخستین پلان پنج‌ساله برای مکانیزه‌سازی بخش کشاورزی، تازه دولت ظاهرشاهی به این نتیجه می‌رسد که بدیهیاتی چون نبود فناوری کشاورزی، یکی از موانع عمده‌ی سد راه توسعه‌ی کشور است. دولت در ۱۵ عقرب ۱۳۲۰ پس از دایر کردن لویه جرگه‌ی مشورتی و با اصرار ظاهرشاه، در جنگ جهانی دوم اعلان بی‌طرفی کرد.^۲ در سالنامه‌ی ۱۳۲۱، باز هم محمدقدیر تره‌کی خط‌مشی اقتصادی کشور را ترسیم می‌کند. اما با این تفاوت که این بار جنگ را در کانون این خط‌مشی قرار می‌دهد؛ زیرا تمامی چیزفهم‌های آن دوران به خوبی از این امر آگاهی داشتند که بی‌طرفی در جنگ به معنای بی‌طرف ماندن از توفان اقتصادی‌ای نیست که جنگ به‌پا می‌کند؛ آن هم در کشوری که تازه گام‌های نخست را به سوی سرمایه‌داری و تشکیل چیزی به نام طبقه‌ی متوسط شهری بر می‌دارد. عنوان مقاله‌ی تره‌کی «روش اقتصادی افغانستان در حال حاضر» است. اقتصاد بیمار افغانستان وابسته به واردات کالاهای ضروری بود. سرمایه‌داری تجاری و پس از آن، رونق نسبی کارخانه‌داری و تولید کارخانه‌های، به کلی وابسته به نظم بازار جهانی بود. قدیر تره‌کی در افق کشور چاره‌ای جز هماهنگی با اقتصاد جهانی شده‌ی جنگ نمی‌دید: «تظاهرات اقتصادی جنگ که اکنون در دنیا دارای عمومیت است، انواع زیادی دارد؛ مانند کنترل بر تولید، استهلاک اداره‌ی اعاشه‌ی عامه، تبدیل فابریکات سائره به فابریکات تولید آلات جنگ و امثال این‌ها که بحث در تمام این‌ها در این مقاله از موضوع ما خارج بوده، صرف در زمینه‌ی چگونگی تولید، توزیع تداول و استهلاک مواد و لوازم خوراکی و پوشاکه و موضوعات مربوط به آن‌ها و تطبیق آن با تدابیر متخذه‌ی حاضره‌ی مملکت ما بحث خواهیم کرد.»^۳ اما با تمامی این تفصیلات و اشارات، طرح دولت و به‌ویژه وزارت محترم اقتصاد برای مقابله با مازاد بحرانی که جنگ بر اقتصاد جهانی انباشت می‌کند، تأسیس شرکتی زیر نام «د لاسی چارود مرستی شرکت» است. قرار شد تا

۱. سالنامه‌ی کابل، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۲۹، ص ۱۷۴

۲. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۰، ص ۲۸۱

۳. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۱، ص ۲۱۵

این شرکت در سراسر کشور شعباتی را ایجاد و از صنایع دستی داخلی حمایت کند. در بخش تجارت نیز قرار شد تا شرکتی زیر نام «د مرست شرکت» تأسیس شود تا بر واردات پوشاک کنترل داشته باشد و منسوجات وارداتی را ذخیره سازد تا در هنگام قلت به دسترس مردم قرار دهد. این شرکت نیز توسط وزارت اقتصاد و شخص عبدالمجید زابلی تأسیس شد. سپس پترول و شکر سهمیه بندی شد. محمدقدیر تره کی اعتراف می کند که در جریان جنگ جهانی دوم، پوست، پشم و پنبه‌ی افغانستان به کلی بازارشان را از دست داده اند. اما اظهار امیدواری می کند که پس از پایان یافتن جنگ، این محصولات حتی با بهایی گزاف‌تر از پیش از جنگ در بازارهای جهانی به فروش برسند.

دو سال بعد، محمدقدیر تره کی در مقاله‌ی «روش اقتصادیات مملکت در سال ۱۳۲۳»، این سال را «احضارات مبادی اقتصادی» نامید: «افغانستان در این سال در زمینه‌ی اقتصادیات ملی به چندین کار مهم و بی سابقه دست زد؛ از قبیل طرح مالیات بر عایدات، تأسیس اداره‌ی تقاعدات ملکی و نظامی، نشر اصولنامه‌ی احتکار، منع زراعت تریاک در سرتاسر مملکت، تأسیس مناسبات تجارتي با دول متحده‌ی آمریکا، کنترل نرخ‌ها در داخل مملکت...»^۱ سرانجام دولت طرح مالیات بر عایدات را پیشکش کرد. طرحی که مشخص نشد آیا شرکت‌های سهامی وزارت اقتصاد را نیز شامل می شد یا خیر. جدا از آن که معامله‌ی کلان افغانستان در تجارت تریاک با جاپان برهم خورد، تأسیس مناسبات تجارتي با دول متحده‌ی آمریکا بسیار جالب توجه است. آمریکا - همان طور که امین صیقل در کتاب «افغانستان معاصر» بارها تأسفش را خورده - تا زمان داوودخان، هرگز افغانستان را جدی نگرفت و بیشتر می کوشید روابطش را با افغانستان تا سطح عقد چند قرارداد اقتصادی پایین نگه دارد. اما در همین مسیر نیز چندان میل و صداقتی در میان نبود؛ اگر به سال ۱۳۱۶ بازگردیم، پیش نویس اولین و بزرگترین قرارداد نفتی افغانستان با یک کشور دیگر، مصدافی از کوشش افغانستان برای نزدیکی به آمریکا و بی میلی آمریکا به این وصلت را خواهیم یافت. در سالنامه‌ی ۱۳۱۶ پیش از «قرارداد نفت مابین حکومت پادشاهی افغانستان و انلانداکسپلوریشن کمپنی آمریکا» چنین می خوانیم: «... در سال گذشته، قرارداد بزرگی برای کار انداختن چشمه‌های نفت با یکی از شرکت‌های مهم آمریکا موسوم به انلانداکسپلوریشن کمپنی عقد و قراردادهای مذکور بعد از تدقیقات لازمه از طرف شورای ملی افغانستان تصویب و به امضای ذات ملوکانه موشح گردید.»^۲ اما دقیقاً یک سال بعد و در سالنامه‌ی ۱۳۱۷ ذیل اجراءات مجلس شورای ملی می خوانیم که «لایحه‌ی الغای قرارداد استخراج نفت افغانستان»^۳ به تصویب رسیده است. سرانجام این شوروی بود که در سال‌های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷

۱. سالنامه‌ی کابل، پشو تولنه، ۱۳۲۳، ص ۲۸۳
 ۲. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۶، ص ۴۴۸
 ۳. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۷، ص ۱۱۹

پروژه‌ی استخراج نفت و گاز از ولایت‌های شمالی را راه اندازی کرد.

طرح‌های شهرسازی دولت ظاهرشاهی به نوبه‌ی خود قابل بررسی و تدقیق است. ظاهرشاه و کاکاهایش نیز همانند امیر شیرعلی خان، حبیب‌الله شاه و امان‌الله شاه، رؤیای یک پایتخت مدرن را - آن هم در دل کابل - در سر داشتند. به همین منظور، طرح «نوی کابل» را روی دست گرفتند: «یک پایتخت جدید برای افغانستان که در هر چیز نمونه [ای] برای اصلاحات مهمه در تمام کشور باشد، کمال لزوم را داشته... در ظرف سال‌های اخیر به اثر توجه و اقدامات حکومت مصلح ما و راحت و آرامی کشور، بنیه‌ی اقتصادی مملکت تقویه یافته و اینک [این طرح] خوشبختانه برای عملی ساختن این منظور بزرگ حاضر گردیده است.»^۱ سپس دولت برنامه‌ی هفت ساله‌ی ساخت و ساز کارته‌ی ۳ و کارته‌ی ۴ کابل را تدوین می کند. زمین و سپس خانه‌های نوی کابل را پیش فروش کرده و با اقساط گوناگون در اختیار مردم قرار می دهد. با این حال قسط‌ها طوری تعیین شده اند که صرفاً طبقه‌ی مرفه و بورژوازی نوظهور قدرت خرید زمین یا خانه را دارند. در هیاهوی بنیان‌گذاری پایتخت جدید برای افغانستان هیچ کس صدای محرومان و حاشیه‌نشینان کابل را نمی شنود. در جای جای متن «پلان هفت‌ساله‌ی تعمیرات نوی کابل» چنین قیدی را می بینیم:

«الف: کسانی که تمام قیمت را ادا کنند حق تقدم به درجه‌ی اول دارند.

ب: کسانی که نصف قیمت را ادا کنند حق تقدم به درجه‌ی دوم دارند.

ج: کسانی که ثلث قیمت را ادا کنند حق تقدم به درجه‌ی سوم دارند.»

با این حال دولت طرحی را نیز برای مردمان بی زمین، بی خانمان‌های روستایی و شهری و همچنین شماری از کوچی‌ها عملی می کند که عیناً ادامه‌ی سیاست عبدالرحمان خان و امان‌الله شاه و نادرشاه است: انتقال ناقلین به سراسر کشور. دو نکته‌ی بارز این طرح این بود که ابتدا می توان ادعا کرد که این طرح صرفاً قبایل پشتون را به این سو و آن سوروبان می کرد و در واقع آن‌ها را صاحب ملک و زمین می ساخت و باقی مردم را شامل نمی شد. نکته‌ی دیگر این است که این طرح تنها محرومان را در بر نمی گرفت؛ بسیاری از سران قبایل و ملاکان بزرگ - همچون پدر جد من - به هدف تصاحب زمین‌های بکر دولتی و یا غصب املاک گرانبهای مردم بومی راهی سفر می شدند و ترک دیار می کردند. سالنامه‌ی ۱۳۱۸، ذیل عنوان اسکان ناقلین چنین آمده: «در بعضی حصص مملکت به اثر عدم مساعدت شرایط محیط یک دسته افرادی دیده می شوند که نه زمین و نه شغل ثابتی داشته و حیات‌شان به بی کاری سپری می شود... حکومت مصلح ما که ترقی و پیشرفت کشور را به طور اساسی وجه منظور عالی‌ه‌ی خود قرار داده است، برای این که این قبیل مردم واجد زمین و جایداد و

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۸، ص ۳۱۱

تهیه‌ی زمینه برای سعی و عمل شوند، فکری داشته وزارت اقتصاد ملی به پیروی این افکار عالی در سنه‌ی ۱۳۱۸ پروژه‌ای حاضر ساخته و از تصویب دولت گذرانده است که مطابق آن بایستی به ناقلین در ولایت قطغن به اندازه‌ی لازم زمین و تقاوی داده شود...^۱ دولت در کنار این بخشایش، به تک تک افراد خانواده نیز یک مقدار پول به عنوان تحفه پرداخت می‌کرد. تا سال ۱۳۲۲ آن قدر ناقل به سراسر کشور فرستاده شد که دولت ناگزیر دست به تشکیل بخشی زیر نام «مدیریت عمومی ناقلین» زد: «تشکیل مدیریت عمومی ناقلین برای دو نظریه قایم بود: نخست انتقال و اسکان اقوام بی‌بضاعت و پریشان حال در حصص اراضی به اثر کمی نفوس مملکت، ثانیاً سرسبزی و آبادی زمین‌های لم‌بزرع و شادابی مملکت و به کار افتادن قوای فزیکتی افراد و اشتغال و تشویق ایشان به فلاحت و زراعت به صورت عصری و اساسی... با وجود مشکلات اداری و غیره، [مدیریت عمومی ناقلین توانست] در سال ۱۳۱۹- ۲۴ خانوار و در سال ۱۳۲۰- ۲۰ خانوار و در سال ۱۳۲۱- ۵۶ خانوار و بالاخره در سال ۱۳۲۲- ۸۵۴ خانوار اقوام لاجیاداد و بی‌بضاعت را جابه‌جا [کند].»^۲

باید در نظر داشت که کل اقتصاد دولت ظاهرشاهی نه صرفاً از مسیر سیاست سرمایه‌ی مالی و همدستی بنگاه‌های تجاری انحصارطلب و سود و قرصه‌های بانکی تأمین می‌شد و نه از طریق توزیع و تقسیم بدن‌ها در ولایات به گفته‌ی دولت سرسبز و خرم اما بکر و نامسکون. طبقه‌ی نوظهور بورژوا در پی کار یقه‌سفیدی، امور محاسبه و تحصیلات عالی بود. صاحبان شرکت‌های سهامی تجاری و راندخواران نیز با تأسیس یا خرید برخی از کارخانه‌های صنایع سبک و نیمه‌سنگین، در پی سودآوری دوگانه از اقتصاد در حال تکاپوی کشور بودند. این هجمه^۳ و حرص و ولع درآمدزایی، بیش از پیش کارگران حاشیه‌نشین شهری و مهاجران بی‌زمین روستاگریز را زیر فشار استثمار و بهره‌کشی قرار داد. البته دولت از همه‌جهت، دست بسیار بازتری در استثمار کارگران و محرومان داشت. سال‌ها پیش از آن‌که به خواست جامعه‌ی جهانی سر فرود آورد و «اصولنامه‌ی کار»^۴ را تدوین کند و یا برای حمایت از محرومان در برابر تغییرات در نرخ مواد خوراکی- به‌ویژه بر اثر فشار جنگ- «مؤسسه‌ی رفاه عامه»^۵ راه‌اندازی کند، با بیگاری زندانیان، به قول محمود طرزی «جبران عقب‌افتادگی» می‌کرد. سیدقاسم رشتیاد در سال ۱۳۱۵ در مقاله‌ای زیر عنوان «پیشرفت‌های اقتصادی افغانستان» با سرخوشی و رضایت کامل چنین نوشته است: «صنایع محبس مرکزی: محبس مرکزی که از سه سال به این طرف به اصول عصری تعمیر و در آن برای اصلاح احوال محبوسین و مشغول کردن و عادی ساختن آن‌ها به مشاغل

مختلفه، اساس همه‌قسم صنایع و حرفت‌های بدی گرفته شده، امروز یکی از مؤسسات صنعتی بزرگ مملکت ما گردیده و روزبه‌روز دامنه‌ی پیشرفت و ترقی این مؤسسه کسب افزونی می‌نماید.»^۱ این از گزاره‌گویی‌های رشتیاد نبود و رونق اقتصاد محبس در آن دوران از امتیازات بزرگ سرمایه‌داری محسوب می‌شد. بیگاری و بهره‌کشی از زندانیان با نام‌های دلسوزانه‌ای چون «اصلاح احوال محبوسین»، «مشغول کردن و عادی ساختن آن‌ها به مشاغل مختلفه» چنین ثمراتی در پی داشته است:

کارخانه‌ی تسربافی پشمی و نخ‌ی

کارخانه‌ی شطرنج‌بافی

کارخانه‌ی گلیم‌بافی

کارخانه‌ی قالین‌بافی

کارخانه‌ی الچه‌بافی

کارخانه‌ی خیاطی

کارخانه‌ی بوت‌دوزی و سراجی

کارخانه‌ی کاغذسازی

کارخانه‌ی کاشی‌سازی

کارخانه‌ی آهنگری و حلبی‌سازی

کارخانه‌ی نجاری و خردای^۲

کارخانه‌ی رنگ‌ریزی

کارخانه‌ی نل و خشت سمنتی

کارخانه‌ی تابلونویسی

کارخانه‌ی بنیان و جوراب‌بافی

برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، زندان کارکردی دوگانه یافت. از یک سو و به بیان فوکویی، «تجلی غرامت»^۳ به دولت و کل جامعه بود. زندانی باید در زندان می‌ماند تا زمانش هدر رود و به این صورت با هزینه کردن زمان، روزبه‌روز آزادی را به صورت قطعه‌قطعه بخرد. از سوی دیگر، باید برای این تن‌های بی‌کاره که جز هزینه کردن زمان چیزی برای عرضه و تقاضا ندارند، چاره‌ای اندیشیده می‌شد. در اوج به گفته‌ی رشتیاد «شکوفایی اقتصادی افغانستان» زندانیان باید سهم‌شان و چه بسا

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۵، صص ۴۹۶ و ۴۹۷

۲. خردای تلفظ عامیانه‌ی خراطی است.

۳. «شکلی دستمزدگونه در زندان وجود دارد که در جامعه‌های صنعتی، «بدیهی بودن» اقتصادی [زندندان] را شکل می‌دهد، و به زندان امکان می‌دهد که به منزله‌ی غرامت تجلی یابد.»

مراقبت و تنبیه، میشل فوکو، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، صص ۲۸۷، ۱۳۷۸

۱. همان، صص ۶۷

۲. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۲، صص ۵۶

۳. هجوم، یورش

۴. اصولنامه‌ی کار و کارگران، مؤسسات صنعتی ملی افغانستان، کابل: مطبعه‌ی عمومی، ۱۳۲۴

۵. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۵، صص ۵۰

دین‌شان را ادا می‌کردند و در نقطه‌ای از این روند شکوفا شدن جا می‌گرفتند. چنین بود که محبس برای نیروی کار مفتی که به باور پولیس، جز خوردن و خوابیدن و زمان هدر دادن کاری از دستش بر نمی‌آمد تبدیل به زندان-کارخانه شد. سالنامه‌ی ۱۳۱۹ که پشتی‌اش طرح یک کارخانه را حمل می‌کند، با اشاره به صنایع گوناگون محبس مرکزی کابل چنین نوشته است: «امورات [ذکر شده] عبارت از کارهایی ست که محبوسین روزانه قرار اصول موضوعه محبس به آن مصروف بوده، علاوه بر فواید مادی که از آن به دست می‌آید، مصروفیت فعلی و کاریگری آتیه‌ی محبوسین نیز از فواید آن به شمار می‌رود. این هر دو امر از نقطه‌ی اصلاح اخلاق اهمیت خاصی دارد.»^۱ این است روند بهنجارسازی. هر محبوس مجبور است در روند شکوفایی اقتصادی کشور سهیم باشد. شکوفایی اقتصادی کشور برای اقلیت سودآور و برای اکثریت سنگین و زجر‌آور است. پس محبوس مجبور است که این سنگینی را تحمل کند و به زور و اجبار در داخل زندان شغلی بیاموزد و فنی را فراگیرد. برای فراگیری این حرفه و فن، محبوس مجبور است که بیگاری کند به دو علت: زندانی ست و نوآموز است. این «فواید مادی که از آن به دست می‌آید» و به کیسه‌ی دولت می‌ریزد، برای محبوس نیز ثمراتی دارد؛ می‌تواند با بیگاری برای دولت و پولیس و زندانبان، اخلاقیاتش را پرورش داده و آتیه که به جامعه ملحق شد، خود را با بهنجارهای پذیرفته شده تطبیق دهد. دولت برای «رفع حوائج» زندانبانان طرحی ریخت که بر اساس آن تمامی ضروریات محبوسان در داخل محبس و توسط خود زندانبانان تأمین می‌شد و صرفاً مواد اولیه از بیرون زندان وارد می‌شدند. به این بهانه، بخش بزرگی از زندان مخوف دهمزنگ که در سال ۱۳۱۲ ساخته شده بود، به دست کارگران زندانی و برای خودشان بازسازی و نوسازی شد.

دیکتاتوری نادرشاه برای سرکوب امانی‌ها و سقاوی‌ها دستی به سر و صورت دستگاه «ضبط احوالات» کشید. اما این دولت هاشم‌خان بود که ریاست ضبط احوالات را دامنه‌دار و سراسری ساخت و محمدشاه خان (۱۳۱۳) را برای تقریباً یک دهه بر کرسی آن نشاند. از یک‌سو کلیه‌ی صدهای معترض خاموش می‌شدند و آزادی بیان هیچ معنایی نداشت، از سوی دیگر دولت هاشم‌خان خود دست به تأسیس دویری چون ریاست «مستقل» مطبوعات (۱۳۱۸) می‌زد و سانسورچیان را استخدام می‌کرد تا هم به نفع دولت بنویسند و هم قلم به‌دستان را شناسایی کنند. کسانی چون صلاح‌الدین سلجوقی و قاسم رشتیا که غبار را به دلیل نوشتن و چاپ و نشر مقاله‌ی «اقتصاد ما» تویخ کردند (۱۳۲۵)^۲، دست‌کم در اوایل از دوستان نزدیک عبدالحی حبیبی به شمار می‌رفتند. حبیبی نیز

۱. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۱۹، ص ۶۲

۲. «یک مضمون به نام «اقتصاد ما» به مقام ریاست [مطبوعات] مواصلت کرد که در آن بالای شخص عبدالمجیدخان زابلی و پروگرام اقتصادی او و سوانح زندگی‌اش حملات شدیدی به عمل آمده بود و همه‌ی کارهایی که در افغانستان کرده به صورت منفی قلمداد و به ضرر افغانستان تلقی شده بود. داوطلب نشر این مضمون هم قدیر تره‌کی مدیر روزنامه‌ی اصلاح بود... وقتی مضمون خوانده شد، دیدم نه تنها الفاظ آن بسیار شدید است، بلکه حملات شخصی را»

چون سلجوقی، تعریفی من‌درآوردی از زندگی روشنفکرانه در سر داشت: جدایی زندگی شخصی (کار، خدمت به دولت، خدمت به حکومت بر حال، حرص و ولع و تصاحب کرسی‌های طراز اول حکومتی و اعتقاد به ارزش‌های ملی و میهنی) از زندگی فکری (پژوهش پیرامون تاریخ، فرهنگ و اجتماع افغانی - اسلامی). البته و امروزه ما خوب می‌دانیم که هر دو در اعماق ذهن‌شان هیچ باوری به این جدایی نداشتند و در راه جدا نگه‌داشتن این دو زندگی اساساً موفق هم عمل نکردند و حتی با توجهات هایدگری مبنی بر جدایی متن از مؤلف و زندگی‌اش نیز ناآشنا بودند. حبیبی خود به تنهایی در تاریخ معاصر افغانستان یک مسئله است. او کارش را با کهزاد و در حوزه‌ی نسخه‌شناسی و کتیبه‌خوانی شروع کرد. اما تاب کهزاد را نداشت. بناءً از باستان‌شناسی کسالت‌بار کهزاد دور گشته و وارد جدال‌های معاصر به‌ویژه بحث قوم و زبان شد. من در جای دیگری تاریخ‌نگاری حبیبی را به مقابله طلبیدم و کوشیدم تا او را مسئول بخشی از مصائب کنونی نشان دهم.^۱ در اینجا صرفاً به این پرسش خواهم پرداخت که چطور و در چه شرایطی دولت هاشم‌خان با تحریک کسانی چون داوودخان و مومند و حبیبی از رؤیاهایی چون پشتونستان‌خواهی، سراسری‌سازی زبان پشتو و تیلور نژاد برتر آریایی گره کوری ساخت که تا امروز کسی اراده و جرئت باز کردن آن را ندارد. بازی رشتیا و حبیبی با زبان پشتو را می‌توان در حوزه‌ها و کتاب‌های گوناگون ردیابی کرد؛ اما ما در اینجا به همین سالنامه‌ها اکتفا کرده‌ایم. نخستین سالنامه در ۱۳۱۱ با نام سالنامه‌ی کابل و تحت پوشش نشراتی انجمن ادبی کابل چاپ و منتشر می‌شود. سالنامه ابتدا به زبان فارسی ست و صرفاً در هر شماره‌اش چند مقاله‌ای به زبان پشتو نیز گنجانده شده است. اما از سالنامه‌ی ۱۳۱۸ به بعد، نه تنها میزان مقالات پشتو زیاد می‌شود که حتی جای ستون فارسی/پشتو نیز تغییر خورده و پشتو به عنوان زبان اول سالنامه جا باز می‌کند. یک سال بعد و در اوج گفتمان آریایی‌شناسی و آریایی‌گرایی و افغانستان ۵ هزارساله و چیزهایی از این دست، انجمن ادبی کابل به کلی از سالنامه‌ها خط می‌خورد و عوض آن پشتو تولنه درج می‌شود. از ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۹ به مدت ۱۰ سال، پشتو تولنه از تمامی توانش برای احیا و گسترش

«بالای عبدالمجیدخان زابلی و پروگرام اقتصادی او دربر داشت که یقیناً نشر آن به شکل فعلی، دستگاه مطبوعات را با بحران بزرگی مواجه خواهد ساخت. لهذا به آقای غبار گفتم که بسیار مضمون عالی است، اما اگر اجازه بدهید بعضی از عبارات آن را تغییر می‌دهم بعد نشر خواهد شد. او فوراً نزاکت مسئله را درک کرده گفت من به شما اعتماد دارم و مضمون را به من سپرد. شب آن را با خود به خانه آوردم و تا حد ممکن الفاظ آن را نرم ساختم... با استاد سلجوقی تلفونی صحبت کردم و مقاله را برای مطالعه‌ی‌شان فرستادم. بعد از خواندن مضمون از من پرسید که حالا چه کنیم؟... به نظر من هر طور است این مقاله را قبول کنیم، اما بهتر است که مضمون قبل از نشر به خود زابلی فرستاده شود. یعنی ما از سیاست کار بگیریم. چون او یک سنگ جوانی و کاکگی دارد، شاید موافقت کند. در آن صورت ما محفوظ می‌مانیم و مضمون هم نشر می‌شود، بدون آن که کدام مسئولیتی متوجه ما گردد.»

خاطرات سیاسی، سیدقاسم رشتیا، به اهتمام محمدقوی کوشان، پشاور: مرکز مطبوعات افغانی، ۱۳۷۱، ص ۵۵

۱. رک: تاریخ سلطانی، سلطان‌محمدخان بارکزایی، تصحیح و تحشیه‌ی عتیق اروند، کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۶

و همه‌گیر کردن زبان پشتو، حتی به بهای سرکوب سایر زبان‌های ملی استفاده می‌کند و سرانجام در ۱۳۲۹ سالنامه را با تمامی متعلقاتش به ریاست مستقل مطبوعات و محمد هاشم میوندوال می‌سپارد. حبیبی در سالنامه‌ی همان سال مشهور ۱۳۱۹، در مقاله‌ای زیر نام «تاریخچه‌ی سبک‌های اشعار پشتو» چنین نوشته است: «بر دانش‌پژوهان و وطن‌پوشیده نیست که تا کنون زبان ملی ما - [منظور حبیبی صرفاً زبان پشتو است] - طوری که لازمه‌ی پرورش یک زبان است، پرورده نشده و از غفلت و بی‌اعتنایی‌های زیاد در قلم جبال و وادی‌های وطن مهجور مانده و ادبیات و آثار و ذخایر آن به مرور سال‌ها و قرن‌ها محو و نابود گردیده، و یا اکنون در هر گوشه و کنار از استفاده دور مانده و از نظرها ناپدید است. حالا وقت است که به زیر حمایه‌ی ملیت‌پرورانه‌ی حکومت متبوعه، جوانان و دل‌باختگان وطن کمر همت چست بر میان بندند، و صدمات جبران‌ناپذیر گذشته را که به این زبان رسیده، تلافی نمایند، و ادبیات آن را زندگی بخشند، آثار گم‌شده‌ای که تسلط السنه‌ی دیگر آن را محو و ناپدید می‌کند، پس به میان کشند و از هر طرف گرد آورند. من از مدت چند سال است که در این زمینه جست‌وجو و کنجکاوی دارم. آثار ادبیه‌ی زبان ملی را که از هر جا و هر گوشه به دست آورده‌ام، آن را ... ساخته و نگه داشته‌ام. در نتیجه‌ی تتبع و جست‌وجو به من یقین شده که اگر در تمام زوایا و اطراف وطن عزیز کنجکاوی و تفحصی به عمل آید، می‌توان ذخایر گرانمایه‌ی ادب ملی را یافت و می‌توان لالی نیایی را از این محیط بی‌کران کشید. در قراء و مساکن ملت شیردل افغان و در کوهسار و وادی‌های پهناور پشتونخوا، بسی از آثار ادبی زبان ملی ما متفرق است. به هر گوشه‌ی وطن لؤلؤ آبداری افتاده، و از عدم اعتنای اولاد وطن فریاد بر می‌آورد که مرا دریابید، من گوهر گرانمایه و لؤلؤی غلتان شمایم. ولی دست بی‌قدری روزگار مرا خیلی گردآلود نموده و مزایای مرا پنهان داشته است. هان ای جوانان وطن! ای کسانی که خون پاک غرغشت و سرین در قلب شما جوشان است! ای وطن‌خواهانی که حس ملیت و عاطفه‌ی پاک افغانیت دارید، ذخایر نفیسه‌ی ملی و گوهرهای درخشان زبان خود را از محو و اتلاف بکشید. زبان خود را از پستی و مردگی نجات دهید. روح نیاکان غیور را شاد سازید.»^۱ و چون کسی نمی‌داند که چگونه می‌تواند به سهم خود روح نیاکان غیور خویش را شاد سازد و این زبان را از پستی و مردگی برهاند، حبیبی خود دست‌به‌کار شده و دو سال پس از این بشارت به احیای تاریخ زبان پشتو، کتابی را می‌یابد و در عین ناباوری همگان، آن را به جامعه‌ی علمی آن زمان به عنوان یک اثر تاریخی - ادبی تقدیم می‌کند. چنین است که پته خزانه در سال ۱۳۲۱ متولد می‌شود: «در سالنامه‌ی ۱۳۱۹ موقعی که «تاریخچه‌ی سبک‌های اشعار پشتو» را می‌نوشتیم، در آنجا در قسمت اشعار قدما به چند صفحه‌ی کتابی حواله داده شده بود که به نام تذکره‌الاولیا به زبان پشتو

۱. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۱۹، صص ۱۶۳ و ۱۶۴

بعد از (۶۱۲ هـ) از طرف سلیمان ماکو در ارغستان قندهار، همان اراکوزی تاریخی نوشته شده و اثر بس مهمی بود که اشعار و سرودهای باستانی زبان را به دست ما داد... در این سالنامه هم می‌خواهم راجع به یک گنجینه‌ی گرانمایه‌ی زبان ملی که صفحات تاریک ادب ما را روشن و نقایس ادبی آثار گذشتگان را به نسل جدید می‌سپارد، چیزی بنگارم. چون در وقت کشف این کتاب قیمت‌دار اکثر صفحات سالنامه‌ی کابل به طبع رسیده و در شرف نشر و تعمیم است، بنابراین این مضمون من کوتاه‌تر و مختصر خواهد [بود].»^۱ و این چیزی بود که کسانی چون امین‌الله زم‌ریالی برای تثبیت و تصدیق پریشان‌گویی‌هایشان پیرامون قدامت و اصالت زبان پشتو و ضعف زبان فارسی به آن نیاز داشتند. این نوشدارو به کار همه می‌آمد. همه‌ی آن‌هایی که از زبان و به‌ویژه زبان پشتو چیزی بیش از آنچه که بود توقع داشتند، همه‌ی آن‌هایی که ملی‌گرایی را در یک‌دست‌سازی زبانی، تباری و قومی می‌دیدند و شعار هیتلر را از آن خود ساخته و به اصطلاح افغانیزه کرده بودند: یک میهن، یک قوم و یک زبان. با این حال کشف حبیبی آن‌قدر غیرقابل تصور بود که اگر به دو سالنامه‌ی بعد از سال ۱۳۲۱ رجوع کنید، هنوز هم با نوعی سکون و احتیاط مواجه خواهید شد. یعنی کسانی چون گل‌پاچا الفت و زم‌ریالی که پشتو، پشتانه و پشتون ورد زبان‌شان بود نیز هنوز برای پذیرش این گنج پنهان خود را آماده نمی‌دانستند و یا می‌هراسیدند که با پذیرفتن آنی این کتاب به عنوان یک اثر تاریخی، شاید در نظر دوستان و همفکران به باد تمسخر گرفته شوند. اما اندک‌اندک پته خزانه جا باز کرد؛ آن‌قدر پیش رفت که به سادگی وارد کتاب‌های مکتب و سپس دانشگاه شد. اینجا مجال نقد این کتاب نیست^۲ و من مستقیماً وارد بحث کسالت‌بار پشتونستان‌خواهی می‌شوم.

پشتونستان‌خواهی تداوم منطقی دیکتاتوری نادرشاه و هاشم خان، سرکوب مخالفان داخلی، شعار یک ملت یک زبان، برگذاری کورس‌های اجباری و سراسری آموزش زبان پشتو به غیرپشتوزبانان به‌ویژه کارمندان دولت و اراده‌ی معطوف به قدرت کسانی چون داوودخان بود. داوودخان ابتدا و در همان دورانی که وزیر حربیه بود، کوشید با نزدیکی به ویش‌زلمیان (۱۹۴۷) رأی جمعی از روشنفکران زمانش را درباره‌ی مسئله‌ی پشتونستان به خود جلب کند و خود را تنها سردار اسخ و مبارز در این مسیر جلوه دهد. سه سال بعد، عین سیاست را در کلوب ملی (۱۹۵۰) پی گرفت و پس از آن به صورت غیرعلنی از «اتحادیه‌ی آزادی پشتونستان» حمایت کرد. نکته‌ی جالب توجه تاریخ نیمه‌ی اول قرن بیستم، در تضاد غیرعلنی و ابتدایی میان سه فرقه از چپ‌روانی بود که بعدها مسیر تاریخ هر کدام‌شان را به سمتی کشاند؛ یعنی عبدالرحمان محمودی، نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل.

۱. همان، ص ۳۰۱

۲. برای نقد منصفانه و بی‌طرفانه‌ی پته خزانه رجوع کنید به: پته خزانه فی‌المیزان نوشته‌ی قلندر مومند. این کتاب با ترجمه‌ی وحشتناک دکتر عبدالاحد وفا معصومی به فارسی برگردان و توسط نشر نیما در آلمان منتشر شده است.

تره‌کی که همواره دست یاری عبدالمجید زابلی را با خود داشت، رابطه‌ی چندانی با داوودخان برقرار نکرد و شاید نیازی به تحکیم چنین رابطه‌ای نمی‌دید. اما کارمل از بدو تأسیس اتحادیه‌ی محصلین (۱۳۲۹) رهرو داوودخان بود. به شدت از آزادی پشتونستان دم می‌زد و دشمنی با پاکستان را یک اصل می‌دانست. کارمل از اعضای فعال اتحادیه‌ی آزادی پشتونستان بود. در این میان، عبدالرحمان محمودی با این‌که همچون تمامی روشنفکران وقت حامی سرسخت گفتمان پشتونستان خواهی و به قول خودش «رهایمی مردم آزادی خواه پشتون» بود، با تره‌کی رابطه‌ی خوبی نداشت و مخالف جدی تمامیت‌خواهی و قوم‌گرایی داوودخان بود. اگر روایت فرهنگ را در افغانستان در پنج قرن اخیر (ص ۷۲۲) بپذیریم، حسن شریک همکار کارمل در اتحادیه، در ماجرای اختطاف و ترور ناکام محمودی (۱۳۳۰) دست داشت؛ زیرا اتحادیه وجود محمودی را برای اقتدار طلبی داوودخان مضر می‌دانست. چنین به نظر می‌رسد که داوودخان به صورت مستقیم دستی در تضاد میان کارمل و تره‌کی و محمودی داشت و پس از کودتای سرطان (۱۳۵۲) در دوستی با پرچم و تصفیه‌ی خلق و سرکوب شعله دستش را رو ساخت. دیده می‌شود که همه‌ی جریان‌ها و حلقه‌های بخشی از رؤیای پشتونستان خواهی را خواب می‌دیدند. اما این خواست تنها منحصر به سیاسیون نبود؛ مثلاً عملکردهای پشتو تولنه و مجله‌ی کابل را ببینید تا با فعالیت‌های مستقیم شاعران، زبان‌شناسان و تاریخ‌پژوهان در این زمینه بیشتر آشنا شوید. در شماره‌ی ۲۶۳ و ۲۶۴ مجله‌ی کابل با چنین مقالات یا اشعاری از چنین نام‌هایی بر می‌خوریم:

«زلمی پشتون ته	شاغلی بینوا
ته غوارم؟	شاغلی الفت
پشتون	کاکر
نوی نغمه	زمریالی
جو روو پشتونستان	سلیمی
پشتونستان جو روو	ستی
د پشتون د آزادی غږ	صلیقی
د پشتون قومی بهار	هملرد
پشتونستان جو ریژی	رشتین» ^۱

این درام در سایر شماره‌ها نیز تکرار می‌شود.^۲ نکته‌ی حایز اهمیت سرکوب زبان فارسی و تعمیم زبان پشتو، کشف پته خزانه و حتی رؤیای استقلال پشتونستان از پاکستان و الحاقش به خاک افغانستان نیست. یا دست‌کم برای من چنین نیست؛ آنچه که اهمیت دارد، گرفتاری بخش بزرگی از

۱. مجله‌ی کابل، کابل: مطبعه‌ی پشتو تولنه، ۱۳۲۹، شماره‌ی ۲۶۳ و ۲۶۴
 ۲. رک: مجله‌ی کابل، شماره‌های (۱۳۳۳) ۳۸ و (۱۳۳۶) ۴۰.

روشنفکران ما در دامی ست که دولت و سیاست‌مداران جاه‌طلب برایشان پهن کرده بودند. اگر وجود کسانی چون عبدالرحمان محمودی و غلام‌محمد غبار نمی‌بود، باید به کلی آن دوره را دوره‌ی انحراف روشنفکری نام می‌نهادیم. پرسش‌هایی که هم‌اکنون و در وضعیت کنونی در مقابل روشنفکران لیبرال گذاشته می‌شود، در تحلیل و بازخوانی آن دوران نیز باید مطرح شوند: چه کسی گرفتار گفتمان یا دست‌کم جدال زبان بهتر، برتر، فاخرتر و اصیل‌تر نشده بود؟ چه کسی علت‌العلل بحران خیزی کشور و فلاکت ملت را به مسئله‌ی قوم و تضاد قومی خلاصه نمی‌کرد؟ آیا پشتونستان خواهی یک انحراف نبود؟ آیا روشنفکران ما دچار یک انحراف بزرگ نشده بودند؟ انحراف از مسیر مشروطه‌خواهی - که به طور منطقی سرانجام باید منجر به انقلاب توده‌ای و همگرایی مردمی می‌شد - به سمت خواست قومی، خواست زبانی و تجزیه‌ی کشور همسایه. همچون اکنون در نظام نولیبرال و دموکراسی بی‌روح و بادآورده‌ی کنونی، در آن دوران نیز حجم بزرگی از نیرو و توان روشنفکران ما صرف جدل‌های غیر مردمی، دعوای دانشگاهی و سیاست‌بازی‌های قدرت‌محورانه می‌شد و آنچه که در این میان همواره غایب بود، اصل اساسی و نفس وجود چیزی به نام کار روشنفکری بود: تشکیل گفتمان‌های انتقادی‌ای که توده‌ها در محراق آن باشند. پی‌گیری و ردیابی حقیقت با در نظر داشت کلیه‌ی چشم‌اندازهای انسانی - مطلقاً انسانی.

جواز تیل ۶ کنده
 شالی و غیره ۶۰ خروار
 سرک ۲۰۰ متر
 دیوارهای باغ و حویلی ۲۲۸۹۲ زرعه^۱
 در همان زمان و باز هم بر اثر سیل و زلزله‌ی پس از آن، در ولایت قطغن و بدخشان چنین آماری داریم:

تلفات وارده از حوادث مذکوره	
الف. تلفات انسانی	۳۱۴ نفر
ب. تلفات حیوانی	۲۲۶۸ رأس
ج. اشیای منقول و غیر منقول:	
اشجار	۱۴۸۸ اصله
اراضی مزروعه	۹۰۵ جریب
حبوبات	۳۰۷ خروار
باغات	۴ قطعه
آسیاب	۱۷ حجر
آبجواز	۶ دهنه
خانه‌ی نشیمن	۲۵۵ باب
دکان	۱۰۶ باب
سرای	۸ باب
وجوه نقدی	۴۰۰۰۰ افغانی
سیلاب شدید در حکومت اعلای میمنه	
تلفات وارده از حوادث مذکوره	
الف. تلفات انسانی	۵۸ نفر
ب. تلفات حیوانی	۲۱۵۳ رأس
ج. اشیای منقول و غیر منقول:	
فرش	۷۲۶ تکه
ظروف	۳۹۶ عدد

حوادث مهمه‌ی طبیعی و شیوع امراض: سیل، کلورا، جذام

به باور دیوید هاروی هیچ حادثه‌ی طبیعی، طبیعی نیست؛ زیرا پس از هر رویداد طبیعی، غیر طبیعی ترین شکل زیست یعنی تضاد نهفته در زیر پوست جامعه به سطح می‌آید. حوادث طبیعی بیش از همه فقر را نشانه گرفته‌اند. این محرومانند که پس از هر حادثه‌ای بی‌خانمان و بی‌سرپناه می‌شوند و مجبورند با قلت غذا و دارو سر کنند. در بلخ در سال ۱۳۱۳ سیل و توفان و زلزله آمار ذیل را بر جا گذاشت:

«تلفات وارده از حوادث مذکوره»

الف. تلفات انسانی	۱۸۹ نفر
ب. تلفات حیوانی	۱۲۲۷ رأس
ج. اشیای منقول و غیر منقول:	
خانه‌های نشیمن	۹۶۶ باب
دکان‌ها	۱۷ باب
کاروانسرا	۳ باب
آسیاب	۵۴ حجر
مسجد	۱۳ باب
باغات	۱۷۹۶ جریب
زمین مزروعی	۳۱۰۰ جریب
زمین پیکالی	۵۴۵ جریب
پل رودخانه	۱۰ عدد

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۳، صص ۳۵۱ و ۳۵۲

البسه	۱۲۰ تکه
مواد خوراکی	۷۵ خروار
پوست قره‌قلی	۷۰۰ جلد
کتاب	۴۵ جلد
خرگاه	۶۴ باب
حویلی نشیمن	۲۰۵ باب
مسجد	۷ باب
اثاث البیت به حساب پول نقد	۶۷۲۴۸ افغانی
پول نقد	۲۰۳۰۹ افغانی
لوازم اثاثیه به حساب پول نقد	۹۰۷۴ افغانی
املاک مزروعی و غیر آن	۱۰۹۳ جریب
آسیاب	۳۷ حجر
جواز	۳ دستگاه
چاه آب	۱۲ چاه
کشتزارها	۲۴۶۷ جریب
باغ	۹۴ جریب

و در ادامه‌ی این گزارش چنین می‌خوانیم: «ما یقین داریم که در هر حصه‌ی دنیا این چنین واقعات روداده و می‌دهد. چیزی که اسباب خوش‌وقتی و باعث شکرگزاری ملت افغانستان بوده، این است که به مجرد حدوث واقعات، حکومت مهربان و دلسوز ما بدون فوت وقت تمام غمخواری‌های لازمه را در حق اهالی مصیبت دیده، به طوری مبذول می‌فرمایند که آن همه مصائب را فراموش می‌نمایند. راجع به واقعاتی که فوقاً ذکر شد، به تمام اهالی قریه‌جات مذکور به اندازه‌ی کافی معاونت از طرف دولت به عمل آمده، پس ملت حق دارد که همیشه مرهون و شکرگزار حکومت محبوب خود باشد.»^۱ «بله ملت همواره باید سپاس‌گزار حکومت محبوب خود باشد. چرا چنین نباشد؟ مثلاً چهار سال بعد، دولت برای مقابله با مرض کلورا هیئت‌ی را به مرزهای شرقی کشور می‌فرستد تا قبایل کوچی و باشندگان سمت شرقی را واکسیناسیون کنند. این مرض ابتدا در خوست دیده شد و سپس به ولایت‌های غزنی و قندهار سرایت کرد و در آخر به ولایت‌های شمالی رسید. اگر به آمار رسمی و دولتی سالنامه‌ی ۱۳۱۷ شک نکنیم و آن را یک راست بپذیریم، از میان «مصائبین تا تاریخ اول حوت

۱۳۱۷»^۱ که شمارشان به ۳۲۹۱ نفر می‌رسید، ۱۷۱۰ نفر فوت کردند. یعنی چیزی نزدیک به نیمی از کسانی که به این مرض مبتلا شدند در جا تلف شده و در زیر سایه‌ی رحمت همایونی به خاک سپرده شدند. به آمار سال بعد نگاه کنید. صرفاً تا تاریخ ۲۳ عقرب ۱۳۱۸ و تنها در ولایت هرات، ۱۸۹۶ نفر به این مرض مبتلا شدند که از میان آن‌ها ۹۸۹ نفر جان‌شان را از دست دادند.^۲

سال بعد، دولت که از رونق اقتصاد محبس سر مست بود، به فکر چاره‌ای برای بخش دیگری از درماندگان جامعه افتاد: جذامیان. «اینک در این اواخر به اساس احصائیه‌هایی که در دست وزارت صحیه افتاده، موجودیت مرض جذام را مخصوصاً در حصص جاغوری و جاهای دیگر نشان می‌دهد. حکومت مطلع و خیراندیش ما که نصب‌العین همیشگی‌شان تأمین صحت و سعادت عامه می‌باشد، بیشتر به این موضوع توجه فرموده و مخصوصاً نسبت به رفع نمودن امراض مسری از بین توده، از هیچ‌گونه مساعدت و مجاهدت خودداری نکرده است.»^۳ سال بعد دولت سرخاب لوگر را به عنوان محلی مناسب برای نگه‌داری و قرنطینه‌سازی جذامیان سراسر کشور انتخاب می‌کند. قصد وزارت صحت این بود که دهکده‌ی جذامیان به دست خود جذامیان آباد شود. کاری که به نوعی با زندانیان و زندان شد. چنین طرحی اگر عملی می‌شد، هم چهره‌ی شهر و روستا را از لوث جمعیت مازاد بیمار بی‌کار پاک می‌کرد و هم زحمت آبادسازی دهکده و کشت و کار را بر دوش خود این بیماران بی‌کار می‌انداخت. اما این طرح بنا بر دلایلی که در سالنامه‌ها ذکر شده، به کلی رد شد. با این حال، چند جذام‌خانه در مناطقی چون یکاولنگ و ده سبز ساخته شد^۴ و در سال ۱۳۲۵ یک پزشک برای فراگیری راه‌های درمان جذامیان به هند فرستاده شد.^۵

۱. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۷، ص ۹۰
 ۲. سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۸، ص ۸۱
 ۳. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۱۹، ص ۱۲۲
 ۴. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۴، ص ۹۹
 ۵. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۵، ص ۱۰۷

از آب سرد به سطح آمده، اما این صرفاً سرمایه‌داران و دلالان و سوداگرانند که حق دارند از این چشمه بنوشند. باقی همه تشنه‌لبانند با چشمانی خیره‌مانده به این سیراب‌شدگان. با چنین دریافتی ست که غبار قلمش را پتک ساخته و بر سر سرمایه‌داری - به‌ویژه سودخواران و وزارت اقتصاد و شخص عبدالمجیدخان زابلی - می‌کوبد. قلمی بسیار کوبنده‌تر از آنچه من در این کتاب از آن بهره برده‌ام. از طرف دیگر کلام غبار سراسر پیشنهاددهنده و راهگشاست. در هر جا که مجال یافته، دست‌کم از کنترل دولت بر بازار و از چیزی به نام اقتصاد ملی و اقتصاد مردمی در برابر انحصارگرایی‌ها و شرکت‌بازی‌ها دفاع کرده است.

غبار؛ کورسوی نور در تاریکی

در آن دهه‌های تاریک، در آن روزگار تیره و تار، تنها این غبار بود که شمع روشنفکری را روشن نگه داشت. غبار برای ماسنت‌ساخت: سنت تاریخ‌پژوهی انتقادی، سنت چاپ‌گرایی محیطی، چاپ‌گرایی از درون، گام‌به‌گام، صبورانه با حفظ چشم‌اندازهای کلان انترناسیونال. غبار امتداد معقول و منطقی مشروطه‌خواهی ست. جنبشی که قرار را بر آن گذاشت تا با اخذ اصل حاکمیت، مشروعیت و در آخر قدرت شخص شاه، آن را به مرور به دستان پرتوان و محروم توده‌ها بسپارد. غبار برخلاف طرزی هرگز از این مسیر باز نگشت و هیچگاه اقتدار شاه، قدرت دولت و دم‌دستگاهش را به خواست مردم تر جیح نداد. مشروطیت را به سوسیالیسم پیوند زد و سپس در کلیه‌ی آثارش کوشید تا آن قدر برای سوسیالیسم جا باز کند که دیگر سخنی از مشروطه‌خواهی به میان نیاید. زیرا بر این باور بود که مشروطیت تنها بستر است، گام نخست است، سکوی خیز به سوی تشکیل جنبش‌های اجتماعی و وقوع انقلاب توده‌ای. اما چون ماقرار را بر این گذاشته‌ایم که تاریخ معاصر را با نشریات و حواشی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بازخوانی کنیم، تمجید از غبار را به کناری می‌نهیم و از بطن آثار و نوشته‌هایش او را می‌خوانیم.

غبار مقاله‌ی «اقتصاد ما» را در سال ۱۳۲۵ نوشت. به شرحی که ما تا اکنون از وضعیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشور به دست دادیم، مقاله‌ی غبار در آن سال همچون شمعی بود در تاریکی مطلق. در این مقاله ابتدا با تصویری از فرود و فراز سرمایه‌ی مالی در کشور مواجه می‌شویم. جنگ جهانی دوم دوره‌ی زوال این نظام را پیش می‌کشد و غبار با تیزبینی تمام و برخلاف کسانی چون فرهنگ، کوشیده تا در این مقاله نشان دهد که مشکل اساسی نه جنگ عالمگیر که اتفاقاً نفس وجود چنین نظم و یا بی‌نظمی اقتصادی ست: سیستمی که در صحرای خشک و سوزان همانند چشمه‌ای

از اینجا به بعد است که خدمات برجسته‌ی اقتصاديون مملکت احساس و تحول عظیمی در تجارت افغانستان به وقوع می‌رسد؛ به این معنی که فرد قابل قدری برای اصلاح معایب بی‌پایان اقتصادی ما قد افراخته و عملاً به رهنمونی‌های مهمی پرداخت. این آدم با پشتیبانی [ای] که از حکومت گرفت توانست امور بانکی را منظم و شرکت‌های معظمی تأسیس و در مدت کمی سرمایه‌های پراکنده‌ی قوم را از روی زمین و زیر زمین جمع و تمرکز بخشد. این شخص مجبور بود برای رام ساختن پولدارها در وهله‌ی اول امتیازات بزرگ و بی‌سابقه [ای] به آن گروه داده و در نتیجه قوت مدافعه‌ی اقتصادی کشور را تشکیل و صادرات و واردات را به طور منظم در دست گیرد. این است که در سالیان چندی صادرات خام کشور به طور مشعشعی در بازارهای جهان زیر عنوان افغانستان عرضه و واردات فراوانی مستقیماً از سرچشمه‌ی آن‌ها داخل افغانستان گردید. و لهذا، دست صرافان و دلالان بیگانه با پای ثالث یک‌جا از میان قطع گردید. قوه‌ی مالی کشور یا به اصطلاح اقتصاديون ثروت عامه رو به افزایش رفت، تولیدات و واردات نسبتاً به موازنه تا اندازه [ای] نزدیک شد و روح کار با ذهنیت پول‌شناسی که قبلاً بسیار ضعیف بود، در مردم تقویت و در رونق و یا اولاً نمایش بعضی صنایع جدوجهد به عمل آمد. روی هم‌رفته تمام این مساعی مردم را به آینده‌ی درخشانی نوید می‌داد و صدای رسای تحسین و آفرین از کران تا کرانه‌ی کشور بلند شد؛ تا جایی که نظیر آن را در گذشته کمتر توان یافت. در هر حال تا اینجا همه همراهیم و در مجاری امور با دیده‌ی^۱ تقدیر می‌نگریم. حتی دولت خود پیشرو آن^۲ تجدد اقتصادی را که جزء تجار بودند، در رأس امور رسمی و اقتصادی کشور قرار داد و از فرط همنوایی، شرکت‌دارها و سوداگرها را به^۳ مأموریت‌های رسمی وزارت اقتصاد ملی قبول و این هر دو شق را با اعتماد غیر قابل وصفی مثل دو نگین در یک انگشتری جا داد.

این روش جدید اقتصادی ما چند سالی دوام داشت که به تدریج اما، پی‌هم عکس‌العمل‌های آن آشکارا مؤثرانه شکوه و شکایت از هر طرفی بلند گردید. خاصه وقتی که پیشرو این رفم اقتصادی برای یک دوره‌ی طولانی که می‌توان آن را دوره‌ی فترت اقتصادی و زمانه‌ی زمام^۴ گسیختگی سوداگرها و شرکت‌دارها نامید، از صحنه‌ی فعالیت‌های اقتصادی دور گردید. در هر حال در مقابل شکایت عامه، مدافعات مذبوح^۵ کارکنان اقتصادی و گروه سوداگر که هر دو به هم مخلوطند نیز آغاز یافت. ولی مدافعه‌ی این دسته بیشتر از علم و منطق، بر اساس جدل و مغطله استناد می‌نمود و مردم را به یک آینده‌ی درخشان و مجهولی مفتون می‌ساخت. در حالی که نتایج اقدامات اقتصادی‌شان عملاً

اقتصاد ما^۱

چندین سال پیشتر امور اقتصادی افغانستان به درجه [ای] آشفته و پریشان بود^۲ که می‌بایست گفت آن روز اقتصاد در مملکت ما موضوع و مفهومی نداشت. صادرات کشور با کمال بی‌سابقگی و عدم علم و اطلاع از طرف تجار انفرادی در بازارهای نزدیک شرق برده شده و با قیمت حداصغر فروخته می‌شد و گاهی هم چون تجارها وحدت نظر و سرمایه نداشتند، بر ضد همدیگر حرکتی کرده و نرخ حداصغر را نیز می‌شکستند. زیرا ایشان توان انتظار بازار مساعد و ادای مصارف [را] نداشتند، رنود^۳ و دلال‌ها نیز مثلاً مورچه در پاچه‌ی‌شان افتاده و شکست آن‌ها را تسریع می‌نمود و واردات کشور ما نیز نمی‌توانست بهتر از صادرات ما حالی داشته باشد، چون که امتعه‌ی خارجی پس از آن که چندین دست گردیده و چندین بار فایده از آن برده شده بود، از بازارهای نزدیکترین مشرق داخل افغانستان گردیده و به حداعظم قیمت فروخته می‌شد و قیمتی مملکت نیز در بازارهای خارج به نام و عنوان صادرات ممالک بیگانه در معرض بیع و شری می‌آمد. این اوضاع با عدم انتظام امور رسمی و فقدان توجه به منابع تولیدات داخله به قلت علم و اداره‌ی اقتصادی و معدومیت تمرکز سرمایه، سبب شد افغانستان در تجارت جهان سهمی و در بازارهای دنیا اسمی نداشته باشد. در بازارهای نیمه‌شکسته‌ی کابل و شهرهای عمده‌ی ما وظایف و مفاد بانکی و چنجی و غیره نیز در دست چند نفر صرافان خدانا شناس بازی می‌کرد.

۱. من اصل منبع را - روزنامه‌ی اصلاح، شماره‌ی ۵۱، سال هجدهم، ۱۶ میزان ۱۳۲۵ - نیافتم. این نسخه را از زنده‌یاد عمران راتب گرفتم و احتمالاً او نیز این مقاله را از سایت حزب همبستگی افغانستان گرفته باشد. به هر حال نسخه‌ی کنونی به شیوه‌ی حرفه‌ای رونوشت نشده و احتمال دارد در برخی از جملات تغییراتی وارد شده باشد.

۲. اصل: کرد
۳. جمع رند: مردم محیل و زیرک، غدار

۱. اصل: دبه
۲. اصل: پیشرو این
۳. اصل: یا
۴. مهار، افسار
۵. اصل: مذبوحی

در صحنه عیان [و] مجسم بود و هیچ پرده [ای] حقیقت آن را نمی توانست پوشید. شاید چیزی که بیشتر به تسکین اضطرابات نهایی این دسته کمک می نمود، همان ندرت انتقاد منقدین بود و از همین جهت گاهی مصادر امور اقتصادی خود طالب انتقاد شده و برای آن که در تطبیق آمال آینده‌ی خویش از نظرهای جدید مردم آگاه شده و پایه‌ی عملیات سابقه را به نوع دیگر محکمتر گردانند، حتی در روزنامه‌ها اهل بصارت را دعوت به انتقاد نمودند. ولی بعدها در اثر انتقادات کوچکی که مشت نمونه‌ی خروار بوده، مجدداً متردد گردیده و به نام آن که منقدین چون راه نمی نمایند، خواستند از انتقاد منصرف شوند. اما خیر! هر آدمی می داند که سکوت مردم در چنین موارد [ی] اصلاً از عیب کار نمی‌کاهد، بلکه عکس‌العمل هر قدر دیرتر آید شدیدتر آید.

در این روزها باز خطابه‌های چندی در این موضوع زیر عنوانین «(رپورتاژ اجتماعی در سالون کانفرانس)» به طور مسلسل در روزنامه‌ها انتشار یافته و ضمناً از خدمات گذشته‌ی اقتصادی و پلان‌های پنج‌ساله و نویدهای آینده سخن رانند. این است که این جانب نیز خواست توسط این مختصر کلمات چندی در این موضوع به عرض کارکنان اقتصادی و دسته‌ی سوداگر کشور برساند. البته با امید و اعتماد آن که از یک طرف حکومت موجوده در زیر راهنمایی قائد مصلح والا حضرت سپه‌سالار غازی صدراعظم، تصمیم قطعی برای ترقی و تعالی کشور گرفته و زمینه‌ی گفت‌وگو و نشرات را راجع به مصالح مملکت وسعت بخشیده‌اند و از طرف دیگر پیشرفت و رفرفرم سابق اقتصادی خود مجدداً وارد صحنه شده، تمنیات خویش را برای اصلاح مفاسد دوره‌ی فترت اقتصادی اظهار می نمایند، و از طرفی هم تا اندازه [ای] شرایط سنگین امور اقتصادی زمان جنگ جهانگیر ولو به طور محدودی از بین رفته است. پس بعید نیست امثال این یادداشت‌های خالصانه در تعیین خط مشی اقتصادی آینده‌ی ما بسیار بی فایده ثابت نشود.

قبلاً باید گفت چنان که^۱ رابطه‌ی نسبی بین کار و پول و زمین از واجبات است و به همین نظر تزئید اجاره را سبب تنزل اجوره می‌دانند، حفظ تناسب در امور اقتصادی شرط است و در صورت انحراف، سوخت و ساخت و اجحافاتی به میان می‌آید که «ظلم» نام دارد و همچنین برای رسیدن به مقاصد عالی‌ی اجتماعی که سیاست «حریت فردیه‌ی مطلقه: یعنی فرد را بگذار هر چه می‌خواهد بکند» بهترین سیاستی به شمار آمده است، در حالی صدق می‌کند که عمل فرد به مصالح و شرایع جامعه تصادم ننماید. در هر حال سیستم‌های اقتصادی که در روی زمین قبول شده‌اند، با اختلافاتی که بین هم دارند بیشتر یک غایه را هدف قرار می‌دهند که عبارت از ترقی کشور و بلند رفتن سوبه‌ی معیشت مردم است؛ در حالی که اسلوب اقتصادی ما به هیچ‌یک از این سیستم‌ها تطابق نکرده، بلکه یک معجون مرکب و عجیبی است که نظیر آن را در روی گیتی نتوان یافت. البته به علت آن که در تعیین این روش اقتصادی

بیشتر از دست علم و تخصص، تمایلات شخصیه‌ی یک عده اشخاص سوداگر تجارت‌پیشه دخیل بوده است، یا آن که می‌دانیم سوداگری و تجارت آن هم در ملک ما چیز دیگر و علم اقتصاد چیز دیگر است. عالم اقتصاد کسانی هستند که مدرسه رفته، فاکولته خوانده، در جهان اقتصادی سال‌ها نظر و تجربه اندوخته باشند؛ نه غیر آن. پس اگر نقشه‌ی اقتصادی برای یک کشوری و پلان‌های صنعتی برای یک جامعه فقط به دستگیری چند نفر اشخاص بی‌صلاحیتی طرح می‌شود، آیا می‌تواند جز همان معجون مرکب باشد؟

به علاوه می‌دانیم که سوداگری و تجارت در همه‌جا زیر نظارت و کنترل و رهنمونی دولت‌ها به عمل می‌آید، تا تجار به میل خود با منافع عمومی بازی ننمایند و سرمایه‌ها برای تأمین مصالح کشور به کار افتند. گرچه تجار آن ممالک نسبت به سوداگرهای ما تحصیل کرده‌تر و آگاه‌تر و لهدا به مصالح ملک و ملت خودها پایبندترند. خوب، آینده‌ی دولت در کنترل و نظارت و راهنمایی سوداگر و سرمایه‌دار کیست؟ البته وزارت اقتصاد! بلی وزارت اقتصاد و مأمورین اقتصادی چیز دیگر هستند و کمپنی‌ها و سوداگرها چیز دیگر. پس اگر هر دو دسته یکی شوند و همان گروه سوداگر و تجار از یک طرف کمپنی‌ها را خودشان شخصاً تأسیس و اداره کرده و از طرف دیگر خود امور رسمی وزارت اقتصاد و تمام شقوق و شعب آن را اشغال کنند، آیا سرنوشت و مقدرات اقتصادی مملکت به کجا خواهد رسید؟ زیرا دیگر قید مسئولیت و بازپرس که بزرگترین رکن قوانین اداری کره‌ی زمین است وجود ندارد و عجالتاً در کشور ما حالت اقتصادی چنین است و دسته‌ی سوداگر و پولدار، سرمایه و اقتصاد را به معنی [ای] که نزد خودشان است، گرفته و سواً تحصیل و اندوختن ثروت و سرمایه‌های شخصی - ولو به تباهی عموم ملت باشد - نصب‌العینی ندارند. به طور مثال علمای اقتصاد می‌گویند: سرمایه‌ی جزئی از ثروت عامه بوده و مخصوص برای استحصال ثروت دیگری ست و یا به عبارت واضح‌تر سرمایه‌ی جزئی از ثروت و مخصوص برای تبادل بوده، برای تهیه‌ی آلات کار و کثرت محصولات و همچنین برای استفاده از تکاثر طبیعی حیوان و نبات خدمت کرده، ممد و معاون کار و باعث تجزیه‌ی اعمال که سر ترقیات صنایع جدیده‌ی عالم است می‌گردد.^۱ ولی سرمایه‌ی نزد پولداران ما که قهراً خود طبقه‌ی اقتصادی کشور را تشکیل کرده‌اند، عبارت

۱. البته باید به این نکته دقت کرد که تعریف غبار از سرمایه - دست کم در این مقاله - خلطی ست میان سرمایه‌ی ثابت/سرمایه‌ی متغیر و سرمایه‌ی ساکن/سرمایه‌ی در گردش. لوکاج در پیشگفتارش (۱۹۶۷) بر چاپ جدید تاریخ و آگاهی طبقاتی می‌نویسد که فرق میان سرمایه‌ی ثابت و متغیر را صرفاً می‌توان در پرتو روش دیالکتیکی شناسایی کرد. به باور لوکاج علم اقتصاد کلاسیک - که غبار هم از آن الهام گرفته - نتوانسته از شناخت فرق میان سرمایه‌ی ساکن و سرمایه‌ی در گردش فراتر برود.

رک: تاریخ و آگاهی طبقاتی، جورج لوکاج، ترجمه‌ی محمدجعفر پاینده، تهران: نشر تجربه، ۱۳۷۷، صص ۱۰۹ و ۱۱۰
مارکس در جلد اول سرمایه، تعریف مشخصی از سرمایه‌ی ثابت و متغیر به دست می‌دهد: «ارزش آن بخش از سرمایه که به وسایل تولید، یعنی ماده‌ی خام، ماده‌ی کمکی و ابزارهای کار تبدیل می‌شود، دستخوش هیچ تغییر کمی در فرایند تولید نمی‌شود. به این دلیل، آن را بخش ثابت سرمایه یا به اختصار، سرمایه‌ی ثابت می‌نامیم... آن بخش»

است از دارایی اسعار خارجه در بانک‌ها، طلا و نقره و فلزات قیمتی در داخله، با اراضی مزروعه، باغ‌های مثمره، قصور مشیده و اسراف و تبذیر در مصارف لوکس شخصی.^۱

در حالی که می‌دانیم تجزیه‌ی اعمال از بزرگترین شرایط ترقی و تمدن بوده، اختلاط تجار در زراعت و ملک‌داری دشمنی به رفاهیت مملکت است. زیرا امتلاک عظیم فردی اراضی مانع اصلاحات و حاصلات زمین می‌گردد، مثلاً یک سوداگر زمین‌دار که در پایتخت نشسته مصروف سوداگری است، کجا می‌تواند به غرض آبادی و استثمار اراضی وسیعه و آن‌هم در حصص دور دست مملکت در عوض هزارها دست‌فعال زارع خدمت نماید؟ طبیعی است این شیوه در یک کشور خود مانع ترقی زراعتی مملکت است و اگر پولدارها به خریداری زمین و باغ و خانه می‌پردازند، لابد [بهای] زمین بلندتر شده، دست‌زارع و دهقان از خریدن زمین کوتاه‌تر می‌شود. و در این صورت هزاران دست‌های مستحق از زمین بریده می‌گردد. و گروزی در دست این قبیل ملاک بزرگ ماشین‌آلات زراعتی نیز می‌افتد کار تمام است؛ چون که ایشان از وجود دهاقین بی‌نیاز شده و چون از قبیل سرمایه‌هم در دست دارند، احتکار آزادانه‌تر و نرخ‌غله را گران‌تر و اجاره را مترقی‌تر ساخته، سوبه‌ی معیشت عامه را فرو افتاده‌تر می‌نمایند. و آنگاه ترقی امور اقتصادی مملکت چنانی که نرود و مدعیان عوام‌فریبی می‌کنند و خوش‌باورها به خواب می‌بینند، گاهی به معراج موعود نخواهد رسید.

آری اگر موقع مساعدت کند، هر آدمی می‌تواند به نام رفرم و اصلاحات اجتماعی کلمات آبدار و تاب‌داری به‌هم پیوند [زند] و به جمله‌های رقیقی افکار ساده را مفتون نماید؛ ولی مردم دقیق خواهند دانست ارزش چنین کلماتی تا چند است. شعور عمومی نیز بیشتر از قول، عمل و نتایج آن را اهمیت می‌دهد.^۲ این که چندین سال است که عامه‌ی ملت آن که در شهرها و دهات و دشت‌ها و دره‌ها میلیون‌ها نفر خوراک‌ی بدون گندم و احیاناً بوره و چای و پوشاک‌ی بدون سان^۳، کوره و سفید‌ندارند، دیدند که در این عصر در روی زمین نه تنها نقطه [ای]^۴ که سوداگرها و کمپنی‌های او سالانه فیصد صد تا فیصد دوازده از سرمایه‌ی خود به واسطه‌ی صادرات و واردات ربح و سود حاصل کردند، همین کشور ما و سوداگرهای نجیب و نوع‌پرور او بود. بازار سیاه هنوز در برابر چشم ۱۱ میلیون و ۹۹۹ هزار زن و مرد و

^۱ از سرمایه که به نیروی کار تبدیل می‌شود، در فرآیند تولید دستخوش تغییر ارزش می‌شود. این بخش هم هم‌ارز ارزش خود را بازتولید می‌کند و هم یک سازاد، یعنی ارزش اضافی تولید می‌کند که ممکن است تغییر کند و بنا به اوضاع و احوال کم و یا زیاد شود... بنابراین آن را بخش متغیر سرمایه یا به اختصار، سرمایه‌ی متغیر می‌نامیم. سرمایه، کارل مارکس، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: لاهیتا، ۱۳۹۴، ج نخست، ص ۲۳۲

پس خلاف آنچه غبار ادعا کرده، سرمایه صرفاً ارزشی برای مبادله نیست و مبادله خود بخشی از فرایند کاربست سرمایه است.

۱. و این یعنی سرمایه‌ی ساکن و منجمد، نه سرمایه‌ی ثابت

۲. اصل: می‌دهند

۳. مثل: طور، به‌سان؛ از این‌سان؛ سوهان؛ سنگی که با آن کارد، شمشیر و غیره را تیز کنند

۴. جا، محل

پیر و جوان مملکت پهن است. وانگهی سوداگرها دم از فداکاری زده و مردم را به ستایش خویش دعوت می‌کنند. یکی از این‌ها در روزنامه‌ی انیس خوش‌زبانی می‌کرد که مثلاً ایشان پارچه‌باب سندی را که فی متر ۱۵ افغانی تمام شده، از حتی فی متر ۳۰ افغانی در دیبوی تعاونی آزاد نرخ گذاشته‌اند که بازار سیاه به تدریج از بین برود! شاید به او نگفته باشند: ای مردِ خدا، همین اقدام شما خود بازار سیاه است. ما دیدیم همین که سوداگرها با آله‌ی برنده‌ی «انحصارات» روزافزون در صحنه پیدا شدند، به زودی بزرگترین قوت و قدرتی را که «پول» باشد در دست گرفتند و در روزگزارانی چند دارایی، هر یک از چند هزاری به چندین میلیون بالغ شد. در حالی که چنین کاری محتاج علم و اخلاق نبود و فی‌المثل چند نفر عامی دیگر نیز توانستی از عهده برآیند. چنان که اگر جویبارها را به نام انحصار می‌تر نشانندی و در بچه‌ها را به نام انحصار مهر کردی، حتماً سالانه میلیون‌ها [افغانی] از آب‌وهوا محصول جمع شدی. آیا چه تفاوتی بین این انحصار آب‌وهوا با انحصار بوره و قره‌قل و پنبه یا موتر و پترول و غیره خواهد بود؟ اگر بوره‌ی خارج فی سیر ۵ و بوره‌ی داخل فی سیر ۷ افغانی تمام و اگر سان خارج فی متر ۱/۵ و سان داخل فی متر ۲/۵ افغانی تمام شده، و اول‌الذکر فی سیر ۳۰ و ۳۵ افغانی و موخر‌الذکر فی متر ۸ و ۱۰ افغانی فروخته می‌شود، البته عایدات دلال‌ها چندین بار زیاد، موارماح صاحبان اسهام فیصد ۵۰ و معاشات و مصارف تجملی کارکنان کمپنی‌ها فیصد ۵۰ و پس‌انداز و ذخیره‌ی شرکت‌ها نیز فیصد ۵۰ خواهد شد.

حال ببینیم این ذخایری که ظاهراً به نام اصلاحات داخلی - چه صنعتی و چه زراعتی و غیره - برفانبار می‌شود، چه دردی را دوا و چه تحولات و ترقیاتی در صنعت و زراعت وارد کرده است. تا جایی که دیده می‌شود، فابریکه‌های نساجی و قند و یا دستگاه‌سلاخی و امثال آن، از چنین خدمتی عاجز بوده است. مثلاً در مملکتی که برف و باران و امراض حیوانی گله‌های گوسفند و گاو را قتل‌عام می‌کند و در زمستان‌ها روز [ی] هزار بز در پایتخت کشته نمی‌شود، سلاخی [ای] که ۱۲ هزار گوسفند را کفایت می‌کند اسراف است و همچنان در مملکتی که اگر شکر نباشد خلق به گور^۱ و کشمش می‌سازند، فابریکه [ای] که در طول سال کمتر از ۶۰ روز گردیده و خمس مصارف کشور را تکافو نمی‌نماید و به علاوه‌ی تعطیلی، مرد و زمین صدها نفر را با فقدان دوا و بیمه در زیر سیل مالاربا از بین می‌بردارد، چه معنی خواهد داشت؟ مؤسسه‌ی پنبه کاشت آن را در نقاط دور دست منع کرده و صنعت دستی نساجی را از بین برده است؛ چه خدمتی در راه ترقی پارچه‌بافی محلی نموده است؟ جز آن که مثلاً در نواح جرم بدخشان مردمی که از قرن‌ها پنبه‌ی کاشته‌ی خویشتن را پیچیده و صادراتی هم به نام آنچه‌باب در مزار و کابل داشتند، اینک همه‌ی عربان گردیده‌اند و مأمورین کمپنی متمرکین را به مجازات سپرده و بقیه را به نام تلاقی از عدم زرع پنبه‌ی محلی، فی نفر ۳ متر چیت به قیمت ۱۵ افغانی داده و در عوض قیمت،

۱. گور یا گُر نام نوعی شیرینی محلی در افغانستان است

جبراً یک توپ برک بدخشانی به قیمت ۱۰۰ افغانی از نزد آن‌ها حصول می‌نمایند. مردمی که در دستگاه پنبه‌ی قندوز پنبه‌ی خویش را تحویل می‌نمایند، به مشکل اگر در عوض ۱۰۰ سیر به عنوان سُرت دوم و چندم از ۵۰ تا ۷۰ سیر بتوانند رسید حاصل و بعد از شش ماه پول قیمت را قسماً نقد و قسماً بیاباله و چاینگ کاشی و آن هم شکسته و ریخته‌ی ساخت کمپنی به حکم اجبار بگیرند و قس علی هذا.

این است نتیجه‌ی یک سوداگری و تجارت انحصاری در صورتی که تجارت مقید اصلاً از مطلقیت آب می‌خورد و کسانی که چنین سیستمی را می‌خواهند جز آن نیست که مثلاً پنبه را حتماً فی سیر ۳ افغانی خریده و فی سیر ۲۰ افغانی فروخته و باز پارچه [را] در عوض آن فی متر ۵ افغانی گرفته و فی متر ۲۵ افغانی بفروشدند و از این دلالی بی‌رحمت^۱ سالانه از ۱ تا ۶ میلیون افغانی ذخیره نمایند. پس چرا تجارت ما آزاد و حتی بر رخ تجارت خارجه گشاده نباشد؟ البته برای آن که سوداگرها و شرکتهای بتوانند به تصرفات بی‌لوم خودشان در ثروت اجتماعی دوام بدهند، قوای کار را در کشور ضعیف نمایند، دوام و ثبات و اعتدال در تجارت را به واسطه‌ی اوضاع بحرانی، ارزانی و گرانی غیر عادی و زودزود اشیا از بین ببرند، ما ملاحظه می‌کنیم که تا حال نه به زراعت توجه و نه به صناعت مساعدتی شده و نه قیمت پول به جای خود مانده و نه بهای اشیا دوامدار بوده است. ترانسپورت به حالت سابق و ماشین‌آلات و زراعت و اصول صحتی در مالدار می‌مردم است. نه مراتع و چراگاه‌ها توسعه یافته و نه شبکه‌ی آب‌رسانی تکثیر گردیده و نه جنگلات پرورش یافته است. نه قیمت و محصول اشیا محتاج الیه‌های عامه از قبیل سان و بوره و چای و غیره تقلیل گردیده و نه مالیات بر عایدات مترقی و اشیا تجملی افزود گردیده است. در عوض تجار کوچک و طبقه‌ی متوسطه که حلقه‌ی وصلی بین عامه و طبقه‌ی عالی‌ی کشور است، به تدریج زیر سیطره‌ی ازبین‌رفتن واقع و خلیج جدایی بین دو طبقه‌ی توانگر و ناتوان روزبه‌روز وسیعتر می‌گردد. فقر و مرض و فساد اخلاقی به سرعت شیوع می‌یابد و تمام تحمیلات اقتصادی بر شانه‌ی توده افتاده‌تر می‌گردد. این است که ضجه و صدای شکایت و نفرت عام‌تر می‌شود؛ تا جایی که خود سوداگرها و کارکنان اقتصادی نیز مستشعر گردیده، در این قضایا با همدیگر صحبت و گاهی هم اندرزی می‌نمایند. چنان که در نقل جراید از کنفرانس سالون بانک و خطاب به گروه سوداگر چنین گفته می‌شود:

«... اسرار کامیابی و ناکامی ما در این نکته است که اگر هدف ما احتیاجات و اقتضائات وقت باشد، کامیاب و الا ناکام خواهیم بود. ناکامی ما نیز مایه‌ی بدبختی جمعیت خواهد شد. اینک به پیروی از همین نظریه از حضرات و آن‌هایی که در امور اقتصاد مشغولیت مستقیم و غیرمستقیم دارند، استدعا می‌کنم به نام خدا، به خاطر وطن پسمانده‌ی افغانستان، برای رفع احتیاج عامه‌ی ملت، برای تأمین حیات و نسل آینده، برای حفظ شرف و آبروی وطن و ملت، از شخصیات و اغراض صرف‌نظر نموده، سیادت و آرامی

خود را در ترقی و آرامی جامعه جست‌وجو کنیم... اگر توده به حال فقر و فلاکت باشد، اگر حیات عمومی به مضیقه‌ی ناداری و بی‌کاری بگذارد، دیگر سعادت شخصی وجود نخواهد داشت... اگر سرمایه را مال شخصی خود بدانیم، اگر حقوق دیگران را فراموش کنیم، اگر پول را به راحت انفرادی صرف نماییم، اگر به زمین گور کنیم، اگر زمین دهقان را که وسیله‌ی زندگی اوست بخریم، در آن صورت خود و مملکت را بدبخت ساخته‌ایم... اگر مال ۱ رویه را به ۱۰ رویه بفروشیم و بگوییم پول و اختیار از من است، درست نیست. شما فکر کنید که این سرمایه از کجا شده؟ آیا زحمت پوست قره‌قل را (مثلاً) مالداران متحمل نشده‌اند؟ و شما نتیجه‌ی زحمت و تولید ایشان را در نیم ساعت خریده و در یک ساعت می‌فروشید. پس جای انصاف است که با این زحمت کم و فایده‌ی بسیار، زحمت بسیار و فایده‌ی کم مردم را فراموش کنید؟!... در این صورت آیا امنیت داخلی کشور و شئون خارجی او با حقوق افراد محافظه خواهد شد؟ پس باید با شوق داخل کار شوید. اگر تذبذب دارید و می‌خواهید سرمایه‌ی خود را بگردانید، نی واپس دادن سرمایه باید در اختیار حکومت باشد. باید موقع ندهیم تا در پشت سر ما را تنقید نمایند؛ بلکه در محاکمه‌ی وجدان او، ضمیر خود را باید محاکمه کنیم.»

با حقایقی که در این بیانیه موجود است و گرچه دیرتر ایراد شده است، عیب بزرگی که می‌تواند داشته باشد این است که این خطابه بیشتر به مصاحبه و اندرز دوستانه و در عین حال یک نوع التماس و استرحامی شبیه است که بایستی از یک مقام قویه و حاکمه کرده شود. در حالی که می‌توانست و می‌باید به حیث یک امر قطعی و واجب‌الاجرا از طرف دوایر اقتصادی دولت به گروه شرکت‌دارها و سوداگرها صادر گردد؛ زیرا دولت و ملت، سرنوشت و مقدرات مملکت را وابسته [به] رحم و شفقت یک دسته سوداگرها می‌داند تا با لهجه‌ی تمنا مقدسات دینی و ملی را شفیع آن کند که آن‌ها از اغراض خسیسه‌ی رفیعه‌ی^۱ شخصیه‌ی خویش و تباهی حیات آئینه‌ی اجتماعی مملکت خودداری نمایند و شاید ایراد چنین خطابه در این مورد، بیشتر به علتی است که مأمورین رسمی اقتصادی و کارکنان کمپنی‌ها و تجار، آمر و مأمور از یک طبقه بوده و یا آن قدر به هم مخلوط شده‌اند که بایستی امور رسمی شکل معاملات شخصی و هم‌قطاری به خود بگیرد. از این است که امروزه سوداگرها و کمپنی‌والاها قیافت رسمی به خود داده و القاب ع.ص را هم در صحنه‌ی تجارتی خویش بسته‌اند و لهدا، با اكمال آزادی بازار سیاه قوی احتکار مشروع لیسنس فروشی مروج متقلب در بیجک‌های خارجی کار [ی] عادی، تفتیش و مجازات ناروا، حق السکوت و رشوت در زیر ماسک هدیه و تحفه‌ی دوستانه معمول، و ازبین بردن صحت و اخلاق مردم با تجار کوچک یکجا دوام دارد. اگر ضیق وقت و صفحات مانع نمی‌بود، مثالی در این مورد آخر الذکر از ذکر تاریخچه‌ی دوساله‌ی شرکت کشمش و اقدامات جابرانه‌ی آن، چه در داخل و چه در

خارج و ضررهایی که به مردم و تجار کوچک وارد نمود تقدیم می‌نمودیم.

امتزاج و اختلاط یا اقتدار سوداگرها در امور رسمی اقتصاد مدهش‌تر از آن است که شمردیم؛ زیرا در طرح پلان‌های اقتصادی صنعتی و غیره بیشتر از دست و فکر متخصصین دولت و نظر ارباب دانش مملکت اقتضائات سوداگری و منافع سوداگرها دخیل بوده و همین که چند نفری از ایشان در انجمنی گرد آمده و خواستند، می‌توانند هر قراری که خواسته باشند داده و بلافاصله در معرض اجرا گذارند. این است که تشکیل شرکت، امتیاز و انحصار، تعیین سهم و ربح و نرخ و خرید و فروش،^۱ تولیدات و صادرات و واردات، تأسیس مؤسسه‌های صنعتی و... که این همه در حیات ملک و ملت تأثیر مستقیم و عظیمی دارد، فقط بر محور منافع مخصوص و گراف سوداگرها می‌چرخد. پس طبعاً نتیجه‌ی چنین دستگاهی همان می‌شود که اینک در برابر چشم خویش داریم. در همان نقل خطابه‌ی سالون^۲ کانفرانس چیزهای عجیب و متناقضی خواندیم که کافی بود چند جمله‌ی آن هر آدمی را به باطن و معنی و حقیقت امور تجارتی و اقتصادی امروزه‌ی ما آشنا سازد. مثلاً در یک جایی گفته می‌شود: «ما اداره‌ی شرکت‌ها را به دست سهام‌داران از این سبب می‌دهیم که برای این کارها فیصد ۵ اشخاص تعلیم یافته نداریم.» چه مگر خیال می‌کنید که این سهام‌داران تعلیم یافته هستند؟ خیر! این‌ها فیصد ۱۰۰ بی‌تعلیم می‌باشند. به همین سبب در جای دیگر خطابه‌ی مذکور گفته می‌شود: «برای اداره‌ی شرکت‌ها تجار اگر علم ندارند فداکاری دارند.» باید در جواب این جمله عرض کرد، اگر فداکاری منحصر به همین است که هر آدم بی‌سواد پرچون فروشی در عرض ۵^۳ سال دارایی خویش را از چند هزار به چندین میلیون رسانده، در داخله دستگاه تجارتی، باغداری، زمین‌داری، دکان‌داری و در خارجه اسعار خارجی داشته و نه هیچ نوعی مقید و مسئول از اعمال خود نباشد، پس بفرمایید که برای قبول چنین فداکاری [ای] هزاران آدم بی‌سواد و حریص به طور داوطلب حاضرند^۴ و می‌توانند به نوبت جای آقایان را اشغال کنند. همین خطابه اولاد سوداگرها را تشویب به تحصیل در خارج می‌نماید و البته برای آن که بزرگترین نواقص آن گروه تلافی شود، جای حرف نیست که تحصیل برای هر که و مه مفید است؛ ولی اگر غرض از تحصیل اولاد سوداگرها در خارج همان رشته‌ی اقتصادی باشد، به علاوه‌ی آن که این تخصص به طور عام صحیح نیست - زیرا ذوق و استعداد و آن هم در پیشه‌ی پدر میراثی نیست - عیبی که دارد این است که تازه می‌خواهند با زور و زر طبقه‌ی مخصوص تشکیل نمایند.

در جای دیگر خطابه گفته می‌شود: «ما^۵ در ۵ سال دیگر به خطر انفلاسیون گرفتار شدنی نیستیم.» در

حالی که ما همین حالا در مرداب انفلاسیون دست‌وپا می‌زنیم و طوری که علم اقتصاد مدلل می‌نماید، همان تنزل و فروافتادن قیمت پول انفلاسیون است و بس. و ما خود مدت‌هاست که گرفتار آنیم. اما در خطابه گفته نشده برای علاج این انفلاسیون چه خواهند نمود؟ باز در خطابه گفته می‌شود: «ذخیره‌ی طلا و نقره‌ی ما برای اعتبار پول کاغذی فیصد ۱۰۰ موجود است.» آیا اجازه خواهد بود بپرسیم پس چرا در هر ۳ یا ۶ ماه مقدار طلا و نقره‌ی ذخیره با مقدار نوت‌های متداول توسط جرابید و رادیو غرض اطلاع و اطمینان عموم نشر نمی‌شود؟ آیا این نشر و اعلان هم مانند انتشار پلان‌های اقتصادی کشور ممنوع [بوده] و بایستی جزء [امور] مرموز و اسرار شمرده شود؟ در حالی که هر دو باید در معرض مطالعه‌ی مردم قرار داده شده و اعتماد و نظر مردم نسبت به آن‌ها جلب گردد. کذا، وقتی که خطابه حکم می‌کند: «استفاده از سرمایه‌ی خارجی قابل قبول نیست»، باید دلایل علمی و اقتصادی خودشان را هم واضح می‌ساختند تا مردم بفهمند و قانع شوند و یا نظرهای خود را اظهار نمایند. در هر حال مهم‌ترین حصص خطابه‌ی سالون کانفرانس قسمت‌هایی است که به زراعت و مالدارانی افغانستان تماس کرده و راه سخت، نادرست و خطرناکی را در مقابل حیات اجتماعی مملکت باز می‌کند. مثلاً وقتی که می‌گویند:

«آنانی که فکر می‌کنند از راه زراعت و مالدارانی می‌توانیم معیار زندگی خود را بلند ببریم اشتباه می‌کنند؛ زیرا مناطق زراعتی ما از بحر چند هزار کیلومتر دور وانگهی فاقد راه‌آهن و وسایل علمی و فنی زراعتی بوده، مانع صادرات زراعتی به خارج است. به علاوه همسایه‌های ما خود کشورهای زراعتی هستند... از نظر مالدارانی افغانستان به منتهای درجه‌ی قوت تولیدی خود رسیده و دیگر توسیع چراگاه‌ها در قدرت و اختیار ما نیست. مراتع و چراگاه‌های موجوده نیز برای اغنام و مواشی کنونی غیر کافی است؛ خصوصاً که ما از نظر تجارت بیشتر به پرورش و تکثیر جنس قره‌قل احتیاج داریم.»

در حالی که ما می‌دانیم تا جایی که تخمین شده، دوثلث ملت افغانستان یعنی فیصد ۷۰ مشغول زراعت بوده، و با آن که ذخایر طبیعی آب‌های مملکت کافی است، معهدا، به عللی که بعدها ذکر می‌شود، بیشتر از ۴۰۰ هزار هکتار به طور آبی و بیشتر از ۵۰۰ هزار هکتار به طور للمی مورد کشت و کار قرار نگرفته است و آن هم با همان آبیاری و کهنه‌آلات قرون وسطی از قبیل گاواهن و داس و چغل و غیره. به علاوه عده‌ی بی‌شماری از فنوات قدیمه نیز از بین رفته است. این است که روزبه‌روز اوضاع زراعتی ما خراب‌تر و غله‌باب کمتر و تقاضا بیشتر و لهدا، نرخ غله گران‌تر می‌گردد و احیاناً قسمتی از مملکت را قحط تهدید می‌کند و از دیگر طرف، به تدریج از عده‌ی دهقان [ها] کاسته و به عده‌ی کوچی‌ها افزون می‌شود. در صورتی که حیات داخلی و مدار معیشت خلق و منابع اقتصادی ما یعنی تولیدات تجارتی و صنعتی همه‌وهمه مربوط زمین است. آری برعکس آنچه در خطابه‌ی سالون کانفرانس گفته شده، ترقیات اقتصادی ما مربوط به تعمیم صنایع ابتدایی نی، بلکه وابسته [به] ترقی محصولات زراعتی بوده و

۱. اصل: فروخت
۲. سالن
۳. اصل: عرصه
۴. اصل: است
۵. اصل: ملیت‌ها

هكذا، تعمیم صنایع داخلی سبب ترقی زراعتی نی، بلکه ترقی زراعتی ممد و معاون تعمیم صنایع داخلی می‌باشد.^۱ در حالی که مصادر امور اقتصادی ما از این نکته‌ی مهم غافل مانده و چنان که شاید اهمتامی به امر زراعت نکرده‌اند. این‌ها هنوز احصائیه‌های زراعتی ندارند. شبکه‌های آبرسانی عصری [را] از قبیل چاه‌های جدید، بندها، کانال‌ها، جوی‌ها و حتی کاریزها احداث نکرده‌اند. اصول تقاوی و بانک‌های زراعتی را عملی نساخته‌اند. ماشین‌آلات زراعتی [را] در دسترس زارع نگذاشته و مکاتب زراعتی تأسیس نکرده‌اند. از به وجود آمدن ملاک بزرگ و ابتیاع زمین از طرف پولدارها و ارباب صنایع و پیشه، و همچنین از بلندرفتن ارقام مالیه امتناع نموده‌اند. برای مبادلات جنسی و نقدی محصولات زراعتی و مالرداری، شهرهای محلی و بازارهای مساعد نساخته‌اند. گدام‌های اصولی تعمیر و در اصلاح تخم و نسل توجه نموده‌اند و بالاخره وسایل کافی حمل‌ونقل را فراهم نکرده‌اند. در صورتی که اگر این مساعی اساسی به عمل می‌آمد، با آن که واحدهای زراعتی در افغانستان غیر کافی و میادین وسیعه نیمه‌عارضه‌دار و نیمه‌صحرايي است، بدون شک اراضی مزروعه و مراتع و جنگلات ما بسیار ترقی کرده و محصولات زراعتی بیشتر و لهذا امور اقتصادی کشور دو برابر امروز پیشتر می‌رفت.

دگر چنان که خطابه‌ی سالون کانفرانس می‌گوید که «زراعت ما برای بلند بردن سوبیه‌ی زندگانی خلق ناکام است و باید تعمیم صنایع ابتدایی بر ترقی زراعتی ترجیح داده شود»، پیشنهاد خطابه‌ی مذکور قبول و عملی شود، قطعاً عدم پیشرفت صنایع مذکوره را با امور اجتماعی قاعده است که تمام شعب و شقوق آن بایستی در خطوط متوازی پیش روند. پس با داشتن زراعتی چنین، محال است صنایع چنان به عمل آید.

و اما خطابه‌ی سالون آنچه را راجع به امور مالرداری افغانستان فیصله [کرده] و می‌گوید که «قوه‌ی

۱. آنچه که غبار در اینجا تنقید می‌کند، از نظر مارکسیسم بسیار مهم و تعیین کننده است. در کشورهای توسعه‌نیافته و زراعتی، این کشاورزی‌ست که آینده‌ی اقتصادی کشور را رقم می‌زند. دست‌کم در این کشورها، به باور تروتسکی توسعه از روستا آغاز و به شهر ختم می‌شود و نه بالعکس. بدیو در فرضیه‌ی کمونیسم با حمله به استالینیس، آشکارا این ایدئولوژی را در برابر چیزی به نام روستا قرار داده است: «مانو - به شهادت انبوه یادداشت‌هایش - برداشت استالین از اشتراکی کردن و بیزاری او از دهقانان را به باد انتقاد گرفت. نظر او یقیناً اشتراکی کردن اجباری و خشونت‌بار به قصد تضمین انباشت اقتصادی در شهرها، آن هم به هر قیمتی نبود. کاملاً برعکس، هدف او صنعتی کردن روستاها به شکلی محلی بود، اعطای خودمختاری اقتصادی نسبی به آن‌ها به قصد پرهیز از پرولتریزه و شهری ساختن وحشیانه‌ای که در اتحاد جماهیر شوروی به صورتی فاجعه‌بار رخ داده بود. در حقیقت مانو، پیرو ایده‌ی کمونیستی حل‌وفصل مؤثر تضاد میان شهر و روستا بود.»

رک: فرضیه‌ی کمونیسم، آلن بدیو، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و صالح نجفی، تهران: مرکز، ۱۳۹۶، صص ۷۳ و ۷۴

اما خط‌مشی ظاهرشاه همچون نص صریح بر پیشانی‌ها کوبیده شد و جمهوری داوودخان نیز توسعه‌ی شهر علیه روستا را با قضاوت کامل پی گرفت و سپس خلق و پرچم تا آنجا به روستائینان بی‌اعتنایی و بی‌احترامی کردند که از دل روستاها مجاهدین برخاستند. سرافکنده‌ی ما اما، این است که هنوز هم در همین دوره، این روستاست که نادیده گرفته شده، پس زده شده و ناچیز شمرده می‌شود. تراژدی توسعه‌ی شهری و نابودسازی بافتار اجتماعی، به هنگام رسیدن به روستا بدل به کمدی می‌شود.

تولیدی مالرداری ما به حد نهایی خود رسیده و دیگر گنجایش ترقی را ندارد»، اشتباه بزرگ دیگری است که نموده‌اند و ظاهراً این اشتباه از آن عقیده‌ی اقتصادی آب می‌خورد که می‌گوید: «حاصلات چون به کمال معینه‌ی خود رسید، دیگر روبرو به انحطاط می‌رود ولو سرمایه و عمل در راه پیشرفت آن حصر گردد.» عجلتاً برای کوتاه کردن مبحث، با قبول این، فرض می‌کنیم که چون هنوز در توسیع و پرورش مراتع افغانستان - مثل جنگلات آن - هیچ سعی و عملی نشده است. چراگاه‌های موجوده محافظ [نشده] و عادلانه تقسیم نگردیده است. مالدارها قسماً از اراضی کم‌چراگاه در صفحات پهناور کشور انتقال داده شده است. برای جلوگیری از امراض حیوانی و قتل عامی که می‌کنند، مؤسسه‌های صحی تشکیل نگردیده است. پس چگونه و با کدام دلیل و احصائیه می‌توان ادعا نمود که قوه‌ی تولیدی مالرداری ما به حد نهایی خویش رسیده است؟ الحق گوسفند و گاو و اسب و غیره با تمام محصولات‌شان به تدریج کمتر شده می‌رود، و اینک در شهرها و قصبات گوشت، روغن، شیر و غیره رو به قلت نهاده است. با آن که در عدد کوچی و مالرداری افزونی به عمل آمده و امروز تقریباً ثلث افغانستان را دسته‌جات کوچی و مالرداری تشکیل می‌دهد و در طول سال، هزاران خانوار کوچی با تقریباً ۴ میلیون حیوانات خود در جهات مختلفه‌ی مملکت در داخل یک دایره‌ی وسیعی به قطر از ۱/۵ تا ۲ هزار کیلومتر به سیر و سفر می‌پردازند. در صورتی که اهتمام و انتظار امور این کوچی‌ها یکی از وظائف مهم ما بوده و الزام می‌نماید که زندگی کوچی به حالت ده‌نشینی و شهرنشینی تحویل داده شود، دهات و قصبات برایشان ساخته شود، شبکه‌ی آبرسانی در مسکن مساعد آن‌ها تقویه گردد. اگر توجه به توسیع مراتع، تنظیم و تقسیم چراگاه‌ها به عمل آید و اگر مؤسسه‌های صحی حیوانات تأسیس گردد، و اگر قضایای مالرداری و پرورش حیوانات در مجالس علمی و صلاحیت‌دار مطرح و قرارهای بزرگ و مفید اتخاذ و در معرض عمل گذاشته شود، البته و حتماً مالرداری افغانستان حیات اجتماعی و بنیه‌ی اقتصادی کشور را تقویت خواهد نمود.

اگر در آنچه ما تا اینجا گفتیم هنوز شک و شبهتی موجود باشد عیب ندارد، طرف محترم دلایل خویش را مستند بر ادله‌ی علمیه و اجتماعیه در معرض نشر گذارند تا سوءتفاهم از اله و باعث اطلاع و اعتماد و اطمینان عموم گردد. در خاتمه باید عرض کنیم که ما معتقدیم طرح‌های اجتماعی ما اعم از آن که اقتصادی‌ست تا سنتی یا زراعتی، ناپیستی منحصر به آراء و فیصله‌های تنها چند نفر سوداگر باشد؛ بلکه مربوط به مجالسی باشد که مرکب از عده‌ی بسیاری از متخصصین داخلی و خارجی و اشخاص بااطلاع و ذی‌صلاحیت مملکت بوده و هم قبل از تصویب و اجرا غرض جلب آراء و انتقاد دیگران در معرض انتشار گذاشته شود. و الا نتیجه‌ی عملیات اقتصادی مملکت در آینده همان خواهد بود که در گذشته بوده و تا اکنون دوام دارد.

تحریر و برای استفاده‌ی هموطنان عزیز و گرامی خود عرضه نمایم. اما باید عرض کنم که این مقاله‌ی مختصر را می‌توان صرف یک تمهیدی بر نظریات عمومی فروید شناخت.»

مواجهه‌ی عبدالرحمان محمودی با روانکاوی فروید

بله، عبدالرحمان محمودی شش سال پس از مرگ فروید (۱۹۳۹) و یک سال پیش از انتشار مقاله‌ی «اقتصاد ما» (۱۹۴۶) روانکاوی را به زبان فارسی بر ایمان ترجمه کرد. شاید او پیش از هر کس دیگری در این زبان با نظرات فروید آشنا شده بود. محمودی که در آن دوره تقریباً همه چیز داشت: جز طبقه‌ی متوسط بود، تیزهوش و ریزبین، متخصص بیماری‌های روانی، در دوره‌ای مسئول شفاخانه‌ی حوزه‌ای هرات و سپس از اعضای برجسته‌ی طبابت در پایتخت، هیچ چیز را برای خود نخواست. به همین دلیل با کلیه‌ی اعضای خانواده‌اش وارد فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی شد. دانست که روانکاوی فروید به تنهایی برای انسان، به‌ویژه انسان زخم‌خورده‌ی افغانی نمی‌تواند التیام‌بخش باشد. اندک‌اندک به انسانی‌ترین اندیشه‌ی بشری یعنی سوسیالیسم روی آورد. در ۱۳۳۰ نشریه‌ی ندای خلق راه‌اندازی کرد و در ۱۳۳۱ به جرم تشکیل حزب پیش از تصویب قانون احزاب و نوشتن پیشوند «حزب» در مرامنامه‌ی جمعیت خلق، دستگیر و راهی زندان شد. سال‌ها سختی زندان را تاب آورد؛ اما، چند ماه پس از رهایی در ۱۳۴۴ برای نخستین بار چشمانش را بر روی استبداد بست و با مرگش، میراث مبارزه با ظلم و بیداد را به نسل بعد سپرد.

محمودی مقاله‌ی «نظریات فروید به صورت عمومی» را به سال ۱۳۲۴ نوشت. در عرض مرام مقاله چنین نوشته است:

«نظر به دعوتی که از طرف ریاست پشتو تولنه راجع به نوشتن یک مقاله‌ی طبی و اجتماعی از من به عمل آمد، خواستم تا راجع به مهم‌ترین کشفیات علمی عصر حاضر در ساحه‌ی روحیات، یک تمهید مختصری نوشته و تجارب خودم را نیز که در این ساحه به حیث یک طبیب روحی [کسب] نموده‌ام،

تطبیقات برقی در نوروها به کلی خیالی و بی‌فایده بوده و صرف نتایج خوبی در بعضی وقایع از اصول هیپنوتیسم به دست می‌آورد. اما چندی بعد در اثر مشاهدات و تطبیقات مکرره دید که نه‌تنها نمی‌توان در بعضی وقایع هیپنوتیسم تولید نمود، بلکه آن‌هایی که به این اصول تداوی هم شده‌اند، دائماً مصون نمانده بلکه مرض دوباره عودت می‌کند. در اثر این ناکامی‌ها فروید به زودی اصول هیپنوتیسم را ترک داده و اصولی را که به نام تحلیل روحی^۱ مشهور است، به دنیا عرضه نمود. خودش در این باره چنین اظهار می‌کند: «نباید قیمت هیپنوتیسم را در تاریخ اصول تحلیل روحی کمتر تخمین نماییم، چه هم در نظریات و هم در تداوی این اصول جدیده جانشین اصول هیپنوتیسم است.»^۲

برای این که خوب‌تر صورت ارتقاء و تولید این اصول را بدانیم، باید حیات چند سال اولتر فروید را مطالعه نماییم. در حالی که فروید در لا براتوار^۳ بروک^۴ کار می‌نمود، وی با دکتر ژوزف بروئر^۵ طرح رفاقت افگند. با آن که بروئر نسبت به فروید چهارده سال بزرگتر بود، ولی به زودی با هم دوست شده و نظریات و عقاید خویش را با هم اظهار می‌نمودند. این شخص چون دلچسبی فروید را در امراض روحی و عصبی مشاهده نمود، پس حکایت یک واقعه‌ی بسیار دلچسبی را که خودش در سنوات (۱۸۸۰ - ۱۸۸۲) به اصول هیپنوتیسم تداوی نموده بود، به وی گفت و چون این واقعه در تولید اصول تحلیل روحی خیلی دارای اهمیت است، ذکر آن در اینجا مناسب است.

مریض مربوطه عبارت از یک دختر جوانی بوده که دارای تعلیم و قابلیت عالی بوده و در هنگامی که به پرستاری پدر خویش مشغول بود، مریض شده بود و با پدر خویش خیلی مربوطیت داشت.^۶ دکتر بروئر بیان می‌کند که در وقتی که دختر مذکور را به عنوان مریض قبول نمودم، وی مبتلای یک فلج مختلف‌الشکل توأم با قلصیت‌ها بوده، (Qnhibltion) داشته و تشوش روحی داشت. در اثر یک

نظریات فروید به صورت عمومی^۱

بزرگترین کشفیات این عالم شهیر عبارت از تحلیل روحی (Psycho Analysis) بود و دکتر بریل (Brill) آن را یکی از بزرگترین کشفیات معاصر خوانده^۲ و فروید را با ژنی‌های^۳ بزرگی مانند داروین، اسپینوزا، نیوتن و انیشتین^۴ هم‌ردیف قرار می‌دهد. تحلیل روحی نه‌تنها امروز در طبابت استخدام شده و خدمات شایانی می‌نماید، بلکه در تربیه‌ی اطفال در مکاتب، برای تعلیم مادرها، روحیات، اجتماعات و انسان‌شناسی هم استفاده‌های بزرگی می‌رساند. برای این که ماهیت تحلیل روحی و سبب تولید آن را خوب بدانیم، لازم است شرح مختصری در این باره عرض کنیم. فروید پس از فراغ دارالفنون در کلینیک «شارکوت»^۵ عالم مشهور طبابت روحی مشغول کار شده و مطالعات و مشاهداتش در اینجا خیلی اثرات عمیقی بر وی نمود. فروید از شارکوت آموخت که با اصول هیپنوتیسم هم اعراض هیستری رفع شده و هم اعراض جدیدی می‌توان تولید کرد و هم فهمید که هیستری در مردان نیز تولید شده می‌تواند. بعدها از «لی بولت» و «برنهایم» که به مکتب «نانسی» مربوط بودند حقایق دیگری را آموخت که در رفع اعراض اختناق رحم تنها تلقین همانند تلقین در حال هیپنوتیسم مؤثر و مفید است. در اوایل فروید در تداوی مریضان تنها از تطبیقات برقی و هیپنوتیسم کار گرفته، ولی بعدها مشاهده نمود که

۱. پرواضح است که منظور محمودی از «تحلیل روحی» همان روانکاوی است.
 ۲. در واقع فروید در مقاله‌ی «شرحی کوتاه درباره‌ی روانکاوی» چنین می‌گوید: «مبالغه درباره‌ی نقش مهم خواب مصنوعی (هیپنوتیسم) در تاریخ پیدایش روانکاوی کار سهلی نیست. از دیدگاهی نظری و هم درمانی می‌توان گفت که روانکاوی میراثی در اختیار دارد که از خواب مصنوعی برایش به جای مانده است.»
 ۳. شرحی کوتاه درباره‌ی روانکاوی، زیگموند فروید، ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: مجله‌ی ارغنون، ۲۱، ۱۳۸۲
 ۴. اصل: لباراتوار
 ۵. استاد دانشکده‌ی پزشکی و مدیر مؤسسه‌ی پسیکولوژی
 ۶. اصل: حجرزف بروئر (۱۸۴۲ - ۱۹۲۵)
 ۷. نام این دختر افسونگر، دلریا، باذکاو، نازک‌طبع و بذله‌گو برتا پانهیم بود که در روند تحقیقات روانکاوانه‌ی بروئر و فروید به آن شهرت یافت. آنا پس از بهبودی کامل، تا آخر عمر ازدواج نکرد و یکی از هواداران فعال آزادی زنان گردید. وی در سال ۱۹۳۶ پس از فرار از کابوس نازی‌ها درگذشت.
 ۸. روانکاوانی فروید، شارون هلر، ترجمه‌ی مجتبی پردل، تهران: ترانه، ۱۳۸۹، ص ۵۳

۱. سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۴، ۳۰۱
 ۲. با این که فروید بانی روانکاوی است، اما مشخصاً به دلیل کشف ضمیر ناخودآگاه شهره است، نه به خاطر کلیتی به نام تحلیل روحی. پیش از فروید نیز تحقیقات زیادی بر روی روان بشری انجام شده بود.
 ۳. به گمانم منظور محمودی از ژنی، همان جنیوس (Genius) یعنی نابغه و با استعداد باشد. البته خود واژه‌ی جنی (Genie) نیز معنای از ما بهتران را می‌رساند.
 ۴. اصل: دارون، اسپینوزا، نیوتن و هاینشتاین
 ۵. شارکو (۱۸۲۵ - ۱۸۹۳) استاد فروید، از روانکاوانی بود که بر روی بیماری هیستری به‌ویژه علت و نحوه‌ی بروز آن در زنان مطالعات فراوانی انجام داد.

مشاهده‌ی اتفاقی پروثر کشف کرد که اگر دختر جوان مذکور تأثری را که موجب تولید اعراض مذکوره گردیده است با الفاظ اظهار نماید، می‌توان او را از چنگال اعراض مذکوره نجات داد. برای این کار پروثر دختر مذکوره را به خواب مقناطیسی انداخته و او را اوار سازد که عاملی را که در آن وقت او را به انحطاط دچار ساخته بود، اظهار کند و به این اصول ساده، آن دختر را از شر تمام اعراض مذکوره نجات داد.^۱ اهمیت این واقعه در اینجا مضمهر است که دختر مذکوره در حال بیداری قطعاً از منشأ اعراض مرضیه‌ی خود بی‌خبر بوده، ولی همین که به خواب مقناطیسی دچار شد، رابطه‌ی بین این اعراض مرضی و تجارب و حوادث گذشته‌ی خود را کشف نمود. تمام عوارض مرضیه‌ی او به تجارب و حوادث زمانی که پدر خود را پرستاری می‌نمود مربوط بود. بر علاوه اعراض مذکوره گذرا و بی‌معنی نبوده و بلکه مربوط به تجارب مثبت‌های بودند که در آن موقعیت پرهیجان رخ داده بودند. ولی بعدها مریض به کلی آن‌ها را فراموش کرده بود. یک وصف مشترک‌های تمام اعراض مذکوره این بود که این‌ها در حالی تولید شده بودند که در آن وقت اضطراب اجرای کار مسبوق بود؛ زیرا عوامل دیگر آن را به ترک (Sutpression) مبعور می‌ساختند. اعراض در حقیقت در عوض کار اجرا نشده ظهور نموده بودند. به عبارت دیگر اعراض مذکوره در نتیجه‌ی یک منظره‌ی رضی (Traumatism) تولید نشده، بلکه در اثر یک مجموعه عوامل مذکوره به وجود آمده‌اند. اگر مریض در حال خواب مقناطیسی کاری را با خیال حس به یاد آورد که وی در ماضی ترک نموده بود، اکنون آن را در تحت آزادی خواب مقناطیسی اظهار نمود. پس در نتیجه، اعراض رفع شده و دوباره عودت نمی‌نمودند.

این امر واضح بود که عوامل موجه‌ی تولید اعراض در این واقعه مانند عوامل رضی بودند که شارکوت در وقایع عملی خویش آن را ذکر نموده بود. چیزی که بسیار قابل دقت است همین است که عوامل مرض مذکوره با احساسات محل روحیه‌ی شان کاملاً فراموش مریض شده بود؛ به طوری که گویا به کلی وقوع نیافته‌اند. در حالی که نتیجه‌ی شان یعنی اعراض مرضیه بدون تغییر ادامه داشت؛ گویا پروثر در حقیقت این کشف مهم و اساسی را که بر روی آن شالوده‌ی اصول تحلیل روحی ریخته شده

۱. البته اصل واقعه به میزانی با آنچه محمودی در اینجا گفته متفاوت است: بیماری آنا ابتدا با سرفه‌های شدید و مداوم در دوران مراقبت از پدر بیماراش آغاز شد. کم‌کم از تغذیه افتاد. ضعیف و کم‌خون شد. سپس دچار عوارضی چون فلج، انقباض عضلانی، توهمات بصری و بی‌حسی دست‌وپا شد. در یک رابطه‌ی عاطفی با پروثر، آنا به این نتیجه رسید که از پروثر حامله شده است. این بارداری واقعی نبود، بلکه یکی از علائم نوروز هیستریک بود. بیمار دو سال زیر نظر پروثر بود و در این مدت با کمک روش هیپنوتیسم، پروثر توانست خاطرات سرکوب شده‌ی آنا را دوباره برایش تداعی کند و بدین ترتیب بیماراش توانست با یادآوری خاطرات تلخ - از دست دادن دو برادر و همچنین پدرش - بر بسیاری از عوارض جسمانی‌اش فائق آید. اما پروثر به دلیل خیانت به همسرش عذاب وجدان شدیدی گرفت و سعی کرد مدتی از آنا دور باشد. این رفتار سبب شد تا بسیاری از عوارض بیماری آنا دوباره بازگشت کنند.

همان، ص ۴۶

است، درک نموده ولی به نشر آن نپرداخت. اما اخیراً در اثر اصرار فروید به صورت مجموعی افکار خود را مشترکاً راجع به هیستری نشر [کردند].^۱ ولی نظر به شوری که در مجامع عمومی و طبی افگند، پروثر نظر به علو مقام خود به حیث یک دکتر طب و فامیلی پازد(!) ساحه‌ی فعالیت کشیده و به این صورت افتخار این کشف مهم و تاریخی^۲ نصیب فروید شد. ولی این عالم شهیر در هر موقع از پروثر خیلی با احترام ذکر می‌کند. این دو عالم در اثر تدقیقات خود کشف نمودند که اولاً هیستری یک مرض زمان ماضی بوده و طوری که بعدها فروید اظهار نمود، اعراض هیستری عبارت از یادگار یک قسم حوادث و وقایع زمان ماضی حیات مریض است که نظر به ناخوشایندی‌اش فراموش گشته است. ولی مریض مفهوم این یادگار را نداشته و صرف با اعراض مرضیه مجادله می‌کند. این نظریه برای اولین بار در بین حالات شعوری و غیر شعوری (Uncoluselous) تفریق نمود که بعدها توسط فروید اعظام و تشریح شده و علم روحی تحت‌الشعور را به وجود آورد، که اینک ما به شرح آن می‌پردازیم.^۳

فروید عقیده دارد که در تولید اعراض هیستریائیه مهم‌ترین میخانیکیتی^۴ که بر آن عوامل دیگر اتکا دارند، عبارت از عملیه‌ی انحطاط (Represslon) است. این عملیه عبارت از یک عامل دینامیک غیر شعوری و یا تحت‌الشعوری روحی است که وظیفه‌ی آن دور داشتن اوامری ست از دماغ و شعور شخصی که غیر قابل تحمل بوده و یا با سوبه‌ی اجتماعی شخص مداخله نموده و یا به اخلاق شخصی او دست زده و یا به تقدیر و تخمین بلند شخصی او مداخله می‌نمایند. گویا ماده‌ی فراموش شده یک امر دردناک، یک چیز ناخوشایند و یا یک چیز مخوف و یا طرف نفرت شخصیت (Ego)^۵ بوده و لذا شخص

۱. در کتابی زیر نام «مطالعاتی در باب هیستری»

۲. منظور محمودی طرح نظریه‌ی سرکوب و عارضه‌ی واپس‌زنی است.

۳. شعوری و تحت‌الشعوری به زبان امروزی ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه است. باید در نظر داشت که این تشریح، نظریه‌ی تکوین کارکرد جنسی - مرحله‌ی دهانی، مقعدی و تناسلی - را در نظر نگرفته است. برای تحلیل دستگاه روان نیز باید دقت کرد که فروید صرفاً از شعور و تحت‌الشعور بحث نکرده و در واقع ویژگی‌های روان را به سه حوزه‌ی ضمیر خودآگاه، ضمیر پیشآگاه و ضمیر ناخودآگاه تقسیم کرده است. بر اساس این مفصل‌بندی، فروید مفهومی زیر نام «ناپایداری آگاهی» را پروراند. به این معنا که امر در شرف به آگاهی درآمدن، با عبور از ضمیر ناخودآگاه و ضمیر پیشآگاه، صرفاً برای دقیقه‌ای جنبه‌ی آگاهانه به خود می‌گیرد و دوباره به ساحت ناخودآگاه «پس‌رانده» می‌شود. پس به آگاهی درآمدن امر سرکوب شده نیز - چنان‌که محمودی بر آن تأکید کرده - موقتی و لحظه‌ای ست.

۴. منظور همان مکانیسم امروزی ست.

۵. فروید در تحلیل دستگاه روان، سه ساحت را از هم تفکیک می‌کند: نهاد (Id)، خود (به بیان محمودی: شخصیت یا Ego) و فراخود (Super Ego). نهاد شامل تمامی خصایصی ست که فرد به ارث می‌برد. غرایز مهم‌ترین جز نهاد را تشکیل می‌دهند. خود حرکت‌های اختیاری را تحت فرمان خویش می‌گیرد. خود رابط میان روان فرد و رخداد‌های بیرونی ست. فراخود باز‌نمودی از اثرات نهاد‌های به اقتیاد‌کنشانه‌ای چون خانواده، مکتب، اجتماع و ارزش‌های عرفی و ملی و مذهبی است. به زبان فروید: «نهاد باز‌نمود تأثیر وراثت است و فراخود در اصل باز‌نمود تأثیرات شخص دیگر؛ حال آن‌که خود عمدتاً حاصل تجربیات فرد است و به عبارت دیگر، رخداد‌های اتفاقی و در زمان حاضر محتوای آن را تعیین می‌کنند.»

رک: نفوس نظریه‌ی روانکاوی، زیگموند فروید، ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: مجله‌ی ارغنون، ۲۲، ۱۳۸۲

نمی‌خواهد شعوراً از آن تفکر نماید. به اساس این نظریه وظیفه‌ی طیب در حین تحلیل روحی عبارت از تظاهر این افکار و منشأشان در ساحه‌ی شعوری‌ست. در اوایل فروید به مریضان امر می‌نمود که تمام تصورات شعوری را ترک گفته و خود را به یک حال بسیط و استرخاء روحی آورده و هر چه به خاطر دارند بگویند؛ بدون این که به اهمیت آن فکر نمایند. به این صورت بالاخره فروید قادر شد که اشتراکات مجرده (Free Assciations)^۱ را به دست آورده و به مبدأ اعراض مرضیه پی برد. ولی همین که فروید این اصول را تنمیه^۲ نمود، مشاهده کرد که این اصول طوری که در اول امر قیاس می‌نمود، آن قدر بسیط نبوده و کذا، اشتراکات مجرده هم در حقیقت مجرد و آزاد نیستند و بلکه آن‌ها هم توسط مراکز تحت‌الشعوری اداره شده و لذا محتاج تجزیه و تحلیل و تعبیر نیستند. فلذا، فروید اصول جدیده‌ای را که در تداوی اعراض هیستریایی استخدام می‌نمود، به نام تحلیل روحی (سایکو آنالیز) موسوم کرد. ولی اصول اولیه که آن را مهسل روحی (Mental Catharsis)^۳ می‌نامیدند هم در اصول جدیده به عنوان یک نوه‌ی اساسی حفظ گردید. در طی استخدام این اصول و مطالعه‌ی اشتراکات مجرده، فروید راجع به رول قوای روحیه‌ی بشر معلومات بزرگی به دست آورده و مسئله‌ی مهمی را که مریضان چگونه آن همه تجارب داخلی و خارجی را فراموش نموده و چگونه در اثنای خواب مقناطیسی همه را به خاطر می‌آورند، حل کرده و دانست که به اصول اولیه و اشتراکات مجرده نمی‌توان آن‌ها را به ساحه‌ی شعوری تجلی داد. گویا طوری که قبلاً متذکر شدیم، ماده‌ی فراموش شده‌ی یک امر دردناک، ناخوشایند و یا کدام چیز مخوف و قابل نفرت شخصیت را به یاد داده و لذا شخص شعوراً آرزو ندارد که آن‌ها را به خاطر بیاورد و گویا شخص شعوراً در مقابل تظاهر مواد مذکوره یک مقاومت (Resistance) به خرج می‌دهد. پس طیب هرگاه خواسته باشد این موارد فراموش شده را به ساحه‌ی شعوری به تجلی آورد، باید بر مقاومت مریض غلبه جوید که مواد مذکوره را دچار انحطاط ساخته و از تظاهر او در ساحه‌ی شعوریه مانع گشته‌اند.^۴

۱. می‌بینیم که محمودی بیشتر واژه‌های انگلیسی را درست به کار نبرده است. ما از اصلاح این واژه‌ها خودداری کردیم. اما برخی از آن‌ها را توضیح داده‌ایم؛ مثل Free Associations: تداعی آزاد معانی؛ روشی که در آن بیمار هر آنچه را که به ذهنش خطور می‌کند بدون هیچ دلبسته یا سانسوری به زبان می‌آورد. این روش درمانی، از دل نامیدی فروید از روش خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) بیرون آمد.

۲. نمو دادن؛ بالیده کردن

۳. کاتارسیس مفهومی ارسطویی‌ست و در روانکاوی فروید به معنای پالایش افکار است. اگر فردی متحمل یک آسیب کلان روحی شود، این آسیب به مرور عامل تنش‌های فراوانی در شخص خواهد شد. بر اساس «اصل نبات» فروید و بروئر، این تحریکات و تنش‌ها باید تخلیه شوند تا دستگاه روان به پایین‌ترین حد برانگیختگی بازگردد. از روش پالایش یا خنثی‌سازی برای درمان بیماران مبتلا به هیستری استفاده می‌شد.

رک: دانشنامه‌ی فروید، شارون هلر، ترجمه‌ی مجتبی پردل، تهران: ترانه، ۱۳۸۹، ص ۸۰

۴. فهم این نکته نیز ضروری‌ست که در نظر فروید، کارکرد ناخودآگاه صرفاً حفظ و نگه‌داری از امور سرکوب شده نیست. امور واپس زده شده یا پنهان نگه داشته شده، صرفاً بخشی از ساحت ضمیر ناخودآگاه را اشغال کرده‌اند.

رک: ضمیر ناخودآگاه، زیگموند فروید، ترجمه‌ی شهریار وفقی‌پور، بی‌تا، بی‌جا

از روی بیانات سالفه ثابت شد که نوروها در اثر مجادله‌ی دو قوه‌ی رینامیسم تشکل می‌کند که عبارت از اضطرار (Qmtulse) و مقاومت مریض می‌باشند. ولی در اثنای این مجادله بین دو قوه‌ی شخصیت (Ego) از اضطرار منفوره دوری می‌جوید. در اثر این دوری و خارج شدن شخصیت از ساحه‌ی مجادله، در نتیجه‌ی اضطرار منفوره از نیل به ساحه‌ی شعوری بازمانده و کذا راه افراغ حرکی آن نیز مسدود می‌شود، ولی باز هم قدرت اضطرابیه‌ی خود را حفظ می‌کند. این عملیه‌ی تحت‌الشعوری حقیقتاً عبارت از یک میخانیکیت مدافعی بوده و می‌توان آن را به سعی فرار از یک چیز مخوف مقایسه نمود. ولی برای این که شخصیت از وصول این اضطرار منفوره به ساحه‌ی شعوری مانع آید؛ فلذا، باید در مقابل این اضطرار منحنه که برای تظاهر خود می‌کوشد مجادله نماید، لکن با تمام جهد و سعی مبذول شخصیت، اکثراً این اضطرار منفور و ناخوشایند توسط یک راه تصادفی یک مخرج پیدا و به این صورت آرزوی انحطاط را ضعیف می‌گرداند. پس قدرت اضطرابی منحنه به این صورت توسط این مسیر غیرمستقیم به یک عضو و یا قسمت عضویت تمرکز نموده و این تمرکز اعراض مرضیه را تولید می‌کند. همین که این اعراض مرضیه تأسیس نمودند، مریض بر علیه آن‌ها به مجادله شروع می‌کند؛ همچنان که بر علیه اضطرار منحنه‌ی بدایی مجادله می‌نمود. برای این که این میخانیکیت را تصور کنیم باید واقعه‌ی هیستریایی یک زن جوان را شرح دهیم:

این زن جوان برای چند ماه توسط یک مرد جوان دلداری می‌شده و این جوان عشق شدید خود را به وی اظهار می‌نمود. روزی جوان یک حمله‌ی ناکام تناسلی بر زن نموده و بعد از آن غایب شده و او را در یک حال انحطاط عمیقی گذاشت. این زن جوان نمی‌توانست به مادر خود اظهار درد کند؛ زیرا مادرش از اوایل نمی‌خواست که باری با این جوان مروده داشته باشد. فروید می‌گوید که من سه سال بعد زن مذکوره را به یک حالی که مبتلای اعراض عیدیه‌ی هیستریایی بود مشاهده نمودم. این حملات شکل صرعوی داشته و دوونیم سال دوام نموده بودند. با تحلیل روحی تعیین شد که حملات مذکوره عیناً تمثال همان حمله‌ی تناسلی ناکام را تصویر می‌نمودند. تمام تفصیل این حملات صرعوی الشکل - هر حرکت و هر ادا - عیناً عبارت از یک انعکاس همان حمله‌ی تناسلی بود که مریض آن را به صورت غیرشعوری دوباره تکرار می‌نمود. اعراض سائر نیز به معامله‌ی عشق او مربوط بودند. اگر ما اقدامات مختلفیه‌ی این معامله‌ی عشقیه را به خاطر بگیریم، تمام واقعه‌ی این مرض به زودی ظاهر می‌شود: زن جوان دارای صحت کامل بوده و از نقطه‌نظر حیاتی برای زن شدن آماده بوده و شعور اولیه‌ی تناسلی او برای تطمین جهد می‌نمود. شعوراً وی از عشق تنها به مفهوم جدید آن فکر می‌کند که در آن عناصر فزیکتی دخلی ندارند. کذا، شعوراً چون در طبقه‌ی متوسط شامل بوده و یک محیط دینی داشت، تظاهر فعالیت تناسلی برای او ناممکن بود. لیکن در ماورای همه‌ی این‌ها اضطرابات تناسلی برای مادر شدن

فعالیت شدیدی داشتند. این زن صمیماً با جوان عشق داشته، ولی طبعاً از این عشق عروسی را آرزو داشته و تمام آمال او در این نقطه تمرکز می‌نمود. مواجهه‌ی آنی او با عناصر فزیک‌تناسلی در ضمیر او یک اثر مخوفی گذاشت: از یک طرف این زن شعوراً به شدت حمله‌ی فزیک‌ی، عاشق خود را بد دیده و از طرف دیگر بلاشعور حقیقت به اشتیاق آن بود. برای هفته‌های بعد این زن همه‌ی تخیلات عملیه‌ی مذکوره را در دماغ خود احیا کرده و حتی گاه‌گاهی فکر می‌کرد که وی در مقابل جوان خود را تسلیم نموده است. ولی این مفکوره فوراً تردید شده و با حس نفرت و ملامت معاوضه می‌شد. بالاخره زن مذکوره معامله‌ی عشقی [ای] را که چند ماه قبل از حمله‌ی مذکور جریان داشت، از دست داده است. چون زن مذکوره نمی‌توانست بار این افکار را در نزد کسی از دوش بیافکند؛ فلذا، به شدت جهت نمود تا همه را فراموش نموده و ظاهراً کامیاب شد. ولی چند هفته بعد، زن مذکوره اعراض مرض نشان داده و حملات مذکوره را که به نام حملات صرع‌ی‌الشکل هیستری موسوم شده بود، نشان می‌داد. این اعراض تمثال و یا درام مجادله بود که در بین شخصیت اولیه و شخصیت اخلاقی او به حصول آمده و قرار افاده‌ی فروید، اعراض مذکوره در اثر مجادله‌ی شهوت (Id) با شخصیت (Cego) به وجود آمده است. برای وضاحت باید عناصر جهاز روحی را کمی شرح دهیم:

نظر به فارمول فروید، طفل با خود به دنیا یک روحیت غیر متعضو پراکنده می‌آرد که آن را (Id) نامند که غایت کلی آن تأمین تمام احتیاجات، رفع گرسنگی حمایه‌ی شخصیت و عشق و حفظ نسل است. ولی همین که طفل بزرگتر می‌شود، آن قسمت (Id) که با محیط تماس پیدا می‌کند، توسط حواس خود حقیقت مرئی دنیای خارجی را تعلیم گرفته و به شکلی تعدیل می‌شود که فروید آن را شخصیت (Ego) نام داده است. این آگو که مالک ادراک محیط بوده است، جهد می‌کند که تمایلات بی‌قانون شهوت (Id) را در حالی که عدم توافق نشان دهند، در تحت اداره و جلو آورد. به عبارت دیگر هنگامی که تمایلات (Id) با شرایط اجتماعی و مذهبی و محیطی شخصیت عدم توافق نشان داده و به شخصیت او صدمه‌ی اجتماعی وارد نمایند، پس آگو در ساحه تظاهر و جهد می‌کند که این تمایلات را در تحت اداره و نظم آورد. فلذا، طوری که در اینجا مشاهده می‌نماییم، نوروز عبارت از مجادله‌ی (Id) و (Ego) است. شخصیت چون از قوای تهذیب مذهب و اخلاق واقف است، انکار می‌کند که به اضطرارات قوی تناسلی که از (Id) بی‌قانون منشأ می‌گیرند، یک راه افراغ حرکی بدهد. و لذا آن‌ها را از نیل به غایت و هدفی که دارند مانع می‌آید. گویا شخصیت خود را در مقابل این اضطرارات با انحطاط آن‌ها حفاظت می‌کند.

زن جوان متذکره هم ظاهراً تمام حکایت واقعه را فراموش کرده بود. بدون خلل ادامه می‌یافت. آن زن هم با صحت کامل زیست می‌کرد. لیکن ماده‌ی منحنط علیه این قسمت تقدیر و مجادله نموده و اخیراً به عنوان یک شکل معاوضی از راه‌هایی که شخصیت بر آن کنترل ندارد مخرجی تحصیل و به عنوان

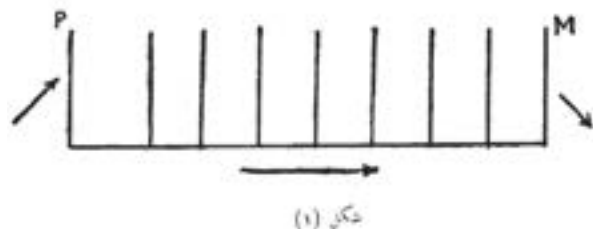
اعراض مرض خود را بر شخصیت تحمیل می‌نمایند. در نتیجه‌ی این عملیه آگو خود را کم و یا بیش مغلوب یافته و قدرت خود را مورد تهدید و خطر دیده و لذا طوری که بر علیه اضطرارات اولیه‌ی اید خود را دفاع می‌نمود، علیه این اعراض مرضی هم به مجادله شروع می‌کند. تمام این عملیه تصویر نوروزها را تشکیل می‌کند که این‌ها را عملیه‌ی هیستری و اختناق رحم حنجری^۲ و نوروزهای اضطراری (کمپلشن نوروز) می‌باشد و این‌ها را نوروزهای انتقالی (Trasference) هم می‌نامند. ولی نوروزهای عشق به نفس (نرسی سستک)^۳ و انحطاطات مالخولیایی^۴ و پسبکوزها و شیزوفرنی و حالات پارانوئید و پارانوئیدی حقیقی در جمله‌ی مذکوره شامل نبوده و در اینجا میخانیکیت مرضی چیز دیگری است.^۵ در پسبکوزها مرضی در اثر مجادله‌ی آگو با محیط خارجی تحصیل می‌کند؛ ولی نوروزهای نرسی سستیک در اثر مجادله‌ی آگو با سوپر آگو به حصول می‌آیند. زیرا طوری که شخصیت عبارت از یک قسمت تعدیل شده‌ی اید است که با محیط خارجی تماس پیدا کرده است، همچنان سوپر آگو عبارت از آن قسمت تعدیل شده‌ی شخصیت است که در اثر تجارب مکتسبه از والدین مخصوصاً از پدر تشکیل یافته است. سوپر آگو عبارت از بلندترین ارتقاء روحی است که بشر به آن رسیده می‌تواند و مرکب از ترسب تمام قوانین منهیه و اخلاقیه و تمام اصول اخلاقی است که توسط والدین و جانشین آن‌ها بر او لاد تحمیل می‌شوند. نظر به بیاناتی که در اینجا راجع به میخانیکیت نوروزها داده شد، ولو موجز و غیر کافی هم باشند، می‌تواند شخص رول مهم عامل غیر شعوری و یا تحت‌الشعوری را که فروید به آن قائل است درک کند. اصول

۱. نوروز مجموعه‌ای از عوارض نفسانی است که با این‌که در فرد اختلال ایجاد می‌کند، اما رابطه‌اش را با جهان بیرون قطع نمی‌کند. نوروز بیماری نیست.
۲. روانکاوی فروید ثابت ساخت که هیستری بیماری‌ای است که از انباشت خاطرات دفع شده در روان حاصل می‌شود و هیچ ربطی به رحم زنان ندارد. برای تفصیل بیشتر درباره‌ی رابطه‌ی رحم و بیماری هیستری: رک: بخشی از عوام‌الناس؛ زن و سنت تعویذنویسی، عتیق اروند، کابل: امیری، ۱۳۹۴، ص ۳۱ به بعد.
۳. اصطلاح نارسیم (خودشیفتگی) ریشه در توصیفات بالینی دارد و [نخستین بار] پل ناک در سال ۱۸۹۹ آن را برای اشاره به نگرش کسانی به کار برد که با بدن خود آن‌گونه رفتار می‌کنند که به طور معمول با بدن یک مصداق امیال جنسی رفتار می‌شود. به بیان دیگر، این اشخاص به بدن خود می‌نگرند و آن را ناز و نوازش می‌کنند تا از این طریق به ارضای کامل برسند. اصطلاح خودشیفتگی، بر حسب این شرح و بسط، دال بر نوعی انحراف است که تمام حیات جنسی شخص را به خود معطوف می‌کند.
۴. پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی، زیگموند فروید، ترجمه‌ی حسین پاینده، بی‌جا، بی‌تا
۵. ویژگی‌های ذهنی خاص بیماری ماخولیا (مالیخولیا) عبارتند از نوعی حس عمیق و دردناک اندوه، قطع علاقه و توجه به جهان خارج، از دست دادن قابلیت مهرورزی، توقف و قبض هرگونه فعالیت و تنزل احساسات معطوف به احترام به نفس تا حد بروز و بیان سرزنش، توهین و تحقیر نفس، که نهایتاً در انتظاری خیالی و موهوم برای مجازات شدن به اوج خود می‌رسد.

ماتم و ماخولیا، زیگموند فروید، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، تهران: مجله‌ی ارغنون، ۲۱، ۱۳۸۲

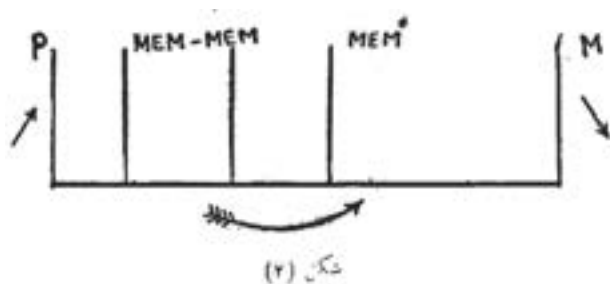
۵. پسبکوز خلاف نوروز، به معنای قطع رابطه با جهان خارج است و علامتی چون دوقطبی بودن شخصیت، افسردگی حاد، توهم شدید، گوشه‌گیری و اضطراب ناشی از احساس در معرض خطر بودن را داراست. پسبکوز خود به سه دسته‌ی اسکیزوفرنی (شیزوفرنی)، پارانوئیا و مئیاکو – دپرسیو تقسیم می‌شود.

رک: مبانی روانکاوی فروید – لکان، کرامت موللی، تهران: نی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۲ به بعد.



شکل (۱)

این نظریه خیلی از قدیم شهرت داشته؛ قرار این فرض ساختمان جهاز روحی عیناً مانند جهاز عکسوی می‌باشد. گویا فعل عکسه عیناً صورت وقوع یک فعالیت روحیه را هم نشان می‌دهد. ولی باید در اینجا در نهایت حسی یک تقسیم و تفریق را قبول نماییم. حسیات و تصوراتی که بر ما وارد می‌شوند، در جهاز روحی ما یک اثر می‌گذارند که آن را اثر حافظه (Memry-Trace) نامند. وظیفه‌ای که به این مرکز متعلق است آن را حافظه می‌گوییم. اگر ما به فرض خود ثابت بوده و عملیه‌های روحیه را دارای سیستم بدانیم، پس اثر حافظه عبارت از تغییرات ثابت در عناصر این جهازات خواهد بود. لیکن نظر به این فرض مشکلات بارزی تولید و نمی‌توان قبول کرد که عیناً همان یک سیستم تغییرات ثابت عنصری را پذیرفته و باز هم با تصورات و حسیات جدید هم حاضر جواب باشد. فلذا، نظر به ایجاب موقع ما برای دو وظیفه‌ی مختلفی مذکوره دو نوع سلسله‌ی مختلفی را قبول می‌نماییم. ما فرض می‌کنیم که یک سلسله‌ی اولیه و بدائی این جهاز منبه حسی را پذیرفته ولی چیزی از آن حفظ نمی‌کند. گویا این سیستم حافظه ندارد. ولی در ما وراء این یک سیستم دیگری موجود است که تنبهاات موقتی سلسله‌ی اولیه را به اثرات ثابت تبدیل می‌نماید. فلذا شیمای جهاز روحیه‌ی ما عبارت از شکل (۲) خواهد بود.

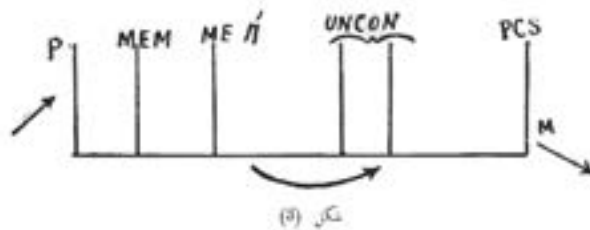


شکل (۲)

تحلیل روحی را عادلانه روحیات اعماق خوانده‌اند. زیرا اصول بر رول تحت‌الشعور خیلی قائل اهمیت است. فروید الفاظ (Conseiousness) و (Un-consc) و (Fore-consc) و یا (Dre-consc) را مانند سایر مؤلفین، فیلسوفان و روحیون بی‌مورد و واسع استعمال نکرده و بلکه هر کدام را در یک مورد معین و معلوم ذکر می‌نماید. به عقیده‌ی فروید شعور (کانسشس) صرف عبارت از یک عضو تصور است و شخصی در یک وقت معلومه از آن عملیه‌های دماغی باخبر و یا مشعر (کانسشس) می‌باشد که وی را در یک آن به خود مشغول دارند. برخلاف این تحت‌الشعور (آن کانسشس) به کلی مجهول بوده و نمی‌توان به صورت ارادی آن را به خاطر آورد. هیچ کس نمی‌تواند به صورت ارادی چیزی را از تحت‌الشعور خود به خاطر بیاورد؛ تا این که در تحت خواب مقناطیسی قرار نگیرد و یا با اصول تحلیل روحی آن را برای او تعبیر نماییم. در بین شعور و تحت‌الشعور (فور کانسشس) و یا (پری کانسشس) موجود است که از مواد حفظ شده‌ی آن شخص بی‌خبر بوده، ولی بعضاً با جهد می‌توان آن‌ها را به خاطر آورد.

شالوه‌ی این ساختمان شعور، فور کانسشس و تحت‌الشعور حقیقی به اساس این اقدام فروید ریخته شده است که فروید جهاز روحی را مرکب از یک سلسله قوا و یا سیستم‌های مختلفی می‌داند. گویا قرار عقیده‌ی فروید جهاز روحی عبارت از یک آله‌ی مرکبی است که اجزاء و یا سلسله‌های ترکیبی آن را (Instanse) و یا سلسله و یا جهاز (سیستم) می‌خوانند. ما باید فرض کنیم که این سیستم با همدیگر یک اتجاه مکانی دارند. عیناً طوری که سلسله‌های مختلفی عدسیه‌های یک تلسکوپ با هم داشته‌اند. اما به طور قطع هیچ لزومی هم ندارد که برای سلسله‌ی روحی یک اتجاه مکانی هم فرض نماییم. برای غایت ما کافی است اگر یک توالی معین تأسیس شده و در اثر تنبه یک انتظام معلومه را اخذ کند. طبعاً در حوادث مختلفی انتظام معلومه‌ی مذکوره مختلف خواهد بود. برای ایجاز بعد از این ما از اجزای مختلفی این جهاز به نام (Y-system) صحبت خواهیم نمود. اولین امری که ما به آن برمی‌خوریم این است که جهازی که از وی سیستم مرکب است دارای یک جهت (Direction) می‌باشد. همه‌ی فعالیت‌های روحیه‌ی ما از مبنهاات (Stimli) داخلی و یا خارجی منشأ گرفته و به تعصیب‌های معلومه خاتمه می‌یابند. به عبارت دیگر منشأ فعالیت‌های روحیه‌ی مبنهاات و مخرج و ختام آن مسیر اعصاب است. فلذا، جهاز مذکور قرار این شرح دارای یک نهایت حرکی و یک نهایت حسی می‌باشد. در نهایت حسی یک سلسله موجود است که تصورات را اخذ نموده و در نهایت حرکی سلسله‌ای که ابواب حرکیه را می‌گشاید. عملیه‌ی روحیه عموماً از نهایت آخذه به طرف نهایت حرکیه جریان دارد. شیمای عمومی این جهاز روحی قرار شکل (۱) می‌باشد.

نمی‌توانیم راجع به تشکیل خواب حرف بزنیم تا این که در اینجا به موجودیت دو سلسله‌ی روحیه‌ی قابل نگردیم که یکی از آن‌ها فعالیت سلسله‌ی دیگر را در تحت تنقید قرار داده و طبعاً نتیجه‌ی آن عدم شمول و اخراج از ساحه‌ی شعوری باشد. کذا، ما باید بدانیم که سلسله‌ی منقده با شعور رابطه‌ی قریب‌تری نسبت به سلسله‌ی تنقید شده دارد. سلسله‌ی منقده در بین شعور و سلسله‌ی تنقید شده مانند یک پرده جا دارد. بر علاوه ما می‌توانیم این سلسله‌ی منقده را با قوه‌ای که فعالیت‌های شعوری و ارادی ما را تعیین^۱ می‌نماید مماتل بدانیم. نظر به بیان فوق و مطالعه‌ی دو شکل گذشته فهمیده می‌شود که مقام سلسله‌ی منقده در نهایت حرکیه‌ی شکل می‌باشد. فلذا، ما این دو سلسله را نیز در شکل خود داخل نموده و در شکل (۳) آن‌ها را نشان می‌دهیم:



سلسله‌ی اخیر را که در نهایت حرکیه واقع است، ما آن را پریکانس شس می‌خوانیم و بدیهی است که محتویات این سلسله در تحت بعضی شرایط مثلاً دقت، روشن ساختن زوایای خفی و غیره، به سهولت در ساحه‌ی شعوری تجلی کرده می‌تواند و طبعاً همین سلسله کلید و کیت ارادی را هم به دست دارد. سلسله‌ی ماورای آن را ما تحت‌الشعور (آنکانس شنس) می‌خوانیم؛ زیرا این راهی که به تحت‌الشعور وارد می‌شود، دستخوش تغییراتی هم می‌گردد. حال باید بدانیم که خواب در تحت‌الشعور تشکیل یافته و طوری که می‌دانیم غایت آن تضمین آرزو (ویس فل رفلمنت) بوده ولی با تصورات خواب که به پریکانس شس مربوطند هم علاقه دارد و از راه همین ارتباط مانند تمام خیالات به «(» و از آنجا به ساحه‌ی شعوری تجلی می‌کند. تجارب به ما ثابت کرده است که راه دخول و تجلی این افکار در روز به ساحه‌ی شعوری مسدود بوده و در اثر سانسور مقاومت (ریزستانس) تظاهر شعوری کرده نمی‌توانند. ولی در شب در ساحه‌ی شعور تجلی می‌نمایند. ولی چرا و چطور؟ اگر ما فرض نماییم که مقاومت درصد در ناحیه‌ی بین تحت‌الشعور و پریکانس شس ضعیف شده و در نتیجه افکار خواب در ساحه‌ی شعوری

ما می‌دانیم که از حسیاتی که بر پریشانشن سیستم ما اجرای اثر می‌نمایند. ما بر علاوه مفاد و محتویات آن چیز دیگری هم دائماً حفظ می‌کنیم. کذا، ثابت است که تصورات در حافظه با هم ارتباط دارند؛ مخصوصاً اگر آن‌ها اولاً خودبه‌خود به حصول آمده باشند. ما این حادثه را اشتراک و یا ارتباط اسوسیتی‌شن می‌خوانیم. اگر T-System به کلی از حافظه مجرد باشد، طبعاً نمی‌تواند برای اشتراک اثراتی حفظ کند و هم عناصر P در وظایف خود خلل بزرگی می‌بینند، اگر بقایای ارتباط ماضی در مقابل تصور جدید عرض اندام نماید. فلذا باید قبول نماییم که سلسله‌ی حافظه اساس و شالوده‌ی ارتباط و اشتراک است. فلذا، حقیقت ارتباط این است که در توالی تنقیص مقاومت و تسطیح^۱ طرق از یک عنصر حافظه، منبه‌ی خود را به دومی بیشتر از سومی ارتباط می‌دهد. با تدقیقات بیشتری ما لازم می‌بینیم که ما نه تنها یک، بلکه چندین عنصر حافظه را باید فرض نماییم که در آن عین همان منبه که توسط عناصر حافظه انتقال می‌یابند، دچار مختلف تثبیت‌ها می‌گردند. همان P-syst که دارای ظرفیت قبول تغییر نبوده و دارای حافظه نیست برای شعور، مغلقیت و تنوع صفات حسیه را تهیه می‌کند. از طرف دیگر حافظه‌های ما خودشان تحت‌الشعوری هستند. می‌توان این حافظه‌ها را شعوری ساخت ولی شبهه^۲ نیست که این‌ها فعالیت‌های خود را در حالت تحت‌الشعوری تظاهر می‌نمایند. بدیهی است که سببیه‌ی ما بر اثرات حافظوی ما مستند بوده و طبعاً همان اثرات حیات بدائی طفولیت ما است که بیشتر ما را تحت اثر گرفته و به مشکل شعوری شده می‌توانند. ولی چون دوباره حافظه‌های ما شعوری شوند، این‌ها تقریباً هیچ صفت حسیه نشان نمی‌دهند و یا اثر حسی‌شان در مقابل تصورات ما غیر قابل ذکر است.^۳ فلذا، می‌توان گفت که برای، حافظه و صفت هر دو وی-سیستم نامشمول می‌باشند. ما به کلی

۱. هموار کردن

۲. اصل: شبه

۳. به همین دلیل فروید خاطرات پنهان‌گر را با خاطرات کودکی می‌خواند: «گویا دورترین خاطرات کودکی فرد، غالباً آنچه را عادی و بی‌اهمیت است حفظ می‌کند؛ چرا که در حافظه‌ی بزرگسال (اغلب و نه همواره)، هیچ ردی از تأثرات بااهمیت، تعیین‌کننده و تأثیرگذار آن سال‌ها دیده نمی‌شود. بر این اساس و با استناد به این اجماع که حافظه از میان تأثراتی که در معرض آن‌هاست گزینش می‌کند، می‌توان فرض کرد که این گزینش، در دوره‌ی کودکی، بر مبنای اصولی صورت می‌گیرد که با اصول گزینش در دوره‌ی بلوغ عقلی کاملاً متفاوت است. با این همه، بررسی دقیق، لزوم چنین فرضی را رد می‌کند. خاطرات عادی دوره‌ی کودکی موجودیت خود را مرهون فرایند جابه‌جایی‌اند: آن‌ها در روند بازتولید [یادافزا]، جانشین تأثراتی می‌شوند که واقعاً اهمیت دارند. می‌توان با بهره‌گیری از تحلیل روانی، این تأثرات مهم را از دل تأثرات عادی بیرون کشید. اما نوعی مقاومت مانع از آن می‌شود که مستقیماً بازتولید شوند. نظر به این که خاطرات عادی، نه به اتکای خود بلکه به یمن وجود رابطه‌ی تداعی میان محتوای خود و محتوای خاطره‌ای دیگر در یسادی می‌مانند، شاید مقتضی باشد که «خاطرات پنهان‌گر» نامیده شوند.»

خاطرات پنهان‌گر و خاطرات کودکی، زیگموند فروید، ترجمه‌ی بهزاد برکت، ترجمه‌ی فصل پنجم کتاب روانکاوی زندگی روزمره، بی‌تا، بی‌جا

۱. اصل: تعین

می‌رسند، پس باید خواب‌های ما از مواد افکار ما متشکل باشد و نباید خاصه‌ای (خیال حسی) داشته باشند. گویا با این فرض نمی‌توان خواب‌های (Hallucinatory) را تشریح داد. پس تنها با فرض (Retrogression) می‌توان خواب‌های برسامی را هم تعبیر نمود. گویا در شب خیالات رویایی در نهایت حرکتی نرسیده و بلکه راه مخالف را طی و در نهایت حسی و تصویری می‌رسند. اگر ما راهی را که عملیه‌ی روحی در حال بیداری طی می‌کند، مترقی بنامیم، پس باید خواب را دارای یک رجعت قهقراپی بدانیم که آن را (رتروگرشن) می‌نامند. این وصف (Regressive) طبعاً بلاشبه^۱ یکی از خواص مهمترین روحیه‌ی رؤیا بوده، ولی باید فراموش نشود که این وصف تنها خاصه‌ی خواب نیست. به یاد آوردن ارادی تصورات و تفکرات اعتیادی ما همه این راه قهقراپی را طی می‌نمایند. لکن در حال بیداری این رجعت قهقراپی از ماورای نقوش حافظوی (میموری امی جز) نگذشته و نمی‌تواند نقوش تصورات برسامی و تخیلی ما را به ساحه‌ی شعوری آورد. ولی در حال خواب معامله برعکس است. چرا؟ زیرا عقیده دارند که در حال بیداری از نهایت تصویری و یا حسی جهاز روحی (P) یک موجه متوالی از (وی-سیستم) به طرف نهایت حرکتی در جریان بوده، ولی این موجه در شب^۲ منقطع می‌شود. پس در اثر انقطاع این موجه از سیر جریان تنبه به طرف مخالف مانعی وجود ندارد.

ولی برعلاوه‌ی خواب، ثابت شده است که در حال بیداری هم عملیه‌ی ریگرشن با وجود ادامه‌ی جریان متوالی موجه مذکوره‌ی حسی واقع شده می‌تواند. برسامات هیستری و پارانویا و کذارویای بیداری (Vision) اشخاص نورمال هم به ریگرشن مربوط بوده و گویا متعلق به خیالات و افکاری اند که به صورت نقوش تبدیل شکل نموده‌اند. ولی باید ذکر نمود که تنها آن افکار می‌توانند تبدیل شکل نمایند که با یادداشت‌های (منحط سپرس) شده، ارتباط قریبی داشته و یا با یادداشت‌های تحت الشعوری مربوط باشند. در اینجا فریود پس از تفصیل مذکوره، واقعه‌ی یک طفل دوازده ساله را ذکر می‌کند که ظهور «روهای سبز و چشم‌های سرخ» او را از خواب باز می‌داشت. این تخیلات برسامی زاده‌ی یادداشت‌های تحت الشعوری بوده که طفل مذکوره چهار سال اولتر در اثر رفاقت یک بچه‌ی بداخلاقی که بسا اوضاع خلاف اخلاق داشته، به جلق و غیره مبتلا بوده و رنگ سبزه و چشم‌های سرخ داشته و کذا این رویای مخوف او زاده‌ی یک گفته‌ی مادرش بوده که می‌گفت همچو اطفال عمر طبیعی بسر نبرده و نمی‌توانند چیزی به مکتب بیاموزند. ولی در اثر تداوی خیالات مخوف مذکوره رفع شده و طفل به خوبی ادامه‌ی تحصیل نموده و فخرتش به کلی رفع شد.^۳ فلذا، اینک می‌گوییم که اولاً رؤیا قرار اصول (ریگرشن)

۱. اصل: بلاشبه

۲. پرواضح است که منظور محمودی از شب صرفاً زمان خواب است و نه خود شب.

۳. اما محمودی نمی‌گوید یا اجازه نمی‌دهند که توضیح دهند این کودک چگونه درمان شد. روانکاو می‌دانست که عمل خودارضایی هیچ ربطی به معیارهای اخلاقی ندارد و صرفاً تمنا و یافتن ابزه‌ی جنسی در بدن خود است و این اصل واقعیت درهم کوفته با دین و اخلاق است که حیث خیالی کودک را برانگیخته و او را از اصل لذت و

تولید شده و تماماً منشأ تحت الشعوری داشته و غایت آن تضمین آرزوهای تحت الشعوری و یا تضمین آرزو است. در اینجا در ادبیات هم ما برای اثبات این فرض شواهد زیادی می‌یابیم. مثلاً فریود می‌گوید که در لسان جرمنی مشهور است که «مرغابی جواری را به خواب می‌بیند». کذا، در محاوره‌ی فارسی است که «گاو پیر کنجاره را خواب می‌بیند». طبعاً محاورات مذکوره نشان می‌دهند که قبلاً هم عقیده داشتند که خواب عبارت از تضمین آرزو است؛ زیرا بیچاره گاو پیر و مرغابی آنچه را که در بیداری نمی‌توانند به دست آورند در خواب می‌بینند.^۱ این مبحث مطول بوده و در این مختصر بیشتر نمی‌توان از آن ذکر نمود. وظیفه‌ی رؤیا ادامه‌ی خواب بوده و دائماً ما را از بیدار شدن حمایت می‌نمایند. کسانی که پس از بیداری مطول در اثر مرض و یا حوادث به خواب رفته باشند، تجربه خواهند داشت که رؤیا چگونه برای ادامه‌ی خواب خدمت می‌کند. فریود این اصل را مفصلاً شرح داده و خود هم تجربه دارم که وقتی با دوستان دو شب متوالی در ایام عید نخفته بودم، ولی روز دوم که برای خواب آمدم، هر قدر مرا شور داده و صدا می‌کردند من به خواب می‌دیدم که مرا صدا زده و شور داده‌اند ولی بیدار نمی‌شدم. گویا این رؤیا برای ادامه‌ی خواب که من به آن احتیاج داشتم، خدمت کرده و مانع از بیداری می‌شد. ولی چون مینهات خارجی و یا ضجرت‌های^۲ خواب شدیدتر باشد، آنگاه بر این وظیفه‌ی روحیه‌ی خواب غلبه جسته و در نتیجه شخص بیدار می‌شود.

فشار^۳ خواب افکار و تخیلات و اضطرابات و تشوشاتی است که در روزهای قریبه ما را به خود مشغول داشته و یا افکاری است که با تصورات و یادداشت‌های تحت الشعوری ما رابطه و علاقه‌ی قریبی دارند. نظر به بیانات سالفه به خوبی فهمیده می‌شود که تحت الشعوری عبارت از یک قسمت مهم جهاز روحی است که در تمام اعمال ما، حرکات ما، خطاهای تحریر و تکلم ما، تشوش‌های ما و خلاصه در تمام سجه و اخلاق ما مداخله نموده و تمام اعمال و اخلاق و سجه‌ی ما زاده‌ی عوامل و احساساتی است که در آوان طفلی در تحت الشعور ما جا گرفته و بعدها در ساحه‌ی سجه‌ی ما تظاهر می‌نمایند. تحت الشعور قرار افاده‌ی فریود راست گفته و هیچگاه دروغ نمی‌گوید. پس همین که شخص شعوراً در موقع تکلم می‌خواهد دروغی بترشد، تحت الشعور مداخله [کرده] و در نتیجه شخص غلط کرده و یا راست را در

«خودرضایی بازمی‌دارد. برای شناخت نسبت بافت فرهنگ با بیماری‌های روانی رجوع کنید به:

تمدن و ملات‌های آن، زیگموند فریود، ترجمه‌ی محمد مبشری، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۲. البته ترجمه‌ی امید مهرگان بهتر و دقیق‌تر است.

۱. فریود بر این باور است که چهار رابطه میان عناصر رؤیا و چیزهای اصیلی که آن عناصر از آنها نمایندگی می‌کنند وجود دارد: ۱. رابطه‌ی جز به کل؛ ۲. تقرب؛ ۳. کنایه؛ ۴. رابطه‌ی نمادی و بازنمایی تجسمی کلمات.

کارکرد رؤیا، زیگموند فریود، ترجمه‌ی یحیی امامی، تهران: مجله‌ی ارغنون، ۲۱، ۱۳۸۲

۲. اندوه؛ ملال؛ دل‌تنگی؛ بی‌ارامی؛ عصبانیت

۳. اصل: خشا

حقیقت اظهار می‌کند.^۱ این نظریات فروید در تطبیقات عین حقیقت بوده و کسانی که در این مورد تدقیق نموده‌اند، همه به صحت این قول معتقدند. من دو یادداشت خود را در این باره در اینجا متذکر می‌شوم. به خاطر دارم که روزی به خانه‌ی یک صاحب منصبی می‌رفتم. یکی از اقاربم از من التجا نمود که راجع به یک معامله‌ی وی در نزد آمر مذکور سفارش نمایم. چون بنده عادت این گونه سفارشات بی‌مورد را ندارم، طبعاً روحاً آرزو نداشتم که همچو امری را اجرا کنم. ولی نظر به احترام این دوستم می‌خواستم بگویم که الان همین که رفتم مسئله‌ی شما را می‌گویم. ولی در این وقت در اثر مداخله‌ی تحت‌الشعوری گفتم که همین که به خانه‌ی او رسیدم به او چیزی نمی‌گویم. کذا، وقتی شدیداً مریض شده بودم و حملات سنگ کرده که از چند سال به این طرف داشتم، مرا به جا انداخته بود، پس از گذشتن حمله، روزی با دوست عزیز و محترم خود آقای دکتر عبدالمجیدخان می‌رفتم که با یک حکیم ریش سفید یونانی که در گذر ما می‌زیسته مصادف شدیم. حکیم مذکور (...) نظر به معرفت سابقه از مریضی من استفسار نمود و برای عرض تأثر خود می‌خواستند به من بگویند که شکر الله الحمد که صحت شدید؛ ولی در عوض گفتند که شکر الحمد لله که مریض شدید. زیرا روحاً نظر به این که طب جدید قایم مقام کسب دیرین‌شان شده و هم نظر به محاوره‌ی «بود هم‌پیشه با هم‌پیشه دشمن» روحاً آرزو نداشته که از صحتم اظهار ممنونیت کند؛ پس تحت‌الشعور در ساحه ظهور و اظهار نمود که شکر الحمد لله که مریض شدید. خلاصه با مداخله‌ی تحت‌الشعور این گونه یاد فراموشی و خطاهای زبان و تحریر، لغزش‌های دست و حرکات و غیره واقع شده و در حقیقت تحت‌الشعور مأمور سانسوری است که تمام اعمال و حرکات روحیه‌ی ما را اداره و کنترل می‌کند. ولی برای تفهیم، ما نظر به شیمای خود شعور و تحت‌الشعور و پریکانس شنس را خوبتر تشریح می‌دهیم:

ما باید بدانیم که افکار، تخیلات و تشکیلات روحیه به صورت عمومی در عناصر عضوی دماغ نداشته و بلکه در بین‌شان موقع دارد. هر چیزی که ماده‌ی تصور داخلی قرار می‌گیرد عیناً دارای همان صفتی است که عکس اشیاء در تلسکوپ در اثر اتصال اشعه تولید می‌شود. فلذا، ما همانند دوربین سلسله‌هایی را تصور کرده‌ایم که هیچ دارای روحیت نبوده و هیچگاه در تصور روحیه‌ی ما حق دخول ندارند و گویا به‌مثابه‌ی عدسیه‌های دوربین می‌باشند. اگر ما به این مقایسه ادامه دهیم خواهیم گفت که مسئله‌ی سانسور شب ما در بین آن‌ها به‌مثابه‌ی انکسار اشعه در حین عبور از یک واسطه‌ی جدید می‌باشد. طوری که (Lipps) می‌گوید، ما باید تحت‌الشعور را به عنوان شالوده‌ی عمومی حیات روحی قبول نماییم و

گویا تحت‌الشعور عبارت از یک دایره‌ی بزرگی است که دایره‌ی خرد شعور را احتوا می‌کند. هر چیز شعوری یک حالت تحت‌الشعوری اولیه دارد. تحت‌الشعور یک وظیفه‌ی تام روحی داشته و یک حقیقت - صادقه‌ی روحیه است - در وصف داخله‌ی خود مانند حقیقت دنیای خارجی در نزد ما مجهول است و این هم توسط یادداشت‌های شعوریه آن قدر ناقص به ما عرضه می‌شود که دنیای خارجی توسط اعضای حیه‌ی ما حقیقت مطلقه که ما از تعبیر خواب‌ها و تحلیل روحی اشخاص مبتلای نوروزها به دست آورده‌ایم عبارت از تحت‌الشعور است. در حقیقت دو نوع لاشعوریت (انکانس شس) وجود دارد. ولی یکی عبارت از تحت‌الشعور (سبکانس شس) است که قابلیت تظاهر در ساحه‌ی شعوریه را ندارد؛ یعنی ما نمی‌توانیم محتویات این سلسله‌ی روحیه را حسب اراده در ساحه‌ی شعور خود تجلی دهیم. ثانوی عبارت از (پریکانس شس) و یا (فورکانس شس) است که تنبهاات آن در تحت بعضی شرایط مخصوصه و یا یک سانسور ثانوی می‌توانند در ساحه‌ی شعوریه تظاهر نمایند. قبلاً ما رابطه‌ی این دو سلسله‌ی روحیه را با هم شرح داده و گفته بودیم که (Pcs) مانند یک پرده در بین شعور و تحت‌الشعور جا دارد (ش می) فلذا (Pcs) نه‌تنها از ظهور به ساحه‌ی شعوریه، بلکه از تظاهر به ساحه‌ی حرکیه هم مانع می‌شود. به عقیده‌ی فروید شعور تنها عبارت از یک عضو حسی است که برای قبول و اخذ صفات روحیه خدمت می‌کند و طوری که قبلاً در شکل شیمایی شرح داده‌ایم، در یک سلسله‌ی روحی به‌مثابه‌ی آله‌ی آخذه و حسی (پرسپشن) بوده و لذا توسط صفات و منبهاات قابل تنبه بوده و اثر تغییرات وارده را حفظ نکرده و لذا از حافظه مجرد است. ماده‌ی منبه به عضو آخذه‌ی (P) از دوراه می‌رسد: اول از راه (پی - سیستم) که منبهاات آن در تحت شرایط مخصوصه تعدیل شده و قابلیت اخذ روحیه می‌یابند. ثانیاً از راه داخله که این عملیه‌ها هم عبارت از صفات دردناک و خوش بوده و پس از بعضی تحیرات به ساحه‌ی شعوریه می‌رسند. احساسات خوب و بد در حقیقت در جهاز روحیه‌ی ما یک انرژی و جریان تنبه تولید نموده و این جریان تنبه تمام حرکات روحیه‌ی ما را اداره می‌نمایند. حال آن که تنبهاات تحت‌الشعوری در حیات عادی برای ما تماماً مجهول بوده، ولی سجایا و مخصوصاً حرکات و سکانات ما را شکل و صورت بخشیده و خواب‌های ما راه مستقیمی به تحت‌الشعور ما بوده و مطالعه و تحصیل خواب اسرار عمیق‌ه‌ی این جهاز بزرگ روحی را به ما منکشف می‌سازد.

۱. فروید این مثال را از جمله‌ی اشتباهات لپی می‌داند. اشتباهات لپی اعمال روانی‌ای هستند که از تداخل دو قصد متقابل شکل می‌گیرند. مانند لغزش‌های زبانی: لغزش‌های قلم (تایپ)، گزواخی و گزشینداری؛ فراموش کاری؛ اسامی خاص، واژه‌های بیگانه، قصدها یا گمان‌ها؛ اعمال سرهم‌بندی شده؛ خطاها و اشتباهات روزمره و عادی. مجموعه‌ی سخنرانی‌ها: اشتباهات لپی، زیگموند فروید، ترجمه‌ی حسین آرومندی، تهران: بهجت، ۱۳۸۳

۱۳۲۹-انگار

نامه‌ی ملی، ادبی، اجتماعی و سیاسی

انگار

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: فیض محمد انگار

تأسیس: ۹ حوت ۱۳۲۹

شماره‌ی اول | سال اول | چهارشنبه ۹ حوت ۱۳۲۹

فیض محمد انگار

مرام این نامه

خود را بختیار و مسعود می‌دانم که برای اولین مرتبه از قانون مطبوعات استفاده کرده، با نیت پاک و دل پرآرزو نشر این نامه‌ی کوچک ملی می‌پردازم. گرچه این نامه نسبت به آرزوهای من خیلی کوچک و ناچیز است، ولی با این هم مرام بزرگ و مقدسی دارد و آن عبارت است از: خدمت به ملت افغان.

ما از این حقیقت چشم پوشیده نمی‌توانیم که ملت ما نسبت به تمام ملل عالم به صدها سال عقب مانده و اکنون به کوچکترین خدمت، کوچکترین افراد، احتیاج شدید دارد. چون بنده نیز یکی از افراد با آرزوی این ملت هستم، می‌خواهم به نوبه‌ی خود خدمت [ی] که درخور توان من باشد، به این ملت بیچاره بکنم. به عقیده‌ی من درد مهمی که داریم همانا این است که درد خود را نمی‌دانیم و این وظیفه‌ی چیزنویسان و دانایان این است که در تنویر اذهان عامه بکوشند؛ علل و اسبابی که باعث عقب‌ماندن این ملت مظلوم گردیده، روشن سازند و هم راه حلی برای رفع آن علل بسنجند و عوام را راهنمایی کنند.

مرام این نامه نیز مبنی به همین اساس است تا به کمک نویسندگان حساس و جوانان بیدار مملکت

بتواند خدمت کوچکی در راه تنویر اذهان عامه کرده باشد. البته خدمت به ملت افغان منحصر به این نامه‌ی کوچک نیست. شاید اشخاصی هم باشند و یا پیدا شوند که عملاً در راه خدمت به ملت داخل میدان گردند. پس این نامه مؤید و معاون هر فرد یا مؤسسه و جماعتی است که به ملت عقب‌مانده‌ی افغان صادقانه خدمت می‌کنند و [این نشریه] همیشه آن‌ها را پشتیبانی خواهد کرد. ولی بالعکس دشمن و رسواکننده‌ی اشخاص یا مؤسسه و جماعتی است که به ضرر ملت بکوشد و مفاد ملت را قربان مفاد شخصی کرده و یا خود را با دار و دیگران را غلام تصور کند. به عبارت دیگر، این نامه زبان، دست و قوت خدام صادق ملت بوده، با خائنین و ظالمین سخت مجادله خواهد کرد. خدام صادق را توصیف و تأیید و به ملت معرفی خواهد نمود و دشمنان، مرتجعین و خون‌آشامان ملت را رسوای خود و بیگانه خواهد کرد. این نامه به تمام قوت خود در وحدت ملی ملت افغان، بدون امتیاز نژاد، قوم، قبیله، خانواده و زبان خواهد کوشید. و هم این نامه با دروغ، تملق، چاپلوسی، ظلم، خیانت، رشوت، رسوم بد و مزخرفات داخل مجادله خواهد شد و بالاخره از هر آنچه به نفع ملت باشد، طرفداری کرده و آنچه به ضرر ملت باشد، سخت نکوهش و تنقید خواهد کرد.

اینک با مرام متذکره به نشر این نامه‌ی کوچک «انگار» یعنی «خوربج آتش» اقدام می‌کنیم و از خدای بزرگ در راه خدمت به ملت توفیق می‌طلبیم و هم از نویسندگان حساس فارسی و پشتو تمنا داریم که درین خدمت مقدس با این نامه‌ی ملی کمک نمایند. و من الله التوفیق.

شاغلی‌بینوا

تشتت افکار

حقیقتاً به این تشتت افکار نمی‌توان کاری از پیش برد

به فکر بنده یکی از بزرگترین علل بدبختی اجتماعی، تشتت افکار در بین افراد ملت است. خصوصاً ملتی که سال‌ها به خواب غفلت بوده و هیچ مغز بیداری را نیافته باشد تا او را از عالم رؤیا به عالم بیداری حقیقی رهنمونی کند. اگر افراد این ملت دفعتاً چشم را باز کرده، بخواهند بر همه‌ی رؤیای موهومی که مغزشان^۲ را فرا گرفته غالب آیند، آیا مشابه به زندانیانی نیستند که در یک زندان تاریک زندانی شده و در اثر تاریکی مدهش زندان و ندانستن راه نجات، بی‌حس افتیده باشند و پس از سال‌های دراز دفعتاً از کدام روزنه‌ی کوچک روشنی خورشید را ببینند و همه به فرض نجات بجهند؟ اگر این زندانیان بدبخت و مظلوم با هم به یک فکر و یک راه نروند و به مرض^۳ تشتت افکار مبتلا شوند که هر زندانی به صورت انفرادی برای نجات دست‌وپا بزند و یکی عقب دیگری نرود، یقین است که از آن روشنی کوچک هم

۱. اصل: بخواهد
۲. اصل: مغز او
۳. اصل: آید
۴. اصل: معرض

«چه می‌خواهیم» می‌پردازیم. چون تکنیک اظهار کردن درد را نمی‌دانیم؛ لذا، واضح می‌گوییم که ما در وهله‌ی اول غذا-ولو نان خشک باشد- می‌خواهیم. ما معارف زنده، جدی و ملی به پیمانهای وسیع می‌خواهیم. ما کار می‌خواهیم. ما برای هر کس در خدمات اجتماعی موقع مساوی خواهیم. ما احزاب مشروع برای تربیه‌ی سیاسی خود می‌خواهیم. ما سرک‌ها، پل‌ها و عمران مملکت می‌خواهیم. ما امحای خائنین ملی و اجتماعی را می‌خواهیم. ما امتیازات قومی و قبیله‌وی را محو کردن می‌خواهیم. ما می‌خواهیم از حال فلاکت‌بار افراد کنج و کنار مملکت که تا حال پوست‌های حیوانات زیب تن‌شان است، آگاه شویم. ما می‌خواهیم رشوت‌خواران و استفاده‌جویان در رأس امور اجتماعی نباشند. ما می‌خواهیم یک وحدت ملی برای هدف ملی داشته باشیم. ما می‌خواهیم دیگر از «بلی بلی صاحب» و «به چشم قربان» گذشته، دردهای اجتماعی را به صورت واضح به همدیگر بگوییم.

خواهید فرمود که این همه «می‌خواهیم می‌خواهیم» به چه ذریعه تأمین شده می‌تواند؟ من می‌گویم به قوه‌ی اتحاد و برادری ملت و تأیید رژیم شاهی مشروطه و حکومت ملی که البته طبعاً مسئول به پارلمان خواهد بود تا همه‌ی طبقات در امور اجتماعی صدایی داشته باشند؛ زیرا اکنون ملت کافی بیدار شده، خادم و خائن را می‌شناسد.

شاغلی نورمحمد تره‌کی

چه می‌خواهیم؟

اگر طوری که لازم است ما درد و آلام اجتماعی خود را اظهار کرده نتوانیم و آن را به قسم دلخواهی مجسم ساخته نتوانیم، گناه ما نیست؛ زیرا ما تا حال چنین موقع اظهار دردهای خود نیافته بودیم تا در اظهار آن کدام تجربه را می‌اندوختیم. به عبارت دیگر، مانند گنگ بودیم یا گنگ ساخته شده بودیم و اکنون می‌گویند برای گویاشدن موقع داده شده، خوب، گویا شدیم، اجازه‌ی اظهار درد هم داده شد، مگر متأسفانه اعصاب و روحیات ما در تحت فشار به اصطلاح افغانی «گنگه روژه» چنان از بین رفته است که یارای گفتن آن نیز نمانده و به کدام جای پیکر اجتماعی خویش اشاره کنیم که اینجا درد است؟ همه‌ی درد، در درد است.

به هر صورت از بحث در اطراف علل گنگی خویش صرف نظر کرده، مستقیماً به موضوع مهم

جزئی‌ترین استفاده کرده نمی‌توانند و شاید تا ابد در همان تاریکی زندانی خواهند ماند.

پس اگر ما حقیقتاً می‌خواهیم ملت بیچاره‌ی خود را از زندان فلاکت و بدبختی نجات دهیم، لازم است که اولاً با تشنت افکار مجادله کنیم و درین مجادله اگر دولت است یا ملت، منورین هستند یا مأمورین، تا وقتی کامیاب شده نمی‌توانند که^۱ جمعیت‌ها و احزاب سیاسی مشروع که رژیم شاهی مشروطه و دموکراسی اجازه بدهد، به وجود نیابند. زیرا به عقیده‌ی من به این تشنت افکار و کوشش‌های انفرادی که موجود است، نمی‌توان کاری را به نفع ملت از پیش برد. اگر آرزو داریم که ما در مقابل دشمنان خارجی یک قوه‌ی بزرگ ملی داشته باشیم، هیچ چاره‌ای نیست جز این که به جمعیت‌ها و احزاب مشروع اجازه داده شود تا به فرض سعادت افغانستان با هم گرد آیند و برای همین غرض از قوت‌های کوچک انفرادی قوت‌های بزرگ حزبی ساخته شوند تا بتوانیم برای خیر و سعادت ملت افغان از تشنت افکار جلوگیری نماییم و نگذاریم دشمنان افغانستان از آن استفاده‌ی سوء نمایند.

شماره‌ی دوم | سال اول | یکشنبه ۱۳ حوت ۱۳۲۹

شاغلی محمودی

ای جوانان!

مژده‌ای جانبخش روانم را شاد ساخته، شوق مفرطی قلم آرزو را به دستم گذاشته،^۲ آمال و آرزوهای بشر مخصوصاً کسانی که به مفهوم اضطراب سیاسی آشنایی دارند، بی‌نهایت است. اکنون که نوید نوینی برای نیل به آرزوهای کهن می‌دهند، دقایق گرانبها ولی پرهیجان و اضطراب‌آورند.^۳ چه باید نوشت؟ از کجا باید آغاز کرد؟ بر کدام زخم مرهم گذاشت؟ کدام ناله‌ی جانسوز را اولتر باید خاموش ساخت؟ کدام قلب پر آرزو را [....] و تسلی بخشید؟ کدام جوان ناامید و بدبین را امید و قوت قلب داد؟

درین بحر متلاطم آرزوها، ناگهان برق رحمتی قلم را به راه حقیقت، به راه راست و روشن سعادت رهنمونی نمود. بلی! روی خطاب قلم را به سوی جوانان، به سوی کسانی که مردان فردای جمعیت‌اند، به کسانی که همه‌ی امیدها و آمال مردم امروز و فردا به سوی آن‌هاست، به کسانی که طبیعت همه‌ی قوا و قدرت خویش را فقط در همین کلمه متمرکز ساخته است، به کسانی که قدرت مادی و معنوی‌شان از قدرت اتم^۴ هم قوی‌تر و توان‌تر است، به آن‌هایی که قوه‌ی تفکر و تحلیل‌شان از قلب اتم قدرت و توان

۱. اصل: تا
۲. اصل: گذاشت
۳. اصل: است
۴. اصل: اتم

استحصال می‌کند، به این گروه که همه‌چیز، مولد همه‌چیز و مسئول شئون و نوامیس امروز و فردای خاک‌اند، متوجه ساخته و جوانان را طرف خطاب قلم قرار داد.

برای جوانان، ای کسانی که چشم امید جمعیت به سوی اعمال و حرکات شما متوجه بوده و محصله‌ی فعالیت مادی و معنوی شما روح جمعیت را می‌سازد، یک بار چشم‌های خواب‌آلود خود را باز نموده، به کاروان سرگردان مدنیت نظر انداخته، تلاطم اجبار سیاسی را در اطراف و جوانب خود با دیده‌ی معرفت و سنجش مشاهده کرده، خطاها، سیاه‌روزی‌ها، مظالم، بدبختی‌ها و امیدها و آرزوهای دیروز و امروز این قوم ستم‌دیده و عقب‌مانده را درک کرده و مانند اطباءی حادث، به درمان دردهای محیط سعی نمایید.

طبیعت همه‌ی قدرت و توانایی خود را در وجود شما متمرکز گردانیده، همه‌چیز از شما ساخته است. ظلمت و سیاهی با نور عزم و اراده‌ی شما مرتفع می‌شود. شما اولاد همان نیاکان مرد و نامورید که داد مردی داده و به زور سرینجه‌ی افغانیت حق مشروع حیات خویش را در مبارزه‌های خونین زندگانی ثابت کرده‌اند. امروز با آن که از کاروان مدنیت خیلی عقب مانده‌اید، ولی باز هم توان و قدرت دارید. به خود آید. قدرت و توان در اتحاد و هماهنگی است. بدانید که تفرقه و تشنت بربادی و فلاکت بار می‌آورد. هنوز شما زنده‌اید. همان روح مردی و مردمی در عروق و شرائیر^۱ شما جریان دارد. از عوامل و عوانقی^۲ که شما را به یأس و ناامیدی سوق می‌کند، نترسید. با جهد و پشتکار، ثبات و ایثار، سنجش و اقدام مردانه، می‌توان از هر اتم دماغ خویش قدرت و توانی استحصال کرد که کلید گشایش هر کاری باشد.

خلاصه در وجود جوان همه‌ی آمال و آرزوهای ما تمرکز یافته و در قبال تاریخ در آتی، فقط و فقط جوانان مسئول‌اند و بس.

شاغلی و ادیبی

نویسنده هیچگاه مرتجع نشود

شاغلی انگار! اشتیاق هم عجب چیزی ست. شما متصدی جریده‌ی «خورج آتش» و نویسندگان به آرزوی این جریده‌ی شریفه، آزادی اظهار حقیقت را به صراحت مژده داده‌اید و آتش اشتیاق را در دل‌های پر آرزوی ما مشتعل ساختید. این است که شعله‌های پر از شغف و امیدواری آن هر لحظه زبانه کشیده، چشم‌های آرزومندان را روشن و دل‌های کرخت و افسرده را گرمی بخشید. از خلال مژده‌ی تان به خوبی برمی‌آید که نامه‌ی شما حقیقت را حقیقتاً نشر خواهد کرد. از مداهنه و مجامله‌ی ریا و سالوس

۱. احتمالاً منظور نویسنده شرائین باشد.
۲. جمع واژه‌ی عائق به معنی مانع

برکنار خواهد ماند. یعنی قلم‌های حساس حقیقتاً در آن به جولان می‌افتد و عقده‌های سوزناک یکایک باز می‌شود. به راستی که مزده‌ی نیک و فرخنده‌ای ست و ما باید درین زمینه از داشتن چنین نامه‌ی خیراندیش ملی‌ای بر خود بی‌الیم و آن را حسن استقبال کنیم.

اما شما را به خدا از همین حالا نگذارید برخی نگارنده‌های بدبین، نویسندگان ما را درس سانسور بدهند و قلم‌های‌شان را پیش‌ازپیش به لرزه و ارتعاش درآورند و این را از باعشی می‌گوییم که چندی پیش در استقبالیه‌های اول قانون مطبوعات، بعضی نوشته‌های عنوانی رفع سانسور یگان درس سانسور هم دادند. لذا، مگذارید عناصر ترسو و کوتاه‌فکر در اینجا نیز دست‌یافته، افق را تاریک نشان بدهند و یا به منظور این که نصیحتی کرده باشند، سیرم ارتجاع را در عروق و شرائین^۱ نویسنده و روزنامه‌نگار حقیقی تزریق نمایند. مگذارید با نظرهای کوتاه‌بین خود اذهان عامه را فرسوده ساخته و آن‌همه «اشتیاق» شعور و جذبه‌ی بی‌آلایش آن‌ها را به دل‌سردی و بی‌میلی مبدل نمایند.

خوب است دیگر قبل از مردن، برای‌مان کفن درست نکنند و بگذارند وقتی واقعاً مردیم آنگاه اگر حفر دخمه را نیز فرمایش می‌دهند جا خواهد داشت. باید متذکر شویم که منظور ما هم این نیست که نویسنده با قلم اغراض بی‌موجب بنای فحاشی را بگذارد. اما، این را نیز آرزو نداریم که قلم انتقاد خود را در لفافه‌ی مجامله‌ی پچانیده و حقیقت را منحرف جلوه بدهد؛ بلکه خوب است حق مجرم را برابر به جرمش بدون کم‌وکاست و ترس و بیم کف دستش گذاشته و محتوای^۲ ضمیر خود را به حضور وی روی^۳ جریده بریزد. اگر نویسنده مرتجع و مغرض نباشد و خطایا را مطابق نعل‌بالنعل بیان کند، واقعاً نوشته‌های او ارزش خواندن را خواهد داشت؛ و الا در عکس آن نازیبا و بی‌عرضه بوده، مقاله‌اش را به خردلی نخواهند خرید. راستی از زبان یک‌جنبه‌ی اشخاص دیگر می‌شنویم که می‌گویند، برای توده‌ی ما آزادی مطبوعات و نامه‌های ملی چندان به درد نمی‌خورد، اول دیگر چیزهای خود را اصلاح نماییم باز دست به این کارها بزنیم. با تأسف به حال این‌گونه خیرخواهان باید گریست و لازم است به آن‌ها واضح نمود که آزادی و حقیقت‌گویی مطبوعات است که اولتر برای اصلاح «دیگر چیزهای ما» به کار آید نه عکس آن. یعنی پس از آزادی قلم - البته در چوکات نزاکت آن - می‌توانیم امید اصلاحات را در سر پیروانیم؛ ورنه تا دنیا دنیاست، همان آش خواهد بود و همان کاسه.

شاغلی نورمحمد تره‌کی

پرسش و پاسخ

س. استفاده‌چورا چگونه شناخته می‌توانید؟

ج. که ظاهرأ بدون اخذ رشوت، ذریعه‌ی نفوذ موقعیت اجتماعی خود صاحب کوتی‌ها و اسهام شده باشد.

س. رشوت‌خواران را چگونه تمیز می‌توان داد؟

ج. که دست خالی به مأموریت داخل شود، ولی در وقت تقاعد یا پیش از آن، صاحب جایداد منقوله و غیرمنقوله شده باشد.

س. نتایج ازدواج اجباری چیست؟

ج. اوقات تلخی و بدبختی.

س. بودجه‌ی افغانستان چند است؟

ج. این که به وزارت مالیه معلوم است.

س. نتیجه‌ی تملق و چاپلوسی اشخاص بی‌تجربه چیست؟

ج. اول معتبری و بعد از آن سرنگونی.

س. مردم چگونه بیدار شده می‌توانند؟

ج. ذریعه‌ی معارف جدی و وسیع ملی و اصلاح مزید قانون موجوده‌ی مطبوعات.

س. مقصد اخبار انگار چیست؟

ج. بیداری مردم.

س. علل موفقیت بزرگ بلدییه چیست؟

ج. آزادی انتخابات و عزم آهنین رئیس بلدییه.

س. بازار سیاه را که به وجود آورد؟

ج. پولدارانی که حس ملی نداشته باشند.

س. مقصد کنترل بی‌انتظام اجناس چیست؟

ج. آب‌خیت^۱ کردن و ماهی گرفتن.

س. گزاره‌ی آن‌هایی که خود را خدام صادق معرفی می‌کنند به چه وسایل است؟

ج. ذریعه‌ی کرایه‌ی خانه‌های متعدد و زمین‌ها و موترهای لاری.

س. اتحادیه‌ی محصلین چه شد؟

۱. جمع واژه‌ی شریان، رگی که خون را از قلب به قسمت‌های مختلف بدن می‌رساند؛ سرخ‌رگ

۲. اصل: محلنوی

۳. به حضو روی

۱. شرمندہ شدن؛ خراب‌شدن؛ در این جمله کنایه از گل‌آلود کردن

ج. گفته می‌شود که به اثر فعالیت‌های خلاف قوانین و لوایح موضوعه از بین رفت.

س. از مسئولیت چگونه مصون می‌توان ماند؟

ج. کار نکردن، امضاء نمودن و لاف زیاد کار.

||||||| شماره‌ی پنجم | سال اول | چهارشنبه ۲۳ حوت ۱۳۲۹ |||||

شاعلی دکتر محمودی

ما چه می‌خواهیم؟

از ما می‌پرسند که چه می‌خواهید؟ جواب مختصر این سؤال روشن بوده و ما مانند تمام افراد بشر یک حکومت دموکراسی حقیقی می‌خواهیم. خواهید گفت چه نوع دموکراسی؟ جواب ما این است که رژیم دموکراسی شاهی یا شاهی مشروطه؛ این نوع حکومت ضامن سعادت امروزی ما بوده و آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات سیاسی... درین طرز حکومت مضمحل بوده و مقدرات مردم به دست خودشان سپرده می‌شود. یعنی ملت همین که به مفهوم حقیقی حکومت دموکراسی آشنا گردید، پس می‌داند که شرط اول حکومت مشروطه تشکیل احزاب ملی و دموکراسی و به اساس آن انتخابات آزاد و انتخاب وکلای طرف اعتماد و صاحب شرافت بوده و چون حکومت از طرف وکلای ملت تشکیل شده و اساس حزبیت و حاکمیت کثرت‌مدار حکم باشد، پس طبعاً چرخ اجرائات و امور حیاتی در مملکت مطابق مرام مردم به حرکت افتاده و طبعاً سعادت حقیقی مردم تأمین می‌شود.

در این گونه اداره، مسئول تقنین و اجرائیه کابینه - یعنی وکلای ملت و نمایندگان خلق - بوده تأمین و علویت مقام سلطنت محفوظ می‌ماند. این طرز حکومت، محصله‌ی آخرین علم و تجارب چندین هزار ساله‌ی بشر بود و تمام مردم دانا در جهان با این اصل کلی متفق اند. در این صورت شرف و آزادی و مأمونیت حاکم و محکوم به طور قطع تأمین شده و طبعاً آزادی سبب انکشاف قدرت و قوت مادی و معنوی مردم شده و برای کار مفید محیط مساعد تولید گردیده و کار سعادت جامعه را تأمین می‌کند.

||||||| شماره‌ی ششم و هفتم | سال اول | چهارشنبه ۳۰ حوت ۱۳۲۹ |||||

بزرگ‌لغمانی

پل ده زیارت لغمان

عمر بن عبدالعزیز که یکی از خلفای با عدل و انصاف بنی‌امیه بوده، در راحت و آسایش ملت توجه خاصی داشت - حتی عدل او به اندازه‌ای بود که به نام عمر ثانی شهرت یافته. می‌گویند روزی معاش ماهوار او قبل از ختم ماه به اختتام رسیده و ناچار از لحاظ اشد ضرورت به خزانه‌دار رقعہ نوشت و معاش ماه آینده‌ی خود را طور پیشکی درخواست نمود. خزانه‌دار به جواب‌شان نوشت که من متیقن نیستم که در

||||||| شماره‌ی سوم | سال اول | چهارشنبه ۱۶ حوت ۱۳۲۹ |||||

نورمحمدتره‌کی

می‌گویند!

برای ترقی و پیشرفت امور اجتماعی و بلندبردن سوبه‌ی حیاتی هر ملت، وسایل و ذرایع مختلف و متنوع به کار است که یکی از آن جمله، حصه گرفتن عامه‌ی مردم در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی‌شان می‌باشد. قوت تمام مردم و ساکنین مملکت که به شکل متحد یعنی حزب و یا احزاب مشروع تبارز کرده باشد، می‌تواند هرگونه مقصد ملی و عالی را در کمترین فرصت و عالی‌ترین وجه انجام دهد. ^۱ چیزهای جزئی را تعداد جزئی اشخاص می‌توانند بسر رسانند. اما کارهای مهم ملی و حیاتی را بدون کمک تمام ملت نمی‌توان انجام داد. اشتراک عامه در امور حیاتی‌شان در ممالک پسمانده به دو صورت ممکن شده می‌تواند:

یکی این که از جانب زمامداران و مشران دولت با آن‌ها موقع چنین عملی به دل فراخ داده شود و حتی درین راه تشویق و تحریک شوند و هرگونه وسایل ^۲ تسهیلاتی برای‌شان فراهم گردد تا آن‌ها به ذریعه‌ی احزاب وطن‌خواه که آله‌ی دست دیگران نباشند، به تدریج ولی بی‌هم به این کار دلچسبی و علاقه‌ی قلبی بگیرند و تربیه حاصل کنند و از طرف دیگر وظیفه‌ی عامه است که به شوق و اصرار هرچه‌تمامتری به امور اجتماعی خود علاقه بگیرند و خود را مسئول امور کلی و جزئی مملکتی بدانند و مسئولیت‌های بزرگ ملی خود را به دوش اشخاص انگشت‌شمار [ی] که وجود آن‌ها برای رهنمایی عامه غنیمت بوده و در زیر بار سنگین مسئولیت‌های بزرگ ملی بالاخره ضایع خواهند شد، نگذارند.

و هم همین است اساس‌های دموکراسی و حکومت‌های محبوب‌القلوب مشروطه‌شاهی. جای امیدواری‌ست که [...] و زمامداران ما شروع به بیدار ساختن سیاسی مردم خویش نموده، توسط اجازه دادن صدای عامه، یکی از ارکان مهم مشروطیت را تقویه نمودند. مثلاً مطبوعات را در چوکات معین آزاد ساختند. بیگار و خدمات اجباری را عملاً ممنوع قرار دادند و غیره. اکنون وظیفه‌ی عامه است تا آرزوهای خود را ذریعه‌ی مطبوعات ملی آزادانه انعکاس دهند.

۱. اصل: دهند

۲. اصل: وسایلی

ماه آینده خودت حتماً زنده خواهی^۱ بود؛ لهذا، از دادن پول بیت‌المال معذرت می‌خواهم. و ایشان هم بدین اعتدال معقول قانع شده و برآشفته نگردید. وقتی که فوت شدند، کسی ایشان را به خواب دیده و پرسید که چه حال دارید؟ در جوابش گفتند که حال خوب نیست و طرف باز خواست شدید واقع شده‌ام. هنوز از دعوای یک گوسفند که علیه من نموده فارغ نشده‌ام. و گفت به من می‌گویند که تو روزی بر بالای پلی می‌گذشتی و در آن پل یک سوراخ کوچک بود؛ تو آن را دیده و ترمیم نکردی و در نتیجه‌ی بی‌اعتنایی تو پای این گوسفند در آن سوراخ فرو رفته و شکسته است و تو مسئول تکلیف و مصیبت این گوسفند هستی.

پل ده زیارت که بر دریای علی‌شینگ سی سال قبل ساخته شده بود، از دوازده سال به این طرف، پل مذکور خراب شده؛ در حالی که در سرتاسر امتداد این دریا به جز همین پل دیگر^۲ معبری نیست و در اثر خرابی این پل، سالیانه چندین انسان و حیوان^۳ طعمه‌ی دریا می‌شوند. مرادوه‌ی این طرف و آن طرف دریا نهایت زیاد بوده و همه احتیاج به ذهاب‌وایاب و آمدوشد دارند. بر علاوه مکتب نیز اتفاقاً آن طرف دریا واقع شده که در رفت‌وآمد اطفال به مکتب بس تشویش و هراسی به اولیای اطفال موجود بوده و مجبوراً اطفال خودشان را مخصوصاً در موقع آب‌خیزی، با خیلی عسرت و تکلیف از دریا عبور داده و به مکتب می‌رسانند و تا مراجعت اطفال از مکتب دل‌های مادران در تپش^۴ می‌باشد.

بر علاوه یک معبر و سرک عمومی نیز بوده که تردد موتر و گادی و حمل‌ونقل برنج و دیگر اموال تجارته‌ی از همین جاست. با این وصف، فواید عامه‌ی آنجا به ساختن آن ملتفت نشده و مردم لغمان را در دوازده سال ازین تکلیف و زحمت نجات ندادند. گرچه در دره‌ی علیشنگ و دره‌ی علینگار چندین جا پل‌هایی لازم است که در طول دره به دریاها در محل عبور مردم ساخته شود، ولی اگر علی‌العجاله فواید عامه به آن موافق نیست، اقلماً می‌تواند پلی را که سی سال قبل ساخته شده بود ترمیم کند.

شاغلی نورمحمدتره‌کی

پرسش و پاسخ

س. در افغانستان چند مکتب است و چه تعداد متعلمین در آن درس می‌گیرند؟

ج. وزارت معارف در این خصوص بهتر معلومات دارد.

س. نماینده‌ی افغانستان کدام نطقی را در یو.ان^۱ ایراد نموده است؟

ج. بسیار کم. دلیل آن این خواهد بود که دیگر نماینده‌ها خیلی زیاد گپ می‌زنند و به نماینده‌ی ما کمتر وقت می‌ماند.

س. در نتیجه‌ی تفتیش‌ها که‌ها^۲ بیشتر مسئول می‌شوند؟

ج. مأمورین کوچک.

س. در ممالکی که دموکراسی حقیقی وجود نداشته باشد، چگونه می‌توان به چوکی‌های مهم رسید؟

ج. چاپلوسی صرف، پول زیاد و...

س. جلب اعتماد بعضی از آمرین را چگونه می‌توان کرد؟

ج. به واسطه‌ی سلب کردن اعتماد دیگران.

س. تمول اشخاص نالایق از چه رهگذر است؟

ج. از لیاقت‌شان در بازی دادن مردم.

س. آخرین آرزوی اشخاص استفاده‌جو چیست؟

ج. یک خانه در شهرنو، یک خانه در پغمان، یک خانه در جلال‌آباد، زمین کافی در چهاردهی و یک موتر لوکس تیزرفتار و ده-دوازده لاری کرایه‌کشی.

س. دموکراسی چیست؟

ج. آزادی و برابری تمام افراد ملت، بدون امتیاز نژاد، قبیله، زبان و خانواده.

س. حکومت‌ها خادم خلق می‌باشند یا مخدوم؟

ج. خادم.

س. حکومت‌شاهی مشروطه چگونه می‌باشد؟

ج. کابینه‌ی مرکب از اعضای شورای ملی و مسئول شورا^۳ ملی. همه^۴ از طرف مردم بالغ مملکت انتخاب شده باشند.

س. حزب یعنی چه؟

ج. جمعیت صالحی که با داشتن هدف و مرام نیک برای خیر و بهبودی مملکت کار کند.

۱. اصل: یونو

۲. اصل: که

۳. اصل: مرکب از اعضای شورا ملی و اعضای شورا و مسئول شورای ملی

۴. اصل: هم

۱. اصل: خواهید

۲. اصل: دیگری

۳. اصل: حیوانات

۴. اصل: طیش

||||| شماره‌ی هشتم | سال اول | یکشنبه ۴ حمل ۱۳۳۰ |||

شاغلی نورمحمدتره کی

به سوی هدف معین

در زندگانی انفرادی و اجتماعی تعیین هدف عمومی از ضروریات درجه اول موفقیت افراد و جوامع بوده، بدون در نظر داشتن یک هدف واضح و معین، تمام حرکات و اعمال ما نتیجه [ای] نخواهد داشت. برای رسیدن به هدف عالی اجتماعی لازم است سعی مشترک و عمومی به عمل آید. در این صورت حصول آن کدام مشکلات و مانع لاینحل نخواهد داشت.

برای تأمین هدف اجتماعی ضروری است که توجه عامه را به آن معطوف ساخته، در تحکیم و اتحاد مساعی عمومی جهت احراز هدف مذکور کوشیده شود و اذهان عامه برای حصول آن تربیه شود. تربیه‌ی ذهنیت عامه برای به دست آوردن مقصود مشترک احزاب صحیح، مطبوعات آزاد، اجتماعات آزاد سیاسی و تعلیمی، خطابه‌های بدون کنترل را ایجاد می‌کند. اکنون که مطبوعات آزاد ساخته شده و اجتماعات و ایراد خطابه‌ها نیز مانع جدی ندارد، باید هدف واضح و آشکارای ملی تعیین و همه‌ی خیرخواهان و افراد منور مملکت برای احراز آن عموم را راهنمایی نمایند. یعنی ذهنیت‌شان را به زبان عام فهم تربیه کنند.

واقعاً دیگر ساکت نشستن و ناظر بودن به اوضاع و گفتن «به من چه» گناه غیر قابل عفو است. به عقیده‌ی من بیداری بیشتر سیاسی عامه، هدف اولین ملی باید باشد که تمام رهنمایان صادق و فداکار باید درین راه صرف شود؛ خصوصاً اکنون که تمام آثار پذیرفتن تربیه‌ی سیاسی به طور واضح در عامه دیده می‌شود. تربیه‌ی ذهنیت سیاسی عامه آن وقت تأمین شده می‌تواند که مسئولیت بیشتر امور حکومت به دوش عامه اتکا داده شود و عامه این مسئولیت را تنها توسط احزاب صحیح سیاسی خویش خوبتر قبول خواهند کرد و نمایندگان باوجدان و با سواد را به مسئولیت خود انتخاب نموده و بعداً مطابق مقررات عمومی دموکراسی در حکومت شاهی مشروطه عملاً اشتراک کنند و آن را تأیید و تقویه کنند.

برای عملی ساختن این مرام، باید یک قانون مکمل انتخابات و کالا از طرف شورای ملی به اسرع‌ترین اوقات تدوین شود که به اثر آن، مجلاً و مجلاً بازی از بین رفته، انتخابات آزاد به عمل آید. و نیز قانون اساسی ما قابل غور و دقت بوده، باید به حساب مفاد عمومی بیشتر تعدیل و تکمیل شود. در خاتمه باز می‌گویم «مؤثرترین وسیله برای بیداری عامه این است که بر تشکیل احزاب صحیح سیاسی و گفتن و نوشتن آزاد کدام پابندی نباشد؛ زیرا همچو پابندی‌ها روحیات ملت را ضعیف می‌سازد».

شاغلی غلامحسن صافی

راه نجات

ما به نظام حکومت مشروطه‌ی شاهی احترام داشته و داریم؛ زیرا برای امنیت افغانستان و برقراری نظام عمومی وجود آن یک امر مهم است. ولی برای اصلاح و بهبودی اوضاع عامه و اعتلای وطن و رفع شکایات، ایجاب می‌نماید که حکومت به دست ملت باشد و آن وقتی شده می‌تواند که احزاب سیاسی از طرف خود ملت به وجود آمده و انتخابات نمایندگان شورای ملی به تمام معنا آزاد بوده، در مرکز و اطراف هیچ‌گونه مداخله‌ی حکومتی نباشد تا احزاب سیاسی آزادانه فعالیت کرده، در انتخابات سهم بگیرند.

وقتی که نمایندگان حقیقی ملت به شورا آمدند، طبعاً یگانه ماوا و ملجاء اصلاحات و رفع شکایات و بهبودی اوضاع ملت شورا، یعنی نمایندگان خود ملت است. حزبی که در شورا اکثریت پیدا نماید، البته از طرف شاه مأمور به تشکیل کابینه می‌گردد و آن وقت کابینه از طرف نمایندگان حقیقی ملت تشکیل و امور ملت را به دست اجرا می‌گیرد. گویا این کابینه به خود ملت مسئول بوده، خوب و بد آن به خود ملت تعلق دارد. مقام سلطنت از شکایات ملت مصون بوده، فرضاً نارضایتی‌هایی که اگر از طرف اعمال این گونه کابینه در ملت به وجود می‌آید، اعتراضات آن متوجه خود کابینه می‌باشد و لهذا، مقام سلطنت و تخت و تاج مصون می‌ماند.

مثال کوچک آن بلدیة کابل است. رئیس بلدیة در اثر انتخابات آزاد بلدیة از طرف نمایندگان خود مردم مقرر شده؛ اگر شکایتی پیدا شود، مسلماً به انتخاب خودشان است نه حکومت. پس به وجود آمدن احزاب سیاسی و انتخابات آزاد شورا و تشکیل کابینه از طرف شورا، یگانه راه نجات است. و به این ترتیب مجرای افکار بهی خواهان وطن پیدا و شکایات به کلی رفع و امنیت و طمانیت اساسی برقرار می‌گردد. و یک دولت حقیقی دموکراسی به نظام مشروطه‌ی شاهی به وجود آمده، مسلماً ملت برای قیام وحدت ملی و بهبود اوضاع عامه و اعتلای وطن، به رهنمونی و قیادت پادشاه جوان و دیموکرات خود کار و فعالیت می‌نماید.

||||| شماره‌ی نهم | سال اول | چهارشنبه ۷ حمل ۱۳۳۰ |||

داوری

گوش شیطان کر

به ما می‌گفتند، قانون مطبوعات نیز مانند بعضی قوانین دیگر برای نام است. تا [...] بود و از نبودن قانون مطبوعات بی‌جواب نمانده باشند. و هم گوشزد می‌نمودند که به احدی اجازه‌ی نشر جریده‌ی ملی داده نخواهد شد. و اگر با فرض محال اجازه هم داده شود، پس از نشر دو شماره با صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول آن توقیف خواهد گردید. یقین داریم که طرف مقابل را نیز ازین قبیل غمخواری‌ها کرده باشند. مثلاً گفته باشند که به مجرد روی کار آمدن جراید ملی، حتماً در افغانستان انقلاب برپا شده [...] و یا غیر حق به شخصیت اشخاص تجاوز خواهند کرد. و یا - خدانخواستہ - در دست بیگانگان به ضرر افغانستان استعمال خواهند شد.

و شاید برای جلوگیری از همین تلقینات غلط بود که قانون مطبوعات شکل قانون جزا به خود گرفت. به هر حال شاه جوان ما برخلاف انتظار مرتجعین، قانون مطبوعات را [...] خود رسانید. قانون نشر گردید و به جراید ملی نیز اجازه داده شد. ولی گوش شیطان کر نه کدام انقلابی چسبید و نه غیر حق به شخصیات اشخاص حمله شد و نه دست اغیار که هیچ تصور آن نمی‌رسد، یخن کسی را چسبید. همه می‌بینند که هدف جراید ملی جز اظهار آرزوهای ملی، چیز دیگری نیست. آن‌هایی که می‌خواستند به اظهار آرزوهای ملی موقع داده نشود، یقیناً دشمنان ملت و حکومت بودند؛ چه آن‌ها آرزو نداشتند پرده‌های سیاه بی‌اعتمادی که دست‌های منحوس شان برای اغراض شخصی و حفظ مقام و چوکی، بین ملت و حکومت انداخته بودند، از بین پاره شود. تا آن‌ها آب را خیت کرده، ماهی بگیرند. آن‌ها بودند که نیات نیک دولت را به ملت عملاً سیاه نشان می‌دادند و آنچه برای شان از طرف دولت مجاز نشده بود، بر ملت مظلوم اجرا می‌کردند و بالمقابل آرزوهای پاک ملت را در لفافه‌ی بغاوت و سرکشی ملت به دولت جلوه می‌دادند. از اینجا بود که موقع استفاده‌ی سوء و تأمین اغراض شخصی برای شان مساعد و سبب درازی عمر چوکی و مقام‌شان می‌گردید.

||||| شماره‌ی دهم | سال اول | یکشنبه ۱۱ حمل ۱۳۳۰ |||

غ. صافی

بیگار است یا تیکه؟

به تاریخ ۲۸ دلو، نویسنده برای واری به وظایف خویش به تورخم رفتیم. در اثنای مرور از جایی، عده‌ی زیادی از مردم روی سرک کار می‌کردند. قلباً مسرور شدم و گفتم ستایش مر خدا را که اکنون بیگار نیست و به مردم اجرت و کار پیدا شده و به اصطلاح، هم ثواب است هم خرما. سرک آباد می‌شود و برای یک‌عده مردم آنجا مزدوری و کار پیدا شده است.^۱

پس از فراغ وظیفه، موقعی که باز به آن جماعت کارگر برخورد کردم، چند نفری از آن‌ها کار را گذاشته نزد من نزدیک آمده و متأسفانه به گمان و خیال این که هر که دریشی پوشید و کلاه کج نهاد، صاحب قدرت و داری و عطفه خواهد بود، به حال خجالت‌زده و مظلومی که خوی و عادت‌شان گردیده، یکی از بین‌شان به من گفت که تعداد نفری ما در اینجا خیلی زیاد و برای رهاش شب جز چند خیمه‌ی فرسوده و چند اتاق محدود بی‌دروازه دیگر مأوایی نیست. هوا نهایت خنک [است] و [ما] لباس کافی هم نداریم. اشاره به سموچ‌ها و مغاره‌هایی که نزدیک بود کرده [و] گفت: یک عده از ما در آنجا شب تیر می‌کنند و بنا بر صدمه‌ی هوا، اندیوال‌های ما بیمار گردیده [اند]. بعد از زمانی که فرضاً دکتوری می‌آید، دوانمی‌باشد. اگر خدا کند که چاره‌ی ما بشود.

من به این بیانات او تکان خوردم و حالت نخستین بشر که در مغاره‌ها و سموچ‌ها بسر می‌بردند، به خاطر آمده و پنداشتم که ما درین قرن ۲۰ و عصر اتم، هنوز به حالت^۲ انسان ابتدایی و اولی زندگی می‌نماییم. به هر حال تأثیری که از لباس و چهره و گونه‌های زرد بی‌خون و حیات فلاکت‌بار و حیات شبانه‌روزی آن‌ها به من پیش شد، نمی‌توانم به قلم ترسیم کنم. من از بعضی نفری شناسان^۳ آنجا پرسیدم که این مردم اجوره‌کار و رضاکار نیستند؟ گفتند: نه این‌ها هجده روز می‌شود که به رسم وندی آمده [اند]، دوازده صد نفر از شینوار و دوونیم صد نفر از مومنددره‌اند. روزانه ده افغانی، قومی برای شان وعده کرده و اجرت چندروزه را برای شان داده. تا این وقت، از طرف فواید عامه به جز آرد خشک دیگر چیزی داده نشده. چنان که^۴ روزی موتر حامل آردشان در راه خراب شده و به وقت نرسیده بود، آن شب را بیچاره‌ها گرسنه خوابیده و فردا آرد رسید. و روزانه یک قسمت نفرشان تقریباً یکی دو میل از اینجا دورتر کار می‌کنند

۱. اصل: شد

۲. اصل: نفر

۳. اصل: حال

۴. اصل: شناسای

۵. اصل: چنانچه

و آب برای شان ذریعه‌ی موثر فواید عامه می‌رسانند. بسا شده که یا موتر خراب [شده]، یا درپور مریض [شده]، یا [موتر] تیل نداشته و به کارگران آب نرسیده. آن‌ها ناچار از آن فاصله‌ی دور برای آب اینجا آمده تا واپس به کار برمی‌گردند، باز تشنه می‌شوند.

این بود حقیقت حال این کارگران که شخصاً مشاهده و شکوه و ناله‌ی شان را شنیده‌ام. ولی حالا شنیده می‌شود که می‌گویند کار سرک مذکور به تیکه داده شده و تیکه‌دارها به تعهداتی حاضر شده‌اند. اکنون تفاوت را به قارئین نامه‌ی ملی انگار موکول می‌کنیم که بیگار است یا تیکه.

ببرک غشتلی

ما چه می‌خواهیم

ما می‌خواهیم که نویسندگان ما از افسانه‌گویی اسلاف دست گرفته، در [فکر] اصطلاح اوضاع فعلی باشند. ما می‌خواهیم که حصه‌ی بزرگ بودجه‌ی دولتی ما به طور صحیح به تربیه‌ی معلمین لایق و اخلاقی و وسایل تدریسی و اداری و صحتی اطفال مصرف شود؛ چه ما از همه اول‌تر به معارف صحیح احتیاج شدید داریم. ما می‌خواهیم که تیزرفتارها یک [...] ممنوع [شده] و عوض آن فابریکات حربی و فابریکات صنعتی و زراعتی وارد گردد تا برای ما نان و خشک و کفن تهیه کرده بتواند. تجار ما نیز برای اصلاح صنعت و زراعت مملکت عزیز خویش همدست شده، زیاده‌تر چیزهایی را که فعلاً از خارج وارد می‌کنند، در داخل تهیه کنند.

ما می‌خواهیم که هر کار به اهل کار سپرده شود، ولو جزئی^۱ هم باشد؛ زیرا شخصی که در کار مهارت نداشته باشد مثل هوتل کابل که درین مدت کم، چندین دفعه ویران شد. عوض فایده، نقص می‌رساند. ما که به کار احتیاج شدید داریم و هم عده‌ی بزرگی از جوانان^۲ بی‌کارند.^۳ باید اداره‌ی کار و کارگر در فکر این‌ها باشد تا از یک طرف وضع عمومی اقتصاد مملکت بلند رود و از جانب دیگر، بی‌کارهای ما از بی‌کاری و دزدی و غیره برهند.^۴

ما می‌خواهیم اگر کدام پلان بزرگ زراعتی و یا اقتصادی و صنعتی عملی می‌شود، علاوه از آن که مجلس شورای ملی و مجلس اعیان و مجلس عالی وزراء تصویب می‌کنند، نظریات اهل کار و نویسندگان نیز توسط جرائد خواسته شود. ما می‌خواهیم که دکتر صاحب به کدام شخصی که جهت تفریح و یا تجارت غیر مشروع [و] به بهانه‌ی مریضی به خارج می‌رود، نظریه‌ی تبدیل هوا به خارج و غیره

۱. اصل: جزوی
۲. اصل: عده‌ی بزرگ جوانان
۳. اصل: بی‌کار است
۴. اصل: جلوگیری شود

نویسد. زیرا که بانک به اثر همچو نظریات دالر می‌دهد. ما می‌خواهیم که ملاصاحب در وقت خطابه، علاوه از مزایای صدقه، سرسایه، شکرانه، خیرات و زکات^۱، مزایای علم و معارف، مزایای اخلاقی و غیره و غیره را هم بیان فرماید.^۲

||||||| شماره‌ی دوازدهم | سال اول | یکشنبه ۱۸ حمل ۱۳۳۰ ||

شاغلی غ. صافی

در اطراف لت و کوب

در شماره‌ی تاریخ ۸^۲ حمل روزنامه‌ی اصلاح، مقاله‌ی شاغلی فارتن را خواندم. در ضمن توصیه‌های نویسنده‌ی مقاله، خواهش او را درباره‌ی تشکیل یک جمعیت برای «رفع ظلم از حیوانات» نظر مرا زیاده‌تر جلب کرد و احساس کردم که نویسنده‌ی محترم از افراد لندن دیده است؛ زیرا واقعاً در ممالک مترقی دنیا اگر کسی حیوانات را اذیت کرده،^۳ لت و کوب کند،^۴ محکمه او را کش [کرده] و مجازات می‌دهد. و مسلماً جمعیت‌ها [بی] برای جلوگیری چنین اعمال در آن ممالک تشکیل یافته، بر حیوانات اگر تعدی^۵ می‌شود، آن جمعیت متعدی را به محکمه محول می‌سازد.

ولی در عین حال تأسف کردم، آن‌هایی که از وطنداران ما به اروپا رفته و پس آمده‌اند، از بس که پیوسته در تخیل حیات اروپایی هستند، به اطراف و نواحی خود کم‌گشته و به بدبختی وطنداران متوجه شده‌اند. و الا آقای فارتن که به تمثیل تشکیلات اروپا تشکیل جمعیت را برای «رفع ظلم از حیوانات» خواهش می‌کرد، تشکیل یک جمعیت را برای رفع ظلم از [...] وطن ضرور می‌پنداشت که امروز در علاقه‌داری‌ها و حکومتات محلی افغانستان و قوماندانی‌های امنیه و امثال آن هر روز اگر احصائیه گرفته شود، در هر یکی آن چندین نفر قمچین کاری می‌شوند که در اروپا ابداً [کسی] حیوانات را به این قساوت لت نخواهد کرد.

در وطن ما مردان را چه می‌کنی که شانه‌های شان با قمچین کاری آشنا شده، حتی زن‌ها را هم حالا در محضر عام لت می‌کنند. چنان که در اواخر برج دلو ۱۳۲۹، در علاقه‌داری علیشنگ لغمان، جناب علاقه‌دار صاحب یک زن را به حضور یک جمعیت غفیری به اندازه [ای] قمچین کاری کرده که پیراهن او به اثر قمچین کاری پاره و بدن زن نمایان گردید؛ که این موضوع در تمام لغمان شهرت یافته ولی

۱. اصل: ذکات
۲. اصل: فرمانند
۳. اصل: تاریخی
۴. اصل: داده
۵. اصل: می‌کنند
۶. اصل: تعداء

ریاست تنظیمه‌ی مشرقی به واسطه‌ای که در معاملات خیلی بزرگ و مهم مصروف است، یا ازین گونه واقعات خرد خبر نمی‌شود و یا فرضاً اگر خبر شود، آن را عادی و معمولی پنداشته قابل پرسش نمی‌داند. پس از جناب فارتن خواهش می‌کنم لطفاً به اوضاع عامه در اطراف مملکت نظر انداخته و قدری عمیق شده، بعد یقین دارم اول تر جمعیت را برای رفع ظلم از هموطنان ضرور خواهد پنداشت.

شاغلی شعاع

علم انحصار نمی‌شود

یکی از خصوصیات دوره‌ی استبداد، انحصار علم است. یعنی به نحوی که امتیازات منفوره، اختلافات طبقاتی و نژادی، میراث خودخواهی و مطلق‌العنانی می‌باشند. خاص ساختن علم هم به یک دسته و طایفه و تعیین^۲ مؤسسه‌های علمیه به یک طبقه، امتناع دیگران از تحصیل معارف به هر کیف و چون، از مظاهر زشت و مستکوره‌ی^۳ آن به حساب می‌آید.

علم و دموکراسی دو قوه‌ی مؤید و منظم هم بوده و بر عکس، دیکتاتوری و معارف - که منبع طوایف و مذاهب را از نعمت علم و دانش متقاضی است - دو قوه‌ی متضاد^۴ دانسته می‌شوند. تجربه‌های چندین هزارساله حقیقت فوق را ثابت ساخته و بشر در هر زمان از تلخی‌ها، مرارت‌ها، شکنجه‌ها و نامرادی‌های انحصار علم عذاب دردناکی را احساس [کرده] و آمادگی خود را جهت مجادله به آن نشان داده است.

دیموکرات مشهور آمریکا توماس جفرسن در ۱۸۱۹، هنگام تأسیس دارالفنون ورجینیا متذکر شد: «زود باشد که این دارالفنون حریت عقل و علم را اعتراف کند و برای آن حد و حصری را قایل نشود». دارالفنون‌های آلمان در قرون ۱۷، ۱۸، ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، با مراعات پرتعصب فرق، یعنی با عدم انحصار علم و راه‌اندادن تعصب [....] تحدید آن، پیشرفت‌های بزرگی نموده و ملت آلمان را در صف اول علم‌پردازان تهوض سیانس جهان معرفی کردند.^۵

ولی در رژیم استبدادی نازی که فقط بر اساس پیشرفت و احترام یک نژاد بنیان نهاده شده بود، وضع معقول گذشته به کلی تغییر نمود. مثلاً نازی‌ها اعتقاد داشتند که استاد دارالفنون فقط باید به خدمت سیاسی و حزبی دولت [....] باشد و در بحث و تدقیق خود آزاد نیست. یک رئیس دارالفنون فرانکفورت

۱. اصل: خورد
۲. اصل: تعین
۳. ناپسند؛ نفرت‌انگیز
۴. اصل: متضاده
۵. اصل: کرد
۶. اصل: بنیاد

آلمان، باری بیان کرد: «دیگر [هیچ] علمی را نمی‌شناسم، مگر علمی را که نازی قبول کند». همین انحصار موجب شد تا انشتین چون از نژاد جرمن نبود و به حزب نازی ربط نداشت، وطن مألوف خود را جبراً ترک کند و نفی بلد گردد. و ارتزهابر (!) آن کسی که در جنگ عمومی اول، آلمان را از فاقگی و قلت مواد غذایی و دیگر ضرورت‌های اولیه نجات داد، چون نازی نبود، مجبور گردید ترک وطن گوید و در حال غربت انتحار نماید. همین تعصب خشک و بی‌مزه در بین [سال‌های] ۱۹۳۰ و ۱۹۳۸ به تعداد ۱۸۸۰۰ عالم درجه اول آلمان را که ۲۵ فیصد آن‌ها برندگان جایزه‌ی نوبل بودند، از دارالفنون‌های آلمان نازی [....] طرد و تبعید نمود؛^۱ در حالی که همه یهودی هم نبودند. ولی گناهی که داشتند آن بود که نازی نبودند.

یکی از نویسندگان ایتالیا^۲ ده سال حیات خود را به نگارش کتابی تحت عنوان «امتحان دیکتاتوری» وقف کرد. این کتاب بیش از ۲۰ فصل دارد و هر فصل آن را یک‌یک نفر از علمای معروف کشورهای بیگانه فقط از جنبه‌ی تخصص^۳ خود نوشته‌اند. مؤلف از علامه انشتین هم خواهش کرد تا فصلی تحت عنوان «علم و دیکتاتوری» بنویسد. مگر این نابغه‌ی علم، تمنای او را به تحریر جوابی صرف داد و جمله بر معنی که آن هم فصل الخطاب کتاب قرار گرفت. بر آورد: «دیکتاتوری عبارت از پوشاندن عقول و افهام [است] که در نتیجه‌ی آن زوال و تباهی رو می‌آرد. و علم جز در هوای آزاد و حریت نشو [و] نما حاصل نمی‌کند».

نورمحمدتره‌کی

پرسش و پاسخ

س. کجا رفته بودی؟

ج. مقر

س. راه چه طور بود؟

ج. به قوت اهالی جور بود.

س. آیا بیگار به راستی عملاً موقوف بود؟

ج. خیر؛ زیرا در طول راه الی مقر، یک - دو جمعیت‌های اهالی که هر جمعیت آن از ۱۰ الی ۳۵ نفر [بود و]^۴ تقریباً ثلث همین تعداد مرکب‌ها [نیز] مشتمل بود، مصروف ریگه‌اندازی سرک بودند.

۱. آمار باید ثابت شود
۲. اصل: ایتالیا
۳. اصل: اختصاص
۴. اصل: نفر افراد

س. کیفیت را از آن‌ها پرسیدی؟

ج. بلی. مثلاً با یک نفر ریش سفید که به^۱ بیگار آورده شده بود، چنین سؤال و جواب به عمل آمد:

س.ت: در مقابل کارتان چه اندازه اجوره داده می‌شود؟

ج.ر: هیچ. اشاره به سه نفر پولیس‌های محلی. ما را به جبر آورده‌اند.

س.ت: خانه‌ی شما و دیگر افراد کار، از اینجا چه قدر دور است؟

ج.ر: تقریباً دوازده [....] ترمیم همین حصه سرک به تقسیم ما رسیده است.

س.ت: خوراک خود و حیوانات خود را چه طور می‌کنید؟

ج.ر: چون ارتباط ما به خانه‌ها به واسطه‌ی آب‌خیزی قطع است، لذا ما افراد منتظر رحم و شفقت

موتروان‌ها و سواری‌های ما باشیم و زیر آسمان وسیع می‌خوابیم. حیوانات ما بوته‌های خشک را می‌خورند.

اما برای افراد پولیس از دهات نزدیک‌تر هر وقت مرغ و روغن را تهیه می‌نماییم.^۲ چنان که امروز هم یک

مرکب خود را فروخته تا با^۳ پول آن برای‌شان نان و محصولی تهیه داریم.

س.ت: آرزوی نهایی شما چیست؟

ج.ر: رفع قمعچین، ظلم پولیس‌ها، حکام، علاقه‌داران و ملک‌ها.

س.ت: از من چه خواهش دارید؟

ج.ر: اولاً یک دانه نان گندمی، ثانیاً اگر به کابل گشتید به امیر صاحب. مقصودش^۴ اعلی حضرت

معظم بود. عرض کنید که دست ظلم پولیس، حکام و علاقه‌داران و ملک‌ها را از سر ما بیچاره‌ها کوتاه

کند

||||| شماره‌ی سیزدهم | سال اول | چهارشنبه ۲۱ حمل ۱۳۳۰ ||

ن. تره‌کی

اتحادیه‌ی محصلین

درست در همین روزهای سال گذشته، فعالیت جوانان محصلین در بازارها دیده می‌شد و به قسم

دسته‌دسته به کول مکتب استقلال می‌شتافتند و با یک حرارت امیدبخش در عمارت وسیع صحنه

تمثیل جمع گردیده، کنفرانس‌های مفید و قابل قدر می‌دادند.

اگرچه بعضی عقیده داشتند که مصروفیت محصلین در ترتیب و ایراد همچو کنفرانس‌ها وقت‌تعلیمی آن‌ها را گرفته [و آن‌ها] از تعلیم می‌مانند. ولی با وجود آن، اجتماع آن‌ها و تبادل افکار و نظریات‌شان برای ایقاز^۱ و بیداری مردم که به حیث تماشاجی می‌آمدند و آشنا شدن خودشان به امور مختلفی‌اجتماعی بی‌اهمیت نبوده، خیلی مورد دلچسپی و علاقمندی عامه قرار گرفته بود.

اتحادیه‌های محصلین در تمام ممالک عالم وجود دارند. با وجودی که مصروف تعلیم خودها می‌باشند، همیشه به جریان سیاسی مملکت خود و حتی دیگر ممالک علاقه می‌گیرند و از جریان امور اجتماعی خود برکنار نمی‌مانند و همیشه بر علیه و یا بر له سیاست روز حکومت خویش اظهار نفرت یا همدردی نموده، نطق‌های آتشین را برضد یا تأیید آن ایراد می‌نمایند. ولی این عملیات آن‌ها سبب این نمی‌شود که از طرف مقامات صلاحیت‌دارشان اصل اتحادیه‌ی آن‌ها منحل و از بین برده شود.

اتحادیه‌ی محصلین ما [....] چند ماه به صورت خوب اجتماع نموده، در بیداری مردم و آشنا ساختن آن‌ها به حقوق اجتماعی‌شان به واسطه‌ی کنفرانس‌ها کوشیدند. اگرچه اجتماع و ایراد کنفرانس‌های آن‌ها هفته‌ی یک بار بود و آن قدر به دروس آن‌ها سکنه وارد نمی‌شد، مگر در اواسط ماه عقرب ۱۳۲۹، دفعتاً کنفرانس‌های آن‌ها دچار^۲ سکنه گردید و چند هفته‌ای هم اهالی به در^۳ اتاق کنفرانس‌شان می‌آمدند. ولی از همان اجتماعات و خطابه‌های دلچسپ اثری نبود. و اخیراً شنیده شد که به نسبتی که به سیاست تماس می‌کردند از اجتماع آن‌ها ممانعت به عمل آمد.

این مملکت که [در] چهره [....] فلاکت‌ها و بدبختی‌های متعدد استیلا کرده، به کمک^۴ کوچکترین فرد و افراد احتیاج شدید دارد و فلاکت‌ها و سیاه‌روزی‌ها هم تا وقتی بر طرف شده نمی‌تواند تا که عامه بیدار نشوند و یکی از وسایل مقبول بیداری، لزوم شنیدن کنفرانس‌ها، خطابه‌ها و دیدن اجتماعات می‌باشد و خطابه‌های محصلین که حاوی آن مطالب بود که آن‌ها در فاکولته‌ها و غیره فرا گرفته بودند، به حاضرین تأثیر عمیقی بخشیده، آن‌ها را به نسبت موقعیت اجتماعی‌شان متحسس می‌ساخت.^۵ بعضی از حرکات سیاسی و اجتماعی دستگاه حکومت خودها را تعبیر و تفسیر نموده، آن را مورد تنقید و تبصره منطقی قرار می‌دادند که به تریبه‌ی ذهنیت سیاسی عامه خیلی مفید بود.

ما از جوانان اتحادیه‌ی محصلین سابق تمنا داریم تا سلسله اجتماعات و ایراد کنفرانس‌های مفید خود را سر از نو شروع نموده، به طرز صحیح‌تر در بیداری عامه مجاهده نمایند و یقین و ائق داریم که هیچ منابع فعالیت وطن‌خواهانه‌ی‌شان را مانع نخواهند شد.

۱. اصل: وقتی

۲. بیدار کردن: هشیار کردن؛ آگاه ساختن

۳. اصل: دوچار

۴. اصل: درب

۵. اصل: کهمک

۶. اصل: می‌ساختند

۱. اصل: در

۲. اصل: می‌نمایم

۳. اصل: به

۴. اصل: مقصدش

آن وقت می‌توان معتقد شد که حق حاکمیت ملی تأمین و آزادی حقیقی وجود دارد. ورنه این آرزوها که از حنجره‌های توده‌ی مصیبت‌زده‌ی متشتت به گوش‌های ما منعکس می‌شود، معنی آزادی حقیقی بیان دربر نداشته، جامعه را به معراج سعادت حقیقی خود رسانده نمی‌تواند.

غ. روشان

انعکاس آرزوهای مردم

زمانی که برای بار اول آرزوهای مردم در جریده‌ی انگار منتشره‌ی روز چهارشنبه ۹ حوت ۱۳۲۹ آزادانه انعکاس کرد، از آن وقت تا نگارش این سطور که ایام چندی سپری شده رفت، در بحر تفکر و تخیل فرو رفته، هیچ به فهم نمی‌رسید که چگونه پرده‌های سیاست تاریک دیروز که بر فراز این ملت پهن شده بود، ذریعه‌ی ندای حق از هم دریده، روح در کالبد مرده‌ی جوانان پردرد و حساس این ملت باز دمیده است و برای جلوگیری از تجاوز به حقوق خلق و بر علیه ظلم و بی‌عدالتی به مبارزه شروع و به ایشان بشارت می‌دهم که جوانان خانواده‌ها با ایشان هماهنگ بوده، اگر توفیق رفیق‌شان شود، در بیداری و تحول و تجدد افکار اجتماعی این سامان کمک خواهند کرد.

ولی اگر بی‌مورد نپندارند، بنده عقیده دارم که این آرزوهای پاک و مقدس مردم تا وقتی برآورده نمی‌شود که^۱ همه‌ی آزادی‌خواهان پاک و باایمان تشکیل احزاب سیاسی را در سایه‌ی اتحاد خلل ناپذیر و صمیمیت معنوی و یگانگی تأسیس و اعلان دارند.^۲ زیرا تا وقتی که احزاب سیاسی تشکیل نیابد،^۳ نمایندگان واقعی و برگزیدگان حقیقی طبقات مختلف جامعه در مرکز ثقل ملی - که مجلس شورای ملی نامیده می‌شود - جمع نشوند، امکان ندارد حکومت ملی را حاکم و حق حاکمیت ملی را تأمین کرد. همچنان که تشکیل یک شورای ملی که مظهر حقیقی یک ملت می‌باشد، بدون وجود احزاب سیاسی تشکیل نمی‌یابد.^۴ همین‌طور نمی‌توان بدون تشکیل حکومت ملی برای آزادی ارزشی را قایل شد.

به صراحت بگویم که آزادی بدون حکومت ملی و بدون شورای ملی و شورای ملی بدون احزاب سیاسی امکان‌پذیر نبوده و نمی‌توان عدالت اجتماعی را قایم و این ملت بیچاره و بدبخت را از فلاکت و ادبار نجات داد. چه حیات امروزه‌ی ملل زنده و راقیه شاهد حال است که هیچ‌یک قوم و جامعه به حفظ و تأمین سعادت موفق شده نمی‌تواند مگر تحت تشکیلات حزبی. البته وقتی که احزاب سیاسی در یک جامعه قد علم کرد[ند]، آن وقت نمایندگان حقیقی و واقعی طبقات مختلفه‌ی جامعه در یک مرکز جمع شده، در تعیین سرنویس و روش زندگانی جامعه مشوره و مصلحت کرده، انجمنی را که در حقیقت مظهر واقعی ملت است به میان می‌آرند و همین مظهر حقیقی ملت خواهد بود که حکومت ملی را قایم [می] نماید.

||||| شماره‌ی چهاردهم | سال اول | یکشنبه ۲۵ حمل ۱۳۳۰ |||

نورمحمدتره‌کی

نظریه‌ی شما چیست؟

تا چه وقت از احزاب و جمعیت‌های سیاسی دیگران تعریف کنیم؟ تا کی بگوییم که بهترین دوی درد ما احزاب صالح است؟ تا کدام زمان نوشته کنیم و گپ بزنیم که حکومت مردم از طرف مردم و برای مردم، یگانه چاره‌ی تمام بدبختی‌های اجتماعی ما است؟

بعضی می‌گویند که مردم بی‌تعلیم و تربیه بوده، طوری که شاید و باید از قوه‌ی خود استفاده کرده نمی‌توانند. «بگذارید مردم هوشیار و تعلیم‌یافته شوند». من می‌گویم حزب را هر کسی خوب گفته، فوری یا تدریجی آن را قبول و عملی می‌کند.^۱ مثلاً شما به یک قریه رفته از یک نفر دهقان به لباس و طرز مکالمه‌ی خودش، نه به لباس حاکم پرسید: «برادر جان! آیا چنان حکومت خوب است که در آن تأثیر و صدای تو باشد؛ یعنی هر خواهش معقولی که داشته باشی و آن را پیشنهاد کنی و قبول شود، یا این که حکومتی را خوش داری که بر ضد آرزوها و خواهش‌های^۲ معقول تو باشد؟». معلوم‌دار رقم اول را می‌پسندد. ازین هم انکار نباید کرد که [....] دهقان برای یک‌بار، دوبار، حتی سه - چهاربار از قوه و قدرت خویش طوری که لازم است کار گرفته نخواهد توانست و حتی موقتاً شاید ازین نقطه‌نظر متضرر هم شویم. ولی بالاخره^۳ بعد از چندی، تجربه را اندوخته قوه‌ی خود را صحیح‌تر استعمال خواهد کرد و شخصیت‌های بزرگ و مهم به میدان خواهد آمد. در آن وقت است که هوشیاری و تعلیم‌یافتگی در مملکت تعمیم خواهد یافت.

به طرز گذشته که تا اکنون تعلیم یافته و هوشیار نشدیم. حالا برای چندی این طرز جدید را هم بیازماییم. چه این طرز در بسا ممالک نتیجه‌ی خوب داده است. حتماً درین جا هم کامیابی را بار خواهد داد. بیابید فعالیت و وطن‌خواهانه را شروع کنیم. به میدان درآییم و مملکت عزیز خود را به قوه‌ی اتحاد ملی - که به اثر احزاب صحیح ممکن شده می‌تواند - آباد کنیم. کلوب ملی، ویش زلمیان و وطن، مرا مانده‌های

۱. اصل: می‌کنند
۲. اصل: خواهشات
۳. اصل: بالاخره

۱. اصل: تا
۲. اصل: نمی‌دارند
۳. اصل: نمی‌یابد
۴. اصل: کرده نمی‌تواند

خود را اعلان نماید. مقصد همه یکی است و آن عبارت از اعتلای مملکت عزیز است و بس. و ما یقین داریم که به این مقصد عالی هیچ کس مخالفت ندارد. این را هم اعتماد کامل داریم که مرانامه‌های جمعیت‌های مذکور به صورت قطع برای تنویر و پیشرفت ذهنیت‌های عامه خوب و مفید است. مرام‌های مفید را محفوظ نگاه داشتن و قوت مردم را به دور آن جمع نکردن، یا عملی شدن آن را تال دادن^۱ به خیال کار [ی] شایسته نخواهد بود. نظریه‌ی شما چیست؟

محمدحسن زازی

وکیل شورا در جای چطور انتخاب می‌شود؟

وکلای شورا طوری که در ملل دنیا خصوصاً پیروان دموکراسی مروج است، به اساس قوانین به آرای توده انتخاب می‌شود. ولی متأسفانه یا بدبختانه طوری که به همه معلوم است، در محیط ما به استثنای شهرهای بزرگ، این طور نبوده؛ همیشه صاحبان رسوخ بدون آرای عامه و قانون دموکراسی خودبه‌خود انتخاب می‌شوند.^۲

در جاجی هم که یک حصه از ولایت جنوبی و دارای حکومت محلی است، به طرز عجیبی انتخاب وکیل صورت می‌گیرد. مثلاً از ابتدای تأسیس شورا تا امروز این مسئله به نوبت قومی متعلق بوده، در هر دوره نوبت هر قبیله یا قوم که باشد، شخص صاحب رسوخ آن خودبه‌خود کمر و کالت را بسته روانه‌ی کابل می‌شود و به تعقیب آن حکومت محلی اوراق انتخابی او را ترتیب و به شورا می‌فرستد.

به عقیده‌ی من این نوع انتخاب نه تنها به قوم جاجی مضر بوده، بلکه برای ملت هم ثمر نیکی نخواهد داشت. چنین اشخاص اکثراً ناخوان محض و بی‌تعلیم بوده، چه طور شده می‌تواند [که] برای قوم و وطن مصدر خدمت شوند؟^۳ پس به این ذریعه اگر [این سنت] به قوم متعلق باشد، به قوم و اگر به کسی دیگر متعلق باشد، به کس دیگر خاطر نشان می‌نمایم که این نوع انتخاب رایک، اول تر از بین برده، بیش ازین اسباب بدبختی و پسماندگی را برای قوم و وطن فراهم ننماید.^۴ و طوری که دموکراسی حقیقی ایجاب می‌کند،^۵ به آرای عموم [رجوع شده و] به صورت آزادانه انتخاب وکیل به عمل آید و برای انجام این منظور لازم است که قانون انتخابات از جانب شورای ملی ترتیب تا^۶ از همچو اعمالی جلوگیری نماید.

۱. در گویش و لهجه‌ی کابلی به معنی تأخیر
۲. اصل: هستند
۳. اصل: شده می‌تواند
۴. اصل: ننماید
۵. اصل: می‌کنند
۶. اصل: و

پیغله ماگه رحمانی

زنان افغان

در تمام جراید و نامه‌های افغانستان و مخصوصاً در چند شماره‌ی نامه‌ی ملی انگار که تا اکنون نشر شده،^۱ نویسندگان و جوانان صاحب احساسات وطن ما از دردهای مختلف و آرزوهای گوناگون خویش بحث رانده، دوا و علاج آن را جست‌وجو کرده‌اند.^۲ اما هیچ کدام آن‌ها از بزرگترین درد جامعه‌ی ما که سبب حقیقی عقب‌ماندگی ما است، ذکر نمی‌کنند. این درد عبارت از وضعیت حقارت‌آمیز زنان افغان در جامعه است که نه تنها قابل دقت و ترحم می‌باشد، بلکه ضرورت شدیدی به چاره‌ی فوری و اساسی دارد.

همه قبول خواهند کرد که اگر بگوییم که زن در افغانستان فاقد هرگونه حقوق و آزادی است. دختر جوان حق ندارد حسب دلخواه خود همسری انتخاب نموده با او ازدواج نماید. یک زن حق ندارد اولاد خویش را قرار عقاید و نظریات شخصی خود تریه نماید؛ بلکه باید از اراده‌ی خانواده‌ی خود و شوهر خود اطاعت کند. علاوه برین مسائل شخصی و خاندانی، از تمام حقوق اجتماعی مانند شمول در انتخابات، اجرای وظایف رسمی و اجتماعی و غیره [نیز] محروم بوده، حتی علم را نیز تحصیل کرده نمی‌تواند و حال آن که این یک فریضه‌ی اسلامی است. ما همه می‌دانیم که در تمام نقاط وطن ما با دختران جوان مانند مال معامله می‌شود و هر دختر به آن خریداری که قیمت بیشتری را در بدل او به والدینش بدهد، تعلق می‌گیرد. ما همه می‌دانیم که در بعضی نقاط افغانستان، خان‌ها و بیگ‌های متمول سه - چهار زن دارند، بدون این که از راه عدالت پیش بیایند و کسی پیدا نمی‌شود بر آن‌ها اعتراض نماید؛ زیرا آن‌ها پول دارند و به قوت آن دهان همه را خاموش می‌سازند.^۳ گمان می‌کنم که شرح حیات زنان بیچاره‌ی شان ضرورت ندارد؛ چه هر کسی بدبختی آن‌ها را نزد خود مجسم ساخته می‌تواند.

پس آیا این طبقه از همه بیشتر مستحق دقت و چاره‌جویی نمی‌باشد؟ و آیا این چاره‌سازی وظیفه‌ی جوانان حساس و نویسندگان صاحب درد ما نیست؟ آیا این چند میلیون دختران و زنان بیچاره که از قرن‌ها به این طرف منتظر رهایی از زیر این بار جور و ستم‌اند، حق آن را ندارند که جوانان باهمت وطن ما یادی از آن‌ها نموده، برای علاج درد دیرین ایشان اقدامی نمایند؟ آن‌ها باید به خاطر داشته باشند که با علاج درد این طبقه‌ی ستم‌دیده، اکثر دردهای اجتماعی ما نیز علاج خواهد شد. چه البته همسرانی که دارای حقوق مساوی [بوده] و به همدیگر علاقه‌ی قلبی داشته باشند، در همه‌ی موارد در مقابل

۱. اصل: شد
۲. اصل: می‌کنند
۳. اصل: می‌سازد

تندباد حوادث، بهتر مجادله [کرده] و به کمک و تقویت همدیگر بهتر برای ترقی وطن خود خدمت کرده می‌توانند. همچنان مادری که صاحب تعلیم‌وتربیه‌ی اساسی باشد، اطفال لایق‌تر و بلندهمت‌تری بار می‌آورد.

اگر بشماریم، امروز در تمام وطن ما تعداد زنان و دختران باسواد به ده‌هزار نمی‌رسد و عده‌ی زنانی که دارای تعلیم اساسی‌اند، از دو-سه‌صد نفر بیشتر نیست. پس اگر جوانان ما می‌خواهند در ترقی دادن وطن عزیز ما کامیاب شوند، باید از همه اول‌تر این طبقه‌ی مظلوم را که به خواب عمیق جهل و خرافات فرو رفته است، بیدار نموده چشم او را باز و حیات حقیقی را برای او نشان دهند و به این صورت، بر تعداد اشخاص بیدار و فداکار وطن بیافزایند.

||||| شماره‌ی پانزدهم | سال اول | چهارشنبه ۲۸ حمل ۱۳۳۰ |||||

م.ع. لعلی

شاغلی انگار

که از لت و کوب علاقه‌دارها و حکام شکایت می‌کنی، آزرده نخواهی شد اگر بگویم که از اوضاع پایتخت اطلاع نداری و این به آن ماند که یکی از دوستانم می‌گفت، ما از پیداوار تکائف، نفوس، حدود اربعه‌ی پلان شهر آمریکای جنوبی اطلاع داریم، ولی نمی‌دانیم که مسقط‌الرأس عزیزمان در کجا، مساحت آن چند و تعداد نفوس [....] است. تمهید کافی ست و اینک اصل مطلب:

روز پنجشنبه ۲۲ حمل ساعت یک‌ونیم، کارکنان ستون مراد نام چپراسی اوراق وزارت معارف [....] به جرم نرفتن به دارالمساکین زیر مشت و لگد [....] بودند و اهالی هم که از بی‌کاری، هر چیز برای [....] اسباب تفریح است، دور آن‌ها را گرفته و چون خوشبختانه به هیچ کدام جرئت مداخله هم نبود، فقط تماشاییین بودند.

لذا، ما به وسیله‌ی شما از کارکنان [....] ستون می‌پرسیم که علت استنکاف گداها از رفتن به دارالمساکین جز خرابی اوضاع آنجا چیزی دیگری است؟ و بالفرض هم که وضعیت داخلی [....] خوب باشد، آیا مستنکفین را باید به زور مشت و لگد آنجا رهنمونی کرد و یا راه دیگری هم دارد؟ اگر راه حل دیگری نیست، خواهشمندیم شما هم به نام دلسوزی اسباب در دسر این بیچارگان نشوید. با احترام

۱۳۳۰ - ندای خلق

نامه‌ی ملی، سیاسی، اجتماعی و ادبی

ندای خلق

صاحب‌امتیاز: عبدالرحمان محمودی

مدیرمسئول: انجینرولی احمد عطایی

تأسیس: ۱۲ حمل ۱۳۳۰

شماره‌ی اول | سال اول | دوشنبه ۱۲ حمل ۱۳۳۰

عبدالرحمان محمودی

به نام خدای عزیز و توانا

نامه‌ی ندای خلق، خادم خلق، رهنمای مردم به اساسات دموکراسی و مبارز حقوق خلق است. نامه‌ی ندای خلق راه حصول حکومت خلق، توسط خلق و برای خلق را به مردم نشان می‌دهد. متکی بر اساسات دموکراسی، نامه‌ی ما برای روی کار آوردن یک شورای اساسی و آزاد، انتخابات آزاد، تأمین تعادل اساسی در بین قوای ثلاثه سعی و نشرات نموده و درین ساحه خود را مدافع حقوق خلق می‌شناسد. تأمین عدالت اجتماعی در حقوق و محاکم، مصونیت حیات و مسکن، [...] برای یک معارف مفید و عمومی و حیات صحی، آزادی فکر و بیان و [...] تأمین عدالت اجتماعی در کار و ارتقاء و تأمین محکمه‌ی آزاد هدف اولی و اساسی نامه‌ی ما بوده و مبارزه در راه تأمین این اساسات دموکراسی را ندای خلق فرض خود می‌داند.

برای به وجود آمدن این بنیاد، دموکراسی و آگاه شدن مردم به حقوق خود و تشکیل حکومت خلق،

البته نشر قوانین دموکراسی لازم بوده و ما قوانین سایر ممالک و قوانین موجوده‌ی مملکت را با نظریات و عقاید خود نشر و تئوبر خلق را درین زمینه وجبیه‌ی خود می‌دانیم. فداکاری با نشتر^۱ قلم در راه حفظ تمامیت خاک و صیانت ناموس وطن و حقوق و نوامیس مشروطیت از فرایض اولیه‌ی نامه‌ی ندای خلق است. مجاهده در راه تأمین وحدت ملی، تحریص مردم به کار و دفاع از حقوق و منافع خلق در کار و بی‌کاری هدف اساسی این نامه بوده، رهنمایی^۲ خلق و مبارزه با استثمار و دشمنان منافع خلق را هدف خود می‌داند.

نامه‌ی خلق، استبداد رأی، استبداد در محاکمه و استنطاق، استبداد در استخدام و تقاعد، استبداد در نشرات و سانسور و خلاصه هر نوع استبداد فکری و عملی را مخالف اساس و اصول دموکراسی دانسته^۳ و با زور منطق و توان قلم و قدرت آرای عمومی خلق، مانند یک مجاهد بر علیه آن مبارزه می‌نماید. نامه‌ی ندای خلق ثابت می‌کند که چگونه نیروی مشترک خلق آگاه شدن آن‌ها به حقوق و قدرت مادی و معنوی خود و همکاری در راه تأمین یک دموکراسی حقیقی و ادراک حس مسئولیت اجتماعی و پابندی و عشق به قانون و نظم و دشمنی با تشدد و اغتشاش و بی‌نظمی - که مخالف مرام و اساس دموکراسی است - می‌توان سعادت^۴ و خوشبختی را به آغوش کشیده و مظالم و سیاه‌روزی را بر طرف ساخت.

این است روح مرانامه‌ی ندای خلق که بالاتفریق نژاد و قوم مظهر احساس و عواطف و افکار قوم از آمو تا سند بوده و حاضر است هر گونه مقالات و تقیدات و شکایات مردم را بر روی این اساس بپذیرد. و من الله التوفیق.

ولی احمد عطایی

راه حصول دموکراسی

ما طرفدار اغتشاش و خونریزی نیستیم و لذا (!) به خلق نیز آن را توصیه نمی‌نماییم. اغتشاش نظام زندگی را از بین برده، هرج و مرج تولید می‌کند، هستی را محو [می‌کند] و مخالف نام دموکراسی است. ما فقط انقلاب فکری می‌خواهیم. آرزو داریم هر طبقه افکار دیروزی خود را ترک داده، به حق گراییده و برای نجات قوم راه نجات و رستگاری و سعادت بسنجد.^۵ فرض اول خلق آگاه شدن آن‌ها با حقوق خودشان است. پس از آشنا شدن به حقوق خود، قدم دوم آن [به سوی] ثبات و اتحاد و مقاومت [و]

۱. کنایه از نیشتر، آله‌ای نوک تیز که با آن رگ می‌زند

۲. اصل: در رهنمایی

۳. اصل: شمرده

۴. اصل: می‌توان شاهد سعادت

۵. اصل: بسنجند

۶. اصل: با

دفاع از حقوق خودشان است. طرز دفاع با حمله، اغتشاش و انقلاب نمی‌توان بوده و نه مفید است و هیچ فردی از منورین مملکت آرزوی کوچکترین اغتشاش را در محیط ندارند؛ زیرا صدمه‌ی اولی آن به جامعه‌ی منور مملکت می‌رسد. فقط طرز دفاع با استفاده از قانون و [...] و راه دموکراسی است.

اول باید در مقابل متعرض با زبان و فهماندن قانون پیش آمده و گویا برای این کار، دانستن قانون و سواد لازم است. اما چون ملت ما اکثریه سواد ندارند، پس فرض و ناموس هر باسواد است که حقوق خلق را مطابق قوانین به^۶ آن‌ها بفهماند. ندای خلق مرتباً قوانین مملکت را با توضیحات لازمه نشر می‌نماید.

ثانیاً اگر متعرض و یا مأمور طرف معامله حرف خلق را نشنید، مطابق قانون به مأمورین بالاتر تا مقام صدارت مراجعه لازم است. خواهید گفت که ما تا کنون همین جور می‌کردیم، ولی سودی نداشت. اما مطابق قوانین دموکراسی و آزادی، راه دیگری هم موجود است که تا کنون به آن مراجعه کرده نمی‌توانستید و آن نشر افکار شما توسط روزنامه‌های ملی و آزاد بوده که لله الحمد اکنون به وجود آمده‌اند. پس اگر خلاف قانون بر شما مظالمی رفت و کسی به داد شما نرسید، روزنامه‌های ملی، مخصوصاً «ندای خلق» که خود را خادم و آینه‌ی انعکاس افکار خلق از هر طبقه و نژاد [و] از مسلمان و هندو می‌داند و خود را مدافع حقوق و [...] مردم می‌شناسد، حاضر است از حقوق شما دفاع کند و صدای شما را به گوش‌های گران‌شنو برساند و در راه احقاق حق شما مبارزه کند. در راه حصول حق برای مردم، عزم، ثبات، وحدت و سعی در تحصیل سواد و تا زمان باسواد شدن و آشنا شدن به حقوق خود از راه گوش لازمی ست. پس درین مبارزه منورین و باسوادان مسئولیت سنگین وجدانی و ایمانی داشته و اگر در راه ایفای این وظیفه‌ی ملی خود غفلت نمایند، در نزد حق و وجدان و تاریخ مسئولند.

ثالثاً مطابق قوانین دموکراسی، مردم حق دارند جمعیت‌های سیاسی یعنی حزب و پارتی به صورت علنی تشکیل داده و گویا به دور یک مفکوره جمع شده، در انتخابات و کلاهی خود برای مجالس مشوره و شورای ملی به اساس حزبی مجاهده کرده و کسانی را که حقیقتاً نماینده‌ی خودشان بوده و طرف اعتمادشان باشد، انتخاب کرده و نگذارند که حکام به حق شان مداخله کرده و نماینده‌ی خود را انتخاب کنند^۷ و اگر کدام حاکم مداخله می‌کرد، فوراً شکایت خود را به کمیته‌ی انتخاب و هم در عین زمان به یک روزنامه‌ی ملی خود بنویسند. ما قانون انتخابات و طرز انتخاب آزاد را برای معلومات خلق نشر می‌نماییم. پس از آن که و کلاهی شان در شورای ملی جمع شد [ند]، باید مطابق قانون، به امر ذات شاهانه، رئیس حزب غالب کابینه را تشکیل و و کلاهی خود ملت وزارتخانه‌ها را اشغال و مطابق آرزو و مرام خلق

۱. اصل: داناندن

۲. اصل: با

۳. اصل: کند

تشکیلات و قوانین را ترتیب داده و چون و کلای ملت طرف اعتماد آن‌ها می‌باشد، پس طبعاً برای رفاه و آرامی خلق کار می‌کنند. برای این که عدالت برقرار مانده و یک حزب نتواند حسب میل خود و افراد خود با مقدرات مردم بازی کند، پس در شورای ملی اقلیتی که باقی می‌ماند، و کلای دست چپ و یا مخالف حکومت را تشکیل می‌دهند. پس آن‌ها دایماً بر هر حرکت و قانون و طرز اداره و سیاست حکومت یعنی وکلای اغلب و کثرت که کابینه را تشکیل داده‌اند، آزادانه اعتراض کرده و چون جریان شورا آزادانه نشر می‌شود - ولو تا کنون در شورای ما نمی‌شد و شاید بعد ازین شده بتواند - پس مردم از اجرائات دولت، دلایل شان و اعتراض وکلای مخالف واقف شده و به این صورت اجرائات به مفاد مردم و کثرت خلق تمام شده و امور دولت سر و صورتی پیدا کرده و مملکت آباد و آرام شده و منافع هر طبقه و قوم - ولو اقلیت هم باشد - تأمین می‌شود.

این است راه مجادله و مبارزه برای حقوق در یک حکومت دموکراسی و تشکیل حکومت خلق، برای خلق و توسط خلق. ما تجارب و مشاهدات خود را در خارج با تطبیق آن در داخل مرتباً نشر خواهیم نمود.

||||| شماره‌ی دوم | سال اول | پنجشنبه ۱۵ حمل ۱۳۳۰ |||||
شاغلی محمد آصف خان محسنی

بعد القاب

قبلاً ریاست شورای ملی منع بیگار را اطلاع داده بودند. ولی بنده احتراماً به عرض می‌رسانم که تقریباً بیست روز اول تر، از طرف حکومت بی‌بی مهر و یک نفر بلوک مشر با ۱۲ تا ۶۰ نفر افراد عسکری در قلعه‌های مواقع زنده‌بانان، ده‌خدا ایداد و غیره، به طور محصل فوری و جبری در خانه آمده و به عنوان این که اعلی حضرت معظم همایونی جهت شکار بر سرک ده‌خدا ایداد تردد دارند و سرک قابل ترمیم است، نفر بدهید.

به همین اساس مردم بی‌چاره و غریب را از کاروبار خود بازمانده، به زور لت و کوب به تیار کردن سرک مؤظف ساخته و اشخاصی را که کدام مشغولیت و عذری داشتند و از خدمت کردن کناره‌جویی می‌خواستند، فی نفر ده افغانی به نام عوضی به دادن پول مجبور کردند. چنان که از شخص این جانب که در قریه‌ی عبدالعلی زنده‌بانان سکونت داشتیم، با چند نفر دیگر پول اخذ نمودند.

بر علاوه از طرف تولی انضباط قوای مرکز دو نفر عسکر با یک استعلامیه در قریه‌های ما رسیده و می‌نویسند که دیوارهای دریا را از حصه‌ی باغ علیمردان الی قوای مرکز، دو طرفه که ویران شده، ترمیم

۱. اصل: او
۲. اصل: چنانچه

و آینده‌ی آن را محافظت نماید.

شاغلی آینه

خلق چه می‌گوید؟

خرقه‌پوشان همگی مست گذشتند و گذشت قصه‌ی ماست که در هر سر بازار بماند

کور شدیم و از مقرری‌ها جز این که خالیگاه و کمبود را به وجودی پر نمایند، چیزی ندیدیم. تبدیلی‌ها و مقرری‌ها برای این نیست که مدعا معاش معینه‌ی بودجه را کسی بگیرد و نامی در رأس کار داشته باشد. یعنی تنها امضایش نماید و در مجالس سنگین نشینند و سکوت. چون کارها برای اهل آن پیش‌بینی نمی‌گردد؛ لهدا، فتور و رکود و پیریشانی را در هر رشته طوری می‌بینیم که ابداً جمع‌شدنی نیست. طرفه‌تر این که حین تبدیلی جناب صاحب‌کار، مرد دیگری که نوبتش می‌رسد، از نفهمی بر پراکنندگی موجوده افزوده و آن وقت است که اجرا و تعمیل سرچپه می‌رود.

در روزهای سال پیوسته روزنامه‌ها از نایب‌الحکومه‌ها، حکام اعلی و غیره کارمندان امر و حکم اخباری نشر می‌نمایند و ما که امور کشور و جامعه‌ی خود را در دست این کارگردانان عالی به امید و آرزو نگرانیم، با ولع و شوق این خبرها را گوش و حظ می‌بریم. خوانندگان گرام نیز در حافظه دارند که درصد نود و بیشتر آن تحت همین دو عنوان درشت «هدایت ورکول» و «کننه» آمده، هدایت‌شان همانا درباره‌ی نهال‌شانی و گاهی اهمیت معارف و کننه از کدام عمارت است که موقع تفریحی عصرانه، جهت رفع خستگی اعصاب و دماغ از کار روزی که نکرده‌اند، دیدن می‌نمایند و یا خرابی کدام سرک و پل که آبادی آن درک ندارد.

شاید حرف‌هایی از قبیل فهرست سرک‌ها و عمرانات عصری و مکاتب جدیدالتأسیس و تربیه‌ی اجتماعی و افزونی مستحصلات و ترقی و اصلاح در جهات دیگر را به مشت‌ها گرفته و بر روی ما زنند؛ اما محترمانه عرض می‌گردد، آیا در طول این مدت، از نقطه نظر سرعت و وقت و آن هم در قرن بیست، شما آن را کافی می‌دانید؟ و با کار ممالک هم‌جوار ما قابل مقایسه است؟ عمرانات بزرگ و پارک‌های شأن‌دار برای فقیر و برهنه و بی‌سواد و مریض که اصلاً نشاط روحی و زندگی ندارند، چه می‌بخشد؟ و این بدان ماند که عمارت دارالفنون آکسفورد را در دشت بایر بگوا بیاریم و حتی کسی برای تماشای آن پیدا نگرود، تا چه رسد به محصل و طالب. و یا [به این ماند که] به سر برهنه و گرسنه، یک طاقه لنگی زری ببندیم.

۱. اصل: نشینی

شما به مزارشریف بگذرید. نشانه‌ی ترقی و پیشرفت زندگی در یک ولایت و آن هم در وهله‌ی اول آب، سرک‌ها و برق است؛ آبش محلول میکروب‌های مالاریا، محرکه، وبا، پیچش‌های آمیبی و میکروبی، به صورت دند که انسان و گاو و خر در آن یک‌جا حبابه دارند. در سرک‌هایی که جانب اندخوی و میمنه روان است، موتر به سه تیر می‌رود و کامل ریگی و خامه [است]. برق که در عدم است. مردم می‌گویند چشمه‌ی «شفا» جهت به کار انداختن دستگاه تولید برق خیلی موافق است و آب «مارمل» که در نزدیکی افتاده، خیلی صحتی و گوارا.

از کسانی که در مشرقی و هزاره و سایر قسمت‌ها در مغاره‌ها زیسته و پوست حیوانات می‌پوشند حرفی هم نمی‌زنیم.

چرا در «کننه» و «هدایت ور کول» این فعالیت‌ها شامل نیست و نبوده؟ با تذکر فوق البته خوانندگان در موضع^۱ قضاوت خواهند فرمود. اما آنچه باز قابل عرض است، این است که چرا خبرگزاری^۲ ما اصل خطابه‌هایی را که هدایت‌ها را احتوا می‌کند، عیناً نشر نمی‌نمایند تا دیده شود که گفتار چه بوده و نتیجه چه؟ نمی‌دانم تا چه وقت سنجش و نظم در تعمیر کارها درک ندارد. این که اصلاح و ترقی از کجا شروع گردد، هدف و نقشه وجود نداشته و یا از طرف کسانی که اهل آن نیستند طرح گردد.

شماره‌ی سوم | سال اول | دوشنبه ۱۹ حمل ۱۳۳۰

شاغلی م. غبار

ما چه داریم؟

ظاهراً هر چیز. مثلاً وزارت، ریاسات، مؤسسات متنوع، معارف، تجارت، شوارع و حمل و نقل و صدها چیز دیگر. اما معنا تقریباً هیچ چیز و یا کم چیز. به طور مثال، دیروز نداشتیم و امروز وزارت معدن داریم. اما این وزارت در عمل چه کرد؟ نفت و ذغال و آهن استخراج کرده یا کدام شیء دیگر؟ همه می‌دانیم هیچ چیز. تنها کاری که کرده همان نمک کهنه‌ی یادگار دوره‌ی حضرت نوح را در عوض قاطر توسط لاری حمل و نقل و به قیمت گزاف‌تری به مردم داده است.

همچنین در قرن گذشته ما وزارت مالیه نداشتیم و امروز داریم. ولی همان طور که در گذشته حساب قطعی سالانه‌ی مملکت را نمی‌دانستیم، امروز هم نمی‌دانیم. فقط فرقی که در بین دیروز و امروز است، این است که آن وقت مستوفی‌ها اسب سوار شده و روی توشک می‌نشستند و امروز رؤسای مالیه با قلم رنگین امضاها را پر نقش و نگار طفرایی می‌نمایند و موترهای چندمتره سوار می‌شوند.

۱. اصل: موضوع
۲. اصل: خبرگذاری

کار دیگر و مهم تشکیلات جدیدی ما این است که هر یک به توسعه‌ی بی‌سبب ادارات مربوطه‌ی خود کوشیده، اتصالاً شعبه‌های بوقلمون به عنوان تدقیق، ارتباط مخصوص و اصلاح و ترقی و ده‌ها چیز دیگر ایجاد و رتبه‌های سرگیج‌کنی اختراع کرده می‌روند. به درجه‌ای که اینک در یک ریاست چندین معین اول و ثانی و ثالث و رابع و در یک وزارت چندین وزیر و وزیرمختار و در یک کابینه چندین وزیر دولت و ملت روی هم ریخته‌اند. در حالی که نه مملکت زراعتی شده و نه صنعتی [و] نه صادرات ترقی کرد و نه واردات تنزل، نه حکومت قانونی شده و نه ملت باسواد.

راه‌ها خراب، پل‌ها منهدم، حمل و نقل قلیل، زراعت و صناعت مانند قرون وسطی، نرخ‌ها مترقی و ملت فقیر و بیچاره است و سال‌هاست این تشکیلات وسیع و اسمی ما مصروف تعیین^۲ القاب و رنگ و روغن عمارات است و ماه‌ها بر^۳ سر تقرر فلان عالی‌جناب در فلان پست مباحثات گرمی می‌نمایند. گاهی هم شکل البسه‌ی چپراسی‌ها تعدیل و کلاه مستخدمین از مربع به سه گوشه تبدیل می‌شود. لاکن نه معدنی استخراج، نه نه‌ری حفر، نه فابریکه‌ای توریید و نه بندی تعمیر گردید. مگر گاهی به طور بی‌سابقه و مسخره‌ای در جراید اعلان می‌شد که فلان فابریکه‌ی دولت - یعنی ملت - ملی شد - یعنی به فلان شخص به قیمت نازلی فروخته و لهذا مال شخصی شد.

خوب پس علت این بی‌خبری ما چیست؟ خواهید گفت دو چیز: یا هیئت‌مدیره‌ی حکومت نخواستند ما چیزی داشته باشیم و یا خواسته‌اند ولی نتوانسته‌اند و چون استعفا نکرده‌اند، در هر دو صورت نزد خلق و تاریخ مملکت مسئول‌اند. ولی به عقیده‌ی ما علت اصلی نهفته‌تر است و آن این است که اصلاً ماشین اداری ما چپه و غلط بسته شده. فی‌المثل اگر عقل وزرای روی زمین را از یک دروازه‌ی این دستگاه داخل کنید، بعد از یک سال از دروازه‌ی دیگر آن خسته، ناکام و بدنام برون می‌رود. زیرا بسته‌کاری ماشین حکومت بارها از بسته‌کاری ماشین یک ساعت بزرگتر، مهمتر و محتاج علم و دانش بیشتری است. علم و دانشی که نتیجه‌ی تجارب بی‌پایان و چندهزارساله‌ی بنی نوع انسان بوده و به نام علم حقوق و اداره در دسترس ملل روی زمین گذاشته شده است. مثلاً یک ساعت اگر پرزده‌های آن چپه و غلط بسته شود، گرچه توسط پروفیسورهای بزرگی هم [ساخته شده] باشد، آیا کار می‌کند؟

ماحصل این علم را می‌توان در یک جمله «اصول دموکراسی» خلاصه کرد. یعنی تفکیک قوای ثلاثه، حکومت قانون، مسئولیت کابینه در نزد ملت، آزادی و مساوات ملت و اشتراک در امور اجتماع. پس تکرار می‌کنیم که علت عقب‌ماندگی و بی‌چیزی ما عدم رعایت اصول دموکراسی در طرز اداره‌ی ماست و بس. و تا ما به تحکیم این مبانی از صمیم قلب و با تمام قوا متفقاً کوشش نکنیم، نه این که

۱. اصل: دها
۲. اصل: تعیین
۳. اصل: در

مالک چیزی نخواهیم شد، بلکه خطر از دست دادن چیزی است که فعلاً داریم. پس وظیفه‌ی نخستین منورین و جراید ملی، همانا تبلیغ اصول دموکراسی و مبارزه با بقایای مطلقیت و استبداد است و بس.

شاغلی غلام‌حسن خان صافی

دعوت مردم به خرافات پرستی

از چندی ست در سرخورد و ننگرهار عمارتی به نام موی مبارک ساخته شده است که سه - چهار جریب زمین احاطه‌ی آن است. آیا اسناد و شهود و روایات تاریخی برای آن موجود بوده و تا کنون این موی کجا و به که منسوب است؟ دیناً ما به اطاعت افعال و اقوال موثوقه‌ی پیشوایان اسلام مکلفیم و حقیقتاً اسلام ازین گونه خرافات پرستی‌ها بیزار است.

مردمان بااطلاع آگاهند که سی و چند سال اول‌تر، زیارتی در غوربند تأسیس [شد]، ولی حکومت فوراً به تحقیقات شروع [کرد] و اشخاصی را که برای فریب مردم این دستگاه را چیده بودند، حبس و زیارت ساختگی‌شان را کاملاً تخریب نمود. اما اکنون سی سال می‌گذرد ولی مأمورین بزرگ حکومت موی مبارک می‌سازند. متصل همان‌جایی که اکنون زیارت موی مبارک ساخته شده، احاطه‌ی مکتبی است که از مدت‌ها تعمیر آن به تعویق افتاده و حتی مصالح آن را به این زیارت جدید صرف نمودند. آیا از نقطه نظر دین که تحصیل علم را بر هر مسلم و مسلمه فرض می‌داند و از نقطه نظر ایجابات مدنی، ما به تعمیر مکتب محتاجیم و یا به ساختن زیارت‌های جدید برای گمراه ساختن مردم؟

حالت امروزی ما شرم‌آور است. افغانستان و مخصوصاً مشرقی، محتاج به مدرسه‌های مدنی است که چشم مردم را به حقایق تلخ و ناگوار مملکت باز ساخته و آن‌ها را از گرداب جهالت و بدبختی و خرافات پرستی برهاند. ما از علمای کرام و جوانان منور آرزو مندیم که با این گونه خرافات پسندی‌ها و فریب‌کاری‌ها مبارزه کرده و نگذارند که یک‌عده مغرضین چشم و گوش مردم را بسته و آن‌ها را به این زیارت‌سازی‌ها و موی مبارک پیدا کردن‌ها فریب دهند.

شماره‌ی چهارم | سال اول | پنجشنبه ۲۲ حمل ۱۳۳۰
شاغلی سکندر شاه

ما به پولیس‌های باتربیه محتاجیم

روز ۱۹ حمل ساعت ۱۰، ضعیفه‌ای میل داشت پسر خود را در توقیفخانه ببیند. برخلاف قانون جاریه

منع‌اش نمودند. خواست به دربار قوماندان امنیه رسیده و امری حاصل کند، او را نگذاشتند. اصرار کرد ولی اصرار ضعیفه آتش غضب ضابط نوکریوال را تحریک کرده و لگدی به سینه‌ی مادر بیچاره زده و او را از زیننه‌های سنگی دادگاه امنیه(?) به خاک انداخت. و سرمأمور، بیچاره را در حال بی‌هوشی به شفاخانه نقل داد.

مرگ و زندگی این زن فقیر تاکنون نزد ما معلوم نیست. این نمونه‌ای از رفتار دموکراسی و آن هم در مرکز پایتخت و [در] روز روشن با مردم [است] و همین است مثال زنده‌ای از انجام وظیفه‌ی محافظین ناموس ملت.

شماره‌ی هشتم | سال اول | پنجشنبه ۵ ثور ۱۳۳۰
شاغلی انکار

مصادره بدون تحقیق و محاکمه

خوانندگان می‌دانند که شماره‌ی روز یکشنبه‌ی انکار را خلاف ماده‌ی ۴۶ قانون مطبوعات که مرکز قضاوت و تحقیق جراید ملی را ریاست مطبوعات تعیین نموده است، به قوه‌ی پولیس قوماندانی بدون کدام امر تحریری ضبط و مصادره گردید و در همان روز، روزنامه‌ی انیس نوشت که شماره‌ی امروز انکار بر طبق ماده‌ی ۱۴ فصل پنجم قانون مطبوعات مصادره گردید. کارکنان جریده‌ی انکار از یک طرف خوش شدند که در محیط ما کم‌کم می‌خواهند قوانین را تطبیق کنند و دیگر سیستم بگیر و بکش و ببند را ازین می‌برند. ولی از جانب دیگر در اثر این اقدام چند سؤال وارد می‌شود:

اول- چرا پولیس قوماندانی بدون این که امری از ریاست مطبوعات و یا از قوماندانی داشته باشد، فقط به استناد امر شفاهی، شماره‌های روز یکشنبه انکار را با ستنسل آن ضبط کرد و برد؟ در صورتی که نه در مملکت حکومت نظامی اعلان شده و نه به کدام امر ریاست مطبوعات درین باره جواب رد داده شده بود. دوم. چرا خلاف ماده‌ی ۴۶ قانون مطبوعات مأموریت پولیس ناحیه‌ی چنداول، مدیر انکار را جلب و به تحقیقات درباره‌ی مرام اخبار و غیره که مربوط به ریاست مطبوعات است، پرداخت؟ چه مرجع تحقیق و قضاوت ریاست مطبوعات است.

سوم. برای این که خوانندگان ما از محتویات فصل پنجم ماده‌ی ۱۴ قانون مطبوعات خوب واقف شوند، ما ماده‌ی مذکوره را عیناً نقل می‌کنیم: «نشرات محل امنیت و خلاف رژیم مشروطیت و پروپاگاند برخلاف وحدت ملی ممنوع است. اگر روزنامه و مجله و رساله‌ی موقوته باشد، علاوه بر مصادره‌ی همان نسخه، مدیر مسئول و نگارنده‌الی چهار ماه عایدات جریمه و از شش ماه الی پنج سال از دوایر رسمی

طرده می‌شوند و هم در آن مدت برایش اجازه‌ی نشرات داده نمی‌شود و اگر نوشتجات آن عملاً باعث اخلال امنیت گردد، مطابق اصول موضوعه مجازات می‌گردد».

حالا ما از مصادره‌کنندگان می‌پرسیم که کدام مضمون آن شماره مخل امنیت و یا خلاف رژیم مشروطیت و یا پروپاگاند بر خلاف وحدت ملی بود؟ آیا در کدام مجلس و در کدام محکمه‌ی قانونی قابل مصادره بودن روزنامه‌ی مذکور فیصله و به کدام دلیل قانونی خبر مصادره‌ی آن در روزنامه رسمی انیس نشر شد؟ اگر هر آمر خودش مفسر و معبر قانون بوده و بدون دایر ساختن محاکمه و احضار مدعی علیه و ایراد براهین و احضار شواهد و بدون طی مراتب قانونی حکمی را در معرض اجرا بگذارند، پس به نشر قوانین احتیاجی نبوده و هر آمر هر چه را مطابق قانون می‌دانست، مکافات و آنچه را مخالف می‌شمرد مجازات می‌داد. در حالی که حاکم قانون است نه فکر شخصی یک فرد. این بود عریض ما؛ نمی‌دانیم خوانندگان چه می‌گویند.

شماره‌ی دهم | سال اول | پنجشنبه ۱۲ ثور ۱۳۳۰

میرمن عابده فاروقی

نالهی بیمار

تبریک و تهنیت می‌گویم که آقای محمودی در حالی که نمایندگی این ملت فقیر و بینوا را در شورای ملی دارند و تا جایی که اطلاع داریم، مردوار از حقوق ما دفاع می‌کنند - ولو نتیجه نمی‌دهد. اکنون به حیث یک طبیب برای علاج دردهای اجتماعی خلق کمر همت بسته و خواسته‌اند آلام اجتماعی ما را که نزدیک است گلیم هستی ما را جمع سازد، تداوی نمایند.

اما همه‌ی اشخاصی که صیرت داشته و حال زار و بدبختی عمومی خلق را مشاهده می‌کنند، خوب می‌دانند که ما چه حال داریم. دیروز مملکت در زیر استبداد به صورت عمومی شکل محبسی داشت؛ ولی امروز رنگ دارالمساکین و دارالعجزه را به خود گرفته است.

اما با آن هم چندی قبل نطاقان و دکتران داخلی و خارجی با یک جهان طنطنه و آب و رنگ، به پاس روز صحت کنفرانس‌هایی داده و وصایایی نمودند که شاید عده‌ی بسیار بسیار معدودی^۱ در مملکت آن را بفهمند و یا توان عملی ساختن آن را داشته باشند.

آیا یک ملت مریض که در تمام مملکت برای ۱۲ میلیون نفوس ۱۲ بستره برای مادرها و شاید ۵۰۰ الی ۶۰۰ بستره برای تمام امراض عمومی و گوناگون و صرف چندصد نفر دکتر و آن هم در نقاط محدود

داشته باشد، در حالی که هزاران نفر ناتوان و فقیر، توان دادن فیس دکتر و خرید دوا را ندارند^۱ و به هزاران مرض اجتماعی گرفتارند^۲، حق دارد به نام روز صحت بنزد و افتخار کند؟

شماره‌ی یازدهم | سال اول | دوشنبه ۱۶ ثور ۱۳۳۰

مکاتیب وارده

سر مأموریت پولیس کابل شعبه‌ی مخصوص

آقای ولی احمدخان عطایی مدیرمسئول جریده‌ی ندای خلق، مدیریت امنیه‌ی وزارت داخله تحت مکتوب نمرة ۱۴۵، ۱۳۳۰/۲/۵ خویشت، به اساس ارقامی نمرة ۱۶، ۱۳۳۰/۲/۵ مدیریت عمومی نشرات ریاست مستقل مطبوعات می‌نگارد:

شاغلی غ. نیسان در شماره‌ی هفتم ندای خلق، تحت عنوان «زمزمه‌ی خلق» مضمونی نوشته که در آن متأسفانه برخلاف ماده‌ی ۲۰ قانون مطبوعات درین جملات که می‌گوید: «حکومت حاضره‌ی ما اهلیت و استعداد ازاله و استیصال این مصائب و دردهای ما را ندارد؛ زیرا این حکومت امتحان خود را داده است و لزومی ندارد و حتی دور از مصلحت است که آزموده باز آزمایش می‌شود؛ زیرا برای ترقی مملکت تنها نیت^۳ نیک ولو موجود هم باشد، کفایت نکرده و بلکه اهلیت، صداقت و کاردانی هم لازم است». به شخصیات تعرض صریح نموده است و لهذا بایست طبق ماده‌ی فوق مجازات شود.

ریاست مطبوعات به اساس قانون همچو جرایم مطبوعاتی، تا شش ماه حبس تعیین می‌کند. به پاس این که نام‌برده منسوب معارف است، حکم می‌کند که سه ماه حبس برایش کافی ست. اصولاً بالایش تطبیق شود و مدیرمسئول جریده نیز که این جملات را بدون اصلاح نشر کرده است، مطابق ماده‌ی ۲۱ پانزده روز عایدات جریمه شود و چون همین شماره را از خوف سانسور نیز به ریاست مطبوعات نفرستاده بودند، مطابق ماده‌ی ۱۲ دو ماهه عایدات دیگر نیز جریمه شود. قرار تشریحات فوق نظریات ریاست مطبوعات حسب ماده‌ی ۴۶ فصل چهاردهم اصولنامه‌ی مطبوعاتی، جزای آن‌ها عملاً تطبیق شود. لذا، جریمه‌ی مذکور را که عبارت از دونیم ماهه عایدات شما باشد، زودتر تحویل و رسیدش را به ما گسیل کنید تا به مرجع‌اش تقدیم داده شود. (محل امضاء سر مأمور)

پاسخ محمودی و عطایی:

هموطنان گرامی! یک‌ماه و چند روز از نشر این نامه‌ی ملی می‌گذرد. عده‌ی زیادی از جوانان و افراد

۱. اصل: ندارد
۲. اصل: گرفتار است
۳. اصل: نیست

حساس به ما حقایقی را نوشتند. اما از جمله‌ی مکاتیب و مضامین وارده، چیزی که تا کنون نشر شده، در اثر آن اولاً آقای محمدآصف خان محسنی و ثانیاً آقای غلام‌علی خان نیسان محصل صنف چهارم فاکولته‌ی ساینس بدون محاکمه و بدون حق استیناف حبس شده و آقای فراق - قرار اظهار خودش - طرد شده‌اند.

و طوری که می‌گویند - ولی ما قطعاً باور کرده نمی‌توانیم - اوامری صادر شده است که دیگر مأمورین دولت نباید با روزنامه‌های ملی همکاری نمایند. برخلاف اظهار مکتوب مذکوره ما در همان روز، نامه‌ی خود را به ریاست مطبوعات فرستاده بودیم و ریاست مطبوعات صاحب امتیاز نامه را با استعلامی به ریاست خواسته، ولی موصوف ندانست که مقصودشان چه بوده و چه فرمایش داشتند؛ زیرا در صحبتی که با (ج) محمدهاشم خان میوندوال رئیس مطبوعات نموده و از قصور قانون مطبوعات حرف زدند، رئیس موصوف گفته‌های صاحب امتیاز نامه را تأیید فرموده و هم وضع بسیار باشرفانه نمودند.

کذا، این بار سوم است که مدیرمسئول نامه را به مدیریت عمومی نشرات جلب می‌نمایند و از آن‌ها ذریعه‌ی استعلام رسمی، سؤالاتی می‌نمایند. ولی خیلی تعجب‌آور است که استعلام را به او نداده و فقط در مقابل سؤالات خود از وی استحضاری می‌گیرند و حتی خلاف قانون از هویت کسانی می‌پرسند که بر نوشته‌ی شان ایرادی هم ندارند و این نوشته‌ی خویش را نیز رسماً به مدیرمسئول نسپرده و بلکه در استعلامی که در نزد خودشان محفوظ است، از وی استحضاری می‌گیرند.

این است روش دموکراسی در مملکت و مخالفت با قانون مطبوعات. پس ما از هموطنان گرامی و نویسندگان حساس تمنا داریم که چون مطابق ماده‌ی ۴۶ قانون مطبوعات، تحقیق و قضاوت، یعنی محاکمه‌ی علنی و آزاد وجود نداشته و ریاست مطبوعات خلاف قوانین همه‌ی دنیا و قانون اساسی افغانستان، بدون محاکمه و تحقیق امر صادر می‌کند، پس نویسندگان می‌توانند نوشته‌های خود را از اداره‌ی ندای خلق واپس گرفته و خود را از خطر حبس بدون محاکمه و خلاف قانون نجات دهند. و اگر باز هم حاضرند در مقابل اظهار حقایق ایثار و ثبات نشان دهند، پس تقاضا می‌نماییم که لطفاً همیشه کسانی که نوشته‌های شان تا کنون نشر نشده است، بار دیگر دیگر اراده‌ی خود را به ما کتباً ارقام فرمایند. ولی ما علی [....] الا شهاده به تمام هموطنان گرامی خود به شهادت خدای توانا اعلان و تعهد می‌نماییم که تا آخرین قطره‌ی خون خویش برای دفاع از حقوق مشروع ملی خود و هموطنان گرامی خود مبارزه نموده و شاد می‌گردیم اگر روزی با افتخار بگوییم:

حاصل عمر نثار ره یاری کردم شادم از زندگی خویش که کاری کردم

||||||| شماره‌ی سیزدهم | سال اول | دوشنبه ۲۳ ثور ۱۳۳۰ |||||

عجیب‌ترین خبر

زمین‌های کارته‌ی بایر را که قبلاً ریاست بلدی به اشخاص بی‌سرپناه و آن‌هایی که منازل شکسته و ریخته‌ی شان در عرض جاده‌ی برطنطنه‌ی میوند از بین رفته بود، طبق قباله‌های شرعی، جریب «۲۵ هزار افغانی» فروخته و مردم بعضاً مصالح تعمیر از قبیل ریگه و سنگه و مصارف تهداب‌کنی را کارسازی کرده‌اند. اخیراً بر حسب فرمان مقام منیع صدارت عظمی کار آن معطل و امر شده است زمین‌های فروخته‌شدگی که بعد یک عالم خون دل به کنار آمده، مسترد گردد.

نمی‌دانیم این جا چرا کارها وارونه است! مثلاً اولاً شهر آباد می‌نمایند، بعد در پی کانالیزاسیون می‌افتند. اول جاده‌ها را آسفالت می‌کنند، بعد سیم کیبل را در دل آن می‌کشند و حالا هم اجازه‌ی تعمیر را دادند و تازه امر می‌کنند که کارهای عمرانی کارته‌ی بایر بایستی تخریب شود.

از ریاست بلدی می‌پرسیم که آیا وقتی اجازه‌ی تعمیر در آن منطقه را می‌دادند، این فکر را نکرده بودند و از مقامات صالحه که حالا امر تخریب آنجا را می‌دهد، اجازه نگرفته بودند؟ به عقیده‌ی ما بایستی ریاست بلدی فوراً برین حکم شود که سبب ائتلاف لک‌ها روپیه و پریشانی صدها خانواده است، تجدیدنظر نمایند

||||||| شماره‌ی چهاردهم | سال اول | پنجشنبه ۲۶ ثور ۱۳۳۰ |||||

محمودی

حقوق خلق!!!

اگر به مردم بگوییم که آن‌ها حق دارند بدون خوف و ترس و مداخله‌ی حکام، نماینده‌های حقیقی خود را انتخاب و یک شورا و یک کابینه‌ی مسئول در مقابل خلق را تشکیل دهند که جریان امورات آن علناً نشر شود، پس طبعاً مردم برای حق خود مبارزه نموده و چون مبارزه برای حق مخل امنیت و وحدت ملی تعبیر شده و به اساس ماده‌ی ۱۴ قانون مطبوعات، نامه‌ی مصادره نویسنده پنج سال طرد و چهارماه عایدات جریمه می‌شود. پس از نوشتن چیزی بیشتر درین مورد معذرت می‌خواه

م
.....

شماره‌ی پانزدهم | سال اول | دوشنبه ۳۰ ثور ۱۳۳۰

متن استعفای شاغلی رئیس مستقل زراعت (امیرالدین)^۱

ع.ج.س. اکفیل صاحب صدارت عظمی!

جلالت‌مآبا!

اینک پوره یک سال و چهار ماه شد که این جانب به ریاست مستقل زراعت خدمت کرده و شرف عضویت کابینه‌ی ع.ج.س. اولاً حضرت صدراعظم صاحب را داشته‌ام. درین عرصه یک سال و چند ماه وظیفه‌داری‌ام نتوانستم نسبت به سیستم اداری و دفترداری و طرز اجراءات موجوده‌ی دولت کدام خدمتی که سزاوار این مقام باشد، اجرا کنم. البته کاری که شده مثل دیگر شقوق دولت روزگزرانی بوده، مأمورینی که در دستگاه حکومت خدمت می‌کنند به جز عده‌ی قلیل، قطعاً به وظیفه اترست نداشته، جز غرض شخصی دیگر کدام آرزوی خدمت به قوم و وطن را ندارند. از یک طرف که معاش کافی ندارند و از جانب دیگر چون در دستگاه دولت مکافات و مجازات موجود نیست، به این ترتیب کدام امیدواری از ایشان نمی‌باشد و این موضوع را سفر اخیر من در سمت شمال مملکت به اثبات رسانید؛ زیرا مأمورینی که مجبور بودند و یا خیر، در عوض خدمت به قوم و فراهم‌آوری رفاهیت آن‌ها، باعث اذیت ایشان گردیده، همچنین در امور^۲ مملکت به جز آب را خیت کرده ماهی گرفتن،^۳ [دیگر کاری نکرده] و کارها را چنان جق انداخته‌اند که سروپای آن معلوم شده نتواند.

البته این جو و نواقص و خرابی‌ها که در اکثر شقوق کارهای مملکت موجود است و اگر از روی حقیقت قضاوت شود، همه‌ی اعضای محترم کابینه‌ی والا حضرت تصدیق خواهند فرمود. با وجود این همه نواقص، در مجالس عالی وزرا، روزی هم نشد که به مأمور عمومی دولت از قبیل نواقص سیستم کار خرابی‌ها و غیره و حتی راجع به سیاست خارجه و داخله‌ی مملکت کدام مذاکره و مفاهمه شده باشد که نسبت به اتخاذ این و یا آن سیاست حکومت می‌توان امور مملکت را به اساس آن قائم کرد.

۱. رئیس پیشین کارخانه‌ی نساجی، مخبر دربار ظاهرشاه و بعدها عضو کمیته‌ی بررسی قانون اساسی ۱۳۴۳
۲. اصل: امورات
۳. اصل: ماهی گرفتند و بس

ص.م

تنقیدات اجتماعی

چون تنقید بر دوایر مملکتی و وزارتخانه‌ها و سؤال از نتیجه‌ی اجراءات‌شان سبب می‌شود که هر وزیر ی کتابی درباره‌ی مشکلات و علل و عوامل و فقر بودجه بنویسد^۱ و ما مجبوراً نظر به خردی^۲ قطعنامه از نشر آن خودداری نموده و لذا به استناد ماده‌ی ۱۷ نامه‌ی ما شش ماه توقیف شده و به اساس ماده‌ی ۲۰، نویسنده شش ماه حبس گشته و ما مجبوریم معذرت خود را به هموطنان گرامی تقدیم کنیم.....

م.ع

چرا نرخ‌ها روز به روز بلندتر رفته و مردم فقیرتر می‌شوند؟

اگر بگوییم علت بلندرفتن نرخ آرد به ۲۳ افغانی و سیاه‌روز شدن و فقر و برهنگی مردم در اثر تمرکز پول و زمین به دست چند نفر محدود و نتیجه‌ی انحصارات شخصی است و درین مورد توضیحاتی دهیم، می‌تسیم به اساس ماده‌ی ۲۰ تعرض شخصی حساب شده و به اساس ماده‌ی ۲ آن را از دایره‌ی عفت قلم دور دانسته و جزای دو ماده‌ی مذکوره را بر ما تطبیق کنند. امید است هموطنان گرامی درین مورد ما را معذور پندارند.....

مواجه می‌شویم.
۱. اصل: بنویسند
۲. اصل: خوردی

||||| شماره‌ی بیستم | سال اول | پنجشنبه ۱۶ جوزا ۱۳۳۰ |||||
توانگر

خبر از تهران

مجله‌ی خواندنی‌های تهران، به شماره‌ی ۷۴ - هفده اردیبهشت (۱۷ ثور) ۱۳۳۰ - خود می‌نویسد: «در هفته‌ی گذشته عده [ای] از اتباع افغانستان از مرز ایران در سیستان گذشته و به عنوان پناهنده‌ی سیاسی وارد ایران شدند... این شش نفر از کمونیست‌های معروف افغانستان بوده و چون در آن کشور دارای محکومیت‌های سنگین بودند، به ایران پناهنده شده‌اند.»

ندای خلق از مطالعه‌ی این خبر خیلی متعجب شده و توجه مقامات مسئول را در مورد صحت و سقم آن خواهان و منتظر توضیح است.

||||| شماره‌ی بیست و نهم | سال اول | دوشنبه ۱۶ سرطان ۱۳۳۰ |||||

چاره‌ی درد خلق چیست؟

چاره‌ی درد خلق مخصوصاً در زمان بحران در یک مملکت، فقط و فقط جمع شدن مردم به دور یک مفکوره‌ی سیاسی و سنجیدن راه علاج آلام اجتماعی می‌باشد و بس. اگر حکومتی با موجودیت بحران‌های سیاسی به تشکیل احزاب قانونی مطابق قوانین دموکراسی اجازه نمی‌دهد، گویا به داره ماری‌ها و اغتشاش رسماً جواز می‌دهد.

امروز ما دردها و آلام زیاد اجتماعی داریم. هر دسته‌ی مردم شکایاتی دارند. هر کس عوامل سیاه‌روزی و بدبختی خلق را به طبقه و علتی منسوب می‌کند. نظم و نسق زندگی برهم خورده، آرامش ضمیر و طمأنیت وجود نداشته، نرخ‌ها بلند رفته، احتیاجات زندگانی مردم بی‌جهت و بی‌تناسب عایدات بالا رفته و می‌رود. در ساحه‌ی اخلاق و رسوم آداب اجتماعی، ضعف و انحطاط موجود بوده، امور اداری ناکام و قناعت به حیات و شرایط موجوده‌ی زندگی معدوم و خلاصه اساسات زندگی ما در هر رشته به تزلزل دچار شده، اشخاص استفاده‌جو و منفعت‌پرست موقع را غنیمت شمرده و به تاخت و تازها می‌پردازند. گویا یک بحران بزرگ اجتماعی سرتاسر مملکت را استیلا نموده و چاره‌ی جدی و آنی و جذری به کار دارد. این امر داستان تازه‌ای نیست. همه‌ی ملل گیتی این مرحله‌ی زندگی را پیموده و ما هم خواهی نخواهی این مرحله را باید طی نموده و حتماً این بحران را می‌گذرانیم.

راجع به این بی‌ترتیبی و نواقص یکی - دو مرتبه شفاهاً به حضور والا حضرت صدراعظم صاحب و مجلس عالی وزرا عرض کرده بودم، مگر هیچ‌یک نتیجه از آن گرفته نشد. همین مشکلات و نواقص را در وقتی که جلالت‌مآب وزیر اقتصاد ملی سابق که به حیث رئیس گروپ دوم، این ریاست را از جانب والا حضرت صدراعظم به من پیشنهاد می‌کردند، عرض نموده و از حضورشان معذرت خواسته بودم. بلکه یکی - دو روز درین موضوع همراه ایشان مذاکره کرده، این وظیفه را قبول نمی‌نمودم. مگر وعده داده بودند که این همه نواقص در مدت کم رفع و به صلاحیت هر شخص امور مملکت اصلاح می‌شود که مورد تشویش باقی نمی‌ماند. گرچه عقیده‌ی کامل نداشتم، مگر مجبوراً موافقه دادم تا ایشان فکر نکنند که من نمی‌خواهم چوکی ریاست نساجی را از دست بدهم.

به هر حال می‌بینم که با وجود سپری شدن یک وقت طولانی قراری که فوقاً عرض گردید، مشکلات و نواقص همچنان موجود و صلاحیت اشخاص کاملاً محدود و سیستم کار و دفتر داری ناقص [است] که به این وضعیت نمی‌توان کاری از پیش برد. از همه بدتر این که چشم‌های من قراری که معلومات دارند خیلی ضعیف گردیده که لازم است چهار ساعت در چهار ساعت ادویه در آن چکاند که در غیر آن کاملاً قوه‌ی دید از بین می‌رود. پس در این صورت ممکن نیست به خدمت دوام داد.

فلهذا، از حضور جلالت‌مآبی خواهش می‌شود این عذر مرا پذیرفته، بنده را ازین عهده‌ی سنگین و مهم سبکدوش و عوضم را از حضور مبارک شاه جوان و محبوب ما منظوری حاصل نمایند تا این ریاست بی‌سرپرست نماند؛ زیرا من نمی‌توانم نسبت به عذر مذکور خود به امور آن دیگر رسیدگی کنم. با احترام.

از مکاتیب وارده

شاغلی سربلاقی از میمنه به ما می‌نویسند [که] از تأسیس مدرسه‌ی ظاهرشاهی ۱۵ سال می‌گذرد. هنوز متعلمین از دوره‌ی تحصیلی فارغ نشده‌اند. حال آن‌که ۱۵ سال است به تحصیل ادامه داده و هنوز تازه وارد صنف هفتم شده‌اند.

در میمنه که نسبتاً دارای نفوس و مساحت زیادی است، صرف دو - سه مکتب موجود است و ما توجه وزارت معارف را در تأسیس چند باب مکتب می‌خواهیم.

اما یگانه چاره‌ی درد خلق و راه نجات مملکت، به جمع شدن مردم به دور یک مفکوره و خط‌مشی سنجیده‌ی اساسی بوده و البته زمانی که جمعیت و یا حزب مذکور قوت گرفت، قانوناً در انتخابات، حکومت معقولی به اساس مرامنامه‌ی خویش تشکیل و قوانین درستی تدوین و برای بدبختی‌ها و سرگردانی‌های خویش درمانی یافته و به تفرقه، سرگردانی، تذبذب، ناکامی‌های اداری و حیاتی خود خاتمه بخشیده، دست منفعت‌جویان و آشوب‌طلبان را از دامان پاک جامعه کوتاه می‌سازند.

اینک بر روی همین اساس، ما مرامنامه‌ی ذیل را به نام مرامنامه‌ی «حزب خلق» [نشر کرده] و مردم را دعوت عام داده و به یاری خدای توانا قدمی برای نجات و چاره‌ی دردهای عدیده‌ی خود می‌برداریم:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مرامنامه‌ی حزب خلق

۱- حزب خلق یک حزب ملی است که بر اساسات معلومه‌ی دموکراسی بنا یافته است.

۲- فهیم و تبلیغ دین مبین اسلام را به خلق و اصلاح اعمال را به اساس اسلام، یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خود می‌داند.

۳- چون حزب خلق یک حزب دموکراسی حقیقی است، لذا، برای تأمین [...] حقیقی دموکراسی یعنی حکومت خلق توسط خلق و برای خلق مبارزه می‌کند.

۴- حزب خلق اساس حکومت را متکی بر اصولات دموکراسی، مستند بر یک شورای اساسی و آزاد و محترم و انتخابات، تأمین تعادل اساسی در بین قوای ثلاثه دانسته و برای نیل به این آرزوی مقدس و مشروع سعی می‌کند.

۵- تأمین عدالت اجتماعی در حقوق و محاکم، رفع مظالم از خلق، تأمین یک حیات اجتماعی مأمون و مصون، نشر معارف عمومی، تأمین یک حیات صحی اساسی، تأمین اساسات آزادی فکر، بیان و نشرات، تولید و عدالت اجتماعی در کار و ارتقای حقوق سیاسی از وظایف اساسی و اولیه‌ی حزب است.

۶- حزب خلق تمام وظایف اجتماعی خویش را که در ماده‌ی پنج متذکره است، با نشر قوانین اساسی دموکراسی و ناشی از افکار عمومی خلق تأمین کرده و لذا نشر، ایزاد،^۱ تعدیل و اصلاح قوانین و تأمین عدالت اجتماعی و مساوات قانونی و سیاسی را توسط قانون از وظایف مهمه‌ی خود می‌شمارد.

۷- فداکاری در راه حفظ تمامیت خاک و ناموس و جان فرض اولیه‌ی حزب خلق بوده و با تمام

عواملی که این هدف مقدس را تهدید کند، مبارزه و جان‌نثاری را فرض خود می‌شمارد.

۸- حزب خلق وحدت ملی را اساس فرایض خود قرار داده و لذا تمام افرادی را که در حدود سیاسی افغانستان زیست می‌نمایند، بالاتفریق نژاد، زبان و رنگ و پوست، همه را یک وجود واحد شناخته و در

مقابل قانون دارای حقوق مساوی دانسته و هرگونه امتیازخواهی و تفوق‌جویی را منافی عدالت اجتماعی و اساسات دموکراسی می‌داند.

۹- حزب خلق کار را یگانه عامل سعادت دانسته، بی‌کاری را ننگ و عار شمرده و لذا برای تولید دستگاه‌های کار در سرتاسر مملکت، رهنمایی خلق به کار توسط تعلیم و تربیه عصری، تأمین عدالت اجتماعی در کار، تأمین حقوق کارگر، رفع اسارت و استثمار در ساحه‌ی کار، تأمین حقوق کارگر در زمان کار و بی‌کاری و تضمینات اجتماعی در کار را توسط قانون فرض خود دانسته و پیشرفت در کار و اخذ مقام را مربوط به هیچ نوع امتیاز شخصیت و قومیت ندانسته و بلکه فقط و فقط مهارت و فداکاری و استمداد در کار را اساس پیشرفت و احراز مقامات و مناصب قبول می‌کند.

۱۰- حزب خلق برخلاف تأمین منافع فردی، دفاع از حقوق فرد و آزادی فردی نبوده، ولی کسانی را که به نام دفاع از حقوق و آزادی فردی به صورت غیرمشروع فعالیت نموده و سعادت فرد و جمعیت را تهدید می‌نمایند، منفعت‌جو شناخته و به اساس قوانین دموکراسی با آن‌ها مبارزه و معامله می‌نماید.

۱۱- کسانی که به اعمال و رفتار نامشروع کسب جاه و مال کرده و آن را وسیله‌ی تحکم بر خلق سازند و عمداً برخلاف مصالح عمومی کار کنند، خائن ملی شناخته شده و تأمین عدالت اجتماعی و استرداد حق را درین موارد حزب خلق فرض اساسی خود می‌شناسد.

۱۲- حزب خلق وفاداری خویش را به اساسات دموکراسی و مشروطیت اسلامی از فرایض خود دانسته و لذا تأمین تعادل حقیقی را در بین قوای ثلاثه با تقنین، روشن ساختن حدود حقوقی در اجتماع و تشریح وظایف دولت و ملت را وجیهه‌ی خود می‌شمارد.

۱۳- اصلاح و تعدیل امور اجتماعی، تأمین عدالت اجتماعی در اخذ هرگونه مالیات محصولات و فعالیت‌های اجتماعی، تأمین عدالت در تطبیق قوانین، عدم قائل شدن به هیچ‌گونه امتیازات در امور اجتماعی، مالیات و تکالیف عامه‌ی اجتماعی، اصلاح جریان امور به نفع خلق، از وجایب اولیه‌ی حزب است.

۱۴- آزادی در فعالیت‌های اجتماعی، اساس و فرض اولیه‌ی حزب بوده و لذا آزادی در تجارت و کسب منابع و اتخاذ مسلک را در هر رشته، اساس دموکراسی قبول نموده و مبارزه با هرگونه انحصارات شخصی و فردی که منافع خلق را تهدید می‌کند، فرض اولیه‌ی حزب است.

۱۵- حفظ روابط حسنه با همسایگان- تا جایی که مخل حقوق و آزادی و ناموس ملی نباشد- اطاعت به قوانین عامه‌ی بین‌المللی، تأمین و اطاعت اساسات اولیه‌ی حقوق بشر- تا جایی که با قوانین دین مبین اسلام مخالف نباشد- و همکاری در راه صلح و سلم عمومی را حزب خلق از فرایض اولیه‌ی خود شمرده و از هرگونه همکاری درین راه دریغ نخواهد نمود.

۱۶- تأمین آزادی و حقوق طبیعی بشر یعنی مصونیت حیات، مسکن، مراودات، آزادی فکر و بیان و نشرات و آزادی در فعالیت‌های اجتماعی را اصل حقیقی و فطری حساب نموده و لذا هرگونه تجاوز را به این حقوق فطری و طبیعی بشر، استبداد و تجاوز شمرده و مبارزه با هرگونه استبداد رأی و عمل را فرض اولیه و اساس فعالیت حزبی حساب می‌کند.

۱۷- تشکیلات حزب، وظایف شعبات مرکزی و ولایتی، نشر، اصلاح و تعدیل قانون اساسی تشکیلات اساسی دولت، قانون انتخابات، قانون تفریق وظایف مأمورین، قانون کار و کارگر و عملی ساختن آن‌ها و تأمین عدالت اجتماعی در هر ساحه توسط قانون، از وظایف اساسی حزب خلق بوده و به اساس جریان‌ات معلومه‌ی دموکراسی تأمین می‌شود.

۱۸- دخول در زمره‌ی اراکین حزب با پایبندی به اخلاق حزبی یعنی فداکاری در راه تأمین وظیفه، رشادت، ثبات اخلاقی در راه نشر و تفهیم اساسات اسلامی و حزبی و دموکراسی و تأمین حقوق عامه حاصل شده و دیگر امتیاز و فرقی را حزب مخالف عدالت اجتماعی حساب می‌کند.

۱۹- قانون وظایف داخلی حزب، شرایط قبول در اراکین حزب، اخطار، تهدید و حتی اخراج از حزب، تعیین رئیس و اراکین حزب و تشکیلات آن، با استشاره‌ی مجلس عمومی حزب به عمل آمده و اطاعت اساسات آن وظیفه‌ی هر فرد است.

۲۰- هر فردی که دارای تابعیت افغانی بوده باشد، به شرطی که در سوابق آن محل اساسات حقوق عامه چیزی نباشد، بلا امتیاز داخل حزب شده می‌تواند.

۲۱- سن افرادی که شامل حزب می‌شوند، باید از هجده کم نباشد.

۲۲- اشخاصی که داخل حزب خلق می‌شوند بایست ماهوار مبلغ ده افغانی جهت تقویه و پیشبرد امور حزبی تأدیه نمایند. کذا، خرید یک سهم از سهام صحنه‌ی خلق نیز حتمی است. تبصره: اشخاص فقیر و نادار به صوابدید هیئت منتخبه مستثنا خواهند بود.

۲۳- اصلاح، تعدیل، حذف و یا ایزاد مواد به مرانامه‌ی هذا به کثرت دارای مجلس عمومی حزب مربوط است. ولی هیچ ماده‌ای که منافی حقوق و آزادی عامه و یا وحدت ملی و یا خلاف دیانت اسلام و تهدید به حدود سیاسی افغانستان باشد، طرح و قبول شده نمی‌تواند.

۲۴- افرادی که در حزب خلق داخل می‌شوند، به کلمات ذیل قسم یاد می‌کنند:

من به نام خدای پاک و به ناموس سوگند یاد می‌کنم که به تمام مواد اساسنامه‌ی حزب خلق صادق بوده و برای پیشبرد امور حزبی از هیچ‌گونه فداکاری دریغ ننمایم و در صورت خروج از حزب نیز اسرار حزب را محفوظ نگاه دارم. واللہ، باللہ، تالله.

۱۳۳۰-۱۳۴۵ اقتصاد مختلط و رهبری شده

شکست انحصارگرایی و سیطره‌ی دولت بر اقتصاد

انگار و ندای خلق هر دو به نوعی به یک نتیجه‌ی واحد رسیدند و تقاضش را نیز پرداختند: مشروطه‌خواهی از مسیر تشکیل و قدرت‌گیری احزاب. تجربه‌ی ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۹ به آن‌ها ثابت ساخته بود که خاندان نادری اراده و توان ضروری برای رفع و دفع مشکلات روزافزون و عبور از مصائب و دشواری‌ها را ندارد و در عوض و به قول لنین، هر بار یک گام به جلو و دو گام به عقب برمی‌دارد. غبار و فرهنگ در جریده‌ی وطن این نتیجه‌گیری را تکمیل می‌کنند. ابتدا فرهنگ در مقاله‌ی «تجهیزات اقتصادی» به تاجران محترمی تازد و آن‌ها را مسئول وضعیت اسفبار اجتماعی - اقتصادی در دوران جنگ جهانی دوم می‌داند: «در مقدمه‌ی جنگ گذشته، مملکت ما از نظر موجودی اجناس نسبتاً مستعد بود؛ اما، از حیث تجهیزات اداری و قانونی برای کنترل نرخ، منع احتکار و جیره‌بندی بسیار عاجز و ناتوان. به این علت عوایب جنگ را از حیث اتخاذ تدابیر در یک نوع آسودگی فریبده و خواب‌آلود بسر بردیم. تا این که جنگ خیمه به مشرق کشید و بازارها از امتعه خالی گردید و آن وقت دیدم آنچه دیدیم.»^۱ فرهنگ در ادامه‌ی مقاله پای دولت را به میان می‌کشد و از وزارت اقتصاد ملی می‌خواهد تا با درس‌گیری از گذشته، اقلام ضروری وارداتی را از اقلام غیر ضروری و یا اشیای لوکس جدا ساخته و همزمان اقلام ضروری را از لحاظ میزان نیاز اولویت‌بندی کند. فرهنگ در دو مقاله‌ی مفصل دیگر، اطلاعات بسیار مهمی را پیرامون «صعود نرخ‌ها طی ۱۳ سال» در اختیارمان قرار می‌دهد. در این مقالات ابتدا یک خانوار چهار نفره‌ی از طبقه‌ی متوسط شهری و سپس یک خانوار پنج نفره‌ی روستایی مفروض قرار گرفته‌اند:

۱. نشریه‌ی وطن، شماره‌ی ۳، سال اول، ۱۵ حمل ۱۳۳۰

(... اینک جزو مصارف ماهوار یک عایله‌ی متوسط چهار نفری را در ۱۳۱۷ و ۱۳۳۰ با هم مقایسه می‌کنیم.

۱- در سنه‌ی ۱۳۱۷			
اول. مأكولات			
۱- آرد ۸ سیر	فی سیر ۵ افغانی	۴۰ افغانی	
۲- روغن ۸ پاو	فی پاو ۳۲ افغانی	۱۶ افغانی	
۳- گوشت ۱ سیر	فی سیر ۱۲ افغانی	۱۲ افغانی	
۴- چای ۱ پاو	فی پاو ۴ افغانی	۴ افغانی	
۵- بوره یک چارک	فی سیر ۱۲ افغانی	۳ افغانی	
۶- برنج نیم سیر	فی سیر ۵ افغانی	۲/۵ افغانی	
۷- مرچ و نمک		۲ افغانی	
۸- سبزیجات		۱۰ افغانی	
۹- متفرقه		۵ افغانی	
مجموع: ۹۴/۵۰ افغانی			
دوم. محروقات			
۱- چوب ۱۵ سیر	فی سیر ۶۶ پول	۱۰ افغانی	
۲- زغال (مخلوط ۶ سیر)	فی سیر ۲ افغانی	۱۲ افغانی	
۳- برق ۱۰ کیلووات	فی کیلووات ۲۵ پول	۲/۵ افغانی	
مجموع: ۲۴/۵۰ افغانی			
سوم. لباس			
۱- لباس سالانه ۸ دست	فی دست ۱۵ افغانی	ماهانه ۱۲ افغانی	
۲- بوت سالانه ۴ جوره	فی جوره ۲۰ افغانی	ماهانه ۶/۵۰ افغانی	
۳- دریشی سالانه ۲ دست	فی دست ۶۰ افغانی	ماهانه ۱۲ افغانی	
مجموع: ۳۰/۵۰ افغانی			
چهارم. متفرقه			
۱- صابون		۲ افغانی	
۲- ظرف و فرش		ماهانه ۱۰ افغانی	
۳- کرایه جای			۳۰ افغانی
۴- استحمام و مصارف متفرقه			۱۰ افغانی
مجموع: ۵۲ افغانی			
مجموعاً: ۲۰۱/۵۰ افغانی			
۲- مصرف همان فامیل در سنه‌ی ۱۳۳۰			
اول. مأكولات			
۱- آرد ۸ سیر	فی سیر ۲۲ افغانی	۱۷۶ افغانی	
۲- روغن ۸ پاو	فی پاو ۱۸۰ افغانی	۹۰ افغانی	
۳- گوشت ۱ سیر	فی سیر ۷۲ افغانی	۷۲ افغانی	
۴- چای ۱ پاو	فی پاو ۲۰ افغانی	۲۰ افغانی	
۵- بوره یک چارک	فی سیر ۸۰ افغانی	۲۰ افغانی	
۶- برنج نیم سیر	فی سیر ۳۰ افغانی	۱۵ افغانی	
۷- مرچ و نمک		۱۰ افغانی	
۸- سبزیجات		۴۰ افغانی	
۹- متفرقه		۳۰ افغانی	
مجموع: ۴۷۳ افغانی			
دوم. محروقات			
۱- چوب ۱۵ سیر	فی سیر ۶۶ پول	۱۰ افغانی	
۲- زغال (مخلوط ۶ سیر)	فی سیر ۲ افغانی	۱۲ افغانی	
۳- برق ۱۰ کیلووات	فی کیلووات ۱ افغانی	۱۰ افغانی	
مجموع: ۱۳۰ افغانی			
سوم. لباس			
۱- لباس سالانه ۸ دست	فی دست ۱۵ افغانی	ماهانه ۱۲ افغانی	
۲- بوت سالانه ۴ جوره	فی جوره ۲۰ افغانی	ماهانه ۶/۵۰ افغانی	
۳- دریشی سالانه ۲ دست	فی دست ۳۰۰ افغانی	ماهانه ۵۰ افغانی	

مجموع: ۱۵۰ افغانی

چهارم. متفرقه

۱- صابون

۲- ظرف و فرش

۳- کرایه جای

۴- استحمام و مصارف متفرقه

مجموع: ۳۳۰ افغانی

مجموعاً: ۱۰۷۳ افغانی^۱

۱۰ افغانی

ماهان ۱۰۰ افغانی

۱۷۰ افغانی

۳۰ افغانی

مصارف:

۱- تخم مختلف ۶۰ سیر فی سیر ۴ افغانی ۲۴۰ فی سیر ۱۷ افغانی ۱۰۲۰

۲- تهیه و ترمیم افزار ۲۵ ۲۰۰

۳- خوراک یک رأس گاو ۱۷۵ ۷۰۰

۴- خوراک یک رأس خر ۱۲۵ ۵۰۰

۵- اجرت خرکار ۱۰۰ سیر گندم و جوار (تخمین) ۳۷۵ ۱۴۰۰

۶- مالیه فی جریب ۱۴ افغانی ۱۴۰ فی جریب ۱۴ افغانی ۱۴۰

۷- ضرر خالص حواله‌ی غله‌ی خریداری (تخمین) وجود نداشت ۹۰۰

مجموع:

۱۰۸۰ افغانی

مجموع: ۴۸۶۵ افغانی

مصارف شخصی:

۱- گندم ۱۸۰ سیر فی سیر ۴/۵ افغانی ۸۱۰ فی سیر ۱۸ افغانی ۳۲۴۰

۲- لباس ۱۰۰ متر فی متر ۱/۵ افغانی ۱۵۰ فی متر ۱۲ افغانی ۱۲۰۰

۳- کتری و بالاپوش ۱۲۰ ۷۰۰

۴- بوت ۴ جوړه فی جوړه ۲۰ افغانی ۸۰ فی جوړه ۱۰۰ افغانی ۴۰۰

۵- چای ۱۲ پاو فی پاو ۴ افغانی ۴۸ فی پاو ۲۰ افغانی ۲۴۰

۶- گر ۱۲ سیر فی سیر ۶ افغانی ۷۲ فی سیر ۵۰ افغانی ۶۰۰

۷- تیل خاک ۶۰ ۳۶۵

۸- نمک ۱۲ سیر فی سیر ۲/۵ افغانی ۳۰ ۱۹۲

۹- صابون ۱۲ کلچه فی کلچه ۱ افغانی ۱۲ فی کلچه ۵ افغانی ۶۰

۱۰- اجرت سلمانی ۱۵ ۱۰۰

۱۱- مصرف مسجد ۱۵ ۱۰۰

۱۲- خریداری اشیای متفرق از بازار ۱۰۰ ۶۰۰

مجموع:

۱۵۱۲ افغانی

مجموع: ۷۷۹۷ افغانی

مصارف زراعتی: ۱۰۶۵ افغانی

مجموع کل: ۲۵۷۷ افغانی

مصارف زراعتی: ۴۸۶۵ افغانی

مجموع کل: ۱۲۶۶۲ افغانی^۱

«مطالعه‌ی وضع اقتصادی دهقان و تأثیر نرخ‌ها بر آن کار سخت و دشوار و درهم پیچیده‌ای است. زیرا که نظر به تفاوت اقلیم و استعداد اقتصادی و طرز معیشت و هم نظر به اختلاف عوارض و مالیات حیات دهقان در نقاط مختلف مملکت از هم تفاوت دارد. همچنان وضع ملاک بزرگ و متوسط و کوچک و بالاخره دهقان بی‌زمین بسیار اختلاف دارد و طبعاً صعود نرخ‌ها بر همه یکسان تأثیر نکرده است... معذالک... به طور نمونه یک نفر زمین دار کوچک را در حوالی شهر کابل مثال گرفته، تأثیر مثبت و منفی نرخ‌ها را بر وضع معیشت او مطالعه می‌کنیم. دهقانی که ما انتخاب کردیم (آقای پ) ده جریب زمین متوسط و پنج نفر عایله دارد. این است صورت عواید و مصارف او در سنه‌ی ۱۳۱۷ و ۱۳۳۰:

عایدات:	۱۳۱۷	۱۳۳۰
۱- گندم ۲۸۰ سیر	فی سیر ۴/۵ افغانی ۱۲۶۰	فی سیر ۱۸ افغانی ۵۰۴۰
۲- جو ۴۰ سیر	فی سیر ۳ افغانی ۱۲۰	فی سیر ۱۴ افغانی ۵۶۰
۳- جواری ۵۰ سیر	فی سیر ۳ افغانی ۱۵۰	فی سیر ۱۲ افغانی ۶۰۰
۴- سبزی‌رگ (تخمین)	۲۵۰	۱۰۰۰
۵- کچالو (تخمین)	۳۰۰	۱۲۰۰
۶- کاه ۵۶۰ سیر	فی سیر ۷۵ پول ۴۲۰	فی سیر ۳ افغانی ۱۶۸۰
مجموع:	۲۵۰۰ افغانی	مجموع: ۱۰۰۸۰ افغانی

۱. نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۴۲، ۱۲ جدی ۱۳۳۰

۲. اصل: ۱۳۱۳

این سلسله‌مقالات همانند بیشتر دست‌نوشته‌های دیگر آن دوران، دولت را مسئول آشفتگی اقتصادی دانسته و به بی‌پروایی نسبت به بازار متهم می‌کردند. سیاست اقتصادی تجارت‌محور آقای زابلی در بخش انحصار حاصلات غله و دیپوسازی به کلی به بی‌راهه کشیده شد. برای درک وضعیت اسفباری که این سیاست خلق کرد، بهتر است به گزارشی که نشریه‌ی وطن از مردم سمت مرکز و شمالی تهیه کرده بود مراجعه کنیم: «قراری که از دوشی اطلاع گرفته‌ایم، زارعین تاله و برفک غله‌ی خریداری را که بعضاً از یک پاو و یک چارک^۱ تجاوز نمی‌کند، به فاصله‌ی ۳۵ میل از محل سکونت خود در گدام دوشی تحویل می‌دهند. الان غله‌ی شش ساله در اندراب و غله‌ی سه ساله در دوشی موجود است و حکومت تا حال موفق به حمل آن نگردیده است. غله‌ی دوشی در دکان‌های بدون دروازه و در یک اتاق متصل پل دوشی انبار شده، اکثر آن را متک خورده، یک قسمت به اثر رطوبت دوباره سبز گردیده و شاید مستعد درو شود. با وصف آن نه تنها غله‌ی سنه‌ی ۱۳۳۰ بلکه باقیات ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ که به تصویب شورای ملی عفو گردیده است، به شدت از اهالی تحصیل می‌شود.»^۲ کار آقای زابلی سرانجام در ۱۳۳۰ به جلسات شورای ملی کشید. بحث اصلی تفتیش دیپوهای غله و حیف و میل شدن هزاران تن غله‌ای بود که به بازار عرضه نشد و در انبارها بگنبدید و از سوی دیگر، آن میزانی هم که وارد بازار شد، برخلاف چیزی که وزارت اقتصاد و زابلی در زمان جنگ وعده‌اش را داده بودند، به بهایی گزاف در دسترس عموم قرار گرفت. طبق معمول اعضای شورا در جلسه‌ای تشریفاتی کوشیدند تا آنجا که توانشان می‌کشید دیدگان را از نوک هرم قدرت به پایین کشیده و در کف هرم متهمان را از میان کارمندان، مأموران و مؤظفان پایین‌رتبه بیابند. داوی - که در آن دوران به ریش مشروطیت می‌خندید - به عنوان رئیس شورا بحث متهم بودن یا نبودن شخص زابلی را به رأی کشید و همان‌طور که توقع می‌رفت، اقلیت ۹ نفره شامل غبار و محمودی نتوانستند به اکثریت ۷۳ نفره شامل صلاح‌الدین سلجوقی و داوی بقبولانند که مسئول اصلی وضعیت ناگوار اقتصادی، احتکار مواد ارتزاقی و متعاقب آن، افزایش روزافزون بهای مواد در بازار شخص آقای زابلی است. در عوض و بلافاصله انگشت اتهام به سوی کارمندان ساده و زحمتکش دیپوهای مرکز و ولایات دراز شد.^۳

اما در همان سال ۱۳۳۰، زمزمه‌هایی از تغییر رویه‌ی دولت در سپردن تجارت به شرکت‌های سهامی به گوش رسید. در شماره‌ی نخست نشریه‌ی وطن، خبر این تغییر رویه به صورت طنزآمیز بیان شده است:

(می‌گویند:

می‌گویند قانون انحصارات دولتی از شورا گذشت. خدا کند نشر شود.
 می‌گویند معاش مأمورین زیاد می‌شود. کاش از مدرک نرخ بوره نباشد.
 می‌گویند ماشین‌های برق و بافت خرید [اری] می‌شود. به شرط آن که انتظار بلندرفتن نرخ را نکشند.
 می‌گویند قانون مالیه بر عایدات تعدیل می‌شود. بهتر است تطبیق شود...
 می‌گویند وکلا وسیله‌ای برای انفاذ قانون ندارند. این دیگر به من مربوط نیست.^۴

ع عزیز در شماره‌ی پنجم نشریه‌ی وطن، در مقاله‌ی «راجع به انحصارات» می‌نویسد، حال که دولت قصد کرده ریاست انحصارات دولتی را ایجاد کند و قانون انحصارات را مدون سازد، دیگر نباید اشتباهات گذشته تکرار شود. عزیز کنایه‌وار می‌نویسد، اکنون که در قوانین نانوشته درج شده که آمار بودجه و میزان مصارف و عواید سالانه نباید افشا شود، دست‌کم منبع، ورودی و خروجی عواید انحصارات دولتی باید مشخص و واضح باشد. «... عایدات حاصله از انحصارات باید برای تقویه‌ی بودجه‌ی عادی مصرف نگردیده و برای انکشاف منابع اقتصادی و تدارک وسایل رفاه اجتماعی خرج گردد. یک نظر سطحی به تاریخچه‌ی انحصارات دولتی در ممالک همکیش و برادر ما ترکیه و ایران نشان می‌دهد که [در] این ممالک، بودجه‌ی انکشاف اقتصادی بیشتر از همین ممر تکافو گردیده و با وجود نشیب و فرازها و سهو و خطاهایی که احتراز قطعی از آن میسر نیست، نتایج درخشان و ثمرات شیرینی به آن‌ها داده است. کاش امروز می‌توانستیم نتیجه‌ی انحصارات چندین ساله‌ی خویش را با حفظ تناسب کم‌وکیف و شرایط محیطی با نتایج انحصارات ترک و ایران، یعنی خط‌آهن سرتاسر [ی] ایران و تأسیسات بانک‌های صنعتی و کار ترکیه مقایسه نماییم. ثانیاً باید محل صرف وجوه حاصله از انحصارات اولتر از همه تقویه‌ی خود منابع انحصاری باشد؛ تا منافعی که از این انحصارات دستگیری می‌کند بایستی مثلاً یک حصه‌ی آن برای توسعه‌ی فابریکات شکر، توريد ماشین‌های زراعتی و کمک و معاونت به دهاقین و زارعین لبلبو مصرف گردد و مازاد آن برای تقویه و انکشاف سایر منابع تولیداتی صرف گردد.»^۱ پس از روی کار آمدن میرمحمدحیدرخان حسینی، دولت به طور جدی طرحی را برای کنترل بازار روی دست گرفت و از «اقتصاد مختلط و رهبری شده» دم زد. پیش از آن‌که راهکارهای دولت را تشریح کنیم، بهتر است نیم‌نگاهی به باورهای عامیانه‌ی آن دوران از چیزی به نام «اقتصاد اسلامی» بیاندازیم. من از میان متونی که قبل از قدرت‌گیری کمونیسم روسی در افغانستان پیرامون پدیده‌ی اقتصاد اسلامی نوشته شدند،^۲ «نظام مالی در اسلام»^۳ نوشته‌ی شاه‌محمد رشاد را

۱. نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۱، ۸ حمل ۱۳۳۰

۲. نشریه‌ی وطن، شماره‌ی ۵، سال اول، ۲۹ حمل ۱۳۳۰

۳. چون پس از قدرت‌گیری کمونیسم روسی در افغانستان متون زیادی در این زمینه نوشته یا ترجمه شدند.

۴. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸، صص ۳۴۸ تا ۳۶۱

۱. تقریباً معادل یک کیلو و هفتصد و پنجاه گرم

۲. نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۴۲، ۱۲ جدی ۱۳۳۰

۳. نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۲۴، ۶ سنبله ۱۳۳۰

بسیار مناسب توضیح یافتیم. این مقاله به نظر می‌تواند ردی از توجیهات دینی سیاست اقتصادی دولت ظاهرشاهی نیز به دست دهد.

آقای رشاد ابتدا تضاد میان دو نظریه - که یکی مالکیت خصوصی را مایه‌ی بدبختی و فقر و فلاکت می‌داند و آن دیگری از آزادی بازار و حق مالکیت دفاع می‌کند - به بحث می‌کشد و در پایان تحلیل این تضاد می‌نویسد: «به جرئت تام باید گفت که پیروان هر دو مکتب در تحلیل و شناسایی انسان و مقتضیات آن به خبط و کوتاه‌نظری نهایی مبتلا شده و انسان را مادی محض و مشکلات عائدی آن را تنها و تنها از لحاظ مادیات و تفاوت‌ها و فوارق طبقاتی آن را نیز به عین سلسله زاده‌ی اختلافات‌شان در سطح حیات مادی تلقی فرموده‌اند.» پس از صدور این حکم نابجا درباره‌ی سوسیالیسم و سرمایه‌داری، آقای رشاد می‌نویسد که اگر بخشی از مشکلات و مصائب بشر از «اوضاع مادی و زیادت و نقصان کمیت ماده و دارایی» نشئت می‌گیرد، بخش عمده‌ای از این مشکلات نیز کاملاً مربوط به «اختلاف در استعدادهای متفاوت روحی و قوت و ضعف غرایز و عواطف» است. رشاد در گام نخست، به نظر می‌رسد که تعریف مشخصی از «ماده» و «دارایی» ندارد و ماده‌گرا را ثروت‌اندوز می‌داند و یا ماده‌باوری را به چیزی چون شی‌باوری تقلیل می‌دهد. در گام بعد، ادعا می‌کند که چون سرمایه‌سالاران و سوسیالیستان ماده‌گرا هستند پس نتیجتاً هیچ بهایی به «استعدادهای متفاوت روحی و قوت و ضعف غرایز و عواطف» نمی‌دهند. این بدخوانی ادامه می‌یابد. می‌نویسد آن‌هایی که بر این باورند سلب مالکیت از افراد سبب از بین رفتن تمامی غرایز و حرص و طمع و حسادت‌های بشری می‌شود، سخت در اشتباهند. این اولین حکم آقای رشاد به نفع نظام سرمایه‌داری است. نکته در اینجا است که سوسیالیسم و در آخر کمونیسم، از هیچ فردی سلب مالکیت نمی‌کند؛ اتفاقاً برخلاف این حکم، نظامی که بر پایه‌ی تحقق عدالت در اجتماع بنا می‌شود، مالکیت را به افراد باز می‌گرداند - منتها به تمامی افراد بشر و نه صرفاً به یک طبقه و یک قشر و یک گروه. نکته‌ی ظریف دیگر این است که سوسیالیسم و در پایان کمونیسم، هرگز ادعا نکرده که ریشه‌ی نهاد شر را در دل بشر می‌خشکاند. در هیچ متن مارکسیستی‌ای حکمی مبنی بر این که «تحقق کمونیسم یعنی تبلور خداگونه‌ی بشر» دیده نمی‌شود. تحقق عدالت اجتماعی، دموکراسی حقیقی و از بین رفتن نظام طبقاتی، هرگز به معنای پیروزی خیر مطلق بر شر مطلق نیست. در بحث غرایز بشری باید گفت که آقای رشاد چندین قرن از مقاله‌ی «نظریات فروید به صورت عمومی (۱۳۲۴)» عبدالرحمان محمودی به دور افتاده است. در ادامه می‌نویسد که این دین اسلام است که می‌تواند میان غرایز مادی و معنوی بشر توازن ایجاد کند؛ با این قید که نظام اسلام نیز باید توسط تمامی ابنای آدم با جان و دل پذیرفته شود و همه‌شمول گردد. به باور رشاد - این باور عامه‌ی مردم کشورهای مسلمان‌نشین در تمامی دوره‌های تاریخ نیز بوده -

«پرنسپ‌های اسلامی سرمایه‌ی معنوی داخلی بوده و ما به توریذ آن از خارج ضرورت نداریم و این پرنسپ‌ها هزار و سیصد سال است که مصاحب خیر و شر ماست». خوب این پرنسپ‌ها چیست؟ آقای رشاد در موضوع مالکیت فردی ادعا می‌کند که «اسلام به ملکیت فردی اعتراف دارد.» در ادامه می‌نویسد که «تجمع سرمایه و اندوختن و عدم صرف آن نیز از جمله غرایز و میلان‌های فطری افراد انسانی شمرده می‌شود. در نظر اسلام این میلان و علاقه به مفاد شخصی باید زنده بماند؛ زیرا عامل بزرگی برای فعالیت و باعث بذل مجاهدت می‌گردد. اسلام طرفدار نظامی می‌باشد که شوق و خشنودی طبیعی فرد در آن مراعات شده بتواند. البته سرحد مراعات این شوق انسانی در نگاه اسلام آن است که به ضرر جامعه خاتمه پیدا نکند.» این حکم صریح آقای رشاد نشان می‌دهد که دین اسلام - دست‌کم با خوانشی که وی و جمع بزرگی از اسلام‌شناسان از آیات قرآنی دارند - با حق مالکیت فردی‌ای که سرمایه‌داری از آن دم می‌زند، همراهی دارد. اما برخلاف سرمایه‌داری که کوشیده با وضع مالیات و قوانین بازدارنده‌ی دیگر تا حد بسیار نازلی بر مالکیت و حرص تملک افراد کنترل داشته باشد، اسلام - به باور آقای رشاد - این سازوکار مدیریت را به خود شخص و تقوایش سپرده است. به همین دلیل در چند جای این مقاله ادعا می‌کند که در نظام مالی اسلام، هر فرد مسلمان وکیل اموال خداوندی است. هیچ چیز از خود فرد نیست؛ بلکه او صرفاً و به طور موقت امانت‌دار همه‌ی چیزهایی است که پروردگار به وی سپرده است. این باور ساده نتیجه‌ی بحث آقای رشاد است که «زیر تلقین این نکته که مسلمان صرفاً امانت‌دار آن چیزی است که خدا به وی سپرده، همه‌ی مسلمانان به این باور دست می‌یابند که هیچ چیز متعلق به خودشان نیست بلکه مال عامه‌ی مردم محسوب می‌شود.» بنابراین، دیگر دلیلی ندارد که هیچ فرد مسلمانی مال‌اندوزی کند و همه «صرفاً به اندازه‌ی نیاز خویش از آنچه مالک عالم به آنان داده برمی‌دارند.» و به این روش به کلی اختلاف طبقاتی از بین می‌رود و سخن از آن بی‌معنا می‌شود. تصور نمی‌کنم چنین نگاهی نیاز به نقدی جدی داشته باشد؛ صرفاً می‌توان به این نکته اکتفا کرد که اگر بشر - چه مسلمان، چه مسیحی، چه یهودی و زرتشتی و هندو یا لائیک - به میزان نیازش از آنچه در این کره‌ی خاکی وجود دارد برمی‌داشت، دیگر این همه بحث و جنگ و جدال و بدبختی و فلاکت اصلاً شکل نمی‌گرفت. از قضا سوسیالیست‌ها بر این باورند که بشر باید کنترل شود تا به آنچه سهمش است قناعت کند و آنچه هست و یا از طرف پروردگار به وی ارزانی شده، درست در میان همه تقسیم گردد. سوسیالیسم بر آنچه که اسلام به اخلاق فردی سپرده، نظام و قواعدی مشخص و ضروری وضع کرده است. در ثانی، این حکم که «چون همه چیز از مالک عالم است، پس هر فرد مسلمان به اندازه‌ی نیازش از آنچه هست برمی‌دارد» خلاف حکم پیشین آقای رشاد است که «تجمع سرمایه و اندوختن و عدم صرف آن از جمله غرایز و میلان‌های فطری افراد انسانی

شمرده می‌شود. در نظر اسلام این میلان و علاقه به مفاد شخصی باید زنده بماند.» در بخش طرق توسعه‌ی ملکیت، رشاد می‌نویسد که گسترش ملکیت و افزایش میزان دارایی فردی نباید با احتکار، سودخواری، رباخواری، مردم‌فریبی، حق‌تلفی طبقه‌ی کارگر و بی‌مروتی همراه باشد. رشاد پدیده‌ی سودخواری را سرطانی می‌داند که از بدنه‌ی کل گیتی بیرون زده است. عدم امتناع از این عمل را گونه‌ای «اعلان محاربه و مقابله با خدا و رسول» می‌داند. اما از خود نمی‌پرسد که ماجرای سودخواری شرکت‌های سهامی و انحصارات از ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۹ چه بود. نمی‌پرسد که منطق بانک‌داری در دولت ظاهرشاهی چیست و چرا دولت با احترام شدید از سرمایه‌داران تقاضا می‌کند که در مقابل سودهای کلان در این بانک‌ها سرمایه‌گذاری یا سپرده‌گذاری نکنند. اصلاً چطور ممکن است که «افزایش میزان دارایی فردی» بدون کاهش دارایی عامه، استثمار گروهی از مردم و حق‌تلفی و باج‌دادن به این و آن و تغییر قوانین به نفع سرمایه‌دار تحقق یابد. با چنین استدلال‌هایی، آقای رشاد سطح بحث را به مسئله‌ی اسراف و بخل و خساست می‌کشاند و در آخر نیز تأسف می‌خورد که هنوز هم این نظام به درستی و کمال در کشورهای اسلامی تطبیق نمی‌شود. اما آنچه که رشاد در مقاله‌ی «نظام مالی در اسلام» بیان داشته، همواره باور جمع بزرگی از مسلمانان افغانستان و کشورهای مسلمان‌نشین بوده است. البته چنین باوری که با حسن اخلاق، امتناع از مال‌اندوزی و دادن زکات و نیکوکاری اختیاری، می‌تواند در عین انباشت سرمایه از طرق گوناگون، بر پیچیدگی تضاد طبقاتی فائق آمد، در نظر دولت‌مدارانی چون زابلی و داوودخان و شخص شاه هیچ رنگی نداشت و صرفاً ملاطی^۱ بود برای بستن دهان‌های باز نمازگزارانی که زیر منابر این دولت‌مداران می‌نشستند و حظ^۲ می‌بردند.

رشاد آخوند نبود، اما دولت در موقعیتی قرار نداشت که وی و در کل قدرت آخوندها را جدی بگیرد. این را می‌توان از عملی شدن طرح کشف حجاب دریافت و از قیام قندهار که علیه این طرح راه‌اندازی شد و بلافاصله به شکست انجامید. برخلاف باورهای ارتجاعی، دولت مصمم بود که مسیر توسعه‌ی اقتصادی را با توسل^۳ به منطق آزادی بازار و دخالت نسبی دولت و حفظ حق مالکیت فردی طی کند.

سیزده سال پس از تأسیس ریاست انحصارات دولتی (۱۳۳۰) در سالنامه‌ی ۱۳۴۲-۱۳۴۳ می‌خوانیم که «انحصارات در ممالکی که عواید ملی‌شان از ناحیه‌ی صادرات و واردات متوازن نباشد، نقش مهمی را بازی می‌کند. حکومت که تا مدتی انحصار موثر، پترول و شکر را به دست مؤسسات

۱. شفته، مخلوطی از شن، ماسه و آهک که در کارهای ساختمانی به کار می‌رود. در این جمله در معنی استعاره‌ای خود به کار رفته است.

۲. خوشی؛ لذت؛ بهره؛ نصیب

۳. به وسیله‌ی چیزی به کسی نزدیکی جستن؛ وسیله قرار دادن؛ دست‌به‌دامن شدن

شخصی داده بود، بالاخره به این نتیجه رسید که اداره‌ی آن توسط سرمایه‌ی دولت و خود دولت بهتر و کنترل آن اساسی‌تر به عمل می‌آید. چه مداخله‌ی دولت در امور اقتصادی از نگاه سیاست اقتصاد اجتماعی، مطابق اقتصاد عصر حاضر می‌باشد؛ به خصوص در مملکت ما که هنوز تولیدات و صنایع به پایه‌ی انکشاف حقیقی خود نرسیده، لزوم تعمیم این امر حتمی به نظر می‌رسد.»^۱ همچنین در سالنامه‌ی ۱۳۳۶-۱۳۳۷ می‌خوانیم که هدف تشکیل ریاست انحصارات دولتی، کاهش نظام‌مند واردات برای تثبیت موازنه میان واردات و صادرات کشور بود.^۲ ریاست انحصارات دولتی برای شروع در سال ۱۳۳۴، بر پایه‌ی سیاست تمرکز سرمایه، دست به تأسیس چندین شرکت جدید می‌زند:

شرکت صادراتی پشم	با سرمایه‌ی ابتدایی ۶۰ میلیون افغانی
شرکت صادراتی قالین	با سرمایه‌ی انتهایی ۳۰ میلیون افغانی
شرکت صادراتی میوه	با سرمایه‌ی ۷ میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی
شرکت ترانزیتی و بارچالانی	در کابل و ۷ میلیون افغانی در قندهار
شرکت کلمو (روده)	با سرمایه‌ی ابتدایی ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی
شرکت صادراتی نباتات طبی (تریاک)	با سرمایه‌ی ۳ میلیون افغانی
شرکت صادراتی حبوبات مزارشریف	با سرمایه‌ی ۲۰۰ میلیون افغانی
شرکت صادراتی کنجد و زغر کابل و مزار	با سرمایه‌ی ۴ میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی
شرکت صادراتی پوست بز و گوسفند	با سرمایه‌ی ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار افغانی
	در کابل و ۷ میلیون افغانی در مزار
	با سرمایه‌ی ۱۰ میلیون افغانی ^۳

دولت در بخش بانک‌داری نیز دست به اصلاحات گسترده‌ای می‌زند. برای بررسی نقش دولت در تشکیل و حمایت از بانک‌ها می‌توان به مقاله‌ی مفصل «بانک‌داری در افغانستان»^۴ نوشته‌ی محمدابراهیم عقیفی رجوع کرد. عقیفی می‌نویسد که در اوایل و پس از تشکیل بانک‌ها (۱۳۰۹)، دولت کوشید تا با همکاری تجار بانک‌ها را همانند شرکت‌های تجارته‌ی به بخش خصوصی واگذار کند. این برنامه در ابتدا و به باور عقیفی بسیار موفق عمل کرد و سبب رشد اقتصادی کشور شد. اما در ادامه هنگامی که بانک ملی تأسیس شد (۱۳۱۲) و دولت ۳ میلیون افغانی سهمیه پرداخت، فعالیت بانک ملی نیز به‌کندی گرایید. «شاید بزرگترین علت این‌که کار مؤسسه به منظور مذکور از پیش نرفت،

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳، ص ۲۸۰

۲. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷، ص ۳۵۶

۳. سالنامه‌ی افغانستان ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۴، صص ۳۱۹ تا ۳۲۲

۴. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۱، صص ۲۰۹ تا ۲۱۹

دخول سرمایه‌ی دولت بوده باشد؛ چه با دخول سرمایه‌ی دولت بیروکراسی و فرمالیته‌بازی نیز توأم آمد و می‌آید.» از این پررنگ دیدن بروکراسی و فرمالیته‌بازی مشخص می‌شود که آقای عقیفی مخالف سرسخت دخالت دولت در بازار است و تصور می‌کند که راه منطقی و اصولی توسعه، به کار افتادن دست نامرئی آدام اسمیت و خلع ید دولت است. البته سوسیالیست‌ها نیز بر خلع ید دولت از تمامی امور زندگی بشر تأکید می‌کنند؛ با این تفاوت که این خلع ید، پس از نابودی کامل طبقات و گذار به جامعه‌ی بی طبقه انجام می‌شود. در ادامه عقیفی با اشاره به بیلانسن بانک ملی در سال ۱۳۳۰ می‌نویسد که «میزان حسابات جاری بانک ملی ۷۸/۷۸۷۴۸۷۴۸۷ افغانی و حساب امانت ۸۸/۸۸۱۶۷۶۲۱۱۶۷ افغانی و صندوق پس انداز ۷۸/۱۱۷۱۸۳۲ افغانی» است. به باور عقیفی، دودلیل عمده‌ی پایین بودن سطح حسابات جاری، امانت و پس انداز در بانک ملی، عدم امنیت حقوقی و ناآشنایی مردم با نظام بانک‌داری است. با این حال مشخص است که دلایل عمده، پایین بودن سطح درآمدزایی مردم، کشاورزی سنتی و چرخش پولی کُند در بازار بوده نه آن موارد جزئی که آقای عقیفی به آن اشاره کرده است. بانک دومی که عقیفی بر روی آن انگشت گذاشته، د افغانستان بانک است. سرمایه‌ی ابتدایی این بانک در سال ۱۳۲۹، ۱۲۰ میلیون افغانی بوده و ذخیره‌ی بانکی آن به ۱۴/۲۸۰۲۸۴۹۵۳۲۲ افغانی رسیده است. در سال ۱۳۲۶ از دل اساسنامه‌ی د افغانستان بانک، مؤسسه‌ی «کسه‌ی عمرانی» بیرون می‌زند. آن‌طور که اساسنامه پیشنهاد کرده بود، هرگاه معاملات قرضه‌دهی کسه‌ی عمرانی به سطح ۵۰ میلیون افغانی رسید، این مؤسسه می‌تواند تبدیل به بانک رهنی مستقل شود. وظایف این مؤسسه پرداخت کمک‌هزینه‌های عمرانی، هزینه در بازسازی و زیباسازی شهری و کمک به افزایش سطح بهداشت و درمان عمومی خوانده شده بود. سرمایه‌ی مؤسسه‌ی رهنی - دست‌کم تا هنگام نوشتن این مقاله در ۱۳۳۱ - ۳۰ میلیون افغانی بود. آقای عقیفی در پایان پیشنهاد می‌کند که دولت و سرمایه‌گذاران، بخشی از سرمایه‌ی‌شان را به تأسیس بانک‌های «زراعتی، صرفه‌جویی، تعاونی، پستی و بلدی» اختصاص دهند تا نظام بانک‌داری به مراکز شهرها و حتی روستاهای دورافتاده‌ی کشور گسترش یابد و سبب رونق کسب و کار شود. این اتفاق می‌افتد و دولت سیاست گسترش بانک‌های غیرتجاری را روی دست می‌گیرد. در سال ۱۳۳۳ و بر پایه‌ی پلان اول اقتصادی داوودخان، «بانک زراعتی و صنایع روستایی» تأسیس می‌شود. در واقع این نخستین بانک کشاورزی برای حمایت از دهقانان و محصولات زراعتی کشور محسوب می‌شد. «بانک متذکره حاوی شعب مرکزی و ایالاتی بوده و به صفت کوپراتیف کریدتی زراعتی حاضر است به غرض توسعه و تقویه‌ی بنیه‌ی زراعتی و حفر کاریزها و پخته‌کاری دهنه‌های حقبه‌ی مزروعی و به کار انداختن آب‌های خارج از استفاده در مقابل اخذ مفاد جزئی با زارعین بی‌بضاعت مملکت مساعدت نماید و هم آماده است هر نوع ماشین و لوازم صنایع روستایی

از خارج تورید و به غرض تعمیر صنایع در مقابل اخذ مفاد کمتر به دسترس علاقه‌مندان بگذارد.»^۱ بعدها خواهیم دید که این بانک در عرصه‌ی خدماتی که ادعا کرده تا چه میزان موفق عمل کرده است. بانک بعدی‌ای که در همین سال تأسیس می‌شود، «پشتنی تجارتنی بانک» است. این بانک با سرمایه‌ی ابتدایی ۱۲۰ میلیون افغانی به غرض توسعه و بهبود اوضاع تجاری، تهیه‌ی ارزهای خارجی و کمک مالی به افرادی که «زیورات و اجناس قیمت‌دار» را به عنوان ضمانت به بانک می‌سپارند، ایجاد شد. بانک رهنی و تعمیراتی پس از ناتوانی مؤسسه‌ی کسه‌ی عمرانی در پرداخت قروض مناسب به مأموران دولتی سراسر کشور ایجاد شد. «بانک متذکره به عهده گرفته است که علاوه بر انجام دادن معاملات رهنی، در هر سال یک تعداد عمرانات مدرن^۲ و صحی که متضمن کافه‌ی احتیاجات مبرم فامیلی مأمورین باشد، مطابق به پلان شهرسازی به قیمت مناسب تهیه نموده، به دسترس مأمورین بگذارد و هم در قسمت تعمیرات دواير دولتی و انکشاف هتل‌ها فعالیت‌های اساسی بروز دهند.» این بار اما، دولت اشتباه گذشته را تکرار نمی‌کند و نه یک نفر را در رأس امور تجاری و بانک‌داری قرار می‌دهد و نه هم آن‌طور که آقای عقیفی آرزو می‌کرد، بانک‌ها را به سرمایه‌داران منفرد می‌سپارد.

دولت برای نخستین بار کمیسیون تثبیت نرخ‌ها را نیز ایجاد می‌کند. گزارشی که وزارت اقتصاد در سالنامه‌ی ۱۳۳۳ در این مورد ارائه می‌کند بسیار جالب توجه است. در بخشی از این گزارش چنین می‌خوانیم: «می‌توان گفت از سال‌ها به این طرف تجارت و بازارهای تجارتنی ما از شکل بازارهای محلی و بومی یک قدم فراتر نهاده و کوچکترین تحول اقتصادی را که دنیای امروز در هر امری از امور زندگی پدید آورده است، به خود قبول نکرده، بلکه واضح‌تر گفته شود، تجار ما هنوز هم مانند ادوار پیشین پارچه‌ی مالی خود را به قیمتی خریده و به قیمتی که اراده‌ی شخصی و حرص و آز بی حساب‌شان بدان قناعت کرده است، بدون در نظر داشتن حساب جمعیت و مفاد عادلانه‌ی اجتماعی آن را به فروش رسانده‌اند.»^۳ می‌بینید که چطور با معیشت و در کل زندگی و افکار مردم بازی می‌شود. از ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۹ همه‌ی دولت‌مداران و سیاست‌گذاران اقتصادی ادعای‌شان این بود که اگر در هیچ حوزه‌ای پیشرفت چشمگیری دیده نمی‌شود، دست‌کم در بخش تجارت نمی‌توان پیشرفت‌ها را نادیده گرفت. اما، در سال ۱۳۳۳، دیدگاه رسمی وزارت اقتصاد چنین تغییر می‌کند. به هر حال کنترل قیمت‌ها قدمی رو به جلو محسوب می‌شود - آن هم سه سال پس از نشر مقاله‌ی صعود نرخ‌های محمدصدیق فرهنگ. «وزارت اقتصاد ملی... از همه اولتر به تشمت و پراکندگی وضع بازار ملتفت شده و برای این‌که از این تشمت و پراکندگی که دوام با تموج بی‌اساس نرخ‌های مواد وارداتی

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۳، ص ۱۲۰

۲. اصل: مودرن

۳. همان، ص ۲۲۷

بود، جلوگیری به عمل آید و تفاوت نرخ‌ها از بین رفته و تثبیت در امور نرخ‌ها پدید آید، اولاً تجویز نمودند تا دکانداران مرکز تکت‌های قیمت جنس را بالای اجناس خود نصب بنمایند... وقتی این امر تطبیق شد... متعاقباً مرحله‌ی دوم تثبیت نرخ‌ها و جلوگیری از گران‌فروشی که عبارت از کنترل نرخ‌ها بوده، فرامی‌رسد.»

پلان اقتصادی داوودخان: تمرکز بر کشاورزی

هنگامی که داوودخان در سال ۱۳۳۲ بر کرسی نخست‌وزیر تکیه زد، مردم به شدت گرفتار بحران کمبود غله بودند. خشکسالی در سال ۱۳۳۱ سراسری شد و آن قدر به محصولات کشاورزی آسیب رساند که خطر قحطی همه‌ی مردم شهر و روستا را تهدید می‌کرد. به همین دلیل «برای رفع صعود نرخ و پیش‌بینی از مخاطره‌ی قحطی غله، نظر به ارشاد و هدایت والا حضرت سپهسالار غازی صدراعظم - شاه محمود خان - وزارت اقتصاد ملی مطالبه‌ی کمک برای به دست آوردن ۱۰ هزار تن غله را از شق امداد تخنیک‌ی نقطه‌ی چهار ترومن نموده و در نتیجه حکومت آمریکا به اساس مراجعه‌ی دولت افغانستان دادن قرضه ۱/۵ میلیون دالر برای خریداری تخمین ۱۰ هزار تن غله از طرف آگزم بانک موافقه نمود.»^۱ کشوری که به گفته‌ی نظیف شهرانی به استثنای دوره‌ی هرج و مرج حبیب‌الله کلکانی، از روز کسب استقلالش در ۱۹۱۹ تا کنون، همواره به کمک‌های خارجی وابسته بوده و هرگز نتوانسته مستقل باشد، در دوره‌هایی چون دوره‌ی زوال والا حضرت سپهسالار غازی صدراعظم چنین به پرنگاه قحطی و گرسنگی کشیده شده است. داوودخان برای پیشگیری از فاجعه، در ۱۳۳۲ به وزارت مالیه دستور می‌دهد تا یک بار و برای همیشه معضل گدام‌های غله را حل و فصل کند. وزارت مالیه دو سال پس از درج شکایت از وضعیت گدام‌های غلات در نشریه‌ی وطن، سرانجام به همان نتایجی می‌رسد که مردم معمولی رسیده بودند: «در نتیجه ثابت شده که گدام‌های متذکره با این که از نقطه نظر ایجابات فنی معمول جهان تعمیر نگردیده است، برای حفظ غله نیز الی یک مدت طولانی مساعد دیده نمی‌شود. لهدا، در نتیجه‌ی یک سلسله سنجش‌های اساسی بر این قرار داده شد تا چنان گدام‌های

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۱، ص ۳۰۲

اساسی تعمیر شود که دارای ظرفیت وسیع بوده و هم بتواند غله بدون از تصادف به کدام امراض نباتی الی مدت درازی در آن نگه داشته شود.»^۱ پس از نشر گزارش وزارت مالیه، دولت تصمیم گرفت تا از تجربه و ظرفیت شوروی بهره برده و با کمک مالی این کشور، دوسیلوی بزرگ را در کابل و پلخمری اعمار کند.

وزارت مالیه در ۱۳۳۴ آماری از «میزان عمومی مالکین و مواشی و محصول ولایات افغانستان» ارائه می کند که با این که دقیق نیست؛ اما، برای درک وضعیت روستانشینان آن دوره بسیار به کارمان می آید. این آمار بر اساس میزان مالیه دهندگانی تنظیم شده که تا سال ۱۳۳۴ در دفاتر دولتی ثبت نام شده اند.

میزان عمومی مالکین	۹۳۴۷۸۲ نفر
مواشی	۱۶۶۲۶۷۱۹
اندازه‌ی محصول	۳۹۰۱۳۰۰۳ ^۲

سپس با تفصیل آمار مالکان زمین‌های کشاورزی تک تک ولایت‌ها را نظر به نوعیت و مساحت زمین ارائه می کند و در آخر به مجموعه‌ی ذیل می رسد:

مقدار عمومی اراضی به جریب:

رودبار	۵۰۹۶۷۲۳ جریب
چشمه‌سار	۴۵۴۰۷۹ جریب
کاریزی	۶۱۵۱۴۳ جریب
للمی	۳۳۸۹۰۴۸ جریب
میزان عمومی اراضی به جریب	۹۵۵۴۹۹۳ جریب
مقدار عمومی مالیه به افغانی	۲۲۵۰۰۹۲۵ افغانی

تعداد مالکین:

از ۰ الی ۲ جریب	۲۵۷۸۷۲ نفر
از ۳ الی ۲۰ جریب	۲۶۵۲۴۳ نفر
از ۲۱ الی ۳۰ جریب	۳۲۳۴۴ نفر
از ۳۱ الی ۵۰ جریب	۲۶۲۴۰ نفر

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۲، صص ۶۹ و ۷۰
 ۲. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۴، ص ۴۰۶ به بعد

از ۵۱ الی ۷۰ جریب	۱۶۰۳۴ نفر
از ۷۱ الی ۱۰۰ جریب	۶۴۵۰ نفر
از ۱۰۱ الی ۱۵۰ جریب	۴۵۵۶ نفر
از ۱۵۱ الی ۲۰۰ جریب	۲۳۷۹ نفر
از ۲۰۱ الی ۳۰۰ جریب	۵۳۱۷ نفر
از ۳۰۱ الی ۴۰۰ جریب	۸۷۴ نفر
از ۴۰۱ الی ۵۰۰ جریب	۷۰۹ نفر
از ۵۰۰ جریب به بالا	۱۲۰۸ نفر
میزان عمومی مالیه دهندگان	۶۱۹۱۹۰ نفر

این آمار را پیش از همه، باید آن‌هایی که به طرح مزارع اشتراکی ریشخند می زنند بخوانند. آن‌هایی که هیچ دید تاریخی و واقع‌بینانه‌ای به سطح فلاکت و بدبختی و محرومیت مردم ندارند و چپ‌هراسی‌شان همواره به آن‌ها حکم می کند که چشمانتان را بر روی تاریخ ببندید و به سفسطه برخیزید، نمی توانند درک کنند که چرا جمعی بر علیه چنین نظامی بپاخاست و فریاد کشید: نه! این ظالمانه است. این نظام آسمانی نیست، الهی نیست، عقلانی نیست و از همه مهمتر انسانی نیست. خودمان بر سر خودمان آوارش کردیم و اکنون باید خودمان آن را اصلاح کنیم. حامیان ملاکان و منتقدان اشتراکی‌سازی، هرگز از خود نپرسیدند که مثلاً بر پایه‌ی آمار رسمی و حتی نادقیق فوق، چرا ۱۲۰۸ نفر از جمعیت ۱۵ میلیونی آن دوران کشور، هر یک مالک بیش از ۵۰۰ جریب زمین باشند؟ چرا بیش از ۲۵۰ هزار نفر، هر یک صرفاً مالک کمتر از ۲ جریب زمین باشند؟ و یا اصلاً چرا تنها ۹۳۴۷۸۲ نفر مالک کل اراضی و کل مواشی افغانستان باشند؟ پس باقی مردم چی؟ هنگامی که ادعا می کنیم که افغانستان کشوری زراعتی ست، آیا از خود پرسیده‌ایم که در این کشور زراعتی جدا از این ۱۰۰ هزار نفر، باقی مردم «زراعت پیشه و دامپرور» چطور روزگار می گذرانند؟ آن‌ها که مالک هیچ چیز جز توان بازوی خود نیستند، آن‌ها که زیر ستم مالکان زمین و مواشی کمر خم کرده‌اند، آیا حق ندارند از تغییر بنیادین مناسبات اجتماعی و تصاحب دسترنج‌شان دم زنند؟

برای شناخت بیشتر مسئله‌ی ارضی در افغانستان، بهتر است به مقاله‌ی «جغرافیای اقتصادی افغانستان»^۱ نوشته‌ی دکتر غلام‌عمر صالح رجوع کنیم. در این مقاله که تقریباً ۷ سال پس از آمار وزارت مالیه نوشته شده، به گمانم برای نخستین بار و به صورت دقیق روستاییان کشور از لحاظ میزان

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱، ص ۷۱ به بعد

مالکیت فردی، پیشه و سطح درآمد طبقه‌بندی شده‌اند. صالح می‌نویسد که از اراضی کشور سه طبقه استفاده می‌کند: مالکان اراضی، اجاره‌داران و کارگران زراعتی (کشتمندها). مالکان اراضی بزرگ معمولاً در حواشی شهرها خانه و زمین دارند. اکثرشان کار نمی‌کنند چون خرج و مصارفشان از اجاره‌ی زمین‌های کشاورزی تأمین می‌شود. این مالکان بزرگ، کاریز و نه‌ر مختص به خود را دارند و به راحتی زمین‌هایشان را آبیاری می‌کنند و آسیاب‌های شخصی‌شان را به کار می‌اندازند. این طبقه حتی آب کاریز و نه‌ر زمین‌هایشان را نیز می‌فروشند. «همچنین دهقانخانه‌های متوسط در افغانستان وجود دارد که تعداد نفوس هر یک آن‌ها از ۲۰ فرد تجاوز نمی‌کند و اراضی مربوط این نوع دهقانخانه نیز به کرایه داده می‌شود. در صورتی که یک اجاره‌دار مالک افزار زراعتی، حیوانات قلبه و تخم باشد، در آن صورت گاهی نصف و گاهی ۲ بر ۳ محصول زراعتی به صورت عمومی به زارع برمی‌گردد که آن هم به مناطق مختلف مربوط است.^۱ اما اگر گاهی افزار زراعتی و حیواناتی که به غرض زراعت از آن‌ها در قلبه استفاده می‌کنند، از مالک زمین باشد، ۴ بر ۵ حصه‌ی محصول زراعتی حصه‌ی مالک زمین و ۱ بر ۵ آن مزد اجاره‌دار می‌شود. بالاخره در صورتی که همه‌ی وسایل زراعتی به شمول تخم از طرف مالک زمین تهیه گردد، اجاره‌دار شرایط یک کارگر زراعتی را پیدا می‌کند که در این صورت ۹ بر ۱۰ حصه‌ی محصولات زراعتی حق مالک و ۱ بر ۱۰ آن حصه‌ی کارگر زراعتی می‌شود.» این است منطق فنودالیسم. از ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۹ عبدالمجید زابلی در پی رشد سرمایه‌داری تجاری و انحصارگرا در شهرهای کشوری بود که در روستاهایش یک کشتمند زیر آفتاب سوزان و در دشت‌های وسیع، کل سال جان می‌کند تا شب را با شکم خالی نگذارد و توانی برای کار فردا باقی گذارد. نه به عنوان

۱. بهره‌ی مالکانه در افغانستان همانند بسیاری از کشورهای آسیایی به جنس و یا اصل محصول پرداخت می‌شد؛ بدین جهت با این‌که تفاوت قابل توجهی در سود اجاره‌داران به وجود می‌آمد؛ اما، به هر حال بهتر از نظام اجاره‌گیری کامل زمین و محصول و همچنین پرداخت وجه نقدی در غرب بود. مارکس در فقر فلسفه در این مورد چنین می‌نویسد: «تا زمانی که نیازمندی موجب شود که کلیه‌ی محصولات کشاورزی‌ای که به بازار آورده می‌شوند خریداری گردند، قیمت بازار بر اساس مخارج گران‌ترین محصولات تعیین می‌گردد. به این جهت این تعادل قیمت‌ها - که در اثر رقابت و نه به خاطر مساوی بودن حاصل‌خیزی زمین به وجود آمده است - موجب می‌شود که مالک زمین مرغوب‌تر از هر صد کیلو غله‌ای که اجاره‌دارش می‌فروشد، ۱۰ فرانک بیشتر بهره‌ی مالکانه به دست آورد. فرض کنیم که قیمت غله به وسیله‌ی مدت کاری که برای تهیه‌ی آن لازم است تعیین می‌شود، در این صورت صد کیلو غله‌ای که از زمین مرغوب‌تر به دست آمده بلافاصله به ۱۰ فرانک به فروش خواهد رسید، در حالی که قیمت همین مقدار غله که از زمین نامرغوب‌تر حاصل شده باشد، ۲۰ فرانک خواهد بود.»

فقر فلسفه، کارل مارکس، بازنویسی یاشار آذری، نشر انترنتی: نشر کارگری سوسیالیستی، ۱۳۸۴، صص ۱۷۰ - ۱۷۱

با این‌که در افغانستان نیز قیمت غله بر اساس مدت‌زمان کاری که برای آن صرف شده تعیین نمی‌شد، دست‌کم اجاره‌داران در عوض پرداخت بهره‌ی نقدی به مالک زمین، اصل محصول را قسمت می‌کردند. اما، همین نظام نیز در نیمه‌ی دوم قرن بیستم کم‌کم تضعیف شد و سودخواران از نیازمندی کشتندان سوءاستفاده کرده و زمین‌ها را به اجاره‌ی کامل آن‌ها می‌سپردند و همه‌ساله به دلیل عدم پرداخت اجاره‌بها، بر درصدی سودشان و قروض دهقانان می‌افزودند.

یک کمونیست، بلکه به عنوان یک لیبرال، یک مسلمان، یک نهیلیست بی‌خیال در مقابل همه‌چیز و همه‌کس، لحظه‌ای باید تأمل کرد در کشوری که وزیر زراعتش، وضعیت کشت‌وکار و مالدارانی را فاجعه‌بار و ناامیدکننده می‌خواند، چگونه کشتمندی می‌توانسته با غرور ۱ سهم از ۱۰ حصه‌ی محصول را بردارد و به خورد خانواده‌اش بدهد.

در گرماگر تمركز بر توسعه‌ی کشاورزی در کشور، محمداکبر پامیر برای سالنامه‌ی ۱۳۳۳ مقاله‌ای را زیر عنوان «بانک زراعتی و صنایع روستایی»^۱ می‌نویسد و ابتدا ادعا می‌کند که این بانک «باید حداقل پنجاه سال قبل در این مملکت شروع به کار می‌نمود.» پس از تأسف خوردن، شرایط استفاده از قرضه‌های بانک زراعتی را تشریح می‌کند. یک دهقان در وهله‌ی نخست باید بدانند که قروض در برابر ارائه‌ی «گرو‌ی شرعی زمین‌ها» پرداخت می‌شود. «از مشتری سه نفر ضامن هم تقاضا می‌شود که باید اقل یک نفر آن‌ها باجایداد و بارسوخ باشد.» مشخص نیست که این بانک برای زمین‌داران و فنودال‌ها تسهیلات فراهم می‌سازد یا برای کشاورز بی‌زمین و حتی بی‌اعتبار. فلسفه‌ی وجودی این بانک، کمک به کشتندان و دهقانان بی‌بضاعت بوده؛ اما، از یک‌سوز زمین‌دار و ارباب ده اساساً چندان نیازی به تسهیلات و قروض بانک زراعتی و صنایع روستایی ندارند و از سوی دیگر کشتندان و دهقانان بی‌بضاعت نیز نه قادرند قباله‌ای گرو بگذارند و نه هم کسی ضامن‌شان می‌شود. پس از مدتی این طرح تعدیل می‌شود: «مشکل گرفتن سه نفر ضامن باجایداد هم حل گردید و عوض این‌که سه نفر ضامن باجایداد گرفته شود، به یک نفر اکتفا کردیم و از جانب دیگر زمین‌داری که نمی‌تواند این یک نفر ضامن را تهیه کند، می‌تواند عوض ضامن با جایداد فقط ضامن سر داده و یک مقدار زمین دیگر خود را طور ضامن زیر مراقبت بانک بگذارد.» به هر حال از این طرح نیز بخش بزرگی از مردم که صرفاً کشتمند و برزگر بودند بی‌نصیب ماندند. تقریباً ۱۰ سال بعد دولت در پلان دوم اقتصادی تصمیم می‌گیرد تا بخشی از زمین‌های دولتی را در اختیار دهقانان بی‌زمین قرار دهد. برای شناسایی کشتندان و افراد بی‌زمین طرح تثبیت ملکیت‌ها روی دست گرفته می‌شود و این طرح ناکامل بالاخره میزان، مساحت، نوعیت و موقعیت زمین‌های دولتی را مشخص می‌سازد. «این اقدام دولت جهت آن صورت گرفته است که عده‌ی کثیر اهالی کشور که از داشتن زمین محرومند، صاحب زمین شده، به اثر زحمتکشی‌های ممتد و تملک‌شان، مقدار استحصال‌ات مواد زراعتی افزونتر شود و از طرف دیگر جارو و جنجال‌های دولت از ناحیه‌ی این‌گونه زمین‌ها کمتر و عواید فروش آن به خزینه‌ی دولت انتقال یابد.»^۲

اکنون می‌توانیم با یک پس‌زمینه‌ی مشخص پلان نخست پنج ساله‌ی اقتصادی را سنجش کنیم.

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۳، صص ۴۳۴ به بعد

۲. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳، صص ۲۲۶

پیش از آن که داوودخان با همراهی وزیر مالیه اش پیش نویس پلان نخست اقتصادی را به ظاهر شاه پیشکش کند، شاه محمودخان در صدد تدوین یک طرح اقتصادی برای توسعه کشور برآمده بود. وزارت اقتصاد پلان را در اواسط سال ۱۳۳۰ به کابینه شاه محمود پیش کرد. در سال ۱۳۳۱ عملاً کمیسیون های مربوط به «پلان عمومی اقتصادی و اجتماعی»^۱ تشکیل شدند. پلان توسعه از طرف سازمان ملل متحد به وزارت اقتصاد پیشنهاد شده بود؛ اما، مشخص است که ایده اصلی بر اساس چارچوب فعالیت های اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی ترتیب یافته بود. با این حال پیش از آن که قدمی برداشته شود یا حتی کار کمیسیون به اتمام برسد، شاه محمود خلع قدرت می شود و داوودخان جایش را می گیرد. پلان عجولانه ی داوودخان در هفت بخش مشخص ترتیب یافته بود:

زراعت و آبیاری

مواصلات و نقلیات

خدمات عامه

صنایع و معادن

تجارت

پول و بانکداری

فینانسمن پلان

آن طور که در سالنامه ی ۱۳۳۲ آمده،^۲ «زراعت از نظر اهمیت و قدامت، مهمترین فصل پلان را» تشکیل می داد. برنامه های کشاورزی به بخش های «مدافعه ای»، «اصلاحی» و توسعه ای» تقسیم می شد. مدافعه و پیشگیری از امراض و آفات حیوانی و گیاهی، اصلاح نسل دام ها و برخی از گیاهان مصرفی و ساخت و توسعه ی بندها، کاریزها و آبیاری اراضی لم یزرع اهداف عمده ی پلان در بخش کشاورزی بودند. قرار بر آن بود تا با تطبیق مواصلات و نقلیات، به طول ۱ هزار کیلومتر از جاده های مهم کشور پخته کاری و قیرریزی شود و میدان های هوایی شهرهای مهم نیز اعمار گردند. بخش مشخصی از بودجه ی پلان نیز به توسعه ی مخابرات اختصاص یافت. در بخش معارف، پیش از آن در سال ۱۳۳۱ طرح راه اندازی مکاتب دهاتی در سراسر روی دست گرفته شده و تا اندازه ای موفق عمل کرده بود و قرار بر آن شد تا این طرح بر اساس پلان اول توسعه یابد. «مکاتب دهاتی عبارت از آن مؤسسات تحصیلات ابتدایی است که به مقصد تعلیم و تربیه اطفال دهاتی در جاهایی که الی ۵ کیلومتر نزدیک آن مکتب اساسی نیست، افتتاح [شده] و طلاب در شمول و اخراج از آن مختارند.»^۳

بخش توسعه ی صنایع، بیشتر بر تولید برق و گسترش شبکه ی برق رسانی تمرکز یافته بود. فینانسمن پلان نیز از لحاظ مصرف به سه تصنیف مشخص تقسیم شده بود: فصل حکومتی، فصل بلدی و فصل خصوصی. فصل حکومتی به دو بخش مصارف عادی و مصارف توسعه ای تجزیه شده بود که مجموع این دو نظر به سال قرار ذیل بود:

۱۳۳۵	۱۷۷۹/۴۹۵ میلیون افغانی
۱۳۳۶	۱۹۷۰/۲۷۹ میلیون افغانی
۱۳۳۷	۲۰۷۰/۲۹۲ میلیون افغانی
۱۳۳۸	۲۱۶۲/۵۲۵ میلیون افغانی
۱۳۳۹	۲۰۷۹/۳۲۱ میلیون افغانی

قرار بر این بود که بودجه ی پلان پنج ساله نیز از سه مسیر «واردات حکومت»، «استقراض و امداد خارجی» و «سرمایه ی خصوصی» تأمین شود. در همین ابتدا باید گفت که استقراض و امداد خارجی و همچنین سرمایه گذاری بخش خصوصی، در این پلان صرفاً پیش بینی شده بود و اساساً در جریان تدوین پلان هیچ تعهد یا قرارداد ابتدایی با کشورهای کمک کننده و شرکت های خصوصی برقرار نشده بود. به بیانی دیگر، اصلاً مشخص نبود که بخش قابل توجهی از بودجه ی پلان توسعه دقیقاً از کجا و توسط چه کس، نهاد یا کشوری تأمین می شود. اگر به میانه ی پلان پنج ساله و به سال های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ رجوع کنیم آمار دقیقتری از بودجه ی پلان به دست خواهیم داد:

«مصارف انکشافی حکومتی در پلان پنج ساله:

زراعت و آبیاری	۲۲۴۹/۳ میلیون افغانی	۴۰/۶ فیصد
حمل و نقل و مخابرات	۱۶۲۵/۱ میلیون افغانی	۲۸/۳ فیصد
صنعت	۷۲۸ میلیون افغانی	۱۲/۷ فیصد
خدمات اجتماعی	۶۵۲/۷ میلیون افغانی	۱۱/۴ فیصد
معادن	۲۴۲/۷ میلیون افغانی	۴/۲ فیصد
متفرقه	۶۵/۳ میلیون افغانی	۲/۸ فیصد

مجموع مصارف اداری و عادی دولت در ظرف پنج سال پلان بالغ بر ۳/۵۰۸۱ میلیون افغانی می شود که با این ترتیب مجموع مصارف عادی و انکشاف پلان مساوی به ۴/۱۰۷۸۹ میلیون افغانی

۱. سالنامه ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۱، ص ۲۸۳
 ۲. سالنامه ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۲، ص ۶۸ به بعد
 ۳. سالنامه ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۱، ص ۱۱۱

می‌گردد.»^۱ قرار بر این بود که ۷۵ درصد بودجه‌ی توسعه‌ای پلان از منابع داخلی و ۲۵ باقی‌مانده از منابع مالی خارجی به دست آید. اکنون می‌توانیم به گزارش سال ۱۳۳۷ استناد کنیم. «وزارت پلان که مسئولیت اساسی پیشرفت پلان اقتصادی مملکت را به دوش دارد، سعی ورزیده است تا از هر منبع خارجی که ممکن باشد امداد بهتر و بیشتر برای پلان‌های انکشافی مملکت حصول نماید. این کوشش و اقدامات بی‌نتیجه نمانده است؛ زیرا قبلاً سازمان ملل متحد و اداره‌ی همکاری بین‌المللی آمریکا تنها دو منبعی بود که امداد می‌نمودند.»^۲ به این دو، کشورهای فرانسه، آلمان غربی و شوروی نیز افزوده می‌شوند.

سازمان ملل متحد ۷۰۰۶۰۳ دالر

اداره‌ی همکاری بین‌المللی آمریکا ۲۴۱۴۳۰۰۰ دالر

همچنین دولت افغانستان برای کسه‌ی صنعتی یک قرضه‌ی ۲۵ میلیون دالری از بخش توسعه‌ای اضلاع متحده‌ی آمریکا درخواست کرد که مشخص نشد آمریکا این قرضه را به افغانستان پرداخت کرد یا خیر.

جمهوریت فدرال آلمان غربی ۱۶۰۰۰۰ دالر برای سروی دریای کوچک

فرانسه، جاپان، چکسلواکیا و شوروی در حال رایزنی

اما چرا پلان اقتصادی اول موفقیت نسبی داشت و نتوانست به طور کامل تطبیق شود؟ چون خلای کمک‌ها و قرضه‌های خارجی و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی هرگز پر نشد. سیاست اقتصادی داوودخان بر توسعه‌ی زراعت تمرکز یافته بود؛ ولی سازمان ملل متوجه مشکل گسترده و شایع کشور یعنی بهداشت و درمان بود، آمریکا گرفتار طرح توسعه‌ی وادی هلمند بود و شوروی نیز جز جاده‌سازی و توسعه‌ی شبکه‌ی برق‌رسانی به سایر بخش‌ها علاقه‌ی چندانی نداشت. اما شخص خودرأی و دیکتاتوری چون داوودخان نمی‌توانست اولویت‌های شوروی و آمریکا را در منطقه درک کند یا بپذیرد و تصور می‌کرد با حفظ توازن رابطه میان این دو کشور می‌تواند از هر دو به نوعی استفاده کند. در اینجا و اکنون توسعه‌ی صنعتی را به بحث نمی‌کشیم و مشخصاً به توسعه‌ی کشاورزی می‌پردازیم.

داوودخان در بدو تصاحب کرسی نخست‌وزیری، ریاست زراعت را به سطح وزارت ارتقا می‌دهد. (۱۳۳۲) چند سال پس از تشکیل مکاتب دهاتی (۱۳۳۱) وزارت معارف بر اساس پلان، «زراعت علمی» را وارد مضامین درسی مکاتب ابتدایی می‌کند و برای کار عملی دانش‌آموزان و آموزگاران

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷، ص ۲۴
 ۲. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸، ص ۵۰ به بعد

نیز بخشی از زمین‌های الحاقیه‌ی مکاتب سراسر کشور را در اختیارشان قرار می‌دهد «تا خودشان عملیات باغبانی و زراعت را در آن انجام داده، ذوق و استعداد پیشه‌ی زراعت در طلاب مدارس بیدار شود.»^۱ برای تحول اجتماعی در روستاها نیز در کنار گسترش مکاتب دهاتی، «مراکز تربیت اجتماعی زنان در دهات» ایجاد می‌شوند. «زنان و دخترانی که در این مراکز جمع می‌شوند، از کنفرانس‌ها، از کتابخانه، از کورس‌های سوادخوانی و صحی و از کورس‌های دوخت و بافت این مراکز استفاده می‌نمایند و برای [سایر] زنان دهکده راهنما و معاون‌های خوبی می‌شوند.»^۲ دولت که نمی‌دانست با جمعیت عظیم بی‌سواد و بی‌کار و بی‌زمین روستایی چه کند و چطور آن‌ها را با الزامات مهمترین پلان اقتصادی آن دوران - که از قضا بر توسعه‌ی کشاورزی تمرکز یافته بود - تطبیق دهد، در سال ۱۳۳۶ به عقب باز می‌گردد و سرانجام می‌پذیرد که تدوین هر برنامه‌ی توسعه، نیازمند یک اصل ابتدایی اما اساسی است: آمارگیری. در همین سال، «مدیریت عمومی پلان» تبدیل به وزارت می‌شود. در ابتدای گزارش سالانه‌ی این وزارت چنین می‌خوانیم: «پلان حاضر بنا بر فقدان اساسات احصائیوی دقیق و معلومات و سروی‌های قبلی، وقت و لزوم فوری شروع کار، چنانچه باید و شاید تمام شرایط و ملحوظات پلان را نتوانسته مراعات نماید. لذا بنا بر تجربه‌ای که از این موضوع به دست آمده، لازم دیده می‌شود تا از حال به یک سلسله‌تتبعات، جمع نمودن احصائیه‌ها، تحلیل آن‌ها و از همه مهمتر یک تعداد سروی‌های ابتدایی پرداخته شود. بدین ملحوظ امید می‌رود سروی‌های آتی در ظرف سه سال آینده‌ی پلان تکمیل شود.»^۳ بله، دو سال پس از شروع پلان، دولت تازه تصمیم می‌گیرد که در یک طرح سه‌ساله، پیش‌نیازهای راه‌اندازی یک برنامه‌ی توسعه‌ای را آماده سازد. یعنی یک سرشماری سراسری راه‌اندازی کند، آماری از کارمندان دولتی کشور به دست دهد و مهمتر از همه، برای توسعه‌ی کشاورزی، آماری از منابع آبی و ارضی افغانستان تهیه کند. طبق پلان دولت برای بخش زراعت و آبیاری ۲۲۴۹/۳ میلیون افغانی که ۴۰٪ درصد کل بودجه‌ی پلان را تشکیل می‌داد، اختصاص یافته بود. ولی در شرایطی که به گفته‌ی خود وزارت پلان، اساساً آمار دقیقی از منابع آبی و ارضی و شمار روستائینان و کوچی‌ها در دست نیست، این هزینه بنا بر چه ملحوظاتی تعیین شده است؟ مشخص است که بخش بزرگی از پلان اقتصادی اول بیشتر به یک بلندپروازی بی‌ملاحظه و شتاب‌زده می‌ماند که صرف مرام‌های سیاسی داوودخان شد. اما از آنجا که ما قرار را بر آن گذاشتیم که از صدور احکام کلی و انتقادهای بی‌زمینه و بی‌ریشه دوری کنیم، بهتر است به اواخر پلان دوم اقتصادی و اعترافات وزیر زراعت درباره‌ی اوضاع وخیم کشت‌وکار ارجاع دهیم.

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷، ص ۵۰

۲. همان، ص ۵۴

۳. همان، ص ۲۵۸

دکتر محمدناصر کشاورز، وزیر زراعت کابینه‌ی دکتر محمد یوسف در نخستین کنگره‌ی زراعتی (۱۳۴۳) بیانیه‌ای ایراد می‌کند و در آن «دهقانان و مالداران» مملکت را متوجه یک خطر بزرگ می‌کند. مشخص نیست که چرا این هشدار در عوض رسیدن به گوش دولت‌مداران به دهقانان و مالداران بیچاره و بی‌پناه انتقال می‌یابد؛ اما، به هر حال تکان‌دهنده است: «تولیدات زراعتی کشور همین اکنون ضرورت مواد خوراکی داخل مملکت را تکافو نمی‌کند؛ چنانچه سالانه بیش از ۱۵۰ هزار تن گندم که ۷ فیصد تولیدات گندم ما را تشکیل می‌دهد، رسماً از خارج توريد می‌کنیم.»^۱ در ادامه اعتراف می‌کند که «دهقان و مالدار افغانستان که در حدود ۸۵ فیصد نفوس مملکت را تشکیل می‌دهد، در حقیرترین شرایط زندگی بسر می‌برد. طرز زراعت ابتدایی بوده، تولیدات زراعتی با آلات و افزاری صورت می‌گیرد که از نقطه نظر آثار عتیقه همه قابل موزیم می‌باشد.» در جمله‌ی بعدی می‌پرسد: «چرا این همه بدبختی‌ها به زراعت که ستون فقرات اقتصاد مملکت است، متوجه گردیده؟» پاسخ وزیر دولت ظاهرشاهی روشن است: ذهنیت سنت‌گرا و عقب‌مانده‌ی دهقان و نبود امکانات لازم. آقای کشاورز با بحث بر روی خصوصیات زراعتی افغانستان باز به یک واقعیت وحشتناک اقرار کرده و به نوعی آینده‌ی اقتصاد کشاورزی افغانستان را پیش‌بینی می‌کند: «قلت مواد غذایی، سیر صعودی قییم مواد ارتزاقی و توريد مدام مواد خوراکی نشان می‌دهد که به قلت مواد ارتزاقی شدیداً مواجه می‌باشیم.» این نتیجه‌گیری اسفبار آقای کشاورز نیز پس از تقسیم کار نفوس ۱۵ میلیونی کشور بر ۲۰ میلیون جریب زمین کشاورزی به دست آمده است. در حالی که مشخص است که این آمار دقیق نیست و بر اساس آماری که پیش از این ارائه کردیم، در آن دوره اکثریت روستانشینان به کلی از داشتن زمین مزروعی محروم بوده و برای معدود فنودال‌های منطقه‌ی شان کشت‌مندی می‌کردند. در واقع آن‌ها برخلاف محاسبه‌ی آقای کشاورز، آنچه را که می‌کاشتند نمی‌خوردند و سهم‌شان بسیار ناچیز بود. نکته‌ی جالب توجه اینجاست که در پایان باز هم بر همان معضل ۷ سال پیش یعنی نبود آمار دقیق و قابل اتکا تأکید شده و ادعا می‌شود که «به منظور وصول به مقاصد سه‌گانه [رفع قلت مواد غذایی، تهیه‌ی مواد خام زراعتی و افزایش صادرات محصولات کشاورزی] ناگزیر باید پلان اساسی زراعتی ترتیب و تنظیم یابد. اما، نظر به فقدان اقتصادی و احصائیه‌های قابل اعتبار، ترتیب و تهیه‌ی چنین پلانی مشکل به نظر می‌رسد.» مشخص نیست چرا معضلی که در برابر دو پلان‌های اقتصادی مقاومت کرده و حتی در سال ۱۳۴۳ نیز به عنوان یکی از موانع بزرگ در برابر تطبیق و عملی شدن پلان‌های اقتصادی و کشاورزی شناخته می‌شود، همچنان پابرجا و رفع‌ناپذیر است.

دهه‌ی چهل: کار، کارگر، کارخانه

پیش از آن‌که وارد نیمه‌ی نخست دهه‌ی چهل شمسی شویم، بهتر است نیم‌نگاهی به تفسیر جناح راست از کار، کارگر و کارخانه داشته باشیم. عتیق‌الله معروف در سال ۱۳۳۲، مقاله‌ای را زیر عنوان «فابریکه‌ی قند ننگرهار و رول اجتماعی آن»^۱ نوشت. این مقاله به طور غیرمستقیم جایگاه کارگر، کارفرما و کارخانه را تثبیت کرده و تعریفی به اصطلاح اجتماعی از کار و تولید کارخانه‌های ارائه می‌کند. در آمد مقاله با همان جدال تکراری، مرسوم و بی‌معنی معیارهای مادی و معنوی سعادت بشری آغاز می‌شود؛ اما، سرانجام نقشه‌ی کارخانه به دست می‌آید:

«عمارتی که محل نصب ماشین‌هاست.

عمارت ترمیم‌خانه که به طرف جنوب شرق فابریکه وقوع دارد.

عمارت گدام فابریکه که ظرفیت آن گنجایش مقدار زیادی از شکر را دارد.

عمارت دفتر و محل کار اعضای اداری و فنی فابریکه که جانب جنوب فابریکه به پا ایستاده است.

عمارت دو منزله‌ی کلوپ فابریکه که به انواع لوازم و اثاثیه‌ی عصری مجهز می‌باشد. این عمارت به جانب شمال غرب فابریکه واقع است.

عمارتی که جانب غرب فابریکه واقع است و با تمام لوازم ضروری برای نشیمن انجینیر فنی فابریکه آماده می‌باشد.

عمارت دیگری که جانب غرب فابریکه به پا ایستاده است و مخصوص مستخدمین با عایله‌ی خارجی است. جمیع سامان و لوازم ضروری این عمارت نیز مرتب و مکمل می‌باشد.

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴، ص ۲۸۶ به بعد

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴، ص ۸۴ به بعد

عمارت دومنزله‌ی دیگری که در جنوب غرب فابریکه وقوع دارد نیز با جمیع لوازم قابل استفاده بوده و نیز مخصوص مستخدمین با عایله‌ی خارجی است.

عمارت مخصوص مستخدمین بی عایله‌ی داخلی که جمیع لوازم آن تکمیل و آماده است، به طرف شرق فابریکه قرار دارد.

عمارت مأموریت دروازه و پهره‌دارخانه که در جنوب فابریکه واقع است.

عمارت تحویل خانه‌های جنسی فابریکه که طرف غرب آماده‌ی استفاده می‌باشد.

تعمیر کوچک ماشین پترولی برق که در شمال فابریکه وقوع دارد.

گراچ‌های موتر و غیره.»

با این که معروف هیچ اشاره‌ی مشخصی بر «رول اجتماعی» کارخانه نمی‌کند، اما شاید چنین چینی اجتماعی‌ای در تاریخ و یاد دست کم در صنعت کشور بی‌مانند باشد. برای نخستین بار کلونی‌ای از کارگران ماهر و غیر ماهر از اطراف و اکناف ننگرهار در یک کارخانه هم کار کرده و هم همانند سربازان نظام وظیفه زندگی می‌کنند. کارخانه‌ی قند ننگرهار همه چیز داشت: کارگرانی که تمامی دغدغه و فکر و زندگی شان کارخانه بود، کارفرمایان و متخصصانی که با خیال آسوده و امکانات رفاهی جدا از کارگران اما در محوطه‌ی کارخانه بسر می‌بردند و کارخانه‌های که دیگر همانند دوره‌ی امانی تولیدات کارگاهی نداشت، بلکه در پی آن بود تا کشور را از واردات شکر بی‌نیاز سازد. صرفاً آنچه که نیاز بود بهره‌برداری از این تجمع و انباشت نیروهای انسانی به نفع ارزش‌های انسانی بود. کارگران سندیکا نداشتند، نمی‌دانستند شورا چیست و شاید تصورشان این بود که کمونیست یعنی یک شخص بی‌خدا و بی‌دین که به باور کسانی چون معروف و رشاد، صرفاً به مادیات این دنیای فانی می‌اندیشد. این کارخانه به جایی نرسید و آن قدر تولید کرد که سرانجام «دود شد و به هوا رفت.» چون کارگران با آموزه‌های سیاسی آشنا نشدند، نسبت خود را با کارفرما تعیین نکردند، با کارگران سایر کارخانه‌ها و سایر اصناف ارتباط برقرار نکردند و به این نکته پی نبردند که ارزش کالای تولیدی نه از ذکاوت متخصصان خارجی و درایت کارفرمایان و نعمات نهفته در طبیعت، که از زور بازوی آن‌ها متبلور می‌شود. چرا؟ چون روشنفکران ما در آن دوران مشغله‌های دیگری داشتند. راست‌گرایان و ناسیونالیست‌ها درگیر مسئله‌ی پشتونستان و زبان پشتو بودند و چپ‌گرایان نیز قدرت را در جای

دیگر، در کابل، در ارگ و در دستان شاه می‌دیدند نه در زور بازو و اراده‌ی کارگران و دهقانان.

تأسیس و راه‌اندازی کارخانه‌ی قند ننگرهار از لحاظ طرح توسعه‌ی صنعت کشور اهمیت به‌سزایی داشت؛ اما در مقابل طرح‌های خدمات عامه پروژه‌های کوچک به نظر می‌رسید. دولت در جذب سرمایه‌های خارجی برای پیشبرد پلان اول و دوم اقتصادی چندان موفق عمل نکرد؛ اما، بخش صنعت و خدمات عامه خلاف اراده‌ی دو پلان، مسیرش را پی گرفت:

«روی هم‌رفته در سال ۱۳۳۵ به طور مجموعی تخمیناً ۱ میلیون و ۸۰۰ هزار دالر از ناحیه‌ی سرمایه‌ی خارجی در شقوق ذیل به کار انداخته شده است:

۱- فابریکه‌ی چینی‌سازی جاپان به نام کمپنی ماروبینی به اشتراک سرمایه‌ی ۱۰۲۶۰۴۰ دالر به طور مشترک به اشتراک د پشته‌ی اتحادیه شرکت قندوز سرمایه‌گذاری نموده است.

۲- شرکت لم‌تد آریانا ایرلین به اشتراک ۵۱ فیصد به سرمایه‌ی ۸ لک دالر با کمپنی هوانوردی اندیمار [به] طور مشترک سرمایه‌گذاری نموده و در خطوط فضایی مصروف کار گردید که اخیراً مؤسسه‌ی مذکور تقویه یافته و کمپنی معروف هوانوردی پان امریکن عوض کمپنی اندیمار سرمایه‌گذاری کرده است.

۳- برای جلب سرمایه‌ی ماریو تراوسی یک نفر فابریکه‌دار ایتالیا در شق تأسیس فابریکه‌ی سگرت‌سازی اقداماتی به عمل آمده است.

۴- برای تنظیم و ترتیب امور هتل‌داری سیستم عصری و جلب سرمایه‌ی خارجی در این رشته نیز اقداماتی صورت گرفته و قراردادهای سرمایه‌گذاری خارجی در آن رشته منعقد گردیده است که عجلتاً یک نفر هندی به سرمایه‌ی ۵۰ هزار کلداری هندی در این ساحه کار می‌کند.»^۱

«یک تعداد از متخصصین مشغول مطالعه و سروی ساختمان یک بند بزرگ بر روی دریای کابل در نقطه‌ی نغلو جهت ذخیره‌ی آب و بنای یک مرکز تولید برق به ظرفیت ۳۰ الی ۴۰ هزار کیلووات می‌باشند.»^۲

«در طی ده سال پنجم استقلال، وزارت فواید عامه به کمک دو پلان پنج‌ساله‌ی اقتصادی توانست شاهراه‌های عمده را تکمیل کند که مختصراً توضیح می‌یابد:

«افغانستان نیز پشتون‌ها کرامت دارند، پس در افغانستان لسان رسمی و ملی پشتو است. چون به افغانستان پشتون‌ها به یک هجوم افغانستان را تصرف نموده‌اند، در افغانستان حاکمیت ملی به دست پشتون‌هاست، هیچ قوه‌[ای] نمی‌تواند این حاکمیت را از پشتون‌ها سلب نماید. من پیشنهاد می‌کنم که لسان رسمی، لسان پشتو باشد و لسان دری در مکاتب به حیث یک لسان تدریس شود.»

خاطرات و تاریخ، جنرال میراحمد مولایی، تهران: هوای رضا، ۱۳۸۱، ص ۶۶۰

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۵، ص ۲۷۶

۲. همان، ص ۲۱۳

۱. به‌طور مثال ۱۲ سال بعد، در لویه‌ی جرگه قانون اساسی (۱۳۴۳)، در برابر تمام فقر و فلاکت و تیره‌روزی مردم، نمایندگان لویه جرگه از چنین زاویه‌ای سخن می‌زدند: «از جمله به غلام‌محمد فرهاد، وقت داده شد. وقتی که غلام‌محمد فرهاد پشت مکروفون قرار گرفت، فوراً بالای لسان دری حمله کرد. فرمود که لسان دری زبان بیگانه است، نباید در پهلوی زبان پشتو به رسمیت شناخته شود. طوری که در قرآن کریم کرامت بنی‌آدم گفته شده، در»

۱- شاهراه تورخم - جلال آباد با تمام پل ها و دیوارهای آن.

۲- شاهراه کابل - جلال آباد.

۳- شاهراه کابل - متک.

۴- شاهراه قزل قلعه - دوشی.

۵- شاهراه تورغندی - هرات - کندهار.

۶- پروژه‌ی سرک سالنگ.^۱

۱. مجموعه فابریکه‌های مکمل نساجی گلپهار که شامل نخ‌ریسی، بافت، سفیدکاری، رنگ‌ریزی و سایر امور تکمیل می‌باشد، به تاریخ دوم سرطان ۱۳۳۹ توسط اعلی حضرت معظم همایونی افتتاح گردید. این فابریکه مرکب از ۴۳ هزار دوک نخ‌ریسی و ۱۲۰۰ دستگاه بافت اتوماتیک بوده، ظرفیت تولید ۵۰ میلیون پارچه‌های مختلف سفید، رنگه و گل دار را در سه دوره کار دارد، به کمک متخصصین جمهوریت اتحادی آلمان بنا یافته. مجموع مبالغی که تا اکنون در تأسیس این فابریکه صرف شده تقریباً به ۸۰۰ میلیون افغانی بالغ می‌شود. در اطراف فابریکه یک قصبه‌ی صنعتی برای کارگران و مأمورین فابریکه تأسیس شده، انتظار می‌رود این فابریکه برای تقریباً ۵ هزار نفر کار فراهم نماید.

۲. فابریکه‌ی انجینیرری جنگلک «نزدیک کابل» این فابریکه که به تاریخ ۱۱ سرطان توسط اعلی حضرت همایونی افتتاح گردید، شامل شعبات ترمیم موتر، ترمیم ماشین، ریخته‌گری، نجاری، پرزه‌سازی و کلیه‌ی سامان متنوع فلزی می‌باشد و تنها شعبه‌ی ترمیم موتر آن دارای ظرفیت ترمیم کامل ۱۴۰۰ عراده موتر در سال می‌باشد. بدو کار تأسیس آن به کمک متخصصین آلمان آغاز یافته و بعد با کراید و کمک متخصصین شوروی انجام یافت. مصارف پروژه‌ی جدید آن تقریباً به ۱۰۰ میلیون افغانی بالغ می‌شود.

۳. فابریکه‌های پنبه و تهیه‌ی روغن خوردنی و صابون‌سازی قندوز به ظرفیت سالانه ۴۰ هزار تن پنبه، ۴۵۰۰ تن روغن خوردنی و ۱۸۰۰ تن صابون کالاشویی و توالت به سرمایه‌ی دولت و تصدی‌های خصوصی بنا یافته و به مصرف ۱۱۰ میلیون افغانی به کمک متخصصین آلمان به پایه‌ی تکمیل رسیده است.

۴. مرکز تولید برق آبی خان آباد به ظرفیت ۱۴۰۰ کیلووات که برای فابریکه‌ی فوق نیروی محرکه فراهم می‌کند، به مصرف ۴۰ میلیون افغانی به کمک متخصصین آلمان بنا یافته و کار آن در جریان سال چهارم پلان [دوم] تکمیل شده است.

۱. افغانستان در پنجاه سال اخیر، کابل: مؤسسه‌ی طبع کتاب، ۱۳۴۷، ص ۹۲

۵. مرکز تولید برق آبی گرشک به ظرفیت ۳۵۰۰ کیلووات به امداد مالی و تخنیک‌ی ممالک متحده‌ی آمریکا.^۱

پلان دوم اقتصادی (۱۳۴۱ - ۱۳۴۵) با تمرکز بر «دو شق اساسی تولید یعنی زراعت و صنعت و تهیه‌ی افراد و قوای بشری متناسب برای بهره‌برداری از آن... مسئله‌ی تقویه‌ی بنای تحتانی اقتصاد کشور»^۲ پایان پذیرفت. با این که شعارهای پلان دوم در مسیر شعارهای پلان اول قرار داشت، اما این پلان نیز از مسیرش خارج شد و بیشتر کمک‌های شوروی، آمریکا و آلمان غربی در بخش‌هایی به مصرف رسید که این کشورها مناسب می‌دانستند نه توسعه‌ی آن بخش‌هایی که در پلان پیش‌بینی شده بود. البته خروج از مسیر توسعه‌ی برنامه‌ریزی شده سبب نمی‌شد تا دولت داوودخان، دکتر محمدیوسف و محمدهاشم میوندوال پیشرفت‌هایی که در بخش صنعت به‌ویژه سدسازی و جاده‌سازی رخ داده را کلان جلوه ندهند. در نبود سیستم حساب‌دهی شفاف، وجود فساد اداری و سانسور اطلاعات دولتی و جمعی، دولت دست بالایی در جهت‌دهی افکار عامه داشت. برای مثال، دولت داوودخان در سال ۱۳۳۷ ادعا کرده بود که صرفاً ۲۵ درصد از مصارف بودجه‌ی پلان توسعه‌ی اقتصادی اول را از کمک‌ها و قروض خارجی تأمین خواهد کرد. اما اگر به کتاب تبلیغی و پرادعای «افغانستان در پنجاه سال اخیر» که چاپ مطبوعه‌ی رسمی دولت نوراحمد اعتمادی بود رجوع کنیم، با آمار دیگری رویه‌رو خواهیم شد:

«منابع تمویل	پلان اول	پلان دوم	مصارف پلان
عواید داخلی به شمول امدادهای جنسی	۳/۶ میلیارد افغانی	۸/۵ میلیارد افغانی	۲۲/۱ میلیارد افغانی
قروض و گرانت‌های ممالک خارجی	۶/۷ میلیارد افغانی	۱۶/۱ میلیارد افغانی	۲۲/۸ میلیارد افغانی
مجموع	۱۰/۶ میلیارد	۲۵ میلیارد افغانی	۳۵/۴ میلیارد افغانی» ^۳

همان‌طور که دیده می‌شود، دولت تقریباً دو برابر عواید داخلی، از قروض و کمک‌های خارجی برای پیشبرد دو پلان اقتصادی بهره گرفته است. عوام‌فریبی دیگر و شاید مهم‌تر، قیل و قال‌ها و شعارهایی بود که در بخش توسعه‌ی زراعت و مالداري سر داده می‌شد. پیش از این نشان دادیم که دولت داوودخان و حتی نخست‌وزیران پس از وی، ادعا داشتند که نزدیک به ۵۰ درصد بودجه‌ی پلان‌های توسعه‌ای در بخش کشاورزی و دامداری به مصرف خواهد رسید؛ اما آمار رسمی دولت نوراحمد اعتمادی ادعاها

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹، ص ۴۸۵

۲. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱، ص ۱۱

۳. افغانستان در پنجاه سال اخیر، کابل: مؤسسه‌ی طبع کتاب، ۱۳۴۷، ص ۱۳۲

را در همان سطح ادعا نشان می‌دهد و نه بیشتر.

«مجموع مصارف انکشافی در ظرف پلان اول و دوم:

سکتور اقتصادی	۱۳۳۵ - ۱۳۴۰	۱۳۴۱ - ۱۳۴۵	درصدی مصارف
صنایع امور جیالوجی	۳ میلیارد افغانی	۸٫۸ میلیارد افغانی	۳۳٫۱ درصد
زراعت	۱٫۳ میلیارد افغانی	۴٫۴ میلیارد افغانی	۱۶ درصد
مخابرات و مواصلات	۵٫۱ میلیارد افغانی	۹٫۶ میلیارد افغانی	۴۱٫۳ درصد
مصارف صحیه و خدمات اجتماعی	۰٫۸ میلیارد افغانی	۱٫۸ میلیارد افغانی	۷٫۳ درصد
مصارف دیگر	۰٫۴ میلیارد افغانی	۰٫۴ میلیارد افغانی	۲٫۳ درصد
مجموع:	۱۰٫۶ میلیارد افغانی	۲۵ میلیارد افغانی	۱۰۰ درصد ^۱

۱۳۳۸	۱۸۰۱	۹	۴۱	۴۴
۱۳۳۹	۲۱۴۴	۱۲	۲۷	۷۸
۱۳۴۰	۲۴۲۹	۱۵	۳۴	۸۶
۱۳۴۱	۱۷۷۰	۱۳	۱۸	۱۳۱
۱۳۴۲	۱۹۴۶	۶	۳۳	۹۷
۱۳۴۳	۲۵۸۳	۱۵	۳۹	۱۲۵
۱۳۴۴	۲۹۱۷	۲۲	۳۹	۱۶۶
۱۳۴۵	۳۴۰۷	۲۲	۵۶	۱۹۶ ^۱

غفلت دولت‌ها از مردم، دولت‌ها را به لبه‌ی پرتگاه می‌کشاند و نه مردم را. مردم هم پیش از دولت‌ها بوده‌اند و هم پس از آن‌ها خواهند بود. دهه‌ی چهل دهه‌ی ظهور نیروهای متنوع مردمی بود. نام‌ها و اصطلاحات و شعارهایی چون خلق‌های آگاه، توده‌های زحمتکش، رنج‌دهقان، کارگران روزمزد، طبقات اجتماعی، بورژوا/پرولتاریا و حتی مفهوم انقلاب از زیر خاکستر دولت‌های سرکوبگر/عوام‌فریب و نظام شاهی شعله زده بودند و دولت دیگر قادر به کنترل اوضاع به نفع سرمایه‌داران و انحصارطلبان و دولت‌مداران نبود. این بیداری مردمی و این تغییر رویه و سلوک دولت را می‌توان در همان نیمه‌ی نخست دهه‌ی چهل ردیابی کرد. پس از پایان دیکتاتوری نخست داوودخان (۱۳۴۱)، محمدیوسف در ماده‌ی چهارم نطق نخست‌وزیری اش، از ایجاد دولتی دموکراتیک دم می‌زند: «حکومت‌ها تحول چه اصلی مقصدی د تولنی سلامتی او هدف یی په اجتماعی او حیاتی شتون او د قوانینود تدوین په چارو کشی خلکو ته دزیاتی برخی ورکول دی چه اجتماعی عدالت او د فردی حقوقو مصونیت تر سره کوی یو مهم ضرورت او د هغه عصر له ایجاباتو سره مطابق بولی چه په کشی ژوند کوو.»^۲ برای نخستین بار یکی از دولت‌های نظام شاهی، عدالت اجتماعی و حقوق فردی را در خط مشی خود گنجانده و دفاع از این مفاهیم را مطابق «ایجابات عصر کنونی» می‌شمارد. محمدهاشم میوندوال آن قدر شیفته‌ی پوپولیسم بود که در خط مشی اش (۱۳۴۴) طرحی را زیر نام «پیش مردم می‌روم» راه‌اندازی کرد. او به ولایت‌های دورافتاده‌ی کشور سفر می‌کرد و در هر جا به پای مشکلات مردم می‌نشست و برای مردم از قانون و اهمیت تطبیق قوانین تدوین شده سخن می‌گفت. «روی همین اهداف بود که شاغلی صدر اعظم با وصف مصروفیت‌های زیاد شبانه‌روزی در مرکز، این زحمت را به خود هموار کردند و از نزدیک با مردم نقاط مختلف کشور ملاقات نمودند تا مفهوم حکومت مردم به

مشخص است که بیشتر بودجه‌ی پلان‌ها در بخش جاده‌سازی، توسعه‌ی میدان‌های هوایی و تأسیسات بخش مواصلات به مصرف رسیده است؛ چرا؟ چون اساساً هزینه‌ی بخش مواصلات از کیسه‌ی دولت پرداخت نمی‌شد و قدرت‌های اقتصادی جهان به چیزهای دیگری می‌اندیشیدند. نکته‌ی جالب توجه دیگر غوغایی ست که پیروپاتال‌های راست‌گرای به اصطلاح «داوودخانی» از سیاست وی در عرصه‌ی خدمات و به‌ویژه توسعه‌ی بخش بهداشت و درمان به راه انداخته‌اند و مدام وضعیت کنونی کشور را با «دوران طلایی داوودخان» مقایسه می‌کنند. یک بار به میزان بودجه‌ای که در پلان اول - دوره‌ی نخست‌وزیری داوودخان - و پلان دوم به «مصارف صحیه و خدمات اجتماعی» اختصاص یافته نظر اندازید. بهترین و مجهزترین زایشگاه کشور در کابل بود و زیر نظر و می‌توان گفت اداره‌ی مستقیم شاهدخت بلقیس قرار داشت. آمار رسمی این زایشگاه از مرگ‌ومیر مادران و کودکان تأسفبار است با این‌که وضع در ولایات به مراتب وخیمتر بوده است. این آمار خود نشان‌های از سطح رفاه و تغذیه‌ی عمومی، خدمات و تجهیزات صحتی آن هم در قلب کشور است:

«سال»	میزان مراجعه‌کننده	فوت مریض	فوت طفل	تولد مرده
۱۳۳۳	۱۰۶۰	۷	۲۰	۴۲
۱۳۳۴	۱۱۸۶	۶	۱۸	۵۶
۱۳۳۵	۱۱۲۷	۳	۲۴	۶۱
۱۳۳۶	۱۴۳۰	۷	۳۹	۷۰
۱۳۳۷	۱۵۸۷	۴	۷۳	۳۱

۱. انکشاف امور صحتی در افغانستان در نیم قرن اخیر، وزارت صحیه، کابل: مؤسسه‌ی طبع کتاب، ۱۳۴۷، ص ۵۶
 ۲. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲، ص ۲۲

مردم را به صورت روشن تر و بارزتر به افراد کشور ثابت سازند.^۱ بعدها به این سفرهای نمایشی نیز اکتفا نکرد و نشریه‌ای به نام «مساوات» به راه انداخت و خط مشی سوسیال‌دموکراسی را پی گرفت. اما در سوی دیگر هیاهوها، این مردم بودند که در زیر چرخ‌های توسعه‌ی میان‌شهری و سدسازی و پروژه‌ی بی‌دروپیکر وادی هلمند و درون انضباط کارخانه‌ها جان می‌دادند. با فرارسیدن دهه‌ی چهل، رنج کارگران کارگاه‌ها، کارخانه‌ها و شرکت‌های ساختمانی بدل

به یک درد همگانی و ساری شد. نشریات راست و دولتی این رنج و درد را نادیده و ناچیز انگاشته و حتی خبرش را سانسور می‌کردند. منتها هرازگاهی این خیر از زیر تیغ سانسور آن‌ها نیز جان بدر می‌کرد. مثلاً در سالنامه‌ی ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ در ذیل «حوادث و اتفاقات در داخل کشور»^۲ می‌خوانیم که «در معدن زغال کرکر... صبح روز ۲۱ جوزای ۱۳۴۳ انفلاقی رخ داد که در اثر آن یک تعداد از کارکنان معدن که در آنجا مشغول فعالیت و انجام کارهای روزمره بودند محبوس ماندند. معدن زغال سنگ کرکر به فاصله‌ی ۱۶ کیلومتری به شمال شرق پلخمری واقع است و تولیدات روزانه‌ی آن به ۳۰۰ تن بالغ می‌گردد و در حدود ۶۰۰ تن عمده در این معدن مشغول فعالیت‌اند. در اثر فعالیت مداوم قوای نجات که به اشتراک کارکنان خود معدن ولایت بغلان، فابریکه‌ی نساجی پلخمری، فابریکه‌ی برق و سمنت غوری شاروالی پلخمری، یونیت قوای کار شعبه‌ی انحصارات دولتی و مدیریت صحیه‌ی بغلان صورت گرفت، محبوسین داخل معدن که تعدادشان به ۸۰ نفر می‌رسید، از معدن بیرون کشیده شدند. کسانی که حیات داشتند تحت مداوی قرار گرفتند.»^۳ بلکه کسانی که حیات داشتند تحت درمان قرار گرفتند؛ اما چه تعداد؟ صرفاً ۶ نفر. ۷۴ کارگر محبوس در معدن در همان گور جان می‌دهند. نعش همه‌ی کارگران نیز با دست‌ان کارگران سایر کارخانه‌ها و شعبات از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود و دولت نیز بلافاصله جای مردگان را به کارگران تازه‌نفس و کشت‌مندان بی‌زمین می‌بخشد تا چرخ توسعه از حرکت باز نایستد. متخصصین وزارت صنایع و معادن پس از تفحصات بسیار دریافتند که علت انفجار معدن، وجود درزهایی در جداره‌ی داخلی آن بوده «که احتمال می‌رود موجب تولید برق در داخل معدن شده» باشد. این که چطور درزه‌های داخل یک معدن سبب تولید برق و انفلاق می‌شوند، به نظر عجیب‌تر از پاسخ صاحب‌کار معدن زغال سنگ - در دوران حبیب‌الله شاه - است که به والتر سبیز گفته بود: «چون چراغ‌های نفتی کارگران به ناگاه خاموش می‌شوند و کارگران - که اکثریت‌شان هزاره‌های فقیر و فرودست بودند - پریشان‌حال با سرگیجه‌ی شدید و احساس تهوع از دهنه‌ی معدن خود را بیرون می‌کشند، ما یقین داریم که در داخل معدن ارواح شیاطین حضور دارند.»^۳ در حادثه‌ای

دیگر، «۶ نفر کارگر... روز ۱۶ جوزا در اثنای کندن تهداب عمارت مربوط بانک رهنی و تعمیراتی که تقریباً در حدود ۴ متر تهداب را کنده بودند، در اثر فروریختن یک قسمت آن، زیر خاک ماندند. وقتی آنان از زیر توده‌ی خاک کشیده شدند، ۲ نفرشان هلاک شده بودند.»^۱ همچنین «روز ۱۹ قوس، بیش از ۴۰ تن از کارگران فابریکه‌ی نساجی پلخمری در حالی که از یک پل لرزانک بالای دریا عبور می‌کردند، به دریا سرنگون شدند. اکثر از عابران جراحات‌های شدید برداشتند.»^۲

با وجود تمامی این مصائب و نارسایی‌ها، دهه‌ی چهل دهه‌ی مردم بود. نظام دیگر تک‌تاز نبود و رقیب داشت. این رقیب نه از جنس نیروهایی چون هندبریتانیایی، حبیب‌الله کلکانی یا پاکستان، که از جنس مردم بود. به حتم این رقابت به نفع مردم تمام می‌شد اگر کودتای داوودخان از جهتی و خیانت و جنایت احزاب چپ از جهت دیگر، مردم را به نابودی نمی‌کشاند.

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵، ص ۴۴

۲. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳، ص ۵۲۳

A visit to Afghanistan, Walter Saise, 1911, P 19: 3

۱. سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳، ص ۵۲۶

۲. همان، ص ۵۲۹

۱۳۴۵ - خلق

ناشر افکار دموکراتیک خلق

خلق

صاحب امتیاز: نور محمد تره کی

مدیر مسئول: م. حسین باریق شفیع

تأسیس: ۲۲ حمل ۱۳۴۵

||||||| شماره‌ی اول و دوم | سال اول | دوشنبه ۲۲ حمل ۱۳۴۵ - ۱۱ آپریل ۱۹۶۶ |||||

به خاطر رنج‌های بیکران خلق‌های ستمدیده‌ی افغانستان

مرام دموکراتیک خلق

وطن محبوب ما افغانستان، تاریخ کهن، سنن پرافتخار، نیروهای انسانی و ثروت‌های طبیعی فراوان دارد. افغانستان در طی قرن ۱۹ و چند دهه‌ی قرن ۲۰، یک کشور مستعمره - نیمه‌مستعمره و تاکنون یک کشور دارای نظام اقتصادی - اجتماعی فئودالی می‌باشد. ملت ستمدیده‌ی این کشور، سخت‌ترین و جابرا نه‌ترین نوع استبداد و استثمار، جهل و فقر را زیر چنگال فئودال‌های حاکم محلی و مهاجمین استعمارگر بریتانیا متحمل شده‌اند. قیام ملی ۱۹۱۹ خلق‌های افغانستان که به اشتراک تمام طبقات زحمتکش مردم صورت گرفت، به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد و یکی از حلقه‌های زنجیر امپریالیسم بین‌المللی را درین گوشه‌ی جهان قبل از هر کشور دیگر آسیایی درهم شکست.

از آن تاریخ تا کنون ۴۷ سال می‌گذرد. طی این مدت، طبقات خلق‌های محروم کشور و مبارزان ملی ما، مشروطه‌خواهان و آزادی‌خواهان، برای طرد نظام فئودالی (ملوک‌الطوایفی)، رد استبداد

و ارتجاع داخلی، ریشه‌کن ساختن استعمار و امپریالیسم مجاهدات دلیرانه نمودند که به کمال تأسف، بنا بر نبودن شرایط مساعد ملی و بین‌المللی مؤقناً مواجه به شکست‌های رقت‌بار گردیدند و قدرت فئودال‌های فرمانروای محلی (طبقه‌ی حاکمه) و محافل حاکمه‌ی آن، همچنان پابرجا ماند و تضاد اساسی بین دهقانان و فئودال‌ها، تضاد بین خلق‌های کشور و امپریالیسم را شدت بخشید. تاریخ رسالت حل این تضادهای اساسی را به عهده‌ی نیروهای مترقی و وطن‌پرست، با تحقق مرام دموکراتیک خلق گذاشته است.

شرایط بین‌المللی و ملی:

مضمون عمده‌ی دوران معاصر و محور مبارزه‌ی طبقاتی در مقیاس جهانی، همانا مبارزه‌ی سوسیالیسم جهانی و امپریالیسم جهانی می‌باشد که با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر آغاز گردیده است. در اثر این مبارزه‌ی دو سیستم جهانی، نهضت زحمتکشان در کشورهای سرمایه‌داری روبه استحکام می‌رود و جنبش‌های آزادی‌بخش ملی ملل آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین توسعه می‌یابد. بعد از جنگ جهانی دوم، جریان عظیم و نیرومند جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، سیستم استعماری امپریالیسم را درهم پیچید و بیش از ۵۳ کشور مستقل جدیداً پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که بسیاری از آن‌ها به شمول افغانستان، در یک صف به تشکیل دولت‌های ملی و اتخاذ سیاست بی‌طرفی برای احراز استقلال اقتصادی و استحکام استقلال سیاسی خود در کوشش‌اند. تغییرات در تناسب قوای بین‌المللی به نفع صلح، دموکراسی، استقلال ملی و ترقی اجتماعی و ضعف امپریالیسم، به ملل ممالک آزاد شده امکان وسیع داده تا حیات ملی خود را تجدید کنند، به استقلال اقتصادی نایل آیند و از طریق ایجاد دولت دموکراسی ملی و اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری، تسلط امپریالیسم را ریشه‌کن سازند و نظامات و بقایای فئودالیسم را طرد کنند و پا به مرحله‌ی نوین تکامل اجتماعی بگذارند.

جریال تکامل ملل کشورهای جدیدالتشکیل آسیایی و آفریقایی مبین این حقیقت است که هم‌اکنون بعضی ازین کشورها - مصر، الجزایر، گیتی، مالی، برما و غیره - سوسیالیسم را به عنوان یک سیستم سرمشق مأخذ قرار داده‌اند و بر اساس راه رشد غیر سرمایه‌داری و ایجاد شکلی از دولت دموکراسی ملی، در یک دوره‌ی کوتاه آزادی نتایج درخشانی از لحاظ ارتقای سطح حیات خلق‌ها و رفاه و ترقی اجتماعی به دست آورده‌اند.

موجز این‌که با توجه به وضع مسائل بین‌المللی و توسعه‌ی روزافزون سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و جلوگیری از جنگ هسته‌ای^۱ و برتری نیروهای صلح و سیستم‌های مترقی و نوین جهانی، بررسی اوضاع جهان نشان می‌دهد که جریانات بین‌المللی کاملاً به نفع خلق‌های محروم ملل کشورهای

آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین تغییر کرده و به خصوص برای خلق‌های ملت ستمدیده‌ی افغانستان امکانات واقعی آزادی از قید ارتجاع فئودالی و نفوذ عوامل استعماری و امپریالیسم را به وجود آورده است.

این وضع مساعد از نظر ملی خاصاً بعد از لویه جرگه‌ی «۱۳۳۴»^۱ که به اراده‌ی خلق‌های افغانستان به وجود آمد، باعث تغییرات نسبی در حیات سیاسی و اقتصادی کشور گردید. در اثر فیصله‌ی لویه جرگه، مبارزات مسالمت‌آمیز خلق‌های افغانستان بالنسبه در یک مرحله‌ی جدید از روابط بین‌المللی وارد شد و مشی سیاست خارجی کشور بر مبنای سیاست بی‌طرفی و صلح‌خواهی و پیروی از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و ضدیت استعمار کهنه و نو و امپریالیسم و عدم الحاق در بلوک‌های نظامی، مورد قبول و تأیید مردم افغانستان طبق خواسته‌های تاریخی آن‌ها قرار گرفت. این خط‌مشی جدید افغانستان موجب آن گردید تا تعاون و کمک‌های بی‌غرضانه و متساوی‌الحقوق کشورهای صلح‌دوست جلب شود و به کار انداختن نیروهای بشری و ثروت‌های طبیعی مملکت مطابق پلان‌های انکشافی و تقویت سکتور دولتی و تأمین استقلال اقتصادی آغاز گردد و امکانات و شرایط لازم را برای ایجاد حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه‌داری در افغانستان تدارک بیند.

علل عمده‌ی کندی رشد قوای تولیدی و اوضاع رقت‌بار خلق‌های افغانستان که در فقر، جهل و مرض دست‌وپا می‌زنند، همانا تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه‌ی فئودال، قشرهای تجار بزرگ محترک کمپرادور، بروکرات‌های فاسد و نمایندگی‌های انحصارات امپریالیستی بین‌المللی ست که در طبقاتی آن‌ها با مصالح توده‌های خلق افغانستان در تضاد است.^۲ حل این تضاد اساسی ست که در مرحله‌ی موجود محتوای عمده‌ی جنبش دموکراتیک عمومی و ملی افغانستان را تشکیل می‌دهد. ایجاد حکومت دموکراسی ملی به حیث یک هدف استراتژیک و به حیث یک سلاح حل این تضاد اساسی، دورنمای درخشان و وسیعی را در برابر ملت افغانستان که از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده است، افتتاح می‌نماید.

پایه‌ی سیاسی حکومت دموکراسی ملی افغانستان متشکل خواهد بود از جبهه‌ی متحد ملی، عموم قدرت‌های ترقی‌خواه، دموکراتیک و وطن‌پرست، یعنی کارگران، دهقانان، منورین مترقی، اهل حرفه، خرده‌بورژوازی (مالکین خرد و متوسط) و بورژوازی ملی (سرمایه‌دار ملی) که در راه استقلال

۱. لویه جرگه‌ی قانون اساسی نه در ۱۳۳۴ بلکه در ۱۳۴۳ برگزار شد. ظاهرشاه مصوبه‌ی لوی جرگه‌ی قانون اساسی را در ۹ میزان ۱۳۴۳ توشیح کرد. در اینجا تأکید حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بر ماده‌ی ۳۱ و ۳۲ فصل سوم قانون اساسی ۱۳۴۳ است. در ماده‌ی ۳۱ حق آزادی بیان و در ماده‌ی ۳۲ حق ایجاد احزاب و فعالیت سیاسی برای تمامی شهروندان به رسمیت شناخته شده است.

۲. د اساسی قانون د شورا کالنی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۹، صص ۱۵۲ و ۱۵۳
۱. اصل: در تضادند

ملی، تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و به پایان رساندن جنبش دموکراتیک ضدامپریالیستی و ضدفئودالی مجاهده‌ی ملی و دموکراتیک می‌نمایند.

جریده‌ی خلق مرام دموکراتیک ذیل را که به اساس تحلیل علمی شرایط ملی و بین‌المللی تنظیم شده و مظهر آرمان‌های خلق زحمتکش افغانستان - بیش از ۹۵ فیصد نفوس مملکت - یعنی طبقه‌ی کارگران و دهقانان و منورین مترقی ست به پیشگامان تقدیم می‌نماید و در راه تحقق آن مبارزه می‌کند.

اول: امور سیاسی

مسئله‌ی اساسی‌ای که درین مرحله‌ی تاریخی خلق‌های افغانستان به آن مواجه‌اند و حل آن به فقر و عقب‌ماندگی که قرون متوالی دامنگیر آن‌هاست پایان می‌بخشد، همانا الغای نظام فئودالی و جلوگیری از بسط و نفوذ امپریالیسم است که با ایجاد دموکراسی ملی به صورت ذیل تحقق می‌یابد:

۱- دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی افغانستان و تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی کشور، عظیم‌ترین وظیفه‌ی ملی و دموکراتیک خلق به شمار می‌رود.

۲- متمرکز ساختن تمام قوای دولتی در دست خلق، استحکام حاکمیت خلق به شکل ایجاد یک حکومت دموکراسی ملی: حکومت دموکراسی ملی از نظر ماهیت طبقاتی و ملی خود بر جمیع قدرت‌های ترقی‌خواه، دموکراتیک و ملی جامعه یعنی کارگران، دهقانان، منورین مترقی، اهل حرفه، مالکان خرد و متوسط شهری و دهاتی [و] به اتحاد سرمایه‌داران ملی «به حیث یک جبهه‌ی متحد ملی» متکی بوده و منافع اساسی خلق‌ها را حراست و تأمین می‌کند.

۳- در دموکراسی ملی عالی‌ترین مقام قانون‌گذاری و مظهر اراده‌ی خلق‌ها شوراست که نمایندگان تمام طبقات خلق افغانستان از طرف خودشان بر اساس انتخابات آزاد، سری، مستقیم، متساوی و عمومی، بدون مداخله‌ی آشکار و مخفی و تهدید و تطمیع انتخاب می‌گردند.

۴- برای تأمین استقلال قوه‌ی قضاییه و تنظیم امور قضایی و محاکماتی بر مبنای اصول دموکراتیک، به خاطر مصونیت و آزادی خلق‌های کشور مجاهده صورت می‌گیرد.

۵- استقرار دموکراسی ملی در شرایطی امکان‌پذیر است که خلق‌ها از آزادی‌های دموکراتیک وسیع سیاسی و مدنی آتی برخوردار باشند:

آزادی فکر و عقیده، بیان، قلم و مطبوعات، اجتماعات، تشکیل احزاب سیاسی، اتحادیه‌ها، اعتصابات، تظاهرات، مسافرت، انتخاب شغل و کار و مصونیت‌های فردی، مسکن، مخابرات، حق دفاع در محاکم، حق انتخاب کردن برای افراد مملکت که سن ۱۸ را تکمیل کرده باشند، حق انتخاب شدن در تمام مؤسسات دموکراتیک - از جرگه‌های قری گرفته تا شوراه - مساوات در برابر قانون، محاکم و اشتغال به مشاغل دولتی.

از تمام حقوق و آزادی‌های دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد من حیث وظیفه‌ی مبرم بدون تبعیض اهم از نظر جنس (زن و مرد)، نژاد، قوم، منطقه، مذهب و عقیده، سواد، شغل و دارایی جدا دفاع می‌گردد.

۶- با در نظر گرفتن درک علمی مسئله‌ی ملی، افغانستان مملکتی ست مرکب از خلق‌ها و اقوام زحمتکش، دارای کلتورهای متنوع ملی که مشترکاً کشور را در طی قرون متمادی تشکیل داده و در آن زیسته‌اند و به صورت متحد، با احساس دردهای مشترک، مبارزات ضدفئودالی و ضداستعماری را به پیش برده‌اند. ولی در نتیجه‌ی سوءاداره‌ی فنودالی و سیاست‌های امپریالیستی و موجودیت محرومیت‌ها و تبعیض، نه تنها همه‌ی خلق‌ها و اقوام افغانستان از حقوق و آزادی‌های شان محروم شده‌اند، بلکه این همه سیاست‌های ارتجاعی مانع بزرگی [را] در راه تکامل اتحاد ملی خلق‌ها و ترقی جامعه به وجود آورده است. لذا، مبارزه در راه اتحاد و همبستگی تمام اقوام زحمتکش افغانستان بر اساس تأمین منافع طبقات محروم و اصل مساوات برادرانه و مجادله‌ی همه‌جانبه علیه هرگونه ستم ملی اهم از تفوق طلبی قومی، نژادی، قبیله‌ای، منطقه‌ای^۱ و تمایلات محلی که نفاق ملی را بار می‌آورد، وظیفه‌ی ملی و مترقی حکومت دموکراسی ملی و دموکراتیک خلق به شمار می‌رود.

۷- به منظور ایجاد و استحکام اتحاد واقعی و عملی ملی بین خلق‌های افغانستان سعی می‌گردد تا از طرق قانونی مطابق به اساس‌های دموکراسی بر تشکیلات اساسی مملکت از لحاظ رابطه‌ی اقتصادی، لسانی و فرهنگی تجدیدنظر شود و به جرگه‌های محلی و واحدهای تشکیلاتی کشور که بر اثر انتخابات دموکراتیک به میان آمده باشند، صلاحیت و اختیارات وسیع داده شود و برای حل مسئله‌ی زبان‌های افغانستان بر مبنای اصول دموکراتیک اقدامات لازم به عمل آید.

۸- اشغال‌گران امپریالیست بریتانیا خط استعماری نام‌نهاد دیورند را در سال ۱۸۹۲ بر قلمرو سیاسی افغانستان، خلاف اراده‌ی خلق‌های آن تحمیل کرد و در نتیجه یک قسمت ساحه‌ی مملکت را از پیکر آن جدا نمود. از آن تاریخ تاکنون جنبش‌های ملی ضداستعماری و امپریالیستی خلق‌های پشتونستان به صورت مستمر و مداوم جریان دارد. نیروهای ترقی‌خواه دموکراتیک خلق افغانستان به پیروی از اصل «حق تعیین سرنوشت ملل» از جنبش‌های پخش ملی خلق‌های پشتونستان پشتیبانی می‌کنند.

۹- نیروهای دموکراتیک خلق در ساحه‌ی مناسبات بین‌المللی از سیاست خارجی ذیل دفاع می‌کنند:

- تعقیب سیاست خارجی مستقل و فعال صلح‌جویانه و تأیید سیاست بی‌طرفی مثبت با قضاوت

۱. اصل: قبیلوی

۲. اصل: منطفوی

- دفاع از صلح جهانی و طرفداری از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز.

- استقرار روابط دوستانه با تمام ملل صلح‌دوست، محافل و دولی که اغراض سیاسی، اقتصادی و مقاصد استعماری نداشته باشند و در انکشاف اقتصادی، تخنیک و فرهنگی افغانستان بر اساس تعاون و همکاری متساوی‌الحقوق کمک می‌کنند.

- تقویت و توسعه‌ی رابطه‌ی نزدیک و دوستانه با ممالک پیشرو و جریان‌ات مترقی بین‌المللی که مدافع صلح، استقلال ملی، دموکراسی، ترقی اجتماعی و ضدامپریالیسم می‌باشند و همچنان به آن ملل آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین که در راه رسیدن به استقلال کامل ملی خود مبارزه می‌کنند.

- مجاهده در راه برقراری مناسبات سالم بین‌المللی و مخالفت در برابر کلیه‌ی بلوک‌های تجاوزکارانه‌ی نظامی، اتحادیه‌های اقتصادی، تجارتي و سیاسی اسارت‌آور که اغراض استعماری داشته باشند.

- مجادله برای جلوگیری از جنگ جهانی، افشای به‌هنگام آن حرکات و اعمال دول، محافل و ماجراجویان جنگ‌طلب که برای صلح خطر ایجاد می‌کنند و استقلال ملی سایر کشورها را تهدید و سلب می‌نمایند.

- تأیید سازمان ملل متحد و طرفداری از خلع سلاح عام و تام تحت نظارت کامل بین‌المللی.

- مبارزه علیه استعمار کهنه و نو و امپریالیسم و پشتیبانی از تمام جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و مترقی جهان.

دوم: امور اقتصادی

کشور ما دارای منابع فراوان طبیعی و قوای مستعد انسانی است که در صورت اتخاذ یک راه رشد مترقی با استفاده از این امکانات، می‌توان سریعاً سطح حیات خلق‌ها را از لحاظ تهیه و تأمین خوراک، پوشاک، مسکن، صحت و معارف به قدر کافی ارتقا بخشید. ولی چون افغانستان از لحاظ ساختمان اقتصادی - اجتماعی در تحت نظام فنودالیسم (ملوک‌الطوایفی) قرار دارد و روابط تولیدی فنودالی و ماقبل آن بر جامعه ما مسلط می‌باشد، فنودال‌ها، تجار بزرگ و محترک و کمپرادور، بروکرات‌های فاسد، تجار و کمپنی‌های انحصاری امپریالیستی که تأثیر قاطع در حیات سیاسی و اقتصادی ناتوان کشور دارند، سطح حیات مادی و معنوی خلق‌های مملکت را به وضع رقت‌باری عقب مانده نگه داشته، موانع بزرگی در راه رشد سریع قوای تولیدی و انکشاف اقتصادی ایجاد کرده‌اند که موجب استثمار بی‌رحمانه و ظلم بر توده‌های عظیم کارگران و دهقانان و سایر خلق‌های زحمتکش گشته است.

به منظور انکشاف اقتصادی و ترقی اجتماعی مملکت باید این وضع تغییر کند و در عوض روابط

کهنه‌ی غیرعادلانه، سیستم جدید اقتصاد ملی - مبتنی بر روابط جدید و عادلانه - بر اساس منافع مولدین نعمات مادی جامعه یعنی توده‌های زحمتکش مردم استقرار یابد. بنابراین، آنچه برای دورنمای تکامل مادی و معنوی خلق‌های افغانستان اهمیت تاریخی و قاطع دارد، تعقیب طریقی از رشد اقتصادی‌ست که اعتلای سریع اقتصادیات و فرهنگ را تأمین نماید و افغانستان را به کشور صنعتی تبدیل کند و عقب‌ماندگی‌های قرون متمادی آن را با حداکثر سرعت و آهنگ رشد در دوران زندگی یک نسل جبران کند.

به این منظور ضرور است که به عنوان وظیفه‌ی بزرگ ملی و بشری تمام نیروهای ترقی‌خواه دموکراتیک و وطن‌پرستان: طبقه‌ی کارگر، دهقان، اهل حرفه، منورین مترقی، مالکان خرد و متوسط، به اتحاد سرمایه‌داران ملی در یک جبهه‌ی ملی، حکومت دموکراسی ملی را تشکیل بدهند و بر اساس راه رشد غیر سرمایه‌داری، سیاست اقتصادی آتی را مورد دفاع و عمل قرار دهند:

۱- انکشاف سریع اقتصاد ملی طبق پلان دولتی، به تحکیم و توسعه‌ی بیشتر سکتور دولتی، ساختمان مادی و فنی بنیان دموکراسی ملی، انکشاف مستمر سیستم پلان‌گذاری دولتی و یک اداره‌ی مترقی اقتصاد ملی را ایجاد می‌نماید. وظیفه‌ی اساسی این اداره، طبق پلان دولتی عبارت است از تنظیم تولید و مصرف طبق احتیاج مردم، کنترل و جلوگیری از مصارف بی‌مورد و غیراقتصادی کلیه‌ی مؤسسات دولتی و خصوصی و اشخاص، استعمال مؤثر مواد، سامان و وسایل تولیدی، تجهیز تمام نیروهای انسانی و استفاده‌ی صحیح از منابع مالی و ذخایر طبیعی کشور که دارایی عامه‌ی خلق به حساب می‌رود.

سکتور دولتی اقتصاد که خصوصیت مترقی و ضدفئودالی و ضدامپریالیستی و استعمار نورا حائز است، سلاحی‌ست برای تحکیم استقلال اقتصادی و پایگاهی‌ست برای توسعه‌ی دموکراسی و ارتقا سطح حیات مردم زحمتکش.

در افغانستان که مناسبات و روابط کاپیتالیستی (سرمایه‌داری) در نطفه‌ی خود می‌باشد، تحکیم و توسعه‌ی سکتور دولتی اقتصاد کاملاً به نفع خلق بوده و از تعقیب راه رشد سرمایه‌داری که برای توده‌های مردم پر از رنج و عذاب طولانی‌ست جلوگیری می‌کند.

در زمینه‌ی انکشاف صنایع ملی:

ایجاد صنایع ملی - ثقیل و سبک - و صنعتی کردن مملکت بر اساس تخنیک، کلید حل همه‌ی مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشور به شمار می‌رود.

۲- صنایع ثقیل که عامل عمده‌ی انکشاف سریع اقتصادی‌ست، استقلال ملی را استحکام می‌بخشد. به وجود آوردن صنایع ثقیل مانند صنایع فلزسازی و ذوب آهن، پترول، گاز و برق، صنایع

انجینری و ماشین‌سازی، کیمیاپی و استخراج معادن و همچنان احداث راه آهن و توسعه‌ی سایر خطوط مواصلات از طریق سرمایه‌گذاری‌های دولت و تخصیص قسمت عمده‌ی قروض و کمک‌های خارجی در این شقوق و تمرکز به دست دولت برای خلق‌های افغانستان اهمیت عظیم دارد.

۳- احداث صنایع سبک و استهلاکی به مقصد رفع حوایج عمومی و ارتقای سطح زندگی توده‌های وسیع مردم ضروری پنداشته می‌شود و سرمایه‌گذاری خصوصی در قسمت صنایع سبک از طریق سرمایه‌گذاری‌های مشترک انفرادی و دولتی به صورت جداگانه یا مختلط به رهنمایی دولت تشویق و حمایت می‌شود. دولت مسئول حمایت تمام محصولات صنعتی ملی - خصوصی و دولتی - در برابر رقابت محصولات مشابه خارجی می‌باشد.

۴- حمایتی صنایع دستی و کمک به اهل حرفه و پیشه‌وران به وسیله‌ی اعطای کرایت‌های کم‌ریح طولیل مدت از راه ایجاد کوپراتیف‌ها.

در زمینه‌ی انکشاف زراعت و اصلاحات ارضی:

نفوس افغانستان رو به افزایش است و تولیدات زراعتی با این رشد هماهنگی ندارد. بحران دایمی در زمینه‌ی قلت مواد زراعتی و عقب‌ماندگی حیات دهقانی، استثمار توده‌های عظیم دهقانان از جمله‌ی مسائل حاد روز است.

علت عمده و اساسی این وضع، تسلط طرز تولید زراعتی عقب‌مانده‌ی قرون وسطایی و روابط تولیدی کهنه‌ی فئودالی است که از طرفی قادر به تأمین نیازمندی‌های استهلاکی مردم افغانستان نیست و از طرف دیگر بروز تضاد بین ملاک و دهقانان را تشدید می‌کند.

برای ترقی اقتصادی و اجتماعی کشور و تعمیم دموکراسی و انکشاف قوای تولیدی زراعتی، حذف مناسبات تولیدی کهنه‌ی زراعتی موجود از طریق اجرای اصلاحات دموکراتیک ارضی شرط ضروری است. به منظور اصلاحات اساسی و دموکراتیک ارضی حکومت دموکراسی ملی، ایفای اصول کلی ذیل را بر اساس مطالعات دقیق علمی مورد عمل قرار می‌دهد:

۵- اجرای اصلاح اساسی ارضی بر مبنای عدالت اجتماعی، به اشتراک همه‌ی دهقانان و به نفع مستقیم دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین - بزرگان - افغانستان و وضع قوانین دموکراتیک و مترقی که جمیع نظامات و مؤسسات فئودالی ملغاً قرار دهد - استثمار و فقر دهقانان زحمتکش را از ریشه محو سازد و سطح محصولات زراعتی کشور را به میزان وسیع افزایش دهد.

۶- حمایت و کمک به زمین‌داران خرد و متوسط و تضمین مالکیت آنان، تا از زمین‌های خود به صورت صحیح و کامل بهره‌برداری کنند و سطح حیات اقتصادی و کلتوری‌شان بالا برود.

۷- برای خلاصی فوری دهقانان خرد و متوسط، به شمول اجاره‌داران و دهقانی که زمین را به

دهقانی (کشتمندی) می‌گیرند، از گرورداری، قرض‌داری، بیگاری، عوارض و دیگر تکالیف فئودالی ملاکان و سودخواران شهر و ده، قوانین و مقررات دموکراتیک وضع می‌شود و هر چه زودتر در ساحه‌ی تطبیق قرار می‌گیرد. این قوانین و مقررات مناسبات و روابط اجاره‌داری و دهقانی را به نفع دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، به مقصد طرد مناسبات کهنه‌ی فئودالی از ریشه اصلاح می‌نماید.

۸- از زمین‌های بایری که از طریق سرمایه‌گذاری دولت و کمک‌های خارجی آباد و تحت زرع آورده می‌شود، فارم‌های بزرگ دولتی احداث و یا به دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین و کوچیان به اساس کوپراتیف‌های زراعتی توزیع می‌گردد.

۹- انجام اصلاحات دموکراتیک ارضی جداً ایجاب می‌نماید که تا نهضت و ایجاد کوپراتیف‌های فروش و خرید و تولید دهقانی در سراسر مملکت از طریق رهنمایی و نظارت دموکراتیک دولت و تشویق و بیداری دهقانان به وجود آید. بدین ترتیب تأمین تمام تسهیلات لازم از قبیل ابزار و ماشین‌آلات زراعتی، مکانیزه کردن و عصری نمودن سیستم زراعتی به مقصد بالا بردن سطح حاصل دهنی کار، استعمال کود کیمیاپی، تنظیم قیمت عادلانه‌ی محصولات زراعتی، تهیه‌ی بازار فروش، اصلاح تخم و دفع آفات زراعتی و کمک‌های علمی و فنی از طریق همکاری متقابل مؤسسات کوپراتیفی دهقانان و دولت میسر گردد. این امور من جمله از طریق ایجاد بانک قوی زراعتی از طرف دولت به دادن تقاوی و کرایت‌های کم‌ریح طولیل‌مدت با شرایط مساعد به عمل می‌آید.

۱۰- اصلاح شبکه‌ها و انکشاف آبیاری برای زمین‌های کم‌آب و زمین‌های بایر ذریعه‌ی حفر کاریها، چاه‌های عمیق، کانال‌ها و اعمار سدها و بندها از امور اهم و اولی انکشاف زراعتی مملکت به حساب می‌رود.

در ساحه‌ی مالرداری و حیات کوچی‌ها:

۱۱- بر اساس اصلاح دموکراتیک ارضی روابط کهنه ماقبل فئودالی شبنانی برای تأمین منافع و نجات چوپانان زحمتکش از ستم مالداران بزرگ به روابط جدید تبدیل شده و به مقصد انکشاف و ترنری و مالرداری، تهیه و اصلاح چراگاه‌ها و اصلاح نسل حیوانات و دفع آفات حیوانی از طریق تأسیس کوپراتیف‌های مالرداری ترتیبات لازم گرفته می‌شود.

۱۲- حل مسئله‌ی فوری کوچی‌ها و حیات قبیله‌ای به شیوه‌ی دموکراتیک و اسکان و مراقبت کامل در تشویق و رهنمایی آن‌ها به زندگانی زراعتی و صنعتی و بهبود حیات اجتماعی آن‌ها امر ضروری انکشاف اقتصادی، ترقی اجتماعی و استقلال ملی کشور محسوب می‌گردد.

در ساحه‌ی اصلاح تجارت و مالیه:

یکی از عوامل ضعف اقتصادی مملکت و نفوذ استعمار جدید و امپریالیستی این است که

تجارت خارجی مادر دست عده‌ی معدودی از نمایندگان کمپنی‌های انحصارات خارجی و تاجران بزرگ محکوم و کمپرادور داخلی و خارجی قرار دارد. این‌ها در بدل صدور مواد خام، اموال و اجناس غیر ضروری و غیر اقتصادی را به مقصد منفعت جویی خویش و ارضای تفاخرات قشرهای تجمل‌پرست وارد نموده و در نتیجه موجب اسراف، فرار سرمایه و اسعار مملکت می‌گردند^۱ و هم به رشد صنایع ملی و استحکام استقلال اقتصادی لطمه‌ی سنگینی وارد می‌سازند. برای رفع این نقایص حکومت دموکراسی ملی از سیاست تجارتنی ذیل پیروی می‌کند:

۱۳- توأم با سوق سرمایه‌ی تجاری در ساحه‌ی صنعت و توریذ ماشین‌آلات به مقصد ایجاد و تقویه‌ی صنایع ملی و توسعه‌ی تولیدات داخلی و کنترل تجارت با سیاست گمرکی حمایتی و توسعه‌ی سیستم تجارت با تری^۲، تجارت خارجی ملی می‌گردد.

۱۴- انکشاف تجارت داخلی به مقصد استقرار بازار، توسعه و افزایش تولیدات داخلی و تثبیت قیم اموال در بازار داخلی و رفع احتیاجات عمومی از راه تنظیم تشبثات تاجران داخلی و حمایتی تاجران کوچک و متوسط در مقابل تاجران بزرگ و کمپرادور.

۱۵- امور مالی و بودجه‌ی دولتی باید به روی اصول دموکراتیک و مترقی طبق مصالح خلقی‌های محروم کشور به مقصد انکشاف اقتصادی و ترقی اجتماعی اصلاح گردد و بار سنگین مالیات غیر مستقیم از دوش مردم برداشته شده و به مالیات مستقیم اهمیت درجه اول داده شود و از طبقات دارا و ثروتمند بر اساس عدالت اجتماعی مالیات اخذ گردد.

سوم: امور اجتماعی

ملت آزادی‌خواه افغانستان ۴۷ سال قبل به استقلال سیاسی نایل آمد. ولی نهضت‌های مردم آن به مقصد رفاه و ترقی اجتماعی و تأمین آزادی‌های دموکراتیک بنا بر عوامل ارتجاع و استبداد داخلی و توطئه و دسایس امپریالیسم بین‌المللی با شکست‌های توأم با قربانی‌های فراوان مواجه شد. از آن تاریخ تا کنون خلق‌های زحمتکش کشور یعنی کارگران، دهقانان و منورین ترقی‌خواه از نظر اقتصادی و اجتماعی تحت ستم و فشار طبقات حاکمه‌ی فنودالی، تجارتنی و بروکراتیک همچنان در شرایط دشواری زندگی می‌کنند. شاخص سطح زندگی خلق‌های پر استعداد افغانستان پایین‌ترین سویه‌ی حیات را در قطار ملل جهان نشان می‌دهد و بنا بر سیاست‌های ارتجاعی و استبدادی، کارگران و دهقانان از حق تشکیل ارگان‌های نشراتی، اتحادیه‌ها، احزاب سیاسی و اعتصابات که سلاح‌های دفاع حقوق و منافع طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی آنان به شمار می‌رود، محرومند. قوانین مترقی و تکامل اجتماعی حکم می‌کند که باید هر چه زودتر این وضع تغییر کند و مناسبات جدید بر اساس تطبیق

۱. اصل: می‌گردد
۲. واژه‌ی انگلیسی به معنی: تهاثر کردن؛ پایاپای معامله کردن با (for)؛ دادوستد

پروگرام اصلاحی ذیل برقرار شود:

۱- بر مبنای اصل حق کار برای تمام افراد مستعد به کار با تعیین و اخذ حداقل دستمزد و معاش که رفع نیازمندی‌های لازمی مادی و معنوی آنان را کرده بتواند کار تهیه گردد. تأمین حق کار و از بین بردن بی‌کاری صرف از طریق تعویض مناسبات تولیدی کهنه به مناسبات جدید که منجر به رشد سریع قوای تولیدی کشور می‌گردد امکان‌پذیر می‌باشد.

۲- به مقصد تأمین مصونیت کارگران و شرایط مساعد کار و تحصیل حقوق عمومی وضع و اجرای قوانین و مقررات آتی ضروری است:-

- حق استراحت از طریق ۴۲ ساعت کار در هفته برای شعب مختلف کارگران و تقلیل بازهم بیشتر ساعت کار در رشته‌هایی که شرایط اجرای آن سخت و دشوار بوده و به کارگران لطمه‌ی روحی و جسمی وارد می‌کند. جهت تکمیل حق استراحت برقراری مرخصی‌های همه‌ساله با استفاده از دستمزد به کارگران تأمین گردد.

- باید کار اطفالی که کمتر از ۱۵ سال دارند منع قرار داده شود و برای زحمتکشانی که سن آن‌ها بین ۱۵ تا ۱۸ است، روز کار تا ۴ ساعت پایان آورده شود.

- مبارزه در راه به رسمیت شناختن حقوق و تطبیق قوانینی که در اثر آن کارگران و تمام زحمتکشان به منظور دفاع از منافع و حقوق خود و به مقصد تربیه‌ی روحیه‌ی تشکیلاتی و بیداری شعور طبقاتی بتوانند از حق متحد شدن در اتحادیه‌های صنعتی و کارگری و از حق اعتصاب و انعقاد قرارداد دسته‌جمعی بهره‌مند شوند.

- برای حل اختلافات میان کارگران و کارفرمایان و مراقبت در اجرای صحیح قانون کار، محاکم بی‌طرف تشکیل گردد که در آن نماینده‌ی کارگران اشتراک داشته باشد.

۳- اعمار منازل صحتی و ارزان برای تمام طبقات و قشرهای محروم در شهرها و دهات امر ضروری به شمار می‌رود. همچنان اقدام برای پایان^۱ آوردن کرایه‌ی ظالمانه‌ی منازل، دکان‌ها و غیره، برای کرایه‌نشینان شهرها نیز ضروری تلقی می‌گردد.

۴- در زندگی نوین و دموکراتیک افغانستان زن افغان در کلیه‌ی شئون حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از نظر حقوق با مرد مساوی شمرده می‌شود. امکان تطبیق حقوق و آزادی زنان از طریق تشکیل اتحادیه‌های دموکراتیک از طرف خود زنان و از بین بردن تبعیض بین زن و مرد در ساحه‌ی کار بر اساس اصل دستمزد و معاش مساوی در مقابل کار مساوی، بیمه‌ی اجتماعی، حق استراحت و دادن ۸۰ روز مرخصی با معاش و دستمزد قبل و بعد از ولادت و حفظ صحت اطفال

۱. در گویش کابلی به جای پایین آوردن استفاده می‌شود.

و مادران از طریق تأسیس زایشگاه‌ها، شیرخوارگاه‌ها، کودکانستان‌ها و حق تعلیم و دیگر حقوق تأمین شده می‌تواند.

۵- به منظور این‌که دستگاه اداری دولت طبق منافع یکی- دو طبقه و قشرهای ممتاز کوچک جامعه به کار برده نشود، مصالح عالی‌ه‌ی طبقات عظیم خلق‌های دهات و شهرهای کشور ایجاب می‌نماید که این دستگاه روی واقعیت‌های اجتماعی و علمی اصلاح گردد. برای تحقق بخشیدن به این منظور، به حیث وظیفه‌ی فوری علیه جمیع فساد اداری، خودسری‌ها و بی‌قانونی و بی‌دسپلینی، ارشاء، شیوه‌های کاغذپرانی و معطلی عمدی کارهای مردم و استبداد مبارزه به عمل می‌آید. برای تهیه‌ی زندگی شرافتمندانه و شایسته‌ی معلمان، مأموران، اجیران، مستخدمان دولت و مؤسسات تدابیر مؤثر اتخاذ می‌گردد.

۶- در راه تشکیل محاکم ملی به منظور محاکمه و مجازات اشخاص و مأموران عالی‌رتبه که به حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی خلق‌های مملکت تجاوز نموده‌اند و ثروت و جایزادهای زیاد نامشروع، از اموال دولت و خلق به دست آورده‌اند، مجاهده می‌گردد.

۷- به مقصد تشکیل محاکم سیاسی صالح، علنی و بی‌طرف و دموکراتیک و اصلاح زندان‌های سیاسی، با تمام حقوق سیاسی آن و همچنان برای اصلاح محابس عمومی مبارزه می‌گردد.

۸- در راه تعدیل و تعویض تمام قوانین و مقرراتی که ضد مصالح خلق‌ها و ضد دموکراتیک باشد، مبارزه قانونی به عمل می‌آید.

۹- حفظ و بهبود دایمی صحت و سلامت تمام خلق‌ها به صورت مجانی به عهده‌ی دولت می‌باشد. برای این منظور، دولت مؤظف است که پروگرام‌های عملی و وسیع صحی در زمینه‌ی وقایه مردم از امراض و تقلیل قطعی ناجوری‌ها و ریشه‌کن ساختن امراض میکروبی و ساری طرح و اجرا کند. برآوردن احتیاجات تمام اهالی شهرها و دهات و کوچیان و قبایل کشور از نظر خدمات صحی از طریق تربیت کارمندان طبی به تعداد کافی و تهیه‌ی وسایل عصری به اندازه‌ی لازم و توسعه‌ی مؤسسات مجانی و عمومی، ایجاد مؤسسات صحی از قبیل پولی کلینیک‌ها، کلینیک‌ها، شفاخانه‌ها، سناتوریم‌ها و آسایشگاه‌ها و تبلیغات صحی در اطراف و اکناف مملکت ضرور است.

۱۰- علیه ارتجاع و نشر خرافات، اعتیاد به تریاک، چرس و الکل، فحشا و دیگر مفسد اخلاقی که معلول شرایط نامتناسب وضع اجتماعی و اقتصادی است، مبارزه‌ی همه‌جانبه به عمل می‌آید.

چهارم: امور کلتوری

انتقال از مرحله‌ی عقب‌افتاده‌ی فئودالی به یک مرحله‌ی جدید اجتماعی مترقی، مستلزم تربیت و تعلیم مترقی و عصری تمام خلق‌های مملکت می‌باشد. طبقات حاکمه‌ی ارتجاعی فئودالی و عوامل

استعماری و امپریالیستی پیوسته کوشیده‌اند تا در برابر توسعه و ترقی فرهنگ پسندیده‌ی ملی خلق‌های کشور و انتشار کلتور مترقی و علمی جهان در داخل مملکت موانع بزرگی ایجاد کنند تا به این وسیله از تکامل اجتماعی و اقتصادی مردم به نفع خود جلوگیری به عمل آورند. با درک این مسئله که فرهنگ و کلتور جدید افغانستان ملی، خلقی و دموکراتیک خواهد بود، در راه تطبیق پروگرام اصلاحی زیر به مقصد تجدید حیات فرهنگی و انقلاب فرهنگی کشور و تکامل آن جد و جهد می‌شود:

۱- تعمیم و اجرای تعلیمات اجباری همگانی و مجانی ابتدایی به زبان مادری فرزندان کشور در سرتاسر مملکت بعد از سن هفت سالگی- پسر و دختر- بدون تبعیض.

۲- عملی ساختن تعلیمات اجباری و مجانی متوسط به نحوی که شاگردان مبادی علوم را فراگیرند و تعلیمات عملی در ساحه‌های صنایع دستی و زراعت و فن تولیدات را اخذ نمایند.

۳- برای شاگردان تمام مناطق و خلق‌های زحمتکش زمینه‌ی تعلیمات مسلکی و ثانوی و عالی و تخصص از طریق مدد معاش و لیلیه‌ها مهیا می‌شود. در زمینه‌ی توسعه‌ی پوهنتون‌ها و مؤسسات تحقیقات علمی و کمک به دانشمندان، نویسندگان و هنرمندان، حفظ آثار تاریخی، انکشاف حفريات و موزیم‌ها، تأسیس کتابخانه‌ها و توسعه‌ی روابط فرهنگی بین‌المللی با کشورهای صلح‌دوست و مترقی اقدام می‌شود.

۴- جهاد عمومی علیه بی‌سوادی در سرتاسر کشور صورت می‌گیرد.

۵- برای تربیت بدنی و ذهنی نسل جوان میدان‌ها و کلب‌های سپورت، قرائت‌خانه‌ها، اتاق‌های کنفرانس و حق تشکیل آزاد اتحادیه‌های محصلان و جوانان تعمیم می‌گردد. اصول اخلاقی و معنوی از قبیل وفاداری به آرمان‌های صلح، دموکراسی ملی، استقلال ملی، رفاه و ترقی اجتماعی و عشق و احترام به خلق‌های زحمتکش و وطن، آشتی‌ناپذیری با ارتجاع، استبداد و بی‌عدالتی، استثمار، استعمار و امپریالیسم و جنگ‌طلبی و دشمنان خلق و دشمنان مفاهیم مترقی ملی و جهانی بین شاگردان و محصلان و جوانان که سرمایه‌ی زوال‌ناپذیر و خلاق کشورند، تبلیغ و ترویج می‌گردد.

۶- به مقصد انکشاف زبان و کلتورهای خلق‌ها و اقوام مختلف مملکت و غنای فرهنگ ملی افغانستان و به منظور ترقی و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی خلق‌های آن حصص و ولایات مملکت که عقب‌گذاشته شده‌اند، تدابیر جدی و عملی اتخاذ می‌گردد. برای تربیه و بیداری شعور اجتماعی خلق‌ها بسط و توسعه‌ی مطبوعات و نشرات دموکراتیک و آزادی اطلاعات، سینماها، تیاترها، نشرات مترقی رادیویی در نقاط مختلف مملکت ضروری‌ست. هرگاه بعضی از محافل و افراد متنفذ بخواهند این وسایل تربیتی عمومی را به منظور نشر خرافات، نفاق ملی، تقویه‌ی فنودالیسم و بسط نفوذ امپریالیسم استعمال نمایند، بی‌درنگ افشا خواهند شد.

در نهایت ما در حالی که ارزش‌ها و اهداف دموکراتیک قانون اساسی را حمایت می‌کنیم و درین مرحله‌ی تاریخی برای ایجاد حکومت دموکراسی ملی و تعقیب راه رشد غیر سرمایه‌داری بر اساس ایدئولوژی مترقی و جهان‌بینی علمی به شیوه‌ی مسالمت‌آمیز و علنی مجدانه مبارزه می‌کنیم، هیچگاه مسئولیت‌های عظیم خود را در پیشگاه خلق نجیب و زحمتکش افغانستان عزیز از یاد نبرده و نظر خود را از غایبه‌ی نهایی و دورنمای تکامل اجتماع خویش که ساختمان یک جامعه‌ی سوسیالیستی است، دور نخواهیم داشت. از تمام نیروهای ترقی‌خواه دموکراتیک، از تمام وطن‌پرستان و فرزندان صدیق وطن و از باشاهم‌ترین مدافعان منافع خلق‌های ستمکش و محروم دعوت می‌گردد که به‌ا صفوف جریان دموکراتیک خلق بپیوندند و در راه تطبیق این مرام مبارزه‌ی پی‌گیر و پرافتخار نمایند.

||||||| شماره‌ی سوم، چهارم و پنجم | سال اول | ۵، ۱۲ و ۱۹ | ثور ۱۳۴۵ ||

بیرک کارمل

وسایل و راه‌هایی که آرمان‌های خلق‌های ستمدیده‌ی افغانستان و مرام دموکراتیک

خلق را به پیروزی می‌رساند

۱

چرا جریان دموکراتیک خلق اقدام به تأسیس جریده‌ی خلق

برای سراسر افغانستان کرد؟

پیشاهنگان ترقی‌خواه و وطن‌پرست افغانستان برای نخستین بار در سیر تاریخ مبارزات ملی، قطب‌نمای صحیح یعنی مرام‌نامه‌ی خلاق دموکراتیک خلق را برای نجات طبقات ستمدیده‌ی کشور به خصوص کارگران، دهقانان زحمتکش و منورین مترقی تنظیم و اعلام کرد. اساس چون صخره‌ی مستحکم این مرام، همانا عبارت است از تئوری و جهان‌بینی علمی که تجربه، تاریخ حقیقت شکست‌ناپذیر آن را تأیید کرده است.

آرمان‌های مرام دموکراتیک خلق آمال درخشان تمام طبقات زحمتکش افغانستان را در این مرحله‌ی تاریخی بیان می‌کند. «مرام» در همان بدو امر از طرف اکثر محافل صدیق مترقی و نیروهای وطن‌پرست و دموکراتیک جامعه با شور و شوق کامل تحسین شد و مردم ستمکش کشور با اشتیاق فراوان، از آن حسن استقبال کردند. «مرام» به آن عناصر و محافل بدبین و مرتجع که روشنی جهان، ضرورت و جبر پیشرفت و نفوذ جریانات نوین و مترقی جهان را از عقب عینک سیاه منافع طبقه‌ی

حاکمه، خودخواهی فنودالی، خصوصیت استعماری [و] جزمیت و انجام می‌نگرند، جواب منطقی و محکم داد. مرام ثابت کرد که محافل سیاسی حاکمه و طبقه‌ای که با نشر مرام دموکراتیک خلق منافع خود را در خطر می‌بینند، دیگر قادر نیستند که به رسم کهن و ارتجاعی و استبدادی دوران اختناق، اذهان مردم را در برابر جریانات پیشرو تاریخ منحرف و مشوب^۱ گردانند.

در شرایط معاصر بنا بر تغییر اساسی در تناسب قوای بین‌المللی و نفوذ روزافزون جهان‌بینی علمی و شرایط مساعد ملی به نیروهای ترقی‌خواه دموکراتیک ملت افغانستان که تاکنون در تحت فشار و ظلم «پاشنه‌ی آهنین» طبقات حاکمه‌ی ستمگر داخلی و تأثیر استعمار امپریالیستی حیات بسر می‌برند، امکان داده است که مبنی بر تدوین تئوریک (نظری) و پراتیک (عملی) به موقع مسائل، در وضع کنونی از شکل مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز علنی، قانونی، پارلمانی و خلقی استفاده‌ی اصولی بنمایند و جنبش دموکراتیک ضد فنودالی و ضد امپریالیستی را به پیروزی نهایی برسانند و شعور طبقاتی توده‌های زحمتکش مردم را احیا نمایند و روحیه‌ی سازمانی را در طبقه‌ی پیشرو نوین تاریخ ایجاد کنند.

به پیروی از این اصول علمی و تحلیل اوضاع و شرایط مشخص عینی و ذهنی، ملی و بین‌المللی افغانستان و همچنان با استفاده از ارزش‌های دموکراتیک قانون اساسی، محافل نیروهای جریان دموکراتیک خلق، از سه سال بدین طرف، اقدام به تهیه‌ی مقدمات سازمان کرده است که جریده‌ی خلق مظهر درخشان آن به شمار می‌رود. پیشروان و مبارزان دموکراتیک خلق بعد از انفاذ فرمان تقنینی مطبوعات، تصمیم بر آن گرفتند تا به منظور بیداری شعور اجتماعی و نجات خلق‌های مظلوم افغانستان از زیر ستم طبقات و محافل حاکمه و همبستگی محافل مترقی از حیث تشکیلاتی و ایدئولوژی از طریق تأسیس جریده‌ی سیاسی برای سراسر افغانستان آغاز به فعالیت کنند و «نخستین گام عملی برای ایجاد سازمان» بردارند.

دانش نوین نجات خلق‌ها و پیش‌بینی‌های خلاق، معرف این جرعه‌ی حقیقت است که بدون یک جریده‌ی وزین سیاسی نمی‌توان به صورت همه‌جانبه و اصولی دست به ترویج (پروپاگاندا) و تبلیغ (اژیتاسیون) در بین خلق‌ها زد. در وضع کنونی خلق‌های کشور در زیر ظالمانه‌ترین نوع استبداد و استثمار فنودال‌های ستمگر محلی و تاجران بزرگ محترک و کمپرادور، بروکرات‌های فاسد و نفوذ عوام‌ل استعمار امپریالیستی دست‌وپا می‌زنند و فقر و سیه‌روزی طبقات اسیر روزبه‌روز حدت فوق‌العاده پیدا می‌کند و تضاد بین دهقانان و ملاکان بزرگ، تضاد بین کار و سرمایه، تضاد بین خلق‌ها و امپریالیسم را شدت می‌بخشد.

در چنین شرایطی رشد عامل ذهنی پیروزی جنبش دموکراتیک ملی بر اساس تحقق مرام

۱. آمیخته‌شده؛ آغشته؛ آلوده

۱. اصل: در
۲. اصل: اعلان

دموکراتیک خلق افغانستان، امر ضروری و رسالت تاریخی است. مسلماً این وظیفه در گام اول به عهده‌ی جریده‌ی خلق است تا از طرفی در راه تکامل «قانونی» سازمان سیاسی دموکراتیک خلق نقش مؤثری داشته باشد و از طرف دیگر اقدام اساسی و علمی در زمینه‌ی بیداری شعور طبقاتی و آمادگی خلق‌ها به خصوص تشکیل طبقه‌ی پیشرو جامعه، یعنی کارگران به اتحاد دهقانان برای مبارزه و جنبش دموکراتیک به عمل آورد. به استناد ماده‌ی (۳۲) قانون اساسی افغانستان، علناً اظهار می‌گردد که هر عمل اجتماعی به زمان احتیاج مبرم دارد. سازمان پر قدرت‌ترین و مؤثرترین و اساسی‌ترین سلاح عمل اجتماعی و من جمله مبارزه‌ی اجتماعی می‌باشد. سازمانی که به مبارزه‌ی سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی و نجات خلق‌ها از یوغ ستمگری و استثمار بپردازد و بتواند حکومت کهنه را به حکومت نوع جدید و خدمت‌گزار خلق‌های زحمتکش (مرام دموکراتیک خلق - امور سیاسی) تعویض بنماید، حزب نام دارد.

احزاب از لحاظ ماهیت سیاسی خود محتوای طبقاتی را حائز است. مترقی‌ترین و پیشروترین حزب در شرایط موجود، حزب طبقه‌ی خلق‌های زحمتکش، به خصوص کارگران و دهقانان و منورین مترقی کشور خواهد بود که به جهان‌بینی علمی مجهز باشد. جریده‌ی خلق مظهر و ناشر افکار چنین آرمان عظیم تاریخی است که اصولاً بدین منظور تأسیس گردیده است. نیروهای دموکراتیک خلق اطمینان کامل دارند که شرایط را درست تشخیص کرده و مجدانه مصمم‌اند^۱ که از شرایط موجود با وصف محدودیت‌های وسیع و موانع بزرگ، بهره‌ی اصولی بردارند. خود را طی جریان مبارزه آبدیده سازند و هیچ‌گونه بیم و هراسی را از ناحیه‌ی دهشت‌افگنان طبقات حاکمه و عناصر خرده‌گیر و ماجراجو در صفوف خود راه ندهند و دلیرانه به پیش روند و مأموریت تاریخی و پیشاهنگی خود را به منظور کشف راه‌های نامنکشف در مملکت بدون تسلیم‌طلبی و سازشکاری به طرف راست و چپ در عمل ایفا نمایند.

غیرممکن بود بدون جریده‌ی خلق، وظیفه‌ی دایمی و حیاتی دموکراتیک خلق و مرام آن را پیش برد و علاقه به سیاست و مسائل صلح، آزادی ملی، دموکراسی، ترقی اجتماعی و اصالت اجتماعی را که در قشرهای وسیع خلق نفوذ کرده است، در یک معراج سوق داد و حکومت دموکراسی ملی را به حیث یک هدف استراتژیک و به حیث یک سلاح حل تضاد اساسی موجود ایجاد کرد و نیروهای پیشاهنگ خلق‌ها را متشکل ساخت. خلاصه این که ناشر افکار دموکراتیک خلق به صورت مسالمت‌آمیز و قانونی وظایف زیرین را در سراسر کشور انجام می‌دهد:

- تشریح، تعمیم، تبلیغ، ترویج مرام دموکراتیک خلق که در شماره‌ی اول و دوم جریده‌ی خلق

و وسیعاً انتشار یافت.

- نشر و تبلیغ تئوری و جهان‌بینی علمی که سلاح نجات خلق‌های زحمتکش و معرف مبارزه‌ی طبقاتی به شمار می‌رود و «سیستم یکپارچه و موزونی از مجموعه‌ی نظریات فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را تشکیل می‌دهد».

- انعکاس «رنج‌های بیکران خلق‌های ستمدیده‌ی افغانستان» و افشای زورگویان و ستمگران طبقات حاکمه و نمایندگان مدافع آن‌ها که بالای خلق‌های کشور جبر و ستم می‌نمایند.

- نشرات به مقصد بیداری شعور طبقاتی سیاسی و اجتماعی خلق‌ها.

جریده‌ی خلق از همه اول‌تر و عمده‌تر وظیفه‌ی اساسی خود می‌داند که من حیث یک رشته‌ی اساسی و اتصال، با حسن نیت و طبق اصول علمی و احتراز از خرده‌کاری «تمام نیروهای ترقی خواه دموکراتیک تمام وطن پرستان و فرزندان صدیق وطن و باشهامت‌ترین مدافعان منافع خلق‌های ستمکش و محروم» را در یک جریان و یک سازمان سیاسی و اجتماعی دموکراتیک خلق متشکل سازد و وسیله‌ی وحدت سازمان از حیث ایدئولوژی باشد و از حیث تشکیلاتی، عموم محافل و سازمان‌های همفکر را قانوناً در یک سازمان بر اساس اتحاد عمل و مرام دموکراتیک خلق متحد گرداند و جهان‌بینی علمی را در عرصه‌ی مبارزات سیاسی وطن محبوب ما افغانستان مورد عمل قرار دهد.

برای تحقق این مرام نمایندگان و خبرنگاران و توزیع کنندگان جریده‌ی خلق، وظایف سنگینی را از لحاظ مراکز جذب و قدرت سازمانی به عهده خواهند داشت؛ زیرا مبتنی بر اصلی، جریده‌ی خلق نه تنها باید تبلیغ کننده‌ی دسته‌جمعی و بیدارکننده‌ی دسته‌جمعی توده‌های مردم باشد، بلکه همچنین تشکیل دهنده‌ی دسته‌جمعی پیشاهنگ خلق‌های زحمتکش یعنی دموکراتیک خلق نیز باشد.

اجمالاً این بود پاسخ منطقی و علمی که چرا جریده‌ی دموکراتیک خلق برای سراسر افغانستان تأسیس گردید و از وسایل موجود استفاده‌ی اصولی به عمل آورده می‌شود.

۲

ضرورت تاریخی سازمان سیاسی نوع جدید

طی یک نسل انسانی، حکومت‌های استبدادی و مطلقه، ملت زحمتکش ما را در تمام شئون زندگی اعم از اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دچار انحطاط رقت‌باری کرد و از رشد شعور اجتماعی و سیاسی جوانان کشور ماهرانه به شیوه‌ی اداری استعماری و فنودالی جلوگیری به عمل آورد و استعداد سازمانی آن‌ها را دچار جمود و ضعف کرد. هر طبقه‌ی حاکمه‌ی ارتجاعی و زمام‌داران مستبد، معمولاً از بیداری خلق‌ها و بیداری شعور طبقاتی افراد ملت و به خصوص از روحیه‌ی سازمانی نیروهای

ترقی خواه علمی وحشت دارند.^۱ در دوره‌های حکومت سابق، بنا بر سانسور شدید و بی‌رحمانه‌ی مطبوعات و ایجاد ترور و وحشت، حبس‌های بدون محاکمه، حتی منورین کشور نیز از اظهار نظرانی که از آن مداخله در سیاست استشمام می‌شد، بیم و ترس داشتند. ولی به مصداق این اصل که جهان در تغییر است، توفان جنبش‌های اصیل اجتماعی و نجات‌بخش ملل جهان سرانجام این منطقه‌ی تجرید شده از دنیا را نیز تکان داد و به آن الهام بخشید.

دهه‌ی اخیر، نقطه‌ی تحول بزرگ در جریان‌ات بین‌المللی و تحول نسبی در حیات ملی ما بود. امروز می‌رود که خلق‌های افغانستان و جوانان روشنفکر کشور بسیاری نکات عمده‌را درک کنند و از سکوت و وحشت‌انگیز دوره‌ی استبداد بیرون برآیند و شور و شوق به مبارزات پارلمانی، حزبی و نشراتی و... پیدا نمایند. نشر مرام دموکراتیک خلق تمام طبقات و قشرهای ارتجاعی جامعه را تکان داد و در اثر آن، دیده می‌شود که صفوف و جبهه‌ها مشخص‌تر می‌گردد، خطوط فاصل کشیده می‌شود و «مرام» جبراً مقام شامخ و علمی خود را در حیات اجتماعی احراز می‌نماید و عرصه را برای نیروهای ارتجاعی تنگ‌تر می‌سازد و عرصه‌ی نیروهای پیشرو تاریخ را در جامعه وسعت می‌بخشد. همچنان جنبش دموکراتیک و مترقی جبراً به رشد خویش ادامه می‌دهد و گام‌هایی به جلو برمی‌دارد و روزبه‌روز احیای روح دموکراسی و آزادی‌های سیاسی در میان قشرهای مختلف طبقات اجتماعی به طور غیر مستقیم ظاهر می‌گردد. واضحاً به مشاهده می‌رسد که افغانستان دیگر از رشته‌شرایط سیاسی گذشته وارد زمان جدید گردیده و در مقدمه‌ی مرحله‌ی یک جنبش قابل ستایش نوین پا می‌گذارد.

شرایط مساعد ملی و بین‌المللی بیان‌کننده‌ی این واقعیت است که این مرحله‌ی جدید به استواری دموکراسی ملی منجر می‌شود و در جنبش، گروه واقعاً پیشاهنگ و ترقی خواه پا به میدان مبارزه می‌گذارد و در نتیجه موجب پیشروی دموکراسی ملی به سوی دموکراسی اصیل اجتماعی می‌گردد و مرام دموکراتیک خلق من حیث قانون عینی تکامل جامعه در این مرحله‌ی تاریخی تحقق می‌یابد. تاریخ در برابر تمام عناصر، محافل و نیروهای ترقی خواه علمی، دموکراتیک و وطن‌پرست که به جهان‌بینی علمی صادقانه ارتباط دارند، ضروری‌ترین و نزدیک‌ترین وظیفه را قرار داده است تا به خصوصیات دوره‌ی سابق و کهنه از قبیل محفل‌بازی، خرده‌کاری، بی‌اصولی، جبن، تعلل و روحیه‌ی خودخواهی فنودالی خاتمه داده شود و دلیرانه اقدام به تکامل سازمان نوع جدید و عالی «دموکراتیک خلق» کنند. تاریخ شکست‌های تلخ نهضت‌های خودبه‌خودی توده‌های مردم و مبارزات ملی و مشروطه‌خواهی کشور به خصوص طی پنج دهه‌ی اخیر به ما می‌آموزاند که یک جنبش، فقط از طریق انکشاف سریع صنایع ملی و تشکل طبقه‌ی کارگر و ایجاد سازمان سیاسی قوی و متمرکز که با ایدئولوژی علمی مجهز

باشد و قدرت رهبری مبارزه‌ی خلقی را بر پایه‌های تشکیلات مستحکم و مرام علمی و روشن «همچو مرام دموکراتیک خلق» استوار سازد، می‌تواند به پیروزی نهایی رسد. در تحت شرایط جدید تاریخی و در وضع موجود کشور، نقش رهبری سازمان در نهضت دموکراتیک و خلقی ضدمناسبات منسوخ فنودالی (ملوک‌الطوایفی) و استثمار و استعمار امپریالیستی از مسائل مبرم حیات سیاسی به شمار می‌رود. سازمان سیاسی نوع جدید افغانستان که ناشر افکار دموکراتیک خلق در راه تکامل آن مبارزه‌ی «قانونی» می‌نماید، همانا عبارت خواهد بود از یک دسته‌ی پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر [...]، دهقانان و منورین مترقی که نیروی رهنمون نهضت دموکراتیک به جهت هدف نهایی می‌باشد. نیروی رهنمون دموکراتیک خلق وظیفه دارد تا به خاطر تطبیق «مرام» مبارزه‌ی خلق‌ها را علیه استبداد و ارتجاع متحد ساخته و راه ساختمان یک جامعه‌ی آزاد، دموکراتیک و خوشبخت را به آن‌ها نشان دهد و همه‌ی خلق را بیدار سازد و جنبش را بر ضد فنودالیسم و امپریالیسم بسط و توسعه دهد و نظم مشروطیت دموکراسی را برپا سازد و قدرت‌های مطلقه‌ی سیاسی و اقتصادی و مناسبات کهنه‌ی تولیدی موجود را که مانع جدی و سرسخت در راه ترقی اجتماعی و انکشاف نیروهای تولیدی و دموکراسی اصیل اجتماعی ست برافکند.

از کلیه‌ی سازمان‌هایی که به وسیله‌ی طبقه‌ی زحمتکش خلق ایجاد می‌گردد، فقط سازمان سیاسی آن می‌تواند که از مصالح عالی و اساسی توده‌های عظیم مردم دفاع نماید و قسمت باشعور و پیشرو طبقه باشد و آن را به جانب پیروزی کامل و هدف نهایی رهبری کند. برای این منظور زحمتکشان خلق نیازمندی به یک سازمان نوع عالی دارند. سازمانی که خود را تنها به رفع احتیاجات روزمره‌ی مردم محدود نسازد. بلکه هدف آن مبتنی بر رساندن طبقه‌ی زحمتکش خلق به غایه‌ی مطلوب و تغییر اساسی جامعه استوار باشد و ریشه‌های خود را در اعماق توده‌های مردم توسعه دهد. چنین یک سازمان در کشور نیروی دموکراتیک خلق خواهد بود که به حیث یک وسیله‌ی اساسی مرام دموکراتیک خلق و آرمان‌های خلق‌های ستمدیده‌ی افغانستان را به پیروزی می‌رساند.

تاریخ سازمان‌های مترقی و سیاسی طبقه‌ی زحمتکشان ملل جهان نشان می‌دهد که طبقات حاکمه و محافل سیاسی آن از تشکیل سازمان پیشرو خلق‌های زحمتکش در هر اس‌اند و مذبح‌خانه تلاش کرده‌اند که از پیشروی به جهان کهنه و مبارزه‌ی قانونی و دلیرانه‌ی پیشروان تاریخ جلوگیری کنند و ضربات سنگینی به سازمان سیاسی آن‌ها وارد سازند. سازمان‌های مترقی و نوع عالی ملل جهان، راه‌های بس طولانی را پیموده‌اند و سرگذشت قهرمانانه‌ی آن‌ها مشحون از پیروزی‌های پرافتخار و شکست‌های رقت‌بار موقتی بوده است. کارگران، دهقانان جهان طی مبارزات عظیم خود پیشوایان،

سازمان‌دهندگان^۱ و رهبران پرنوعی از خود به وجود آورده‌اند که الهام‌بخش قدرت‌های ترقی‌خواه و نشان‌دهنده‌ی ماهیت سازمان‌های نوع‌عالی و جدید می‌باشند.

همچنان طبقات حاکمه ارتجاعی جامعه برای جلوگیری از بیداری مردم سعی می‌ورزند تا مردم را از تأسیس سازمان سیاسی خلع سلاح کنند و از طریق تولید محیط رعب و ترس و طرح و وضع قانون مطلقاً ارتجاعی و ضددموکراتیک به نام به اصطلاح قانون احزاب موانع بزرگ ایجاد کنند و راه مبارزه‌ی قانونی را عمداً و قصداً سد نمایند و بعداً به صورت توطئه‌آمیز طبق شیوه‌های پارینه‌اعلام دارند که فلان جریان به اصطلاح «غیرقانونی و واردشده از خارج» است، لهذا حق تشکیل حزب قانونی را ندارد. مسوده‌ی قانون احزاب که از طرف حکومت در جراید نشر گردیده از آن قوانینی است که نظیر آن از لحاظ ماهیت ارتجاعی و پولیسی در جهان سابقه ندارد. در حالی که در کشورهای دموکراتیک به نام قانون احزاب اصولاً قانونی وجود ندارد و اگر هم موجود باشد، بیش از چند ماده‌ی رهنما که محتوای دموکراتیک را حایز است نمی‌باشد.

به هر حال ما امیدواریم که مردم و نیروهای وطن‌پرست و مترقی کشور علیه طرح چنین قوانین ضد ارزش‌های دموکراتیک قانون اساسی مبارزه‌ی قانونی خواهند کرد و به محافل سیاسی طبقات حاکمه اجازه نخواهند داد که چنین قانون ارتجاعی را بالای‌شان تحمیل کند. به جرئت می‌توان اعلام کرد که طرح چنین نوع قانون احزاب صریحاً ضد نص ماده‌ی «۳۶» قانون اساسی می‌باشد که آزادی تشکیل احزاب را تضمین کرده است. ما در این باره به صورت مسالمت‌آمیز و حسن نیت به تمام نیروهای ضد ملی و ضد دموکراتیک و ضد مردم‌خاطر نشان می‌سازیم که تحول تاریخی جهانی جامعه‌ی بشر و رشد و توسعه‌ی جهان مترقی و تشکیل سازمانی آن، نتیجه‌ی قانونی و طبیعی تکامل جامعه است. جهان‌بینی عینی با کشف قوانین عینی تکامل، تضاد ذاتی نظام فئودالی کشور و ناگزیری انتقال آن را به یک مرحله‌ی نوین تاریخی نشان داده است. تصادم رشد روزافزون نیروهای مولده با مناسبات تولیدی کهنه در برابر جامعه‌ی ملی ما این وظیفه را قرار می‌دهد که باید هر چه زودتر نظام فئودالی را طرد کرد و نیروهای مولده‌ی پر قدرت را که مخلوق انسان است، از قید اسارت آزاد ساخت و آن‌ها را به نفع ثمربخش جامعه مورد استفاده قرار داد. همچنان به وضاحت دیده می‌شود که توأم به این عملیه (پروسه) نارضایتی توده‌های زحمتکش مردم از نظام فئودالی تشدید می‌گردد و مبارزه‌ی آن‌ها با طبقه‌ی حاکمه حدت می‌یابد و قهرأ کسی بخواهد یا نخواهد امکان مادی و واقعی برای جنبش دموکراتیک به رهبری سازمان سیاسی و طراز عالی و نوین «مظهر آگاه جنبش طبقاتی خلق زحمتکش» ظهور می‌نماید.

لهذا ما توجه مقامات سیاسی کشور را که احیاناً از خود عقل سلیمی نشان می‌دهند، به این نکته

جلب می‌نماییم که نباید مصرانه خود را در برابر جریان قطعی تاریخ قرار دهند و نشود که «ضربه‌ی ناگهانی» بالای ترقی‌خواهان و دموکراتیک خلق، به صورت توطئه‌آمیز وارد سازند و ماهیت واقعی خود را آشکار ساخته و در عوض خود را بیشتر متضرر سازند. امروز قانون عینی و بشردوستانه‌ی «انتقال مسالمت‌آمیز»، امکاناتی را برای کشورهای عقب‌مانده همچو افغانستان به وجود آورده که از طریق آن می‌توان به صورت «مسالمت‌آمیز، قانونی، علنی و پارلمانی»، اصل صلح، استقلال ملی، دموکراسی ملی و ترقی اجتماعی را تأمین کرد و کلیه‌ی افراد جامعه را از نابرابری اجتماعی از عموم اشکال ستمگری و استثمار نجات داد و هم بحران‌ها و تشنجات اجتماعی را جلو گرفت. البته این امر بیشتر به مقامات سیاسی کشور مربوط است که «هرگاه صادفانه به دموکراسی و سعادت جامعه معتقد باشند» خود موجب عمل تشددآمیز و توطئه‌آمیز نشوند و به صورت مسالمت‌آمیز بگذارند که نیروهای وطن‌پرست و ملی و دموکراتیک خلق رشد طبیعی و قانونی و سازمانی خود را طی نمایند و در پهلوی جریانات سیاسی احراز موقعیت کنند. در عکس آن البته متوجه خواهند بود که مسئولیت نتایج ناگوار، ناشی از اعمال و تصامیم سوء آن‌ها به عهده‌ی خود آن‌هاست نه به جریانی که شیوه‌ی مسالمت‌آمیز و قانونی مبارزه، اصول زمان است.

روی این واقعیت نیروهای دموکراتیک خلق وظیفه‌ی خود می‌شمارند که به خاطر خلق‌های زحمتکش افغانستان، به خاطر به پیروزی رساندن مردم دموکراتیک خلق و آرمان‌های مردم و به خاطر انجام تحول دموکراتیک در مرحله‌ی کنونی که مضمون اساسی آن طرد فئودالیسم و جلوگیری از نفوذ امپریالیسم و تأمین آزادی ملی و ترقی اجتماعی است، در راه تکامل عالی‌ترین نوع سازمان سیاسی ملی طبقه‌ی زحمتکش خلق، در سرتاسر افغانستان که بر پایه‌های اصول و موازین علمی استوار باشد، مجاهده‌ی «قانونی» کنند. جریان دموکراتیک خلق افغانستان که جریده‌ی خلق‌گویای آن است، سازمان «قانونی» خواهد بود که بر اساس اتحاد داوطلبانه‌ی مبارزان پیشرو طبقات و قشرهای زحمتکش افغانستان یعنی کارگران، دهقانان، اهل کسبه و پیشه‌وران، روشنفکران و افرادی که مردم و اصول سازمانی دموکراتیک خلق را در شرایط «قانونی» بپذیرند و در راه پیروزی و تحقق آن فعالیت مسالمت‌آمیز کنند. جهان‌بینی سازمان نوع جدید پیوسته و به صورت مداوم بر اساس علم نوین و خلاق به پیش خواهد رفت و اصول تشکیلاتی آن به این جهان‌بینی اتصال ناگسستی خواهد داشت. نیروهای دموکراتیک خلق از سنن و موارث ملی، از شرایط ملی و بین‌المللی و تجارب علمی مترقی ملل جهان و شعور بالقوه‌ی خلق‌های دلیر ملت خود سپاس‌گزار بوده و امیدوار است که بر دشواری‌ها و محرومیت‌ها و نواقص کار، اشتباهات، نظریات نادرست، نقص تئوری، خودخواهی‌ها که به آن‌ها اعتراف می‌نماید و موانعی که همیشه موجب نابرابری اجتماعی و ستمگری بر مردم گشته، فایق آید و

«مرام» خود را به موقع اجرا بگذارد. سازمان دموکراتیک خلق طی تکامل مراحل قانونی، اجزای خود را با اصول معنوی و اخلاق عالی ملی و به جریانات مترقی بین‌المللی و صلح‌خواهی و باروح وطن‌پرستی و فداکاری و وفاداری به منافع خلق و جنبش نجات‌بخش ملی و مردمی پرورش خواهد داد.

خلاصه در ختم این قسمت بحث اعلام می‌داریم که ما ایمان کامل داریم که ملت افغانستان پیروز خواهد شد؛ زیرا دیگر توده‌های مردم از خود در شرایط قانونی سازمان قانونی سیاسی خواهد داشت که با سلاح دانش نوین بشری مجهز است و جامعه‌ی فولادین از خودگذری و تقوای اجتماعی و وطن‌پرستی بر تن دارد. تنها سلاح نامردانه‌ی مفتریان و اغواگران و دشمنان داخلی و خارجی ما تحریک ناجوانمردانه و ضدانسانی مرتجعین و جواسیس و نمایندگان استعماری علیه جریان ملی و دموکراتیک خلق و دشنام و بهتان به آن خواهد بود تا فساد اجتماعی و سیاسی، عوام‌فریبی و قدرت‌طلبی و ستمگری و خصوصیت ارتجاعی و وابستگی استعماری خود را از نظرها بپوشانند. بگذارند که دشمنان ملت افغانستان علیه ما توطئه کنند و ما را تهدید به ... نمایند، ما در عوض به آن‌ها در عمل و نظر جواب آموزنده و دندان‌شکن خواهیم داد و به آن‌ها خواهیم گفت که با توطئه و تهدید شما ملت دلیر افغانستان بیدار خواهد شد و دیگر وسایل کهنه‌ی دیروز علیه مبارزان راه نیک‌بختی خلق‌های افغانستان کارگر نخواهد افتاد.

بگذار که در تحت انضباط شعوری و اصول تشکیلاتی «قانونی» و موازین علمی سازمانی زیرین درین شرایط به صورت قانونی، علنی و مسالمت‌آمیز، بدون ماجراجویی به پیش، به جانب هدف عالی‌هی خود، در راه پیروزی مرام دموکراتیک خلق، در راه تحقق آرمان‌های خلق کشور، در راه ایجاد حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه‌داری توأم با نظر و عمل اصولی و استوار و شجاعانه گام برداریم. تا این اصل موجب و بزرگ دربارهی ما صدق کند که: «خود را پیشاهنگ و واحد پیشرو نامیدن کافی نیست؛ باید اعمال ما نیز طوری باشد که تمام واحدهای دیگر هم ببینند و مجبور باشند اعتراف کنند که ما در صف جلو حرکت می‌کنیم».

||||| شماره‌ی سوم، چهارم و پنجم | سال اول | ۵، ۱۲ و ۱۹ | ثور ۱۳۴۵ | |||

محمد طاهر بدخشی

اصطلاحات و مقولات اجتماعی

امروز دیگر با اکتشافات مهم و پیشرفت‌های عظیم «سیانس» و اختراعات محیرالعقول «تکنالوژی» اشخاصی یا طبقه‌ای با «طبیعت‌شناسی» و «زیست‌شناسی» به صورت علنی مخالفت نمی‌کنند یا

نمی‌توانند. «علوم طبیعی» و انجینری، «بیالوژی» و طب به قسم نسبتاً «لیبرالی» در یونیورسیتی‌ها و دولتی تدریس و در آثار و مجلات علمی اشاعه می‌یابد. در اثر آن امروز اکثر مردم جهان متمدن به وجود «قوانین طبیعی» و قانونمندی «وجود انسان» معتقد شده طور عادی از برق، رادیو و موتر ... و بدون تعصب از پنسلین و کلسیم و هارمون استفاده می‌کنند. اما علم «جامعه‌شناسی» هنوز در پوهنتون‌ها به صورت «دستوری» و «توصیفی» تدریس می‌شود و حقایق اجتماعی برای مردم به اشکال انحرافی آنچه باید باشد «آیدیالیستی» و غیر آنچه هست «غیرریالیستیک» نشر و اشاعه می‌یابد. چرا؟ برای این‌که روشنفکران مغشوش و مردم تحمیق^۱ شوند؛ زیرا اگر آن‌ها به قانونمندی جامعه معتقد شوند و به حقایق اجتماعی آشنا گردند، با کشف و تعقیب قوانین اجتماع خویش در صدد حل تضادهای اجتماعی بر می‌آیند و نادرستی‌ها و نابرابری‌ها و ستمگری‌ها را از میان بر می‌دارند و این «شعور» و «عمل» به ضرر منافع طبقات ستمگر، طفیلی و استثمارکننده که سرسختانه «ابدیت» وضع ناهمگون موجود را خواهانند می‌باشد. شاید برخی اهل مطالعه بفرمایند که جامعه‌شناسان «لیبرالی» هم سراغ می‌شوند که به این صحنه‌های «تراژیک» طبقاتی اشک می‌ریزند و نوحه می‌نمایند. ما هم وجود مبارک بی‌خاصیت چنین محققان نامدار بورژوازی را تصدیق می‌کنیم. اما اضافه می‌نماییم که ایشان نیز فقط به «تشریح» سطحی جامعه و پدیده‌های اجتماعی با بدرقه‌ی چند نصیحت و طرح‌های میان‌خالی اکتفا می‌کنند و گامی به پس به طرف «علل» نمی‌گذارند و از ذکر «شرایط اقتصادی» ظفره می‌روند و هم قدمی بیشتر به سوی «نتیجه‌گیری» نمی‌گذارند از «تعمیم» می‌ترسند تا مبادا به «قوانین» و اصول مسلمی برسند که غیر معقول بودن و غیر حق بودن وضع موجود را نشان دهد.

در حالی که از دیدگاه علم واقعی امروز و توقع بشریت از دانش، سخن بر سر «تغییر» جوامع است. این طرح بحث «تغییر» اجتماع است که دانشمندان کاسه‌لیس و اجیر از تحقیق و تدریس آن صرف نظر می‌کنند و طبقات سوار بر دوش مردم و بهره‌کشان از تعمیم آن می‌ترسند و سخت متوهم می‌شوند؛ زیرا در جامعه‌ی دموکراتیک انسانی آقایان شکم‌گنده نیز باید با خلق و زحمت‌کشان راه‌بروند و «کار» کنند. محافظه‌کاری و عنعنه‌پرستی از اینجا نشأت می‌کند و ارتجاع و ستم درین مواقع به درد می‌خورد.

اما چه باید کرد؟

«تاریخ نوع بشر از تشکیلات اجتماعی - اقتصادی متوالی به وجود آمده» و حرکت تغییر و تکامل ناموس مطلق جهان و زندگی است. وقتی که انسان برای رفع «احتیاجات» و بقای خویش تپید و «وسایل تولید» ایجاد کرد، «اقتصاد انکشاف» می‌کند و به تعقیب آن «ترقی اجتماعی» هم می‌رسد و

۱. احمد شمردن: نسبت حماقت به کسی دادن: احمد نگاری

این خود بدون از بین رفتن نظام سابق و کهنه‌ی جامعه محال است. در این «نفی» کهن «اثبات» جوانی نهفته است و آن را «هستی» و زندگی می‌خواهد و لو اشخاصی یا طبقاتی نخواهند. سرپای تاریخ بشر حاکی از این تبدلات «کمی» و «کیفی» است و وظیفه‌ی جامعه‌شناسی علمی هم کشف «قوانین عینی این جریان پیچیده‌ی انکشاف اجتماعی و رهنمایی انسان‌های پیشرو به تغییر بهتر جامعه» به خاطر بهبود روانی و رفاه مادی بشریت و زندگی است.

جریده‌ی خلق: در سلسله‌ی آغاز مبارزات و مجاهدات همه‌جانبه‌ی خویش به موازات طرح «پرابلم‌های اجتماعی» و بیان تضادهای اساسی و تذکر آرایش طبقاتی قبل از طرح مباحث آکادمیک جامعه‌شناسی علمی می‌خواهد اصطلاحات و مقولات اجتماعی را تعریف دقیق و تشریح مختصر نماید تا اولاً بین ادبیات این علم بسیار مهم و ضروری و ادبیات مغلوب و شاعرانه‌ی جامعه‌شناسی معمولاً مرزبندی کرده و لیتزر چر خاص خویش را تثبیت کند و آنگاه بپردازد به بیان کلیات نظری «علم اجتماع» و جزئیات تطبیقی آن در جامعه‌ی افغانی که در حقیقت و وظیفه‌ی اساسی و رسالت تاریخی فرزندان خلق آن است.

۱- طبقات اجتماعی

جوامع بشری در ابتدا متجانس و همگون بوده و همه‌ی افراد اجتماع در مقابل وسایل تولید ساده‌ی جامعه موقعیت و ارتباط مساوی داشتند و اشکال تاریخی اشتراک افراد عبارت از «طایفه» و «قبیله» بود. اما به تناسب تکامل مالکیت انفرادی وسایل تولید اجتماعی، عدم مساوات اقتصادی [میان] مردم زیاد شد، زورمندان طایفه و سران قبیله وسایل تولید را تصاحب کردند و عده‌ای را از آن محروم نمودند و طبقات متخاصم ظهور کرد. در تعیین ارتباط همان یک جانب نیروهای تولیدی «انسان‌ها» و طرف دیگر آن «وسایل» است که مفهوم «طبقه» به وجود می‌آید. لذا با وجودی که تقسیم جامعه به طبقات یک چیز گذراست، در جوامع طبقاتی تاریخی «طبقه» واحد اساسی و ماهوی نسبتاً دایمی آن‌هاست و به همین نسبت جامعه‌شناسی علمی مطالعه‌ی خود را از «طبقه» و «طبقات اجتماعی» آغاز می‌کند؛ طوری که در فیزیک از اتم و در بیالوژی از «سلول» شروع می‌شود. از این‌که جوامع کلاسیک امروزی دارای طبقات مختلف اجتماعی ست، کسی انکار کرده نمی‌تواند و لو به نام «گروه‌ها» یاد کنند یا آن‌ها را در حال مزج شدن بدانند. اما در تحلیل نهایی و نتیجه‌گیری به اثر جهان‌بینی غلط با منافع طبقاتی برای توجیه طبقات اساس و منشأ غیر واقعی می‌تراشند؛ در حالی که علمای واقعی و محققانی که سایننتفیک فکر می‌کنند، اساس و منشأ طبقات را اقتصادی دانسته، پایه‌ی عینی آن را در محیط تولید مادی جست‌وجو می‌کنند و این تعریف جامع‌الاطراف را از طبقات اجتماعی می‌نمایند: «طبقات:

گروه‌های بزرگ انسان‌ها هستند که از جهت مقام خود در نظام معین تولید اجتماعی، از جهت رول خود در تشکیل اجتماعی کار و بنابراین از جهت طرق دریافت اندازه‌ی آن سهمی از ثروت اجتماعی که آن‌ها در اختیار می‌گیرند از یکدیگر متمایز می‌شوند». درین تعریف از همه مهمتر^۱ همان «رابطه با وسایل تولید» است که بالای دیگر عناصر تأثیر دارد. دانشمند دیگری روشنی انداخته که: «گروهی از مردم که دارای شرایط مادی مشترک باشند، تشکیل طبقه می‌دهند. ولی مفهوم طبقه به فقر و غنا اطلاق نمی‌شود. شرایط مادی زندگی مربوط به پول درآوردن نیست؛ بلکه به کار و حرفه‌ی اجتماعی مربوط است». یعنی چگونگی مقام در طرز معین اقتصاد جامعه مهم است که آیا «استثمارکننده است یا استثمارشونده». اگر عاید پولی استثمارکننده-یک خان ده-کمتر از یک استثمارشونده-دریور-هم باشد، باز خان، خان است و دریور، دریور. و هر کدام مربوط به طبقه‌ای جداگانه می‌باشند نه جز یک طبقه.

اقسام طبقات

در جوامع طبقاتی به صورت کلی دو قسم طبقه موجود است. یکی طبقات اصلی و دیگری طبقات فرعی. طبقات اولی آن‌هایی‌اند که بدون آنان طرز تولید متداول جامعه نمی‌تواند به وجود بیاید. آن‌ها با طرز تولید مسلط جامعه در ارتباط مستقیم‌اند مانند ملاک و بزرگر در جامعه‌ی زمین‌داری و سرمایه‌دار و کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری. طبقات دومی آن‌هایی‌اند که با طرز تولید مسلط جامعه در ارتباط مستقیم نمی‌باشند؛ مانند تاجران در جامعه‌ی زمین‌داری و دهقانان در جامعه‌ی سرمایه‌داری.

اقشار طبقات

علاوه بر اقشار اجتماعی مستقل-مانند پیشه‌وران-افراد طبقات بزرگ و اصلی هم به روی یک خط افقی قرار ندارند. همین دسته‌های خردتر (سکشن‌ها) که به هم^۲ بیشتر شبیه‌اند، اقشار مختلف طبقات را به وجود می‌آورند مانند چند قشر زحمتکشان یا اقشار ملاکان-بزرگ و کوچک-و غیره.

تناقضات طبقات

چون منشأ ظهور طبقه مالکیت منفردانه‌ی وسایل تولید اجتماعی ست، لذا با تناسب تکامل آن نابرابری‌های اقتصادی-اجتماعی نیز زیاد شده و میان طبقات یک سلسله تناقضات به وجود آورده است. این تناقضات میان طبقات اصلی متخاصم و میان طبقات فرعی غیر متخاصم است.

تنازعات طبقات

به نسبت وجود تناقضات همیشه در میان طبقات تنازعات موجود است. تمام تضادهای اجتماعی-اقتصادی و در حقیقت تمام حوادث و وقایع تاریخ عبارت از همین تنازعات طبقاتی ست که بلاانقطاع

۱. اصل: مهم
۲. اصل: باهم

گاه مخفی و زمانی آشکار دوام دارد و [بنا] به گفته‌ای: «در طول قرن‌ها به صورت یکی از مهمترین خصوصیات تکامل بشریت درآمده است».

شبه‌طبقه

دسته‌های اجتماعی مانند «روشنفکران» که اصلاً مربوط طبقات اصلی یا فرعی جامعه هستند، نسبت بعضی وجوه مشترک، موقعیت اجتماعی موقتی شبیه پیدا می‌کنند و یک «شبه طبقه» را تشکیل می‌دهند و در تحلیل آخری به طبقات اصلی خود باز می‌گردند.

حزب طبقه

نمایندگان مدافع سیاسی منافع یک طبقه در ماهیت خود حزب طبقه‌اند که از روشنفکران هم فکر به صورت اتحاد داوطلبانه به وجود می‌آید. این‌ها اشخاص خبیر طبقه‌اند و این سازمان سیاسی عالی‌ترین شکل تشکیلاتی طبقاتی است که طبقات را در تنازعاتشان رهبری می‌کند.

۲- خلق

در جوامع غیرمتجانس و ناهمگون که چندین طبقه‌ی اصلی و فرعی و قشرهای اجتماعی مستقل و مربوط موجود است، به اشکال بزرگتر اشتراک افراد یعنی ترکیب طبقات و قشرها برمی‌خوریم که در ساحه‌ی وسیع‌تری به مبارزات طبقاتی مشغول‌اند. مثلاً طبقات مشابه دهقان و کارگر با قشرهای منور مرفقی و پیشه‌وران به حیث استثمارشونده‌ها در یک طرف و طبقات مشابه فئودال و سرمایه‌دار محترک بزرگ با قشرهای منور مرتجع و بروکرات‌ها به حیث استثمارکننده‌ها از طرف دیگر، صف‌آرایی می‌کنند. در جامعه‌شناسی علمی جمع زحمتکش‌ان و استثمارشوندگان را تحت مفهوم «خلق» و جمع طفیلی‌ها و استثمارکنندگان را زیر عنوان «طبقه‌ی حاکمه» می‌خوانند.

تعریف خلق

به صورت کلی تمام زحمتکش‌ان عبارت از خلق است. اما در جامعه‌ی طبقاتی «تمام توده‌های استثمارشونده» را خلق می‌نامند که البته در دوره‌های تاریخی جامعه وی مختلف اجزای این مفهوم کلی، وسیع و محدود می‌شود. به این طور که: در جامعه‌ی فئودالی تیبیک خلق عبارت از همه‌ی رعایا (سرف) و (پیشه‌وران) است. در جامعه‌ی کاپیتالیستی تمام کارگران، دهقانان و روشنفکران و قشرهایی که به پیشرفت جامعه کمک می‌کنند خلق می‌باشند و در مراحل امپریالیستی تنها انحصارگران بزرگ از این مفهوم خارج می‌شوند و در جامعه‌ی سوسیالیستی، خلق عبارت از همه‌ی اهالی است؛ یعنی کارگران، دهقانان و منورین. در دیگر جوامع خلق از حیث تعداد اکثریت قریب به تمام اهالی است نه همه‌ی اهالی؛ زیرا طبقات و قشرهای کوچک طفیلی و استثمارکننده با وجود تبعه بودن رسمی خلق محسوب شده نمی‌توانند، چون که در تولید ملی سهمی نمی‌گیرند و علاوه بر بار دوشی، مانع ترقی و

انکشاف می‌باشند. در بعضی مواقع خاص مانند جنگ‌های استقلال‌طلبی یا نهضت‌های ضداستعمار گروه‌هایی^۱ مانند یاران شهزاده ایوب‌خان و خودش یا شیخ‌های قبایل الجزایری در جنگ می‌یوند و نجات الجزایر وصف خلقی را پیدا می‌کنند که گذرا می‌باشد. همچنان سرمایه‌داران ملی در مبارزات ضدامپریالیسم.

اهمیت خلق

همین خلق‌های یک جامعه‌اند که «نیروی تعیین کننده‌ی تکامل اجتماعی» آن می‌باشند؛ زیرا تولید مادی که اساس زندگی است به همین نیروی عمده‌ی تولید (زحمتکش‌ان) تعلق دارد. اهمیت خلق در تاریخ «به تناسب تکامل مرفقی جامعه افزایش می‌یابد» و هم سر نوشت انقلاب‌ها به دست آن‌هاست.

جبهه‌ی خلق

صف اتحاد احزاب طبقات و قشرهای زحمتکش و منورین مرفقی می‌باشد که به نام «جبهه‌ی متحد ملی» معروف است. در شرایط فعلی مبارزات ضدفئودالیسم و امپریالیسم و انحصارات بهترین و بزرگترین سلاح نجات خلق‌ها ملت‌ها و زحمتکش‌ان است.

||||||| شماره‌ی چهارم | سال اول | دوشنبه ۱۲ ثور ۱۳۴۵ |||||

کیست درین انجمن محرم عشق غیور

ما همه بی غیر تیم آینه در کربلاست

قیام حسینی

«ان‌الحیاه عقیده و جهاد» حسین (ع)

واقعه‌ی المناک‌ی در آغاز تأسیس خلافت اسلامی رخ داد که تا هنوز بعد از هزار و چهارصد سال در میان مسلمین آثار غم‌انگیز آن باقی‌ست. در تحلیل علمی، منشأ طبقاتی آن معلوم است. افکار و شخصیت امام حسین (رض) و رهبری آن از جنبش ستمکش‌ان و هواخواهان عدل و تقوی و سادگی، سیاست و عدالت اجتماعی صدر اسلام به حادثه‌ی مذکور شکل جنبش انقلابی داده است. به این معنی که در تاریخ چنان اوقاتی می‌آید که برای نجات خلق‌های ستمدیده «مبارزه به خاطر مبارزه» ضرور است. در حالی که سخنی هم از تناسب قوا در میان نباشد.

شهادت کربلا قهرمانان غیور و سرسپردگانی هستند که بایستی الهام‌بخش مبارزین رهایی مردم مظلوم گردند. شیعت امام حسین (ع) در طول این تاریخ همیشه به حیث اپوزیسیون و جریان ضد یزیدها

۱. گروپ‌هایی

به مبارزات سرسخت نظری و عملی دوام داده‌اند. امید است در شرایط نوین جهان و زندگی مسلمانان، دوستداران حسین (ع) وجد بزرگوارشان در مبارزات ضد استبداد و ارتجاع دلیرانه اشتراک ورزند.

شماره‌ی چهارم و پنجم | سال اول ۱۲ و ۱۹ | ثور ۱۳۴۵

دکتر ش

علم و فلسفه‌ی نو

پیشرفت‌های شگرف علم امروزی به منزله‌ی آتشی بود که بر خرمن جهالت کوتاه‌نظری، تعصب و اوهام پرستی افکنده شد و راه را به اکتشافات بزرگی چون قانون بقا و تحول انرژی، تئوری ساختمان حجروی موجودات زنده، تئوری ارتقا و تئوری اتمی و غیره برای رشد فلسفه‌ی نوین و علمی باز کرد و فلسفه‌ی علمی نوین نیز به نوبه‌ی خود ایقان بر علم را استوارتر ساخت و زمینه‌ی پیشرفت بیشتر آن را فراهم آورده و در نتیجه درهای کیهان را با اسپوتنیک‌ها، وستوک‌ها و لوناها برای انسان گشود و عصر کیهان را آغاز نهاد. قدرت رزمنده‌ی سیانس و فلسفه‌ی نوین در این است که قوانین حاکم بر طبیعت و اجتماع را آشکار ساخت و راه استفاده از این قوانین را به سود بشریت و طرق تأمین حیات مرفه و آبرومند نشان داد و با نور دانش اصیل، بر تیرگی جهالت چیره گشت.

سیانس اصیل قوانین عمل و رشد نیروهای طبیعت و جامعه را کشف نموده، پیش‌بینی نوراً ممکن ساخت و راه آینده‌ی انکشاف را روشن کرد. در جامعه‌ای که علم نو و اصیل راه نیافته است، نمی‌توان ادعای انکشاف نمود و در انتظار آینده‌ی درخشانی نشست که مبتنی بر نیروهای مولده‌ی متکامل و تکنولوژی مدرن باشد. جامعه‌ی افغانی با وجود تشنگی روزافزونی که برای کسب دانش دارد، از سیانس و فلسفه‌ی نو بنا بر عوامل استعمار خارجی و ارتجاع و استبداد داخلی به کنار نگاه داشته شده است. از همین سبب خلایی که در اثر فقدان علم در اذهان مردم ایجاد گردیده، با افکار تعصب‌آمیز و ارتجاعی پر شده و برخورد تعصب‌آمیز به مسائل عمده‌ای که باید در پرتو سیانس و فلسفه‌ی نو مطالعه گردد، ما را هنوز هم از کاروان سریع‌السير علم دور نگاه می‌دارد.

برای آن که بر اساس علم نو دگرگونی‌ای در اذهان مردم خود ایجاد کنیم، وسایل زیادی را باید به کار بندیم. اما آنچه مربوط به فرد و وطن پرست و مترقی ست: باید تا حد توان بکوشیم که هر چه زودتر خود را با دانش نو آشنا سازیم و تعصب و کوتاه‌نظری را به دور افکنیم. جریده‌ی خلق که ناشر افکار دموکراتیک خلق است، وظیفه‌ی خود می‌داند که هموطنان عزیز و جوانان روشنفکر را تا حد امکان در بین راه کمک کند و درین سلسله، اصطلاحات، مقالات و مباحث علمی و فلسفی نوین را نشر می‌نماید.

فلسفه

کهن‌ترین شعبه‌ی دانش بشری ست که به حل مسائل رابطه بین شعور و ماده می‌پردازد و بر مبنای حل علمی این سؤال عمده‌ی فلسفه، عمومی‌ترین قوانینی را استخراج می‌نماید که بر اساس آن طبیعت و اجتماع تکامل می‌کند. به قول یکی از فلاسفه، فلسفه قابل تشبیه به تنه‌ی درخت بزرگی ست که شاخه‌های متعدد آن را دیگر علوم تشکیل می‌دهد. طوری که هیچ درختی را نمی‌توان بدون تنه و شاخه‌ها سراغ کرد، سیانس و فلسفه را نیز نمی‌توان جدا از همدیگر درک کرد.

علم (سیانس)

سیستمی است از دانش انسانی درباره‌ی طبیعت، اجتماع و تفکر که جهان را در مفاهیم، موازین، مقولات و قوانین انعکاس می‌دهد که راستی و درستی آن را تجربه‌ی عملی به اثبات می‌رساند.

ایدیالوژی

شامل مجموعه‌ی نظرات و افکار سیاسی، قضایی، اخلاقی، هنری و دیگر اندیشه‌های یک طبقه‌ی مشخص جامعه است.

اسلوب (میتود)

مجموع موازین مشخص و طرق مطالعه‌ی تئوریک و شیوه‌های فعالیت عملی است که در فلسفه و دیگر علوم راه رسیدن به هدف را نشان می‌دهد و از این رو هر علم و فلسفه اسلوب جداگانه دارد که مختص به خودش است.

اقسام اسلوب در فلسفه

در فلسفه دو قسم اسلوب تحقیق موجود است: دیالکتیک و میتافیزیک.

دیالکتیک

لفظ دیالکتیک از لسان یونانی گرفته شده است. در زمان سابق مفهوم آرت و یا هنر مباحثه [چنین] می‌رسانید که با به کار بستن این هنر طرفین مباحثه حقیقت را از روی تناقضات در گفتار حریف خویش آشکار می‌کردند. امروز دیالکتیک اسلوب علمی مخصوص شناخت واقعیت می‌باشد که عمومی‌ترین قوانین حرکت، تغییر و تکامل طبیعت، اجتماع و تفکر را طرازبندی و بر اساس این قوانین عینی، جهان را در حرکت، تکامل و تغییر مداوم یعنی همان‌طور که هست مطالعه می‌کند. به علاوه دیالکتیک علت این حرکت، تغییر و تکامل را در تضادهای ذاتی اشیاء پدیده‌ها می‌داند و تیره‌ی تکامل و مبارزه‌ی نو بر کهنه را شرح می‌دهد و بنابراین دیالکتیک به منزله‌ی سلاح مبارزه‌ی نیروهای مترقی جامعه است.

میتافیزیک

اسلوبی‌ست که در نقطه‌ی مقابل دیالکتیک قرار دارد. در ابتدا این میتود در علوم طبیعی به کار می‌رفت ولی در قرن ۱۷ و ۱۸ به فلسفه سرایت کرد. در سابق میتافیزیک یک شعبه‌ی مخصوص فلسفه بود که فلاسفه بر مبنای آن می‌کوشیدند ماهیت لایتغیر و ابدی اشیا را به طور قیاس درک کنند. میتافیزیک امروزی از تکامل و ظهور نو‌انکار می‌کند، حرکت را تغییر مکان ساده می‌داند و اشیاء و پدیده‌ها را جدا از هم مطالعه می‌کند. تغییر کیفی را که نتیجه‌ی تراکم تغییرات کمی است، قبول ندارد و تضادهای داخلی را منشأ تکامل نمی‌داند.

مقولات

هر علمی که ساحه‌ی معین از واقعیت عینی را مطالعه می‌کند، علاوه بر این که دارای سیستم معین از قوانین عینی و مشخص است، مقولات معینی را احتوا می‌کند که زاده‌ی نتیجه‌گیری قرن‌ها تجربه‌ی کار و دانش است. مقولات مفاهیم عمومی است که در ضمن تکامل و انکشاف هر یک از علوم و من جمله فلسفه به وجود می‌آید و تهداب و بدیهیات آن‌ها را تشکیل می‌دهد. به طور مثال چنین مفاهیم در مکانیک کتله، انرژی و قوه، در اقتصاد سیاسی کالا، ارزش و پول، در فلسفه‌ی ماده، شعور و غیره می‌باشد.

شماره‌ی چهارم | سال اول | دوشنبه ۱۲ ثور ۱۳۴۵

بی‌نا

لغات و اصطلاحات مرام دموکراتیک خلق

امپریالیسم

عالی‌ترین و آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری که از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم آغاز شد. امپریالیسم سرمایه‌داری آن مرحله‌ای است که تسلط انحصارات و سرمایه‌ی مالی برقرار شده و صدور سرمایه - مثلاً هوختیف و غیره - جای مهمی را اشغال می‌کند.

استراتژی

علم رهبری مبارزه‌ی طبقاتی خلق‌های زحمتکش به جهت هدف عمده در یک مرحله‌ی معین تاریخی - مثلاً در کشور ما مرحله‌ی جنبش دموکراسی ملی.

بروکراتیسم و بروکرات

بروکراتیسم عبارت است از اداری‌ امور از طریق کاغذپرانی، مقررات تراشی، عدم علاقه به ماهیت

مسائل، جدایی از خلق و بی‌اعتنایی به احتیاجات و خواسته‌های خلق. بروکرات مأموری را می‌گویند که پیرو و پایبند بروکراتیسم باشد.

سکتور دولتی

شق دولتی اقتصاد که بر اساس سرمایه‌گذاری از طرف دولت به وجود می‌آید و جزء ملکیت دولت به شمار می‌رود - مثل موتورسازی جنگلک، کانال ننگرهار، بند برق نغلو، دستگاه استخراج گاز و نفت، سیلوهای نان‌پزی و غیره.

کمپرادور (دلال)

به آن قشری از بورژوازی (طبقه‌ی سرمایه‌دار غیرملی) گفته می‌شود که عایدات بزرگ آن به کمک سرمایه‌ی امپریالیستی از طریق فروش محصولات خارجی به دست می‌آید.

شماره‌ی چهارم | سال اول | دوشنبه ۱۲ ثور ۱۳۴۵

نامه به خلق

قربانیان ویرانه‌ها

در قبال بدبختی‌های بی‌شمار خلق زحمتکش و فقیر، مرگ و وحشتناک ۱۲ مرد، زن و طفل سیه‌روز هموطن ما، حادثه‌ی غم‌انگیز دیگری بود که سیمای فلاکت‌بار زندگی مردم نیمه‌برهنه، گرسنه، مریض، بی‌سرپناه و محکوم کشور را آشکارا ساخت. انهدام یک سقف - در نخاس - بر اثر باران‌های چندروزه و کشته‌شدن یک عده انسان‌هایی که هنوز شور جوانی و امیدهای زندگی در قلب‌شان موج می‌زد، یک تصادف طبیعی و یک مرگ ساده نبود؛ بلکه این نوع مرگ‌های نابهنگام نمودار نارسایی‌های یک نظام فرتوت فنودالی و عقب‌ماندگی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است.

اگر مردم کار و حداقل وسایل زندگی را دارا باشند، صحت، غذا، لباس و منازل مستحکم و سالم برای آنان تأمین گردد، هیچگاه زندگی‌شان مورد دستبرد حوادث ساده‌ی طبیعی قرار نمی‌گیرد. یک نگاه عادی به همین شهر کابل پایتخت کشور عزیز کافی است که عمق و سطح تضاد و اختلاف زندگی مردم را روشن سازد. در یک گوشه‌ی آن کاخ‌های باشکوه و افسانه‌آمیز آباد می‌گردد و در گوشه‌ی دیگر آن، مردم در کوچه‌ها و پس‌کوچه‌ها در کلبه‌های فرو ریخته و ویرانه‌های متعفن، کثیف و کشنده در لجن‌زار سرنوشت اندوهبار دست‌وپا می‌زنند.

۱. اصل: آشکارا

۲. اصل: در

علاوه بر این از لحاظ تعامل که یکی از منابع حقوقی به شمار می‌رود، عملاً فعالیت‌های سازمانی و جمعیتی چه در دوره‌ی هفتم شورای ملی به نام احزاب خلق، وطن، ویش زلمیان و دموکرات ملی و چه به اصطلاح در «دوره‌ی تحول» در همان بدو مرحله‌ی حکومت شاغلی دکتر محمدیوسف و تا کنون عملاً فعالیت‌ها و محفل‌بازی‌های سیاسی به مقصد تهیه‌ی مقدمات سازمان‌های سیاسی و جمعیت‌ها به نام‌های... و... و... موجود می‌باشد که اینک بعضی از مرامنامه‌های آن‌ها که چه در گستر و چه به شکل مرام جرایم مربوط به آن‌ها نشر شده، خدمت شما تقدیم می‌گردد.

معدالک، کارکنان و همکاران قلمی جریده‌ی خلق که بیش از چند نفر معدود^۱ در داخل اولسی جرگه و خارج از آن نمی‌باشند و ما پیوسته آن‌ها را در مرام و نشرات خود-راه‌ها و وسایل... و غیره - به نام محفل و نیروی دموکراتیک خلق یاد کردیم. با منابع حقوقی و قانونی فوق‌الذکر هیچ منافات ندارد. آیا شما تعجب نمی‌کنید که چرا جناح ارتجاعی محافل سیاسی و حاکمه به عکس‌العمل‌های مرتجعانه و غیرقانونی و تحریک‌آمیز که صریحاً ضد نظم عامه و ضد ماده‌ی چهارم قانون اساسی و فقره‌ی دوم ماده‌ی سی و دو قانون مطبوعات می‌باشد، علیه کارکنان و همکاران جریده‌ی خلق دست می‌زنند؟ در ماده‌ی «۲۶» قانون اساسی راجع به اصل آزادی به عالی‌ترین شکل به خصوص در فقره‌ی سوم آن ذکر رفته که: «هیچ عملی جرم شمرده نمی‌شود مگر به موجب قانونی که قبل از ارتکاب آن نافذ گردیده باشد» و «هیچ کس را نمی‌توان مجازات نمود مگر مطابق به احکام قانونی که قبل از ارتکاب فعل مورد اتهام نافذ گردیده باشد».

همکاران قلمی و کارکنان چندنفری جریده‌ی خلق تاکنون هرگز دست به کدام تشکیلات و ساختمان حزبی نزده‌اند. با وصف این‌که از لحاظ قانون اساسی در قدم اول و هم از نظر تعامل قانوناً می‌توانستند به چنین عملی اقدام نمایند؛ زیرا بر اساس فقره‌ی سوم و ششم ماده‌ی بیست و ششم قانون اساسی هیچ قانونی تشکیل جمعیت‌ها و احزاب را منع نکرده است تا جرم شمرده شود و مورد اتهام قرار گیرد. بلکه عکس آن ماده‌ی «۳۲» قانون اساسی صریحاً این حق را برای افراد افغانستان اعلام کرده است. شاید بعضی از قانون‌دانان فرمایشی چنین تفسیر منفی‌ای نمایند که در ماده‌ی مذکور حق اجتماع کردن، حق تأسیس جمعیت‌ها و حق تشکیل احزاب «مطابق به قانون» صورت گرفته می‌تواند. اکنون فرض کنیم تاحدودی این تفسیر صحیح باشد؛ لیکن از شما می‌پرسم هرگاه علیرغم چنین عملی صورت گیرد، طبق ماده‌ی «۲۶» فقره‌ی سوم و ششم قانون اساسی به اساس کدام قانون عمل اجتماع کردن، جمعیت‌ها تأسیس نمودن و تشکیل دادن احزاب جرم شمرده می‌شود و مورد مجازات قرار می‌گیرد.

۱. اصل: محدود

شماره‌ی ششم | سال اول | دوشنبه ۲۶ ثور ۱۳۴۵

خلق از خود دفاع می‌کند

سؤال: چه تصور می‌کنید، آیا در نشرات جریده‌ی خلق دچار اشتباهاتی نشده‌اید؟
جواب: طرح سؤال بسیار کلی است. لطفاً نظرتان را مشخص‌تر بیان کنید. ما معتقدیم که «مرام دموکراتیک خلق» و تمام مضامین منتشره‌ی جریده‌ی خلق به صورت کاملاً علمی و ملی و بر اساس «مقتضیات عصر» تشریح گردیده است.

سؤال: بسیار خوب. من از جواب شما اصطلاح «مرام دموکراتیک خلق» را مطرح بحث قرار می‌دهم.

۱- مرام دموکراتیک خلق ماهیت مرام یک حزب را دارد. در حالی که تا کنون مسوده‌ی قانون احزاب مراحل قانونی را طی نکرده است.

۲- شما چه در «مرام» و چه در مقاله‌ی «راه‌ها و وسایل...» و سایر مضامین جریده، به صورت ضمنی از سازمان، جریان و نیروهای دموکراتیک خلق نام برده‌اید. آیا تمام این مطالب خلاف قانون نیست؟

جواب: شما سخت در اشتباه هستید.^۱ هیچ قانون و حتا هیچ یک^۲ از منابع حقوقی و آثار کلاسیک تا کنون بین مرام یک جریده‌ی سیاسی و مرام یک سازمان سیاسی از نظر متن به کدام فرق و تمایزی قائل نشده است. صاحب‌امتیاز جریده صریحاً در بیان نامه‌ی خود طبق قانون مطبوعات، نوشته که جریده‌ی خلق نشرات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... می‌نماید و بر اساس آن در «مرام» به صورت کلی این تصنیف مراعات شده است.

راجع به سازمان: حق قانونی و وظیفه‌ی ملی یک جریده‌ی سیاسی است که درین شرایط، طبق قانون اساسی کشور به تبلیغات سیاسی به خصوص درباره‌ی تهیه‌ی مقدمات سازمان سیاسی پردازد. ماده‌ی «۳۲» قانون اساسی، اجتماعات، تأسیس جمعیت و تشکیل احزاب سیاسی را - که چند اصل عمده‌ی آن در ماده‌ی مذکور نیز تثبیت گردیده - کاملاً به حیث حق اساسی افراد اعلام کرده است و هم به خصوص هرگاه ماده‌ی «۱۲۶» فقره‌ی «۲»، مسوده‌ی قوانین احزاب سیاسی را پیش‌بینی کرده باشد، پس چرا باید یک جریده‌ی سیاسی حق نداشته باشد که راجع به «تهیه‌ی مقدمات سازمان» و تنویر خلق‌های کشور در زمینه‌ی احیای روحیه‌ی تشکیلاتی و سازمانی اقدامات و نشرات کند؟ جریده‌ی خلق در شماره‌ی سوم، بر مبنای مرام خود ضرورت تاریخی و ملی این امر را علماً توضیح داده است.

۱. اصل: استبد

۲. اصل: هیچ‌یکی

مکرراً دقت فرمایید؛ ماده‌ی «۲۶» قانون اساسی را قرائت می‌نمایم... حالا بفرمایید به اساس این ماده‌ی قانون اساسی کدام مقام قدرت خواهد توانست که ما را مورد اتهام و اشتباه قرار دهد؟ می‌بینید هموطن عزیز که آن‌ها بر اساس و تفسیر مثبت قانون قادر نیستند که ما را محکوم سازند. ببخشید آن‌ها می‌توانند ما را محکوم سازند اما... به زور سر نیزه... پیش می‌رویم، قبلاً تذکر دادم که با وصف حق قانونی، چند نفر همکار ناشر افکار دموکراتیک خلق به صورت قطع دست به تشکیل کدام سازمان سیاسی زده‌اند، تنها خواسته‌اند که تهیه‌ی مقدمات فکری سازمان «قانونی» را طرح کنند که آن هم بر اساس قانون اساسی و تعامل و حق طبیعی افراد استوار می‌باشد.

سؤال: چه دلیل بود که با وصف داشتن چنین دلایل مستند قانونی باز هم دست به تشکیل سازمان زده‌اید؟

جواب: سؤال خوبی ست. طوری که ده‌ها مرتبه در انتشارات جریده‌ی خلق تذکر رفته، ما بنا بر تجربه‌ی تاریخی و منابع علمی و مساعدت شرایط ملی و بین‌المللی جداً طرفدار اصول مبارزات سیاسی مسالمت‌آمیز، کاملاً قانونی، علنی و پارلمانی هستیم که به صورت کلی منطق آن در «مرام» و دیگر مضامین جریده‌ی خلق توضیح گردیده است.

سؤال: ممکن است بار دیگر اصول مذکور را مختصراً توضیح بفرمایید؟

جواب: به کمال میل. مکرراً آن را به صورت فرمول‌بندی شده خاطر نشان می‌سازیم.

۱- تغییر در تناسب قوای بین‌المللی به نفع صلح، دموکراسی، استقلال ملی و ترقی و اصالت اجتماعی و ضعف روزافزون نیروهای ارتجاعی بین‌المللی و ملی به ممالک کم‌رشد همچو افغانستان و به خصوص شرایط مساعد ملی ما - با وصف ظاهراً قوت‌مندی ارتجاع - امکاناتی را به وجود آورده است که از طریق مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز و اصل «انتقال مسالمت‌آمیز» مردم کشور را از تحت ستم، فقر و عقب‌ماندگی نجات داد و به جانب هدف غایی به پیش برد.

۲- تجربه‌ی ملی مبین این حقیقت است که شرایط سیاسی و جغرافیایی افغانستان محبوب در اوضاع و احوال کنونی به صورت قطع حکم می‌نماید که هم دولت و هم جریانات ترقی خواه دموکراتیک و ملی از عمل تشددآمیز اجتناب کنند تا زمینه‌ی مساعد برای پیشرفت مملکت مهیا گردیده باشد. هر وطن‌پرست افغان که عشق به وطن، ملت و افغانستان محبوب داشته باشد، به اعمال ماجراجویانه و انقلابی‌گری انارشی‌گری و اخلال اوضاع دست نخواهد زد و در تمام اعمال سیاسی خود «ماده‌ی چهل و نود و چهارم» قانون اساسی را مطمح نظر قرار خواهد داد.

سؤال: ببخشید اگر حکومت و یا بعضی اشخاص و محافل مفتن^۱ به کدام توطئه و عمل تشددآمیز

در برابر شما یا به نام شما دست بزنند، تکلیف شما چه خواهد بود؟

جواب: اصول مبارزه‌ی ما پا برجا خواهد بود. طوری که قبلاً گفته شد، هر کس و هر قدرتی که دست به توطئه تشددآمیز خلاف قانون بزند، ارتجاع را علیه تنور تشویق کند، دین مبین اسلام را وسیله‌ی اغراض شوم سیاسی خود سازد و بدین وسیله مردم شریف افغانستان را بفریبد و علیه منورین مرقی، وطن‌پرست و باایمان برانگیزاند، به صورت قطع عمال استعمار و دشمنان استقلال ملی مملکت و ضدقانون اساسی و ضددموکراسی خواهد بود. ما به شما اطمینان می‌دهیم که ملت افغانستان و جوانان منور کشور تمام این دسایس استعماری و عمال خارجی را درک خواهند کرد و به اراده‌ی قانونی خود چنین اشخاص و محافل را افشاء و «قانون» آن‌ها را به جزای اعمال خلاف «قانون» شان خواهد رسانید.

سؤال: بسیار تشکر. خوب است به اصل دوم و سوم بپردازیم.

جواب: اصل دوم مبارزه‌ی علنی و قانونی من حیث پرنسیب بنا بر حکم قانون اساسی و اصل تجربه‌ی مبارزه‌ی قانونی و علنی و وسیعاً به نفع پیشرفت «جنبش» می‌باشد. همچنان تجربه‌ی ملی نشان می‌دهد که طرفداران نظام فنودالی با خصوصیت تاریخی‌ای که دارند، در برابر مبارزات غیرقانونی و مخفی - البته باید متوجه بود که مبارزات غیرقانونی و مخفی ارتجاعی را شاید خودشان تشویق و تحریک کنند. بهترین مثال آن پخش چندین شبنامه و ایراد بیانی‌های غیرقانونی‌ای است که سراسر ضد دین اسلام و ضد قانون اساسی و مشروطیت و ضد امنیت عامه و ضد کرامت انسانی صورت گرفته و از طرف حکومت در زمینه اقدام صریحی به عمل نیامده است - به اعمال فجیعی که منجر به شکست یک مرحله‌ی نهضت آزادی گشته اقدام نموده‌اند و صدها جوان بی‌گناه و خانواده‌ها را تباہ کرده‌اند. صرف نظر از این عامل ذهنی باز به همان اصل اساسی استناد می‌نماییم که شرایط و موقعیت افغانستان فوق‌العاده حساس بوده و کوچکترین ماجراجویی و اعمال خلاف قانون از جانب هر کس که باشد، منافع ملی کشور را به^۱ مخاطره خواهد انداخت. ما دشمن آشتی‌ناپذیر ایجادکنندگان چنین اوضاعی خواهیم بود. [اصل] سوم مبارزه‌ی پارلمانی: به صورت مختصر اظهار می‌داریم که در شرایط نورمال مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز قانونی و علنی، ایجاد دموکراسی ملی از راه مبارزه‌ی پارلمانی امکان‌پذیر می‌باشد که هدف استراتژیک «خلق» به شمار می‌رود.

سؤال: باز می‌خواهم سؤال کنم که آیا مطلوب شما از نیروها و جریان دموکراتیک خلق تنها همین یک عده‌ی محدود چند نفری کارکنان و همکاران جریده‌ی خلق است یا وسیع‌تر از آن؟

جواب: مطلوب ما از طرح این اصطلاح به مفهوم وسیع آن به صورت بالقوه است. ما بدین

عقیده هستیم که به صورت بالقوه در افغانستان عناصر، محافل و نیروهای وطن پرست، دموکراتیک و ترقی خواه ملی وسیعاً موجود است و تمام این‌ها فرزندان صدیق وطن اند بدون این که ما آن‌ها را به نام و یا چهره بشناسیم و یا تماس داشته باشیم. حتی ممکن بعضی ازین نیروها و عناصر شریف با همکاران جریده‌ی خلق اختلاف نظر داشته باشند. ما بدون این که به اختلافات شخصی ای که ناشی از خودخواهی‌های شرایط فتودالی می‌باشد، پایبند باشیم، از نظر اصول تمام آنان را که به مرام جریده‌ی دموکراتیک خلق عقیده مند باشند، در «شرایط قانونی» که طبعاً زمانی نسبتاً طولانی را احتوا خواهد کرد و در یک جریان جمع خواهند شد، جریان و نیروهای دموکراتیک خلق می‌نامیم. خلاصه این که مطلوب از طرح این اصطلاح بیشتر مفهوم مجرد و بالقوه‌ی آن است تا بالفعل و مشخص آن.

سؤال: می‌گویند که مرام دموکراتیک خلق شکل و متن خارجی دارد و شیوه‌ی تحلیلات آن موافق به مصالح کشور نیست و بعضی کلمات و اصطلاحات خارجی مشکوک در آن گنجانده شده است و این که منافع طبقاتی را طرح کرده، موجب نفاق ملی می‌گردد.

جواب: هرگاه اشخاص با بصیرت و صاحب نظر و مطالعه، در مرام دموکراتیک خلق تعمق نمایند، اعتراف خواهند کرد که اکثریت کلمات، اصطلاحات و مفاهیم مرام دموکراتیک خلق در اعلامیه‌های رسمی دولت، سنن ملی و دینی و در بیش از چهل اعلامیه‌ی مشترک افغانستان و کشورهای دوست، در کنفرانس‌های باندونگ، بلگراد و قاهره که در خط‌مشی شاغلی میوندوال نیز تأیید گردیده است. در بیانیه‌ها و خط‌مشی سه حکومت که پی هم به وجود آمده، به خصوص در قانون اساسی کشور و منابعی که کمیته‌ی تسوید قانون اساسی از آن استفاده کرده است، در جراید و مجلات رسمی دولت و غیره، بارها تکرار شده است. راجع به کلمات و اصطلاحات خارجی مثل این است که من بگویم چرا کلماتی از قبیل سناتور، کلتور، پلان، لیسه و ده‌ها کلمه‌ی خارجی دیگر در ادبیات رسمی و مطبوعات حکومتی به ملاحظه می‌رسد و یا چرا اصطلاح و ترکیب «دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» در قانون اساسی که در حقیقت مرام دموکراتیک خلق تشریح‌کننده‌ی اصطلاحات مذکور می‌باشد، ذکر گردیده است. یا به صورت مشخص تر هرگاه گفته شود که مثلاً فلان جریده‌ی فرمایشی ده‌ها مطالب ضدملی و ضد حقایق علمی و بی‌ربط و نادرست ذکر کرده و حتی ناهمبیده آن قدر گام فراتر نهاده که انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) را که اعیان و اشراف و طبقه‌ی فتودال فرانسه را در زیر ساطور (گیوتین) کرد، من حیث عالی‌ترین و کامل‌ترین نمونه‌ی واقعه‌ی تاریخی - آنچه را انقلاب حقیقت عملاً تقدیم جامعه‌ی بشری نمود - نشان داده و در پاراگراف مابعد آن ناشیانه به کمال جرئت نام از مارکس برده و نقل قول کرده و گویا خود را پیرو مارکس جلوه داده... لهذا کلمات، اصطلاحات، متن و تضمینات آن بیگانه و خارجی است. استغفرالله؛ چنین اتهامی نباید زد زیرا ایشان همه از طبقه‌ی

اعیان و اشراف یا وابسته به آنان اند و هم عقایدشان معلوم و «تمنیات» از خود آن‌هاست؛ ولو این که در جهان گریندگان زیادی موجود است که به چنین ادبیات سخن می‌زنند و ما جنس و قماش آن‌ها را خوب می‌شناسیم.

با این هم به صراحت اظهار می‌داریم که در طرح «مرام دموکراتیک خلق»، «مطابق به مقتضیات عصر و بر اساس واقعیات تاریخ و فرهنگ ملی» از گنجینه‌های عظیم علمی و مرامی بشری که محصول نبوغ دانشمندان بزرگ ملل پیشرو جهان است، مستند به قانون اساسی کشور استفاده گردیده است. این که می‌گویند شیوه‌ی تحلیل‌های ' «مرام» موافق مصالح ملی نیست، تنها در جواب می‌توان گفت که استبداد، ارتجاع و استعمار یک عمر حتی برخی از باسوادان ما را هم بی‌سواد نگه داشته است.

راجع به مبارزه‌ی طبقاتی: شنیده باشید که گرگ خون‌خواری در بالا و گوسفندی در پایین جریان آب تصادفاً در یک وقت رفع تشنگی می‌کردند. گرگ که می‌خواست برای از هم‌دریدن گوسفند بهانه‌ای به دست آورد، گفت: چرا آب را گل‌آلود می‌سازی؟ گوسفند اظهار داشت: قربان. آب که بعد از استفاده‌ی شما به من می‌رسد، چگونه ممکن است چنین جسارتی از من متوجه جناب عالی باشد؟ گرگ با خشم و حشیانه‌ای گفت: ای بی‌حیا، هم آب را گل‌آلود می‌کنی و هم مرا دروغگو می‌سازی؟ و به یک حمله‌ی ظالمانه با خون آن موجود بی‌گناه تشنگی‌اش را فرو نشاناند. نتیجه‌ی این حکایت به ما تعلیم می‌دهد که از نظر طبیعت در بین گرگ و گوسفند «عدالت» برقرار شده نمی‌تواند. این حکایت را «بلا تشبیه» در حیات اجتماعی مورد مقایسه قرار می‌دهیم. سؤالی طرح می‌کنیم که آیا بر اساس عقل سلیم - صرف نظر از تحلیل‌های علمی - چه طور می‌توان بین غلام و صاحب غلام، بین دهقان و وابسته به زمین و ارباب و... عدالت را برقرار کرد؟ من می‌گویم تجربه‌ی تلخ جوامع ثابت کرده که در چنین شرایط «عدالت» عملی نیست و تاریخ تکامل جوامع بشری عبارت است از مبارزه‌ی طبقاتی، طوری که قانون اساسی کشور نیز به نحوی از انحا این حقیقت را در مقدمه‌ی قانون اساسی - «به منظور تأمین عدالت و مساوات، به منظور تطبیق دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی» و همچنان در ماده‌ی ۲۷ (... هدف عمده‌ی قوانینی که برای تنظیم کار وضع می‌گردد، رسیدن به مرحله‌ای است که در آن حقوق و منافع اصناف (صنف مفهوم طبقه را می‌رساند. گوینده) کارگران حمایت شود، شرایط مساعد کار فراهم گردد... - انعکاس داده است.

آیا از بین بردن امتیازات طبقاتی، نزاع طبقاتی و فرق طبقاتی بر اساس عدالت اجتماعی و تطبیق «دموکراسی اقتصادی و اجتماعی» ضد اتحاد ملی و امنیت عامه‌ی کشور است؟ هرگز نه. بلکه حل این تضادها مجرب‌ترین و حقیقی‌ترین راه اتحاد ملی به شمار می‌رود. فتودال‌ها، مستبدان، استثمارگران،

مرتجعین، عمال استعماری و کسانی که خود را وارث میلیون‌ها دارایی نامشروع می‌دانند و صاحبان امتیازات عالی از خون مردم می‌باشند، ممکن است این حقایق زنده‌ی علمی را در حیات اجتماعی با سرسختی انکار نمایند.

سؤال: در بین مردم شایع است که حکومت به شما مجال داد تا از طریق نشر جریده‌ی خلق ایدئولوژی، عناصر و جریان دموکراتیک خلق را بشناسد و سپس از طریق تحریک شورا به خصوص مشرانو جرگه و فرستادن مبلغین در بین مردم، جریان دموکراتیک را در افکار عامه بزند و بعد به اتحاد قضا از طریق وزارت عدلیه، عناصر وطن‌پرست را به محاکمه‌ی دستوری بکشاند و صدای دموکراتیک و ملی خلق را در نطفه خفه سازد.

جواب: سبحان‌الله! چه توطئه‌ی وحشتناکی! البته در صورت واقعیت این شایعات ابراز تشویش می‌گردد که قانون اساسی جدید افغانستان نیز به سرنوشت قانون اساسی گذشته دچار خواهد شد. استغفرالله! در ماده‌ی هفتم قانون اساسی: «پادشاه... نگهبان قانون اساسی می‌باشد». در ماده‌ی پانزدهم: «پادشاه... از قانون اساسی حراست و... حقوق مردم را حفاظت می‌نماید». ما هنوز بدین نصوص قانون اساسی اعتماد داریم. همچنان اکنون دیگر ملت بیدار شده و جوانان منور افغانستان پشتیبان قانون اساسی اند. ما باور نمی‌کنیم که چنین توطئه‌ای در کار باشد. می‌آییم به قسمت اول سؤال شما: اول باید واضح ساخت که این شیوه‌ی پولیسی به ما معلوم است و خصوصیات طبقه‌ی ارتجاعی حاکمه‌ی فنودالی از نظر تاریخی در چند دوره‌ی مشروطیت درک شده است. با این هم چرا به نشر جریده‌ی خلق اقدام شد؟ بنا بر این دلایل:

- ایمان کامل داریم که شرایط فرق کرده است.

- ما متیقینیم که عقیده و ایدئولوژی ما کاملاً ماهیت ملی و علمی دارد و کاملاً متناسب به شرایط ملی، موافق به قانون اساسی و سنن ملی و «مقتضیات عصر» می‌باشد.

- ما به قانون اساسی کشور اعتماد داریم.

- ما به شیوه‌ی مبارزه‌ی خود که مسالمت‌آمیز، قانونی، علنی و پارلمانی است پابندی داریم.

- ما خود را مسؤول می‌دانیم که مأموریت و پیشاهنگی خود را ایفا کنیم و راه را برای آیندگان باز نماییم ولو اشتباهات جبران‌پذیر و یا جبری هم در میان باشد و آن را بهنگام بتوان تصحیح کرد. کسی اشتباه نمی‌کند که عمل و وظیفه‌ای را انجام ندهد.

- در نهایت اعلی حضرت پادشاه افغانستان دموکراسی را اعلان کرده‌اند. قانون اساسی به توشیح معظم له رسید و دموکراسی در حیات افغانستان اعلان گردید. ما هنوز درک خود را درست می‌دانیم و اعتماد خود را از دست نداده‌ایم.

- با تمام شک و تردیدی که داشتیم، باز هم اعلامیه‌ها، بیانیه‌های دو حکومت شاغلو دکتر محمدیوسف و میوندوال را به علاقه می‌شنیدیم که داد از تطبیق قانون اساسی، نظام نوین، مرحله‌ی تحول و حیات دموکراسی افغانی و ملی و... می‌زدند.

خوب فرض محال که در تمام این قضایای روبنایی همکاران جریده‌ی خلق به نظر شما اشتباه کرده باشند و شایعات طبق سؤال شما صحیح باشد، در آن صورت باز هم یک ادعای بزرگ می‌توان کرد که ما کاری بس عظیم و پرافتخاری را در حیات جنبش دموکراتیک و ملی و مترقی مردم خود ایفا کرده‌ایم؛ به این معنی که یک عده‌ی معدود همکاران جریده‌ی خلق با فداکاری و شهادت ملی توانستند که تمام تظاهرات دموکراسی و ماهیت طبقه‌ی حاکمه‌ی فنودالی افغانستان را و این که ملت افغانستان در تحت چه شرایط ناگواری حیات بسر می‌برد، یک بار دیگر افشا نماید و با فداکاری خود، راه صحیح مبارزه را برای نیروهای ترقی‌خواه دموکراتیک خلق افغانستان نشان دهد و به صورت روزافزون خواهی‌نخواهی راه خود را برای مبارزه باز می‌کنند. از روی حسن نیت خاطر نشان می‌گردد که هرگاه حکومت چنین نیاتی داشته باشد، اشتباه جبران‌ناپذیری را در حق خود مرتکب خواهد شد و ماهیت ارتجاعی، فنودالی، استبدادی، استعماری و ضدمشروطیت و ضد ترقی اجتماعی را در برابر مردم نجیب و ترقی‌خواهان دموکراتیک و حتی در برابر تاریخ و افکار عامه‌ی جهان در همان پرده‌ی اول نشان خواهند داد.

اجازه بدهید به قسمت دیگر سؤال شما تماس بگیریم. گویا به اساس شایعات حکومت، شورا، قضا، مبلغین دستوری، اعیان و اشراف، فنودال‌ها، تاجران سودخوار بزرگ، مأمورین عالی‌رتبه‌ی فاسد، همه در یک صف علیه خلق و علیه شیخ جریان دموکراتیک خلق اتحادیه‌ی مقدس تشکیل داده‌اند؛ اگر این امر واقعیت داشته باشد، بیایید که به ملت افغانستان مژده بدهیم که دیگر نجات یافته‌اند. بگذار تمام نیروهای ارتجاعی که ماهیت اصلی‌شان معلوم است، با محکوم کردن ما به فجیع‌ترین اقدامات ضدانسانی دست بزنند؛ زیرا قربانی [شدن] ما عملاً به ملت زحمتکش افغانستان خواهد آمد. موخت که دیگر فریب نخورند. با وجود این ما به این توطئه باور نداریم؛ زیرا حکومت‌های افغانستان این قدر مال‌اندیش خواهند بود که ملی‌ترین، وطن‌پرست‌ترین، قانونی‌ترین و پاک‌ترین فرزندان صدیق وطن را مورد ضربه‌ی ناجوانمردانه‌ی مرتجعین و ضدقانون قرار ندهند. روزها فکر می‌کنم که نیروهای ارتجاعی سیاسی چه استناد قانونی به محکوم کردن خلق خواهند داشت به جز زور سرنیزه؛ زور سرنیزه‌ای که نتیجه‌ی آن معلوم است.

به هر حال یک مسئله در صحبت شما بااهمیت تلقی می‌گردد که شاید مسئله‌ی جریده‌ی خلق و

«شیخ جریان دموکراتیک خلق» در اولسی جرگه مثل مشرانو جرگه مورد توطئه قرار گیرد. در جواب این موضوع می‌گویم که بالنسبه ماهیت مشرانو جرگه با اولسی جرگه فرق دارد. مهذا «چو کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی» هرگاه اولسی جرگه مورد عمل ضد قانون اساسی و ضد اصل آزادی و حقوق افراد - فصل سوم قانون اساسی - قرار گیرد، در آن صورت این درس عظیم دیگری خواهد بود که برای ملت و مبارزین و فعالین ترقی خواه دموکراتیک و ملی داده خواهد شد. معلوم است حکومت هیچ مجبوری نداشت که مسئله‌ی جریده‌ی خلق را از طریق شورا تعقیب می‌کرد؛ بلکه قانون، ثارنوالی را در دست داشت و از طریق قضا می‌توانست طبق نقشه‌ی طرح شده‌ی خود اجرائات کند. شاید اگر این شایعات صحیح باشد و دست حکومت در تحریک عمومی مردم و بعضی از دسته‌های مرتجع از طریق مبلغین اجیر و شورا دخیل باشد، اقلماً ما به اولسی جرگه خاطر نشان خواهیم ساخت که نباید نام شریف نمایندگی ملت افغانستان را آلوده کرد و نگذارند حکومت نیت غیرقانونی خود را به نام نمایندگان ملت اجرا کند. وگرنه دیگر ملت از انتخاب نماینده و اولسی جرگه که در شرایط موجود آخرین مرجع و «مظهر مردم آن...» محسوب می‌گردد، مأیوس خواهند شد و در نتیجه...

سؤال: چرا کلمه‌ی خلق و رنگ سرخ را استعمال کردید؟

جواب: رنگ سرخ یکی از رنگ‌های عنعنوی مبارزات ملی ضد استعماری افغانستان به شمار می‌رود. قسمت رنگ سرخ پرچم افغانستان و همچنان پرچم سرخ شاهی، سرخ پوشان خدایی خدمتکار جنبش ملت پشتونستان و پرچم ملی پشتونستان بهترین مثال‌های ملی می‌باشند که گمان می‌کنم چشم دشمنان ملت شجاع افغانستان را کور خواهد کرد. راجع به نام خلق باید گفت که صرف نظر از مفهوم علمی آن، اصلاً کلمه‌ای ست مترادف به کلمه‌ی «مردم» در دری و هم صدها جا در «قرآن مجید» تذکر رفته است و هم در قسمت پشتوی قانون اساسی کشور، نام «خلک/خلق» چندین مرتبه به کار رفته و در اخیر گواه روشن ما این بیت شیخ سعدی است که می‌گوید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دل‌لق نیست

پرچم

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: سلیمان لایق

شماره‌ی اول | سال اول | پنجشنبه ۲۳ حوت ۱۳۴۶ - ۱۴ مارچ ۱۹۶۸

دکترس آنایتا

شعارهای مبرم ما

قانون عینی و تغییرناپذیر زندگی است که هر جامعه‌ی بشری جبراً در تاریخ خویش مرحله‌به‌مرحله تغییر می‌کند و تکامل می‌یابد؛ ولو نیروهای سیاه ارتجاع داخلی و خارجی موقتاً در راه ترقی و پیشرفت جامعه موانعی خلق کنند. رشد وسایل تولید قدم‌به‌قدم چهره‌ی جامعه را تغییر می‌دهد و متناسب به آن مناسبات و روبنای جدیدی به وجود می‌آید و طبقات مختلف اجتماعی بر مبنای منافع و بقای خویش اقدام به ایجاد مؤسسات، ارگان‌های نشراتی، سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی می‌کنند و برای استحکام و حفظ منافع خویش با طبقات، قشرها و نیروهای مختلف داخلی و خارجی به مبارزه می‌پردازند. سؤال اجتماعی مادر اینجاست که در شرایط معاصر کشور کدام یکی از طبقات و نیروهای اجتماعی، پیشروترین و پیشاهنگ‌ترین مبارزان در راه طرد نظام کهن اجتماعی، در راه محو کامل ظلم و ستمگری، در راه ایجاد نظام عادلانه نوین و مترقی است و به جهت تکامل پویان است؟

جواب ساده، منطقی و علمی است. به طور عموم خلق و طبقه‌ی زحمتکش جامعه و نیروهای مترقی آن‌اند؛ زیرا «واقعیت تاریخ» مبین این حقیقت است که اکثریت عظیم خلق اعم از کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و دیگر قشرهای زحمتکش شهر و ده نیروی محرک تاریخ و سازنده‌ی جامعه‌اند نه اقلیت

کوچک ستمگران و مرتجعین داخلی و خارجی. بر اساس درک این وظیفه‌ی تاریخ است که جریده‌ی پرچم به حیث ناشر اندیشه‌های دموکراتیک خلق، ترجمان آرمان‌های تمام مردم زحمتکش افغانستان پایه عرصه‌ی نشراتی گذاشت.

در اثر قیام مسلحانه‌ی ملی (۱۹۱۹) مردم افغانستان که به تسلط مستقیم استعمار پایان دادند برای نخستین مرتبه در کشور نطفه‌ی صنایع و طبقه‌ی نوین به وجود آمد و به تدریج به خصوص در دهه‌ی اخیر به صورت طبقه‌ی جوان کارگر در جامعه‌ی ما ظاهر گردید که نهضت‌های اخیر مظهر گویای آن است. ولی به کمال تأسف باید خاطر نشان ساخت که رشد اقتصادی-اجتماعی وطن محبوب ما افغانستان تاکنون بنا بر نظام تولید فئودالی و اعمال نفوذ و فشار نیروهای استعماری فوق‌العاده کند و بطی بوده است. نهضت مشروطه‌خواهی و مبارزه‌ی نیروهای ملی و آزادی‌خواه از اوایل قرن بیست تاکنون طی چندین مرحله در حقیقت مجاهداتی بود؛ برای طرد این موانع استبداد، ارتجاع و استعمار و هموار ساختن راه رشد اقتصادی-اجتماعی، ولی نهضت مشروطه‌خواهی و آزادی‌بخش ملی افغانستان در چندین مرحله بنا بر دسایس امپریالیستی و ارتجاع داخلی از یک‌سو، نفاق و بعضی اشتباهات از سوی دیگر به هدف‌های ملی نرسیدند و موانع اساسی در برابر تکامل و ترقی جامعه، همچنان تاکنون قویاً باقی ماند. به طور مثال نزدیکی، قابل توجه و دقت عمیق جمیع نیروهای تحول طلب است که بعد از توقیف غیرقانونی جریده‌ی خلق، افشای مداخله‌ی سازمان جاسوسی آمریکا در امور داخلی کشور‌های جهان، من جمله در کشور ما به تعییب آن در سیاست داخلی کشور توطئه علیه آزادی و دموکراسی، قانون اساسی و آزادی مطبوعات ظاهر گشت و در کشور اختناق، تفرقه و پراکندگی نیروهای ترقی‌خواه وطن‌پرست به وجود آمد و در ولسی جرگه (شورای) کشور در جلسات رأی اعتماد به حکومت موجود از طرف اکثریت وکلای ملی به طور عموم و به خصوص فراکسیون د.خ افشا گردید.

در اینجاست که مسئله‌ی طرح شعارهای ضروری روز کلیه‌ی نیروهای تحول طلب (اعم از ملی، دموکرات و وطن‌پرست و مترقی) کشور مطرح می‌گردد و ضرورت تاریخی حکم می‌نماید که تمام این نیروهای تحول طلب به‌مثابه‌ی ادامه‌دهنده‌ی سنن پرافتخار اسلاف قهرمان ما و شهدای راه آزادی ملی و دموکراسی با مضمون و شکل نوین، مترقی و علمی به صورت یک جبهه در نهضت آزادی‌بخش ضد ارتجاع داخلی و ضد استعمار و امپریالیسم با هم متحد شوند. تا جایی که به همکاران پرچم و فراکسیون پارلمانی آن در ولسی جرگه مربوط است یک‌بار دیگر تصمیم قاطع و تغییرناپذیر خود را برای اجرای این شعارهای ضروری روز که به صورت فرمول‌بندی شده‌ی زیرین طرح می‌گردد در وضع معین موجود اعلان می‌نماییم و دست اتحاد را در چوکات اصول برای اجرای این پروگرام حداقل که مبین وظایف مبرم ما به شمار می‌رود به طرف عموم عناصر و گروه‌های ملی، دموکراتیک و وطن‌پرست از صمیم قلب

دراز می‌کنیم.

تحول طلبان کشور! بیابید تا دیر نشده تعمیم دموکراسی را شعار مبرم روز قرار دهیم و به صورت متحد قدم‌به‌قدم ارتجاع، استبداد و استعمار را اوارا به عقب‌نشینی سازیم. شعارهای ضروری که می‌توان آن را در شرایط کنونی نوعی از سیاست عملی یا پروگرام حداقل برای تمام نیروهای تحول طلب ملی و دموکراتیک به عنوان اساس اتحاد عمل و پلاتفورم مشترک مبارزه مطرح کرد، عبارت از اجرای وظایف مبرم زیرین می‌باشد:

- بسط و توسعه‌ی سیاست مستقل صلح‌جویانه و بی‌طرفی مثبت بر بنای اصول همزیستی مسالمت‌آمیز به جهت دفاع از صلح، استقلال و دموکراسی و مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم و جنگ. مبارزه علیه پایگاه‌های نظامی سنتو و سیاتو در همجواری افغانستان، دفاع پیگیر از جنبش آزادی‌بخش ملی پشتونستان بر مبنای اراده‌ی خلق پشتونستان و تمام جنبش‌های ملی مترقی جهان، محکوم ساختن تجاوز اسرائیل در قلمرو ملل عربی و از بین بردن اثرات آن و محکوم کردن جنگ ظالمانه و تجاوز امپریالیسم در ویتنام، طرد کامل نفوذ سیاسی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی استعمار جدید و امپریالیسم از کشور، بسط و توسعه‌ی روابط اقتصادی و تجارتي با کشورهای پیشرو و صلح‌دوست داخل حوزه‌ی بارتتری و بسط روابط سیاسی و فرهنگی با این کشورها.

- مبارزه در راه دموکراسی و تأمین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم و تأمین حداقل رفاه برای زحمتکشان شهر و ده، مبارزه (با استفاده از قانون اساسی و دیگر قوانین اصلاحی) برای تأمین دموکراسی سیاسی که مهمترین و عمده‌ترین محتوی مبارزات جاری روز ما را تشکیل می‌دهد. مبارزه برای آزادی مطبوعات، انتخابات، تشکیل احزاب و اتحادیه‌های کارگران، دهقانان، زنان، جوانان و محصلان، تظاهرات، اعتصابات و غیره. مبارزه در راه تشکیل جرگه‌های ولایتی تادها و تأمین حقوق فرهنگی و سیاسی تمام خلق‌ها و اقوام کشور بدون تبعیض. طرد فئودالیزم از طریق اجرای اصلاحات دموکراتیک ارضی و صنعتی کشور.

- تقویه‌ی سکتور دولتی اقتصاد و سیستم پلانگذاری، مبارزه در راه حل فوری مسئله‌ی کوچیان، مبارزه برای حقوق اجتماعی و سیاسی زنان، مبارزه برای اصلاح دستگاه اداری و اقتصادی و اصلاح دموکراتیک قوانین مالیاتی، مبارزه برای استقرار عادلانه‌ی سطح قیمت‌ها و افزایش غله در کشور، مبارزه در راه تأمین حقوق و آزادی‌های طبقه‌ی کارگر، مبارزه علیه صاحبان قدرت و متنفذین که بالای توده‌های عظیم دهقانان ظلم و ستم می‌کنند و آن‌ها را استثمار می‌نمایند. مبارزه در راه تعمیم معارف متوازن ملی و مترقی و صحت در سراسر کشور.

بی‌نیاز از اثبات است که مبارزه در راه اجرای این شعارها اتحاد تمام نیروهای وطن‌پرست را هر چه

زودتر و ضروری‌تر می‌سازد.

توجه کنید: ده‌ها سال است که ارتجاع داخلی و خارجی مبارزات مردم زحمتکش کشور ما را در زمینه‌ی آزادی‌های دموکراتیک و بهبود شرایط زندگی آن‌ها بی‌رحمانه سرکوب کرده است و از هیچ نوع دسیسه و توطئه و جنابیتی نسبت به منافع ملی ما دریغ نکرده‌اند. سال‌ها خیانت، سال‌ها تجاوز به حقوق مردم به قیمت عقب‌ماندگی اقتصاد و فرهنگ فقر و بدبختی توده‌های عظیم مردم ما انجامید؛ ولی، دیگر شرایط تغییر کرده است. از یک‌سو نارضاتی مردم دیگر غیرقابل تحمل گشته و از سوی دیگر سیاست‌های ضد ملی، ضد دموکراتیک و ضد خلق شکست برداشته و می‌رود که نهضت دموکراتیک ملی در بین مردم بسط و توسعه یابد و تمام طبقات و قشرهای مترقی جامعه‌ی ما را احتوا کند و مورد پشتیبانی همه‌ی مردم قرار گیرد و دیگر نیروهای سیاه‌کشور نتوانند سیاست وحشت و غیرانسانی و سرکوب نیروهای وطن‌پرست را تعمیل نمایند.

معهدالک‌نیا بد هوشیاری را از دست داد. ارتجاع همچنان محیل و نیرنگ‌باز است!

اکنون کشور ما در یک مرحله‌ی حساس تاریخی قرار دارد، مسئولیت تاریخی تمام نیروهای تحول طلب عظیم و سنگین است. دور راه برای نیروهای ملی و دموکراتیک موجود است. انتخاب در دست آن‌هاست یا نیروهای وطن‌پرست و مترقی، ملی و دموکراتیک تمام وجوه افتراق را کنار گذاشته و تاکنون آنچه بر اثر مبارزه‌ی طولانی و رنج‌های عظیم مردم به دست آمده وجوه اشتراک عمل را در نظر می‌گیرند و دست اتحاد با هم داده راه را برای تحول بنیادی و دموکراتیک هموار می‌سازند و یا آن‌که می‌گذارند که ارتجاع سیاه و بی‌رحم داخلی و خارجی به ایجاد نفاق و تفرقه در صفوف مبارزان راه آزادی ملی و دموکراسی و ترقی و پیشرفت سریع اجتماعی کشور از اتحاد آنان جلوگیری کند و از طریق یک ضربه‌ی ناگهانی و با سیاست تدریجی اختناق مواضع خود را نیرومندتر و هوشیارتر استحکام بخشیده و تمام نیروهای تحول طلب وطن‌پرست افغانستان را در غل‌وزنجیر ببندند. من حیث مثال: تجارب نزدیک (واقعه‌ی خونین ۳ عقرب، تظاهرات ضد فرهنگ استعماری جوانان، نقشه‌ی ترور علیه فراکسیون د.خ در ولسی جرگه، توطئه‌ی سازمان جاسوسی آمریکا و غیره) نشان می‌دهد که مبارزه مشترک تمام نیروهای وطن‌پرست چگونه ارتجاع را موقتاً وادار به عقب‌نشینی می‌کند.

تجربه‌ی مبارزات ملی، مبین این حقیقت است که تنها با پیگیری مبارزه‌ی مشترک و درآمیختن نیروهای مردم می‌توان به زندگی و اعمال قدرت و توطئه‌ی استبداد، ارتجاع و استعمار خاتمه داد. باید جداً خاطر نشان ساخت که دشمنان خلق افغانستان پیوسته از اتحاد نیروهای ملی در وحشتند و همیشه با تغییر چهره‌ها دست به کارند که مبارزین صدیق راه آزادی را مشغول زد و خورد داخلی‌شان کنند و دایم در حال تفرقه‌نگهدارند و مانع اتحاد و همبستگی‌شان گردند و اصیل‌ترین جریان مترقی وطن‌پرست

دموکراتیک خلق را، پیگیرترین و دلیرترین و اصولی‌ترین مدافعان خلق وطن را از مردم و دیگر نیروهای ملی منفرد سازند.

در خاتمه‌ی این بحث یکبار دیگر تصریح می‌کنیم که تنها ایجاد یک صف و جبهه‌ی متحد موقتی و دایمی با حفظ اصول و ایدیالوژی و استقلال جریان مرکب از تمام نیروهای تحول طلب ضامن استقرار و پیروزی استقلال ملی و دموکراسی و ضامن رشد سریع اقتصاد و فرهنگ کشور، ضامن سعادت و ترقی اجتماعی خلق و وطن محبوب ما افغانستان است. ما دست اتحاد و همکاری، دست بدون بلندپروازی و بدون خودخواهی را به سوی همه‌ی تحول طلبان اعم از جریان‌ها، محافل، جمعیت‌ها، سا، ارگان‌های نشراتی و شخصیت‌های مستقل ملی و دموکراتیک، وطن‌پرست و ترقی‌خواه و همه‌ی هموطنانی که مصمم باشند عملاً، یک گام به جانب تطبیق حداقل سیاست ملی و دموکراتیک، در راه مبارزه‌ی مشترک ضد ارتجاع، ضد استبداد و ضد استعمار و امپریالیسم بردارند، دراز می‌کنیم. ما معتقدیم که ایجاد اتحاد تمام نیروهای وطن‌پرست مشکلات عظیمی در پیش رو دارد. معهدا، باید سعی بلیغ و استقامت و تحمل بسیار به خرج داد و از ضربات ارتجاع، ناکامی‌ها و اتهامات نباید ترسید و کوشش فراوان به کار برد تا اتحاد و پیروزی به دست آید.

شخصیت‌ها، محافل، ارگان‌های نشراتی، نیروهای ملی و دموکراتیک!

ستون‌های اختصاصی جریده‌ی پرچم به روی شما باز است، نظرات اصلاحی و انتقادی‌تان را به منظور اتحاد ارسال دارید! حاشیه‌ی فرصت تنگ‌تر می‌شود! ارتجاع داخلی و خارجی زمان‌گنشی می‌کند! یگانه راه نجات و یگانه شرط اساسی احراز پیروزی در مبارزه علیه استبداد، ارتجاع و استعمار اتحاد نیروهاست.

دست اتحاد را رفقای همکار پرچم دموکراتیک خلق به سوی شما دراز کرده است به خاطر رنج‌های بیکران خلق‌های ستم‌دیده‌ی افغانستان، به خاطر ساختمان وطن پرافتخار و نوین، به خاطر ایجاد جامعه‌ی آزاد از ظلم و ستم‌گری مادی و معنوی آن را بفشارید!
به پیش! در تحت پرچم اتحاد تمام نیروهای ملی، دموکراتیک، وطن‌پرست و ترقی‌خواه!

ببرک کارمل

نگاهی به وظایف ملی ما در این مرحله‌ی تاریخی

راه‌ها و وسایل نیل به پیروزی

سرلوحه‌ی قانون اساسی کشور می‌گوید: «به منظور تنظیم حیات ملی افغانستان مطابق به مقتضیات

عصر و بر اساس واقعات تاریخ و فرهنگ ملی - به منظور تأمین عدالت و مساوات به منظور تطبیق دموکراسی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ... و در نهایت به منظور تشکیل یک جامعه‌ی مرفه و مترقی» بر مبنای اصول جهان‌بینی علمی خلاق و ایدئولوژی پیشرو عصر ما و انطباق بر شرایط کنونی جنبش افغانستان، بر اساس روحیه‌ی وطن‌پرستی و ماهیت بشریت زحمتکش، به منظور تشکیل جامعه‌ی آزاد از تناقضات طبقاتی، فارغ از بهره‌کشی انسان از انسان و آزاد از اسارت و ستم ملی به حیث «هدف غایی».

اعلام می‌داریم که پرچم مقدس جهاد و مبارزه‌ی ضد ارتجاع داخلی و خارجی را تا مرگ و پیروزی سربلند و استوار نگه خواهیم داشت. ولی درک این مسئله در مبارزه اهمیت عظیم کسب می‌کند که در کشور ما در مرحله‌ی تاریخی کنونی تضاد عمده بین توده‌های عظیم دهقان و مستی از فئودال‌ها و خلق و امپریالیسم حل نگردیده و هنوز نظام استبدادی و بقایای ارتجاع قرون وسطایی و استعمار در جامعه موجود است؛ لهذا، افغانستان در مرحله‌ی مبارزه و جنبش دموکراتیک و ملی قرار دارد نه در مرحله‌ی «هدف غایی» که بعضی‌ها ناشبانه و عوام‌فریبانه آن را به حیث مسئله‌ی روز و جزء وظایف و هدف نزدیک سیاسی طرح می‌کنند.

جنبش دموکراتیک و ملی در واقعیت امر به منزله‌ی تدارک ضروری و مقدمه‌ای برای جنبش مرحله‌ی «هدف غایی» که به صورت اجتناب‌ناپذیر دنباله‌ی جنبش دموکراتیک است به شمار می‌رود. در جنبش دموکراتیک و ملی افغانستان مشی عمومی در یک دوران تاریخی تعیین گردیده است، اکثریت عظیمی از خلق‌های افغانستان اعم از کارگران، دهقانان و پیشه‌وران (زحمتکشان شهر و ده)، ترقی‌خواهان، روشنفکران و دیگر قشرها و عناصر ملی، دموکراتیک، وطن‌پرست و همچنان صاحبان ملکیت‌های متوسط و کوچک شهر و ده و سرمایه‌داران ملی (بورژوازی ملی) اشتراک خواهند داشت.

هدف عمده و وظیفه‌ی ملی ما در مرحله‌ی تاریخی کنونی نیل به ایجاد حکومت دموکراسی ملی است. حکومت دموکراسی ملی در کشور بر بنیاد جنبش وسیع خلق‌های کشور به صورت مهمترین نقطه‌ی چرخش مبارزه ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم پدید می‌آید. استقرار حکومت دموکراسی ملی در افغانستان مظهر پیروزی نیروهای وطن‌پرست و دموکراتیک علیه فئودال‌ها، تجار بزرگ دلال وابسته به استعمار، بورژوا - بروکراتیکی (مأمورین عالی‌رتبه‌ی فاسد تاجر پیشه و رشوه‌ستان) و ماهیت و پدیده‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیکی استعمار و امپریالیسم خواهد بود. استقرار این دموکراسی در واقعیت امر، زمینه‌ی مقدماتی حکومت اصیل مردم را تهیه خواهد دید.

دموکراسی ملی در افغانستان که سازمان نظام آن را نمی‌توان قبلاً با مشخصات آن طرح‌ریزی کرد،

ترکیبی است از استقلال کامل ملی (سیاسی و اقتصادی)، دموکراسی کردن زندگی سیاسی و اقتصادی و تسریع رشد مترقی تولید (رشد سریع اقتصاد) و احداث صنایع بزرگ ملی از طریق غیر سرمایه‌داری که در جریان تکامل خود به «هدف غایی» منتج می‌گردد.

حکومت دموکراسی ملی افغانستان که با راه رشد غیر سرمایه‌داری پیوند ناگسستنی دارد حکومتی خواهد بود که بر ضد اشکال جدید استعمار و یوغ سرمایه‌ی امپریالیستی مبارزه می‌کند و حکومت به شیوه‌ی دیکتاتوری و استبدادی را نفی می‌کند و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و همچنان اصلاحات اساسی و دموکراتیک ارضی را به نفع دهقانان اجرا می‌نماید. اندیشه‌ی دموکراسی ملی به حیث هدف استراتژیک در مرحله‌ی تاریخی کنونی مظهر رشد و تکامل تئوری و پراکتیک جریان مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملی به سوبه‌ی جهانی است که با شرایط کشور ما کاملاً وفق می‌کند و شرط لازم گذار جامعه‌ی ما (به اشکال مختلف که شرایط حکم می‌نماید) به «هدف غایی» می‌گردد. تعقیب راه رشد غیر سرمایه‌داری در کشوری که امکان تهیه‌ی مقدمات آن در حال پیدایش است، در واقعیت امر تاحدودی معین همان نقش تاریخی است که مطابق به قوانین تکامل اجتماعی می‌بایست سرمایه‌داری (که ارتجاع و استعمار مانع رشد به‌هنگام آن گردیده است) به حیث تدارک مادی و اجتماعی جامعه‌ای که «هدف غایی» ماست ایفا می‌کرد.

بنیاد طبقاتی حکومت دموکراسی ملی مرکب از طبقات و قشرها و نیروهای اجتماعی وطن‌پرست و دموکراتیک می‌باشد که در بالا از آن‌ها نام برده شد. (در باره‌ی مسئله‌ی رهبری طبقات و پیشاهنگان در جنبش و تحلیل عملی آن بنا بر شرایط اجتماعی و ملی کشور در مقالات آینده‌ی جریده‌ی پرچم وسیعاً بحث خواهیم کرد).

سؤال جدی در اینجا است که آیا حکومت‌های افغانستان می‌توانند نوعی از حکومت‌های دموکراتیک محسوب شوند؟ جواب منفی است؛ «زیرا پایه‌های قوی دولت در افغانستان از سالیان دراز بالای طبقات ارتجاعی ضد دموکراسی و خلقی استوار است...» (از بیانیه‌ی فرکسیون د.خ در ولسی جرگه).

سؤال دیگری مطرح می‌گردد که پس «چه باید کرد» تا حکومت دموکراسی ملی ایجاد شود، وظایف ملی ما در مرحله‌ی تاریخی کنونی اجرا گردد و جنبش به مرحله‌ی نهایی خود نائل آید؟ بزرگترین امر برای تحقق بخشیدن وظایف ملی، درک این مسئله‌ی حیاتی است که حلقه‌ی اساسی مبارزه و پیشبرد جنبش در راه استقرار دموکراسی ملی عبارت است از ایجاد جبهه‌ی متحد دموکراتیک و ملی پایدار و تقویت روزافزون آن در آینده‌ی نزدیک. در همان بدو امر تشخیص دادیم که نیل به این امر تاریخی در قدم اول ایجاب می‌کند که باید وحدت کلیه‌ی محافل و عناصر پراکنده‌ی ترقی‌خواه و وطن‌پرست در یک جریان واحد و یکپارچه که تئوری پیشرو رهنمای عمل آن‌هاست در چوکات اصول به ترتیبی تأمین

گردد که: از طبقه‌ی پیشرو زحمتکش کشور پیشاهنگی گردد...، یک مرام جامعه و علماً تحلیل شده که منافع عموم خلق‌های کشور و منافع عمده‌ی متحدین ما را در این مرحله‌ی معین تاریخی از لحاظ هدف‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأمین کند، به وجود آید. (این مرام در شماره‌ی اول و دوم جریده‌ی خلق انتشار یافت).

نظام و ساختمان درونی آن بر اساس موازین جهان‌بینی علمی و بر جهات اساسی مرکزیت دموکراتیک، انتقاد و انتقاد تعیین نماید (که در جلسات رأی اعتماد به حکومت شاغلی اعتمادی از طریق بیان‌های فرکسیون دموکراتیک خلق در ولسی جرگه وسیعاً پخش گردید) در مبارزه‌ی روزمره شرکت خلاق و فعال کند و پیوند خود را با مردم به وجود آورد و مبارزه‌ی بیرونی آن در عرصه‌های مختلف مبارزه‌ی طبقاتی و ملی اعم از ایدیولوژیک سیاسی و اقتصادی و شیوه‌ها و اشکال مختلف مبارزه متناسب به شرایط در نظر و عمل (تئوری و پراکتیک) صورت گیرد، از اصول جهان‌بینی علمی در برابر انحراف رفرمیستی و ماجراجویی و بدعت‌گری چپ و راست دلیرانه دفاع کند، وحدت و همبستگی را چون مردمک چشم خود حفظ نماید، خصوصیت ملی و خلقی را در خود پرورش دهد، وطن‌پرستی و فعالیت بر مبنای ملی را با احساس نجیب بشریت مترقی به خاطر تحول بنیادی در کشور درآمیزد.

ما علماً معتقدیم که جامعه‌ی ما از لحاظ عینی و ذهنی امکانات دارد که حرکت خود را در راه رشد نهضت دموکراتیک و ملی و ایجاد جبهه‌ی متحد و حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه‌داری تحت رهبری هر یک از طبقات دموکراتیک شروع کند. ولی به خاطر باید داشت که به پیروزی رساندن و انجام این وظایف جنبش ملی ضد ارتجاع، ضد امپریالیستی و دموکراتیک به طور پیگیر و انتقال به «هدف غایی» و ساختمان جامعه‌ی واقعاً و مترقی صرف به نیروهای پیشرو جامعه‌ی مدنی یعنی کارگران به اتحاد دهقانان و به رهبری نیروهای واحد ترقی‌خواه و پیشاهنگ آن که هسته و ستون فقرات جبهه‌ی متحد دموکراتیک و ملی افغانستان را تشکیل خواهد داد امکان‌پذیر است. در این جاست که نیروهای پراکنده ترقی‌خواه وطن‌پرست کشور از مسئولیت عظیم و وظیفه‌ی مشترک تاریخی خود آگاه باشند و باید در قدم اول وحدت کلیه‌ی افراد و محافل و جریان‌های ترقی‌خواه و دموکراتیک کشور بر مبنای وحدت ایدئولوژیکی، مرامی، ساختمانی... و خط مشی و رهبری تأمین گردد و از تفرقه و روحیه‌ی سیکتاریستی و لغزیدن به چپ و راست احتراز جویند و بدون وارد کردن اتهامات شخصی، الزام بی‌دلیل و فحاشی در برابر یکدیگر (این شیوه‌ی مبارزه‌ی پیوسته در سیر تاریخ مبارزات ملی خواست و نقشه‌ی طبقه‌ی حاکمه‌ی ارتجاعی و توطئه‌گران استعماری بوده است) در چوکات اصول یکپارچه شوند و اختلافات خود را بر مبنای مرکزیت دموکراتیک، بر مبنای اصل (وحدت، انتقاد و انتقاد از خود، اعتراف و مباحثه‌ی آزاد

و اصولی و ایجاد وحدت) صمیمانه حل کنند و با حداقل در بدو امر، وحدت عمل علیه ارتجاع داخلی و بین‌المللی را تأمین نمایند.

نیروهای ترقی‌خواه کشور متوجه خواهند بود که ارتجاع بی‌رحم و توطئه‌گر در کمین است و حلقه‌ی اختناق را حیل گوناگون تنگتر می‌سازد! درست‌ترین راه و نیرومندترین وسیله و سلاح نجات مردم در گام اول وحدت و یکپارچگی نیروهای ترقی‌خواه و از بین بردن مرحله‌ی محفل‌بازی و خرده‌کاری و خرده‌گیری است. ما به کلیه‌ی محافل ترقی‌خواه کشور صادقانه اعلان می‌نماییم که «نقض وحدت در پرده‌ی فریادهای وحدت‌طلبی» خیانت به امر جهان‌بینی علمی خلق کارگر و وطن‌محبوب افغانستان است. ما در چوکات اصول (اقلاً در عمل من حیث مقدمه‌ی وحدت کامل) ایجاد وحدت نیروهای ضد ارتجاع، ضد امپریالیسم و ضد جنگ را در عرصه‌ی ملی و بین‌المللی یک ضرورت تاریخی می‌دانیم. ما معتقدیم که بدون وحدت ترقی‌خواهان کشور بسط و توسعه و به پیروزی رسانیدن جنبش دموکراتیک و ملی و ایجاد جبهه‌ی متحد در زمینه ناممکن است. ما روی ایمانی که به خلق و مبارزه داریم، پرورش و تبارز هر گونه خودخواهی، رهبری شخصی و بلندپروازی را در خویش خیانت به امر وحدت می‌دانیم. زیرا ملاک قضاوت ما اصول جهان‌بینی علمی، منافع خلق و وطن است و به رنج‌های اکثریت عظیم خلق‌های خود می‌اندیشیم. ما از صمیم قلب حاضریم که به انتقادات اصولی ترقی‌خواهان که از اندیشه‌های وطن‌پرستانه دموکراتیک خلق می‌نمایند، با تواضع و شیوه‌ی مترقی گوش فرا دهیم و هر گاه نظرات انتقادی آن‌ها درست باشد؛ ما علناً اعتراف خواهیم کرد تا حضوری، تبادل نظر و محاکمه و قضاوت رفیقانه صورت گیرد.

ترقی‌خواهان! رسالت تاریخی ماست تا علیه نفاق و افتراق دلیرانه در کادر اصول و اخلاق مترقی مبارزه کنیم، کانون گرم خانواده‌ی ترقی‌خواهان وطن پر ارج افغانستان را به وجود آوریم! فضای صمیمیت و رفاقت، فداکاری و همکاری را هر چه زودتر و مستحکم‌تر در خود ایجاد کنیم! زمان از دست می‌رود، مردم ما شدیداً رنج می‌کشند! نیروهای ارتجاع، استبداد و استعمار و امپریالیسم هر روز بر فراز کشور سایه‌ی تاریک وحشتناک خود را می‌اندازند.

مسئولیت عظیم تمام محافل، عناصر و نیروهای دموکراتیک، وطن‌پرست و به خصوص در مرکز آن‌ها نیروهای ترقی‌خواه کشور است که اتحاد و وحدت درونی خود و اتحاد خود را با یکدیگر و با پرچم‌داران پیشرو و کشف دموکراتیک خلق در یک صف و یک جبهه‌ی متحد به خصوص در قدم اول در ساحه‌ی نظر گرفتن وجوه اشتراک^۱ (نه وجوه افتراق) به وجود آورند و در راه ایجاد یک حکومت دموکراسی ملی به جهت «هدف غایی» مبارزه کنند. عناصر پراکنده‌ی ترقی‌خواه کشور باید متوجه باشند

۱. اصل: مشترک

که روگشتاندن از نیروهای ملی، دموکراتیک و وطن پرست (بنا بر اختلاف نظر ایدئولوژیکی در بین ما و آن‌ها) منحرف‌ترین و بدترین مظهر منفرد شدن از مردم (سیکناریسم) و جزمیت (دگماتیسم) و موضع‌گیری تنگ‌نظرانه و خودخواهانه می‌باشد که در نتیجه در مبارزه‌ی تحقق مرام دموکراتیک خلق و پیشبرد جنبش دموکراتیک ملی ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم یک اشتباه غیر قابل عفو استراتژیک به شمار خواهد رفت.

در حالی که اکیداً ایجاد یک جبهه‌ی متحد دموکراتیک و ملی ضد استبداد، ضد ارتجاع، ضد استعمار را در وضع موجود و ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم را در مرحله‌ی تاریخی کنونی به حیث وظایف ملی مورد توجه و هدف اساسی باید قرار داد. باز هم نمی‌توان سعی و کوشش فراوان در راه وحدت کلیه‌ی ترقی‌خواهان کشور و ایجاد اصولیت در بین آن‌ها را برای یک لحظه از یاد برد. زیرا بدون وحدت تمام عناصر ترقی‌خواه در یک جریان به پیروزی رساندن نهایی جنبش ممکن نیست.

«وطن محبوب ما افغانستان تاریخ کهن، سنن پرافتخار، نیروهای انسانی و ثروت‌های طبیعی فراوان دارد» خلق‌های زحمتکش و نجیب کشور ما آرزومند جدی ترقی و رشد سریع اقتصادی و فرهنگی‌اند. از این رو باید آن‌ها را امتشکل ساخت و به آن‌ها شعور طبقاتی و سیاسی داد. توده‌های مردم با صمیمیت و پاکی از جنبش پشتیبانی می‌کنند. اگر در کشور ما افغانستان یک حکومت دموکراسی ملی استقرار یابد، افغانستان به صورت قطع می‌تواند که از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری و تجهیز درست منابع انسانی و طبیعی و رهبری جامعه با اسلوب مجرب علمی در جهت آزادی و ترقی در موعد تاریخی کوتاه و فشرده‌ای بدون گذشتاندن درد و رنج طولانی و ذاتی سرمایه‌داری به عقب‌ماندگی دیرینه و مزمن خود خاتمه دهد. تحقق این وظایف ملی در مرحله‌ی تاریخی کنونی که به عهده‌ی نیروهای ترقی‌خواه است که در قدم اول یک پارچه‌ی واحد آهنین را تشکیل داده و با هم روی چوکات اصول جهان‌بینی علمی و رهبری دسته‌جمعی وحدت را تأمین کنند.

در تحت پرچم وحدت نیروهای ترقی‌خواه وطن پرست!

در راه ایجاد جبهه‌ی متحد دموکراتیک و ملی!

در راه استقرار حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه‌داری!

در راه طرد فئودالیسم و امپریالیسم از وطن محبوب ما افغانستان!

در راه مبارزه علیه جنگ، استعمار کهن و نوین و امپریالیسم و طرد آن از سیاره‌ی ما!

||||||| شماره‌ی دوم | سال اول | پنجشنبه ۱ حمل ۱۳۴۷ - ۲۱ مارچ ۱۹۶۸ |||||

ببرک کارمل

درباره‌ی دستگاه اداری افغانستان

«مردم فریاد می‌کشند، هرگز نه!»

طبق گزارش دستگاه‌های تبلیغاتی حکومت، کمیسیونی برای ایجاد «یک دستگاه سلیم فعال اداری جهت بهبود کار دولت، رفاه مأمورین و فراهم آوردن تسهیلات در مراجعات عامه‌ی مردم» (انیس دوشنبه ۲۹ دلو ۱۳۴۶) تأسیس گردید که شاغلی اعتمادی صدر اعظم آن را در ۲۸ دلو افتتاح کرد.

به استناد انعکاسات افکار عامه و بیانیه‌های و کلا در شورا و به خصوص بر اساس اعتراف غیر مستقیم شاغلی صدر اعظم که در بالا تذکر رفت، دستگاه اداری دولت افغانستان سلیم نیست یعنی معیوب و فاسد است. فعال نیست یعنی راكد است. یعنی به فساد و رشوه‌ستانی سوق داده می‌شود. تسهیلات در مراجعات عامه‌ی مردم وجود ندارد یعنی مردم آزار است. حقایق تلخ و مهلک دستگاه اداری کشوی میین این واقعیت است که وطن ما به موازات یک تحول بنیادی به یک اصلاح عمیقی در دستگاه اداری شدیداً نیازمند است. «به منظور این که دستگاه اداری دولت طبق منافع یکی دو طبقه و قشرهای ممتاز کوچک جامعه به کار برده نشود، مصالح عالی‌ه‌ی طبقات عظیم خلق‌های دهات و شهرهای کشور ایجاد می‌نماید که این دستگاه روی واقعیت‌های اجتماعی و علمی اصلاح گردد.

برای تحقق بخشیدن به این منظور به حیث وظیفه‌ی فوری علیه جمله فساد اداری، خودسری‌ها، بی‌قانونی، بی‌دسپلینی، ارتشاء، شیوه‌های کاغذپرانی و معطلی عمدی کارهای مردم و استبداد مبارزه به عمل آید. برای تهیه‌ی زندگی شرافتمندانه و شایسته‌ی معلمان، مأموران، اجیران، مستخدمان دولت و مؤسسات، تدابیر مؤثر اتخاذ می‌گردد» (فقره‌ی پنج فصل سوم امور اجتماعی - مرامی دموکراتیک خلق).

واقعیت این است که: «... دموکراسی و قانون اساسی تاکنون در حرف است نه در عمل. ظلم و ستمگری با تمام وحشت خود در جامعه حکمفرماست، مردم آزاد نیستند، هزاران انسان مظلوم وطن در دستگاه فاسد اداری حکومت سرگردانند، طبقات حاکمه و منتفذین محلی خودسرانه حقوق خلف کاگر را با بی‌رحمی لگدمال می‌کنند، رشوه‌ستانی و قانون شکنی آن‌ها نه حدودی دارد و نه جزایی». بنابراین، مصالح وطن و مردم ما هر چه زودتر ایجاد می‌نماید که نخست چگونگی و عیوب عمده علل اساسی امراض دستگاه اداری دولت افغانستان به صورت عمیقی افشا گردد و در ضمن به صورت کلی فرمول‌بندی شده طریق واقعی ریشه‌کن ساختن و راه ایجاد یک تحول بنیادی در دستگاه اداری کشور نشان داده شود.

خصوصیت و عیوب عمده‌ی دستگاه اداری افغانستان:

حقایق مبین این واقعیت است که دستگاه موجود دولتی افغانستان به طور عموم، وسیله‌ی زجر دهنده‌ای است در دست یک گروه معدودی^۱ از مأمورین بالارته یا بروکرات‌های ناترس از «زور قضاوت ملی» که از طبقه‌ی حاکمه‌ی ارتجاعی نمایندگی می‌کنند. پایه‌های دستگاه اداری کشور بر شالوده‌ی استبداد، ارتجاع و بقایای شیوه‌ی استعماری استوار است. گروه معدودی از صاحبان قدرت، دستگاه اداری را به‌مثابه‌ی وسیله‌ی نیرومند برای حفظ منافع و امتیازات خویش، به مقصد تحت ستم قرار دادن مردم و بهره‌کشی بی‌رحمانه‌ی توده‌های عظیم خلق کشور، به منظور اجازه دادن نفوذ نظرات سوء استعماری در داخل چرخ‌های دستگاه اداری حکومت، اعم از ساحه‌ی اقتصادی، مالی، تجاری، فرهنگی و سیاسی به کار می‌برد. درست است که در دستگاه اداری کشور یک عده‌ی معدودی از قشر فوقانی طبقات زحمتکش در این اواخر راه یافته‌اند، ولی به کمال تأسف باید خاطر نشان ساخت که دستگاه اداری را چنان عیوب اساسی و امراض مزمن فرا گرفته است که به استثنای یک عده از مأموران کمرتبه و متوسط‌رتبه، دیگر اکثریت آن‌ها در «کان نمک، نمک شده‌اند» و از طبقه و مردم خود جدا گردیده و حتی طبق دستور، گرداننده‌ی سیاست ضد مردمی‌اند. به هر حال باید در نظر داشت که تعیین کننده‌ی سیاست دستگاه اداری کشور مشتی از صاحبان نفوذ و با امتیاز است، نه مأموران متوسط‌رتبه و کمرتبه که مجریان دستورند. دستگاه اداری به اندازه‌ای از نیاز زمان به دور است که حتی سه حکومت پی هم مجبور شده‌اند که در خط مشی خود اقلأً از لحاظ «نظری» داد سخن از ضرورت اصلاح دستگاه اداری بزنند. دستگاه اداری افغانستان بنا بر خصوصیت ضد مردمی و ضد دموکراتیک خود قادر نیست که افکار عامه، نظارت عامه و مصالح عامه را بپذیرد. روی این خصوصیت است که حتی قوانین موضوعه‌ی دولت نمی‌تواند مورد تطبیق قرار گیرد. یکی از مشخصات روبنایی کشورهای عقب‌مانده مثل افغانستان، عدم اجرای صحیح قانون است که در اثر آن آزادی‌های اولیه و اساسی مردم به نفع استبداد و ارتجاع و استعمار بی‌رحمانه لگدمال می‌شود و اعتنایی به ارزش‌های قانون اساسی کشور نمی‌گردد.

در ماده یکصدودهم قانون اساسی تذکر رفته که: «از جمله اهداف این قوانین تعمیم جرگه‌ها تا درجه‌ی قری و تأمین اشتراک روزافزون آن در اداره‌ی محلی می‌باشد». ولی علی‌رغم این روحیه‌ی دموکراتیک قانون اساسی در سیستم اداری ما اصل مرکزیت به حد افراط رسیده و کوچکترین امور مربوط به اطراف ولایات و محلات طبق دستور از مرکز، از کابل، از وزارتخانه‌ها به صورت کیف مایشا تعمیل می‌گردد که در نتیجه باعث عقب‌ماندگی فوق‌العاده وحشتناک ولایات و مناطق دور افتاده کشور، از نظر اقتصادی و فرهنگی گردیده است.

از فحوای نظرات حکومت و استنباط نادرستی که از فیصله‌های ولسی جرگه راجع به تنقیص بودجه از لحاظ تشکیلات به وجود آمده، چنین معلوم می‌شود که حکومت می‌خواهد یک عده از مأمورین کشور را بدون این که کارهای مفید و تولیدی برای آن‌ها تهیه ببیند، به اصطلاح «اضافه‌بست» نماید. به کمال تأسف باید اعلان داشت که سیاست تبعیض قومی، زبانی و مذهبی و طبقاتی از سالیان دراز دامنگیر دستگاه دولتی افغانستان است. پر واضح است که در دستگاه اداری افغانستان راه ترفیع و اشغال کرسی‌های بلندبالا و ایجاد زندگی مرفه برق‌آسا، صرف برای آن اقلیتی امکان‌پذیر است که طرفدار جدی سیاست دستوری محافل حاکمه‌ی کشور باشند. اساساً تاکنون مسئله‌ی مصونیت، شایستگی، صلاحیت، استعداد، وطن‌پرستی و ترقی‌خواهی عده‌ی کثیری از مأموران زحمتکش و تحصیل کرده در رشته‌های سیاسی، اقتصادی، اداری، فرهنگی و فنی مطرح بحث حکومت‌ها در افغانستان نیست. در دستگاه اداری موجود کشور اکثریت مطلق تحصیل کردگان در رشته‌های غیر مسلکی خود مشغول کارند. طبق تحقیقات و آزمایش‌هایی که صورت گرفته است، بیش از ده فیصد استعداد تحصیل کردگان در کشور، بهره‌برادی نمی‌گردد و حد اوسط در تمام طول و عرض دستگاه اداری بیش از یک الی دو ساعت کار باثمر و مثبت انجام داده نمی‌شود. نظام بروکراسی فاسد و کارشکن در امور کاغذپرانی‌های بی‌مورد، عدم احساس مسئولیت و هرچ‌ومرچ در کارها، مقررات پیچیده و ناقص، کندی هلاک‌بار جریان امور از مسائل مبرهن است که هر روز فریاد مردم را بلند می‌کند. رشوه‌ستانی در دستگاه اداری کشور مرض حاد و کشنده‌ی دیگری است که یکی از نمونه‌های وحشتناک رشوه‌ستانی در جهان معاصر به شمار می‌رود. مسئله‌ی ارتشاء و رشوه‌ستانی چنان بی‌شرمانه در دستگاه اداری کشور شیوع دارد که کارد را به مغز استخوان مردم رسانیده است. مأموران و منتفدین محلی برای مردم جز پوست و استخوان چیز دیگری به جا گذاشته‌اند.

درباره‌ی حیف و میل عواید و سوءاستفاده از بودیجه‌ی عادی و انکشافی دولت این قدر کافی است که چند رقم فیصدی زیرین را به صورت یک تحقیق تخمینی که وقتاً فوقتاً، از طرف متخصصین خارجی و داخلی به صورت یادداشت‌های تحریری و شفاهی، به وزارت پلان سپرده شده ارایه کنیم: به طور متوسط تخمیناً در حدود چهل فیصد عواید دولت بنا بر نظام اداری نادرست و سوء استفاده به هدر می‌رود و از نصف دیگر در حدود ۶۵ فیصد به صورت معاشات به مصرف می‌رسد. اکنون برای روشن شدن یک حقیقت تلخ لازم می‌افتد که منحیث مثال مصارف مجموعی پلان دوم (مصارف عادی و انکشافی) دولت را به رقم ارایه کنیم که آن عبارت است از چهل میلیارد و چهارصد میلیون افغانی (تخمیناً در حدود ششصد میلیون دالر بر اساس نرخ بازار).

(توجه کنید: ششصد میلیون دالر، تقریباً معادل هشت روز مصارف جنگی آمریکا در ویتنام).

کافی‌ست بگوئیم تأسف‌آور است!

اکنون خواننده‌ی عزیز درک می‌کند که با داشتن این عواید ناچیز دولتی که در حدود نصف آن از طریق کمک‌های خارجی به دست می‌آید، چطور قسمت اعظم آن را «دیو» بروکراسی کشور ظالمانه می‌بلعد و خلق‌های ما را تحت ظلم و ستمگری و بهره‌کشی بی‌رحمانه قرار می‌دهد.

راه علاج فوری و بنیادی:

وطن محبوب ما نیازمندی‌های شدید و فوری به یک تحول اساسی و بنیادی دارد. وضع موجود نمی‌تواند معالجات دردها و مشکلات عظیم کشور ما باشد. وطن ما در پهلوی دیگر تحولات اساسی احتیاج به یک تحول و تغییر کیفی و اساسی در دستگاه دولتی و اصلاح عمیق اداری دارد. زمان به سرعت برق به پیش می‌رود، مردم دیگر نمی‌توانند این کندی و رکود را تحمل کنند. دستگاه اداری کشور به اندازه‌ای کهنه و فاسد گردیده است که حتی امکان آن را ندارد که به اصطلاح رفورم‌های مطرح‌ه‌ی نیم‌بند حکومت‌ها را تعمیم کند. برای اصلاح اساسی و بنیادی دستگاه اداری دولت درین مرحله‌ی تاریخی فرمول‌های آتی راه نجات تلقی می‌گردد:

- باید دستگاه اداری ماهیت مردمی داشته باشد و بر مبنای اصل نظارت مردم و دادن سرنوشت مردم به دست خودشان و تعمیم دموکراسی استوار گردد. زیرا تا دستگاه اداری ما به شیوه‌ی دموکراتیک عمل ننماید و انعکاس دهنده‌ی آرمان‌های توده‌های مردم نباشد، نمی‌تواند در زمینه‌ی برش در کار، تحرک در کار و حاصل‌دهی در کار، فعال و باتقوا باشد.

ایجاد یک نظام نوین اداری از طریق تألیف منطقی مرکزیت دموکراتیک در کارهای اداری و ترتیب درست اصل رهبری عمومی از مرکز با اصل دادن صلاحیت و اختیارات دموکراتیک برای مناطق و نواحی مختلف کشور در زمینه‌های رشد اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ضروری به شمار می‌رود. اجرای این امر ایجاب می‌کند که تجدید نظر در تقسیمات ملکی طبق شرایط اقتصادی اجتماعی، کلتوری و غیره در چوکات پلان‌های واحد و سرتاسری کشور و تأمین حقوق و آزادی‌های وسیع دموکراتیک مردم بدون تبعیض به عمل آید.

- تجدید وقتاً فوقتاً تشکیلات اداری بر وفق شرایط و تغییراتی که در اوضاع و احوال اقتصادی،

اجتماعی و فرهنگی کشور رخ می‌دهد.

- به وجود آوردن مؤسسات تولیدی و انتفاعی بر مبنای پلان عمومی انکشاف اقتصادی و بسط و توسعه‌ی سکتور دولتی اقتصاد و به کار انداختن قوای فعال کشور و تعمیم رشته‌های جدید و تخصصی و آموزش تخصص‌ها و واگذار کردن کار به اهل کار، ایجاد حس مسئولیت و انضباط و انعطاف‌پذیری و دادن صلاحیت و پرورش کادرهای کاردان، کاربر، صدیق، تدویر کننده، وطن‌پرست و ترقی‌خواه.

- از بین بردن ذهنیت تبعیض در سرتاسر دستگاه دولتی افغانستان.

- تأمین نیازمندی‌های مأموران دولت و خانواده‌هایشان به صورت عادلانه و قطع کامل ریشه‌ی ارتشاء از طریق تطبیق جزاهای سنگین به رشوه‌ستانان و حامیان‌شان بدون استثنا و تبعیض از بالا تا پایین.

تجارب ملل پیشرو و ترقی‌خواه جهان، مبین این حقیقت است که ایجاد یک دستگاه اداری سالم و فعال جوابگوی نیازمندی‌های مردم صرف از طریق قطع کردن دست‌مفت خواران اجتماع و ایجاد یک تحول اساسی در ماهیت طبقاتی قوای دولت که دستگاه اداری موجود آله و افزار کار آن‌هاست، امکان‌پذیر است به این معنی که تا در این مرحله‌ی تاریخی حکومت دموکراسی بر مبنای یک جبهه‌ی متحد دموکراتیک و ملی به وجود نیاید؛ در وضع و احوال موجود امیدی برای هیچ‌گونه اصلاحات عمیق اداری برده نمی‌شود. ولو کمیسیون پرخرج تشکیل گردد و صدای دستگاه تبلیغاتی حکومت گوش‌ها را کر سازد. حکومت‌ها در افغانستان از لحاظ ماهوی و شکلی ناتوان‌تر از آنند که واقعاً در راه رفع امراض مزمن و عمیق دستگاه اداری نقش مؤثری ایفا کنند.

این کار عظیم خلق افغانستان و نیروهای ملی و دموکراتیک، وطن‌پرست و ترقی‌خواه کشور است که با بسط و توسعه‌ی نهضت، حکومت دموکراسی ملی را ایجاد کنند و دستگاه اداری نوین، مترقی، مردمی و دموکراتیک یعنی دستگاهی را که واقعاً به مردم افغانستان خدمت کند، تأسیس نمایند. وظیفه‌ی مأموران یک دستگاه اداری نوین و مترقی است که مسئولیت خود را در قبال خلق تشخیص دهند و جوابگوی منافع خلق باشند. در جهت رشد اقتصاد و فرهنگ کشور کار کنند و به رنج‌های اکثریت عظیم مردم بیندیشند، به مردم اتکا نمایند و خود را وقف آزادی مردم و ساختمان یک جامعه‌ی واقعاً مترقی و مرفه نمایند و خدمتگزار خلق باشند نه خدمتگزار یک گروه کوچک ستمگر و مرتجع.

سؤال در اینجاست که آیا مأموران دستگاه اداری افغانستان حایز چنین خصوصیت و صفاتی هستند؟

مردم فریاد می‌کشند، هرگز نه!

میراکبر خیبر

یک سال دیگر بر رنج‌های عظیم مردم افغانستان گذشت

سالی که سپری شد، مانند ده‌ها سال دیگر چیزی جز گرسنگی، زنده‌پوشی و برهنگی، بیماری، بی‌سوادگی، ظلم و ستمگری و محرومیت برای اکثریت مطلق مردم زحمتکش کشور ما دربر نداشت. فریاد توده‌های بینوا از فقدان نان و آزادی از استثمار ستمگران بانفوذ محلی و از یورش مأموران بی‌رحم،

چون آهنگی بکنواخت و محزون، انعکاسی جانگذار داشت. ولی با وصف آن مردم با شکیبایی و بردباری و روحیه‌ی بالقوه‌ی پیکار جویی انتظار می‌کشیدند تا باز هم صدای نجات از کانون‌های گرم مبارزان پیشروشان متحداً بر خیزد...!

در اوایل سالی که گذشت، گردانندگان زور و قدرت برای ادامه‌ی حکومت خویش به حرکات ضد آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی و ضد دموکراسی و ضد رشد اقتصاد و فرهنگ ملی، به روش‌های جدید استبدادی و ارتجاعی دست زدند و به مردم‌فریبی‌های «ظریفانه»، افساد و تطمیع و همچنان به شیوه‌های «کلاسیک» استعماری - تفرقه انداز و حکومت کن - پرداختند. تا این که با افشای (سیا) پرده از روی دسایس بر افتاد و مسئله‌ی مداخله‌ی آن در امور داخلی وطن ما وجدان آزادی‌خواهان و وطن‌پرستان را شدیداً تکان داد و نیروهای ملی، ترقی‌خواه و وطن‌پرست خلق افغانستان عملاً در یک جبهه، در سنگر دفاع از شرافت ملی خود برخاستند.

به موازات این واقعه، قلت و گرانی غله در سرتاسر کشور صدای اعتراض مردم را بلند کرد. یک سیر گندم تا به یکصدوپنجاه افغانی رسیده بود و یک عده از مؤلدين نجیب و زحمتکش مناطق شمال کشور از گرسنگی جان سپردند. و نارضایتی صنفی محصلان، صدای اعتصابات و نهضت کارگران در مناطق صنعتی کشور به صورت خودبه‌خودی و نیمه‌شعوری محسوس گردید و یک وضع مؤقتی بحرانی در کشور به‌وجود آمد. در این هنگام حکومت وقت که در پرتگاه سقوط رسیده بود، برای استحکام خود دست به مانورهای مودیانه‌ی همه‌جانبه زد که در نتیجه باعث اختناق آزادی مطبوعات، تشدید ارتجاع و استبداد و بحران در شورا گردید و همچنان موجبات پراکندگی و تشتت در بین نیروهای دموکراتیک و ترقی‌خواه و تضعیف مبارزه‌ی مشترک و متحد تمام نیروهای ملی و وطن‌پرست، ایجاد دودلی و مایوسیت و بی‌اعتمادی در بین آنان را فراهم کرد. این شیوه‌ی اداری یک بار دیگر به سود طبقه‌ی حاکمه‌ی ارتجاعی و به ضرر آزادی و دموکراسی انجامید.

این وضع هنوز به پایان نرسیده بود که موج دیگری از مبارزه‌ی مشترک و اعتراض شجاعانه‌ی مردم آزادی‌خواه افغانستان علیه توطئه‌ی امپریالیسم غربی پدید گشت و ضربه‌ی دیگری به پیکر استعمار وارد گردید. پرچمداران دموکراتیک خلق افغانستان در مرکز و پیشاپیش دیگر نیروهای ملی وطن‌پرست، چه در ولسی جرگه (پارلمان)^۱ و چه خارج از آن، در برابر تمام این حوادث در یک سنگر به حملات دلیرانه و مستدل علیه بندوبست ارتجاع داخلی، جنگ‌افروزان امپریالیست و ارتجاع بین‌المللی پرداختند و از صلح، نهضت آزادی‌بخش ملی، استقلال ملی و دموکراسی دفاع کردند، نهراسیدند و در این مبارزه‌ی مقدس ضربات، دسایس، حملات و حتی دشنام‌های فراوان ارتجاع را تحمل کردند. با وصف تمام این

۱. پارلمان در افغانستان متشکل از دو مجلس ولسی جرگه و مشرانو جرگه است.

دسایس و حیل‌گوناگون، بعد از سالگرد استقلال وطن، به روز پشتونستان (۹ سنبله) میتینگ و تظاهرات عظیمی در دفاع از جنبش‌های بخش ملی پشتونستان، به اشتراک و تأیید رهبر بزرگ ملی پشتونستان خان عبدالغفار خان تشکیل گردید. روز پشتونستان در سال ۱۳۴۶ در تمام سیر تاریخ دفاع از جنبش نجات‌بخش ملی پشتونستان و نهضت دموکراتیک افغانستان بلندترین موج تظاهرات کاملاً مستقل و ملی به شمار می‌رود که به پیشاهنگی نیروی متحد دموکراتیک زنان وطن‌پرست و دلیر افغانستان، با شعارهای ضد استعمار و امپریالیسم ضدارتجاع و ضد استبداد تجلیل شد.

حادثه‌ی مهم دیگر این سال تظاهرات عظیم محصلان، روشنفکران، کارگران و شهریان به مناسبت سالگرد واقعه‌ی خونین ۳ عقرب بود. واقعه‌ی ۳ عقرب ۱۳۴۴ که موجب شهادت و مجروح شدن چند تن از مبارزان راه آزادی گردید و در راه مبارزه به خاطر تأمین دموکراسی و پارلمان آزاد و مبارزه علیه استبداد به وجود آمد، در تاریخ مبارزات‌های بخش و دموکراتیک ما از جمله‌ی آن سلسله وقایعی است که می‌توان آن را در شرایط جدید مبارزه و نهضت دموکراتیک و ملی کشور «ناقوس بیداری و هوشیاری» اعلام کرد. این حادثه یک بار دیگر اعتقاد و امید به پیروزی و روحیه‌ی مبارزه‌جویی و نیروی شکست‌ناپذیر مردم دلیر و آزادی‌خواه وطن ما افغانستان را عمیق‌تر و مستحکم‌تر به اثبات رساند.

بالاخره در نیمه‌ی دوم سال گذشته حکومت شاغلی میوندوال در اثر مبارزات و اعتراضات شدید مردم و پارلمان محکوم به سقوط و استعفا گردید و موفق نشد که به اصطلاح سومین پلان پنج‌ساله - مضحک و نیم‌بند - انکشاف اقتصادی و اجتماعی (!) افغانستان را با بودجه نامتوازن و ناقص از شورا بگذراند و در نتیجه به تاریخ ۲۳ عقرب ۱۳۴۶ حکومت شاغلی اعتمادی تشکیل شد و ظاهراً گویا تغییری در اوضاع کشور به وجود آمد. جریان سه روز رأی اعتماد به حکومت در ولسی جرگه که از طریق رادیو افغانستان پخش گردید، در نوع خود قوی‌ترین تریبونی بود که به نفع مردم افغانستان مورد استفاده قرار گرفت و روان مشروطه‌خواهان، قهرمانان و شهدای راه آزادی را شاد ساخت و در نتیجه از یک سو باعث افشاگری‌های وسیع و بی‌سابقه‌ی فساد مزمن دستگاه ارتجاع و از سوی دیگر موجب بیداری نسبی شعور سیاسی خلق کشور ما گردید.

موجز این که در نیمه‌ی دوم سالی که گذشت، حکومت جدید به وجود آمد و به تعقیب آن بودجه‌ی عادی و انکشافی سال ۱۳۴۶ مورد تصویب اکثریت ولسی جرگه قرار گرفت و هم‌هیئت به سوبه‌ی عالی به اتحاد شوروی به منظور طلب کمک‌های اقتصادی و فنی ارسال گردید که بالفعل با نتایج مثبت و عقد قراردادهای مساعد به نفع رشد اقتصاد ملی و بدون قید و شرط سیاسی به وطن بازگشت و همچنان استفاده نسبی از آزادی مطبوعات بعد از مبارزات فراوان مطرح بحث روز قرار گرفت. گویا بدین ترتیب وضع در ظاهر امر به حالت عادی گرایید. معذالک این مانورها نباید هوشیاری مبارزان پیشرو و ترقی‌خواه

را تضعیف نماید. در ماهیت طبقاتی حکومت و خطوط اساسی آن تا کنون تحول بنیادی رخ نداده است. یگانه راه نجات و پیروزی وحدت و اتحاد عمل مدافعان صدیق خلق افغانستان است، نه رقابت‌های مخاصمانه و غیراصولی در آوان نهضت که نتایج غم‌انگیز و دراماتیک آن در تاریخ مبارزات ملی ما و دیگر جریانات مترقی جهان معلوم است. به کمال تأثر خاطر نشان می‌گردد که در سال گذشته، به دنبال سال‌های دیگر، همچنان ثروت‌های ملی ما دست ناخورده ماند و یا یک قسمت آن مورد سوءاستفاده‌ی نیروهای استثمارگر داخلی و سودجویان استعمارگر و سرمایه‌داران خارجی و دلالتان داخلی قرار گرفت. اکثریت عظیم دهقانان افغانستان همچنان بی‌زمین و کم‌زمین، در بدترین شرایط تحت استثمار وحشیانه حیات بسر بردند. فقر و تنگدستی و خانه‌به‌دوشی و بی‌خانمانی در بین میلیون‌ها نفر از زحمتکش‌ان دهات و کوچیان بیداد کرد. محرومیت فرهنگی و سیاسی اقوام مختلف کشور همچنان پابرجا ماند. حکومت‌های افغانستان تا کنون به حل هیچ‌یک از تضادهای موجود در جامعه اقدام نکرده‌اند^۱ و بالعکس تضادهای تازه‌ای آشکار گردید. بنا بر اتخاذ سیاست‌های غلط مالی و تجاری و تمایلات به اصطلاح جانب «حوزه‌ی آزاد» و «درهای باز» و فقدان انتظام و اداره‌ی صحیح، کشور مواجه به بحران گردید و رشد سالم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را روزه‌به‌روز مانع شد. بحران مزمن اقتصادی که از تمایلات تجارت آزاد خارجی و سیاست رکود اقتصادی و تورم پولی، سیر صعودی سرسام‌آور قیمت‌ها، به خصوص در زمینه‌ی نیازمندی‌های ابتدایی و اولی مردم، کمبود مواد مورد نیاز عمومی به خصوص نان، لباس، دوا، منزل، برهم خوردن روزه‌روز موازنه‌ی صادرات و واردات و موازنه‌ی تأدیبات اسعاری و نامطمئن بودن قیمت اسعار در بازار سیاه، عدم تدارک سرمایه و غیره، همه و همه مظاهری از عدم یک سیاست ملی و مترقی اقتصادی است که حکومت موجود در واقعیت امر در آن دست‌وپا می‌زند و در ظاهر دفع‌الوقت می‌نماید.

حکومت برای ترمیم کسر مخارج بودجه‌ی عادی و انکشافی در بن‌بست دچار بوده و است. زیرا عواید دولت بنا بر نفوذ نظام فئودالی و تولید فئودالی، سالانه ناچیز است و کسر بودجه را تأمین کرده نمی‌تواند و در نتیجه، کمبود بودجه‌ی دولت به صورت مرض مزمن ادامه دارد. توجه کنید! در شرایط و وضع موجود، حل این همه تضادها و بحرانات و کندی سطح رشد اقتصاد و فرهنگ ناممکن است و از عهده‌ی نیروهای کهنه و محکوم برآورده شده نمی‌تواند.

در سال گذشته صنایع محلی و ملی همچنان بیشتر رو به فلاکت رفت. پیشه‌وران و اهل کسبه و تاجران کوچک ورشکست شدند. امکانات تحصیلات عالی تر متعلمان و محصلان کشور محدودتر شد. بدبختی مأموران و روشنفکران نجیب وطن پرست کشور توأم با عدم مصونیت و محرومیت و تشویش از

آینده وسعت بیشتر پیدا کرد. سطح پایین دستمزدهای کارگران فابریک، معادن و ساختمان‌ها، فقدان بیمه‌های اجتماعی و صندوق پس‌انداز زحمتکش‌ان، اتحادیه‌های کارگری، بی‌کاری روزه‌افزون، طبقه‌ی کارگر افغانستان را به تیره‌روزی مبتلا ساخته است. طبقات متوسط افغانستان بنا بر نفوذ استعمار جدید و سیاست غلط اقتصادی و تجاری دولت در معرض خطر ورشکستگی قطعی قرار گرفته‌اند. عدم مصونیت جراید آزاد ملی، کنترل و تحدید مطابع در دست دولت و سانسور شدید مطبوعات پابرجاست. آزادی‌های مصرحه در قانون اساسی به خصوص مصونیت‌های فردی و آزادی‌های فردی، تشکیل اجتماعات، اتحادیه‌ها، احزاب، اعتصابات، تظاهرات ضمانت تطبیق ندارد. هنوز حکومت با وجود تظاهر به اطاعت از قانون اساسی جرئت نمی‌کند قدمی در راه رفع تضیقات ضددموکراتیک بردارد.

خلاصه این‌که در فرجام این سال باید هوشیارانه نظارت کرد که در سال ۱۳۴۷ حکومت طبق قانون اساسی کشور و خط‌مشی خود می‌کند. میرهن است هرگاه حکومت از اسلاف خود درس عبرت نیاندوزد، جلو خودسری‌ها را نگیرد، جز ناکامی و افتضاح چیز دیگری در قبال نخواهد داشت. در هر صورت ماهیت طبقاتی حکومت‌ها برای ما آشکار است و در این جریان احیای شعور سیاسی و طبقاتی توده‌های مردم، خط مشی درست نیروهای ملی، دموکراتیک ترقی‌خواه و وطن‌پرست و خلقی و عمل مشترک و متحد آنان در آخرین تحلیل نقش قاطع و عظیم دارد. ما امید قوی داریم که سال ۱۳۴۷ برای خلق‌های افغانستان سال پیشروی، سال وحدت و اتحاد نیروهای مبارز و نجیب کشور، سال مبارزات اصولی و هوشیارانه‌ی ملی و دموکراتیک ضداستبداد، ضدارتجاع و ضداستعمار و سال پیروزی خط مشی جاری برای تحقق وظایف مبرم روز، سال تدارک زحمتکشی، سال احیای همبستگی و وحدت نیروهای ترقی‌خواه وطن‌پرست، سال اشغال مواضع جدید سنگر ارتجاع از طرف نیروهای تحول طلب کشور به جهت ایجاد حکومت دموکراسی ملی باشد.

سال ۱۳۴۷ سال مهم و حیاتی‌ست. سال پرمسئولیت برای ماست. افغانستان جدید در برابر ما تجلی می‌کند. برماست که از آن دلیرانه استقبال کنیم و با هیولای ترس، بی‌اعتمادی و بدبینی وداع کنیم. پیروزی از آن ماست. خلق رنج‌دیده‌ی افغانستان تنها در پرتو جهان‌بینی علمی خلاق و ایدیالوژی پیشرو عصر ما و به رهبری طبقه‌ی زحمتکش و پیشاهنگ آن، در دامان آزادی، صلح، استقلال ملی و دموکراسی و ترقی اجتماعی در زیر پرچم نظام نوین اصالت اجتماعی علمی هدف غایی شاد و خرم زندگی خواهد کرد.

(ملی ایدئولوژی افغانی... و غیره) مادر حالی که هیچگاه خواست‌های ایدئولوژیکی، سیاسی و اقتصادی کارگران و زحمتکشان کشور خود را برای یک لحظه هم از یاد نمی‌بریم و پیوسته در راه آن‌ها مبارزه خواهیم کرد، مبارزات ملی ضد استعماری خود را (به حیث شرط پیروزی در مبارزات طبقاتی) پیشاپیش نهضت ملی و ضد استعماری و ضد امپریالیسم تعقیب خواهیم کرد. ملی بودن در خاصیت و سرشت جریان ماست. عمل وطن پرستانه ما ملاک این حقیقت است که پرچمداران دموکراتیک خلق افغانستان پیوندهای عمیق و محکم با وطن خود دارند و قویاً ملی هستند. البته ما این افتخار را منحصر به خود نمی‌دانیم و پیوسته به سایر نیروهای ملی ضد استعمار و امپریالیسم نیروهای ملی ضد استعمار و امپریالیسم به نظر دوستی و احترام می‌نگریم.

احساسات ملی و منافع وطن صرف در جریان اشتراک فعال در مبارزه روزمره نهضت آزادی بخش ملی و مترقی و ساختمان جامعه‌ی نوین می‌تواند به مدارج عالی تر ارتقا کند نه در دفاع از ارتجاع، استبداد و استعمار. هستند کسانی که، ملی بودن و «وطن پرست بودن و مترقی بودن» را از هم جدا می‌کنند. جریان نهضت‌های نجات‌بخش طبقات زحمتکش جهان به روشنی بیان می‌دارد که پیشاهنگان ترقی خواه جامعه که تئوری علمی و ایدئولوژی پیشرو عصر ما رهنمای عمل شان است، وطن پرست‌ترین عناصر وطن خود بوده‌اند. جنگ‌های کبیر وطنی ترقی خواهان و نهضت‌های مقاومت ملل جهان علیه فاشیسم، مظهر عالی ترین عشق به وطن به شمار می‌رود. در شرایط معاصر نیز ترقی خواهان وطن پرست ملل تحت استعمار و تحت نفوذ ارتجاع پیشاپیش مبارزات آزادی بخش ملی ضد استعمار، تجاوز و امپریالیسم قهرمانانه بیکار می‌نمایند.

محافل حاکمه ارتجاعی کشور که عوام‌فریبانه از وطن پرستی و ملی بودن دم می‌زنند هیچوقت آرزو نداشته‌اند تا مضمون و مفهوم واقعی وطن پرستی روشن گردد.

... آن‌ست که از این آقایان سؤال شود که مطلوب شما از وطن چیست؟ اگر وطن را به معنای داشتن استقلال ملی و سرزمین و تمامیت ارضی بگیرند بارها موضع‌گیری وطن پرستانه‌ی نیروهای ترقی خواه در زمینه به وضاحت در عمل و نظر تشریح گردیده است. چنانچه مرام دموکراتیک خلق به صراحت اعلام می‌دارد که: «دفاع از تمامیت ارضی، استقلال سیاسی افغانستان و تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی کشور، عظیم‌ترین وظیفه‌ی ملی و دموکراتیک خلق به شمار می‌رود» (اول، امور سیاسی فقره‌ی یکم). اگر هدف آن‌ها دفاع از محیط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موجود کشور باشد که طبقات حاکمه‌ی ارتجاعی و نمایندگان سیاسی آن‌ها و عوامل استعماری موجب به وجود آوردن آن شده و عبارت از: فقره‌ی سیاه و بیماری کشنده میلیون‌ها هموطن زحمتکش، بی‌سودای اکثریت مطلق مردم، برهنگی، بیکاری، خانه به دوشی و بی‌خانمانی، خواری و افسردگی جوانان و روشنفکران کشور،

||||||| شماره‌ی سوم | سال اول | پنجشنبه ۸ حمل ۱۳۴۷-۲۸ مارچ ۱۹۶۸ |||||

ببرک کارمل

عناصر ملی و وطن پرستان واقعی کیانند؟

محافل و عناصر حاکمه‌ی ارتجاعی کشور پیوسته از «ملی بودن، وطن پرست بودن، ایدئولوژی ملی و افغانی داشتن...» و غیره حرف می‌زنند و سخنگویان شان با آب‌وتاب در پیرامون این مفاهیم، سخنوری و قلم‌فرسایی می‌کنند و دمه‌ی تیغ مطلب را به سود ارتجاع و به ضرر نیروهای ترقی خواه و دموکراتیک وطن می‌چرخانند. این شیوه‌های تحریک‌آمیز تبلیغات، تازگی نداشته و سوابق طولانی دارد. از همان روزهایی که نخستین نطفه‌های تنور وطن پرستی و ملی ضد ارتجاع، ضد استبداد، ضد استعمار به نام مشروطه‌خواهی و آزادی خواهی در کشور بسته شد و به خصوص از روزی که نیروهای دموکراتیک خلق قدم به عرصه‌ی فعالیت گذاشت اتهام ناروای «ملی نبودن و وطن پرست نبودن» سلاح عامی بود که مرتجعین و مستبدین و استعمارگران خارجی علیه آنان مورد استعمال قرار داده‌اند.

درین تبلیغات ضد مصالح کشور، دست ارتجاع و استعمار واضحاً آشکار است. نه تنها اعتقاد خود را به ملی نبودن و وطن پرست اصیل دموکراتیک و ترقی‌خواه کشور اظهار می‌دارند؛ بلکه هر نیرویی که ضد منافع شان به مبارزه برخیزد محکوم به بدترین اتهامات می‌گردد.

سؤال به این مفهوم طرح می‌کنم که عناصر ملی و وطن پرستان واقعی کیانند؟

برای پاسخ به این سؤال باید بدانیم که صفت «ملی بودن» به کدام شخص، محفل، سازمان سیاسی و یا جمعیتی اطلاق می‌گردد. به عقیده‌ی ما، ملی به شخص، محفل، سازمان سیاسی یا جمعیتی گفته می‌شود که مدافع جدی و با شهامت استقلال ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور خویش و دشمن ارتجاع، استعمار و امپریالیسم باشد، بدون این که ادعای برتری و یا تسلط ملت خود را بر ملت دیگری با روحیه‌ی شوئیستی (تفوق طلبی ملی) تبارز دهد. از مدتی به این طرف طوری که برای تمام هموطنان معلوم است پرچمداران دموکراتیک خلق افغانستان مدافع پیگیر و صدیق منافع طبقه‌ی کارگران و زحمتکشان شهر و ده (بیش از ۹۵ فیصد نفوس کشور) می‌باشند و مصمم‌اند که در مرحله‌ی «هدف غایی» آن‌ها را کاملاً از قید ظلم و استثمار آزاد گردانند، اما این امر مسلم است که در سیر تاریخ تاکنون بزرگترین لطمه به منافع طبقات زحمتکش کشور و استقلال ملی ما از جانب ارتجاع بین‌المللی یعنی استعمارگران کهن و نوین و امپریالیسم وارد گردیده است. بدین مناسبت عالی‌ترین و درست‌ترین مقیاس ملی بودن همانا عبارت از دفاع و هواداری از استقلال ملی کشور است نه راه دادن نفوذ استثمار استعماری، فرهنگ و ایدئولوژی استعماری و سیاست استعماری در پرده لفظاً به کار بردن اصطلاحات

فقدان مصونیت و آزادی و اختناق افکار عمومی، استثمار توده‌های عظیم مردم، تسلط ستمگران بر جان و مال و افکار مردم، نفوذ و زور و پول، تبلیغ و ترویج و حفظ خرافات و مسائل مبتذل و تخدیر کننده، عدم رشد سریع اقتصاد و فرهنگ، نفوذ استثمار استعماری در تمام شئون اقتصادی و فرهنگی کشور... و غیره باشد، پس اجازه دهید به کمال جرأت وطن پرستی اظهار بداریم که این نوع «وطن پروری» با «ایدئولوژی آن» به شما تقدیم آقایان (!)

آقایان شما از آن جهت نیروهای نوین ترقی خواه وطن پرست را محکوم به غیر ملی بودن و وطن پرست نبودن می سازید که آن‌ها مصمم هستند مشتم شما را باز کنند و پاهای سنگین شما را از گرده مردم دور سازند! پس سؤال در اینجا است که محتوی وطن، و وطن پرستی ما چیست و کدام است؟

آن چه ما درباره‌ی وطن محبوب خود افغانستان از لحاظ ماهوی می‌اندیشیم عبارت از گنجینه‌های پر ارزش سیاسی اجتماعی و فرهنگی است که اجداد و نیاکان ما به زحمت درین وطن به وجود آورده‌اند و ما تصمیم داریم که طبق مقتضیات عصر و بر مبنای ایدئولوژی پیشرو دوران ما آن‌ها را نقادانه رشد و پرورش دهیم و بر اساس آن یک محیط خلاق، خلقی، دموکراتیک، مترقی یعنی وطن نوین مردم افغانستان را بسازیم. از جمله‌ی گنجینه‌های اجتماعی و سیاسی وطن ما سنن عالیله‌ی مبارزات پر از شهامت و آزادی‌بخش و انقلابی مردم افغانستان است که در طول تاریخ علیه استعمارگران و اشغالگران خارجی و مرتجعین و ستمگران داخلی نبردهای عادلانه کرده‌اند و از خاک، سرزمین، شرف و ناموس و استقلال وطن خود دفاع نموده‌اند.

مبارزات قهرمانه‌ی پدران ما، الهام‌بخش مبارزات ملی و دموکراتیک و مترقی در مضمون نوین علمی در دوران معاصر ماست. ما به گنجینه‌های فرهنگی، عنعنات و هنرهای پسندیده و ادبیات زیبا و رشد یابنده مردمان وطن خود که از استعداد خلاق‌شان نمایندگی می‌کند و قسمتی از گنجینه‌های فرهنگی جهان را تشکیل می‌دهد عشق فراوان داریم. موجز این که این وطن و محیطی که ما می‌خواهیم به وجود آوریم عبارت است از امحای افسردگی ملی نفاق و ستم ملی و احساس غم‌انگیز غربت و بی‌کسی مردم ما که شعرا و نویسندگان ما همیشه در تألیف آثار ادبی و هنری خود از آن‌ها الهام گرفته‌اند.

محیطی که ما می‌خواهیم ایجاد کنیم محیطی خواهد بود که جز منافع و مصالح خلق‌های افغانستان هیچگونه مبدأ و منشأ اجنبی پرستی و ماورای مرز پرستی و ضد صلح، استقلال ملی دموکراسی و ترقی اجتماعی و رفاهیت توده‌های عظیم مردم وطن ما نخواهد داشت. آیا اجرای این رسالت تاریخی و وظیفه‌ی هر فرد شرافتمند وطن نیست؟ آقایان شما جواب بگویید! ما که از جان و دل می‌گوییم بلی! یک میلیون مرتبه بلی! ما از چنان تظاهر به وطن پروری و ملی بودن که موجب بی‌وطنی مردم افغانستان و ظلم و ستمگری گردد، انزجار و نفرت خود را اظهار می‌داریم! ما معتقدیم که مردم افغانستان تنها با

طرد کامل ارتجاع داخلی و بین‌المللی از وطن می‌توانند با مصونیت و آزادی کامل صاحب وطن پر افتخار در جهان باشند. هموطنان، تحول طلبان، نیروهای صدیق، مدافعین با شهامت استقلال و حاکمیت ملی! افشای ماهیت عناصر و نیروهای ارتجاعی که از استعمال مفاهیم «ملی بودن، وطن پرست بودن و ایدئولوژی ملی داشتن... و غیره» سوءاستفاده می‌کنند، یکی از وظایف بزرگ وطن پرستان و عناصر ملی حقیقی است.

در حالی که ترقی خواهان کشور از جمله‌ی پرچمداران دموکراتیک خلق عیمق ترین، عالی ترین و انسانی ترین احساس جوش خورده بشری خود را به حیث وطن پرستان و فرزندان صدیق خلق افغانستان در برابر بشریت مترقی و خلق‌های جهان ابراز می‌دارند و در رنج و درد، سرور و شادمانی ملل جهان خود را شریک می‌دانند و تشکیل وسیع‌ترین جبهه‌ی واحد را علیه سیاست تجاوز و جنگ امپریالیسم به خاطر حفظ صلح جهانی و پیروزی نهضت‌های آزادی‌بخش ملی جهان از آن جمله پشتونستان و همبستگی زحمتکشان جهان را ضرورت و طبیعت دروان معاصر می‌پندارند، اعلام می‌دارد که ترقی خواهان افغانستان که جهان‌بینی و ایدئولوژی پیشرو عصر ما رهنمای عمل آن‌هاست صدیق ترین وطن پرستان و شریف‌ترین عناصر ملی اند نه مرتجعین و مستبدین که در ظاهر امر تنگ‌نظرانه داد از ملی بودن و وطن‌داری می‌زنند و در ماهیت آن خلق‌های نجیب و زحمتکش کشور را به منظور بهره‌کشی مادی و معنوی تحمیق می‌نمایند.

پاینده باد وطن محبوب ما افغانستان!

پیروز باد جنبش وطن پرستانه‌ی ترقی خواهان!

||||||| شماره‌ی پنجم | سال اول | ۲۲ حمل ۱۳۴۷ - ۱۱ آپریل ۱۹۶۸ |||||
دکتر آناهیتا راتبزاد

دخالت در سیاست و اشتراک در نهضت حق مسلم و وظیفه‌ی مبرم خلق افغانستان است

خصوصیت نظام استبداد و استعمار است تا خلق را از دخالت در سیاست و شرکت در نهضت‌های رهایی‌بخش دور و جدا نگاه دارد. محافل حاکمه‌ی ارتجاعی کشور که مداخله و اشتراک فعال طبقات زحمتکش مردم را در نهضت و امور سیاسی وطن، عظیم‌ترین خطر و مانع در راه منافع خویش می‌دانند، با توسل به تهدید و حیل‌های گوناگون و بهانه‌های متعدد و اتهامات ناروا، سعی فراوان مبذول می‌دارند تا جلو هر نوع فعالیت‌های سیاسی مردم را سد نمایند. هر گاه به محتویات طرح قوانین و مقررات موضوعه

از جانب قوای ثلاثه‌ی دولت، به نطق‌های رسمی مقامات مربوط، به خصوص وزرای حکومت‌ها و صدراعظم‌ها در کشور غور عمیق شود، به خوبی آشکار خواهد گردید که تمام سعی و تلاش برای این است تا مردم از دخالت و شرکت در سیاست و نهضت‌های ملی، دموکراتیک و مترقی منع گردند.

بارها دیده شده که زمانی به محصلان کشور و بعضاً به کارگران و هنگامی به دهقانان و گاهی هم به مأموران دولت و روشنفکران و اصناف مختلف اجتماعی، اخطار داده می‌شود که نباید در سیاست دخالت کرد و در نهضت‌های رهایی‌بخش شرکت ورزید. حتی در برخی از صنوف مأموران دولت، دخالت در سیاست جرم سنگینی به شمار می‌رود. به روی این حقایق مشهود عملاً هیچ قشر و طبقه‌ای از خلق وجود ندارد که به شکلی از اشکال در برابر فعالیت‌های سیاسی آن‌ها موانع ایجاد نشود و برای آن‌ها چنین تلقین نگردد که دخالت در سیاست کار مردم نیست، بلکه منحصر به کسانی است که بر کرسی‌های قدرت تکیه زده‌اند.

در سیر تاریخ مبارزات ملی و آزادی‌خواهی کشور، صدها مثال بارز و غم‌انگیزی وجود دارد که هر گاه عضوی از اعضای یک خانواده در سیاست ضد استبداد شرکت کرده، اکثر اعضای آن خانواده نیز مورد تهدید مرگ و امحاء قرار گرفته است و «جرم سیاسی» امر جمعی تلقی گردیده، نه شخصی. علت این شیوه‌ی نیروهای استبداد در طول تاریخ روشن است. زیرا علیرغم منافع محافل و طبقات اجتماعی ستمگر و بهره‌کش، شرکت مردم در نهضت‌های نجات‌بخش و دموکراتیک و دخالت مردم در سیاست باعث آن می‌گردد که اراده‌ی عظیم خلق افغانستان در سیاست داخلی و خارجی دولت تبارز کند و دستگاه حاکمه‌ی کشور به نفع خلق بچرخد. واضح است که این امر با ماهیت طبقاتی محافل حاکمه‌ی سیاسی و تمایلات ارتجاعی آن‌ها و به بقای آن‌ها متعارض است.

بارها این مسئله از زبان مأموران عالی‌رتبه‌ی کشور و متنفذین و مرتجعین محلی شنیده شده که «دخالت در سیاست کار حکومت... است و مردم باید از آن اطاعت کنند».

در اینجا سؤال به میان می‌آید که پس مردم چه حق دارند و وظیفه‌ی مبرم آن‌ها چیست؟ پاسخ به این پرسش همانا دخالت و شرکت فعال خلق در مبارزات و نهضت‌های صنفی و سیاسی کشور می‌باشد. این اساسی‌ترین راه نجات است. بدون مبارزه و دخالت در سیاست و شرکت در نهضت، پیروزی علیه ارتجاع، علیه خائنین به خلق و نیروهای ضد خلق ممکن نیست. دخالت و اشتراک در سیاست و نهضت دموکراتیک و ملی و مترقی کشور نه تنها حق مردم است، بلکه وظیفه‌ی ضروری آنان نیز به شمار می‌رود. تا این که طبقات و قشرها و صنوف مختلف تحول طلب اجتماعی از طریق سازمان‌های خود، توأم با مبارزه‌ی اقتصادی، اجتماعی و صنفی در سیاست و نهضت رهایی‌بخش دخالت و شرکت نکنند، ترقی اجتماعی و تأمین رفاه مردم ناممکن است.

وقتی دستمزد و حقوق کارگران کم و ساعات کار آن‌ها طولانی است و شرایط کار آن‌ها هلاکت‌بار است، وقتی قیمت نان و غله فوق‌العاده زیاد است، وقتی کرایه‌ی منزل و دکان از اندازه‌ی توان مردم بالاست، وقتی صنایع خانگی و ملی و پیشه‌وران و تاجران متوسط و کوچک ورشکست می‌شوند، وقتی کارگران و مأموران از یگانه‌وسیله‌ی معیشت خود، که کار است، محروم می‌گردند و گروه‌گروه خودسرانه و بدون مصونیت از کار اخراج می‌شوند، وقتی صدها ملیون افغانی، دسترنج توده‌های مردم، بی‌رحمانه حیف و میل می‌گردد و کوچکترین توجه به حال مردم نمی‌شود، وقتی هزاران شاگرد مکاتب و لیسه‌ها از تحصیلات بلندتر و عالی‌تر و تخصصی محروم می‌گردند و تمام این مسائل در قدم اول معلول سیاست اقتصادی و سیاسی محافل کشور، از آن جمله حکومت‌هاست، پس به روشنی معلوم است که برای ریشه کن کردن این همه فساد و بی‌عدالتی و تحقق جمیع مطالبات و خواست‌های دور و نزدیک سیاسی، اقتصادی و فرهنگی طبقات تحت ستم، نه تنها شرکت و دخالت خلق در سیاست، در مبارزه و در نهضت دموکراتیک و ملی امر ضروری به حساب می‌رود، بلکه اساساً باید قدرت سیاسی و حکومت به اراده‌ی خلق و نمایندگان واقعی خلق تعلق گیرد.

میراکبر خیبر

استعمار نو

دوران معاصر دوران اضمحلال کامل استعمار است. درهم‌شکستن زنجیر اسارت استعمار در زیر ضربات جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، از نظر اهمیت تاریخی دومین حادثه‌ای است که بعد از ایجاد نظام جهانی نوین اجتماعی در جهان روی داده است و به جای مستعمرات و کشورهای نیمه‌مستعمره‌ی سابق، بیش از ۷۰ کشور مستقل نوین در قاره‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، با نفوس بیشتر از ۱۹۰۰ میلیون پدید گشته است. مردم این کشورها به دوران جدید تکامل اجتماعی خود گام نهاده و اکنون در سیاست بین‌المللی فعالانه شرکت می‌ورزند و به مثابه‌ی نیروی بزرگ انقلابی جهان، مبارزه‌ی عادلانه‌ی خود را دلیرانه پیش می‌برند. با وجود آن که اکثر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که در سابق مستعمره و نیمه‌مستعمره بودند، استقلال سیاسی‌شان را به دست آورده‌اند، ولی عملاً در قید وابستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای امپریالیستی می‌باشند و هر یک از آن‌ها، طبق شرایط مشخص کشور خود به اشکال مختلف علیه امپریالیسم و رژیم‌های ارتجاعی هوادار آن مبارزه می‌نمایند. زیرا دولت‌های استعمارگر حاضر نیستند داوطلبانه از استثمار استعماری کشورهای نو به استقلال رسیده دست بردارند. امپریالیست‌ها و در رأس آن‌ها امپریالیسم اضلاع متحده‌ی آمریکا، مذبوحانه تلاش می‌کنند با توسل به

شیوه‌های نو و به اشکال جدید به استثمار استعماری کشورهای که بیوغ اسارت استعمار کهن را به دور انداخته‌اند، ادامه دهند.

امپریالیسم در پهلوی شیوه‌های کهنه‌ی استعماری که هنوز در مورد بعضی از کشورها تطبیق می‌شود، شیوه‌های زرنگ‌تر، پنهانی‌تر و مهلک‌تر استعمار نو را به کار می‌برد. استعمار نو چیز دیگری جز ادامه‌ی استعمار کهن به شکل جدید نمی‌باشد. «استعمار نو، استعمار دوران تلاشی و ورشکست سیستم استعماری است. استعمار نو عبارت است از حفظ تسلط امپریالیستی و تحکیم و توسعه‌ی این تسلط در مستعمرات سابق به شکل مستور و زیر پرده.» این است تعریف صحیح و علمی از استعمار نو که هیچ‌گونه توجیه و طرف دیگر ندارد. هر گونه توجیه و طرفی برای آن اختراع کردن، در حقیقت اذهان عامه را از دسایس استعمار نوین به سوی دیگر متوجه ساختن است که این به ذات خود فهمیده یا ناهم‌فهمیده خدمتی است به مرام امپریالیسم. امپریالیست‌ها کوشش می‌کنند تا از راه به کار بردن جمیع وسایل و شیوه‌های استعمار کهن و نوین، پایگاه‌های جدید اجتماعی، اقتصادی و نظامی به دست آورند.

- ایجاد پایگاه‌ها و پکت‌های نظامی و سیاسی، از قبیل پیمان نظامی سنتو و سیاتو، مؤسسه‌ی کشورهای آمریکایی و دیگر قراردادهای اسارت‌آور دوجانبه و چندجانبه‌ی نظامی و اقتصادی و استفاده از آن به حیث موضع تعرضی علیه کشورهای صلح‌دوست و سرکوبی جنبش‌های مترقی، دموکراتیک و ملی در داخل کشورهای وابسته.

- پشتیبانی نظامی و مالی از رژیم‌های دست‌نشانده و ارتجاعی و به وجود آوردن کودتاهای نظامی ضدملی و ضددموکراتیک علیه حکومت ملی و مترقی.

- تشکیل فدراسیون‌های ساختگی در مستعمرات، به حیث توطئه علیه پیروزی جنبش آزادی‌بخش ملی در مناطق مربوط آن، از قبیل فدراسیون رودیشیا و نیاسالند، فدراسیون شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، مالزی و غیره.

- استعمار دسته‌جمعی، مانند ایجاد بازارهای مشترک و تجاوز مشترک مثلث علیه مصر و تجاوز بر کانگو و ویتنام.

- صدور سرمایه و تشکیل شرکت‌های مختلط، غرض جلوگیری از صنعتی شدن و رشد اقتصاد ملی کشورها.

- تعرض ایدئولوژیک علیه اندیشه‌های دموکراتیک خلق و عناصر مترقی و وطن‌پرست زیر عنوان به اصطلاح مبارزه علیه ایدئولوژی‌های بیگانه.

- مداخله مستور در امور داخلی کشورها، از راه سازمان‌های جاسوسی و «سپاه صلح».

- تبلیغ، تشویق و تلقین راه رشد سرمایه‌داری و تقویه‌ی سکتور خصوصی در برابر راه رشد

غیرسرمایه‌داری و سکتور دولتی اقتصاد. زیرا «تحکیم و توسعه‌ی سکتور دولتی، تربیه‌ی پرسونل فنی ملی و توسعه‌ی روابط با کشورهای صلح‌دوست پایه‌های استعمار نو را در هم می‌کوبد.»

- تشویق جنگ‌های تجاوزکارانه‌ی محلی، تقویه‌ی روحیه‌ی جنگ‌طلبی و تجاوز و ضدیت با صلح جهانی.

- ایجاد تفرقه و نفاق، عدم اتحاد و پخش اتهامات ناروادر بین نیروهای ملی و دموکراتیک وطن‌پرست و ترقی‌خواه، جلوگیری و تخریب جبهه‌ی متحد ملی و دموکراتیک که علیه ارتجاع داخلی و بین‌المللی مبارزه‌می‌نماید.

- برانگیختن اختلافات ملی، مذهبی، نژادی و غیره و اجرای سیاست «تفرقه انداز و حکومت کن.»

- توطئه، ترور، سبوتاژ، فشار اقتصادی، تطمیع و تهدید و غیره.

این است وسایل چندی که به صورت فورمول‌بندی شده از شیوه‌ها و اشکال جدید استعمار نو ارائه گردید که در آینده راجع به اشکال و چهره‌های مختلف آن و خطراتی که از این ناحیه به استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورهای کم‌رشد متوجه است، به طور مفصل بحث به عمل خواهد آمد.

ببرک کارمل

طبقه‌ی جوان کارگر پیشروترین نیروی اجتماعی کار

در این چند سال اخیر ایدئولوگ‌های (صاحبان نظریات اقتصادی و سیاسی) در کشور ظاهر شده‌اند که در برابر مفهوم خلق به طور عام، زحمتکشان و طبقه‌ی کارگر کشور به صورت خاص حساسیت نشان می‌دهند، از کلمه‌ی خلق و کارگر اظهار وحشت می‌نمایند، ضد آموزش نوین، چنگ به جهان‌بینی‌های فرتوت می‌زنند و شعوری یا غیر شعوری به امپریالیسم، فئودالیسم، تاجران بزرگ دلال و بروکراسی خدمت می‌نمایند. آموزش نوین مبین این اصل جاویدان است که «خلق سازنده‌ی واقعی جریان تاریخ و نیروی تعیین کننده تکامل اجتماعی است.» توده‌های خلق در جامعه‌ی ما عبارتست از کارگران، توده‌های عظیم دهقان، پیشه‌وران، روشنفکران، زحمتکشان و دیگر قشرهای تحول طلب که طبقه‌ی جوان کارگر افغانستان از لحاظ مأموریت تاریخی خود پیشروترین آن‌ها به شمار می‌رود. خلق در جامعه‌ی ما اکثریت قریب به تمام افراد کشور است، به استثنای طبقات و قشرهای حاکمه‌ی ملاکان فئودال، تاجران بزرگ دلال و بروکرات‌های ملاک و تاجرپیشه. در اینجا پرسشی به میان می‌آید که توده‌های مردم چرا سازندگان تاریخ‌اند؟ پاسخ ساده و علمی است. زیرا توده‌های مردم تمام نعم مادی جامعه را تولید می‌کنند. تولید مادی اساس زندگی اجتماعی است، زحمتکشان و توده‌های مردم نیروی عمده‌ی

تولیدند. با دست‌های پر آبله‌ی کارگران و توده‌های مردم است که تمام ارزش‌های مادی از قبیل مواد غذایی، پوشاک، دوا، راه، پل، کارخانه، ساختمان‌های شهر و ده و تمام لوازم زندگی و غیره ایجاد می‌شود، افزار کار تکامل می‌نماید و منتج به تغییر نیروهای تولیدی می‌گردد و شرط لازم گذار به نظام مترقی‌تر اجتماعی را تهیه می‌بیند. موضوع به همین جا خاتمه نمی‌یابد، بلکه این توده‌های مردم است که نیروی عمده و اساسی جامعه را تشکیل می‌دهند و سرنوشت تغییرات کیفی و بنیادی اجتماعی و نهضت‌های سیاسی و آزادی‌بخش را تعیین می‌نمایند، سهم عظیمی در رشد و تکامل فرهنگ می‌گیرند و در اثر کار و زحمت خود علم هنر خلق می‌کنند. مبارزه‌ی طبقات و در درجه‌ی اول مبارزه زحمتکشان علیه استثمارگران، نیروی محرک تکامل جوامعی است که در آن‌ها طبقات متخاصم وجود دارد. قیام‌های غلامان که نظام غلامی را از بین برد نیروی عمده‌ای بود که باعث به وجود آمدن جامعه‌ی فتودالی گردید.

جنبش‌های دهقانان و دیگر قشرهای زحمتکش شهر، نیروی محرکه‌ی دیگری در تاریخ بود که علل اساسی انقلاب‌های بورژوازی را فراهم ساخت و در نتیجه فتودالیسم تبدیل به نظام مترقی‌تر سرمایه‌داری گردید (که امروز بنا بر شرایط مساعد ملی و بین‌المللی در اغلب کشورهای کم‌رشد آسیایی، آفریقایی از آن جمله افغانستان که یوغ استثمار کهن را به دور افکنده‌اند، امکاناتی به وجود آمده که تعقیب راه رشد غیر سرمایه‌داری به جای آن میسر می‌سازد). همچنان در جریان تاریخ مبارزات طبقه‌ی کارگر به حیث نیروی رهبری کننده‌ی اجتماعی، با اتحاد دهقانان و دیگر قشرهای زحمتکش، به مثابه‌ی قوای محرکه‌ی دیگری بود که در یک قسمت از جهان بقایای نظام فتودالی و سرمایه‌داری در اثر آن، جای خود را به نظام مترقی سوسیالیستی واگذار کرد و سرانجام ثمرات کار و مبارزه‌ی خلق، بعد از صدها سال نصیب خود آن‌ها گردید.

بر اساس همین تحلیل فشرده‌ی علمی طبعاً در جامعه‌ی افغانستان نیز نیروی محرکه‌ی تاریخ و تعیین کننده‌ی تکامل اجتماعی، خلق و توده‌های مردم کشورند که شامل طبقه‌ی کارگر، دهقان، پیشهور و قشرهای زحمتکش شهر و ده می‌گردد. در حالی که طبقه‌ی دهقانان زحمتکش در نهضت دموکراتیک و ملی افغانستان بالقوه نیروی عظیم مبارزه‌ی ضد فتودالیسم و ضد استثمار استعماری خارجی را تشکیل می‌دهد، طبقه‌ی جوان کارگر افغانستان (با وجود ضعف نسبی عددی آن) بخش فعال‌ترین را در این مبارزه ایفا می‌نماید؛ زیرا، پیگیرترین نیروهای مبارزه در راه به پایان رساندن نهضت دموکراتیک و ملی، در راه تأمین مصالح ملی و ترقی اجتماعی و سرانجام در راه ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی به حیث «هدف غایی» ما، طبقه‌ی کارگر است. با رشد و تکامل جبری صنایع در کشور صفوف طبقه‌ی کارگر و نقش وی در حیات اجتماعی و سیاسی افزایش می‌یابد و با اتحاد دهقانان کم‌زمین و بی‌زمین شرط اساسی

مبارزه‌ی پیروزمند را در راه انجام اصلاحات عمیق دموکراتیک و تأمین رشد اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌سازد. این اتحاد است که در طول مبارزه باید هسته‌ی اساسی جبهه‌ی متحد وسیع دموکراتیک و ملی را تشکیل دهد. درجه‌ی شرکت طبقات متوسط و کوچک و به اصطلاح بورژوازی ملی (سرمایه‌داران و تاجران متوسط ملی) در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و ضد فتودالی تا حدود زیادی ارتباط به شکل و اتحاد طبقه‌ی کارگر با دهقانان دارد که البته در کشور ما کار طولانی و دامنه‌داری را ایجاب می‌نماید. طبقه‌ی کارگر، دهقانان، پیشه‌وران، بورژوازی ملی (با در نظر گرفتن مزاج دوگانه‌ی آن و روشنفکران دموکرات در جبهه‌ی وسیع دموکراتیک و ملی با هم متحد می‌شوند).

بنابر این وقتی ما از خلق و زحمتکشان کارگر صحبت می‌کنیم، ناشی از کدام تمایل ذهنی نمی‌باشد بلکه نظرات ما در زمینه از حقایق عینی و علمی جهان و کشور ما منشأ می‌گیرد.

همچنان وقتی ما از رهبری طبقه‌ی کارگر به حیث پیشروترین نیروی اجتماعی در راه به انجام رساندن نهضت صحبت می‌کنیم متکی به دلایل زیرین می‌باشد:

- طبقه‌ی کارگر نسبت به هر قشر و طبقه‌ی دیگر، زودتر شعور طبقاتی و ملی کسب می‌نماید. زیرا طبقه‌ی کارگر به سبب محرومیت کامل خود از هر نوع افزار تولید، بیشتر استثمار می‌شود و به حیث طبقه‌ی پیشاهنگ در برابر هر نوع ستم به مخالفت برمی‌خیزد و به بهترین صورت منافع حیاتی و اساسی تمام خلق را بیان می‌دارد. تجربه ثابت کرده است که طبقه‌ی کارگر پیگیرترین و استوارترین نیروی ضد امپریالیسم است که وسیع‌ترین بخش خلق کارگر شهری و دهاتی را به جانب خود می‌کشاند.

- طبقه‌ی کارگر با ماشین سر و کار دارد و در کارخانه‌ها متمرکز است و در شهرها زندگی می‌کند. لذا نسبت به هر طبقه‌ی دیگر تشکل‌پذیر و انضباط‌پذیر است و از لحاظ سیاسی از همه زودتر منافع و مصالح خویش را درک می‌کند.

- طبقه‌ی کارگر بنا بر رشد ناگزیر صنعت در کشور طبقه‌ی رشد یابنده است و در تعداد، نفوذ و نقش اجتماعی آن‌ها روز به روز افزایش به عمل می‌آید.

- طبقه‌ی کارگر عالی‌ترین حامل نظریات اقتصادی و اجتماعی نجات‌بخش ملی جهان یعنی جهان‌بینی علمی است که الهام‌بخش کلیه‌ی نیروی دموکراتیک و ترقی‌خواه جهان است؛ ولی، ما به وضاحت تصریح می‌کنیم که عظیم‌ترین نیروی بالقوه و متحد طبقه‌ی کارگر دهقانان کشورند.

درک این مسئله از لحاظ پرنسیپ و هدف استراتژیک ما مهم است. زیرا تاکنون تضاد عمده بین توده‌های عظیم دهقانان و ملاکین فتودال به طور عموم و خلق ما با امپریالیسم حل نگردیده و افغانستان در مرحله‌ی نهضت دموکراتیک و ملی خود قرار دارد. پرش از مرحله‌ی استراتژیک (حذف مرحله‌ی جنبش دموکراتیک و ملی افغانستان) اشتباه جبران‌ناپذیر است و در نتیجه باعث تجرید نیروهای

ترقی خواه از نهضت دموکراتیک و ملی و حتی موجب شکست در این مرحله‌ی تاریخی می‌گردد. مسلم است که بنا بر اصول خلاق جهان‌بینی علمی و انطباق آن در شرایط کشور، پیشروترین نیروهای سیاسی در مبارزه‌ی و نهضت طبقه‌ی جوان کارگر است. ولی باید خاطر نشان ساخت که در حال حاضر کارگران کشور ما از لحاظ کمی و کیفی و شعور طبقاتی و سیاسی تازه قوام می‌گیرند و هنوز نیروی سیاسی متشکلی به حساب نمی‌روند. از اینجاست که نیروهای ترقی خواه وطن پرست، نیروهای دموکراتیک خلق به‌مثابه‌ی پیشاهنگ طبقه‌ی زحمتکش کشور، به غرض افزایش نقش رهبری‌کننده‌ی طبقه‌ی کارگر، باید کار دامنه‌داری را در راه ارتقای شعور سیاسی و طبقاتی آن‌ها و در راه سازماندهی آن‌ها و بالاخره در راه ترویج و تبلیغ ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر ایفا کند.

معهدا، در حالی که نباید یک لحظه اصول فوق را از نظر دور داشت، جامعه‌ی افغانستان امکان آن را دارد که حرکت خود را در استقرار یک حکومت دموکراسی ملی و راه رشد غیر سرمایه‌داری تحت رهبری هر یک از طبقات دموکراتیک و مترقی شروع کند و حتی با توجه به شرایط امروزی جهان، چنین حکومتی نیز امکان دارد در صورت گرایش روز افزون به سمت چپ، جنبش را بسط و توسعه دهد و به سوی «هدف غایی» رود. معهدا، به انجام رساندن نهضت دموکراتیک و ملی و انتقال به «هدف غایی» صرف تحت رهبری طبقه‌ی کارگر به اتحاد طبقه‌ی دهقانان و پیشاهنگی سازمان سیاسی نوع جدید آن تضمین شده و صورت گرفته می‌تواند. ما به این رسالت عظیم و وظیفه‌ی سترگ تاریخی خود آگاهیم. چنین است مفهوم کلی و عمیق نظر ما درباره‌ی این که طبقه‌ی جوان کارگر افغانستان پیشروترین نیروی اجتماعی در جریان جنبش دموکراتیک و ملی کشور ما به شمار می‌رود. باز هم در این باره و ترکیب اجتماعی و طبقاتی ملی کشور و درباره‌ی «دوستان و دشمنان خلق» وسیعاً صحبت خواهیم کرد.

||||||| شماره‌ی هفتم | سال اول | ۵ ثور ۱۳۴۷ - ۲۵ آپریل ۱۹۶۸ |||||
ببرک کارمل

تنها با مبارزه‌ی متحد در یک جبهه‌ی واحد می‌توان بر ارتجاع پیروز شد

تاریخ نیم‌قرن مبارزات خلق کشور ما علیه استبداد، ارتجاع و استعمار گنجینه‌[ای] است از تجارب آموزنده که استفاده درست از آن می‌تواند سرمشقی برای مبارزه‌ی نجات‌بخش کنونی و آینده‌ی ما باشد. مبارزات پیشاهنگان راه آزادی کشور ما فراز و نشیب‌های فراوانی را طی کرده و مواجهه به شکست‌های غم‌انگیزی شده است. یکی از علل ذهنی این شکست‌ها، همانا وجود پراکندگی‌های فکری و سازمانی در بین نیروهای ملی بوده که آثار زیان‌بخش آن تا امروز باقی‌ست. آنچه در وضع کنونی به صورت یک

واقعیت سرسخت احساس می‌شود، لزوم وحدت و اتحاد نیروهای ترقی خواه و وطن پرست، ملی و دموکراتیک در مبارزه برای دموکراسی و استقلال ملی کشور علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم است. مراحل مختلف هر بار وحدت و اتحاد نیروهای معین را ضرور می‌سازد. تشخیص هدف در هر مرحله‌ی مبارزه و اقدام دلیرانه در انتخاب متحد می‌تواند پیروزی را تسریع کند، در عکس آن تجارب تلخ و ناگوار گذشته تکرار می‌شود و نفاق و افتراق جنبش را به عقب می‌اندازد و یا آن را مواجهه با شکست رقت‌آور و طولانی می‌سازد. لذا، یکی از عمده‌ترین مسائلی که اکنون در برابر جنبش دموکراتیک و ملی کشور ما قرار دارد، مسئله‌ی تأمین وحدت و اتحاد تمام نیروهای ترقی خواه و وطن پرست و دموکراتیک است. باید جداً در نظر داشت که ایجاد تفرقه و نفاق در جنبش موجود کشور تنها به زیان نیروهای ترقی خواه و وطن پرست نیست، بلکه به ضرر جنبش و در آخرین تحلیل به ضرر خلق افغانستان می‌انجامد.

تجربه‌ی کشور ما و ملل جهان نشان می‌دهد که فقط با مبارزه متحد می‌توان بر دشمن مشترک غلبه کرد. این امر به خصوص در شرایطی که تمام نیروهای ارتجاعی داخلی و همه‌ی نیروهای امپریالیستی خارجی برای استحکام خویش و سرکوبی نهضت ملی و دموکراتیک ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم در توطئه و اتحادند و اندیشه‌های زهر آگین نفاق فضای کشور را مسموم می‌سازد، نسبت به هر زمان دیگر ضروری‌تر است. تا جایی که مربوط به ماست باید گفت که با تحلیل علمی جامعه‌ی کنونی افغانستان و تشخیص مسئولیت تاریخی خویش بر این عقیده استواریم که راه نجات خلق ما از اسارت ارتجاع داخلی و امپریالیسم وقتی هموار خواهد شد که وحدت و اتحاد تمام نیروهای ترقی خواه و ملی کشور پایه‌گذاری شود و جبهه‌ی واحدی از جریانات، محافل، ارگان‌های نشراتی، سا و شخصیت‌هایی که نماینده‌ی طبقات زحمتکش و دموکراتیک باشند، بر اساس یک پروگرام نشراتی، سا و شخصیت‌هایی که نماینده‌ی طبقات زحمتکش و دموکراتیک باشند، بر اساس یک پروگرام عملی مشترک و با حفظ استقلال و ایدئولوژی و هدف‌های خاص خود، به وجود آید. ما به این اصل معتقدیم که تکیه بر اختلافات و پراکندگی نیروها به ضرر خلق و بر ضد جنبش دموکراتیک و ملی است و بالعکس اتحاد عمل بر پایه‌ی نقاط مشترک در مبارزه با دشمن مشترک زمینه‌ی پیروزی را تدارک می‌بیند. فقط در عرصه‌ی مبارزه‌ی فعال و دلیرانه بر ضد دشمن مشترک (ارتجاع داخلی و بین‌المللی) توأم با صحبت و انتقاد دوستانه و اصولی و مشاوره صادقانه می‌توان اختلافات موجود را در بین نیروهای ترقی خواه که جهان‌بینی علمی و ایدئولوژی پیشرو رهنمای عمل‌شان است از میان برداشت و در نتیجه علی‌رغم تمام مشکلات موجود از بوته‌ی آزمایش پیروزمندانه بیرون آمد و وحدت تمام نیروهای ترقی خواه را در یک جریان واحد تأمین کرد. رفقا و دوستان ما توجه بفرمایید! ما سیاست تفرقه و افتراق را در میان نیروهای ترقی خواه، قویاً محکوم و آن را عملی به نفع امپریالیسم و ارتجاع داخلی می‌شماریم، جریان وطن پرست ما به عنوان

مدافع منافع طبقه‌ی کارگر و همه زحمتکشان شهر و ده خلق افغانستان با توجه به مسئولیت خطیری که در امر وحدت نیروهای ترقی‌خواه وطن‌پرست و اتحاد جمیع نیروهای ملی و دموکراتیک دارد، مشی اصلی سیاست خود را مبارزه برای تشکیل جبهه متحد دموکراتیک و ملی قرار داده است و با وجود نفاق افکنی‌ها و دشواری‌های بزرگ، با سرسختی و دلیرانه در چوکات اصول و برخورد مترقی در این راه سعی فراوان مبذول خواهد داشت. زیرا ارتجاع داخلی و امپریالیسم را صرف با مبارزه‌ی متحد در یک جبهه‌ی واحد می‌توان واژگون ساخت.

||||| شماره‌ی هشتم | سال اول | ۱۲ ثور ۱۳۴۷ - ۲ می ۱۹۶۸ |||||
ببرک کارمل

ملاکین فئودال دشمن عمده‌ی طبقاتی خلق افغانستان

به منظور این که توده‌های عظیم خلق منحرف نگردد و در جنبش دموکراتیک و ملی کشور به سوی هدف غایی به پیروزی‌های شکوفان دست یابیم، باید توجه خود را به شناخت دشمن عمده‌ی خلق معطوف سازیم. از آن‌جا که «مبارزه‌ی طبقاتی سرچشمه‌ی تکامل جامعه است»، برای تعیین جهت صحیح و اصلی مبارزه باید در نظر داشت که در هر جامعه‌ی طبقاتی، طبقات اصلی و طبقات فرعی وجود دارند. طبقات اصلی در کشور ما که با شیوه‌ی مسلط تولید در ارتباطند، عبارتند از طبقات متخاصم دهقانان و مالکین ارضی (فئودال‌ها).

در افغانستان اساس مناسبات تولید فئودالی را مناسبات مالکیت فئودالی بر وسایل تولید و قبل از هر چیز بر زمین و همچنین تسلط کامل بر دهقانان تشکیل می‌دهد.

به عبارت ساده‌تر: مناسبات مسلط تولید در کشور، استثمار دهقانان از جانب ملاکین فئودال است. درست است که از یک سو شکل فئودالیسم در کشور ما با اشکال خاص فئودالیسم قرون وسطایی اروپایی باختری و دیگر کشورها متفاوت است و همچنان در چند دهه‌ی اخیر فئودالیسم بنا به تغییرات نسبی در وسایل تولید (جاده‌ها، بندها، کانال‌ها، فابریکات ... و غیره) و ظهور مناسبات سرمایه‌داری در شهرها رو به زوال است؛ معهدا، تاکنون در نقاط مختلف کشور مناسبات فئودالی و ... آن (و همچنان مناسبات قبیلوی) تسلط دارد و تضاد عمده‌ی داخلی در جامعه‌ی ما میان توده‌های عظیم دهقانان و ملاکان ارضی (با ارتباط تضاد اساسی خلق به امپریالیسم) پا برجاست. باید خاطر نشان ساخت که در زندگی اجتماعی تشخیص تضاد عمده یا اصلی اهمیت بسیار کسب می‌کند. یافتن تضاد اصلی به طبقات و به نیروهای ترقی‌خواه امکان می‌دهد که سیاست درستی

در مبارزه برای خود تعیین نمایند و جنبش را به جهت پیروزی رهبری کنند. در زندگی اجتماعی کشور ما دهقانان یکی از نیروهای محرک عمده‌ی نابودی فئودالیسم در جنبش دموکراتیک و ملی کشور به شمار می‌روند و مبارزه‌ی طبقاتی روزتاروز در بین دهقانان و مالکان زمین اشکال جدی‌تر به خود می‌گیرد. در افغانستان دهقانان و فئودال‌ها به مثابه‌ی طبقات متخاصم اصلی وارد صحنه‌ی مبارزه‌اند و زحمتکشان شهر به خصوص کارگران ماشین (به حیث پیشروترین نیروی مبارزه) و پیشه‌وران و دیگر نیروهای دموکراتیک در اتحاد با دهقانان قرار می‌گیرند.

در افغانستان طبقه‌ی ملاکین فئودال با اتحاد تجار بزرگ دلال و بروکرات‌ها به حیث طبقه‌ی حاکمه از لحاظ ماهوی به امپریالیسم وابسته‌اند که نماینده‌ی عقب افتاده‌ترین و ارتجاعی‌ترین مناسبات تولیدی در افغانستان می‌باشند و از رشد نیروهای مولده جلوگیری می‌کنند. طبقه‌ی مالکین بزرگ ارضی و متحدین وی دشمنان عمده‌ی خلقند که به هیچ وجه با هدف‌های جنبش و تغییرات سریع کیفی و بنیادی افغانستان توافق نمی‌کنند و گروه ضد جنبش دموکراتیک و ملی، و ارتجاعی دست‌راستی افراطی را در کشور تشکیل می‌دهند. نمایندگان سیاسی این طبقات حاکمه در دولت و محافل حاکمه‌ی سیاسی کشور فراوانند و هم‌اکنون این گروه‌ها برای حفظ منافع طبقاتی خود شعوری متشکل می‌شوند و در تلاش ایجاد سازمان‌های سیاسی (احزاب) به‌خصوص خود می‌باشند.

وضع مالکیت ارضی در دهات افغانستان:

طبق احصائیه‌های تخمینی در دهات افغانستان مالکین، سی فیصد نفوس دهات را تشکیل می‌دهند که از آن جمله: (۱) ملاکین بزرگ فئودال دو فیصد که ۴۰ فیصد زمین را مالکند. (۲) مالکین متوسط مرفه‌الحال ۸ فیصد که ۳۰ فیصد زمین را در دست دارند. (۳) مالکین کوچک ۲۰ فیصد نفوس که مالک ۲۰ فیصد زمین‌اند. در کشور ما مالکیت فئودال‌ها بر زمین به اشکال ذیل دیده می‌شود: مالکیت فئودال‌های اصلی و استیلاگر، مالکیت روحانیون بزرگ، مالکیت اشراف و صاحبان حسب و نسب، مالکیت مأموران رشوه‌خوار فوق‌العاده قرون وسطایی کشت کنند و عوارض غیر مستقیم و مستقیم (اخذ سورسات)، عوارض اربابی و غیره ... پیردازند و انواع بیگاری را برای مردم انجام بدهند. در حقیقت دهقانان فقیر و اجاره‌دار و کشتمند و کارگران مزدور زراعتی با تمام اعضای خانواده‌ی خویش ظاهر آزاد ولی مانند «سرف» عملاً وابسته به زمین هستند.

- قروض دایمی و سود فاحش و سلم کمرشکن، اکثریت دهقانان را در قید اسارت ملاکان و سودخوران درآورده است. وجود سود ظالمانه در دهات کشور که سالیان دراز دهقان قادر به پرداخت آن نمی‌شود و به مرور زمان افزوده می‌گردد حتی خانواده‌ی دهاقین را عملاً به بردگی سوق می‌دهد.
- شیوه‌ی استبداد سیاه شرقی محافل حاکمه‌ی سیاسی کشور و دستگاه اداری فاسد دولت که

بر مبنای مناسبات اقتصادی و اجتماعی فئودالی استوار می‌باشد، طوری ستمگرانه در جریان است که همیشه دهقانان را دست‌خوش هوی‌وهوس مأموران و افسران محلی حکومت، قضات، پولیس و ژاندارم که معمولاً در خدمت ملاکین بزرگ و متنفذان محلی (سردارها، خوانین، ارباب‌ها، روحانیون بزرگ، بای‌ها، ملک‌ها، میرها، بیگ‌ها، آق‌سقال‌ها^۱ و ...) هستند، قرار می‌دهد.

– یکی دیگر از اشکال استثمار فئودالی همانا عبارت از استثمار تاجران بزرگ دلال وابسته به امپریالیسم است که از راه خرید و فروش و صدور محصولات زراعتی کشور سوده‌های فراوان به دست می‌آورند.

در همین شیوه‌ی استثمار است که استثمار امپریالیسی از طریق کمپرادورهای داخلی مطرح بحث قرار می‌گیرد. موجز این که در اثر این همه استثمار شدید و بی‌رحمانه، توده‌های عظیم دهقانان افغانستان در فقر و فاقه‌ی بیکران به سر می‌برند.

نتایج تسلط مناسبات فئودالی در افغانستان عبارت است از: کسر مزن تولیدات زراعتی و قلت غله، عدم رشد سریع نیروهای تولیدی که محرک‌ترین و انقلابی‌ترین جزء تولید است، عدم رشد صنایع ملی، عقب‌ماندگی تکنیک زراعتی، فقر، آوارگی، جهل و بیماری اکثریت عظیم دهقانان کشور، سیر صعودی سرسام‌آور قیمت‌ها، عدم استقرار بازار مواد زراعتی و غیره. مسلم است که تا مناسبات و روابط فئودالی در کشور مسلط باشد و هر چه زودتر اصلاحات عمیق اساسی و دموکراتیک خلق به شرکت همه‌ی دهقانان و به نفع دهقانان اجرا نگردد و تجارت خارجی ملی نشود (در پهلوی دیگر تحولات بنیادی اجتماعی و ...) ناممکن است که: زمینه‌ی رشد سریع اقتصادی و تأمین استقلال اقتصادی را تهیه دید و کشور را صنعتی ساخته، نفوذ استعمار نوین و امپریالیسم و تسلط هواداران ارتجاعی داخلی آن را طرد کرد و دموکراسی را در کشور تحقق بخشید، ترقی اجتماعی را تأمین کرد و به فقر مردم خاتمه داد. «پایه‌های فئودالی می‌تواند فقط تحت فشار جنبش دموکراتیک تمام خلق منهدم شود. فقط اصلاحات عمیق ارضی و جنبش وسیع دهقانی می‌تواند بقایای رژیم قرون وسطایی را که سد راه ترقی نیروهای مولده است در هم نوردد.»

ما معتقدیم که در آخرین تحلیل تنها نیروی خلق بر مبنای اتحاد طبقه‌ی کارگر و دهقانان به پیشروی و رهبری طبقه‌ی کارگر و سازمان پیشاهنگی سیاسی آن قادر است که مناسبات اقتصاد فئودالی و نفوذ سیاسی آن را براندازد و دهقانانی را که بالای زمین کار می‌کنند، صاحب زمین گرداند و تغییرات کیفی و بنیادی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در جامعه به وجود آورد.

از آنچه در بالا به صورت مقدماتی توضیح شد، نتیجه گرفته می‌شود که ملاکین فئودال به اتحاد

تاجران بزرگ دلال و بروکرات‌ها (همچنان آن قشر روشنفکران که مدافع این طبقاتند) که شعوری یا غیر شعوری به امپریالیسم وابسته‌اند، دشمنان عمده‌ی خلق و مانع عمده‌ی استحکام استقلال ملی، تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی، ترقی اجتماعی و پیشرفت جامعه‌ی افغانستان در این مرحله‌ی تاریخی جنبش دموکراتیک و ملی هستند.

یادداشت: چون تاکنون در زمینه‌ی مناسبات و روابط و سایر خصوصیات نظام فئودالی در جامعه‌ی نامنکشف ما تحقیقات ما درباره‌ی مناسبات فئودالی افغانستان روی کلیات و احصائیه‌های تخمینی استوار است.

بنابراین از تمام رفقا، دوستان و هموطنان ارجمند خواهش می‌کنیم در هر کجای کشور که هستند تحقیقات، انتقادات، معلومات، نظریات خویش را درباره‌ی خصوصیات و اشکال استثمار و ستم نظام فئودالی، ماقبل فئودالی و قبیله‌ای افغانستان به ما ارسال دارند.

میراکبر خیبر

مبارزه‌ی عادلانه‌ی خلق پشتونستان در راه حق تعیین سرنوشت

قیام مسلحانه‌ی ملی (۱۹۱۹ ع) خلق‌های دلیر و زحمتکش افغانستان اعم از پشتون، بلوچ، تاجیک، اوزبیک، هزاره و ترکمن به تسلط مستقیم استعمار کهن پایان داد. ولی باکمال تأسف قسمتی از خلق‌های پشتون و بلوچ، آن طرف خط تحمیلی استعماری دیورند که در راه استقلال خویش متحداً دوش به دوش خلق‌های افغانستان فداکاری‌های بی‌شماری نموده‌اند، همچنان در زنجیر بردگی استعمار انگلیس و بعداً تحت ستم طبقه‌ی حاکمه‌ی استعمارگر پاکستان باقی ماندند. از آن تاریخ تاکنون جنبش انقلابی رهایی‌بخش ملی خلق‌های قهرمان پشتون و بلوچ به صورت پیگیر ادامه دارد. نیروی ترقی‌خواه دموکراتیک خلق افغانستان به‌مثابه‌ی وظیفه‌ی ملی و بین‌المللی خویش و بر مبنای اصل «حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی» از این جنبش انقلابی با جدیت پشتیبانی می‌نماید. هرگاه ملتی بنا بر ستم ملی، سیاست تبعیضی، تفوق طلبی ملی و شوئیسم عظمت‌طلبانه‌ی ملت ستمگر حاکم، از تأمین عدالت در داخل چوکات یک کشور و دولت معین امید خود را از دست بدهد، آن ملت حق و وظیفه دارد پیکار عادلانه‌ی خود را در راه ترقی آزادی از ستم ملی، تا سرحد جدایی از ملت ستمگر، آغاز کند و مقدرات آینده‌ی خویش را بر مبنای اصل «حق تعیین سرنوشت ملل» طبق منافع ملی و اکثریت بزرگ خلق زحمتکش با در نظر داشتن اصل مبارزه‌ی طبقاتی و ترقی اجتماعی تعیین نماید. خلق قهرمان پشتون و بلوچ از یک‌ونیم قرن به این طرف در برابر اشغال‌گران استعماری بریتانیه، دوشادوش خلق کبیر هند در

یک جبهه‌ی واحد، پیکار نموده و با بیش از صدها قیام مسلحانه و دادن قربانی‌های بی‌شمار، ضربات مدهوشی به نیروهای متجاوز استعماری در سرزمین‌های خود وارد کرده‌اند، تا بالاخره در نتیجه‌ی این مبارزات دلیرانه در سال ۱۹۴۷ طومار امپراتوری بریتانیه از سرزمین هند چیده شد و هند در اثر توطئه‌ی استعمار، بر اساس مذهب، به دو قسمت تقسیم شد و دولتی به نام پاکستان به حیث پایگاهی برای ارتجاع و امپریالیسم در دو جناح شرقی و غربی آن تشکیل گردید.

استعمارگران بریتانیه زمام امور دولت نوین پاکستان را به دست یک عده از ملاکان فئودال و سرمایه‌داران بزرگ مرتجع سپردند که در زمان تسلط استعماری خود از وجود آن‌ها به حیث نیروی ضد ملی و ضد جنبش استفاده می‌نمودند و همین نیروها بودند که به حیث محافل حاکمه‌ی پاکستان، ادامه دهنده‌ی سیاست نو استعماری گردیدند و موانع بزرگی در راه نهضت آزادی بخش ملی خلق پشتون و بلوچ ایجاد نمودند. محافل حاکمه‌ی پاکستان برای تحکیم تسلط خود و جلوگیری از نفوذ افکار مترقی با ایجاد شعارهای دروغین «وحدت ملی» و «مسلمانان یک ملت‌اند»، فجایع بزرگی را مرتکب شدند و ده‌ها واقعه‌ی خونین و غیره‌ی انسانی را به وجود آوردند؛ مانند، فاجعه‌ی قتل عام چار شده، بمباران هوایی و زمینی قراء بی‌دفاع پشتونستان و غیره.

جمعیت ملی و مبارز «سرخپوشان» را که به رهبری زعیم بزرگ و محبوب خود، خان عبدالغفار خان در طرد استعمار از نیم‌قاره‌ی هند و به دست آوردن آزادی آن، قربانی‌های عظیمی را متحمل گردیده بود، منحل کرده و رهبران و پیشاهنگان سرسپرده‌ی جریانات سیاسی پشتون و بلوچ را به وحشیانه‌ترین وجهی حبس، تبعید و اعدام نمودند و بالاخره سیاست ترور و اختناق را به فجیع‌ترین شکل آن در برابر نهضت آزادی‌خواهی مردم پشتونستان در پیش گرفتند. زمامداران پاکستان با پیروی از سیاست ستم ملی، پلان ظالمانه‌ی «یک یونیت» پاکستان غربی را تطبیق و سرزمین پشتونستان را بدون در نظر گرفتن آرای مردم آنجا به ولایت پنجاب ملحق و با این عمل ضد دموکراتیک خود، رشد اقتصادی سیاسی و فرهنگی خلق پشتونستان و بلوچ را مختنق کردند. هر نوع حقوق و آزادی‌های ابتدایی آن‌ها را که در اثر مبارزات شدید با استعمارگران انگلیسی به دست آورده بودند، زیر پا نمودند و برای حفظ تسلط استعماری و منافع طبقاتی خود با شامل ساختن پاکستان در پیمان‌های امپریالیستی سنتو و سیتو، پاکستان و سرزمین پشتونستان را به پایگاه نیروهای ارتجاع و امپریالیسم بین‌المللی به خصوص امپریالیسم امریکا مبدل ساختند. هیئت حاکمه‌ی پاکستان که از پشتیبانی همه‌جانبه‌ی نظامی، سیاسی و اقتصادی امریکا برخوردار است، از راه تبلیغات ارتجاعی علیه هر نوع جنبش‌های مترقی، دموکراتیک و ملی در داخل و در خارج علیه کشورهای صلح‌دوست فضای بی‌نهایت متشنج و غبار آلودی را در این گوشه‌ی جهان ایجاد کرده است و با تبدیل پاکستان به مرکز تجاوز، توطئه، جاسوسی، سبوتاژ و تحریکات علیه کشورهای

صلح‌دوست و همسایه، رقابت‌های خطرناک تسلیحاتی را به ضرر رشد اقتصادی کشورهای رو به انکشاف این منطقه به راه انداخت و با این وسیله از هیچ نوع تجاوز و ستم بر خلق‌های سرتاسر پاکستان و سرکوبی جنبش آزادی‌بخش پشتونستان دریغ نمود. ولی محافل حاکمه‌ی سیاسی پاکستان با وجود این همه تشدد و توطئه نتوانستند، مبارزه‌ی عادلانه‌ی خلق پشتونستان و بلوچ [ها] را خاموش سازند، بلکه برعکس مبارزه‌ی آن‌ها عمق و وسعت بیشتری پیدا کرده و تاکنون به اشکال مختلف مسالمت‌آمیز و قهرآمیز پنهان و آشکار علیه بدترین شکل ارتجاع و استبداد ادامه دارد. خلق پشتون و بلوچ در این مبارزه‌ی عادلانه‌ی خویش از همدردی عمیق خلق شریف پاکستان، پشتیبانی و تأیید همه‌ی نیروهای انقلابی و صلح‌دوست جهان به خصوص مردم زحمتکش افغانستان برخوردارند. جریان دموکراتیک خلق افغانستان بنا بر ماهیت ضد استبدادی و ضد استعماری خویش و نظر به علایق عمیق تاریخی‌ای که بین خلق‌های افغانستان و پشتونستان وجود دارد، حمایت و پشتیبانی از مبارزه‌ی عادلانه و جنبش آزادی‌بخش ملی مردم پشتون و بلوچ را علیه استعمار، وظیفه‌ی ملی و بین‌المللی خود می‌داند و در این راه از هیچ نوع کمک و فداکاری دریغ نمی‌کند. حمایت و پشتیبانی ما از مبارزات خلق‌های پشتونستان مبنای محکم اصولی و ریشه‌ی عمیق تاریخی دارد و هرگز تابع نوسانات سیاسی در اینجا و آنجا نبوده و نخواهد بود. ما رویه‌ی سازش کارانه و سیاست عوام‌فریبانه محافل حاکمه‌ی ارتجاعی افغانستان را در مورد جنبش‌های بخش پشتونستان جداً تقبیح می‌نماییم. اکنون ماهیت این «سیاست دفع‌الوقت» حکومت‌ها به همه آشکار گردیده و موانعی که در راه تشکیل «حکومت آزاد موقتی» پشتونستان ایجاد می‌گردد، موجب نگرانی و عدم رضایت کلیه‌ی نیروهای مترقی و وطن‌پرست می‌باشد. مبارزه‌ی اصولی در راه از بین بردن این موانع و ذهنیت‌های تنگ‌نظرانه‌ی انحرافی در برابر جنبش آزادی‌بخش پشتونستان که به سود ارتجاع و امپریالیسم و غالباً ناشی از منابع امپریالیستی و ارتجاعی می‌باشد از وظایف ملی، دموکراتیک و مترقی جریان دموکراتیک خلق افغانستان است.

شماره‌ی دهم | سال اول | ۲۳ ثور ۱۳۴۷ - ۱۳ می ۱۹۶۸

بیرک کارمل

طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی

مبارزه‌ی طبقاتی نیروی محرکه‌ی تکامل جامعه‌ای است که در آن استثمار وجود دارد.

علیرغم این که ایدئولوگ‌های مرتجع فئودالی و بورژوازی از بیم مقاومت خلق کارگر در برابر استثمار، مذبوحانه می‌کوشند که مبارزه‌ی طبقاتی را مانع ترقی و رشد اجتماعی نشان دهند و یا اساساً وجود

طبقات متضاد و مبارزه‌ی طبقاتی را نفی کنند، ولی علم و عمل ثابت می‌کند که مبارزه‌ی طبقاتی به‌مثابه‌ی نیروی محرکه و سرچشمه‌ی تکامل جامعه‌ای است که در آن طبقات متخاصم و استثمار وجود دارد. مبارزه‌ی طبقاتی در زمینه‌ی رشد و تکامل جامعه چه در شرایط «مسالمت‌آمیز» و تغییرات کمی و چه به‌خصوص در شرایط جنبش‌های انقلابی و تغییرات سریع کیفی و بنیادی اهمیت مترقی و خلاق‌ی دارد.

به‌طور مثال در شرایط سرمایه‌داری، سرمایه‌داران بدون مبارزه‌ی کارگران کمتر به فکر تکامل تکنیک می‌افتند، سرمایه‌داران ترجیح می‌دهند که از طریق «ساده» و «ارزان» مانند افزایش ساعات روز و کار و تقلیل دستمزد، کارگران را استثمار کنند و سطح تولید را بالا ببرند. ولی مبارزه‌ی پیگیر طبقه‌ی کارگر است که در پهلوی رقابت میان سرمایه‌داران صاحبان سرمایه را مجبور می‌کند تا به‌غرض افزایش سود و مفاد خویش ماشین‌های جدیدی را احداث کنند. عملیه‌های فنی را تکامل دهند و اختراعات را بپذیرند و به تکنیک جدید توسل جویند.

«... تقریباً تمام اختراعات جدید نتیجه‌ی مبارزه میان کارگران و صاحبان کارخانه است... بعد از هر اعتصاب نسبتاً مهم یک ماشین جدید ظهور کرده است».

نقش مبارزه‌ی طبقاتی در زندگی سیاسی:

مبارزه‌ی طبقات ستمکش در زندگی سیاسی نقش عظیم مترقی را ایفا می‌نماید، چنانچه در دوران معاصر مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر به اتحاد دهقانان چه در کشورهای کم‌رشد و نوبنیاد آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتین و چه در کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته، مانع جدی و بزرگی در راه جلوگیری از اعمال شوم امپریالیست‌های جنگ طلب است که می‌کوشند آتش جنگ خانمان‌سوز جدیدی را شعله‌ور سازند، جنبش‌های انقلابی رهایی‌بخش ملی را سرکوب نمایند، آزادی‌های دموکراتیک را از میان بردارند و سرانجام راه رشد و تکامل مترقی جامعه را مسدود کنند.

در اثر مبارزه‌ی پیگیر و سرسخت و تشکل توده‌های ستمکش علیه ستمگران است که ترقی اجتماعی روی می‌دهد و قاعدتاً تکامل مترقی جامعه در تمام عرصه‌های اجتماعی سریع‌تر می‌شود.

عالی‌ترین شکل مبارزه‌ی طبقاتی یعنی تغییرات سریع کیفی و بنیادی اجتماعی (انقلاب اجتماعی) در ترقی اجتماعی نقش خلاق و عظیمی را ایفا می‌کند. در نتیجه‌ی این شکل مبارزه است که نظم اجتماعی کهنه از بین می‌رود و نظم اجتماعی نوین و مترقی‌تر جانشین آن می‌گردد. هر گاه نظری در سیر تاریخ جوامع بشری انداخته شود به خوبی آشکار می‌شود که سراسر تاریخ پر از مبارزه‌ی استثمار شونده‌گان علیه استثمارگران است. مبارزه‌ی جسورانه‌ی بردگان با برده‌داران در جامعه‌ی بردگی نظیر قیام استپار تا کوس (قرن اول قبل از میلاد)، مبارزه و قیام دهقانان علیه فئودال‌ها از قبیل قیام تایلور در انگلستان (قرن

چهاردهم) قیام ژاکری در فرانسه (قرن شانزدهم)، قیام بالوتیکوف و رازین (قرن هفدهم) و پوگاچف (قرن هجدهم) در روسیه، قیام تای‌پین در چین (قرن نوزدهم) و هزاران قیام و جنگ‌های خرد و بزرگ که ماهیت طبقاتی داشتند، تماماً مظهر مبارزه‌ی طبقاتی ستمگران و ستمکشان در عرصه‌های محلی، ملی و بین‌المللی در سرتاسر تاریخ به شمار می‌رود. مبارزات و قیام‌های بردگان نقش مترقی در تکامل اجتماعی داشته‌اند. بردگان بناهای جامعه‌ی بردگی را متزلزل ساختند و دهقانان به‌مثابه‌ی یکی از نیروهای عمده‌ی نابودی فئودالیسم موجب گذار جامعه‌ی فئودالی به نظام مترقی‌تر (سرمایه‌داری) گردیدند. معذالک، خاطر نشان می‌گردد که توده‌های مردم در جوامع بردگی و فئودالی قرون گذشته نمی‌توانستند به ظلم و ستمگری و استثمار برای همیشه خاتمه دهند. زیرا برای چنین هدفی هنوز شرایط لازم اجتماعی مساعد نبود. سطح تولید و شیوه‌های تولید امکان آن را نمی‌داد تا چنان نظام اجتماعی آزاد ایجاد گردد که استثمار انسان از انسان از ریشه محو گردد. مبارزان دوران بردگی و فئودالی آگاهی کامل از هدف مبارزه و طرق نیل به آن را عمیقاً درک نمی‌توانستند، آن‌ها با تئوری پیشرو و مترقی به مثابه‌ی رهنمای عمل مبارزه مجهز نبودند. سازمان سیاسی (حزب) که سلاح قاطع مبارزه‌ی زحمتکشان به شمار می‌رود اصلاً وجود نداشت. طبقه‌ی پیشاهنگ نوین یعنی طبقه‌ی کارگر هنوز ایجاد نشده بود.

شرایط مساعد فوق فقط در دوران سرمایه‌داری و آخرین نظام استثمارگر و بالاترین مرحله‌ی آن یعنی امپریالیسم (چه در کشورهای کم‌رشد آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین و چه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) و به‌خصوص در عصر نوین و کنونی که محتوای اساسی آن را جریان انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تشکیل می‌دهد و یک سوم بشریت تحت پرچم جهان‌بینی علمی به اعمار زندگی نوین مشغول است و امپریالیسم رو به ضعف و اضمحلال می‌رود، نهضت بین‌المللی کارگری بسط و توسعه می‌یابد و «موج نیرومند انقلاب‌های رهایی‌بخش ملی طومار سیستم استعماری امپریالیسم را درهم می‌پسجد» به وجود آمد.

مبارزه‌ی طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه‌داری:

طبقات اساسی جامعه‌ی سرمایه‌داری به طوری که در شماره‌ی گذشته توضیح شد عبارت از بورژوازی و پرولتاریا است.

از آنجایی که سرمایه‌دار پیوسته در تلاش تحصیل سود فراوان است و کارگران را بیشتر و بیشتر استثمار می‌کند و همیشه موجب بحران‌های اقتصادی، بیکاری و جنگ‌های غارتگرانه و در نتیجه باعث آلام بدبختی عظیمی برای زحمتکشان می‌گردد، کارگران نمی‌توانند با چنین وضعی دمساز گردند و علیه استثمار سرمایه‌داری به مبارزه برنخیزند. مبارزه‌ی طبقاتی کارگران با سرمایه‌داران کاملاً با قوانین تکامل جامعه انطباق دارد. این وظیفه‌ی بزرگ تاریخی کارگران است که برای همیشه استثمار را از

جامعه محو سازد و سرمایه‌داری را نابود کند و نظام نوین اجتماعی بدون طبقات را به وجود آورد. این وظیفه‌ی عالییه از عهده‌ی دیگر طبقات اجتماعی برآورده شده نمی‌تواند؛ زیرا، سرمایه‌داری (بورژوازی) تنها وقتی که علیه فئودال‌ها مبارزه می‌کرد مترقی بود، اما پس از اشغال قدرت خصلت ارتجاعی یافت و هدف آن فقط و فقط استثمار خلق کارگر برای همیشه (!) است.

قشرهای متوسط جامعه‌ی سرمایه‌داری که عموماً دهقانان و پیشه‌وران هستند و موضع مستقلی ندارند تا پایان جنبش، مبارز پیگیر نیستند. معذالک هر اندازه سرمایه‌داری رشد یابد قسمت اعظم دهقانان و پیشه‌وران ورشکست می‌شوند و به صفوف زحمتکشان می‌گریند و کارگران می‌توانند آن‌ها را به طرف خود جلب کنند و به متحدین خویش تبدیل نمایند. در جامعه‌ی سرمایه‌داری، روشنفکران (اطباء، مهندسين، تکنسین‌ها، معلمان، مأموران علمی و غیره) نمی‌توانند مبارزین پیگیر باشند. روشنفکران مجبورند در خدمت طبقات استثمارگر درآیند. معذالک قشرهای وسیع مأموران و نیز بخش مهمی از روشنفکران که سرمایه‌داری آن‌ها را به جانب زحمتکشان می‌کشاند متحد طبقه‌ی کارگر می‌شوند. اکنون در عرصه‌ی ملی و بین‌المللی، انحصارهای سرمایه‌داری دشمن عمده‌ی طبقه‌ی کارگر و همچنان دهقانان، پیشه‌وران و سرمایه‌داران کوچک دیگر شهری و اکثریت مأموران و روشنفکران و حتی قسمتی از سرمایه‌داران متوسط هستند. بدین جهت طبقه‌ی کارگر ضربه‌ی اساسی خود را علیه انحصارهای سرمایه‌داری که حامل نیرومند قدرت امپریالیسم، ارتجاع و جنگ و فاشیسم و بر ضد صلح، استقلال ملی، دموکراسی و سوسیالیسم است، متوجه می‌سازد.

پرولتاریا (طبقه‌ی کارگر مزدور) پروگرامی برای مبارزه علیه قدرت مطلقه‌ی انحصارهای سرمایه‌داری پیش می‌کند که در آن نه تنها منافع موجود تمام خلق و متحدین خود را تأمین می‌نماید؛ بلکه، منافع آینده‌ی آنان را نیز در نظر می‌گیرد. مثلاً پرولتاریا از ملی کردن وسیع که حداکثر به وضع مردم مفید باشد طرفداری می‌کند، از اصلاحات اساسی ارضی به نفع دهقانان پشتیبانی می‌نماید، در راه دموکراسی وسیع با قاطعیت تمام مبارزه می‌کند و این که به مصالح عظیم خلق توافق تام دارد. موجز این که طبقه‌ای که در جامعه‌ی سرمایه‌داری تا اخیر جنبش، مبارزه‌ی پیگیر می‌کند، طبقه‌ی کارگر است. کارگران با مترقی‌ترین و رشدیابنده‌ترین شکل تولید یعنی صنایع ماشینی در ارتباط و در رشد و تکامل دائمی‌اند. کارگران اساساً از هر گونه مالکیتی محرومند و بنا بر این چیزی ندارند که در مبارزه از دست بدهند. کارگران با آزاد کردن خود تمام زحمتکشان را از یوغ استثمار و ستمگری آزاد می‌سازند، زیرا برای همیشه به استثمار انسان از انسان خاتمه می‌دهند.

۱. این تعریف از روشنفکر در آن زمان باب بود و به آن عمومیتی که سارتر به واژه‌ی روشنفکر می‌داد بسیار همخوانی داشت.

||||| شماره‌ی یازدهم | سال اول | ۳۰ ثور ۱۳۴۷ - ۲۰ می ۱۹۶۸ |||

ببرک کارمل

طبقات و مبارزه‌ی طبقاتی

مبارزه‌ی طبقاتی در کشورهای کم‌رشد و نوپید:

هم‌اکنون واحدهای جدیدی از کارگران و زحمتکشان در کشورهای آزاد شده‌ی آسیایی و آفریقایی و امریکای لاتین که تاکنون در تحت نفوذ امپریالیسم و تسلط فئودالیسم قرار دارند، وسیعاً در مبارزه‌ی رهایی‌بخش به پیش می‌روند و سازمان‌های سیاسی آن‌ها بر مبنای جهان‌بینی تشکیل شده و رشد می‌یابد و بیش از پیش به نیروهای ملی با اعتبار و مورد قبول عامه تبدیل می‌شوند و قشرهای وسیعی از زحمتکشان را رهبری می‌کنند و در راه سوق پیگیر جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی به سرمنزل غایی آن و در راه ایجاد دولت دموکراسی ملی و ترقی و تعالی اجتماعی، بدون طی مرحله‌ی سرمایه‌داری رشد یافته، متحدانه مبارزه می‌کنند. پیگیرترین مبارز در راه به انجام رساندن جنبش دموکراتیک و ملی، در راه تکامل و ترقی اجتماعی و تأمین مصالح ملی، طبقه‌ی کارگر است. با رشد و تکامل صنایع در این کشورها صنوف طبقه‌ی کارگر و نقش وی در زندگی اجتماعی و سیاسی رو به افزایش می‌گراید. اتحاد طبقه‌ی کارگر و دهقانان شرط اساسی پیروزی مبارزه در راه تحولات بنیادی و کیفی و تأمین پیشرفت اجتماعی و اقتصادی و هسته‌ی جبهه‌ی متحد دموکراتیک و ملی است. بدین ترتیب در کشورهای کم‌رشد و نوپید به موازات رشد تضادهای موجود بین زحمتکشان و طبقات ثروتمند، مبارزه‌ی طبقاتی نیز به مثابه‌ی نیروی محرکه و منبع تکامل جامعه درخشان‌تر و مشکل‌تر می‌گردد و علی‌القاعده شرایط اساسی تکامل مترقی‌تر و سریع‌تر جوامع این کشورها را تدارک می‌بیند تا به هدف غایی یعنی ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی ارتقا یابد و برای همیشه به ظلم و ستم و استثمار انسان از انسان پایان دهد.

اشکال عمده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران مزدور:

مبارزه‌ی طبقاتی کارگران مزدور (رنجبران یا زحمتکشان یا پرولتاریا) دارای سه شکل عمده‌ی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی است که هیچ‌یک از آن‌ها را نمی‌توان مطلق کرد و متناسب با شرایط با هم در ارتباط ناگسستنی و منطقی [قرار] دارند.

مبارزه‌ی اقتصادی عبارت از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر به مقصد بهبود شرایط زندگی و کار خویش است که ساده‌ترین شکل مبارزه به شمار می‌رود. کارگران در جریان مبارزه‌ی اقتصادی از کارفرمایان افزایش دستمزد، تقلیل ساعات کار و روز کار و غیره را مطالبه می‌کنند. معمول‌ترین شیوه‌ی مبارزه‌ی

اقتصادی کارگران بیان مطالبات‌شان است که هر گاه مورد قبول کارفرمایان قرار نگیرد، کارگران دست به اعتصاب می‌زنند. کارگران به منظور دفاع از منافع اقتصادی خود سازمان‌های کارگری یعنی اتحادیه‌های کارگری (تریدیونیون) صندوق‌های تعاونی، کوپراتیف‌ها و غیره تشکیل می‌دهند. هر کارگر (حتی کم‌شعورترین آن‌ها از لحاظ سیاسی) ضرورت حمایت از منافع فوری اقتصادی خویش را زود درک می‌کند. از همین جهت است که مبارزه‌ی اقتصادی از لحاظ نخستین شکل مبارزه‌ی طبقاتی کارگران و مبدأ نهضت کارگری محسوب می‌گردد. در شرایط معاصر دفاع از مطالبات اقتصادی حتی در کشورهای که نهضت طبقه‌ی کارگر نیرومند و از لحاظ سیاسی عالی است، نقش بزرگی را ایفا می‌نماید. دامنه‌ی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای دفاع از منافع اقتصادی خویش حتی در شرایط سرمایه‌داری بسط می‌یابد و در اثر این شکل از مبارزه کارگران امتیازات زیادی را از طبقه‌ی بورژوازی به دست می‌آورند. لذا، پیشاهنگان طبقه‌ی کارگران (مبارزان پیگیر و مدافعین صدیق منافع طبقه‌ی کارگر و تمام خلق کارگر) توجه جدی خود را به سازمان دادن مبارزه‌ی اقتصادی پرولتاریا معطوف می‌سازد. مبارزه در راه مطالبات اقتصادی موجب آن می‌گردد که توده‌های وسیع کارگران به مبارزه‌ی طبقاتی و نهضت جلب گردد و به حیث مکتب ضروری مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری خدمت نماید، شعور سازمانی و طبقاتی کارگران را ارتقا دهد، همبستگی طبقاتی را متشکل سازد. بنابراین آن پیروزی اشکال عالی‌ی نهضت طبقه‌ی کارگر به پیمانهای وسیعی به این مبارزه تعلق می‌گیرد. معذالک مبارزه‌ی اقتصادی حدود معینی ندارد. زیرا این شکل مبارزه نمی‌تواند که اساسات نظام سرمایه‌داری را هدف قرار دهد، منافع عمده‌ی اقتصادی کارگران را تأمین کند، محور نیروی سیاسی بورژوازی را وظیفه‌ی خود قرار دهد و سرانجام نمی‌تواند کارگران را از یوغ استثمار آزاد سازد. از این جهت است که تا کارگران مبارزه‌ی اقتصادی و صنفی خویش را با خواست‌ها و اهداف سیاسی پیوند ندهند، صرف مبارزه‌ی اقتصادی قابل اطمینان بوده نمی‌تواند. زیرا بورژوازی (طبقه‌ی حاکمه) از هر فرصتی استفاده می‌کند تا تمام امتیازاتی را که به طبقه‌ی کارگر تسلیم داده است، دوباره اخذ نماید و به^۱ منافع طبقه‌ی کارگر تجاوز کند. روی این دلیل عمده است که جهان‌بینی علمی می‌گوید که مبارزه‌ی اقتصادی دارای خصلت محدودی است و این شکل مبارزه به تنهایی نمی‌تواند به پیروزی برسد. مبارزه‌ی اصیل طبقاتی پرولتاریا وقتی شروع می‌شود که این مبارزه از ساحه‌ی محدود دفاع منافع فوری کارگران برآید و به شکل مبارزه‌ی سیاسی ظاهر گردد و رشد و تکامل یابد. روی این ضرورت است که باید نمایندگان پیشرو طبقه‌ی کارگر تمام کشور «علیه تمام طبقه‌ی سرمایه‌دار و علیه حکومتی که این طبقه را حمایت می‌کند» اقدام به مبارزه‌ی پیگیر نمایند.

مبارزه‌ی ایدئولوژیکی:

طبقه‌ی کارگر دیگر برای تأمین منافع خود دست به مبارزه می‌زند؛ زیرا، مناسبات جامعه‌ی سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر را محکوم به استثمار و ستم و شرایط بد زندگی ساخته است. ولی باید خاطر نشان ساخت که طبقه‌ی کارگر خلق الساعه و خود به خودی از منافع طبقاتی خویش آگاهی نمی‌یابد. تشکل شعور طبقاتی پرولتاریا یک جریان پیچیده است که کندی و سرعت آن منوط است به شرایط مشخص در هر کشور. درست است که بهترین مکتب برای رشد شعور طبقاتی کارگران، مبارزات روزمره به شمول مبارزه برای منافع فوری آن‌هاست، ولی این شکل مبارزه کافی نیست. برای این که طبقه‌ی کارگر به یک سطح عالی شعور طبقاتی نائل آید و به منافع طبقاتی و به وظیفه‌ی عظیم تاریخی خود آگاهی یابد، به یک شکل مبارزه ایدئولوژیکی خاص نیازمند است. از همه اول‌تر مبارزه‌ی ایدئولوژیکی کارگران مستلزم داشتن یک جهان‌بینی، یک تئوری علمی‌ای که بتواند راه آزادی طبقه‌ی کارگر را نشان دهد می‌باشد، زیرا بدون تئوری علمی پیشرو، نهضت پیشرو نمی‌تواند وجود داشته باشد. اساساً تئوری عبارت است از تجربه‌ی نهضت کارگری تمام کشورها ولی باید جداً در نظر داشت که هر گاه تئوری یعنی علم با پراتیک (عمل) مبارزه توأم نگردد، از آن چیزی بی‌موضوع بیرون خواهد شد. طوری که اگر عمل خود را با مشعل تئوری روشن نسازد، آدم کور و نابینا را ماند. می‌گویند: جنبش پیشرو (عمل مبارزه) کشتی است و تئوری پیشرو قطب‌نما، قطب‌نما بدون کشتی زنگ می‌زند و کشتی بدون قطب‌نما به گمراهی می‌رود. به این معنی تئوری راهنمای عمل است. باید خاطر نشان کرد که طبقه‌ی کارگر و یا من حیث المجموع تمام زحمتکشان «به علت نداشتن وسایل و کمی آموزش، قادر نیستند، چنین تئوری علمی پیشرو را که راهنمای عمل‌شان گردد، ایجاد کنند. این تئوری توسط روشنفکران که به سوی پرولتاریا آمدند، تدوین گردید».

در جای دیگر گفته می‌شود که: «تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه‌ی کارگر با قوای خود منحصرأ می‌تواند آگاهی تریدیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تنبع نموده‌اند... مؤجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز که از لحاظ موقعیت‌های اجتماعی خود در زمره‌ی روشنفکران بورژوازی بودند...» در جای دیگر اظهار می‌گردد که آگاهی سوسیالیسم «در کارگران اصلاً نمی‌توانست وجود داشته باشد. این آگاهی فقط از خارج کارگران ممکن بود وارد گردد.» باید در نظر داشت، طرفداری از جریان خودبه‌خودی کارگران یک نظر آپورچونیستی (ابن‌الوقتی) است، یعنی «تئوری کرنش در برابر خودرو بودن نهضت کارگری و در واقع تئوری انکار نقش رهبری که لازم پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر و حزب طبقه‌ی کارگر می‌باشد».

روی همین ملحوظ است که می‌گوید: «نقش یک مبارز پیشاهنگ را فقط حزبی می‌تواند ایفا کند که با تئوری مترقی رهبری شود.»

موجز این که عقیده‌ی سوسیالیسم تنها بر اساس پیشروترین تئوری‌های فلسفی، اقتصادی و سیاسی ایجاد شده می‌توانست که این امر از طرف متفکرین بزرگ و پرنیوگی که تمام زندگی و آثار خلاق خود را در راه مبارزه‌ی آزادی‌بخش طبقه‌ی کارگر وقف کردند، ایفا گردید. آنان با دقت علمی تعالیمی را بسط و تکامل دادند که در نتیجه‌ی آن منافع اساسی طبقه‌ی کارگر و ضرورت آزادی آنان از یوغ استعمار درک شد، راه رسیدن به هدف کشف و نابودی نظام سرمایه‌داری و ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی به حیث قانون تکامل اجتماعی ثابت گردید و همچنان تاکتیک‌های اساسی نهضت طبقه‌ی کارگر وضاحت پیدا کرد. ولی باید در نظر داشت که جهان‌بینی علمی طبقه‌ی کارگر که از طرف متفکرین بزرگ ایجاد شده است، فهرستی از پاسخ‌های جامد و خشک در برابر مسائل نیست که خلق کارگر در مراحل بعدی تاریخی در تحت شرایط جدید و احوال جدید با آن مواجه می‌گردد. برای این که جهان‌بینی علمی برای همیشه سلاح بران طبقه‌ی کارگر در مبارزه باشد، باید پیوسته با آن به صورت خلاق برخورد کرد و بر اساس معلومات جدید علمی و تجارب تازه‌ی ناشی از مبارزه‌ی طبقاتی میلیون‌ها انسان آن را غذا بخشید و رشد و تکامل داد ولی باید دقت کرد که تئوری علمی و پیشرو طبقه‌ی کارگر پیوسته از طرف ایدئولوگ‌های بورژوازی عناصر فئودال و امپریالیست‌پرست و همچنان از طرف رفرمیست‌ها و تجدیدنظرطلبان راست و «چپ» مورد حمله قرار می‌گیرد. لذا، مبارزه به منظور پاکیزه نگه داشتن جهان‌بینی علمی «مبارزه علیه دشمنان آن از هر قماش که باشند و قبل از همه علیه ایدئولوژی ارتجاع امپریالیستی در زمره‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیک است.»

زیرا ارتجاع امپریالیستی جمیع وسایل دست‌داشته‌ی خود را تجهیز می‌کند تا تئوری مترقی و پیشرو را لکه‌دار سازد و از سرمایه‌داری دفاع کند. ارتجاع امپریالیستی در زیر شعارهای دروغین ضد جهان‌بینی علمی تمام چیزهایی را که مترقی و پیشرو است مورد حمله قرار می‌دهد و در صفوف خلق کارگر و نیروهای مترقی تفرقه ایجاد می‌کند، نهضت را بدنام می‌سازد و اراده‌ی مبارزه را در میان زحمتکشان خنثی می‌سازد. اکنون تمام دشمنان ترقی و پیشرفت اجتماعی (صاحبان قدرت مالی، سرمایه‌داران انحصاری، نژادپرستان و دار و دسته‌ی میلیتاریسم، فاشیست‌ها و سران مرتجع استثمارگران و ملایان...) همکاران طبیعی و سیاسی و مسکلی ارتجاع امپریالیستی، با هم متحدانه و برای بقای منافع طبقاتی خویش (که به صورت قطع محکوم به زوالند) به اصطلاح تئوری‌های تازه‌به‌تازه اختراع می‌کنند. ولی علیرغم این تلاش‌های مذبحخانه‌ی مدافعین نظم کهنه، ایدئولوژی چون صخره‌ی مستحکم بر مبنای علم پیشرو، بر اساس منافع حیاتی طبقه‌ی کارگر و اکثریت عظیم جامعه‌ی بشری که شیفته‌ی صلح و

آزادی و ترقی هستند، استوار است.

در خاتمه‌ی این بحث، خاطر نشان می‌گردد که: با تدوین و درک تئوری علمی و پیشرو، وظیفه‌ی نیروهای ترقی خواه و پیشاهنگ انجام نمی‌یابد، بلکه آغاز می‌گردد. به این معنی که پس از ایجاد و درک این تئوری باید آن را تبلیغ و ترویج کرد و در افکار خلق کارگر رسوخ داد، شعور طبقاتی و سیاسی طبقه‌ی کارگر را ارتقا داد، جریان خودرو و خودبه‌خودی آن‌ها را تبدیل به جریان شعوری کرد و سطح آگاهی آن‌ها را بالا برد تا کارگران بتوانند مأموریت تاریخی و نقش پیشاهنگی خود را برای نجات تمام خلق اعم از دهقانان، پیشه‌وران و خرده بورژوازی و روشنفکران از قید اندیشه‌های بورژوایی و رفرمیستی ایفا کند و آن‌ها را با خود متحد سازد. باز هم باید جداً در نظر داشت که مبارزه‌ی ایدئولوژیک نیز مانند مبارزه‌ی اقتصادی بالذات هدف نیست. این مبارزه تابع وظایف سیاسی مخالف طبقه‌ی کارگر و خلق کارگر یک جامعه است که به نام مبارزه‌ی سیاسی یاد می‌شود و ما در شماره‌ی آینده آن را مطرح بحث قرار می‌دهیم.

||||||| شماره‌ی دوازدهم | سال اول | ۶ جوز | ۱۳۴۷-۲۷ می ۱۹۶۸ |||||
ببرک کارمل

متن بیانیه‌ی وکیل ببرک کارمل

در جلسه‌ی استیضاح ۳۱ ثور ولسی جرگه از حکومت

موضوع دوم مورد استیضاح از حکومت، نفوذ روزافزون انحصارات سرمایه‌داری خارجی در حیات اقتصادی و تجارتي کشور است: انحصارات خارجی که هر یک به‌مثابه‌ی دولتی در درون دولت‌های ملی می‌باشد، می‌رود که نبض اقتصادی و تجارت خارجی کشور ما را کاملاً در دست گیرد. گرچه که تجارت و بازارهای ما برای غول‌های مالی به مقیاس جهانی نقش دهکده‌ی کوچکی را بازی می‌نماید؛ اما، می‌گویند که خانه‌ی مورچه را شبنم طوفان است تا چه رسد به پای فیل. انحصارات امپریالیستی، از طریق نمایندگی‌های تجارتي و تجار خارجی به همکاری تجار بزرگ دلال داخلی در اقتصاد ناتوان کشور ما به طور روزافزونی، با دست باز و مصونیت کامل مشغول تاراج‌گری هستند و تاکنون هیچ مقام مسئول حکومتی نه تنها نخواسته است که عملاً گامی، حتی در جهت محدود ساختن فعالیت‌های آن‌ها بردارد، بلکه خود وسیله‌ی رسوخ بیشتر آن‌ها در اقتصاد کشور شده و تسهیلات و زمینه‌های بیشتر غارتگری آن‌ها را در بدل کمیشن‌ها و رشوه‌های بزرگ فراهم آورده است.

شاغلی اعتمادی صدر اعظم!

واضحاً اعلام می‌داریم که نفوذ این نمایندگی‌های تاراج‌گر نه تنها در مسائل مربوط به اقتصاد و تجارت بلکه مداخله‌ی آن‌ها در امور سیاسی و داخلی کشور به سویه‌های مأموران عالی‌رتبه نیز موجود است و این که از آن چشم‌پوشی می‌شود مورد استیضاح جدی واقع می‌گردد که با تمام وضاحت موضوع، چرا کوچکترین اقدامی در زمینه صورت نمی‌گیرد؟ کیست که نداند متصدیان و نمایندگان کمپانی اندیمار، زیمنس، ایتالاف، هوختیف، استکو و غیره به چه فعالیت‌هایی در افغانستان مشغول هستند، چطور حتی در تقرر و تبدیل و حمایتی بعضی از مأموران بزرگ، مستقیم و غیرمستقیم، دست دارند و چگونه آشکارا و بی‌هراس ضد منافع و مصالح مردم ما عمل می‌نمایند و بالعموم در هر توطئه و دسیسه‌ی ضد ملی با سازمان‌های جاسوسی خارجی و با ارتجاع سیاه داخلی همکاری دارند. کمپانی‌های انحصارات خارجی در افغانستان تا جایی که ظاهر است به هر گونه معاملات تجارتي و اقتصادی، چه مستقیم و چه غیر مستقیم، بالوسيله‌ی کمیشن کاران، دلان و کمپرادوران داخلی، به دستگیری و حمایتی بروکرات‌های فاسد رشوه‌ستان دست می‌زنند و آزادانه ثروت‌های ملی ما را غارت می‌کنند. قاچاقچی و عامل قاچاق شدن حرفه‌ی رسمی آن‌هاست. نمونه و مثال این چنین، فعالیت‌های کمپانی اندیمار (آمریکایی) است که چند سال قبل با سرمایه‌گذاری خارجی دو صد هزار دالر به حیث یک مؤسسه‌ی به اصطلاح صنعتی تأسیس گردید و رسماً جوازنامه‌ی صنعتی را حاصل کرد و بعداً علاوه بر آن دو جوازنامه‌ی دیگر، یعنی جوازنامه‌ی تجارتي و جوازنامه‌ی شرکتی را نیز به دست آورد که بر اساس این‌ها در ظاهر معاملات گوناگونی را انجام می‌دهد و البته در خفا چه کارهایی را که عامل آن نیست! ملاحظه‌ی مرام کمپانی اندیمار که از طرف حکومت‌های افغانستان بر آن صحنه گذاشته شده، قابل توجه است. هر کس علاقه‌ای به امور مملکتی داشته باشد باید یک بار آن را منحصیث یک نمونه مطالعه کند که چطور یک کمپانی خارجی آن‌هم در داخل کشوری که از بی‌طرفی آن زیاد حرف زده می‌شود، به خود حق داده، هر گونه معاملاتی را که تصور شده می‌تواند در تمام رشته‌ها، اعم از صنعتی، تجارتي، ساختمانی، زراعتی و غیره چه در داخل کشور و چه از طریق افغانستان در هر نقطه‌ی جهان که خواسته باشد انجام دهد. چنانچه در فقره‌ی ۱۴ ماده‌ی دوم مرام کمپانی قید گردیده:

«اشغال، تعمیل و اجرای معاملات و به کار بردن اختیارات خود در هر نقطه‌ی جهان که باشد.»

در فقره‌ی سه ماده‌ی دوم اساسنامه‌ی این کمپانی در قسمت معاملات املاکی قید است که: «حصول به وسیله‌ی خریداری، تبادل، کرایه، یا طور دیگر تصرف مالکیت،» توجه بفرمایید در حالی که اتباع خارجی قانوناً حق ندارند که در داخل مملکت به خرید و فروش املاک بپردازند؛ اما، این یکی چنین حقی را برای خود محفوظ نگه داشته.

این‌ها نمونه‌ای از صدها فعالیت ضد مصالح ملی ما توسط این حیوان شتر، گاو، پلنگ و امثال آن

است که هم گویا یک مؤسسه‌ی صنعتی است، هم تجارتي و هم به حیث تاجر انفرادی خارجی فعالیت کرده می‌تواند، بارها سر و دم دیگر آن که در معاملات بانکی، بیمه، وثایق، زراعتی، معدنی، صنعتی، بارچالانی، ترانسپورتی، ساختمانی و غیره و غیره به موجب اساسنامه‌ی آن ظاهر می‌شود. در اینجاست که از شاغلی صدراعظم خواسته می‌شود توضیح دهند که چرا اجازه داده می‌شود، با تمام مشهود بودن خیانت‌های این چنین کمپانی‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها و زیان آشکار آن‌ها به اقتصادیات کشور باز هم بی‌دغدغه و با خاطری آرام به چپاول‌گری خود ادامه دهند؟ آیا شاغلی اعتمادی به خاطر ندارند که کمپانی هوختیف از طرف کمیته‌ی توحید و انسجام وزارت پلان به سویه‌ی معین‌ها، حتی به سویه‌ی قانون اساسی محکوم گردید و از طرف حکومت حمایتی شد؟

البته جواب نزد ما روشن است، که تا هنگامی که پیوندهای عمیق و آمیزش منافع طبقه‌ی حاکمه‌ی ارتجاعی جامعه‌ی ما، با امپریالیسم کماکان باقی است، این نتیجه‌ی طبیعی آن است. اما، لازم است فهمیده شود که موقف و جواب حکومت در این مورد که باید در برابر آن احساس مسئولیت نماید، چه خواهد شد؟ آیا شاغلی اعتمادی صدراعظم هستند که هم اکنون علاوه بر صدها تاجر بزرگ دلال و کمپرادور داخلی که وظیفه‌ی ضد منافع و مصالح ملی خود را به نفع نیروهای امپریالیستی انجام می‌دهند، به چه تعداد نمایندگی‌ها و کمپانی‌های انحصارات غربی از قبیل نمایندگی‌های کمپانی‌های گاشو، ماروینی جاپانی، استکوی سوییس، ایتالاف ایتالوی، نیدرلند - فوندیش هلندی، هوخت، هایمن، زیمنس، هوختیف، مانسمن و غیره آلمان غربی و ده‌ها نمایندگی دیگر از این کشورها و کشورهای دیگر غربی انگلستان، آمریکا و فرانسه و ممالک وابسته به آن‌ها مانند پاکستان، ایران و غیره در وطن ما مشغول فعالیت تاراج‌گرانه هستند، و میلیاردها افغانی را معامله می‌نمایند؟

آیا توجه کرده‌اند که علاوه بر این‌ها چه تعداد تاجر انفرادی دیگر از کشورهای مختلف فعالیت رسمی و علنی تجارتي دارند؟

به تنهایی بیش از یک صد نفر تاجر هندی که جوازنامه‌ی تجارتي از وزارت تجارت به دست دارند و بیش از صد تاجر پاکستانی، ایرانی و آلمانی و یهودی و غیره مشغول توريد اموال بی‌لزم کشورهای مربوط و ممالک غربی و اعمال دیگر ضد مصالح مردم ما هستند و به خصوص تجارت خارجی کشور ما کاملاً در پنجه‌های بی‌رحم آن‌ها قرار دارد.

سؤال جدی ما از حکومت شاغلی اعتمادی این است که اصلاً چه لزومی به موجودیت و ادامه‌ی کار این همه نمایندگی‌ها و کمپانی‌های تجارتي انحصارات غربی و تجار خارجی در کشور که نتیجه‌ی فعالیت‌های سوء آن‌ها در زندگی اقتصادی و سیاسی وطن ما هویدا است، احساس می‌گردد؟ امیدواریم که در برابر این استیضاح ما پاسخی روشن و مبتنی بر حقایق و واقعیت‌ها ارایه گردد.

||||||| شماره‌ی شانزدهم | سال اول | ۳ سرطان ۱۳۴۷ - ۲۴ جون ۱۹۶۸ |||||

ببرک کارمل

مبارزه برای دموکراسی عمده‌ترین رسالت کنونی ماست

در هر کشور مطابق به شرایط مشخص آن رسالت مبارزه در راه دموکراسی صورت‌های گوناگونی به خود می‌گیرد؛ ولی، این مبارزه در تمام موارد و با وصف تنوع اشکال آن، با مبارزه در راه صلح، استقلال ملی، ساختمان جامعه‌ی نوین و مترقی پیوند ناگسستنی دارد. به همین جهت است که نیروهای ترقی‌خواه وطن‌پرست «مبارزه در راه دموکراسی را جزء لاینفک مبارزه در راه سوسیالیسم» تلقی می‌کنند و در راه بسط و توسعه و پیوند میان آن‌ها در جریان نهضت رهایی‌بخش، دلیرانه مبارزه می‌نمایند.

از همین جاست که در شرایط کنونی مسئله‌ی استقرار و بسط دموکراسی در زمره‌ی اساسی‌ترین و عمده‌ترین وظیفه‌ی مبارزه و در مرکز ثقل مسائل تکامل کشور ما قرار می‌گیرد. چنانچه ما بارها اعلام داشته‌ایم عملاً نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی افغانستان خصلت ضد دموکراتیک را محتوی‌ست که با آزادی و دموکراسی و ترقی اجتماعی و رفاه عمومی مردم مابینت دارد. قضاوت جریان ما درباره‌ی خصلت فوق، بر اساس تحلیل علمی شرایط اجتماعی - اقتصادی کشور ما بنا یافته و علیرغم بعضی تغییراتی که طی دهه‌ی اخیر در سیاست داخلی و خارجی افغانستان رخ داده است، با وجود پهلوه‌های مثبت آن، اساس حکم و قضاوت ما پابرجا و تزلزل‌ناپذیر است. ماهیت روش ضد دموکراتیک هیئت حاکمه‌ی افغانستان و توطئه‌ی نیروهای امپریالیستی علیه آزادی‌های دموکراتیک و برخلاف آزادی‌های مطرح در قانون اساسی و ایجاد موانع روزافزون در راه استقرار و بسط دموکراسی و مغالطه کردن دموکراسی با روش اداره‌ی استبدادی و شیوه‌ی فرتوت قرون وسطایی و تحریک نیروهای ارتجاعی و دادن امتیازات گوناگون برای آن‌ها، نشانه‌ی آن است که نیروهای ارتجاعی و استعماری هدفی جز بدنام ساختن دموکراسی و استحکام و استقرار استبداد در کشور ندارند.

به همین جهت به نظر ما سمت اساسی مبارزه در وضع کنونی باید متوجه تأمین آزادی‌های دموکراتیک و استقرار و بسط دموکراسی باشد و در جهت طرد ارتجاع، استبداد و استعمار در افغانستان قرار گیرد. باید خاطر نشان کرد که شعار مبارزه در راه تأمین دموکراسی و حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم از یک سو شعار اصولی‌ست و از سوی دیگر «بر مبنای اصول قانون اساسی نیز نمی‌تواند قابل تعقیب و مجازات باشد» و اگر از طرف دولت تعقیب و مورد مجازات قرار گیرد، باید متوجه بود که به عکس‌العمل شدید مردم و افکار عمومی جهان مواجه می‌گردد. تجربه‌ی زندگی معرف این امر است که مبارزه‌ی دموکراتیک علیه استبداد و ارتجاع نه تنها جنبش رهایی‌بخش ملی ضد فتودالیسم و ضد

امپریالیسم ما را به تعویق نمی‌اندازد، بلکه آن را به هدف نزدیک‌تر می‌سازد. هر چه جنبش دموکراتیک و مبارزه در راه دموکراسی پیگیرتر و عمیق‌تر صورت گیرد به همان پیمانانه سطح شعور سیاسی توده‌ها به درجات عالی‌تری رشد و توسعه می‌یابد و برای آن‌ها محسوس و قابل درک می‌گردد که دموکراسی صورتی سیاسی را باید به دموکراسی واقعی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارتقا دهند و بالاخره برای آن‌ها روشن‌تر می‌شود که فقط سوسیالیسم می‌تواند راه آزادی واقعی و بهبود زندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را برای‌شان بگشاید. باز هم باید خاطر نشان ساخت که برای نیروهای ترقی‌خواه مفاهیم «دموکراسی، آزادی» معنی واقعی دارد و تصورات موهوم و توجیهات نادرستی را که دشمنان از این مفاهیم می‌نمایند، تردید و محتوای طبقاتی آن‌ها را بر حسب شرایط تاریخ افشا می‌کنند. نیروهای ترقی‌خواه همیشه می‌پرسند: «دموکراسی و آزادی برای کی؟» به این سؤال پاسخ عظیم می‌دهند: «دموکراسی برای اکثریت، برای تمام خلق‌ها، آزادی برای انسان!» برای رفتن به سمت این مفاهیم واقعی‌ست که باید از دموکراسی و آزادی به مثابه‌ی عمده‌ترین وظیفه‌ی کنونی مجدانه دفاع به عمل آید. مبرهن است که خلق‌های وطن ما از حداقل حقوق و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی محرومند. محافل حاکمه ارتجاعی کشور و طبقات حاکمه‌ی ستمگر در شهر و ده آن‌چنان شرایط اختناق‌آور و تحمیق‌کننده‌ی را ایجاد می‌کنند که دیگر روز به روز برای مردم غیرقابل تحمل می‌گردد. هرگاه سری به اطراف و اکناف کشور زده شود به خوبی نمایان می‌گردد که هیئت حاکمه در عمل وسیله‌ای در دست متنفذین و مستبدین و مرتجعیت شهرها و دهاتند که این خود موجب ایجاد عدم استقرار و بی‌نظمی در کشور می‌گردد و محافل حاکمه علی‌رغم این حقایق و عدم توجه به منشأ و علت اصلی این وضع همیشه سعی کرده‌اند تا مسئولیت را به عهده نیروهای نوظهور مبارز وطن‌پرست و ترقی‌خواه اصولی بیندازند و آزادی و دموکراسی را از مفهوم واقعی آن تهی کنند و عرصه را برای ارتجاع سیاه باز گذارند به همین جهت با اعتماد و اعتقاد راسخ و با درک و تشخیص حقایق راه خویش، وظیفه حکم می‌نماید که از دشواری‌ها نباید هراسید و پیگیرانه‌ی مبارزه‌ی مقدس و شجاعانه خود را در راه دموکراسی و برای انجام تغییر سریع بنیادی و کیفی در کشور ادامه داد. ولی باید خاطر نشان ساخت آنچه که می‌تواند نهضت کنونی را به هدف رساند، لزوم مبارزه دسته‌جمعی برای بسط و توسعه‌ی دموکراسی است. در این جا شک نیست که نیروهای ملی پیوسته چه در تظاهرات، اجتماعات، اعتصابات و چه در جراید و از تریبون پارلمان از حقوق و آزادی‌های مردم از دموکراسی و ارزش‌های دموکراتیک قانون اساسی دفاع کرده‌اند. ولی با کمال تأسف باید اعلان داشت که این «دفاع» اعتراض علیه اعمال خودسرانه‌ی هیئت حاکمه‌ی کشور از آن جمله حکومت‌ها بدون شعار مبرم مشخص و بدون اتحاد و همبستگی نیروهای

تحول طلب و وطن پرست و آزادی خواه و بدون پیگیری صورت گرفته است. در چنین وضع و شرایط همیشه تحلیل و ارزیابی نادرست از اوضاع کشور و بر خوردهای متفاوت به وجود آمده است. به این معنی که بعضی از این نیروها بیش از این که به مسئله‌ی مبرم روز اهمیت دهند، بیشتر به اهداف و شعارهای دور خویش پرداخته‌اند و در حلقه‌ی بلندپروازی شخصی، محفلی و سازمانی و به بهانه‌ی اختلافات ایدئولوژیکی در انجماد فکری و تنگ نظرانه‌ی خود گیر آمده‌اند و بعضی دیگر چنین استدلال می‌نمایند که باید اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور را طبق «اراده» خویش با یک ضربه سرنگون ساخت. این گروه‌های اجتماعی مبارزه برای حقوق و آزادی‌های دموکراتیک افراد را عمل بی‌فایده و بی‌نتیجه می‌دانند و در نتیجه بیشتر لبه‌ی تیز مبارزه را در داخل نیروهای دموکراتیک، ملی و ترقی خواه به کار می‌برند. همچنین هستند کسان دیگری که اصلاً بنا بر بی‌رحمی و خشونت ارتجاع دست‌خوش یأس و ناامیدی می‌گردند. به عقیده‌ی ما این برخوردها با مصالح خلق افغانستان و رده‌نهدت دموکراتیک و ملی کشور در این مرحله‌ی تاریخی مبیانت دارد، و در واقعیت امر ناشی از عدم اعتقاد به مبارزه‌ی ملی، دموکراتیک، مترقی و خلقی است. درک سلیم و شرایط جامعه‌ی ما حکم می‌نماید: در حالی که ارتجاع با تمام قدرت و توانایی خود در جامعه مسلط است، مبارزه برای دفاع از حقوق و آزادی‌های وسیع دموکراتیک و از آن جمله در راه آزادی‌های مطرح در قانون اساسی با مبارزه برای اصلاحات اساسی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و تغییر سریع کیفی و بنیادی نه تنها مبیانت ندارد، بلکه دارای پیوند منطقی و ناگسستنی است.

تجربه ثابت کرده که در جریان مبارزه برای دموکراسی، برای حقوق و آزادی‌های دموکراتیک وسیع افراد (آزادی بیان، مطبوعات، تظاهرات، اجتماعات، تشکیل احزاب سیاسی و سازمان‌های اجتماعی و غیره) است که می‌توان توده‌های مردم را به عرصه‌ی مبارزه‌ی دلیرانه جلب کرد، اتحاد آن‌ها و همبستگی تمام نیروهای آزادی خواه و وطن پرست کشور را استحکام بخشید و در نتیجه نیروهای ارتجاعی و استبدادی را به هنگام و پی هم زیر ضربه گرفت و قدم به قدم به عقب‌نشینی واداشت، تضعیف کرد و بالاخره زمینه‌ی استواری را برای یک اقدام همه‌جانبه، برای استقرار حکومت دموکراتیک و ملی تهیه دید و جنبش دموکراتیک و ملی را به پیروزی نهایی رساند. به این ترتیب مبارزه‌ی روزمره و وظایف مبرم و پالیسی جاری را از نظر و عمل انداختن و به انتظار حوادث و جریان خودبه‌خودی نشستن و یا صرف با دادن شعارهای نهایی و مغازلله با الفاظ دل‌خوش کردن و به دیگران ناسزا گفتن و یادست‌خوش کینه‌های شخصی، خودخواهی، یأس و ناامیدی شدن و از مبارزه دست کشیدن، هم به مبارزه‌ی روزمره و جاری و هم به مبارزه‌ی عمومی، هم به هدف و شعارهای مشخص مبرم و هم به هدف و شعارهای استراتژیک و هدف غایی لطمه‌ی عظیمی وارد می‌کند.

تجربه‌ی تاریخ نشان دهنده‌ی این حقیقت است که اگر جنبش نیرومندی ایجاد گردد و اشخاص، محافل، سازمان‌های ملی، دموکراتیک، وطن پرست و ترقی خواه کشور متحداً عمل کنند، می‌توان نیروهای مرتجع و مستبد کشور را در هر موقف اجتماعی و سیاسی که باشند درهم شکست. بر پیشتانان و پیشاهنگان جنبش است که شعار عمده و اساسی «دفاع از دموکراسی و آزادی‌های دموکراتیک افراد» را که نیروی خلاق معنوی و بالقوه است، به نیروی مادی و بالفعل تبدیل کنند تا بتوانان طومار ارتجاع، استبداد، استعمار و ستم ملی را از جامعه درهم پیچید و زمینه را برای تحول کیفی و اساسی فراهم ساخت. طوری که در بالا اشاره گردید، به همگان معلوم است که خلق‌های وطن ما تاکنون در عمل و در واقعیت امر از ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر که دولت افغانستان تطبیق آن را در کشور تعهد کرده است، محرومند و طبقات حاکمه و محافل حاکمه‌ی سیاسی کشور هر روز بدون احساس ترس و مسئولیت با کبر و غرور و بی‌رحمی در برابر حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم، با بی‌اعتنایی و بی‌پروایی برخورد می‌کنند، مردم را فریب می‌دهند و ارتجاع افراطی و دست راستی را علیه جنبش و نیروهای ترقی خواه وطن پرست بیشتر تحریک می‌نمایند. بنا بر این حقایق مشخص، اتحاد و مبارزه برای استقرار دموکراسی و حقوق و آزادی‌های وسیع دموکراتیک عمده‌ترین و ضروری‌ترین و وظیفه‌ی کنونی و وجه مشترک تمام وطن پرستان و آزادی خواهان افغانستان است. همچنین خاطر نشان می‌گردد که حتی در داخل شعارهای مبرم و ضروری هم می‌توان مطابق به اوضاع و احوال مشخص شعار مبرم‌تر و ضروری‌تری را برای اتحاد نیروهای تحول طلب و آزادی خواه دریافت کرد و آن را سرلوحه‌ی اتحاد عمل و مبارزه‌ی مشترک در برابر ارتجاع و استبداد قرار داد. ارزش درک این مسئله‌ی حیاتی در این است که نخست این شعار برای توده‌های عظیم خلق نزدیک‌تر و قابل درک بیشتر است و دوم این که خصوصیت عمومی‌تری دارد و مربوط به زندگی روزمره مردم کشور ماست و از این طریق می‌توان خلق‌ها را برای مبارزه آماده ساخت و به مبارزه و جنبش کشانید. سوم این که هیچ‌گونه بهانه‌ی اختلاف را در میان نیروهای ملی، دموکراتیک و ترقی خواهان وطن پرست باقی نمی‌گذارد و ایفای آن سهل‌تر است. پس سؤال در این جاست که این شعار مبرم‌تر، ضروری‌تر و برجسته‌تر برای اتحاد و برای مبارزه علیه ارتجاع و استبداد، در اوضاع و احوال مشخص کنونی چیست؟ با در نظر گرفتن تجارب گذشته نظر ما چنین است که: این شعار برجسته و مشخص در وضع کنونی که مهمترین نقطه‌ی ضعف هیئت حاکمه‌ی افغانستان در عدم تطبیق آزادی‌های افراد مصرح در قانون اساسی را تشکیل می‌دهد، عبارت از شعار مبارزه برای تطبیق آزادی‌های افراد مصرح در قانون اساسی می‌باشد که می‌تواند حلقه‌ی وصل تمام نیروهای تحول طلب و آزادی خواه کشور که ضد استبداد، ضد ارتجاع، ضد ستم ملی، ضد استعمار مبارزه می‌کنند قرار گیرد. در صورت تطبیق این آزادی‌های افراد می‌توان

از یک سو زمینه‌ی مقدماتی مبارزه را برای بسط و توسعه‌ی حقوق و آزادی‌های وسیع دموکراتیک و استقرار دموکراسی تهیه دید و از سوی دیگر اعمال خودسرانه قدرت‌های حاکمه را افشا نمود و زمینه‌ی رشد و ارتقای شعور طبقاتی و سیاسی توده‌های عظیم خلق کشور را فراهم کرد. از طریق درک صحیح و در دست گرفتن این نوع حلقات و شعارهای مشخص روز مبارزه است که به تدریج مبارزه و جنبش دموکراتیک و ملی ما بسط و توسعه می‌یابد و روز به روز نیروهای نوینی را در مبارزه به خود جذب می‌نماید. اتحاد و همبستگی نیروها استحکام می‌یابد و امکانات جدید و مساعدی را به وجود می‌آورد. بدین ترتیب است که می‌توان با مطالعه‌ی مجدد و تحلیل مشخص علمی اوضاع، احوال و شرایط داخلی و خارجی کشور این شعارها را بسط و توسعه داد، بدون این‌که یک لحظه هم، دیگر امکانات و احتمالات را از نظر انداخته یا اهداف و شعارهای عمومی و غایی را از نظر و عمل دور داشت و آن‌ها را با عمده‌ترین وظایف شعارهای مبرم و جاری و برجسته «معامله» کرد و یا آن‌ها را طرح نکرد و در راه آن‌ها مبارزه ننمود؛ زیرا، باید پیوسته متوجه بود که مقصود از مبارزه در راه شعارهای عمده و مبرم پیروز ساختن نهضت در نبردهای مشخص و معین، در جهت و هدف شعارهای استراتژیک است که نسبت به تغییراتی که در اوضاع سیاسی پیش می‌آید تغییر می‌کند. مهمترین وظیفه‌ی مشی جاری عبارت است از تشخیص آن طرق و وسایل، آن اشکار و صورت‌های مبارزه که بیش از همه در یک وضع و حالت معین و مشخص سیاسی و اجتماعی مطابقت دارد و من حیث یک حلقه‌ی وصل و کلید پیروزی‌های آتی و به مشی عمومی جنبش کمک قابل ملاحظه می‌نماید. موجز این‌که: اکنون جنبش دموکراتیک و ملی ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم وطن ما به آن درجه‌ی مقدماتی از رشد خود رسیده است که در نظر تردید لزوم اتحاد و مبارزه‌ی نیروهای ضد استبداد، ضد ارتجاع، ضد استعمار و ضد ستم ملی وجود ندارد. ولی باید با کمال تأسف اعلان داشت که تاکنون میان نظر و عمل اتحاد، شکاف و فاصله‌ی عمیقی وجود دارد. هنوز هم کسانی هستند که بدون احساس مسئولیت در برابر خلق و وطن و جهان‌بینی علمی و مصالح ملی کشور برای وحدت و اتحاد نیروهای ملی دموکراتیک و ترقی‌خواه و وطن‌پرست شرط‌های ذهنی و شخصی و «استثنایی» را پیش می‌کشند و حتی لبه‌ی تیز مبارزه را علیه مبارزین ترقی‌خواه به کار می‌برند. به همه معلوم است هم اکنون قدرت‌های ارتجاعی کشور از این تفرقه‌ی نیروهای تحول طلب ملی و ترقی‌خواه وطن استفاده می‌کنند و حلقه‌ی استبداد را روز به روز فشرده‌تر می‌سازند. ما به صراحت و صداقت اعلان می‌داریم که هیچ بهانه و هیچ عاملی نمی‌تواند سد راه آن شود که حداقل مبارزه‌ی متحد (حتی اگر اکنون در مقیاس کوچک و محدودی هم باشد) برای دفاع از دموکراسی، حقوق و آزادی‌های وسیع و دموکراتیک و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی به عمل آید.

مبهرن است که «اگر» تمام اشخاص، عناصر، محافل و نیروهای آزادی‌خواه و وطن‌پرست کشور

بر اساس یک پلتفورم (مرام) مشترک (با حفظ استقلال و ایدئولوژی) که مورد قبول همه‌ی نیروها قرار گیرد، متحداً به دفاع از حقوق و آزادی‌های دموکراتیک مردم افغانستان برخیزند، طبعاً جنبش کنونی کشور اوج می‌گیرد، فعالیت وسیع شروع می‌شود و شور و شوق مبارزه در سرتاسر کشور بسط و توسعه می‌یابد و سرانجام نتایج بزرگی نصیب جنبش دموکراتیک و ملی وطن واحد ما افغانستان می‌گردد، دموکراسی استقرار می‌یابد و طومار ارتجاع، استبداد، ستم ملی و استعمار درهم می‌پیچد.

پیروز باد آزادی و دموکراسی!

سرنگون باد استبداد، ارتجاع، ستم ملی و استعمار!

||||||| شماره‌ی هجدهم | سال اول | ۱۷ سرطان ۱۳۴۷ - ۸ جولای ۱۹۶۸ |||||

سلطان‌علی کشتمند

راه صنعتی شدن کشور

صنعت مهمترین و اساسی‌ترین بخش تولید نعم مادی جهت رفع نیازمندی‌های انسان می‌باشد و نقش برجسته و تعیین‌کننده [ای] را در تجدید تولید وسیع جامعه بازی می‌کند. صنعت در جریان تقسیم کار اجتماعی و در مرحله‌ی معین تاریخی به وجود آمد و متدرجاً از اشکال ساده و ابتدایی به مراحل عالی‌تری تکامل کرد و متناسب با تکامل آن انسان‌ها بر پدیده‌های طبیعی به صورت تدریجی غلبه حاصل کردند. اما، با پیدایش صنعت ماشینی جامعه‌ی انسانی به سرعت راه ترقی و تکامل را در پیش گرفت و پیروزی انسان بر طبیعت بیشتر شد. بدین وسیله انسان‌ها توانستند که به غرض رفع احتیاجات روزافزون خود به مقیاس وسیعی از منابع طبیعی بهره‌برداری نمایند. صنعت در طی قرون متمادی مولده بوده و باعث تغییر سیمای جوامع انسانی گردیده است. راه غلبه بر عقب‌ماندگی‌های دیرینه‌ی اقتصادی و رفع نیازمندی‌های مردم، صنعتی کردن کشور است.

صنعتی کردن چیست؟

می‌توان گفت که تعریف اصطلاح صنعتی کردن کار ساده [ای] نیست. زیرا اولاً صنعتی کردن یک پروسه‌ی چندین‌جانبه است و ثانیاً هدف آن بنا بر شرایط کشورهای مختلف فرق می‌نماید. مثلاً، در کشوری از طریق احداث صنایع بزرگ - عمدتاً صنایع سنگین - می‌توان مسئله‌ی صنعتی کردن را حل کرد. در حالی که امکان دارد در موارد خاص، کشوری دیگر از طریق ایجاد صنایع متوسط و کوچک راه صنعتی شدن را بیپیماید. کمیته‌ی انکشاف صنعتی ملل متحد پس از بحث و مذاکرات زیادی به تعریف

نسبتاً جامع ذیل - که مورد تأیید نیروهای ترقی خواه نیز می باشد - برای اصطلاح^۱ صنعتی کردن رسیده است: «صنعتی کردن یک پروسه‌ی اقتصادی است که در جریان آن منابع ملی به طور روزافزونی مورد استفاده قرار می گیرد تا ساختمان اقتصادی چندین رشته‌ای و از لحاظ تکنیکی جدید انکشاف نماید و قادر به عمل آوری اموال تولیدی و استهلاکی و تأمین رشد سریع برای تمام اقتصاد ملی و ترقی اقتصادی و اجتماعی گردد.»

اهداف عمومی صنعتی کردن رفع خلالی بیابان‌س تأدیبات از طریق تولید اموال وارداتی در داخل کشور، آماده ساختن تولیدات صادراتی جهت رقابت از طریق بلندبردن حاصل دهی کار، افزایش سریع در استخدام نفوس، به کار بردن معقول وسایل و مواد به نفع اقتصاد ملی، محو سریع عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی کشور و غیره می باشد. اکنون باید دید که بر چه پایه‌ای می توان امر صنعتی کردن کشور را انجام داد و افغانستان به اصطلاح زراعتی را به کشوری صنعتی مبدل ساخت. حقایق و تجارب کشورهای دیگر نشان می دهد که صنعتی کردن کشور کمرشده‌ی چون افغانستان، مستلزم ایجاد زیربنای فنی - مادی یعنی احداث صنایع اساسی و کلیدی و بهره‌برداری وسیع از معادن و منابع طبیعی است که در پهلوی آن البته صنایع متوسط و کوچک به خصوص به مثابه‌ی تولیدکننده‌ی مواد مورد مصرف عامه نیز از نظر انداخته نمی شوند. در این صورت می توان تمام رشته‌های دیگر اقتصاد ملی را رشد داد و خواسته‌های مردم را به حد و فور فراهم نمود و سطح زندگی ایشان را به مقیاس وسیعی بالا برد. متأسفانه در کشور ما چون این بنیاد مادی و فنی که اساس ترقی جامعه است، هنوز ایجاد نشده، به همین جهت زراعت، صنایع، حمل و نقل، مواصلات و غیره در وضع عقب مانده‌ای قرار دارد. بنابراین، برای این که کشور ما صنعتی شود و در شمار کشورهای رشد یافته‌ی جهان قرار گیرد، برای احراز استقلال اقتصادی کشور قبل از همه ایجاد زیربنای مادی - تکنیکی ضروری است تا بر اساس آن زراعت و سایر رشته‌های صنایع مصرفی سریعاً رشد یابد. هرگاه رشد زراعت توأم با تولید ماشین‌های زراعتی و کود کیمیاوی و مکانیزه کردن زراعت نباشد، کشور ما در وضع وابسته‌ای از لحاظ اقتصادی باقی خواهد ماند.

همچنین، این مسئله حائز اهمیت زیاد است که پالیسی‌ای باید در امر صنعتی کردن کشور اتخاذ گردد تا تولید اموال مورد مصرف عامه را تأمین کرده بتواند و در غیر آن برای همیشه متکی به بازارهای خارجی خواهیم بود، اما این را نمی توان کاملاً از طریق توریید ماشین‌ها و دستگاه‌های تولید مواد مصرفی انجام داد؛ زیرا عرصه‌ی تولید کنونی جهان و پدید آمدن رشته‌های جدید و خیلی متنوع صنایع به تنهایی مقدور نیست. به این صورت نیازمندی‌های روزافزون مردم را به اموال گوناگون مصرفی تأمین کرد و یا تنها به احداث چند رشته‌ی مجدد صنایع استهلاکی اکتفا نمود. از آنجایی که مسئله‌ی صنعتی کردن

به موقوف و منافع طبقات مختلف در جامعه ارتباط می گیرد، این مسئله از نظر منافع خلق کشور قبل از همه عبارت است از تهیه‌ی وسایل تولید برای رشته‌های مختلف تولیدی. در حالی که محافل حاکمه‌ی ارتجاعی سعی می نمایند به سود استعمار نوین رشد صنعتی کشور را دچار وقفه سازند و آهنگ رشد اقتصادی آن را کند نمایند و افغانستان را زیر این عنوان که کشوری زراعتی است، به حیث تولیدکننده‌ی مواد خام زراعتی کماکان حفظ کنند و وابستگی آن را از لحاظ اقتصادی با امپریالیسم تحکیم و تأمین نمایند. کشورهای امپریالیستی در حالی که تمام وسایل عمده‌ی تولید را به دست خود متمرکز ساخته‌اند، موعظه می نمایند که برای کشورهای کمرشده‌ی چون افغانستان به صرفه است که تنها زراعت خود را تقویه نمایند، یعنی عملاً نقش دهکده‌ای را به مثابه‌ی تولیدکننده‌ی مواد خام برای انحصارات عظیم صنعتی آن‌ها، بر اساس تقسیم بین‌المللی کار سرمایه‌داری بازی کنند.

متخصصین و مشاورین امور اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری در افغانستان پیوسته تلقین می کنند که راه پیشرفت کشور احداث چند رشته‌ی معین صنایع سبک و کوچک بر پایه‌ی مصرف مواد خام زراعتی می باشد که در اثر آن اصطلاح ایجاد پروژه‌های کوچک سریع‌الثمر صنعتی اخیراً خیلی معمول گردیده است. در کتاب سومین پلان پنج‌ساله‌ی اقتصادی در بخش معادن، انرژی و صنایع گفته می شود که: «... در پلان سوم به احداث صنایع خفیفه که تحت شرایط موجوده بیشتر میسر است، قدامت داده شده است...» و در جای دیگر این تذکار یافته: «طی پلان سوم احداث و تأسیس پروژه‌های سریع‌الثمر صنایع از طریق سرمایه‌گذاری خصوصی و انکشاف صنایع دستی در نظر گرفته شده است.» به همین جهت عملاً در برابر ایجاد دستگاه ذوب فلز در کشور به تحریک و «تحلیلات اقتصادی (!)» مشاورین غربی کارشکنی صورت می گیرد و عمداً کارخانه‌جات جنگلک که [دارای] دستگاه‌های مجهز برای ماشین و سامان‌سازی در افغانستان می باشد، به سقوط کشانیده می شود.

صنعتی کردن در جهان کنونی «که بار دیگر انقلاب فنی بزرگ در آن انجام می گیرد و سیبرنتیک و ماشین‌های الکترونی بر عرصه‌ی تولید و اقتصاد حاکم می شود، نیازمند تراکم سرمایه‌های بزرگ است و شرط اولیه و اساسی لازم برای صنعتی کردن تراکم سرمایه می باشد. اما، در افغانستان از یک طرف بنا بر مداخلات و غارت امپریالیستی طی سالیان متمادی و از جانب دیگر در اثر سیاست‌های غلط اقتصادی حکومت‌ها هیچ‌گونه اقدامی برای تراکم سرمایه صورت نگرفته، بلکه برعکس با باز گذاشتن قسمتی از سرحدات کشور، تعقیب سیاست درهای باز در اقتصاد، فرار و خروج قسمت زیاد سرمایه از کشور و مصرف قسمت دیگر آن در امور غیرتولیدی از قبیل خانه‌سازی و غیره، تراکم سرمایه به وجود نیامد که بر اساس آن رشته‌های متنوع صنایع ایجاد می گردید. چند رشته‌ی محدود صنایع داخلی هم که موجود

است، چون مورد حمایت قرار نگرفته، تقریباً بدون استثنا در حالت رکود و حتی ورشکستگی قرار دارند. چگونه می‌توان راه صنعتی کردن کشور را گشود؟

به سؤال اساسی که پاسخ داده شود این است که چه نوع بنیاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زمینه را برای صنعتی کردن موفقیت‌آمیز و سریع کشور فراهم آورده می‌تواند و آیا انجام این امر از طریق راه رشد سرمایه‌داری امکان‌پذیر است؟ در وضع کنونی که جامعه‌ی ما از لحاظ اقتصادی عقب‌مانده است، امکانات صنعتی شدن را از طریق سرمایه‌داری ندارد و بنابراین راه صنعتی کردن کشور کم‌رشد ما همان راهی نیست که انگلستان و فرانسه یا آلمان و جاپان طی کرده‌اند؛ چه امکانات آن برای کشورهای کم‌رشد میسر نیست. طبقات استثمارگر و بالخصوص بورژوازی نوظهور قادر به از بین بردن عقب‌ماندگی اقتصادی نمی‌باشند و با سرمایه‌گذاری صرفاً خصوصی، مسئله‌ی صنعتی کردن کشور در همان کوره راه صنایع مصرفی سبک سردرگم خواهد ماند و رقابت خارجی و بازبودن دروازه‌های کشور به این سرمایه‌گذاری‌ها میدان وسیع نخواهد داد و در نتیجه عقب‌ماندگی ما باز هم بیشتر خواهد شد. کار صنعتی کردن کشور کم‌رشدی چون افغانستان باید بر پایه‌ی اتخاذ راه رشد غیر سرمایه‌داری، بر پایه‌ی بسط و توسعه‌ی سکتور دولتی استوار شود که شرط اساسی تراکم سرمایه در آن موجود می‌باشد. چنان که در شماره‌ی چهارم و پنجم جریده‌ی پرچم زیر عنوان «یک نظر اجمالی بر منابع مالی پلان» طرق تراکم سرمایه از منابع داخلی و خارجی جهت تمویل یک‌رشته پروژه‌های بانمر اقتصاد بر وفق منافع خلق زحمتکش افغانستان تحلیل و نشان داده شده که خواننده می‌تواند یک بار دیگر به آن مراجعه نماید.

نیروهای اجتماعی و سیاسی [۱] که قادر به صنعتی کردن کشور هستند، از طریق راه رشد غیر سرمایه‌داری می‌توانند به این مأمول^۲ برسند. پرابلم صنعتی کردن در این صورت به حیث یک وظیفه‌ی ملی با اشتراک مستقیم اکثریت زحمتکشانشان یا آمادگی مردم برای فداکاری و تحمل مشکلات موقتی به خاطر آینده‌ی تابناک و روشن حل می‌گردد. با اتخاذ چنین مشی است که تحولات عمیق و اساسی در تولید صورت می‌گیرد و بر اساس رشد همه‌جانبه‌ی منابع طبیعی خود کشور استفاده‌ی صحیح از مواد و سرمایه صورت گرفته می‌تواند و بنیاد مادی-فنی صنعتی کردن کشور همراه با الکتریفیکاسیون -انکشاف صنایع برقی- روزبه‌روز وسیع‌تر ریخته می‌شود و حکومت دموکراتیک و ملی- که رهبری صنعتی کردن بر طبق پلان علمی جامع را به دست خواهد داشت- سرمایه‌ی خصوصی ملی را نیز در حدود معینی به مجرای سوق خواهد داد که به اجرای طرح‌های اساسی صنعتی کردن کمک کند و در واقع مکمل آن باشد. در چنین شرایطی است که سیاست محکم حمایت از صنایع موجود داخلی در پیش گرفته می‌شود.

۱. اصل: ورشکست
۲. امید داشته شده؛ امید و انتظار؛ آرزو، آرمان

طبیعی‌ست که در دوران صنعتی کردن محدودیت‌های معینی در مورد برخی اموال به وجود می‌آید و شاید بعضی ویتربین‌های مغازه‌های شهر کابل رنگینی و زرق‌وبرق خود را از دست بدهد و تفاخرات اقشار تجمل‌پرست بالایی جامعه کاملاً راضا نشود. این نکته را باید در نظر داشت که تجدید اقتصاد یک پایه‌ی ما که میراث استعمار و شیوه‌ی اداره‌ی استعماری و غیرملی می‌باشد و صنعتی کردن آن به یک بازار وسیع و سرمایه‌ی کافی ضرورت دارد. بنا بر محدودیت مالی داخلی، قلت تجربه و پرسونل کافی ماهر ناممکن است به تنهایی بتوان رشد سریع اقتصادی را تأمین کرد استعمار نوین را که در کمین است، طرد نمود. به همین جهت است که همکاری اقتصادی و تخنیکی کشورهای سوسیالیستی یک امر تصادفی نه، بلکه یک ضرورت حیاتی است که همکاری بین آن کشورهایی که با تمایلات استعمار نوین مخالفند و اقتصاد خود را به شکل مترقی تجدید ساختمان می‌دهند، باثمر و دوامدار بوده است و ما می‌توانیم که با بسط و توسعه‌ی این نوع همکاری اتکا خود را به بازار جهانی سرمایه‌داری کمتر سازیم و در نتیجه موقوف بهتری به دست آورده و کشور را از سیستم تقسیم کار بین‌المللی سرمایه‌داری جدا سازیم و به صورت اساسی وضع اقتصادی خود را بهبود بخشیم.

در پایان می‌توان گفت که انجام امر مهم صنعتی کردن کشور که یک مسئله‌ی حیاتی است، مستلزم آن است که یک حکومت واقعاً ملی و دموکراتیک در این مرحله‌ی تاریخی بر سر کار باشد و رهبران آن نیازمندی‌های واقعی اقتصادی و اجتماعی جامعه را درک کنند و کشور را در مسیر رشد غیر سرمایه‌داری که یگانه طریق ریالستیک رشد می‌باشد سیر دهند. ولی در شرایط فعلی هدفی به جز تأمین منافع آزمندان‌های فردی و طبقاتی و منافع حامیان امپریالیستی مطمح نظر نیست. تنها مبارزه‌ی متشکل و پیگیر کشور ما را به راه رشد که ضامن استقلال ملی است سوق خواهد داد و روزی که ما بتوانیم با ایجاد صنایع بزرگ و اساسی بر روی پای خود بایستیم فرار سیدنی است.

||||||| شماره‌ی بیست و پنجم | سال اول | ۹ سنبله ۱۳۴۷ - ۳۱ آگست ۱۹۶۸ |||||
بیرک کارمل

دو بر خورد و خط مشی متضاد در مسئله‌ی ملی پشتونستان

یک مسئله و دو برخورد و خط مشی متضاد.

مسئله‌ی پشتونستان و برخورد نادرست محافل حاکمه‌ی افغانستان با آن:

بنابر نفوذ استعمار و سلطه‌ی طبقات حاکمه‌ی ارتجاعی و اداره‌ی استبدادی در کشور، بنابر ماهیت طبقاتی حکومت‌های افغانستان، برخورد هیئت حاکمه‌ی کشور در مسئله‌ی ملی پشتونستان جهت

ماهیت نیم‌بند ملی و غیردموکراتیک، ناستوار و نادرستی داشته و دارد که به صورت فرمول بندی شده، خطوط اساسی آن، که قابل انتقاد شدید می‌باشد، قرار آتی است:

- مسئله‌ی سرحد آزاد (پشتونستان آزاد) بعد از دهه‌ی اول استقلال در اثر توطئه‌ی خائنانه‌ی استعمار و ارتجاع، مطمح نظر و عمل قرار نگرفت، زیرا افغانستان نه تنها نتوانست در جبهه‌ی ضد استعمار و امپریالیسم به پا خیزد، بلکه در نتیجه خود نیز به حیث یک کشور وابسته باقی ماند.

- مسئله‌ی پشتونستان بر مبنای اصول علمی حل مسئله‌ی ملی و اصل «حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی» و در جریان واحد جنبش انقلابی ملی کشورهای تحت استعمار، هم‌زمان با استقلال طلبی خلق‌های کبیر هند طرح نگردید و هیئت حاکمه‌ی افغانستان «عنصر وقت» را تشخیص نداد.

در زمان تجزیه‌ی نیم‌قاره‌ی هند و پاکستان، ملت پشتونستان در اثر سیاست ددمنشانه‌ی استعماری در برابر انتخاب در راه مشکل مذهبی قرار گرفت، و قایع انقلاب در نیم‌قاره‌ی هند با سرعت فوق‌العاده بسط و توسعه می‌یافت و نیروهای ملی انقلابی خلق پشتونستان و بلوچستان برای تأمین آزادی و استقلال در نضج و اوج نهضت خود بودند، ولی حکومت آن وقت افغانستان هنوز در کابوس استعمار گرفتار بود و به کوچکترین اقدام مؤثر در زمینه‌ی دست نزد. در حقیقت از لحاظ منطق زمان، تاریخ قیام ملی و مسلحانه‌ی خلق پشتونستان به خاطر آزادی و استقلال، در همان اوضاع اغتشاش آمیز روزهای تجزیه‌ی هند بود. در آن زمان حکومت افغانستان از یک سو و نیروهای ملی، انقلابی خلق پشتون و بلوچ از سوی دیگر موضوع استقلال ملی پشتونستان را توأم با قیام بالاد رنگ مسلحانه و یا غیرمسلحانه‌ی مؤثر طرح نکردند، که می‌توان آن را یک اشتباه جبران‌ناپذیر تاریخی به شمار آورد. بالعکس مسئله‌ی پشتونستان از طرف هیئت حاکمه‌ی افغانستان وقتی مورد «توجه» قرار گرفت که دیگر استبداد و ستم ملی و سیاست خون و آهن حکومت دست‌نشانده‌ی امپریالیسم انگلیس یعنی پاکستان بالایی خلق‌های پشتونستان و بلوچستان تسلط یافته بود و جنبش انقلاب ملی مردم، وحشیانه سرکوب گردید (واقعه‌ی قهرمانانه و خونین چهار سده و زندانی شدن بیش از چهارده هزار آزادی‌خواه پشتونستان محکوم).

- ده‌ها سال سیاست خارجی یک‌جانبه‌ی کشور و وابستگی آن با امپریالیسم از یک سو و اختناق جنبش آزادی‌بخش پشتونستان از سوی دیگر، باعث آن گردید که در نتیجه مسئله‌ی پشتونستان از جریان جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و مترقی جهان منفرد باقی ماند و مقام بین‌المللی را حایز نگردید.

- در داخل افغانستان مسئله‌ی ملی پشتونستان به شکل دموکراتیک و ملی از پایین در میان خلق طرح نگردید، بلکه از «بالا» در تحت یک نوع نظارت پولیسی، به صورت رسمی و تشریفاتی طرح شد و در نتیجه مواعنی در برابر اقدام خلاق خلق‌های افغانستان در زمینه‌ی نهضت نجات‌بخش ملی پشتونستان به وجود آمد، در حالی که در جریان دهه‌ی دوم بعد از استقلال، صدها فرزند صدیق وطن از

اقوام مختلف کشور و قهرمانان آزادی‌جان‌های خود را در راه رهایی سرحدات آزاد (پشتونستان) از یوغ استعمار کهن و ارتجاع فدا کردند و در زندان‌های سیاه و یا در زیر چوبه‌های دار جان دادند.

- طرح مسئله‌ی ملی پشتونستان از طرف محافل حاکمه‌ی کشور به نحوی صورت گرفت که از یک سو موجب استحکام استبداد و ارتجاع گردید و از سوی دیگر باعث شیوع افکار فاشیستی و شوئیسم عظمت‌طلبانه و تعقیب سیاست تبعیض در میان خلق‌های نجیب و زحمتکش افغانستان شد و شوق خلق‌های کشور را درباره تضعیف نمود.

- جنبش آزادی‌بخش ملی پشتونستان در یک مسیر و یک جریان با جنبش دموکراتیک و ملی ضد فئودالیسم و ضد امپریالیسم خلق‌های افغانستان قرار نگرفت.

- محافل حاکمه‌ی افغانستان سعی فراوان مبذول داشتند تا مسئله‌ی پشتونستان را در کنترل و انحصار فتودال‌های مرتجع و مستبدین محلی و عناصر فاسد و رشوه‌خوار و معامله‌گران دو جانبه بین افغانستان و پاکستان و عمال کهنه‌کار استعمار و جیره‌خواران به پیش ببرند و هرگونه فعالیت نیروهای ملی دموکراتیک و مترقی خلق را خنثی سازند.

- محافل حاکمه‌ی افغانستان ابتکار به خرج ندادند تا نهضت رشد یابنده‌ی آزادی‌بخش ملی پشتونستان با نبرد مسلحانه و قطعات پارتیزانی پشتونستان آزاد و مبارزات مسالمت‌آمیز پشتونستان محکوم در یک جبهه و در تحت یک رهبری واحد پیشاهنگ جنبش انقلابی ملی توأم گردد.

- محافل حاکمه‌ی افغانستان تصمیم نگرفتند تا طبق روحیه‌ی فیصله‌های شورای ملی دوره‌ی هفتم و دو لویه جرگه‌ی اخیر، زمینه‌ی تشکیل حکومت آزاد ملی پشتونستان را تدارک ببینند.

- هیئت حاکمه‌ی افغانستان قادر بدان نشد که از نفوذ و تجاوز روزافزون نیروهای استعمارگر پاکستان به پشتیبانی نیروهای سنتو و سیاتو، در رأس آن امپریالیسم آمریکا، در سرحدات آزاد (پشتونستان آزاد) جلوگیری کند.

این وضع از یک سو باعث تضعیف جبهات مبارزه‌ی رهایی‌بخش در پشتونستان آزاد گردید و از سوی دیگر بر تمامیت ارضی کشور لطمه وارد نمود.

- حکومت‌های افغانستان طی مدت بیست سال بعد از تجزیه‌ی هندوستان قادر نشدند که توجه جدی محافل بین‌المللی را به جانب جنبش آزادی‌بخش ملی پشتونستان معطوف سازند. این تنها شوری بود که از حل مسالمت‌آمیز مسئله‌ی ملی پشتونستان به حیث پرنسیپ دفاع کرد.

موجز این‌که محافل حاکمه‌ی افغانستان از ترس بیداری خلق‌ها و اوج‌گیری نیروی نهضت دموکراتیک و ملی در داخل و جنبش آزادی‌بخش ملی خلق پشتون و بلوچ پیوسته سعی کرده است تا سیاست صوری و نیم‌بند خود را تا حدود استحکام خویش و مقرون به صلاح و به نفع طبقه‌ی حاکمه‌ی

افغانستان تعقیب و تأیید نماید.

بر خورد و خط مشی دموکراتیک خلق در مسئله‌ی ملی پشتونستان:

تجربه‌ی تاریخ مبین این حقیقت تلخ و جان‌گداز است که استعمار و هیئت‌های حاکمه‌ی مرتجع، پیوسته سعی ورزیده‌اند تا به مقصد حراست امتیازات مادی و معنوی خویش و ایجاد تفرقه‌های ملی در میان خلق کارگر، از سیاست ستمگری ملی پشتیبانی کنند.

علاوه بر آن امپریالیسم به اشکال کهن و نوین سیاست استعماری به کوشش خود برای تابع کردن ملل می‌افزاید و پیوسته به اتفاق هواداران داخلی خویش ستمگری ملی را تشدید می‌کند. این سیاست اسارت‌آور، در سیر تاریخ ملی افغانستان و پشتونستان به وضاحت دیده می‌شود.

تنها بر مبنای مبارزه‌ی طبقاتی و در جریان ساختمان نظام نوین اجتماعی امکان‌پذیر است که برنامه‌ی مترقی مسئله‌ی ملی اجرا و برادری و اتحاد کامل خلق‌های یک وطن واحد، به صورت داوطلبانه برقرار گردد و با جبران عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی و تساوی حقیقی در رشته‌های سیاست و اقتصاد و فرهنگ نفاق و تفرقه‌های ملی از بین برود. ستم ملی که محصول شرایط نظام‌های فئودالی و سرمایه‌داری و نفوذ و تسلط استعمار و امپریالیسم در جهان است، با تحقق اصل «حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی» از بین رفته می‌تواند.

معهداً، باید خاطر نشان ساخت که: «حل مسئله‌ی ملی و حقوق ملل در تعیین سرنوشت‌شان تا سرحد جدایی و استقلال را نمی‌توان با مسئله‌ی صلاح بودن جدایی فلان یا به‌همان قوم و ملت، در فلان یا به‌همان زمان مخلوط کرد». مسئله‌ی ملی فقط بر اساس مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان و با ارتباط با مبارزه‌ی آزادی‌بخش ملی ضد استعمار و امپریالیسم می‌تواند به صورت علمی حل و فصل گردد. باید تذکر داد که مسئله‌ی ملی همیشه خصلت یکسان ندارد و جنبه‌ی وظایف جنبش انقلاب ملی در دوره‌های مختلف رشد و تکامل اجتماعی و جنبش و انقلاب تغییر می‌کند.

جریان دموکراتیک خلق افغانستان در مدت کوتاه حیات سیاسی خود، بر مبنای اصول و احکام جهان‌بینی علمی و بر اساس وظیفه‌ی ملی و بین‌المللی خویش، به شیوه‌ی مترقی و وطن‌پرستانه و دموکراتیک و ملی، خط مشی خلاق و ابتکاری خود را در باره‌ی حل مسئله‌ی پشتونستان دلیرانه طرح کرده و آن را از طریق مبارزه‌ی پارلمانی و خارج پارلمانی مجدانه در عرصه‌ی عمل قرار داده است.

خطوط اساسی مشی دموکراتیک خلق در مسئله‌ی ملی پشتونستان بر مبنای اصل مرامی دموکراتیک خلق که می‌گوید:

«اشغال‌گران امپریالیست بریتانیا خط استعماری نام‌نهاد دیورند را در سال (۱۸۹۳ ع) بر قلمرو سیاسی افغانستان خلاف اراده‌ی خلق‌های آن تحمیل کرد و در نتیجه یک قسمت از ساحه‌ی مملکت

ما را از پیکر آن جدا نمود. از آن تاریخ تاکنون جنبش‌های ملی ضد استعماری و امپریالیستی خلق‌های پشتونستان به صورت مستمر و مداوم جریان دارد. نیروهای ترقی‌خواه دموکراتیک خلق افغانستان به پیروی از اصل «حق تعیین سرنوشت ملل» از جنبش‌های بخش ملی خلق‌های پشتونستان پشتیبانی می‌کند؛ عبارت است از:

۱- دفاع‌پیگیر و دلیرانه از جنبش آزادی‌بخش ملی خلق پشتونستان و بلوچستان به رهبری نیروهای صدیق ملی و ترقی‌خواه دموکراتیک و پیشرو ضد ارتجاع و ضد امپریالیسم در یک جریان وسیع توأم با جنبش دموکراتیک و ملی خلق‌های افغانستان و مبارزه علیه هر گونه تمایلات فاشیستی و شوئیسم عظمت‌طلبانه و سیاست الحاق‌طلبی و تبعیض و ستم ملی.

۲- اتحاد و همبستگی تمام نیروهای طرفدار آزادی و استقلال و دموکراسی در داخل افغانستان و پشتونستان و بلوچستان در یک صف جهانی با بشریت مترقی پیشاهنگ و نهضت‌کارگری و نیروهای جنبش آزادی‌بخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که در مبارزه با امپریالیسم و به خاطر صلح، استقلال ملی، دموکراسی و آزادی ملت‌ها و سوسیالیسم به پیش می‌روند.

۳- مبارزه علیه پکت‌های نظامی سنتو و سیاتو در همجواری افغانستان و تأیید پروگرام و خط مشی احزاب و نهضت‌های ترقی‌خواه دموکراتیک ضد استعمار کهن و نوین و امپریالیسم در پشتونستان و بلوچستان و پاکستان.

۴- شرکت دادن و به شور و شوق آوردن خلق‌ها، اعم از کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، عناصر ملی ترقی‌خواه دموکراتیک و وطن‌پرست و روشنفکران در یک جبهه‌ی متحد آزادی‌بخش ملی پشتونستان و کوتاه کردن دست فئودال‌های مرتجع، کمپرادورها، خائنین، مرتجعین و مستبدین در نهضت انقلاب ملی پشتونستان و بلوچستان.

۵- تا حدود امکان جستجوی طرق حل مسالمت‌آمیز مسئله‌ی پشتونستان، بدون این که شکل دیگر مبارزه‌ی (قهرآمیز) از نظر انداخته شود.

در خاتمه با بانگ رسا اعلام می‌گردد که حل مسئله‌ی ملی پشتونستان و نهضت دموکراتیک و ملی افغانستان بالایی یکدیگر تأثیر متقابل دارند.

استقرار صلح در این منطقه‌ی جهان، تحکیم استقلال ملی، تأمین آزادی و استقلال پشتونستان و بلوچستان قویاً در شرایطی امکان‌پذیر است که: (۱) پیوسته سیاست و موقف بین‌المللی افغانستان به صورت روزافزون، نه تنها نسبت به سیاست خارجی ایران و به خصوص پاکستان ماهیت مترقی و ضد امپریالیستی نیرومندی را حایز باشد، بلکه به صورت روزافزون باید به جهت سیاست مترقی بسط و توسعه یابد و (۲) در داخل سطح آهنگ سریع رشد اقتصاد ملی و تکامل اجتماعی و فرهنگی و دموکراسی کردن

کشور و ترقی اجتماعی و رفاه خلق‌های افغانستان، بدون تبعیض و ستمگری ملی، وسیعاً تأمین گردد. پیروز باد جنبش دموکراتیک و ملی افغانستان و جنبش آزادی‌بخش ملی پشتونستان و بلوچستان در جریان عظیم جنبش‌های انقلابی ضد ارتجاع و ضد امپریالیسم.

||||||| شماره‌ی بیست‌وششم | سال اول | ۱۸ سنبله ۱۳۴۷ - ۹ سپتامبر ۱۹۶۸ |||||

غرجستانی

احتکار و قلت غله

بنا بر وضع خیلی عقب‌مانده‌ی زراعت در کشور، تناسب رشد تولیدات زراعتی با نیازمندی‌های روزافزون مردم ما به مواد اولیه‌ی زراعتی و افزایش سریع نفوس هماهنگی ندارد. با آن هم مقادیر بیشتر غله توسط ملاکین بزرگ، سودخواران، جلابان^۱ و محتکرین تصاحب گردیده و به دست ایشان تمرکز پیدا می‌نماید. بدین جهت دهقانان بی‌بضاعت و زحمتکشان ده همه‌ساله فشار کمبود غله را بر دوش خود به سختی احساس می‌نمایند و مجبورند که در نیمه‌ی سال یا به سود فاحش و سنگین، پول و غله به قرضه بگیرند و یا حاصلات ناچیز آینده‌ی خود را به قیمت‌های ارزانی قبلاً به سلم بفروشند. برای اکثریت اهالی شهرها اصلاً تهیه‌ی آرد و نان معضله‌ی بزرگی به شمار می‌رود. توجه کنید: عاید متوسط روزانه‌ی اکثریت زحمتکشان شهر بیشتر از ۲۰ افغانی نیست؛ هرگاه تعداد خانواده‌ی یک نفر از زحمتکشان را ۵ نفر بشماریم و قیمت یک قرص نان هم ۳ افغانی است و یا قیمت یک سیر آرد دست کم ۶۰ افغانی، حساب به دست شما. تنها مصرف نان خشک این خانواده‌ی رنجیده را با این عاید پوره نمایید!

ملاکین و محتکرین بی‌رحم از این مجبوریت مردم که خواهی نخواهی حداقل نان خشک بخور و نمیر را باید به دست آورند، استفاده‌ی ناجائز کرده، شرایط سنگینی را بر مردم تحمیل می‌نمایند و در پی آنند که پیوسته قیمت‌ها را از طریق بالا نگه داشتن تقاضا برای غله و محدود کردن عرضه‌ی آن، در سطح بلندی حفظ و یا آن را باز هم ارتقا بخشند. از اینجاست که احتکار غله از گذشته‌ها به این طرف به حیث منبع پردرآمدی برای عاملین آن و وسیله‌ی اعمال فشار کمرشکن بر مردم بینوای ما درآمده است. محتکرین همه‌ساله مقادیر زیاد غله را جهت احتکار و فروش آن به قیمت‌های سرسام‌آور در مواقعی که کارد قحطی و گرسنگی به استخوان مردم رسیده باشد، در گدام‌های نمناک، چاه‌ها و زیر تل‌های^۲ خاک پنهان می‌نمایند. چه بسا اتفاق افتاده که هزاران خروار گندم حاصل کار پرمشقت دهقانان تهیدست و

۱. کسی که بنده و برده را از شهر به شهر دیگر برای فروش ببرد؛ جلب‌کننده؛ به طرفی

کشنده

۲. توده‌ی بزرگ خاک یا شن؛ تپه؛ پشته

زحمتکش کشور این ذخایر و انبارها سیاه گردیده و پوسیده است. در حالی که قلت و کمبود غله در کشور به شدت محسوس بوده.

اکنون این وضع برای مردم غیرقابل تحمل گردیده است. مگر تا چه وقت می‌توان مردم را فریب داد که دست‌نگر کشورهای دیگری باشند و سطح تولیدات زراعتی در داخل این قدر عقب‌مانده نگه داشته شود و محتکرین و ملاکین بزرگ با دست آزاد به چپاول مردم بپردازند. اقدام اولی قاطع در این زمینه کوتاه کردن فوری دست محتکرین بی‌رحم، استقرار قیمت عادلانه برای غله و به خصوص گندم و احداث سیلوها و گدام‌های عصری در تمام شهرهای کشور می‌باشد. ضرورت به اثبات نیست که سیلوها برای نگه‌داشت غله، جلوگیری از ضایعات و تنظیم قیمت‌های آن حائز اهمیت فراوان است که بهترین نمونه‌ی آن سیلوه‌های کابل و پلخمیری است که مجموعاً گنجایش ۷۰ هزار تن غله را دارا بوده و هر یک با تمام وسایل عصری ماشینی مجهز می‌باشد که می‌تواند برای مدتی بیشتر از ۱۰ سال گندم را بدون این که فاسد و پوسیده گردد حفظ نماید. این سیلوها به انضمام یک آسیاب و یک کارخانه‌ی مختلط بزرگ نان‌پزی در جوار سیلوه‌های کابل در زمره‌ی اولین کمک‌های مساعد اقتصادی و تخنیکی کشور بزرگ دوست و همسایه‌ی ما اتحاد شوروی است که از آغاز تا کنون نقش پرثمیری را انجام داده‌اند و در عین حال خیلی باصرفه بوده و طی ۹ سال کار مجموعاً یک مرتبه بیشتر از میزان عمومی مصارف ساختمان آن‌ها مفاد خالص بار آورده‌اند و کارخانه‌ی نان‌پزی به تنهایی به اندازه‌ی تقریباً دو برابر مخارج ساختمانی خود نفع داده است.

نقش مثبت و ثمربخش سیلوها، آسیاب و فابریکه‌ی نان‌پزی در حیات روزانه‌ی مردم و در امر جلوگیری از قحطی و نایابی مطلق نان در شهر کابل خیلی مشهود و معلوم است. با به کار افتیدن فابریکه‌ی نان‌پزی یکی از مشکلات عمده‌ی اکثر شفاخانه‌ها، مؤسسات، مکاتب لیلیه و به خصوص مراکز عسکری که قبلاً در آن نان به صورت غیرصحی تهیه می‌گردید و موجب آزار و اذیت سپاهیان و مردم می‌شد، تا حدود زیادی رفع گردید و سهولت‌های زیادی را برای آن‌ها به وجود آورد. بنابراین ایجاب می‌نماید که نه تنها از سیلوی مرکز و ملحقات آن در جهت مصالح مردم استفاده‌ی درست و همه‌جانبه به عمل آید، بلکه لازمه‌ی آن است که شبکه‌ی وسیعی از این نوع تأسیسات در سرتاسر کشور بسط و گسترش یابد؛ چه هنوز در تمام شهرهای مملکت نان غیرصحی به مردم عرضه می‌گردد. هنوز هزاران آسیاب آبی فرسوده که میراث دوران‌های اولیه‌ی زندگی بشری است گندم و سایر غلجات را با خاک، ریگ و کثافات آن‌ها یکجا آرد کرده به خورد مردم می‌دهند و هزاران هزار سیر گندم هم‌اکنون در گدام‌ها و زیر تل‌های خاک که در قبض محتکرین آزمند، سودخواران حریص و ملاکین بزرگ ستمگر می‌باشد، انتظار قیمت‌های بلندتر و سودهای نارواتری را می‌کشند.

به نتیجه رساندن این خواسته‌های خیلی فوری مردم که باید از لحاظ خواروبار تأمین گردند، قیمت‌های عادلانه‌ای برای مایحتاج زندگی و به خصوص آرد و نان که ماده‌ی اولیه و اساسی غذایی اکثریت عظیم مردم ما را تشکیل می‌دهد، تعیین و مستقر گردد، قحطی و گرسنگی از جامعه محو شود، فقط از طریق مبارزه‌ی پیگیر خود مردم در زمره‌ی سایر خواسته‌هایشان امکان‌پذیر است.

||||||| شماره‌ی سی و چهارم | سال اول | ۱۳ | عقرب ۱۳۴۷ - ۴ نوامبر ۱۹۶۸ |||||
ببرک کارمل

آزادی لسان

اصل آزادی زبان عبارت از آن است که تمام مردم حق داشته باشند به زبان مادری و مروج خود حرف بزنند، علم بیاموزند، نشرات نمایند، مکاتبه کنند و در محاکم از خود دفاع نمایند. از نظر پرنسپ نمی‌توان هیچ کسی را جبراً وادار به آموختن تکلم و نوشته به زبان دیگری نمود (غیر از آنچه که ماهیت تعلیمی دارد و در اینجا موضوع بحث ما نیست.) در شرایط تسلط استعماری و در تهاجمات سابق چنین مرسوم بود (حتی تاکنون به اشکال مختلف در جوامع طبقاتی معمول است) که وقتی یک ملت یا قوم تحت تهاجم و تسلط ملت و یا قوم حاکم قرار می‌گرفت، زبان مادری و فرهنگ ملی ملت یا قوم تحت ستم مورد تحقیر قرار گرفته و کوشش می‌شد که به زور سر نیزه محو شود و لسان ملت یا قوم ستمگر برایشان تحمیل گردد، تمام امور دوایر حکومتی، دفاتر مالیاتی و اداری، محاکم و مکاتب به آن لسان برگردانده شود. مقرر می‌گردد که نامه‌ها، مکاتیب و عرایض به ادارات مقامات رسمی به زبانی که مردم به آن به هیچ آشنایی نداشتند تحریر باید و حتی مردم وادار گردند که جبراً به آن تکلم نمایند. همچنان از طرف ملیت‌ها و اقوام حاکم در درون جامعه نیز بر ملیت‌ها و اقوام دیگر و اقلیت‌ها که در یک سرزمین مشترک و مادری به سر می‌بردند، رویه‌ی بدتر از آن صورت می‌گرفت.

پر واضح است که این رویه‌ی ظالمانه علاوه بر استخفاف بزرگی که بر ملل محکوم بود، باعث آن می‌گردید که تمام غنای علم و فرهنگ ملل و امکانات انکشاف آن از میان برود و یا لطمه‌ی سنگینی بر آن وارد آید تا در همان مراحل ابتدایی انکشاف خود باقی بماند، بسیار استعداد‌های پربنوع اقلیت‌ها و ملت‌های ستمدیده و محکوم، در نطفه محو گردد. نمونه‌هایی از چنین فشارها و ستمگری‌های ملی در تاریخ و حال زیاد است، که به طور مثال می‌توان فجایع و بدبختی‌هایی را که ستم استعمار انگلیس بر مردم هند و پاکستان تحمیل کرد، از رشد و انکشاف السنه ملی جلوگیری نمود و در عوض آن نفاق‌های

ملی و لسانی را دامن زد، یادآوری نمود که امروز جامعه‌ی هند از ناحیه‌ی لسان‌ها و صورت حل این مسئله مواجه به مشکلات عظیمی می‌باشد. با استفاده از این نظر و استنباط غلط، توسط محافل و عناصر محاکم ارتجاعی کوشش می‌شود که با تمام قدرت و وسایل دست‌داشته، فرهنگ زبان و خصوصیات ملی یک ملت، ملیت یا یک قوم سرکوب گردد. بدین جهت است که مسئله‌ی آزادی ملت‌ها از یوغ استعمار، ستم و استبداد و وابستگی‌های گوناگون بر اساس حق تعیین سرنوشت ملل به صورت یک مسئله‌ی حاد و اوج‌گیرنده‌ی جهان امروزی درآمده است. ایدئولوگ‌های مرتجع و بورژوایی سعی می‌ورزند که حل مسئله‌ی ملی را به صورت غلط و به اشکال کهنه‌ی آن تبلیغ نمایند؛ زیرا، مصالح و دوام حاکمیت طبقات حاکمه را در آن می‌بینند، ولی جهان‌بینی علمی و نوین ثابت می‌سازد که طبیعی بودن عدم تساوی میان ملل و خصوصت ملی ادعایی ست بی‌پایه و امری ست مصنوعی که زائیده‌ی شرایط ناچور اجتماعی و اقتصادی می‌باشد. ملت‌ها و اقوام از نژادهای مختلف می‌توانند با وارد آمدن تحول کیفی و بنیادی در زندگی مادی و اقتصادی ایشان که بر پایه‌ی تغییر در روابط تولیدی به سود طبقات محروم جامعه صورت می‌پذیرد، در کمال صلح و آرامش و وحدت و هماهنگی در کنار هم، در یک وطن به سر برند. آنچه را ایدئولوگ‌های مرتجع و بورژوایی ادعا می‌نمایند که مسئله‌ی ملی و لسان حل ناشدنی است و خصوصت ملی یا برجا می‌ماند، تا آنجا صحیح است که سیستم‌های مبتنی بر طبقات و استثمار انسان از انسان باقی‌ست و مصداق آن تمام جهان کهنه و جوامع طبقاتی می‌باشد، ولی این مسئله در جوامع نوین بری از هر گونه ستم و استثمار انسان از انسان راه حل معقول و منطقی را به خود یافته است، شکل جدیدی از روابط و همکاری ملل پدید آمده و تساوی واقعی بین آن‌ها به تحقق پیوسته است. نظام‌های نوین مترقی در جهان عملاً به اثبات رساندند که راه حل منطقی و مترقی این مسئله این است که اسارت اقتصادی و سیاسی از میان مردم برداشته شود، حقوق مساوی برای تمام مردم تأمین، لسان و فرهنگ آنان، بدون این که از هم جدا شوند، احترام و تقویت گردد. البته این امر موجب آن می‌شود تا مردم داوطلبانه متحد شوند و مسائل بغرنجی را متفقاً حل نمایند. بر این اساس بقایای قبایل و اقوام منفرد و عادات قبیلوی و قومی از میان می‌رود و فرهنگ‌های ملی که محتوای آن‌ها مترقی می‌باشد، رشد می‌کند استعداد و قریحه‌ی ملی و لسانی در یک وطن مشترک پرورش می‌یابد.

تا اینجا مطلب عمومیاتی بود که تذکرات مختصری از آن داده شد و حال باید دید که وضع لسان‌ها در کشور ما از چه قرار است:

در کشور عقب‌مانده‌ی ما، زبان‌های متعددی موجود است که مردم به آن‌ها مکالمه می‌نمایند. تمام خلق‌های کشور با وصف داشتن لسان‌های جداگانه مشترکاً رنج و بدبختی را متحمل شده‌اند و در مبارزات علیه بیگانگان و مهاجمین دوش‌به‌دوش هم از وطن دفاع کرده‌اند. ولی استعمار و طبقات

حاکم‌های ارتجاعی در طول تاریخ کشور با ایجاد کینه و خصومت میان خلق‌های زحمتکش و وطن‌کوشش کرده‌اند که از اتحاد و وحدت آن‌ها جلوگیری نمایند. زمانی اختلافات نژادی، منطقه‌ای و مذهبی و گاهی قومی و لسانی را دامن زده و حاد ساخته‌اند تا خود به تاسی از این اصل مشهور استعماری و نسخه‌ی کهنه برای شیوه‌ی اداره‌ی استعماری و استبدادی که «تفرقه بینداز و حکومت کن» از بیداری شعور مردم جلوگیری کرده و بقای خود و طبقات ارتجاعی را که از آن نمایندگی کرده‌اند، تأمین نمایند. با تأسف باید گفت که لسان‌های ملی و محلی در افغانستان نه تنها پرورش داده نشده است، بلکه به وسایل گوناگونی در برابر فریاد آزادی‌خواهانه‌ی مردم مبنی بر داشتن حق آزادی تکلم، نشرات، آموزش و دادخواهی به زبان مادری خود از طرف طبقات محافل و عناصر مرتجع شدت عمل نشان داده شده و گنجینه‌های پربهای ادب و فولکلور مردم مورد تعرض و تباهی قرار گرفته است. به منظور این که نقش و ارزش آزادی لسان که در ترقی و توسعه‌ی فرهنگ و بیداری مردم مؤثر می‌باشد، نشان داده شود حقایقی را به طور مثال مطرح می‌نماید:

همه می‌دانند که متأسفانه اکثریت قریب به تمام مردم بی‌سوادند، پس چطور توده‌های مردم از نشرات رادیویی که به زبان‌های غیر از زبان خودشان باشد، می‌توانند استفاده نمایند و یا از مطلب نشراتی که به زبان خودشان تحریر نیافته، از طریق باسوادان به درستی مطلع گردند. آموزشی که به زبان مادری اطفال صورت نگیرد، مجبورند که با صرف چندین سال وقت لسان دیگری را بیاموزند و بعداً قادر گردند، مطالب و مفاهیم علمی را فراگیرند که این امر باعث عقب‌ماندگی سطح شعور و ذهن آنان می‌گردد، در حالی که در لسان خودی با سرعت و عمق بیشتر می‌توانند وظیفه‌ی آموزشی خود را انجام دهند. قضیه‌ی مشخصی را که در یکی از محاکم مطرح باشد در نظر گیریم: متهم که اصلاً لسان‌های معمول در محکمه را نداند چطور می‌تواند از خود دفاع نماید و احیاناً بی‌گناهی خود را به اثبات رساند، در این صورت بناءً حق فرمان محکومیت وی صادر خواهد شد. حقایق نشان می‌دهد که به مشکل می‌توان لسان را بر مردم تحمیل کرد، برعکس آن که کوتاه‌نظران و ملت‌پروران دروغین ادعا می‌نمایند این امر باعث انکشاف و غنای لسان نمی‌گردد، بلکه یک زمان را با کار جدی از طریق تألیفات و تراجم آثار مترقی و علمی، تعمیم وسیع آن در میان متکلمین مربوطه، نوآوری‌های معقول و بجا و وارد آوردن اصلاحات در آن می‌توان بسط و انکشاف داد، بدون این که در برابر السنه‌ی دیگر حساسیت نشان داد و یا آن را محترم‌نشمرد.

ما معتقدیم که باید در برابر تمام لسان‌های افغانستان، از کوچک تا بزرگ برخورد علمی و عاقلانه صورت گیرد، کلیه‌ی آن‌ها رشد و انکشاف داده شده و احیا گردد. آزادی تکلم، آموزش، نشرات، مکاتبات، دفاع و غیره علی‌السویه برای تمام لسان‌ها تأمین گردد.

وطن پرستان ترقی‌خواه دموکراتیک خلق افغانستان بر آنند که در جامعه‌ی نوین و مترقی کشور حل دموکراتیک و اساسی، قاطع و علمی مسئله‌ی لسان‌ها امکان‌پذیر خواهد بود.

||||||| شماره‌ی چهل و دوم | سال اول | ۱۶ جدی ۱۳۴۷ - ۵ جنوری ۱۹۶۹ |||||

ببرک کارمل

بیکار عادلانه‌ی ما در راه تأمین ترقی اجتماعی و رفاه عمومی خلق وطن ما افغانستان
نیروی دموکراتیک خلق افغانستان به پیشگاه خلق، در برابر بیکار عادلانه‌ی آزادی‌بخش ملی و دموکراتیک در کشور ما هدف‌های صلح، استقلال ملی، دموکراسی، ترقی اجتماعی و رفاه عمومی را قرار داده است. درباره‌ی صلح، استقلال ملی، دموکراسی قبلاً صحبت‌های فراوان کرده‌ایم. اکنون هدف‌های دوگانه‌ی ترقی اجتماعی و رفاه عمومی خلق کشور را مورد بحث قرار می‌دهیم و توأم با توضیح موجز علمی درباره‌ی این دو هدف، از نظام موجود در کشور انتقاد علمی می‌نماییم. قبل از این که وارد بحث دوگانه‌ی فوق شویم باید یکبار دیگر خاطر نشان ساخت که در شرایط کنونی نیل به ترقی اجتماعی و رفاه عمومی در جامعه‌ی افغان، بدون تعقیب یک سیاست صلح‌آمیز و استقرار استقلال ملی (سیاسی و اقتصادی) و تعمیم دموکراسی و ایجاد یک حکومت دموکراتیک و ملی از تمام نیروهای ترقی‌خواه و وطن‌پرست در یک جبهه‌ی وسیع امکان‌پذیر نیست.

زیرا که:

۱- صلح برای ما و تمام خلق‌های جهان یک امر حیاتی و یک ضرورت مبرم برای تأمین استقلال ملی و تعمیم دموکراسی به شمار می‌رود.

۲- استقلال ملی (اعم از سیاسی و اقتصادی) زمینه‌ی رشد و تکامل همه جانبه و سالم جامعه‌ی ملی ما را تأمین می‌نماید. لذا استقرار ملی به درجه‌ی اول تشکیل یک دولت ملی را ایجاد می‌کند.

۳- دموکراسی واقعی که شکلی از حکومت است، مساعدترین شکل برای احیای استعداد‌های مردم و جلوگیری از بروکراسیسم و استبداد می‌باشد.

بنابر این دموکراسی شرط ضروری و اولیه‌ی رشد و تکامل و ترقی سالم اجتماعی دوران معاصر محسوب می‌گردد. به همین جهت است که گفته می‌شود: «مبارزه در راه دموکراسی جزء لاینفک مبارزه در راه سوسیالیسم است.» با تذکر فرمول بندی شده‌ی فوق، می‌پردازیم به ارزیابی هدف‌های ترقی اجتماعی و رفاه عمومی خلق افغانستان.

ترقی اجتماعی:

واقعیت انکار ناپذیر است که کشور ما در تمام شئون حیاتی اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرن‌ها از کشورهای پیشرفته‌ی جهان عقب مانده است.

متأسفانه در این عقب‌ماندگی هم در چنان وضع بدی قرار داریم که کشورهای مترقی جهان به صورت شگفت‌انگیزی به سرعت ماشین به پیش می‌روند، ولی جامعه‌ی ما پایه‌پای «کاروان شتر» حرکت می‌کند، که طبعاً میان این دو نوع حرکت روزبه‌روز فاصله و شکاف عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد. به همین جهت وظیفه‌ی فوری و ضروری و حیاتی که در وضع کنونی در مقابل ما قرار دارد عبارت است از ایجاد شرایط مساعد اجتماعی به خاطر تأمین آهنگ سریع و همه‌جانبه‌ی رشد و ترقی جامعه‌ی افغانی ما، تا بتواند عقب‌ماندگی چندین صدساله‌ی ما را طی مدت کوتاهی جبران کند.

سؤال مطرح بحث قرار می‌گیرد که ترقی یعنی چه و معیار ترقی کدام است؟ تئوری علمی پاسخ می‌دهد که ترقی «یعنی حرکت سریع و جامع یک جامعه در مسیر رشد در جهت رسیدن به سطح جهانی تکنیک، کلتور و نظام عادلانه‌ی اجتماعی» معیار ترقی عبارت است از ماهیت مترقی یک نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یک جامعه که امکانات نوینی را برای تکامل نیروهای تولیدی آماده می‌سازد و سریع‌ترین آهنگ رشد جامعه را تأمین می‌نماید. اکنون می‌بینیم که بر اساس تعریفات فوق کشور ما، کشوری است که در زمینه‌های تولیدی، توزیع، آهنگ رشد، حاصل‌دهی کار و مهارت در کار، تکنولوژی و ساینس، تعلیم و تربیت، نظم و تشکیل اجتماعی و دولتی، سواد، صحت و رفاه مادی و معنوی مردم و فرهنگ عمومی و غیره در پایین‌ترین سطح جهان قرار دارد و زنجیرهای نظام فرتوت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی موجود در کشور به صورت وحشیانه راه رشد نیروهای تولیدی را مسدود ساخته است. به این معنی، در جامعه‌ی کنونی ما که اسیر چنگال‌های بی‌رحم مقررات کهنه‌ی فئودالی و قبیله‌ای است و هر روز نیروهای خشن و سیاه ارتجاعی، استبدادی و استعماری جلو هرگونه رشد و ترقی اجتماعی کشور ما را می‌گیرد و کشور را به جهت جهل و بی‌سوادی، بیماری و فقر می‌کشاند، هیچ‌گونه امکانی وجود ندارد تا شرایط تأمین رشد و ترقی همه‌جانبه‌ای را در جامعه به وجود آورد. درست است که هیئت حاکمه‌ی افغانستان سیاست تبلیغاتی برای رشد اقتصادی و فرهنگی کشور دارد. ولی واقعیت هالکت‌بار زندگی توده‌های عظیم خلق کشور و کندی رشد مبین این حقیقت تلخ است که سیاست‌های هیئت حاکمه‌ی افغانستان جز اغوا، فریب و کذب چیز دیگری بوده نمی‌تواند. باید جداً خاطر نشان ساخت که این سیاست صرفاً تبلیغاتی و این «رشد و ترقی» بطنی، سطحی، جزبی و ناسالم در شئون مختلف زندگی اجتماعی کشور بسیار، بسیار کمتر از آن حدی است که در دوران معاصر جهان برای تکامل سریع جامعه‌ی ما لازم است و هم بسیار، بسیار کمتر از آن امکاناتی است که برای رشد و ترقی و جامع کشور ما میسر است. تجربه‌ی نظام‌های نوین و مترقی

جهان نشان می‌دهد که می‌توان شرایط رشد و ترقی سریع جامعه را که طی قرون متمادی انجام نگرفته، در دوران زندگی یک نسل آماده ساخت. ولی با کمال تأسف هیئت حاکمه‌ی افغانستان که از منافع طبقه‌ی ارتجاعی خود نمایندگی می‌کند و از امپریالیسم و ایدئولوژی ارتجاعی و بورژوازی تبعیت می‌نماید، تلاش می‌ورزد تا از رشد و ترقی سریع و خلاق جامعه، سقوط و زوال اجتناب‌ناپذیر طبقه‌ی خود جلوگیری نماید. هیئت حاکمه تا آن حدی به سست شدن زنجیرهای اسارت و بردگی از دست‌وپای مردم تن درمی‌دهد که بقا و منافع طبقاتی‌اش در آن متصور باشد و آن‌گاه مزورانه نام آن را ترقی می‌گذارد و با پررویی تبلیغ می‌نماید که «امکانات برای پیشرفت و ترقی جامعه‌ی افغانستان بیش از این وجود ندارد.» ولی علی‌رغم این ادعای دور از واقع، با استناد تئوری علمی و تجربه‌ی کشورهای مترقی و پیشرو جهان می‌توان گفت که امکانات ترقی و رشد سریع و جامع در کشور ما وسیعاً وجود دارد و افغانستان می‌تواند با نیرو و سرعت شگفت‌انگیزی فاصله‌ی چندین قرن عقب‌ماندگی را دوران زندگی یک نسل طی کند. ولی مشروط بر این که نظام کهن اجتماعی-اقتصادی و سیاسی موجود دگرگون گردد و نظام نوین و مترقی و دموکراتیک در جای آن بنشیند. زیرا تنها چنین نظامی می‌تواند از منابع فراوان انسانی و طبیعی کشور سریعاً، وسیعاً و علماً بهره‌بردار نماید و کشور ما را در راه نیل به ترقی، در راه رشد سالم ملی و دموکراتیکی رهبری کند. هیئت حاکمه ضد دموکراتیک و ضد ملی کنونی افغانستان که از جهت قدرت سیاسی و دولتی راه ترقی اجتماعی را در ده و شهر مسدود، ساخته است، بزرگترین مانع رشد و ترقی جامعه‌ی ما به شمار می‌رود. به همین جهت در شرایط کنونی، مبارزه‌ی متحدانه تمام نیروهای ملی و مترقی کشور در راه ایجاد دولت دموکراتیک و ملی، پیکار عادلانه برای ترقی جامع و سریع جامعه و وظیفه‌ی مقدس هر افغان وطن‌پرست است.

رفاه عمومی: نبرد عادلانه برای ایجاد امکانات برای ارتقای سریع سطح رفاه زندگی خلق افغانستان اعم از کارگران، دهقانان، چوپانان، پیشه‌وران و روشنفکران هدف مقدس و اساسی ماست. یعنی تأمین حداقل شرایط لازم زندگی مرفه و با کلتور معاصر برای عموم خلق پانزده میلیونی کشور از لحاظ خوراک، پوشاک، مسکن، ادویه و شفاخانه و حفظ سلامتی مردم، سواد و مکتب، حق کار، بهبود شرایط کار، مزد عادلانه، بیمه‌های عمومی، معالجه‌ی مجانی، استراحت، حمایت کودکان و پیران و بهبود وضع زنان، حقوق تقاعد، افزایش عواید واقعی مردم، تهیه‌ی اجناس مورد مصرف مردم، تجدید ساختمان دهات و شهرها، کلپ‌ها، تئاتر و سینماها و فروشگاه‌ها و غیره.

البته باید اظهار داشت که تحقق این آرمان‌های خلق کاری‌ست بسیار مشکل و به صورت قطع از دست هیئت حاکمه‌ی موجود کشور برآورده شده نمی‌تواند. توجه شود! در تحت نظام کنونی افغانستان

است که خلق کشور ما در آتش جهل، بیماری، بیکاری، آوارگی و گرسنگی می‌سوزد. عاید متوسط سالانه‌ی اکثریت عظیم خلق از پایین‌ترین عواید جهان است و روزبه‌روز فاصله‌ی بین فقر و ثروت عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد و زندگی در شهر و ده، در میان قبایل و کوچی‌ها طاقت‌فرساتر می‌شود. برای ریشه‌کن ساختن این زندگی جهنمی و غیرانسانی و تأمین رفاه و آسایش عمومی و با فرهنگ، باید هر چه سریع‌تر نیروهای مؤلده‌ی کشور وسیعاً رشد یابد و یک نظام عادلانه‌ی دموکراتیک ایجاد گردد. تجربه‌ی ملل مترقی جهان به ما می‌آموزد که هرگاه در اوضاع و احوال کنونی شرایط قبلی یعنی استقلال ملی، دموکراسی و ترقی اجتماعی واقعی استقرار و تأمین یابد می‌توان به تأمین سریع رفاه عمومی نایل آمد. اصل حقیقت انکارناپذیر این است که تنها فعالیت خلاق و قهرمانه‌ی خلق، نبرد پیگیر و عادلانه‌ی طبقات دموکراتیک و مبارزات دلیرانه و متحدانه‌ی احزاب ملی و مترقی و نیروهای وطن‌پرست می‌تواند ضامن تجدید حیات جامعه و موجب آوردن تغییرات مترقی و تحول بنیادی و اساسی در جامعه گردد.

به هر اندازه‌ای که فعالیت و مبارزه‌ی این نیروها آگاهانه، متشکل، قاطع و مؤثر و متحد باشد و هر قدر که بیشتر توده‌های وسیع خلق را در برگیرد به همان اندازه رشد و ترقی اجتماعی سریع، جامع و اساسی خواهد بود. استنباط مترقی علمی از ترقی اجتماعی و رفاه، سلاح نیرومند و قاطع خلق کارگر برای صلح، آزادی و عدالت است. این امر به خلق کارگر درونمای تابناک و روشنی را نشان می‌دهد و در مبارزه‌اش برای ساختمان یک جامعه‌ی نوین و مترقی، الهام بخش نبرد نجات بخش اجتماعی و ملی است.

از اینجاست که همه‌ی نیروهای نجیب وطن‌پرست و ترقی‌خواه که واقعاً به نیکبختی و ترقی افغانستان عشق و علاقه دارند، باید در راه هدف‌های عالی‌ه‌ی پنجگانه‌ی صلح، استقلال، دموکراسی ترقی اجتماعی و رفاه عمومی خلق افغانستان محبوب ما، در یک جبهه‌ی وسیع و متحد وطن‌پداری ما، در یک جبهه‌ی متحد و دموکراتیک و ملی، در یک جبهه‌ی ضد دشمنان خلق افغانستان یعنی در جبهه‌ی خلق افغانستان مبارزات رهایی‌بخش و والای خود را متحدانه و شریفانه به پیش ببرند.

هیچ نیروی ملی و مترقی، جز نیروهای ارتجاع سیاه داخلی و امپریالیسم و هواداران برده‌صفت داخلی آن نمی‌تواند از حقانیت این اهداف دموکراتیک و عادلانه انکار کند. ما ایمان داریم که به هر شکل و صورتی که باشد خلق رنجیده‌ی افغانستان راه خود را به سوی آزادی، ترقی و رفاه می‌گشاید. زیرا این راه طبیعی خلق‌های رنجیده است!

||||||| شماره‌ی چهل و چهارم | سال اول | ۳۰ جدی ۱۳۴۷ - ۲۰ جنوری ۱۹۶۹ |||||

میراکبر خیبر

مبارزه علیه احتکار غله در چه جهتی باید سیر کند؟

چندی قبل یک عده از دهاتیان زحمتکش کشور به اداره‌ی جریده‌ی پرچم آمده بودند. آنان درد دل رقت‌انگیزی نسبت به گرانی غله (گندم و جواری) در قریه‌های خود داشتند. آن‌ها عاید خانواده‌ی خود را برشمردند و توضیح دادند که ما نمی‌توانیم حتی جواری تلخ هم برای ادامه‌ی زندگی هلاکت‌بار خود تهیه کنیم. ما از این مردم رنج‌دیده‌ی کشور پرسیدیم: آیا در قریه‌های شما هیچ گندم و جواری پیدا نمی‌شود؟ گفتند: پیدا می‌شود ولی محتکرین قریه به قیمت کم‌شکنی به ما به سلم جواری می‌دهند. واقعیت دردناک این است که رواج احتکار غله و سایر مواد ارتزاقی از طرف ملاکان بزرگ زمین، تاجران، سودخواران و ملاکین بروکرات (مأمورین عالی‌رتبه‌ی زمین‌دار) در سراسر دهات کشور قانون عام شده. ولی حکومت و اداره همچنان به سکوت مرگبار فرو رفته است. احتکار غله نشان می‌دهد که گویی تمام ملاکین و ثروتمندان دهات و دستگاه حاکمه دست‌به‌دست هم داده و در مورد مهمترین و حادثترین و ابتدایی‌ترین و طبیعی‌ترین احتیاجات مردم عمداً به مبارزه علیه توده‌های وسیع خلق برخاسته‌اند. تجربه‌ی چندین سال گذشته نشان می‌دهد که حکومت‌ها در افغانستان قادر نیستند برای حل ابتدایی‌ترین مسئله یعنی عقیم ساختن احتکار، حتی در چوکات «قانون» مبارزه نمایند. سال گذشته طرحی برای جلوگیری از احتکار غله از طرف حکومت به شورا پیشنهاد شد؛ اما، تا کنون کوچکترین اقدام عملی به نفع تأمین غله صورت نگرفته است.^۱ نرخ‌های ثابت برای غله وجود ندارد. اگر هم احیاناً من حیث فورمالیته چنین نرخ تعیین گردد، محتکرین که خود در دستگاه حاکمه نفوذ دارند، نرخ‌ها را به ضرر هلاکت‌بار توده‌های مردم می‌شکنند، غله را احتکار می‌کنند و از هر خوار غله سه‌چند و چهارچند بیشتر سود می‌برند. محتکرین این کار سیاه را از راه رشوه و تطمیع و به صورت کین‌توزانه در برابر توده‌های عظیم خلق و بدون هراس دوام می‌دهند.

در کشوری که هزارها و میلیون‌ها انسان شریف و زحمتکش از گرانی و کمبودی غله رنج می‌برند و در عین حال در همین کشور که خود را «زراعتی» می‌نامد، ثروتمندان، ملاکان بزرگ ارضی و مأموران عالی‌رتبه‌ی فاسد رشوه‌ستان میلیون‌ها افغانی از درک احتکار غله در کیسه‌های خود جمع‌آوری می‌نمایند، آیا طبیعی نیست که توده‌های وسیع دهقانان ادعا کنند: «هرکس کار نمی‌کند حق ندارد دسترنج ما را به صورت نامشروع بدزدد.» به عقیده‌ی ما تا اجرای اصلاحات اساسی و عمیق ارضی، لازم است هرچه زودتر و با قاطعیت تمام قانونی مورد عمل جدی قرار گیرد. تا انبار کردن و پنهان نمودن

۱. اصل: کردند

۲. اصل: نگرفت

مازاد غله به منظور احتکار اکیداً آذغن گردد و ترتیباتی جدی اتخاذ شود تا از نقاطی که غله در آن فراوان است، به نقاطی که از این لحاظ دچار مضیقه‌اند، غله حمل گردد و قیمت به طور عمومی تثبیت و تحت کنترل دقیق درآورده شود.

ولی با وصف این طرح حداقل، باید به کمال تأسف اعلام داشت که این امر مبرم و حیاتی روزمره‌ی مردم نیز از طرف دستگاه حاکمه و اداره‌ی موجود کشور امکان‌پذیر نیست. زیرا این کار و امر جمع‌آوری عادلانه‌ی محصولات، حمل و توزیع آن به مقیاس وسیع در سراسر کشور با محاسبه‌ی نیازمندی میلیون‌ها نفوس کشور و مبارزه علیه محتکرین و ملاکان ثروتمند و بانفوذ و حل مسئله‌ی ارضی یک قدرت حاکمه‌ی آهنین دموکراتیک و مترقی می‌خواهد. باید خاطر نشان ساخت که در شرایط کنونی هر گونه اقدامی که در زمینه‌ی مبارزه علیه احتکار غله به وجود آید، متنفدین و مستبدین محلی و متحدین آنان در دستگاه دولت در هر قدم عملاً آن را عقیم می‌سازند. ثروتمندان روستا، سودخواران و یغماگرانی که سال‌هاست تمامی دهات کشور را می‌چاپند، ترجیح می‌دهند از راه احتکار و استثمار دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین و تمام اهالی کشور کیسه‌های خود را پر کنند.

هر کسی که استعداد فکر کردن را دارد، هر کسی که بخواهد اندکی درباره‌ی رنج و فقر توده‌های خلق بیاندیشد، برایش روشن می‌گردد که باید مبارزه برای ریشه‌کن کردن فقر و حل مشکل خواربار در چه جهتی سیر کند. مسلماً در جهت انهدام پایه‌های فئودالی، تحت فشار جنبش دموکراتیک همه‌ی مردم، زیرا تنها اصلاحات عمیق ارضی و جنبش وسیع دهقانی می‌تواند بقایای نظام قرون وسطایی را که سد راه ترقی نیروهای مولده هستند، از میان بردارد و مشکل خواربار و مسئله‌ی قلت و احتکار غله را که از مشکلات روزمره‌ی توده‌های وسیع خلق وطن ما افغانستان است حل کند.

||||||| شماره‌ی چهل و پنجم | سال اول | ۷ دلو ۱۳۴۷ - ۲۷ جنوری ۱۹۶۹ |||||
سلطان‌علی کشتمند

وضع اقتصادی زحمتکشان

زحمتکشان اکثریت عظیم نفوس کشور را دربر می‌گیرند که بخش عمده‌ی آنان را کارگران و دهقانان - این دو نیروی مهم سیاسی هم از لحاظ کمی و هم از حیث نقش قاطع‌شان در تولید ملی - تشکیل می‌دهند. زحمتکشان که آفرینندگان واقعی تمام نعم مادی جامعه‌اند و با کار خلاق و توان‌فرسای خود کلیه‌ی وسایل زندگی را به وجود می‌آورند، در تحت نظام پوسیده‌ی کنونی اجتماعی - اقتصادی افغانستان، محروم از این نعمات و وسایل آسایش و رفاهیت بوده، به طور وحشتناکی مورد استثمار و

ستم اقتصادی مبتنی بر سیستم مالکیت بزرگ ارضی بر زمین و سرمایه، بیداد بروکراسی و شیوه‌های استثمار مستقیم و پنهانی استثمار نوین ناشی از ماهیت امپریالیسم - این دشمن عمده‌ی خلق‌ها - قرار می‌گیرند.

در این مقاله کوشش می‌شود که حتی الامکان به کمک پیکره‌ها و ارقام رسمی موجود زیرین وضع اقتصادی زحمتکشان کشور به اختصار نشان داده شود. ولی باید به خاطر داشت که بنا بر فقدان احصائیه‌های رسمی موثق، ارائه‌ی ارقام تخمینی و تقریبی در نشرات دولتی و عدم توجه ادارات به اصطلاح احصائیه‌گیری رسمی، تفاوت‌هایی ممکن است در این احصائیه‌ها و ارقامی که در تحلیلات ما قبلاً در زمینه ارائه گردیده است به مشاهده برسد. ولی به هر صورت این تفاوت‌ها کوچک بوده در موضوع مورد بحث تأثیر بزرگی وارد نمی‌آورد.

طبق احصائیه‌های رسمی - برای سال ۱۳۴۶ - اقشار مختلف اجتماعی در افغانستان به طور تقریبی بدین ترتیب تقسیم‌بندی می‌شوند:

- مجموع نفوس کشور ۴۳/۱۵ میلیون است. متشکل از ۴۸ فیصد زن و ۵۲ فیصد مرد که از جمله ۵۵/۲ میلیون آن کوچی‌ها اند.

- اشخاص مستعد به کار - از ۱۵ تا ۶۰ ساله - عبارت از ۵۰ فیصد نفوس یا ۴۴/۶ نفر اعم از مرد و زن، بدون کوچی‌ها می‌باشد (۴۹ فیصد زنان، ۵۱ فیصد مردان) که از این قرار ۲۸/۳ میلیون آن را مردان و ۱۶/۳ میلیون دیگر آن را زنان مستعد به کار تشکیل می‌دهند.

- از مجموع نفوس مستعد به کار اکنون صرف ۳/۸۱ میلیون آن، یعنی اندکی بیشتر از ۵۰ فیصد (متعلمان و محصلان از سن ۱۵ بالاتر نیز شامل این رقم است) رسماً در کلیه‌ی امور تولیدی، نیمه‌تولیدی، تعلیمی و خدماتی به طور دائم و موقت «مشغول به کارند» که این اشتغال غیر کامل و ناقص می‌باشد.

باید متذکر شد که از این جمله فقط ۵۰۰ هزار نفر آن را زنان تشکیل می‌دهند که در امور تولیدی و اقتصاد روستایی اشتغال دارند. با در نظر گرفتن افزایش نفوس سالانه، نفوس کوچی‌های کشور، استخدام ناقص و غیره، می‌توان گفت که در حدود دوثلث نفوس مستعد به کار کشور یا بی‌کارند و یا در امور غیرتولیدی اشتغال دارند. این امر به خوبی می‌تواند از سطح فوق‌العاده نازل تولید و عدم استخدام، فقدان قدرت خرید و وضع فلاکت‌بار زحمتکشان کشور نمایندگی نماید.

- از مجموع نفوس «شامل کار» ۳/۳۷ میلیون آن در شقوق تولیدی مشغول است که به تنهایی ۲/۹۴ یا نزدیک به ۸۰ فیصد آن در امور زراعت و مالداری اشتغال دارند و اندکی بیشتر از ۲۰ فیصد دیگران در تمام رشته‌های دیگر، یعنی صنایع ماشینی و صنایع دستی، امور ساختمانی و جیولوژیکی، امور

ترانسپورتی و مخابراتی (به استثنای مأموران رسمی) و سایر رشته‌ها (فعالیت‌های تولیدی در دهات) کار می‌نمایند که بالترتیب ۲۳۰ هزار (از جمله ۲۶ هزار کارگران صنعتی و کارگران معادن)، ۸۳ هزار، ۱۵ هزار و ۱۰۰ هزار نفر می‌باشد.

- در ساحات غیرتولیدی به صورت مجموعی ۴۴۳ هزار نفر مصروفند که از آن جمله: در امور معارف ۱۲ هزار، در امور صحتی ۶ هزار، در امور ترانسپورتی و مخابراتی (خدمات غیرتولیدی) ۱۵ هزار، در امور تجارتی ۱۰۰ هزار، در ادارات و مؤسسات دولتی مجموعاً ۶۰ هزار و در امور متفرقه (از جمله شامل فعالیت‌های غیرتولیدی در دهات) ۲۵۰ هزار نفر «اشتغال» دارند.

به ملاحظه‌ی ارقام بالا می‌توان دریافت که مجموع افراد «شامل کار» فقط ۲۰ فیصد اهالی کشور را تشکیل می‌دهد. در حالی که ۲۶ هزار نفر در امور صنعتی کار می‌نمایند، بیشتر از ۸۰ فیصد اشخاص «شامل کار» و همچنین به طور کلی اضافه‌تر از دوثلث نفوس کشور به نحوی از انحامتی که به کار زراعتی هستند که این خود نمایندگی از یک پایه بودن اقتصاد کشور و عدم رشد اقتصادی می‌نماید که تأثیرات ناگوار آن را زحمتکشانشان کشور - اکثریت مطلق و محروم جامعه متحمل می‌گردند.

بنا بر تسلط مناسبات تولید فئودالی در کشور و نفوذ امپریالیسم از آهنگ سریع رشد صنایع ملی و رهایی زراعت از قیدوبند فئودالی جلوگیری به عمل آمده است که در نتیجه‌ی آن پیشه‌وران و دهقانان بیشتر در معرض خطر بی‌کاری قرار می‌گیرند. هر سال گروه کثیری از ایشان بنا بر افزایش نفوس دهاتی و در نتیجه، پایین آمدن سطح عاید سرانه در روستاهای کشور و در اثر استثمار وحشیانه‌ی ملاکین ارضی، ستم متنفذین محلی و استبداد مأموران بی‌رحم حکومتی، به امید کاری و لقمه‌ی نانی به شهرها مهاجرت می‌نمایند. اما متأسفانه در شهرها نیز اکثر آن‌ها نمی‌توانند کار مناسبی بیابند. بنا بر آن به انجام هر نوع کاری با شرایط دشوار و کم‌عاید تن در می‌دهند. گریز دهقانان از دهات و قراء در حالی که در شهرها ضرورتی به نیروی کار آنان وجود ندارد، یکی از خصایص مشخصه‌ی بحران اجتماعی و اقتصادی افغانستان است.

در اثر مهاجرت بالنسبه بیشتر دهقانان ورشکسته^۱ اخیراً تا حدودی جریان «شهری شدن» تشدید گردیده است. چنان که در چند سال اخیر ۴/۱۲۲ هزار نفر از ولایات مختلف کشور به تنهایی به^۲ شهر کابل منتقل شده‌اند. ولی با وصف تمام این مهاجرت‌ها از مناطق روستایی به شهری، چون مناسبات تولیدی عقب‌مانده‌ی فئودالی در کشور مسلط می‌باشد و افغانستان در سطح نازلی از رشد اقتصادی خود قرار دارد. هنوز نفوس شهرها محدود بوده و فاصله بین نفوس شهری و دهاتی زیاد است. طبق احصائیه‌ها و تخمیناتی که صورت گرفته است، تناسب نفوس شهری بیشتر از ۱۲ فیصد نمی‌باشد که از

۱. اصل: ورشکست

۲. اصل: در

این قرار، مجموع نفوس تمام شهرهای کشور در حدود ۴۸/۱ میلیون نفر است که از جمله ۲/۴۳۵ هزار نفر آن در شهر کابل و حومه‌ی آن به‌سر می‌برند. در حالی که ۹۵/۱۳ میلیون دیگر به شمول کوچی‌ها هنوز در روستاها زندگی می‌نمایند. اکنون بیشتر از ۵۰ فیصد نفوس مستعد به کار شهرهایی کار می‌باشند و البته در صورت افزایش سالانه‌ی نفوس که طی پلان سوم حداقل ۹/۱ فیصد قبول گردیده است و بدین ترتیب ۱۷۰ هزار نفر در این مدت اضافه می‌گردد و همچنین در اثر مهاجرت نفوس اضافی از دهات کشور به شهرها که در حدود ۳۱۰ هزار نفر خواهد بود، پرابلم استخدام مشکل‌تر خواهد شد و لشکر عظیم‌تری از کارگران بی‌کار به وجود خواهد آمد؛ زیرا پیش‌بینی گردیده که طی پلان سوم در تمام امور تولیدی و خدماتی برای ۶۰ هزار نفر دیگر کار تأمین گردد (با وصف این که تجربه‌ی دوساله‌ی پلان و حقایق نشان می‌دهد که این پیش‌بینی نادرست و غیرعملی است) در حالی که از دو طریق بالا در نفوس شهرها به تنهایی ۴۸۰ هزار نفر دیگر و یا در حدود ۲۴۰ هزار نفر مستعد و آماده به کار افزوده می‌گردد. در افزایش تعداد بی‌کاران، ورشکست شدن پیشه‌وران و از بین رفتن صنایع دستی کوچک در اثر رشد نسبی تولید اجناس صنعتی، تورید روزافزون اموال و اجناس خارجی به خصوص اجناس مستعمل و کهنه و خرابی وضع صادرات مانند صادرات قالیین و غیره نیز سهم می‌گیرد. پروسه‌ی تشدید تبدیل شدن دهقانان کم‌زمین را به دهقانان مزدور و بی‌چیز و همچنین به کار انداختن یک تعداد تراکتورها و آلات تخنیکی زراعتی را در بعضی مناطق افغانستان توسط ملاکین بزرگ ارضی به جای تعداد کثیری از دهقانان و تمایلات اخیر را جهت ایجاد بعضی شرکت‌های شخم‌زنی و غیره کارهای دهقانی با وسایل تخنیکی، در این زمینه باید در نظر گرفت.

رشد فوق‌العاده بطی صنایع تولیدی در کشور از یک‌سو و بی‌کاری تعداد کثیری از کارگران ماهر و نیمه‌ماهر پس از ختم پروژه‌های پلان دوم از سوی دیگر، باهم تناسبی ندارند. مثلاً، با وصف تمام هیاهو و تبلیغات حکومت در جهت ایجاد «پروژه‌های سریع‌الثمر اقتصادی» و تشویق سرمایه‌گذاری‌های خصوصی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۶، فقط مجموع مؤسسات صنعتی کوچک و متوسط از ۸۸ مؤسسه به ۹۵ ارتقا یافته و مجموع تعداد کارگران صنعتی و معادن از ۲۳ هزار به ۲۶ هزار نفر افزایش حاصل کرده است. در حالی که در تعداد کارگران پروژه‌های ساختمانی از یک سال تا سال دیگر تقلیل بزرگی رونما می‌گردد. به‌طور مثال تعداد این کارگران از سال ۱۳۴۳ (نیمه‌ی پلان دوم) تا ۱۳۴۶ از ۷۴ هزار به ۴۷ هزار تقلیل یافته که از این تعداد در سال‌های بعدی نیز در اثر تکمیل پروژه‌های انتقالی پلان دوم به سوم به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاسته خواهد شد و در برابر قدرت جذب «پروژه‌های سریع‌الثمر اقتصادی» خیلی قلیل می‌باشد. بنا به اعتراف حکومت: «استخدام به صورت مسلسل... تنزیل نموده که این تنزیل در سال ۱۳۴۶ نسبت سال ۱۳۴۵ به ۸ هزار نفر رسید. چون پروژه‌های بزرگ زیربنایی اقتصادی مانند

سرک تورغندی - هرات - قندهار، برق نغلو و سرک دوشی - شیرخان بندر رو به اختتام نهادهاند، با آن که یک تعداد پروژه‌های کوچک دیگر شروع گردید، اما استخدام در آن‌ها قلیل بود و از نزول سطح استخدام جلوگیری شده توانست.» (بیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی - ۱۳۴۶، ص ۵۱).

صنوف مأموران مؤسسات دولتی و غیردولتی، روشنفکران از قبیل انجینران، دکتران، کارکنان مؤسسات علمی فرهنگی و غیره و همچنین کارکنان مغازه‌ها، هتل‌ها، رستوران‌ها و غیره تا حدودی افزایش یافته است. مثلاً مأموران رسمی دولتی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶ از ۱۷/۵ هزار نفر به ۳۱/۷ هزار افزایش یافته که مجموع مأموران رسمی و مأموران اجیر دولتی در سال ۱۳۴۶ به ۵۳/۸ هزار نفر می‌رسد. با ملاحظه‌ی ارقام و احصائیه‌های فوق می‌توان گفت که سیمای شهرهای کشور تغییر پیدا می‌نماید و استرکتور (ساختمان) اجتماعی در افغانستان علیرغم بطی بودن آن در کار تغییر و تحول است و زحمتکشان به طور روزافزونی در امر تغییر جامعه به نیروی عمده‌تری تبدیل می‌گردند.

زحمتکشان و مشکل سرپناه:

مسکن اکثریت مطلق خانواده‌های کثیرالاولاد دهقانی و مزدوران زراعتی را غالباً یک کلبه‌ی بیغوله یا مغاره‌مانند گلین یا حصیری یک «اتاقه» تشکیل می‌دهد که معمولاً با بعضی حیوانات خود یکجا در آن به‌سر می‌برند. در مناطق دور افتاده‌ی کشور هنوز مردم در مغاره‌ها و پناه محافظ طبیعی به‌سر می‌برند و حتی پوست بز می‌پوشند. مسئله‌ی اسکان کوچی‌ها همان‌طور لاینحل باقی‌ست، به‌جز عده‌ی محدودی از خوانین و مالداران بزرگ که از طریق استثمار وحشیانه‌ی زحمتکشان کوچی، قاچاقبری و غیره، ثروت‌های بزرگی اندوخته‌اند، دیگران عده‌ای^۱ آواره که تعدادشان بیشتر از ۲/۵ میلیون می‌شود در شرایطی بسیار ناگوار و غیرانسانی بسر می‌برند و شدیداً مورد استثمار قرار می‌گیرند. عده‌ی بیشترشان در تمام فصول سال به کارهای طاقت‌فرسای دروگری (لوگری) و دیگر کارهای مزدوری زراعتی، چوپانی و غیره در برابر مزد فوق‌العاده ناچیز به کار می‌پردازند. کوچی‌ها از لحاظ مسکن به بدبختی بزرگی دچارند. خانواده‌های ۱۰ - ۱۵ نفری ایشان در یک غزده‌ی - خیمه‌ای که از موی بز توسط خود ایشان بافته می‌شود - «زندگی» می‌نمایند و عملاً از نعمت معارف و صحت محرومند. عجیب است که هیئت حاکمه‌ی ارتجاعی کشور بی‌توجهی در امر اسکان کوچی‌ها را به‌غرض فریب مردم، می‌خواهد در لابه‌لای الفاظ میان‌خالی بیوشاند. فراوان در نشرات حکومتی از مزایای «زندگی جالب» کوچی‌گری با چاپ و نشر عکس‌های رنگارنگ دادسختن زده^۲ می‌شود.

وضع مسکن در شهرها به مشکل حادی مبدل گردیده است. تخمین در حدود ۳۰ فیصد خانه‌ها در شهر کابل کرایه می‌باشد. اکثریت این خانه‌های کرایه فاقد شرایط عادی یک خانه‌ی قابل نشیمن

است. کرایه‌ی خانه‌ها تا حدودی بلند است که دوسوم یا حداقل نیمی از دستمزد قشرهای کم‌درآمد زحمتکشان را می‌بلعد. افرادی که عاید خیلی کم و ناچیز دارند، قادر به کرایه کردن خانه نیستند. سنگینی کرایه‌ی خانه تعداد کثیری از اقشار زحمتکشان را مجبور می‌سازد که سیادت^۱ صاحبان خانه را بپذیرند و در بدل کار مجانی یا خیلی ارزان کودکان و سایر اعضای خانواده‌ی خود، در یک اتاق تاریک و نمناک یا گاراژ پر نم هم‌سطح با زمین کوچه اقامت نمایند. گرچه در شهرها منازل جدید زیادی ساخته می‌شود، اما غالب این منازل نوساخت به‌غرض آسایش و زندگی‌های پرتجمل اقشار ثروتمند و طفیلی جامعه به کار می‌رود. اکنون مسابقه‌ی «دفن کردن پول» در ساختمان‌ها به‌خصوص در شهر کابل به حدی بالا گرفته و تعداد چنین خانه‌ها زیاد شده است که در یک تعداد زیاد آن‌ها کسی نشیمن ندارد. البته خالی ماندن خانه‌ها به‌گرانی کرایه مربوط است، [و گر] نه این که سرعت ساختن خانه‌های کوچک، اقتصادی و کم‌مصرف بیش از نیاز اهالی به مسکن می‌باشد.

اکثریت مطلق پرجمعیت‌ترین قسمت شهرها در خانه‌های کهنه و فرسوده سکونت دارند که برای زندگی مناسب نیست. بیشتر از ۵۰ فیصد از خانواده‌ها در یک اتاق زندگی می‌کنند، در حالی که هستند خانواده‌هایی که از داشتن یک اتاق نیز محرومند. در اطراف شهرها، به‌خصوص شهر کابل مناطق فقر و بی‌کاری وسعت می‌یابد. خانه‌هایی که در حومه‌ی شهرهای بزرگتر ساخته می‌شود، اکثر فاقد هرگونه شرایط حداقل صحتی است. کارگران پس از پیمودن فاصله‌های طولانی صبح‌ها وقت به کار می‌روند و شب‌ها ناوقت بازمی‌گردند و بدین ترتیب در بدل مزد ناچیزی روزانه بیش از ۱۰ ساعت وقت به هدر می‌دهند. کارگران کارخانه‌ها از لحاظ مسکن در مضیقه هستند. کارگران فابریکات نساجی گلپهار و پلخمری که با کار توان‌فرسای ایشان میلیون‌ها افغانی ثروت نصیب صاحبان اسهام و سرمایه‌داران آزمند آن گردیده است، از این لحاظ سخت دچار مشکلاتند. با فرار دهقانان و زحمتکشان درمانده‌ی کشور از ده به شهر، علاوه بر آن که عرضه‌ی کار در شهرها به تناسب تقاضا زیاد می‌گردد، مشکل بی‌خانگی نیز شدت می‌یابد. صدها هزار انسان زحمتکش بزرگسال و خردسال، مرد و زن کشور به‌خصوص آن‌هایی که کار روز پُر ندارند، از بدی وضع مسکن و فقر وحشتناک و کشنده رنج می‌برند.

برهنگی و فقر غذایی:

زحمتکشان کشور از داشتن لباسی که صرف نظر از نامناسب بودن آن، حداقل تن‌شان را از گزند گرما و سرما حفاظه نماید، محروم هستند. غذایی که حداقل کالری و انرژی کار را برای ایشان تأمین نماید میسر نیست. بالعموم مردم به چنان فقر [ی] افتاده‌اند که گوشت، تخم، ماهی، شکر و غیره به علت گرانی زیاد از حد، جزء آرزوهای دور از دسترس ایشان قرار گرفته است. فصل ده‌ها نوع خوراکی و

۱. شرف و سروری یافتن؛ بزرگی؛ خواجگی؛ آقایی

۱. اصل: دیگران این عده‌ی

۲. اصل: داده

میوه می‌گذرد؛ اما، زحمتکشانش نمی‌توانند بر آن دست یابند. در سال‌های اخیر - مثلاً در سال ۱۳۴۵ - به حساب فی نفر در حدود ۲۰ کیلوگرم یا ۴۵ پاونج و ۱۱ کیلو یا ۲۵ پاونج در کشور تولید شده است. همه می‌دانند که ۴۵ پاونج و ۲۵ پاونج در یک سال که به صورت متوسط برای فی نفر نشان داده می‌شود، چگونه به دسترس اشخاص قرار می‌گیرد. در حالی که اکثریت مطلق خانواده‌های زحمتکشانش حتی مزه‌ی آن را نمی‌چشند.

اقلیت مفت‌خوار هر روز و هر شب «پلاو» می‌خورند و بدین جهت از طرف بلندگویان طبقه‌ی حاکمه «پلاو» به حیث غذای عنعنوی مردم معرفی می‌گردد. باید این آقایان (!) بدانند که اقلیت مفت‌خوار پلاوخور جزء مردم نیستند. غذای همیشگی و عنعنوی مردم - زحمتکشانش کشور را نان خشک و چای تلخ تشکیل می‌دهد که ارقام مربوط به مصرف این دو جنس گواه مدعای ماست. مصرف متوسط سالانه فی نفر ۱۶۲ کیلو یا ۲۲ سیر گندم و ۴۸ کیلو یا ۷ سیر جواری است و در حدود ۴۶/۰ کیلو یا تقریباً یک بر چهار پاونج است. بدین ترتیب بیشتر از ۴۵۰ میلیون افغانی در سال ۱۳۴۵ برای توريد چای پرداخته شده. جالب این که زحمتکشانش کشور معمولاً قادر نیستند با «نان و چای» خود حتی مقداری شکر همراه سازند؛ چه حد متوسط مصرف فی نفر در سال بیشتر از ۴ کیلو یا کمتر از ۱ پاونج شکر نمی‌باشد و این مقداری فوق‌العاده قلیل است که از آن هم قسمت بیشتر را خانواده‌های مرفه‌الحال به اشکال گوناگون به مصرف می‌رسانند.

حد متوسط مصرف فی نفر در روز فقط ۸ افغانی است:

طبق احصائیه‌های رسمی مصرف متوسط سالانه فی نفر از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۵ صرف ۴۳ افغانی یا ۱/۳ فیصد اضافه گردیده. یعنی از ۳۱۰۳ افغانی به ۳۱۴۶ افغانی رسیده است و این افزایش کوچک هم در شرایطی و طی مدتی صورت گرفته که به تناسب اقتصاد کوچک و ناتوان کشور سال‌های «رونق اقتصادی و کار» بوده است. باید در نظر داشت که از این رقم کوچک - ۳۱۴۶ افغانی مصرف متوسط سالانه فی نفر (خانواده‌های ثروتمند و مرفه‌الحال قسمت بیشتر را به مصرف رسانیده‌اند. کمترین عاید سرانه:

طی چندین سال عاید حقیقی زحمتکشانش تقلیل اختیار کرده و عاید رسمی آنان بعضاً هیچ افزایش نیافته و یا در بعضی شقوق اندک افزایش یافته است. بر اساس احصائیه‌های تخمینی عاید فی نفر در افغانستان کمتر از ۵۰ دالر در سال است و این یکی از کمترین عاید سرانه در جهان می‌باشد و آن هم با در نظر گرفتن افزایش نفوس سالانه و رشد فوق‌العاده بطی اقتصادی پایین می‌آید. چنان‌که بنا بر اعتراف وزیر پلان که می‌گوید: «با تقلیل ساختمان، استخدام و سرمایه‌گذاری از منابع داخلی و خارجی زمینه‌ی رکود اقتصادی مهیا گردید.» و «بیمانه‌ی انکشاف در عواید ملی به تناسب ازدیاد نفوس حالت قابل اندیشه

را دارد» که بر اساس آن «... ارقام سال ۱۳۴۶، ۴/۰ فیصد تنزیل را در عاید فی نفر مملکت نشان می‌دهد.» (از بیانیه‌ی رادیویی شاعلی عبدالصمد حامد وزیر پلان؛ منتشره‌ی انیس، ۲۳ سنبله ۱۳۴۷).

قدرت خرید تقلیل می‌یابد:

سطح دستمزد کارگران و سایر زحمتکشانش مزدور با مخارج روزافزون زندگی هیچ‌گونه تناسبی ندارد. طی سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ حد وسطی دستمزد سالانه‌ی کارگران صنعتی و معدنی از ۹۰۳۵ افغانی به ۱۳۲۲۵ افغانی یا ۴۷ فیصد ارتقا حاصل کرده، در حالی که طی همین مدت مخارج زندگی به تناسب به مراتب بیشتری افزایش یافته است. مطابق شاخص مطلق قیمت‌ها (افغانی - کیلوگرم) مواد غذایی مورد احتیاج عمومی مردم از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ بیش از دو بار افزایش یافته است: آرد گندم دوونیم بار، گوشت گاو و گوسفند بیشتر از یک بار، تخم مرغ یک مرتبه، برنج یک بار - قیمت یک کیلوگرم چای از ۴۰ - ۴۵ افغانی در سال ۱۳۴۰، به ۱۰۰ تا ۱۲۰ افغانی در سال ۱۳۴۵ رسید و قیمت یک کیلو بوره از ۱۱ به ۱۶ افغانی. با ملاحظه‌ی ارقام فوق می‌توان گفت که قوه‌ی خرید دستمزد کارگران در سال ۱۳۴۵ پایین‌تر از قوه‌ی خرید دستمزد آنان در سال ۱۳۴۰ بوده است. دستمزد کارگران موقت و روزمزد و سایر زحمتکشانش خیلی نازل‌تر است که حداقل احتیاجات روزمره‌ی آنان و خانواده‌هایشان را نمی‌تواند تکافو نماید.

بهره‌کشی از کار زنان و کودکان:

زنان و کودکان که در کارگاه‌های کوچک و دستی و عمدتاً در کارگاه‌های قالین‌بافی کار می‌نمایند، از لحاظ استثمارشدن به درجه‌ی اول قرار می‌گیرند. صحت، طراوت و زیبایی زنان قالین‌باف در اثر کار توان فرساقربانی چندلقمه نان می‌گردد. بسیاری از کودکان در نتیجه‌ی کار تحمل‌شکن ۱۰ - ۱۲ ساعت و فقدان غذای کافی دوره‌ی طلایی طفولیت را نادیده، قبل از این که جوان شوند، به پیری می‌رسند و قبل از آن که پیر گردند می‌میرند. همچنان کار کودکان علیرغم آن که «قانون کار» آن را منع کرده است، به طور وسیعی در کارخانه‌های نساجی و غیره، در برابر مزد ناچیزی مورد استفاده قرار می‌گیرد. از آنجایی که مفاد محرک یک‌ه‌تا [ز] سرمایه‌داران است، بنابراین، آنان از لشکر عظیم بی‌کاران برای بدون تغییر نگه داشتن مزد کارگران استفاده کرده و کارگران جوان را به جای کارگران مسن و کار ارزان کودکان و تا حدودی زنان را به جای کار مردان می‌نشانند و بدین ترتیب آن کارگرانی که نیرو و جوانی خود را به هدر داده و عمری کار کرده‌اند، به کلی از هستی و زندگی ساقط می‌گردند. در حالی که نه تضمینی، نه حقوق تقاعدی، نه بیمه‌ای برای فردای آنان و خانواده‌هایشان وجود دارد. اکنون میزان اخراج فردی و دسته‌جمعی کارگران به بهانه‌های گوناگون خیلی بالا گرفته است.

در برابر یک جوهره بوت ۱۰۰ ساعت کار:

پایین بودن سطح دستمزد و عاید زحمتکشان نشان‌دهنده‌ی آن است که اکثریت ساکنین کشور در چه شرایط سخت اقتصادی بسر می‌برند. عاید دهقانان بی‌زمین و مزدوران زراعتی ماهانه کمتر از ۵۰۰ افغانی و مزد کارگران روزمزد ماهوار کمتر از ۱۰۰۰ افغانی است. عاید روزانه‌ی حمال‌ها (جوالی‌ها)، طواف‌ها، دوره‌گردها، شاگردان حمامی، شاگردان رستوران‌ها و سماوارچی‌ها، پیشه‌وران روزمزد، دکانداران کم‌بضاعت مانند بقالان سر کوجه و غیره خیلی ناچیز است که برای گذران شبانه‌روزی آن‌ها به هیچ‌وجه کافی نمی‌باشد. ارقام متوسط مصرف کار برای به دست آوردن اجناس ضروری نشان می‌دهد که کارگر کشور ما اقللاً ۱۵ تا ۲۰ مرتبه بدتر از کارگران کشورهای از لحاظ اقتصادی پیشرفته زندگی می‌نماید. مثلاً، برای به دست آوردن یک کیلو گوشت کارگر افغانی باید ۸-۹ ساعت کار نماید. در حالی که این مقدار برای یک کارگر کشوری پیشرفته در برابر کمتر از ۱ ساعت کار میسر می‌باشد و به همین ترتیب برای خریداری یک جوهر بوت جدید به قیمت متوسط کارگر افغانی لازم دارد که ۸۰ تا ۱۰۰ ساعت کار نماید. در حالی که در معیار کشورهای پیشرفته کمتر از یک روز کار ۸ ساعته برای ایتیان آن کافی می‌باشد. مثال‌های متعدد دیگری در این مورد می‌توان آورد.

معاشی را که اکثریت روشنفکران کشور دریافت می‌دارند نیز با مخارج روزافزون زندگی هماهنگی به هم نمی‌رساند. صفوف این‌ها از لحاظ کمی از یک سال تا سال دیگر بیشتر می‌گردد و اکثریت مطلق‌شان در ادارات دولتی کار می‌نمایند. به استثنای قشر فوقانی آن‌ها که دارای وضع ممتازی هستند، قسمت اعظم از ۷۰۰-۲۰۰۰ افغانی در ماه معاش می‌گیرند که نیازمندی‌های ضروری ایشان نیز با آن برآورده شده‌نی‌تواند.

تقلب در مواد غذایی و ادویه:

با استفاده از مشکل اقتصادی کارگران، معلمان، مأموران و زحمتکشان کشور تجار دلال داخلی و خارجی و نمایندگی‌های انحصارات خارجی، محترکین، سودخواران شهر و ده و جلابان دست به کار غارتگری اند تا سود هرچه بیشتری به چنگ آورند. اکنون سال‌هاست که مواد غذایی تقلبی و ادویه‌ی تقلبی توسط ایشان به قیمت‌های بالنسبه نازل‌تری به خورد مردم داده می‌شود.

رفاهیتی برای زحمتکشان وجود ندارد:

وسایل زندگی و رفاهیت از قبیل غذای کافی و باکیفیت، لباس خوب، مسکن صحتی و انسانی، فرش و ظرف درست و کافی جز رؤیاهای زحمتکشان افغانستان است تا چه رسد به داشتن کلب‌ها، کتابخانه‌ها و دیگر امکانات فرهنگی. صرف غذا در رستوران و رفتن به سینما هنوز برای زحمتکشان کشور امری تجملی شمرده می‌شود. مصارفی را که دولت برای رفاه مردم باید انجام دهد، در افغانستان خیلی ناچیز و ناکافی می‌باشد. در حالی که قسمت بیشتر عواید جاری دولت از طریق مالیات غیرمستقیم

حصول می‌گردد که قسمت اساسی آن را زحمتکشان می‌پردازند (۲ میلیارد و ۵۱۳ میلیون و ۶۴۴ هزار افغانی مالیات غیرمستقیم، در برابر ۵۴۸ میلیون و ۳۴ هزار افغانی مالیات مستقیم در سال ۱۳۴۶) اما مصارفی که در امور خدمات اجتماعی واقعاً صورت می‌گیرد و زحمتکشان از آن مستفید می‌گردند ناچیز و شرم‌آور است.

یک دکتر و ۳۸ هزار نفر:

در مورد وضع صحتی و معارف در کشور باید گفت که افغانستان کانون امراض گوناگون و کشور اکثریت قریب به اتفاق بی‌سوادان می‌باشد. در اینجا صرف دو احصائیه را در مورد معارف و وضع صحتی مردم ارائه می‌نماییم: در سال ۱۳۴۶ تعداد کسانی که آماده‌ی شمول به مکتب بودند (گروپ سن ۷-۱۲)، ۲/۳۰۹ میلیون نفر بود. در حالی که مجموع تعداد متعلمان مکاتب ابتدایی ۴۲۸ هزار نفر (در این میان فیصدی فرزندان زحمتکشان البته خیلی کم و تقریباً به حکم هیچ است) می‌باشد. یعنی صرف ۱۸ فیصد شامل مکتب‌اند و بقیه؟ در سال ۱۳۴۵ برای هر ۲۵۲ هزار نفر یک شفاخانه و در هر دروازه‌ی کلینیک مرکزی برای ۳۸ هزار نفر یک دکتر وجود داشته است.^۱ بنا به اظهار دکتران مواد غذایی ناکافی و نامرغوب، گرسنگی، کار طاقت‌فرسا، بی‌کاری مزمن و شرایط بد مسکن باعث گسترش انواع مختلف بیماری‌ها بین اهالی می‌گردد. باید گفت که تأسیسات موجود صحتی در افغانستان به طور کلی مورد استفاده‌ی ثروتمندان شهرنشین قرار می‌گیرد. مثلاً شفاخانه‌ی وزیر اکبرخان در کابل و مثال‌های دیگر. اما، مشاهده‌ی وضع بیماران زن و مرد طبقات محروم کشور که مثلاً تعدادی از ایشان تمام روز در پشت [شفاخانه‌های] کابل به انتظار نوبت صف می‌بندند و هیچ دردشان مداوا نمی‌گردد خیلی رقت‌بار است.

راه نجات:

مسلم است که شرایط بد حیات و کار و مشکلات گوناگون دیگر زحمتکشان نتیجه‌ی غارت آنان از طرف طبقات حاکمه‌ی کشور می‌باشد و این وضع موجب نارضایتی روزافزون آنان می‌گردد. اگر زمانی این نارضایتی‌ها در وجود عصیان‌ها و طغیان‌های خودبه‌خودی دهقانان کشور منعکس می‌گردید، اکنون به طور شعوری و نیمه‌شعوری در مبارزات کارگران کشور، در رأس سایر زحمتکشان انعکاس می‌یابد که ده‌ها اعتصاب، تظاهر، میتینگ و مارش قهرمانانه‌ی کارگران آگاه کشور مؤید این گفته‌ی ماست. روشن است که راه خروج از این وضع و نجات واقعی زحمتکشان افغانستان اعم از شهری و دهاتی در اثر مبارزه‌ی پیگیر و دلیرانه‌ی آنان و در پیشاپیش، طبقه‌ی جوان کارگر کشور میسر می‌باشد.

۱. اصل: برای هر دروازه‌های کلینیک مرکزی در ۳۸ هزار نفر یک دکتر وجود داشته است.

||||||| شماره‌ی چهل و نهم | سال اول | ۱۴ دلو ۱۳۴۷ - ۳ فبروری ۱۹۶۹ |||||
ببرک کارمل

وطن و جامعه‌ی خود را بشناسیم

ظلم فئودالی، عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی و تقنین استعماری، سالیان متمادی مانع آن گردید که تئوری مترقی در وطن ما گسترش یابد. تنها پس از چندین ده سال تحمل رنج و مشقت است که اکنون افغان‌ها راه نوآموزی و خودآموزی را می‌پیمایند و علیرغم تعقیب و دشمنی وحشیانه‌ی نیروهای ارتجاعی به مطالعه‌ی تئوری مترقی می‌پردازند. تجربه‌ی پیشروان دنیای نوین نشان داد که واقعاً «بدون تئوری انقلابی، نهضت انقلابی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد» و «نقش یک مبارز پیشاهنگ را فقط حزبی می‌تواند ایفا کند که با تئوری مترقی رهبری شود» و یا به عبارت عام‌تر، این تئوری است که رهنمای عمل قرار می‌گیرد. از اینجاست که یکی از وظایف جدی ما، یعنی فراگرفتن تئوری پیشرو و آموختن جهان‌بینی علمی مطرح می‌گردد. هیچ‌عنصر انقلابی نمی‌تواند در اهمیت این وظیفه تردیدی به خود راه دهد، زیرا جهان‌بینی علمی زحمتکشان، ایدئولوژی سوسیالیسم علمی محصول دوران تاریخی نوین است و به صورت روزافزون بر عقول و اذهان بشریت مترقی نفوذ کرده و از بونه‌ی آزمایش تاریخی برآمده است. به همین جهت است که اکنون در کشور ما نیز حتی ارگان‌ها و «احزاب» نو تشکیل دست راستی و به اصطلاح «وسط‌چپ‌نما» نام «سوسیالیسم» را در مراامانه‌های خود می‌گنجانند در حالی که دیروز بر دین نام آن «کفر» تلقی می‌گردید. این تلقیات نوین چرا؟ بدین مناسبت که اساساً همه‌ی راه‌های دیگر آزمایش شده و همه به عدم موفقیت منجر گردیده است و تعالیم و مکاتب قدیم بورژوازی نتوانستند، اصولاً نمی‌توانند به مسائلی که زندگی مطرح می‌سازد جواب علمی بدهند. معهداً، اگر ارتجاع داخلی و امپریالیستی این حقیقت را نمی‌پذیرند و می‌خواهند با دروغ و افترا اندیشه‌های عالی‌ی سوسیالیسم علمی را لکه‌دار سازند و از سرمایه‌داری دفاع کنند، از این روست که نمی‌خواهند سرنگون شوند.

برای توده‌های وسیع خلق قبول و آموختن جهان‌بینی علمی زحمتکشان و قبول ایدئولوژی پیشرو عصر ما به‌مثابه‌ی اسلحه و قطب‌نمای نجات‌بخش می‌باشد؛ اما، برای دار و دسته‌ی محافل حاکمه‌ی ارتجاعی کشور ما چیزی هلاکت‌بار و غیرقابل تصور است. ولی باید در نظر داشت که آموختن جهان‌بینی علمی زحمتکشان هیچ‌گاه به معنی از بر کردن و قرائت اصول کلی آن و ساده کردن موضوعات پیچیده و اعتقاد جامد، خشک و مجرد به قوانین عام آن نیست. چنین آموزش نه تنها نمی‌تواند برای پیکار جوانان رهنمای عمل جنبش انقلابی باشد، بلکه در بسا موارد جنبش از آن لطمه‌های سنگینی می‌برد. وظیفه‌ی عناصر پیشرو و مترقی این است که قوانین مشخص جامعه‌ی خویش را درک نمایند و اصول و احکام کلی جهان‌بینی علمی را بر شرایط عینی وطن خود تطابق دهند. اشتباه عظیم خواهد بود اگر نقل

قول‌ها و فرمول‌های حفظ شده، اندرز و نسخه‌هایی از اصول کلی جهان‌بینی علمی و یک شکل واحد رشد و انتقال این و آن کشور معین سوسیالیستی و جنبش کارگری و سوسیالیسم نوشت و آن را برای هر زمان و مکان مطابق ساخت و مفید تلقی کرد. «کسی که می‌خواهد برای کارگران نسخه‌ای از خود اختراع کند که برای کلیه‌ی موارد زندگی، تصمیمات قبلاً حاضر و آماده‌ای را در بر داشته باشد... وی را باید صاف و ساده شارلتان نامید» (بیماری کودکی...)

جهان‌بینی علمی خلاق می‌گوید که باید راه‌های نامنکشف هر کشور را خود عناصر پیشرو و ترقی‌خواه آن کشور توأم با استفاده از قوانین عام و تئوری تکامل اجتماعی کشف کنند و بر مبنای آن نسخه‌ی علاج آن را بنویسند، تمایزات و خصوصیات اجتماعی، ملی و دولتی خود را در شیوه‌های مشخص کشور خود تحقیق، بررسی، تفحص و درک کنند. برای ایفای این مأموریت تاریخی است که ما باید اول‌تر از همه به تحقیق و مطالعه‌ی همه‌جانبه خصوصیات وطن و جامعه‌ی ملی خود بپردازیم؛ زیرا «وطن که عبارت از محیط معین سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است، نیرومندترین عامل در مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان می‌باشد».

از این رو بدون شناخت وطن نمی‌توان به پیروزی در مبارزه‌ی طبقاتی نائل آمد. شناسایی جامعه و وطن باید در جهات مختلف اعم از شرایط اقتصادی، اجتماعی، نیروهای تولیدی، طبقات اجتماعی، خصوصیات فئودالی، ترکیب ملی، محلی، قومی، نژادی، قبیله‌ی، دولت، قوانین، اخلاق، مذهب، فرهنگ و هنر، آداب و رسوم، عنعنات و سنن مبارزات مردم ما، صورت گیرد؛ که البته این امر بدون مطالعه‌ی عمیق تاریخ و جامعه‌شناسی کشور امکان‌پذیر نیست. ولی باید به کمال تأسف اظهار داشت که تاکنون عده‌ی زیادی از مبارزان پیشرو ما درباره‌ی تاریخ و جغرافیای «سیاسی، بشری، اقتصادی و طبیعی» کشور، درباره‌ی خصوصیات جامعه‌ی افغانی که در آن زندگی می‌کنند، معلومات درستی ندارند و در نتیجه نمی‌توانند تعالیم جهان‌بینی علمی و انقلابی را با وضع خاص اجتماعی-اقتصادی، سیاسی و فرهنگی کشور وفق دهند و آن را به شناخت ملت ما مقرون سازند. باید توجه کرد که اگر فراگرفتن اصول جهان‌بینی علمی سهل است، ولی تطبیق آن در شرایط کشور بسیار مشکل و پیچیده است که اشتباهات یک عده از عناصر و محافل مترقی از همین جا ناشی است.

افغانستان یکی از قدیمی‌ترین و خاص‌ترین کشورهای است. تاریخ و ترکیب ملی وطن ما مغلق و پیچیده است. خصوصیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، سوابق نفوذ استعمار، سلطه‌ی دولت‌های مرکزی و محلی فئودالی، پیوند و روابط تاریخی کشورهای همجوار با خلق و تاریخ کشور ما همه و همه مسائلی‌اند که بدون مطالعه‌ی دقیق تاریخ و بدون معرفت با خصوصیات مزبور نمی‌توان قوانین خاص رشد تکامل آینده‌ی افغانستان را کشف کرد. در این نکته زمینه‌ی دیگر باید تنبلی و رخت

را کنار گذاشت و باید وطن را از منطقه به منطقه، از سرتاسر از دیروز و امروز به صورت عمیق و همه‌جانبه مطالعه کرد و آن را شناخت. به تاریخ پرافتخار و کهنسال وطن و سنن مبارزات خلق کشور آشنایی پیدا نمود و سرانجام پیوند خود را با تاریخ جدید، با جریان حوادث روزمره، تحولات و تغییرات اوضاع وطن و نهضت نوین رهایی‌بخش کشور تأمین کرد و در نتیجه تشخیص داد که بر اساس اصول و احکام جهان‌بینی علمی زحمتکشان، و انطباق خلاق آن در شرایط وطن و جامعه‌ی ملی ما می‌توان علماً پالیسی عمومی و جاری خود را تنظیم و شعارهای روزمره‌ی مبارزه و جنبش را صحیحاً استخراج کرد؛ راه‌های نامنکشف را کشف نمود و در نتیجه تشخیص داد که در شرایط کنونی «خلق» کیست و «دشمن» کدام است، وطن چیست و دشمنان و دوستان وطن ما کیانند، نبض رشد و تکامل آینده‌ی افغانستان در کجاست و راه علاج چیست؟

موجز این که مبارزان پیشرو ما باید:

- مقدم بر همه‌ی اصول خلاق جهان‌بینی علمی رافراگیرند، زیرا بدون در دست داشتن این قطب‌نما پیروزی مبارزه‌ی رهایی‌بخش ملی و اجتماعی ما ممکن نیست.

- باید همت گماشت تا اصول فوق را در شرایط وطن و جامعه‌ی ما انطباق داد. برای نیل به این آرمان باید کوشید تا وطن و جامعه‌ی خود را همه‌جانبه بشناسیم و آگاهی و معلومات خود را درباره‌ی اوضاع و احوال مشخص ملی ارتقا دهیم و پیوسته با جریان تغییرات و تحولات جامعه‌ی خود پیوند داشته باشیم. با انجام این وظایف و شرکت عملی در مبارزه روزمره‌ی اجتماعی است که می‌توان افتخار نام مبارز پیشاهنگ را کسب نمود و در جنبش رهایی‌بخش دموکراتیک ملی و مترقی کشور نقش شایسته‌ای را ایفا کرد.

||||||| شماره‌ی چهل‌وهشتم | سال اول | ۲۸ دلو ۱۳۴۷ - ۱۷ فبروری ۱۹۶۹ |||
میراکبر خیبر

بانک جهانی از کشور بینوای ما چه می‌خواهد؟

در هفته‌ی گذشته یک هیئت اقتصادی چهار نفری بانک جهانی (بانک بین‌المللی برای عمران مجدد و انکشاف) طبق خبر ارگان‌های نشراتی دولتی، غرض مطالعه‌ی وضع فعلی اقتصادی کشور به خصوص پلان پنج‌ساله‌ی سوم و بیلائنس تأدیات و امکانات «کمک» آن بانک و مؤسسات اختصاصی آن در سال‌های آینده جهت «انکشاف اقتصادی کشور» وارد افغانستان گردید. ورود این هیئت پس از مسافرت چند ماه قبل رابرت مکناما را - سابق وزیر دفاع آمریکا و از آپریل سال گذشته به این طرف رئیس بانک

بین‌المللی - به افغانستان، شاید نشانه‌ی امیدواری این بانک در زمینه‌ی پدید آمدن تغییراتی در سیاست اقتصادی حکومت افغانستان از طرح پلان سوم به این طرف باشد. به هر صورت این امر نشان می‌دهد که مطالعه‌ی وضع اقتصادی کشور مورد دلچسپی بانک بین‌المللی واقع شده است.

طبق معمول بانک بین‌المللی قبل از اعطای قرضه، موقف اقتصادی کشور درخواست‌کننده را به دقت کامل از یک نگاه خاص مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد و اطلاعات گوناگون اقتصادی را جمع‌آوری می‌کند. تجربه نشان داده است که این بانک معمولاً به کشورهای کزیدت می‌دهد که پالیسی اقتصادی مبنی بر «پرنسب‌های تشبثات خصوصی و راه سرمایه‌داری» را تعقیب نمایند. اگر در سال‌های اول پس از جنگ جهانی دوم، بانک کمک‌های خود را به کشورهای عضو در امر احیای اقتصادی آن‌ها به‌مثابه‌ی سرپوشی جهت حمایتی رژیم‌های ضدملی در اروپای غربی از طریق «پلان مارشال» تخصیص می‌داد؛ اکنون تمام سعی و مجاهدت خود را متوجه بازگرداندن کشورهای جوان و بی‌طرف آسیا و آفریقا به راه سرمایه‌داری و دوام سیاست اقتصادی کشورهای هوادار غرب می‌سازد. چنان‌که در سال مالی ۱۹۶۶، ۶۷ بانک کزیدت‌هایی را به میزان ۸۷۷ میلیون دالر به شمول ۳۴۷ میلیون به کشورهای آسیایی، ۲۸۲ میلیون به کشورهای آمریکای لاتین و ۱۰۶ میلیون دالر به کشورهای آفریقای اعطا کرد. از این جمله کزیدت‌های بزرگ به کشورهای که مشی ایالات متحده‌ی آمریکا را تعقیب می‌کنند داده شد: برازیل ۱۰۱ میلیون دالر، چلی ۶۰ میلیون دالر، مالیزیا ۴۷ میلیون و فلیپین ۳۷ میلیون دالر دریافت داشتند.

به منظور روشن شدن اذهان هموطنان در مورد «کمک»‌های احتمالی بانک بین‌المللی به افغانستان و شناخت آن، مختصراً درباره‌ی ماهیت واقعی کزیدت‌ها و شرایط تأدیة قرضه‌های این بانک در اینجا تذکراتی به عمل می‌آید. بانک بین‌المللی عمران مجدد و انکشاف در سال ۱۹۴۴ تأسیس گردید و اکنون دارای ۱۰۷ عضو می‌باشد (کشورهای سوسیالیستی در آن عضویت ندارند) که از سرمایه‌ی جمع شده‌ی اعضا به کشورهای عضو قرضه می‌دهد. در اخیر سال ۱۹۶۷ مجموع سرمایه‌ی پرداخته شده‌ی آن ۲۳۰۰ میلیون دالر بود. این بانک یکی از مؤسسات عمده‌ی مالی بین‌المللی است که در واقعیت امر به حیث وسیله‌ی پیشبرد سیاست استعماری نوین توسط نیروهای امپریالیستی استعمال می‌گردد. بانک بین‌المللی گرچه توسط یک هیئت گورنران که در آن اسماً تمام دول عضو اشتراک می‌نمایند اداره می‌شود؛ اما، در واقع تمام پست‌های مهم و کلیدی آن در دست کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و در رأس آن ایالات متحده‌ی آمریکا قرار دارد و رئیس آن معمولاً آمریکایی می‌باشد (فعلماً مکنامارا سابق وزیر دفاع آمریکا). سهام عمده در سرمایه‌ی بانک نیز متعلق به این کشورهاست: ایالات متحده‌ی آمریکا ۶۳۵ میلیون دالر، انگلستان ۲۶۰ میلیون، جمهوری اتحادی آلمان ۱۲۸ میلیون و فرانسه ۱۰۵

میلیون دالر.

بدین جهت کشورهای امپریالیستی این بانک را تابع منافع سرمایه‌ی انحصاری خویش گردانیده‌اند. گرچه این بانک اسماً یک مؤسسه‌ی بین‌المللی می‌باشد که در تحت سپر و حمایت ملل متحد فعالیت می‌نماید. اما کشورهای دیگر عضو نه‌تنها نقشی در آن ندارند، بلکه از این طریق توسط کشورهای امپریالیستی استثمار می‌شوند. به غرض داشتن تصوری در مورد این «دام مالی» که در آن کشورهای کم‌رشد گیر افتاده‌اند، کافی خواهد بود تذکار گردد که در اخیر سال ۱۹۶۷ قروض این کشورها از بانک بین‌المللی به ۳۴۰۰ میلیون دالر رسیده بود. بانک تحت قیود و شرایط زیادی به کشورهای کم‌رشد قرضه می‌دهد و یکی از این شرایط به طور مثال این است که کشور دریافت‌کننده پول را باید برای خریداری اموال از کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و عمدتاً ایالات متحده‌ی آمریکا به کار برد. با استفاده از این شرط کشور فروشنده قیمت اموال را بلند تعیین کرده و کشور دریافت‌کننده از ناحیه‌ی اسعار خارجه زیان بزرگی را متحمل می‌گردد. در چند سال گذشته بانک نرخ سود را به ۶/۵ فیصد بالا برده است که کشورهای کم‌رشد قسمت زیاد ذخایر پولی خود را به عنوان سود می‌پردازند. در سال مالی ۱۹۶۶، ۶۷ کشور^۱ کم‌رشد قسمت زیاد یا بیشتر از دوثلث مجموع کربدتی را که در عین سال اخذ کرده‌اند به بانک پرداخته‌اند.

از آنجایی که دارایی بانک بین‌المللی بالنسبه کوچک می‌باشد، بنابراین مجبور است که از انحصارات بانکی بزرگ قرضه بگیرد. چنان که قروض آن از این بانک‌ها در اخیر سال ۱۹۶۷ به ۳۴۰۰ میلیون دالر (بیشتر از مجموع سرمایه‌ی خود آن) بالغ می‌گردید که این امر یک بار دیگر به وضاحت نشان می‌دهد که آمر و کارفرمای واقعی بانک کیست و منافع چه کسانی را بانک بین‌المللی به پیش می‌برد. سرمایه‌ی مالی بین‌المللی، بانک را به مؤسسه‌ای مبدل کرده است که جریان سرمایه‌گذاری‌های خصوصی را به کشورهای کم‌رشد تحریک و تسهیل می‌نماید؛ زیرا این بانک در صورتی حاضر به تأدیه‌ی کربدت می‌باشد که یک کشور آن را به عین شرایط از منابع خصوصی به دست آورده نتواند. فعالیت‌های یکی از مؤسسات اختصاصی آن - کورپراسیون مالی بین‌المللی - تابع عین هدف می‌باشد و علاوه‌تاً حق خریداری اسهام منفعت‌آور را در کشورهای کم‌رشد نیز دارد.

بانک بین‌المللی غالباً در امور داخلی کشورهای عضو مداخله می‌نماید. به طور مثال درخواست جمهوری عربی متحد را برای گرفتن قرضه جهت ساختمان سد عالی اسوان رد کرد و اعطای قرضه را به کشورهایی که جلورشده همه‌جانبه و خودسری‌های تشبثات خصوصی را گرفته‌اند، متوقف ساخت. بدین جهت بانک بین‌المللی توسط نمایندگان کشورهای کم‌رشد در دومین کنفرانس ملل متحد راجع به

۱. اصل: کشورهای

تجارت و انکشاف، منعقدی دهلی در فبروری و مارچ سال گذشته شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. آن‌ها اظهار داشتند که بانک به یک وسیله‌ی مداخله در امور داخلی کشورهای جوان مبدل گردیده است و شرایط اعطای قرضه‌های آن اسارت‌آور می‌باشد.

چنین است ماهیت واقعی و طرز فعالیت‌های بانک جهانی که مختصری از آن تذکر به عمل آمد. اما، باید دید اکنون که هیئت آن «مشغول مطالعه‌ی» وضع فعلی اقتصادی کشور ما می‌باشد، از وطن‌بینوای ما افغانستان فقیر و عقب‌مانده چه می‌خواهد ببلعد. معلوم است تذکرات متعددی که در صفحات کتاب پلان پنج‌ساله‌ی سوم در اثر نفوذ «مشاورین اقتصادی» آمریکایی وزارت پلان در مورد تقویه‌ی تشبثات خصوصی به عمل آمده است و توسط بلندگویان و هواداران آن در زمینه، تبلیغات زیادی صورت می‌گیرد، توجه بانک بین‌المللی را در امر «کمک به انکشاف اقتصادی (!) افغانستان» جلب کرده است. تا دیده شود که چه نوع کربدتی را برای کدام منظور به کدام شرایط اعطا خواهد کرد.

||||||| شماره‌ی پنجاه و دوم | سال اول | ۲۶ حوت ۱۳۴۷ - ۱۷ مارچ ۱۹۶۹ |||||
آناهیتا راتبیزاد

طرح پروگرام فعالیت‌های سازمان دموکراتیک زنان افغانستان

کنفرانس تاریخی هشتم مارچ (۱۷ حوت ۱۳۴۷) سازمان دموکراتیک زنان افغانستان اعلام می‌دارد:
از آنجایی که زن در زندگی اجتماعی نقش ارزنده‌ای را ایفا می‌کند؛
از آنجایی که زن در راه سعادت کودکان به طور خستگی‌ناپذیر فعالیت می‌نماید؛
از آنجایی که باید زنان افغانستان دوش به‌دوش مردان کشور در مبارزه رهایی‌بخش ضد استبداد،
ضد ارتجاع و تمام اشکال استعمار فعالانه سهم بگیرند؛
از آنجایی که زنان افغانستان به حیث هموطنان، مادران و کارگران، آرزومند جدی به رسمیت شناختن حقوق زن، حق مادری، حق کار، حق تحصیل و مساوات در خانواده و تحقق کامل حقوق و آزادی‌های وسیع دموکراتیک در عمل و نظر هستند؛
از آنجایی که زن افغانستان باید در راه تأمین صلح پایدار، استقلال ملی، دموکراسی و پیشرفت اجتماعی مجدانه شرکت کند؛

و بالاخره از آنجایی که اعلامیه‌ی حقوق بشر و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی یک سلسله حقوق و آزادی‌ها را برای زنان افغان قابل شده است ولی موانع بسیاری در راه عملی شدن آن‌ها وجود دارد،
ضرورت آن می‌رود که اتحاد و همبستگی زنان افغانستان، اعم از زنان کارگر و دهقان و روشنفکر، صرف

نظر از تفاوت‌های نژادی، قومی، قبیله‌ای، مذهبی و نظریات سیاسی تأمین گردد و در راه هدف‌های مشترک و تحقق این پروگرام فعالیت‌های سازمان دموکراتیک زنان افغانستان مبارزه به عمل آید:

۱- تأمین حقوق مساوی زنان در تمام عرصه‌ها اعم از اقتصادی، اجتماعی، مدنی، سیاسی و فرهنگی و احترام [به] مقام زن در کار و جامعه.

۲- تأمین حق کار زنان بدون قیدوشرط، با دستمزد مساوی با مردان در برابر کار مساوی و حق اشتغال در تمام امور و حرفه‌ها.

۳- بهبود شرایط کار و بهبود شرایط زندگی خانواده، ایجاد مؤسسات خدمات اجتماعی برای تمام زنان.

۴- حمایتی مادر و کودک، بهبود شرایط زندگی خانواده، ایجاد مؤسسات خدمات اجتماعی برای تمام زنان.

۵- امحای بی‌سوادی و تأمین حق مساوی تعلیم و تحصیل برای زنان.

۶- رهایی زن از قید عادات خرافی، عنعنات ظالمانه و رسوم ضد کرامت انسانی و تأمین حقوق زن در امر ازدواج، ملکیت و اطفال و ایجاد شرایط مصون اجتماعی برای تشکیل خانواده مطابق رضایت واقعی زن و مرد و مبارزه علیه ازدواج اجباری.

۷- تأمین حقوق و آزادی‌های وسیع دموکراتیک (حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، آزادی بیان، شرکت در احزاب، اجتماعات، تظاهرات و غیره.)

۸- تأمین حق کودکان و جوانان از لحاظ تعلیم و تربیت و تعلیمات مجانی به زبان مادری‌شان، بدون تبعیض و صحت و رفاه آنان.

۹- حمایتی کودک در برابر ظلم، استثمار، حبس، قتل و کار اجباری.

۱۰- ایجاد روابط و هماهنگی با سازمان‌های ملی زنان و فدراسیون دموکراتیک بین‌المللی زنان به منظور:

۱۱- مبارزه علیه امپریالیسم، ملیتاریسم و فاشیسم، لغویاگاه‌های نظامی تجاوزکارانه، منع آزمایش‌ها و استعمال سلاح ذروی و مبارزه در راه خلع سلاح عام و تام و تأمین همزیستی مسالمت‌آمیز بین دول دارای سیستم‌های اجتماعی و اقتصادی متفاوت.

- پشتیبانی و همدردی از زنان ملل ستمدیده که دوش به‌دوش مردان برای آزادی و استقلال مبارزه می‌کنند

- اشتراک وسیع‌تر زنان در حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه و به خاطر مبارزه برای تأمین صلح پایدار، استقلال ملی، دموکراسی واقعی، ترقی و حقوق زن و سعادت کودک.

سازمان دموکراتیک زنان افغانستان از تمام زنان آگاه و زحمتکش افغان صمیمانه دعوت می‌نماید که به خاطر تحقق این پروگرام باهم متحد شوند و به سازمان دموکراتیک زنان افغانستان و نهضت آزادی زنان بپیوندند.

||||| شماره‌ی دهم | سال دوم | ۵ جوزا ۱۳۴۸ - ۲۶ می ۱۹۶۹ |||

ببرک کارمل

مستحکم و مترقی باد دوستی افغان- شوروی

نیم قرن از برقراری دوستی و روابط سیاسی صلح‌جویانه و ثمربخش افغانستان و اتحاد شوروی می‌گذرد. سرچشمه‌ی این روابط خلل‌ناپذیر دو قیام مهم آزادی‌بخش ملی و اجتماعی است: انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر ۱۹۱۷، قیام مسلحانه‌ی ملی ۱۹۱۹ افغانستان. انقلاب کبیر اکتوبر به سرکردگی طبقه‌ی کارگر روسیه و تحت رهبری حزب پیشاهنگ آن و در رأس آن ولادیمیر ایلیچ لنین، عصر نوینی را در تاریخ جامعه‌ی بشری آغاز نهاد و تأثیرات شگرفی بر تمام سیر آتی جنبش‌های انقلابی آزادی‌بخش ملی و اجتماعی و مترقی ملل جهان و من جمله کشور ما وارد ساخت و سیستم استعماری امپریالیسم که ظاهراً تزلزل‌ناپذیر به نظر می‌رسید، رو به تلاشی و اضمحلال نهاد. حکومت نوین‌پاد شوروی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اکتوبر بیانیه‌ای را خطاب به تمام زحمتکشان مسلمان روسیه و شرق انتشار داد که در آن اشعار می‌گردید: «کلیه‌ی معاهدات و قراردادهای روسیه‌ی تزاری با دول امپریالیستی درباره‌ی تقسیم اراضی کشورهای شرق پاره و محو شده و از این پس خلق‌های شرق باید رأساً سرنوشت خود را به دست گیرند.» در بیانیه خاطر نشان می‌گردید که: «شما خودتان باید صاحب اختیار کشور خود شوید؛ شما خودتان باید زندگی خود را مطابق میل و شیوه‌ی خود بنا نهید؛ شما حق این کار را دارید زیرا سرنوشت شما در دست خودتان است.»

اعلان قیام مسلحانه ملت قهرمان افغانستان به وسیله‌ی امان‌الله خان پادشاه افغانستان ثبت تاریخ درخشان جنگ‌های آزادی‌بخش ملی جهان گردید. در هنگامی که خلق افغانستان برای انجام جنگ آزادی‌بخش ملی علیه امپریالیسم انگلیس آماده‌ی می‌گرفت، آتش جنگ داخلی جمهوری نوین‌پاد شوروی را فراگرفته بود و چهارده دولت امپریالیستی به تحریکات و مداخلات مسلحانه علیه آن کشور دست می‌زد. در چنین موقع حساس هر دو کشور افغانستان و جمهوری جوان شوروی نخستین کشورهایی بودند که شجاعانه پشتیبانی خود را از یکدیگر اعلان داشتند و راه بزرگ صلح و دوستی، راه نمونه‌ی الهام‌بخش برای تمام ملل جهان را ایجاد کردند. درست پنجاه سال قبل بود که بنا بر تمایل و

اراده‌ی سنتی و پرافتخار خلق افغانستان، رئیس دولت افغانستان پیامی به مسکو فرستاد. در این پیام صلح و دوستی که نخستین پیام ملت قهرمان افغانستان مستقل و آزاد به ملت قهرمان روسیه و به نام لنین بود، چنین اظهار گردید: «از آنجا که شما حضرت دوست محبوب و بزرگ من رئیس جمهور کشور معظم روسیه به اتفاق دیگر رفقای خود دوستان بشریت وظیفه‌ی پرافتخار و شرافتمندانه‌ی مراقبت از صلح و آسایش افراد را به عهده گرفته‌اید، من خوشوقتم از این که برای اولین بار از جانب ملت ترقی‌خواه افغانستان، پیام دوستانه‌ی واقعی کشور مستقل و آزاد افغانستان را ارسال می‌دارم.»

باید در نظر داشت که تاریخ یک کشور عقب‌مانده نظیر چنین اقدام شجاعانه و باشهامت انقلابی را کمتر دیده است؛ زیرا در آن هنگام افغانستان سخت در تحت چنگال‌های بی‌رحم نیروی وحشی استعمار خارجی و ارتجاع داخلی دست‌وپا می‌زد و هنوز سرنوشت استقلال سیاسی افغانستان معلوم نبود. ولی از آنجایی که انقلاب کبیر اکتوبر تغییرات بنیادی در تمام سیستم مناسبات بین‌المللی به وجود آورد، بحران عمیقی را در پالیسی خارجی امپریالیستی ایجاد کرد و پرنسپ‌های صلح و امنیت بین‌المللی، برابری، دوستی و همکاری بین ملل را اعلام داشت و از آنجایی که تکامل این پرنسپ‌ها با نام لنین ارتباط نزدیک دارد، بنابراین رهبر مردم شوروی و دوست بزرگ مردم شرق و ای لنین در پاسخ پیام شجاعانه‌ی افغانی به تاریخ ۲۷ می ۱۹۱۹ با خلاقیت تمام چنین نوشت: «به جواب نخستین پیامی از طرف افغانستان به حیث یک ملت آزاد و مستقل که حامل تیریکات به خلق روس است و جلوس اعلی حضرت شما را به تخت اعلام می‌نماید، ما عاجلاً تیریکات حکومت کارگران و دهقانان و همه‌ی مردم روسیه را به خلق مستقل افغانستان که قهرمانانه از آزادی خود در برابر استیلاگران اجنبی دفاع می‌نمایند می‌فرستیم. می‌خواهم تخت‌نشینی اعلی حضرت شما را به تاریخ ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ تیریک بگویم. حکومت کارگری و دهقانی به تمام ملت‌هایی که جمهوری روسیه را تشکیل می‌دهند برابری و آزادی واقعی اعطا نموده است و بر طبق اعلامیه‌های خود اصل انترناسیونالیستی وحدت تمام زحمتکشان را علیه استثمارگران به قوت اتخاذ نموده است. بگذار آزوری مردم افغانستان که می‌خواهد از نمونه‌ی روسیه پیروی نماید، بهترین ضامن نیرومندی و استقلال دولت افغانستان باشد. ما از اراده‌ی اعلی حضرت شما که می‌خواهند مناسبات نزدیک با خلق روسیه تأسیس نمایند استقبال می‌نماییم و از شما خواهش می‌کنیم که نماینده‌ی دایمی را در ماسکو تعیین نمایید. در قسمت خود، ما آماده هستیم یک نماینده‌ی حکومت کارگران و دهقانان را به کابل اعزام نماییم و آرزو مندیم که اعلی حضرت شما به مأمورین مربوطه امر فرمایند که تسهیلات مسافرت وی را تهیه بینند. تأسیس مناسبات دایمی دیپلوماتیک بین دو ملت بزرگ فرصت‌های وسیعی [ای] را برای کمک متقابل به ضد هر نوع تجاوز از طرف نیروهای تجاوزکار خارجی بر آزادی‌شان تهیه خواهد دید. مسرت زیاد دارم که این نخستین پیام

تیریکات را به مردم افغانستان می‌فرستم و خواهشمندم که اعلی حضرت شما سلام‌های دوستانه‌ی دوستان مردم خود را بپذیرید.»

همچنان بی‌ارتباط نخواهد بود یادآوری گردد که استالین بر اساس تعلیمات لنین راجع به جنبش‌های انقلابی ملی و اصل حق تعیین سرنوشت ملل درباره‌ی نقش امان‌الله خان پادشاه افغانستان در انقلاب آزادی‌بخش ملت ما علیه امپریالیسم بریتانیا چنین اظهار داشته است: «مبارزه‌ی امیر افغان برای استقلال افغانستان با وجود نظریه‌ی سلطنت‌طلبی و اعوان و انصارش از نظر عینی مبارزه‌ی انقلابی است. زیرا این مبارزه امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه کرده و آن را از ریشه متزلزل می‌سازد. در صورتی که مبارزه‌ی دموکرات‌ها و «سوسیالیست‌ها»، «انقلابی‌ها» و «جمهوری‌طلبان» باحرارتی از قبیل مثلاً کرنسکی و تسرتلی، نودل و شیدمان، چرنوف و دان، هندرسن و کلاینس هنگام جنگ امپریالیستی مبارزه‌ی ارتجاعی بود.»

باید یادآور شد که دولت نوین‌یاد شوروی علیرغم مشکلات عظیمی که خود به آن مواجه بود، حتی قبل از آن که جنگ‌های بخش ملت افغانستان به خاطر استقلال شروع گردد، کشور ما را به حیث یک مملکت مستقل در نظر می‌گرفت. مثلاً، این موضوع من جمله در پیمان صلح برست-نوو فسک که در مارچ سال ۱۹۱۸ بین روسیه‌ی شوروی و آلمان منعقد شده بود انعکاس یافت. در این پیمان ماده‌ای گنجانیده شد که به موجب آن طرفین تعهد کردند «به استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی ایران و افغانستان احترام گذارند.» سپس در ماه مارچ سال ۱۹۱۹ حکومت شوروی شرایط انعقاد پیمان صلح با روسیه‌ی شوروی را که توسط ولادیمیر ایلیچ لنین تنظیم شده بود، طی نامه‌ای به کنفرانس صلح پاریس ارسال داشت که در ماده‌ی اول آن تصریح می‌شد: [از] توسل^۱ به قوه‌ی قهریه برای سرنگون ساختن حکومت افغانستان خودداری ورزند. همچنان هنگام قیام نیروهای ملی افغانستان، دولت شوروی طی اعلامیه‌ای از تمام کشورهای جهان خواست که از اعمال فشار و زور در مورد کشور مستقل افغانستان خودداری کنند. ولی دولت امپریالیست انگلیس استقلال کشور ما را به رسمیت نشناخت و به جنگ اشغال‌گرانه علیه وطن ما دست زد. می‌کوشید که جنبش آزادی‌بخش و استقلال طلبانه‌ی خلق افغانستان را سرکوب کند.

در چنین وضعی بود که دولت جوان شوروی عملاً به کمک افغانستان شتافت و از یک سو نخستین کمک پرارزش خود را با ارسال اسلحه و مهمات و پول نقد به افغانستان ثابت ساخت و از سوی دیگر اردوی سرخ شوروی قوای اشغالگر انگلیس را که می‌خواست از شمال به افغانستان ضربه وارد کند، در ترکستان تارومار کرد و سرحدات شمالی افغانستان را از خطر تعرض مصون داشت. این واقعه از لحاظ

۱. اصل: تمام توسل

استراتژی نقش مثبتی را به نفع اردوی افغانستان در شکست دادن نیروهای اشغالگر انگلیس ایفا کرد و متقابلاً از رسیدن قوای اشغالگر انگلیس به سرحدات شمالی کشور جلوگیری نمود. موجز این که در نتیجه‌ی این شرایط نوین و نهضت رهایی‌بخش هر دو «ملت بزرگ» بود که نخستین سنگ خاری تهداب روابط دوستی افغان- شوروی بنیان‌گذاری شد و بر اساس فرمان صلح لنین ۸ نومبر سال ۱۹۱۷ که محتوای اصول لنینی سیاست خارجی دولت شوروی بود، (مبارزه به خاطر صلح و آزادی ملل مظلوم، ایجاد روابط برابر با تمام کشورها، احترام متقابل، حسن همجواری و همکاری و ایده‌ی امکان همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای دارای رژیم‌های مختلف اجتماعی، لغو تمام قراردادهای نابرابر با کشورهای دیگر و غیره، برای نخستین مرتبه در وجود روابط دوستی میان ملل بزرگ افغان- شوروی شرافتمندانه تحقق پذیرفت.

در تاریخ مناسبات افغانستان و شوروی، ۲۷ می و ۱۴ اکتوبر ۱۹۱۹ (پنجاه سال قبل) به حیث سرآغاز برقراری روابط دوستی و سیاسی افغان- شوروی به شمار می‌رود که این امر در راه آزادی و استقلال هر دو کشور ما کمک فراوان رسانیده است. پس از دو سال به تاریخ ۲۸ فبروری ۱۹۲۱، علی‌رغم فعالیت‌های دیپلوماسی اسارت‌آور غرب، قرارداد دوستی بین افغانستان و جمهوری شوروی به امضا رسید و از طرف لویه جرگه‌ی افغانستان تصویب گردید. از لحاظ تاریخی و سیاسی این اولین قرارداد متساوی‌الحقوق افغانستان با یک کشور بزرگ و نیرومند خارجی بود که بر پایه‌ی احترام به حق حاکمیت ملی و منافع متقابل انعقاد یافت. در نتیجه‌ی انعقاد این قرارداد سرحدات افغان- شوروی به صورت نخستین سرحد نمونه‌ی صلح و دوستی و حسن همجواری در جهان به وجود آمد. بدین مناسبت لنین طی پیامی به رئیس دولت افغانستان نوشت: «من خوشوقتم از این که به شما اطلاع دهم، قرارداد دوستی بین دو کشور در تاریخ ۲۸ فوریه سال ۱۹۲۱ از طرف نمایندگان تام‌الاختیار دو دولت در مسکو امضا شد. حکومت روسیه‌ی شوروی و دولت علیه‌ی افغانستان در شرق منافع مشترک دارند. هر دو کشور به استقلال خود ارزش بزرگی قایل هستند و می‌خواهند متقابلاً یکدیگر و تمام ملل شرق را مستقل و آزاد ببینند. دو دولت نه تنها به علل فوق‌الذکر، بلکه به این علت هم که بین افغانستان و روسیه مسائلی وجود ندارد که موجب بروز اختلاف گردد و حتی روی دوستی روسیه و افغانستان سایه افگند، به هم نزدیک می‌شوند. روسیه‌ی امپریالیستی کهن برای همیشه محو شده و همسایه‌ی شمالی دولت علیه‌ی افغانستان روسیه‌ی شوروی نوین است که دست دوستی و برادری به سوی تمام ملل شرق و در نوبه‌ی اول ملت افغانستان دراز کرد... ما اطمینان داریم که صمیمانه‌ترین آرزوی ما تحقق خواهد یافت و روسیه برای همیشه اولین دوست دولت علیه‌ی افغانستان به خاطر سعادت ملل دو کشور خواهد شد...»

واقعیت این است که قرارداد سال ۱۹۲۱ به مثابه‌ی پایه‌ی اساسی و استوار برقراری روابط ثمربخش

افغانستان و اتحاد شوروی به شمار می‌رود و بزرگترین و نیرومندترین سند تاریخی است که در آن اصول عالی بشردوستی در روابط بین ملل و احترام به حق حاکمیت و استقلال ملل و کمک و همکاری به ملت‌ها در زمینه‌ی آزادی، ترقی، پیشرفت و صلح تجلی یافته است. تجربه نشان داد که محتوای این سند دوره‌ی دشوار تاریخی تنها روی صفحه‌ی کاغذ باقی نماند بلکه در طول نیم قرن روابط افغانستان- شوروی با موفقیت بسط و استحکام یافت و با معاهدات و قراردادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دیگر رشد و تکامل پیدا کرد. با تمدید معاهده‌ی بی‌طرفی و عدم تعرض در سال ۱۹۳۱ این روابط از بوته‌ی آزمایش زمان پیروزمندانه برون برآمده است. بی‌مورد نیست که جنگ جهانی دوم به نام سال‌های آزمایش روابط دوستانه در کشور افغانستان و شوروی ثبت تاریخ است. به همگان معلوم است که در سال ۱۳۳۹ فاشیسم هیتلری نائره‌ی جنگ خانمان‌سوز دوم جهانی را برافروخت و کشورهای اروپایی به زیر چکمه و مهمیز^۱ سربازان اشغالگر اردوی ورمخت آلمان نازی افتادند و اتحاد شوروی یگانه کشوری بود که علیه آن قهرمانانه مقاومت می‌کرد. در آن موقع شبکه‌های جاسوسی مخفی هتلری در کشورهای همجوار اتحاد شوروی من جمله افغانستان در توطئه و دسیسه بودند و به فعالیت شدیدی علیه اتحاد شوروی دست می‌زدند. اما در چنین موقع حساس، ملت قهرمان افغانستان یک بار دیگر بر مبنای قرارداد ۱۹۳۱ افغان- شوروی دلیرانه دوستی خود را به اتحاد شوروی ثابت ساخت و به یادداشت دوستانه‌ی دولت شوروی عملاً جواب مثبت داد. بر اساس قرارداد سال ۱۹۳۱ طرفین بلاواسطه متعهد می‌شوند در خاک خود از هر گونه عملیاتی که به دولت متعهد دیگر ضرر سیاسی یا نظامی برساند جلوگیری کنند. روی این اساس لویه جرگه‌ی افغانستان با رعایت سیاست بی‌طرفی کامل تصویب نمود که «... به هیچ دولت خارجی به هیچ نحوی اجازه داده نخواهد شد که تمام و یا بخشی از اراضی افغانستان را اشغال کند و یا در خاک وطن عزیز ما برای عملیات جنگی در زمین یا در هوا استفاده نماید و یا در زمان جنگ هیچ امتیازی از ما بگیرد...»

دولت شوروی در فبروری سال ۱۹۴۵ از وفاداری ملت افغانستان ستایش فراوان نمود. بدین قرار علی‌رغم دسایس ارتجاع و امپریالیسم خلق بزرگ هر دو کشور با سربلندی و افتخار از عهده‌ی آزمایش برآمدند و پرچم دوستی و صلح بین ملل را که در پیکار خونین علیه امپریالیسم به دست آورده بودند، برافراشته نگه داشتند و باید نگه دارند. به همین جهت است که دولت اتحاد شوروی بر اساس اصول طراز نوین لنینی سیاست خارجی خویش و بر مبنای قرارداد سال ۱۹۲۱ کمک‌ها و همکاری‌های وسیع و مساعد و بی‌شائبه‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به افغانستان مبذول داشته است. ثمرات وسیع کمک و همکاری اقتصادی و فرهنگی اتحاد شوروی و نقشه‌ی دوستی آن قدر مشهود و فراوان است

۱. آنتی فلزی که بر پاشنه‌ی چکمه (موزه) می‌بندند و هنگام سواری بر تهیگاه اسب می‌زنند

که مجال بحث درباره‌ی آن‌ها در این مقاله‌ی مختصر موجود نیست. علی‌رغم کندی رشد اقتصاد و فرهنگ کشور ما، تخریب نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی در کشور باز هم ایجاد تعداد زیادی مؤسسات صنعتی و زراعتی و فرهنگی و تأسیسات بزرگ و متوسط بذل کمک در تعلیم و تربیت ده‌ها هزار کادر و متخصص علمی و فنی ملی و ساختمان نسبی زیربنای اقتصادی افغانستان طی سه پلان پنج‌ساله و استقرار مناسبات برابر و ثمربخش در زمینه‌ی مبادلات تجاری از خصوصیات مهم و بارزش کمک و همکاری اقتصادی و فرهنگی دو کشور به شمار می‌رود که ثبت تاریخ انکشاف کشور ماست و خلق و نسل جوان وطن‌پرست و پیشرو انقلابی افغانستان هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

علی‌رغم فتنه‌انگیزی‌های ارتجاع و امپریالیسم، ما پیوسته طرفدار بسط و تحکیم مناسبات دوستانه با اتحاد شوروی، نه‌تنها از این جهت هستیم که همسایه‌ی بزرگ شمالی ماست، بلکه به حیث یک نیروی وطن‌پرست دوستی خلق‌های افغانستان و اتحاد شوروی را کاملاً به نفع آزادی و استقلال کشور خود می‌دانیم و معتقدیم که کمک‌های بی‌شائبه و مساعد و همکاری اقتصادی و فنی و فرهنگی اتحاد شوروی در امر رشد و تکامل سریع اقتصاد و فرهنگ کشور ما مؤثر است و با منافع حیاتی و ملی خلق‌های دو کشور مطابقت تمام دارد. لہذا، هرگونه فعالیت و تشبث برای تضعیف جریان تکامل روابط ثمربخش بین وطن‌محبوب ما افغانستان و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در واقع صریحاً به مثابه خیانت به امر آزادی، استقلال و ترقی کشور ما و استقرار صلح در این منطقه‌ی جهان خواهد بود. بدین جهت مأموریت ملی و مترقی خود می‌دانیم که به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس مناسبات دوستانه بین خلق‌های قهرمان افغانستان و اتحاد شوروی که مصادف با سالگرد استقلال کشور است، به مناسبت این روابط زنده و زوال‌ناپذیر در تاریخ پرافتخار وطن عزیز ما، تبریكات صمیمانه‌ی خود را به تمام خلق زحمتکش افغانستان به تمام طرفداران دوستی افغان- شوروی به تمام نیروهای اصیل ملی و دموکراتیک، ترقی‌خواه و وطن‌پرست افغانستان و به حزب پیشاهنگ اتحاد شوروی که راه‌لنین بزرگ را با سربلندی و شہامت تعقیب می‌کند و به دولت اتحاد شوروی و به وسیله‌ی آن‌ها به خلق قهرمان اتحاد شوروی ابراز می‌داریم و یک بار دیگر از کسانی که اساس و بنای استوار روابط ثمربخش افغانستان و اتحاد شوروی را گذاشته‌اند، با سپاس یاد می‌نماییم و در اخیر می‌گوییم:

مستحکم و مترقی باد دوستی خلق‌های افغانستان و اتحاد شوروی

فرخنده باد جشن پنجاهمین سالروز تأسیس برقراری روابط دوستانه‌ی افغان- شوروی.

||||||| شماره‌ی سی‌وسوم | سال دوم | ۳ قوس ۱۳۴۸ - ۲۴ نومبر ۱۹۶۹ |||||
بی‌نا

عقب‌ماندگی کشور به زبان ارقامی که از قرون متوالی دامنگیر آن است

ماقبلاً در صفحات پرچم حقایق و ارقام فراوانی در زمینه‌ی عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی کشور ارائه کرده‌ایم. در این شماره و شماره‌های بعدی ارقامی را از آخرین نشریه‌ی احصائیوی کشور (پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی سال ۱۳۴۷) استخراج و پیرامون آن‌ها حقایق مختصری را تقدیم می‌نماییم تا هموطنان ما قضاوت نمایند بی‌عدالتی اجتماعی در جامعه و عقب‌ماندگی کشور که ما بر آن تأکید می‌نماییم تا کدام سرحد است. قابل تذکار می‌دانیم ارقام رسمی حکومت افغانستان نه صحیح‌اند و نه دقیق. این ارقام بیشتر بر روی تخمین و قیاس استوار می‌باشند. ولی ناگزیر باید آن‌ها را پایه‌ی استدلال و استنتاج قرار داد. با وصف این که در تخمینات احصائی‌های رسمی تمایل به فزون نشان دادن آن‌ها مشهود می‌باشد، با آن هم می‌توان با ارائه‌ی آن‌ها وضع فوق‌العاده رقت‌بار حیات اقتصادی و اجتماعی خلق افغانستان را به درستی مشاهده کرد. این ارقام شرم‌آور گواه تردیدناپذیر بر عقب‌ماندگی و ناکامی سیستم اقتصادی-اجتماعی کنونی افغانستان و پاسخ هر نوع تبلیغات و گزاف‌گویی‌های تبلیغات‌چی‌های سرکاری است.

شفاخانه‌ها و تسهیلات صحی در افغانستان:

در ۲۷ ولایت افغانستان (به استثنای کابل)، ۳۵ شفاخانه، ۷۶ دکتر، ۹۳۰ بستر، ۱۱ لابر اتوار و ۱۱ اکسریز [وجود دارد]. نفوس ۲۷ ولایت افغانستان (به شمول کوچی‌ها و به استثنای شهر کابل) ۱۶ میلیون و ۲۲۱ هزار و ۹۸۲ نفر (در سال ۱۳۴۸) [است]. یعنی برای هر ولایت به طور متوسط ۲ شفاخانه، برای هر ۲۱۴ هزار نفر یک دکتر و برای هر ۱۷ هزار نفر یک بستر، در برابر هر ۱ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر یک لابر اتوار و یک اکسریز وجود دارد. به طور نمونه وضع چند ولایت را در این زمینه در نظر می‌گیریم:

ولایت بامیان:

نفوس: ۳۴۶۰۱۷	شفاخانه: ۱	دکتر: ۱
بستر: ۱۵	لابراتوار: هیچ	اکسریز: هیچ

ولایت فراه:

نفوس: ۳۱۴۲۹۷	شفاخانه: ۱	دکتر: ۲
بستر: ۱۵	لابراتوار: ۱	اکسریز: ۱

ولایت لغمان:

نفوس: ۲۲۲۵۳۱	شفاخانه: ۱	دکتر: ۱
بستر: ۱۰	لابراتوار: هیچ	اکسریز: هیچ

ولایت فاریاب:

نفوس: ۴۳۴۷۱۰	شفاخانه: ۲	دکتر: ۳
	لابراتوار: ۱	اکسریز: ۱

ولایت بدخشان:

نفوس: ۳۴۴۴۹۵	شفاخانه: ۱	دکتر: ۲
بستر: ۲۵	لابراتوار: هیچ	اکسریز: هیچ

فئودالیسم در نظر خلق و پرچم

همان‌طور که دیدیم، «سازمان» دموکراتیک خلق افغانستان در مرانامه‌اش حمله‌ی شدیدی به فئودالیسم^۱ و طبقه‌ی ملاک و سودخوار کرد و اصلاحات ارضی، اسکان کوچی‌ها و حمایت از دهقانان خرد و متوسط را در صدر برنامه‌های اقتصادی‌اش قرار داد. با این حال سال‌ها پس از نشر خلق و پرچم (۱۳۴۵-۱۳۴۸) و شاید حتی پس از کودتای شور (۱۳۵۷) بود که شالوده‌ی مبانی نظری نقد فئودالیسم افغانی ریخته شد. برای همه واضح است که تاریخ تکوین و تحول فئودالیسم در غرب همان سیری را طی نکرد که در جاپان، هند و یا جهان اسلام پیمود. به این حکم باید این نکته را هم افزود که فئودالیسم در افغانستان نیز دقیقاً همان خط فئودالیسم جهان اسلام را دنبال نکرد و کدها و موازین مختص به خود را داشت. نقد چپ بر فئودالیسم دقیقاً در راستا و از درون نقد چپ بر کاپیتالیسم نشئت می‌گیرد. مالکیت نقطه‌ی پیوند نظام ارباب/رعیتی و نظام سرمایه‌داری است. با این حال و در آخر، نباید منطق اقتصادی فئودالیسم را با سرمایه‌داری این همان دانست. همان‌طور که الن میک سینز وود توضیح می‌دهد «یک مسیر برآمده از فئودالیسم، حکومت مطلقه بود که منطق اقتصادی کاملاً مجزایی از شکل‌های سرمایه‌داری استثمار یا قوانین سرمایه‌داری حرکت داشت. حکومت مطلقه به جای ایجاد

ارقام فوق آن قدر گویاست که ضرورتی به تبصره ندارد. ولی با قید این مطلب که از شفاخانه، دکتر، بستر، لابراتوار و اکسریز فقط اسمی موجود است و در واقعیت وضع از لحاظ پرسونل، وسایل و تجهیزات بدتر و ابتدایی‌تر از آن است که بتوان تصور کرد.

۱. فئودالیسم به شیوه‌ی نگارش لاتینی آن از باب تاریخ، به قرون وسطی می‌رسد. اسم فرانسوی فئودالیتسه یعنی فئودالیسم، هرچند ریشه‌ی جدیدتری دارد، دست‌کم از قرن ۱۷ پدید آمده است. اما تا مدت زیادی این هر دو لغت تنها به طور محدود در مفهومی حقوقی به کار می‌رفت. فیف (Feodum) صورتی از مالکیت ارضی و از آنجا فئودال به عنوان «چیزی که مربوط به فیف است» مفهوم می‌شود و فئودالیتسه نیز می‌تواند یا به «کیفیت ویژه‌ی خاص یک فیف» و یا «تهداتی که بر چنین زمین‌داری شمول می‌یابد اطلاق گردد». جامعه‌ی فئودالی، مارک بلوخ، ترجمه‌ی بهزاد باشی، تهران: آگاه، ج اول، ۱۳۶۳، ص ۵

اقتصاد سرمایه‌داری، وحدت پیشاسر مایه‌داری قدرت سیاسی و اقتصادی را در سطح دولت مرکزی بازتولید کرد.^۱ و این دقیقاً کاری بود که نادرشاه، هاشم خان و سپس داوودخان انجام داد. پیش از آن که وارد نقد مارکسیستی فنودالیسم شویم، بهتر است نیم‌نگاهی به مسئله‌ی مالکیت و نظام ارباب/رعیتی در جهان اسلام و سپس تاریخ افغانستان بیاندازیم.

کشاورزی سنتی در جهان اسلام قرن‌ها به یک روال قرار داشت. لمتون بر این باور است که کشاورزی زیر سیطره‌ی عرف بود و عرف نیز چندان مجالی به انحراف فردی و یا استفاده از تجربیات نو نمی‌داد.^۲ در ضمن، مدیریت کشاورزی با ثبات سیاسی نظام‌های خاندانی-شاهنشاهی/سلطنتی، امیرنشینی و حتی ملوک‌الطوایفی-تناسب داشت. زیرا زراعت به آبیاری وابسته بود و آبیاری نیز به مدیریت درست منابع آب زیرزمینی و حفاظت از قنات‌ها و کنترل حقاچه و همه‌ی این‌ها به وجود یک دولت باثبات متکی بود. نظام‌های خاندانی برای مدیریت بهتر آب و زمین، از خان‌های محلی حمایت می‌کردند. در واقع مردم معمولی (رعیت) زیر ستم خان‌های محلی قرار داشتند و این خان‌ها نیز به مقاطعه‌کار پاسخگو بودند. البته این رابطه در طول تاریخ برقرار نبود. گاهی عوام‌الناس به صورت مستقیم به دربار جواب پس می‌دادند و گاهی نیز خان واسط آن‌ها بود. متناسب با آن، در دوره‌هایی از تاریخ رعیت دست‌کم نقش خرده‌مالک را ایفا می‌کردند و به زبان امروزی، جز دهقانان خرد و یا متوسط محسوب می‌شدند. در دوره‌هایی نیز از شمار خرده‌مالکان کاسته شده و بر تعداد اربابان و زمین‌داران سودخوار افزوده می‌شد. پیش از حمله‌ی مغول به خراسان، نظام مالیاتی زمین‌های زراعتی حاوی چنین اصطلاحاتی بود:

تکثیر در حزر: مطالبات مربوط به افزایش مبالغ علاوه بر آنچه هنگام ارزیابی محصول تعیین شده بود.

تقریر: اعتراف رسمی مؤدیان مالیات درباره‌ی بدهی مالیاتی به تحصیل‌داران مالیاتی

تفاوت تقدمه: مالیات پیشکشی

زوائد تشعیر: مالیات اضافی در مواردی که دیوان مالیاتی از جنس به نقد تبدیل می‌شد.

مساح: ممیز و ارزیاب

حزار: کسی که ارزش محصول را برآورد می‌کند.

مقاطعه‌کار: کسی که واسطه‌ای میان مالیات‌دهنده و حکومت مرکزی است و یک یا چند نوع

۱. خاستگاه سرمایه‌داری از چشم‌اندازی گسترده‌تر، السن میک سینزود، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: ثالث، ۱۳۹۵، ص ۱۹۶
 ۲. مالک و زارع در ایران، آن کاترین سواين فورد لمتون، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ پنجم ۱۳۹۳، صص ۳۷ و ۳۸

مالیات محل را به مبلغ مقطوع اجاره‌داری می‌کند.

پس از حمله‌ی مغول، به یک‌باره بر شمار ملاکان افزوده شد و مالکان اراضی برای در امان ماندن زمین‌هایشان از مصادره‌ی دولت، آن‌ها را وقف می‌کردند. بدین ترتیب میراثی که امروز از زمین‌داران و ملاکان بزرگ در ذهن داریم، تصویری ست از یک فرد مؤمن و معتقد که خداوند بر او رحمت کرده و زمین‌های زیادی را به وی بخشیده و او نیز برای شکرانه، بخش کوچکی از زمین‌هایش را وقف امور خیریه کرده است. لمتون درباره‌ی دامنه‌ی فرهنگ وقف کردن زمین در خراسان می‌نویسد: «به ظن غالب اراضی موقوفه‌ی نسبتاً وسیعی در امپراتوری سلجوقی وجود داشته است؛ اما، هرگز این اراضی به وسعت املاک موقوفه‌ی زمان صفویه نرسید.»^۱ البته نباید فراموش کرد که در قسمت اخذ مالیات نیز میان عوام‌الناس و اربابان تفاوت بسیار بود. بخش اعظم مالیات زمین و محصول از طبقات پایین و روستانشینان فقیر گرفته می‌شد. لمتون در مورد رابطه‌ای که میان اربابان محلی و حکومت برقرار بود به تحقیقات مینورسکی اشاره می‌کند: «به عقیده‌ی وی زمین‌ها [از قرن چهاردهم تا هفدهم] به دو دسته‌ی ممتاز تقسیم می‌شده است: زمین‌های اعطایی موروئی به نام «سیورغال» که مشمول بعضی معافیت‌های مالیاتی بود و «تیول» یعنی زمینی که دارنده‌ی آن می‌توانست مالیات آنجا را موقتاً برای خود وصول کند.»^۲ در واقع سلجوقیان، تیموریان و صفویان به پاس خدمات شماری از حاکمان محلی و اربابان و افراد به اصطلاح معزز و متنفذ، به دو شیوه‌ی بالا مالیات محصول یا زمین را بر آن‌ها می‌بخشیدند و یا از سنگینی بارش می‌کاستند.

اما از قرن هجده و روی کار آمدن احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷) تا کودتای هفت ثور، نظام مالیاتی هیچ تناسبی با طبقات اجتماعی نداشت. در دوره‌هایی بار مالیات بر شانه‌های مردم بسیار سنگینی می‌کرد و در زمانی نیز به دلیل هرج‌ومرج یا وقوع جنگ، نظام مالیاتی به کلی برهم می‌ریخت و مردم به‌ویژه روستانشینان برای مدتی نفس راحت می‌کشیدند. چیزی که به هر روی ثابت بود و در برابر هر حادثه یا رویداد تاریخی از خود محافظت می‌کرد، ساختار طبقاتی بود. صرفاً در قرن بیستم بود که به طبقات دهقان، ارباب، تاجر و خرده‌بورژوا، طبقه‌ی متوسط شهری نیز افزوده شد. با این حال فاصله میان کشتمند (دهقان بی‌زمین)، دهقان متوسط و ارباب همچنان زیاد بود. چه بسا اقتصاد راکد و کشاورزی سنتی به رشد فنودالیسم در قرن نوزدهم و بیستم دامن زد. وارث محمد وزیر در کتاب «قبایل مرز شرقی و سرنوشت افغانستان» می‌نویسد که «طی دو-سه دهه پیش از قیام ثور، پروسه‌ی به‌گرو گذاشتن و سپس از دست دادن کامل زمین در بدل پرداخت قروض سودخواران در مقیاس کشور و نیز قبایل به تراژدی اجتماعی مبدل شده بود. بر اساس شمارش ا. د. داویدوف که پایه‌ی آن را پژوهش‌های

۱. پیشین، ص ۱۴۴

۲. پیشین، ص ۲۰۶

برگریده‌ی سال‌های ۶۰ سده‌ی بیستم میلادی تشکیل می‌دهد، زمین‌های گروهی در ولایت غزنی رقم ۱۲/۳ درصد، در ولایت ننگرهار رقم ۴۹/۳ درصد و در جنوب ولایت قندهار ۱۲/۲ درصد را نشان داده، در حالی که این رقم در ولایت کابل ۸/۱ درصد، در ولایت هرات ۱/۲ درصد و در ولایت بدخشان ۱/۱ درصد را نشان می‌داد.^۱ نظام گروهی و بهره‌ی زمین در میان پشتون‌های روستانشین بسیار دیرتر از سایر روستانشینان کشور جا باز کرد؛ اما، همان طور که دیده می‌شود بدل به یک فاجعه شد. جالب اینجاست که همان طور که مارکس میان دوره‌ی «مالکیت قبیله‌ای» و دوره‌ی «مالکیت فنودالی» بر زمین تفاوت قائل است، در میان پشتون‌های شرقی نیز پیش از شکل‌های پیشرفته‌تر فنودالیسم، شکلی از مالکیت قبیله‌ای بر زمین وجود داشت (به باور شماری از پژوهشگران، هنوز هم مالکیت قبیله‌ای در برخی از مناطق کشور پابرجاست). «در اکثر نواحی سکونت قبایل تا کنون نیز تقسیم اراضی در وجود پارچه‌های بزرگ زمین تحت نام «دفتری» (پارچه‌های زمینی که در کتاب‌های دستگاه دولتی ثبت گردیده‌اند) وجود دارد. این پارچه‌های زمین و سهام آب پس از تقسیم یا مرزبندی نهایی اراضی مشترک قبیله (که عمدتاً در سده‌ی نوزدهم میلادی به وقوع پیوسته است) به مالکیت خصوصی افراد درآمده و در میان چند خانواده‌ی خویشاوند که «تبر» (طایفه) را تشکیل می‌دهند تقسیم گردیده است.»^۲ بنابراین نظام زمین‌داری در قبایل مرز شرقی کشور با نظام ارباب‌رعیتی کاملاً تفاوت داشت. این نظام بر چه اصلی استوار بود؟ پدرسالاری. وارث محمد وزیر می‌نویسد که حتی مسئله‌ی خریدوفروش زمین نیز از کنترل خانواده خارج بود و زمین در میان تبر دست‌به‌دست می‌شد: «هرگاه دهقانی به فروش زمین خویش مجبور گردد، حق اولویت در خرید این پارچه‌ی زمین به خویشاوندان و همسایگان وی داده می‌شود. قبایل به صورت عموم فروش زمین به «بیگانه‌ها» را به چشم بد می‌نگرند. اصول وراثت زمین نیز دارای ویژگی‌های منحصر به فرد می‌باشد. به طور نمونه در میان قبایل طبق معمول، پسر بزرگ یگانه وارث تمام زمین‌ها شناخته می‌شود.»^۳ در ولایت‌های غیرپشتون‌نشین نیز وضع بهتر از این نبود. در بدخشان و بلخ و هرات، بخشی از هزاره‌جات و حتی ولایت‌های جنوبی مخصوصاً در قندهار، نظام ارباب‌رعیتی کاملاً برقرار و استوار بود. در ولایت‌های

۱. قبایل مرز شرقی و سرنوشت افغانستان، دکتر وارث محمد وزیر، ترجمه‌ی غزری لایق، کابل: انتشارات خیام، ۱۳۹۲، صص ۱۴۹ و ۱۵۰
 ۲. همان، ص ۱۵۰
 ۳. همان، ص ۱۵۱. همچنین برای بحث بیشتر در این مورد رجوع کنید به:
 قاموس اصطلاحات حقوقی و جزایی تعاملی قبایل پشتون، نوشته‌ی محمدابراهیم عطایی
 خیل و تقسیم: یک تحقیق اتولوژیکی پیرامون سازمان قبیله‌ی خیل و سیستم اقتصادی تقسیم، نوشته‌ی محمدابراهیم عطایی.

ساختر اجتماعی - اقتصادی پشتون‌ها تا انقلاب ثور، نوشته‌ی عبدالرسول امین و حکیم تنیوال.
 بحث پیرامون شیوه‌ی تولید آسیایی و امکانات موجودیت آن در قبایل پشتون و نورستان، نوشته‌ی کبیر رنجبر

شمالی، ناقلین بخش بزرگی از زمین‌های مزروعی را تصاحب کرده و جمعی از مردم بومی به عنوان کشتمند چیره‌خوار آن‌ها بودند.

جامعه‌ی محافظه‌کار، عرف جاری، افکار ارتجاعی، اقتصاد راکد و کشاورزی سنتی از یک سو دهقان را به شدت به زمین وابسته ساخته بود و از سوی دیگر سبب از خودبیگانگی وی شده بود. کشت‌وکار تنها مسیر امرار معاش دهقان و خانواده‌اش بود. دهقان برای حفظ جایگاه و شغلش، در خودفروخته بود و سنت نیز به این در خودفروفتگی و بیزاری از تحرک و جنبش و تغییر بنیادین روال زندگی یاری می‌رساند. تنودور شولتز با مقایسه‌ی وضعیت کشاورزی در جاپان و هند، بلایی را که سنت بر سر دهقانان بی‌سواد و بیزار از دانش روز و محروم از زراعت مکانیزه می‌آورد، واضح ساخته است. «نرخ افزایش تولیدات کشاورزی در ژاپن سالانه ۴/۶ درصد ولی در هندوستان، سالانه ۲/۱ درصد بوده است. اگر تفاوت زمین زراعی، عامل قوی می‌بود، نسبت رشد کشاورزی در این دو کشور می‌بایست معکوس باشد. وسعت سرانه‌ی زمین در هندوستان ۶ برابر ژاپن است. زمین‌های هندوستان به صورت طبیعی نیز بهتر از زمین‌های ژاپن است. حتی مقدار سرانه‌ی زمین‌های آبی هندوستان ۳ برابر ژاپن است. ولی میزان کل محصولات کشاورزی در هر هکتار در ژاپن به ۸ برابر هندوستان رسیده است... آنچه در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد آن است که مهارت‌های زراعی زارعین و درجه‌ی تحصیلات آن‌ها در ژاپن نسبت به مهارت‌های نازل زارعین هندی و بالا بودن درجه‌ی عمومی بی‌سوادی در روستاهای هندوستان تفاوت عمده‌ای را موجب گشته است.»^۱ معضل اکثریت دهقانان افغانستان صرفاً کشاورزی سنتی نبود. اگر فرض را بر این بگذاریم که نظام کشاورزی توسعه‌یاد دست‌کم بهبود می‌یافت و سطح حاصلات بالا می‌رفت، باز هم این مناسبات اجتماعی بود که تعیین می‌کرد که سهم هر دهقان از آنچه برایش زحمت کشیده چه مقدار باید باشد. دهقانان کشور از خودبیگانه بودند؛ نمی‌توانستند خود را در کار، چیزی که تولید می‌کنند بیابند. چون از آنچه تولید می‌کردند سهم ناچیزی نصیب‌شان می‌شد. زمین نیز از آن‌ها نبود و میان سودخواران و ملاکان تقسیم شده بود. شماری از دهقانان بی‌زمین حتی کشتمند و اجاره‌دار هم نبودند و برای اربابان و سودخواران مزدوری می‌کردند: چاه‌کنی، گل‌کاری، حمالی. و این‌ها مشاغل بخش بزرگی از دامپرورانی را تشکیل می‌داد که زیر ستم دامداران بزرگ قرار داشتند. در اینجا می‌کوشیم مناسبات اجتماعی ارزش را از طریق شرح رانسیر از گفتمان بت‌وارگی مارکسی توضیح دهیم. رانسیر معتقد است که این گفتمان در فرمولی سه‌تایی توسط مارکس جمع‌بندی شده و با سه جفت بیان شده است:^۲

سر مایه/سود

۱. گذار از کشاورزی سنتی، تنودور شولتز، ترجمه‌ی سیدمحمدسعید نوری نائینی، تهران: نی، ۱۳۸۶، ص ۹۰
 ۲. مفهوم نقد و نقد اقتصاد سیاسی، ژاک رانسیر، ترجمه‌ی امیر شیخان، تهران: خرد سرخ، ۱۳۹۶، ص ۹

اگر در مبحث فنودالیسم صرفاً بر زمین/اجاره تمرکز کنیم، می توان گفت که بر اساس منطق این جفت، عنصر محض زمین خالق یا مایه‌ی شکل دهنده‌ی امر اجتماعی اجاره‌بهاست. رانسیر برای بسط این رابطه از مفهوم «واگشت» بهره می‌برد؛ بدین معنا که مناسبات اجتماعی در مرحله‌ای به یک «چیز» بدل گشته و آن چیز در مرحله‌ی بعدی دوباره به مناسبات اجتماعی شکل می‌دهد. در واقع چیز در مراحل بعد از کشت و کار دهقان، مصداقی از روابط اجتماعی ناپدیدشده‌ی وی است. این چیز خود، به مناسبات دهقان با خان، ملک و ارباب (طبقه) و قواعد حقوقی کشت و کار و حق دسترنج و اجاره‌بها و قدرت خرید و در کل هستی وی عینیت می‌بخشد.^۱ کشتمند که دهقانی ست بی‌زمین و در واقع کارگری ست که بر روی زمین ارباب جان می‌کند و سهمش از محصول کار به مراتب کمتر از حقوقی ست که کارگر یک کارخانه می‌گیرد، خود را در این مناسبات نمی‌یابد. دهقان با محصولش بیگانه است. نمی‌تواند خود را در ابزار کار، زمین زیر کشت و محصول به دست آمده بیابد. او مزدوری بیش نیست. کسی که هستی اش را منطق بخور و نمیر تفسیر می‌کند.

باور خلق و پرچم به نوعی ریشه در مباحث مارکس پیرامون فنودالیسم در انترناسیونال اول (۱۸۶۹) دارد. مارکس در بحث محوری «ضرورت اجتماعی» و «حق انتزاعی» معتقد است که «این یک ضرورت اجتماعی بود که مالکیت فنودالی به مالکیت دهقانی مبدل گردد.»^۲ اشاره‌ی مارکس به اروپای پشت کرده به قرون وسطاست. همین حکم را خلق و پرچم با مسئله‌ی «ضرورت تاریخی» پیوند می‌زنند. با این‌که هدف یک چیز است و قرار بر این گذاشته شده که به فنودالیسم، یعنی به یکی از کهن‌ترین شکل‌های استعمار تن نقطه‌ی پایان گذاشته شود، اما باور من این است که اگر بحث در عوض «ضرورت تاریخی» از سطح «ضرورت اجتماعی» شروع می‌شد، بهتر می‌توانست مبارزه با سنت را توجیه کند و علیه حق انتزاعی - که از قضا اسلام نیز پشت آن ایستاده است - قیام کند. در مفهوم ضرورت اجتماعی، اصل بر سر شیوه‌های استحصال مایحتاج زندگی است. یعنی ابتدای بحث نه از مالکیت که از معیشت دهقان یا کشتمند شروع می‌شود. تمرکز مارکس در گام نخست بر روی نقد نظام معیشتی کشت‌مندان بود به همین دلیل، اساساً مخالف اقدام عاجل و بدتر از آن، خشن و

۱. اما این نکته را باید در نظر داشت که غایت تولید برای ارباب فنودال به کلی با زمین‌دار کنونی که صرفاً در پی سودافزایی، رقابت در بازار عرضه‌ی محصولات دهقانی، بازسرمایه‌گذاری مازادها برای گسترش دامنه‌ی تولید و برداشت محصول و همچنین بهره‌وری از نیروهای تولیدی و کنترل زمان است، کاملاً فرق داشت. برای ارباب/مالک یا فنودال ضرورت/مصرف و نه تولید/بازتولید، ثروت و نه سرمایه و همچنین کشاورزی سنتی و نه کشاورزی مکانیزه اولویت داشت.

۲. اسناد انترناسیونال اول، کارل مارکس، ترجمه‌ی بیژن، نشر انترنتی: اتحادیه‌ی کمونیست‌ها، ۱۳۸۰، ص ۷

خونبار علیه دهقانان زمین‌دار بود. مارکس در نقدی بر کتاب «دولت‌گرایی و آنارشی» باکونین چنین می‌نویسد: «هر جا دهقان به عنوان مالک خصوصی به شکل توده‌ای [وسیع] وجود دارد، هر جا این توده، اکثریت کمابیش چشمگیری را تشکیل می‌دهد، همچون کشورهای اروپای غربی قاره‌ای که در آن‌ها دهقان هنوز ناپدید نشده و مانند انگلستان به کارگر کشاورزی تبدیل نشده است یکی از حالات زیرخ خواهد داد: یا دهقان مانع انقلاب، هر انقلاب کارگری خواهد شد و آن را به شکست خواهد کشاند همان‌گونه که در فرانسه این کار را کرد، یا پرولتاریا (زیرا دهقان مالک پرولتر نیست و حتی اگر شرایط [زندگی] او پرولتری باشد خود را پرولتر نمی‌داند) به عنوان حکومت باید اقداماتی به عمل آورد که در آن دهقانان بهبود سریع وضعیت خود را ببینند و به انقلاب جلب شوند، اقداماتی که دست‌کم امکان تسهیل گذار از مالکیت خصوصی به مالکیت اشتراکی را فراهم سازند؛ به طوری که دهقانان بر اساس توافق خود و به دلایل اقتصادی اشتراکی شدن زمین را بپذیرند.»^۱ یعنی دیکتاتوری پرولتاریا پس از انقلاب شرایط را برای «گذار از مالکیت خصوصی به مالکیت اشتراکی» مهیا می‌سازد؛ آن هم با جلب نظر دهقانان نه با زور و به صورت قهرآمیز. به همین دلیل مارکس معتقد است که «پرولتاریا نباید بر سر دهقان بزند، مثلاً با اعلام لغو حق ارث یا الغای مالکیت او.» البته مشخص است که این شامل اقلیت فنودال نمی‌شود و با آن‌ها باید با زبان زور سخن گفت. با این حال مارکس به نوعی با طرح اصلاحات ارضی خلق و پرچم نیز مخالفت می‌کند و می‌نویسد: «مالکیت خرد بر زمین، با توسعه‌ی زمین دهقانان از طریق صرفاً الحاق زمین‌های املاک بزرگ به دهقانان که مضمون مبارزه‌ی انقلابی باکونین است نباید تقویت گردد.» در نتیجه، از سویی باید شرایط را برای واگذاری اختیاری املاک به «حکومت» سوسیالیستی مهیا ساخت و از سوی دیگر یا باید از خیر طرح اصلاحات ارضی گذشت و یا آن‌که همانند لنین این طرح را با احتیاط و به شدت حساب‌شده پیش برد.

این نکته را نیز نباید از یاد برد که آن «ضرورت تاریخی» خلق و پرچم که مسیر اجبار تاریخی «مالکیت قبیله‌ای، فنودالیسم، رشد غیر سرمایه‌داری، سوسیالیسم و کمونیسم» را برای کشور ترسیم می‌کرد، عملاً وجود خارجی نداشت. افغانستان همانند بسیاری از کشورهای منطقه گرفتار مبحث درزمانی و همزمانی تاریخی بود. همان‌طور که وارث محمد وزیر نشان داد، ما شکل‌هایی از نظام مالکیت قبیله‌ای را در شرق کشور با خود داشتیم؛ در جنوب، غرب و شمال فنودالیسم حاکم بود و همزمان در شهرهایمان سرمایه‌داری تجاری و منطق بازار حکم می‌راند. مسیر «مالکیت قبیله‌ای، برده‌داری یونانی - رومی، فنودالیسم،^۲ سرمایه‌داری، دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم» در غرب،

۱. نظری کلی بر کتاب دولت‌گرایی و آنارشی باکونین، کارل مارکس، ترجمه‌ی سهراب شهبانگ، نشر انترنتی: بی‌تا،

ص ۴

۲. «مالکیت فنودالی نظیر مالکیت قبیله‌ای و جماعتی ایضاً برپایه‌ی یک جماعت روستایی بدوی استوار بود، اما طبقه‌ی»

حاوی خط طولانی و معنادار و علت و معلولی بود و می‌توانست ضرورت تاریخی را به درستی توجیه کند. سوسیالیسم افغانی بدون بحث از ضرورت تاریخی می‌بایست همزمان با اشکال مالکیت قبیله‌ای، فنودالیسم و سرمایه‌داری به مقابله برخیزد. اما این مبارزه با شعار و یا صدور فرمان‌های خونبار و زور آزمایی با سنت و بحث و جدل‌های دانشگاهی به جایی نمی‌رسید. همزمان با پیشبرد عملی ساختن پیشنهادات چپ در مواجهه با روستا، باید همان‌طور که تروتسکی تأکید می‌کرد، بر روی تغییر بنیادین شیوه‌های تولید دهقانی نیز تمرکز شود. مارکس در یکی از مهمترین آثارش با عنوان «صورتبندی اقتصادی پیشاسرمایه‌داری» می‌نویسد «هر قدر که شیوه‌های تولید خود سنتی‌تر باشد، یعنی هر قدر که روند واقعی تملک کمتر تغییر کند، همان‌قدر هم شکل‌های کهن مالکیت بیشتر بلا تغییر خواهند بود و به همین ترتیب نیز اجتماع به طور کلی.»^۱ مشخص است که روند واقعی تملک صرفاً شامل اشتراکی‌سازی مزارع و یا در سطحی بسیار نازل‌تر، اصلاحات ارضی مورد نظر خلق و پرچم نیست. بلکه تغییر بنیادین مناسبات اجتماعی ارزش، براندازی همه‌ی اشکال مخرب و غیرانسانی سنت، مبارزه با نظام سرمایه‌داری و منطق بازار آزاد را شامل می‌شود. به همین دلیل در نظر مارکس، انقلاب تغییری روینایی نیست و نمی‌تواند در سطح تحولات سیاسی متوقف شود؛ انقلاب تغییری زیربنایی است که تمامی مناسبات تولید اجتماعی را متحول می‌کند. در سال‌های بعد خواهیم دید که خلق و پرچم چقدر در این راستا و به آنچه که از آن دم می‌زدند وفادار ماندند.

برادر بزرگ در نظر خلق و پرچم

یازده شماره‌ی شعله‌ی جاوید جوابیه‌ی کوبنده و نسبتاً دقیقی ست به کلیت مرانامه‌ی سازمان دموکراتیک خلق افغانستان. خلق و پرچم با وجود اختلافات درونی و تندروری یکی و اصلاح‌طلبی دیگری، دست‌کم در مرانامه بر سر موارد ذیل اتفاق نظر داشتند:

- مبارزه با فنودالیسم افغانی: اصلاحات ارضی و اسکان کوچی‌ها

- پیشبرد راه رشد غیر سرمایه‌داری: تمرکز بر سکتور دولتی و استفاده از کمک‌های خارجی

- تأکید بر دموکراسی ملی و تحکیم دوستی افغان- شوروی

- طرفداری از حق تعیین سرنوشت: دفاع از حق آزادی پشتونستان

مبحث فنودالیسم افغانی را از سر گذرانیم و شعله نیز به خوبی توانسته از پس نقد «راه رشد غیر سرمایه‌داری و به‌ویژه سکتور دولتی» برآید. در اینجا می‌کوشیم حذف شورابه نفع دموکراسی ملی، مسئله‌ی برادر بزرگ و در آخر حق تعیین سرنوشت را در یک بافت معنادار و شبکه‌ای توضیح دهیم.

در مرانامه‌ی سازمان دموکراتیک خلق افغانستان پیرامون دموکراسی ملی چنین می‌خوانیم: «حکومت دموکراسی ملی از نظر ماهیت طبقاتی و ملی خود بر جمیع قدرت‌های ترقی‌خواه، دموکراتیک و ملی جامعه یعنی کارگران، دهقانان، منورین مترقی، اهل حرفه، مالکان خرد و متوسط شهری و دهاتی [و] به اتحاد سرمایه‌داران ملی «به حیث یک جبهه‌ی متحد ملی» متکی بوده و منافع اساسی خلق‌ها را حراست و تأمین می‌کند. در دموکراسی ملی عالی‌ترین مقام قانون‌گذاری و مظهر اراده‌ی خلق‌ها شورا است که نمایندگان تمام طبقات خلق افغانستان از طرف خودشان بر اساس انتخابات آزاد، سری، مستقیم، متساوی و عمومی، بدون مداخله‌ی آشکار و مخفی و تهدید و تطمیع

^۱مولد بلاواسطه‌ای که در مقابل آن قرار داشت، برخلاف جامعه‌ی باستان، نه بردگان بلکه دهقان خرده‌پای سرف شده بود.

ایدنولوزی آلمانی، کارل مارکس و فریدریش انگلس، ترجمه‌ی تیرداد نیکی، تهران: شرکت پژوهشی پیام پیروز، ۱۳۷۷، ص ۴۴

۱. صورتبندی اقتصادی پیشاسرمایه‌داری، کارل مارکس، ترجمه‌ی خ. پارسا، نشر انترنتی: بی‌تا، ص ۵۴

انتخاب می‌گردند.» بعدها و پس از کودتای ثور خواهیم دید که دستگاه دموکراسی ملی چگونه به پیش رفت و چقدر بر خطی که مرانامه کشیده بود استوار ماند. اما اگر مرانامه را با اصول کلی مارکسیسم-لنینیسم مورد ادعای خلق و پرچم بسنجیم، می‌بینیم که حتی در خود مرانامه صرفاً در دو قسمت واژه‌ی «شورا» آمده و به احتمال قوی منظور خلق و پرچم از شورا همان پارلمان و نظام پارلمانتاریسم است و ربطی به نظام شورایی مورد نظر چپ ندارد. پس در همان ۱۳۴۵ مشخص بوده که قرار نیست خلق و پرچم از لحاظ سیاسی-اجتماعی خط مارکسیسم-لنینیسم را پی بگیرند و سندیکاهای کارگری و اتحادیه‌های دهقانی را توسط کمونیست‌های فعال به شوراها که وجه سیاسی-اجتماعی داشتند، پیوند بزنند و این شوراها در شبکه‌ای از شوراهای دهاتی، ولسوالی و ولایتی مطابق مکانیسمی سنترالیستی به مرکز و اتحادیه‌های شوراها وصل شوند. حتی مرانامه به اختصار نیز به خط انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا (یا در افغانستان دیکتاتوری توده‌ای) و سوسیالیسم اشاره نکرده است و اتفاقاً بلافاصله الگوی استالینیستی دولت تک‌حزبی مقتدر و مرکزگر را پیش کشیده است: «در افغانستان که مناسبات و روابط کاپیتالیستی (سرمايه‌داری) در نطفه‌ی خود می‌باشد، تحکیم و توسعه‌ی سکتور دولتی اقتصاد کاملاً به نفع خلق بوده و از تعقیب راه رشد سرمايه‌داری که برای توده‌های مردم پر از رنج و عذاب طولانی‌ست جلوگیری می‌کند.» از همان ابتدا اقرار بر آن گذاشته شده بود که همه چیز در کنترل دولت باشد-آن هم نه به صورت موقت بلکه آن طور که به نظر می‌رسد، برای همیشه. اکنون می‌بینیم که مارکسیسم-لنینیسم چه راهی را پیش روی مردم جهان گذاشته‌اند و چرا این راه با مسیری که خلق و پرچم پیمودند فاصله داشت. ابتدا به مانیفست کمونیست رجوع می‌کنیم:

«در پیشرفته‌ترین کشورها اقدامات زیر به طور کلی کاربرد خواهد داشت:

۱- الغای مالکیت ارضی و بهره‌گیری از هر گونه اجاره‌بها برای پیشبرد اهداف عمومی.

۲- مالیات سنگین تصاعدی و یا درجه‌بندی شده بر درآمد.

۳- الغای هر گونه حقوق وراثت.

۴- ضبط اموال همه‌ی شورشیان و کسانی که کشور را ترک کرده‌اند.

۵- تمرکز اعتبارات در دست دولت، از طریق ایجاد یک بانک ملی با سرمايه‌ی دولتی و با انحصار مطلق.

۶- تمرکز وسایل ارتباطات و حمل و نقل در دست دولت.

۷- گسترش کارخانه‌ها و ابزار دولتی تولید. کشت زمین‌های بایر و به طور کلی بهبود اراضی طبق نقشه‌ای واحد.

۸- کار به عنوان یک مسئولیت عمومی. ایجاد سپاه صنعتی، به ویژه برای کشاورزی.

۹- ترکیب کشاورزی و صنعت؛ لغو تدریجی تمایزات شهر و روستا از طریق توزیع هماهنگ‌تر جمعیت در سراسر کشور.

۱۰- تأمین تحصیل رایگان در مدارس عمومی برای کلیه‌ی کودکان. منع کار کودکان در کارخانه به صورت کنونی آن. ترکیب تعلیم و تربیت با تولید صنعتی و غیره و غیره.

هنگامی که تمایزات طبقاتی در جریان حرکت امور از بین رفت و کل تولید در دست جمع بزرگی از تمامی ملت قرار گرفت، از این پس، قدرت عمومی [دولت] خصلت سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت سیاسی دقیقاً چیزی نیست مگر قدرت سازمان یافته‌ی یک طبقه برای سرکوب طبقه‌ی دیگر.^۱ پس از انقلاب توده‌ای- و نه کودتای نظامی- دیکتاتوری پرولتاریا دقیقاً نقش دولت موقت را ایفا می‌کند. وظیفه‌ی این دولت تشکیل شوراها و زمینه‌سازی برای ظهور سوسیالیسم در یک کشور است؛ آن هم سوسیالیسمی که در یک کشور توقف نکند بلکه صرفاً در آن ظهور کند و کلیه‌ی طبقات به شمول طبقه‌ی پرولتاریا را به تاریخ بسپارد. «وقتی که طبقات از میان برخیزند، آنگاه کلیه‌ی افزارهای مبارزه‌ی طبقاتی، احزاب سیاسی، ماشین دولت که دیگر نقشی و ضرورتی ندارد به تدریج زوال خواهند یافت، به رسالت تاریخی خود پایان خواهند داد و جامعه‌ی بشری به مرحله‌ی بالاتری گام خواهد نهاد.»^۲ اما خلق و پرچم که پس از مرگ استالین و عروج خروشچف مرانامه را نوشتند، اتوریته‌ی حزبی و ایده‌ی «سوسیالیسم در یک کشور» را از استالین و دولت متمرکز مصلحت‌بین را از خروشچف وام گرفتند. حتی همان اشاره‌ی کوتاه مرانامه به «مظهر اراده‌ی خلق: شورا» نیز هنگامی که با دموکراسی ملی و دستگاه دولتی یکجا می‌شود، نقدی را بر خود وارد می‌سازد که سال‌ها پیش از نشر مرانامه، تروتسکی بر حکومت استالینیستی وارد کرده بود: «... در حالی که شوراها شکلی از دولت هستند و سوسیالیسم یک رژیم اجتماعی است. این دو وجه تسمیه نه تنها یکی نیستند بلکه از دیدگاه مورد نظر ما با یکدیگر در تضادند. اگر سازمان اجتماعی سوسیالیستی شده است، شوراها باید فرو بریزند.»^۳ به نظر می‌رسد که در همان دوران نیز برای خلق و پرچم اصل مارکسیسم-لنینیسم

۱. مانیفست کمونیست، کارل مارکس و فریدریش انگلس، ترجمه‌ی مسعود صابری، تهران: طایه پرسو، ۱۳۹۲، ص ۶۶

۲. درباره‌ی دیکتاتوری دموکراتیک خلق، مائو زدن، نشر انترنتی: حزب کمونیست چین، ۱۹۴۹، ص ۴۰۱

طنز تلخ تاریخ در اینجاست که چهره‌ی انقلابی مائو در ۱۹۴۹ در ۱۹۷۳ رنگ می‌بازد. ببینید که در اساسنامه‌ی حزب کمونیست چین که در ۱۹۷۳ مورد بازنگری قرار گرفته بود، چطور تحقق سوسیالیسم به زیرکی تمام به تعویق می‌افتد تا آنجا که احساس می‌کنی قرار نیست هرگز محقق شود: «جامعه‌ی سوسیالیستی یک دوره‌ی تاریخی بس طولانی را در بر می‌گیرد. در سراسر این دوره تاریخی، طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی وجود دارد، مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمايه‌داری جریان دارد، و خطر احیاء سرمايه‌داری موجود است، و خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم جامعه را تهدید می‌کند. این تضادها را تنها با استکاء به تئوری انقلاب مدام تحت دیکتاتوری پرولتاریا و به اتکای پراتیک تحت هدایت آن می‌توان حل نمود.»

یک درک پایه‌ای از حزب کمونیست چین، نشر انترنتی: اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، ۱۳۶۹، ص ۱۸۰

اهمیتی نداشت و سرپوشی بود بر تصاحب و حفظ قدرت سیاسی، به هر قیمتی و گام به گام بر پایه‌ی دولت استالینیستی و خروش‌چغفی. من در نشریه‌ی پرچم یک مقاله‌ی دور و دراز از ببرک کارمل زیر عنوان «مستحکم و مترقی باد دوستی افغان-شوروی» تایپ کردم. صرفاً به این دلیل که مشخص شود رابطه میان خلق و پرچم و شوروری به عنوان یک برادر بزرگ‌تر، به دوران تجاوز شوروی به افغانستان باز نمی‌گردد. با این‌که غوربندی و کشتنمندی یکی از خلق و دیگری از پرچم، به رهبران یکدیگر می‌تازند و این یکی رهبر آن دیگری را به وطن‌فروشی و سپردن کشور به نیروهای نظامی شوروی متهم می‌کند، اما کافی‌ست به نشریات خلق و پرچم رجوع کنیم تا درک کنیم که این دعوت و رابطه سال‌ها پیش از کودتای ثور برقرار بوده است. این روابط نشان می‌دهد که خلق و پرچم بیش از آن‌که به قدرت نیروهای داخلی، جنبش توده‌ای و انقلاب مردمی- برای مثال رخداد انقلاب به‌همین ۱۳۵۷ در ایران- باور داشته باشند، به اداره‌ی «دولت» دست‌نشانده‌ی شوروی علاقمند بودند.

خلق و پرچم می‌دانستند که افغانستان چیزی در چنته ندارد. سرمایه‌ی ملی‌اش بسیار ناچیز است. سرمایه‌ی معنوی‌اش چندان قابل اتکا نیست و اقتصادش مفلوک است. این همه تأکید بر دوستی افغان-شوروی، این همه اصرار بر گرفتن قرضه‌های بیشتر و بیشتر از شوروی و ترغیب داوودخان به نزدیک ساختن هر چه بیشتر افغانستان به شوروی، به هدف دستیابی به یک جایگاه قابل قبول در منطقه بود. این جایگاه نیز باز پس پشت خود نیت دیگری را پنهان کرده بود: آزادی پشتونستان. شوروی از پاکستان آزرده بود؛ زیرا پاکستان از همان بدو تولد میدان‌های هوایی‌اش را در اختیار نیروهای نظامی آمریکا قرار داده بود. برای پرچم و داوودخان، دشمن دشمن دوست محسوب می‌شد. چه چیزی بهتر از این که یکی از بزرگترین قدرت‌های جهان دشمن دشمن ما باشد و هم‌زمان در مجامع بین‌المللی حامی سرسخت «حق تعیین سرنوشت»؟ ببرک کارمل تصویر کاملی از این هماهنگی به دست داده است:

۱- شوروی یک اول‌قدرت است.

۲- سوسیالیسم از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها دم می‌زند.

۳- شوروی خود را یک «دولت» سوسیالیستی می‌خواند.

۴- برای افغانستان سرنوشت پشتونستان بسیار بسیار حیاتی‌ست.

۵- پس شوروی به عنوان یک اول‌قدرت، یک برادر بزرگ می‌تواند از حق تعیین سرنوشت خلق پشتونستان دفاع کند.

در آن دوران اگر کسی ادعا می‌کرد که اگر حق تعیین سرنوشت، یک حق مسلم و حیاتی برای ملت‌هاست، پس بیایید این حق را در داخل کشور به رسمیت بشناسید و مثلاً از تاجیک‌ها و ازبک‌ها و هزاره‌ها در مورد این‌که آیا می‌خواهند سرنوشت‌شان با قوم و به‌ویژه خاندانی که قرن‌هاست قدرت را

به قبضه درآورده‌گره بخورد، به احتمال قوی تجزیه‌طلب و وطن‌فروش خوانده می‌شد.

نکته‌ی آخر و به گمانم بسیار مهم، چشم‌پوشی مرانامه از قدرت نیروهای نظامی است. برخلاف آنچه که پس از کودتای ثور شاهدش بودیم، در مرانامه اساساً تأکید بر عاملیت کارگران، دهقانان، نیروهای مترقی، روشنفکران، خرده‌بورژواها و سرمایه‌داران ملی‌ست و هیچ بار مسئولیتی جز تأمین امنیت داخلی و خارجی بر دوش نیروهای نظامی کشور گذاشته نشده است. اما همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، به زودی نیروهای تأثیرگذار جابه‌جا گشته و کمونیسم متمایل به شوروی در هر گام روبه جلو، چندین گام از اصول مارکسیسم-لنینیسم دور می‌شود. با این حال نباید فراموش کرد که مرانامه‌ی سازمان دموکراتیک خلق افغانستان همچنان در تاریخ افغانستان یک اثر نمونه و جهش فوق‌العاده محسوب می‌شود. این مرانامه بسیار از [زمانش] پیش بود و هم‌اکنون نیز از مردم‌محورانه‌ترین و پیشروترین نمونه‌های تحرک سیاسی در تاریخ کشور به شمار می‌رود.

۱۳۴۷ - شعله‌ی جاوید

ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین

شعله‌ی جاوید

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: دکتر رحیم محمودی

||||||| شماره‌ی اول | سال اول | چهارشنبه ۱۴ حمل ۱۳۴۷ - ۲ آپریل ۱۹۶۸ |||||

دکتر رحیم محمودی

شانزده سال پیش جریده‌ی ملی ندای خلق به دستور طبقه حاکمه‌ی مرتجع توقیف شد. به دنبال آن، اختناق سیاسی دامنه‌داری بر تمام جوانب زندگی ملت افغانستان استیلا یافت. تا آن‌که طبقه‌ی حاکم بر ضروریات عصر حاضر جهت دفاع از منافع خویش ناگزیر^۱ از آن شد [که] جامه‌ی ریا به بر نموده، نقاب حقه به چهره زده، اعطای به اصطلاح دموکراسی را به پیش کشد. مؤسس فقید ندای خلق - دکتر محمودی - در همان دوران اختناق بدرود حیات گفت. این جانب خواست کار مؤسس فقید ندای خلق را با برون کشیدن دوباره‌ی جریده‌ی مذکور دنبال کند. روی این ملحوظ دو سال پیش درخواستی به وزارت اطلاعات و کلتور تقدیم نمودم ولی وزارت موصوف بدون ارائه‌ی دلایل قانونی این درخواست را رد کرد. بار دیگر درخواست اخذ امتیاز جریده‌ای به نام (ودان) به مدیریت مسئول دکتر هادی محمودی تقدیم داشتم. به این درخواست اصلاً واقعی گذاشته نشد. بالاخره برای سومین بار درخواست جریده‌ای به نام شعله‌ی جاوید داده شد. مقامات مسئول بدون پیش کشیدن دلیل قانونی با شرط تفویض مدیرمسئول

۱. اصل: ناگذیر

رحیم محمودی

مرام نشراتی جریده

با درك این واقعیت دردناك [كه] افغانستان امروز در صف عقب‌مانده‌ترین ممالك جهان قرار داشته و تمام بدبختی‌های مردم ما ناشی از سببستم اقتصادی - اجتماعی کشور است، این جریده برای افشای همه‌جانبه و عمیق تمام این نابسامانی‌ها و پسمانی‌ها و آگاه ساختن توده‌ی ستمکش خود به علل و موجبات آن‌ها و پی بردن ایشان به راه‌های قاطع و پیگیر نجات خویش، شروع به نشرات می‌نماید. بر اساس اندیشه‌ی نوین عصر ما، برای ایجاد هرگونه دگرگونی عمیق اجتماعی و سیاسی بیش از همه لازمتر آن است تا ذهنیت عامه را مساعد ساخت؛ یعنی در زمینه‌ی ایدئولوژی به کار پرداخت. بنابراین شیوه‌ی نشرات ما در زمینه‌ی سیاسی، آشنا ساختن توده‌های افغانستان به ایدئولوژی مترقی و پیشرو بوده و مصمم است تا این ایدئولوژی را چنان با خصوصیات ملی خویش درآمیزد که شکل معین ملی را به خود گرفته، برای توده‌ها قابل هضم بوده و راه نجاتشان را برای رسیدن به يك آرمان عالی هموار سازد و با هرگونه انحرافات ایدئولوژی مترقی چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس بین‌المللی مبارزه کند. در قسمت یکپارچگی ملیت‌های مختلف افغانستان، این جریده طرفدار تساوی واقعی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تمام ملیت‌ها و اقلیت‌هاست. این جریده هرگونه امتیاز و تفوق طلبی یکی از ملیت‌ها را بر دیگران به شدیدترین وجهی محکوم می‌سازد. درباره‌ی مسئله‌ی پشتونستان روش این جریده مبنی بر این اصل است [که] طبقه‌ی حاکمه [ای] که مردم خود را در بند کشیده است، هرگز نخواهد توانست ملت دیگری را از بند رها سازد؛ چنان‌که يك مبارز واقعی پشتونستان گفته: اگر که له ما تخه پشتنه وشى، چه د پشتونستان د غلامی اساس علت ته گنى؟ نو به هم دغه ورته وایم چه د افغانستان به پسماندگی زمونز د غلامی اساس تکی دی. این جریده از مبارزات آزادی‌بخش ملی ملل تحت فشار پشتیبانی نموده و در افشای همه‌ی دسایسی که این جنبش‌ها را خطری برای صلح می‌دانند و فرقی در واقع میان جنگ‌های عادلانه و غیرعادلانه قائل نمی‌شوند، سعی به عمل خواهد آورد.

در زمینه‌ی اقتصادی نشرات این جریده متکی بر این اصل است: برای دولت‌هایی که از اقلیت‌های مفت‌خوار و استثمارگر نمایندگی می‌کنند، عملی نمودن اصلاحاتی که بتواند اکثریت محکوم را قانع سازد، امکان‌پذیر نیست. این جریده بر ضد جریان فکری [ای] که بخواهد اقتصاد افغانستان را به راه‌های

۱. اصل: خواهد کرد
۲. اصل: چنانچه

نیمه‌استعماری سوق دهد شدیداً مبارزه خواهد کرد؛ تا بدین وسیله بتواند راه رشد اقتصاد واقعاً مستقل ملی را هموار سازد.

در زمینه‌ی فرهنگی، نشرات این جریده علیه فرهنگ پوسیده‌ی ملاکین و نفوذ فرهنگ استعماری فاسد و دنباله‌روان نوین آن مبارزه نموده و می‌کوشد تا میراث فرهنگی توده، این خلق ستمکش خود را در پرتو فرهنگ نوین عصر کنونی باز هم خلاقانه تکامل داده و بارورتر سازد.

انجنیرمحمدعثمان

تحلیلی از وضع کنونی مناسبات طبقاتی جامعه‌ی ما

تفکر علمی مترقی می‌خواهد تا برای بررسی هر پدیده‌ای نه از تعاریف ذهنی، بلکه باید از تحلیل عینی و مشخص و واقعیت‌های موجود آغاز نمود. در بررسی اجتماعی، اولتر از همه درك نوعیت شیوه‌ی تولید ضروری است. شیوه‌ی تولید فعلی در مملکت ما به طور اساسی شیوه‌ی ملاکی است. زمین بزرگترین وسیله‌ی تولید، دهقان عمده‌ترین طبقه‌ی مولد و زمیندار بارزترین طبقه‌ی استثمارگر است. در عین حال تجارت نیز در شیوه‌ی تولید کنونی نقش مهمی دارد و سرمایه‌ی تجارتي بعد از زمین عامل مهم دیگری در مناسبات تولیدی ما به شمار می‌رود. بر اساس درك این واقعیت، مناسبات طبقات اجتماعی خویش را چنین خواهیم یافت:

چون شیوه‌ی اصلی تولید ملاکی است، بنابراین طبقه‌ی ملاک عمده‌ترین نقش اقتصادی و سیاسی را در حیات اجتماعی بازی می‌کند و افراد این طبقه موقوف همگونی ندارند و می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم نمود: اولاً ملاکینی که ملکیت آن‌ها بر زمین از راه نفوذ دولتی تأمین می‌شود. ثانیاً ملاکینی که در امور دولتی سهم مستقیمی ندارند. دسته‌ی اول از نگاه خاصیت طبقاتی خود به طبقه‌ی تاجر بروکرات پیوند نزدیکی داشته و در حقیقت حلقه‌ی اتصال اجتماعی و سیاسی سیستم استعماری جهانی - از هر طرف که باشد - طبقه‌ی ملاکین محلی را تشکیل می‌دهد. دسته‌ی دوم تکیه‌گاه اجتماعی و اقتصادی دسته‌ی اول را در کشور می‌سازد. دسته‌ی اول را ملاک بروکرات و گروه دوم را ملاک غیربروکرات می‌توان نامید.

سرمایه‌ی بزرگ تجارتي افغانستان نظر به فشار سیستم امپریالیستی جهانی و مدافعین استعمار نوین و طبقه ملاک داخلی، نمی‌تواند در رشته‌های صنعتی مستقلانه سهمیم شود؛ بناءً ناگزیر^۱ در راه

۱. اصل: ناگذیر

تجارت خارجی سوق می‌یابد. از اینجاست که طبقه‌ی تاجر دلال (کمپرادور) به وجود آمده است. نمایندگان سیاسی این طبقه را می‌توان تاجر بروکرات نامید که در ترکیب سازمان دولتی موقعیت حساسی را صاحب است و نقطه‌ی اتصال منافع و پیوند طبقاتی این طبقه با ملاک بروکرات است. اقتصاد دولتی کنونی ما که به نام سکتور دولتی مسمما شده است، در اختیار کامل ملاک بروکرات و تاجر بروکرات قرار داشته و مملکت را از نگاه اقتصادی به راه نیمه‌استعماری سوق می‌دهد؛ زیرا از یک سو مانع رشد صنایع مستقل ملی می‌گردد و از سوی دیگر نفوذ و تسلط سیستم امپریالیستی جهانی و مدافعین استعمار نوین را در کشور تأمین می‌نماید. بنابراین دو طبقه‌ی ملاک بروکرات و تاجر بروکرات از آن جایی که مانع عمده را در راه پیشرفت اقتصادی کشور تشکیل می‌دهند، دشمنان درجه اول خلق کشورند.

در میان مولدین اصلی (کارگران و دهقانان) و دو طبقه‌ی بهره‌کش عمده‌ی فوق‌الذکر، طبقه‌ی کثیرالعدده قرار دارد که دارای خاصیت دوجانبه‌ی مستمری و ستمکشی بوده و به سوبه‌های مختلف اقتصادی زیست می‌نمایند. به عبارت دیگر این طبقه را می‌توان طبقه‌ی متوسط نامید. آن‌هایی را که در عالی‌ترین قشر این طبقه قرار دارند، از نگاه اقتصادی می‌توان تاجر ملی خواند و پایین‌ترین قشر آن از نگاه اجتماعی با مولدین اصلی در یک صنف قرار می‌گیرد. مأمورین پایین‌رتبه‌ی دولت، تاجران کوچک و روشنفکران، زمین‌داران متوسط و اهل کسبه در این طبقه جای دارند. این طبقه هم از نگاه عده و هم از نظر خصوصیات اقتصادی و فکری در زمینه‌ی جنبش‌های عمیق اجتماعی شایان توجه است. به استثنای قشر فوقانی آن، این طبقه از دوستان خلق به شمار می‌آیند. قشر فوقانی این طبقه موقف متزلزل سیاسی داشته و در بعضی اوقات و در تحت شرایط مشخص و تا درجه‌ی معینی می‌توانند در صف خلق قرار گیرند.

گرداننده‌ی چرخ‌های تولید نعمات مادی جامعه، طبقات مولد کشور است که به رنجبران، نیمه‌رنجبران و دهقانان تقسیم می‌شوند. رنجبرانی که عده‌ی آن‌ها قلیل [است] و صاحب هیچ‌گونه وسیله‌ی تولید نیستند. در شهرها عموماً در صنایع نیمه‌استعماری و در معادن و در دهات در خدمت ملاکین و اعضای طبقه‌ی متوسط قرار دارند. نیمه‌رنجبران چه در شهر و چه در ده، با این که صاحب وسایل تولید ابتدایی و مختصری‌اند، زندگی محنت‌بار خود را تنها از راه کار شرافتمندانه و تولیدی تأمین می‌نمایند. این طبقه فیصدی نسبتاً زیاد جمعیت ما را در بر می‌گیرد. سومین و کثیرالعدده‌ترین طبقه‌ی مولد جامعه را دهقانان تشکیل می‌دهند. از آنجایی که شیوه‌ی اصلی تولید ملاکی‌ست، در حقیقت نیروی عمده‌ی تولید و مولد اصلی ثروت کشور این طبقه می‌باشد. پایه‌ی اقتصادی

و اجتماعی بهره‌کشی تمام طبقات استثمارگر بر دوش توانای دهقانان قرار گرفته و چرخ زندگی

جامعه با هر دور خویش بر محنت و ادبار آن‌ها می‌افزاید. در آخرین تحلیل، سنگینی بار هرگونه مالیات مستقیم و غیرمستقیم بر دوش این طبقه تحمیل می‌شود. در دگرگونی وضع اقتصادی و اجتماعی فعلی، این طبقه نیروی عمده را تشکیل می‌دهد. هر جریانی که خواهان نوسازی جامعه‌ی ما بر اساس تفکر علمی و مترقی‌ست، ناگزیر بایستی اهمیت طبقه‌ی دهقان را در شیوه‌های رسیدن به هدف نامبرده، به طور جدی در نظر گیرد.

از حقایق فوق چنین نتیجه به دست می‌آید که جهت تأمین دموکراسی واقعی بر اساس اندیشه‌های پیشرو عصر زوال امپریالیسم، جریانی که خواهان خدمت به خلق است باید به رنجبران به‌مثابه‌ی پیشاهنگ، نیمه‌رنجبران و دهقانان به‌مثابه‌ی نیروی عمده و متحد نزدیک رنجبران و طبقه‌ی متوسط به‌منزله‌ی دوست مطمئن رنجبران متکی بوده و در شرایط مشخص بتواند قشر فوقانی طبقه‌ی متوسط را در تحت رهبری خویش گرد آورد تا بر دشمنان خلق پیروز شود.

||||||| شماره‌ی دوم | سال اول | پنجشنبه ۲۲ حمل ۱۳۴۷ - ۱۱ آپریل ۱۹۶۸ |||||
رحیم محمودی

بی‌کاری زاده‌ی تقویه‌ی سکتور دولتی‌ست

چرخ نظام اقتصادی موجوده‌ی ملاک بروکرات و تاجر بروکرات، صرف منافع خودشان را بار آورده و بار سنگینی به دوش طبقات رنجبر، نیمه‌رنجبر و دهقان تحمیل می‌کند. این بار گران، اکثراً به تهیدستی و فقر دهقانان در ده منجر شده و آن‌ها را وامی‌دارد که

مسکن اصلی خود را ترک نموده و به شهرها روآورند. چون در شهر صنایع ملی بنا بر توريد مواد استهلاکی رونق گرفته نمی‌تواند، نمی‌شود این همه سیل بی‌کار ده را در فابریکه‌ها جذب کرد. از جانب دیگر پروژه‌های مواصلاتی - مخابراتی، پلان‌های اقتصادی دولت که به منافع مرتجعین داخلی، امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین منجر می‌گردد، بعد از اکمال، خیل بی‌کاران بر عده‌ی دیگران افزوده و این مرض روزافزون بی‌کاری باعث تشدید مناسبات صمیمی تاجر دلال با امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین [شده و] اوج‌گیر است. رنج بی‌کاری نه‌تنها دهقان تهیدست و رنجبر شهری را در خود احتوا می‌کند، بل اهل کسبه، مولدین صنایع

دستی، متعلمین صنوف ششم ابتدایی، متوسطه‌ها، لیسه‌ها و حتی لیسانسه‌ها را در بر می‌گیرد. سکتور دولتی اقتصاد در سرکوبی و ورشکستگی تاجر خرده‌پا و بی‌کاری اهل کسبه رول بارز دارد. فرهنگ نیمه‌استعماری و نیمه‌ملاکی ما که به نام معارف متوازن مسمما شده و هرچه بیشتر نفوذ به

اصطلاح معلمین و متخصصین خارجی را در امور آموزش و پرورش اولاد وطن اجازه می‌دهد، جای معلمین و محصلین شایسته‌ی افغان را اشغال کرده و آن‌ها را به جبهه‌ی بی‌کاران سوق می‌دهد. علاوه‌اً نیرنگ کانکور در گسترش صفوف روشنفکران بی‌کار سهم‌عالی دارد. از همه بالاتر این که يك عده از طلاب فارغ‌التحصیل صنوف متوسطه و ابتدائیه‌ی بی‌وسيله‌ای در اکثر حصص مملکت در اثر نفوذ فرهنگ نیمه‌استعماری و نیمه‌ملاکی چنین بار می‌آیند که نه به درد خود می‌خورند و نه به درد مردم؛ چه شیوه‌ی این فرهنگ اکثراً «آماتور» بار آورده و این هم خود نوعی از بی‌کاری را تمثیل می‌کند. نقطه‌ی قابل‌تذکر دیگر این است که نظر به احساس کمبود و نقصان در بودجه‌ی سالیانه و جبران موقتی آن، دولت مصمم است عده‌ای از مأمورین سابقه‌دار خردرتبه^۲ را از کار برکنار سازد و این خود موج جدیدی را به امواج سابقه‌ی سیل بی‌کاری می‌افزاید.

آیا توفان این امواج بی‌کاری در چهره‌ی اقتصادی ما چه تأثیر سوء دارد؟ روشن است که در ساحه‌ی تولید چون نیروی مولده، بی‌کاران حصه ندارند، حجم عمومی تولید رو به کاهش و نقصان می‌رود. از آنجا که بی‌کاران نمی‌توانند برای رفع گرسنگی خویش از کدام مدرکی پول به دست آرند؛ لذا، به فقر غذایی روبه‌رو شده و به مرور زمان نیروی جسمی خود را از دست داده و با بروز امراض مختلف صدمه [ای] دیگر بر جریان اقتصادی ملی وارد می‌شود. هکذا اثر حسرت و چاقو‌کشی، دزدی و تنگدستی دست به ولگردی، فحشا و دیگر جرایم اخلاقی می‌زنند. چاره‌ی اصلی این همه فساد و بدبختی در تحول عمیق روش اقتصادی مضمحل است و این آرزو میسر نمی‌شود تا دگرگونی عمیق در نظام اجتماعی - اقتصادی ایجاد نگردد و فقط در پرتو اندیشه‌های نوین و شکست‌ناپذیر عصر ما این آرزوها برآورده می‌شود.

دکتور عبدالله محمودی

اقتصاد دولتی کنونی ما که به نام سکتور دولتی مسما شده است

از آنجایی که بزرگترین و نیرومندترین قدرت اقتصادی در وضع کنونی جامعه‌ی ما خود دولت است، لذا با تحلیل اقتصاد دولتی می‌توان اقتصاد فعلی کشور را به خوبی درک کرد. منابع عواید دولت در جریان پلان پنج‌ساله‌ی دوم چنین بوده است:

۱۳۴۴	۱۳۳۹ - ۱۳۴۰	
۱۱۳۰ میلیون افغانی	۷۸۷	محصولات وارداتی
۶۱۳ میلیون افغانی	۲۹۷	منافع تشبثات دولتی:
۴۰۸ میلیون افغانی	۲۶۴	درآمد جایزادها و سرمایه‌گذاری و فیس‌ها
۱۶۸ میلیون افغانی	۱۱۴	مالیات بر زمین و مواشی
۴۰۶ میلیون افغانی	۱۸۸	مالیات بر عایدات
		استقراض دولت از بانک مرکزی
۲۶۷۰ میلیون افغانی	--	در ظرف سه سال اخیر پلان دوم

پیکره‌های فوق نشان‌دهنده این مطلب است که بزرگترین رقم در منابع عایداتی داخلی دولت را تاجر دلال تشکیل داده و منابع تشبثات خود دولت (تاجر بروکرات و ملاک بروکرات) حائز مقام دوم است. علاوه‌اً پیکره‌ی اخیر نشان می‌دهد که برنامه‌گذاری دولتی علت حقیقی انفلاسیون و بلندرفتن نرخ‌ها گردیده که این خود ریزش سود بیشتر به کیسه‌ی تاجر دلال را بار می‌آورد.

منابع مالی خارجی پلان دوم متکی به سرمایه‌گذاری و وام‌های خارجی بوده و در دست دولت تمرکز دارد که بالغ بر ۳۵۲ میلیون دالر می‌شود و تقریباً ۶۰ فیصد مصرف پیش‌بینی شده را احتوا می‌کند. این حقیقت بیانگر این مطلب است که اقتصاد فعلی ما کاملاً يك اقتصاد نیمه‌استعماری است و دولت خود عامل نفوذ امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین در اقتصاد کشور است. حقیقت زیرین ادعای ما را بیشتر تأیید می‌کند: در تحویل مصارف داخلی پلان دوم که ۱۱/۹ میلیارد افغانی بوده، نصف آن یعنی ۵/۶ میلیارد افغانی، از طریق امداد مواد استهلاکی خارجی به دست آمده است. این امر نشان می‌دهد که افغانستان حیثیت بازار فروش فرآورده‌های اضافی ممالک امپریالیستی و مدافعین استعمار نوین را اختیار کرده است. سهم دول خارجی در این گونه «کمک» به قرار ذیل است:

ایالات متحده	۱۳۷۳ میلیون افغانی
اتحاد شوروی	۱۰۹۸ میلیون افغانی
آلمان غربی	۳۸۸ میلیون افغانی
مؤسسه‌ی غذایی جهان (تحت نظارت دول امپریالیستی)	۵۱ میلیون افغانی

۱. اصل: یک عده‌ای

۲. اصل: نظریه

۳. اصل: خوردرتبه

علاوتاً مجموعه‌ی امداد فنی و تکنیکی [ای] که تحت موافقتنامه‌های مربوط به اصطلاح توأمیت‌های فرهنگی و غیره به افغانستان داده شده، مجموعاً سالانه به ۱۰ میلیون دالر تخمین می‌گردد که استخدام متخصصین خارجی و اعزام محصلین افغانی، بخش بیشتر آن را احتوا می‌کند. از این حقیقت چنین بر می‌آید که اقتصاد دولتی خود عامل نفوذ فرهنگی استعماری فاسد و دنباله‌روان نوین آن‌ها می‌باشد. اکنون باید بررسی کرد [که] در ظرف پلان دوم، اقتصاد دولتی چه ثمراتی بار آورده است. مواصلات و مخابرات در این پلان مقام اول را دارا بوده و مبلغ ۹ میلیارد و ۱۰۰ میلیون افغانی یعنی ۳۵ فیصد مجموع مصرف حقیقی پلان دوم را تشکیل می‌دهد. صنایع و معادن جایگاه دوم را احراز [کرده] و ۹ میلیارد افغانی یعنی ۳۴/۷ فیصد مجموع مصرف حقیقی پلان دوم را احتوا می‌کند. زراعت و آبیاری ۴ میلیارد و ۳۰۰ میلیون افغانی یعنی ۲۶/۶ فیصد مجموع مصرف حقیقی پلان دوم را در بر می‌گیرد. این ارقام گواه آن است که پلان دوم در افغانستان پایه‌های اقتصادی یک اقتصاد نیمه‌استعماری را که در خدمت تاجران دلال بروکرات امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین قرار دارد، استحکام بخشیده است. زیرا مواصلات و مخابرات عصری شرط اصلی بهره‌کشی کامل و همه‌جانبه‌ی تاجران دلال را تشکیل می‌دهد. سروری منابع طبیعی زمین‌ی استعمار امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین را مهیا می‌سازد. تولیدات صنعتی پلان پنج‌ساله باز هم بیشتر سبب تقویت آن رشته‌هایی از اقتصاد شده که در خدمت تاجران دلال بروکرات و امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین قرار دارد. چنان‌که افزایش تولید انرژی برق، زغال، گاز و پنبه گواه این مطلب است. بنابر این به صورت عموم^۱ نتیجه‌ی پلان دوم در اقتصاد کشور عبارت است از:

- در ساحه‌ی مالی و وابستگی ما را به امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین تشدید نموده است.

- در ساحه‌ی زراعتی باعث بهره‌کشی بیشتر و وسیعتر امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین شده است.^۲

- در ساحه‌ی زیربنای اقتصادی سبب^۳ سرکوبی و ورشکستگی تاجر ملی، اهل کسبه و اقتصاد خانگی روستایی گردیده است.

- در ساحه‌ی زراعتی باعث تنزیل تولیدات مواد غذایی و وابستگی بیشتر ما به مواد استهلاکی و افزایش مواد خام صنعتی صادراتی شده است.

همه‌ی این عوامل موج^۴ بی‌کاران روستایی را به شهرها سرازیر ساخته، از یک سو باعث تشکیل^۵ صف

روزافزون بی‌کاران گردیده و از سوی دیگر نظر به کاهش تولیدات و انفلاسیون، صعود نرخ‌ها را بار آورده و مشقت و آلام مؤلّدین اصلی نعمات مادی بیشتر ساخته است.^۱ وضع اقتصادی فعلی ما چنین است. از [همین اکنون در] پلان سوم اقتصادی، جهت رشد آن را می‌توان تعیین نمود: اولاً سهم سرمایه‌ی خارجی بیشتر می‌شود و ۴۷ فیصد مجموعه‌ی سرمایه‌گذاری را در بر می‌گیرد که این فیصدی با در نظر گرفتن مجموعه‌ی مبلغ سرمایه‌گذاری پلان سوم یعنی ۴۹ میلیارد افغانی، افزایش را نظر به پلان دوم نشان می‌دهد. ثانیاً امداد مواد استهلاکی خارجی تقریباً ۴۰ فیصد بیشتر از پلان دوم پیش‌بینی شده. ثالثاً سرمایه‌گذاری خصوصی را در رشته‌های صنایع مواد غذایی، استهلاکی و تعمیراتی سوق داده است. رابعاً، سنگینی حجم سرمایه‌گذاری از صنایع و معادن به زراعت و آبیاری انتقال یافته است. بنابر آن پلان سوم از یک سو باعث رشد بیشتر خاصیت نیمه‌استعماری و نیمه‌مالکی اقتصاد ما گردیده و از سوی دیگر سرمایه‌گذاری خصوصی را عمدتاً در آن رشته‌هایی سوق داده^۲ که ورود مواد استهلاکی خارجی باعث ورشکستگی آن می‌گردد. زیرا تاجر ملی توان رقابت با انحصارات کهنه‌کار امپریالیستی و مدافعین استعمار نوین را ندارد.

تحلیل فوق نشان می‌دهد که تقویه‌ی سکتور دولتی اقتصاد وابستگی بیشتر ما را به امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین بار آورده و علت اصلی فقر، بی‌کاری، جهل و بیماری توده‌های رنجبر، نیمه‌رنجبر و دهقان به شمار می‌رود. از آنجایی که سیاست بیان فشرده‌ی اقتصاد است، بناءً هر تحول اقتصادی که به نفع توده‌های مولد اصلی باشد، فقط می‌تواند از راه دگرگونی‌های عمیق سیاسی تحقق پذیرد.

ع. بنیاد

راه رشد غیر سرمایه‌داری یا رشد سرمایه‌داری بروکرات

امروز در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، یک عده از کشورها که زمانی مستعمره‌ی دول بزرگ امپریالیستی بودند، رسماً به آزادی سیاسی نائل شده‌اند. در امر مبارزه به خاطر آزادی ملی، تمام افراد و طبقات مردم این کشورها به استثنای عده‌ی ناچیزی خائنین به ملت و نوکران سرسپرده‌ی استعمار - اشتراک ورزیده‌اند. ولی از آنجایی که صدها سال حاکمیت استعماری بر گرده‌ی این ملل سنگینی داشت، طبقه‌ی^۳ رنجبر نتوانست بنا بر علل بی‌شمار و گوناگون، رهبری مبارزات آزادی‌خواهی ملی را به کف گیرد. در نتیجه پس از حصول آزادی سیاسی، حاکمیت دولتی به دست طبقات متوسط و

۱. اصل: سازد

۲. اصل: داده‌اند

۳. اصل: طبقات

۱. اصل: عمومی

۲. اصل: ... را ایجاد نموده است

۳. اصل: زمینه سبب

۴. اصل: سبب شده که

۵. اصل: متشکل

در برخی کشورها، ملاکین افتاد. بدین ترتیب در این کشورها دولت‌هایی ایجاد شد که از نگاه ماهیت خویش متعلق به سیستم جهانی سرمایه‌داری بوده و در عین حال با دول پیشرفته‌ی امپریالیستی باخت‌تضادی نیز دارد.

پس از کسب آزادی در برابر این دول جوان از يك سو میراث شوم استعمار یعنی اقتصاد نیمه‌ملاکی و نیمه‌استعماری و از سوی دیگر وظیفه‌ی رشد اقتصادی و پیشرفت ملی قرار گرفت. در داخل سیستم تولیدی فرتوت ملاکی، در خارج سیستم طفیلی امپریالیستی موانع عمده در راه پیشرفت اقتصادی این کشورها به شمار می‌آید. با آن که استعمارگران کهنه از این کشورها بیرون رانده شده‌اند، ولی نفوذ اقتصادی ایشان دست‌نخورده بجا ماند. زیرا «گرگ از در بیرون رفت ولی پلنگ از پنجره داخل شد.» استعمارگران نوین و مدافعین استعمار نوین به شیوه‌های نوین استعماری با شدت هر چه تمامتر به غارت ددمنشانه‌ی خود بر این کشورها ادامه می‌دهند. سیستم تولیدی ملاکی زمینه‌ی مساعدی برای استعمارگران نوین و مدافعین استعمار نوین در داخل این کشورها به وجود آورده، تا ایشان بتوانند از يك سو این کشورها را به حیث منابع مواد خام و از سوی دیگر به صورت بازار فروش خویش درآورند. بدین ترتیب مبرم‌ترین وظایفی که در برابر دولت‌های جوان این کشورها قرار گرفت، مبارزه‌ی پیگیر علیه امپریالیسم و از میان برداشتن سیستم منفور ملاکی بود. ولی سرشت طبقاتی این دولت‌ها سدره‌تحتق کامل و پیگیر هر دو وظیفه‌ی نامبرده گردید. آن‌ها با آن که علم مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را برافراشته‌اند، ولی پیگیری ندارد. در برابر هر گامی بیش از ده گام به عقب برگشته‌اند.^۱

در اوایل آن‌ها در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی خود به موفقیت‌هایی نائل شدند. اکثر صنایع و مؤسساتی را که در اختیار امپریالیست‌ها قرار داشت، «ملی» ساختند. ولی همزمان با آن برای تیره‌ساختن افکار مردم برنامه‌های «سوسیالیستی» اعلام داشته، به استقراض خارجی پرداخته، برنامه‌های اقتصادی طرح نمودند و «سکتور دولتی اقتصادی» را ایجاد کردند و به وسیله‌ی گسترش دامنه‌ی «ملی کردن» حتی سرمایه‌های ملی غیردولتی را نیز به سکتور دولتی بدل ساختند. بدین طریق شریان‌های اقتصادی کشور را به نام «بخش دولتی» به دست خود گرفتند. دولت به بزرگترین سرمایه‌دار یعنی سرمایه‌دار بروکرات دلال و سکتور دولتی [به] بزرگترین و مؤثرترین عامل وابستگی اقتصادی این کشورها به بیگانگان (امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین) بدل گردیده [است]. از جانب دیگر طبقات حاکمه در این کشورها نظر به سرشت طبقاتی خود - که هر روز هم پایه‌ی تبدل خویش به سرمایه‌دار بروکرات دلال بیشتر اجتماعی وابسته به بیگانگان (امپریالیسم و مدافعین استعماری نوین) می‌گردند - نتوانستند شیوه‌ی تولید ملاکی را از ریشه براندازند و به فقر و مسکنت

مولدین اصلی رنجبران و نیمه‌رنجبران و دهقانان پایان بخشند.^۱ خواست اصلی دهقانان یعنی به دست آوردن زمین، همچنان حل نشده باقی ماند و یا در بهترین حالات به صورت نیم‌بند، موقتی و ظاهری ماست مالی شد. در نتیجه این کشورها هنوز هم در وضع نیمه‌استعماری و نیمه‌ملاکی بسر می‌برند.

به طور نمونه یکی از این کشورها، برما را در نظر می‌گیریم. رشد بخش دولتی اقتصاد در این کشور بیش از سایرین بوده و به قول بعضی‌ها «پیشاهنگ آن عده از کشورهای جهان و آسیایی و آفریقایی ست که راه رشد غیر سرمایه‌داری را برگزیده‌اند.» زمامداران فعلی برما که متشکل از نظامیان عالی‌رتبه می‌باشند، در سال ۱۹۶۲ روی کار آمدند^۲ و به تدریج به وسیله‌ی برنامه‌های «ملی کردن» سکتور دولتی را گسترش دادند. در سال ۱۹۶۳ بانک‌ها، تجارت برنج، صنایع جنگل‌داری^۳ و پترول را ملی ساختند. سپس دست به تولتی کردن مؤسسات متوسط و کوچک متعلق به طبقه‌ی متوسط (تاجران ملی و غیره) [زده و] در سال ۱۹۶۴ تمام بنگاه‌های عمده‌فروشی تجارت خرد^۴ و مغازه‌های کلان‌رنگون و سراسر کشور مشمول قانون «ملی کردن» گردید. در سپتامبر ۱۹۶۴ دولت برما اعلام داشت، بیش از ۳۴ نوع محصول زراعتی که دهقانان مجبور به فروش بهای نازل تعیین شده از طرف دولت گردیده بودند، به کلی تحت کنترل حکومت درآمده است. در سال ۱۹۶۶ باز هم اعلام شد که ۴۲۶ نوع محصول صنعتی، زراعتی و دریایی به وسیله‌ی دولت خریدوفروش می‌گردد. بدین ترتیب شریان‌های اقتصادی برما، سرمایه‌ی مالی، بانک‌داری، تجارت خارجی، صنایع، حمل‌ونقل، مخابرات و همچنان مجاری تجارتی در شهر و روستا همگی در اختیار دولت برما یعنی سرمایه‌داران بروکرات دلال قرار گرفت. چنان‌که^۵ در سال ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ تقریباً ۹۸ فیصد تجارت خارجی، ۸۱ درصد سرمایه‌گذاری کلی و ۴۷ فیصد تولید مجموع کشور در بخش دولتی اقتصاد بود. در ساحه‌ی ارضی دولت برما نه‌تنها مانعی در راه منافع طبقه‌ی ملاکین ایجاد نکرد، بلکه آن‌ها را به حال خودشان باقی گذاشت. دهقانانی که ۸۰ فیصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، یا هیچ زمینی ندارند و یا به قدر کافی زمین ندارند و در زیر بار بهره‌کشی ملاکین بیش از پیش رنج می‌برند. برنامه‌های به اصطلاح دگرگونی سوسیالیستی کشاورزی با آن که در وضع مالکیت ملاکین و دهقانان مرفه تغییرات اساسی بار نیاورده، سبب کاهش تولیدات کشاورزی نیز گردیده است. تولید برنج به سطح یک‌سوم سابق تنزیل نموده و شمار بی‌کاران به ۱/۸ میلیون نفر بالا رفته، کمبود شدید گندم، روغن، تکه، دوا و

۱. اصل: پخشد
۲. اصل: آمد
۳. اصل: جنگلات
۴. اصل: خرده
۵. اصل: چنانچه
۶. اصل: شماره

سایر ضروریات روزانه‌ی زندگی محسوس است. برنامه‌های «ملی کردن» تولید صنایع را پایین^۱ برده و صنایع کوچک و متوسط یکی پس از دیگری بسته شده و یا در اثر کمبود مواد خام در تولیداتشان نقصان رخ داده است و قیمت‌ها به طرز سرسام‌آوری بالا رفته و بازار سیاه شیوع بی‌مانندی یافته است. همه‌ی اقدامات «ملی کردن» و «برنامه‌گذاری» و غیره زیر عنوان سوسیالیسم و به اصطلاح «راه برمایی سوسیالیسم» به عمل آمده است.

آیا می‌توان «ملی کردن» و «برنامه‌گذاری» این‌گونه دولت‌ها را سوسیالیسم شمرد؟ یک قرن پیش، در سال‌های هفتاد قرن نوزدهم، بزرگترین متفکر پیشرو با جملاتی زرین این نوع «ملی کردن‌ها» را به باد استهزاء می‌گرفت: «پس از آن‌که بسمارک دولتی کردن مؤسسات صنعتی را در پیش گرفته، یک نوع سوسیالیسم قلابی پدید گشته که هر آن دارد به چیزی شبیه نوک‌منشی و جیفه‌آخواری تغییر شکل می‌دهد و بدون هیچ‌گونه تردیدی تمام «مالکیت‌های دولتی» حتی نوع بیسمارکی آن را سوسیالیسم می‌خوانند... که اگر این منطق پیروی گردد، آنگاه «شرکت دریاوردی دولتی» و «صنایع چینی‌سازی دولتی» و حتی دکان‌های خیاطی غند در اردو نیز سوسیالیستی بوده و حتی دولتی کردن فاحشه‌خانه‌ها نیز؛ چنان‌که یک چاکر درگاه در دوران سلطه‌ی فریدریک ویلهلم سوم به طور جدی پیشنهاد می‌کرد، سوسیالیستی می‌باشد.» امروز برای گروه‌های انحصاری، کشور امپریالیستی و سرمایه‌داری بروکرات دلال، نیمه‌سوسیالیستی قلمداد شده و «ملی کردن» و یا «سکتور دولتی» سوسیالیسم قلمداد می‌شود.^۲ ولی در واقع امر، ملی کردن در کشور نیمه‌مستعمره که تحت سلطه‌ی سرمایه‌داران بروکرات دلال قرار داشته باشد، به معنی رشد سرمایه‌داران بروکرات و ورشکستگی طبقات متوسطه (تاجران ملی و غیره) و وابستگی بیشتر کشور به بیگانگان (امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین) است. این رنجبران بر ما اند که با بازوان نیم‌بند خود صاحب هر چیز خود خواهند شد، نه کس دیگری.

اسد

بیکار با اندیشه‌های زهر آگین

بیکار با اندیشه‌های زهر آگین استعمار و همدستانش چه در کشور ما و چه در ممالک مختلف، به

۱. اصل: پایان. قابل ذکر است که در گویش کابلی پایان معنی پایین را هم افاده می‌کند

۲. لاشه: لش؛ مردار بوگرفته

۳. اصل: امروز برای گروه‌های انحصاری کشور امپریالیستی و سرمایه‌داری بروکرات دلال در کشورهای نیمه‌سوسیالیسم قلمداد نمایند و «ملی کردن» و یا «سکتور دولتی» را سوسیالیسم قلمداد نمایند.

خورشیدی می‌ماند که در ظلمت غرب فرو می‌رود. در حالی که جنبش رهایی‌بخش زحمتکشان و رنجبران روزبه‌روز شگوفان شده و چون خورشید صبحگاهی از افق سر بیرون می‌کشد. نیروهای ترقی خواه و وطن پرست افغانستان متوجه هستند که عصر ما عصر زوال امپریالیسم است. امپریالیسم در برابر جنبش‌های خلق‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین قدرت مقاومت را از دست داده و واپسین روزهای حیات خود را سپری می‌کند. جنبش‌های ضدمالکی و ضد سرمایه‌داری خلق‌های سراسر جهان و مارش ظفر نمون زحمتکشان و رنجبران لرزه بر اندام کلیه‌ی نیروهای ضد خلقی و ضددموکراسی انداخته است. استعمارگران و همدستانشان در برابر این سیل خروشان و این جنبش ظفر نمون رنجبران و ستمدیدگان به خاطر منافع طبقاتی و ابقای خود در برابر نیروهای پیشرو توده‌ای از هیچ نوع دمنشی دریغ نمی‌کنند. مدافعین استعمار نوین و یا سازشکاران با نیروهای سیاه داخلی و خارجی، این دشمنان راه نجات خلق، با ماسک‌های گوناگون و با عقاید ماست‌مالی شده می‌خواهند خلق ستمدیده و محروم ما را یک بار دیگر به گودال سیاه بدبختی سرنگون ساخته و میدان تخت‌وتاج استعمارگران را وسیعتر نموده و مانعی در راه پیشرفت مردم به سوی سرمنزل مقصود ایجاد نمایند.

کشتار جمعی از فرزندان صدیق خلق، امثال دکتور محمودی، سرور جویا، برات‌علی تاج و غیره با طرق و ذرایع گوناگون به شیوه‌ی ضد مردمی، تعدی و تعرض نیروهای سیاه داخلی و خارجی برای ملت ما رنج‌ها و بدبختی‌های فراوانی به ارمغان آورده است. ولی این تعدی و تعرض و این ترور و کشتار فرزندان صدیق خلق، نمودار زورمندی قدرت‌های سیاه نیست، بلکه واپسین تلاش‌های آنان و نزدیکی توده به پیروزی است. این است حقیقت عینی و تخطی‌ناپذیر. نیروهای سیاه هر اندازه بیشتر به آدمکشی دست زنند و با قدرت هر چه بیشتر گلوی خلق را فشار دهند و «ندای خلق» را مختنق سازند، جنبش نجات‌بخش توده‌ها نیرومندتر و مرگ مرتجعین نزدیک‌تر خواهد شد. شیوه‌ی انتقاد اصولی تنها در درون خلق مورد عمل قرار می‌گیرد؛ ولی هرگز نمی‌توان امید داشت که امپریالیست‌ها و مرتجعین از طریق انتقادات اصولی مهربانی نشان داده و به راه راست برگردند. یگانه راه نجات خلق، راه تشکیل نیروهای خلقی است.

برای مبارزه علیه ارتجاع، امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین، برای طرد استعمار نو و کهنه، در راه پیروزی خلق به پیش. و به خاطر پیروزی بنیاد زندگی نوین به اراده‌ی زحمتکشان و رنجبران، بگذار مرتجعین و نیروهای سیاه و تمام عناصر دوپوشه^۳ بر فرزندان صدیق خلق در این راه نجات‌بخش خنجر زنند. ما با ایمان بر این‌که ایدئولوژی پیشرو عصر نوین ملاک قضاوت قشر روشنفکر و نیروهای ترقی خواه افغانستان است و به ایمان به توده‌ها و به شرط این‌که با آن‌ها یکی شویم، از تهدید دارودسته‌ی

۱. اصل: ترد

۲. دارای دو پوش

ضدخلق‌ها هراسی نداریم و در راه همبستگی توده‌های رنجبر افغانستان بدون رعب و ترس و با اراده‌ی شکست‌ناپذیر مبارزه خواهیم کرد.
جاوید باد مبارزات دموکراتیک نوین.

||||||| شماره‌ی سوم | سال اول | پنجشنبه ۲۹ حمل ۱۳۴۷-۱۸ آپریل ۱۹۶۸ |||||

بی‌نام

بیکار با فرهنگ ملاکی و نیمه‌استعماری

جهان‌بینی علمی به ما می‌آموزد که فرهنگ پدیده‌ای است طبقاتی و در واقع فرهنگی که مافوق طبقات و جدا از سیاست باشد، وجود ندارد و از این رو هر طبقه‌ای که در مسند قدرت سیاسی تکیه می‌زند، فرهنگ خویش را که انعکاس‌دهنده آرمان‌ها و پاسدار منافع اوست، با اسالیب و شیوه‌های گوناگون ترویج و تعمیم می‌بخشد. طبقات حاکمه‌ی مرتجع به خوبی آگاهند که فرهنگ مترقی و پیشرو در دست توده‌ها، سلاح خصم‌افگنی است که زمینه را برای به‌وقوع پیوستن سهولت‌بنیادی و عمیق آماده می‌سازد. از اینجاست که فرهنگ نوین همواره با دشمن سرسخت و روش کین‌توزانه‌ی طبقات بهره‌کش و کلیه‌ی ستمکاران و سردمداران جهان کهن و پاسداران نظام‌های فرتوت و زوال‌یابنده روبه‌رو شده است. زیرا آنان در این فرهنگ سیمای شکست‌ناپذیرترین دشمن طبقاتی خویش را می‌بینند. طبقه‌ی حاکمه کشور ما که دشمن سوگندخورده‌ی اندیشه‌های پیشرو و مخالف نرمش‌ناپذیر بلندرفتن سطح آگاهی سیاسی مردم است، فرهنگ تاریخ‌زده و قرون وسطایی خویش را با دسایس و حیل بر مردم تحمیل می‌کند و همان‌گونه که در زمینه‌ی اقتصادی از دادن امتیازات ننگین و اسارت‌بار به امپریالیست‌ها و دنباله‌روان نوین آنان خودداری نکرده، امور فرهنگی کشور را نیز به دست آنان سپرده است. کشورهای امپریالیستی و مدافعین استعمار نوین نیز از آنجایی که از اوج‌گیری جنبش‌های نجات‌بخش ملی و تجلی اراده‌ی مردم هراس دارند، در پخش و گسترش این فرهنگ زهرآگین تلاش می‌ورزند. زیرا برای تاراج‌گری آن‌ها «محیط مساعد» ایجاد می‌کند.

طبقه‌ی حاکمه کشور ما سخت در تلاش است تا ماهیت پوسیده و منحط فرهنگ خویش را در پرده‌ی سالوس و ریابپوشاند و بلندگویان و س‌ای نشراتی وابسته به دولت از بسط و توسعه‌ی دانش، از معارف متوازن، از شیوه‌ی آموزش و پرورش مترقی و از انکشاف علمی و هنری سخن می‌رانند. ولی تلاش آنان تلاشی است ناکام و مذبوحانه که به شکست و رسوایی می‌انجامد؛ زیرا واقعیت‌های

عینی بیانگر آن است که افغانستان کشوری ست استعمارزده و گرفتار سرپنجه‌ی اهریمن مقررات فرتوت. کشوری ست که اقتصاد آن در مسیر زیان‌بخش و ناسالمی سیر می‌کند. کشوری ست که در زمینه‌ی تولید، بخش آموزش و پرورش و خلاقیت علمی و هنری سال‌ها از سطح جهانی عقب مانده است. در چنین کشوری دستگاه پوسیده بدان‌گونه که نمی‌تواند شرایط تأمین رشد سریع اقتصادی را فراهم آورد، نیروی پایه‌گذاری بنای یک فرهنگ شکوفان را نیز ندارد. در کشور ما طبقات زحمتکش از فراگرفتن دانش محرومند. دروازه‌های مکاتب و مؤسسات به اصطلاح علمی بر روی فرزندان رنجبران، دهقانان و بسیاری از نیمه‌رنجبران بسته است و آنانی هم که این بختیاری عظیم را حاصل می‌نامند، پس از سال‌ها مغزفرسایی حتی به مبادی و مقدمات دانش به درستی آشنا نمی‌شوند؛ چه اساساً برنامه‌های آموزشی [ای] که به وسیله‌ی کارشناسان و مشاورین ممالک امپریالیستی تنظیم می‌شود، از تحریر حقیقت و رشد افکار مترقی جلوگیری می‌کند و مشت‌ی اراجیف و لاطائلات را در مغز دانش‌آموزان می‌گنجاند.

در کشور ما همپایی استبداد طبقاتی و استثمار و غارتگری ددمنشانه‌ی سیستم ملی نیز بیداد می‌کند و بخش سزاوار توجهی از مردم مملکت حق خواندن به زبان مادری خویش را ندارند و در رادیوی دولت کوچکترین مطلبی به زبان آنان پخش نمی‌شود و حتی به قدر یک سطر در روزنامه‌ها و جراید دولتی نوشته‌ای را به زبان مادری خویش نمی‌یابند؛ چون طبقه‌ی حاکمه سرنوشت خود را با سرنوشت امپریالیسم و ارتجاع بین‌المللی وابسته می‌داند و توانایی اتخاذ روش آزادانه‌ی مطابق با مقتضیات رشد کشور ما را ندارد. دروازه‌های کشورهای کشور بر روی فرهنگ‌های فاسد ممالک امپریالیستی باز است و پخش فرهنگ ارتجاعی طبقه‌ی حاکمه فاقد هرگونه آفرینندگی و تحرك سودمند است. گروهی از جوانان و روشنفکران ما را در سرایشی سقوط شخصیت و لابلایگری و بی‌اعتنایی به مسائل سیاسی و اجتماعی سرازیر ساخته است. هنر و ادبیاتی که دولت مروج آن است از شگفتن و بالیدن قریحه‌های نیرومند جلوگیری می‌کند و مداحی و دل‌فکی و شارلاتانیسم را توسعه می‌دهد.

در این مرحله بر سرسپردگان فرهنگ مترقی و پیشرو است تا در راه حقوق اندیشه‌ی دموکراتیک نوین مبارزه کنند؛ زیرا درفش فرهنگ نوین آنگاه برافراشته خواهد شد که اندیشه‌های دموکراتیک نوین به ظفرمندی نهایی برسند. بر روشنفکران مترقی و پیشرو است که با تمام افکار اشتباه‌آمیز تمام گیاهان زهرآگین و تمام اهریمنان افعی صفت مبارزه کنند و راه را برای اشاعه‌ی آن باز نگذارند. بر هنرمندان واقعگرا و مترقی ست تا افکار و احساسات خود را با افکار و احساسات توده‌ها بیامیزند^۱ و جامعه‌ی خویش را به صورت همه‌جانبه و دقیق بررسی کنند. طبقات گوناگون جامعه و مناسبات و

۱. اصل: بسیار میزند

۱. اسلوب: شیوه‌ها؛ طرق

پیوندهای دوجانبه‌ی آنان را مورد مطالعه قرار دهند. در غیر آن، آثار هنری‌شان محتوای ارزنده و ثمربخشی نخواهد داشت.

بی‌نام

قهرمانان فناپذیرند

شانزده سال پیش از این (۳۱ حمل ۱۳۳۱)، در اثر مداخله‌ی دولت در انتخابات پارلمانی، گروهی از روشنفکران، محصلان پوهنتون و دانش‌آموزان مکاتب به پیوستگی دکتر محمودی فقید، دست به مظاهره زدند. زیرا طبقه‌ی حاکمه نمی‌خواست دکتر محمودی و عده‌ای دیگر از نمایندگان^۱ که از تربیون پارلمانی به‌مثابه‌ی آله‌ی افشای طبقه‌ی حاکمه کار می‌گرفتند، در پارلمان شرکت داشته باشند. اگرچه این جنبش دموکراتیک به وسیله‌ی پاسداران ارتجاع سرکوب شد، ولی تأثیر آن بر اذهان مردم ما تأثیری ست‌رزم‌انگیز، عظیم و دیرپای.

جریده‌ی شعله‌ی جاوید که سنن پرافتخار انقلابی خلق افغانستان و خلق‌های سراسر جهان را به دیده‌ی قدر^۲ می‌نگرد، می‌خواهد با این نوشته‌ی خاطره‌ی آن جنبش ارزشمند که پیشاهنگ فقید آن، دکتر محمودی را که در سراسر زندگی سیاسی خویش در راه گسترش اندیشه‌های پیشرو و متشکل ساختن نیروهای مترقی افغانستان تلاش کرد و مانند مشعل فروغناکی رهنمای همراهان و هم‌زمان خود بود، در اذهان مردم ما زنده سازد. خلق افغانستان هیچگاه نخواهد گذاشت که شعله‌ی مبارزه به افسردگی بگراید و این سمت کوشش طبیعی ستمکشان است. این کشش نیرو با وجود تلاش‌ها و فسون‌های اهریمنی بیدادگران، خود را به سوی جلو به سوی افق سرخ پیروزی و رهایی خلق‌ها می‌کشاند.

بگذار بیکارهای پرافتخار آزادگان پیشین، الهام‌بخش مبارزان امروز باشد.

درو بر قربانیان راه آزادی. درود بر محمودی فقید فرزند قهرمان خلق افغانستان.

انجنیر محمد عثمان

انعکاس اندیشه‌های زهر آگین در جریانات سیاسی

در نیمه‌ی اول قرن بیستم درست بعد از نخستین جنگ جهانی یعنی آنگاه که کمر امپریالیست‌های فرانسه و انگلیس در زیر بار قروض امپریالیسم آمریکا خم گردیده و تازه این کشور مقام خود را به حیث

۱. اصل: عده‌ای دیگری از نمایندگان

۲. اصل: بزرگداشت

نخستین و بزرگترین کشور سرمایه‌داری تثبیت می‌کرد، استعمار کهن که هسته‌ی ضد آن در کشورهای عقب‌مانده رو به قوت بود و استعمارگران کهن را در آتش خود می‌سوخت،

رو به زوال رفت. تا آن‌که دومین جنگ جهانی گلیم استعمار کهن را در قسمت عظیم دنیا در هم چید. ولی از آنجا که «مرتجعین به اختیار خود از استیژ تاریخ کنار نمی‌روند و تا آخرین مرحله ساطور قصابی را از دست نمی‌گذارند [و] نابود نمی‌شوند»، استعمار کهن قیافه‌ی خود را با آب‌ورنگ تازه‌تری مکیاژ کرد و به شکل استعمارنو در صحنه‌ی ملل عقب‌مانده ظاهر شد. یعنی در واقع طبق ضرب‌المثل قدیمی ما، شمشیر را از کف نهادند و تزویر را به دست گرفتند. شیوه‌ی عمل استعمار نوین در طریق کمک‌های بلاعوض و دوستی‌ها و منافع متقابل تجلی می‌کند. اما اینجا بینش ژرف و همه‌جانبه در کار است تا مشاهده نماید که منافع متقابل بین ظالم و مظلوم یعنی استثمار اخیر‌الذکر بر چه منوال است. ببینیم فرضیه‌ی استعمارنویعنی چی؟

ممالک بزرگ امپریالیستی برای جلوگیری از بحران داخلی خویش ناگزیر^۱ از صدور سرمایه و تأسیس مؤسسات تجاری^۲ در سایر کشورها هستند؛ زیرا از نخستین جنگ جهانی بدین سو، سرمایه‌داری بین‌المللی و در رأس آن سرمایه‌داری آمریکا به دست شرکت‌های انحصاری «کارتل و تراست» متمرکز گردیده است. لذا دنیای سرمایه‌داری آمریکا به دست دنیای سرمایه‌داری، ناگزیر است تا برای جلوگیری از حادث شدن تضاد کار و سرمایه در کشور خویش از یک سو و سرازیر نمودن ثروت سرشار کشورهای عقب‌مانده به کیسه‌ی سرمایه‌داران و تأسیس یک بازار دائم‌التوسعه از سوی دیگر، مسائل «مواد خام بده کالای صنعتی بگیر» را به حیث شعار روز خود قرار دهند.

بعد از جنگ جهانی دوم، پیر دهن‌دریده‌ی استعمار کهن در جامه‌ی^۳ یک میمون شیاد با اسماء و القاب فریبنده‌ی مانده‌ها^۴، دومینیون‌ها^۵، کامنولت‌ها^۶ و بالاخره کمک‌به‌کشورهای به اصطلاح کمرشده تظاهر کردند و آنانی که تا دیروز برای تسکین اشت‌های کاذب خویش جهان را به توپ و خمپاره بسته بودند، نقاب دایه‌ی مهرباتر از مادر به او گرفتند. تازه وقتی کار مانده‌ها و دومینیون‌ها نیز به رسوایی [و] افتضاح کشید، امپریالیست‌ها و در رأس آن، امپریالیست‌های آمریکا متوجه دسیسه‌سازی و یافتن عمال و ایادی^۷ در داخل کشورهای آسیایی^۸، آفریقایی^۹ و آمریکای لاتین گردیدند و آن‌سانی که بنیان‌گذار ایدئولوژی پیشرو پیش‌بینی می‌کرد، سرمایه‌داری بین‌المللی شیوه‌ی تولید خود را جهانی ساخت و با این

۱. اصل: ناگزیر

۲. اصل: تجاری

۳. اصل: جامعه

۴. مانند‌گار و جاوید

۵. سلطه: قلمرو؛ سرزمینی که تحت استیلای یک فرمانروا باشد؛ هریک از کشورهای عضو ملل مشترک‌المنافع

۶. مشترک‌المنافع

۷. دستیاران، شرکا

عمل خود در کشورهای عقب‌مانده طبقه‌ی نوینی را - که با استعمار بین‌المللی وحدت منفعت مستقیم دارد - به وجود آورد. این طبقه تاجر دلال (کمپرادور) است که حامی سیاسی آن تاجر بروکرات می‌باشد. از سوی دیگر بروکراسی این کشورها که کاری جز رشوه‌خواری، اختلاس، قاچاقبری و دزدی ندارد،^۱ عایدی را که از طریق رشوه‌خوری‌ها و قاچاقبری مداوم خود به دست می‌آورد - چون اقتصاد زراعتی نوع کهن دامنگیر کشورهایشان است - زمین می‌خرد^۲ که این خود ملاکین وابسته به زمین را از ملاک بروکرات تفکیک می‌کند^۳ که ملاک بروکرات دارای پایه و مایه‌ای سیاسی ست و زراعت کشور خود را در مسیر منافع استعمار بین‌المللی یعنی تولید مواد خام (پنبه و غیره) سوق می‌دهد و در واقع این قشر ملاکان نیز با امپریالیسم بین‌المللی، وحدت منفعت دارند.

در سال‌های اخیر که انحرافات تأسّف‌آوری چون علف‌های هرزه در بوستان ایدئولوژی مترقی جوانه زده و بدعت‌گران آن مبارزه‌ی طبقاتی در مقیاس بین‌المللی دست به رقابت اقتصادی مسالمت‌آمیز و یا سرمایه‌داری زدند - که بازار این رقابت بالطبع کشورهای عقب‌مانده است - دیگر فرم‌های صدرصد از تجاعی در قالب ایدئولوژی مترقی جا زده شد که دنباله‌روان منحرف آن به مدافعین استعمار نوین تغییر شکل دادند. این معامله‌گران سیاسی عصر ما بدون در نظر گرفتن ماهیت طبقاتی دولت، نسخه‌ی يك روش اقتصادی بروکراتیک نیمه‌استعماری را به نام به اصطلاح راه رشد غیر سرمایه‌داری به کشورهای عقب‌مانده تجویز کردند تا به جایی که مرتجع‌ترین حکومت‌ها و جریان‌های مربوط به دستگاه حاکمه این نسخه را دست‌به‌دست کردند و در مرامنامه‌های خود جا زدند. ولی تجویز کنندگان منحرف آن با ایقان به این که طبقه‌ی حاکمه‌ی کشورهای عقب‌مانده را ملاک بروکرات و تاجر بروکرات تشکیل می‌دهد و تقویه‌ی به اصطلاح سکتور دولتی نه‌تنها از تأسیس يك اقتصاد سالم ملی جلوگیری می‌کند، بلکه خود موجب پیدایش يك سرمایه‌داری بروکراتیک می‌شود، برای اغفال توده‌ها، استحکام بنیاد طبقاتی دستگاه حاکمه پیرامون اقتصاد و سیاست کشور ما چنین رجز خوانی می‌کنند: «به موجب وظایف جدید اقتصادی که دولت افغانستان در سومین برنامه‌ی پنج‌ساله مقرر نموده است، قرار است در زمینه‌ی سرمایه‌گذاری تغییرات بنیانی صورت داده شود... در سومین برنامه‌ی پنج‌ساله، تولیدات صنعتی با سرعت زیادی پیشرفت خواهد نمود. حجم مجموع محصولات صنعتی با سرعت زیادی پیشرفت خواهد نمود. حجم مجموع محصولات صنعتی باید در ظرف پنج سال ۲/۹ برابر گردد. قدرت کارخانه‌جات برق ۱/۵ برابر افزون‌تر می‌گردد. در سال ۱۳۵۰ یعنی در آخرین سال سومین برنامه‌ی پنج‌ساله ۲/۵ برابر سال ۴۵ نیروی برق تولید خواهد شد... ظرف پنج سال ۳۸۰ مدرسه افتتاح خواهد شد و عده‌ی

دانش‌آموزان دبیرستان‌ها به ۶۸۰ هزار نفر خواهد رسید. عده‌ی دانشجویان دانشگاه‌ها و آموزشگاه‌های عالی‌ه ظرف پنج سال ۳۸ درصد افزایش خواهد یافت. حقایقی که در اینجا ذکر شد، گواه آن است که سومین برنامه‌ی پنج‌ساله به معنی ورود افغانستان به مرحله‌ی جدید بسط و توسعه‌ی اقتصاد ملی و پیشرفت جدید اجتماعی می‌باشد.»

در حالی که نگاهی کوتاه به منابع مالی موجود در کشور وابستگی بیشتر ما را به امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین نشان می‌دهد، کندی شرم‌آور رشد فرهنگ اصلاح، ارزش بحث [و] گفت‌وگو را ندارد. سرانجام این تبلیغات گمراه‌کننده نتایج آتی را نیز به دنبال دارد.

- برای مرتجعین کشورهای عقب‌مانده و حکومت‌های ضد ملی ایشان، وسیله‌ای ست برای برپا کردن گردباد تبلیغ و پروپاگند به خاطر تحکیم و حفظ منافع خویش و سرکوب نمودن خواسته‌های اساسی مردم محروم کشور خود به وسیله‌ی این آسپیرین‌بایی که ظاهرأ مسکن کلیه‌ی دردهاست. - تأیید اصلاحات نیمه‌کاره و نیم‌بند حکومت‌های ضد ملی، توسط جریان‌های به اصطلاح سیاسی این کشورها که زیر تأثیر همچو انحرافات آگاهانه و یا غیر آگاهانه به طبقات فاسد و ارتجاعی کشور خود خوش‌رقصی می‌کنند.

ولی ما اندازه‌ی قامت این معامله‌گران سیاسی را در هر جامعه‌ای که به برکنند می‌شناسیم و حنای‌شان نزد ما رنگ باخته است. به هر صورت این عوامل استعماری و اندیشه‌های زهر آگین به علت این که در ترکیب طبقاتی کشورهای عقب‌مانده مؤثرند، در به وجود آوردن جریان‌های گوناگون به اصطلاح سیاسی نیز که بالطبع صیغه‌ی^۱ طبقاتی دارد، اثر می‌کند. حتی جریان‌هایی که معلول نظریات مدافعین استعمار نوین است، با ماسک جریان‌های مترقی روی صحنه می‌آیند؛ ولی درست مانند فلس ماهی که دینار نیست اما دینارنماست، این گونه جریان‌ها تا فرصت کوتاهی می‌توانند توده‌های محروم را به امید آب به سوی سراب برند. نتیجه برای جریان‌های واقعاً ملی که خواستار دگرگونی عمیق اجتماعی و سیاسی باشند، مبارزه با این عمال و مدافعان استعمار نو و کهنه اهمیت قاطع و حیاتی کسب می‌نماید. همچنان نگاهی کوتاه به جهان پرهیاهوی ما نمودار این حقیقت مسرت‌بخش است که عصر زوال امپریالیسم فرا رسیده و دیگر حتی قدرت اتومی امپریالیسم آمریکا هم قادر نیست وی را از توفان جنبش آزادی‌خواهی و خشم عادلانه‌ی ملل آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نجات دهد. پیروزی‌های کبیر خلق قهرمان ویتنام، شکست ننگین و افتضاح‌آمیز امپریالیسم آمریکا را نوید می‌دهد. جهان ما به نفع خلق ستمکش و مظلوم آستن تحولات عظیم می‌باشد. بناءً در چنین حالتی فقط اندیشه‌های عصر زوال امپریالیسم است که به حیث سلاح نیرومند و شکست‌ناپذیر خلق‌های ستمکش جهان موقعیت خود را تثبیت می‌کند و این

۱. اصل: ندارند

۲. اصل: این بروکرات‌ها نیز زمین می‌خرند

۳. اصل: که این خود ملاکین‌شان را به ملاک وابسته به زمین ملاکی بروکرات تفکیک می‌کند

۱. رنگ: نحله

خود مقتضی آن است که امپریالیست‌ها و مدافعین استعمار نوین از صحنه‌ی ملل مظلوم تجرید و به کلی طرد گردند نه این که به ایشان فرصت مصالحه و سازشکاری داده شود. وضع مساعد کنونی - مبارزات خروشان خلق‌های ستمدیده بر ضد بهره‌کشان - یگانه معیار تشخیص جریان مترقی از غیرمترقی است. جریانی که به طور صمیمانه و جدی - در عمل و نظر - در جنبش‌های آزادی‌بخش ملی ملل آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و همچنان از تشدید تضاد کار و سرمایه در کشورهای امپریالیستی قاطعانه پشتیبانی کند و آن را خطری برای صلح جهان ندانسته، بلکه اهرمی برای رهایی خلق‌ها از قید اسارت و بردگی تلقی کند، مترقی است. در غیر آن جریانی وجود ندارد مگر آن که عمال و ایادی امپریالیسم، مدافعین استعمار نوین و ارتجاع باشد و تفکری یافته نمی‌شود مگر آن که انعکاس اندیشه‌های زهرآگین و استعمار باشد.

||||||| شماره‌ی چهارم | سال اول | پنجشنبه ۵ ثور ۱۳۴۷ - ۲۵ آپریل ۱۹۶۸ |||||
دکتر عبدالله محمودی

استثمار چیست؟

اگر از کارگری پرسیم: چند مزد می‌گیری؟ در پاسخ خواهد گفت: روزانه ۳۵ افغانی و یا ماهانه هزار افغانی و یا هفته‌ای دوصد افغانی. یعنی مزد مقدار پولی است که سرمایه‌دار برای مدت معین کار به کارگر می‌پردازد. سرمایه‌دار ادعا می‌کند من با دادن مزد، کارگر را می‌خرم و بنابراین مانند هر معامله‌ی دیگری، در اینجا نیز بر اساس اراده‌ی آزاد و رضای جانبین معامله‌ی دو شی صورت گرفته: کارگر با پول من و هیچ‌گونه بی‌عدالتی و استثمار نمی‌تواند در میان باشد! ولی آیا حقیقت امر نیز چنین است؟ سرمایه‌دار کارگر [را] نمی‌خرد، بلکه «نیروی کار» او را می‌خرد. زیرا اگر مزد قیمت کارگر باشد، در آن صورت چنین به نظر می‌رسد که کار داری ارزش است. ولی ارزش هر شی را مقدار کار صرف شده بر آن شی تعیین می‌کند. یعنی کار خودش ارزش می‌باشد و چیزی که خودش ارزش باشد، یعنی خودش ارزش تمام اشیای دیگر را به وجود آورد، چگونه می‌تواند داری یک ارزش دیگر باشد؟ کارگر «نیروی کار» خود را به سرمایه‌دار می‌فروشد و سرمایه‌دار نیروی کار کارگر را برای مدت معین مثلاً یک روز، یک هفته و یا یک ماه می‌خرد. پس از خرید، سرمایه‌دار «نیروی کار» را مورد استفاده قرار می‌دهد؛ یعنی کارگر را وامی‌دارد برای مدت معین کار کند «کار کردن» استفاده از نیروی کار است. اما نیروی کار چیست؟ «نیروی کار» توان جسمی و فکری یک انسان است. یا به سخن دیگر گوشت و خون سهم کارگر است. بنابراین، مزد یعنی ارزش «نیروی کار» در حقیقت ارزش خود کارگر برای مدت معین می‌باشد. سرمایه‌دار کارگر را برای «مدت معین» می‌خرد؛ یعنی مزد، قیمت کارگر برای مدت معین است.

در دوران بردگی، زمانی که جامعه به دو گروه برده‌داران و بردگان تقسیم می‌شد، برده خودش، تمامی وجودش در سراسر مدت زندگی از آن برده‌دار بود. برده‌دار صاحب تمام‌الاختیار برده بود. برده مانند چهارپایان می‌توانست به وسیله‌ی صاحب خود مورد تبادل و خریدوفروش قرار گیرد. همان‌طوری که شخصی می‌توانست گاوقلبه‌ای را مورد استفاده و یا خریدوفروش قرار دهد. برده‌دار می‌توانست برده را مورد استفاده و یا خریدوفروش قرار دهد. برده‌دار به برده مزد نمی‌داد، بلکه برده خودش همیشه تا هنگامی که زنده می‌بود، از آن برده‌دار بود. بعداً در دوره‌ی ارباب - رعیتی (فئودالی) برده به سرف بدل شد. سرف دهقانی بود وابسته به زمین که با زمین یکجا خریدوفروش می‌شد و نمی‌توانست از زمین اربابی خارج شود. سرف بخشی از نیروی کار خود را می‌فروخت. او از ارباب مزدی دریافت نمی‌کرد، بلکه ارباب از او، از ثمر کار وی سهمی تقاضا داشت. ثمرات کار وی روی زمین میان خودش (حصه‌ی خیلی ناچیز آن) و ارباب (بخش بیشتر آن) تقسیم می‌شد. سرانجام سرف به کارگری بدل شد که نه وابسته به زمین است و نه به برده‌دار تعلق دارد. ولی کارگر آزاد نیز احياناً مانند برده و سرف مجبور است خود را بفروشد؛ تنها شیوه‌ی فروختن وی با برده و سرف تفاوت دارد. برده یکجایی و برای همیشه فروخته می‌شد و از خود اراده نداشت. سرف وابسته به زمین بود و هیچ‌گونه مزدی دریافت نمی‌داشت. ولی کارگر آزاد به صورت مقطع، یعنی برای مدت معین هشت ساعت، ده ساعت [یا] دوازده ساعت خود را به صاحب سرمایه، مواد خام و افزار کار یعنی سرمایه‌دار می‌فروشد.

بنابراین، سرمایه‌داری و یا به عبارت دیگر کار مزدی،^۱ دنباله و آخرین شکل بردگی و سرواژ است. از نگاه ماهیت همه‌ی آن‌ها یکسان بوده و هیچ تفاوتی میان آن‌ها موجود نیست. چرا کارگر نیروی کار خویش را می‌فروشد؟ برای آن که زندگی کند. سرمایه‌داری تمام افزار کار، وسایل تولید و سرمایه را به دست سرمایه‌داران متمرکز می‌سازد. توده‌های کارگر را از هست‌و‌نیست ساقط نموده و برای کارگر چیزی باقی نمی‌ماند مگر آن که «نیروی کار» خود، جسم خود را بفروشد تا آن که بتواند زنده بماند. ولی استفاده از «نیروی کار» یعنی کار کردن، فعالیت زندگی کارگر است. او این فعالیت زندگی خویش را به شخص دیگر (سرمایه‌دار) می‌فروشد تا آن که وسایل ضروری زندگی خود را فراهم سازد. یعنی فعالیت زندگی وی برای او وسیله‌ای است که زنده بودنش را تضمین^۲ می‌کند. او کار می‌کند برای آن که زنده بماند. کار کردن جزء زندگی وی به شمار نمی‌آید، بلکه کار کردن در حقیقت بهایی است که وی برای زنده بودن به سرمایه‌دار می‌پردازد. استفاده از نیروی کار یعنی کار کردن، به خود کارگر تعلق دارد. [اما چون] وی آن را به سرمایه‌دار فروخته، بنابراین محصول کار نیز به وی تعلق نداشته و از آن سرمایه‌دار است. چیزی که او برای خود تولید می‌کند، تکه‌ای نیست که می‌بافد، طلائی نیست که از دل کوه‌ها بیرون

۱. اصل: کار مزدوری

۲. اصل: تأمین

می‌کشد، قصری نیست که بنا می‌نماید، بلکه مزد است. تکه، طلا و قصر برای وی به مقادیری معین و وسایل ضروری زندگی مانند لباس لیلای، آرایه‌ی اتاق، نان و چای بدل می‌شود. کارگری که ده ساعت تکه می‌بافد، ده ساعت در کان طلا کار می‌کند، ده ساعت بنایی می‌کند، آیا این ده ساعت نساجی، معدن‌کنی و بنایی برای خودش زندگی به شمار می‌آید؟ نه برعکس زندگی برای او درست پس از ختم همان ده ساعت شروع می‌شود. زندگی برای وی سر سفره‌ی غذا، در بستر و در سماوار آغاز می‌شود. ده ساعت کار یعنی ده ساعت معدن‌کنی، ده ساعت نساجی و ده ساعت بنایی، برای خود وی هیچ سودی در بر ندارد؛ جز آن‌که وسیله و راهی می‌باشد تا او را به سفره‌ی غذا به سماوار و به بستر برساند. بدین ترتیب ثروت به دست او به وجود می‌آید، ولی خودش صاحب آن نیست. او برای سرمایه‌داران ثروت تولید می‌کند و برای خود فقط زنده بودن.

قیمت نیروی کار چگونه تعیین می‌شود؟ اولین عامل تعیین مزد، مقدار عرضه و تقاضا در بازار، خریدوفروش «نیروی کار» می‌باشد. رقابت و مبارزه میان صاحبان نیروی کار یعنی کارگران و صاحبان پول یعنی سرمایه‌داران میزان مزد را معین می‌سازد. مبارزه کارگران برای ازدیاد مزد نقش عمده و اساسی [ای] در تعیین مزد داراست. ولی چه چیزی حد نهایی نوسانات مزد را در بازار عرضه و تقاضا تشکیل می‌دهد؟ این حد نهایی، قیمت تولید نیروی کار است. یعنی این‌که به چه مبلغی می‌توان «نیروی کار» تولید کرد؟ قیمت تولید «نیروی کار» مخارج تربیه‌ی کارگر و مصارف ضروریات اولیه‌ی زندگی وی را در بر می‌گیرد. بنابراین هر قدر مخارج تربیه‌ی کارگر کمتر باشد، یعنی هر قدر کار کمتر جنبه‌ی تخصصی داشته باشد، به همان اندازه ارزش «نیروی کار» و مزد کارگر کمتر می‌باشد. هر قدر سطح زندگی در جامعه پایان‌یافته باشد، مخارج ضروریات اولیه زندگی کمتر بوده و به همان اندازه ارزش «نیروی کار» یا مزد کارگر کمتر می‌باشد. هر قدر مبارزه‌ی کارگران برای افزایش مزد کمتر و سست‌تر باشد، به همان اندازه ارزش «نیروی کار» یا مزد کارگر کمتر می‌باشد.

در کشور ما تمام عوامل مذکور حتی مخارج تربیه‌ی کارگر، سطح زندگی مردم و در نتیجه مخارج ضروریات اولیه‌ی زندگی کارگران بسیار و فوق‌العاده نازل است. پس برای کارگران یگانه راه زنده ماندن مبارزه است. آن‌ها در این مبارزه چیزی را از دست نخواهند داد؛ زیرا اصلاً چیزی ندارند که از دست بدهند، مگر آن زنجیرهایی که آن‌ها را مجبور به فروختن خودشان می‌سازد. ولی در عوض جهانی را که آفریده‌ی دستان پرآبله‌ی‌شان است به کف خواهند آورد. ولی آیا واقعاً سرمایه‌دار با دادن مزد در بدل «نیروی کار» کارگر معامله‌ی مساویانه انجام داده است؟ آیا واقعاً چیزی که او به کارگر می‌دهد، با چیزی که از کارگر می‌گیرد مساوی است. ارزش «نیروی کار» عبارت است از ارزش ضروریات اولیه‌ی زندگی

کارگر. اگر ضروریات اولیه‌ی زندگی يك کارگر برای يك روز با شش ساعت کار فراهم می‌شود، شش ساعت ارزش «نیروی کار» می‌باشد. حال اگر شش ساعت کار را به بیست افغانی نشان دهیم، ارزش «نیروی کار» برای يك روز بیست افغانی است. فرضاً سرمایه‌دار «نیروی کار» را به بیست افغانی یعنی قیمت حقیقی آن می‌خرد. تا اینجا معامله کاملاً مساویانه است؛ زیرا مانند هر شیء دیگر، سرمایه‌دار قیمت «نیروی کار» را مساوی با ارزش حقیقی آن به کارگر داده است. ولی «نیروی کار» کارگر دارای خاصیت دوگانه است:

از يك طرف خودش با شش ساعت کار (نیم روز کار) تولید می‌شود. بنابراین ارزش مبادله‌ای آن شش ساعت کار است و از طرف دیگر می‌تواند دوازده ساعت (يك روز تمام) کار کند. یعنی برای سرمایه‌دار دوازده ساعت کار تولیدی جدید انجام دهد. بنابراین ارزش استعمالی آن دوچند ارزش مبادله‌ای اش می‌باشد. بناءً ارزش خود «نیروی کار» و آن ارزشی که «نیروی کار» در دوران عملیه‌ی تولید جدیداً خلق می‌کند، دو مقدار کاملاً متفاوت و نابرابر است. سرمایه‌دار نیز هنگامی که «نیروی کار» کارگر را می‌خرد، متوجه این تفاوت شده بود. بنابراین از يك طرف تولید و به وجود آوردن «نیروی کار» کارگر نیمه‌روز (شش ساعته) لازم دارد و از طرف دیگر همان «نیروی کار» می‌تواند يك روز کامل «دوازده ساعت» کار تولیدی جدید انجام بدهد. به سخن دیگر سرمایه‌دار با دادن بیست افغانی (شش ساعت کار) به کارگر، چهل افغانی (دوازده ساعت کار) از وی گرفته است. این بیست افغانی اضافگی، ارزش رایگان، ارزش اضافی است که سرمایه‌دار بدون هیچ‌گونه دردسر آن را به جیب می‌زند. ولی چه کسی این ارزش اضافی را ایجاد کرد؟ «نیروی کار» کارگر! چه کسی آن را تصاحب کرد؟ سرمایه‌دار! در بدل چه چیزی؟ هیچ! بدین ترتیب سرمایه از راه دزدی «نیروی کار» کارگر افزایش می‌یابد. سرمایه‌دار چون ظالمی خونخوار تنها با مکیدن و شیره‌کشی بیشتر «نیروی کار» می‌تواند به زندگی خویش ادامه دهد. چنین است مفهوم برابری و آزادی سرمایه‌داری. آزادی یعنی: کارگر آزاد است نیروی کار خویش را در معرض فروش بگذارد. برابری یعنی من با بیست افغانی خود چهل افغانی از تو (کارگر) می‌گیرم. آن آزادی مکمل این برابری است.

انجنیرمحمدعثمان

دولت دموکراسی ملی یا شکل سیاسی راه رشد غیر سرمایه‌داری

طبقات محروم و ستمدیده که سالیان دراز در دل قرون و اعصار گذشته متحمل رنج‌های بی‌شمار به وسیله‌ی استثمارگران و غارتگران گردیده بودند، سرانجام در نیمه‌ی اول قرن بیست با استفاده از

احساسات راستین دبستان پیشرو، به طور قابل ملاحظه‌ای خویش را از قید اسارت و بندگی نجات داده، به صورت طبقات متشکل و دارای دولت‌های ویژه در عرصه‌ی مبارزات خروشان جهان که نبرد بهره‌کشان و خلق‌های انقلابی می‌باشد، عرض وجود نموده و اکنون در صددند تا باز هم حلقه‌ی استثماری و استعماری دشمنان خویش (امپریالیسم، مدافعین استعمار نوین، ارتجاع) را که بر غارتگری ثروت‌های طبیعی و نیروهای انسانی‌شان متکی است، در پرتو اندیشه‌ی شکست‌ناپذیر عصر زوال امپریالیسم تنگ‌تر نموده و سرانجام پیروزی نهایی به کف آرند. پیروزی‌های طبقات رنجبر و سایر معدومین از اینجا ناشی می‌گردد که طبقات مذکور با سرمشق قراردادن تزه‌های اساسی دبستان پیشرو صفوف خویش را مستحکم‌تر نموده، هر نوع فرضیات مدافعین استعمار نوین را که باعث دریند نگهداشتن خلق‌های ستمدیده می‌گردد، طرد و محکوم نموده و در دگرگونی‌های جهشی شرایط ناگوار اقتصادی نظام‌های پوسیده سهم خویش را در تاریخ جنبش‌های آزادی‌خواهی و رهایی‌بخش اجرا می‌نمایند.

آیا مشهورترین تزاها و اندیشه‌هایی را که این خلق‌ها در طول مبارزات خود از آن استفاده کرده‌اند، اعتبار خود را از دست داده، تا ملل و مردمان تحت اسارت در جست‌وجوی راه‌های تازه شده و از آن‌ها برای نجات‌شان استفاده نمایند؟ پاسخگوی این سؤال تئوری دولت و دگرگونی‌های جهشی آموزش مترقی می‌باشد. میزان واقعی بودن و استوار بودن هر جنبش ضدامپریالیستی، ضدمالاکی، ضدبروکراسی را فقط با این محک می‌توان ارزیابی کرد که رهبری در دست کدام طبقه است؟ طبقه‌ی رنجبر از آنجایی که در کشورهای نیمه‌مستعمره و وابسته، مورد ستم و استثمار امپریالیسم، مدافعین استعمار نوین، تاجر دلال دموکرات، ملاکین و سایر طبقات بهره‌کش به صورت مشترک قرار دارند، یگانه طبقه‌ی است که کاملاً، واقعاً و تا آخر مبارز و رزمنده می‌باشد. لذا، می‌تواند و باید پیشاهنگ جنبش‌های آزادی‌خواهی ملی دموکراتیک گردد. مفهوم پیشاهنگی جنبش‌های نجات‌بخش ملی مستلزم نیروی عمده و متحد و دوست مطمئن است. مسئله‌ی متفق در دگرگونی‌های جهشی اجتماعی اساسی‌ترین مسئله را تشکیل می‌دهد. یکی از متفکرین دبستان پیشرو می‌گوید: «در راه دموکراتیسم تنها رنجبران می‌توانند مبارز ثابت قدم باشند و تنها وقتی می‌توانند مبارزی^۱ پیروزمند در راه دموکراسی باشند که به مبارزه‌ی عمیق توده‌های دهقانان بپیوندند...»

از اینجاست که اتحاد طبقه‌ی رنجبر و دهقانان و نیمه‌رنجبران تحت پیشاهنگی طبقه‌ی رنجبر شرط اصلی و اساسی موفقیت جنبش‌های نجات‌بخش ملی می‌باشد. باید دانست که در شرایط امروزی بین‌المللی رنجبران، نیمه‌رنجبران و دهقانان تنها طبقات محکوم در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نیستند. طبقه‌ی متوسط (تاجر ملی و غیره) نیز در این کشورها به درجات مختلف محکوم

می‌باشند. لذا، بایستی از نیروی رزمندگی و پیشتازی آنان هم استفاده به عمل آید. بدین‌سان در چنین کشورها طبقه‌ی رنجبر پس از برقراری اتحاد با نیمه‌رنجبران و دهقانان، می‌تواند با طبقه‌ی متوسط و در شرایط مشخصی با قشر فوقانی طبقه‌ی متوسط جبهه‌ی متحد را بر ضد امپریالیسم، مدافعین استعمار نوین، ملاکین، تاجر دلال بروکرات و سایر عناصر مرتجع تشکیل بدهند و این جبهه‌ی متحد ملی فقط زمانی می‌تواند به وجود آید که اتحاد رنجبران، نیمه‌رنجبران و دهقانان تأمین شده باشد. بناءً سرپیچیدن و یا نفی نقش پیشاهنگی رنجبران به معنی نفی و انکار جبهه‌ی متحد ملی می‌باشد. این یک ضرورت تاریخی است که طبقات رنجبر باید چنین شیوه‌ای را جهت طرد کلی تمام شرایط ناگوار اجتماعی به منظور نیل به پیروزی خویش تعقیب نمایند.

در سال‌های اخیر پیروان مدافعین استعمار نوین در کشورهای کم‌رشد و نو به آزادی رسیده، طبق هدایت و رهنمایی اربابان خود دست به ایجاد و طرح‌ریزی یک سلسله به اصطلاح شعارها و تزاها زدند. یکی از عمده‌ترین این تزاها به اصطلاح راه رشد غیرسرمایه‌داری است که شکل سیاسی آن دولت دموکراسی ملی می‌باشد. آیا واقعاً گفته‌ها و یا به اصطلاح اختراعات مدافعین استعمار نوین و پیروان آن درست است و یا این که تکامل اوضاع باز هم درخشش اندیشه‌های پیشرو را بیش از پیش ثابت می‌کند؟ این چیزی است که ما در مورد تزا به اصطلاح سکتور دولتی در ممالک نیمه‌مستعمره و وابسته دیدیم و اکنون در مورد دولت به اصطلاح دموکراسی ملی مطالعه می‌کنیم. عمال و ایادی امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین در کشورهای به اصطلاح کم‌رشد به پیروی از اصول منحرف شده‌ی ایدئولوژی پیشرو می‌گویند: «حکومت دموکراسی ملی از نظر ماهیت طبقاتی و ملی خود بر جمیع قدرت‌های ترقی‌خواه دموکراتیک و ملی جامعه یعنی کارگران، دهقانان، مأمورین مترقی، اهل حرفه، مالکان خرد و متوسط شهری و دهاتی به اتحاد سرمایه‌داران ملی - به حیث یک جبهه‌ی متحد ملی - متکی بوده و منافع اساسی خلق‌ها را حراست و تأمین می‌کند. در دموکراسی ملی عالی‌ترین مقام قانون‌گذاری و مظهر اراده‌ی خلق‌ها شورا است: ^۱ هیئت حکومت در دموکراسی ملی از طرف شورا ایجاد گردیده و از اعمال آن دقیقاً نظارت می‌کند...» همچنان می‌گویند: «در جبهه‌ی متحد ملی که اساس طبقاتی دولت دموکراسی ملی را می‌سازد، هر یک از طبقات دموکراتیک می‌تواند رهبری را عهده‌دار گردد...»

بگذریم^۲ از این که با شیوه‌های مبارزه [ای] که مدافعین استعمار نوین و عمال آن از آن پشتیبانی می‌کنند، رسیدن به این دولت اختراع خودشان هم ممکن نیست و نیز مرتجعین و طبقات حاکمه‌ی مرتجع به رضای خاطر ساطور قصابی خود را به زمین نمی‌گذارند و مبدل به بودا نمی‌شوند، در پرتو اندیشه‌های مترقی اولاً چنین پرسشی به میان می‌آید: در جبهه‌ی متحد ملی که بنیان طبقاتی دولت

۱. اصل: خلق‌های شوری

۲. اصل: بگذریم

به اصطلاح دموکراسی ملی را تشکیل می‌دهد، کدام یک از طبقات هژمونی (تفوق یا به عبارت ساده رهبری) را به دست دارد، آیا رنجبران با اتحاد دهقانان و نیمه رنجبران یا طبقاتی که خصلت دوجانبه‌ی ستمگری و ستمکشی دارند؟ در صورت اول دولت مذکور یک دولت دموکراسی ملی نیست و اما در صورت دوم که هژمونی به دست طبقات غیر رنجبر می‌باشد، در آن صورت دولت مذکور یک دولت دموکراسی بورژوازی است. از جانب دیگر در شرایط کنونی جامعه‌ی ما تاجر ملی که منافع او را امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین به تاراج می‌برند، با این دشمنان خارجی مخالف است یا موافق؟ اگر مخالف است پس چگونه راه رشد سرمایه‌داری همبستگی ما را با امپریالیسم و مدافعین استعمار نوین بار می‌آورد؟ و اگر موافق است چگونه در جبهه‌ی متحد ملی به تعقیب راه رشد غیر سرمایه‌داری که منافع او را به دست طبقات متحد می‌دهد سهیم می‌گردد؟ در شرایط دولت دموکراسی ملی، نمایندگانی که در پارلمان از طبقات مختلف جبهه‌ی متحد ملی گرد می‌آیند، بالطبع از نظر تعداد مساوی نیستند و هژمونی به دست یکی از طبقات است؛ چون در دولت‌های دموکراسی باید همیشه اراده‌ی اکثریت بر اقلیت بچربد. بناءً این پارلمان چه نوع حکومت را رهبری خواهد کرد و از اعمال آن نظارت خواهد نمود؟ اگر در پارلمان اکثریت به دست رنجبران است، در این صورت ضرورتی به دولت دموکراسی ملی احساس نمی‌شود. بگذریم از این که طبقات حاکمه‌ی ارتجاعی برای تحکیم منافع خود تنها پارلمان را در اختیار ندارند، بلکه سایر وسایل سرکوبی را به اضافه‌ی... پارلمان به دست دارند. و اگر اکثریت به سمت غیر رنجبران است، در آن صورت طبقات حاکمه طبق منافع طبقاتی خود از آن دولت بهره‌برداری نموده، باز هم امکانی برای وجود به اصطلاح دموکراسی ملی باقی نمی‌ماند.

آستان بوسان ارتجاع که به اراده‌ی خود سخن نمی‌گویند، بلکه چون گودی^۱ کوکی به اراده‌ی صاحبان خود می‌رقصند، ملتفت تناقض گویی‌های خود نگردیده، در یکجا ادعا می‌کنند که دموکراسی ما محصول مبارزات دلیرانه‌ی خلق‌های کشور ماست، ولی در جای دیگر از خود می‌پرسند: «سوال جدی در اینجاست که آیا حکومت‌های افغانستان می‌توانند نوعی از حکومت‌های دموکراتیک محسوب شوند؟ جواب منفی است.» هرگاه دموکراسی واقعاً محصول مبارزات دلیرانه‌ی خلق‌های ماست، پس چرا حکومت‌های افغانستان نمی‌توانند از نوع دموکراتیک باشند؟ و اگر این گونه دموکراسی برای فریب خلق هاست - که در واقع همین گونه است - چگونه خلق‌ها خود اراده‌ی فریب خود را کرده‌اند؟ اما اگر شیوه‌ی مسالمت‌آمیز و راه رشد غیر سرمایه‌داری به شکل سیاسی آن (دولت به اصطلاح دموکراسی ملی) که فوقاً تشریح شد، در شرایط دولت‌های بورژوازی تجدیدنظر به اندیشه‌های دبستان مترقی باشد، تطبیق آن در شرایط حاکمیت ملاک بروکرات و تاجر بروکرات و عدم موجودیت ابتدایی‌ترین آزادی‌های

متداول دموکراتیک که اکنون ما در آن بسر می‌بریم و محدود ساختن اشکال مبارزه در شرایطی که نیروهای سیاه ارتجاعی قدرتمند هستند، اگر دیوانگی نباشد، خیانت آفتابی است. اصول تاکتیکی اساسی ایدئولوژیک پیشرو عبارت از این است که در همه‌ی جنبش‌های توده‌ای ضرورت استقلال و آزادی سیاسی رنجبران حفظ گردد و بین رنجبران و دشمنان وی مرز دقیق اصولی کشیده شده، منافع آتی جنبش با منافع آینده‌ی آن پیوند داده شود. فراموش نمودن این اصل معنی فرو رفتن در منجلاب تجدیدنظر ناشیانه در اصول جهان‌بینی پیشرو می‌باشد. بناءً از سلسله‌مسایلی که فوقاً ذکر شد چنین بر می‌آید که دولت به اصطلاح دموکراسی ملی یک تجدیدنظر تام و تمام در جهان‌بینی علمی و پیشرو پیرامون مسئله‌ی دولت و دگرگونی جهش سیاسی می‌باشد؛ زیرا این اصل سیاسی اندیشه‌های مترقی که: «نخستین گام در جنبش‌های عمیق طبقه‌ی رنجبر بالا بردن آن‌ها به مقام طبقه‌ی حاکمه است»، به کلی فراموش شده است. بگذار کاسه‌لیسان درگاه اربابان زر هر چه از چرندیات خنده‌آور و هجویات لایعنی در چننه‌های مغز خویش دارند، چون شعبده‌بازان بازاری در انتظار همگان بریزند تا علم دگرگونی عمیق رنجبران در مبارزه با این گونه پندارهای پوچ راه خویش را خوبتر و بیشتر در صفوف رنجبران و متحدین آن باز نموده و گنجینه‌ی دانش پیشرو را بیش از پیش غنی نمایند و مایقین کامل به این تز فناپذیر داریم که آزادی طبقه‌ی ستمکش بدون دگرگونی جهشی به دست خود رنجبران غیرممکن است.

فولاد

ندای سازندگان تاریخ

باور کنید در طول زندگی غذایی که بتواند حداقل انرژی برای تولید کند نخورده‌ام تا مغزم خوبتر کار کند و چند صفحه از هنر و ادبیات را در خدمت خلق تقدیم کرده بتوانم. آن چیزی که اعتراف می‌کنم عبارت از دردها، ناله‌ها و شب‌زنده‌داری‌هاست. نمی‌دانم از کجا شروع کنم. شکست پشت شکست، درد به تعقیب درد. می‌خواهم از چارچوکات کلبه‌ی خویش صحبت را شروع کنم که دیوارهای آن فشرده از شوره و نم است. بلی این از آن من است. باز هم یادآور می‌شوم از این که سخت تکلیف‌ده و طاقت‌فرساست. مسلول و مفلوج شدم از این زندگی، زنده به گورها. از دست انسان‌هایی که زندگی دل‌انگیز را که سازنده‌ی نعمت‌های آن ما رنجبران و کارگران می‌باشیم، برای ما جهنم ساختند و دسترنج ما را در راه‌های نامشروع خود به کار می‌بندند و از هیچ‌گونه بیدادگری دریغ ندارند. آخر هر انسانی که زنده است می‌خواهد زندگی کند و از زیبایی‌های زندگی لذت برد؛ اما، این طور زندگی نه، زندگی حسایی.

ندای ما رنجبران برای بهبود زندگی تمام رنجبران و توده‌ها و هم برای سرکوب کردن طبقه‌ای که زندگی را برای ما مرگبار ساخته،^۱ می‌باشد. قدرت و استعداد ما رنجبران از آن‌ها بیشتر است؛ زیرا که آفریننده‌ی نعمت‌ها ما کارگران و رنجبران می‌باشیم. دنیا از ما و نابودی از انسان‌های بیدادگر است.

|||||شماره‌ی پنجم|سال اول اینجشنبه۱۲ثور۱۳۴۷-۲می۱۹۶۸|||||

بی‌نام

اساس ارزش چیست؟

اگر از دهقانی پیرسیم چرا غله می‌کاری و یا اگر از جولایی پیرسیم چرا کرباس می‌بافی؟ در جواب می‌گویند: برای این که انسان‌ها برای رفع بعضی از نیازمندی‌های خود به این چیزها احتیاج دارند و من نیز با استفاده‌ی مستقیم و مبادله‌ی آن، قسمتی از نیازمندی‌های خود را رفع می‌سازم. از این جواب دیده می‌شود که در نظر اول در هر محصول کار این امر قابل اهمیت است که باید محصول مذکور قسمتی از نیازمندی‌های بشری را رفع نماید. این خاصیت محصول کار را که باعث رفع یکی از نیازمندی‌های بشری می‌گردد، به نام ارزش استعمال آن محصول یاد می‌کنند.^۲ مثلاً ارزش استعمال گندم در این است که احتیاج غذای بشری را رفع می‌کند. ارزش استعمال کرباس در این است که در رفع نیازمندی پوشاک بشر مفید واقع می‌شود.

اکنون اگر به جوابی که دهقان و جولابرای ما داده خوب‌تر توجه کنیم، دیده می‌شود که غله و کرباس دارای خاصیت مهم دیگری نیز هستند. یعنی چنان که خود دهقان و جولا گفته‌اند، می‌توانند با مبادله‌ی آن کالای دیگر به دست آرند؛ یعنی غله و کرباس با کالای دیگری مبادله می‌گردند. اگر به تمام معاملات که بین دارندگان کالای مختلف صورت می‌گیرد توجه کنیم، مثلاً در مبادله‌ی گندم با کرباس، دیده می‌شود که یک نوع ارزش استعمال به نوع دیگر آن مبادله می‌گردد. این قدرت یا توانایی یک کالا را که در یک تناسب معین کمی «مثلاً یک سیر گندم با دو متر کرباس» با کالای دیگر مبادله می‌شود، ارزش مبادله‌ی کالای اولی «مثلاً گندم» می‌نامند. بنابراین ارزش مبادله یا «ارزش» نخست از همه تناسبی‌ست که در آن مقدار یک نوع معینی ارزش استعمال به یک مقدار معین نوع دیگر ارزش

۱. اصل: ساخته است

۲. فایده‌ی شئی آن را به یک ارزش مصرفی بدل می‌کنند... بنابراین کالبد خود کالا، مثلاً آهن، گندم، الماس و غیره، ارزش مصرفی یا یک چیز مفید است. این خصلت کالا مستقل از مقدار کاری است که انسان کم‌وبیش برای تصاحب خواص مفید آن صرف می‌کند... ارزش‌های مصرفی فقط با استفاده یا با مصرف تحقق می‌یابند. آن‌ها محتوای مادی ثروت را صرف نظر از شکل اجتماعی‌اش تشکیل می‌دهند.

سرمایه، کارل مارکس، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر لاهیتا، ۱۳۹۴، صص ۶۵ و ۶۶

استعمال مبادله می‌گردد «چنان که یک سیر گندم به دو متر کرباس.» در نگاه اول این تناسب کمی که به وسیله‌ی آن کالاها مبادله می‌شوند، اتفاقی و تصادفی به نظر می‌رسد، اما در واقع هم آن‌ها در یک زمان قابل ملاحظه‌ای تحت نوسانات واقع می‌گردند. ولی در واقع این تغییرات در حوالی یک سطح و سطحی معین نوسان می‌کنند.

اکنون ببینیم که چه چیزی تناسب کمی مبادله‌ی کالاها را تعیین می‌کند. هر کسی می‌داند که برای مقایسه‌ی دو چیز، باید آن‌ها دارای خصلت مشترکی باشند و باید این خصلت قابل اندازه‌گیری باشد. طور مثال این سنگ در وزن، مساوی به دو خریطه سمند است. در این مقایسه سنگ و خریطه‌های سمند خصلت مشترکی دارند و آن خصلت مشترک وزن آن‌هاست. این خصلت قابل اندازه‌گیری بوده و بعد از توزین این حکم را صادر می‌کنیم که سنگ به قدر دو خریطه سمند وزن دارد. اما، وقتی می‌گوییم که یک سیر گندم با دو متر کرباس قابل مبادله است، چنین معنی می‌دهد که این دو کالا نیز خصلت مشترکی دارند. اکنون جست‌وجو می‌کنیم که کدام خاصیت مشترک این دو کالای مختلف را قابل مقایسه ساخته است. این خاصیت نه وزن، نه حجم و نه محکم‌ست؛ زیرا گندم و کرباس دارای وزن، حجم و دیگر خواص مختلفند. آیا این خاصیت مفیدیت این دو کالا هست؟ نه، زیرا استعمال آن‌ها کاملاً متفاوت می‌باشد. اما اگر خوب دقت کنیم دیده می‌شود که کالاهایی با ارزش‌های استعمال کاملاً مختلف تنها دارای یک خاصیت مشترک می‌باشند؛ این خاصیت عبارت از این است که همه‌ی محصولات اجتماعاً لازم [از] کار نمایندگی می‌کنند.^۱ این خاصیت که هر دو «گندم و کرباس» به وسیله‌ی کار بشری تولید گردیده‌اند، حقیقتاً خاصیت مشترک آن‌ها را تشکیل می‌دهد. بر علاوه، این خاصیت قابلیت اندازه‌شدن را دارد. زیرا کار به وسیله‌ی مقدار زمانی که در تهیه کالای مشخص مصرف می‌شود، اندازه می‌گردد. بنابراین مقدار کاری که در تولید کالاها به مصرف می‌رسد، تناسب‌هایی را که در آن‌ها اشیاء با یکدیگر مبادله می‌گردند، تعیین

۱. خواص مادی فقط تا حدی مدنظر قرار می‌گیرند که کالاها را مفید، یعنی آن‌ها را به ارزش‌های مصرفی بدل می‌کنند. [اما از سوی دیگر آشکار است که رابطه‌ی مبادله‌ای کالاها دقیقاً با تجرید از ارزش‌های مصرفی‌شان مشخص می‌شود]... کالاها به عنوان ارزش مصرفی بیش از هر چیز از لحاظ کیفیت با هم تفاوت دارند، حال آن‌که به منزله‌ی ارزش مبادله‌ای، تنها از لحاظ کمیت می‌توانند با هم تفاوت داشته باشند... بنابراین اگر ارزش مصرفی کالاها نادیده گرفته شود، تنها خاصیت باقی‌مانده آن‌ست که محصول کار هستند.

همان، ص ۶۷

۲. کمیت خود کار با مدت زمان آن سنجیده می‌شود و اجزای معین زمان، یعنی ساعت، روز و غیره مقیاس زمان کار هستند. شاید به نظر برسد که اگر ارزش کالا با مقدار کار صرف شده در تولید آن تعیین می‌شود، هر قدر انسانی که آن را تولید می‌کند، ناماهرتر و تبتل‌تر باشد، ارزش آن کالا بیشتر می‌شود، زیرا به زمان بیشتری برای ساخت آن کالا نیاز دارد. با این همه، کاری که جوهر ارزش را تشکیل می‌دهد، کار برابر انسانی یعنی صرف نیروی کار یکسان انسانی است.

پیشین، ص ۶۸

می‌کند. کاری که در تولید کالاها به مصرف می‌رسد، مأخذ روابط مبادله را تشکیل می‌دهد و این امر با حقایق روشن تطابق دارد. مثلاً اکثر کالاهایی که در گذشته قیمت گران داشتند «یعنی با مقدار زیاد کار تولید می‌شدند» بعد از تکامل و رشد تکنالوژی از قیمت افتادند؛ زیرا تکامل تکنالوژی مقدار کاری را که برای تولید آن‌ها لازم بود کمتر ساخته است. مطالعه‌ی اقتصاد ما را به این نتیجه می‌رساند که تا زمانی که مبادله به حیث بک پدیده‌ی بی‌اهمیت تلقی می‌گردید، محصولات در تناسب‌های اتفاقی مبادله می‌گردیدند. اما، زمانی که مبادله وسعت پیدا نمود، وضعیت تغییر خورد. این تناسب‌های مبادله‌ای اکثراً طوری برقرار می‌گردند که در آن مبادله مطابق مقدار کار مصرف شده در کالا باشد. بنابراین مقدار کار مصرف شده در بک کالا اساس ارزش مبادله‌ی آن کالا را می‌سازد. به عبارت دیگر، کاری که در بک کالا تجسم یافته یا متر اکم گردیده، ارزش آن کالا را به وجود می‌آورد. مبادله‌ی کالاها طبق کاری که در تولید آن‌ها مصرف گردیده بک قانون تولید کالا است.^۲

تعریف ارزش مبادله که فوقاً [ذکر] شد، در مورد ارزش نیروی کار کارگران نیز صادق است.^۳ می‌دانیم که انسان تنها زمانی توانایی کار کردن را دارد که به زندگی خود ادامه داده بتواند. یعنی بخورد، لباس بپوشد، سقفی بالای سر داشته باشد. به عبارت دیگر احتیاجات حیاتی خود را تأمین کرده بتواند. تأمین ضروریات حیاتی کارگر برای ادامه‌ی فعالیت نیروی کار کارگر لازم است. اما، در نظام سرمایه‌داری کلیه‌ی اشیایی که رفع نیازمندی‌های انسان را می‌نمایند مانند نان، لباس و مسکن و غیره کالا نامیده می‌شوند.^۴ در تولید تمام این اشیاء بک مقدار معین کار ذخیره شده که در ارزش آن‌ها تظاهر می‌کند. بنابراین ارزش نیروی کار به حیث کالا مساوی ست به ارزش کالایی که کارگر برای ادامه‌ی حیات و حفظ استعداد کار خود به آن ضرورت دارد. به عبارت دیگر، ارزش نیروی کار عبارت است از ارزش وسایل معیشتی [ای] که برای ادامه‌ی حیات صاحب نیروی کار لازم است. بنابراین اساس ارزش مبادله‌ای یا

- اصل: مبادلوی
- مقدار ارزش یک کالا هنگامی ثابت باقی می‌ماند که زمان کار لازم برای تولید آن ثابت بماند. اما این زمان، با هر تغییر در بهره‌وری کار تغییر می‌کند. بهره‌وری کار را طیف وسیعی از شرایط تعیین می‌کند که از جمله می‌توان میانگین درجه‌ی مهارت کارگران، سطح پیشرفت علم و کاربرد فناوری آن، ترکیب اجتماعی فرایند تولید، گستره و کارایی وسایل تولید و شرایط طبیعی را برشمرد.

^{۶۹} پیشین، ص

^۳ همان‌طور که دیوید ریکاردو به نحو انکارناپذیری نشان داده است: محصول کار بعد از تفریق تمام مخارج مربوطه، به دو بخش تقسیم می‌گردد: یک قسمت آن مزد کارگران را تشکیل می‌دهد و قسمت دیگر سود سرمایه‌داران را. حالا از آنجا که محصول خالص کار در هر مورد مقدار معینی می‌باشد، بدیهی ست بخشی که سود نامیده می‌شود، نمی‌تواند افزایش یابد مگر آن‌که بخش دیگر که مزد خوانده می‌شود کاهش یابد.

اتحادیه‌های کارگری و سه مقاله‌ی دیگر، فریدریش انگلس، نشر انترنتی: تاریخ و ادبیات مارکسیستی، بی‌تا، ص ۱۰

^۴ ظهور محصولات به عنوان کالا مستلزم سطحی از تکامل تقسیم کار درون جامعه‌ای است که جدایی ارزش مصرفی از ارزش مبادله‌ای در آن کامل شده باشد، جدایی‌ای که ابتدا با معامله‌ی پایپای پدید آمد.

سرمایه، کارل مارکس، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر لاهیتا، ۱۳۹۴، ص ۲۰۰

ارزش هر کالا به شمول نیروی کار مقداری کار مصرف شده در تولید آن چیز است.

نامه از رنجبران

ما کارگران محروم از همه‌چیز فابریکه‌ی جنگلک از مدت‌ها به این طرف بک سلسله خواسته‌های معقول و مشروع خویش را به کارفرمایان فابریکه ارائه نمودیم. به جز وعده‌های دروغ و میان‌تهی چیزی نصیب ما نگردید و کارفرمایان محیل همیشه در پی فریب و ریا بوده و به خواسته‌های ما اصلاً ارزشی قایل نیستند و ما به تجربه دریافتیم که کسی حاضر نمی‌شود که به گریه و زاری و شکل مسالمت‌آمیز حقوق مشروع ما را بدهد. روی این منظور به روز یکشنبه ۸ ثور، بعد از چندین وقت صبر و تحمل خواسته‌های خویش را که عبارت از کوپون و افزودی معاش، وسایل حمل‌ونقل و مفاد ذخیره و غیره بود و با قانون کارگری تطابق داشت، به کارفرمایان فابریکه ارائه نمودیم که اصلاً به آن اعتنایی نکردند. این خودسری و بی‌باکی گستاخانه را کارگران تحمل نکرده، دست به اعتصاب متشکل زدند که [این اعتصاب] فوری از طرف پولیس و ژاندارم سرکوب گردید. بعداً کارفرمایان فابریکه باز نغمه‌ی عوام‌فریبانه‌ی سابق خویش را که وعده‌های پوچ و میان‌تهی است تکرار نمودند. ما از کارکنان جریده‌ی ملی «شعله‌ی جاوید» که یگانه مظهر آمال و آرزوی کارگران است تمنا داریم تا این صدای ما را که در واقع سازندگان تاریخ و تمدن بشری هستیم، انعکاس دهند تا تمام کارگران افغانستان بدانند که از راه مسالمت‌آمیز گریه و زاری نمی‌توان حقوق و خواسته‌های مشروع خویش را به کف آورد جز از طریق مبارزه‌ی پیگیر و مداوم.

جاوید باد مبارزات پیگیرانه‌ی سازندگان جهان نو

محل امضای بک عده کارگران

خبر

خبرنگار ما گزارش می‌دهد که به روز یکشنبه اول ثور، ۱۷ تن از کارگران فابریکه‌ی سمنت غوری، به اثر پافشاری در راه احقاق حقوق پامال شده‌ی خویش از کار برکنار ساخته شده‌اند. شعله‌ی جاوید این روش بیدادگرانه را شدیداً نکوهش می‌کند و به کارگران پیشرو و بااحساس یاددهانی می‌نماید که از راه وحدت و همبستگی نگذرند که زندگانی عموم هم‌زمان آن‌ها دستخوش هوس‌های پلید و نابکار زورمندان و زورگویان شود.

|||||||||||||||||| **شماره‌ی ششم | سال اول | پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۴۷ - می ۱۹۶۸** |||

انجینر محمد عثمان

پارلمانتاریسم

یا عمده‌ترین شیوه‌ی مبارزه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری

آموزش مترقی به مامی آموزد و عمل اجتماعی باثبات می‌رساند که سراسر تاریخ جوامعی که به طبقات تقسیم شده‌اند، عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی. در تمام طول تکامل تاریخ، طبقات کهن و فرسوده که روزی جوان، نیرومند و مترقی بودند، به یاری طبقات نوین و پیشتاز سرنگون شده و نظام‌های نوین با عظمت و شکوه و کیفیت نوین بر خرابه‌های نظام مطرود سر برافراشته‌اند. سرمایه‌داری، نظام ملاکی و ارباب رعیتی را از هم فروپاشیده و روی خرابه‌های آن جامعه‌ی سرمایه‌داری را برپا ساخت و رنجبران نظام سرمایه‌داری را در هم ریخته و نظام ویژه‌ی خود را ایجاد نمودند.

هدف عمده و اساسی طبقات را در مبارزه‌ی آنان با طبقات متخاصم چه چیزی تشکیل می‌دهد؟

هسته‌ی واقعی در این مبارزات به چنگ آوردن وسایل تولید (زمین، ماشین و غیره) هست تا به وسیله‌ی آن ثروت اجتماعی را در اختیار خود قرار داده و از وسایل معیشت برخوردار گردند.

طبقات از چه طریقی می‌توانند وسایل تولید را در تصرف خود در آورند؟

تنها از طریقی که قدرت سیاسی را به کف آورده و خود را به‌مثابه‌ی طبقه‌ی حاکمه بالا برند، یعنی دستگاه دولتی فاسد و فرسوده‌ی پیشین را کنار زده و سازمان تولیدی نوین مطابق با منافع خود را ایجاد نمایند.

بنابراین دولت ماشینی ست طبقاتی که برای تأمین منافع يك طبقه - هر طبقه [ای] که باشد - و متحدانش، طبقات دیگر را سرکوب می‌کند و لذا دولت پدیده‌ای ست دارای دو قطب و یا خصلت متضاد که از يك سو باعث ارضای خواسته‌های طبقه‌ی مربوطه‌ی خود و از سوی دیگر مانع رشد و برآورده شدن منافع طبقات متخاصم می‌گردد. تا آنجا که این دولت جهت رفع خواسته‌های طبقه‌ی خود کار می‌کند، دموکراسی است و از آنجا که خواسته‌های طبقات دیگر را سرکوب نموده و از رشد آن ممانعت می‌نماید، دیکتاتوری می‌باشد. دموکراسی و دیکتاتوری پشت‌ورو‌ی يك سکه است. يك دستگاه سیاسی یعنی دولت در عین این که دموکراسی است، دیکتاتوری نیز می‌باشد. از آنگاه که نطفه‌های دموکراسی در زمان باستان برای نخستین بار پدیدار گشت، اشکال آن به مرور قرون و اعصار همچنانی که يك طبقه جایگزین طبقه‌ی دیگر شده، به طور اجتناب‌ناپذیری تغییر کرده است. دموکراسی اشکال گوناگونی به خود گرفته و در جمهوری‌های کهن یونانی، شهرهای قرون وسطایی و کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری به

درجات گوناگون به کار رفته است. لذا، در هیچ دوره [ای] از تاریخ جامعه‌ی بشری «دموکراسی خالص» یا دیکتاتوری خالصی که در مورد تمام طبقات برابر عمل کند وجود نداشته و وجود داشته نمی‌تواند. برای يك فرد آزادی خواه ساده (لیبرال)، صحبت کردن درباره‌ی دموکراسی به طور عام یعنی بدون در نظر داشتن ارتباط طبقاتی آن، امری ست طبیعی. ولی يك فرد پیشرو و آگاه عصر هرگز این پرسش را فراموش نخواهد کرد که: «برای چه طبقه‌ای؟»

قیام‌های خروشان بردگان در دوران باستان و سرکوب خونین این قیام‌ها ماهیت دیکتاتوری دولت برده‌داران را آشکار می‌ساخت. ولی آیا این دیکتاتوری در بین خود برده‌داران نیز دموکراسی را از بین می‌برد؟ هرگز نه! بلکه این دولت بدان جهت بر بردگان نهایت ظلم و ستم و دیکتاتوری روا می‌داشت تا برای برده‌داران نهایت خوشبختی آرامش و دموکراسی را تأمین نماید. آنچه برای برده، دهقان و رنجبر دیکتاتوری ست، برای برده‌دار، ملاک و سرمایه‌دار دموکراسی می‌باشد. اکنون ببینیم پارلمان یا شورا چیست.

آیا شورا يك دستگاه «ما فوق طبقات» و «ما فوق دولت» و غیردولتی می‌باشد؟ آیا شورا قوانینی وضع می‌کند که به حال دهقانان و ملاکین، رنجبران و تاجران همه مفید است؟ و بنابراین آیا شورا آن خانه‌ی آسمانی ست که در آن فقرا و اغنیا، استثمارکنندگان و استثمارشوندگان و خلاصه «کافه‌ی ملت!» به يك چشم دیده شده و پهلوی هم به طور «مسالمت‌آمیز» چون فرشتگان معصوم زیست می‌کنند؟

اگر به تاریخ نظر اندازیم و نقش شورا را مورد بررسی قرار دهیم، چنین نتیجه به دست می‌آید که پارلمان یا شورا هرگز سازمان «همه‌خلقی» و «ما فوق طبقاتی» و «خادم تمام طبقات» نبوده، بلکه خود یکی از پایه‌های دولت و از لحاظ اهمیت یکی از پایه‌های بی‌مقدار دولت به شمار می‌رود که طبقه‌ی حاکمه به میل خود می‌تواند آن را تأسیس و یا ملغی قرار دهد. سرمایه‌داری پارلمان خود را «خانه‌ی ملت!» نام نهاد تا از آن چون نهانگاه نیرنگ، تزویر و تحمیق زحمتکشان استفاده کرده و به استثمار و سرکوب «قانونی و مسالمت‌آمیز» توده‌ها ادامه دهد. يك کشور پارلمانی را در نظر گیرید، از آمریکا تا

۱. با این حال نباید فراموش کرد که دموکراسی یونانی با وجود تضادهای طبقاتی در دولت شهرها، قابلیت‌های فراوانی داشت و تا کنون نیز به عنوان بهترین الگوی دموکراسی‌های تحقق یافته در تاریخ بشر به شمار می‌رود. به باور من صرفاً کمونیسم می‌تواند نقایص کهن دموکراسی یونانی را رفع سازد. با در نظر داشت این اصل که دموکراسی همیشه زنده و رونده است و همیشه نیاز به بازسازی دارد. همان‌طور که وودراف می‌گوید، اساس دموکراسی را هفت موردی می‌سازد که همواره نیازمند تیمارداری است: دوری جستن از خودکامگی (و خودکامه بودن)، همسازی (مدارا)، قانون‌مداری، برابری طبیعی (عدالت)، خرد شهروند، یافتن راهکار در نبود داده‌های روشن و آموزش و پرورش (پائیدیا).

رک: نخستین دموکراسی؛ چالش اندیشه‌ای از دوران باستان، وودراف، ترجمه‌ی بهزاد قادری و سمانه فرهادی، تهران: پیدگل، ۱۳۹۸

سویس، از فرانسه تا انگلستان،

ناروی و دیگران؛ در این کشورها شغل واقعی دولت در عقب مجالس انجام شده و به وسیله‌ی ادارات، اداره‌کنندگان و کارمندان عمومی پیش برده می‌شود... هر قدر که دموکراسی سرمایه‌داری زیاده‌تر متکامل باشد، به همان اندازه پارلمان‌های سرمایه‌داری مطیع بانکداران و تغییر و تبدیل ریشه‌ای می‌گردد. عصر سرمایه‌داری عصر پارلمانتاریسم یعنی عصر تزویر و تحمیق توده‌های مردم است.

برگردیم به حقایق:

در سال ۱۹۴۷ رنجبران چیلی بورژواژادیکال‌های آن کشور را در مبارزه‌ی انتخاباتی کمک کردند که در نتیجه حکومتی با اشتراک نمایندگان رنجبران بنیاد گرفت و اما وقتی رهبران طبقه‌ی رنجبر بنا کردند این حکومت زیر اراده‌ی تاجران را به حکومت مردم دگرگون سازند، تاجران بر آن‌ها فشار آورده، از حکومت برون رانده، اکثریت زیاد آن‌ها را بازداشت نموده و در سال ۱۹۴۸ مداخله‌ی رنجبران را ملغی قرار دادند.^۱ از جنگ عمومی دوم بدین سو سرمایه‌داری انحصاری فرانسه در قانون انتخابات دوبار تجدید نظر نموده و هر بار در شمار کرسی‌های نمایندگان رنجبر کاهش درخور توجهی روی داده است. در انتخابات پارلمانی ۱۹۴۶ نمایندگان رنجبران ۱۸۲ کرسی را اشغال کردند؛ اما، در انتخابات ۱۹۵۱ تجدید نظر انحصارگران در قانون انتخاباتی این شماره را به ۱۳۰ کرسی سقوط داد؛ یعنی ۷۹ کرسی از دست داده شد. در انتخابات ۱۹۵۶ رنجبران ۱۵۰ کرسی به دست آوردند، ولی پیش از انتخابات ۱۹۵۸ سرمایه‌داری انحصارگر در قانون انتخابات تجدید نظر دیگری به عمل آورد که در نتیجه رنجبران تنها ۱۰ کرسی گرفت. یعنی ۱۴۰ کرسی را از دست دادند.

«راه پارلمانی» یعنی پارلمانتاریسم را سلسله‌جنبانان بین‌المللی دوم و خائنین دنباله‌رو معاصر آن‌ها یعنی مدافعین استعمار نوین و سازشکاران کشورهای مختلف، راه نجات خلق‌ها دانسته و به رنجبران کشورهای سرمایه‌داری و خلق‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین «موعظه» می‌کنند تا بر اساس این نسخه حتی سوسیالیسم را برپا نمایند. آن‌ها می‌گویند که «سرمایه‌داری می‌تواند به صورت مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه به سوسیالیسم رشد نماید. سیستم سیاسی سرمایه‌داری نباید از بین برده شده بلکه تنها بیشتر تکامل داده شود و حالا با رأی‌گیری از اکثریت و تظاهرات و وسایل مشابه فشار می‌توان اصلاحاتی را به وجود آورد که به صد سال پیش با رستاخیز خونین عملی می‌گردید.» آن‌ها ادعا دارند که «جمهوری پارلمانی باید زمامدار تیپ انگلیسی و یا غیر آن در رأس پایه و زمینه‌ای ست که دولت رنجبران و جامعه‌ی سوسیالیستی از آن رشد و تکامل می‌کند» ولی «تنها اشخاص پست و احمق می‌توانند فکر کنند که

رنجبران باید در انتخاباتی که زیر یوغ سرمایه‌داری و زیر یوغ بردگی مزد ادامه می‌یابد، باید اکثریت را به دست آورده و تنها پس از آن است که باید قدرت را به دست گیرند. این شیوه‌ی اندیشه، مبارزه‌ی طبقاتی و رستاخیز را با رأی‌گیری زیر شرایط نظام کهن و نیروی کهن تعویض می‌کند.»

حال ببینیم مرتجعین وطنی ما که در آستان ملاکین بروکرات و تاجر بروکرات و امپریالیسم کمر خدمت بسته‌اند، چطور می‌توانند از پارلمان قرون وسطایی افغانستان راه رشد غیر سرمایه‌داری خود را باز کنند: به ادعای آن‌ها «شورا عالی‌ترین مقام قانون‌گذاری و مظهر اراده‌ی خلق» افغانستان است. می‌پرسیم خلق افغانستان که اکثریت عظیم آن را دهقانان، رنجبران و نیمه‌رنجبران تشکیل می‌دهند، آیا در انتخاب نمایندگان از خود اراده‌ای هم دارند؟ آیا شورای افغانستان از نمایندگان کارگران، دهقانان و نیمه‌رنجبران تشکیل شده است؟ جواب بدهید. آری یا نه! اگر می‌گویید آری، پس با این فرموده‌ی خود چه می‌کنید: «شیوه‌ی استبداد سیاه شرقی محافل حاکمه‌ی سیاسی کشور و دستگاه اداری فاسد دولت که بر مبنای مناسبات اقتصادی و اجتماعی فتودالی استوار می‌باشد، طور مستمرانه در جریان است که همیشه دهقانان را دستخوش هوی و هوس مأموران و افسران محلی قضات، پولیس و ژاندارم که معمولاً در خدمت ملاکین بزرگ و منتفذین محلی (سردارها، خوانین، ارباب‌ها، روحانیون بزرگ، بای‌ها، ملک‌ها، میرها، بیگ‌ها، آق‌سقال‌ها...) هستند قرار می‌دهد.»

ولی آیا خلقی که در زیر جنبش شکنجه و عذاب قرار دارد، می‌تواند از خود اراده‌ای هم داشته باشد؟ اگر می‌گویید نه، پس با فرموده‌ی دیگر خود چه می‌کنید: «نمایندگان تمام طبقات خلق افغانستان از طرف خودشان بر اساس انتخابات آزاد، سری، مستقیم، متساوی و عمومی بدون مداخله‌ی آشکار و مخفی و تهدید و تطمیع انتخاب می‌شوند.»

آیا در جهان انتخابات آزادی وجود دارد که بتواند به وسیله‌ی مردم اراده‌ی سلب شده و دربند کشیده‌ای صورت گیرد؟ توده با این ضرب‌المثل خود که «دروغگو حافظه ندارد» کاملاً برحق این مترقیون کاذب را شلاق می‌زند^۱ و به باد تمسخر می‌گیرد. در دیده‌ی این کاسه‌لیسان ارتجاع، نمایندگان ملاکین بزرگ و منتفذین محلی، سردارها، خوانین و غیره، نمایندگان ملت جلوه می‌کند و شورای مرکب از این نمایندگان مظهر اراده‌ی خلق افغانستان است. در نظر این مرتجعین قوانینی را که این پارلمان به تصویب می‌رساند، در صورت تطبیق، افغانستان را به سوی راه رشد غیر سرمایه‌داری سوق می‌دهد. در يك افغانستان نیمه‌ملاکی و نیمه‌استعماری قدرت سیاسی یعنی دولت را ملاک بروکرات و تاجر بروکرات وابسته به امپریالیسم در دست داشته و استبداد سیاه و بی‌نظیر بیداد می‌کند و کوچکترین روزنه‌ای از آزادی - هر چند که سرمایه‌داری هم باشد - دیده نمی‌شود. چطور می‌توان شورا «عالی‌ترین

مقام قانون‌گذاری و مظهر اراده‌ی خلق» قرار گیرد؟ در يك افغانستانی که شمار باسواد آن را به فیصد نه بلکه به فی هزار و در بعضی از ولایات به فی ۱۰ هزار باید سنجید، در يك افغانستانی که از آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب و گروه‌های سیاسی، آزادی تشکیل اتحادیه‌های کارگری، دهقانی و اصناف و آزادی تشکیل اتحادیه‌های زنان، جوانان، محصلان و نویسندگان و غیره حرفی به میان نیست، چطور شورای می‌تواند «عالی‌ترین مقام قانون‌گذاری و مظهر اراده‌ی خلق» قرار گیرد؟

رهبر کبیر جنبش بین‌المللی کار در همان آغاز قرن بیستم می‌گفت که «ماهیت حقیقی پارلمانتاریسم سرمایه‌داری، نه‌تنها در رژیم‌های مطلقه بلکه در دموکراتیک‌ترین جمهوری‌ها نیز عبارت از آن است که هر چندسال يك بار تصمیم گرفته می‌شود تا از اعضای طبقات حاکمه، جهت سرکوب مردم به پارلمان برونند.» راه جنبش آزادی‌بخش کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین راه پارلمان و پارلمانتاریسم سرمایه‌داری غرب نبوده بلکه این توفان‌ها از طریق مبارزات آشتی‌ناپذیر توده‌ای به رهبری رنجبران، نیمه‌رنجبران و متحد بزرگ وی دهقانان می‌گذرد که بر ضد ملاکین، تاجران دلال و دولت‌های مستبده و امپریالیسم بپا خاسته‌اند. هم‌اکنون نخستین صاعقه‌های بهاری روستاهای تاریک هند را روشن کرده است، در اندونیزی، تایلند، لائوس [و] برما شعله‌های این آتش با شدت روزافزونی زبانه می‌کشد. خلق قهرمان ویتنام امپریالیسم آمریکا این «شیر برفی» را در طغیان خشم عادلانه‌ی خود فرو برده و خلق افغانستان نیز دیر یا زود سمت و راه اصلی مبارزه‌ی خود را پیدا خواهند کرد.

سرانجام باد شرق بر باد غرب چیره می‌شود.

||||| شماره‌ی هفتم | سال اول | پنجشنبه ۲۶ ثور ۱۳۴۷ - ۱۶ می ۱۹۶۸ |||

دکتر عبدالله محمودی

منشأ تراکم سرمایه

برای تمديد حیات و طی طریق تکامل اجتماع، انسان ضرورت به تولید نعمات مادی دارد. اجتماع بشری همان طوری که از تولید نعم مادی چشم پوشیده نمی‌تواند، به همان نهج^۱ از مصرف آن هم جلو نمی‌گیرد. روزبه‌روز و سال‌به‌سال انسان‌ها به نان، گوشت و دگر مواد غذایی احتیاج احساس کرده و هکذا، به لباس و کفش و سایر مواد مورد احتیاج ضرورت دارند. انسان‌ها چه در عهد کمون اولیه، چه در نظام بردگی، چه در نظام فئودالی و چه در نظام سرمایه‌داری و امپریالیستی و نظام‌های مترقی دگر روی ضرورت اجتماعی باید همه‌ی این مواد طرف ضرورت را تولید کنند. در سیر جریان تولیدی که رو

۱. اسلوب: راه روشن و آشکار

به تکامل است، تحت يك جبر اجتماعی انسان‌ها مراحل مختلف ارتقایی را پیموده تا بالاخره در برخی از ممالک موجوده‌ی جهان نظام‌های ستوده‌ی مترقی عرض اندام نموده است.

در خلال این جریان تولیدی وقتی ما به تولید جهان سرمایه‌داری نظر بیاندازیم، می‌بینیم که در يك مرحله همین پول به سرمایه تبدیل شده و با سرمایه ارزش اضافی بیشتر عرضه گردید و با این ارزش اضافی حجم سرمایه بیشتر می‌گردد. به عباره‌ی دیگر، تراکم سرمایه ارزش اضافی را بار آورده و ارزش اضافی جریان تولید سرمایه‌داری را پیش کشیده و این امر به ذات خود منافع سرشار سرمایه و نیروی کار را در دست صاحبان کالا تمرکز می‌دهد. تمام این فعالیت‌ها که در داخل يك دایره‌ی معیوبه به جریان است، منشأ تراکم سرمایه را توضیح می‌دهد. یعنی يك تراکمی که نتیجه‌ی تولید سرمایه‌داری نبوده بلکه آغاز آن می‌باشد. در پندارهای عامیانه چنین وانمود می‌گردد که از اعصار خیلی قدیم در اجتماع بشری در يك قطب مردم ذکی، فعال و نجیب قرار داشت که بدون قبول رنج و تکلیف نان خود را به دست آورده و در قطب دیگر گروه انبوه مردم تنبل، بدبخت و نادار قرار داده شده که نان خود را با عرق جبین و ابله‌ی کف دست گرد می‌آورند. به هر حال باید قبول کرد که در يك قطب ثروت تراکم نموده و قطب دگر از فقر نشانی دارد.

طوری که تولید و منابع حیاتی در آغاز امر داخل سرمایه نمی‌گردند، پول و کالا هم در اول قید سرمایه نمی‌شوند. برای این که پول و کالا به سرمایه تبدیل شوند، لازم است این تغییر تحت شرایط مشخصی صورت گیرد: دو گروه مختلف صاحبان کالا در مقابل هم قرار گرفته و در تماس یکدیگرند. در يك سو اربابان پول، تولید و منافع حیاتی که حاصل ارزش‌های خویش را با خرید نیروی کار دیگران به دست آورده‌اند قرار گرفته و در جانب مقابل کارگران آزاد، فروشندگان نیروی کار خویش یعنی فروش کاران کار اخذ موقع نموده‌اند. کارگران آزاد به مفهوم دوگانه آن‌هایی هستند که طور شایدوباید نه در جمله‌ی وسایل تولید محسوب می‌گردند مثل بردگان و سرف‌ها و نه از خود وسایل تولید دارند مانند دهاقین صاحب اقتصاد شخصی. این کارگران فاقد همه‌چیز، آزاد و مجرد هستند با موقع‌گیری این دو قطب متقابل در مارکت کالایی، اساس تولید سرمایه‌داری گذاشته می‌شود. مناسبات سرمایه در تأمین شرایط کار جدایی را بین کارگران و کارفرمایان سبب می‌شود. به مجردی که تولید سرمایه‌داری جان بگیرد، محض به این تفرقه‌جویی اکتفا نکرده، بلکه آن را به سوبه‌ی تکاملی دوباره‌تولید می‌کند. جریان‌ی که مناسبات سرمایه خلق می‌کند به جز از جدایی کارگر از کارفرما در خلال شرایط کار چیز دیگری بوده نمی‌تواند. در این جریان از يك سو حیات اجتماعی و وسایل تولید به سرمایه تبدیل شده و از سوی دیگر مولدین بی‌وسيله را به کارگران مزدور تبدیل می‌سازد. تراکم سرمایه در منشأ به جز از جریان تاریخی افتراق بین مولدین و وسایل تولید چیز دیگری نیست. این جریان از سببی منشأ تراکم شمرده می‌شود که پیشاهنگ سرمایه

بوده و شیوه‌ی تولیدی موافق آن را تشکیل می‌دهد. مولد بی‌وسیله (کارگر) وقتی به شخص خود متکی می‌باشد که تمام زنجیرهای وابستگی خود را از هم بپاشد؛ یعنی سرف و یا برده‌ی کسی نباشد. برای این که فروشنده‌ی آزاد نیروی کار خود گردد و برای این که کالای خود را در هر مارکتی که خریدار دارد عرضه بتواند، باید پیوند و علاقه‌ی خود را با اتحادیه‌های پیشه‌وری و حلقه‌های شاگردی و استادی قطع کرده و آزادی خود را فراهم ساخته باشد. بدین صورت سیر تاریخی کارگر مزدور تشریح می‌گردد. این کارگران که از جبر اتحادیه‌های صنفی و دیگر گروه‌های اجتماعی آزادی خویش را تأمین کرده‌اند، به حیث نویسندگان تاریخ سرمایه‌داری اخذ موقع می‌کنند. چون وسایل تولید و دیگر وسایل زندگی این رنجبران در نظام فئودالی مورد دستبرد و چپاول قرار گرفته، این آزادگان جدید مجبورند خود را در معرض فروش بگذارند.

نباید فراموش کنیم که حمله و دستبرد بر حقوق کارگران در تاریخ بشری با خون و شمشیر ثبت شده است. وقتی سرمایه‌داران صنعتی پا به بساط تاریخ گذاشتند، نه تنها پیشه‌وران را از ستیز قدرت بیرون کشیدند، بلکه مالکین سرشار نظام فئودالی را هم مورد فشار قرار دادند. از اینجا مبارزه‌ی جدی سرمایه‌داران صنعتی با فئودال‌ها و پیشه‌وران بروز کرده، در نتیجه تکامل تولید و استثمار آزاد انسان ذریعه‌ی انسان به وجود می‌آید. کارگران مزدور که در جریان سرمایه‌داری از همه چیز محرومند و در آغاز جریان تکاملی به شکل برده بوده‌اند، در جریان نظام فئودالی به سرف تغییر شکل داده و در نظام سرمایه‌داری شکل کارگر مزدور را اختیار کرده‌اند. نظر به سیر تاریخی، سرمایه‌داری به صورت منفرد در قرون ۱۴ و ۱۵ عیسوی در بعضی از شهرهای حوزه‌ی مدیترانه به وجود آمده بود. ولی تاریخ ثبت شده‌ی سرمایه‌داری در قرن شانزدهم به نظر می‌خورد؛ جایی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری پیدا شده، مناسبات سرواژ از بین رفته و عصر قرون وسطایی سپری گردیده است. عصر تاریخی [ای] که در آن منشأ تراکم سرمایه به شکل دگرگونی عمیق کیفی ظهور می‌کند، مشخص با صنف سرمایه‌دار صاحب قدرت در فرصتی است که توده‌های انبوه بشری دفعتاً و جبراً به شکل رنجبران آزاد درمی‌آیند و در مارکت‌های کار کشاننده می‌شوند. دستبرد و تهاجم در مولدین زراعتی یعنی دهاقین و دورساختن آن‌ها از ملک و مال‌شان اساس این جریان سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. سیر تاریخ این جریان در ممالک مختلف به رنگ‌های مختلف جلوه‌گر شده و مراحل مختلف آن به مراتب مختلف و به عصرهای مختلف تاریخی تحقق می‌پذیرد. تراکم باب خطری ست در عرصه‌ی ثروت اجتماعی. این هدف با استثمار دسته‌جمعی انسان‌ها و در عین زمان حکمروایی مستقیم و غیرمستقیم سرمایه‌داران بسط و وسعت اختیار می‌کند. از آنجا که نسبت ارزش اضافی در قدم اول با درجه‌ی استثمار نیروی کار ارتباط دارد و از آنجا که تسریع تراکم ذریعه‌ی ازدیاد نیروی تولیدی کار مشخص شده و تسریع آن ذریعه‌ی ازدیاد استثمار کارگران صورت

می‌گیرد و از آنجا که مزد کار به صورت اصغری ارزش نیروی کار است، لذا کاهش جبری مزد کار در تحت این ارزش در تراکم سرمایه رول بارز دارد.

عتیق اروند

خاستگاه سرمایه‌داری از دیدگاه سینزوود

بر خلاف روال این کتاب، برای شرح و بسط آنچه که عبدالله محمودی در مقاله‌ی «منشأ تراکم سرمایه» آورده، ناگزیر در همین جا به کتاب بسیار بسیار مهم الن میک سینزوود «خاستگاه سرمایه‌داری؛ از چشم‌اندازی گسترده‌تر»^۱ رجوع کرده و کوشیده‌ام تا به طور مختصر نظریات سینزوود را به عنوان تکمیل‌کننده‌ی مبحث «منشأ و علت انباشت سرمایه» بیافزایم.

سینزوود در کتابش به مدل‌های گوناگون بررسی خاستگاه سرمایه‌داری می‌پردازد و هر کدام را به صورت مفصل به بحث کشیده و در آخر نقد می‌کند. اما، ابتدا به مدل «طبیعی جلوه‌دادن سرمایه‌داری» می‌تازد و می‌نویسد: «طبیعی کردن سرمایه‌داری که منکر خاص بودگی و فرایندهای طولانی و دردناک تاریخی ست که آن را به وجود آورد، درک ما را از گذشته محدود می‌کند. در همان حال امیدها و انتظارات ما را برای آینده محدود می‌کند، زیرا در این صورت سرمایه‌داری اوج طبیعی تاریخ محسوب می‌شود و غلبه بر آن تصور ناپذیر خواهد بود.»^۲ بنابراین سرمایه‌داری یک پارادایم تاریخی ست؛ مرحله‌ای که با گسست تدریجی از درون پارادایم قبلی آغاز شد و در آینده نیز با گسست‌های محسوس و نامحسوس جایش را به پارادایم بعدی خواهد سپرد. سینزوود بر این باور است که مدل طبیعی جلوه‌دادن ظهور و عروج سرمایه‌داری، می‌کوشد تا این فرآورده‌ی اجتماعی را به عنوان یک تقدیر ابدی جلوه دهد. مورد دیگر، پیوند زدن شهرنشینی-یادست‌کم گسترش شهرنشینی و مشاغل شهری - با ظهور سرمایه‌داری ست. شماری از مارکسیست‌ها در پی توضیح خاستگاه سرمایه‌داری، آن را به تأسیس نخستین شهرهای بزرگ در دوران رنسانس و یا حتی پیش از آن، یعنی قرون وسطای متأخر پیوند می‌زنند و بر این باورند که رشد چیزی به نام بورژوازی در قرن شانزدهم میلادی، نطفه‌های سرمایه‌داری را کاشت. اما سینزوود معتقد است که اساساً نسبت مشخصی میان رشد بورژوازی و ظهور سرمایه‌داری وجود ندارد: «ما به قدری به یکی کردن بورژوا با سرمایه‌دار عادت کرده‌ایم که پیش فرض‌های پنهان در این همانندی برای ما نامشهود می‌شود. بنا به تعریف، بودگر یا بورژوا ساکن شهر است. از سویی، این واژه به خصوص در شکل فرانسوی‌اش، زمانی فقط به معنای فردی بود که

۱. خاستگاه سرمایه‌داری؛ از چشم‌اندازی گسترده‌تر، الن میک سینزوود، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: ثالث، ۱۳۹۵

۲. همان، ص ۲۱

جایگاه غیراشرافی داشت و ضمن این‌که برای گذران زندگی کار می‌کرد، عموماً دستش را کثیف نمی‌کرد و بیشتر از ذهنش استفاده می‌برد تا بدنش. این کاربرد قدیمی چیزی در باره‌ی سرمایه‌داری به ما نمی‌گوید و احتمالاً به یک اهل حرفه، صاحب‌منصب یا روشنفکر مربوط است تا به یک تاجر.^۱

سینزوود در ادامه توضیح می‌دهد که در کل تمامی نظریه‌های خاستگاه واکنشی‌اند در قبال «قوانین عام و فراتاریخی بازار» یعنی قوانین عرضه و تقاضا. بر این مبنا از مدل بعدی یعنی مدل تغییر جمعیتی بحث می‌کند: «فرض بنیادی مدل تغییر جمعیتی این است که گذار به سرمایه‌داری توسط قوانین عرضه و تقاضا تعیین می‌شود... این قوانین بیشتر با الگوهای پیچیده‌ی چرخه‌ای رشد و اضمحلال جمعیت و انسدادهای مالتوسی ارتباط دارند.»^۲ پس بر اساس این مدل، ظهور سرمایه‌داری با رشد بی‌رویه‌ی جمعیت، افزایش تقاضا و تشکیل جامعه‌ی مصرفی در شکل کهنش مرتبط است. مالتوس که «از حلقه‌های اتصال اقتصاد سیاسی کلاسیک و نظریه‌ی مبتنی بر رقابت - داروینسم اجتماعی - است»، معتقد بود «هر چیزی که شرایط تهیدستان را تغییر دهد، آن‌ها را به داشتن فرزند بیشتر تشویق خواهد کرد؛ لذا، تعداد تهیدستان بیشتر خواهد شد. بدون آن‌که ثروت بیشتری پدید آید. بنابراین هر چه بر تعداد فقرا افزوده شود، آن‌ها فقیرتر خواهند شد.»^۳ به نوعی به باور مالتوس، رشد جمعیت باید متناسب با نظام بازار باشد. به همین دلیل در دوره‌ای از تاریخ بر اثر و از دل برهم خوردن این تناسب، سرمایه‌داری زاینده شده است. زیرا این سرمایه‌داری و صرفاً سرمایه‌داری بوده است که توانسته در آن دوره، بخش عظیمی از جمعیت شهری را به کارگاه‌ها و سپس کارخانه‌ها براند و بخش دیگری را نیز به عنوان کارگر زراعتی به روستاها بفرستد و بدین ترتیب دوباره موازنه میان نفوس و منطق بازار را برقرار سازد. مدل بعدی نظریه‌ای است که امپریالیسم اروپایی را به سرمایه‌داری بالقوه‌ی غیراروپایی پیوند می‌زند: «منتقدان ضداروپایی معمولاً یکی از این دو شکل را برمی‌گزینند: یکم، «برتری» اروپا را منکر می‌شوند و بر اهمیت، در حقیقت سلطه‌ی اقتصادها و شبکه‌های تجاری غیراروپایی در سراسر تاریخ بشر و نیز سطح توسعه‌ی فناورانه‌ی به دست آمده توسط برخی بازیگران عمده تأکید می‌ورزند. دوم، بر اهمیت امپریالیسم اروپایی در توسعه‌ی سرمایه‌داری تأکید می‌ورزند. اغلب این موضوع به نقش امپریالیسم بریتانیا، به ویژه سودهای مزارع نیشکر و تجارت برده، در توسعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی ربط پیدا می‌کند... این دو تز می‌تواند در این استدلال ترکیب شود که قدرت‌های تجاری مسلط غیراروپایی، سرمایه‌داری را ایجاد کردند، گرچه توسعه‌ی بیشتر از حرکت باز ایستاد یا دست‌کم اگر فقط امپریالیسم غربی ثروت‌شان را نمی‌ربود، احتمالاً می‌توانستند آن را ایجاد کنند.»^۴ این نظریه

۱. همان، ص ۲۸

۲. همان، ص ۳۲

۳. لیبرالیسم غرب: ظهور و سقوط، آنتونی آر بلاستر، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز، ۱۳۷۷، صص ۳۷۸ و ۳۷۹

۴. خاستگاه سرمایه‌داری؛ از چشم‌اندازی گسترده‌تر، السن میک سینزوود، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: ثالث، ۱۳۹۵.

برای ما آشناست. آن را در کارهای غبار، جریان خلیق و پرچم، مضمون و رشته‌ی تاریخ مکاتب و دانشگاه‌ها می‌بینیم و در اکثر خطبه‌ها از زبان آخوندهای مساجد می‌شنویم. این‌که کل پیشرفت مادی و معنوی غرب حاصل چند سده استعمار و غارت شرق بوده است. سینزوود در اینجا به ادعای گفتار ضداروپایی اشاره می‌کند که معتقد است سرمایه‌داری به صورت بالقوه در اکثر کشورهای شرقی وجود داشت و گواه آن نیز وجود بازارها و رونق کسب و کار و تجارت در این کشورهاست. اما، ضعف این نظریه نیز دقیقاً در همان نقطه‌ای است که تا کنون نشان دادیم: پیش فرض گرفتن مدل تجاری شدن و انباشت اولیه‌ی سرمایه.^۱

سینزوود می‌نویسد که برای یافتن رویکردی متفاوت از آنچه در مدل‌های بالا دیدیم، بهتر است به دو کتاب بنیادین مارکس «گروندریسه» و «سرمایه» رجوع کنیم. در این آثار، با این‌که مارکس انباشت ثروت را شرط لازم سرمایه‌داری خوانده، اما آن را کافی و تعیین کننده ندانسته است. «ذات نقد مارکس از (به اصطلاح انباشت اولیه) این است که هیچ مقدار انباشتی، خواه از دزدی آشکار، خواه از امپریالیسم، خواه از سود تجاری یا حتی استثمار کار برای سود تجاری، به خودی خود نه سرمایه را ایجاد و نه سرمایه‌داری را تولید می‌کند. پیش شرط خاص سرمایه‌داری، دگرگونی مناسبات اجتماعی مالکیت است که «قوانین حرکت» سرمایه‌داری را ایجاد می‌کند: ضرورت‌های رقابت و پیشینه‌سازی سود، اجبار به بازسرمایه‌گذاری مازادها و نیاز نظام‌مند و مداوم به پیشرفت، بهره‌وری و رشد نیروهای تولید.»^۲ پس آنچه سبب ظهور سرمایه‌داری شد، امپریالیسم یا تجارت و حتی صرف وجود بازار نبود؛ بلکه تولید بود. سرمایه‌داری به تولید وابسته بود و تولید خود را با ریتیم «ضرورت» بازار عیار می‌ساخت. سینزوود برای اثبات اصل تولید و ضرورت از برنر دلیل می‌طلبد. تحقیقات برنر بیشتر بر روی دلایل اصلی انحلال فنودالیسم و ظهور سرمایه‌داری در بریتانیا - نخستین کشوری که سرمایه‌داری از آن برخاست - متمرکز شده است. به باور برنر پیامد ناخواسته‌ی مبارزات طبقاتی در انگلستان تبعیت تولیدکنندگان - اربابان و دهقانان - از ضرورت‌های بازار بود. به طور کل فنودالیسم در انگلستان حاوی چنین مشخصه‌هایی بود:

- در انگلستان بخش بزرگی از زمین‌ها در تملک اربابان بود.

ص ۴۴

۱. «مدل تجاری شدن کلاسیک که نخستین بار آدام اسمیت نظام‌مندانه مطرح کرد، حاکی است که پیش‌درآمد «جامعه‌ی تجاری» فرایند انباشت پیشینی است که در آن ثروت به واسطه‌ی فراست تجاری و اساک گردآوری می‌شود و سرانجام به نقطه‌ای می‌رسد که برای سرمایه‌گذاری چشمگیر کفایت می‌کند. این فرایند همان انباشت اولیه‌ی سرمایه است که صرفاً به معنای گردآوری ثروت مادی است.»

همان، ص ۵۱

۲. همان، ص ۵۲

- روی این زمین‌ها مستأجرانی کار می‌کردند که شرایط اجاره‌داری‌شان بیش از پیش شکل اجاره‌داری اقتصادی به خود گرفت.

- اجاره‌ها توسط قانون و عرف تثبیت نشده بودند، بلکه به شرایط بازار واکنش نشان می‌دادند.

- شرایط اجاره به نحوی بود که تعداد فزاینده‌ای از مستأجران تابع ضرورت‌های بازار بودند.

- این در تقابل با دهقانان بود، زیرا آنان با مالکیت مستقیم وسایل معاش خود، از رقابت و اجبار بازار رها بودند، حتی اگر در مبادله‌ی بازار دخالت داشتند.^۱

پس برخلاف آنچه شعله ادعا می‌کند، بله نه‌تنها فنودالیسم به جنگ طبقاتی میان ارباب-دهقان مربوط است که حتی برای نخستین بار پایه‌های فنودالیسم در جهان و به ویژه در انگلستان، با تضاد میان وابستگی اربابان و عدم وابستگی دهقانان به بازار به لرزه درآید. نخستین گام برای عبور از فنودالیسم به سرمایه‌داری دقیقاً از تفاوت میان ضرورت و تصاحب برداشته شد. در فنودالیسم کهن، همه چیز تصاحب می‌شد: زمین، محصول و نیروی تولید. اما فنودالیسم متأخر انگلستان به بهره‌وری کار به دلیل ضرورت‌های رقابت و پیشینه‌سازی سود و پیشرفت نیروهای مولد متکی بود و به جای تمرکز بر مصرف، به بازتولید و افزایش بهره‌وری نظر داشت. نکته‌ای که در اینجا لازم به ذکر است، این است که هنگامی که از «جنگ طبقاتی» و «تضاد میان ارباب/دهقان» دم می‌زنیم، لزوماً نباید تصویر تقابل دو لشکر تاندان مسلح در ذهنمان شکل ببندد. این جنگ می‌تواند آن‌طور که در انگلستان دیده شد، از تضاد و سپس جنگ بر سر منافع آغاز شود و شاید در همان سطح نیز به نفع یکی و علیه دیگری به پایان رسد.

سینزود در ادامه می‌نویسد که تشخیص خاستگاه سرمایه‌داری به معنای تکوین سرمایه‌داری در یک کشور نیست و همان‌طور که در کشورهای گوناگون، با اشکال گوناگون فنودالیسم مواجه بودیم، در نظام نو تشکیل سرمایه‌داری - در قرن هفدهم - نیز سطوح و درجات مختلف رشد سرمایه‌داری را شاهدیم. ولی سینزود برای این که ما را از سردرگمی نجات بخشد می‌نویسد که «می‌توانیم بگوییم سرمایه‌داری تا زمانی که سرمایه، خود فرایند کار را مشخصاً برای برآورده کردن نیازهای سرمایه دگرگون نکرده بود، به بلوغ نرسید - یعنی تا زمانی که سرمایه‌داری شکل صنعتی اش را پذیرفته بود. اما ما با این همه می‌توانیم تشخیص دهیم که سرمایه‌داری صنعتی نتیجه‌ی قوانین حرکت سرمایه‌داری بود و نه علت آن.»^۲ پس باز هم برخلاف تصور عامه‌ی مردم که می‌گویند افغانستان صرفاً در دوران تجاوز ناتو صاحب نظام سرمایه‌داری و اقتصاد بازار آزاد شد، سینزود به صراحت سرمایه‌داری صنعتی را در امتداد قوانین حرکت سرمایه‌داری - که اولین بار در فنودالیسم متأخر انگلستان تبارز یافت - قرار می‌دهد.

۱. همان، ص ۷۰

۲. همان، ص ۸۵

بنابراین به طور مشخص قوانین حرکت سرمایه‌داری که شامل ضرورت‌های رقابت و پیشینه‌سازی سود، اجبار به بازسرمایه‌گذاری مازادها و نیاز نظام‌مند و مداوم به پیشرفت، بهره‌وری و رشد نیروهای تولید باشد، در دوره‌ی نادرشاه و به ویژه دوره‌ی ظاهرشاه و با دست‌اندرکاری عبدالمجیدخان زابلی وارد کشور شد؛ اما، پرواضح است که هرگز تکوین نیافت. این تکوین نایافتگی حتی در شرایط امروزی نیز مشهود است. همین اکنون نیز ما با آخرین شکل ایدئولوژی سرمایه‌داری یعنی نولیبرالیسم دست به گریبانیم، اما همزمان از ابتدایی‌ترین اشکال سرمایه‌داری صنعتی محروم مانده‌ایم.

واصف باختری

جبهه‌ی متحد ملی پایه‌ی سیاسی دولت دموکراسی ملی

در دوران ما که جهان آبستن دگرگونی‌های ژرف است و جهان‌بینی پیشرو جاذبه‌ی نیرومندی در میان طبقات و قشرهای مترقی سراسر جهان پیدا کرده و به نیروی مادی شگرفی تبدیل شده، نبرد دلیرانه‌ی رنجبران کشورهای اروپای باختری و هماهنگ با آن، جنبش‌های رهایی‌بخش و دموکراتیک خلق‌های ستمکش خاورزمین، آفریقا و آمریکای لاتین این سه گره‌گاه تضادهای حاد، به شتاب چون آذرخش و نیرویی چون به‌همن در اوج‌گیری است. این جنبش‌های دوران‌ساز هر روز به اوج نوینی می‌رسد و با هر فرازمندی این سیلاب خروشان بتی از بتان تاریخ سرنگون می‌شود و «غول پای گلین» امپریالیسم در لجنزار نیستی فروتر می‌رود. مدافعین استعمار نوین و گروندگان راه آنان که پرچم‌های سیاه خویش را در برابر امپریالیسم خم کرده و نیروهای خویش را برای پیروز کردن استراتژی تاراج‌گرانه‌ی امپریالیست‌ها و ساختن پایه‌ی «تئوریک برای سیاست ددمنشانه‌ی آنان گماشته‌اند، وابستگی درونی تضاد میان اردوگاه سوسیالیسم و امپریالیسم و تضاد میان جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و سیستم استعمار امپریالیستی را نادیده انگاشته و با این سازشکاری آشکار می‌خواهند سرشت انقلابی این جنبش‌ها را پنهان سازند و آن را به کورراه^۱ جنبش بورژوادموکراتیک لیبرالی گرایش دهند تا از یک سو راه آشتی با جهان‌خواران امپریالیست برایشان باز باشد و از سوی دیگر از پشتیبانی طبقات فرمانروای کشور خویش بهره‌ور گردند. حال آن‌که جنبش‌های آزادی‌خواهی و دموکراتیک خلق‌های خاورزمین آمریکای لاتین و آفریقا محور و کانون پیکارهای طبقاتی جهان کنونی و یک شکل و نمود تضاد بین دو سیستم جهانی و بخشی از رستاخیز رنجبران سراسر جهان است.

راه رشد غیرسرمایه‌داری که اکنون در مقیاس جهانی به ورشکستگی و رسوایی روبه‌رو شده،

۱. اصل: کوره راه

یکی از راه‌هاییست که آیین‌شکنان دوران ما خلق‌ها را برای گام نهادن در آن فرامی‌خوانند تا آنان را از گرایش به شیوه‌ها و راه‌های آزمون‌شده‌ی رهایی‌بازدارند. در این مقاله بحث بر سر جبهه‌ی متحد ملی است که بنا بر پندار مدافعین استعمار نوین و دنباله‌روان آنان پایه‌ی سیاسی دولت دموکراسی ملی شکل سیاسی راه رشد غیرسرمایه‌داری را می‌سازد. به اساس این پندار جبهه‌ی متحد ملی متشکل است از نیروهای مترقی، دموکراتیک و میهن‌پرست کارگران، دهقانان، پیشه‌وران خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی که در راه استقلال و عدم وابستگی، دموکراسی، گشایش مواضع سرمایه‌ی امپریالیستی و به پایان رسانیدن پیروزمندانه‌ی جنبش دموکراتیک و آزادی‌بخش سهم دارند و هر یک از طبقات دموکراتیک یاد شده می‌تواند جبهه‌ی متحد ملی را رهبری کند. اینجاست که مدافعین استعمار نوین و سرسپردگان آن‌ها در ژرف‌ترین ژرفای سازشکاری و آیین‌فروشی سرنگون می‌شوند و جبهه‌ی متحد ملی را از محتوای انقلابی آن تهی می‌سازند. رهنمودهای پیشاهنگان جنبش کارگری به ما می‌آموزد که ژرف بودن و راستین بودن هر جنبش را تنها با این معیار می‌توان ارزیابی کرد که برخاستگان کدام طبقه‌ی هژمونی را به دست دارند و برای این که هیچ چیز پنهان نماند و سیمای هر جنبش به صورت واقعی آن تجلی کند، باید دید که رهبری در دست کدامین طبقه است. جنبش آزادی‌خواهی و دموکراتیک خلق‌های خاورزمین، آمریکای لاتین و آفریقا خصلت ضدامپریالیستی دارد؛ زیرا از نخستین سال‌های سده‌ی بیستم به این سو مقدار سود اضافی [ای] که کشورهای امپریالیستی از استثمار این خلق‌ها به دست می‌آرند، از مقدار سود اضافی [ای] که از استثمار خلق‌های کشورهای خویش به دست می‌آرند، چندین بار بیشتر است. بنابراین تنها آن طبقه می‌تواند جنبش‌های رهایی‌بخش و دموکراتیک را با پیروزی به فرجام برساند و تا پایان کار پیکار جو و سرسخت بماند که سرشت طبقاتی‌اش از ریشه ضداستثمار و ارتجاع و ضدامپریالیسم باشد نه آن طبقاتی که خصلت دوگانه و دو جانبه‌ی ستمکشی و ستمگری دارند و در راه به انجام رسانیدن رستاخیز ناپیگیرند. چون رنجبران نمی‌توانند بدون هم‌رزم و هم‌پیوند جنبش رهایی‌بخش ملی را به پیروزی برسانند. مسئله‌ی هم‌پیوند و هم‌رزم در دگرگونی‌های جهشی و از نوسازی بنای جامعه نقش ارزشمندی دارد. رنجبران برای آن که رهبری جنبش رهایی‌بخش ملی را در دست داشته باشند، باید با نیمه‌رنجبران، دهقانان و طبقه‌ی متوسط و در شرایط خاصی با قشر فوقانی آن متفق گردند و جبهه‌ی متحد پهناوری را برای نبرد با امپریالیسم و فئودالیسم پی‌ریزی کنند و به ایجاد محل‌های لازم برای بنای جامعه‌ی آینده بپردازند. جبهه‌ی متحد ملی تنها آن گاه می‌تواند سازمان یابد که همبستگی رنجبران با نیمه‌رنجبران تأمین شده باشد و این همبستگی در صورتی تأمین می‌شود که رنجبران هژمونی را به دست داشته باشند. نادیده گرفتن این مسئله به معنی نفی و انکار جبهه‌ی

متحد ملی است. در بسا از کشورهای جهان و در بسا از چرخش‌گاه‌های تاریخ نیروهای پیشرو به پی‌ریزی چنین جبهه‌ی متحدی پرداخته‌اند.

اکنون بیاییم بر سر این که آیا مسئله‌ی سازماندهی جبهه‌ی متحد ملی در اوضاع و شرایط کنونی افغانستان در دستور روز قرار دارد یا نه؟ واقعیات عینی کشور ما بیانگر آن است که در شرایط فرمانروایی تاجر بروکرات و ملاک بروکرات که همواره جنبش‌های خلق را با زبان گلوله‌ی آتشین پاسخ گفته‌اند و از سوی دیگر دسته‌ی پیشاهنگ و سازمانگر رنجبران که باید جبهه‌ی متحد ملی را رهبری کند و در زمینه‌های سیاسی ایدئولوژی و سازمانی آزادی و هژمونی عمیق و پیشرو خود را نگاه دارد تشکل نیافته، چگونه می‌توان همبستگی^۱ طبقات و قشرهای مترقی جامعه را تأمین کرد؟ آیا در چنین شرایطی که مردم از داشتن آزادی‌های دموکراتیک بی‌بهره‌اند، رسیدن به این آرمان امکان‌پذیر است؟ سرانجام خلق‌های ستمکش کشور ما در یک جبهه‌ی متحد گرد خواهند آمد اما نه بدان گونه که مدافعین استعمار نوین و پیروان آنان دستور می‌دهند. سرانجام آیین‌شکنان دوران ما با این جنگ‌ایزهای زنگ‌آلود که از زرادخانه‌ی بین‌الملل دوم ربوده‌اند، به نعش سیاسی تبدیل خواهند شد. سرانجام روند تاریخ و نبردهای افق‌گشای خلق‌ها که انگیزه‌ی ژرف‌ترین چرخش‌ها در دوران ماست، بر این پندارهای ناستوار و میان‌تهی چیره خواهد شد و خلق کشور ما در راهی گام خواهد نهاد که خلق‌های پیکارجوی جهان با گام نهادن در آن به پیروزی رسیده‌اند.

پیکار، ناکامی، باز هم پیکار، باز هم ناکامی، باز هم پیکار و سرانجام پیروزی؛ چنین است آیین رهسپاران راه خلق.

نامه از رنجبران

به اداره‌ی محترم شعله‌ی جاوید

ما کارگران فابریکه‌ی خانه‌سازی از کارکنان جریده‌ی شعله‌ی جاوید تقاضا داریم که آواز ما را به تمام خلق ستمدیده برسانند. امروز که ما انسان‌ها به نام کارگر در پایین‌ترین سطح زندگی قرار گرفته‌ایم علت آن استثمار بی‌رحمانه‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار است. زیرا ما محکوم در زندان کاریم. بدین معنی که در عقب ماشین ساخته‌ی دست بشر کور شویم، دست ما قطع گردد، پای ما فلج گردد و بالاخره با یک ضربه‌ی بی‌مقدار زندگی را وداع کنیم. ما کارگران حتی از ابتدایی‌ترین حقوق کارگری محرومیم. خواسته‌های ما ذیلاً توضیح می‌گردد:

۱. اصل: هم پیوستگی

کوپون مواد ارتزاقی که از چندین سال بدین طرف به ما داده نمی‌شود باید مانند سایر کارکنان دواپر داده شود. رئیس فابریکه ادعا می‌کند کسانی مستحق کوپون می‌گردند که عقد قرارداد جدید نمایند. هر کارگر حق دارد در صورت اجرای يك کار سنگین مورد پاداش و مکافات قرار گیرد. در صورتی که علایق کارگر را بدون موجب از فابریکه قطع می‌سازند، باید دوماهه معاش به وی بپردازند، در حالی که اگر کارگر به اختیار خود کار را ترك کند مجبور و مکلف است يك ماهه معاش را به فابریکه بدهد. هر کارگر حق دارد در يك سال دو دست دریشی بگیرد. در حالی که ما کارگران خانه‌سازی در ظرف دو سال در مقابل پول نقد يك دست دریشی گرفته‌ایم.

طبق قانون کار و کارگر هر کارگر حق دارد که شامل بیمه باشد؛ و لیکن ما تا کنون آگاه نیستیم که دکتر کیست و بیمه‌ی صحتی در کجاست. اگر کدام بیماری عاید حال ما گردد، به پول شخصی خود تداوی نماییم و بعد از رفع بیماری به کار حاضر شویم و تصدیق دکتر بیاوریم، تصدیق ما مورد قبول رئیس فابریکه واقع نمی‌شود. قانون کار و کارگر در ظرف يك سال بیست روز رخصتی به نام ضرورت قابل شده، مگر رئیس فابریکه ما را از استفاده‌ی این رخصتی محروم می‌سازد. دستگاه نجاری فابریکه‌ی خانه‌سازی ابزار لازم را بالای خود کارگران خریداری می‌کند. آیا این رویه ستمگرانه نیست؟

ما کارگران فابریکه‌ی خانه‌سازی اکنون به تمام معنی درک کرده‌ایم که هیچ‌يك از خواسته‌های ما از مجاری قوانین موضوعه برآورده شده نمی‌تواند جز این که تمام کارگران و رنجبران با هم هماهنگ شده علیه ظلم و استبداد مبارزه کنیم و حقوق پایمال شده‌ی خویش را به دست آوریم.

تظاهرات پیگیر و مداوم

پیکار مداوم و خستگی‌ناپذیر طلاب مکاتب تخنیک عالی، میخانیک‌ی کابل و صنایع علیه فرهنگ نیمه‌ملاکی و نیمه‌استعماری از چند روز بدین طرف لرزه بر اندام مستبدین انداخته و شوری در فضای کابل طنین‌انداز است. این حرکت با جنبش‌های پیگیر رنجبران از آن خشم روزافزون درونی مردم این ملک نمایندگی می‌کند که از سالیان دراز علیه ظلم و بیداد جهالت و گسترش فرهنگ استثماری فریاد می‌کشند.^۱

شعله‌ی جاوید این جنبش‌های ضد فرهنگ ملاکی و استعماری را به نظر قدر نگر بسته و به مبارزان آن درود و شادباش می‌گوید.

خبرنگار ما از ولایت بلخ گزارش می‌دهد که به روز سه‌شنبه ۱۰ ثور گروهی از متعلمین لیسه‌ی باختر در صحن لیسه گرد آمده و می‌خواستند دست به مظاهره بزنند. انگیزه‌ی این اقدام آنان روش بیدادگرانه‌ی آمر مکتب بوده که می‌خواهد با توسل به ارباب و تهدید از تجلی افکار شاگردان آگاه و پیشرو جلوگیری کند. ولی مقامات حاکمه در ولایت بلخ با گسیل داشتن پولیس و ژاندارم از تظاهرات متعلمین ممانعت به عمل آوردند.

کارکنان محترم جریده‌ی شعله‌ی جاوید:

چون این جریده بعد از «ندای خلق» اولین جریده‌ی [ای] است که از حقوق پایمال شده‌ی کارگران، دهقانان و توده‌های زحمتکش مردم دفاع نموده و همیشه صدای ما را که سازندگان تاریخ بشر هستیم انعکاس می‌دهد، تمنا داریم که در يك ستون این جریده این مسئله را نیز درج کنید. قضیه از این قرار است:

«به روز پنجشنبه ۱۲ ثور مدیر تخنیک سمند غوری پلخمری برای اجرای کارهای خانه‌ی خود یعنی آبرسانی، شستن کالا و پاک کردن خاکروبه و بعضی کارهای شاقه‌ی دیگر، می‌خواست يك نفر کارگر پروژه را به آنجا بفرستد. کارگر جوان برخلاف میل آمر، زیر بار نرفت که در نتیجه کارگر موصوف بعد از يك کتک‌کاری مفصل از کار برکنار گردید.

||||||| شماره‌ی هشتم | سال اول | پنجشنبه ۲ جوز | ۱۳۴۷-۲۳ می ۱۹۶۸ |||||

سر نوشت یک پیر مرد کارگر

بابه علی محمد پیرمردی که ریش خود را در عقب کارگاه نساجی پلخمری سفید کرده و اینک که دیگر چشمانش نیز قدرت بینش خود را از دست داده است، از کار برکنار گردید. بابه علی محمد به خبرنگار ما گفت که در آغاز تأسیس نساجی پلخمری با ما قرارداد کرده بودند که بعد از پانزده سال کار در شرکت خانه‌هایی که به ایشان داده شده متعلق به خودشان خواهد بود. ولی اینک بعد از ۲۲ سال نهنتها مرا از

کار برکنار کرده‌اند، بلکه از خانه نیز بیرونم افکنده‌اند. در حالی که من به جز یک دختر خردسال هیچ کس دیگر ندارم و آن دخترک هم نمی‌تواند نان آور من باشد و در این روزگار از من دستگیری کند. بابیه علی محمد اشک‌ریز به خبرنگار ما گفت: این است سرنوشت من بعد از ۲۲ سال کار، یقین دارم که سرنوشت سایر کارگران هم چندان بهتر از من نیست و این ظلم کارفرمایان دامن ایشان را نیز گرفتن است.

ضرب و شتم کارمند شعله‌ی جاوید

خبرنگار ما از پوهنتون کابل گزارش می‌دهد که چندی پیش گروهی از عناصر معلوم‌الحال وابسته به دستگاه حاکمه در ساحه‌ی پوهنتون می‌خواستند میتینگ ارتجاعی علیه شعله‌ی جاوید برپا کنند. ولی محصلان آگاه و با بصیرت پوهنتون نگذاشتند توطئه‌ی ریزه‌خواران خوان دولت به پیروزی برسد و به افشاء ماهیت آنان و دارودسته‌ی آنان پرداختند و با ارائه‌ی شواهد و براهین منطقی نقاب از سیمای این دوستان دروغین خلق برداشتند.

همچنان چند روز پیش یکی از فروشندگان شعله‌ی جاوید در ساحه‌ی پوهنتون مورد ضرب و شتم یکی از عناصر معلوم‌الحال یاد شده قرار گرفته است. شعله‌ی جاوید از این تلاش‌های مذبحانه و حرکات ضدانسانی هراسی ندارد و با ایمان خلل ناپذیر و اراده‌ی آهنین راهی را که در پیش رو دارد خواهد پیمود.

نامه‌ی رنجبران

به کارکنان جریده‌ی شعله‌ی جاوید

ما کارگران ورکشاپ شرکت سرویس از آنجا که جریده‌ی شعله‌ی جاوید را یگانه ممثل اندیشه‌ها و انعکاس دهنده‌ی آمال خویش می‌دانیم، اینک بدین وسیله خواسته‌های خویش را به شما می‌فرستیم تا آن را در شعله‌ی جاوید منعکس سازید:

- از رهگذر نداشتن کوپون به دشواری‌های زیادی مواجه هستیم.

- بیمه‌ی صحی و دکتر مؤظف نداریم. شاید در تصور کارفرمایان بیدادگر ننگجد که ما کارگران به بیماری گوناگونی مصاب هستیم و این کار توان فرسا که بر ما تحمیل شده، کاهنده‌ی زندگی و

شکسته‌کننده‌ی روح ماست.

- مبلغی که به نام ذخیره از معاش ناچیز ما وضع می‌شود، به خزانه‌ی شرکت و به سود آن نگاه می‌گردد.

- بعد از ظهر پنجشنبه برای ازاله‌ی خستگی‌های ناشی از کار طاقت‌فرسای یک هفته باید رخصت باشیم.

- افزودی معاش یکی از خواسته‌های عمده‌ی ماست؛ چه با بلندرفتن قیمت‌ها به صورت سرسام‌آور، معاش کنونی ابتدایی‌ترین حوایج و نیازمندی‌های ما را برآورده ساخته نمی‌تواند.

- این روش جابرانه که در اثر شکستن یک سامان، ۱۰ چند تاوان از کارگران گرفته می‌شود باید ملغی شود^۱.

|||||شماره‌ی نهم|سال اول|پنجشنبه ۹ جوز ۱۳۴۷-۳۰ می ۱۹۶۸|||||

اعتصاب کارگران رزمجوی مطابع دولتی

خبرنگار ما گزارش می‌دهد که به روز پنجم جوز، کارگران مطابع دولتی کابل دست به اعتصاب زدند. خواسته‌های آنان بیمه‌ی صحی، افزایش معاش، وسیله‌ی نقلیه، کوپون، مسئله‌ی تقاعد کارگران، لباس کار، استفاده از تعطیل بعد از ساعت دوازده‌ی روز پنجشنبه و رخصتی بعد از ساعت چهارونیم در دیگر روزهای هفته بوده است. این اعتصاب در اثر مداخله‌ی بعضی عناصر مخرب خشونت^۲ بیشتر کارگران را فراهم آورد و بعد از خطابه‌ها دست به مظاهره زدند و از محوطه‌ی فابریکه خارج شدند. پولیس و ژاندارم ارتجاع، کارگران را محاصره نمود. اما این عمل هم نتوانست از تصمیم رزمجویانه‌ی کارگران جلوگیری کند. اما اخیراً ارتجاع دست به حیل‌گری زده و با وعده‌ها از حرکت کارگران جانب شهر جلو گرفت. کارگران با اراده‌ی رزمجو و تصمیم شکست‌ناپذیر انتظار این وعده‌ی نزدیک را می‌کشند.

شعله‌ی جاوید که از زندگانی رنجبار و پرمرات کارگران مطابع آگاه است و به خوبی می‌داند که بسیاری از ایشان بنا بر شرایط سنگین کار به بیماری‌ها گرفتار می‌شوند، خواسته‌های منطقی کارگران آگاه مطبعه‌ی دولتی را تأیید می‌کند و یقین دارد که آنان با همبستگی و تحکیم اتحاد خویش بر دشمنان طبقاتی خود چیره خواهند شد.

۱. اصل: ملغی داده شود
۲. اصل: باعث خشونت

تغییر است و به پیش می‌رود. از آنجایی که تاریخ، عرصه‌ی فرسایش کهنه و زایش نو است، جهان‌بینی پیشرو همواره از نوآوری‌های زمان بهره می‌گیرد و برای شناخت پدیده‌های تازه راه‌های نوین درمی‌یابد. روح این جهان‌بینی دیالکتیک درخشان و تکاپوی درنگ‌ناپذیر آن است. نادیده گرفتن پروسه‌ی حرکت و دگرگونی و تکامل پدیده‌های اجتماعی مفهوم جدا شدن از این آموزش را دارد.

جهان‌بینی پیشرو از آوان پدید آمدن خویش تا کنون خشم و کینه‌ی همه‌ی بهره‌کشان، بیدادگران و برده‌کنندگان انسان را برانگیخته و از جهات و جوانب گوناگون مورد یورش دشمنان خود قرار گرفته و همواره در نبرد با گرایش‌های نادرست، در نبرد با اپورتونیسیم چپ و راست استواری و پایداری یافته و قوانین خویش را گسترش داده و بر غنا و ژرفای آن افزوده است. چه به قول پایه‌گذار بین‌الملل سوم در جامعه‌ای که بنای آن بر مبارزه‌ی طبقاتی نهاده شده است، هیچ علم اجتماعی «بی‌غرضی» نمی‌تواند وجود داشته باشد. جامعه‌ی انسانی و طبقات آن در جریان تحول پیگیر و تکامل گسست‌ناپذیر است. طبقات کهنه به سود طبقه‌ی نوین راه زوال و انهدام رامی‌پیمایند. این پروسه هر روز بیش از پیش کسانی را از طبقات کهن در صفوف رنجبران داخل می‌کند و آن‌ها با خود اپورتونیسیم چپ و راست و اندیشه‌های ماجراجویانه و سازشکارانه را به جنبش کارگری می‌کشانند.

به جهان‌بینی پیشرو از دیدگاه متافزیک نگرستن و آن را به‌مثابه‌ی چیز بی‌جانی تلقی کردن و در نظر نگرفتن آن به عنوان آموزش مبارزه‌ی انقلابی، اپورتونیسیم چپ است و خودداری از پذیرش حقیقت عام پیشرو اپورتونیسیم راست. اپورتونیسیم چپ و راست در تاریخ جنبش کارگری بنا بر انگیزه‌ها و علل معین عینی و ذهنی پدیدار شده است. پایه‌گذاران جهان‌بینی پیشرو برای پاکیزه نگه داشتن این جهان‌بینی، پیوسته پیکار کرده‌اند و رهنمودهای آنان بیانگر این است که اگر بر ضد این گونه‌گرایش‌های نادرست مبارزه نشود پیروی از اپورتونیسیم راست، جنبش کارگری را به لجنزار رفرمیسم بورژوازی می‌کشاند و چیره شدن اپورتونیسیم چپ جنبش یاد شده را با شکست روبه‌رو می‌سازد. این دو گرایش نادرست اگر چه یکی از سوی راست و دیگری از سوی چپ بر پیکر جهان‌بینی خلاق ضربه می‌زنند و مواضع آنان در نگاه اول ناهمگون جلوه می‌کند؛ ولی، از نظر انحراف از اصول جهان‌بینی خلاق و پشت‌پازدن به بنیان‌های ایدئولوژیک رنجبران با هم شباهت عمیق دارند. یکی انباشته از جوش و خروش دروغین انقلابی است و دیگری آکنده از سازشکاری و تسلیم‌طلبی و زبونی.

در تمام دوران بین‌الملل اول رهبران خردمند جنبش کارگری بر ضد این گونه‌گرایش‌های زهرآگین به مبارزه برخاستند و پس از آنان پایه‌گذار بین‌الملل سوم به نبرد بی‌امان و همه‌جانبه با نمایندگان اپورتونیسیم چپ و راست پرداخته و اپورتونیسیم راست را در وجود کارل کائوتسکی و برنشتاین کوبید. در دوران ما نمایندگان اپورتونیسیم راست (تجدیدنظرطلبان) از پذیرش حقیقت عام جهان‌بینی پیشرو سر باز می‌زنند.

نامه‌ی کارگران فابریکه‌ی قیرریزی شاروالی

چون جریده‌ی شعله‌ی جاوید را انعکاس دهنده‌ی آرمان‌های خویش می‌دانیم، به وسیله‌ی این نوشته یک عده از خواسته‌های خود را به شما ارسال داشتیم تا در شعله‌ی جاوید درج گردد:

- بالا رفتن سرسام‌آور قیمت‌ها و نداشتن کویون زندگی ما و خانواده‌های ما را به بدترین صورت تهدید می‌کند.

- در اثر شرایط ناگوار محیط کار به بیماری‌ها و علالت‌ها گرفتار هستیم؛ ولی از بیمه‌ی صحی و دکتر مؤظف اثری نیست.

- از مفاد مبلغی که به نام ذخیره از معاش ناچیز ما وضع می‌گردد، حق استفاده نداریم.

- باید روزهای پنجشنبه برای رفع خستگی‌های یک هفته و تجدید قوا برای به دست آوردن نان بخور

- نمیر در هفته‌ی آینده رخصت باشیم.

- معاش ما به اندازه‌ای ناچیز است که چند روز زندگی مرگبار و احتیاجات اولیه‌ی ما را تأمین کرده نمی‌تواند.

- از نداشتن لباس کار دچار تکالیف زیادی می‌باشیم.

این نکته را نیز شایسته‌ی یادآوری می‌دانیم که یکی از کارفرمایان با ما به صورت بسیار بیدادگرانه و مغایر کرامت انسانی پیشامد می‌کند و از جانب دیگر از تیل و دیگر مواد استفاده‌ی سوء به عمل می‌آورد.

شعله‌ی جاوید: مطالبات کارگران فابریکه‌ی قیرریزی شاروالی را به‌جای داند و به ایشان نوید می‌دهد که اکنون توفان زحمتکشان به سطحی رسیده است که مرتجعین و کارفرمایان بیدادگر نمی‌توانند حقوق حقه‌ی کارگران را به بازی بگیرند.

||||||| شماره‌ی دهم | سال اول | پنجشنبه ۱۶ جوز ۱۳۴۷ - ۶ جون ۱۹۶۸ |||||||
واصف باختری

جهان‌بینی خلاق و اپورتونیسیم چپ و راست

جهان‌بینی پیشرو تنها فرآورده‌ی نبوغ پر درخشش و آفرینندگی شگرف بنیان‌گذاران خویش نیست، بلکه بر پایه‌ی قانونمندی تکامل تاریخی و شرایط اقتصادی و اجتماعی معینی پدید آمده و زمینه‌ی پدید آمدن آن را تمام جریان تکامل اندیشه‌های علمی و فرهنگی آماده ساخته بود. جهان‌بینی پیشرو مجموعه‌ای از دستورهای دگرگونی‌ناپذیر نیست، بلکه دانشی ست خلاق و رشدیابنده که هماهنگ با زندگی پیوسته در

آنان رستاخیز رنجبران و استقرار دیکتاتوری زحمتکشان را به‌مثابه‌ی شرط و ضامن پیروزی نظام نوین نفی می‌کنند. حال آن‌که بر اساس آموزش پایه‌گذاران جهان‌بینی پیشرو و ادامه‌دهندگان راه آنان، گذار از سرمایه‌داری به نظام نوین جریان انقلابی و واحدی است که دربر گیرنده‌ی قانونمندی‌های اصولی، مهم و کلی است که این قانونمندی‌ها را چنین می‌توان برشمرد:

- رستاخیز رنجبران

- رهبری توده‌های ستمکش به وسیله‌ی رنجبران که هسته‌ی آن گروه پیشاهنگ طراز نوین آنان است.

- همبستگی رنجبران با دهقانان و دیگر ستمکشان [جهت] برانداختن مالکیت سرمایه‌داری و برقراری مالکیت اجتماعی بر وسایل عمده‌ی تولید

- برانداختن ستم ملی

- دفاع از پیروزی‌های رستاخیز رنجبران در برابر دشمنان درونی و بیرونی

- همبستگی رنجبران با رنجبران کشورهای دیگر.

در دوران ما زیانمندی اپورتونیسیم راست یا تجدیدنظرطلبی که روندی ست‌بورژوازی، چندین بار بیشتر از دگماتیسم است. تجدیدنظرطلبان در سخن دم از جهان‌بینی پیشرو می‌زنند و حتی به «دگماتیسم» حمله‌ور می‌شوند. ولی در عمل به نام «خالقیت» و جلوگیری از «جمود اسکولاستیک» جهان‌بینی پیشرو را از محتوای انقلابی و پیکارجویانه‌ی آن تهی می‌سازند. جوهر و اساس آن را مورد حمله قرار می‌دهند. بنا بر آموزش پایه‌گذار بین‌الملل سوم، دیالکتیک تاریخ چنان است که پیروزی جهان‌بینی پیشرو دشمنان سوگند خورده‌ی آن را وادار می‌کند که به لباس «انقلابی» درآیند و برای برکنار ماندن از سیلاب خروشان رستاخیز رنجبران و جلوگیری از دگرگونی‌های بنیادی اپورتونیسیم راست را در جنبش کارگری رخنه دهند. سازشکاران و آیین‌شکنان کشور ما که اکنون در پرتو جنبش‌های رنجبران و روشنفکران مترقی سیمای ننگین‌شان آشکار شده، از چندی به این سو بر هر گونه تحریک اجتماعی بر هر گونه مبارزه بر هر گونه جنبش‌های اصولی رنجبران و روشنفکران مترقی بر چسب حادثه‌جویی و دگماتیستی می‌زنند و این جنبش‌ها را مظهری از اپورتونیسیم چپ وانمود می‌کنند.

ولی آیا اپورتونیسیت کیست؟ آیا چه کسی جهان‌بینی خلاق را مجموعه‌ای از احکام جامد و دستورهای گسسته و ناپیوسته می‌داند نه راهنمای عمل. اپورتونیسیت کسی است که رستاخیز رنجبران و استقرار دیکتاتوری آنان را به‌مثابه‌ی شرط و ضامن تحکیم این رستاخیز نفی می‌کند و این شیوه‌ها را آشوب‌طلبانه و ماجراجویانه می‌داند. اپورتونیسیت کسی است که بنا بر پندار او با گرایش به راه رشد غیرسرمایه‌داری و پارلمانتاریسم و اصلاحات تدریجی در چهارچوب وضع موجود می‌توان به بنای جامعه‌ای نوین که

بر درفش آن شعار «از هر کس به اندازه‌ی استعدادش و به هر کس به اندازه‌ی کارش» نوشته است پرداخت. اپورتونیسیت کسی است که بنا بر پندار او بر سر و روی جهان‌بینی پیشرو گردوغبار روزگاران نشسته و باید در آن تجدیدنظر به عمل آید. ولی این تجدیدنظر جز قلب ماهیت جهان‌بینی پیشرو و دورافگندن جوهر آن چیز دیگری نیست. این تجدیدنظر برای آن است که... مترقی نقش دگرگون سازنده‌ی آن را که پایه‌گذار بزرگ این دبستان آرزومند آن بود نداشته باشد و چون جهان‌بینی‌های کهن به تماشاگری جهان بسنده کند.

دگماتیست کسی است که راه‌ها و شیوه‌های پیش شده از جانب او هر روز با شکست و ناکامی تازه‌ای روبه‌رو شود و نادرستی آن با ارائه‌ی انبوه عظیمی از مدارک و فاکت‌ها مورد ارزیابی نقادانه قرار گیرد، ولی او حقایق را نادیده انگاشته به پیش کشیدن همان شیوه‌های نادرست و سازشکارانه و باز به گفتن همان یاهوهای کهن بپردازد. آیا این روش جز عدم توجه به جریان حرکت و تغییر و تکامل پدیده‌های اجتماعی و همبستگی متقابل این پدیده‌ها و جدا شدن از جهان‌بینی خلاق چه مفهومی دارد؟ آیا در دوران ما که پیکارهای دلیرانه‌ی رنجبران کشورهای اروپای باختری و جنبش‌های دموکراتیک و رهایی‌بخش خلق‌های خاورزمین، آفریقا و آمریکای لاتین پاسداران جهان کهن را در لبه‌ی پرتگاه نابودی کشانیده، سزاوار نیست کسانی را که جهان‌بینی پیشرو را با این گونه پندارهای سازشکارانه و بدفرجام می‌آمیزند، به قول پایه‌گذار بین‌الملل سوم در قفس نهاد و در کنار کانگوروی استرالیایی به معرض نمایش گذارد؟ ما به درستی می‌دانیم که زندگی، عمل و جنبش‌های دوران‌ساز خلق‌ها بنده و برده‌ی هوس‌ها، تخیلات و آرزوهای کسی نیست. سرانجام رزمندگان راه آرمان‌های پرفروغ خلق به پیروزمندی خواهند رسید و سنگی را که مرتجعین برای کوبیدن خلق بلند کرده‌اند، روی پای خودشان خواهد افتاد.

نامه‌ی رنجبران به کارکنان شعله‌ی جاوید

ما نرس‌های زیرزنتون از آنجا که جریده‌ی شعله‌ی جاوید را یگانه ممثل اندیشه‌ها و انعکاس دهنده‌ی آمال خویش می‌دانیم، اینک بدین وسیله خواسته‌های خویش را به شما می‌فرستیم تا آن را در شعله‌ی جاوید منعکس سازید:

- معاش ما فوق‌العاده ناچیز است و خود می‌توانید تصور کنید که با این معاش کم با چه دشواری‌ها روبه‌رو هستیم.

- بیمه‌ی صحتی و دکتر مؤظف نداریم. شاید در تصور آمرین بیدادگر نکتجد که ما نرس‌ها به چه بیماری‌های گوناگون مصاب هستیم و این کار توان‌فرسا که بر ما تحمیل شده کاهنده‌ی زندگی و

شکندجه دهنده‌ی روح ماست. در حالی که بیماری یک نرس متضمن اخراج فوری او از کار است. - ما رخصتی قانونی و غیره نداریم و در صورت مریضی که بالطبع غیر حاضر می‌شویم. استحقاق مأكولات ما قطع می‌شود و علاوه بر یک روز کسر معاش، مجبوریم ۴۰ ساعت دیگر جزا به کار شاق و طاقت‌فرسای خود ادامه دهیم.

این بود دشواری‌های عمده‌ی ما که یقین داریم فقط از طریق مبارزه‌ی پیگیر ما و سایر رنجبران رفع می‌شود.

||||||| شماره‌ی یازدهم | سال اول | پنجشنبه ۲۳ جوز | ۱۳۴۷-۱۳-۱۹۶۸ |||||

دکتر رحیم محمودی

رویز یونیسیم یا تجدید نظر طلبی

فلسفه‌ای ست منفی و انحراف از جوهر انقلابی جهان‌بینی مترقی. پیروان آن اپورتونیزست و سازشکار و عناصری‌اند که در جامعه‌ی سوسیالیسم کاذب به ایدئولوژی پیشرو و بنیان‌گذاران آن خیانت می‌ورزند. اساس این مسلک سازشکاری را مرد سست‌عنصری به نام برنشتاین در سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ در لندن پخش کرد. او این نظریات گمراه‌کن و ضدبشری خود را وسیله‌ی رشوه‌ستانی از سرمایه‌داران انگلیس قرار داد و به حیث سگ زنجیری لیدرهای بریتانیا تخم انشعاب و نفاق را در پهنای مسلک جهان‌بینی پیشرو پاشید که تا امروز پیروان و مدافعین استعمار نوین و این قماش مردم در جامعه‌ی ربا و کذب کم‌بر به خدمت ارتجاع و استعمار بسته‌اند و اراجیفی برای یک عده ساده‌لوحان و خوش‌باوران تنظیم داده‌اند. این مسلک در ماهیت خود خدمت به ارتجاع و امپریالیسم جهانی نموده و به گمراه کردن توده‌ها و تغییر روح انقلابی کارگر به سوبه‌ی رفرمیسم رول دارد. عقیده‌ی دروغین برنشتاین این بود که می‌گفت: باید ذریعه‌ی تکامل تدریجی (اولوسیون) به مقصد رسید نه از راه انقلاب. این دانش پاسیو و انحرافی، پیوند و ریشه‌[ای] ثابت با دگماتیسم یعنی «بدون چون و چرا یک موضوع را کور کورانه قبول کردن» داشته و به سوبه‌ی اپورتونیزم در منجلا ب منافقت و سازشکاری و آشتی دادن طبقات سقوط می‌کند. یعنی طبقات متضاد و آنتاگونیستی را که منافع اقتصادی نقیض دارند به هم آشتی می‌دهد.

رویز یونیسیم یا سوسیالیسم کاذب عمل تحریف آن علم مترقی است که رهبران بزرگ اساس ایدئولوژیکی و علمی را پی‌ریزی نموده و انسان قرن بیستم در عمل و به صورت مثبت از آن استفاده کرد. رهبر کبیر بین‌الملل سوم در این باره چنین نظر داشت: «رویز یونیسیم یکی از مظاهر عمده‌ی تأثیر بورژوازی پرولتاریا و فاسد ساختن کارگر از طرف بورژوازی است.» این است مشخصات واقعی

این بازیگران سیاسی. مساعی رویز یونیسیت‌ها در تحلیل نهایی برای منحل ساختن احزاب پیشرو و یا تبدیل آن به یک سازمان رفرمیستی است. رویز یونیسیت‌ها می‌خواهند آموزش علمی مترقی را لکه‌دار ساخته و جهان‌بینی پیشرو را از مد افتاده تلقی و روح انقلابی رنجبران را فلج و اصل مرکزیت دموکراسی را در احزاب مترقی نقض کنند و آن را به مثابه‌ی «مجالس شورای بورژوازی و یک انجمن مباحثه» تبدیل نمایند. تجدیدنظر طلبان، امروز به نسبت جنبش جهانی پیروان اندیشه‌های مترقی و «رد هجویات لایعنی» آن‌ها آشکار برای انحلال احزاب سیاسی مترقی جرئت نمی‌توانند؛ اما، این عمل را جیونانه و شیادانه با کمک و سازشکاری بورژوازی و امپریالیسم در خلال تصفیه‌ی این احزاب اجرا می‌دارند. این تصفیه‌ها ویران نمودن بنیادی این احزاب است از درون و نقش خائنانه‌ای ست برای از هم پاشیدن بنای باعظمت جهان‌بینی پیشرو «اشخاص رسیده و مترقی واقعی را از صفوف مبارزه خارج و به کارهای اداری می‌گمارد و در عوض عناصر فاسد را که طبیعت و خصلت بورژوازی و سازشکاری دارند» در حلقه‌های حزبی تمرکز می‌دهد و با این عمل سالوسانه به تشکیل طبقه‌ی ممتاز در داخل حزب پرداخته و با سوءاستفاده‌ی تئوری (به هر کس مطابق کارش و از هر کس مطابق استعدادش) که خود آن را نقض و تحریف نموده‌اند، از یک طرف این سرمایه‌مشربان را به معاش کافی می‌پذیرند و از جانب دیگر آن‌ها را در رأس مؤسساتی قرار می‌دهند که عایدات غیر مشروع نیز داشته و اندوخته‌هایی از این طریق به دست می‌آورند. بدین وسیله احزاب را از داخل می‌شارانند و در بیرون ظاهر فریبنده‌ای به آن می‌دهند.

رویز یونیسیت‌ها در بسا ممالک اروپایی و آمریکایی و یک عده ممالک آسیایی، مانند موریانه در بنیه‌ی حلقه‌های جهان‌بینی مترقی چسبیده‌اند و خفاشانه و دزدانه به خیانت‌های دامنه‌داری دست‌به‌کارند. آن‌ها با بی‌ایمانی و پیمان‌شکنی تلاش دارند به بهانه و حیل گوناگون به نام توسعه‌ی دموکراتیک در داخل این احزاب انضباط و استحکام آن را از هم ریزند و راهی برای رخنه نمودن افکار سرمایه‌داری در داخل این احزاب باز و برای تشکیل و تولید اکثریت و اقلیت و طرقت انشعاب و تفرقه ایجاد و ساحه‌ی مراکز حزبی را به میدان نبرد، تضاد و پرگویی جهت تضعیف وحدت و انضباط این احزاب بدل نمایند. رویز یونیسیت‌ها در ظاهر زیر ماسک‌های خطرناک مبارزه‌ی ضد دگماتیسم، اپورتونیزم و سکتاریسم قد علم می‌کنند که این عمل شان برای مردم بی‌تجربه و خوش‌باور جهان خطر جدی دربر دارد و به گمراهی «موقتی» این عده موجب می‌شود. این‌ها برای تعویض تزه‌های جهان‌بینی پیشرو زیر این لباس‌ها به خیانت تاریخی می‌پردازند. اما «از آن جایی که تاریخ عرصه‌ی فرسایش کهنه و زایش نو است، جهان‌بینی پیشرو همواره از نوآوری‌های زمان بهره می‌گیرد و برای شناخت پدیده‌های تازه راه‌های نوینی درمی‌یابد و به پیش می‌رود.» رویز یونیسیم هم از این قانون مستثنا نبوده و در فرجام با تزه‌های منحرف خود در زباله‌دان تاریخ مدفون می‌گردد.

ایدئولوگ‌های رویزونیست سعی می‌نمایند تا تمام تئوری‌های اساسی علوم مترقی را تجدید نظر طلبانه و سازشکارانه به نفع طبقه‌ی استثمارگروفق دهند و به پیمانهای جهانی برای زیربوغ نگاه داشتن خلق‌های جهان مخصوصاً «آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین» و استثمار این خلق‌ها تحت نقشه‌ها و پلان‌های استعمار نوین با سازشکاری و شرکت با امپریالیسم جهانی سفسطه‌هایی روی کاغذ طرح و برای گمراهی این اقوام به آن‌ها این طور پیشنهاد می‌نمایند: مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، راه رشد غیر سرمایه‌داری و حکومت دموکراسی ملی و رسیدن به این اهداف از طریق...^۱

پاسخ کارگران گلبهار به سایر هم‌زمان ایشان

به دنبال مظاهرات باشکوه و شورانگیز کارگران قهرمان حوزه‌های صنعتی سراسر کشور اخیراً موج خروشان جنبش کارگری گلبهار را نیز فرا گرفت که می‌توان آن را پاسخگوی شعار اساسی کارگران جنگلک یعنی اتحاد و همبستگی این طبقه‌ی دورانساز خواند. رزمندگان دلیر گلبهار بعد از آن که هیئت چهار نفری رؤسای نساجی به منظور درهم شکستن تظاهرات کارگران پلخمری رهسپار آن دیار گردیدند، روز چهارشنبه ۱۵ جوزا در صحن فابریکه اجتماع نموده، تصمیم به مظاهره گرفتند. هرچند در همان شب والیان پروان و کاپیسا با مشت‌ی ارباب و خان می‌خواستند جلو این جنبش ارزشمند را بگیرند، ولی ساعت ۸ فردا این نیروی شکست‌ناپذیر از صحن فابریکه سر به بیرون زد و با نظم و اخلال کارگری پیاده به سوی باغ عمومی گلبهار مارش کردند و بعد از طی ۱۲ کیلومتر راه، میتینگ باشکوهی ترتیب دادند. شاگردان قهرمان مکتب‌های میرمسجدی و جبل‌السراج این سرسپردگان جنبش پیشرو با هم‌زمان کارگر خویش پیوستند. هرچند در نخستین روز مظاهره ارتجاع با دسایس گوناگون از اشتراک جوانان گلبهار جلوگیری کرد، ولی فردای آن بنا بر ابتکار جوانان مکتب میرمسجدی، ایشان نیز سد ارتجاع را درهم شکسته با علاق‌مندی کامل در صف مظاهره‌کنندگان جا گرفتند. دهقانان و دیگر عناصر مترقی گلبهار نیز در حالی که با گرم‌جوشی استقبال می‌گردیدند، این جنبش شکوهمند را پذیرا شدند. کارگران در حالی که طنین نعره‌های شورانگیزشان در دل کوهپایه‌های اطراف می‌پیچید، به افشای همه‌جانبه‌ی غارتگری‌های کارفرمایان پرداختند که نکات اساسی پایان را به صورت مشخص می‌توان ذکر کرد:

الف. افشای این که پول و مواد خام فابریکه در منازل شخصی به مصرف می‌رسد.

ب. پرده‌برداری از سیمای پلید مستربانی که به منافع طبقه‌ی خویش پشت‌پا زده وجدان خود را در گروپول کارفرمایان گذاشته‌اند.

ج. افشای این که هیئت‌مدیره‌ی نساجی برای اغوای کارگران تأدیه‌ی ۴/۵ میلیون افغانی را از سرجمع بی‌لانس برای کارگران پیش‌بینی کرده بود، ولی بعد از آن که کارگران در عقب دستگاه‌ها تن فرسایبی کردند و آن وقت به اصطلاح آب‌ها از آسیاب افتاد و این مبلغ نیز صرف عیاشی و خوشگذرانی کارفرمایان شد.

در محل اجتماع کارگران چند نفر از وکلای هر دو جرگه می‌خواستند با همان وعده‌هایی که هرگز از قوه به فعل نخواهد آمد، جلو تظاهرات کارگران و سایر هم‌زنجیران ایشان را بگیرند؛ ولی کارگران پیشرو و آگاه گلبهار که دیگر احساس کرده‌اند حصول حق راهی جز مبارزات پیگیر و اتکا به نیروی خود ندارد، کرسی‌نشینان پارلمان را که کاری جز پرده‌پوشی قیافه‌ی غارتگران طبقه‌ی حاکمه ندارند، شدیداً محکوم نموده، فریاد می‌زدند: شما خود اعتراف می‌کنید که به هر یک رأی ۱۰۰ افغانی پرداخته‌اید. بروید و در فکر تلافی پول خود باشید که شما هرگز وکیل ما نیستید. بالاخره با وساطت وکیل قهرباغ دولت و سایر کارفرمایان نساجی تا روز پنجشنبه ۲۳ جوزا مهلت خواسته‌اند. ولی اعتصاب کارگران همچنان ادامه دارد. خواست‌های این کارگران رزمنده و دلیر قرار آتی است:

- تأسیس اتحادیه‌ی کارگر برای دفاع از حقوق ایشان.

- تجلیل روز بین‌المللی کارگر.

- عزل چهار نفر از رؤسای بیدادگر فابریکه که کاری جز سلب حقوق کارگر ندارند.

- مبارزه با برطرفی‌های غیرقانونی و کاملاً ظالمانه چنان که تنها در ظرف سال ۴۶، ۲۵۰۰ الی ۳۰۰۰ کارگر فقط به جرم این که از اوامر بیدادگرانه‌ی آمران چپاولگر خود به اصطلاح اطاعت نکرده‌اند بی‌کار گردیده‌اند.

- مبارزه برای حصول ۷۰ روز رخصتی بامعاش.

- تضمین و تأمین مصونیت زندگی فردی و اجتماعی و پرداخت حقوق تقاعد بعد از بازنشستگی.

- مبارزه به خاطر افزودی معاش؛ زیرا در حالی که هیئت‌مدیره ۲۰ درصد افزودی را پذیرفته‌اند، اما این افزایش ندرتاً تا ۱۵ درصد می‌رسد. ولی خواست اساسی کارگران در این قسمت افزایش ۵۰ درصدی معاش است.

- مبارزه در راه حصول بیمه‌ی صحی برای کارگران و خانواده‌ی ایشان به صورت رایگان. یعنی همچنان که کارفرمایان از چنین بیمه‌ها برخوردارند.

- جلوگیری از رشوه‌ستانی در فرصت استخدام.

- کارفرمایان نساجی در برابر قطع یک‌انگشت ۲۵۰ افغانی می‌پردازند. در حالی که ارزش انگشت پره‌نر کارگر را هرچند نمی‌شود با پول معین کرد، ولی صدها مرتبه بیش از این مبلغ می‌ارزد. لذا مبارزه در

راه ریشه‌کن ساختن این بیدادگری آشکارا و وادار ساختن کارفرمایان به تأدیه‌ی کامل و عادلانه‌ی جبران خسارات در هنگامی که کارگر معیوب می‌شود و جراحت برمی‌دارد.

- مبارزه با شرایط دشوار امتحان که در فرصت ارتقا به درجه‌ی باشی و سرباشی حتی از سوبیه‌ی صنف نهم نیز بلندتر است.

- جلوگیری از کشیدن مجرای بیت‌الخلاهای فابریکه به دریای پنجشیر که مردمان این خطه‌ها را مبتلا به امراض گوناگون می‌نماید.

- مبارزه در حصول بورس‌های تعلیمی برای اندوختن معلومات بیشتر. زیرا در حال حاضر این بورس‌ها فقط مال تملق‌پیشگان است.

- تنظیم و ترتیب درست نان چاشت و شب به خاطر این که آنچه اکنون به کارگران داده می‌شود کاملاً فاقد ارزش غذایی است.

- مبارزه در راه ایجاد شرایط بهتر کار و تهیه‌ی غذا و لباس به کارگرانی که خارج از حوزه‌ی تولیدی از قبیل تعمیرات، ترانسپورت، نجارخانه و غیره مصروف کارند.

شعله‌ی جاوید: در حالی که از یکایک خواسته‌های کارگران مبارز و قهرمان نساجی گلپهار پشتیبانی می‌نماید، درود گرم و آتشین خود را به کارگران و روشنفکران هم‌رزم ایشان تقدیم نموده و با قاطعیت کامل اعلام می‌دارد کارگران و روشنفکران واقعی کشور بر خیزید به خاطر نیل به پیروزی درفش پرافتخار مبارزه را برافرازیم و به سوی افق روشن فردا دست‌در دست هم‌دیگر متحداً مارش کنیم.

فتنه‌گری‌های ارتجاع در صفوف کارگران

اعتصاب کارگران قهرمان جنگلک هنوز هم ادامه دارد. کارفرمایان فاسد که به خاطر منافع طبقاتی خود حاضر به پذیرش خواسته‌های برحق کارگران نیستند، می‌خواستند با تطمیع عده [ای] از کارگران اعتصاب‌شکنی را در صفوفشان راه بیاندازند. ولی نمایندگان راستین کارگران جنگلک فتنه‌گری‌های ارتجاع را افشا و کارگران را به همبستگی و اتحاد دعوت نموده، خطاب به هم‌رزمان خود گفتند: هرگاه مزدوران ارتجاع را در صفوف خود جا دهیم و یا وجدان خود را در گرو پول ایشان بگذاریم، شکست ما در سنگر مبارزات بعدی امری ست حتمی و اجتناب‌ناپذیر.

شعله‌ی جاوید: ما ایمان کامل داریم که فتنه‌گری‌های ارتجاع در صفوف کارگران هرگز نمی‌تواند شعله‌ی مبارزات این موج پیشتاز و دورانساز را خاموش ساخته و باز هم به استثمار و بهره‌کشی خود بپردازند.

کارجو

نامه‌ی کارگران ستمکش کمپنی هوختیف

تقریباً مدت ۸ سال است که امپریالیست‌های ستمگر جرمنی در فابریکه‌ی بزرگ حجاری و نجاری جنگلک را به دست دارند و ما کارگران را مورد استثمار و بهره‌کشی قرار داده‌اند. کرسی نشینان داخلی و آله‌ی دست امپریالیست‌های خارجی (ارتجاع داخلی) که در ازای این بهره‌کشی و استثمار نفع می‌برند، قانون کار و کارگر را به نفع باداران خارجی خودها تنظیم نموده‌اند و سالانه از معاش ناچیز ما کارگران مقداری به نام تکس می‌ربایند و علاوه‌تاً روزهای جمعه و بعدازظهر پنجشنبه، عید، جشن و کریسمس نیز به ما معاش داده نمی‌شود. در صورتی که کارگران دیگر فابریکه‌ها در این روزهای رخصتی مستحق معاش می‌گردند و از طرف دیگر، از افزودی معاش، بیمه‌ی صحی، کوپون و رخصتی‌های قانونی خبری نیست و نیز لت و کوب بی‌رحمانه‌ی کارگران از طرف جرمن‌ها در این فابریکه به کثرت دیده می‌شود.

ما از کارکنان شعله‌ی جاوید که یگانه جریده‌ای ست که آمال و آرزوهای طبقه‌ی رنجبر را منعکس می‌سازد، خواهشمندیم تا این صدای ما را به گوش خوانندگان و رنجبران دیگر برسانند و ما بدین عقیده هستیم که آرزوهای ما وقتی برآورده می‌شود که با تمام طبقات ستم‌دیده یکجا شویم و دست به یک مبارزه‌ی مرگ و زندگی با دشمن طبقاتی خود بزنیم.

شعله‌ی جاوید: مبارزه در برابر این حرکات فاشیستی را وظیفه‌ی خود دانسته با ثبات و پایمردی، خویشتن را هم‌رزم کارگران قهرمان هوختیف می‌داند.

غبار نخستین تاریخ‌نگار افغانی بود که روایتش از تاریخ را بر این حکم استوار ساخت که «تاریخ تمام جوامعی که تاکنون وجود داشته، تاریخ مبارزات طبقاتی بوده است.»^۱ این حکم نشانی کوبنده و تابناک برای هر تاریخ‌نگاری در هر جای جهان است. غبار با سرخط قرارداد چنین حکمی ست که توانست خود را به عنوان نخستین تاریخ‌نگار مدرن افغانستان معرفی کند.^۲ پیش از وی تاریخ ما یا تاریخ عمومی و یا هم وقایع‌نگاری درباری بود. وجه مشترک کلیه آثار پیش از افغانستان در مسیر تاریخ، روایت سرگذشت دربار است. این غبار است که تاریخش را از عوام‌الناس - توده‌ی غیر سیاسی - می‌آغازد و به مردم - توده‌ی سیاسی شده - خاتمه می‌دهد.

غبار پس از سرخوردگی از جریان دموکراتیک خلق افغانستان (۱۳۴۴)، در ۱۳۴۶ کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را به چاپ می‌سپارد.^۳ روند چاپ کتاب در مطبعه‌ی دولتی کابل بلافاصله متوقف می‌شود؛ اما، همان چند نسخه‌ی چاپ و نشر شده راه را برای دست‌به‌دست کردن اثر باز می‌کند. پیش از همه، کتاب افغانستان در مسیر تاریخ چنین آغاز می‌شود: «اهدای کتاب: به وطن پرستان مبارز افغانستان، آنان که شرایط تاریخی و اجتماعی کشور، ایشان را در پیشاپیش سپاه نهضت و جنبش‌های نوین برای تأمین زندگی نوین جامعه قرار داده است.» و این اولین گام غبار برای نشان دادن تفاوت میان «ملی» - گرایی و ناسیونالیسم دولت‌محور است. غبار عاشق مردمش بود؛ افغان‌ها را دوست می‌داشت، از کوه و دشت و سرد و گرم کشور نیز بدش نمی‌آمد؛ اما، دست‌کم در آخرین و مهمترین اثرش، هرگز «گرایش به ملت» را با ملی‌گرایی دولت‌محور یکی نکرد. این تفکیک در سراسر دو جلد چاپ نو و یک جلد چاپ قدیم کتابش هویدا است. در جایی می‌نویسد: «هنگامی که بیماری نشلیسم اروپا در پهلوی سرمایه‌داری بایستاد، تاریخ سیاسی جهان نیز به شکل گمراه‌کننده‌ای درآمد و مؤرخین هر کشوری تمام فضایل را منحصر به کشور خویش و کلیه‌ی معایب را به کشور مقابل خود احاله نمودند.»^۴ در برابر ستم دولت‌های داخلی و استعمار دولت‌های خارجی، از توان و عاملیت خلق حمایت می‌کند: «و اما مردم افغانستان که عامل اصلی تکامل تاریخی کشورند، چنانی که در طی یک‌ونیم هزار سال با مبارزات و قیام‌های ضدفئودالی و همچنین ضداستیلاگران خارجی از مراحل سختی عبور کرده بودند، در قرن نوزدهم نیز با هجوم‌های استعماری پنجه دادند و با وجود شکست خوردن و یا تسلیم شدن طبقه‌ی حاکمه‌ی کشور به دشمن، دشمن را از وطن جاروب نمودند.»^۵

۱. مانفیست کمونیست، کارل مارکس و فریدریش انگلس، ترجمه‌ی مسعود صابری، تهران: طایه پرسو، ۱۳۹۲، ص ۳۶
۲. و این برخلاف دیدگاه کسانی است که می‌گویند فیض محمد کاتب را به عنوان نخستین تاریخ‌نگار مدرن کشور بقبولانند.
۳. برای توضیح دلایل سرخوردگی رجوع کنید به: درآمدی بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عتیق اروند، نشر انترنتی: ۱۳۹۷
۴. افغانستان در مسیر تاریخ، غلام‌محمد غبار، تهران: عرفان، ج اول، ۱۳۹۰، ص ۲۷
۵. همان، ص ۲۹

افغانستان در مسیر تاریخ: تضاد طبقاتی و جنبش اجتماعی

می‌توان غبار را به دلیل اخذ چند رویکرد اسطوره‌ای، گذشته‌نگر و حتی ناسیونالیستی به تاریخ سرزنش کرد و او را در ردیف تاریخ‌نگاران وطن‌پرست خیالباف بیگانه‌ستیز قرار داد. اما غبار باز هم هست و تمام نمی‌شود. درست است که در جریان تاریخ‌نگاری اش - و به گمان من صرفاً در جریان تاریخ‌نگاری اش - اشتباهات فاحشی انجام داد و مثلاً به کمک کهزاد کوشید^۱ تا «افغانستان» را در کانون خطه و سرزمینی جا دهد که از لحاظ تاریخی به معنای حقیقی کلمه «سرزمین کشورگشایان» بود و از اساس هیچ پیوستار دقیق، معنادار و مهمی «آریایی‌ها، ویدی‌ها، خاندان اسپه، تمدن یونانی - باختری، کوشانیان، یفتلیان، ساسانیان، طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، خوارزمشاهیان، تیموریان، ابدالیان هرات، هوتکیان، سدوزاییان و محمدزاییان» را به هم پیوند نمی‌زد و زمین این حکومت با آسمان آن یکی ناآشنا بود، درست است که غبار هم همانند باقی تاریخ‌نگاران افغان و ایرانی و بخشی از مستشرقین به چیزی به نام آریانا و آریایی دامن زد و به اسطوره‌بافی و دوخت واژگانی درغلتید و درست است که علت‌العلل زوال یک دولت یا نظام و ظهور دولت و نظام دیگر را قیام‌ها و خیزش‌های مردمی در برابر استبداد قلمداد کرد، با تمام این اوصاف نمی‌توان از یاد برد که

۱. به طور مثال رجوع کنید به سالنامه‌ی نخست (۱۳۱۱) و مطلب غبار درباره‌ی تاریخ افغانستان که بعدها با همان آب‌وناب وارد مضامین تاریخ مکاتب و دانشگاه‌های کشور شد. همچنین کتاب دیگر غبار به نام «خراسان» و یا مقاله‌ی بلندبالایش به نام «احمدشاه بابا ابدالی مؤسس افغانستان نوین». با این حال غبار در جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ - جلد از چاپ بازمانده‌ی دوران اختناق - دست سانسور حکومتی را در تمامی آنچه که پیش از این کتاب نوشته بود، دخیل می‌داند.

رک: افغانستان در مسیر تاریخ، غلام‌محمد غبار، کابل: انتشارات میوند، ج دوم، چ چهارم، ۱۳۸۱

اشاره‌اش به سه جنگ افغان-انگلیس است که در هر سه، این مردم بودند که در عوض ارتش فرتوت و بی‌مقدار دولت، از کوه و دشت بر سر نیروهای استعماری انگلیسی-هندی یورش بردند و باز همین فرودستان و زحمتکششان بودند که در دو جنگ تلافی جویانه‌ی انگلیس از دم تیغ گذشتند و خانه و کاشانه‌ی شان ویران شد. در هر بار، پس از هر پیروزی یا شکست، مردم طبق خصلت و سنت فنودالی باز به ارباب بزرگ رجوع می‌کردند. تفنگ‌ها را بر زمین گذاشته و کابل را به میراث‌خواران سلطنت می‌سپردند و بر سر زمین‌ها و کشت و کارشان باز می‌گشتند. غبار برای توصیف این رویه‌ی مردم از یکی از مقالات انگلس که درباره‌ی جنگ اول افغان-انگلیس و برای نشریه‌ی «نیو آمریکن» نوشته شده بود مدد می‌گیرد. انگلس در این مقاله، پس از تشریح کدهای پشتون‌ها، خصایص جنگجویی و جنگ‌طلبی شان را بیان می‌کند و با توصیف دو قبیله‌ی بزرگ درانی و غلجایی، تاریخ اجمالی افغانستان را از ظهور احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷) تا تخت‌نشینی دوست‌محمدخان (۱۸۴۲) می‌نگارد. در این میان از سرسختی کل افغان‌ها در جریان جنگ علیه انگلیس و از تلفاتی که نیروهای مردمی چه در پایان یک پیروزی و چه پس از شکست‌های پی‌درپی می‌دادند صحبت می‌کند.^۱ به بحث استعمار و تعریف غبار از امپریالیسم و ماتریالیسم تاریخی باز خواهیم گشت. در اینجا ابتدا می‌خواهیم نشان دهیم که غبار نخستین کسی بود که مردم را در بطن جریان‌ها و تحولات تاریخی قرار داد. در جلد اول و دوم چاپ جدید وضعیت اجتماعی کشور را در نیمه‌ی نخست قرن بیست به بررسی گرفت و طبقات اجتماعی و جنگ طبقاتی نهفته در آن‌ها را بسط داد:

«طبقه‌ی ملاکین: ملاک افغانستان بالاتر از تقریباً ۵۰۰ جریب تا ۵۰۰ جریب و از ۵۰۰ جریب زیادتر زمین دارند. و این‌ها قسماً به تجارت و مأموریت‌های دولتی هم مشغول‌اند. طبق احصائیه‌ی رسمی تعداد این‌ها معادل ۳۸ هزار خانواده و ۶ فیصد مجموع خانوار زارعین کشور است. مطابق به یک احصائیه‌ی متخصصین خارجی، آن‌ها ۷۰ فیصد زمین‌های آبی کشور را در دست دارند.»^۲

«نفوذ پول در دهات بیشتر شده می‌رود؛ لهذا، زمین به شکل مال‌التجاره درآمده و قیمتش بلندتر می‌گردد. پس طبقه‌ی دهقان کم‌زمین به تدریج زمین خود را از دست داده و جز دهقانان بی‌زمین قرار می‌گیرد. این است که حل اساسی مسئله‌ی تقسیم اراضی در برابر افغانستان به شکل یک قضیه‌ی عمده‌ی اقتصادی، سیاسی و حیاتی قرار دارد.»^۳

«طبقه‌ی کارگر: کارگران افغانستان در فابریکه‌ها و کارگاه‌های صنعتی و دیگر شقوق بیش از ۶۰

هزار نفر بوده... این طبقه در صنایع جوان کشور اکنون قلیل و پراکنده است و تا کنون از خود حزب و اتحادیه و تشکیلات کارگری ندارد. در سال ۱۹۵۹ معاش ماهوار یک کارگر عادی تا ۴۰۰ افغانی، از کارگر متوسط تا ۵۵۰ افغانی و از کارگر ماهر تا ۸۰۰ افغانی بود.»^۱

«در قسمت حقوقی احکام شریعت مقدم بر قانون است. همچنین وسعت اختیارات دوایر قضایی و پولیسی و ادارات حکومتی بر مواد جامد قانون‌های مدون می‌چربد. مرد بر زن رجحان داده می‌شود و زن در میراث نیمه‌ی مرد حصه می‌گیرد. در محاکم، شهادت دوزن معادل شهادت یک مرد است و در فسخ نکاح و تعدد زوجات هم مرد مختار است. به این ترتیب زن تحت قیود زندگی می‌کند.»^۲

«اراضی دولتی نسبتاً بسیار کم است و در حدودی که قرار دارد به اجاره‌ی ملاک داده می‌شود. زمین‌های وقفی از اراضی دولتی هم کمتر است و در اجاره‌ی زارعین گذاشته می‌شود. زمین‌های اشتراکی قبیلوی که در تصرف قبایل کوچی و نیمه‌کوچی هاست، روزبه‌روز تحت مالکیت خصوصی درآمده می‌رود.»^۳

«[مالکین بزرگ افغانستان] اراضی خود را به واسطه‌ی متنفذین و پیسهداران محلی، در اجاره‌ی دهقان‌های بی‌زمین یا کم‌زمین می‌گذارند. همچنان ملاکین متوسط زمین خود را به اجاره می‌دهند.»^۴

«پولداران دهات (ملاک)، دکاندار، ملک و زمین‌دار مرفه در وقت احتیاج دهقانان کم‌بغل، به آن‌ها پول قرضه با ربح سالانه تا هفتاد فیصد می‌دهند و از این رهگذر خودشان غنی‌تر می‌شوند و دهقانان نادارتر می‌گردند. تقسیم حاصل زمین بین ملاک و دهقان توسط قانون تنظیم نشده است. همچنین دهقان و اعضای خانواده‌ی او در خانه‌ی ملاک نیز کار می‌کنند.»^۵

این رویه در کل اثر دیده می‌شود. به طور مثال کافی ست به فهرست دو جلد چاپ جدید نگاهی بیاندازید:

«فصل سوم: دولت‌های خارجی و مبارزه‌ی مردم افغانستان»

زیرعنوان فصل چهارم: «اوضاع اجتماعی افغانستان در زمان دولت یونانوباختری»

«فصل ششم: استیلای عرب و مبارزات و قیام‌های مردم افغانستان» در این فصل برخلاف جریان‌های مسلط تاریخ‌نگاری در جهان اسلام که می‌کوشند از ظهور اسلام روایتی بسیار خاص و استثنایی و جادویی و ماورایی ارائه دهند و پیامبر و صحابه‌اش را از بدنه‌ی جریان تاریخ بیرون کنند، غبار کوشیده تا آنجا که دستگاه سانسور دولتی و مردمی اجازه می‌دهد، روایتی کاملاً آشنا

۱. همان، ص ۴۷
 ۲. همان، ص ۴۸
 ۳. همان، ص ۵۶
 ۴. همان، ص ۵۷
 ۵. همان، ص ۵۸

۱. برگزیده‌ای از مقاله‌ی افغانستان، فریدریش انگلس (۱۰ اوت ۱۸۵۷)، در کتاب استعمار در آسیا، کارل مارکس و فریدریش انگلس، ترجمه‌ی حمید محوی، مسکو: پروگرس، ۱۹۷۷، ص ۴۱
 ۲. افغانستان در مسیر تاریخ، غلام‌محمد غبار، تهران: عرفان، ج اول، ۱۳۹۰، ص ۴۶
 ۳. همان، ص ۴۷

از رقابت فنودالان، منتقدان، اصحاب قریش و سایر اقوام و قبایل به دست دهد و درباره‌ی شخص پیامبر به حدود نیم صفحه توضیح اکتفا کند و از تفصیل بگریزد. با این حال در ادامه به هنگامی که در عوض «گسترش دین پاک و مبارک اسلام در خراسان» از عبارات «استیلای عرب» و «نفوذ عرب» حرف می‌زند، به کلی قضیه تغییر می‌کند و باز بحث تفاوت میان طبقات و مالیات و خراج و جزیه و ستم طبقات حاکم بر طبقات زحمتکش دهان باز می‌کند. سپس از قیام‌های مردمی در برابر اعراب می‌نویسد، آن هم با اخذ فاصله‌ای مشخص از کسانی که هم‌اکنون و در دوره‌ی ما نفوذ اسلام به ایران و افغانستان را دلیل مناسبی برای نژادپرستی و نفرت از اعراب می‌دانند. غبار صرفاً مخالف دولت و نظام‌های ارتجاعی ست و این‌که کدام نژاد یا قوم یا کسانی به نمایندگی از یک نژاد و قوم بر مردم ظلم روا می‌دارند، برایش هیچ اهمیتی ندارد. به همین دلیل از ظلم امویان و عباسیان بر مردم شبه‌جزیره عربستان به تفصیل صحبت می‌کند. روایتش از تاریخ خراسان نیز بر پایه‌ی همان جدال طبقاتی استوار است:

«اساساً دولت سامانی که خود از طبقه‌ی اشراف نشئت کرده بود، اشراف و تاجر و متمدول را بیشتر از مردم اهمیت می‌داد و در این روش، نقطه‌ی مقابل دولت صفاری افغانستان بود.»^۱

«[در دوره‌ی سامانیان] فنودال‌ها در داخل دربار هم اتصالاً مشغول رقابت و توطئه بودند. حکومت اطراف و سپاه ایالتی متعلق این‌ها بود؛ اراضی بسیار و اقطاع قیمت‌داری داشتند و زارع و رعیت ناگزیر از قبول تحمیلات‌شان بودند. این‌ها خود مثل روحانیون بزرگ و اشراف درباری مالیات نمی‌پرداختند، ولی از مردم مالیات می‌گرفتند و به بیگارشان وامی داشتند.»^۲

«در دوره‌ی عباسی در ولایات شمالی و غربی افغانستان قیام‌های مردم بیشتر شکل اقتصادی داشت و بر ضد عرب و هم‌خان‌های محلی به عمل آمد، در حالی که قبلاً (در دوره‌ی اموی) این قیام‌ها بیشتر جنبه‌ی سیاسی و استقلال‌خواهی داشت و در مقابل استیلای عرب عملی می‌گردید.»^۳

«[در دوره‌ی مغول] فنودال‌ها با گریزی که از مرکز داشتند، در تقابل ملت با دولت، جانب دولت را التزام می‌کردند؛ زیرا، در منافع عمومی خود با دولت شریک بودند. دولت قوی گرچه فنودال قوی را از بین می‌برد، ولی مردم را بی‌سرکرده نمی‌گذاشت و فنودال تازه و دست‌نشانده‌ی خویش را بر سر آنان می‌گماشت. قشر روحانی نیز که نان بی‌درسر می‌خورد و در سایه‌ی دولت آرمیده بود و خودش را در منافع دولت سهیم می‌دانست و قدرت مذهبی را در اذهان مردم به نفع دولت به کار می‌برد.»^۴

«همین که در عهد زمان‌شاه آتش جنگ‌های فنودالی در داخل کشور روشن گردید، تا انقراض

دولت ابدالی دیگر یک قدم جدی در راه انکشاف اقتصادی و فرهنگی افغانستان برداشته نشد. دهقانان کشور که تحت فشار و استثمار فنودالی رنج می‌بردند با این جنگ‌های فنودالی و جنگ‌ها با دول خارجی بیشتر کوفته شدند.»^۱

«در داخل افغانستان هم فنودال‌های استعمارگر از جنگ‌های خارجی استفاده کرده و بر تحمیلات خود بالای مردم افزوده بودند. مثلاً بنیادخان مالستانی از رعایای متعلقه‌ی خود سالانه ۴ هزار گوسفند و باز ۶۶۰ گوسفند، ۱۱۰ سیر کابل روغن، ۱۳۷ خروار کابل گندم و چندین سیر پشم بره‌ی سرخ‌موی مالیات می‌گرفت، ولی به دولت فقط ۴۰۰ گوسفند می‌پرداخت. نایب یوسف خان یک فنودال دیگر در ۱۸۸۵ هفت نفر از دهاقین خود را در علاقه‌ی هیچه زنده در آتش سوخت. خان‌های بلوچ نیز از رعایای مالدار خود فی خانه سالانه یک اشتر و از متوسطین فی خانه یک گوسفند می‌گرفتند. فشار یک فنودال دیگر (محمدحسین خان) در علاقه‌ی لاش آن قدر بالای مردم زیاد بود که ۶۰۰ خانوار مردم در ۱۸۹۶ حتی مساکن خود را ترک و فرار کردند.»^۲

«در همین سال [۱۹۱۴] نگارنده در خان‌آباد قطغن بودم. یک نفر مستأجر گمرکات قطغن و بدخشان به نام جمشیدخان کمری‌وال، ۸۰ نفر خدمتکار شخصی داشت و سرای جمشیدخان شکل سراهای افسانوی بغداد به خود گرفته بود، در حالی که در بدخشان قحط غلا، مردم ناتوان آنجا را واداشته بود که دختران خود را برابر ۱۰ سیر گندم بفروشند و مثلاً در نورستان مردم ارزن می‌خوردند و در پکتیا غله را می‌گذاشتند تلخ شود تا کمتر بخورند.»^۳

چنین است که یکی از محافظه‌کارترین کارگزاران دولت ظاهرشاهی یعنی قاسم رشتیا - که از مخالفان همیشگی غبار بود - با این‌که نمی‌تواند عظمت کارش را نادیده بگیرد اما می‌نویسد: «سبک نگارش آقای غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، برخلاف دیگر تألیفات تاریخی متعدد او، واضحاً جنبه‌ی چپ‌گرایی خاص داشته تمام قضایا و جزئیات را از نقطه نظر طبقاتی چنان تحلیل و ارزیابی نموده است که گویا همواره در افغانستان یک طرف توده‌ی رنجبر و طرف دیگر قوه‌ی حاکمه قرار داشته. مثل این‌که تمام تاریخ کشور شرح مبارزات دائمی این دو طبقه را تشکیل داده باشد.»^۴

بله چون خود ایشان به احتمال قوی تاریخ افغانستان را از دو زاویه‌ی دیگر می‌بینند: یا اصلاً در این افغانستان هیچ مبارزه‌ای میان توده‌ی رنجبر و قوه‌ی حاکمه برقرار نبوده و همیشه دست نوازش حاکمان و جابران و فنودالان بر سر زحمتکشان کشیده شده و یا اگر هم در دوره‌ای چنین مبارزه‌ای شکل گرفته،

۱. همان، ج دوم، ص ۹۷

۲. همان، ج دوم، ص ۴۵۰

۳. همان، ج دوم، ص ۵۴۴

۴. خاطرات سیاسی، سیدقاسم رشتیا، به اهتمام محمدقوی کوشان، پیشاور: مرکز مطبوعات افغانی، ۱۳۷۱، ص ۳۱۷

۱. همان، ص ۱۹۳

۲. همان، ص ۱۹۴

۳. همان، ص ۲۶۲

۴. همان، ص ۲۷۷

آن قدر ناچیز و بی مقدار بوده که نیازی نیست ایشان مغز یا قلم خود را به آن بیالابند.^۱ «ضعف» دیگری که وزیر سابق اقتصاد در کار و یا فکر غبار می بیند، چپ روی ست. ما همین «ضعف» را دنبال می کنیم تا ببینیم مناسبات غبار با چپ و چپ گرایی چگونه بود.

نمی توان با صراحت گفت؛ اما، از فحواى کلام غبار به نظر می رسد که خود وی پس از انقلاب کبیر اکتوبر (۱۹۱۷) با مارکسیسم آشنا شد. با این که سال ها پس از آن، همچنان با قدرت پاسدار مشروطه خواهی ماند، ولی مشروطه طلبی را در همان راستای تحقق گام به گام سوسیالیسم می دید. از جری بحث هایش با مارکسیست - لنینیست های نوظهور وطنی می توان نتیجه گرفت که با حرکت های انقلابی، تندروی و اقدام مسلحانه در جهت استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مخالف بوده؛ با این حال به گسترش آگاهی در میان کارگران و دهقانان و سپس تحریک جنبش های اجتماعی تحت الگوی انقلاب اکتوبر باور داشته است. تأثیر پذیری اش از انقلاب اکتوبر را می توان در همین اثر نیز ردیابی کرد. در جلد دوم چاپ جدید، به انقلاب اکتوبر و وضعیت اجتماعی روس ها پیش و پس از انقلاب اشاره می کند. در جلد دوم چاپ قدیم نیز از ظهور گروه ها و انجمن های گوناگون متمایل به چپ در افغانستان حرف می زند و در جای جای کتاب واژه ای امپریالیسم را برای توصیف استعمار غربی به کار می بندد.^۲ غبار شاید جز اولین کسانی بود که به درستی و همواره تأکید می ورزید که نقد و فسخ فئودالیسم لزوماً به سرمایه داری منتج نمی شود و بر این اساس چیزی به نام جبر نظام مند تاریخی وجود ندارد و می توان بارد فئودالیسم، سرمایه داری و اشکال متنوعش را نیز به باد انتقاد گرفت و در مقابلش ایستاد. چپ افغانی با این که در گفتار و نوشتار، همواره کل سازوکار جهان را بر پایه ی دیالکتیک مائوئی لحاظ می کرد؛ اما، بسیار کم از ماتریالیسم دم می زد و تصورش این بود که این دو با هم پیوند چندان معقولی ندارند و در جامعه ی اسلامی بهتر آن است که از چیزهای بی خطر و یا کم خطر حرف زد و زیاد به پروبال مارکسیسم نیچید. این شامل حال غبار نیز می شود. با این که بیشتر جناح های چپ درک درستی از ماتریالیسم تاریخی، دیالکتیک و پیوند این دو نداشتند؛ اما، هر بار از طرف جناح راست گرایان دینی متهم به بی دینی، ماده گرایی و جبر انگاری می شدند. در مبحث اکرم یاری به طور مفصل به دیالکتیک خواهیم پرداخت؛ اما، در اینجا می کوشیم تا در کمان را از معنای دین در نظر مارکسیسم، مفهوم ماتریالیسم و امپریالیسم گسترش دهیم تا در آخر دریابیم که غبار چرا و چگونه سطرهای فوق را با چشم پوشی از روابط غیر اقتصادی، مسائل جزئی فرهنگی، مباحث دینی و بر مبنای

۱. برای نقد همسو با آرای غبار رجوع کنید به: نقدی بر اثر افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته ی دستگیر پنجشیری، به کوشش حبیب پنجشیری، کابل: پرنس، ۱۳۹۶
 ۲. رک: یادداشت های غبار در جلد دوم، صفحات ۱۹۴ تا ۱۹۹، درباره ی مسائل لنینیسم نوشته ی استالین، سیستم استعماری کاپتالیسم نوشته ی انگلس و راجع به تاریخ هند نوشته ی مارکس.

جنگ طبقاتی صورت بندی کرده و از دل آن افغانستان در مسیر تاریخ را بیرون کشیده است.
 دین:

اولین و شاید آخرین حمله ی دین خویان، مذهبی های معتدل بی غرض، روشنفکران دینی و حتی لیبرال - پراگماتیست ها و لائیک های خودسکولار خوانده، به مارکسیست ها از این جمله ی مارکس آغاز می شود: دین افیون توده هاست. مذهبی ها که مشخص است از چه زاویه ای حرف می زند؛ اما، لیبرال ها و لائیک ها با فرار رو به جلو اعتراض می کنند که شما مارکسیست ها جوانب مثبت فرهنگی - هنری و یا تاریخی دین های بشری را نادیده می گیرید و با یکی کردن دین و دیانت، کلیت دین را منسوخ می کنید. این که چطور از گزاره ی «دین افیون توده هاست» به این نتایج کلان دست یافته اند، این که کدام مارکسیست دین را با تمام جوانب آن به کلی انکار کرده و یا حتی این که چطور می توان سنجید که در زیر و بستر همین زیبایی های فرهنگی - هنری، آثار باستانی دینی، معماری های خلاقانه و نقاشی ها و مجسمه های حیرت آور (که اکثرشان به حکم فرمانروایان و به دست کارگران و هنرمندان تهیدست صورت بسته اند) هیچ خواست فردی، هیچ جنگ طبقاتی و هیچ ظلم و ستم اجتماعی و عقیدتی نهفته نیست، پرسش هایی ست که اساساً پژوهشگران لیبرال و خبرنگاران گردشگر رسانه های جهانی قادر به پاسخگویی به آن ها هستند. مادر اینجا به طور مستقیم به هگلیان جوان رجوع می کنیم؛ گروهی که سبب شدند تا مارکس گزاره ی معروفش را در جوانی بیان کند.

هگلیان جوان گروهی از هگل پژوهان بودند که در مقابل خوانش راست کیشانه و مسیحی محور هگلیان پیری که دانشگاه های اروپا را اشغال کرده بودند، از هگل خوانشی انقلابی، غیردینی و ماتریالیستی به دست دادند. البته همان طور که انتظار می رود کلامشان در لفافه و با هزاران ترس ولرز از دستگاه حاکم و مرجع دینی و سنت فرخنده سوزی پیچ و تاب می خورد تا سرانجام و پس از سانسور دستگاه از چاپ می برآمد. مهمترین نویسندگان این گروه دیوید فریدریش اشتراوس، آگوست سیز کفسکی، برونوبائر، آرنولد روگه، ادگار بائر و لودویگ فوئرباخ می باشند. متأسفانه تا کنون یا بیشتر آثار این نویسندگان به فارسی ترجمه نشده و یا هم بد ترجمه شده است. به همین دلیل در ابتدا به کتاب مشرح هگلی های جوان ویراسته ی لارنس اسپتلیویچ^۱ رجوع می کنیم تا آرای بخشی از هگلیان جوان را بخوانیم.

اشتراوس با نوشتن کتاب «زندگی عیسی»، بنا را بر آن گذاشت که سرانجام پس از جنبش اصلاح دینی، باید برای نخستین بار زندگی عیسی پیامبر را به طور واقعی و به دور از تمامی خیالبافی ها و اسطوره سازی های بی فایده بر روی کاغذ آورد. به همین دلیل در جایی از اثرش می نویسد: «زمان آن

۱. هگلی های جوان، ویراسته ی لارنس اسپتلیویچ، ترجمه ی فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳

رسیده است که شیوه‌ی نگرش تازه‌ای به زندگانی عیسی جایگزین دستگاه‌های عتیقه‌شده‌ی طبیعت‌گرا و ابرطبیعت‌گرا شود.» اشتراوس به این باور است که متون مقدس توان آن را دارند که خود را با شرایط واقعی جوامع واقعی تطبیق دهند. منتها در صورتی که ما از تفسیر طبیعی خودگرا در مقابل تفسیر اسطوره‌ای تاریخی و تفسیر راست‌کیش لفظ‌گرا حفاظت کنیم و بدین ترتیب دست به عقلانی‌سازی امور غیر عقلانی بزنیم. چیزی که به نظر وی در توان متون مقدس برای تطابق با جهان واقعی هست.^۱ آگوست سیزکفسکی آثار زیادی نوشت؛ اما، به خاطر نوشتن «پیش‌درآمدی بر معرفت تاریخ» در میان هگلیان جوان جا باز کرد. سیزکفسکی نیز همانند اشتراوس خود را یک هگلی سرسخت می‌دانست و حتی بر این باور بود که چون اشتراوس با شجاعت تمام الهیات مسیحی را به نقد کشیده، از خود هگل نیز هگلی‌تر است.^۲ از آنجا که اشتراوس در زندگی عیسی گفته بود «نخست باید در این باره واریسی شود که آیا به راستی، و تا چه میزان، زمینی که در انجیل‌ها روی آن ایستاده‌ایم، زمین تاریخی‌ست – یعنی واقعی‌ست» سیزکفسکی نیز در پیش‌درآمدی بر معرفت تاریخ می‌نویسد که «اگر انسان وارد جامعه می‌شود به آن سبب است که درون آن زاده شده است.»^۳ بر این مبنا نه‌تنها زمینی که بر روی آن زندگی می‌کنیم هیچ معجزه و عمل ماورایی و تاریخ‌رازاآمیز و غیرواقعی‌ای را بر نمی‌تابد؛ بلکه کاملاً با انسان‌های معمولی و تاریخ «واقعی» بشر بافت یافته است. سیزکفسکی در ادامه بر عینیت و این‌همانی اندیشه و بودن تأکید می‌ورزد و بر خلاف تفکر ماقبل‌هگلی که سرانجام فلسفه را به الهیات مسیحی پیوند می‌زد، وی ثمره‌ی فلسفه را کنش اجتماعی می‌داند و می‌نویسد: «درست همچنان که اندیشه و بازتابش، از هنرهای ظریف برگزیده، اکنون کردوکار و کنشگری اجتماعی از فلسفه‌ی راستین بر خواهد گذشت.»^۴

لودویگ فوئرباخ هرچه از رویه‌های مسیحی فلسفه‌ی هگل دور می‌شود، به همان میزان به ماتریالیسم عرفانی نزدیک می‌شود. گذر فوئرباخ از هزارتوی هگل، او را به گذشتن از میراث هگلیان

جوان نیز ناگزیر ساخت. در کتاب «به سوی نقد فلسفه‌ی هگل» بر منطق گفتار سیزکفسکی پای می‌فشارد و تأکید می‌کند که حقیقت در رابطه و نسبت میان تفکر و واقعیت عینی شکل می‌گیرد: «هر تعیین فکری برابر نهادی، ضدی دارد. حقیقت نه در یگانگی با خلاف خویش، بلکه در رد آن یافت می‌شود. دیالکتیک، تک‌گویه‌ی اندیشه‌ورزی با خویشتن نیست، بلکه گفت‌وگوی بین اندیشه‌ورزی و واقعیت مجرب است.»^۱ با این‌که در «ذات مسیحیت» می‌کوشد تصویری وحدت‌بخش از خدا به دست دهد: «برای غنی کردن خدا، انسان باید فقیر شود. برای آن‌که خدا همه‌چیز باشد، انسان باید هیچ باشد. اما او می‌طلبد که در خود هیچ باشد، چرا که آنچه او از خود می‌گیرد گم نمی‌شود، در خدا نگه داشته می‌شود.»^۲ اما در «برنهاده‌های مقدماتی برای بازسازی فلسفه» چنین حکم می‌کند که «هر که نتواند دست از فلسفه‌ی هگل بردارد، نمی‌تواند دست از یزدان‌شناسی بردارد... فلسفه‌ی هگل آخرین پناه‌جای و آخرین پشتوانه‌ی بخردانه‌ی یزدان‌شناسی است.»^۳

انگلس و مارکس حکم فوئرباخ را رد و تأیید کردند. از سویی با گفتن این‌که دین برای توده‌ها افیون و برای نخبگان جدلی بی‌پایان در سطح اندیشه و برای اندیشه است، از آن دست کشیدند و از سوی دیگر با نفی هگل، فلسفه‌اش را ترفیع^۴ دادند. مارکس در دست‌نوشته‌ها درباره‌ی فوئرباخ چنین می‌گوید: «دستاوردهای بزرگ فوئرباخ عبارت است از:

۱- این برهان که فلسفه چیزی بیش از مذهب نیست که به اندیشه درآمده و در اندیشه گسترش یافته و بنابراین به عنوان شکل و شیوه‌ی دیگری از هستی بیگانه‌ی ذات آدمی محکوم می‌گردد؛
۲- بنیان نهادن ماتریالیسمی راستین و عملی واقعی. فوئرباخ رابطه‌ی اجتماعی «آدمی با آدمی» را اصل بنیادی نظریه قرار داده است.

۳- ضدیت با نفی در نفی که ادعا می‌شود ایجاب مطلق، ایجاب خود – پشتیبان و یا به عبارتی ایجاب متکی به خود است.»^۵

^[1] همان، ص ۱۱۳

^[2] همان، ص ۱۵۴

^[3] همان، ص ۱۷۴

^[4] پانویشت حسن مرتضوی: Aufheben به زبان آلمانی و Transcendent به زبان انگلیسی. البته برخی از مترجمان انگلیسی این واژه را به Sublate برگردانده‌اند. مرحوم دکتر حمید عنایت برای این واژه که هم بار منفی به معنای از میان برداشتن، هم بار مثبت به معنای نگه داشتن دارد، واژه‌ی «تحلال» را پیشنهاد کرده است. اما با توجه به توضیح ویراستار انگلیسی کتاب، مراد از aufheben عملی سلبی – ایجابی است که با آن مقوله‌ای منطقی یا شکلی از طبیعت یا روح، مقوله‌ای پایین‌تر را نفی می‌کند. اما «حقیقت آن را در وضعیتی بالاتر به انضمام خود درمی‌آورد» که در این حالت واژه‌ی «تحلال» وافی به مقصود نیست. ما از واژه‌های فرارفتن و فراروی استفاده کرده‌ایم.

^[5] دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی (۱۸۴۴)، کارل مارکس، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۱، ص ۲۳۱

^[6] و من معادلی را که حسام سلامت گزیده دقیق‌تر یافته‌ام: ترفیع

^[7] همان، ص ۲۳۰ البته نباید فراموش کرد که بعدها مارکس، فوئرباخ را به همان دلیلی که در بالا ذکر کردیم – گرایش به ماتریالیسم عرفانی – به کلی کنار زد.

و یا انگلس می نویسد که «راه تکامل فوئرباخ راه تکامل یک نفر هگلی است به سوی ماتریالیسم (راست است که وی هرگز یک هگلی ارتدوکس نبود). او در مرحله‌ی معینی از این تکامل، به گسستن کامل با سیستم ایده‌آلیستی سلف خود دست زد و سرانجام با نیرویی بازداشتنی بر این نکته وقوف حاصل کرد که ازلیت هگلی «ایده‌ی مطلق» و «تقدم وجود مقولات منطقی» بر پیدایش زمین، چیزی جز بقایای پندارآمیز ایمان به خالق ماوراء طبیعت نیست و جهان مادی که به وسیله‌ی حواس قابل درک است و ما خود بدان متعلقیم، یگانه جهان واقعی است و شعور و تفکر ما، هر قدر هم مافوق حواس به نظر آید محصول یک ارگان مادی، جسمانی یعنی مغز است.»^۱ این راه تکامل، از مسیر الهیات مسیحی، تحقیر زندگی مادی و زندگی در زندان افکار قرون وسطایی به درک واقعیت عینی، درک کنش اجتماعی و عاملیت بشری می‌گذشت. برای مارکس فوئرباخ، پایان جدال با دین بود. از این پس دین دیگر نفی نمی‌شد؛ چرا که پیش از آن فسخ شده بود. در نظر مارکس دین یعنی پدیده، رویه و یا فرهنگی که صرفاً در سطح اندیشه حلول کرده و در همان سطح نیز غروب می‌کند و هیچ تأثیر مثبت، مستقیم، کارساز یا دوامداری بر زندگی مادی بشر ندارد و نه تنها نمی‌تواند مشکلات مادی بشر را حل و فصل کند؛ بلکه اساساً از جنس دیگری ست و با هستی بشری بیگانه است. و در نظر انگلس دین یعنی جهانی وهم‌آلود و افسانه‌ای که با جهان واقعی هیچ سنخیتی ندارد.^۲ اکنون باید پرسید مگر چه می‌شود که دین در سطح اندیشه ظهور کرده باشد؟ هیچ. اما مارکسیسم به این دلیل به دین بهایی نمی‌دهد که معضلات بشری را در جای دیگری می‌بیند. مارکسیسم از جنگ طبقاتی در تاریخ حرف می‌زند؛ از اختلاف طبقاتی و تأثیر آن بر زندگی مادی بشر؛ مارکسیسم بر این باور است که این زندگی مادی بشر - و صرفاً زندگی مادی بشر - است که به همه چیز به شمول دین، فرم می‌دهد. مشکل مارکسیسم با اندیشه نیست؛ مشکل از آن مناسباتی ست که از زیربنای جوامع فوران می‌کند و به اندیشه - هر اندیشه‌ای - در سطح شکل می‌دهد.^۳

۱. لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمانی، فریدریش انگلس، ترجمه‌ی محمد پورهمزان، برلین: حزب توده‌ی ایران، ۱۳۸۸، ص ۲۰
 ۲. برای دریافت دیدگاهی اگر نه متضاد، دست‌کم متفاوت با کارکرد دین در نظر مارکسیسم، به اثر کلاسیک ماکس وبر «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» رجوع کنید. به طور مثال مفهوم معروف وبری «Beruf» می‌تواند مخالفتی صریح با دیدگاه مارکسیستی باشد:

«مفهوم beruf بیانگر آن جزم محوری همه‌ی شاخه‌های پروتستانی گردید که تقسیم کاتولیکی احکام اخلاقی به دستورات و ارشادات آن را طرد می‌نمود. زندگی خداپسندانه نه با فراتر رفتن از اخلاقیات دنیوی [و توسل] به ریاضت‌کشی زاهدانه، بلکه فقط با انجام وظایف دنیوی که جایگاه هر فرد در زندگی برای وی مقرر کرده است میسر می‌باشد و این همان «تکلیف» [Beruf] اوست.

اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ماکس وبر، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵، ص ۸۰

۳. برای نقدی وطنی از «دین آفیون توده‌هاست» به رساله‌ی «دین تریاک نیست»! اسماعیل مبلغ رجوع کنید. مبلغ در صفحه‌ی ۱۹ ادعا می‌کند که یا مارکس با این گفته‌اش از تاریخ ادیان به کلی بی‌اطلاع بوده و یا هم انحراف»

ماتریالیسم:

مفهوم دیگری که در شیوه‌ی تاریخ‌نگاری غبار به کارش آمد عبارت ماتریالیسم تاریخی بود. غبار این مفهوم را در بررسی تاریخ افغانستان به کار انداخت و برای نخستین بار، در عوض مشیت الهی و قضا و قدر، خواست شاهانه، شانس و اقبال و چرخ روزگار و مفاهیم پادروایی از این دست، روح ماتریالیسم را به کالبد تاریخ افغانستان دمید. در اینجا می‌خواهیم به یکی از قدیمی‌ترین متونی که ماتریالیسم و ماتریالیسم تاریخی را به کارگران و دهقانان آموزش می‌داد و در اواسط قرن بیستم به فارسی ترجمه شد، اشاره کنیم. به احتمال قوی غبار کتاب «اصول مقدماتی فلسفه» را مطالعه کرده بود. این کتاب به زبان بسیار ساده نوشته شده و کل مبحث ایده‌آلیسم آلمان، سوسیالیسم فرانسه، اقتصاد سیاسی انگلیس، نظریه‌ی ارزش مارکس و مفاهیمی چون ماتریالیسم و دیالکتیک را تشریح کرده است. پولیتسر در ابتدای کتاب می‌نویسد که «احتجاجات ایده‌آلیستی شامل این موارد است:

- روح خالق ماده است.

- جهانی خارج از فکر ما موجود نیست.

- تصورات ما خالق اشیاء است.»^۱

مشخص است که بزرگترین منبعی که پولیتسر در اختیار داشته و مدام به آن رجوع می‌کرده، کتاب «ماتریالیسم یا امپریوکریتسیسم» لنین بوده است. اما پیش از آن که به آن کتاب مراجعه کنیم، بهتر است ببینیم که پولیتسر در مقابل ایده‌آلیسم برکلی چه ماتریالیسمی را قرار می‌دهد: «به طور خلاصه می‌گوییم که ماتریالیسم در قبال مسئله‌ی اساسی فلسفه تأیید می‌کند که:

- ماده موجد روح است و از طریق علمی هرگز روح بی‌ماده دیده نشده.

- ماده در خارج از ذهن موجود است و احتیاجی به ذهن و روح برای هستی خود ندارد و دارای وجود خاص خود است و لذا برخلاف قول ایده‌آلیست‌ها تصورات ما خالق اشیاء نیست، بلکه اشیاء موجد تصورات ماست.

- علم از طریق تجربه، شناخت اشیاء را برای ما ممکن می‌سازد و تصویری که از ماده و جهان داریم بیش از پیش صحت دارد؛ زیرا به کمک علم می‌توانیم معلومات خود را دقیق‌سازیم و مجهولات را

«مسیحیت دوره‌اش را الگوی نهایی تمام ادیان دانسته است. در صفحه‌ی ۳۱ به کتاب «فلسفه‌ی حق» هگل اشاره می‌کند و می‌نویسد تصور هگل این بوده که خدا در چارچوب دولت سیر و سیاحت می‌کند و به نوعی دولت تعیین خدا بر زمین است. در صفحه‌ی ۳۵ نیز می‌نویسد: «مارکس‌گرایان در عرصه‌ی تئوری خدا را انکار کردند و در مقام اثبات رب‌النوع اقل فناپذیری را به نام «رهبر، زعیم، صدر و منشی حزب» اطاعت و پرستش نمودند.»

دین تریاک نیست، اسماعیل مبلغ، تهران: ارگان نشراتی سیدجمال‌الدین حسینی، ۱۳۶۳

۱. اصول مقدماتی فلسفه، ژرژ پولیتسر، نشر انترنتی: حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۳، ص ۱۸

کشف کنیم.»^۱

لنین در ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم، یک ماتریالیست سرسخت است و آن قدر بر حکمیت گزاره‌های بالا تأکید می‌ورزد که می‌توان او را ماتریالیستی دگم‌اندیش لقب داد. مثلاً امپریوکریتیسیسم را چنین خلاصه می‌کند: «جهان احساس ماست.»^۲ اما خود هنگامی که از ماتریالیسم صحبت می‌کند، می‌کوشد تا نظام اندیشگانی را به طور کامل و جامع در نظم و قوانین فیزیکی و طبیعت جای دهد و این را با آن و آن را با این بخواند. مفهوم «حرکت» نقطه‌ی اتکا و پیوند قوانین طبیعت و فکر محسوب می‌شود: «در لودویگ فوئرباخ نیز می‌خوانیم: ... قوانین عمومی حرکت خواه در جهان خارجی و خواه در اندیشه‌ی انسانی، در ماهیت امر یکسانند، لیکن از لحاظ بیان خود تا آنجا ذهن انسان می‌تواند آنان را آگاهانه به کار بندد متفاوتند. در حالی که در طبیعت و تا کنون اکثراً در تاریخ انسان نیز این قوانین خود را به نحوی ناآگاهانه به شکل یک ضرورت خارجی در میان رشته‌ای از تصادفات ظاهری اظهار می‌کنند...»^۳ در ادامه، به دو مفهوم متافیزیکی کانتی یعنی زمان و مکان می‌تازد و سعی می‌کند تا نشان دهد که این دو بخشی از واقعیت عینی جهان ما هستند. در پایان کتاب نیز می‌نویسد که «تمایز اساسی بین ماتریالیست و طرفدار فلسفه‌ی ایده‌آلیسم در این واقعیت نهفته است که ماتریالیست در کل احساس، ادراک، ایده و ذهن انسان را به عنوان تصویری از واقعیت عینی در نظر می‌گیرد. جهان، حرکت این واقعیت عینی است که توسط شعور ما منعکس شده است... مفهوم ماده چیزی جز واقعیت عینی را بیان نمی‌کند که در احساس من به من داده شده است.»^۴ لنین سال‌ها بعد و در کتاب دفترهای هگل بازهم به تعریف ماده و ماده‌گرایی باز می‌گردد؛ اما این بار نه به عنوان یک ماتریالیست سرسخت، بلکه به عنوان کسی که قرار است «قانون حرکت» را در عینیت زندگی مادی به کار اندازد و پیوند دقیقی میان ماتریالیسم و دیالکتیک برقرار سازد. بنابراین، برای تعریف ماده از علم منطق هگل کمک می‌گیرد: «... ماده... پایه یا شالوده‌ی واقعی صورت است. اگر تمامی تعینات و صورت چیزی را نادیده بگیریم، ماده‌ی نامتعین باقی می‌ماند. ماده انتزاع ناب است. (ماده نمی‌تواند دیده یا حس شود و غیره، آنچه دیده یا حس می‌شود، ماده‌ی متعین است، به بیان دیگر وحدت ماده و صورت...»^۵ و در جایی نتیجه می‌گیرد که «مفاهیم عالی‌ترین محصول مغز هستند، عالی‌ترین محصول ماده.»^۶ پس

۱. همان، ص ۲۸. همچنین در صفحه‌ی ۴۵ کتاب می‌نویسد که «آنچه که ماده‌گرایان راجع به ماده تصریح می‌کنند:
۱. ماده در زمان و مکان وجود دارد. ۲. ماده در حرکت است.»
۲. ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم، و.ا. لنین، بازیبسی غلام‌رضا پرتوی، هامبورگ: هیئت تحریریه‌ی مؤسسه‌ی مطبوعاتی آسنا، ۲۰۱۰، ص ۷۱
۳. همان، ص ۱۲۳
۴. همان، ص ۲۱۳
۵. دفترهای فلسفی (دفترهای هگل)، ولادیمیر ایلیچ لنین، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: روزبهان، ۱۳۹۲، صص ۱۴۲ و ۱۴۳
۶. همان، ص ۱۷۶

هنگامی که واقعیت جهان عینی ثابت و قوانین حرکت کشف شده، نسبتی در این میان نهفته است که می‌توان و باید با آن هستی بشری را نیز افشا ساخت. همان‌طور که وجود اضداد سبب تحرک در مواد می‌شود، این اضداد - بنا بر قوانین عام حرکت - باید علت تحرک اجتماعی نیز باشند. آلتوسر برای تلخیص نظریه‌ی ماتریالیستی شناخت، رابطه‌ی جز به کل را به نفع رابطه‌ی کل به جز فسخ می‌کند: - شکل‌های پست‌تر حیات (برای مثال: ذرات فیزیکی) برای تعیین اشکال برتر قابل استفاده نیست؛ مثلاً آزادی

- برعکس شکل‌های برتر حیات (برای مثال: وجود بیولوژیک آگاهی) به وسیله‌ی ساختارهای نگه‌دارنده و تقویت‌کننده‌ی شان (شرایط فیزیکی و کیمیایی، و اجتماعی و بیولوژیک) پدیده آمده‌اند. به هنگامی که نسبت میان ماده با ماده، ماده با آگاهی و آگاهی با ماده تعیین می‌شود، برآیند این ترکیب در زیر سایه‌ی هگل، باید نسبتش را با تاریخ نیز دریابد. در اینجاست که ماتریالیسم - آن هم ماتریالیسم دفترهای هگل - با تاریخ یک‌جا می‌شود. چون پیش از این نشان دادیم که هیچ دست ماورایی در زندگی بشر دخالت ندارد و چون در اینجا با این گزاره مواجه می‌شویم که علت و معلول همه چیز، چیزهایی ست که در درون همین جهان ما، همین جهان مادی نهفته است، بنابراین اگر خواسته باشیم وضعیت بشر را توضیح دهیم به همان حکم همیشگی دست خواهیم یافت: عمل توده‌ها متناسب با افکارشان است و این افکار محصول زندگی مادی است و این زندگی مادی طبقاتی را می‌سازد که توده‌ها از آن برخاسته‌اند و تاریخ شاهد بر خورد این طبقات با یکدیگر است. آلتوسر معتقد است که مارکس از ماتریالیسم تاریخی به عنوان سلاح استفاده کرد و هدفش ایجاد موازنه میان ماتریالیسم تاریخی و مفاهیم ایده‌آلیستی تاریخ بود: «او می‌خواست علم تاریخ را بیابد و نه «خود - آگاهی» انسان‌ها را و یا «هدف‌های ایده‌آل و آرمانی تاریخ» [مانند] «تحقق آزادی»، همخوان کردن و آشتی «ماهیت انسانی» با خودش و غیره؛ بلکه می‌خواست بر پایه‌ی دیالکتیک مادی نیروهای تولید و روابط تولیدی، «موتور» [حرکت تاریخ] را بیابد که در تحلیل نهایی آن را تکامل تاریخی معین می‌کند.»^۱ اگر برای غبار نیروهای تولید مهم نبود و هرگز آن‌ها را در اثرش لحاظ نکرده بود، پس چرا در سراسر کتاب افغانستان در مسیر تاریخ از تضاد طبقاتی میان فئودال‌ها و ملاکین و تجار دلال با «قوای بشری» دهقانان، کارگران و کسبه‌کاران مثال می‌آورد؟ اگر غبار درک درستی از تکامل تاریخی نداشت و نمی‌دانست که ماتریالیسم تاریخی در عمل چطور تحقق می‌یابد، چگونه توانست از پس تحلیل افسون‌زدایی شده‌ی تاریخ افغانستان برآید و نشان دهد که این تاریخ، تاریخ سرکوب کارگران و دهقانان و زنان و قشر زحمتکش و محروم جامعه بوده و اگر توده‌ها پراتیک نهفته در دل نظریه‌ی

۱. علم و ایدئولوژی، لویی آلتوسر، ترجمه‌ی مجید مددی، تهران: نیلوفر، ۱۳۹۶، ص ۱۰۶

مارکسیستی را دریابند، می‌توانند سرنوشت‌شان را به کف گیرند و پس از این، تاریخ‌شان را خودشان رقم بزنند؟ در نظر غبار تاریخ چیزی نیست که باید آن را به چرخ روزگار سپرد. تاریخ گذشته‌ای مسدود شده و سپری شده نبود؛ گذشته‌ای امتداد یافته به حال و تحقق یافته در آینده بود. تاریخ حتی روال غیر قابل درک از رویدادها و رخدادها پیش‌بینی ناپذیر، غیر قابل تصور و دور از دسترس نیز نبود. تاریخ در نظر غبار آینده‌ای بود که در دستان خلق‌های امروز قرار دارد. کافی ست که دستانشان را به دست یکدیگر بپسارند و به این تاریخ، به این گذشته‌ای امتداد یافته تحقق بخشند. و این یعنی وحدت نظریه و عملی که لوکاج آن را چنین خلاصه می‌کند: «وحدت نظریه و عمل، که پیش شرط کارکرد انقلابی نظریه است، فقط هنگامی امکان‌پذیر می‌شود که امور زیر تحقق یابند:

- کسب آگاهی به گام قطعی فرایند تاریخی به سوی پایان شایسته‌ی خود بدل شود (پایانی که ساخته‌ی اراده‌ی بشر است اما تابع اختیار یا ابداع ذهن انسان نیست)
- کارکرد تاریخی نظریه امکان عملی برداشتن این گام را فراهم آورد
- وضعیتی تاریخی به وجود آمده باشد که در آن شناخت دقیق جامعه، برای طبقه‌ای معین، شرط فوری اظهار وجود او در مبارزه باشد

- برای این طبقه، شناخت خویشتن در عین حال به معنای شناخت درست تمامی جامعه باشد و در نتیجه این طبقه در جریان چنین شناختی در عین حال به فاعل (سوژه) و موضوع شناخت (ابژه) بدل شود و بدین ترتیب نظریه، احاطه‌ی بی‌واسطه و دقیقی بر فرایند انقلاب اجتماعی داشته باشد.^۱ امپریالیسم:

نه تنها غبار که اکثر چپ‌گرایان افغانستان در آثارشان به صورت مستقیم و غیر مستقیم به امپریالیسم اشاره کرده‌اند. در نشریه‌ی خلق این مفهوم چنین تعریف شده است: «عالی‌ترین و آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری که از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم آغاز شد. امپریالیسم سرمایه‌داری آن مرحله‌ای است که تسلط انحصارات و سرمایه‌ی مالی برقرار شده و صدور سرمایه - مثلاً هوختیف و غیره - جای مهمی را اشغال می‌کند.» این تعریف بسیار دقیق و بجاست و نشان می‌دهد که چپ افغانستان درک درستی از تعریف لنینی امپریالیسم در سر داشته است. منتها مشکل اینجاست که تعریف اقتصادی از امپریالیسم نه در آثار غبار و نه در نوشته‌ها و اعلامیه‌های سایر چپ‌گرایان هرگز درست به کار نیفتاد و از این لحاظ کتاب «چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان» نوشته‌ی سرخا یک استثناست. می‌توان ادعا کرد که غبار با مقاله‌ی «اقتصاد ما» به تحلیل اقتصادی امپریالیسم نزدیک شده بود. اما، در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» با همان تعریف عامیانه و البته سیاسی امپریالیسم رویه‌رو هستیم.

۱. تاریخ و آگاهی طبقاتی، جورج لوکاج، ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده، تهران: تجربه، ۱۳۷۷، ص ۹۲

این تعریف عامیانه چنین صورتی دارد:

- در برابر کشورهای سوسیالیستی کشورهای امپریالیستی قرار دارند.
- کشورهای امپریالیستی عموماً غربی‌اند.
- امپریالیسم یعنی استعمار
- غربی‌ها با استعمار و غارت شرقی‌ها توسعه یافتند.
- استعمار نو یعنی شیوه‌های تازه‌ی استعمار و غارت، بدون حمله یا تهدید نظامی و با استفاده از ابزارهای فرهنگی و چیزهایی از این دست.
- این برداشت‌ها از امپریالیسم نادرست نیستند؛ اما، ناکافی و ابترند. ما در اینجا می‌کوشیم با کتابی که در دهه‌ی پنجاه شمسی به دسترس عموم چپ‌گرایان افغانستان قرار گرفت، مبحث امپریالیسم را بشکافیم. لنین پس از نگارش کتاب دفترهای هگل، در ۱۹۱۶ «امپریالیسم بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری»^۱ را نوشت. تأکید لنین بر فسخ رقابت در بازار آزاد به سود انحصارات بازار است:
- سال‌های ۶۰ و ۷۰ بالاترین و آخرین مرحله‌ی تکامل رقابت آزاد است. انحصارها فقط در حالت جنینی تقریباً نامشهودی هستند.

- پس از بحران سال ۱۸۷۳ دامنه‌ی تکامل کارتل‌ها وسعت می‌گیرد ولی هنوز در حکم استثنا هستند و هنوز استوار نشده و پدیده‌ی گذرایی را تشکیل می‌دهند.

- رونق پایان قرن ۱۹ و بحران سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۳؛ کارتل‌ها به یکی از ارکان تمام زندگی اقتصادی مبدل می‌شوند. سرمایه‌داری به امپریالیسم تبدیل می‌گردد.^۲

بنابراین در نظر لنین، تبدیل رقابت آزاد به انحصارات به معنای گذار سرمایه‌داری کهن به امپریالیسم است. همان‌طور که دیده می‌شود، امپریالیسم برخلاف تصور برخی از چپ‌های افغانستان، صرفاً نام دیگری از استعمار نیست، بلکه مشخصاً بالاترین مرحله‌ی تکوین اقتصاد سرمایه‌داری است. چون این مسئله به درستی دریافت نشد و به دقت مورد تحلیل قرار نگرفت، امپریالیسم در میان شماری از چپ‌های ما به عنوان یک دشنام به طرف مقابل - به ویژه و به طور کل خطاب به کشورهای غربی - کاربرد پذیرفت. لنین در ادامه شاخصه‌های عمده‌ی تفاوت میان سرمایه‌داری کهن و امپریالیسم را چنین برجسته می‌سازد:

«خصوصیت سرمایه‌داری به طور کلی عبارت است از جدایی مالکیت بر سرمایه از سرمایه‌گذاری در تولید، جدایی سرمایه‌ی پولی از سرمایه‌ی صنعتی یا تولیدی، جدایی تنزیل بگیر که فقط از محل درآمد سرمایه‌ی پولی زندگی می‌کند از کارفرما و کلیه‌ی کسانی که مستقیماً در اداره‌ی سرمایه شرکت

۱. امپریالیسم بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، و. ا. لنین، اداره‌ی نشریات مسکو: ۱۹۴۹
۲. همان، ص ۶

دارند. امپریالیسم یا سیادت سرمایه‌ی مالی^۱ عبارت است از آن مرحله‌ی عالی سرمایه‌داری که در آن این جدایی دامنه‌ی عظیمی به خود می‌گیرد. تفوق سرمایه‌ی مالی بر کلیه‌ی اشکال دیگر سرمایه معنایش موقعیت تسلط‌آمیز تنزیل‌بگیران و الیگارش‌ی مالی و نیز به معنای آن است که عده‌ی قلیلی از کشورهای دارای «قدرت» مالی از سایر کشورها متمایز شوند.^۲ «چطور چنین تغییری شکل می‌گیرد؟ ابتدا تمرکز در تولید و رقابت در بازار سبب تجمع و تمرکز سرمایه به دست چند فرد و بنگاه تجاری می‌شود. این بنگاه‌ها با همکاری یکدیگر می‌کوشند انحصارات تولیدات، بازارهای فروش و واردات و صادرات را در دست گیرند. به این صورت به مرور زمان چون شرکت‌های کوچک توان مقابله با آن‌ها را ندارند، بلعیده می‌شوند.^۳ بخشی از این روند، به دست بانک‌های بزرگ تحقق می‌یابد. بانک‌های زنجیره‌ای و کلان، ابتدا با اشتراک در سرمایه‌ی بانک‌های کوچک، آن‌ها را تابع خود ساخته و سپس با دخالت در بازار و خرید و مبادله‌ی سهام و تحکیم سامانه‌ی وام‌دهی، بر نظام بانک‌داری، مسکن، واردات و صادرات خیمه می‌زنند. لنین نظام شراکت میان شرکت‌ها و همچنین بانک‌های کلان را فسادآفرین می‌خواند و می‌گوید که در این نظام، شرکت مادر - که سایر شرکت‌ها را مغلوب و از دور رقابت خارج ساخته - با این‌که همواره به شرکت‌های دختر وام می‌دهد و آن‌ها را تحت قیود خود نگه می‌دارد؛ اما در قبال تخطی‌ها، فساد و سقوط شرکت‌های دختر کاملاً بی‌طرف است. «سیستم شراکت نه تنها موجب افزایش عظیم قدرت انحصارطلبان است، بلکه علاوه بر آن به آن‌ها اجازه می‌دهد بدون مجازات به هر عمل مظنون و کثیفی مبادرت ورزند و مردم را بچاپند؛ زیرا، رهبران شرکت مادر رسماً یعنی به موجب قانون در مقابل اعمال شرکت دختر که مستقل محسوب شده و به توسط آن‌ها می‌توان هر کاری را از پیش برد، هیچ‌گونه مسئولیتی ندارند.»^۴ در این میان کارتل‌ها شرایط فروش و پرداخت

۱. «تاریخ پیدایش سرمایه‌ی مالی و مضمون این مفهوم عبارت است از: تمرکز تولید، تشکیل انحصارهایی که در نتیجه‌ی رشد این تمرکز به وجود می‌آیند؛ درآمیختن یا جوش خوردن بانک‌ها با صنعت.»

همان، ص ۱۵

۲. همان، صص ۱۸ و ۱۹

۳. لنین می‌گوید که اتحادیه‌های صاحبان انحصارات معمولاً برای انسجام خویش و به حاشیه راندن رقبای دست به چنین اقداماتی می‌زنند:

محروم ساختن از مواد خام

محروم ساختن از بازوی کارگری به وسیله‌ی «آلیانس‌ها» (یعنی به وسیله‌ی قراردادهای سرمایه‌داران با اتحادیه‌های کارگری درباری آن‌که این اتحادیه‌ها فقط در بنگاه‌های کارتلی شده کار قبول نمایند.

محروم ساختن از وسایل حمل و نقل

محروم ساختن از بازار فروش

قرارداد با خریدار درباری این‌که خریدار فقط با کارتل‌ها روابط بازرگانی داشته باشد.

تنزل از روی نقشه‌ی قیمت‌ها

محروم ساختن از اعتبار

اعلام تحریم

۴. همان، ۱۶

محصول را با یکدیگر در میان می‌گذارند. مناطق عرضه و فروش کالا را میان خود تقسیم می‌کنند و حتی مقدار محصولی که باید تولید شود، بهایی که باید مشتری بابت آن بپردازد و میزان سود حاصل از آن را با مشوره‌ی همدیگر تعیین می‌کنند.

امپریالیسم به طور مستقیم و غیرمستقیم بر روی نیروهای تولید و سرمایه‌داران کهنه‌کار نیز تأثیر می‌گذارد. مثلاً برخلاف منطق بازار آزاد، در امپریالیسم کارفرمایان دیگر افرادی پراکنده و خودمختار و بی‌خبر از جریان بازار نیستند. «سرمایه‌داری در مرحله‌ی امپریالیستی خود به جامع‌ترین وضعی به تولید کاملاً جنبه‌ی اجتماعی می‌دهد و سرمایه‌داران را علی‌رغم اراده و شعور آنان به یک نوع نظام اجتماعی نوینی می‌کشاند که عبارت است از مرحله‌ی انتقال از آزادی کامل رقابت به اجتماعی شدن کامل.»^۱ نیروی آموزش دیده‌ی کارگری به انحصار شرکت‌های کلان در می‌آید. بهترین مهندسان اجیر می‌شوند. پژوهشگران، سروی‌کنندگان و صاحب‌نظران دور هم جمع شده و برای بهره‌برداری بهینه از منابع خام کشورها با هم مشورت می‌کنند. راه‌ها ساخته می‌شود. راه‌آهن به کار می‌افتد و بهترین کشتی‌ها به دورترین نقاط جهان فرستاده می‌شوند. امپریالیسم برای ردیابی بازارهای فروش، کل جهان را می‌پیماید. منابع کشورهای ضعیف را سنجش می‌کند. شرکت‌ها با کمک دولت‌های‌شان این منابع را به قهر یا رضایت طرف مقابل تصاحب می‌کنند. دولت‌هایی که دارای قدرت نظامی اند، از طریق بانک‌ها به کشورهای فقیر وام می‌دهند و در مقابل منابع، نیروی کار ارزان و سایر امکانات‌شان را به بهایی بسیار ناچیز به دست می‌گیرند. این وام‌دهی بخشی از منطق «صدور سرمایه» در امپریالیسم است. «صدور کالا صفت مشخصه‌ی سرمایه‌داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت مشخصه‌ی سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست، صدور سرمایه است.»^۲ سرمایه هیچ مرزی نمی‌شناسد و به همه‌جا سرازیر می‌شود. کشورهای کم‌توسعه به دلیل نبود زیرساخت‌ها و برای راه‌اندازی طرح‌های توسعه‌ای، به وام‌های چشمگیر کشورهای امپریالیستی به شدت وابسته‌اند. این وابستگی برای صاحبان انحصارها فرصتی طلایی محسوب می‌شود. آن‌ها «ارتباط» امپریالیسم را جایگزین «رقابت» در بازار آزاد می‌کنند. به همین دلیل لنین می‌گوید که در جریان عقد قرارداد، کشور وام‌دهنده کشور نیازمند را مجبور می‌سازد تا پای ماده‌ای که در آن خرید تولیدات کشور وام‌دهنده مسجل شده نیز امضا بزند. با این حال سیاست استعماری امپریالیسم با استعمار کهن تفاوت دارد. نخستین مورد در سبقه‌ی تاریخی این دو می‌باشد. قدامت استعمارگری حتی به روم باستان باز می‌گردد. اما سیاست استعماری امپریالیستی از اوایل قرن بیستم آغاز می‌شود و در جنگ جهانی اول به اوج خود می‌رسد. این دو در بنیان و خاستگاه نیز از یکدیگر متفاوتند.

۱. همان، ص ۷

۲. همان، ص ۲۰

امپریالیسم بر پایه‌ی «سیادت اتحادیه‌های انحصاری کارفرمایان بزرگ» شکل گرفته، در حالی که استعمار کهن اساساً مرامش کشورگشایی، بیگاری و برده‌گیری، جمع‌آوری حاصلات و مالیات زمین و کنترل آبراه‌ها و شاخه‌های بزرگ بود. معمولاً استعمار امپریالیسم مبنایی قراردادی و ارتباطی دارد؛ اما استعمار کهن همواره بر نیروی نظامی و زور و فشار استوار بود. در کل و با در نظر داشت آنچه که در بالا ذکر شد، لنین مفهوم امپریالیسم را چنین خلاصه می‌کند:

- تمرکز تولید و سرمایه که به آن چنان مرحله‌ی عالی تکامل رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی باز می‌کنند به وجود آورده است؛

- درهم آمیختن سرمایه‌ی بانکی با سرمایه‌ی صنعتی و ایجاد الیگارشی مالی بر اساس این «سرمایه‌ی مالی»

- صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیت بسیار جدی کسب می‌نماید.

- اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داری که جهان را تقسیم نموده‌اند پدید می‌آید.

- تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری به پایان می‌رسد.^۱

همان‌طور که در ابتدا گفتیم، مفهوم امپریالیسم در میان روشنفکران ما در عوض آن‌که تبدیل به یک دستگاه کارآمد برای تحلیل اوضاع داخلی کشور شود، صرفاً به عنوان دشنامی بر کشورهای توسعه‌یافته‌ی غربی به کار رفت. شاید بتوان با احتیاط، برخی از دست‌نوشته‌های شعله‌ی جاوید و یا مقالات «استعمار نو» و «بانک جهانی از کشور بینوای ما چه می‌خواهد؟» میراکبر خیبر را از این دسته جدا ساخت. اما آنچه که متأسفانه مورد اغفال قرار گرفت و به عنوان نقد ریشه‌ای امپریالیسم پی گرفته نشد، مقاله‌ی مفصل غبار یعنی «اقتصاد ما» بود. غبار خود در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ به آن مسیر باز نگذاشت، تا آن‌که شاخه‌ی انشعاب‌یافته از سازمان‌های، یعنی سازمان‌های بخش خلق‌های افغانستان کتاب «چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان» را نوشت. اما مسیر نقد امپریالیستی وضعیت موجود چه بود؟ چرا برای ما اهمیت داشت و چرا ما ناگزیر بودیم آنچه را که لنین به درستی و به طور جامع مطرح کرده بود، از آن خود ساخته و آن را در بستر تاریخ و جامعه‌ی خود به کار ببندیم؟

افغانستان در ۱۳۰۸ با شور و هلهله و غوغا مسیری را که لنین به نقد کشیده بود، آغاز کرد. ابتدا عبدالمجیدخان زابلی که درس خوانده‌ی اقتصاد روسیه بود، شرکت‌های انحصاری واردات و صادرات را در کشور ایجاد کرد. بعد با کمک چند تاجر و بازرگان دیگر بقایای خرده‌کارخانه‌های تولیدی دوره‌ی امانیه را بازسازی و نوسازی کرد و تولیدات این کارخانه‌ها را نیز در اختیار شرکت‌های انحصاری

تجاری قرار داد. سپس برای تحکیم سیاست «تجمع سرمایه» بانک ساخت؛ بانک در پی بانک. دولت ظاهرشاهی در هر جا که امکان انباشت سرمایه‌ی مالی وجود داشت زیر نام‌های گوناگون بانک ایجاد کرد. چنین بود که مفهوم سرمایه‌ی مالی در افغانستان معنادار شد: درهم آمیختن سرمایه‌ی بانک‌ها با سرمایه‌ی اتحادیه‌های انحصاری کارخانه‌داران. زابلی برای چرخش درست پول و ارزیابی دقیق میزان سرمایه، نظام ارزی را از نو پایه گذاشت و اسکناس را وارد بازار کرد. همچنین برای عرضه و تقاضای بهتر، سریع‌تر و مطمئن‌تر کالاها و مواد خام، شعبات متعددی را در کشورهای هند، پاکستان، بریتانیا، آلمان و فرانسه تأسیس کرد و برای تأسیس چنین شعباتی حتی به آمریکا سفر کرد. بانک‌های «رسملاً» دولتی پشتیبان مالی شرکت‌های تجاری و تولیدی بودند. شرکت‌های تجاری و تولیدی ارزش ارز را کنترل می‌کردند و یک شرکت انحصاری نیز تبادل ارز داخلی را با ارزهای خارجی در اختیار داشت. در این میان، عبدالمجیدخان زابلی هم مؤسس بانک‌ها بود، هم رئیس شرکت‌ها بود، هم مشاور چند وزارتخانه‌ی پول‌ساز بود، هم وزیر اقتصاد بود و حتی برای بررسی احکام و قوانین تجاری‌ای که شورا تصویب می‌کرد، ناظر چندین کمیته‌ی شورا بود. دوستانش در مجله‌ی اقتصاد و روزنامه‌ی انیس و اصلاح‌اشاعه‌دهنده‌ی نعمات و محسنات سیاست «تجمع سرمایه» بودند و این ایدئولوژی را به خورد جامعه می‌دادند. در آن زمان ذهن بیدار غبار دست به قلم شد و اقتصاد ما را نوشت. گسترش فشار بر سیاست سرمایه‌ی مالی از یک سو و جنگ جهانی دوم و ورشکستگی تجارت افغانستان از سوی دیگر، سبب شد تا در ۱۳۳۰ سیاست دولت ظاهرشاهی تغییر کند و انحصارات را از کنترل شرکت‌های خصوصی و نیمه‌خصوصی بیرون کشد. البته دولت در این زمینه چندان موفق عمل نکرد؛ زیرا فساد و ساخت‌ویاخت با کارخانه‌داران مانع بزرگی در این تصفیه‌کاری به شمار می‌رفت. از جهت دیگر، اساساً دولت قدرت مالی چشمگیری برای پاکسازی بانک‌ها از نزول‌خواران و سهام‌داران نداشت. به‌ویژه در دورانی که پاکستان‌ستیزی و پشتونستان‌خواهی به اوج خود رسیده بود و بخش بزرگی از هیجانات و غرور ملی داوودخان صرف خرید تجهیزات و سلاح‌های مدرن غربی - حتی تجهیزات جنگی به کار رفته در جنگ جهانی دوم - شده بود. به هر حال و باز هم بر طبق همان نظم امپریالیستی سیاست سرمایه‌ی مالی (۱۳۰۸ - ۱۳۲۹) به مرحله‌ی اقتصاد مختلط و رهبری شده (۱۳۳۰ - ۱۳۷۱) کشانده شد. چون افغانستان کشوری در مانده و مفلوک بود، این سیاست پهنایی داخلی داشت و قادر نبود شکل جهانی به خود بگیرد و مثلاً نقشی را که کشورهای کلان سرمایه‌داری بازی می‌کردند در پیش گیرد. انحصارات دولتی آن قدر چشمگیر و کوبنده بود که شعله‌ی جاوید مکرراً در باره‌ی آن مقاله نوشت و سازمان سرخا به خوبی آن را به باد انتقاد گرفت. ما نیز در این کتاب کوشیده‌ایم تا این انتقادات را در بستر تاریخی آن معنادار سازیم و بافت درونی تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را آشکار

سازیم. در ادامه نشان خواهیم داد که چطور نظام مختلط اقتصادی اندک‌اندک همه چیز را به دولت و بخش خصوصی سپرد و دست مردم را بیش از پیش خالی گذاشت. اقتصاد دولتی چطور زمینه را برای اخذ قرضه و گرفتن وام‌های کلان مهیا و افغانستان را به میدان رقابت امپریالیسم جهان خوار بدل ساخت.

۱۳۴۶-۱۳۵۷

اقتصاد مختلط و شبیح سوسیالیسم افغانی - اسلامی

خدا، وطن، شاه

این شعار حکومت نوراحمد اعتمادی بود.^۱ او که بر سیاست اقتصاد مختلط و رهبری شده‌ی دوره‌ی نخست‌وزیری داوودخان پای می‌فشرد، مردم را از شعار حکومتش حذف نکرد بلکه اتفاقاً نشانه گرفت. به هنگام معرفی بودجه‌ی سال ۱۳۴۷، با تشریح «نظام پلان‌گذاری» و توضیح پلان سوم اقتصادی گفت که بیش از دوسوم بودجه‌ی توسعه‌ای از مسیر وام‌ها و کمک‌های خارجی تأمین می‌شود. سپس افزود که «یکی از کارهایی که در راه پیشرفت وضع اقتصادی مملکت مؤثر به شمار می‌رود، دریافت و تدارک کمک‌های خارجی با شرایط مساعد تأدیه می‌باشد.»^۲ اما برای کشوری که در تولید ناخالص ملی آمار چشمگیری ندارد و صادراتش هرگز نتوانسته بر واردات غلبه کند و همواره و به شدت محتاج کمک‌های عاجل بین‌المللی برای مبارزه با قحطی و گرسنگی عمومی و بیماری بوده است، «شرایط مساعد تأدیه» چه می‌تواند باشد جز بستن ریسمان مالیات بر گردن مردم. آن هم در شرایطی که حکومت برای جلب رضایت سرمایه‌گذارها و رونق تجارت هر روز بر امتیازات و تسهیلات سرمایه‌داران و تجار دلال می‌افزود و نظام مالیاتی فاسد و بی‌سروته‌اش را بر گرده‌ی اکثریت زحمتکش و فرودست می‌نشانند. اعتمادی در بخشی از سخنانش با پند و اندرزهای عیسی وار و تشویق مردم به صرفه‌جویی و نکوهش اسراف و تجمل‌پرستی، از «پدران و مادران، جوانان، مریبان و روشنفکران صالح کشور» می‌خواهد تا جلو این امر ناشایست را بگیرند؛ زیرا اسراف و تجمل‌پرستی

۱. رک: خط مشی حکومت نوراحمد اعتمادی؛ سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۶-۱۳۴۷، ص ۱۲
۲. همان، ص ۴۲۵

خلاف «سویهی زندگانی و عنعنات و اخلاق ماست.» این شعارهای کلی به همین جا ختم نمی‌شود و آقای اعتمادی از طرح حکومتش برای اخذ ریاضت اقتصادی برای یک دوره‌ی نامعلوم دم می‌زند. البته مشخص نمی‌کند که این ریاضت اقتصادی در کدام‌ها و چطور عملی خواهد شد. نکته‌ی قابل توجه در این سخنرانی، تأکید اعتمادی بر کنترل و بهبود نظام مالیات مستقیم است؛ یعنی مالیاتی که به صورت مستقیم از کیسه‌ی مردم برداشته می‌شود. در مقابل آن به نظر می‌رسد که مالیات غیرمستقیم چندان به چشم نخست‌وزیر نمی‌آید؛ زیرا تمامی حکومت‌ها و دولت‌های افغانستان تعهد خاصی در حمایت از تاجران و شرکت‌های انحصاری وارداتی و صادراتی داشتند و سیاست حمایت از تاجران و سرمایه‌گذاران را به نفع عموم مردم می‌دانستند. وی نیز در جریان سخنرانی‌اش این عبارت را تکرار می‌کند که «مردم به خاطر مکلفیت‌های قانونی و وجایب ملی» باید مالیات‌شان را منظم بپردازند. مشخص نیست که این مالیات در قبال کدام خدمات اجتماعی باید پرداخت شود. این وجایب ملی چیست که از یک دهقان زحمتکش کم‌زمین یا بی‌زمین همان را می‌خواهد که از یک فنودال یا تاجر دلال می‌خواهد.

اما برای تأدیبه‌ی بخش بزرگی از وام‌های گرفته شده از قدرت‌های بزرگ نیز حکومت نوراحمد اعتمادی همچون حکومت‌های پیش و پس از خود، کوشید تا با عقد قراردادهای اقتصادی در بخش صدور محصولات کشاورزی و مواد معدنی، این قدرت‌ها را راضی نگه دارد. در همین سخنرانی، اعتمادی به قرارداد پنج‌ساله میان افغانستان و شوروی اشاره می‌کند: در عوض «کمک‌های مالی و تخنیک‌ی» شوروی، افغانستان مواد استهلاکی مورد نیازش را از این کشور می‌خرد؛ مشخص است که این مواد با استفاده از ارز شوروی به افغانستان فروخته خواهد شد. همچنین شوروی در مقابل وام‌هایش به افغانستان انحصار استخراج، خرید و انتقال گاز شبرغان را نیز در اختیار می‌گیرد. افغانستان برای استقرار توازن میان قدرت‌های شرق و غرب، وام‌های دیگری نیز از ایالت متحده‌ی آمریکا گرفت که شامل کریدت برای ساخت بند کجکی، خرید تجهیزات برای دستگاه ساختمانی وادی هلمند، مصارف ترانزیت به پاکستان و حتی تهیه‌ی ۹۰ هزار تن گندم و ۶ هزار تن روغن نباتی بود. در میانه‌ی سال‌های ۴۷ و ۴۸ حکومت اعتمادی از این‌که توانسته بود «اعتماد قدرت‌های بزرگ و کشورهای همسایه» را جلب کند و از هر کدام‌شان وام‌های خرد و کلان بگیرد، بسیار به خود می‌بالید. در اینجا قرضه‌ها و قراردادهایی که در پی‌شان می‌آمدند را خلاصه کرده‌ایم:

- قرارداد توسعه‌ی تأسیسات ذخایر گازی: افغانستان و شوروی

- قرضه‌ی ۶۰۰ هزار روبلی شوروی: به موجب این موافقتنامه سامان‌آلات و مواد ساختمانی منطقه‌ی استحصالی فابریکه‌ی کود کیمیایی شهر مزار شریف از حکومت اتحاد شوروی خریداری

می‌شود.

- قرضه‌ی ۲۰۰ هزار روبلی شوروی: برای پروژه‌ی ساخت جاده‌ی پلخمری و حفظ و مراقبت شاهراه کشک هرات و کندهار

- موافقتنامه‌ی توريد ۴۰ هزار تن گندم از شوروی: بر اساس این قرارداد، افغانستان این ۴۰ هزار تن را از شوروی خریداری می‌کند.

- قرارداد تجاری با چکسلواکیا: مبادله‌ی مواد خام معدنی افغانستان با ماشین‌آلات و لوازم مصنوعی چکسلواکیا

- پروتوکول همکاری اقتصادی و تخنیک‌ی با چین: سروی و آماده‌سازی ۵ هزار هکتار زمین برای کشاورزی در ساحات سالنگ، قره‌باغ پروان و راه‌اندازی مرکز برق شمال‌شرقی چاریکار در برابر صادرات مواد خام و همچنین صدور سنگ لاجورد به چین

- پروتوکول مبادله‌ی اموال با لهستان: لهستان در برابر ماشین‌آلات زراعتی و پرزه‌ی عراده‌جات، مرم افغانستان را می‌گیرد.

- موافقتنامه‌ی اقتصادی و تخنیک‌ی با شوروی: در مقابل کریدت‌های شوروی، باز هم افغانستان مواد استهلاکی را وارد کرده و با فروش این مواد در داخل کشور، کمک‌های شوروی را تأدیبه می‌کند.

- قرضه‌ی ۱۲۰۷۱۰۰ دالری آمریکا به افغانستان: برای دریافت ۱۰ هزار تن مواد کیمیایی کشاورزی در اقبساط ده ساله به مدت چهل سال که افغانستان در ده سال اول از پرداخت قسط اول معاف می‌شود. اما در عوض در ده سال اول ۲ درصد ربح و در سی سال بعد هر ده سال ۳ درصد ربح به آمریکا می‌دهد.^۱

نوراحمد اعتمادی در ۱۳۵۰ از کرسی نخست‌وزیری استعفا می‌دهد؛ اما، پیش از آن‌که خانه‌نشین شود، برای مقابله با بحران خشکسالی و قحطی در کشور، به دستور مستقیم «پادشاه خیر خواه و بشردوست کشور» دست به دامان همسایگان و قدرت‌های اقتصادی جهان می‌شود. دولت‌های گوناگون در سراسر جهان به صورت وام و کمک‌های بلاعوض به افغانستان فلاکت‌زده کمک می‌کنند. اما خشکسالی دو سال به درازا کشید و ابعاد بحران گسترده‌تر از آن بود که پادشاه خیر خواه ما تصور می‌کرد. بسیاری از زحمتکشان در ولایت‌های جنوبی دختران‌شان را به یک کیسه گندم معاوضه می‌کردند. در شمال دیگر فنودال‌ها حتی به طور قسطی و پس از برداشت محصول نیز حاضر نبودند کشتمند اجاره کنند. برخی از فنودال‌های بدخشان به بهانه‌ی خشکسالی و قحطی همان حداقل محصول برداشت شده را نیز از دهان کشتمند زدند و انبار کردند. همین بود

۱. سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸، ص ۳۰۷ به بعد

که خون مولانا باحث به جوش آمد و به گدام دولتی شهر فیض آباد هجوم برد و پس از شکستن در انبار، غلات را در میان مردم تقسیم کرد. اما شاه خیرخواه کشور در حرکتی نمادین، دیگدان‌های کلان شهر هرات را بخواست و دستور پخت آش خیراتی داد و خود وارد کارزار شد و به مردمان کاسه‌به‌دست آش توزیع کرد. رذالت و وقاحت دستگاه دولتی را در همین نشریه‌ی محافظه‌کار سالنامه نیز می‌توان ردیابی کرد. در ذیل عنوان «موضوع خشکسالی و کمک‌های دول خارجی به افغانستان»^۱ چنین می‌خوانیم: «رشد سریع جمعیت مملکت و هجرت روزافزون و منطقی ساکنین دهات، قراء و روستایی‌ها به شهرها و قلت مکانیزه بودن زراعت نسبت به تناسب یگانه مواد اولیه‌ی غله‌جات ناموزون را ناموزون‌تر کرده و مختصر مسئله‌ی کمبود مواد غذایی کشور را حاد و حادث گردانید. تا این‌که خشکسالی‌های دو سال اخیر کشور مزید بر علل سابقه شد و زنگ خطر را به صدا درآورده اولیای امور را به یکبارگی متوجه عواقب وخیم قحطی ساخته، با وسواس و اضطراب از عواقب ناگوار دست‌انداکار شدند. خسارات ناشی از خشکسالی و بی‌رحمی طبیعت را هر چه بلندتر از ورای رادیو به سمع دول خارجی رسانیده و حس و نوع‌پروری ابنای بشر را تحریک [کردند].» مضحک‌هی این متن واضح است و نیازی به شرح و بسط ندارد. کافی ست بپرسیم که تنظیم و افزایش مالیات حکومت اعتمادی بر مردم به چه هدفی بود؟ مالیات جمع‌آوری شده‌ای که قانونش به تصویب مجلس نمادین نمایندگان رسید و توسط شاه خیرخواه کشور توشیح شد، در کجا به مصرف رسید؟ «هجرت منطقی ساکنین دهات» یعنی چه؟ چرا گروهی مجبور شوند خانه و کاشانه‌ی شان را ترک کنند و بر رنج شهرنشینان بیافزایند؟ مگر در تمام دوره‌ی نادرشاه و ظاهرشاه کمبود مواد غذایی در کشور «مختصر مسئله» بوده است؟ چه زیبا دولت شاهی مان وارد عمل شد و وجدان خفته‌ی جهانیان را از بروز یک قحطی بزرگ در افغانستان خیردار ساخت. همه‌ی شهروندان و روشنفکران به این مکاشفه دست یافتند که دولت در زمان خیر و خوشی و آرامش از ما مالیات می‌گیرد و اگر دم زنیم پولیس و ارتش را بر سرمان آوار می‌کند؛ و آن هنگام که جان به لب شدیم و قوت لایموت یافت نشد، دیگر مسئول ما، صاحب ما و ارباب ما نیست و صرفاً به عنوان میانجی و واسط دست به دامان دیگران می‌شود و «حس و نوع‌پروری ابنای بشر را تحریک» می‌کند. در اینجا کمک‌ها و قرضه‌های دولت‌های جهان را به طور فشرده ذکر می‌کنیم. کشورهای کمک‌کننده این قرضه‌ها را نیز با شروط گوناگون به افغانستان ارائه کردند. دولت برای جلوگیری از بروز شورش‌های مردمی، از هر کمک یا قرضه‌ای تحت هر شرایطی استقبال می‌کرد:

۱. سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۰، ص ۲۵۵ به بعد

غرض	نوع یا میزان کمک	کشور
خریداری ۱۰۰ هزار تن گندم (تحت شرایط)	۶ میلیون و ۱۰۰ هزار دالر	اضلاع متحده‌ی آمریکا
خریداری علوفه برای مواشی	۲۵ هزار دالر	اضلاع متحده‌ی آمریکا
بلاعوض	۱۰۰ تن گندم	اضلاع متحده‌ی آمریکا
حمل و نقل گندم تا بندر کراچی	۳ میلیون دالر	اضلاع متحده‌ی آمریکا
-	۲ هزار تن تخم گندم	شوروی
-	۵ هزار تن علوفه‌ی مواشی	شوروی
-	۵ هزار تن کنجاره	شوروی
باروری زمین کشاورزی	۱۰ هزار تن یوریا	شوروی
خریداری واترپمپ و بومه (بلاعوض)	۲۰۰ هزار دالر	جاپان
راه‌اندازی آب‌های زیرزمینی (قرضه)	۲ میلیون دالر	جاپان
راه‌اندازی آب‌های زیرزمینی (قرضه)	۱۰۰ هزار پوند	انگلستان
تهیه‌ی تجهیزات زراعتی	۸۰۰ هزار مارک	جمهوری فدرال آلمان
جبران خسارات خشکسالی (اعانه)	۱۰۰ هزار دینار	لیبیا
-	۱۵ هزار تن گندم	چین
-	۳ هزار تن جواری	چین
باروری زمین (قرضه)	۱۵ هزار تن کود کیمیایی	کویت
- (قرضه)	۵۶ هزار دالر	عراق
-	۷ هزار تن گندم	کانادا
خریداری کود کیمیایی	۲۰ میلیون ریال	دولت شاهنشاهی ایران
-	۲۵ پایه واترپمپ	هند
-	۵ میلیون روپیه	پاکستان
- (بلاعوض)	۵ هزار تن گندم	ترکیه
-	۳ میلیون روپیه	اندونیزیا
خریداری واترپمپ	۱ میلیون و ۵۰۰ هزار فارتیتو	مجارستان
خریداری واترپمپ (بلاعوض)	۱۱۲ هزار و ۷۹۰ روبل	مجارستان
- (بلاعوض)	۷۰۸ هزار تن گندم	فرانسه
-	۲۰ هزار تن گندم	مؤسسه‌ی مواد غذایی جهان
رفع تأثیرات ناگوار خشکسالی	۲۰ هزار دالر	ملل متحد
رفع تأثیرات ناگوار خشکسالی	۸ هزار پوند	ملل متحد

محمد موسی شفیق بلافاصله پس از آن که بر کرسی نخست‌وزیری تکیه می‌زند، پلان اقتصادی چهارم را به شاه و شورا پیشکش می‌کند. هنوز مشخص نبود که ثمره و نتایج پلان سوم چه بود و چه شد؛ با این حال، حکومت موسی شفیق به رسم سایر آمارها و داده‌های دولتی، کوشید تا ابعاد بودجه و هزینه‌های پلان چهارم را بالاتر و گسترده‌تر از پلان سوم نشان دهد:

کل مصارف عادی پلان سوم: ۲/۲۳ میلیارد افغانی

کل مصارف عادی پلان چهارم: ۳۳/۷۸ میلیارد افغانی

تأدیه‌ی قروض خارجی پلان سوم: ۳/۴ میلیارد افغانی

تأدیه‌ی قروض خارجی پلان چهارم: ۶/۷ میلیارد افغانی

سبسایدی و مصارف متفرقه‌ی پلان سوم: ۷/۲ میلیارد افغانی

سبسایدی و مصارف متفرقه‌ی پلان چهارم: ۵ میلیارد افغانی^۱

قرار بر آن بود که ۴۸ درصد از مصارف بودجه‌ی توسعه‌ای این پلان نیز از طریق کمک‌ها و قروض خارجی تأمین شود. اما از یک سو امضای توافقنامه‌ی رود هیرمند و از سوی دیگر لبریز شدن کاسه‌ی صبر داوودخان، پلان چهارم را در نطفه‌ی از بین برد. با این که توافقنامه‌ی سهمیه‌بندی آب رود هیرمند برای ایران، در تاریخ عقد معاهدات خارجی افغانستان بی‌نظیر بود،^۲ اما بهانه‌ی خوبی به دست جناح پرچم و سایر حامیان داوودخان داد تا علیه نظام شاهی بشورند.^۳ به عموم مردم چنین تلقین شد که شاه و به‌ویژه نخست‌وزیرش، آب افغانستان را به ایران بخشیده‌اند. در دورانی که خشکسالی کمر مردم را خم کرده بود و امید روستائینان از شعار «خدا، وطن، شاه» به همان وطن و رحم طبیعت و فراوانی آب و باران تقلیل یافته بود، خیر بخشش آب رود هیرمند به کشور همسایه، غیر قابل تحمل می‌نمود. دولت ظاهرشاهی که نه ساختار سیاسی اش پاسخگوی تغییرات و تحولات سیاسی - اجتماعی ش بود، نه می‌توانست اقتصاد فلاکت‌زده‌ی کشور را سمت‌وسو دهد و نه هم از پس وام‌ها و قروضی که از کشورها و قدرت‌ها گرفته بود بر می‌آمد، سرانجام در برابر نظامی متمرکزتر، مقتدرتر و حاکمی مستبدتر و بی‌پروا تر فرو ریخت و برای همیشه به تاریخ پیوست. شاید این تقدیر جهانی ما بود. شاید کودتا هم صلاحیت این را داشت تا به ما گوشزد کند که نظام شاهی - در بهترین حالتش - هرزه‌علفی ست که سرانجام باید کنده شده و به دور انداخته شود.

۲۶ سرطان: اصلاحات ارضی، ملی‌سازی بانک‌ها و حزب انقلاب ملی

داوودخان در بیانیه‌ای که پس از کودتا به نشر سپرد، نظام شاهی افغانستان را ناکارآمد خواند و با حمله به نخست‌وزیران بعد از دوره‌ی نخست‌وزیری خویش، نوشت که «... امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک به یک دموکراسی تقلبی که از ابتدا تهداب آن بر عقده‌ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، دروغ و ریا و مردم‌فریبی استوار گردیده بود، تبدیل گردید.»^۱ داوودخان خود با امیدهای فراوان وارد شد. به نظر می‌رسید که همه چیز را از بنیان تغییر خواهد داد. یک چیز از همان آغاز کودتا مشخص بود؛ این که تغییرات انقلابی هیچ دخل و ربطی بر سیاست صلب و سخت و دیکتاتورمآبانه‌ی داوودخان ندارد و اتفاقاً هر تغییری در امتداد این سیاست جاری خواهد شد. اما برای مردم فلاکت‌زده و خسته از نیم قرن تاخت و تاز شاه و شاهزاده، چه تفاوتی می‌کرد که اداره‌ی «ضبط احوالات» نظام شاهی به اداره‌ی «مصونیت ملی» نظام جمهوری تغییر یافته است.^۲ سال‌های نخست جمهوری گرایش به چپ بسیار مشهود بود. در سالنامه‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ تقریباً مصاحبه‌ای از داوودخان یافت نمی‌شود که در آن به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به سوسیالیسم افغانی یا سوسیالیسم اسلامی و به تعبیر دقیق‌تر سوسیالیسم عرفی اشاره نشده باشد. داوودخان حتی در همان صفحه‌ی دوم بیانیه‌ی ۲۶ سرطان در سطر دهم، نخست پاراگراف را این‌طور نوشته بود:

«من برای سعادت آینده‌ی وطن خود جز قائم ساختن یک دموکراسی واقعی و مقبول که اساس آن

۱. سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۱، ص ۲۶۵

۲. رک: فرمان پادشاه افغانستان درباره‌ی معاهده‌ی بین افغانستان و ایران راجع به آب رود هلمند، نشریه‌ی ارتباطات عامه وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۱

۳. موسی شفیق بهای بستن پیمان حقابه‌ی ایران از رود هیرمند و بی‌اعتنایی به مسئله‌ی پشتونستان را پرداخت و پس از کودتای ۷ ثور بلافاصله تیرباران شد.

۱. بیانیه‌ی تاریخی ۲۶ سرطان رهبر ملی شاغلی محمد داوود به قلم خودشان، بی‌تا، بی‌جا، صص ۳ و ۴

۲. افغانستان معاصر؛ تاریخ مبارزات و بقای یک ملت، امین صیقل، ترجمه‌ی محمدنعیم مجدودی، کابل: سعید، ۱۳۹۴،

بر خدمت به خلق و طبقه‌ی...»

اما پس از مدتی تأمل و دقت بر تندروی‌اش، روی دوواژه‌ی «خلق» و «طبقه» خط می‌کشد و پاراگراف را تصحیح می‌کند:

«من برای سعادت آینده‌ی وطن خود جز قائم ساختن یک دموکراسی واقعی و مقبول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم.»

البته برای دریافت گرایش ابتدایی داوودخان به چپ‌نیزی نیست پی این نشانه‌ها را بگیریم. دوستی و نزدیکی وی به پرچمی‌ها از یک سو و تمایلش به الگوهای دولت‌داری در بلوک شرق از سوی دیگر همه چیز را واضح می‌ساخت. در ادامه می‌کوشیم تا تداوم منطقی اخذ سیاست‌های دولت‌محور، حزب‌محور و غیردموکراتیک جمهوری داوودخان را در جمهوری دموکراتیک افغانستان - ابتدا خلق و سپس پرچم - نشان دهیم. داوودخان پس از استقرار دولت کودتایی، طی نامه‌ای، با اشاره به تغییر و تحولات اقتصادی دولت شاهی، از پلان اول و دوم اقتصادی دفاع کرد، اما پلان سوم اقتصادی را پلانی نام‌نهاد خواند. سپس با لحنی تند به «سیاست درهای باز» نظام شاهی تاخت و این سیاست را یکی از عوامل عمده‌ی بحران اقتصادی در کشور دانست. در بخش راه‌حل‌ها و دورنمای دولت جمهوری، از کنترل دولت بر بازار سخن گفت و اصلاحات ارضی را «برای منافع اکثریت مردم افغانستان یکی از اقدامات عمده در پروگرام اصلاحات بنیادی خویش» در نظر گرفت. حتی مستقیماً شیوه‌ی تولید، فرآوری و توزیع غلات در اروپای شرقی را به کار بست و اظهار داشت که «کوپراتیف‌ها و شرکت‌های تعاونی زراعتی تولید و مصرف به اشتراک اکثریت زارعین و به نفع آنان، به وسیله‌ی دولت جمهوری تأسیس خواهد شد.»

با این حال به نظر می‌رسید که تعریف داوودخان از سوسیالیسم عرفی - که به قول خودش با روح اسلام نیز در تضاد نیست^۱ - یک تعریف من‌درآوردی و پادروا بود. در سال ۱۳۵۳ - یعنی دو سال پیش از گردش به راست - سیاست اقتصادی افغانستان را در امتداد سیاست دولت شاهی و اقتصاد مختلط و رهبری شده بیان کرد. با این‌که تصور عموم روشنفکران چپ بر آن بود که جمهوری قانون سرمایه‌گذاری خصوصی را لغو خواهد کرد، داوودخان صرفاً دستور تعدیل برخی از مواد آن را داد. این تعدیل در مواردی حتی به نفع سرمایه‌داران انجامید. داوودخان در ۱۳۵۴ همان‌طور که وعده داده بود، بانک‌های کشور را ملی اعلام کرد: «متکی به اهداف انقلاب و سیاست اقتصادی دولت

جمهوری به سلسله‌ی اصلاحات بنیادی در وضع اقتصادی و اجتماعی کشور دولت فیصله نمود تا بانک‌ها و امور بانکداری در افغانستان ملی گردد. این فیصله به تأسی از مشی دولت جمهوری به منظور ایجاد یک اقتصاد سالم در سکتورهای دولتی و خصوصی، استفاده از منابع مالی داخل کشور به طریق مؤثر، از دیاد تولیدات ملی و بالاخره نیل به اهداف انقلاب دولت جمهوری صورت گرفته است.»^۲ اما در عمل زمینه را برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی مهیا ساخت. در سال ۱۳۵۳، ۶۰ درخواست کلان سرمایه‌گذاری و در سال ۱۳۵۴، نزدیک به ۲۰۰ درخواست به وزارت پلان سپرده شد. داوودخان ریاستی را نیز زیر نام «ریاست انکشاف سرمایه‌گذاری‌های خصوصی» در وزارت پلان ایجاد کرد. این وزارت در سال ۱۳۵۵ طرح پلان هفت سال‌های که قبلاً تدوین شده بود را عملی ساخت. باز هم طبق معمول، پیش‌بینی شده بود که بخش عمده‌ای از هزینه‌ها و مصارف پلان از کمک‌های خارجی تأمین گردد. داوودخان نیز برای عملی کردن پلان و تطبیق بخشی از شعارهایی که سر داده بود، به غرب و شرق سفر کرد و کوشید تا میان خواسته‌های مختلف و حتی متضاد وام‌دهندگان توازن برقرار سازد.

با این‌که خاستگاه اعتراض داوودخان علیه نظام شاهی، دروغ و ریا و عوام‌فریبی سردمداران این نظام بود؛ اما، جمهوری خود در این زمینه چیزی کم نگذاشت و تا آنجا که امکان داشت، پیرامون سیاست‌هایش حرافی و بزرگنمایی کرد. جدا از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آتشین و دفاع از حق مردم و حقوق بشر و دموکراسی و سوسیالیسم عرفی، دولت رسماً در سلسله‌شماره‌های «معلومات احصائیوی افغانستان» یا از آمارهای فرضی استفاده می‌کرد، یا حیاتی‌ترین ارقام رشد و توسعه را تخمین می‌زد و یا هم آن‌ها را دستکاری می‌کرد. شاید تصورش این بود که در آینده هرگز کسی پی این آمار و ارقام را نخواهد گرفت. مثال‌های بسیاری را می‌توان در اینجا ذکر کرد. من به عنوان نمونه آمار رسمی قوای بشری را در سال ۱۳۵۴ درج کرده‌ام. این آمار ابتدا با این جمله آغاز می‌شود: «از این‌که تا حال سرشماری مکمل نفوس کشور صورت نگرفته، بناءً ارقام و اعداد نیز در این زمینه به صورت تخمینی و تقریبی سنجش گردیده است.» و آمار قوای بشری با این جمله نیز خاتمه می‌یابد: «سنجش واقعی قوای بشری در ممالک رویه‌انکشاف یک عملیه‌ی مشکل است؛ زیرا به استثنای سکتور عامه و صنایع بزرگ خصوصی و ملی در دفاتر و دوایر ثبت می‌باشد. تثبیت تعداد افراد شامل وظیفه در دیگر سکتورها خصوصاً صنایع دستی، تجارت، پیشه‌های آزاد و غیره در شرایط فعلی یک امر بسیار پیچیده و مشکل است.»^۳

۱. سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴، ص ۳۷۶

۲. همان، ص ۵۱۴

۳. معلومات احصائیوی افغانستان (۱۳۵۲ - ۱۳۵۴)، صدارت عظمی، کابل: اداره‌ی مرکز احصائیوی افغانستان، ۱۳۵۵، ص ۱۹

مبنی بر فرضی بودن و بنابراین غیر علمی بودنش، نه تنها در آن زمان مورد استفاده - و بهتر بگوییم، سوء استفاده - دولت و دمودستگاهش قرار گرفت که حتی وارد بسیاری از کتاب‌های تاریخی ای شد که بعدها نوشته شدند. این آمار اندک اندک همانند هر امر غلوآمیز و غیر واقعی دیگر به درون کتاب‌های مکتب و دانشگاه نیز خزید و جا باز کرد. نکته‌ی قابل توجه دیگر در این آمار حذف زندانیان از فهرست افراد فعال جامعه است. با این که دولت نادرشاه، ظاهرشاه و داوودخان شیرازه‌ی جان محبوسین را کشیده بودند؛ اما، در اینجا کل زندانیان - که شمارشان هم کم نبود - در فهرست کودکان و کلان‌سالان غیر فعال و بی‌کاره جا داده شدند.

عوام‌فریبی بزرگ در حوزه‌ی سیاست رخ داد. داوودخان در اوج دیکتاتوری و اشتیاق به استبداد و خودرأیی‌اش، باز هم از دموکراسی حقیقی و حقوق مردم و کمک به مستضعفان سخن می‌گفت. این عوام‌فریبی بسیار خطرناک بود و عواقب ناگواری در پی داشت. در واقع حکومت تره‌کی و امین و سپس کارمل و نجیب همین روش را برای سرکوب دگراندیشان، روشنفکران و فریب مردم و جامعه‌ی جهانی به کار بستند. تعریف داوودخان و دارودسته‌اش از دموکراسی حقیقی مشخص بود. کافی ست سالنامه‌ی ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ را ورق بزنیم. در صفحات نخست با تشکیلات تازه‌ای زیر نام «حزب انقلاب ملی» برمی‌خوریم. اساسنامه‌ی این حزب پس از انفاذ قانون اساسی جدید، برای تأیید نهایی به یک کمیسیون سپرده شد. حزب انقلاب ملی مشخصه‌ی چیزی بود که سال‌ها در مخیله‌ی داوودخان چرخ می‌زد: تشکیل دولت تک‌حزبی. البته حزب انقلاب ملی، می‌کوشید ملی باشد. بنابراین، از تمامی احزاب و جریان‌ها خواست تا با وی یکجا شده و نماد اراده‌ی جمعی و ملی گردند؛ ولی با ضمیمه‌ی این شعار: یا با ما یا علیه ما. داوودخان در بیانیه‌اش «به مناسبت چهارمین جشن فرخنده‌ی جمهوری»^۱ با استفاده از نام دهقانان و کارگران و زحمتکشان چنین می‌گوید: «انکشاف کشور و اعمار یک افغانستان نوین فقط در نتیجه‌ی فعالیت قدرت‌های اکثریت مردم یعنی دهقانان، کارگران، جوانان و منورین در چوکات یک جنبش وسیع تحت رهنمایی یک حزب مترقی و ملی به وجه بهتر میسر شده می‌تواند.» اساس این «حزب مترقی و ملی» در قانون اساسی ۱۳۵۵ گذاشته شد. دموکراسی جمهوری نیز همانند سوسیالیسم‌اش عرفی بود و بنابراین هیچ حدومرز مشخص و هیچ خط فکری ثابت و درستی نداشت. در نتیجه هم ضد دموکراسی بود، هم ضد سوسیالیسم. به طور مثال، در فصل پنجم، ماده‌ی چهارم و هشتم قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان چنین می‌خوانیم: «ملی جگره‌ی افغانستان مظهر اراده‌ی مردم آن است و از قاطبه‌ی ملت نمایندگی می‌کند.»^۲ با این که عبارت «جگره‌ی ملی» باز و طبق معمول یک واژه‌ی ترکیبی من‌درآوردی است که جانشین مجلس نمایندگان یا در کل

صدارت عظمی
اداره‌ی مرکز احصائیه‌ی افغانستان
آمریت دیموگرافی - سرشماری - قوای بشری
تخمین و سنجش توزیع قوای بشری کشور در سال ۱۳۵۴
(نفوس شهری، دهاتی و کوچی)

اطفال غیر فعال	(۰ الی ۱۵ سال)	اناث و ذکور	۷۲۰۹۰۰۰ نفر
جوانان مستعد به کار	(۱۵ الی ۶۰ سال)	اناث و ذکور	۸۷۱۸۰۰۰ نفر
کلان‌سالان غیر فعال	(۶۰ سال به بالا)	اناث و ذکور	۷۳۸۰۰۰ نفر
مجموع تعداد قوای بشری			۴۹۴۸۰۰۰ نفر
مصرفین			۱۰۰ فیصد
			۴۶۰۵۰۰۰ نفر
			۹۳/۱ فیصد

من جمله:

الف؛ در سکتور عادی تولیدی	۳۸۹۰۰۰۰ نفر	۷۸/۶ فیصد
زراعت، مالداري و جنگلات	۳۳۳۰۰۰۰ نفر	۶۷/۳ فیصد
صنایع، معادن و صنایع دستی	۳۵۰۰۰۰ نفر	۷/۱ فیصد
ساختمان و امور جیولوژی	۱۳۰۰۰۰ نفر	۲/۶ فیصد
ترانسپورت و مخابرات	۸۰۰۰۰ نفر	۱/۶ فیصد
ب؛ در سکتورهای غیر تولیدی	۷۱۵۰۰۰ نفر	۱۴/۵ فیصد
معارف و صحیه	۵۰۰۰۰ نفر	۱ فیصد
تجارت	۲۰۰۰۰۰ نفر	۴ فیصد
مأمورین و اجیران دواير رسمی	۹۰۰۰۰ نفر	۱/۸ فیصد
سایر خدمات غیر تولیدی	۳۷۵۰۰۰ نفر	۷/۶ فیصد
ج؛ ذخیره‌ی قوای بشری	۳۴۳۰۰۰ نفر	۶/۹ فیصد

طنز ماجرا در این بود که همین آمار، همین رقم حیرت‌آور ۶/۹ درصدی نرخ بی‌کاری یا رقم کمتر از نیم میلیون شمار دهقانان، دامپروان و دامداران سراسر کشور، با وجود اقرار صریح اداره‌ی احصائیه

۱. سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶، ص ۸ به بعد
۲. همان، ص ۱۷۷

شورا شده است؛ اما، در نگاه اول امیدوارکننده به نظر می‌رسد. این امیدواری بیشتر هم می‌شود آنگاه که می‌شنویم که قرار بر آن بود تا ۵۰ درصد اعضای این جرگه از میان کارگران و دهقانان انتخاب شود. اما به ناگاه ماده‌ی بعدی ما را در می‌نوردد: «اعضای ملی جرگه که ۵۰ فیصد آن را دهقانان و کارگران تشکیل می‌دهد، از جانب حزب پیشنهاد و از طریق انتخابات آزاد، عمومی، سری و مستقیم مطابق با احکام قانون برای مدت چهار سال از طرف مردم انتخاب می‌شوند.» یعنی با این که مردم نمایندگان‌شان را انتخاب می‌کنند؛ اما، ناگزیرند این نمایندگان را از جمع کسانی که حزب انقلاب ملی برایشان مشخص ساخته‌گزينش کنند. نباید فراموش کرد که ملی جرگه ربطی به لویه جرگه^۱ ندارد. دومی را نیز قانون اساسی دولت جمهوری پیش‌بینی کرده بود. جزء تکمیل‌کننده‌ی دموکراسی جمهوری داوودخان فصل هفتم، ماده‌ی هفتادوششم قانون اساسی ست. آنجا که حکم می‌کند «رئیس جمهور پس از نامزدشدن از طرف حزب، از طریق لویه جرگه به اکثریت دوثلث آراء اعضاء برای مدت شش سال انتخاب می‌گردد.» پس رئیس جمهور از مجرای حزب، یعنی حزب انقلاب ملی نامزد می‌شود و جرگه‌ای که اکثریت مطلقش توسط رئیس جمهور قبلی گزينش شده‌اند به نامزد کرسی ریاست جمهوری رأی می‌دهد.

اکنون به راحتی می‌توان تشخیص داد که چقدر کار خلق و پرچم برای بنیان‌گذاری یک دولت تک‌حزبی پس از کودتای ۷ ثور ساده بوده است. سیاست جمهوری دموکراتیک افغانستان همان سیاست دولت جمهوری افغانستان بود؛ صرفاً چند نام تغییر کرد و میزان سرکوب و فشار در دوره‌هایی زیاد یا کم شد. حزب انقلاب ملی به حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سپس به حزب نمایشی پدر وطن تغییر نام داد. سوسیالیسم در سطح ماند و اتفاقاً تأکید بر قوای نظامی شدت یافت. اگر داوودخان فریب کمک‌های آمریکا و شاهنشاهی ایران را نخورده بود و فشار را بر جناح خلق و در اواخر بر پرچم زیاد نمی‌کرد، اگر شوروی را از خود دلسرد نمی‌ساخت و اعتماد اقرار شوروی را از دست نمی‌داد، شاید هرگز کودتای ۷ ثور رخ نمی‌داد. زیرا خلق و به ویژه پرچم خود را در دولت جمهوری یافته بودند. چپ رادیکال-شعله‌ی جاوید و همراهانش-درگیر انشعاب‌های خود بود و نفوذ چندان در نیروهای پولیس و ارتش نداشت. داوودخان از تب پشتونستان خواهی خارج شده بود و اگر کمک میلیاردری ایران به دستش می‌رسید، نه تنها پلان هفت ساله را تطبیق می‌کرد که حتی می‌توانست نظامش را برای دهه‌ها تضمین کند.

۱. ماده‌ی شصت و پنجم: در افغانستان لویه جرگه عالی‌ترین مظهر قدرت و اراده‌ی مردم آن است. لویه جرگه مرکب است از: اعضای ملی جرگه، اعضای شورای مرکزی حزب، اعضای حکومت و شورای عالی قوای مسلح، اعضای استرته محکمه، ۵ الی ۸ نفر نماینده از هر ولایت و ۳۰ نفر [از] اعضای که به وسیله‌ی فرمان از طرف رئیس جمهور تعیین می‌شود.

۱۳۵۱- انشعاب سازمان‌هایی از شعله‌ی جاوید

سازمان رهایی در «تاریخچه‌ی سازمان رهایی افغانستان»^۱ دلایل انشعاب از سازمان جوانان مترقی (شعله) را چنین خلاصه می‌کند:

- نبود فضای سالم برای پیشبرد مبارزه‌ی ایدئولوژیک

- شنیده نشدن انتقادات ما از طرف رهبری س.ج.م

- آشفتگی فکری درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله‌ی جاوید

- فقدان مشی تئوریک سیاسی روشن

- عدم وجود نقشه و سیاست برای فعالیت علمی و پیوند با توده‌ها

- شکست مشی سازمان جوانان مترقی و جریان تحت رهبری آن^۲

بیشتر انتقادات به فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌های شخص اکرم یاری در قبال مسائل درون‌سازمانی و تحولات سیاسی - اقتصادی کشور بود. اگر اکنون و با این فاصله به انتقادهایی که ابتدا از طرف گروه انقلابی خلق‌های افغانستان (سازمان رهایی افغانستان) مطرح شده بود نگاهی بیاندازیم، دقیقاً متوجه نخواهیم شد که این انتقادات بر چه اساسی شخص یاری را هدف گرفته بودند و واقعاً در آن زمان در درون سازمان جوانان مترقی چه گذشته است. سازمان رهایی به رهبری دکتر فیض احمد با این که تا مدت‌ها تأکید داشت که انشعابش از شعله از سر ناگزیری بوده؛ اما، سرانجام در مقاله‌ی «چند انتقاد بر جزوه‌ی با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش می‌رویم»^۳ (۱۳۵۵) به اشتباهات سازمان

۱. تاریخچه‌ی سازمان رهایی افغانستان، نشر انترنتی: بی تا

۲. همان، صص ۱۰ و ۱۱

۳. چند انتقاد بر جزوه‌ی با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش می‌رویم، نشر انترنتی: ۱۳۵۵

در بحث انشعاب از شعله اشاره کرد و به صورت ضمنی این انشعاب را عجولانه خواند. نکته‌ی مهم دیگر اعتراف شخصی دکتر فیض احمد به حمله‌ی تند و بی‌مورد به اکرم یاری و عبدالرحمان محمودی و همانند دانستن شعله با خلق و پرچم است. به هر حال کار از کار گذشته بود و به دلیل انشعاب سازمان‌رهایی و سپس ساما و پس از آن، سازمان‌رهایی بخش خلق‌های افغانستان (سرخا) از بدنه‌ی شعله، سازمان جوانان مترقی در سال ۱۳۵۴ به کلی از هم فروپاشید و مایه‌ی خوشحالی جناح راست بروکرات، راست مذهبی و احزاب خلق و پرچم شد. سازمان‌رهایی در تاریخچه‌ی سازمان به اشتباهات سازمانی و سازماندهی و بسیج نیروهایش نیز اشاره کرده است. من این موارد را خلاصه کرده‌ام:

- پراکندگی نیروها در پی گسیل شتابزده و بی‌برنامه‌ی شان به روستاها

- عدم گسترش مبارزات سازمانی به سطح جامعه در پی عملی نشدن مشی توده‌ای

- عدم ارائه‌ی تحلیلی مشخص از شرایط موجود و در پی آن، عدم شناخت خطوط و نقشه‌های

سوسیالیسم (جناح خلق و پرچم)

- نبود تقسیم کار سازمانی

- عدم رعایت اصل پنهان‌کاری

- بی‌انضباطی

- پایین بودن معیارهای عضوگیری

- نبود تجربه‌ی کار توده‌ای^۱

با این‌که بعدها سازمان‌رهایی افغانستان کوشید تا دوباره همه‌ی مائوئیست‌ها را دور هم جمع کند؛ اما، این عمل نتیجه‌ی معکوس داد و در سال ۱۳۵۴، گروه «اخگر» از این سازمان انشعاب کرد. سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) نیز که تحت رهبری معجید کلکانی از شعله جدا شده و در سال ۱۳۵۳ به سازمان‌رهایی پیوسته بود، در سال ۱۳۵۷ و پس از کودتای ثور از این سازمان برید.

با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم

رساله‌ی حاضر چکیده‌ی نظرات رفقای است که بیش از دو سال قبل از جریان شعله‌ی جاوید بریدند. انتشارش به خاطر آن است تا ما اختلافات خویش را با خط مشی «سازمان جوانان مترقی» که جریان را رهبری می‌کرد، در سطح وسیع‌تری به منظور آگاهی بیشتر توده‌های روشنفکر و خلق و ایجاد پیوندی رزمنده با آنان جهت پیشروی در راه انقلاب، مطرح نموده باشیم. متن نوشته شده در روزهای پیش از کودتای ۲۶ سرطان تهیه شده بود که چون از نظر ما حادثه‌ی مذکور یک تغییر پیش‌پاافتاده‌ی شکلی می‌باشد و مسائل انقلاب کشور کماکان به حال خود باقی‌ست، از این رو تجدیدنظر در برخی قسمت‌های نوشته را ضروری ندانستیم. این نوشته مسلماً دارای نقایص و کمبودهاست؛ ولی، معتقدیم که کمبودها و مرزها را می‌شود با بحث و اقناع به شیوه‌ی صحیح کمونیستی و رفیقانه از میان برد. بناءً از همه‌ی مارکسیست-لنینیست‌ها، از همه‌ی آنانی که عشقی بزرگ نسبت به خلق اسپر ما در دل دارند، می‌خواهیم با این نوشته برخوردی انتقادی و سازنده از موضع خلق نمایند تا بتوان با تبادل نظر و آموزش و همکاری متقابل به وحدت رسید و فشرده گام برداشت، امری که در این روزگار باید مقدمتر از هر چیزی و با شرافت طالبش باشیم.

پیشگفتار

عصر ما عصر اضمحلال امپریالیسم، سوسیالیسم و گرایش خلق‌ها به انقلاب است. امپریالیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکا و سوسیالیسم به سردمداری اتحاد شوروی بر سر تقسیم و بلعیدن جهان، ضمن تبانی با یکدیگر مشغول رقابت و کشمکش اند. بحران‌ها روز افزون و

۱. تاریخچه‌ی سازمان‌رهایی افغانستان، نشر انترنتی: بی‌تا، ص ۱۳

لاینحل آن‌ها در امور سیاسی و اقتصادی و نیروی پرتوان جنگ سرخ توده‌ای در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین فشارهای سهمگینی است که یقیناً این دو جهان‌خوار را تا زمان امحای کامل آن‌ها خواهد فرسود. آن‌ها ضمن ساخت‌وباخت با یکدیگر مرتکب جنایات نابخشودنی‌ای علیه خلق‌ها گردیده‌اند. خلق‌ها اگر از یک‌سو نسبت به ماهیت امپریالیستی و ضد انقلابی حزب و دولت شوروی شک ندارند از دیگر سو حزب و دولت چین را با ماهیت انقلابی و انترناسیونالیستی اش مایه‌ی امید و پشت‌گرمی خود دانسته و در نبردهای رهایی‌بخش‌شان آن را استوار در کنار و یاور خویش می‌یابند. در مقیاس کشورهای مختلف سا و احزاب مارکسیست-لنینستی در مبارزه‌ای شدید و همه‌جانبه با رویونیسم و انواع اپورتونیسم قویاً رشد یافته و با بسیج و تشکیل هر چه بیشتر توده‌ها آنان را در پیکار قطعی علیه امپریالیسم آمریکا و شوروی و ارتجاع رهبری می‌نمایند. حماسه‌ی پر جلال خلق ویتنام و پیروزی قریب‌الوقوع خلق کمبودیا و سایر خلق‌های به‌پاخاسته همراه با پشتیبانی چین توده‌ای و غیره دول سوسیالیستی، الهام عظیمی برای خلق‌ها و پیشاهنگشان در ایمان و ایستادگی روی مبارزه است. برای انقلاب کردن باید به اندیشه‌ی مائو تسه‌دون این قله‌ی مارکسیسم-لنینیسم زمان ماتکیه کرد؛ ولی تسلط یافتن به مارکسیسم-لنینیسم [و] اندیشه‌ی مائو تسه‌دون بدون شناخت و گسترش انتقاد از رویونیسم و انواع اپورتونیسم ممکن نیست. فقط با مبارزه و طرد همیشگی اپورتونیسم می‌توان به مواضع صحیح پرولتاریایی دست یافته و از راه راستین انقلاب انحراف نجست.

در کشور ما نخست رویونیست‌ها (احزاب خلق و پرچم) خواستند با کاشتن تخم خیانت و ضد انقلاب بر جنبش فرمانروا بوده و آن را به مذاق اربابان داخلی و روسی‌شان برابر سازند؛ ولی از آنجا که به‌طور هویدا در جبین، داغ وطن‌فروشی و خیانت به خلق داشتند نتوانستند توده‌ها و روشنفکران انقلابی را به سوی خود بکشانند. «سازمان جوانان مترقی» (س. ج. م) جریان «شعله‌ی جاوید» را با نام اندیشه‌ی مائو تسه‌دون به راه انداخت که به اثر فقدان جنبش مارکسیست-لنینیستی در گذشته و نازل بودن سطح آگاهی روشنفکران از م. ل. ا در مدت کوتاهی، سیلی از روشنفکران به طرف این جریان به اصطلاح پیرو اندیشه‌ی مائو تسه‌دون، ضد رویونیسم و خواستار انقلاب قهرآمیز، رو آوردند. اما «س. ج. م» با خطمشی ایدئولوژیک و سیاسی منحرفش با «م. ل. ا» برخورد ضد انقلابی نمود و صدمات جدی فراوانی بر پیکر انقلاب میهن ما وارد ساخت. ما نیز مشتاقانه و با حرارت «جریان دموکراتیک نوین» را قبول کرده بودیم. لیکن با گذشت زمان و بالا رفتن نسبی درک رفقا از اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و مطالعه‌ی تجارب مبارزات کمونیست‌های کشورهای مختلف توانستیم به ماهیت اپورتونیستی «س. ج. م» و جریان به رهبری بی‌بریم. رفقا به بررسی و بحث‌ها پرداخته و باغنی‌تر ساختن شناخت خویش از شعله‌ی جاوید در زمینه‌ی ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی، در سال ۱۳۵۱ به مبارزه‌ی رویاروی علیه

«رهبران» و گردانندگان جریان «شعله‌ی جاوید» تصمیم گرفتند و علیرغم لجن‌پاشی‌ها و سبک‌برخورد ضد کمونیستی «رهبران» با رهنما قرار دادن اندیشه‌ی مائو تسه‌دون موفق شدند [از] اپورتونیسم «شعله‌ی جاوید» بریده و بین راه بورژوازی او و راه پرولتاریایی حد فاصل ایجاد نمایند. ما به این نکته به خوبی آگاهیم که هنوز به علت پایین بودن درک ما از م. ل. ا و نداشتن پیوند عمیق با توده‌های کارگر و دهقان و بالاخره چند سال تأثیر مشی منحرف «رهبران»، دارای کمبودها و نواقص زیادی هستیم. لیکن معتقدیم که با اساس قرار دادن اندیشه‌ی مائو تسه‌دون، تجدید تربیت خویش در میان توده‌ها، به کار بستن انتقاد و انتقاد از خود و مبارزه‌ی بلاوقفه علیه اپورتونیسم در اشکال گوناگون خواهیم توانست در یگانه راه واقعی و ظفر بخش انقلاب-راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات-گام نهیم. اگر چه راه طولانی و توفان‌ها در پیش است؛ اما، با نیروی عظیم خلق و قطب‌نمایی چون اندیشه‌ی مائو تسه‌دون قادریم دریا‌های متلاطم را در نور دیده و کشتی انقلاب را به ساحل پیروزی رسانیم. «تجربیات تاریخی» قابل توجه است. درباره‌ی مشی و نظریه باید پیوسته و مکرر صحبت کرد. نباید آن‌ها را تنها با عده‌ی قلیلی در میان گذاشت. باید همه‌ی توده‌های وسیع انقلابی را از آن‌ها آگاه ساخت. «اصل انتقاد از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از اشتباهات آینده و معالجه‌ی بیماری به منظور نجات بیمار را باید اجرا کرد تا آن‌که به این هدف دوگانه یعنی تشخیص دادن حق از ناحق در زمینه‌ی ایدئولوژیک و متحد ساختن رفقا نایل آئیم... «مائو تسه‌دون»

طرح مسئله- دو برخورد متضاد

مارکسیسم-لنینیسم اندیشه‌ی مائو تسه‌دون علم رهایی پرولتاریاست. مارکسیسم از آوانی که توسط مارکس و انگلس پدید آمد و بعد به دست لنین، استالین و مائو تسه‌دون به سطح لنینیسم و اندیشه‌ی مائو تسه‌دون ارتقا یافت؛ در دوره‌های معین، یگانه سلاح نیرومند و بی‌شکست خلق‌ها برای نجات‌شان از زیر انواع ستم و غلبه بر ارتجاع بوده است. این را تاریخ گواهی می‌دهد. هم‌اکنون پیروزی خلق‌های تفنگ به‌دست شاهد آن‌ست که وقتی «م. ل. ا» را گروه‌ها، سا و احزاب به درستی فرا گرفته بر آن تسلط یافته و به رهبری خلق برخیزند، چگونه می‌توانند به نیروی بی‌مانند آزادکننده و ظفر بخش بدل گردند. ما هم خواستار از بند رستن خلق پر رنج خویش هستیم و در [این] راه جز به «م. ل. ا» نمی‌توانیم تکیه کنیم. ولی، برای ما که دیری نیست از جریان شعله‌ی جاوید بریده‌ایم، ناگزیر اثرات اپورتونیسم آن را با خود داریم، لازم است جهت زدودن کامل آن اثرات ناپاک و پند گرفتن از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از بازگشت آن، ریشه‌های انحراف و سر به‌سنگ خوردن جریان شعله‌ی جاوید به رهبری «س. ج. م»

را بیرون بکشیم. اگر علیه انحرافات و به اصطلاح طرز تفکر «شعله‌ای» قاطعانه و بی‌امان در تئوری و عمل، به مبارزه نرویم، نخواهیم توانست با «م. ل. ا.» برخورد پرولتاریایی داشته و راه انقلاب میهن خویش را در پرتو آن روشن سازیم. واقعاً چرا شعله‌ی جاوید به رهبری «س. ج. م.» با آن همه پرمده‌عایی زشتش نتوانست سودمند به حال جنبش و انقلاب خلق واقع شود؟ با «م. ل. ا.» همواره دو نوع برخورد ناهمگون وجود داشته است: یکی برخورد از موضع طبقاتی پرولتاریایی و دیگری برخورد از موضع خرده‌بورژوازی ضدپرولتاریایی.

برخورد با «م. ل. ا.» از موضع پرولتاریایی:

این اصیل‌ترین و صحیح‌ترین نوع برخورد با «م. ل. ا.» است. با این نوع برخورد قدرت خلاقانه‌ی^۱ «م. ل. ا.» می‌تواند به طور همه‌جانبه در جهت دگرگونی جامعه قرار گیرد. این برخورد جزء لاینفک ایدئولوژی خدمت و اندیشیدن به خلق تادم مرگ می‌باشد. نقطه‌ی حرکت صاحبان یک چنین ایدئولوژی در همه‌ی موارد پیوسته منافع خلق و انقلاب بوده و نه منافع فردی یا گروهی. آنان مسئولیت در برابر منافع خلق را با مسئولیت در برابر سازمان یا ارگان‌های رهبری حزب یکی می‌دانند. تمام عشق و امید آنان در خدمت به توده‌های دهقان و کارگر و بردن اندیشه‌ی مائو تسه‌دون در میان آن‌ها تجلی می‌یابد. این کمونیست‌ها هرگز به منافع خصوصی توجه نکرده، از خودخواهی، فخرفروشی و مسامحه در کار عاری بوده و به قول رفیق مائو تسه‌دون اعتقاد عمیق دارند که ملاک هر گفتار و کردار یک کمونیست باید عبارت باشد از انطباق آن با منافع والای اکثریت قاطع خلق و پشتیبانی از آن‌ها. با این برخورد است که انقلابیون «مارکسیسم را نه فقط از لابلای کتاب‌ها بلکه عمدتاً از طریق شرکت در مبارزه‌ی طبقاتی و کار عملی و تماس نزدیک با توده‌های کارگر و دهقان می‌آموزند.» آنان همان‌سان که رفیق مائو تسه‌دون گفته تئوری مارکسیستی را به منظور عملی ساختن آن و فقط به منظور کاربردش فرامی‌گیرند نه برای آن که آن را در قفس سینه حبس و درباره‌ی آن پرحرفی و اظهار معلومات و فاضل‌نمایی کنند. آنان از شنیدن و پذیرفتن هر انتقادی که به سود امر خلق و انقلاب باشد، هر اسی نداشته و «از ترس معالجه‌ی مرض خود رانمی‌پوشانند»، بلکه برعکس شرافتمندانه به انتقاد و انتقاد از خود پرداخته در راه اصلاح و درمان خویش می‌کوشند. خلاصه آن افرادی که از موضع پرولتاریایی با «م. ل. ا.» برخورد می‌نمایند، توده‌ها را به مثابه‌ی قهرمانان واقعی، سازندگان تاریخ و موتور اصلی انقلاب دانسته، متواضعانه از آن‌ها آموخته، آن‌ها را پشتگاه مطمئن خود قرار داده و با درآمیختن با آن‌ها و بسیج و تشکیل آن‌ها نیروی عظیم لایزال‌شان را به سمت نابودی دشمنانی هر چه خونخوارتر و به ظاهر وحشتناک هدایت می‌کنند. آنان هر چند دچار

اشتباهاتی کردند، هر چند به شکست‌هایی گذرا مواجه شوند، آخر الامر راهشان را به سوی افق روشن پیروزی می‌گشایند... و جریان شعله‌ی جاوید به رهبری «س. ج. م.» با یک‌چنان برخوردی انقلابی و راستین با «م. ل. ا.» به کلی بیگانه بوده و با او برخوردی خرده‌بورژوازی - ضد پرولتاریایی را برگزیده بود.

۱- برخورد خرده‌بورژوازی - ضد پرولتاریایی با «م. ل. ا.»:

این‌گونه برخورد کاملاً در نقطه‌ی مقابل برخورد پرولتاریایی بوده و هسته‌ی آن را ایدئولوژی اندیشه به خود تشکیل می‌دهد. منشأ اجتماعی آن را خرده‌بورژوازی می‌سازد و به شکل سوپژکتویسم در جلوه‌های مختلفش ظهور می‌کند. حاملین این چنین ایدئولوژی و برخورد ضد انقلابی، در هر کاری به منافع پست شخصی خود می‌اندیشند. آن‌ها «م. ل. ا.» را «نه برای نیازمندی‌های پراتیک انقلابی بلکه فقط برای نفس آموزش نه برای حل مسائل تئوریک و تاکتیک انقلاب» بلکه به خاطر تشخص و شهرت حاصل کردن و ارباب توده‌ها و به دام انداختن روشنفکران مطالعه می‌کنند. آنان به مارکسیسم نه به مثابه‌ی رهنمای عمل بلکه به مثابه‌ی دگم‌های بی‌جانی می‌نگرند که به درد خودنمایی و افاده‌فروشی‌شان می‌خورد. رفیق مائو تسه‌دون گفت: «تئوری مارکس - انگلس - لینین و استالین دارای اعتبار [ی] جهان‌شمول است. ما باید به این تئوری نه به عنوان یک دگم؛ بلکه چون رهنمای عمل بنگریم. آموزش فقط یاد گرفتن عبارات و جملات مارکسیستی - لنینیستی نیست، بلکه یاد گرفتن «م. ل. ا.» به مثابه‌ی علم انقلاب است.» این افراد انقلاب نمی‌خواهند و بناءً هیچگاه هم به جوش خوردن با توده‌ها فکر نمی‌کنند. نه این که توده‌ها را نیروی محرکه و آفرینندگان تاریخ نمی‌دانند؛ بلکه به تحقیر و توهین توده‌ها برخاسته خود را جای آن‌ها می‌نشانند. آنان ذهن خود را مقدم بر واقعیات دانسته و از این جهت قادر نیستند، سیاست‌های منطبق بر شرایط مشخص وضع نمایند و برقراری پیوسته‌ی پیوند تئوری و عمل با مواضع نقاط نظر و اسالیب مارکسیستی - لنینیستی پیشاهنگ خلق را سازمان داده آن را طایفه‌دار جنبش انقلابی گردانند. کمونیست‌ها تنها با برخورد پرولتری با «م. ل. ا.» می‌توانند به آرمان پرشکوه انقلابی خویش جامعه‌ی عمل پیوشانند.

به نظر ما علت این که چرا «س. ج. م.» نتوانست سهمی در راه انقلاب میهن ما ادا کند، باید در برخورد غلط و خرده‌بورژوازی آن به «م. ل. ا.» جست. اگر چه برخی موارد عمده‌ی اشکال و نتایج برخورد خرده‌بورژوازی و صرفاً کتابی به «م. ل. ا.» را برشمردیم ولی در وجود «س. ج. م.» به حیث نمونه‌ی تپیک می‌توانیم مثال‌های متعددی در زمینه ارائه نمائیم. همه‌ی انحرافات تئوریک و عملی «س. ج. م.» که بخشی از آن‌ها را در صفحات بعدی از نظر خواهیم گذرانند، محصول برخورد خرده‌بورژوازی - ضد پرولتری «هیئت رهبری» با «م. ل. ا.» و اندیشه مائو تسه‌دون، ناشی از سوپژکتویسم تیره‌ای است که سرا

پای آن‌ها را فرا گرفته بود و در ساحات مختلف شیوه‌ی آموزش، سبک بر خورد و فعالیت‌های علمی به اشکال دگماتیسم، امپریسم، سکتاریسم و الگوسازی تظاهر می‌کرد. نزد «رهبران» هر کس مقداری کلمات و جملات مارکسیستی در حافظه داشت و طوطی‌وار آن‌ها را بر زبان می‌آورد، مارکسیست بود. مارکسیسم آن‌ها مارکسیسم دگماتیک و مبتذل بود. به قول رفیق مائو تسه‌دون «مارکسیسم دگماتیک هرگز مارکسیسم نیست، بلکه ضد مارکسیسم است.» آنان اگر چه رساتر از همه از اندیشه‌ی مائو تسه‌دون حرف می‌زدند؛ ولی، طی هشت سال موجودیت خود نتوانستند به اصل اساسی «م. ل. ا» یعنی وحدت تئوری و عمل دست یابند، مسائل انقلاب کشور ما را با مواضع، نقاط نظر و اسلوب مارکسیستی - لنینیستی بررسی و حل نموده و سیاست‌ها و تاکتیک‌های متناسب با شرایط معین جامعه، وضع کنند. آن‌ها را واقعاً ایدئولوژی اندیشه‌ی به خود کور ساخته بود. جز به اصطلاح معروف شدن و «رهبر» شدن توجه نداشتند، انتقاد را مساوی با بر باد رفتن «حیثیت» و بی‌آبرویی کامل دانسته «خود را مصون از هر خطا و بزرگترین شخصیت این دنیا می‌پنداشتند و مانند فرستادگان امپراتور به همه جا می‌شتافتند.» این اندویدوالیست‌های^۱ مقامپرست که خود را مافوق و معلم توده‌ها فکر می‌کردند، هرگز نتوانستند خطامشی‌ای انقلابی مطابق به قانونمندی عینی تکامل جامعه وضع بر اساس آن سازمانی انقلابی در پیوند با توده‌ها ایجاد کنند.

سخن کوتاه که رهبری «س. ج. م.» با برخورد ضد پرولتاریایی به مارکسیسم - لنینیسم جریان خرده‌بورژوازی - غیر انقلابی «شعله‌ی جاوید» را زیر نام اندیشه‌ی مائو تسه‌دون راه انداختند که لطمات جدی بر جنبش انقلابی میهن ما وارد آورد. ما به این امر واقفیم که با بریدن از جریان شعله‌ی جاوید ناگزیر ذهن همه‌ی ما از ایدئولوژی ارتجاعی «رهبری» متأثر است. ما تحت تأثیر ایدئولوژی و مشی «رهبری» در کلیه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خویش در لجنزار اپورتونیزم دست‌وپا می‌زدیم. حالا اگر قرار باشد با نثار خون خویش با روحیه‌ی خدمت به خلق و نهراسیدن از مرگ و قربانی، پرچم کبیر اندیشه‌ی مائو تسه‌دون را به اهتزاز در آوریم، باید با افکار رویزیونیستی و اپورتونیستی نوع شعله‌ی جاوید تصفیه حساب کنیم. باید همانند کسانی باشیم که «با به کار بردن تئوری و اسلوب مارکسیستی - لنینیستی به تحقیق و بررسی منظم و دقیق وقایع پیرامون خویش می‌پردازند، در کار فقط به شور شوق خویش اعتماد نمی‌کنند بلکه، همان‌طور که استالین می‌گوید با تلفیق شور شوق انقلابی با واقع‌بینی دست به عمل می‌زنند.» باید مارکسیسم را بر عکس «رهبران» نه به خاطر تظاهر و ارباب و فریفتن توده‌ها، نه به علت آن‌که در آن رازی نهفته است بلکه مارکسیسم را بیاموزیم» برای آن‌که علمی ست که آرمان انقلابی پرولتاریا را به پیروزی می‌رساند.» این‌ها میسر نیست مگر آن‌که خود را در قمر همان پروسه‌ی

تجدید تربیت در میان توده‌ها بیفکنیم. رفیق مائو تسه‌دون می‌گوید: «روشنفکران برای این‌که بتوانند با توده‌ها درآمیزند، بتوانند به آن‌ها خدمت کنند، باید از پروسه‌ی بگذرند که در آن، آن‌ها و توده‌ها یکدیگر را متقابلاً بشناسند. این پروسه یقیناً بدون رنج و اصطکاک بسیار طی نمی‌شود ولی اگر شما کاملاً مصمم باشید به مقصود خواهید رسید.»

بگذار این «رنج» را که در برابر عذاب‌های بیکران و جهنمی خلق ما در حکم هیچ است صادقانه بر خود هموار سازیم تا بتوانیم بی‌تزلزل و با نیروی کاهش‌ناپذیر در راه پیروزمند انقلاب دموکراتیک نوین - راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات - گام برداریم. یک کمونیست باید صادق، وفادار و فعال باشد. مصالح انقلاب را اگران‌به‌اتر از جان خود بداند و منافع شخصی را تابع مصالح انقلاب نماید. او باید همیشه و در همه جا روی اصول صحیح یا فشاری کند و علیه هر گونه فکر و عمل نادرست به طور خستگی‌ناپذیر مبارزه نماید تا آن‌که زندگی کلکتیو حزب را مستحکم و رابطه‌ی حزب را با توده‌ها استوار گرداند. او باید به حزب و توده‌ها بیشتر از هر شخصی دیگر ارج نهد، باید به دیگران بیشتر از شخص خود توجه کند. تنها در چنین صورتی است که او را می‌توان یک فرد کمونیست نامید. (مائو تسه‌دون)

پیدایش «سازمان» و انتشار «شعله‌ی جاوید»

به اثر استبداد سیاه سلطنت نادرشاهی و ظاهرشاهی و اعمال محیلانه‌ترین و عوام‌فریبانه‌ترین سیاست‌های ضد خلقی این دو مزدور دست نشانده و دورماندن میهن و خلق ما از صحنه‌ی جهانی و فشرده شدن زیر پاشنه‌ی طبقات حاکمه‌ی وحشی افکار مارکسیستی - لنینیستی در سطوح ابتدایی آن بسیار... بعدتر از سایر جوامع در کشور ما رسوخ کرد. تنها بر مبنای عوامل داخلی چون مراحل نخستین رشد بورژوازی ملی تا سال‌های ۱۳۳۰، هم‌پای آن به وجود آمدن پرولتاریای صنعتی و ازدیاد نسبی روشنفکران و نیز با نفوذ شدید عوامل خارجی مانند همسایگی کشور شوراه‌ها، به ویژه چاپ و پخش آثار لنین و استالین و دیگر انتشارات مارکسیستی، و تأثیر نهضت‌های مترقی ایران بود که عناصر متمایل به مارکسیسم به خصوص پس از سال‌های ۳۵ در کشور نطفه بست و به مرور به شکل هسته‌ها و گروه‌ها با درجات گوناگون و طیف معینی به فعلیت پرداخته و مشخصاً از ۱۳۴۴ به بعد به طور نسبتاً گسترده و متبازر ظاهر گردیدند.

در همین آوان اشاعه‌ی رویزیونیسم معاصر در جنبش جهانی کمونیستی که با مرگ استالین بزرگ آغاز یافت با غصب رهبری حزب و دولت شوروی توسط مشت‌خائنین به سرکردگی خروشچف^۱ مرتد و

دنباله‌روانش کسب شدت کرد. رهبران حزب و دولت شوروی رویزیونیسم خود را در زمینه‌های مختلف بسط دادند:

– آنان با انکار مبارزه‌ی طبقاتی، حزب و دولت پرولتاریا را «عموم خلقی» اعلام نمودند که در تحلیل آخر جز حزب و دولت بورژوازی چیزی دیگری نیست.

– قانون عام «م. ل. ا» انقلاب قهرآمیز را نفی و به جای آن پارلمانتاریسم و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز را قرار داده و تمام خلق‌های درگیر جنگ آزادی‌بخش را به تسلیم‌طلبی و زمین‌گذاردن اسلحه فراخواندند. – به جای مبارزه‌ی قاطعانه علیه امپریالیسم آمریکا، سیاست زدوبند با آن و تقسیم جهان را پیش گرفتند و به جای انترناسیونالیسم پرولتری، به شیوه‌ی زورگویی و توطئه بر ضد جنبش‌های رهایی‌بخش در سراسر گیتی پرداختند.

اما در قبال این جریان ضد انقلابی، حزب پر افتخار کمونیست چین به رهبری رفیق مائو تسه‌دون و حزب کار آلبانی به رهبری رفیق انور خوجه، پرچم آموزش‌های مارکس، انگلس لنین و استالین، پرچم انترناسیونال سوم را همچنان برافراشته نگهداشته و مبارزه‌ی عظیمی را علیه امپریالیسم و رویزیونیسم آغاز نهادند. انقلاب عظیم فرهنگی پرولتری چین پدیده‌ی بی‌سابقه‌ای بود که دستاوردهای آن عصر نوینی را در انقلاب جهانی گشوده و گنجینه‌ی م-ل را بیش از پیش غنا بخشید. مبارزه‌ی مارکسیسم و رویزیونیسم در جنبش بین‌المللی کمونیستی به پیروزی و شیوع هر چه وسیعتر اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و رسوایی و شکست رویزیونیسم و مدافعتش انجامید. انعکاس اختلافات جنبش بین‌المللی کمونیستی در تمام کشورها و من جمله کشور ما منجر به قطب‌بندی میان گروه‌ها، سا و احزاب گردید [ولی در] کشور ما هسته‌های روشنفکری قشرهای بالا و کسانی که سیاست برای‌شان وسیله‌ای جهت تفاخر و کسب «شخصیت» بود، آن‌طور که باید طبیعتاً به رویزیونیسم گراییدند و در سال ۱۳۴۳ حزب دموکراتیک خلق - حزب عامل رویزیونیسم و فعلاً مجمع نوکران سوسیال امپریالیسم - را ایجاد کردند که دیگر مدت‌هاست چهره‌ی کثیف ضد انقلابی‌شان برای خلق آشکار شده است. در مقابل عده‌ای دیگر خود را مخالف آن‌ها خوانده و به اصطلاح علیه حزب کمونیست شوروی و برله حزب کمونیست چین موضع گرفتند و در ۱۳۴۴ با انعقاد مجلس مؤسسان «س. ج. م» را بنیان گذاشتند. اما، آیا این موضع‌گیری توأم با بینشی صادقانه و انقلابی بود؟ آیا آنان توانستند با روحیه‌ی خدمت [به] خلق [با] در نظر داشت ویژگی‌های ملی ما، ستاره‌ی سرخ اندیشه‌ی مائو تسه‌دون را بر فراز کشور بتابانند؟ نه. برای آن‌ها همان‌طور که گفتیم اندیشه‌ی مائو تسه‌دون نقابی بود که با آن به خودنمایی و مردم‌فریبی پرداخته و جنبش انقلابی ما را به کج‌راه و گمراهی کشیدند. آنان با ایدئولوژی خرده‌بورژوازی خویش قادر نبودند در سمت اساسی انقلاب میهن

ما گام بردارند و با محتوای اندیشه‌ی مائو تسه‌دون برخورد [ی] خرده‌بورژوازی داشتند. خواهیم دید که «س. ج. م» از همان ابتدای وحدت کردن‌ها و نضج گرفتن سازمان تا انتشار هفته‌نامه‌ی «شعله‌ی جاوید» و بعد هم فعالیت‌های تئوریک و عملی آن، نشان سوپزکتویسم و ایدئولوژی اندیشه به خود را داشت. آن‌ها نسبت به مسائل اساسی انقلاب کشور ما، وحدت با عناصر و گروه‌ها در ترکیب سازمان و یا در سطح جریان، مسئله‌ی نوسازی خویش در پیوند با توده‌ها، مسائل مهم تئوریک مرحله‌ی کنونی انقلاب، حزب، جبهه‌ی متحد ملی، ستم ملی، تحلیل طبقات، اشکال مخفی و علنی مبارزه و بالاخره در مسئله‌ی تعیین تاکتیک و استراتیژی در نفوذ به دهات و راه محاصره‌ی شهرها از آن طریق و قراردادن کلیه‌ی فعالیت‌های خود در این جهت، نتوانستند «م. ل. ا» را رهنمای عمل قرار دهند و اندیشه‌ی مائو تسه‌دون در سطح شعارهای عام باقی ماند. در اینجا نخست به مسئله‌ی وحدت آنان و سپس به تحلیل انتشار «ارگان» شان «شعله‌ی جاوید» می‌پردازیم.

وحدت گردانندگان اصلی با تئوری چند به منظور وحدت تشکیلاتی فقط بر اساس شعارهای عام و ملاحظیات منفعت‌طلبانه‌ی ضد انقلابی مبتنی بود. یکی از این گونه وحدت‌ها، وحدت با عده‌ای بود که اعتبار و حیثیت‌شان را در گرو نام دکتر عبدالرحمان محمودی فقید می‌دانستند. گردانندگان به یگانه خواست این عده که همانا مارکسیست - لنینیست خواندن محمودی فقید بود پاسخ مثبت داده و به این صورت «وحدت» انجام پذیرفت! البته گردانندگان حساب‌هایی داشتند و شاید اسم فامیلی محمودی را بهترین وسیله برای تأیید خودشان از طرف مردم تشخیص داده بودند. مگر مزین بودن هر شماره‌ی «شعله‌ی جاوید» با نام یک یا بیشتر محمودی بالای مقالات سیاسی و اقتصادی یا حداقل شعری، دالی بر این امر نیست؟ از سوی دیگر محمودی‌ها جهت مسجل شدن رهبر و همه‌کاره بودن نزد عوام الناس و ارضای خواسته‌های شهرت‌طلبانه‌ی ضد کمونیستی خود زمینه را مساعد یافتند. آری، آنان بدون انتقاد و برخورد انتقادی با گذشته‌ی جنبش، بیرون کشیدن نکات مثبت و منفی آن، درس گرفتن از آن، روشن کردن وضع کنونی و مسائل به طور مشخص و بالتجیه تعیین خط مبارزاتی و رهنمودهای انقلابی برای آینده، با هم «وحدت» نمودند! این چنین 'وحدت [ها] با سایر افراد و گروه‌ها در فاصله‌ی سال‌های ۴۴ تا ۴۷ وحدت‌هایی غیراصولی و بی‌پایه بود [ند] که به وحدت تشکیلاتی نینجامید و در سطح به اصطلاح وحدت جریانی باقی ماند. این وحدت‌ها نیز که عمدتاً به خاطر نشر یک جریده صورت گرفت از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی نظیر وحدت‌های قبل‌الذکر بود. سرچشمه‌ی تمام این «وحدت»‌های سست و ظاهری در ایدئولوژی خرده‌بورژوازی و برخورد ضد مارکسیست - لنینیستی «رهبران» نسبت به مسئله نهفته است. نخستین انشعاب و

انتشعب‌های بعدی درون گردانندگان جریان بیانگر آن است که وحدت‌های استوار بر^۱ منافع شخصی و گروهی و جدا از ایده‌ی خدمت به خلق و انقلاب، پایه‌دار نبوده و دیر یا زود محکوم به از هم پاشیدن است. ما بر مبنای اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و با توجه به وحدت‌های غیر اصولی و زبان‌بخش گذشته‌ی آن‌ها می‌توانیم و باید به معیارهای درست مارکسیستی - لنینیستی در زمینه‌ی وحدت دست یابیم. مرکزی‌ترین مسئله‌ی وحدت را وحدت در عرصه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی می‌سازد، تنها پس از آن می‌توان نظم تشکیلاتی برقرار کرده و سبک کار واحدی داشت. فقط قبول شعارهای عام در زمینه‌ی ایدئولوژیک یا سیاسی کافی نیست. منظور این است که آیا مصممیم با جان و دل به خلق خدمت کرده و در پرتو «م. ل. ا.» به مسائل مشخص و مهم مرحله‌ی کنونی انقلاب یعنی وسایل و سلاح‌هایی که ما را به هدف می‌رساند، برخورد کرده و برداشتی مشترک داشته باشیم^۲؟ آیا عملاً حاضریم که خود را بین توده‌های کارگر و دهقان تجدید تربیت نمائیم؟ جهت دریافت وجوه اشتراک و نیل به وحدت واقعی باید روی نکات مذکور تأکید ورزیده، وظیفه داریم تا در رابطه به این مسائل بحث‌های خلاق و سازنده را برانگیخته و در جهت وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها و تدارک ایدئولوژیک حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر سهم مثبتی ادا کرده باشیم. زیرا، وحدت خلق با حزب پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر امکان دارد و بس. رفیق مائو گفت: «در دوران کنونی تکامل جامعه، مسئولیت شناخت و تغییر درست جهان بر عهده‌ی پرولتاریا و حزب آن است»^۳ حزبی که بتواند مسئله‌ی مبارزه‌ی مسلحانه و جبهه‌ی واحد ملی را درست حل کند؛ ایجاد چنین حزبی وظیفه‌ی محوری^۴ کلیه‌ی مارکسیست - لنینیست‌هاست تا با بینش روشن و موضع «م. ل. ا.» از هم اکنون در پی تدارک ایجاد آن باشند. حزبی که بتواند «م. ل. ا.» را رهنمای عمل مشخص مبارزات انقلابی خود قرار دهد [باید]:

- پیوند فشرده با توده‌ها داشته باشد.

- اصل انتقاد و انتقاد از خود را به کار برد.

ما به^۴ حزبی با اصول بالا عمیقاً اعتقاد داریم؛ ولی روشن است که مسئله‌ی حزب، مسئله‌ای است بغرنج و دارای ابعاد وسیع که بحث درباره‌ی آن و پیاده کردن آن در عمل به تشریح مساعی همه‌ی «م. ل. ا.»های انقلابی نیازمند است. و ما باز هم در موقعش به نوبه‌ی خویش از ادای سهم در مسئله، غافل نخواهیم ماند.

انتشار «شعله‌ی جاوید»:

«رهبری» متعاقب ایجاد سازمان در پی انتشار جریده‌ای شد. قرار گرفته‌ی خودشان از سال ۱۳۴۵ - ۱۳۴۷ چند بار به وزارت اطلاعات و کلتور درخواست جریده را سپردند که گویا بی نتیجه ماند. تا این که بالاخره مجاهدات به ثمر رسید و در اوایل سال ۱۳۴۷ امتیاز جریده‌ای به اسم «شعله‌ی جاوید» را به دست آوردند. هنگامی که «ارگان» س. ج. م به نشرات آغاز نمود، ستم مزمن دولت همچنان بر دوش خلق ما سنگینی داشت. با تشدید خیانت و سیه‌کاری‌های سلطنت دست‌نشانده، رشد تضادهای خلق با دشمنان طبقاتی هر روز قوام می‌گرفت. ظاهرشاه برای عوام‌فریبی مثل همیشه به مکر و حیل‌هایی توسل می‌جست که به مشکل می‌توانست کارگر افتد. از حکومت سردار اعتمادی با «جهاد ملی» و دموکراسی تاج‌دارش همان تعفنی برمی‌خواست که سال‌ها مردم را اذیت کرده بود. خیانت‌پیشگی حزب دموکرات خلق نیز با پارلمان‌پرستی تأییدهای ضمنی دولت، حساسیت نشان دادن دیوانه‌وار نسبت به انقلاب قهرآمیز و دفاع وقیحانه‌ی بی‌پرده‌اش از سیاست‌های سوسیال - امپریالیستی اتحاد شوروی در کشور و سراسر دنیا کاملاً آشکار بود و خلق ما نمی‌توانست به آن چشم امید بدوزد. در سطح جهانی در کشورهای مختلف آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین پیروزی مبارزات مسلحانه و جنگ‌های توده‌ای بر اساس اندیشه‌ی مائو تسه‌دون پشت مرتجعان را می‌لرزاند. آثار مائو تسه‌دون به مقیاس وسیع و به زبان‌های مختلف و من جمله به زبان فارسی منتشر شد. به خصوص با پیروزی‌های «ا. ع. ف. پ. چ» شیخ اندیشه‌ی مائو تسه‌دون در فضای کره‌ی زمین به گردش درآمد.

در چنان شرایطی می‌شد و باید با اراده‌ی آهنین خدمت به خلق، برخورد درست به «م. ل. ا.» و بردن آن میان توده‌های کارگر و دهقان، نیروی توفان برانگیز خلق را جهت سرنگونی دولت سرپای‌آلوده به خیانت ظاهرشاه بیدار ساخت. ولی «س. ج. م» زیر نام «ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین» به آرمان انقلابی و اندیشه‌ی مائو تسه‌دون خیانت ورزید. اوروشنفکران زیادی را که بر تارک «شعله‌ی جاوید» نامی از اندیشه‌ی مائو تسه‌دون می‌دیدند و دارای سطح آگاهی نازلی بودند به سراب کشانید. «س. ج. م» با علنی‌گری‌ها، فعالیت‌های ضد انقلابی نوع رویزونیست‌ها و انتشار جریده‌ی علنی خود عملاً به صورت آرایش‌گران «دموکراسی تاج‌دار» رژیم، و بسان دار و دسته‌های مرتد رویزونیستی و حتی بدتر از آن‌ها درآمد بود. انتشار «شعله‌ی جاوید» در واقع سرآغاز رسمی مبارزات ضد پرولتری «س. ج. م» محسوب می‌گردد. «رهبری» [در] پهلوی توجیه و ارج نهادن به تمام کارهایش برای یازده شماره‌ی «شعله‌ی جاوید» نیز نقش تاریخی خاصی قایل است. «رهبری» بر آن است که:

۱. اصل: به روی

۲. اصل: داریم

۳. اصل: مرکزی

۴. اصل: در مورد

- ۱- انتشار «شعله‌ی جاوید» با استفاده از قانون، تاکتیکی بود برای اشاعه‌ی «م. ل. ا»؛
- ۲- وسیله‌ی وحدت گروه‌ها و جلب‌کننده‌ی روشنفکران به سوی مشی انقلابی بود؛
- ۳- وسیله‌ی تعیین‌کننده در مبارزه و شکست قطعی رویزبونیسم بود.

به بررسی این ادعاها بپردازیم:

۱- تعیین خط استراتژی در پرتو «م. ل. ا» به‌مثابه‌ی مشی عام سیاسی مطابق قانونمندی رشد جامعه، همانا وظیفه کلی‌ای است که می‌توان وظایف دیگری را از سطح موجود در خدمت آن قرار داده و کلیه فعالیت‌های خود را با آن هماهنگ ساخت. «رهبری» از آغاز به وظایف مقدم و اساسی توجه نکرد. وحدت‌ها غیراصولی و مکانیکی بودند، به کار مخفی و بالا بردن درک افراد جریان، از «م. ل. ا» تغییر جهان‌بینی آنان در رابطه با توده‌ها و تکیه بر دهقانان اهمیتی قائل نشدند و مآلاً نتوانستند سازمانی مستحکم در پیوند با توده‌ها ایجاد کرده، تاکتیک‌های انقلابی وضع کرده و سمت انقلاب را در پیش گیرند.

تاکتیک زمانی انقلابی‌ست که از نیاز مبرم جنبش برخیزد و در خدمت آن قرار گیرد ولو آن‌که اثرش آنی نباشد. اما، تاکتیک‌های مبتنی بر تصورات «رهبران خردمند» ولو بُرد و سودی گذرا داشته باشند، قدمی در خدمت و به سوی استراتژی انقلابی نمی‌تواند به شمار رود. انتشار «شعله‌ی جاوید» به‌مثابه‌ی استفاده‌ی تاکتیکی مبتنی بر^۱ نیاز مبرم جنبش نه، بلکه مبتنی بر^۲ تصورات «رهبران» به خاطر رقابت ناسالم و کودکانه با رویزبونیست‌ها بود. اگرچه موقتاً «مفید» بود و روشنفکران زیادی را جلب کرد؛ ولی، از آنجا که خواست جنبش چنین برآمدی نبود، نتوانست در خدمت مشی انقلابی و سمت نفوذ به روستا قرار گیرد. انقلاب کشور به کار تبلیغاتی وسیع ضرورت دارد. کار تبلیغاتی با بینش پرولتری به بسیج و متشکل شدن توده‌ها خواهد انجامید. به این ترتیب اساسی‌ترین مسئله‌ی کار تبلیغاتی، شرکت در زندگی توده‌هاست. تبلیغات به اشکال گوناگون، روزنامه، نوشته‌ها و خطابه‌ها و غیره در جوار شرکت مستقیم در زندگی مردم است که می‌تواند به منظور تعمیق و رشد مشی انقلابی سودمند افتد. «رهبری» در نشر جریده و سایر اعمال به عنوان کار تبلیغی از «م. ل. ا» دور بوده و تمام فعالیت‌هایش جدا از توده‌ها محدود به جریده، پخش شب‌نامه و خطابه‌های غرای روشنفکرانه بود. بناً «رهبری» فاقد یک مشی سیاسی انقلابی، با انتشار «شعله‌ی جاوید» و بیرون ریختن تمام نیروها به عوض اثر انقلابی، در جنبش کشور، نقش منفی بازی کرد. حالا بگذریم از این‌که «شعله‌ی جاوید» با آن همه مطالب غلط و گمراه‌کننده که

در بخش‌های بعد می‌بینیم، به^۱ هیچ صورتی نمی‌توانست به انقلاب خدمت نماید.

۲- ادعای وحدت گروه‌ها به وسیله‌ی جریده، امری منتفی‌ست و نیازی به بحث طولانی ندارد.

زیرا «س. ج. م.» در ۱۳۴۴ تشکیل شد و «شعله‌ی جاوید» من حیث جریده‌ی سازمانی و در واقع «ارگان» سازمان در سال ۱۳۴۷ انتشار یافت. وحدت با گروه‌های دیگر به خاطر انتشار جریده که پیش‌تر ذکرش رفت خدعه‌ی «رهبران» بود تا از یک طرف کمیت بزرگی را جهت تحقق مشی خویش به طور غیر مستقیم تحت رهبری سازمان درآرند و از طرفی بعضی‌ها را وارد سازمان نموده و در فرصت مناسب سازمان‌شان را حزب اعلام کنند. پس قبل از جریده به اصطلاح وحدت میان گروه‌ها در چارچوب جریان تأمین شده بود و آقایان «رهبر» گروه‌ها را رهبری و با آن‌ها به جلسات می‌پرداختند و بناً «شعله‌ی جاوید» در این زمینه نمی‌توانست نقشی ایفا کند. البته چنان‌که گفتیم، جریده با نام اندیشه‌ی مائوتسه‌دون عده‌ی زیادی از روشنفکران را به سوی خود کشانید. روشنفکران جامعه‌ی ما به‌مثابه‌ی روشنفکران کشوری نیمه‌مستعمره - نیمه‌فئودال به طور کلی خواهان انقلابند. اما، تنها با برقراری پیوند فشرده با کارگران و دهقانان ممکن است نیروی انقلابی آنان تجسم یابد و درآمیختن با توده‌ها مستلزم داشتن مشی‌ای پرولتری بر اساس قانونمندی انقلاب جامعه می‌باشد. حال آن‌که رهبری «بامشی‌اپورتونیستی» خود فعالیت روشنفکران سرشار از روحیه‌ی انقلابی را محدود به بحث‌های میان‌تهی و مفتضح با رویزبونیست‌ها، میتینگ و مظاهره، کار پر سروصدای علنی، شهری و شهرت‌طلبانه ساخته بود. روشنفکران تحت تأثیر مشی ضد م- ل رهبران «س. ج. م.» از پیوند با توده‌ها، بیرون ریختن به بازار از طریق مظاهرات و سخنرانی با ژست گرفتن‌ها را می‌فهمیدند و بس.

۳- ببینیم ادعای «رهبری» در این مورد که «شعله‌ی جاوید»

نقش در هم شکننده‌ی رویزبونیسم را در کشور داشته تا چه حد در است:

زمانی که رهبری حزب کبیر و با اعتبار لنین و استالین توسط دار و دسته‌ی مرتد خروشچف غصب شد، سیل^۲ پرکثافت رویزبونیسم‌شان از نخستین کشور سوسیالیستی، سرازیر گردیده و خطر جدی‌تری را متوجه جنبش بین‌المللی کمونیستی نمود. در کشور ما حزب دموکراتیک خلق با فراکسیون‌های متعدد آن عامل رویزبونیسم معاصر بوده و با سرسپردگی عجیبی در راه تمیل سیاست‌های ضد خلق و خائنانه‌ی رویزبونیستی می‌کوشد. در حال حاضر همان‌طور که رفیق مائوتسه‌دون می‌گوید «یکی از

۱. اصل: در
۲. اصل: سیلی

۱. اصل: روی
۲. اصل: روی

وظایف مهم کنونی ما در جبهه‌ی ایدئولوژیک گسترش انتقاد از رویزیونیسم است.» بدون مبارزه‌ی قاطع و پیگیر علیه رویزیونیسم، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی امر [ی] پوچ و بیهوده است. با مبارزه‌ی بی‌امان علیه رویزیونیسم و اپورتونیسم و به کار بردن خلاق «م. ل. ا.» در رابطه با وضع مشخص کشور است که می‌توان بر خرابه‌های پارلمانتاریسم، مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز که آن قدر از طرف رویزیونیست‌های خائن جار زده می‌شود، حقیقت انقلاب سرخ توده‌ها را نشانند. اما، ادعای «رهبری» [دایر] بر انجام مبارزه‌ی قطعی ضد رویزیونیسم، گزافه‌گویی‌ای بیش نیست. محتوای به اصطلاح ضد رویزیونیستی شماره‌های «شعله‌ی جاوید» منحصر بود به چند مقاله پیرامون تزه‌های عام رویزیونیستی اقتباس شده از نشریات چاپ پکن و مطالبی درباره‌ی نتایج اعمال سیاست‌های رویزیونیستی در برما، هند، مصر و غیره. «رهبری» تحلیل‌های مشخصی از فعالیت‌های حزب دموکرات خلق و رویزیونیست‌های شوروی در کشور به دست نداد و نتوانست با انتقاد و افشای اصول رویزیونیستی به بیان و دفاع اصول انقلابی «م. ل. ا.» و به خط‌کشیدن میان آن دو موفق گردد. واقعیت این است که «س. ج. م.» با همه‌ی ادعاهایش، نگهدارنده‌ی همان علم تکه‌پاره‌ی رویزیونیستی حزب دموکراتیک خلق بود؛ منتها با قیابی دیگر. [عملاً] میان جریان شعله‌ی جاوید به رهبری «س. ج. م.» و حزب «د. خ.» تفاوتی موجود نبود. ایدئولوژی رویزیونیست‌ها از خودبینی، فردگرایی بورژوایی و منافع خلقی فدای منافع خصوصی آب می‌خورد. رویزیونیست‌ها به خاطر آن که وجود ناپاک‌شان در آتش انقلاب نسوزد از هیچ خیانتی در فرونشاندن انقلاب خلق دریغ نمی‌کنند. به گفته‌ی مرتد خروش‌چف سردمدار رویزیونیست‌های معاصر «اگر من بمیرم انقلاب چه به درد می‌خورد.» این است ایدئولوژی رویزیونیست‌ها!

«س. ج. م.» هم هرگز نتوانست بین ایدئولوژی پرولتاریایی و ایدئولوژی ضد انقلابی رویزیونیستی فرق قائل شود. «رهبری» و اعضایش به بیماری لاعلاج شهرت‌طلبی، مقام‌پرستی و فخر فروشی دچار بودند. اگر مبارزات پارلمانی، قانونی، شهری، علنی و محدود به روشنفکران مشی سیاسی رویزیونیست‌ها را می‌سازد، جریان «شعله‌ی جاوید» نیز عملاً همین راه را می‌پیمود و طی مدت دراز قادر نشد با شیوه‌ی کار مخفی بی‌سر و صدا و با صمیمیت انقلابی درصدد درآمیختن با توده‌های دهقان و کارگر برآمده و ایجاد حزب پرولتری و مبارزه‌ی مسلحانه را تدارک ببیند. از آنجا که بین «س. ج. م.» با دار و دسته‌های رویزیونیستی از نظر ایدئولوژیک و سیاسی عملاً اختلاف چندانی وجود نداشت، از لحاظ تشکیلاتی هم نمی‌توانست چیزی بهتر از آن‌ها باشد. اگر احزاب «پرچم» و «خلق» رسماً علنی بودند، «س. ج. م.» نیز ظاهراً «مخفی»، لیکن به طور مسخره‌ای کلیه‌ی نیروها و فعالیت‌هایش آفتابی بود. همان قدر شهرنشین و بیگانه با توده‌ها بود که احزاب رویزیونیستی. کمونیست‌های انقلابی نه تنها از طریق شناخت و تخریب کامل حزب «خلق» و «پرچم» بلکه به خصوص باید با انتقاد و طرد «س. ج. م.» به معیارهای

مارکسیستی-لنینیستی دست‌یابند. خلاصه مبارزه با رویزیونیسم از یک موضع پرولتری مستلزم مبارزه در بخش تئوریک و عملی هر دو می‌باشد. در بخش تئوریک ضمن انتقاد باید همواره دو طرف را دید: یکی آشکار ساختن اشتباهات و نقاط ضعف و تاریک و دیگر به جای آن‌ها سمت روشن، درست و انقلابی را قرار دادن. صرف، انتقاد کردن نصف کار هم نیست. در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم در زمینه‌های ایدئولوژیک سیاسی، تشکیلاتی و سبک کار باید ایدئولوژی، مشی سیاسی و سبک کار پرولتری را برجسته ساخته بر آن‌ها تأکید ورزیم. کاری که «رهبری» از آن فرسنگ‌ها به دور بود و به همین علت اکثریت پیروان جریان، از مسائل مهم سر راه جنبش انقلابی میهن ما درک و آگاهی درخوری نداشتند.^۱ در زمینه‌ی عملی: فعالیت و عمل انقلابی با تئوری و افکار پرولتاریایی امکان‌پذیر است. تئوری «س. ج. م.» را یک سلسله دگم‌ها و محصولات ذهن خشکیده‌ی «رهبران» می‌ساخت. از این جهت، نتوانست زیر شعاع «م. ل. ا.» به طور مشخص فعالیت‌های عملی رویزیونیسم را شناخته با آن خط فاصل ایجاد کند. شناخت از حرف و شعار پدید نمی‌آید. شناخت همیشه بر پراتیک استوار است. مشی‌ای که درباره‌اش سخن‌پردازی می‌شود معتبر نیست؛ مشی‌ای که مورد اجرا قرار می‌گیرد، تعیین می‌کند که در صف خلق ایستاده‌ایم یا خیر. جریان شعله‌ی جاوید به رهبری «س. ج. م.» علیرغم شعارها و لفاظی‌های به ظاهر ضد رویزیونیستی در عمل چند ساله‌اش ثابت ساخت جز جریانی به کلی جدا از توده‌ها با خط‌مشی‌ای اپورتونیستی و هم‌رنگ رویزیونیست‌ها نبود.

بررسی محتویات «شعله‌ی جاوید»

کارنامه‌ی به اصطلاح «تئوریک س. ج. م.» از آغاز انتشار هفته‌نامه تا سال قبل، از حدود چند نوشته که در صدر آن‌ها مقالات منتشره در «شعله‌ی جاوید» جا دارد فراتر نمی‌رود و نیز بنا بر اهمیت عظیمی که خود «رهبران» و اعوان و انصارشان برای محتویات یازده شماره‌ی جریده قائلند ما هم بنای بررسی خویش را بر عمده‌ترین مسائل مندرج در «شعله‌ی جاوید» قرار داده و به خاطر به درازا کشیده نشدن صحبت از ذکر تمامی نکات قابل بحث در آن صرف نظر می‌کنیم و بررسی و تحلیل برخی نشریات دیگر «سازمان» را به فرصت دیگر موکول می‌سازیم.

۱- برخورد «رهبری» با^۲ گذشته‌ی جنبش

مارکسیست‌ها بر آنند که بدون شناخت مبدأ و سیر گذشته، پدیده‌ی شناخت حال و سیر آتی آن به

۱. اصل: نداشت
۲. اصل: به

طور صحیح امکان ندارد. به‌خصوص این در مورد یک پدیده‌ی اجتماعی و سیاسی سزاوار توجه فراوان است. مارکسیست - لنینیست‌ها طی مبارزه‌ی انقلابی خویش به خاطر آن که وضع موجود را شناخته، و برای آینده رهنمود وضع کنند، درس‌های لازم را فراگیرند، دچار تکرار اشتباه نشوند و مهمتر از همه قانونمندی رشد و تکامل پدیده‌ی مطلوب را دریافته و به استراتژی و تاکتیک منطبق با شرایط مشخص کشور دست‌یابند، نیازمند آنند تا با دید انتقادی و معیارهای مارکسیست - لنینیستی به تحقیق و بررسی گذشته‌ی جنبش در میهن بپردازند. این مطلب که جنبش میهن ما در گذشته کوچک بوده، شعاع وسیع نداشته و غیره، هرگز از اهمیت موضوع نمی‌کاهد. مهم درک دیالکتیکی مسئله، پیوند گذشته و حال است. جنبش در گذشته با تمام خصوصیات و جهات مثبت و منفی آن می‌تواند به نحوی از انحنا بر جنبش فعلی، بر کل یا بخشی از آن مایه گذارد. عناصر، گروه‌ها و ساکنان بر برداشت‌های متفاوت از جنبش گذشته - که از مواضع و نقاط نظر میهن صورت می‌گیرد - به نسبت‌های گوناگون از آن متأثر می‌شوند. بسیار اتفاق افتیده که تحلیل‌های متضاد از گذشته در مسئله‌ی وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها تعیین کننده بوده و در همین زمینه‌ی برخورد به گذشته، مواضع کاملاً ناهمگون دو طرف به خوبی متبارز می‌گردد. خلاصه اختلاف نظرات در زمینه‌ی بررسی گذشته نیز می‌تواند به‌مثابه‌ی خط فاصلی میان مارکسیست - لنینیست‌ها و اپورتونیست‌های متنوع باشد. آیا رهبری که ارگان‌شان را ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین می‌خواند؛ تحلیل و بررسی گذشته را من حیث وظیفه در برابرش نهاده؟! آموزش‌های آن را بیرون کشیده، بر نکات منفی و مردود آن با صراحت انگشت گذاشته و آن را عریان ساخته؟ خیر! برای «رهبران» با بینشی ضد پرولتاریایی - مطالعه‌ی دقیق و همه‌جانبه‌ی گذشته به صورت جدی و من حیث وظیفه مطرح نبود - و تا آن حد هم که از گذشته در صفحات «شعله‌ی جاوید» حرف زده‌اند، فقط به خاطر «ایجابات» مصالح گروهی و شخصی‌شان بود و این ناگزیر تحریف تاریخ و حقایق را پشت سر داشت. از برخورد با گذشته‌ی جنبش، سال‌های ۱۳۳۰ و در رأس آن داکتر عبدالرحمان محمودی فقید مورد توجه است. ولی «رهبران» این موضوع را نیز برای آن که با منافع خود سازگار سازند، غیر از آنچه واقعاً بود، جلوه می‌دهند. ما در زیر تنها به آوردن نقل قول‌هایی از «شعله‌ی جاوید» و «ندای خلق» (نشریه‌ی حزب خلق به رهبری داکتر عبدالرحمان محمودی) اکتفا می‌کنیم تا ببینیم در برابر دروغ‌هایی که «رهبران» در باب ایدئولوژی، مشی سیاسی و تشکیلاتی «حزب خلق» می‌یافتند، «حزب خلق» خود در آن موارد چه می‌گوید.

از لحاظ ایدئولوژی: «رهبری» در شماره‌ی سوم و ششم «شعله‌ی جاوید» نوشت: «محمودی فقید در تاریک‌ترین فرصتی با ایمان به ایدئولوژی مترقی به مبارزات آتشین خود ادامه می‌داد و در سراسر

زندگی سیاسی خویش در راه گسترش اندیشه‌های پیشرو و متشکل ساختن نیروهای مترقی افغانستان تلاش کرد؛ اما بر خلاف، حزب خلق «تفهیم و تبلیغ دین مبین اسلام را به خلق و اصلاح اعمال را بر اساس اسلام یگانه عامل کامیابی و پیشرفت خود می‌داند» (ماده‌ی سوم مرام حزب خلق شماره‌ی ۲۸ ندای خلق) و «تأمین و اطاعت اساسات اولیه‌ی حقوق بشر را تا به آنجایی که با قوانین دین مبین اسلام مخالف نباشند قبول دارد.» ماده‌ی ۱۱ همانجا

از لحاظ سیاسی: طبعاً حزبی [که] از نگاه «س.ج.م» دارای چنان یک رهبر مارکسیست - لنینیست [باشد] نمی‌تواند مشی سیاسی ضد مارکسیست - لنینیستی داشته باشد. ولی ماده‌ی سوم مرامنامه‌ی حزب خلق مشعر است: «چون حزب خلق یک حزب دموکراسی حقیقی است؛ فلذا، برای تأمین غایه‌ی حقیقی دموکراسی به معنی حکومت خلق توسط خلق و برای خلق مبارزه می‌کند.» و در شماره‌ی اول «ندای خلق» می‌خوانیم «ما طرفدار اغتشاش و خونریزی نیستیم و لذا به خلق نیز آن را توصیه نمی‌نماییم. اغتشاش نظام زندگی را از بین برده هر چه مرج تولید می‌کند. هستی را محو و مخالف نام دموکراسی است. طرز دفاع ما با حمله، اغتشاش و انقلاب نه معقول بوده و نه مفید است... فقط طرز دفاع با استفاده از قانون و ماورای دموکراسی است «و نیز با پای‌بندی و عشق به قانون و نظم و دشمنی با تشدد و اغتشاش و بی‌نظمی که مخالف مرام و اساس دموکراسی است، می‌توان شاهد سعادت و خوشبختی [بوده و آن] را در آغوش کشیده و مظلوم و سیاه‌روزی را بر طرف ساخت.»

از لحاظ تشکیلاتی: کیفیت یک تشکیلات انقلابی یا غیر آن را ایدئولوژی و مشی سیاسی حاکم در آن می‌سازد. حزب خلق با آن وضع ایدئولوژیک و سیاسی‌اش نمی‌توانست از مسئله‌ی تشکیلات و سازمان‌دهی، بالاتر از این چیزی بفهمد که: «هر فرد [ی] که دارای تابعیت افغانی بوده باشد به شرطی که در سوابق آن، محل اساسات حقوق عامه چیزی نباشد، بدون امتیاز داخل حزب شده می‌تواند» یعنی ورود علاقمندان آزاد است! همچنین «افراد [ی] که داخل حزب خلق می‌شوند به کلمات ذیل قسم یاد میکنند: من به نام خدای پاک و ناموس سوگند یاد می‌کنم که به تمام مواد اساسنامه‌ی حزب خلق صادق بوده برای پیشبرد امور حزبی از هیچ‌گونه فداکاری دریغ ننمایم. در صورت خروج از حزب اسرار حزب را محفوظ نگه‌دارم. والله و بالله و تالله. کسانی که آرزوی دخول را در حزب داشته باشند، هر روز برای رسم تحلیف به اداره‌ی جریده‌ی ندای خلق از ساعت ۳ الی ۷ بعد از ظهر مراجعه فرمایند» (ماده ۲۰ و ۲۴ مرامنامه.) واقعاً آنچه از «ندای خلق» نقل آوردیم بسیار گویاست و به وضوح واقعیت داکتر محمودی فقید و حزب خلق را می‌نمایاند که با هیچ تردستی استنادانه‌ای نمی‌توان آن‌ها را دگرگون و کتمان کرد. از نظر ما جنبش دوره‌ی هفت شورا را باید در رابطه با رشد و فعالیت‌های بورژوازی ملی خصوصاً مطالعه نمود. دسته‌بندی‌های سیاسی و مبارزات انتخاباتی بر مبنای مشروطه‌خواهی به شمول

تأسیس «حزب خلق» و انتشار «ندای خلق» محصول همین دوره‌ی معین بود. برخورد ما با حزب خلق و محمودی فقید برخورد با مارکسیست-لنینیست‌ها نیست. ما آن‌ها را مشروطه خواهانی می‌دانیم که تا اندازه‌ای معین به مبارزه برخاسته و یاد برخی از آن‌ها را نظیر داکتر محمودی که تا آخر ایستادند، گرامی داشته و از روحیه‌ی محکم آنان با فروتنی می‌آموزیم.

تنها سازمانی با ایدئولوژی و مشی منحرف و خائن به اندیشه‌ی مائو تسه‌دون چون «س.ج.م» می‌تواند خود را بی‌چون و چرا «ادامه دهنده»ی راه رفرمیستی و مشروطه طلبانه اعلام کند. به راستی هم «س.ج.م» ثابت کرد که «ادامه دهنده»ی همان راه است؛ منتها، با شکل و شمایل دیگر. بد نیست با ذکر شیوه‌ی دیگر اپورتونیستی «رهبران» به این بحث خاتمه بخشیم. «رهبرانی» که دیدیم در «شعله‌ی جاوید» چگونه جنبش گذشته را تقدیس می‌کردند؛ مدتی قبل در نوشته‌ای زیر نام^۱ «نکاتی چند پیرامون اتحادیه‌ی صنفی» خیلی به راحتی و خونسردی مثل این که هیچ خبری نشده و از اول نظرشان چنین بوده، آن را جنبش بورژوازی خواندند. که این نمونه‌ای از اعترافشان: «پس از جنگ غارتگرانه‌ی دوم امپریالیستی... رشد بورژوازی ملی تولید تا حدود معینی رونق گرفت. انعکاس ایدئولوژیک و سیاسی این شرایط عینی مبارزات آزادی خواهانه‌ی دوره‌ی هفتم و هشتم شوری بود که در زمینه‌ی آن احزاب و جراید چندی روی کار آمد. از چهره‌های درخشان این نهضت که به جناح انقلابی رادیکال وابستگی داشت می‌توان از دوکتور عبدالرحمان محمودی و سرور جویا... یاد کرد.»

آری، بدون آن که به اشتباه خود اعتراف نموده و به انتقاد از تحلیل‌های غلط سابق خویش بپردازند، شیر غلت‌زنان خود را در موضع به کلی متضاد قرار دادند. این عمل ضد کمونیستی که از طرف «رهبری» فراوان تظاهر یافته خاصه‌ی اپورتونیست‌هاست. لنین [می]گفت: «اپورتونیست به آسانی هر فرمولی را امضا می‌کند و به آسانی هم عقب‌نشینی می‌نماید. زیرا اپورتونیسم همانا عبارت است از فقدان اصول متین و ثابت.»

مسئله‌ی پشتونستان

مسئله‌ی پشتونستان یکی از آن مسائلی است که از دیرباز مطرح بوده است. ولی، [اگر] از موقف معین دولت‌های افغانستان که نمایانگر ماهیت مزدورانه و فاشیستی‌اش بوده و هست بگذریم؛ نیروهای سیاسی به ظاهر «چپ» و «مترقی» نیز با آن برخورد درست و منطبق با منافع واقعی خلق‌های دو طرف نموده و حتی برعکس به ابراز نظرهای گمراه‌کننده و ارتجاعی پرداخته‌اند که در تحلیل آخر از موقف

۱. اصل: به
۲. اصل: به
۳. اصل: تقدس
۴. اصل: به اسم

همسان‌شان با دولت حکایت می‌کند. حساب رویزیونیست‌های خائن و سایر مرتجعان که معلوم است. اما، ببینیم «رهبران» شعله‌ی جاویدی که به اصطلاح مبارزه علیه رویزیونیسم نعره‌ی گوش‌خراش همیشه‌گی‌شان بود و - دیدیم که واقعاً چه قهرمانانی ضد رویزیونیست بودند - درباره‌ی پشتونستان چه دُری از چنته بیرون می‌دهند. آنان در شماره‌ی اول «شعله‌ی جاوید» این حکم را می‌آورند:

«روش این جریده مبتنی بر این اصل است: طبقه‌ی حاکمه که مردم خود را دربند کشیده است هرگز نخواهد توانست ملت دیگری را از بند رها سازد» یعنی چه؟ آقایان با آن همه لافیدن این چنین از «ابتدایی»ترین آموزش‌های «م.ل.ا» به دور می‌افتند. مگر «م.ل.ا» نمی‌آموزد که تنها خلق [های] یک کشور است که می‌توانند خودشان را آزاد سازند نه نیروی دیگر نه «طبقه‌ی حاکمه»ی دیگر؛ ولو، طبقه‌ی حاکمه‌ای که «مزیت» دربند کشیدن مردمش را هم نداشته باشد؟ اپورتونیست‌ها برای آن که به حرف خویش پایه‌ی تئوریک بدهند مدعی‌اند که این نقل قول از انگلس است. ولی، چه دروغ رسوا کننده [ای]! انگلس گویا «شبییه» [این] جمله‌ی ساخت «رهبران» کلماتی دارد که چنین است: خلقی که بر خلق‌های دیگر ستم روا می‌دارد نمی‌تواند آزاد باشد» و این سخن انگلس را رفیق استالین در اثر خویش «اصول لنینیسم» ضمن توضیح اهمیت پیشستانی مستقیم و قاطع پرولتاریای کشورهای امپریالیستی از جنبش‌های نجات‌بخش بر ضد امپریالیسم «میهنی» نقل کرده است. اما، برای اپورتونیست‌های ما که بخواهند به خاطر تثبیت نظر شوئیستی خویش اصول را در خدمت میل ذهنی خود قرار دهند و اصل نقش دورانساز را نه به خلق و بلکه مربوط به طبقه‌ی حاکمه بدانند. این گونه تحریف‌ها، تحریف‌های به غایت زشت مجاز است. حرف نادرست و مبتدلی را به دانشمند انقلابی کبیری چون انگلس نسبت دادن! زهی پست فکری!

«رهبری» موضع شوئیستی و ضد «م.ل.ا» افغانستان کبیر خود را در جمله‌ی بعدی، از زبان یک مبارز کاذب پشتونستانی بهتر بیان می‌کند: اگر که له ما نخه پشتنه وشی - چی دپشتونستان د غلامی اساسی علت نه گنی؟ نو به هم دغه ورته ووایم چی د افغانستان پسماندگی زمونژ د غلامی اساسی تگی دی. (شعله‌ی جاوید شماره‌ی اول ص ۱) با توجه به حکم یادشده در بالا و این گفته‌های آخری می‌توان [گفت] با توجه [به نظر «رهبری» خوبتر [این] بود که چون، علت غلامی پشتونستان، پسماندگی افغانستان است؛ پس ما با پیشرفت خود و یک‌نوع طبقه‌ی حاکمه که «مردمش را دربند نکشد» می‌توانیم، خلق پشتونستان را از غلامی‌رهایی بخشیم. البته «رهبری» دریغ فرموده، معلوم سازد که با کدام درجه‌ی «پیشرفتگی» می‌توانیم «رهایی‌بخش» خلق پشتونستان باشیم و ماهیت «طبقه‌ی حاکم» مذکور چه باشد. نتیجه این که خلق پشتونستان با پیشاهنگان انقلابیست کاری نمی‌تواند جز این که دست روی دست گذارده و منتظر باشد تا ما «رهبران» به صورت فرستادگان امپراتور پس از برانداختن طبقه‌ی حاکمه‌ی

خود، زنجیرهای غلامی‌شان را پاره کنیم! این طرح ضد مارکسیست - لنینیستی و ارتجاعی‌ست. طرحی‌ست توهین‌آمیز و تحقیرکننده‌ی خلق مبارز پشتونستان. بگذریم از آن‌که همانند پشتونستان خواهی‌های طبقات حاکم‌ی مزدور ما بوی الحاق سرزمین مذکور به افغانستان از آن‌به مشام می‌رسد. آقایان گاهی اظهار می‌دارند که ما به مسئله‌ی پشتونستان به‌مثابه‌ی یک مسئله‌ی ملی بر خورد نموده‌ایم. اگر چنین هم باشد، باز برخوردی بوده از یک موضع شؤنیستی افغانستان کبیر، موضع دولت افغانستان، نه از موضع مارکسیست - لنینیستی. ما برآنیم که پشتونستان کنونی در دوره‌ی سیاه سلطنت عبدالرحمان طی معاهده‌ی استعماری «دیورند» در سال ۱۸۹۳ بر اساس تمایلات و خواست دولت انگلیس به هند تحت سلطه‌اش ملحق گردید که پس از ایجاد پاکستان و هند جز پاکستان شناخته شد... و اینک بیش از سه ربع قرن است که ملت پشتونستان با ملل آن‌سوی رود سند با هم بیوند یافته. قبل از همه موضع‌گیری مارکسیست و لنینیست‌های پشتونستان در قبال مسائل مربوط به پشتونستان، می‌تواند برای ما معیار [ی] معتبر، راهبر و روشن‌گر باشد. در حال حاضر خلق پشتونستان به رهبری مارکسیست - لنینیست‌های انقلابی به خاطر حفظ وحدت پاکستان و نابودی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بروکرات سرگرم مبارزه‌ی سخت بوده و موفقیت‌های زیادی نیز به دنبال داشته‌اند. کمونیست‌های پشتونستانی و کمونیست‌های ملیت‌پنجا و غیره همه آزادی و شکوفانی سراسر پاکستان را می‌خواهند. برای مارکسیست - لنینیست‌های پشتونستانی موضوعی به نام «کشور مستقل پشتونستان» یا الحاق به افغانستان مطرح نیست. البته، این‌که با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین پاکستان کلیه‌ی خلق‌های پاکستان از اصل «حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی» برخوردار می‌گردند و آن‌گاه اگر خلق پشتونستان تصمیم به جدایی داوطلبانه بگیرد، امر دیگری‌ست و کاملاً متفاوت با پشتونستان خواهی مرتجعان پشتونستان و افغانستان. برخلاف فکر «رهبران» که بسان دولت به خلق پشتونستان وعده‌ی سر خرمن داده و آزادی آن‌ها را در گرو «پیشرفتگی» و روی کار آوردن «طبقه‌ی حاکمه» آن‌طوری در افغانستان می‌دانند؛ یعنی عامل خارجی را که بنا بر آموزش‌های مارکسیست - لنینیستی رفیق مائو تسه‌دون نقش تعیین‌کننده نداشته و دارای اهمیت درجه دوم است، در رهایی‌شان مطلق می‌سازد. ما معتقدیم که آن خلق‌ها می‌توانند و باید تنها با اتکا به خود درفش انقلاب دموکراتیک نوین را به اهتزاز در آورند و کمک افغانستان یا هر کشور دیگری که انقلابش به سرانجام رسیده باشد، فقط می‌تواند نقش درجه دوم داشته باشد. نیل به آزادی و استقلال کار خود خلق‌هاست. حقایق، دال بر آن است که سطح جنبش انقلابی خلق‌های پشتونستان، پنجا و بلوچستان و... با سمت روشن مارکسیست - لنینیستی (علیرغم کمبودها و ضعف‌هایش) به نسبت کشور ما بالاست. ما می‌توانیم خاضعانه از تجارب مبارزاتی

آنان بیاموزیم. اگر حرف بر سر عامل خارجی مثبت باشد در شرایط کنونی ما می‌توانیم از تلاش و پیکار کمونیست‌های واقعی خلق پشتونستان به عنوان یکی از عوامل مؤثر و سودمند خارجی بر جنبش مترقی کشور خویش صحبت کنیم. باری مسئله‌ی پشتونستان برای مارکسیست - لنینیست‌های افغانستان در حدیک مسئله‌ی سیاسی است. بهترین وسیله‌ی پشتیبانی خوب از خلق پشتونستان و سایر خلق‌ها برای ما بسیج، تشکل و مسلح کردن خلق‌های ماست. جهت برافروختن جرقه‌های انقلاب دموکراتیک نوین در سرتاسر کشور.

تحلیل طبقات

شناخت درست مناسبات و خصوصیات طبقات کشور پایه‌ای‌ست که بر مبنای آن می‌توان به درک درست تضادهای اساسی جامعه دست‌یافته و روی آن خط استراتژیی انقلابی را به خاطر متحد ساختن دوستان واقعی و نابود گرداندیدن دشمنان واقعی بنا نهاد. با درک صحیح نیروها و تضادهای جامعه و استراتژی انقلاب است که می‌توان روش‌های درست مبارزه را منطبق به واقعیات اتخاذ کرد. هسته‌ی اساسی استراتژی انقلابی همانا راه انقلاب است؛ این مسائل که گره تضادها در کجاست، نیروی عمده‌ی انقلاب کدام و عرصه‌ی آن کجاست. از اینجاست که یک تشکیلات انقلابی فقط با فهم و حل این واقعیت‌ها و مسائل می‌تواند مرکز ثقل کارش را در جایگاه گره‌ی تضادها، در میان نیروی عمده‌ی انقلاب و در میدانی که این نیرو در آن مجتمع است، قرار داده و بدین‌گونه آتش انقلاب را از نقطه‌ای که باید، فروزان سازد. رفیق مائو تسه‌دون می‌آموزد: «اسلوب و مقصود اساسی تحقیق و بررسی ما از وضع اجتماعی و اقتصادی می‌باید عبارت باشد از تشخیص طبقات مختلف اجتماعی درک مناسبات درونی آن‌ها، رسیدن به ارزیابی صحیح از نیروهای طبقاتی و سپس تنظیم تاکتیک‌های صحیح مبارزه، تعیین این‌که کدام طبقات نیروی عمده‌را در مبارزه انقلابی تشکیل می‌دهد، کدام طبقات را به‌مثابه‌ی متحدین دانست و کدام طبقات سرنگون گردند.»

از آنجا که تحلیل طبقاتی در واقع برخورد با توده‌ها و دشمنان آنان است، مسئله‌ی اول را بینش تحلیل‌کننده (چه یک گروه باشد - سازمان و یا حزب) تشکیل می‌دهد. از این‌رو صرفاً با یک بینش پرولتری ممکن است از طبقات تحلیلی صحیح و واقعی به عمل آورده راه انقلاب را شناخته و دشمنان خلق را درهم‌شکست. طراحان مشی در همان شماره‌ی اول «شعله‌ی جاوید» شان به اصطلاح به تحلیل مناسبات طبقاتی جامعه پرداخته‌اند که باز هم اگر چه خود می‌پندارند کار عظیمی انجام داده‌اند، چیزی جز بازی با کلمات ملاک و تاجر، بروکرات و غیر بروکرات و صدور احکامی واهی و به دور از واقعیت نیست. دلیل و نتیجه‌ی آن نیز نمی‌تواند غیر از مخفی نگهداشتن چهره‌ی اپورتونیستی‌شان با

کلمات و جملات مارکسیستی و گمراه‌ساختن خلق باشد. آنان نه این‌که به درستی دشمنان را به خلق نمی‌شناسانند؛ بلکه با استدلال فریبنده به ظاهر مارکسیست - لنینیستی می‌خواهند آن‌ها را «معصوم» جلوه دهند. آن‌ها می‌نویسند: «بنابراین دو طبقه‌ی ملاک بروکرات و تاجر بروکرات از آنجایی که مانع عمده را در راه پیشرفت اقتصادی کشور تشکیل می‌دهند، دشمنان درجه‌ی اول خلق کشورند.» بلی، از نظر «رهبران» دشمنان درجه‌ی اول خلق مساویست به بروکرات‌های ملاک و تاجر! اما، نخست منظور از ملاک بروکرات را دشمن درجه‌ی اول خواندن چیست؟ اگر منظور قدرت و نفوذ دولتی اوست این رابطه می‌گیرد به مناسبات و وابستگی مالکان ارضی با قدرت مرکزی که این مسلم است و دولت نماینده‌ی 'امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بروکرات می‌باشد. اما، این‌که تحلیل طبقات نشد. مفهوم طبقه، یک مفهوم اقتصادی‌ست که در رابطه با وسایل تولید مطالعه می‌شود. اگر مقصود شریر بودن نشان است که آن‌ها را به مقام دشمن درجه‌ی اول قرار می‌دهد، واضح است که شریر بودن یا نبودن را تحلیل عام طبقات، ولو هم از خامه و مغز شما «رهبران» تراویده باشد، نمی‌توان پیش‌ازپیش حل کرد.^۲ تنها در جریان عمل مبارزه می‌توان «شریتر»ها را شناخت و با آن‌ها رفتار معین کرد. بالاخره اگر منظور از وسعت زمین‌هایی‌ست که در اختیار دارند و دهقانان را در چنگال خونین خویش می‌فشارند. پس آن‌ها «بروکرات‌تر»ند. چطور آقایان؟

از حکم بدعت‌آمیز و غلط اپورتونیست‌ها باز هم نتایج مضحک و شگفت‌انگیز زیر مترتب می‌گردد: اگر دشمنان درجه‌ی اول خلق به اساس بروکراتیسم تعیین شوند و نه املاک و اراضی‌شان، پس مثلاً وکلا و سناتوران قبل از آن‌که پای‌شان به پارلمان باز شود، در قطار «دشمنان درجه اول» نیستند و فقط پس از انتخاب به حیث وکیل یا سناتور است که معجزه به وقوع پیوسته و به «دشمنان درجه‌ی اول» بدل می‌گردند! اگر مانع عمده‌ی راه انقلاب را - از تاجر بروکرات که بگذریم - مالکان بروکرات تشکیل می‌دهند؛ بنا[براین] با از میان برداشتن این مانع دنیا گل‌وگلزار می‌شود. اما، این مانع را چگونه می‌توان از بین برد؟ طبعاً چون قدرت آنان در بروکراتیسم‌شان نهفته است؛ یعنی نیروی دولتی را پشت سر دارند؛ لذا، چاره‌ی آن همانا قیام مسلحانه در شهر خواهد بود. چرا که اگر مسئله بر سر منشأ قدرت آن‌ها از لحاظ زمین باشد، آنگاه این کار در دهات عملی‌ست. آخر الامر اگر مالکان ارضی بروکرات دشمنان درجه‌ی اولند که قدرت‌شان هم در شهرها و مرکز جمع می‌باشد؛ پس انقلاب ارضی چه مفهومی دارد؟ در انقلاب ارضی، مسئله‌ی زمین (زمین‌های مالکان بروکرات و غیر بروکرات) به نفع توده‌ی دهقانان تهیدست و کم‌زمین حل می‌شود. اما، به نظر «رهبری» در انقلاب ارضی، اگر به فرض چنین انقلابی را به رسمیت بشناسند، نخست باید جستجو و تحقیق به عمل آید که زمین از «دشمن درجه‌ی اول»

یعنی بروکرات‌ها و بعد اگر «علاقمندی» موجود بود از غیر بروکرات‌ها که آن‌هم معلوم نیست چه وقت و چگونه گرفته شود. «رهبران» اپورتونیست می‌توانید پنهان نمایید که آشکارا نقش حامی و مدافع مالکان منتها غیر بروکرات را بازی می‌کنید؟

«رهبران» پیشرفته از یک طبقه‌ی دیگر یعنی تاجر هم قشر بروکراتش^۱ را دشمن درجه‌ی اول نامیده و به کار تشخیص دشمنان خلق پایان می‌دهند (نگاه کنید به همان نقل قول از «شعله‌ی جاوید»). اپورتونیست‌ها اینجا هم بی‌پرده در موضع دفاع از سرمایه‌داران - منتها غیر بروکرات - قرار دارند. برای آن‌که جامعه‌ی ما، جامعه‌ای‌ست نیمه‌مستعمره - نیمه‌فئودال؛ دشمنان خلق ما عبارتند از مالکان ارضی، بورژوازی کمپرادور و سرمایه‌داری بروکرات. طبقه مالکان ارضی و بورژوازی کمپرادور از خود بروکرات‌هایی دارند که به شمول بروکرات‌های نظامی در دولت متمرکزند. ولی به صرف این‌که مالکان و کمپرادوران بروکرات در قدرت سیاسی سهیم‌اند، نمی‌توان نتیجه گرفت که گویا مالکان و کمپرادوران غیر بروکرات در صف دشمنان سوگند خورده‌ی خلق نیستند. فئودالیسم و امپریالیسم را هرگز نمی‌توان فقط در مالکان بروکرات و کمپرادوران بروکرات خلاصه کرد؛ زیرا، فئودالیسم نظام اجتماعی بوده که با امپریالیسم ترکیب یافته است. فئودالیسم و امپریالیسم در وجود طبقه مالکین ارضی و طبقه‌ی بورژوازی کمپرادور تظاهر طبقاتی می‌یابند که این دو طبقه حاکمیت اقتصادی بر جامعه‌ی ما دارند. ولی «رهبری» برخلاف در شماره‌ی دوم معتقد است که «چرخ نظام اقتصادی موجوده‌ی ملاک بروکرات و تاجر بروکرات، صرف منافع خودشان را بار آورده و بار سنگین را به دوش طبقات رنجبر و نیمه‌رنجبر دهقانان تحمیل می‌کند.» در اینجا آنان حتی نظام اقتصادی را وابسته به ملاک و تاجر بروکرات می‌دانند. گویا که غیر بروکرات‌ها در زمینه‌ی اقتصادی نقشی نداشته و آن دو دسته بروکرات‌ها دشمنان درجه‌ی یک خلق بوده و با از بین بردن آن‌هاست که نظام اجتماعی عوض می‌شود! امحای فئودالیسم با نابودی فقط مالکان بروکرات همان قدر نادرست است که کمپرادوران غیر بروکرات را دشمن عمده و درجه‌ی یک قبول نکردن.

نظر «رهبران» را درباره‌ی طبقاتی که سرنگون کردند دیدیم. اکنون به بر خورد نادرست‌شان نسبت به بورژوازی ملی که در انقلاب دموکراتیک نوین تا درجه‌ی معینی متحد پرولتاریا و دهقانان است می‌پردازیم. می‌گویند: «سرمایه‌ی افغانستان نظر به فشار سیستم امپریالیستی جهانی و مدافعین استعمار نوین و طبقه‌ی ملاک داخلی نمی‌تواند در رشته‌های صنعتی مستقلانه سهیم شود؛ بناً، ناگزیر در راه تجارت خارجی سوی می‌یابد. از اینجاست که طبقه‌ی تاجر دلال (کمپرادور) به وجود آمده است.»

۱. پانوشتن متن اصلی: «گویی در چشم رهبری فقط و فقط این بروکرات‌ها به صورت عفریتی درآمده و تنها منسوب بودن به آن معیاری‌ست برای شناخت دشمنان خلق و بس.»

۱. اصل: نمایندگان

۲. اصل: کند

به عبارت ساده‌تر چون، در زمینه‌ی صنایع برای بورژوازی ملی امکان رشد نیست، پس بورژوازی ملی وجود خارجی نداشته و بنابراین در تحلیل طبقات نباید آن را به‌مثابه‌ی یک نیرو پذیرفت.

[می‌توان به] بورژوازی ملی در ساحه‌ی تجارت و صنایع اشاره کرد^۱. بورژوازی ملی آن‌ست که سرمایه‌ی آن ملی بوده و به کشورهای امپریالیستی هیچ وابستگی نداشته باشد یا کم وابسته باشد. و از کشورهای مختلف مال‌التجاره وارد می‌کند؛ بدون این‌که نمایندگی کمپنی خاص از یک کشور را عهده‌دار باشد. ولی، برای «رهبری» همان تجارت خارجی کافیتست که به سرمایه‌دار ماهیت کمپرادوری و ضد ملی داده و وجودش را نزد آنان منتفی سازد. این‌که هم‌اکنون در کشور ما بورژوازی ملی بدون وابستگی کامل به کدام کشور معین امپریالیستی به تجارت خارجی مشغول است یا سرمایه‌داران که در رشته‌ی صنایع سرمایه‌گذاری نموده و به ایجاد موسسات تولیدی - صنعتی پرداخته و بخش کوچکی را تشکیل می‌دهند، اگر چه رشد زیادی نکرده، مورد سرکوب بوده، از جهات سیاسی عقب مانده و تظاهراتی ندارند باز هم به هیچ‌وجه به معنای عدم وجود این طبقه نمی‌باشد. بورژوازی ملی تا حدود معینی پویای راه انقلاب دموکراتیک و ملی است. برخورد با آن [و] به «چپ» و یا «راست» لغزیدن [آن] صدمات فراوانی به جبهه‌ی انقلاب وارد خواهد آورد. (ما در بخش جبهه‌ی ملی راجع به^۲ بورژوازی ملی و برخورد «رهبری» بیشتر حرف خواهیم زد.)

تحلیل طبقات هم مثل هر مسئله‌ی دیگر اگر با ایدئولوژی و بینش‌های متفاوت انجام بگیرد؛ یقیناً نتایج متفاوتی را در بر خواهد داشت. تنها با بینش پرولتری و از دید خدمت به خلق و رهنمود قرار دادن اندیشه‌ی مائو تسه‌دون ممکن است تحلیل طبقاتی درست با حداقل کمبود و نقص حاصل گردد. ولی، با ایدئولوژی «رهبران» است که یک‌چنان نتیجه‌ای از کار تحلیل طبقات به دست می‌آید که سمت وحدت خلق را تاریک نگهداشته، راه کبیر محاصره‌ی شهرها از طریق دهات را بی‌اعتبار ساخته، چهره‌ی دوستان و دشمنان خلق را مغشوش گردانیده و خلاصه گمراه‌کننده می‌باشد تا روشنگر. با برملا کردن آن [باید از] قسمتی از اپورتونیسیم «رهبری» نیز در راه وحدت خلق و انقلابی کردن افکار خویش استفاده جوییم.^۳

۱. اصل: بورژوازی ملی را در ساحه‌ی تجارت و صنایع می‌توان اشاره کرد.

۲. اصل: روی

۳. اصل: با برملا کردن آن قسمتی از اپورتونیسیم «رهبری» نیز باید در راه وحدت خلق و انقلابی کردن افکار خویش استفاده جوییم.

۴- ستم ملی

کشور ما کشور چند ملیتی است و پدیده‌ی تضاد ملی و ستم ملت‌پشتون بر سایر ملت‌ها در آن آشکار و قابل لمس می‌باشد. م.ل.ا طی مبارزه‌ی طولانی و انقلابی خویش علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری بروکرات باید با موضوع ظریف و در ضمن اساسی وجود ستم ملی در کشور برخورد آگاهانه‌ی کمونیستی داشته، آن را بصیرانه حل کرده و نیز هیچگاه از افشا و طرد نظرات شوئیستی و غلط یا مشابه‌ی آن «و تئوری»‌هایی که وحدت‌رزمندگی خلق‌های ما را به‌هم زده و حتی خصومت‌های ملی را برایشان مطرح می‌سازد، غفلت نوزیم. پخش نظرات ضد مارکسیستی - لنینیستی در مورد، نشانه‌ی خیانت به امر کبیر وحدت خلق‌ها و آشکارا هم‌آواز و همدست شدن در اعمال نفاق‌افگانه‌ی رژیم خونبار می‌باشد.

بر خورد اپورتونیستی «رهبری» را با مسئله‌ی ستم ملی می‌توان در سه مرحله مطالعه کرد: نخست بر خورد ناقص صرفاً تئوریک در شماره‌ی دوم شعله‌ی جاوید، دوم سکوت و سوم رد کامل موجودیت ستم ملی و به جای آن تبلیغ ستم ملی امپریالیستی.

اول: در شماره‌ی دوم شعله‌ی جاوید ارگان «س.ج.م» می‌خوانیم: در کشور ما هم‌پای استبداد طبقاتی و استثمار و غارتگری ددمنشانه ستم ملی نیز بیداد می‌کند و بخش سزاوار توجهی از مردم مملکت حق درس خواندن را به زبان مادری خویش ندارند و در رادیوی دولت کوچکترین مطلبی به زبان آنان پخش نمی‌شود و حتی به قدر یک سطر در روزنامه‌ها و جراید دولتی نوشته‌ی ربه زبان مادری خویش نمی‌یابند. «واقعاً» رهبران که جاهلانه خود را ناف زمین و زمان می‌پندارند، در اینجا تبحر خود را در «ستم ملی شناسی» به ثبوت رسانده‌اند. دقت کنید؛ به نظر «رهبری» چه بیدادی بالاتر از این که برای بخش سزاوار توجهی از مردم مملکت در رادیوی دولت کوچکترین مطلبی به زبان آنان پخش نمی‌شود و حتی به قدر یک سطر در روزنامه و جراید دولتی نوشته‌ای به زبان مادری خویش نمی‌یابند! (تکیه از ماست)

«رهبران» اینجا کمی افراطی و سختگیر شده‌اند. قبل از همه درباره‌ی «حق درس خواندن به زبان مادری» باید گفت که علی‌الاصول مردم این «حق» را دارند و دولت هم جایی نگفته که مردم «حق درس خواندن به زبان مادری خویش» را ندارند. اساساً موضوع برسر آن است که دولت به رشد و انکشاف زبان اقلیت‌های ملی التفات نمی‌کند و آزادی و عدم محدودیتی را که این ملیت‌ها درین مورد باید دارا باشند از آن‌ها سلب نموده است و بدین‌گونه زبان آن ملیت‌ها (که جزئی از فرهنگ‌شان است) از پیشرفت طبیعی‌اش باز مانده که زیر سلطه‌ی رژیم سلطانی باید چنین باشد و از آن رژیم امیدداشتن فقط از اپورتونیسیت‌های وقیح ساخته است. اما، در قسمت رادیو و روزنامه‌ها و جراید دولتی، آقایان «رهبری»

می‌پرسم که مثلاً اگر رادیو و جراید دولتی با آن ماهیت ماورای ارتجاعی و تهوع‌آورشان «مطلب کوچک»، و «سطری» را، به زبان اقلیت‌ها پخش و نشر می‌کرد یا بکنند گپ تمام بود؟ خوب، رادیو که در این اواخر نشراتی به زبان ازبکی دارد و نه تنها کوچکترین مطلب «بلکه مطلب بسیار هم بزرگ» به آن زبان پخش می‌نماید.

که انتشار سطوری به زبان اقلیت‌ها را - صرف نظر از یکی دو جریده‌ی دیگر - که خود نیز در «شعله‌ی جاوید» تان عملی نمودید، همان «شعله‌ی جاوید» که به اجازه‌ی دولت و در مطبعه‌ی دولت چاپ می‌گردید! پس اقلیت‌های ملی از این دو موهبت عظیم می‌توانند ستم و محرومیت حس نکنند و اولین (درس خواندن) را هم خدا، مهربان است، دولت آن را بنا بر ضرورت ضد انقلابی جامه‌ی عمل خواهد پوشانید. پس مسئله‌ی ستم ملی که کمونیست‌ها آن قدر به بر خورد درست با آن ارج می‌نهند، به چشم «رهبران» چندان هم مسئله‌ای نیست و کاری ست که حتی همین دولت‌های افغانستان قادر به حل آنند که تا حدی هم حل! کرده‌اند.

راستی بهتر از این می‌شود ستم ملی را شناخت. بنا بر عقیده‌ی «رهبری» ستم ملی در کشور، محض در زمینه فرهنگ متظاهر است و آن هم فقط و فقط در بخش «زبان مادری»! که دیدیم دولت دست‌نشانده، مدتی است آن را طبق دلخواه «رهبران» حل و فصل کرده است! اما استالین نوشت: «تنگ‌نظری سوسیال - دموکرات‌های اتریش از قبیل بائوئورنر در حقیقت درست در این ست که آن‌ها پیوستگی جدایی‌ناپذیر مسئله‌ی ملی را با ساحه‌ی قدرت نفهمیدند. و سعی کردند مسئله‌ی ملی را از سیاست جدا کنند و در چارچوب فرهنگی و آموزشی بگنجانند «و نیز» بعضی از رهبران بین‌الملل دوم حتی تا آنجا رفتند که مسئله‌ی حق حاکمیت ملل بر سرنوشت خود را به حق داشتن استقلال فرهنگی بدل کردند.»

ستم ملی ملیت حاکم امور اقتصادی، سیاسی، مذهبی و فرهنگی را که زبان جزء آن است، در بر می‌گیرد. ستم ملی ملیت حاکم پشتون بر ملیت‌های غیرپشتون به طوری که «رهبری» می‌گوید تنها در زمینه‌ی زبان محدود نیست. اعمال ستم ملی ملیت پشتون بر برخی ملیت‌ها در کلیه‌ی این امور مشهود بوده و بر برخی ملیت‌ها در یکی دو مورد برجستگی دارد. مثلاً ستم ملی شوئیست‌های پشتون بالای ملیت هزاره تقریباً همه امور را احتوا می‌کند (در زمینه‌های، شرکت در قوه‌ی سیاسی، سطح اقتصادی زندگی، فرهنگ و زبان، مذهب و بالاخره در زمینه‌های اجتماعی مانند تمسخر و تحقیر آنان) و بالای ملیت‌های ازبک و تاجیک در اموری متبازر و در اموری غیر متبازر می‌باشد (البته منظور از غیر متبازر عدم موجودیت آن نیست).

مقصود از ستم اقتصادی عبارت است از تفاوت تناسب سطح زندگی ملیت حاکم در مجموع به مثابه‌ی یک واحد با ملیت‌های دیگر. در رژیم کنونی شوئیسم ملیت پشتون به طور فشرده تبلور یافته که با استفاده از قدرت سیاسی سایر ملیت‌ها را تحت ستم اقتصادی قرار می‌دهد و می‌بینیم که به طور کلی سطح زندگی اقتصادی اقلیت‌های ملی از ملیت حاکم پایین‌تر است. قسمت اعظم بودجه‌ی سالانه در مناطق پشتون‌نشین کشور به مصرف می‌رسد. احداث سرک، شفاخانه، کانال‌ها، بندها، برق، مکاتب، کارخانه و..... یا در مناطق اقلیت‌های ملی اصلاً وجود ندارد و یا اگر دارد - که مسلماً ناگزیر و علل خاصی در کار بوده - به تناسب مناطق پشتون‌نشین ناچیز و غیر قابل مقایسه است.

ستم ملی سیاسی در غصب قدرت توسط پشتون‌ها (سهیم بودن افراد وابسته به ملیت‌های غیر پشتون در قدرت سیاسی دارای علل تاریخی معینی است و مهمتر این که باید دانست آن افراد با جان و دل در موضع ستمگران پشتون قرار داشته، ولی با وصف این باز هم پشتون‌ها برتری‌شان را حفظ می‌کنند) و محرومیت‌هایی از حقوق مدنی و اجتماعی که اقلیت‌ها متحمل می‌شوند قابل درک است. زبان پشتو بر همه‌ی مردم تحمیل می‌شود. عادات و رسوم و حتی لباس اقلیت‌های ملی تحت‌الشعاع عادات و رسوم پشتون‌هاست و از طرف آنان (پشتون‌ها) مورد استهزاء و تحقیر واقع می‌گردد. در حالی که پشتون یا افغان بودن افتخار است ولی غیر پشتون مثلاً هزاره‌بودن حقارت و بدبختی. بالاخره مذهب سنی که مذهب ملیت حاکم را می‌سازد، مذهب قانونی مردم اعلام شده و اهل تشیع و صاحبان مذاهب دیگر مورد تزییقات و تجرید قرار می‌گیرند که همه مظاهری ست از ستم ملی. اما، از کلیه‌ی این ستم‌های ملی «رهبری» تنها «بیداد» ستم ملی را در زبان می‌بیند.

مرحله‌ی دوم در برخورد «رهبری» با مسئله‌ی ستم ملی را از زمان انتشار «شعله‌ی جاوید» و عرضه کردن «تیز» فوق‌تا سال ۱۳۴۹ که انشعاب اول رخ داد در برمی‌گیرد. در این مدت برای «رهبری» مسئله‌ای به نام ستم ملی وجود نداشت و هیچ‌کس نمی‌توانست فکر مشخص و محکمی در مورد، ابراز کند. شایان یادآوری ست که در حقیقت نوشتن آن مطالب غلط و ضد م. ل در باره‌ی ستم ملی فرهنگی در شماره‌ی دوم «ارگان» به هیچ‌وجه مشخصاً به خاطر تماس با یک امر مهمی مثل ستم ملی و طرح آن نبوده؛ بلکه، صرفاً ضمن بحث روی موضوع دیگری از آن سخن رفته و به اصطلاح طی «آمد گپ» به رشته‌ی تحریر آمده است و این در شمار همان نارسایی و بی‌کفایتی خاص «رهبران» در طرح و تحلیل مسائل بغرنج انقلاب میهن ما محسوب می‌گردد.

در مرحله‌ی سوم «رهبران» با غرور تمام «تیز» اساسی خویش را درباره‌ی مسائل ملی ارائه می‌دهند. زمانی که اختلافات آغاز شد، مخالفان در رساله‌ای که انتشار دادند از اعمال ستم ملی ملیت حاکم پشتون بر سایر ملیت‌ها سخن رانده بودند.

حالا این حرف دیگری بوده و فعلاً جای بحثش نیست که رفقای مخالف در نوشته‌ی خود به نظر ما مسئله‌ی ستم ملی را با دید درستی مطرح ننموده و به خواننده بیشتر این احساس دست می‌دهد که آنان به خاطر آن که محملی برای حمله به «رهبران» داشته باشند، موضوع را «مناسب» تشخیص داده‌اند. ولی حضرات که همه چیز را از دریچه‌ی اندیشه به خود و منافع خصوصی می‌نگرند، وجود ستم ملی را در کشور به ضرر خود در واقع مخدومین خود دانسته و نیز شاید به دلیل این که چون مسئله نخستین بار از جانب مخالفان مطرح گردیده و مسئله‌ای مهم و عمده هم است، لازم بود به هر نحو و قیمتی به رد آن بپردازند. به این ترتیب «رهبران» در نفی کامل ستم ملی فتوا صادر نموده و به جای آن پیرامون «ستم ملی امپریالیستی» موعظه سردادند. باری آقایان در رد ستم ملی چنین «استدلال» می‌کنند: چون بورژوازی ملیت پشتون به^۱ آن حد رشد نکرده تا حاکمیت ملی خود را ایجاد نموده باشد از این رو طبقه‌ی حاکمه‌ی پشتون به وسیله‌ی نیروهای امپریالیستی بر سریر قدرت نشسته نه به اساس رشد طبیعی یعنی با رشد بورژوازی. لہذا، ستمی که طبقه‌ی حاکمه‌ی پشتون بر اقلیت‌های ملی روا می‌دارد، همانا ستم امپریالیسم است [که] به نام ستم ملی یاد می‌شود!! و نتیجه هم این که وقتی مبارزه‌ی طبقاتی که تضاد عمده است درست حل شد، تضاد ملی که تابع آن می‌باشد خودبه‌خود حل می‌گردد. و آقایان به خیال این که برای خودشان جای حرفی باقی نگذاشته باشند، ناشیانه به جملاتی از استالین که درباره‌ی رابطه‌ی رشد بورژوازی ملی با ستم ملی گفته و محققاً حقیقت عصر و زمانش بود، پناه می‌برند.

استناد به کلاسیک‌های م-ل به خاطر انکار یک واقعیت سرسخت چون وجود ستم ملی در کشور ما، برخورد دگماتیستی و ناشرافتمندانه با م-ل-ا است. رفیق مائو تسه‌دون گفت: «بسیاری از اشخاص هنوز هم فورمول‌های جداجدای آثار مارکسیسم-لنینیسم را همچون اکسیر حاضر و آماده‌ی می‌دانند که کافیت آن را به دست آورد تا به آسانی همه‌ی بیماری‌ها را درمان کرد. این اشخاص به نادانی کودکانه‌ای دچارند و بر ماست آن‌ها را روشن سازیم. همانا این مردمان نادان هستند که به م-ل به‌مثابه‌ی احکام خشک مذهبی می‌نگرند.» مسئله‌ی ملی مسئله‌ای است که صرف با توجه به واقعیات عینی جامعه در پرتو م-ل-ا می‌توان آن را فهمید و حل کرد نه از لابلای کتاب‌ها.

از «تر» آقایان این طور بر می‌آید که اساساً مسئله‌ای به نام «ستم ملی» تنها متعلق به دوران رشد بورژوازی بوده و بعد که عصر امپریالیسم فرا می‌رسد «ستم ملی» و ملت مفهومی را از دست می‌دهد؛ چرا که پیداست از این زمان به بعد هیچ بورژوازی را نمی‌توان سراغ کرد که مستقل، بر اساس رشد طبیعی و بدون زدنند با امپریالیسم به میان آمده باشد (نیروی سرمایه‌ی بین‌المللی و ارتباطات جهانی بورژوازی پدیدار می‌گردد) و بنا بر این وجود ستم ملی در جوامع نیمه‌مستعمره چند ملیتی امر مهمی

بوده و هر چه است «ستم ملی امپریالیسم» است. یعنی این که به‌طور مثال ستمی که طبقه‌ی حاکم ملیت فارس به سرکردگی سگ دیوانه‌ای چون، محمدرضا شاه بر اقلیت‌های ملی ایران اعمال می‌کند، ستم ملی ناشی از شوئیسم وی نه بلکه «ستم ملی امپریالیسم» است. یا دولت افغانستان متشکل از پشتون‌هایی است که اقلیت‌های ملی را تا حد توان و بنا بر ضرورتش در بند کشیده، بلکه این وضع مولود «ستم ملی امپریالیستی» است.

اما، به‌نظر ما ستم بردگی و مستعمراتی امپریالیسم با تسلط در کشوری بر خلق‌های تمام ملیت‌های آن کشور سنگینی می‌کند. این موجب تضاد آنتاگونیستی میان خلق‌های تمام ملیت‌های آن کشور از یک سو و امپریالیسم از سوی دیگر شده که بر اساس م-ل-ا راه حلش هم جنگ آزادی‌بخش ملی می‌باشد.

ولی در داخل یک جامعه‌ی نیمه‌مستعمره کثیرالمله بر خورد با مسئله‌ی ملی غیر از در نظر گرفتن ستم [است]. آقایان این موضوع را بیشتر طی سخنرانی‌ها در مظاهرات و میتنگ‌هایشان بر زبان آوردند که می‌توان [یم] آن را یکی از همان «تئوری»‌هایی بدانیم که شفاهاً به‌خورد مردم می‌دادند.

ملی امپریالیسم (چون ستم امپریالیسم شامل کلیه‌ی ملیت‌هاست آن را ستم ملی امپریالیسم هم گفته‌اند) عبارت می‌گردد از مطالعه‌ی موجودیت ملیت‌ها و مناسبات بین آن‌ها که دوروی یک مسئله‌اند و اولی را دیدن و دومی را ندیدن خطا و چشم‌پوشی از واقعیت است. تحلیل مناسبات میان ملیت‌ها نیز اگر صادق و واقعین باشیم؛ ما را به پذیرش پدیده‌ی ستم ملی در این جوامع خواهد کشاند. ستمی که از طرف دولت ضد خلقی ملیت حاکم به سایر ملیت‌ها در زمینه‌های مختلف اعمال می‌گردد که ناشی از ماهیت شوئیستی عظمت‌طلب و برتری خواهانه بوده و غیر از آن ستم همه‌گیر امپریالیسم بر کلیه‌ی ملیت‌ها من جمله ملیت حاکم می‌باشد. ستم امپریالیسم در کشور [ی] معین که کلیه‌ی ملیت‌های آن را در بر می‌گیرد، هرگز نافی وجود ستم ملی، ستم ملیت حاکم بر اقلیت‌های ملی، در کشور مذکور نیست. این موضوع را که در میهن ما ملیت حاکم پشتون بر اساس رشد طبیعی بورژوازی مسلط شده یا به دست امپریالیسم، دو ارزیابی از مسئله روشن می‌سازد: یکی تاریخی، این که چگونه ملیت پشتون به صورت ملیت حاکم درآمد و آیا عمل اصلی در این امر رشد بورژوازی بوده یا امپریالیسم (البته این کار مستلزم تحقیق و مطالعه‌ی گسترده‌ای می‌باشد.) و دیگر این که آیا هم اکنون مظاهر ستم ملی ملیت پشتون بالای سایر ملیت‌ها به طور علنی و محسوس وجود دارد یا خیر.

حال اگر چنین ستمی عیناً وجود دارد؛ چه به وسیله‌ی رشد بورژوازی یا حمایت امپریالیسم از این ملیت باشد، ملیت‌های دیگر اعمالش را از جانب پشتون‌ها دیده و تضاد بین ملیت پشتون و آن‌ها را باعث می‌شود. برای کمونیست‌ها همین واقعیت‌ها پایه و معیار اساسی در برخورد با مسئله‌ی ملی محسوب

می‌گردد.

ما هم واقعیت را این طور می‌بینیم. در افغانستان مردمانی با مشخصات یک ملیت موجودند. مثلاً مردم هزاره دارای سرزمین، اقتصاد، زبان، روحیات مشترک و خودآگاهی ملی - (به حیث نمونه گفتن «قوما» به یکدیگر) می‌باشد. این‌ها زیر ستم ملی دولت پشتون به سر برده و دارای حق تعیین سرنوشتند. اما «رهبران» با این استدلال که چون بورژوازی ملیت پشتون آن قدر رشد نکرده که از دیگران میدان رقابت را ببرد و بازار را تصاحب نماید، بلکه با پشتیبانی امپریالیسم موقیعت حاکم را یافته است، پس ستم ملی پشتون بر سایر ملیت‌ها «ستم ملی امپریالیستی» است و نه ستم ملی ملیت حاکم پشتون، بر تمام واقعیت‌های عینی کشور ما خط بطلان کشیده و فقط آنچه را در کتاب آمده و در روسیه بوده، صحیح می‌دانند و خارج شدن از آن حدود را اشتباه. آنان با این برخورد کتابی - سوبژکتویستی آب به آسیاب مرتجعان ریخته و در موضع شؤنیستی ملیت حاکم قرار می‌گیرند.

هکذا، از تز «رهبری» این نتیجه حاصل می‌گردد که اگر جنگ ضد امپریالیستی به پیروزی می‌رسد؛ مسئله‌ی ستم ملی خودبه‌خود حل می‌گردد. این اعتقاد نیز محصول بی‌اهمیت شمردن تضاد ملیت‌ها و ستم ملی می‌باشد. درست است که انقلاب دموکراسی با جنگ ضد امپریالیستی امکان می‌یابد و بس. ولی این خود به وحدت ملیت‌های مختلف کشور نیاز دارد. ملیت‌هایی که در طول تاریخ خصومت‌های کم یا بیش و گاهی هم تا سرحد برخورد مسلحانه داشته‌اند. واضحاً که یکپارچگی این ملیت‌ها با شعار و خواست ذهنی تأمین نمی‌گردد؛ مگر با برخورد صحیح و دقیق و مارکسیستی - لنینیستی. برخوردی متضمن قبول داشتن ستم ملی ملیت حاکم و مبارزه علیه آن در جهت تحقق وحدت میان خلق‌ها. برخوردی با هوشیاری و صمیمیت و شکیبایی کمونیستی. این حرف لنین را از یاد نبریم که: «امروزه فقط پرولتاریا از آزادی واقعی ملیت‌ها و وحدت کارگران همه‌ی ملت‌ها دفاع می‌کند. برای این که ملیت‌های مختلف آزاد و آشتی‌آمیز با هم کنار بیایند - یا اگر ترجیح بدهند - از یکدیگر جدا بشوند و کشورهای مختلف به وجود آورند؛ برای این کار دموکراتیسم کامل آن‌چنان که از طرف طبقه‌ی کارگر نمایندگی می‌شود لازم است. هیچ تمایزی برای هیچ ملتی، برای هیچ زبانی، هیچ محدودیتی، هیچ بی‌عدالتی برای یک اقلیت ملی [پذیرفته نیست]. اینها اصول دموکراسی کارگری هستند.»

کمونیست‌های پشتون مکلفند با توجه به آموزش صریح لنین کبیر، با ابراز شور و علاقه واقعی خویش به متساوی بودن و آزادی کامل اقلیت‌های ملی در حق تعیین سرنوشت‌شان و افشا و کوبیدن بی‌پروری شؤنیسم ملیت حاکم با توده‌های وابسته به ملیت غیر پشتون در تماس شده و بدین گونه حس دوستی و آرزوی آتشین خویش را در مورد رهایی و زنجیر گسستن‌شان، به آنان ثابت سازند. کمونیست‌های پشتون باید بتوانند اعتماد راستین خلق‌های اقلیت‌های ملی را جلب کرده و پیوندی قوام‌یافته با آن‌ها به

وجود آرند.

متقابلاً بر کمونیست‌های اقلیت‌های ملیت‌های محکوم است تا با دید انقلابی - طبقاتی، دشمنان اصلی بهروزی و رفاه‌شان را شناسانده، دسایس و نیرنگ‌های مرتجعان را به‌خاطر دامن‌زدن به کین و نفرت ملی و تفرقه‌افگنی کاملاً بر ملا نموده و آگاهی آنان را در لزوم و منطقی بودن وحدت با خلق پشتون و سایر ملیت‌ها ارتقا و عمق بخشند. این دو جهت متضاد یک واحد انقلابی است. همه‌ی کوشش مارکسیست - لنینیست‌های ملیت‌های گوناگون می‌باید به سوی تأمین این واحد انقلابی معطوف باشد. سوای تبلیغات دولتی، از طرف بعضی‌ها نظر انحرافی و مطرود دیگری در حصه‌ی مسئله‌ی ملی زمزمه می‌گردد مبنی بر اولویت قائل شدن به مبارزه‌ی ملی نسبت به مبارزه‌ی طبقاتی. این طرز تفکر جز به تضعیف روحیه و اتحاد سلحشورانه‌ی خلق‌ها علیه امپریالیسم و کارشکنی در این راه خدمت نخواهد کرد. لازم است در جریان کار و تلاش به منظور استقرار و تحکیم همبستگی میان خلق‌ها، از مبارزه علیه هرگونه افکار و گرایش‌های انحرافی در تحلیل آخر به سود امپریالیسم و ارتجاع غفلت نوزیم.

بگذار [ید] در نبرد دشوار خود علیه امپریالیسم - فئودالیسم و سرمایه‌داری بروکرات، این کلمات لنین کبیر را پیش چشم داشته باشیم که: «کسانی که پرویاگند مستقیم انقلابی و جنبش انقلابی توده‌ای را به زمینه‌ی مبارزه علیه ستم ملی نیز گسترش نمی‌دهند... آن سوسیالیست‌های روسیه که آزادی جدا شدن فنلند، لهستان، اوکراین و غیره را درخواست نمی‌کنند... این نوع سوسیالیست‌های به‌مثابه‌ی شؤنیست‌ها به‌مثابه‌ی نوکران موناشری‌های امپریالیستی خونخوار و بورژوازی امپریالیستی عمل می‌کنند.»

۵- جبهه‌ی متحد ملی و دموکراتیک

در مرحله‌ی انقلاب ملی و دموکراتیک کشورهای نیمه‌مستعمره - نیمه‌فئودال و از جمله کشور ما، جبهه‌ی متحد یکی از آن وسایل و سلاح‌هایی است که کشتی عظیم انقلاب بدون آن به ساحل پیروزی رسیده نخواهد توانست. رفیق مائو تسه‌دون می‌گوید: «حزب با انضباطی که با تئوری مارکسیسم - لنینیسم مسلح است و اسلوب انتقاد از خود را به کار می‌بندد و با توده‌های مردم پیوند دارد، ارتشی که توسط چنین حزبی رهبری می‌شود، جبهه‌ی واحد مرکب از تمام طبقات و گروه‌های انقلابی به رهبری چنین حزبی، این ست سه سلاح عمده که بدان وسیله، دشمن را مغلوب ساخته‌ایم. رفیق مائو تسه‌دون طی رهبری انقلاب کبیر چین و به‌خصوص دوران مقاومت ضد جاپان مسائل اساسی مربوط به جبهه‌ی متحد را به روشنی حل و جهت توضیح اهمیت فوق‌العاده آن بسیار تأکید ورزیده است.»

بر گروه‌ها، سا و احزاب مارکسیست-لنینیست است که به این یکی از سه سلاح عمده انقلاب توجه درخور آن مبذول داشته و با بینش درستی با آن برخورد نمایند. دیده شده که در مراحل معینی از انقلاب برخورد و دید صحیح یا غلط به مسئله‌ی جبهه‌ی متحد در پیروزی انقلاب نقش تعیین کننده داشته است. سا و احزاب مارکسیست-لنینیست چنان که گفته شد با بلند نگهداشتن اندیشه‌ی مائو تسه‌دون در برابر جبهه‌ی متحد همانند زمینه‌های دیگر عالی‌ترین و تکامل یافته‌ترین تئوری‌ها را در اختیار دارند. و اما، فقط با ایدئولوژی و موضع واقعاً انقلابی ست که خواهند توانست آن تئوری را در عمل پیاده نموده، ارابه‌ی انقلاب را به پیش رانند.

دانستیم که ایدئولوژی «رهبری» شعله‌ی جاوید از چه قماش‌ی بود. و حالا تبلور آن ایدئولوژی منحن و ضد پرولتری آن‌ها را راجع به جبهه‌ی متحد که به صورت تئوری‌بافی‌های غریب و بندبازی‌های مضحکی با آن درآمده مشاهده خواهیم کرد.

«رهبری» در مقاله‌ای تحت عنوانی فریبنده «باز هم نقض وحدت در پرده‌ی فریادهای وحدت‌طلبی» (شماره‌ی ۱۱ شعله‌ی جاوید) نخست درباره‌ی این که اساس اتحاد در جبهه‌ی متحد چگونه است، به صراحت می‌گوید: «اساس اتحاد وحدت ایدئولوژیک است» و بعد سؤال داده جواب عرضه می‌کند: گر اتحادی که بین عناصر مختلف مرکب از رنجبران، دهقانان، نیمه‌رنجبران و طبقه‌ی متوسط برای پی‌ریزی و ساختمان جبهه‌ی متحد ملی دموکراتیک ضد فئودالی و ضد بورژوازی کمپرادور به عمل می‌آید چون طبقات متمایز از هم در آن اشتراک دارند که هر یک دارای طرز تفکر طبقاتی مخصوص خود است، چطور پابرجا می‌ماند؟ نباید فراموش کرد که در این اتحاد هر کس حق ندارد، ایدئولوژی خود را بر حسب دلخواه و به صورت کلی و عمده تبلیغ نموده و سکان کشتی این جبهه را به میل و مرام خود به هر سمتی که مایل باشد براند؛ بلکه تا وقتی و تا آنجا جبهه متحد و ملی است که همه‌ی طبقات آن از ایدئولوژی و روش رنجبرترین طبقات یعنی کارگر پیروی و پشتیبانی کنند و رهبری به دست او باشد. صرف کارگر است که می‌تواند سکاندار باشد و بس.»

خیلی خوب این درست که در جبهه‌ی متحد، «طبقات متمایز از هم اشتراک دارند که هر یک دارای طرز تفکر طبقاتی مخصوص خود است» اما آقایان اهمیت جبهه‌ی متحد در آن است که حزب طبقه‌ی کارگر با ابتکار و دور اندیشی، به خاطر پیروزی انقلاب، جبهه‌ی متحد وسیعی مرکب از طبقات و اقشار غیر پرولتری، ضد امپریالیسم و فئودالیسم ایجاد می‌نماید و با تحکیم وحدت خود با دهقانان و با کاربرد سیاست وحدت و مبارزه و شیوه‌های ویژه‌ی یک حزب کمونیست آن را استوار و رزمنده نگه می‌دارد. یعنی این که حزب کمونیست کاملاً آگاه است که سایر طبقات، ایدئولوژی او را ندارند؛ ولی به نسبت‌های گوناگون با امپریالیسم و فئودالیسم و حتی یکی از این‌ها به شکلی از اشکال ولو به طور گذرا و ناپایدار در

تضادند و می‌توانند در کنار حزب کمونیست تا حد معین علیه آن‌ها بجنگند. یعنی این که حزب طبقه‌ی کارگر و جوه مشترک خصلتاً سیاسی خود را با آن طبقات و اقشار در یافته و اتحادش را با آن‌ها بر همان بنا قرار می‌دهد. بنابراین «اساس اتحاد» در جبهه‌ی متحد را وحدت سیاسی تشکیل می‌دهد نه «وحدت ایدئولوژیک». اگر قرار باشد کلیه‌ی نیروی‌های شامل در ترکیب جبهه‌ی متحد ملی و دموکراتیک مارکسیست-لنینیست باشند، آن‌گاه تفاوت این «جبهه» با حزب کمونیست چه خواهد بود؟

در زیر به کلماتی از رفیق مائو تسه‌دون در رابطه با مسئله‌ی استقلال در جبهه‌ی متحد استناد می‌کنیم که افشاگر نقاط نظر غلط و تهی مغزانه‌ی «رهبری» بوده و ما هم بیشتر چیزی نمی‌گوییم. رفیق مائو تسه‌دون نوشت: «تنها با حفظ جبهه‌ی متحد ملی است که می‌توان مشکلات را برطرف نمود، دشمن را در هم شکست و چین نوین بنا نهاد. درین موضوع هیچ‌گونه تردیدی نیست. ولی در عین حال استقلال ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه در جبهه‌ی متحد باید محفوظ بماند. این در مورد گومیندان حزب کمونیست و یا هر حزب و گروه دیگری صادق است. «و» استقلال احزاب و گروه‌ها و طبقات باید تضمین شود و استقلال و عدم وابستگی آن‌ها در جبهه‌ی متحد باید حفظ گردد؛ و به هیچ‌وجه نباید حقوق مسلم احزاب و گروه‌ها و طبقات را فدای همکاری و وحدت نمود؛ بلکه بر عکس باید تا حدود معینی از این حقوق دفاع کرد. فقط از این طریق است که می‌توان همکاری را تقویه و عملاً در چنین صورتی است که می‌توان از همکاری سخن گفت.

تزی دیگری که در همان مقاله‌ی «رهبران» آمده عبارت است از این که: «هر گاه هر یک از آنان (منظور همه‌ی آن‌هایی که در جبهه‌ی متحدند) بخواهد از اصول کارگری سر باز زند خاصیت ملی بودن خود را از دست می‌دهد و خصیصه‌ی ضد ملی و ارتجاعی اختیار می‌کند که هیچ‌گاه با وی نمی‌توان همدست شد؛ بلکه او آشکارا در صف دشمن قرار می‌گیرد. فرضاً بورژوازی ملی تلاش‌های مذبحخانه به کار می‌بندد تا قدرت را به کف گرفته و خود را به صف طبقه‌ی حاکمه‌ی سیاسی بالا برد. در اینجا دیگر او ملی نیست و نباید یک قدم متحداً با وی برداشت، بلکه باید لبه‌ی تیز مبارزه را هم چنان که به جانب دشمنان خارج جبهه است به سمت او نیز متوجه ساخت.»

در مورد قسمت اول پیش‌تر حرف زدیم که تمام نیروهای ضد امپریالیستی با حفظ اصول خودشان در جبهه‌ی متحد ملی شرکت می‌کنند. و آن‌ها با «سرباز زدن» از «اصول کارگری (بهتر است گفته شود اصول خاص س.ج.م.)» خاصیت ملی بودن خود را از دست نمی‌دهند. اما، در مورد قسمت دوم که «رهبری» بر بورژوازی ملی عصبانی شده و او را شدیداً از تلاش برای کسب قدرت بر حذر می‌دارد باید گفت که در اینجا برخورد غلط و ماورای چپ آن‌ها با مسئله خودنمایی می‌کند. بورژوازی ملی آن‌ست

که سرمایه‌اش از امپریالیسم نبوده وابستگی آن کم یا هیچ باشد. به همین دلیل وقتی سرمایه‌های ملی زیر ضربه‌ی رقابت سرمایه‌های امپریالیستی قرار می‌گیرند منافع صاحبان آن (صاحبان سرمایه‌های غیر امپریالیستی) با منافع امپریالیسم متضاد واقع شده، آنان را به مبارزه علیه امپریالیسم وامی‌دارد و از همین جاست که سرمایه‌داران مذکور تا حدود معینی صبغه‌ی ملی و ضد امپریالیستی اختیار می‌کنند.

چون مارکسیست - لنینیست‌ها مؤظفند در مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم حداکثر خلق را متشکل سازند، بناءً با توجه به خصلت ضد امپریالیستی بورژوازی ملی با او وحدت می‌نمایند. بورژوازی تا وقتی ملی و مترقی است که در جبهه‌ی متحد شرکت جسته و ضد امپریالیسم باشد. او مثل دیگران «اصول» خودش را دارد و نه تنها با «سرباز زدن از اصول کارگری، خصیصه‌ی ضد ملی و ارتجاعی» کسب نمی‌کند، بلکه به خاطر تلاش‌هایش جهت به کف گرفتن قدرت نیز بر عکس اخطار «رهبران»، «خاصیت ملی» خود را نمی‌بازد. بورژوازی ملی قبل از تأسیس جبهه‌ی متحد به دست حزب کمونیست و چه بسا در داخل جبهه‌ی متحد بسیار می‌کوشد «خود را به صف طبقه‌ی حاکمه‌ی سیاسی بالا برد». تنها هنگامی که حزب کمونیست قادر گردید با بینشی مارکسیست - لنینیستی پیوند عمیق با کارگران و دهقانان برقرار ساخته آنان را تحت رهبری خود درآورد و بدین سان استخوان‌بندی جبهه را بر اساس اتحاد مستحکم کارگران و دهقانان پی‌ریزی نماید، آنگاه بورژوازی تلاش‌های خود را عبث دانسته به رهبری حزب پرولتاریاتن می‌دهد. طبعاً مارکسیست - لنینیست‌ها در درون جبهه‌ی متحد همواره سعی می‌ورزند با برخورد مناسب با جبهه‌های متضاد بورژوازی ملی از طریق سیاست وحدت و مبارزه او را متحد خود نگهدارند.

پس بورژوازی ملی به علت تلاش برای به قدرت رسیدن، گناهی ندارد. باید حزب کمونیست آن شایستگی را داشته باشد که میلیون‌ها دهقان را به دنبال خود کشیده و مجدانه سیاست‌ها و سبک کار ویژه‌ی جبهه‌ی متحد را به کار برد تا ضمن دستاوردهای دیگر فعالیت‌های هژمونی طلبانه‌ی بورژوازی ملی را عقیم گذارد.

«رهبران» چنان که گویی تب شدید، آن‌ها را درهم پیچیده، به هذیان گویی ادامه داده می‌گویند: «باید لبه‌ی تیز مبارزه را همچنان که به جانب دشمنان خارج جبهه است به سمت او (بورژوازی ملی) نیز متوجه ساخت. «آقایان»، «رهبران» اجازه می‌دهند بگوییم که اگر شما هم «دید وسیعی» می‌داشتید، از اصول «بویی» برده بودید و در «واپسین تحلیل و تعمق» مرتجع نمی‌بودید، چنین حرف‌هایی می‌زدید؟

ماهیت تضاد و طبعاً حل و طرز برخورد با آن در درون و خارج جبهه‌ی متحد متفاوت است و نمی‌شود هر دورا یکی گرفت. تضاد درون جبهه‌ی متحد را باید از نوع تضاد درون خلق انگاشت و منظور از تضاد بیرون جبهه‌ی متحد تضاد با دشمنان سرسخت خلق است، که حل آن بدون مبارزه‌ی قهری

و خونین ممکن نیست، ولی با بورژوازی - درون جبهه برعکس. رفیق مائو تسه‌دون می‌آموزد: «حزب کمونیست چین در جریان وحدت و مبارزه با بورژوازی رشد یافته و آبدیده گشته است. این یکی از اجزای مهم ساختمان حزب کمونیست چین است. از مفهوم وحدت در اینجا جبهه‌ی متحد با بورژوازی مستفاد می‌شود. و مقصود از مبارزه در اینجا مبارزه «مسالمت‌آمیز» و «بدون خونریزی» ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است که تا زمانی که با بورژوازی در وحدتیم ادامه خواهد داشت.»

حالا می‌توان ده‌ها نقل قول دیگر از رفیق مائو تسه‌دون آورد حاکی از تأکید و پافشاری وی به روحیه‌ی مشورت، همکاری، وحدت و بردباری داشتن کمونیست‌ها در جبهه‌ی متحد در مقابل سایر احزاب و گروه‌ها. اما، یک‌جا هم در آثار رفیق مائو تسه‌دون از «لبه‌ی تیز مبارزه را علیه نیروهای درون جبهه‌ی متحد متوجه ساختن» صحبت نرفته است. واقعاً وقتی ایدئولوژی خرده‌بورژوازی چشم و ذهن انسان را مختل کند؛ آن‌چنان مثل «رهبری» با دشمن خیالی به شوالیه‌گری پرداخته و به تصور خودش «داغ» و «نشان بر دل» حریف می‌گذارد البته، بر روی کاغذ!

در پایان باید این نکته را یاد نمود که وقتی «رهبران» از انتقاد راجع به فرمایشات‌شان درباره‌ی جبهه‌ی متحد مطلع شدند، کوشیدند آن را به اصطلاح زیر زده و یا با لفاظی‌های «تئوریک» رویش را بیپوشانند و چون این شیوه‌ها کارگر نیفتاد تصمیم گرفتند بگویند که: ما در یکی از تظاهرات از آن مقاله انتقاد نموده‌ایم!

اما آقایان از یاد می‌برند که مطالب مذکور در یکی از شماره‌های «ارگان» با طول و تفصیل درج است، می‌توان در یک نطق هر قدر هم غرا و توأم با آن حرکات و افاده‌های مخصوص آن را نشست و گریبان خود را خلاص کرد؟ دیگر این که در کدام یک مظاهره؟ شما قهرمانان مظاهره و میتینگ که عمرتان به این نوع فعالیت‌ها گذشت؟ نه آقایان این خیلی ساده دروغ‌گویی است و کسی آن را جدی نمی‌گیرد. با بررسی نظر منحرف «رهبری» درباره‌ی جبهه‌ی متحد به بخش اول پایان می‌دهیم و اینک تجسم مشی ضد پرولتری «س.ج.م» را در فعالیت‌های عملی‌شان می‌بینیم. «باید دانست که کمونیست‌ها فقط بخشی کوچکی از ملت را تشکیل می‌دهند و در خارج از حزب تعداد زیادی از افراد مترقی و فعال وجود دارند که ما باید با آن‌ها همکاری کنیم. کاملاً اشتباه است اگر تصور شود که این فقط ما هستیم که خوبیم، دیگران پشیزی نمی‌ارزند. کمونیست‌ها نباید به افرادی که از نظر سیاسی عقب مانده‌اند، کم بها دهند و یا آن‌ها را تحقیر کنند، بلکه باید به آن‌ها نزدیک شوند، با آن‌ها متحد گردند، آن‌ها را قانع سازند و به پیشروی تشجیع کنند.» (مائو تسه‌دون)

درس‌های لازم جهت اجتناب از اشتباهات در آینده بگیرد، خود را سرسختانه‌تر در همان مسیر قرار داد و روز ۲۵ جوزا را از افتخارات خویش شمرد. بعد از آن روز تظاهرات و میتنگ‌های «شعله‌ی جاوید» بیشتر دامنه گرفت. به کمیت جریان نیز افزوده گشت؛ چون، همان‌طور که گفته‌ایم غیر از آن که روشنفکران خواست انقلابی خویش را در وجود جریان که نام «ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین» بر خود نهاده بود، می‌دیدند، زندانی شدن عده‌ای نیز عاملی در جلب آنان بود. ولی «رهبری» همه‌ی این روشنفکران علاقمند به اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و سرشار از نیروی رزمندگی را تام و تمام به مبارزات علنی و شهری غیر انقلابی کشاند و خواست از شور و شوق انقلابی آنان استفاده انقلابی ببرد.

مظاهرات، میتنگ‌ها، شرکت در مؤسسات ارتجاعی و به‌طور کلی هر نوع مبارزه‌ی علنی اگر با رعایت اصول م.ل.ا و در خدمت کار مخفی و متشکل ساختن نیروها نباشد به هیاهوی بی‌ارزشی بدل می‌گردد. فکر هدایت‌کننده‌ی «رهبری» را در میتنگ‌ها و تظاهرات که گاهی هفته‌ها ادامه می‌یافت (مسئله‌ی طرد لایحه‌ی پوهنتون) خدمت صادقانه به خلق و گامی به سوی انقلاب نمی‌ساخت، بلکه، احساسات و اندیشه‌هایشان همان احساسات و افکار خرده‌بورژوائی و اپورتونیستی بود با یک‌چنان خط مشی سیاسی جدا از توده‌ها، محدود به روشنفکران، [متناسب با اسلوب] شهری و علنی آنان. ^۱مشی‌ای که ایجاب می‌کرد با رخداد هر حادثه‌ی کوچکی در کشور یا جهان، باید تظاهر یا میتنگی زیر شعار بزرگ «شعله‌ی جاوید» و با شرکت اعضای «رهبری» و پیروان جریان راه افتاده و کلیه‌ی نیروهای ممکن را در خدمت آن فرا خواند. این شیوه‌ای بود که نه تنها در مرکز بلکه در ولایات و هر جایی که هواخواهان جریان وجود داشتند باید عملی می‌گردید.

برای جریان تحت رهبری «س.ج.م» دیگر به منزله‌ی ایفای وظیفه‌ی عظیمی درآمده بود که شعار چند متری «شعله‌ی جاوید» را به عنوان تاج افتخار پیشاپیش همه بلند کرده و ساعت‌ها را در داخل پوهنتون یا چند خیابان معین شهر بدون توجه به سطح مخاطبین و خواست‌های خلق به سخنرانی‌های بیهوده بگذرانند. نطق‌ها و سخنرانی‌هایی که فقط می‌توانست در خدمت ارضای امیال ارتجاعی به معروفیت رسیدن و زبانزد شدن خود نطاقان باشد.

محتوای این سخنرانی‌ها هر چه سنگین، روشنفکرانه‌تر و شامل مسائل و مطالب تئوریک می‌بود، رضایت «رهبران» را بیشتر فراهم می‌ساخت و با چاشنی قیافه‌گرفتن و به اصطلاح زیادتر تئوری و نقل قول تحویل دادن، سخنران می‌توانست نزد «رهبران» تقرب حاصل کرده و در ردیف «نخبگان» قرار گیرد.

برای «رهبری» میتنگ و مظاهره چیزی به مفهوم انقلاب کردن محسوب می‌شد و چنان شیفته‌ی

۱. اصل: محدود به روشنفکران، شهری و علنی آنان تناسب داشت.

بخش دوم

فعالیت‌های عملی «سازمان جوانان مترقی»

(۱)

تا اینجا دیدیم که چگونه پای «رهبران» با تمام غره بودن‌شان در مسائل تئوریک انقلاب کشور ما می‌لنگد و سر از اپورتونیسمی آشکارا بدر می‌کنند. طبعاً «رهبری» ای که به مارکسیسم - لنینیسم اندیشه‌ی مائو تسه‌دون از یک موضع ضد پرولتری نگریده به آن صرفاً برخورد کتابی، سودجویانه و اپورتونیستی داشته باشد، م.ل.ا. برایش به‌مثابه‌ی چراغ و سلاح سرخ در کور راه انقلاب کشور تلقی نگردیده و نمی‌تواند مشکلات عملی و تئوریک مبارزه را حل نماید. به همین علت رهبری «س.ج.م» با آن همه لغزش‌های فاحش تئوریک نمی‌توانست در زمینه‌ی فعالیت‌های عملی درست و منطبق با اندیشه مائو تسه‌دون و راه انقلاب میهن ما حرکت کند.

در زیر از به اصطلاح مبارزات علنی «س.ج.م»، برخورد آن با اعتصابات کارگری و غیره و دید آن از مبارزه‌ی مخفی و علنی، بررسی فشرده‌ای انجام می‌دهیم و خواهیم دید واقعاً آنچه رهنمای «س.ج.م» در امر فعالیت‌های عملی بود، اندیشه‌ی مائو تسه‌دون نه، بلکه معجون‌ی از افکار خرده‌بورژوائی، اپورتونیستی و چپروانه کذایی بود.

اساس فعالیت‌های «س.ج.م» زیر نام جریان «شعله‌ی جاوید» از سال ۱۳۴۷ تا روزهای پریشانی و زوال مشی علنی شهری و روشنفکرانه بود. برای «رهبری» که علاقه‌ی سوزانی به مبارزات علنی (مظاهره و میتنگ) حس می‌کرد؛ پیدا کردن زمینه و تمسک برای این کار اشکالی نداشت. از تجلیل روزهای تاریخی، پشتیبانی از جنبش‌های کشورهای مختلف، پشتیبانی از حرکت کارگران و کارمندان برخی مؤسسات گرفته تا اعتراض علیه اخراج معلمان و متعلمان، همه می‌توانستند بهانه‌ای باشند جهت یک مظاهره یا کم از کم میتنگی در صحن پوهنتون و یا یکی از مکاتب. «رهبری» از همان آغاز برآمد علنی عملاً تهداب بدترین اشکال علنی‌گری را گذاشت و هنوز چند هفته‌ای از انتشار جریده‌ی فعالیت‌های علنی سپری نشده بود که حادثه‌ی ۲۵ جوزا ۴۷ پیش آمد. در آن روز که «رهبری» طبق معمول مظاهره‌ای گویا به پشتیبانی از کارگران داشت پلیس سدراه مظاهره‌کنندگان گردید. ولی با آن که راه‌های دیگر به روی آنان باز بود، «رهبران» به خاطر تبارز روحیه‌ی قهرمانی و قهرآمیز! خود، دستور دادند که صف پلیس شکستانده شود که در نتیجه برخی از اعضای «رهبری» و پیروان جریان زندانی و جریده‌ی «شعله‌ی جاوید» هم توقیف شد. این امر برای «س.ج.م» می‌توانست درس خوبی باشد، لیکن نه. پس از حادثه‌ی ۲۵ جوزا «رهبری» به جای آن که فعالیت‌های گذشته‌اش را جمع‌بندی نموده از آن

مظاهره بود که زمانی که مردم از فرط قحطی و گرسنگی دسته‌دسته جان می‌سپردند و بحران شدیدی دامن‌گیر کشور بود این «شعله افروزان» مثل آن که باید مردم بسیار منت‌شان را هم بکشند، باز می‌خواستند با انجام فقط مظاهره‌ای نسبت به آن وضع به اصطلاح موضع‌گیری نمایند! برای آقایان مخفی‌کاری و مبارزه‌ی مخفی در حکم شوخی و مسئله‌ای مطرح نشده بود و به یک کلام همه چیز در تظاهرات و میتنگ‌ها و شرکت بلاقیدوشرط تمام رفقا در آن‌ها، خلاصه گردیده بود. معیار شناخت یک انقلابی واضحاً عبارت بود از شرکت فعال او هر طوری شده در میتنگ‌ها و تظاهرات و درجه‌ی هیاهوگری و سر و صدایش.

معیارهای شناخت از ایدئولوژی پرولتری یک چیز و از لحاظ ایدئولوژی بورژوازی چیز دیگری است. رفیق مائو تسه‌دون درباره‌ی معیار انقلابی بودن یک روشنفکر می‌آموزد: «چگونه باید سنجید که یک جوان انقلابی است؟ با کدام معیار باید آن را اندازه گرفت؟ تنها یک معیار می‌تواند وجود داشته باشد و آن این است که آیا این جوان مایل است با توده‌های وسیع کارگران و دهقانان درآمیزد و آیا بدان عمل می‌کند یا نه. چنانچه او مایل به درآمیختن با توده‌های وسیع کارگران و دهقانان باشد و بدان عمل کند، فرد انقلابی است و الا فرد غیر انقلابی یا ضد انقلابی است.» مارکسیست - لنینیست‌ها این معیار را تعیین‌کننده دانسته به آن ایمان دارند. ولی معیار «رهبری» شرکت در تظاهرات، میتنگ‌ها و سخنرانی‌های پرطمطراق... معیار مبتذلی است که بر اساس آن هر فرد بورژوا و لیبرال و دموکرات می‌تواند انقلابی باشد. همچنین «رهبری» بر اساس آن معیار رویونیستی خویش می‌خواست کادرها و کمونیست‌های زنده‌ی انقلابی را در جلسات، میتنگ‌ها و تظاهرات روشنفکری شهری و چارچوب کتابخانه‌ها بسازد. در حالی که رفیق مائو تسه‌دون گفت: «ادامه‌دهندگان امر انقلاب پرولتری در جریان مبارزه توده‌ای پایه عرصه‌ی هستی می‌گذارند و در توفان‌های انقلاب رشد نموده و آبدیده می‌شوند.» «ما کمونیست‌ها باید با جهان روبه‌رو شویم خود را در میان توفان‌ها بیفکنیم، این جهان کبیر مبارزه توده‌ای است، این توفان عظیم مبارزه‌ی توده‌ای است.» اما، بدیهی است «رهبران» خائن به خلق و اندیشه‌ی مائو تسه‌دون با آن ایدئولوژی نفرت از توده‌ها و خطمشی سکتاریستی جز آن معیار دیگری نمی‌توانستند داشته باشند و باید هم بنا بر میل جوشان خود و نه ضرورت و اقتضای شرایط، آن قدر میتنگ و مظاهره سامان می‌دادند تا طی آن کادرهای انقلابی پرورش یافته بیرون آید!!

رفیق مائو تسه‌دون کیفیت کادرهای شایسته و ادامه‌دهندگان انقلاب را چنین برمی‌شمارد: «آن‌ها باید مارکسیست - لنینیست‌های واقعی باشند، نه این که رویونیست‌هایی چون خروشچف که قبا «مارکسیسم - لنینیسم» بر تن کرده‌اند. آن‌ها باید انقلابیونی باشند که یک دل و یک جان به اکثریت قاطع خلق چین و خلق‌های سراسر جهان خدمت‌کنند، نه افرادی چون خروشچف که در کشور خود

به منافع مشتی عناصر بورژوازی که قشر ممتاز را تشکیل می‌دهند، و در مقیاس بین‌المللی به منافع امپریالیست‌ها و مرتجعین خدمت می‌کنند. آن‌ها باید سیاست‌مداران پرولتاریایی باشند که بتوانند با اکثریت قاطع مردم وحدت بیابند و کار کنند. آن‌ها نه تنها باید با کسانی که با آن‌ها هم‌عقیده‌اند، متحد شوند، بلکه باید بتوانند با کسانی که با آن‌ها اختلاف عقیده دارند، حتی با کسانی که در گذشته مخالف آن‌ها بوده‌اند، ولی پراتیک خطاهای آنان را ثابت کرده است، نیز وحدت یابند. ولی آن‌ها در برخورد با مقام‌پرستان و دسیسه‌بازان نظیر خروشچف باید به ویژه هوشیار باشند و از غصب رهبری درجات مختلف سازمان‌های حزبی و دولتی از طرف چنین عناصر مضرری جلوگیری کنند. آن‌ها باید در عملی ساختن مرکزیت دموکراتیک در حزب سرمشق باشند، شیوه‌ی رهبری مبنی بر اصل «از توده‌ها - به توده‌ها» را فراگیرند، سبک کار دموکراتیک را به وجود آورند و بتوانند به ندای توده‌ها گوش فرا دهند. آن‌ها نباید مثل خروشچف مرکزیت دموکراتیک را در حزب نقض کنند، خودمختاری کنند، به‌طور ناگهانی و بدون دلیل به رفقا حمله‌ور شوند و بر آن‌ها ظلم و دیکتاتوری نمایند. آن‌ها باید فروتن و مأل‌اندیش باشند و از خودپسندی و تندخویی بپرهیزند، سرشار از روحیه‌ی انتقاد از خود باشند و جسارت داشته باشند نواقص و اشتباهات کار خود را تصحیح کنند. آن‌ها به هیچ‌وجه نباید مثل خروشچف خطاهای خود را روپوشی کنند و تمام خدمات را به خود نسبت دهند و همه‌ی اشتباهات را به گردن دیگران بیندازند.»

خطمشی اپورتونیستی خائنانه‌ی شهری و علنی «س.ج.م» صدمات جدی بر جنبش انقلابی میهن ما وارد آورده است و قتل سیدال در ماه جوزای ۱۳۵۰ که نقطه‌ی عطفی در آگاهی یافتن بیشتر رفقا از اپورتونیسم «رهبری» به شمار می‌رود، نیز نتیجه‌ی مستقیم اعمال آن مشی است. تلاش «رهبری» در کتمان حقیقت مسئله و این که شهادت رفیق سیدال به دست عناصری ناپاک چون باند سپاه اخوان این مزدوران کثیف امپریالیسم در کشور را امری تصادفی و اشتباهی ساده وانمود سازد به جایی نرسید، بر همگان معلوم گردید که سیدال قربانی مشی اپورتونیستی و ضد انقلابی «س.ج.م» شد.

اکنون ببینیم جریان شعله‌ی جاوید تحت «رهبری» «س.ج.م» با آن علنی‌گرایی و اپورتونیسم خاصش نسبت به جنبش‌های کارگری کشور چه برخوردی داشت و در پایان به مبارزه مخفی و علنی آن می‌پردازیم. در اوایل انتشار جریده بود که کارگران فابریکه‌ی جنگلک، به خاطر یک سلسله خواست‌های خود مثل از دیاد دستمزد، وسیله‌ی نقلیه، غذا، لباس کار و کاهش ساعات کار دست به اعتصاب زدند. با موجودیت چندین کارگر «شعله‌ای» در کارخانه، جریان «شعله‌ی جاوید» مورد تأیید قریب اکثریت کارگران بود. «رهبری» با محول کردن نقش سخنرانان همه‌ی آنان را در بست علنی گردانید. به این هم اکتفا نشده و در حالی که اعتصاب در داخل کارخانه به شکل میتنگ‌ها ادامه داشت، «رهبران» تمام پیروان جریان را از پوهنتون و مکاتب جمع نموده به شکل مظاهره به سوی کارخانه گسیل کرد. به دستور

آنان رفقای کارگر وابسته به جریان، سایر کارگران کارخانه را نیز برای مظاهره با «شعله‌ای»ها بیرون کشید و بدین ترتیب تحت هدایت «رهبران» جریان همراه با کارگران جنگلک زیر عنوان پیوندیافتن با توده‌ی کارگر! چندین روز به مظاهرات و سخنرانی‌ها پرداختند.

بدین صورت «رهبری» مهر جریان مشخص «شعله‌ی جاوید» را بر اعتصاب گذاشت. با آن که برخی از خواست‌های صنفی کارگران پذیرفته شد؛ ولی، گویی با تن دادن و اکتفا به آن خواست‌ها، غرور «رهبری» پامال می‌شد. این بود که با افزودن خواست‌هایی مانند اتحادیه‌ی کارگران، قانونی ساختن اعتصاب و تجلیل رسمی اول ماه می، بدون در نظر داشت آگاهی، آمادگی و مرحله‌ی مبارزاتی کارگران اعتصاب را از حال طبیعی صنفی و اقتصادی خارج و به اعتصاب سیاسی بدل کرد. در جریان اعتصاب تقریباً تمام کارگران «شعله‌ای» که نقش سخنرانی را داشتند شناخته شدند. طرح آن خواست‌های سیاسی، شرکت مستقیم و علنی «شعله‌ی جاوید» و برخورد ماجراجویانه وسیله‌ای شد که دولت اعتصاب مذکور را سرکوب کند. در نتیجه‌ی عده‌ی زیادی از کارگران فعال به زندان افتیده و اعتصاب مواجه با شکست دوامدار گردید. جریان شعله‌ی جاوید تا پایان دیگر قادر نشد نقش و نفوذی در کارخانه داشته باشد. در اعتصاب ۱۳۵۱ رویزیونیست‌ها به راحتی توانستند کارگران جنگلک را جهت برآوردن خواست‌هایشان به طرف شوری ببرند. این شیوه‌ی برخورد «رهبری» منحصر به اعتصاب کارگران کارخانه‌ی جنگلک نیست. شیوه‌ی عمل آن‌ها در سایر جنبش‌های کارگری مانند تظاهرات و اعتصابات کارگران کارخانه‌ی بوت آهو، مطبعه‌ی دولتی، ریاست هوایی ملکی، سیلوی مرکز نیز همان طور ماجراجویانه، سکناریستی و فرصت‌طلبانه بوده و به جای ایجاد پیوند فشرده با کارگران، بین روشنفکران و کارگران شگاف انداخته، باعث پأس و سرخوردگی کارگران و مهیا ساختن زمینه برای سوء استفاده رویزیونیست‌ها و کندی و شکست حرکت کارگران گردیده است.

مشی‌ای که «رهبری» در برخورد با جنبش‌های کارگری در پیش گرفته بود، از بیخ‌وبن با اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و تجارب گران‌بهای مبارزات مارکسیست-لنینیست‌های دیگر کشورها متفاوت بود. برخورد آنان با جنبش‌های کارگری با دیده‌ی انقلابی، خدمت به خلق نه بلکه با ایده‌ی شهرت‌طلبی، چند صباحی سروصدا راه انداختن و گوی سبقت را از حریفان رویزیونیست بردن صورت می‌گرفت و بدین جهت نتوانست دستاوردهای ارزشمند و دیرپا داشته باشد. ما در حد درک خویش از اندیشه‌ی مائو تسه‌دون درباره‌ی برخورد با جنبش‌های کارگری معتقدیم که: تفاوت ماهوی کشورها و شناخت خصلت یک کشور در واقع تعیین‌کننده‌ی نیروهای انقلابی، سمت مبارزه و ساحه‌ی مبارزه است. کارگران در کشور‌های سرمایه‌داری بنا بر خصلت آن کشورها نیروی عمده و هدایت‌کننده‌ی انقلابند. در کشور‌های نیمه‌فئودالی و نیمه‌مستعمره نیروی عمده‌ی دهقانان و کارگران نیروی هدایت‌کننده‌ی می‌باشند. از این رو

سمت و شیوه‌ی مبارزه‌ی انقلابی، برخورد و طرز کار در میان کارگران در این نوع جوامع فرق می‌کند. به‌طور کلی در کشور‌های سرمایه‌داری پرولتاریا از مبارزات اقتصادی به سیاسی و از مبارزات سیاسی به اعتصابات همگانی وسیع و بالاخره قیام مسلحانه. به خاطر تصرف قدرت سیاسی مبادرت می‌ورزند. در کشور‌های نیمه‌فئودالی و نیمه‌مستعمره بر خلاف تضاد اساسی به وسیله‌ی دهقانان تحت رهبری پرولتاریا و حزبش حل می‌گردد. نقش پرولتاریا در این کشورها در اعتصابات صنفی، اقتصادی علاوه بر تشکل‌شان در متحد شدن آن‌ها با دهقانان نیز کسب اهمیت می‌کند. یک تشکل مارکسیست-لنینیستی به خاطر پیوند دادن جنبش کارگری با جنبش دهقانان عمدتاً در جریان مبارزات اعتصابی کارگران با فعالان آن‌ها آشنا شده و در جهت آگاهی اصولی و عمیق ترشان می‌کوشند، و از این طریق در یک سطح عالی، در روستاها با دهقانان در آمیخته و به مسیر انقلاب رهسپار می‌گردند. ولی همه‌ی این پیش شرط‌ها و مقدمات مستقیماً وابسته است به پیروزی مبارزات اقتصادی و صنفی در محل‌های کار. به عبارتی دیگر با برخوردهای دقیق و سنجیده به جنبش‌های کارگری و رهبری درست آن مسلماً می‌توان به تحمیل خواست‌هایی از آن بر دولت، موفقیت‌هایی به دست آورده، سطح مبارزه را بالا برده و کارگران آگاه و مصمم را به سوی عرصه‌ی اصلی انقلاب رهنمون شد.

بر خورد اصولی و صحیح با یک اعتصاب کارگری چگونه است؟

اندیشه‌ی مائو تسه‌دون راه‌گشاست. رفیق مائو تسه‌دون سه اصل عمده را در مبارزات قانونی و علنی در مناطق زیر استیلا‌ی دشمن به ما می‌آموزد که در مبارزات قانونی با در نظر داشت و به کار بستن جدی آن‌ها پیروزی امر حتمی ست. این سه اصل عبارتند از: «حقانیت»، «اندازه نگاهداشتن»، و «سود بردن». روی هر یک از این سه اصل دقیق می‌شویم.

- در اعتصابات صنفی، باید خواست‌هایی که انگیزه‌ی آن‌ها را می‌سازد و شعارهایی که برای تحقق آن‌ها وضع می‌گردد، از پشتیبانی اکثریت توده‌های محلی برخوردار بوده و همگی بدان مطلع و خواستار جدی برآوردن آن باشند. این حقانیت در مبارزه است که خود نتیجه منطقی تحقیق و بررسی مارکسیست-لنینیست‌ها در محل کار می‌باشد. تحقیق هم در زمینه موضوعاتی از قبیل سطح کارگران، تعیین مسائل دارای اهمیت درجه‌ی اول، میزان پشتیبانی و تمایل توده‌ها و هم در زمینه‌ی نیرو و واکنش دشمن و غیره انجام می‌پذیرد. پس از تحقیق، شعارهایی که وضع می‌گردد، اقتصادی باشد یا سیاسی، یقیناً حقانیت می‌داشته باشد؛ زیرا ذهنیات با واقعیت مشخص انطباق داشته و می‌تواند رهنمای عمل ما گردد. کمونیست‌ها یک حرکت در سطح دموکراتیک و دربرگیرنده‌ی توده‌های کثیری را با مشی صحیح م-ل خویش و بدون آن که مهر و نشان جریان یا سازمان مشخصی را بر پیشانی آن بکوبند، می‌توانند

مسئله‌ی حقانیت را در مورد تأمین نموده و آن را قریب پیروزی سازند. «رهبری» که در مورد خواست‌های اعتصابات همیشه زیاده‌روی کرده و مصرانه مهر جریان شعله‌ی جاوید را بر پیشانی اعتصابات می‌زد، در آخر جز آن که ناکامی و افسردگی را نصیب اعتصابات سازد، کاری از خود باقی نمی‌گذاشت.

- در مبارزه، پیشروی و عقب‌نشینی وجود دارد، زمانی که نمی‌توان جلورفت باید عقب نشست تا برای پیشروی‌های بعدی تدارک دید. در مبارزات اعتصابی خواسته‌ای که اکثریت جهت تحقق آن ایستاده‌اند، اگر اقتصادی‌ست نباید به آن بدون توجه به سطح، روحیه و مرحله‌ی مبارزاتی صیغه‌ی سیاسی بخشید و اگر بخشی از آن مورد پذیرش واقع می‌شود و امکان پیشروی بیشتر نیست باید همان را از کف نداد. پس از یک پیروزی نباید بلافاصله تقاضای‌های دیگری را به میان کشید. زیرا این، امکانات را برای پیروزی بیشتر محدود ساخته، جنبش ضربه دیده و یأس و ناامیدی مدتی چیره می‌گردد. این در مبارزات قانونی به مفهوم اندازه‌نگهداشتن است. «رهبری» در مورد بسیاری اعتصابات زمانی که چند خواست اقتصادی و صنفی کارگران قبول می‌شد، ناگهان ده‌ها گام آن‌سوتر جهیده و سر جنبش را به سنگ می‌زد.

- هر جنبش اعتصابی به منظور برآورده شدن خواست‌های معین اقتصادی و سیاسی است. شعارهایی که تعیین می‌گردند آن طور است که پیروزی را در چارچوب آن خواسته‌ها حتمی ساخته، بین توده‌ها دلگرمی ایجاد نموده و زمینه برای سودبردن انقلابی مساعد می‌شود. این ست مسئله‌ی «سود بردن».

چنان که گفتیم کسب پیروزی در مبارزات علنی توده‌ای حایز اهمیت زیادی است: از یک طرف آگاهی توده‌ها ارتقا یافته مبارزه در سطوح عالیتری می‌تواند مطرح گردد و از طرف دیگر مارکسیست - لنینیست‌ها امکان می‌یابند به سازمانده‌ی پرداخته، افراد فعال را با ایدئولوژی پرولتری آشنا ساخته و آنان را به‌طور متشکل جهت پیکار سرسخت انقلابی منطبق با خط استراتژی قرار دهند.

این بود طرز برخورد پرولتری با جنبش‌های کارگری که می‌توان از رفیق مائو تسه‌دون آموخت که درست نقطه‌ی مقابل روش «س.ج.م» است. اکنون با اشاراتی به مبارزه‌ی علنی و مخفی این بحث را به پایان می‌رسانیم.

۱- مبارزه‌ی علنی: مبارزات علنی بخش و شکلی از مبارزات مارکسیست - لنینیست‌هاست و مارکسیست - لنینیست‌ها نمی‌توانند در برخورد با آن دقیق نباشند. اما، لازمه‌ی برخورد صحیح با آن داشتن ایدئولوژی پرولتری است که «رهبری» فاقدش بود. «رهبری» منحط تعداد کثیری از روشنفکران با روحیه‌ی انقلابی را در خط منحرفی نگه‌داشته و لطمات فراوانی بر جنبش انقلابی میهن‌ما وارد آورده است. ضرورت دارد این دو شکل مبارزه را با دقت مورد بررسی قرار داده به‌خصوص خطاهای جبران ناشدنی دار و دسته «رهبری» شعله‌ی جاوید را بشناسیم تا از آن‌ها پند گرفته و در آینده، خود دچار اشتباه

نشوب

با مبارزه علنی دو نوع برخورد وجود دارد. یکی برخورد غلط و ضد انقلابی بسان «رهبری» که همان علنی‌گرایی است: یک گروه، سازمان یا حزب با تمام اعضا و زیر نام مشخص‌شان جریان تظاهرات، میتنگ‌ها و انواع گوناگون فعالیت‌های علنی را جدا از توده‌ها و بی‌توجه به آن‌ها راه انداخته، بدین ترتیب یک‌یک افرادش را به دشمن طبقاتی ساطور به دست شناسانده و او را در قلع‌و‌قمع بی‌دریغ انقلابیون یاری می‌رساند. تمام فعالیت‌های علنی «شعله‌ی جاوید» (پیش‌تر نمونه‌هایی از آن‌ها آوردیم) در این جهت سیر می‌کرد و مساعدت بزرگی به ارتجاع بود.

برخورد دیگر با مبارزه‌ی علنی از دید پرولتریایی [این] است: مارکسیست - لنینیست‌ها کلیه‌ی اشکال مبارزات علنی و شهری مثل تظاهرات، میتنگ‌ها، شرکت در اتحادیه‌های صنفی، قانونی و غیره را در صورتی که در تحلیل نهایی همه‌ی آن‌ها در خدمت مبارزات انقلابی توده‌ها و کار بسیج مخفی و مبارزه در ساحه‌ی اصلی یعنی روستا باشد، قبول داشته و از آن به عنوان وسیله‌ای در خدمت به اهداف مذکور استفاده می‌برند؛ زیرا، در مبارزه‌ی علنی در حدود وسیعی می‌توان با توده‌ها پیوند یافت. اگر تظاهراتی با خواست توده‌ها برپا گردد، شرکت افراد از یک گروه یا سازمان مارکسیست - لنینیستی در آن به خاطر نظم و دادن سمت صحیح، آگاه ساختن توده‌ها و در مرحله‌ی بسیج آن‌ها می‌باشد. شرکت و رهبری مارکسیست - لنینیست‌ها در این مبارزات به تربیت و تجربه‌یافتن توده‌ها، بالا رفتن شناخت آن‌ها از دشمنان و چگونگی مبارزه و آمادگی‌شان برای نبردهای آتی عالی‌تر، می‌انجامد. قربانی دادن مارکسیست - لنینیست‌ها در جریان آن قربانی لازمی شمرده می‌شود؛ زیرا، در جهت تقویه‌ی روحیه‌ی رزمنده‌ی توده‌ها و تشجیع و الهام‌بخشی آنان می‌باشد. مارکسیست - لنینیست‌ها مبارزات علنی را در شکل دموکراتیک آن به پیش می‌برند تا حداکثر ممکن توده‌ها را در بر گرفته و خلاصه با تکیه بر همان سه اصل رفیق مائو تسه‌دون که قبلاً ذکر یافت، پیروزی آن را محرز سازند. چیزی که «رهبران» با آن بیگانه بوده و کاملاً برعکس عمل می‌کردند. عمر شعله‌ی جاوید از سال ۴۷ تا سال ۵۱ که جرئت خودنمایی داشت به مبارزه‌ی علنی جدا از توده‌ها و کتله‌ی بزرگ روشنفکران گذشت و فقط محدود به اعضای «س.ج.م» و پیروان جریان بود. اگر چه آن حرکات غیر انقلابی و گاهی مفتضح جریان «شعله‌ی جاوید» برای «رهبران» بسیار دل‌خوش کن و پر از افتخار بود؛ اما، برای جنبش نوخاسته‌ی میهن‌ما نهایت مضر و گران تمام شد.

۲- مبارزه‌ی مخفی: در شرایط دیکتاتوری‌های فاشیستی و تسلط دشمن مبارزه‌ی مخفی عالی‌ترین و اساسی‌ترین شیوه‌ی کار انقلابی به شمار می‌رود. در کشورهای نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی که غالباً امکانات مبارزه‌ی علنی و قانونی کمتر وجود دارد، این شکل مبارزه دارای اهمیت درجه‌ی اول بوده و

اشکال علنی مبارزه تابع آن قرار می‌گیرد. رفیق مائو تسه‌دون گفت: «ویژگی‌های چین در این است که کشور مستقل و دموکراتیک نیست، بلکه نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی است، در داخل آن رژیم دموکراتیک مستقر نیست، بلکه ستم فئودالی حکمرواست، کشوریست که در مناسبات خارجی خویش از استقلال ملی برخوردار نیست؛ بلکه، زیر یوغ امپریالیسم قرار دارد. از این جهت در چین، پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار بگیرد، نیست و حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری هم وجود ندارد. در اینجا وظیفه حزب کمونیست علی‌الاصول این نیست که مبارزه قانونی طویل‌مدتی را از سر بگذراند تا به قیام و جنگ برسد، و یا نخست شهرها را تصرف کند و سپس دهات را بلکه درست عکس این است.» در کشور ما نیز با کار بی‌سروصدای مخفی‌ست که مارکسیست-لنینیست‌ها می‌توانند شکل یافته، به کارخانه‌ها و دهات نفوذ نموده و به آگاهی، بسیج و مسلح ساختن توده‌های دهقانی پردازند. کار مخفی حتی با ایجاد منطقه آزاد پایگاهی هم اختتام نیافته و به اشکال گوناگون پیش می‌رود.

نسبت به مبارزه‌ی مخفی هم، برداشت عامیانه و نادرست وجود دارد، دایر بر این که گروه‌ها و سازمان‌های متمرکز در شهر صرف با مقداری دید و بازدیدهای شبانه و گذاردن علاماتی بین هم و پخش اوراق و نشریات مخفی و کارهایی از این قبیل را اوج مبارزه‌ی مخفی می‌دانند. این امر مبین دید اپورتونیستی از مخفی‌کاری بوده، محصول ایدئولوژی غیر پرولتری‌ست. البته فهم «رهبران» شعله‌ی جاوید از مخفی‌کاری با همین برداشت عامیانه نیز سازگار نبود. چنان‌که آنان قبل از انتشار «ارگان» سازمان مقاله‌ای با اسم یکی از «برجستگان» شان پخش نمودند (اشاره به مقاله‌ی «راه سوم» است) و بعد هم نام چندین تن از «رهبران» و «کادرها» را در بالای مقالات «شعله‌ی جاوید» به خاطر اطلاع عموم چاپ کردند.

اما از دید پرولتری، مخفی‌کاری اساساً مسئله‌ی ایدئولوژیک بوده، مستقیماً رابطه‌ی می‌گیرد با توده‌های خلق مارکسیست-لنینیست‌های واقعی که آماده‌ی پیکار مرگ و زندگی با دشمنان خلق باشند [و] تنها زمانی می‌توانند با پنهان‌کاری برخورد انقلابی نمایند که در میان توده‌ها بوده و از حمایت وسیع آن‌ها برخوردار باشند. توده‌ها نهانگاه بزرگ و امن کمونیست‌هاست و بدون آن‌ها پنهان‌کاری به امر بی‌معنا و تصنعی بدل می‌شود. برای «رهبری» این چیزها مطرح نبود. همان طوری که دیدیم آن‌ها با علنی‌گری‌های خویش تقریباً همه‌ی افراد «سازمان» و جریان را به دولت شناسانده و امر مخفی‌کاری به خاطر تدارک در روستاها را به استهزا می‌گرفتند. در مقابل تمام عقل و کفایت‌شان را در «مخفی» نگهداشتن «س.ج.م» گذارده بودند. لیکن در این مورد هم ملا نصرالدین وار عمل می‌کردند. از یک سو خود و اکثریت به اصطلاح کادرها و اعضا را با مظاهره و میتینگ در کوچه و بازار بیرون می‌ریختند که هر کسی به آسانی می‌توانست بیشتر رابطه‌ها را بفهمد، ولی از سوی دیگر به شدت مخفی‌کاری! می‌کردند

که مبادا کسی از موجودیت و نام سازمان باخبر شود. اما، به عقیده‌ی ما عدم اثبات موجودیت یک سازمان و شناخته نشدن نام و نشان آن به مفهوم پنهان‌کاری نیست. یک سازمان انقلابی زنده اگر در میان خلق است و کمر به خدمت خلق بسته می‌تواند و باید توسط مردم شناخته شده، آنان وجودش را حس کنند و اما، مخفی‌کاری باید در جهت علنی نشدن رهبری، کادرها و اعضا و اطرافیان و حفظ کامل مناسبات تشکیلاتی در برابر دشمنان انجام گیرد.

بد نیست در آخر به مسئله‌ای در رابطه با مخفی‌کاری اشاره کنیم و آن این که برخی از عناصر و گروه‌هایی که اپورتونیسم شعله‌ی جاوید را شناخته و مدعی طردنمودن و مبارزه علیه آن هستند، برداشت غلط و بسیار زیان‌بخشی از مبارزه‌ی مخفی و پنهان‌کاری دارند. آن‌ها توسل به هر وسیله را به خاطر به اصطلاح «علنی نشدن» جایز شمرده و حتی توجه به منافع خصوصی و رو آوردن به امیال پست لذت‌طلبانه‌ی خود را زیر پرده‌ی مخفی‌کاری می‌پوشانند. این همان مخفی‌گرایی‌ای است که رویونیست‌ها و پادوان‌شان در کشورهای مختلف از موضع راست تبلیغ می‌کنند تا پوزیتیویته^۱ و محافظه‌کاری را در جنبش ایجاد کنند. این برای یک کمونیست فداکار غیر قابل پذیرش و واقعاً ننگین است. کمونیست‌ها در هر شرایط هر قدر هم مختنق و دشوار با مسئله‌ی مخفی‌کاری نیز همانند سایر مسائل به طرز انقلابی و رزمنده برخورد نموده، آن را به^۲ ابتذال نمی‌کشند. آنان به هیچ‌عنوانی دست به عملی نخواهند زد که با عقاید و اخلاق کمونیستی شان منافات داشته باشد.

رفقا هرگز نباید فرق مخفی‌کاری از یک‌جانب و لیبرالیسم و تسلیم‌طلبی از جانب دیگر را از یاد ببرند. باید در برخورد با هر امری به منافع خلق و انقلاب اندیشید. باید علیه نظر ضد کمونیستی «علنی نشدن به هر قیمتی» مبارزه کرد تا به انقلاب صادق بمانیم.

«رهبران» و اتحادیه

در آغاز سال ۱۳۵۰ ریاست پوهنتون با اطلاعیه‌ای تشکیل اتحادیه را اعلام‌وطی آن معرفی نمایندگان محصلان را خواستار شد. «رهبری» به ادامه‌ی همان فعالیت‌های علمی اپورتونیستی ضد انقلابی خود سر پا نشناخته به استقبال اتحادیه شتافت. اکنون ببینیم آنان از کدام موضع با اتحادیه برخورد کرده، چگونه شرکت جسته و چه طرح تئوریکی از خود به جا ماندند؟ بر خلق ما که کوه‌های امپریالیسم-سوسیال، امپریالیسم-فئودالیسم و سرمایه‌داری بروکراتیک سایه‌ی شوم افکنده، در سال‌های ۴۸، ۴۹ و ۵۰ دچار خشکسالی بی‌سابقه‌ای گردید که هنوز عذاب زندگی جهنمی‌شان را ده چندان ساخت.

۱. اصل: پاسویته

۲. اصل: به به

خریدوفروش دختر و پسر در ازای پول ناچیزی به امر عادی بدل شده و صدها هم‌میهن ستم‌دیده‌ی ما از فرط گرسنگی جان می‌سپردند. به اضافه نکات مثبت دیگری از لحاظ جنبش انقلابی کشور، این شرایط عینی مساعدی بود. ولی، با این شرایط انقلابیون و مرتجعان دو نوع برخورد به کلی متفاوت دارند: طبقات حاکم با هزار رذالت و خیانت‌کاری می‌کوشند از پیشرفت اوضاع علیه خود جلوگیری کنند و برعکس انقلابیون به آگاهی، بسیج و انگیزش خلق می‌پردازند تا آنان توفان انتقام‌جویانه علیه ستمگران پلید را بر پا نمایند. در آن روزها دولت افغانستان جهت فریب خلق و فرونشاندن خشم آن‌ها که داشت پامی‌گرفت و طغیانی می‌شد، گناه همه‌ی مصائب کشنده‌ی دام‌نگیر مردم ما را به گردن طبیعت انداخت، به تکدی‌های خفت‌آور دست زد و با قیافه‌ای حق به‌جانب و خیرخواهانه به وسائل و شیوه‌های مختلفی تشبث ورزید. یکی از آن حیل‌های گمراه‌کننده به پیش کشیدن اتحادیه‌ی محصلان بود. دولت مزدور، دچار اشتباه نبود، بلکه از این کار منظور خاص داشت و منافع ضد انقلابی‌اش ایجاب می‌کرد. دولت ظاهرشاه این دسایس شیطنت‌آمیز را از مریبان انگلیسی و آمریکایی و روسی‌اش آموخته، از همگان گذشته‌اش تزارها به ارث برده.

زمانی که جنبش در روسیه قبل از انقلاب اکتبر به اوج نرسیده بود، تزار مانع وجود بلشویک‌ها در دوما بود. ولی، سال‌های نزدیک اکتوبر تزار عقب می‌رود و درهای دوما پیش به روی بلشویک‌ها باز است. اما، بلشویک‌ها به رهبری لنین بر اساس رهنمود، تحلیل مشخص از اوضاع مشخص و نیازمندی‌های جنبش حرکت می‌نمودند نه تصامیم تزار. آن‌ها یک زمان که تزار نمی‌خواست به دوما رفتند و آنگاه که تزار آرزومند شرکت بلشویک‌ها در دوما بود، آنان طرح قیام مسلحانه را می‌ریختند.

در آن هنگام گرم و مساعد برای آگاه‌ساختن و بسیج توده‌های به جان آمده، دولت افغانستان به‌خاطر آن‌که حداقل در یک کانون محصلی، فکر کار انقلابی، مخفی و پیوند با توده‌ها را از میان برده و ذهن روشنفکران مبارز را به مسائل درجه‌ی دوم، سرگرم نگه‌داشته و آن‌ها را به فعالیت‌های پر قیل‌وقال عলنی و خیابانی معطوف سازد، ناگهان به اتحادیه‌بازی روی آورد. صرف‌نظر از افراد و سازمان‌های ضد انقلابی که خود نقش‌هایی در انجام این نیرنگ دولت بر عهده داشتند، «س.ج.م.» با فرماندهان بالانشین و ارباب‌منش نیز در دام این تزویر افتاد. «رهبران» مثل همیشه در این مورد هم بدون آن‌که منظور دولت را دریابند، بدون تحلیلی همه‌جانبه از چگونگی شرایط شرکت در اتحادیه، با شیوه‌ی تفکر ذهنی که این بار در قالب دکماتیسیم تمام‌عیار تظاهر می‌یابد، در برابر اتحادیه با تأیید آن موضع‌گیری نمود. نوشته‌ای از لنین «ناردنیک‌ها و انحلال طلبان» را به عنوان سند بی‌چون‌وچرای اصولی بودن مبارزه‌ی اتحادیه‌ای‌شان پخش کردند. آقایان «رهبر» اجازه بدهید این چند موضوع زیر را که بسیار «اولیه» می‌نماید، ولی اعتراضات به نفهمیدن آن باعث تنزل‌شان و حیثیت شماس‌ت ذکر کنیم.

زمانی که لنین آن اثر را نوشت روسیه‌ی تزاری جامعه‌ای بود سرمایه‌دار با نیروی عمده‌ی انقلاب طبقه‌ی کارگر، و راه انقلاب به تحلیل مارکسیستی لنین بزرگ قیام مسلحانه در شهر بود. لذا، تشکیل سندیکا‌های کارگری و با نفوذ در آن‌ها تحت آن شرایط وسیله‌ی مهمی در ایجاد رابطه بین حزب و طبقه‌ی کارگر به شمار می‌رفت و رسوخ حزب در اتحادیه‌های کارگری در واقع مستقیماً فعالیتی بود در جهت بسیج و تشکل نیروی انقلاب. پس مسائل و اصول مربوط اتحادیه در یک‌چنان کشور و عصری چگونه می‌تواند در افغانستان نیمه‌فئودالی و نیمه‌مستعمراتی هوبه‌هو مطرح باشد؟

«رهبران» نه تنها در آغاز به اصطلاح مبارزات اتحادیه‌ای‌شان با حرف‌های لنین خود را می‌پوشاندند، بلکه بعداً و به‌خصوص ضمن نوشته‌ای در پایان فتوحات خویش در اتحادیه‌ای به نام «نکاتی چند» نیز کوشیده‌اند با نقل قول‌هایی از لنین برای اثبات «رهبر» و «قهرمان» بودن‌شان در هر حرکتی و من جمله مبارزه‌ی اتحادیه‌ای شاهد بیاورند که خواهیم دید این طریقه پرده‌ی آقایان را نمی‌کند و بر عکس رسواگر ماهیت اپورتونیستی آن‌هاست.

آری، لنین با مطالعه و در نظر گرفتن دقیق آن اوضاع و احوال مشخص مارکسیسم را به کار می‌بست و خلاقانه رهنمود وضع می‌کرد. بگذار بارها تکرار کنیم که کمونیست‌ها قبل از همه و فقط با نمونه قرار دادن شیوه‌ی کار و بررسی لنین و محکم در دست‌گرفتن اصل داهیانه‌ی وی که رفیق مائوتسه‌دون آن قدر بر آن تأکید ورزیده یعنی «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص»، ممکن است شاگرد خوب مکتب او باشند. توسل به لنین و آثارش به‌طور اسکولاستیک و جزمی به‌خاطر توجیه و مستدل ساختن فکر و عمل غلط برخورد غیر شرافتمندانه به م-ل-ا است.

وقتی که «س.ج.م.» آن‌چنان چهارنعل و غرق در شادی و هیجان کودکانه راه اتحادیه را در پیش گرفت، از جوانب گوناگون مورد سؤال واقع شد که سه استدلال برجسته از طرف آنان شکفت. ما می‌خواهیم اول روی این استدلال‌شان مکث نموده و سپس به سراغ شیوه‌های عملی آنان در رابطه با اتحادیه برویم.

گوی «رهبران» از حالت بهت‌زدگی مردم نسبت به شرکت اینان در یک اتحادیه‌ی پیشنهادی دولت دست‌پاچه شدند که ناگهان سخنگوی «س.ج.م.» مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی کاروان ترتیب داده و در آن راجع به تفاوت میان پارلمان و اتحادیه و «پایه‌ی مادی» این هر دو (که در آن روزها این «پایه‌ی مادی» سخت ورد زبان شعله‌ای‌ها شده بود) بدین گونه سخن راند: «...پارلمانی هم که با ایجاد این بورژوازی کمپرادور پدید آید؛ چون، با جنبش بورژوازی ملی به وجود نیامده، برای مردم بیگانه است و اگر موقفی هم در مورد آن باید گرفت، همان‌سان موضع‌گیری در برابر دولت‌های این کشورها خواهد بود. اما،

در مورد اتحادیه‌ی محصلان اوضاع دگرگونه است. توده‌ی کثیر محصلان که از نظر وضع طبقاتی خود به‌طور عمده به طبقات ستمکش مربوطند در پوهنتون مجتمع گردیده‌اند و پایه‌ی مادی اتحادیه‌ی محصلان را می‌سازند... اتحادیه‌ی محصلان از پایین در اثر پیکار محصلان و با جنبش آن‌ها ایجاد گردیده است...» (روزنامه‌ی کاروان ۲۴/۵/۵۰)

این واقعاً کمال برخوردی مکانیکی، سطحی و غلط با اتحادیه و پارلمان است. «رهبران»، اتحادیه را به این دلیل که «پایه‌ی مادی» داشته و از «پایین» بنا یافته و بناءً «ارتجاعی» و «کاذب» نیست، لایق شرکت خود دانستند. بسیار خوب آقایان! کاش اپورتونیس‌م‌تان آن قدر حاد نمی‌بود و مدتی روی این حرف‌تان می‌ایستادید. اما، به مقتضای عوام‌فریبی و به اصطلاح برگرداندن آبرو و حیثیت برباد رفته در مقاله‌ی «نکاتی چند...» ناگهان به آوردن نقل قول‌هایی از لنین دست زده‌اید که نشان دهید شرکت در ارتجاعی‌ترین اتحادیه‌ها و پارلمان‌ها توصیه‌ی اکید لنینی است و نیز با بی‌شرمی و قیحانه‌ای علیه روند‌های چپ و راست و درباره‌ی این که به گرایش‌های مذکور اجازه نفوذ در جریان «پیش‌تاز» و «شعله افروز» نمی‌دهید، به سخن‌سرایی پرداخته و در خلال این رجز‌خوانی‌ها آن‌هایی را که بر شما انتقاد دارند، به باد دشنام‌هایی که فقط سزاوار خود شما است گرفته‌اید. ولی خاک به چشم خلق و انقلابیون پاشیدن این‌طور ناشیانه؟

درست است که لنین کبیر به کمونیست‌ها می‌آموزد که در ارتجاعی‌ترین اتحادیه‌ها و پارلمان‌ها و حتی آن اتحادیه و پارلمان‌هایی که از «پایین» تشکیل شده که سهل است از خیلی بالاها هم به وجود آمده باید شرکت جست و مبارزه‌ی خودش و حزب بلشویک نیز نمونه‌ی مشعشع یک چنان فعالیت‌های انقلابی است. اما، شما کجا و آموزش‌های لنین کجا. لنین از شرکت در ارتجاعی‌ترین پارلمان‌ها و اتحادیه‌ها حرف زده، حالا برخورد شما را با پارلمان به‌صورت تحریم یکسره‌ی آن همه بدانند؛ اما، موقف شما در برابر اتحادیه هم عکس آن است چرا؟ برای این که شما اپورتونیس‌ت‌ها اول اتحادیه را اتحادیه‌ی مترقی، توده‌ای و با «پایه‌ی مادی» و غیره نامیده، بعد تصمیم به شرکت فعال در آن گرفتید. یعنی این که مثلاً اتحادیه از دید شما مترقی نه بلکه ارتجاعی و چیزی همانند پارلمان می‌بود، برخلاف آموزش‌های لنین هرگز در آن شرکت نکرده و برعکس آن را مثل پارلمان تحریم می‌نمودید. پس شرکت شما به معنای کار در یک اتحادیه‌ی ارتجاعی و استفاده‌ی انقلابی از آن چنان که لنین آموزش داده، نبود. شما از آن‌هایی که جهت استفاده‌ی انقلابی در مؤسسات ارتجاعی شرکت می‌جویند نیستید؛ لذا، آوردن نقل قول‌های لنین جز این که همچون سیلی‌های سختی روی خود شما را سرختر بگرداند چه سودی می‌تواند داشته باشد؟ لنین از شرکت و نفوذ در ارتجاعی‌ترین اتحادیه‌ها صحبت می‌کند و شما خائنین صرفاً از رفتن به اتحادیه‌ی مترقی و «سرخ»!

در مسئله‌ی شرکت در اتحادیه یا پارلمان، برای کمونیست‌ها موضوع استفاده از یک رفرم و منفذ قانونی مطرح بوده و فلان و بهمان «پایه‌ی مادی» آن‌ها برای‌شان معیار شرکت نمی‌تواند محسوب گردد. لنین زمانی که از شرکت یا تحریم دوما حرف می‌زد، به هیچ‌وجه به آن گونه معیارها توجه نداشت. «رهبران» در توجیه شرکت در اتحادیه، استدلال دیگری دارند مبنی بر این که اتحادیه‌ی محصلان مترقی است؛ زیرا دموکراتیک، ملی و توده‌ایست! البته همچنان که آن‌ها چون رویونیست‌ها اتحادیه را محصول مبارزات روشنفکران از سال ۱۳۴۴ به بعد می‌دانند، این سه کلمه را نیز نتیجه چونه زدن نماینده‌ی خود با رئیس پوهنتون پیرامون مواد اساسنامه می‌شمارند.

ایجاد اتحادیه بر اساس خواست دولت، توسط ابلاغیه‌ی پوهنتون در آن اوضاع خاص که قبلاً ذکرش رفت، مبتنی بود. رفرمی بود از بالا و به منظوری معین. چگونه باید با رفرم برخورد کرد؟ ما معتقدیم که استفاده‌ی انقلابی از رفرم مانند اتحادیه و قوانین و غیره برای مارکسیست - لنینیست‌ها مجاز و به طریق اولی ضروریست. ولی، این را هم فراموش نمی‌کنیم که پیش‌شرط حتمی استفاده از رفرم، افشای مقاصد و نتایج آن است تا خلق با آگاهی کامل و هوشیارانه، استفاده‌ی انقلابی از رفرم و کاربرد^۱ آن را در خدمت مشی پرولتری شناخته و به گمراهی و تصورات واهی دچار نگردد.

برعکس برخورد اپورتونیس‌ت‌های گوناگون به رفرم زابیده‌ی بینش بورژوازی ضد پرولتری آن‌هاست. آنان در بی‌تکمیل رفرم‌اند... به آن رنگ و روغن مالیده، آن را مترقی و توده‌ای و هر چه دلشان خواست جا می‌زنند و به این ترتیب اگر چه خود را «بی‌خبر» و «ناآگاه» وانمود سازند، نقش بهترین دستیار و خدمتگزار دولت مرتجع را ایفا می‌نمایند.

«رهبری» حین سروصدای اتحادیه‌بازی به جای برملا ساختن نیت دولت از این رفرم (انحراف جنبش انقلابی از پیوند با خلق) عجولانه آن را دموکراتیک، توده‌ای، ملی و... خواند.^۲ و با شرکت از خودبی‌خودانه در آن، خالصانه کوشید به اتحادیه اعتبار ببخشد.

این وجه تشابهی با موضع‌گیری انقلابی م-ل‌ها در برابر رفرم ندارد. این به معنی رنگ زدن به رفرم است. رفرم اساساً زرد بوده و سرخ گفتن آن جز خیانت چیزی نیست. استفاده‌ی انقلابی از هر رفرم و منفذ در جهت انقلابی، مستلزم داشتن مشی سیاسی پرولتری است. اگر مشی ما مطابق واقعیت عینی جامعه نبوده و بر سوژکتویسم استوار باشد، آنگاه ولو هم در زمینه‌های مشخص تاکتیکی، که در واقع

۱. اصل: بکاربرد

۲. «این کلمات و نظایرش بیشتر در اساسنامه‌ی اتحادیه دیده می‌شود. به نظر «رهبران» با آوردن چند کلمه از این قبیل و شعارهایی در اساسنامه می‌توان اتحادیه‌ای ساخت که خاصیت توده‌ای و انقلابی و امثال آن را دارا باشد و یکی از افتخارات «رهبران» را هم گنجانیدن یک‌چنان کلمات در اساسنامه تشکیل می‌دهد. ولی این که اتحادیه قادر نشد و نباید هم می‌شد که وظایف اساسی و حتی درجه‌ی دومش را عملی نماید برایشان مهم نیست و تنها آوردن آن کلمات در شمار عظیم‌ترین دستاورد اتحادیه می‌باشد.» پ: سازمان رهایی

گذرا است، بردی داشته باشیم، حایز ارزش عالی نبوده و در مجموع روبه‌رو شدن با شکست در آینده حتمی خواهد بود. از آنجا که «رهبران» صاحب مشی ضد پرولتری و غرق در فکر شهرت‌طلبی بودند در پی موفقیت‌های آئی تاکتیکی برآمده و هیچگاه استفاده‌ی انقلابی از یک رفرم دولت ارتجاعی و دیدن همه چیز را از دریچه‌ی منافع انقلاب نفهمیدند. این مشی سیاسی پرولتری است که به خدمت گماردن هر وسیله و رفرمی (در اینجا مشخصاً رفرم اتحادیه) را در راه انقلاب به‌طور صحیح و اصولی ممکن می‌سازد.

استدلال دیگر «رهبران» در جریده‌ی مساوات مورخ ۲۵ اسد ۱۳۵۰ و باز هم در «نکاتی چند...» انعکاس یافته که سند رسوایی ماهیت اپورتونیستی آن‌ها می‌باشد.

آنان به جای پاسخ اصولی به انتقادات رفقا در مورد شرکت آنان در اتحادیه، در جریده‌ی مساوات زیر نام پشستیانی اتحادیه‌ی استادان پوهنتون از اتحادیه‌ی معلمان هرات با کلمات «جاسوس» و «عمال امپریالیسم» و «وطن فروش» و غیره، تندخویی و خشم دیوانه‌واری را نسبت به رفقا تبارز دادند. ما مکرراً خاطر نشان می‌سازیم که به زبان فحاش اینان وقتی نگذاشته و نمی‌توانیم با همان وسایل درصدد پاسخ برآییم؛ بلکه سعی خواهیم کرد ماهیت ضد انقلابی مشی ایدئولوژیک و سیاسی آنان را بر ملا سازیم. به هر حال در «قطعنامه‌ی» مذکور بعد از آن که «رهبران» از آن طبقاتی که در شمار خلق می‌آیند سخن می‌گویند، پا را فراتر نهاده با بزرگواری و وظیفه‌ی اتحاد آن‌ها را در برابر خود قرار می‌دهند. تمام طبقات، قشرها، گروه‌ها و افراد، به‌طور خلاصه زیر ستم فئودالیسم و امپریالیسم، توده‌های افغانستان را تشکیل می‌دهند که باید با هوشمندی سعی و بردباری تمام آنان را متحد ساخت و به سمت درستی هدایت نمود. اینجا «رهبران» به کلی گویی و اظهار [ات] نامشخص می‌پردازند که خاصه‌ی اپورتونیست‌هاست تا اگر زمانی لازم افتد از آن تعبیر فراخور اوضاع نمایند. از کلی‌گویی آنان برمی‌آید که ایشان به مسئله‌ی جبهه‌ی متحد سرتاسری کشور عطف توجه کرده‌اند. این عوام‌فریبی و نشانه‌ی عدم درک تئوریک از جبهه‌ی متحد است.

در شرایط مبارزات روشنفکری، آن‌هم روشنفکران آلوده به ایدئولوژی «شعله‌ی جاویدی» که از پیوند با توده‌ها حتی الامکان به دور نگهداشته شده‌اند، در شرایط فقدان حزب کمونیست و تأمین اتحاد کارگر و دهقان شعار جبهه‌ی متحد را بلند کردن تنها از «رهبران» عوام‌فریب ساخته است. برای آنان تحقق چیزی مثل وحدت تمام خلق در یک جبهه‌ی متحد مسئله‌ای نیست و با درکی که آقایان از جبهه‌ی متحد دارند و آن را قبلاً دیدیم ایجادش هم اشکالی نخواهد داشت. این‌طور که مثلاً امروز (س.ج.م) اند، فردا می‌توانند «حزب جوانان مترقی» (یا شاید به اثر گذشت زمان خود را «حزب سالخورده‌گان مترقی» بنامند)

باشند و پس فردا هم به وقتش خود را «جبهه‌ی واحد ملی و دموکراتیک» اعلام کنند!

البته که انجام این‌گونه عملیات از آنان بعید نیست. اما، منظور آنان در مقاله‌ی «نکاتی چند...» رساتر و با «هوشمندی» بیان یافته است که: «این واقعیت‌ها به ما امرانه حکم می‌کند که به توده‌ها ببیندیم، تبلیغ کنیم، ترویج نماییم و آن‌ها را سازمان دهیم. حالا این چه توده‌ی روشنفکر باشد، چه توده‌ی کارگر و چه توده‌ی دهقان. هدف، استفاده از نیرومندی همه‌ی طبقات مستعد پیکار در زیر رهبری پیشاهنگ طبقه‌ی کارگر برای پیروزی جامعه‌ی دموکراتیک نوین است» یعنی شرکت در اتحادیه‌ی روشنفکری همانا متحد ساختن توده‌هاست.

و حالا که عرق‌ریزان و با قبول هزاران رنج و مرارت در اتحادیه شرکت می‌کنیم، در واقع همین هدف را داریم، چرا که وقتی مطلوب، توده‌هاست دیگر فرق نمی‌کند که آنان روشنفکران باشند یا توده‌های کارگر، دهقان و یا بورژوازی متوسط، زیرا همه‌ی این‌ها زیر ستم امپریالیسم و نظام ارباب رعیتی‌اند!! یعنی برای «رهبران»، کار میان روشنفکران با کار میان توده‌های مثلاً دهقانی حایز ارزش یکسان بوده و یکی بر دیگری ارجحیت و اولویت ندارد، به‌خصوص که اکنون خدا موهبت بزرگ کار حاضر و آماده میان محصلان را از طریق شرکت در اتحادیه برایشان ارزانی داشته، پس چه فرصتی بهتر از این، جهت متحد کردن و بسیج توده‌ها! بدین ترتیب «رهبری» با بی‌اعتنایی به نقش توده‌ها و به درجه‌ی اول دهقانان و در یک سطح قراردادادن روشنفکران با آن‌ها نقاب «ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین» خود را خود می‌درد. ما بر طبق اندیشه‌ی پیروزمند مائو تسه‌دون برآیم که: انقلاب کشور نیمه‌مستمره - نیمه‌فئودالی ما در مرحله‌ی دموکراتیک نوین قرار دارد و راهش محاصره‌ی شهرها از طریق دهات و مضمون عمده‌ی آن انقلاب ارضی است که نیروی اصلی و تعیین‌کننده‌ی آن را دهقانان تشکیل می‌دهند. ماهیت مبارزه‌ی مسلحانه در کشور ما همانا جنگ دهقانی می‌باشد. رابطه با دهقانان همان رابطه با مبارزه‌ی مسلحانه انقلابی است. هر گونه دوری از دهقان به هر عنوانی به معنی اجتناب و پشت کردن به جنگ انقلابی توده‌ای می‌باشد. مسئله‌ی دهقانان کلیدی‌ست که حل تقریباً کلیه‌ی مسائل انقلاب دموکراتیک نوین به شمول حزب، ارتش و جبهه‌ی متحد به نحوی به آن وابسته است. تحت رهبری حزب پرولتریا فقط توده‌های دهقانی قادرند که آتش انقلاب را تا کسب پیروزی فروزان نگهدارند. بدون برخوردی انقلابی و منطبق بر اندیشه‌ی مائو تسه‌دون نسبت به دهقانان نمی‌توانیم گامی مؤثر در راه انقلاب بنهیم. روشنفکران آگاه تنها با درآمیختن با کارگران و دهقانان است که می‌توانند به انقلابیونی صدیق بدل شوند.

ولی «رهبری» با پربهادادن به کار اتحادیه‌ای روشنفکران و صریحاً نقش دورانساز دهقانان و کارگران

را برای آنان (روشنفکران) قائل شدن، بینش ضد انقلابی خود را در برابر توده‌های خلق می‌نمایاند.

ببینیم ایدئولوژی «رهبران» مبنی بر جدایی و ناامیدی از توده‌ها و تحقیر و سرزنش آنان با چه وضاحتی در این جملات پیداست: «در سلول‌های مغز مردم ما سال‌ها اندیشه‌های فاسدکننده‌ی فتودالی و امپریالیستی رسوخ داده شده تا به استخوان آن‌ها را سیاه ساخته است، توده‌های کارگر، دهقان و خرده‌بورژوازی هر کدام به درجات گوناگون زیر نفوذ این اندیشه‌ها قرار گرفته‌اند، روشنفکران که تا حدود معینی با کتاب و مدرسه آشنایی یافته در مجموع به جز اندیشه به خود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی گرایش فکری دیگری در مخیله‌شان رسوب نکرده است» (نکاتی چند...). نتیجه‌ی حرف‌های بالا این است که توده‌ها انقلابی نبوده و فاسد و بی‌دانش و سیاهند. آیا بر خوردی خائنانه و ضد انقلابی‌تر از این نسبت به خلق وجود دارد؟

نقطه‌ی حرکت اصلی شناخت از فعالیت تولیدی آغاز می‌گردد. چرخ تولید را توده‌های خلق به پیش می‌رانند. مبارزه‌ی طبقاتی توده‌ها علیه صاحبان وسایل تولید قدم دیگر است که شناخت توده‌ها را به سطح بالاتری می‌برد. توده‌ها با این موضع طبقاتی خاص، دارای موضع ایدئولوژیک خاص خودند. از این موضع توده‌ها همواره بر خورد واقع‌بینانه‌ای با پدیده‌ها دارند. زیرا با نقشی که در تولید و مبارزه‌ی طبقاتی دارا می‌باشند، صاحب معلومات و معیارهای صحیحند. رفیق مائو تسه‌دون می‌گوید: «معلومات واقعی از تجربه‌ی مستقیم سرچشمه می‌گیرد.» توده‌ها درک بهتری از تضادهای جامعه، ستمگری هیئت حاکمه و انقلاب دارند. اگر شما روشنفکران از ظلم و ستم بر توده‌ها گاهی با تفاخر از برج عاج خویش حرف می‌زنید؛ توده‌ها آن ظلم و اجحاف چند لایه را با گوشت و پوست خود حس کرده و به همین لحاظ عملاً حاضرند انقلاب کنند. در حالی که شما خوش دارید فقط با کلمه‌ی انقلاب خود را سرگرم سازید. توده‌های مردم «تا مغز استخوان سیاه» نیستند. باید کسی چون شما «رهبران» منحن واقعاً تا مغز استخوان سیاه و تیره‌وجدان باشد که این را بگوید یا قبول نماید. رسوخ اندیشه‌های فاسدکننده‌ی فتودالی و امپریالیستی «و همچنین افکار ضد انقلابی شما، نمی‌تواند توده‌ها را تا مغز استخوان سیاه» سازد. کوره‌ی عملی تولید و مبارزه‌ی سخت طبقاتی توده‌ها، معیار اعتبار و حقیقت هر گونه اندیشه‌هاست. توده‌ها درستی و نادرستی تئوری‌های مختلف را در پراتیک خویش می‌آزمایند. به همین جهت است که تاریخ پیوسته شاهد نبرد خلق‌ها علیه اندیشه‌های فاسدکننده‌ی فتودالی و امپریالیستی می‌باشد نه «رسوخ» دائمی آن‌ها در «سلول‌های مغز» شان. و باز به همین خاطر است که وقتی م-ل-ا در میان توده‌ها برده شود به زودی توسط آنان جذب گردیده و به نیروی مادی عظیمی بدل می‌شود که یارای نابودی تمام دشمنان خلق را دارا می‌باشد.

بر خلاف عقیده‌ی «رهبری» ما به این ایمان داریم که توده‌ها «تا مغز استخوان» سرخ‌اند و انقلابی.

چنان‌که گفتیم روشنفکران آگاه صرف با جوش خوردن و یکی شدن با توده‌ها، با رنگ‌گرفتن از سرخی آن‌ها و صرف با اول، شاگرد و سپس معلم آن‌ها بودن است که خواهند توانست تجدید تربیت شده، افکار و نظرات ضد پرولتری خود را زوده و خود را وقف خدمت به خلق و انقلاب سازند. اپورتونیست‌های نوع «رهبری» که نقش دورانساز توده‌ها را نمی‌کنند و نمی‌توانند بفهمند که فقط با آمیزش با توده‌ها و کار در میان توده‌ها می‌شود به نیروی پرتوان آن‌ها پی برد، طبعاً آنان از توده‌ها و توده‌ها از آنان دور بوده و شگفت‌آور نیست که آشکارا نظر ناامیدانه و توهین آمیزشان را نسبت به توده‌ها اظهار داشته و در مقابل خود را با عده‌ای روشنفکر مرکز زمین و زمان پندارند.

ما توده‌ها را پشتگاه اصلی و شکست‌ناپذیر خود می‌دانیم. مطمئنیم که اگر فروتنانه و با تحمل مشکلات به شاگردی آن‌ها رفته و متقابلاً به آن‌ها آموخته و به سمت انقلاب هدایت‌شان نماییم، خشم بر حق‌شان علیه دشمنان، بهمین آسامتجلی خواهد گشت. خلق‌ها ثابت کرده‌اند و روزی فرارسیدنی است که خلق ما نیز با حریق سرکش شورش خود بر افسانه‌ی «تا مغز استخوان سیاهی» ساخته و پرداخته‌ی «رهبران» خط بطلان کشند.

«رهبری» اگر از یک‌سو «دلایلی» مبنی بر عقب‌ماندگی و «تا مغز استخوان سیاه» بودن توده‌ها می‌تراشد از سوی دیگر باز بر اساس ایدئولوژی ضد انقلابی خود در تحلیل آخر علیه اندیشه‌ی مائو تسه‌دون قرار گرفته و به دفاع از فکر مطرود «تاریخ را قهرمانان می‌سازند» به جای حکم مارکسیستی-لنینیستی «توده‌ها سازنده‌ی تاریخند» برمی‌خیزند. نقش روشنفکران را بزرگ کردن و مشت‌روشنفکر با اخلاقیات و ایدئولوژی خرده‌بورژوازی و بورژوازی را در جایگاه توده‌های کارگر و دهقان نشانادن، این است کنه نظرات ضد مارکسیست-لنینیستی آنان. دید «رهبری» نسبت به همان روشنفکران نیز نهایت زشت و آزاردهنده است. به نظر ایشان «از توده‌های تا مغز استخوان سیاه» که کاری بر نمی‌آید، باید به روشنفکران روی آورد که «تا حدود معینی با کتاب و مدرسه آشنایی یافته و در مجموع به جز اندیشه به خود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی گرایش فکری دیگری در مخیله‌شان رسوب نکرده است.» (نکاتی چند... و واقعاً که چه تعفنی از این کلمات سخیف بالا است.

برای این بورژواهای خائن که تمام ذهن‌شان را روشنفکران و تکیه روی آن‌ها پر نموده، خصوصیت «اندیشه به خود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی» روشنفکران هیچ اهمیتی ندارد. مهم این است که در «مخیله‌ی» این روشنفکران به نظر «رهبری» قهرمانان و گل سرسبدها، افکار دیگری «رسوب» نکرده است. آفرین بر این همه بی‌شرمی و جرئت! آقایان پس چه چیزی ناهنجار و منفی‌تر از اندیشه به‌خود و «مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی»؟ چه مشخصه‌ای منفور و کثیف‌تر از توجه به منافع خصوصی می‌تواند در «مخیله‌ی» یک روشنفکر «رسوب» کند؟ برای ما خطر مزی بر جسته بین یک

کمونیست انقلابی و یک ضد انقلابی از همین نقطه کشیده می‌شود. یک کمونیست در هر لحظه به منافع والای خلق اندیشیده و بر منافع خصوصی کاملاً پامی نهد. اما، یک ضد انقلابی و ضد کمونیست با هزارویک رشته با منافع پست شخصی پیوند داشته و منافع خلق را هیچ می‌انگارد. استواری و پاکباز بودن کمونیست‌های واقعی و تزلزل و تسلیم‌طلبی اپورتونیست‌ها در همین نکته نهفته است. ما در همان اول گفتیم که «س.ج.م» که با ایدئولوژی خدمت به خلق نه بلکه با ایدئولوژی ضد انقلابی اندیشه به خود با مسائل برخورد می‌کند صاحب نظرات و مجری اعمال انحرافی و خیانت‌آمیز است. در واقع آن «گرایش فکری اندیشه به خود و مهیا ساختن زندگی بهتر شخصی» بیشتر از همه در «مخيله»‌های خود «رهبری» و «تأگویانش» «رسوب» کرده، آن هم «رسوبی» که متحجر گشته و زدودن آن ممکن نیست. «رهبری» که همه‌ی استدلالات را به خاطر اثبات جهالت توده‌ها و نقش تعیین‌کننده روشنفکران در انقلاب آورده، ضمناً مدعی ست که بنا بر ضرورت روشنفکران برای انقلاب، باید سیلی از روشنفکران به قول آن‌ها «آشنا با فرهنگ» را از طریق سا و اتحادیه‌ها متشکل ساخت و بعد می‌توان سمت دهات را در پیش گرفته و به آگاهی [دادن] و بسیج توده‌ها پرداخت. اما، روشنفکران کشور ما از لحاظ منشأ طبقاتی، موقعیت اجتماعی و موضع سیاسی بخشی از خرده‌بورژوازی را می‌سازند. روشنفکران بدان علت که زیر تسلط امپریالیسم و فنودالیسم رنج می‌برند و هم به این سبب که قبل از همه به م-ل-ا آشنایی حاصل می‌کنند، نیروی معنوی و فعال جنبش را تشکیل می‌دهند. اما، آن روشنفکران که بتوان تصور کرد بدون آن‌ها انقلاب به پیروزی نمی‌رسد، از درون مبارزات علنی و شهری غیر انقلابی و مجامع فرهنگی چون اتحادیه‌ها و امثالهم به وجود نمی‌آیند. سیاهی لشکری از روشنفکران هم بدون پیوند با توده‌های کارگر و دهقان به درد انقلاب نمی‌خورد. «تنها ارتش جوانان روشنفکر و دانشجوی سراسر کشور باید با توده‌های وسیع کارگر و دهقان متحد شده و با آن‌ها یکی شده و فقط آنگاه است که ارتش قدرتمند می‌تواند تشکیل شود.» (مائوتسه‌دون)

روشنفکران آگاه تنها زمانی می‌توانند به انقلابی و کمونیست خوب بدل شوند که با جان و دل خود را در پروسه‌ی دردناک نوسازی در میان توده‌ها و یکی شدن با آن‌ها افکنند. کمیت روشنفکران را باید در چوکات کیفیتی خوب موافق با معیارهای مارکسیستی-لنینیستی اعتبار داد. زمانی که روشنفکران مارکسیست-لنینیست در صف واحدی با وحدت ایدئولوژیک و سیاسی، مشی سیاسی انقلابی خود را که محور آن پیوند با مردم است، در عمل پیاده نمودند و صاحب تجربیات غنی کار توده‌ای شدند می‌توانند به جلب روشنفکران بیشتری از مجامع فرهنگی و آگاه‌ساختن آنان در خدمت و زیر سایه‌ی سمت اساسی مشی سیاسی همت گمارده و موفقیت‌هایی کسب کنند. تلاش برای به اصطلاح متحدساختن و جلب کمیت بزرگی از روشنفکران بدون کیفیت عالی انقلابی‌فعالیتی است در چارچوب مشی سیاسی ضد

توده‌ای «س.ج.م». اما در این مورد که «رهبری» با کمال وقاحت می‌گوید که بدون به اصطلاح کمیت کافی از روشنفکران قادر به ایجاد پیوند توده‌ای نیستیم، می‌توان از آن‌ها پرسید که شما خائنین در ظرف بیش از پنج سال با آن تعداد از روشنفکران که به خاطر پایین بودن درک‌شان از م-ل-ا و مسائل انقلاب صادقانه به دنبال شما روان بودند چه کردید؟ در فضای جریان «شعله» جروب‌های گرم و پرشور دریافتن طرق و وسایل نفوذ در دهات و در آمیختن با کارگران و دهقانان و موضوعاتی از این قبیل بود یا بهانه‌یابی برای میتنگ و مظاهره‌ای «پرشکوه»؟ بر اساس رهبری ضد انقلابی شما تقریباً همه سمت اصلی خود را شهرها می‌دانستند یا دهات؟ چه نشانی از کار میان توده‌ها موجود بود؟ پاسخ این سؤالات برای تمام کسانی که بر اپورتونیسم شما واقفند، روشن است. می‌توان گفت که افتادن تعدادی از آن هم بیشتر روشنفکران در چنگ شما، جهت نیل به خواست به اصطلاح «کمیت کافی روشنفکران» به زبان ساده، به مفهوم به کج‌راه کشانیده شدن و ضد انقلابی بار آمدن قشر وسیع‌تری از روشنفکران بود و بس. نظری کوتاه به شیوه‌های علمی فعالیت «س.ج.م» در اتحادیه:

پس از انتشار اطلاعیه‌ی پوهنتون «رهبری» به موازات پخش مقاله‌ی لنین بی‌تابانه شرکتش را در اتحادیه اعلام داشت. بنا بر دستور و تبلیغات «رهبری» همه‌ی «شعله‌ای»‌ها را تب اتحادیه فراگرفت و بالاخره با علنی‌گری و شیوه‌های مضحکی که از ذکر جزئیاتش می‌گذریم، بیش از بیست نفر «شعله‌ای» انتخاب گردید و به این ترتیب آرزوی «رهبری» در زدن مهر شعله‌ی جاوید بر اتحادیه جامه‌ی عمل پوشید. آنان چنان در رفتن به اتحادیه علنی‌گری گریبان‌پاره می‌کردند که در روزهای انتخابات اتحادیه‌ی استادان لیست اسم‌های تمام استادان «شعله‌ی جاویدی» یا هواخواهان آن را ترتیب و وسیعاً پخش نمودند.

ما از سیر پیشرفت و چگونگی جریان‌ات و رخدادهای بعد از ایجاد اتحادیه به تفصیل سخن نمی‌گوییم که گپ به درازا خواهد کشید. اینجا قصد این است که به نکات مهم و برجسته‌تر اشاره نماییم. «رهبران» با شرکت در اتحادیه‌ها از نقطه نظر خودشان می‌خواستند کار سازمانی خود را جای کار دموکراتیک در اتحادیه قرار دهند. اظهار می‌دارند: «چنان که مشی صحیح یعنی مشی کمونیستی در اتحادیه‌ها اعمال گردد، می‌توان با شعار نمایندگان معدود نیز اکثریت را به سوی این مشی کشاند و هدایت کرد در این صورت ممکن می‌گردد که با مشی اپورتونیستی «چپ» و راست در درون اتحادیه‌ها مبارزه‌ی علنی و نظری سرسخت و اصولی صورت گیرد و خیانت‌پیشگی اپورتونیست‌ها با شدت و دامنه هر چه وسیعتر افشا و منکوب شود. (نکاتی چند...) مبارزات علنی و اتحادیه‌ای اصولاً دموکراتیک و به منظور جلب حداکثر محصلان در واحد اتحادیه است. سیاست درست معمول در اتحادیه نمی‌تواند غیر از سیاست وحدت و مبارزه باشد. در اتحادیه جلب هر چه بیشتر محصلان مطرح است. درین صورت کار در اتحادیه

می‌باید با شکیبایی و ظرافت توأم باشد و این هوشیاری را کمونیست‌ها حایزند. سیاست کمونیست‌ها در مورد جبهه‌ی متحد با روشی که در اتحادیه باید دنبال کرد، همگونی دارد. اما دید «رهبران» نسبت به جبهه‌ی متحد که عبارت از تسلط بی‌قیدوبند ایدئولوژی حزب طبقه‌ی کارگر بود، در مورد اتحادیه نیز به صورت «اعمال مشی کمونیستی» منعکس گردید. از گفتار آنان به خوبی استنباط می‌شود که آنان تفاوتی بین یک سازمان سیاسی و یک سازمان صنفی قائل نیستند. از بینش بورژوازی جز این نمی‌زاید. آنان با همان شناختی ضد پرولتری که از سازمان سیاسی دارند و با همان معیارها و اصول ضد م-ل که «س.ج.م» را درست کرده‌اند، به اتحادیه نیز نگریسته و می‌خواستند از روی مدل «سازمان» شان چیزی بیافرینند. ولی در این قسمت به آن‌ها ایرادی وارد نیست؛ زیرا، به راستی که عملاً بین «س.ج.م» و یک اتحادیه فرقی وجود نداشت. «س.ج.م» از روز پیدایش به دور از توده‌های کارگر و دهقان در خدمت مشتی روشنفکر، متمرکز در شهر، در بست علنی و بدون کار اکثر سازمان سیاسی با ضوابط معین م-ل بود... و اتحادیه همچنان به نظر «رهبران» چنان که پیش تر هم دیدیم، اگر در اتحادیه مشی کمونیستی مسلط باشد، اتحادیه «بی‌طرف» نیست و در غیر آن «بی‌طرف» می‌باشد و «بی‌طرفی» مفهومی ندارد و اتحادیه همواره باید در خدمت سازمان مشخص سیاسی قرار داشته باشد، این دلیل پیش‌افتاده‌ای بیش نیست: «به کار بستن سیاست کمونیستی مطابق چوکات و ساحه‌ی کار اتحادیه، فرستادن تعداد قلیلی از نمایندگان در اتحادیه و بالنتیجه سپردن رهبری اتحادیه به دست اپورتونیست‌ها و گروه‌های مظنون نیمه‌دولتی و دولتی، به پنهانی این که «بی‌طرفان از ما می‌روند»، در حقیقت اعمال سیاست و ایدئولوژی ضد پرولتری منشویکی و اعمال سیاست و ایدئولوژی سوسیالیست-رولوسیونی‌های روسی زمان تزاری در اتحادیه‌هاست. چنین سیاستی در حقیقت تلاش در راه ایجاد «اتحادیه‌های بی‌طرف» می‌باشد، که بیش از نیم قرن است از طرف بلشویک‌ها و جنبش بین‌المللی کمونیستی در ساحه‌ی اتحادیه‌ها منسوخ قرار گرفته و یک سیاست ارتجاعی بورژوازی شناخته شده است. چنانچه مشی صحیح و انقلابی یعنی یک مشی کمونیستی در اتحادیه‌ها اعمال گردد، می‌توان با شعار نمایندگان معدود نیز اکثریت را به سوی این مشی کشاند و هدایت کرد. (نکاتی چند...) البته اتحادیه تا آن حدود و تا آن زمانی که دموکراتیک و ضد ارتجاع است و در قطب مخالف خواست‌های طبقات حاکم به فعالیت می‌پردازد، بی‌طرف نیست و نمی‌تواند باشد. بی‌طرف نبودن اتحادیه منوط به سبک کار صحیح مارکسیست-لنینیست‌ها و عناصر مترقی‌ست. مارکسیست-لنینیست‌ها با شیوه‌ی دموکراتیک کار و در نظر داشت شرایط و سطح توده‌ی روشنفکر، اتحادیه را گام‌به‌گام به توده‌ی روشنفکر نزدیکتر می‌سازند. شرکت در اتحادیه زیر نام یک جریان معین و انعکاس دادن نظرات سازمان خود در آنجا، علامت نقض کار دموکراتیک اتحادیه‌ای

می‌باشد. اما «رهبری» و دنباله‌روانش همه چیز را از دریچه‌ی تسلط خود دیده و برآند که اگر رهبری در دست آنان نباشد در آن صورت اتحادیه بی‌طرف می‌ماند. نظرات مالیخولیایی آن‌ها راجع به جبهه‌ی متحد چه بود که درباره‌ی اتحادیه نباشد.

تلاش «س.ج.م» به خاطر احراز اکثریت در هیئت اجراییه‌ی اتحادیه‌ی محصلان و استادان عملی بود بروکراتیک که مسائل را از بالا می‌خواست حل کند. اگر هدف از شرکت در یک مجمع علنی به‌مثابه‌ی بخش دموکراتیک مبارزه و عامل مؤثر جهت ایجاد پیوند منطقی و اصولی با جنبش انقلابی خلق است، این خواست از طریق هیئت اجراییه‌ی اتحادیه صورت‌پذیر نیست که اتحادیه را با دستور از بالا بگرداند؛ بلکه این امر اساساً به‌وسیله‌ی توده‌ی روشنفکر که در رأس نیست انجام می‌گیرد. توده‌ی روشنفکر در شاخه‌های پایین پیکر اتحادیه قرار دارد. برای آگاهی آن‌ها باید در پایین بود و شرکت جست. ولی آقایان «رهبر» و پادوان‌شان چنین خواستی نداشتند، آن‌ها در پی یک مسئله بودند، یعنی ایجاد قدرتی که اهرمش به دست توانای خودشان قرار داشته باشد. در ایدئولوژی خرده‌بورژوازی «س.ج.م» جایی برای بینش توده‌ای نبود و فعالیت آن در اتحادیه محدود می‌شد در هیئت اجراییه‌ی محصلان و استادان. بعضی‌ها مدعی‌اند که در اتحادیه‌ی معلمان هرات سبک درستی به کار بسته‌اند. [به صورت] شناخته نشده [در آن] شرکت کرده و با وصف امکانات گرفتن ریاست اتحادیه از آن امتناع و کسی را به‌حیث بی‌طرف انتخاب نموده‌اند. نتیجه این که چون سبک درست بوده پس شرکت‌شان در اتحادیه‌ی معلمان صحیح و به جا بوده است.

این دوستان بر خورد سطحی با مسئله دارند. آنان اختلافات را در حل تاکتیک، نگریسته و فکر می‌کنند که گویا تاکتیک درست می‌تواند بین موضع آنان و موضع ضد پرولتری «رهبری» حد فاصل باشد. آنان اختلافات تاکتیکی را در چارچوب قبول مشی ایدئولوژیک و سیاسی «س.ج.م» مطرح می‌نمایند. اشتباه در همین نقطه است. بدون بردن عمیق از اپورتونیسم «شعله‌ی جاوید» تعیین تاکتیکی به فرض درست، ارزشمند نمی‌تواند باشد. دستاورد مثبت تاکتیکی روی خط منحرف سودی ندارد، صرف با داشتن خط‌مشی سیاسی مارکسیست-لنینیستی می‌توان دستاورد مفید انقلابی داشته و آن را تقویت نمود. قبل از آن که در پی تاکتیک صحیح شرکت در اتحادیه برآیم لازم است و باید مسئله‌ی ایدئولوژیک و سیاسی را حل کنیم.

طبیعی‌ست منظور ما از بررسی شرکت نادرست «س.ج.م» در اتحادیه به مفهوم صرف انتقاد آن در یک مقطع کوچک و تاکتیکی نبود بلکه خواستیم فاکت‌های دیگری از نتایج اجتناب‌ناپذیر اعمال مشی اپورتونیستی «سازمان» و «رهبری» ضد انقلابی به دست داده باشیم.

به‌طور خلاصه: ما معتقدیم شرکت در مؤسسات علنی تحت شرایط معین و بر اساس تلفیق انقلابی

مبارزه‌ی علنی و مخفی و کار در شهر و ده، از وظایف مارکسیست - لنینیست‌ها بوده و امر مردودی نیست.

- اتحادیه رفرمی بود که در شرایط بحرانی میهن ما به‌منظور و بهره‌برداری و اغفال خلق از طرف دولت به‌پیش کشیده شد.

- «رهبری» خائن بدون برخورد همه‌جانبه‌ی انقلابی با اتحادیه و افشای دسیسه‌ی دولت با تمام نیرو به سوی آن رفت و هم افراد جریان را بدتر از پیش به کار در شهر و علنی‌گری فراخواند و بدین ترتیب به آرایش فریبنده‌ی اتحادیه پرداخت.

- اشتراک در اتحادیه که بر اساس مشی ایدئولوژیکی و سیاسی ضدانقلابی و با شیوه‌های بروکراتیک و فرصت‌طلبانه ناشی از آن مشی صورت می‌گرفت، نمی‌توانست مهدف به نزدیک شدن با خلق و بسیج روشن‌فکران باشد.

- «رهبری» با بینش و سبک کار ضدپرولتری در اتحادیه‌ی محصلان و استادان، اتحادیه‌ی کاری و با انجمن‌های متعلمین، قبل از هر چیز سعیش بر آن بود که سازمان‌های مذکور مارک و نشان شعله‌ی جاوید را بر جبین داشته باشند. اشتراک مشتاقانه در اتحادیه‌ها فرصت و زمینه‌ی دیگری بود برای «س.ج.م» و رهبران خائنش در معروف کردن خودشان، منحرف‌ساختن و کاملاً شناختاندن رفقای سرشار از روحیه‌ی انقلابی به دولت، و به‌طور کلی همدستان شدن با دولت در تضعیف و درهم شکستن جنبش خلق. و این کار از عناصری با ایدئولوژی ضد کمونیستی جای شگفتی ندارد.

بخش سوم

جلوه‌ی اپورتونیسیم «رهبری»

در مسئله‌ی برخورد با انشعاب‌ها و اختلافات درونی و برونی

اختلافات درونی سا و احزاب، انعکاسی ست از وجود تضادهای طبقاتی یک جامعه. سازمان‌های مارکسیست - لنینیستی اساساً مبتنی بر وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی اعضای آن ایجاد شده و استحکام می‌یابند و هر سازمان واقعاً انقلابی مارکسیستی - لنینیستی مسلماً این وجه مشخصه را داراست و در حفظ و استحکام اصولی آن می‌کوشد. وحدت در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی سه جزء مهم و عمیقاً بهم وابسته را می‌سازد که وجود و استواری سازمان را تضمین می‌کند. هرگاه وحدت در زمینه‌ی ایدئولوژیک یا سیاسی محکم نباشد و یا سست گردد و سپس تشدید یابد یکپارچگی تشکیلاتی نیز بر هم خورده، انشعاب به میان می‌آید. اما برخورد و مبارزه‌ی صحیح سازمانی با نظرات نادرست و عاملین آن‌ها و انشعاب اگر با دید واقعاً انقلابی و سلاح م - ل - ا صورت بگیرد، یقیناً

باعث رشد و قوام سازمان گردیده و خود محکی به شمار می‌رود که با آن می‌توان سیمای سازمان مذکور را شناخت.

در زندگی «س.ج.م» و جریان شعله‌ی جاوید که دارای ایدئولوژی ضد پرولتری بود نیز اختلافات و انشعاب‌هایی پدید آمد که بررسی‌ای از آن بار دیگر ماهیت ضد انقلابی «رهبری» را آشکار می‌سازد. ما به ترتیب وقوع اختلافات در جریان و برخورد «رهبری» نسبت به آن‌ها سخن خواهیم گفت: تقریباً دو سال پس از آن که گروهی از «رهبران» و نویسندگان جریده‌ی «شعله‌ی جاوید» زندانی شدند، سروصدای اختلافات و ناسازگاری جمعی از زندانیان با «رهبری» بالا گرفت. به ادعای مخالفان گویا اختلافات پیش‌تر از سال ۱۳۴۹ وجود داشته است. «رهبری» آن روزها به‌وسیله‌ی جریان در اوج ترکتازی با تظاهرات و میتینگ‌های به‌قول خودشان «شکوهمند» فرار داشته و خود را پاک و عاری از هر گونه اشتباه و خطا می‌دانستند و به اصطلاح بر خر مراد خود سوار بودند و به شدت از انتقاد و کسی که به اشتباه آنان انگشت می‌گذاشت کینه گرفته و این کار واقعاً به رگ بسیار حساسشان برمی‌خورد. آنان به انتقادکننده بلافاصله بر چسب‌های «جاسوس»، «پلیس»، «مشکوک» و غیره می‌زدند. ما در این باره بیشتر نمی‌گوییم؛ چون، می‌دانیم که این نوع برخورد «رهبران» برای اکثریت رفقا آشناست و کم نیستند رفقای که در دام «س.ج.م» نبودند، از آن برچسب‌ها در امان نمانده‌اند. اول «رهبران» غدارانه کوشیدند بر سر مسائل مورد اختلاف و انتقادات مخالفان با توطئه‌ی سکوت سرپوش گذارده و اصلاً زمینه و مجال پرسش راجع به مسائل مطروحه‌ی مخالفان را از میان بردارند. ولی وقتی ملتفت شدند که رفقای زیادی در برابر ندهای زندان بی تفاوت نایستاده و از سر کنجکاوای انقلابی در پی کسب اطلاعاتند و همچنین نوشته‌هایی از مخالفان پخش شده و خلاصه اختلافات بر روی میدان افتاد، لازم بود «رهبری» به‌خاطر لطمه نخوردن «مقام» و «حیثیت» خود به شیوه‌های دیگر متوسل گردد. آری، آنان بدون آن که کمترین توجه به حداقل توضیح موارد و چگونگی اختلافات نمایند و آن طور که شایسته است همه‌ی رفقا و خلق را در جریان گذارند، طبق عادت به دروغ‌گویی، تحقیر و کوچک شمردن با کلماتی چون «یک تار موی که با نبودن آن سر طاس نمی‌شود»، «توفانی در پیاله»، «به توپ بستن بال مگس» و... پناه بردند. دستور داده بودند که هر «شعله‌ای صدیق»! هم با آن رفقای مخالف جز با رگبار اتهام و نسبت پلیس و دولت دادن مقابل نشوند. «رهبران» که دیدیم «عقل» و «خرد» و «دانش» خودشان در چه حد است؛ برای آن که گریبان خود را به کلی از برخورد اصولی با مخالفان و پاس‌خگویی به رفقای جریان خلاص کرده باشند، آن‌ها را «دیوانه» و «بی‌سواد» و... نامیدند. خلاصه «رهبری» حتی المقدور کوشید آن‌ها را به‌همین شکل از سر راه خویش بردارد. مدت‌ها حتی در مظاهرات و میتینگ‌های شبانه‌روزی از آن‌ها یادی نمی‌کردند تا سیاست به‌هیچ‌گرفتن مخالفان بهتر اعمال شده باشد. به این ترتیب «س.ج.م» با

حیل گوناگون توانسته بود رفقا را فریب داده، گمراه‌شان نگهداشته و در عوض متکبران^۱ و با تفرعن به نمایشات پرداخته و «اکثریت» خود را به رخ کند. ولی این وضع دیری نپایید. «شعله‌ای»ها و مردم از قضیه خبر شدند. توطئه‌ی سکوت و بعد به‌هیچ‌شمردن نمی‌توانست کارگر باشد به‌خصوص که بسیاری از رفقا در شگفت بودند که چرا به مخالفان جواب داده نمی‌شود. «رهبری» در مانده شده بود. حالا که قرار است گسترده و علناً علیه مخالفان برآمد شود این کار چگونه باید صورت بگیرد؟ بر کدام یک از نکات مورد اختلاف چسبید و بر بنای آن مخالفان را کوبید. آخر مخالفان، مسائلی از قبیل وابستگی «رهبر» ما [و] «رهبران» را به دربار و کم‌از کم چند سال عضویت در جرگه‌ی خواجهگان ذات‌ملوکانه مطرح نموده‌اند، می‌توان از آن انکار ورزید؟ نه. این حقیقت آفتابی است و انکارش ساده‌لوحی خواهد بود. همچنین مخالفان مدعی‌اند ما سازمان داریم و سازمان چندین ساله، آیا می‌توان جرئت نموده یکسره به تردید آن برخاست؟ نه. این هم احمقانه است، و نمی‌شود همیشه این دروغ را گفت.

پس در مبارزه علیه مخالفان برای «رهبران» لازم بود موضوع وابستگی به دربار و سازمان «زیر» زده شود. بناءً «رهبری» تصمیم گرفت مخالفان را در وجود یک مشی انحرافی به باد حمله گیرد تا از یک طرف از طرح مسائلی که جز «اسرار» رسوا سازنده بود طفره روند و از جانب دیگر به اصطلاح مبارزه‌ی خود را «اصولی» جا زنند. اینجا بود که آوانتاریسم را به خدمت طلبیده و جهت بی‌اعتبار ساختن مخالفان به این عنوان که آوانتاریست هستند؛ از هیچ کوشش فروگذار نکردند. دیگر طبق فرمان «رهبری» حملات افسارگسیخته‌ای علیه آوانتاریست‌ها، دشمنانی که هرگز به صورت جدی وجود نداشتند، آغازیدن گرفت. حتی «رهبری» اپورتونیست - آوانتوریست ساختگی اش را «دشمن عمده» اعلام و مبارزه بر ضد آن را رسالت بزرگ! هر «شعله‌ای» خواند. با چه قیافه گرفتن‌ها و فاضل‌مآبی‌هایی که علیه آوانتاریسم، داد سخن نمی‌دادند. ماهیت اپورتونیست‌ها چنین است وقتی پای منطق و استدلال‌شان لنگ شد تنها به سب و لعن و دروغ و اتهام دست می‌زنند. واقعیت این بود که در نوشته‌های مخالفان (با آن که از نظر ما حاوی مطالب نادرست و قابل بحث می‌باشد) اثری از اندیشه‌های ماجراجویانه وجود نداشت ولی «رهبران» به همان سبب که گفتیم بالا جبار باید مخالفان را به گریشی انحرافی مثلاً آوانتاریسم منسوب می‌دانستند تا بعد بتوانند با فراغ خاطر بر سر آنان بشورند. لیکن چون حقیقت با «رهبران» نبود «ظفر» آنان بر مخالفان هم مدت درازی دوام نیاورد. در آن هنگام می‌شد مخالفان با مبارزه‌ای اصولی پیگیر ماهیت اپورتونیستی دارودسته‌ی «رهبری» را بر ملا سازند؛ ولی به عقیده‌ی ما عللی که مخالفان نتوانستند، ضمن عقیم‌گذاردن تبلیغات گمراه‌کننده‌ی «رهبری» عده‌ی قابل توجه رفقا را آگاه ساخته و به سوی مشی‌ای درست کشانند، خلاصه می‌شود به [این که] رفقای مخالف مبارزات خویش را علیه

«رهبری» در بخش ایدئولوژیک و سیاسی فرو گذارده و به مسائل فردی و تشکیلاتی تقدم قایل شدند. مشی ایدئولوژیک و سیاسی «س.ج.م» هیچ‌وقت برایشان مطرح نبوده و حملات روی اشخاص معین با نام «والاحضرت» و «درباریان» و غیره تمرکز یافته بود.

ما بر آنیم که جهت شناخت کمبودها، نقایص و انحراف مشی طرف مقابل باید ریشه‌های ایدئولوژیک و سیاسی آن را بیرون کشید تا برای خلق نیز آگاهی‌بخش و درس‌های آآموزنده باشد. اختلافات سازمانی و فردی انعکاسی از اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی است. برای ما خیانت اشخاص به خلق، انقلاب و اندیشه مائو تسه‌دون در تعیین شخصیت آن‌ها مهم و اساسی است نه فقط «والاحضرت» بودن و وابستگی آن‌ها به دربار و کثافتی نظیر آن. رفقا در مورد گذشته‌ی جریان یعنی در واقع گذشته خودشان (وحدت‌هایشان، انتشار «شعله‌ی جاوید»، فعالیت‌های عملی، حوادث جنگلک و ۲۵ جوزا و غیره) حرفی نمی‌زنند. از دید ما کل جریان شعله‌ی جاوید با «رهبری» و یکایک فعالیت‌هایش از ابتدا تا این روزهای ورشکستگی آن باید مورد ارزیابی، انتقاد و طرد قرار گیرد. هرگونه ملاحظه‌ای در استثنای کردن مرحله‌ای و مسائل مربوط به آن مردود و عملی غیر صادقانه است. شیوه‌ی برخورد رفقای مخالف و رفقای جریان که اکثریت‌شان با روحیه‌ی پر شور به انقلاب می‌اندیشیدند، درست نبوده آن‌ها همگی را وابسته به «س.ج.م» فکر کرده و با همان چوبی که «رهبری» را می‌زدند بر سر همه‌ی رفقا می‌کوبیدند. رفقای مخالف در برخورد با جریان دید وحدت [گرایانه‌ای] نداشتند، بلکه شیوه سکتاریستی و توجه به منافع گروهی را برگزیدند. بناءً همه‌ی این لغزش‌ها منتج به آن گشت که انشعاب به امر خوب و ثمربخش بدل نشده و رفقای مخالف نتوانند در جریان یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی سازنده، درفش م-ل-ا را با صلابت برافرازند. ما در اینجا قصد نداریم موارد اختلاف نظرهای خود را با رفقای مخالف بشماریم (کاری که باید کرد و در این باره حرف بسیار است)، بلکه منظور آن بود تا روشن سازیم که در گذشته از یک سو دچار اشتباه بودیم و از سوی دیگر بنا بر پاره‌ای از مسائل که ذکرش رفت نمی‌توانستیم هم، با رفقای مخالف در بست موافق باشیم. البته ما حاضریم روی اختلافات خویش با این رفقا با احترام به اصل انتقاد، وحدت و انتقادات انتقاد از خود در رفع آن‌ها کوشیده و به مواضع درست و انقلابی دست یابیم. باری برخورد اپورتونیستی «رهبران» را با عده‌ای مخالفان که بالاخره هم «جریان انشعاب‌ناپذیر»‌شان را انشعاب‌پذیر ساخت، دیدیم. اینک برای آن که باز به نحوه‌ی برخورد اپورتونیستی «رهبران» با مخالفان پی‌بیریم به بررسی مورد مشخص دیگر (حادثه‌ی هرات) و نوشته‌ای در رابطه با آن به اسم «انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی را به دور افکنیم» می‌پردازیم.

نخست برخورد فرصت‌طلبانه‌ی آن‌ها با حادثه‌ی هرات قابل توجه است: در ۱۳۵۱ یاد بود «سوم عقرب» در هرات طبق معمول و به هدایت «رهبری» از طرف - «شعله‌ای»‌های آن ولایت که گویا

۱. اصل: تکبرانه

۲. اصل: کردن

از مدتی قبل با «رهبری» اختلاف پیدا کرده بودند^۱ به شکل مظاهره برگزار گردید. در جریان تصادم «شعله‌ای»ها با افراد دارودسته‌ی رویزیونیستی «خلق»، شخصی وابسته به این دارودسته به قتل رسید. «رهبری» که مترصد چنین فرصتهایی بود، آن طور که خواست اپورتونیست‌ها است با شتاب‌زدگی به ترتیب میتینگ و متعاقباً انتشار مقاله‌ی «انقلابی‌گری...» اقدام کرد تا:

۱- مسئولیت حادثه را یکی و تمام بردوش مخالفان انداخته و خود را به کلی منزله و جدا از آن‌ها نشان

دهد و

۲- بتواند به این وسیله حملات و اتهامات بی‌پایه‌اش را علیه مخالفان توجیه کند.

«رهبری» کسی را نمی‌تواند فریب دهد. بر همگان معلوم است که «شعله‌ای»های هرات بر اساس همان خط‌مشی «س.ج.م» حرکت داشتند. همان خط‌مشی منحرفی که ضربات جدی بر جنبش انقلابی کشور وارد آورده و حادثه‌ی هرات هم محصول آن است. تلاش «رهبری» در خط‌کشیدن میان خود و «شعله‌ای»های هرات و خود را مبرا دانستن از آنچه به آن‌ها نسبت می‌دهد، جارو و جنجال مسخره‌ای بیش نیست.

اکنون بهتر است به مقاله‌ی «انقلابی‌گری...» برگردیم که در خدمت به آن منظورهای یاد شده‌ی «رهبران» به رشته‌ی تحریر درآمده است و سندی از نقاط نظر اپورتونیستی آنان در برخورد با مخالفان و چند مسئله‌ی معین دیگر می‌باشد. در این مقاله که نمونه‌ی جالبی از یک مقاله‌ی پر از کلی‌بافی و ضدونقیض‌گویی است، گفته می‌شود: «همین اکنون گیاهان سمی اندیشه‌های تروریستی، آوانتاریستی و اوانگار دیستی از حواشی جریان شعله‌ی جاوید در حال جوانه‌زدن است که باید به پیکار آن‌ها شتافت.» آیا واقعیت همین است؟ آیا واقعاً این نوع «گیاهان سمی» در جنبش کشور ما «در حال جوانه‌زدن» است؟ به نظر ما، انقلابیون جهت پاکیزه نگه‌داشتن جنبش از روندهای غلط، وظیفه دارند با مسئولیت کامل و به‌طور بسیار دقیق با آن برخورد نمایند. باید به تشخیص انحراف عمده در جنبش پرداخته و لبه‌ی تیز مبارزه را متوجه آن سازند، نه این که مبارزه بر ضد خط عمده‌ی منحرف را تحت شعاع مبارزه علیه مشی یا مشی‌های منحرف غیر عمده و درجه‌ی دوم قرار داده و درباره‌ی آن پرگویی کرد. مثلاً در جنبش کارگری ما رویزیونیسم واضحاً در وجود باندهای ضد کمونیستی «پرچم» و «خلق» عمده‌ترین انحراف ضد انقلابی را می‌سازد که بدون مبارزه‌ی قاطع مارکسیست-لنینیست‌ها با آن، مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم بیهوده خواهد بود.

همین طور مثلاً در برخی از کشورها و به‌خصوص شماری از کشورهای آمریکای لاتین به اشکال

۱. پانوش متن اصلی: «باید گفت که ما از چگونگی این اختلافات دقیقاً خیر نبوده و هیچ سندی دایر بر مبارزه‌ی آن‌ها علیه «رهبری» از یک موضع ضد اپورتونیستی در دست نیست. طبیعی است که با قبول و تعقیب مشی «س.ج.م» تنها ادعای مخالفت با «رهبری» اهمیتی نمی‌تواند داشته باشد.»

مختلف آوانتاریسم خط انحرافی جدی به شمار می‌رود که مارکسیست-لنینیست‌های آن کشورها نیز خود را مؤظف به مبارزه‌ی قاطع با آن می‌دانند. ولی آقایان شما به چه اساس از «جوانه‌زدن گیاهان سمی» حرف زده و همه را به اصطلاح «به پیکار شتافتن علیه آن جوانه‌ها» دعوت می‌کنید؟ چه نمونه‌های تئوریک و عملی آن را می‌توانید نشان دهید؟ مسلماً از حادثه‌ی هرات که مقاله‌ی «انقلابی‌گری...» را پیرامونش نوشته‌اید به عنوان یک مثال خیلی برجسته نام خواهید برد. لیکن قتل تصادفی یک رویزیونیست را به عده‌ای مخالفان نسبت دادن، آن را آوانتاریسم خواندن و بعد همه را به مبارزه علیه به اصطلاح آوانتاریست‌ها طلبیدن، مبین سفاهت و درک واقعاً کودکانه شما از آوانتاریسم و آوانتاریست‌ها است. اگر حادثه‌ی هرات را به‌مثابه‌ی یکی از علایم آوانتاریسم بپذیریم آنگاه زدوخوردهای متعدد شعله‌ای‌ها با پلیس، رویزیونیست‌ها و اخوانی‌ها (که به شهادت بی‌ثمر رفیق سیدال انجامید) حادثه‌ی ۲۵ جوزا و غیره چه می‌شود؟ پس همه این‌ها آوانتاریسم است و جریان شعله‌ی جاوید از ابتدا جریان آوانتاریستی بوده؟

چنان که گفتیم «رهبری» با قطار نمودن کلمات آوانتاریسم-آوانگار دیسم و تروریسم و غیره و قلم‌فرسایی درباره‌ی آن‌ها جز تئوریسین‌مآبی (که بسیار ناشیانه هم به نظر می‌خورد) متهم ساختن مخالفان برای کوبیدن‌شان و بالاخره فریفتن و کشاندن تعدادی رفقای در سطح پایین به سوی خود چیزی نمی‌تواند باشد و البته تمام این خصایص ناشی از «ایدئولوژی معینی» است که عبارت می‌شود از همان ایدئولوژی ضد پرولتاری که نه فقط «حواشی» جریان بلکه کل جریان پیشتاز با «رهبری»اش را پیچانیده‌بود.

«رهبری» پس از آن که با طمطراق م-ل-ا را به انقلابیون می‌شناساند، جهت حمله ضد کمونیستی و ناحق خود را این چنین متوجه مبارزان سائر کشورها می‌نماید: «امروز ریزه‌خواران خوان تروتسکیسم در چند کشور معین با گردان‌های پیشاهنگ و انقلابی طبقه‌ی کارگر به دشمنی برخاسته و از تروریسم بهره‌برداری از لمپن‌های فاقد ایدئولوژیک به حیث مواد سوخت ماشین انقلاب از نفع کار و تبلیغ سیاسی در میان توده‌ها از رسالت اراده‌ی پیشاهنگ‌شان سخن می‌زنند و این سخن‌ها در کشور ما نیز بی‌انعکاس نمی‌ماند... همان گونه که نمی‌توان از ورود کالاهای تجارتي و انواع گوناگون کالاها از کشورهای دیگر جلوگیری به عمل آورد، به‌همان نوع نمی‌توان از ورود کالاهای فکری زبان‌آور و اندیشه‌های زهرآگین ضد انقلابی جلو گرفت.»

«رهبران» خائن این «ریزه‌خواران خوان تروتسکیسم» که «لمپن‌های فاقد ایدئولوژیک‌اند» کیانند؟ این کشور‌های معین کدام‌ها‌اند؟ البته می‌دانیم که در کشورهایی مثل ایران، ترکیه، چندین کشور آمریکای لاتین و در جنبش انقلابی خلق عرب تا حدی گرایش‌های به دور از اندیشه‌ی مائو تسه‌دون

وجود داشته و گروه‌هایی با خط‌مشی‌های نادرست در پیکارند که موجبات آن را عوامل خاصی تشکیل می‌دهد که فعلاً جای بحثش نیست؛ ولی، سخن اینجاست که به نظر ما مبارزان مذکور در مجموع ضد امپریالیسم و سیاست‌های سازش کارانه بوده و سمبول تابناک رزم‌جویی و از پا نشستن خلق خویش هستند. چه بسیار دیده شده که این مبارزان دلیر در جریان نبرد با دشمنان به مواقع و نقاط نظر صحیح مارکسیستی - لنینیستی دست یافته و راهشان را با پیروزی‌های وسیع‌تری می‌پیمایند. بر این رزمندگان به سادگی بر چسپ «ریزه‌خواران خوان تروتسکیسم» و «تروریست» و غیره را زدن تنها از وجدان تیره‌ی شما «رهبران» برمی‌آید. ممکن است انقلابیون و مارکسیست - لنینیست‌ها حق داشته باشند با مبارزه‌ی آنان برخورد انتقادی با صمیمیتی رفیقانه نمایند که به‌طور حتم نتیجه‌اش هم سودمند خواهد بود؛ اما چند تن اپورتونیست، خائن به انقلاب با آن گذشته و روحیه‌ی معلوم‌الحال از شما «رهبران» را به این مسئله چه کار؟ بین شما «رهبران» بورژوا و آن افراد فاصله‌ای بسیار موجود است. اگر به فرض زمینه‌ی «ورود کالاهای» آن مبارزان در کشور ما مهیا هم باشد، شما «رهبران» و تمامی دنباله‌روان‌تان حتی ظرفیت «خرید» آن «کالاها» را هم ندارید.

در جایی از مقاله طبع ادیبانه‌ی نویسنده شکفته و همان کسانی که در یک صفحه پیش‌تر با کلمات «تروریست»، «آوانگار دیست»، «رفرمیست» و غیره زیر حملات خشن واقع شده بودند، این چنین مورد دلجویی و ملاحظت رهبروار قرار گرفته‌اند: «روشنفکران پیشتاز هرات این تجلی‌گاه سنن گرامی انقلابی، در فروزان نگهداشتن شعله‌ی پیکار جویی و رزمندگی همواره نقش برجسته و درخشانی داشته و راهپیمایان راه شعله، آنان را همیشه هم‌زمان فداکار و صمیمی و راستین خویش دانسته، نباید خاطره‌ی پر فروغ نبردهایی را که دوش به‌دوش هم انجام داده‌ایم به دست فراموشی بسپاریم. روشنفکران پیشتاز هرات...» نمی‌دانیم جواب مخاطبین اصلی به این رشوه‌های لفظی طفلانه چه خواهد بود؟ اما ما به‌نوبه‌ی خود لازمست بگوییم: این فروزان نگهداشتن‌های «شعله‌ی پیکار جویی و رزمندگی راهپیمایی‌های راه شعله» و غیره عملیات پهلوانانه ارزانی شما «رهبران» و سلسله‌جنبانان‌تان باد! درباره‌ی «نبرد»‌های شما چیزی نمی‌گوییم. رفقا و خوانندگان قضاوت می‌توانند که آن «نبرد»‌ها چه سهمگین بوده و چقدر «فروغ» داشته است. ولی راجع به خاطره‌ی روزهای «همدوش» بودن با شما باید گفت که از نظر ما نزد هر رفیق انقلابی و آگاه، خاطرات دوران به اصطلاح «شعله‌ای» بودن خاطره‌هایی ست منفی، غیر انقلابی و عبرت‌انگیز و به هر حال چیزی نیست که به آن بالید و ناز کرد و به رخ کشید؛ کاری که «رهبران» می‌کنند. باید از آن خاطره‌ها به‌مثابه‌ی درس‌های منفی آموزنده پند گرفت و با پر کردن جایشان یادبودهای انقلابی رضایت‌بخش خاطره‌های مذکور را «به دست فراموشی سپرد». این بود اشاره‌ای به برخورد اپورتونیستی ناشی از ایدئولوژی ضد پرولتری «رهبران» به دو گروه

از مخالفان. ولی زمانی که اختلاف نظرهای ما با «جریان دموکراتیک نوین یعنی شعله‌ی جاوید» مطرح گردید؛ ابتدا فکر می‌کردیم با افراد صادق و عادی‌ای روبه‌رو هستیم، اما به تدریج و به‌خصوص هنگامی که «رهبران» با دستپاچگی اسنادی از «سازمان ج.م.» را در اختیار ما گذاشتند و نیز مطالبه‌ی عضویت را در آن پیش کشیدند دریافتیم که ما با «سازمانی» که چند تنی معروف «رهبر» و سایرین هم «کادر»‌ها و اعضایش هستند، سروکار داریم که ننگی بالاتر از شنیدن و پذیرفتن انتقاد برایشان وجود ندارد و اگر مواقعی هم نرمش به خرج می‌دهند به‌خاطر سوءنیت و تزویر است. بناءً با توجه به این که جروب‌بحث زیادتر با آن‌ها سادگی و اتلاف وقت است، تصمیم گرفتیم طی افشا و طرد اپورتونیسم «شعله‌ی جاوید» هر چه زودتر مرز میان خود و آن را دقیق روشن سازیم. چهره‌ی منافقانه‌ی «رهبری» در برخورد با مخالفان برای ما عیان‌تر گشت. آنان به جای هر گونه شیوه‌ی اصولی، به دروغ‌پردازی و دشنام‌های رکیک نسبت به ما روی آوردند. لیکن این امر برای ما که ماهیت ایدئولوژی ضد پرولتری «رهبری» را می‌دانستیم نه غیرمنتظره بود و نه تعجب‌آور. نظر به خیانتی که «س.ج.م.» به امر انقلاب میهن ما مرتکب شده این‌گونه برخوردهای ناشرافت‌مندانه‌شان با ما و دیگران در حکم هیچ است. مدتی که از مبارزه‌ی ما با آنان گذشت، از افراد زیادی و بعضاً وابسته به این «سازمان» بی‌تکیه‌گاه، شنیدیم که صدای مخالفت با «رهبری» را سر داده‌اند. ما به سهم خویش از این امر خوشحال خواهیم بود؛ اگر بدانیم که مخالفت آنان با «رهبری» از موضع ضد اپورتونیستی می‌باشد. ما دست هر رفیق و گروهی را که در مجموع آن را انقلابی تشخیص دهیم می‌فشاریم. در مبارزه‌ی نابودکننده، علیه رویزونیسم و زدودن آثار خیانت «رهبری» شعله‌ی جاوید، باید بر ضد هر گونه روحیه‌ی سستی و بی‌اعتمادی و بدبینی و یأس که موجب تضعیف جنبش و عملاً به سود ارتجاع است، برخاست و آن‌ها را از میان برداشت. اکنون شعار بزرگ وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها در دستور روز است. اما نیل به یک وحدت اصولی و آهنین که نیازمند آنیم بدون یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی و از میان بردن کوچکترین مرزها در این دو ساحه، ممکن نیست. مبارزه‌ی ایدئولوژیک نمی‌تواند و نباید به تضعیف روحیه منجر گردد. زیرا تا طبقات مختلف وجود دارند، اختلافات درون مارکسیست - لنینیست‌ها ناگزیر موجود می‌باشد.

ما طرفدار جدی مبارزه‌ی ایدئولوژیک و سیاسی مثبت و اصولی در درون نیروهای جنبش کارگری جهت رفع کمبودها و نواقص کار و ایجاد وحدت محکم و اصولی مارکسیست - لنینیست‌ها هستیم. انگلس گفت: «وحدت و یکپارچگی تا زمانی که امکان‌پذیر باشد، امر بسیار نیکویی است؛ ولی چیزهای دیگری نیز مافوق وحدت و یکپارچگی وجود دارد. سبک مبارزه‌ی ایدئولوژیک ما باید مبتنی باشد بر رشد آگاهی توده‌ها، تربیت‌شان و ایجاد زمینه برای داوری‌شان در تشخیص درست و نادرست موضوعات مورد بحث و مشی‌ها. بحث‌ها باید در رابطه با مسائل جنبش و وظایف عملی انقلاب کنونی میهن ما بوده

و نباید به صورت بحث‌های صرفاً روشنفکرانه و رقابت ناسالم به مفهوم غلبه بر حریف و توأم با روحیه‌ی گروه‌پرستی درآید.»

بگذارید در این مقطع مشخص مبارزه تمام کمونیست‌های انقلابی کشور، «س.ج.م» را از جهات ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی و سبک کار مورد بررسی و دقت قرار داده و با شور و حرارت به نوسازی خویش بپردازند تا با انجام همه‌ی این‌ها به‌مثابه‌ی آن «چیزهای دیگر مافوق وحدت» قادر باشند به وحدت انقلابی‌پرتوانی رسیده، در راه سرنگونی امپریالیسم-سوسیالیسم، امپریالیسم-فئودالیسم و سرمایه‌داری بروکراتیک، پیشاهنگ شایسته‌ی خلق زیر ستم خود گردند.

نتیجه

مبارزه‌ی اصولی ایدئولوژیک و سیاسی کمونیست‌ها علیه تمام افکار ضد مارکسیست-لنینیستی هیچگاه اهمیت و مبرم بودنش را از دست نداده و بالعکس ضامن پیشرفت و پیروزی در کار است. مارکسیست-لنینیست‌های کشور ما در مبارزه‌ی انقلابی خویش علیه امپریالیسم، فئودالیسم و رویزیونیسم حزب «خلق» و «پرچم» نباید نسبت به اپورتونیسم «شعله‌ی جاوید»، اپورتونیسمی پنهان، زیر پرده‌ی اندیشه‌ی مائو تسه‌دون نیز بی تفاوت باشند. ما در این رساله کوشیدیم در حد درک خویش از م-ل-ا خط انحرافی «س.ج.م» و جریان «شعله‌ی جاوید» به رهبری آن را مورد بررسی قرار داده، و برداشت خود را از مسئله به عنوان وسیله‌ای جهت تفاهم و کمک متقابل در اختیار سایر رفقا بگذاریم.

نتایج بررسی را می‌توان ذیلاً خلاصه کرد:

۱- در زمینه‌ی ایدئولوژیک: سرپای رهبری «شعله‌ی جاوید» را ایدئولوژی خرده‌بورژوازی و بورژوازی می‌سازد. به جای اندیشه به خلق و رهنما قرار دادن م-ل-ا، اندیشه به‌خود و روحیه‌ی قهرمان‌بازی و سوپزکتویسم بر آن‌ها مسلط بود که بر تمام فعالیت‌هایشان در زمینه‌های تئوریک و عملی سایه افکنده بود.

۲- در زمینه‌ی سیاسی: با داشتن ایدئولوژی خرده‌بورژوازی عمر «شعله‌ی جاوید» را برخوردها و سیاست‌های گاهی «چپ» و زمانی راست می‌ساخت؛ اما، در مجموع دارای مشی راست علنی، شهری و باقی‌ماندن در چارچوب روشنفکران بود.

۳- در زمینه‌ی سبک کار: سکتاریسم در برخوردهای درونی و برونی، سوپزکتویسم در زمینه‌ی برخورد با تئوری مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه‌ی مائو تسه‌دون و الگو سازی در زمینه‌ی نویسندگی سبک کار سازمان را تشکیل می‌داد.

۴- در زمینه‌ی تشکیلاتی: مشی ایدئولوژیک و سیاسی، خصلت یک سازمان را تعیین می‌کند.

«س.ج.م» با مشی ایدئولوژیک و سیاسی ضد پرولتری خود از روز تأسیس در مجموع یک سازمان غیر پرولتریایی باقی ماند. قادر نشد م-ل-ا را در هر عمل مشخص خود به‌مثابه‌ی چراغ راهنما قرار دهد. قادر نشد پیوند فشرده با توده‌ها برقرار سازد و برعکس تا پایان در محدوده‌ی روشنفکران باقی ماند. قادر نشد اصل انتقاد و انتقاد از خود را با وجود اشتباهات عدیده‌ی غیر قابل انکار به کار بندد.

مارکسیست-لنینیست‌های انقلابی بدون داشتن مشی صاف و میرا از هر گونه انحراف و نشانی به دور از اندیشه‌ی مائو تسه‌دون، نخواهند توانست، موانع بر سر راه انقلاب را برداشته و خلق را در نابودکردن دشمنانی مثل امپریالیسم-سوسیالیسم، امپریالیسم-فئودالیسم و سرمایه‌داری بروکرات رهبری نمایند.

با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم!

گروه انقلابی خلق‌های افغانستان

بهار ۱۳۵۲

انتشاع سازمان رهایی از شعله‌ی جاوید ۵۰۳

لنینیستی پیوندی عمیق با کارگران و دهقانان برقرار ساخته آنان را تحت رهبری خود در آورده و بدین سان استخوان‌بندی جبهه را بر اساس اتحاد مستحکم کارگران و دهقانان پی‌ریزی نماید. آن‌گاه بورژوازی تلاش‌های خود را عبث دانسته به رهبری حزب پرولتریان تن می‌دهد.»

از جمله‌ی فوق این‌طور برمی‌آید همین که استخوان‌بندی جبهه تأمین شد، بورژوازی تلاش‌های خود را عبث دانسته به رهبری حزب کمونیست تن می‌دهد. این فکر درست نیست. زمانی که حزب کمونیست به مرحله‌ای از مبارزه رسید که ایجاد جبهه‌ای وسیع از خلق‌های کشور مخصوصاً بورژوازی ملی در دستور کارش قرار گرفت، بورژوازی ملی بر اساس منافع خاصش با استقلال‌ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی خود در جبهه شرکت می‌کند. ولی از همان زمان شرکت تا هنگام به قدرت رسیدن پرولتریا و از آن پس تا موجودیت طبقه و عناصر بورژوازی در پی عملی ساختن منظورش - تصرف قدرت سیاسی - می‌باشد. یعنی تا تأسیس دولت پرولتاریا بورژوازی می‌خواهد جنبش را تحت رهبری خود بکشد. بعد از آن در جامعه‌ی سوسیالیستی کوشیده و به بند و بست با عناصر ارتجاعی داخلی و خارجی به‌خاطر احیای سرمایه‌داری و نیل به «بهشت از دست رفته» می‌پردازد.

بدین ترتیب بورژوازی چه در درون جبهه‌ی متحد و چه پس از آن تا زمان موجودیتش بنا بر خصلتش که ناشی از موقعیت آن در تولید است از تلاش‌های خود به درجات گوناگون و در شرایط مختلف دست کشیده و واقعاً به رهبری حزب پرولتاریا تن نمی‌دهد.

به گفته‌ی رفیق مائو تسه‌دون دوران سوسیالیستی، دوران تاریخی طولانی است که هنوز معلوم نیست کی بر کی پیروز می‌شود. اما، شیوه‌های علمی مبارزه علیه بقایای بورژوازی و ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا آینده‌ی نوید بخش خلق را تضمین خواهد کرد.

۲

در بخش دوم جزوه که در واقع جمع‌بندی بر خورد شعله‌ی جاوید با جنبش‌های کارگری کشور ماست، مطلب طوری بیان شده که در مجموع به خواننده به درستی این استنباط دست می‌دهد که ما در برخورد با جنبش کارگری معتقد به مراحل مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر هستیم؛ یعنی این که گویا نخست باید مرحله اقتصادی باشد و سپس سیاسی و مرحله مبارزه‌ی اقتصادی لازم است در همان حدود باقی ماند و نباید صبغه‌ی سیاسی به خود بگیرد. در مبارزات اعتصابی، خواسته‌ای که اکثریت جهت تحقق آن ایستاده‌اند اگر اقتصادیست نباید به آن بدون توجه به سطح، روحیه و مرحله‌ی مبارزاتی صبغه‌ی سیاسی بخشید. «ولی همه‌ی این پیش‌شرط‌ها و مقدمات مستقیماً وابسته است به پیروزی مبارزات اقتصادی و صنفی در محل‌های کار.» (صفحات ۳۴ و ۳۵ جزوه) این درک نادرست به‌مثابه‌ی سیاستی مشخص که می‌تواند رهنمودی برای آینده باشد جلوه می‌کند. داشتن سیاست صحیح نسبت به جنبش کارگری

چند انتقاد بر جزوه‌ی

«با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم»

ما به منظور انقلاب کردن با خلق خویش پیمان بسته‌ایم و درین راه خدمت به خلق و انقلاب هرگز از انتقاد و انتقاد از خود، هراسی به دل نخواهیم داشت. این را رفیق مائو تسه‌دون مکرر در مکرر آموزش داده است. لنین کبیر می‌گفت: «بر خورد یک حزب سیاسی با خطاهای خود یکی از مهمترین و مطمئن‌ترین معیارها برای جدی بودن یک حزب و انجام واقعی وظایف آن نسبت به طبقه و توده‌های زحمتکش، اعتراف آشکار به خطا، فاش کردن علل آن، تجزیه و تحلیل شرایطی که موجب آن شده‌اند و بررسی دقیق وسایل رفع آن‌ها. این است نشانه‌ی مشخص یک حزب جدی. این به معنای انجام وظیفه آن است به معنای پرورش و تربیت طبقه و سپس توده‌ها.»

طی کمتر از دو سالی که از انتشار جزوه‌ی «با طرد اپورتونیسیم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» می‌گذرد، خوشبختانه عده‌ای از رفقا با مطالعه‌ی عمیق و نقادانه‌ی آن نکاتی را قابل انتقاد تشخیص دادند که اینک با وقوف به این امر که هنوز جملات و کلمات نادقیق دیگری هم در آن نوشته‌ی ما وجود دارد، بخش برجسته‌تر انتقادات مذکور را منتشر می‌سازیم و امیدواریم در آینده در پرتو م. ل. ا و توجه رزمنده‌ی رفقا بیش از پیش کمبودها و اشتباهات را شناخته به انتقاد از خود در زمینه‌ی نشریات و سایر فعالیت‌ها موفق گردیم.

۱:

در صفحه‌ی ۲۸ جزوه آمده: «تنها هنگامی که حزب کمونیست قادر گردید با بینشی مارکسیستی -

ضامن درستی سیاست‌های مادر قبال مسائل جنبش‌های توده‌ای، تبلیغ و ترویج، افشاگری‌های رژیم، ایجاد حزب، مسائل سازمانی و غیره خواهد بود. می‌کوشیم در فرصت‌های بعدی نظر خود را درباره‌ی مسائل مختلف و من جمله مبارزات کارگری حتی الامکان مفصل ارائه نماییم. در اینجا با توجه به نکات اشتباه‌آمیز فوق نظر خود را تصحیح می‌کنیم:

گروه‌های مارکسیستی - لنینیستی پس از حل یک رشته وظایف ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی به‌خاطر تأمین یک استحکام نسبی درونی باید پیوند با توده‌های خلق (به‌خصوص کارگران و دهقانان) و شرکت در مبارزات آن‌ها را به‌عنوان وظیفه‌ی اساسی در دستور کار خویش قرار دهند. مشخصاً در رابطه با کار در میان کارگران طبقاتی برآنیم که مارکسیست - لنینیست‌ها باید به محلات و مجامع کارگری رفته به سیاسی ساختن و ارتقای سطح آگاهی آنان و ایجاد هسته‌ای از آگاه‌ترین و پر شورترین شان همت گمارند. چنان‌که درین جریان زمینه‌ای برای جنبشی (هر انگیزه‌ای که داشته باشد) فراهم آید، آن‌گاه مارکسیست - لنینیست‌ها مؤظف به دامن‌زدن [و] وسعت‌دادن جنبش‌اند. یعنی آن انگیزه‌ها را برجسته و عیان‌تر ساخته بخشهای وسیعتری از توده‌ی کارگر را جلب نموده با فراتر رفتن از چارچوب انگیزه‌ها و خواست‌های خودبه‌خودی دست به افشاگری‌های اقتصادی زده به تشریح علل اساسی فقر و مظلوم و وحشیگری اقلیت حاکم پرداخته، راه واقعی نجات خلق را نمایانده و بدین ترتیب جنبش را سمت انقلابی دهند. مبارزه‌ی اقتصادی اهمیت معین خودش را دارد؛ اما، این هنوز مبارزه‌ای در محدوده‌ی روابط کارگران با کارفرمایان است نه آن‌چنان مبارزه‌ای که مارکسیست - لنینیست‌ها به حیث عنصر آگاه خواهند. مارکسیست - لنینیست‌هاست که این مبارزه را از حدود مسائل داخل فابریکه‌ی (اقتصادی و صنفی) به درک طبقه‌ی کارگر از مسائل اصلی انقلاب و جنبش کمونیستی بالا برند و خلاصه جنبش را از سطح اقتصادی و صنفی آن به سطح سیاسی و انقلابی بکشانند. محدودماندن در همان مبارزه‌ی صنفی و اقتصادی در آخرین تحلیل به مفهوم هنوز اسارت پرولتاریا به وسیله‌ی ایدئولوژی بورژوازیست. زیرا جنبش خودبه‌خودی طبقه‌ی کارگر بدون نقش عنصر آگاه جز به دستاوردهای بی‌ارزش اقتصادی و سندیکالیسم نمی‌انجامد. لیکن مارکسیست - لنینیست‌ها به‌عنوان عنصر آگاه آن، آگاهی را به کارگران انتقال می‌دهند که در نتیجه به دگرگونی ریشه‌ای جامعه بیندیشند. لنین گفت: «مختصر کلام این‌که، سوسیال - دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را مانند جزیی در مقابل کل، تابع مبارزه‌ی انقلابی در راه آزادی و سوسیالیسم می‌نماید.»

البته دوام و پیشرفت آن فعالیت‌های معین در مجامع کارگری ارتباط می‌گیرد به برخورد سنجیده و رعایت شدید مخفی‌کاری تا کار تبلیغی و ترویجی و تشکیلاتی به درستی ادامه یافته و کارگران جلب شده در صفوف تشکیلات مارکسیستی - لنینیستی طی انجام سایر وظایف انقلابی بر اساس مشی عام

انقلاب دموکراتیک نوین تحت امکانات مساعد، جهت پیوندیابی با دهقانان در روستا گسیل شوند و به این صورت در آگاه و بسیج کردن نیروی عمده‌ی انقلاب میهن و تدارک و شروع مبارزه‌ی مسلحانه به رهبری حزب کمونیست سهم خود را ادا نمایند.

بد نیست همین جا توضیح دهیم که انتقاد از خود، درین مسئله نمی‌تواند دلیلی بر درستی برخورد «شعله‌ی جاوید» با جنبش‌های کارگری و من جمله اعتصاب کارگران جنگلک تلقی گردد. زیرا جریان مذکور همچنان‌که بررسی شده، اساساً دارای مشی و دید غیر مارکسیستی - لنینیستی بود و بنابراین برخوردش با جنبش‌های کارگری هم نمی‌توانست در خدمت راه انقلاب کشور ما باشد.

را هم با مائو و هم با هگل بخوانیم و این خوانش را نیز از لابه‌لای آثار سایر مارکسیست‌ها عبور دهیم. کل نوشته‌های تا کنون موجود یاری را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد و البته این تقسیم‌بندی را زیاد جدی نگرفت: بخش نخست نوشته‌های حزبی یاری‌ست که به نظر به مزاج هم‌حزبی‌هایش چندان بد نمی‌خورده است. بخش دوم کوتاه‌نوشته‌هایی است که من آن‌ها را «تأملات دیالکتیکی غیر حزبی» می‌نامم. تصورم این است که «انقلاب و مسئله‌ی ملی»، «مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر با اپورتونیست‌ها» و «دشمن عمده، تضاد عمده در جامعه است» مربوط به بخش نخست و «غرض»، «عشق نوعی از احساس است، ولی چگونه؟»، «مرگ»، «سکون نسبی‌ست و حرکت مطلق» و «مشی به ظاهر چپ و به باطن راست» متعلق به بخش دوم فعالیت‌های فکری یاری‌ست. نقاط پیوند میان آثار یک نویسنده – هر مؤلفی – بسیار زیاد است؛ اما اگر قرار باشد نقطه‌ی تفارق این دو بخش را دریابیم، شاید نکته‌ای پررنگ‌تر از کاربرد (تطبیق) روش وحدت و مبارزه‌ی اضداد هگلی به چشم نخورد: غرض پرولتاریا در برابر غرض بورژوا، مرگ در برابر زندگی، سکون در برابر حرکت، نمود در برابر وجود.

ابتدا باید این نکته را روشن ساخت که لنین – بدون ارجاع مشخص به متنی از هگل – ادعا می‌کند که هگل با استفاده‌ی ابزار و فرمیک از دیالکتیک به شدت مخالف بود و این مخالفت به نظر من، شامل بخشی از دست‌نوشته‌های یاری و حتی برخی از آثار مائو نیز می‌شود. با این حال باز هم دست‌نوشته‌های یاری بسیار ارزشمندند و می‌توان از آن‌ها به عنوان نقطه‌ی شروع بازگشت به ایده‌آلیسم آلمانی به‌ویژه هگل و از مسیر آن به شناخت مارکس و مارکسیسم بهره برد. میراث مارکسیسم – لنینیسم در افغانستان متأسفانه صرفاً گفتار لنینیسم بوده و مباحثی پیرامون امپریالیسم، حزب، دولت، طبقه‌ی پیشتاز کارگری و چیزهایی از این دست. ما اصولاً با مارکس و دست‌کم با مارکسیسم کسانی چون انگلس، لوکزامبورگ، لنین، تروتسکی، لوکاچ و گرامشی آشنا نشده‌ایم. به همین دلیل مارکسیسم را باید از لنینیسم – به‌ویژه لنین حزبی – جدا کرد. زیرا مارکسیسم به شدت با ایده‌آلیسم آلمانی گره خورده، با این‌که اقتصاد سیاسی انگلیس و سوسیالیسم فرانسوی را نیز در دل خود پروانده است. در اینجا به دو نتیجه‌ی اساسی نزدیک می‌شویم:

– تأکید چپ‌های افغانستان بر لنینیسم به واسطه‌ی نزدیکی‌شان به لنین حزبی و دوری‌شان از مارکسیسم است.

– برای نزدیکی به مارکسیسم و شخص مارکس باید به ایده‌آلیسم آلمانی و به هگل رجوع کرد. یاری می‌تواند برای آیندگان نقطه‌ی آغاز اخذ این راهبرد باشد. در قطعه‌ای از این دست‌نوشته‌ها می‌نویسد که «دیالکتیک ماتریالیستی بر آن است که ما در شناخت پدیده‌ها و طبیعت از دو پروسه‌ی به‌هم پیوسته و متضاد می‌گذریم: از نمود به وجود و از وجود دوباره به نمود.» این حکم با این‌که چندان

مسائل اکرم یاری

اکرم یاری در تاریخ چپ افغانستان یک استثنا بود. با این حکم شاید همه‌ی چپ‌های افغانستان – البته به استثنای هواداران خلق و پرچم و به‌ویژه آن‌ها که میراکبر خیبر را یک استثنا می‌دانند – موافق باشند. یاری آن نقطه‌ی اتکایی‌ست که در تاریخ به دنبالش می‌گردیم. نه به این دلیل که بنیان‌گذار سازمان جوانان مترقی بود، نه صرفاً به این دلیل که خط عبدالرحمان محمودی را پی گرفت، در مبارزه‌اش علیه طبقه‌ی حاکم و به نفع محرومان و زحمتکش‌ان از هیچ اقدامی دریغ نوزید، حتی نه تنها به این خاطر که زندگی پر درد و مشقت و بیماری جان‌فرسایش را همواره به هیچ می‌گرفت و در آخر نیز در زندان جنون حفیظ‌الله امین تیرباران شد (۱۳۵۸)، بلکه به خاطر میراث فکری و آنچه که از لحاظ نظری از خود برجای گذاشت برای من و به باور من یک نقطه‌ی اتکاست. کافی‌ست به دست‌نوشته‌های ناقص و نهایی‌ناشده‌ی وی نگاهی بیاندازید تا به تکینگی او در میان کلیه‌ی چپ‌گرایان افغانستان پی ببرید. در دورانی که کلیاتی چون انقلاب، امپریالیسم، سوسیالیسم علمی، فنودالیسم، کاپیتالیسم و حزب ورد زبان همگان بود، این یاری بود که از مفهوم عشق، دیالکتیک و مرگ دم می‌زد و در نظرش مارکسیسم فراتر از جنگ درون حزبی و مبحث ساده‌سازی شده‌ی اختلاف طبقاتی بود.

در بر خورد اولیه با این دست‌نوشته‌ها تصور می‌شود که نویسنده مستقیماً زیر تأثیر آثار هگل قرار داشته است. تا این‌که اندک‌اندک و با اصرار خود یاری، به این نتیجه می‌رسیم که او هگل را از زبان مائو پی گرفته – حتی بدون این‌که نامی از هگل بیاورد. دست‌کم از لحاظ تنوع و پیوستار موضوعی و نتایجی که از روش کارش به دست می‌آید، می‌توان ادعا کرد که یاری مائو را خوب خوانده و خوب شناخته بود – آن هم مائو «درباره‌ی تضاد» و «نمونه‌هایی از دیالکتیک». ما در اینجا می‌کوشیم یاری

دقیق نیست، اما به شدت هگلی ست. دستگاه سه‌گانه‌ی هگلی چنین شکلی دارد:

۱- منطق: ۱. دکترین مفهوم، ۲. دکترین ذات و ۳. دکترین اصلی.

۲- طبیعت: ۱. ارگانیک/کیمیا، ۲. فیزیک و ۳. مکانیک.

۳- فلسفه‌ی روح: ۱. روح ذهنی، ۲. روح عینی و ۳. روح مطلق

که هر کدام از فصول روح نیز خود به سه‌گانه‌های ذیل تجزیه می‌شوند:

روح ذهنی: پدیدارشناسی، روانشناسی و انسان‌شناسی.

روح عینی: حق، اخلاق و Ethical Life

روح مطلق: هنر، دین و فلسفه.^۱

می‌خواهیم بدانیم که یاری با استفاده از بیان مائوئیستی، دقیقاً در کجای فلسفه‌ی هگل قرار می‌گیرد و از کجا با ما سخن می‌زند. هگل برای تبیین قلمرو امر منطقی آن را طبق معمول به سه بخش تقسیم می‌کند: وجه انتزاعی (فاهمه)، وجه دیالکتیکی (عقلانی سلبی) و وجه نظرورزانه (اثباتی-ایجابی).

وجه انتزاعی: برای شناسایی وجه انتزاعی قلمرو امر منطقی باید به فیلسوف ایده‌آلیست دیگر یعنی کانت مراجعه کنیم. کانت در نقد عقل محض می‌نویسد که «برای شناختن یک ابژه ضروری است که بتوان امکان آن را اثبات کرد (چه بر پایه‌ی شواهد تجربه دربارهِ فعلیت آن، چه به نحو پیشینی از طریق عقل)».^۲ به باور کانت «تجربه اولین محصولی ست که فاهمه تولید می‌کند، به این ترتیب که فاهمه بر روی ماده‌ی خام ادراکات کار می‌کند».^۳ پس ما دریافت‌های حسی^۴ خود را به قوه‌ی ادراک خویش می‌سپاریم و نیروی فاهمه‌ی ما بر روی ماده‌ی خام ادراکات کار می‌کند و پس از ترتیب و بازسازی این دریافت‌ها برای آن‌ها حکم صادر می‌کند و ما بر اساس این حکم عمل می‌کنیم. آن دسته از شناخت‌های بشری که منحصرأً از طریق تجربه گرفته می‌شوند، شناخت‌های پسینی (ماتأخر یا تجربی) نامیده می‌شوند. کانت بر این باور است که از لحاظ زمانی، هیچ شناختی در ما بر تجربه مقدم نیست و هر شناختی با تجربه آغاز می‌شود. «هر چند شناخت ما کلاً با تجربه آغاز می‌شود، اما این بدان معنا نیست که شناخت ما کلاً از تجربه برآمده باشد. زیرا کاملاً ممکن است که حتی شناخت تجربی ما ترکیبی باشد از آنچه ما به وسیله‌ی تأثرات دریافت می‌کنیم، و آنچه قوه‌ی شناخت خاص خود ما

۱. رک: سلسله درسگفتارهای حسام سلامت زیر نام «هگل خوانی»

۲. نقد عقل محض، ایمانوئل کانت، ترجمه‌ی بهروز نظری، تهران: ققنوس، ۱۳۹۴، ص ۵۴

۳. همان، ص ۶۹

۴. اثر یک ابژه بر توانایی بازنمایی ما، تا جایی که تحت تأثیر آن قرار می‌گیریم، احساس است. آن شهودی که از طریق حس با ابژه مرتبط می‌شود، [شهود] تجربی [حسی] نام دارد. ابژه‌ی تعین‌نیافته‌ی یک شهود تجربی [حسی] نمود نامیده می‌شود.

همان، صص ۱۰۱ و ۱۰۲

(که به وسیله‌ی تأثرات حسی صرفاً تحریک شده است) از خود ایجاد می‌کند.»^۱ در اینجا کانت تأکید دارد که بر پایه‌ی دو شرط اساسی ست که می‌توان از ابژه‌ها شناخت حاصل کرد: «یکی شهود است که از آن طریق ابژه-البته فقط در مقام نمود-داده می‌شود. دوم مفهوم است که از آن طریق تصور می‌شود که یک ابژه با این شهود مطابقت دارد.»^۲ کانت معتقد است که حساسیت تنها نوع ممکن شهود نیست. اگر به یک شی‌نه به عنوان ابژه‌ی حواس بلکه به عنوان «شی فی نفسه» که منحصرأً از طریق فاهمه‌ی محض تصور شده، بیان‌دیشیم، به چیزی به نام ذات معقول آن شی می‌رسیم. پس می‌توان نتایج عظیم شناخت‌شناسی کانت را-البته با سهل‌انگاری-چنین خلاصه کرد: کانت جهان را دو وجهی می‌بیند؛ یکی آن‌طور که ما می‌شناسیم و دیگری آن‌طور که به واقع هست. ما هیچ شناختی از واقعیت اصیل بیرونی کسب نخواهیم کرد و کلیه‌ی درک و دریافت ما به واسطه‌ی ساختار ذهن خود ماست و در واقع ذهن ما واسطی میان ما و جهان بیرون ذهنی است. از همین رو میان چیز چونان که هست و چیز چونان که خود را می‌نمایاند گسست بزرگی وجود دارد و بشر صرفاً با جهان نموده‌ها و چیزها چونان که خود را می‌نمایاند سروکار دارد. پس به نظر کانت، شناخت در مرحله‌ی فاهمه توقف می‌کند؛ زیرا اگر فاهمه شناخت است. در فلسفه‌ی کانت میان Reason و Understanding شکاف وجود دارد. این هگل است که Understanding را تا سطح Reason بالا کشیده و در آن ادغام می‌کند.

وجه دیالکتیکی: هگل که ایده‌آلیسم خود (ایده‌آلیسم مطلق) را از ایده‌آلیسم کانت (ایده‌آلیسم سوپژکتیو) جدا می‌کند، بر این باور است که این جدایی در مرحله‌ی دوم یعنی وجه دیالکتیکی کامل می‌شود: «مرحله‌ی اول، یعنی فاهمه، توسط قوه‌ی تفکری مشخص شده است که با مفاهیمش همچون اموری آشکارا منفصل و (به تعبیر هگلی اش) «متناهی» رفتار می‌کند. بنابراین، فاهمه «به تعینات ثابت، و تمایز تعینی از تعیین دیگر می‌چسبد: و هر انتزاع محدودی از این دست را همچون امری واجد نوعی جوهر و وجودی از آن خویش در نظر می‌گیرد»... در مرحله‌ی دوم تفکر، یعنی مرحله‌ی دیالکتیکی است که فاهمه از این اشتباه باخبر می‌شود. این مرحله (رفع خود ذاتی این تعینات متناهی و گذارشان به متضادهای شان است...)^۳ بنابراین هگل بر این باور است که فاهمه قادر نیست بر تضاد درونی میان مقولات-که به تبع نفی ذات‌انگاری را در پی دارند-فائق آید. این ناکامی چه بسا شامل تمامی دوگانه‌انگاری‌های گسسته و مطلق‌ست که تا زمانه‌ی خود هگل تداوم یافته بودند و به راه‌ها و شیوه‌های گوناگون توجیه می‌شدند: «انتزاعی و انضمامی، ایده‌آل و واقعی، واحد و کثیر،

۱. همان، ص ۷۹

۲. همان، ص ۱۸۰

۳. هگل و پدیدارشناسی روح، رابرت استرن، ترجمه‌ی محمد مهدی اردبیلی و سیدمحمدجواد سیدی، تهران: ققنوس، ج سوم، ۱۳۹۶، صص ۷۳ و ۷۴

ضرورت و آزادی، دولت و شهروند، قانون اخلاقی و منافع فردی، اراده‌ی عمومی و اراده‌ی جزئی، عقل و سنت، خدا و انسان. هگل بر این باور است که تقسیم میان کلی و فردی در پس تمام این دوگانگی‌ها نهفته است.^۱

اگر از تشریح وجه نظرورزانه بگذریم و دوباره به حکم اکرم یاری بازگردیم، تأکید بسیار دقیق وی را می‌توانیم بیابیم؛ آنجا که می‌گوید: «... در شناخت پدیده‌ها و طبیعت از دو پروسه‌ی به هم پیوسته و متضاد می‌گذریم...» آنچه که هگل رد می‌کرد تمایز و تضاد مطلق و آنچه که تأیید می‌کرد، پیوستگی ضروری در عین تضاد و تمایز درون‌ماندگار در عین پیوستگی ضروری بود. به همین دلیل لنین در دفترهای هگل پیرامون منطق پیشاهنگلی می‌نویسد که «در منطق قدیم، هیچ گذار و تکامل (مفهوم و اندیشه) وجود ندارد، هیچ «پیوستگی درونی و ضروری» تمامی اجزا و «گذار» از برخی اجزا به اجزای دیگر وجود ندارد. هگل دو شرط پایه‌ای را مطرح می‌کند:

۱- ضرورت پیوستگی (به تعبیر لنین: پیوستگی عینی تمامی جنبه‌ها، نیروها، گرایش‌ها و غیره‌ی سپهر معین پدیدارها).

۲- ظهور درون‌ماندگار تمایزات (به تعبیر لنین: منطق عینی و درونی تحول و تمایزات، قطبیت).^۲ با این حکم دیالکتیک در نظر لنین مساوی‌ست با «درک تضاد در وحدت خویش». با اشارات پی‌هم به لنین می‌کشیم دیالکتیک هگلی را مشخص‌تر سازیم.

«چه چیزی دیالکتیک را می‌سازد؟»

وابستگی متقابل مفاهیم

وابستگی همه‌ی مفاهیم بدون استثناء

گذارهای مفهوم از یکی به دیگری

گذارهای همه‌ی مفاهیم از یکی به دیگری بدون استثناء

نسبیت تضاد بین مفاهیم...

همانندی تضاد بین مفاهیم.^۳

«دیالکتیک به طور کلی عبارت است از نفی نخستین گزاره، و جایگزینی با دومین گزاره (در گذار نخستین به دومین و در اثبات پیوند نخستین با دومین و غیره). دومین [گزاره] می‌تواند محمول نخستین گزاره قرار بگیرد - مثلاً کرانمندی بی‌کران است، یگانه‌کثیر است، فردی کلی است.»^۴ «تقسیم شدن

یک کل واحد و شناخت از بخش‌های متضاد آن... ذات دیالکتیک است.»^۱ این تقسیم کل واحد به بخش‌های متضاد همان فرمول معروف مائویی تقسیم «یک به دو» است و آن طور که مائو در گفت‌وگو درباره‌ی مسائل فلسفه توضیح می‌دهد، برآیند اجتماعی چنین تقسیمی مبارزه‌ی دائمی طبقاتی است. حتی در شرایطی که تضادهای معینی حل گردند، این مبارزه باید از نو پدیدار شود.^۲ زیرا «وحدت تضاد مشروط، موقتی، گذرا و از این‌رو نسبی است، در حالی که مبارزه‌ی تضاد مطلق است همان‌گونه که تکامل و حرکت مطلق است. بنابراین تعادل موقتی است و می‌تواند به هم بخورد و این مسئولیت ماست که با گذشت هر روز تعادل استوارتری را به دست آوریم.»^۳ اکنون می‌توانیم پاره‌هایی از گزاره‌های اکرم یاری را به ویژه از بخش دوم فعالیت فکری‌اش یعنی «تأملات دیالکتیکی غیرحزبی» کنار هم بگذاریم تا نسبت‌شان با دستگاه فلسفی هگل مشخص‌تر شود:

- غرض سیاسی خود یک تضاد است.

- غرض طبقه‌ی پرولتاریا درست ضد غرض بورژواست.

- ماهیت غرض پرولتاریا، نفی هرگونه غرض است.

- خود پرولتاریا نفی خود را در بر دارد.

- مفهوم خدا عالی‌ترین غرض شخصی تجرید شده‌ی بورژوازی است.

- ولی تجرید پرولتری سیاست، تجریدی بامحتواست. تجریدی‌ست که خود، هر آن با خود برمی‌خورد و از هر برخورد، بهتر خود را می‌شناسد.

- تا هنگامی که مالکیت خصوصی وجود دارد، هر خود جز خود دیگر است. یعنی انسان از خود بیگانه است. با انسان دیگر تضاد دارد. بنابراین وحدت انسانیت به صورت تجرید و به شکل تجرید از خود بیگانه یعنی تجرید خود مستقل و غیروابسته - خدا - ظهور می‌کند.

- سکون نسبی است و حرکت مطلق.

- دیالکتیک ماتریالیستی بر آن است که مادر شناخت پدیده‌ها و طبیعت از دو پروسه‌ی به هم پیوسته و متضاد می‌گذریم: از نمود به وجود و از وجود دوباره به نمود.

چنان‌که دیده می‌شود، این گزاره‌ها برجستگی‌هایی اند که از فلسفه‌ی روح هگل بیرون زده‌اند. بخشی به انسان‌شناسی و اخلاق و بخشی دیگر به دین و فلسفه مرتبط‌اند. اما مشخصه‌ی بارز تمام‌شان دیالکتیک است. چه در مبحث غرض و چه در قطعه‌ی عشق، یاری رویکرد کل به جز مائوئی و افشای تضاد میان اجزاء متمایز را اخذ کرده است. با این حال همان‌طور که در ابتدا گفتیم، پرواضح است که

۱. درباره‌ی دیالکتیک، ولادیمیر ایلچ لنین، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: روزبهان، ۱۳۹۲، ص ۳۲۵
 ۲. رک: گفت‌وگو درباره‌ی مسائل فلسفه (۱۹۶۴)، مائو زدون، ترجمه‌ی شهاب آتشکار، نشر انترنتی: میر، ۱۳۹۴
 ۳. نمونه‌هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد)، مائو زدون، نشر انترنتی، بی‌نا، بی‌تا

۱. همان، ص ۷۹
 ۲. دفترهای فلسفی (دفترهای هگل)، ولادیمیر ایلچ لنین، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: روزبهان، ۱۳۹۲، ص ۷۸
 ۳. همان، ص ۲۰۷
 ۴. همان، ص ۲۳۳

نگاه یاری به هیچ کدام این‌ها - خدا، دیالکتیک ماتریالیستی، حرکت، انتزاع و انضمام و وجود و نمود - دقیق و مشرح نیست و این عدم دقت و نبود پیوستار حساب‌شده و گام‌به‌گام میان مقولات و مفاهیم طرح شده، اکثر قریب به اتفاق روشنفکران راست و چپ افغانستان را دربر می‌گیرد. به همین دلیل است که باز باید به هگل و ایده‌آلیسم آلمانی رجوع کنیم تا سرانجام یکی از ما و یا آیندگان ما، به این پیوستار مفهومی و این بستر بزرگ هگلی - مارکسی دست یافته و آن را از آن خود سازد و به کار بندد. این کار را لنین غیر حزبی، بسیار پیش از لوکاچ و دیگران انجام داد و با پشت کردن به کتاب «ماتریالیسم و امپریوکریتیسیم» نوشت که «درک کامل سرمایه‌ی مارکس، به‌ویژه فصل اول آن، بدون مطالعه و فهم کل منطق هگل غیر ممکن است. در نتیجه، هیچ کدام از مارکسیست‌های نیم قرن گذشته مارکس را درک نکرده‌اند.»^۱

از آنجا که یاری معتقد است «صدافت انطباق تفکر ذهنی با حقایق عینی جامعه است»، ما نیز به طور خلاصه سنجشی از فعالیت‌های یاری در عرصه‌ی پراتیک (مواجهه نظرورزانه با حقایق عینی) به دست می‌دهیم تا صدافت و همزمان آینده‌نگری وی را به اثبات برسانیم. در اینجا باید به بخش نخست دست‌نوشته‌هایش یعنی مقالات «انقلاب و مسئله‌ی ملی»، «مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر با اپورتونیست‌ها» و «دشمن عمده، تضاد عمده در جامعه است» رجوع کنیم. البته تأکید اساسی بر مقاله‌ی بسیار مهم «انقلاب و مسئله‌ی ملی» است. یاری پس از نقد کمابیش دقیق تاریخ معاصر افغانستان، به وضعیت اجتماعی و تضاد طبقاتی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم می‌پردازد و با استفاده از تاکتیک مائوئیستی «انتقاد از خود» چنین می‌نویسد: «علت اساسی از هم‌پاشیدن جریان شعله، جای باز نکردن آن در دهات بود.» یاری مائوئیست همانند مائو بر این باور است که «مرکز فعالیت‌های انقلابی در دهات است.» این فعالیت‌ها می‌تواند به شیوه‌ی «مخفی‌کاری» و سازمان دادن دهقانان در انواع «اتحادیه‌ها» و «تشکل نامرئی نیروی مسلح» در میان ایشان باشد؛ «زیرا دولت مسلح را فقط می‌توان با خلق مسلح پاسخ گفت.» اما نکته‌ی بارز و بدیع سخن یاری در انگشت گذاشتن بر روی مهمترین نیروی انقلاب یعنی کارگران است: «کارگران افغانی از لحاظ اجتماعی به علت رشد نیافتن سرمایه‌ی صنعتی و به علت این‌که تولید صنعتی در تولید عمومی کشور نقش لازمی و قاطعی را کسب نکرده است، به نیروی واقعی طبقاتی مهم بدل نشده‌اند.» و این چیزیست که همین اکنون نیز من و اسماعیل سراب به آن باور مندیم و بارها بارفقای دیگر هم در موردش حرف زده‌ایم که دست‌کم در افغانستان نمی‌توان واژه‌ی کارگر را به پرولتاریای صنعتی تقلیل داد و بنا بر آنچه که یاری می‌گوید، ناگزیریم در شرایط کنونی - دست‌کم در کوتاه‌مدت - به همان واژه‌ی توده (خیل عظیمی از مردم و اقشار گوناگون خرده‌بورژوا،

۱. دفترهای فلسفی، (دفترهای هگل)، ولادیمیر ایلچ لنین، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: روزبهان، ۱۳۹۲، ص ۱۹۰

کارگران صنعتی، دهقانان کم‌زمین، کشت‌مندان، دامپروران و حتی دستفروشان) اکتفا کنیم. بنابراین، دیگر نه می‌توان همانند مارکس به لمپن‌پرولتاریا بدگمان بود و نه همچون لنین، دهقانان را مشتی کشاورز وابسته به زمین دانست که خوی سنتی و ارتجاعی‌شان به عنوان اهرمی بازدارنده در برابر شیوع انقلاب عمل می‌کند.^۱

پیشگویی دیگر یاری که در حال حاضر مصادیق‌اش را در جامعه‌ی نولیبرال کنونی به وضوح می‌بینیم، این است که «خواست روشنفکرانه بدون پشتوانه‌ی توده‌ای، نیروی واقعی نیست.» من این حکم را گسترده‌تر می‌کنم: خواست روشنفکران‌های که در پس پشتش، سخن از حقیقت، مسئله‌ی اختلاف طبقاتی و اراده‌ی توده نهفته نباشد، اصلاً و اساساً تبدیل به نیرو نمی‌شود و ادعایی پوچ، توخالی و نمایشی ست. این نمایش را در آثار نویسندگان و روشنفکرانی که آگاهانه یا ناآگاهانه آفت بنیادین جامعه‌ی طبقاتی و زیست غیر اخلاقی در نظام سرمایه‌داری را به معضلاتی چون تبعیض قومی، زبانی، بنیادگرایی دینی و چیزهایی از این دست تقلیل می‌دهند می‌توان به راحتی شناسایی کرد. به همین دلیل است که با این‌که اکرم یاری از لحاظ بینش مائوئیستی رجوع به روستا، بسیار به طاهر بدخشی نزدیک می‌شود - البته بدون آن‌که از وی نامی ببرد - اما در کل رویکرد ستم ملی را پادروها می‌داند. زیرا این رویکرد سیاسی، به بهانه‌ی واقع‌بینی و حتی بومی‌سازی نظریه‌ی مارکسیستی، اختلاف قومی را به جای اختلاف طبقاتی می‌نشانند. یاری می‌نویسد: «روشن است که شعار ستم ملی هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد.» چرا که «مارکسیسم حکم می‌کند که در اساس هر مسئله‌ی ملی، ستم طبقاتی نهفته است.» یاری معتقد است که اساس رویکرد ستم ملی بر پایه‌ی رویزونیسم چپی گذاشته شده است و این رویزونیسم به باور من، کاریکاتوری از اسلام و مارکسیسم و تاریخ افغانستان به دست داده که نمود آن را در دفاعیه‌ی طاهر بدخشی و بیش از آن در سلسله‌شماره‌های نشریه‌ی «میهن - ارگان نشراتی سازمان انقلابی زحمتکش‌ان افغانستان (سازا)» می‌توان دید.^۲

پس از شکست شعله و فراکسیون و فرقه‌بازی‌های متعدد، یاری در اواسط دهه‌ی پنجاه شمسی،

۱. جنبش روشنائی - با چشم‌پوشی از خواست و آرمان و بازی رهبرانش - از لحاظ ساختار توده‌ای‌اش، مصادقی از آن چیزیست که ما ادعا می‌کنیم.
۲. به طور مثال:

ادعای تشکیل دولت فدرال، تأکید بر رشد فرهنگ و اولویت دادن به آن و همچنین پافشاری بر پیروی از اصول دین اسلام در مرامنامه‌ی نشراتی، شماره‌ی ۱، سال اول، ۱۳۶۷

طرح مسئله‌ی ملی و حل اختلاف طبقاتی از طریق تضمین حقوق سیاسی ملیت‌ها، شماره‌ی ۲، سال اول، ۱۳۶۷

در تمجید از محمداسماعیل مبلغ، شماره‌ی ۴، سال اول، ۱۳۶۷

تسلیت فوت «حضرت آیت‌الله امام خمینی»، شماره‌ی ۸، سال دوم، ۱۳۶۸

علیه مجاهدین و حمایت از حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شماره‌ی ۱۱، سال دوم، ۱۳۶۸

در توصیف جاذبه‌ی شخصیت احمدشاه مسعود، کودتا خواندن ۷ ثور، شماره‌ی ۳۲، سال چهارم، ۱۳۷۰

برنامه‌ی عمومی انقلاب دموکراتیک توده‌ای را چنین خلاصه کرد:

- زمین از آن دهقانانی که روی آن کار می‌کنند.

- تشکیل حکومت دموکراتیک توده‌ای به رهبری طبقه‌ی کارگر و اتحاد با دهقانان.

این برنامه در آن دوران پاسخی همه‌جانبه و دقیق محسوب می‌شد. هم ردیه‌ای بود بر جریان ستم ملی، هم به طرح اصلاحات ارضی خلق و پرچم شانه می‌زد و هم به بیانی مائوئیستی، دهقانان را در طراز کارگران قرار می‌داد. نکته‌ی جالب توجه گسست میان گفتار خلق و پرچم با قلم یاری‌ست. برخلاف تأکید اکید خلق و پرچم بر تشکیل حزب، قدرت حزب و دولت حزب، یاری محتاطانه از حزب دم می‌زند و لزومی نمی‌بیند که مسیر تشکیل «حکومت دموکراتیک توده‌ای» را حتماً و قطعاً به «حزب» زیر هر نامی پیوند بزند.

اکرم یاری^۱

غرض

خدمت به خلق در هر امر کوچک زندگی در یک جامعه‌ی طبقاتی، نمی‌تواند هدف اصلی یعنی آزادی^۲ انسان را برآورد. چون در یک جامعه‌ی طبقاتی، هر نیکی [ای] روی یک غرض شخصی (سود شخصی) و هر بدی [ای] بر اثر یک غرض شخصی (مفاد شخصی) تحریک می‌شود. بنابراین، فقط امر خدمت به خلق در هر کار کوچک، فی‌نفسه نمی‌تواند ممثل و نمودی از کوشش در راه آزادی انسان به حساب رود؛ یعنی محض، صفای ایدئولوژیک نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. پس عمده‌ترین کار در امر کوشش در راه آزادی انسان در یک جامعه‌ی طبقاتی چه شکلی دارد؟ آن شکلی از کار که می‌تواند واقعاً در راه آزادی انسان مثمر ثمر شود، کار سیاست انقلابی است. یعنی سیاست انقلابی - منافع کل طبقه - می‌تواند با پیشرفت خود، زنجیرهای اسارت انسان را پاره کند و انسان را به سوی آزادی رهنمون شود. از این است که سیاست مقدم بر هر چیز است. یعنی کمک سیاسی، بی‌غرض‌ترین کمک است که یک فرد به افراد دیگر می‌کند. ولی چون در یک جامعه‌ی طبقاتی هیچ‌چیز بی‌غرض وجود ندارد، پس سیاست نیز نمی‌تواند غرض نداشته باشد.

ولی غرض سیاسی چیست؟ غرض سیاسی خود یک تضاد است: از یک جانب غرض سیاسی، تمام اغراض شخصی و هر یکی از آن‌ها را دربر می‌گیرد، شامل می‌شود و در احتوا دارد و از سوی دیگر، غرض سیاسی یک ذره غرض شخصی را تجلی نمی‌دهد. غرض سیاسی یک تصور است، یک تجرید است و اجزای بی‌شمار اغراض شخصی را دربر دارد و در عین حال غرض شخصی

۱. بازتاپ، ویرایش و بازتکثیر از هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در اروپا، ۱۳۹۲

۲. اصل: آزادی‌ای

هیچ فردی [را] نشان نمی‌دهد و بر نمی‌آورد. سیاست انقلابی پرولتری در عین حال که نفی اغراض شخصی هر فردی [از] طبقه است، در عین حال، شکل تجریدی و مجموع اغراض کل افراد طبقه است. ولی آیا سیاست نمی‌تواند شکل غرض شخصی بگیرد؟ می‌تواند، ولی در آن صورت سیاست، سیاست انقلابی پرولتری نیست، بلکه سیاست بورژوایی است. سیاست هنگامی که به صورت غرض شخصی تجلی کند، جاه‌طلبی و مقام‌پرستی می‌شود. به صورت تصویری از مالکیت خصوصی درمی‌آید، یعنی تصور غرض‌آلود.

ولی آیا سیاست پرولتری هیچ‌گونه غرض شخصی ندارد؟ جواب است: هم آری و هم نه. آری: زیرا در یک جامعه‌ی طبقاتی غرض طبقه‌ی پرولتاریا درست ضد غرض بورژوازی است. بنابراین، سیاست انقلابی پرولتری دارای «غرض» است، ولی باید دید که «غرض» پرولتاریا چیست؟ ماهیت غرض پرولتاریا، نفی هر گونه غرض است و نفی هر نوع غرض، آزادی کامل تمام بشریت است. بدین ترتیب غرض پرولتاریا فی‌نفسه نفی غرض است، بنابراین غرض نیست.

غرض بورژوازی، عالی‌ترین شکل غرض شخصی است. به عبارت دیگر مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، عالی‌ترین شکل مالکیت خصوصی به طور اعم است. بنابراین غرضی که مالکیت خصوصی بورژوایی را به طور کامل نفی کند، در حقیقت امر نافی و ازمیان‌برنده‌ی هر گونه مالکیت خصوصی است. بنابراین، این غرض بالذات بی‌غرضی است. یعنی مالکیت کمونیستی بر وسایل تولید در حقیقت «عدم مالکیت» است.

بنابراین، پرولتاریا در امر کوشش به راه آزادی نمی‌تواند تا همه‌ی بشریت را آزاد نکند، خود را آزاد نماید. از این رو «خود» پرولتاریا، تنها «خود» به مفهوم «مالکیت خود» نیست، بلکه این خود بالذات، نفی خود را دربر دارد. «خود» پرولتاریا در این مفهوم، بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر را نیز دربر می‌گیرد. از این رو، وجه ممیزه‌ی سیاست انقلابی پرولتری از سیاست بورژوایی این است: سیاست پرولتری عاری از هر گونه غرض شخصی است. در حالی که سیاست بورژوایی ولو در عالی‌ترین شکل آن که به ظاهر بی‌غرض باشد، غرض مالکیت‌های خصوصی را در ساحه‌ی روبنا تجلی می‌دهد؛ یعنی مقام، جاه، قدرت، شهرت، محبوبیت و امثال آن که همه نمودهایی از مالکیت خصوصی در ساحه‌ی روبناست. ولی سیاست پرولتری، نمی‌تواند با مفاهیم بالا سروکار داشته باشد. نه می‌تواند برای آن کار کند و نه می‌تواند هدف آن قدرت‌طلبی، شهرت‌جویی و امثال آن باشد. این که گفتیم، عالی‌ترین شکل سیاست بورژوایی است. ولی سیاست بورژوایی به صورت ساده و معمولی هرگز از «غرض» مالکیت خصوصی یعنی غرض شخصی جدا نیست.

پس در این صورت رابطه‌ی ایدئولوژی - یعنی خدمت به خلق در هر امر کوچک - با سیاست

انقلابی پرولتاریایی^۱ در چیست؟ ماهیت سیاست پرولتری نفی «خود» است. ولی این نفی خود چون به شکل نمود درآید، به «هر خودی» بدل می‌شود؛ هر خودی که با هر خودی دیگری یکی است، برابر است، وابسته است. یگانگی و وابستگی هر خودی با خودی دیگری، هر گونه جزء خودی را از بین می‌برد؛ بناءً نفی خود است. پس سیاست پرولتری چون به عمل درآید، در هر امر کوچک شکل خدمت به خلق را به خود می‌گیرد. ولی از سوی دیگر، اگر در کار خدمت به خلق این یگانگی و وابستگی هر خود با خود دیگر، در نتیجه خود محض با نفی خود درک نگرده، در آن صورت خدمت به خلق فقط شکل خدمت به خودهای مستقل یعنی خودی را که با خود دیگر فرق دارد و نسبت به آن مستقل است و در تضاد می‌باشد اختیار می‌کند که در آن صورت از ساحه‌ی غرض بورژوایی بیرون نمی‌رود و در عالی‌ترین شکل خود به تصوف و صوفی‌گری مذهبی می‌انجامد.

چنین است وابستگی ایدئولوژی با سیاست پرولتری! و چنین است وابستگی ایدئولوژی با سیاست بورژوایی!

ایدئولوژی پرولتری هنگامی که به شکل عالی خود درآید، هنگامی که تکامل کند، به سیاست پرولتری می‌انجامد. یعنی امر آزادی انسان، یعنی امر آزادی تمام بشریت و یعنی تکامل انسان از مرحله‌ی کودکی به مرحله‌ی بلوغ و پختگی. ولی ایدئولوژی بورژوایی چون تکامل یابد، باز از ساحه‌ی غرض شخصی جدایی‌ناپذیر است. منتها عالی‌ترین شکل غرض شخصی یعنی رضای خدا - انسان ناشناخته - را به خود می‌گیرد. رضای خدا برای چه؟ محض به خاطر رضای خدا؟ خدا چیست؟ فقط می‌تواند در آخرین تحلیل، تصور گنگ و تیره و مرموز از وحدت انسانیت باشد. ولی هرگز انسانیت نیست، زیرا تجرید بی‌پایه و یک‌جانبه از عالم وجود مادی است و بنابراین با آن در تضاد است؛ زیرا در هر حال خدا جز خود انسان است. بنابراین رضای خدا رضای خود دیگر بوده و ماهیتاً غرض شخصی است. عالی‌ترین تجرید غرض شخصی خداست. رضای خدا، رضای خود؛ خودی که همواره استقلال خود را نگه داشته است و بنابراین این گونه تجرید، تجرید یک‌جانبه، خشک، عزلت‌جویانه و میان‌تهی است. همواره در صدد ارضای خود است، چون در جهان پیوسته جز خود نمی‌بیند،^۲ هرگز نمی‌تواند خود را ارضاء کند. وسیله‌ای نیست که ارضای کامل وی را فراهم سازد. همه‌ی وسایل سری بی‌پایان، ارضای خود وی است. همه وسایلی برای ارضای وی است. بنابراین هرگز به خود نمی‌رسد. خود خدا از وی است که وی هر قدر می‌کوشد به آن خود دست نمی‌یابد.

ولی تجرید پرولتری سیاست، تجرید با محتواست. تجریدی است که خود، هر آن با خود برمی‌خورد و از هر برخورد، بهتر خود را می‌شناسد. یعنی شناسایی عمیق‌تر [ی] درباره‌ی خود کسب می‌کند.

۱. اصل: پرولتی
۲. اصل: می‌بیند

بنابراین خود را غناء می‌بخشد. [این خود پرولتری] پرثمر و بارور است. زنده و بارور است و همواره تضادهای جزء خود را در خود حل می‌کند و غنی تر می‌گردد.

۱۳۵۶

عشق نوعی از احساس است، ولی چگونه؟

آن نوع از احساس میان یک مرد و یک زن است که در آن هر زن دیگری، و تمام زنان دیگر، برای مرد خاص نفی می‌شود.^۱ به عبارت دیگر، آن زن خاص به صورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر، برای مرد خاص تجسم می‌یابد و همچنان تمام مردان و هر مرد دیگری برای زن خاص نفی می‌گردد و یا به عبارت دیگر، آن مرد خاص به صورت تمام مردان دیگر و هر مرد دیگری برای زن خاص تجسم می‌یابد. مرد برای زن، همه‌ی مردان و یا نفی همه‌ی مردان دیگر و زن برای مرد، همه‌ی زنان و یا نفی همه‌ی زنان دیگر می‌شود. چنین است عشق. این گونه احساس نمونه‌ی تپیک احساس کمونیستی در جامعه‌ی کمونیستی است، زیرا فقط آن‌گاهی که فرد کل باشد و کل در فرد تجسم یابد، انسان به صورت تئوریک از خود آگاهی می‌یابد و هنگامی که همه‌ی انسان‌ها به صورت تئوریک از همه‌ی انسانیت آگاه شوند، جامعه‌ی کمونیستی کامل ظهور می‌کند و فقط در آن صورت است که ازدواج انسانی می‌گردد. بنابراین، عشق انسانی‌ترین احساس‌های انسان است. از این‌رو فقط در جامعه‌ی کمونیستی است که ازدواج می‌تواند واقعاً انسانی گردد.

تا هنگامی که مالکیت خصوصی وجود دارد، هر خود جزء خود دیگر است. یعنی انسان از خود، بیگانه است. با انسان دیگر تضاد دارد. بنابراین وحدت انسانیت به صورت تجرید و به شکل تجرید از خودبیگانه یعنی تجرید خودمستقل و غیروابسته - خدا - ظهور می‌کند. بناءً، هنگامی که مالکیت خصوصی چه در ساحه‌ی زیربنا و چه در ساحه‌ی روبنا به کلی از میان برود و در زمانی که با آن از میان رفتن مالکیت خصوصی، تضادهای طبقاتی نیز کاملاً رخت بریندد، در آن هنگام، سیاست و هم دولت و هم خدا لغو می‌شود، یعنی نفی نمی‌گردد، بلکه لغو می‌گردد. حتی ضرورت نفی آن نیز حس نمی‌شود، بلکه محض لغو است.

۱۳۵۶

۱. عشق جنس نمی‌شناسد. عشق منطق دو است؛ اما این منطق می‌تواند میان هر دویی برقرار شود: زن با مرد، زن با زن و یا مرد با مرد.

مشی به ظاهر چپ و به باطن راست^۱

اپورتونیسیم راست و «چپ» با آن که ظاهراً کاملاً در تضاد [باهم] به نظر می‌رسند، ولی هر دو دارای ویژگی مشترکند. اولاً هر دو جدایی ذهن از عین می‌باشند (این ماهیت مسئله است) و ثانیاً شیوه‌ی برخورد و اشکال بروز آن‌ها در بسی موارد منطبق می‌باشد؛ آنارشیسیم، پوچیسیم (پوچ‌گرایی یا نهیلیسم)، لیبرالیسم در هر دوی آن‌ها یافت می‌شود. بدین جهت است که بسیاری اوقات راست‌های واقعی به صورت «چپ» آتشین برآمد می‌کنند و مفهوم «مشی به ظاهر چپ به باطن راست» در همین رده جا می‌گیرد. از جانب دیگر قافیه‌بافی «چپ» یعنی «نمای چپی» خود پرده‌ی استتاری‌ست برای پنهان داشتن راست‌روی حقیقی.

ما در کشور خود در میان روشنفکران به هر دوی این گروه برمی‌خوریم. پس چگونه می‌توان صدف را از چشم ماهی تمیز داد؟ دیالکتیک ماتریالیستی به آن است که ما در شناخت پدیده‌ها و طبیعت از دو پروسه‌ی به‌هم‌پیوسته و متضاد می‌گذریم: از نمود به وجود و از وجود واپس به نمود. هنگامی که در مرحله‌ی اول شناخت باشیم، نمود را با آن که می‌بینیم، می‌فهمیم، حس می‌کنیم، ولی درک نمی‌توانیم. فقط در مرحله‌ی دوم که وجود درک شد، واقعاً و عمیقاً به نمود، سیر رشد و جهت پیشرفت آن پی می‌بریم. بنابراین هنگام برخورد با اشکال و پدیده‌های آنارشیسیتی، لیبرالیستی و پوچیسیم (پوچ‌گرایی یا نهیلیسم) با دید ظاهری نمی‌توان تمیز داد که دارندگان این صفات، اپورتونیسیت راست‌اند و یا چپ. بلکه شناخت ماهیت ایشان فقط و تنها از مطالعه‌ی تاریخ مبارزه و از روی مشی سیاسی صحیح که در آن دوره مشخص، منعکس سازنده‌ی حقیقی در وضع عینی جنبش باشد میسر می‌گردد.

سکون نسبی‌ست و حرکت مطلق

اصل اساسی زندگی یک فرد ظاهراً حفظ بقای مادی تا دم مرگ پنداشته می‌شود. ولی وضع زندگی یعنی «اجتماعی بودن» آن حفظ بقای مادی فردی را به صورت یک تضاد درمی‌آورد: از یک سو بقای مادی اساس زنده بودن است؛ ولی از سوی دیگر خودگذری در برابر منافع طبقه، ایجاد ضرورت رشد فردی و نموی تکامل جامعه‌ی انسانی‌ست. بقای فرد، عامل سکون و پاسیف (غیرفعال) است. خودگذری در برابر طبقه عامل متحرک و اکتیف (فعال) است.

۱. عناوین شماری از قطعات را از لابه‌لای متون بیرون کشیده‌ام.

برای این‌که فرد بهتر زیست نماید، باید از خود بگذرد؛ زیرا فقط در پرتو از خودگذری در برابر منافع طبقه است که اساساً فرد بهتر می‌تواند بقای خود را حفظ نماید، خود را سر از نو بازسازی کند، رشد دهد و جهان را دگرگون سازد. سکون نسبی ست و حرکت مطلق. هرگاه سکون مطلق شود، معنی مرگ را در زندگی اجتماعی یک فرد تجلی می‌دهد. سکون باید در زندگی اجتماعی به معنی استراحت، تجدید نیرو و آمادگی برای حرکت آینده درک گردد.

انقلاب و مسئله‌ی ملی

دولت افغانستان بر پایه‌ی نیرومند کردن قدرت مرکزی و شوْنیسم پشتون استوار است. تضاد میان درانی‌ها و غلزایی‌ها، تضاد بالایی طبقه‌ی حاکمه‌ی پشتون است و همواره از زمان عبدالرحمان تا کنون این تضاد سبب ایجاد کشمکش‌های درونی میان این دو قبیله‌ی بزرگ پشتون بوده است. چون دولت افغانستان توسط پشتون‌های درانی که اکثریت تمام ایشان در افغانستان امروزی مقیم‌اند، ایجاد شده و سایر قبایل پشتون و غلزایی‌ها اکثراً در پاکستان قرار دارند، بناءً مسئله‌ی پشتونستان در حقیقت از یک لحاظ، جلوه‌ی مدرن تضاد میان درانی‌ها و غلزایی‌هاست.

[شمار] قبایل پشتون پاکستان کمتر از تعداد پشتون‌های افغانی نیست و غلزایی‌های افغانی به صورت عمده در نتیجه‌ی کوچی بودن خود، حلقه‌ی اتصال میان درانی‌های افغانی و پشتون‌های پاکستانی‌اند و از سویی، چون پشتون‌های پاکستانی صنعتی‌ترند، غلزایی‌های کوچی که علاوه بر مالدارى به تجارت نیز می‌پردازند، از لحاظ اقتصادی بیشتر وابسته‌ی پاکستانند تا افغانستان، و گذشته از آن، قبایل مهمند^۱ و صافی و شینوار [از لحاظ جمعیتی] میان افغانستان و پاکستان تقریباً نصف [شده]‌اند. به این صورت است که پشتون‌های پاکستان و غلزایی‌ها در واقع امر با درانی‌های بر سر اقتدار افغانی، برای تسلط بر کل پشتون [ها] (که در حقیقت تسلط بر افغانستان است) رقابت می‌کنند.

خان‌ولی به تحریک شوروی می‌خواهد [رهبر] پشتونستان آزاد و یا رهبر کل پاکستان شود. آنگاه اگر شوروی نتواند در افغانستان کاملاً بر اوضاع مسلط شود، نقشه می‌کشد تا به نام وحدت پشتون‌ها، حداقل پشتون‌های افغانستان را جزء خاک پاکستان سازد. یعنی نقشه‌ی تجزیه‌ی افغانستان را در سر می‌پروراند. چنانچه این نظر درست آید، آن‌گاه یقیناً ایران (بخوان آمریکا)^۲ آرام نخواهد نشست و مناطق غربی و جنوب‌غربی افغانستان را خواهد بلعید. در آن صورت مسلماً شمال هندوکش را خود

۱. اصل: مهمن

۲. منظور دولت رضاشاه پهلوی‌ست که همانند عربستان و کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس، نوکر تحت‌الامر آمریکا در منطقه بود.

جناب تزارهای روس^۱ آنآ فروخواهند برد.

بناءً قشر بالایی طبقه‌ی حاکمه‌ی پشتون در افغانستان به دو شعاری که در حقیقت دو رنگ یک پرچم‌اند چسبیده‌اند. آن‌هایی که از قشر خرده‌بورژوازی مرفه برخاسته^۲ و کمی رنگ منیت‌خواهی آن‌ها تیره‌تر است، به شعار «افغانستان کبیر»^۳ چسبیده‌اند. اینان نه ایران را به رسمیت می‌شناسند و نه پاکستان را و خواهان احیای امپراتوری احمدشاه درانی‌اند. مسلم است که در دنیای امروزی، این کار جز خیال ابلهانه‌ای بیش نیست و از اینجاست که چلوصاف‌شان آب نمی‌گیرد و جز بلندکردن شعار دیگر در فکر پرکردن کیسه و بالا بردن پیک‌اند. زیرا یک آرزوی خیالی در عمل، همیشه به بالا بردن پیک می‌انجامد. دسته‌ی دوم که عمل‌گراترند^۴ و قدرت را به دست دارند، شعار خودارادیت پشتونستان و به رسمیت نشناختن خط دیورند و ضمیمه کردن پشتونستان را به افغانستان پیش می‌کشند.

منشاء این شعار درست از زمانی پیش آمد که در اوایل سال‌های سی یعنی وقتی که امپریالیسم آمریکا، پیمان بغداد را به شمول ایران، ترکیه، عراق و پاکستان ایجاد و پایگاه‌های اتمی‌اش را در پیشاور تأسیس کرد.^۵ پشتون‌های بر سر اقتدار افغانستان، از آنجایی که واسال قدیمی ایشان (انگلیس) در موقعیتی نبود تا آن‌ها را [برای] بر سر قدرت نگه‌داشتن‌شان یاری دهد و آمریکا نیز برای به دست گرفتن ایران (نفت) حاضر نشد پروژه‌ی وادی هلمند را در افغانستان پیش ببرد و لزوماً افغانستان را de facto (دوفاکتو) تجزیه شده دانست (غرب و جنوب‌غرب آن از ایران، جنوب و جنوب‌شرق و شمال‌شرق^۶ آن از پاکستان) و از آن دست برداشت.

در نتیجه‌ی تمامی این عوامل، تمام پشتون‌های بر سر اقتدار افغانستان مجبوراً برای حفظ خود (حفظ سلطه‌ی خود) شعار به رسمیت نشناختن خط دیورند را به کمک رویزیونیست‌های روس پیش کشیدند. پشتون‌های بر سر اقتدار در آن زمان می‌اندیشیدند: خط دیورند را واسال مان انگلیس

۱. کنایه‌ای‌ست به دولت رویزیونیست خروشچف. در نظر مانوئیست‌های افغانستان با این‌که استالین «اشتباهاتی داشت»، اما دولت‌های پس از وی، به کلی به اهداف بلشویکی خیانت کردند و از خط مارکسیسم – لنینیسم گذشتند. اما اصل اختلاف میان چین و شوروی به بیستیمین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۵۶) برمی‌گردد. حزب کمونیست چین پس از تشدید اختلافات میان این دو کشور، با نشر «مجموعه‌ی ۹ تفسیر» چنین نوشت: «ما همواره معتقد بوده و هستیم که بسیاری از نظرات دربارہ‌ی مبارزه‌ی کتونی بین‌المللی و جنبش بین‌المللی کمونیستی که در بیستیمین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح شده بود، غلط بوده و با مارکسیسم – لنینیسم مغایر است. به‌ویژه این دو مسئله یعنی تماماً نفی کردن استالین به بهانه‌ی به اصطلاح «مبارزه علیه کیش شخصیت» و دیگر گذر مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم از به اصطلاح «راه پارلمانی» [از] اشتباهات اصولی فوق‌العاده جدی‌تر می‌باشد.»

مجموعه‌ی ۹ تفسیر، حزب کمونیست چین، تکثیر حزب مانوئیست کمونیست افغانستان، بی‌تا، ص ۵۹

۲. اصل: مرفع برخواستہ

۳. لوی افغانستان

۴. اصل: عملی‌ترند

۵. اصل: یافت

۶. اصل: جنوب‌شرق

بین ما و هندبریتانوی مرز قرار داده، حال که «پاکستان آمریکایی» و «ایران آمریکایی» پدید آمده، ایجادکننده‌ی خط دیورند خود «عقیم» است و کاری از دستش برنمی‌آید. ما خود را مستقیماً در آغوش مخالف آمریکا یعنی شوروی می‌اندازیم تا اگر آمریکا بخواهد جنوب هندو کش را جزء پاکستان سازد، ما بتوانیم به کمک شوروی، پشتونستان را جزء افغانستان بسازیم.

تاریخ نشان می‌دهد که قدرت حکومت مرکزی در افغانستان همواره در نتیجه‌ی سرکوبی قوه‌ی آزادی‌طلبانه‌ی قبایل داخلی افغانستان استحکام یافته است. در دورانی که این قوه‌ی مرکزی ناتوان شده (مانند دوران امان‌الله)، شورش‌های قبیله‌ی توانسته بازبچه‌ی نیروهای امپریالیستی قرار گیرد. در مورد رشد سرمایه‌داری این موضوع نیز از طرف طایفه‌ی حاکمه سرمشق قرار گرفته. آن‌ها نمی‌خواهند سرمایه‌داری به صورت لیبرال رشد نماید (به استثنای دوران اولیه‌ی ده سال اول سلطنت نادرشاه و ظاهرشاه)؛ زیرا رشد لیبرال سرمایه‌داری مرکزی، قدرت جدیدی را به غیر از دولت در جامعه ایجاد می‌کند. شیوه‌ی رشد سرمایه‌داری که در افغانستان انتخاب شده و به کار می‌رود، رشد متمرکز سرمایه‌داری بروکراتیک یعنی سرمایه‌داری دولتی است. به صورت مشخص از سال‌های سی تا کنون ادامه دارد. این طرز رشد سرمایه‌داری، قدرت اقتصادی را نیز علاوه بر قدرت سیاسی در دست دولت متمرکز می‌سازد. ولی خود این عامل، ابتکار سیاسی دولت را به صفر تنزل می‌دهد. یعنی به همان تناسب که در ساحه‌ی اقتصادی دولت کنترل عام‌وتام را در اختیار می‌گیرد، در ساحه‌ی سیاسی، رشد نیروهای سیاسی از دولت دورتر می‌شود و مخالفین سیاسی بیشتر می‌گردد. در این شرایط یگانه راه کنترل دولت بر نیروهای سیاسی، تقویت نیروی پولیس یعنی فاشیستی کردن سراسر دستگاه دولت از یک طرف و پرورش اجنت‌های سیاسی نقابدار و رخنه‌کردن آن‌ها در جریانات سیاسی اپوزسیون [و] به وسیله‌ی ایشان، کنترل و یا منحرف و یا سرکوبی این نیروها می‌باشد.

بدین‌سان دولت مرکزی با تقویت نیروهای نظامی خود از یک سو و متمرکز ساختن و رشد اقتصادی کشور در کف خویشستن از سوی دیگر، هم تمایل [به] خودسری را از نگاه سیاسی از جانب قبایل مختلف در هم می‌کوبد و هم با پیشرفت حلزون‌وار اقتصاد سرمایه‌داری به تدریج بقایای اقتصاد فئودالی و طایفوی را متزلزل می‌سازد. به عبارت دیگر، افغانستان به عرصه‌ی نیمه‌فئودالی - نیمه‌استعماری در شرایط نیمه‌ی دوم قرن بیست کاملاً وارد شده است. دولت مرکزی دو تکیه‌گاه عمده دارد:

اول: ارتش

دوم: بروکراسی

در ترکیب این دو تکیه‌گاه، عناصر فئودالی و سرمایه‌ی بزرگ بروکراتیک شامل‌اند. ولی عناصر

فئودالی این دولت، فئودال‌هاند که تا حدی از مناسبات قبیله‌ی خود را آزاد کرده‌اند (ملاکین بروکرات) و همچنان سرمایه‌ی بروکراتیک که منبع عمده‌ی آن کمک‌های خارجی است، توانسته است افرادی را از میان اقشار گوناگون طبقات اجتماعی به خود جذب نماید. رفرم (اصلاحات) ارضی که به منظور تقویت بروکراسی و درهم‌شکستن باز هم بیشتر قدرت سران قبایل و طوایف به میان کشیده شده، ناراضیان جدیدی [ی] در میان سران قبایل در دهات ایجاد کرده است. در عین حال بالارفتن مالیات ارضی به شیوه‌ی مالیات مترقی ارضی، بر این ناراضی‌ها باز هم بیشتر افزوده است. ولی با تقویت ارتش و پولیس، دولت مرکزی قوه‌ی متقابل این ناراضی‌ها را استحکام بخشیده است. ولی این ناراضی‌ها که در فرم سیاسی خود به شکل استقلال‌طلبی قبیله‌ی و در نتیجه تجزیه‌طلبی درمی‌آید، یک نیروی بالقوه است که می‌تواند در صورت استعمال شدن از طرف نیروهای امپریالیستی اوج گیرد. رفرم ارضی و مالیات مترقی ارضی به رشد روابط پولی در دهات سرعت بخشیده و به بورژوازی تجاری رشد سریع‌تر می‌بخشد. ولی از بالا سرمایه‌داری بزرگ بروکراتیک جلو صنعتی شدن این بورژوازی را به طور عمده سد می‌کند. چون بورژوازی بروکراتیک در اثر سوءاداره و عدم قدرت کافی خود، نمی‌تواند در امر صنعتی شدن کشور نقشی ایفاء نماید. لِه‌ذا، از رشد بورژوازی تجاری نمی‌تواند کاملاً و صددرصد جلوگیری نماید. ولی در همه حال، رشد آن را می‌تواند تا آنجایی مانع گردد که به قوه‌ی رقیب اقتصادی آن بدل شده نتواند. بناءً اپوزسیون دوم دولت، بورژوازی تجاری و خرده‌بورژوازی مرفه^۲ است که سیاست تحدید و کج‌دار و مریز دولت، آن‌ها را ناراحت ساخته و از نمود کامل آن‌ها جلوگیری می‌کند.

قشر وسیع خرده‌بورژوازی شهری و دهاتی از دکانداران متوسط و کوچک گرفته تا صاحبان سرویس‌های انفرادی و اهل کسبه و مأمورین پایین‌رتبه‌ی دولت و صاحبان مشاغل آزاد، ناراضیان آتشینی‌اند که در معرض سوءاستفاده و ارتشای بروکراسی قرار دارند و هم مورد هتک حیثیت و بی‌احترامی مقامات عالی و پایانی پولیس و بروکراسی واقع می‌شوند. بی‌کاری، بلندرفتن نرخ‌ها، پیدایش احتیاجات جدیدتر زندگی معاصر و در عین حال، آگاهی بیشتر بر وضع زندگی طبقات بالایی و فهم نسبتاً عمیق‌تر مسائل زندگی، این قشر را که روشنفکران ۹۰ فیصد از میان اینان برمی‌خیزند، قشری مهم در اجتماع قرار می‌دهد. در شرایط فعلی اکثریت مطلق گروه‌های سیاسی مختلف از میان این قشر تولید می‌شود. با تناسب افزایش احساسات انقلابی‌گری در میان این قشر، عملاً امکان پیشرفت یک جریان واقعاً انقلابی در درون خود این قشر کاهش می‌یابد؛ زیرا از یک سو، ناهمگونی

۱. اصل: وی
۲. اصل: مرفع
۳. اصل: وی

و تنوع بی‌حد و حصر منافع گروه‌های گوناگون سبب ایجاد انواع گروه‌های سیاسی در میان ایشان می‌شود و از سوی دیگر، کنترل بیشتر پولیس که در میان ایشان سهل‌تر عملی می‌گردد، رشد هرگونه روند سیاسی پایدار و مطمئن را در آنجا نامطمئن می‌سازد. با وجود آن، این قشر نقشی مهم در اوایل انقلاب ایفاء می‌نماید.

در عین حال، کارگران و دهقانان یعنی توده‌های اصلی مولد کشور، اکثریت قاطع ۸۵ فیصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. دهقانانی که اکثراً دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین کشورند، در دهات پراکنده می‌باشند و تحت شرایط گوناگون فتودالی و نیمه‌مستعمراتی قرار می‌گیرند. اینان تا کنون شعور سیاسی کسب نکرده‌اند و اکثراً دارای احساسات مذهبی و قبیله‌ای اند. به تناسب تقویت قدرت نظامی و بروکراسی، نیروهای قبیله‌ای در افغانستان تضعیف می‌یابند. ولی عنعنات و روحیات مردم در دهات به علت آن که شیوه‌ی تولید اساساً تغییرناخورده باقی می‌ماند، تا مدت طولانی به شیوه‌ی کهن در چارچوب مرادات قبیله‌ای حفظ می‌شود. این امر از یک طرف سیاست قبیله‌ای را به صورت ناب و خالص آن، آن چنان که در اوایل قرن بیست و یا اواخر قرن نوزدهم وجود داشت، ورشکست می‌کند و شیوه‌ی جدید یعنی کمابیش دید سیاسی و طبقاتی را به میان می‌کشد. ولی از سوی دیگر، دید سیاسی و طبقاتی، خواه‌ناخواه به شکل به اصطلاح ملی بروز می‌کند که محتوای این ملیت جز احساسات قبیله‌ای چیز دیگری بوده نمی‌تواند. بنابراین همان طوری که در اوایل قرن بیستم سران قبایل در تشکیل سیاست افغانستان نقش مهمی ایفاء می‌کردند، حالا گروه‌های سیاسی روشنفکران با ایدئولوژی‌های جدید نقش مهم را دارا می‌باشند.

چون عمده‌ترین دشمن طبقاتی کارگران و دهقانان، بروکراسی نظامی است، بناءً عمده‌ترین نیروی انقلاب به رهبری ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه‌ی مائو، دهقانان می‌باشند. از اینجا برمی‌آید که مرکز فعالیت‌های انقلابی در دهات است. ولی از سوی دیگر، پایین بودن شعور سیاسی دهقانان تا مدت نسبتاً درازی سبب آن می‌شود که جریان سیاسی واقعی انقلابی نتواند برآمد مهم و آشکاری داشته باشد. چون بروکراسی نظامی بر سازمان جاسوسی مخفی و پولیس نیرومند متکی است؛ لذا، شکل عمده‌ی فعالیت سیاسی فقط می‌تواند شیوه‌ی مخفی کاری و سازمان دادن دهقانان در انواع اتحادیه‌ها و تشکل نامرئی نیروی مسلح در میان ایشان باشد؛ زیرا دولت مسلح را فقط می‌توان با خلق مسلح پاسخ گفت. از این رو، دهات و شیوه‌ی مخفی کاری و مسلح کردن توده‌های دهقانی، اساس فعالیت حزب کمونیست است. ولی درباره‌ی فعالیت در شهرها نیز بایستی در میان کارگران و روشنفکران به تشکیل دسته‌های کوچکی که دارای شعور سیاسی عالی باشند، اهمیت درجه اول قائل شد؛ زیرا تشکیل حزب کمونیست در ابتدای وهله فقط می‌تواند از این راه صورت گیرد. سیاست

جبهه‌ی متحد بایستی فعالانه پیش برده شود. زیرا فساد بروکراسی و اجحافات نامحدود آن، یک جنبش وسیع واقعاً توده‌ای به وجود می‌آورد و حزب کمونیست، بدون شرکت و لزوماً رهبری مؤثر این جنبش توده‌ای نمی‌تواند به رشد خود ادامه دهد.

درک صحیح اندیشه‌ی مائو تسه‌دون حلقه‌ی کلیدی‌ست که بدون آن هرگز نمی‌توان به تشکیل هسته‌ی روشنفکری حزب و نه به ایجاد مناطق پایگاهی نیروهای مسلح خلق و نه ایجاد جبهه‌ی متحد با سایر طبقات و اقشار جامعه دست یافت. چون قشر نسبتاً گسترده‌ی خرده‌بورژوازی شهری و دهاتی و همچنان لمپن‌پرولتریا به انقلابی‌گری سطحی مجهز می‌شود، انواع گوناگون اپورتونیسیم مارکسیستی می‌تواند پدید آید. این عامل باز هم بیشتر به اهمیت مبارزه به خاطر صفای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائو تسه‌دون می‌افزاید.

خلق و پرچم که برنامه‌ی ایشان با اعلامیه‌ی «خطاب به مردم» از طرف خود جمهوری بر سر اقتدار قاییده شده است و در عین حال جمهوری، آن را به میل خود اعمال می‌کند، چه رسالتی برایش باقی مانده؟ به صورت عموم یگانه رسالت آن ایفای نقش سرویس جاسوسی وسیع برای جمهوری است. ادعای اپوزیسیون خلق و پرچم در برابر جمهوری به نظر من عوام‌فریبانه است. زیرا بدون یک کودتای رویزیونیستی، این جمهوری قادر است به صورت آهسته تمام خواسته‌های خلق و پرچم را برآورد و خلق و پرچم جز کودتای ضدجمهوری که آن هم به گمان من از دستش ساخته نیست. غیر از همیاری باطنی و آپوزیشن مانندن ظاهری، کار دیگری نمی‌تواند انجام دهند.

علت اساسی از هم‌پاشیدن جریان شعله، جای باز نکردن آن در دهات بود. کارگران افغانی از لحاظ اجتماعی به علت رشد نیافتن سرمایه‌ی صنعتی و به علت این که تولید صنعتی در تولید عمومی کشور نقش لازمی و قاطعی را کسب نکرده است، به نیروی واقعی طبقاتی مهم بدل نشده‌اند. گذشته از آن، از لحاظ ذهنی به علت ضعف تبلیغات کمونیستی واقعی و به علت پایین بودن درجه‌ی سواد و آموزش این کارگران، ایشان آگاهی کافی برای ادامه‌ی آگاهانه‌ی یک جنبش حتی صنفی به دست نیآورده‌اند. بنابراین، ضعف طبقه‌ی کارگر نوجوان که خود از لحاظ ذهنی و اقتصادی تا حدودی خرده‌بورژواست و ذهنیت قبیله‌ای و لمپنی بیشتر در میانشان رایج است، جنبش شعله را مجبوراً در چارچوب روشنفکران محدود می‌ساخت. چون خواسته‌های روشنفکرانه بدون پشتوانه‌ی توده‌ای، نیروی واقعی نیست. خاصه‌ی آن که اپورتونیسیم ظهور نماید؛ حتی بیشتر یکی از علل رشد اپورتونیسیم در جریان شعله، همین منحصرماندن آن در قشر روشنفکران بود. ولی اگر کارگران بنا به علل فوق به نیروی مهم در تولید تبدیل نشده‌اند، معکوساً دهقانان، بالفعل نیروی مهم تولیدی کشورند. اساس اقتصاد جامعه‌ی افغانی زراعت و مالداری است. ولی در میان دهقانان، سنن مذهبی و عنعنات پوسیده‌ی قبیله‌ای و

پاتریارکال (پدرسالارانه) و عدم سواد ابتدایی، وجه ممیزه است. باید در این دیوار به اصطلاح عظیم کهن رخنه کرد و جای پای باز نمود. بدون این کار، سرنوشت هر جریان سیاسی ولو هر قدر انقلابی باشد، پوچی است.

در موقعیت جغرافیایی افغانستان و همسایگی ۲۵۲۲ کیلومتری آن با سوسیال امپریالیسم شوروی، خاصه آن که مردمان ازبک، تاجیک و ترکمن ما در همسایگی با جمهوریتهای هم قوم و هم نام در داخل امپراتوری تزارهای نوین قرار گرفته اند؛ هر گونه به اصطلاح برنامه‌ی استقلال طلبانه‌ی ملی در داخل کشور، هم از لحاظ مسائل داخلی و هم از لحاظ شرایط خارجی ارتجاعی است. مارکسیسم مبتنی است که مسئله‌ی ملی را باید از لحاظ وضع مشخص طبقاتی چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ بین‌المللی مورد بررسی قرار داد، نه بر روی فرمول‌های عمومی و مجرد. چنانچه شعار و برنامه‌ی استقلال طلبانه در مورد هر ملت افغانستان پیش کشیده شود، آن گاه این امر خواه‌ناخواه به صورت جبری به تجزیه‌ی کامل کشور افغانستان کنونی می‌انجامد که این امر به سود هیچ‌یک از ملت‌های موجود در افغانستان بوده نمی‌تواند. وضع قبیلوی داخلی افغانستان، این نکته را در برنامه‌ی استقلال طلبانه‌ی ملی به صورت ناگزیر داخل می‌سازد تا تمایزات روبه‌زوال رونده‌ی قبیلوی باز هم احیا گردد؛ تعصبات لسانی و مذهبی و نژادی شدت یابد و خلق‌های زحمتکش هر ملیت در قطب متضاد و آشتی‌ناپذیر خلق‌های زحمتکش ملیت‌های دیگر قرار گیرد. این وضع خواه‌ناخواه روحانیون مرتجع و سران قبایل مرتجع را در رأس این جنبش‌های استقلال طلبانه قرار خواهد داد و از پخش اندیشه‌های انقلابی و مارکسیستی در میان زحمتکشان هر ملیت جلوگیری به عمل خواهد آورد و این نکته به‌نوبه‌ی خود، امکان رهبری این جنبش‌های استقلال طلبانه‌ی ملی را توسط ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی - اندیشه‌ی مائو ضعیف‌تر می‌سازد. درست است که سیستم فئودالی - بروکراتیک نظامی فعلی، خود عامل ستم‌های ملی و قبیلوی و اجحافات گوناگون لسانی و مذهبی در میان ملل افغانستان به شمار می‌رود؛ درست است که خود موجودیت این سیستم می‌تواند در شرایط بحرانی به تجزیه‌ی افغانستان در شرایطی که نیروهای داخلی بسیج نشده باشند، منجر گردد، ولی آیا رشد جنبش‌هایی که خود به شرایط تجزیه‌ی افغانستان کمک کند، یعنی تفرقه‌های لسانی و مذهبی و قبیلوی را شدت بخشد، خود در حقیقت کمک به این رژیم به حساب نمی‌آید؟ مگر ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه‌ی ملیت تحت ستم، خود در نطفه‌ی خویش حاوی ریشه‌های همان ایده‌های سیاسی استعمارگرانه و ظالمانه نیست که در شوئیسم ملت ستمگر موجود می‌باشد؟ مگر اندیشه‌ی جنبش‌های به اصطلاح ملی استقلال طلبانه، خود ایجاب تجزیه‌ی جنبش کمونیستی کشور را بر اساس ممیزات مذهبی، لسانی و قبیلوی و تشکیل احزاب جداگانه و در عین حال متخاصم با یکدیگر کمونیستی و در نتیجه،

ناتوانی کلی ایشان در برابر سیستم فئودالی بروکراتیک نظامی فعلی را نمی‌نماید؟ و در صورت تجزیه شدن و متخاصم قرار گرفتن به اصطلاح «احزاب کمونیستی ملی» این خود همان ادامه‌ی سیاست قبیلوی قرن نوزده در شرایط جدید نیمه‌ی دوم قرن بیست نمی‌شود که خود منجر به تشکیل حکومت مرکزی قوی و بروکراتیک در نظام فعلی شده است؟ و بالاخره تحت سیستم فئودالی بروکراتیک نظام متمرکز فعلی، آیا این امکان واقعاً وجود دارد تا جنبش مارکسیستی حقیقی در میان یکی از ملیت‌های کشور بتواند چنان سریعاً رشد یابد تا جدایی و استقلال آن از بقیه‌ی کشور و تأسیس یک دولت مارکسیستی - لنینیستی حقیقی‌اش، کمکی جهت تسریع جنبش مارکسیستی برای سایر ملل باقی مانده در افغانستان به حساب رود؟

بنابراین مارکسیسم حکم می‌کند که مسئله‌ی ملی نه یک امر مستقل بلکه جزئی از برنامه‌ی کلی انقلاب دموکراتیک نوین به حساب می‌رود. مسئله‌ی ملی باید در پرتو منافع کلی انقلاب توده‌ای دموکراتیک مورد بررسی قرار گرفته و در چارچوب آن حل و فصل شود، نه آن که اهداف انقلاب دموکراتیک نوین را تحت شعاع خود قرار داده و یا آن را در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دهد. برنامه‌ی عمومی انقلاب دموکراتیک توده‌ای یعنی زمین از آن دهقانانی که روی آن کار می‌کنند و تشکیل حکومت دموکراتیک توده‌ای به رهبری طبقه‌ی کارگر و بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان و به شمول تمام طبقات و اقشار ضدفئودالی و ضدامپریالیستی و واقعاً ملی به خودی خود، حل مسئله‌ی ستم‌های قبیلوی و ملی را احتوا می‌کند؛ زیرا با حل مسئله‌ی زمین و از میان برداشتن کامل و انقلابی طبقه‌ی فئودال و درهم‌شکستن ماشین بروکراتیک نظامی ملاکان و بروکرات‌ها و ایجاد دموکراسی واقعی توده‌ای، زمینه‌ی هر گونه امتیازجویی و تسلط‌خواهی قبیلوی و ملی از میان برمی‌خیزد.

بنابراین، برای آن که بتوان تمام زحمتکشان همه‌ی ملیت‌های تحت ستم و ملیت حاکمه را در یک اردوگاه واحد، جهت یورش مؤفقانه بر پایگاه ارتجاع یعنی سیستم فئودالی - بروکراتیک - نظامی مرکزی متحد ساخت، برای آن که بتوان از همه‌ی انواع اجحافات، ستمگری‌ها و فسادهای سیستم فئودال - بروکراتیک - نظامی، سیلی واحد را به جریان انداخت و برای آن که بتوان انواع گوناگون نارضایی‌های خردبزرگ را در یک مسیر واحد جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک توده‌ای متحد نمود، برای همه‌ی این‌ها لازمی‌ست ستاد فرماندهی واحد انقلابی، بانضباط و دانشمند در وجود حزب واحد کمونیست سرتاسری افغانستان را تأسیس نمود.

از لحاظ شرایط خارجی، افغانستان دروازه‌ی منطقه‌ی جنوب آسیاست. هر گونه تضعیف افغانستان که حد اعلای آن تجزیه‌اش می‌باشد، به مثابه‌ی تسهیل در راه برآوردن اهداف توسعه‌طلبانه‌ی امپریالیستی تزارهای نوین، جهت تسلط بر ممالک جنوب آسیا و راه یافتن بر بحر هند است. سیاست

همیشه تزارهای قدیم و جدید، آرزوی شیرین و دیرین آنان، همانا تسلط بر جنوب آسیا و بحر هند بوده و می‌باشد. بنابراین تزارهای سوسیال‌امپریالیست نه تنها از تجزیه‌ی افغانستان استقبال می‌کنند، بلکه خودشان در این راه چنانچه امکان کوچک آن نیز وجود داشته باشد، از هیچ‌گونه کوششی دریغ نمی‌ورزند. چنانچه این آرزوی سوسیال‌امپریالیست‌ها جامه‌ی عمل بپوشد، نه تنها افغانستان بلکه سایر ملل جنوب آسیا، پاکستان، هند، بنگله‌دش، نیپال، سریلانکا و احياناً ممالک جنوب شرق آسیا و خاورمیانه مورد تاخت و تاز و استثمار و استعمار و حشبانه‌ی سوسیال‌امپریالیست‌ها قرار خواهند گرفت و این امری است مبنی بر خیانت به جنبش آزادی‌خواهی و دموکراتیک و انقلاب توده‌ای در سراسر آسیا. حال باید دید چرا به اصطلاح شعار «ستم ملی» از مناطق شمال کشور پیش کشیده شده است؟ تا صد سال پیش، خان نشین‌های ولایات شمالی کنونی کشور، هر یک در مرحله‌ی فتودالی قرار داشته و استقلال داشتند و در عین حال تا حدی به امیر بخارا در آسیای مرکزی وابسته بودند. فقط با روی کار آمدن عبدالرحمان در ۱۸۸۰ م همه‌ی این مناطق در داخل مرز کنونی شمال کشور در تحت حاکمیت دولت مرکزی عبدالرحمان قرار گرفت. عبدالرحمان به سلسله سرکوبی تمام قبایل اعم از پشتون و غیرپشتون، برای خنثی کردن مقاومت و شورش‌های قبایل غلزایی، یک عده طوایف غلزایی را از مناطق پشتون نشین جنوبی کشور به مناطق شمال هندو کش انتقال داد و زمین‌های حاصل خیز نوع اعلی را که در اثر سرکوبی قبایل تاجیک، ازبک و ترکمن از خوانین آن‌ها به زور ضبط شده بود و همچنان زمین‌های زراعتی و چراگاه‌هایی را که دهقانان تاجیک و ازبک و ترکمن در اثر ستم عبدالرحمان به جا گذاشته و خود فرار کرده بودند، در میان این قبایل پشتون توزیع نمود. علاوه بر آن قسمت‌های اعظم زمین‌های دولتی که به شیوه‌ی بالا از مردمان طبقات بالایی و پایینی ازبک، تاجیک و ترکمن ضبط و مال دولت اعلان شده بود، در دوره‌های بعد از عبدالرحمان تا این اواخر به شیوه‌ی فوق‌الذکر، میان ناقلین جدید قبایل پشتون توزیع شده است. قبایل پشتون صفحات شمال در هنگامی که در دوره‌های نادرخان و ظاهر شاه مالیات اراضی بر مردمان غیرپشتون افزایش یافت، از این فزونی مالیات مصون مانده و علاوه بر آن، در دستگاه بروکراسی دولت نیز صاحب امتیازاتی شدند که مردمان غیرپشتون از آن بی‌نصیب ماندند. عبدالرحمان برای آن که از یک سو، این سران قبایل غلزایی را به طرف خود متمایل سازد و از سوی دیگر به وسیله‌ی ایشان سلطه‌ی حاکمیت و دیکتاتوری خود را بر مردمان غیرپشتون و تازه تحت حاکمیت درآورده‌ی خود مستحکم سازد، از هرگونه اجحافات و خودسری‌های پشتون‌های شمال بر مردمان غیرپشتون آنجا حمایت می‌کرد. بدین سان ریشه‌های خصومت عمیق میان پشتون‌ها و سایر مردمان غیرپشتون جان گرفته و توسط سیاست‌های دولت مرکزی مبنی بر «تفرقه بینانداز و حکومت کن» بیشتر پرورش می‌یافت.

در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم، سرمایه‌داران ملی زابلی، لندنی به سرمایه‌گذاری در رشته‌ی زراعت نباتات صنعتی پنبه و چغندر و ایجاد فابریکات نساجی و قندسازی در پلخمیری، قندز و بغلان و گلپهار به توسعه‌ی مناسبات پولی در آن مناطق دست زدند و قشر ملاکین تجار و دهقانان تجارت‌پیشه را ایجاد کردند و بدین سان رشد طبقه‌ی نوظهور ملاکین لیبرال چه در میان پشتون‌ها به نمایندگی شیرخان خروتی و چه در میان ازبک‌ها و ترکمن‌ها و تاجیک‌ها به ستم قبیلوی سابق، شکل جدید ملی بخشید. تمرکز نسبی کارگران صنعتی در مؤسسات کارگری کوچک از یک سو و ایجاد ملاکین لیبرال و تجارت‌پیشه و توسعه‌ی دادوستد پولی میان مردمان این مناطق و بالاخره پیدایش قشر روشنفکران جدید که پیوسته بر تعدادشان افزایش به عمل می‌آید، همه‌ی این‌ها سبب ظهور اندیشه‌ی «ستم ملی» از آن مناطق است. ولی همان طوری که دیدیم، ریشه‌ی این ستم بر محور مالکیت زمین یعنی مسئله‌ی دهقانی چرخ می‌خورد؛ زیرا تولیدات ایاف صنعتی خود بر قوه‌ی تولیدی زمین استوار بوده و سیستم مالکیت فتودالی زمین، حلقه‌ی کلیدی این مسئله‌ی به اصطلاح بورژوازی است. بنابراین، فقط با پیش کشیدن شعار «دهقانانی مالک زمین‌اند که روی آن کار می‌کنند» می‌توان به حل واقعی و از میان بردن ریشه‌ی این ستم پیروز شد. دهقانان ازبک و تاجیک و ترکمن مورد استثمار دوگانه قرار دارند؛ از یک سو به وسیله‌ی فتودال‌های پشتون و از سوی دیگر از طرف فتودال‌های خودی مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. علاوه بر آن، سرازیر شدن قبایل کوچی در فصل‌های بهار و تابستان در مناطق جوزجان و میمنه و قسمت‌های جنوب ولایت بلخ، مالداران ازبک و ترکمن را از قسمت وسیع چراگاه‌های اعلی در مناطق ایشان محروم می‌سازد. این عوامل بر شدت مبارزه‌ی طبقاتی در آن مناطق باز هم بیشتر می‌افزاید. ولی نظر به پایان بودن و حتی پدیدار نگشتن شعور سیاسی طبقاتی در میان توده‌های دهقانی و کارگران صنعتی، این مبارزه به صورت «ملی» یعنی خصومت میان مردمان پشتون با مردمان غیرپشتون تجلی می‌یابد.

ولی چنانکه قبلاً به آن اشاره شد و چنانکه مارکسیسم حکم می‌کند که در اساس هر مسئله‌ی ملی، ستم طبقاتی نهفته است. ستم به اصطلاح ملی [ای] که در مناطق فوق‌الذکر وجود دارد، دارای دو وجه اصلی است: اساساً مسئله استثمار و ستم طبقاتی است که زیربنای تمام انواع گوناگون خودسری‌ها و ستمگری‌های اجتماعی در آنجا می‌باشد. ثانیاً بنا به علل تاریخی ذکر شده در پیش این ستم طبقاتی به شکل قبیلوی خود یعنی شوئیسم پشتون در مناطق مذکور برای حفظ و توسعه‌ی قدرت دولت مرکزی ایجاد شده است. بدین سان مادر این ستم قدرت دولت مرکزی است و در عین حال دولت مرکزی در توسعه و موجودیت این ستم نقش اساسی دارد. در حال حاضر چهار قلم

عمده‌ی صادراتی کشور، قرقل، قالین، پنبه و پشم که به صورت کلی از صفحات شمال به دست می‌آید، رکن اساسی اقتصاد دولت را چه از لحاظ به دست آوردن اسعار خارجی و چه از لحاظ تأمین مالیات گمرکی تشکیل می‌دهد. بنابراین حفظ موجودیت نیمه‌فئودالی و نیمه‌استعماری اقتصادی کشور و از جمله صفحات شمال، برای تأمین قدرت اقتصادی دولت اهمیت حیاتی و ممتاتی دارد. از جانب دیگر تقویت و رشد اقتصاد دولتی بروکراتیک و کنترل روزافزون دولت بر تمام رشته‌های اقتصادی و از جمله تجارت خارجی و ارز و تحدید اقتصاد لیبرالی تجار اپوزیسیون جدید به شیوه‌ی بورژوازی به صورت نیرومندتر از هر منطقه‌ی دیگر در مناطق شمال ایجاد کرده است. این تجار لیبرال که از یک طرف با ملاکین فئودال و دهقانان منفرد از لحاظ تولید مواد صادراتی اشتراک منفعت دارند و از سوی دیگر، منافع خود را از جانب سرمایه‌ی بروکراتیک دولتی مورد تهدید و فشار می‌بینند، به سوی شعار اتحاد تمام طبقات و اقشار تحت شعار ستم ملی روی می‌آورند.

این است ماهیت اصلی شعار ستم ملی که ستم طبقاتی را انکار نموده و یا آن را تحت‌الشعاع ستم ملی قرار می‌دهد. در اینجا به دو نکته بایستی توجه نمود:

الف. اولاً روشن است که شعار ستم ملی هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد و چنانچه موعظه‌کنندگان آن، خود را به قبای مارکسیسم ملبس سازند، جز رویزیونیسم معاصر چیز دیگری را نمایش نمی‌دهند. شعار ستم ملی با دکتربین رویزیونیست‌های معاصر کاملاً جور درمی‌آید؛ زیرا رویزیونیست‌های معاصر مدعی‌اند که در جنبش دموکراتیک ملی، هر قشر و یا طبقه‌ی دموکرات و ضدفئودال می‌تواند رهبری انقلاب دموکراتیک را به عهده بگیرد. بناءً این دکتربین که تم اصلی آن نفی رهبری طبقه‌ی کارگر و یا احیاناً اغماز آن در جنبش دموکراتیک انقلابی است، کاملاً با شعار ستم ملی که وی نیز هژمونی طبقه‌ی کارگر را سخت مورد حمله قرار داده و خواست‌های بورژوامابانه را در ردیف اول اهمیت قرار می‌دهد، کاملاً انطباق می‌یابد. بنابراین رویزیونیست‌های معاصر و در مرکز آن سوسیال‌امپریالیسم شوروی به نام ستم ملی، نه تنها جریان اپوزیسیون صفحات شمال را بلکه اپوزیسیون توده‌ی تمام ملیت‌های دیگر افغانستان را نیز می‌خواهند به دور حلقه‌ای واحد گرد آورند و جنبش به اصطلاح «مارکسیستی» و در حقیقت رویزیونیستی را در کشور پیشرفت دهند. (ایجاد گروپ محتاط و فعالیت‌های «انقلابی» آن مؤید این نکته است.) این جریان رویزیونیستی خائن به مارکسیسم در شرایط بین‌المللی فعلی در کشور نیمه‌فئودالی و نیمه‌استعماری افغانستان، جز آلت اجرای مقاصد سوسیال‌امپریالیسم شوروی و تجزیه‌طلبی، هدف دیگر را نمی‌تواند در پیش داشته باشد. در هنگامی که اوضاع بین‌المللی از ثبات نسبی برخوردار باشد، این جریان به مثابه‌ی نیروی ستون پنجم شوروی در افغانستان برای پیشرفت، گسترش و نفوذ آن، برای وارد آوردن فشار بر دولت

افغانستان به کار می‌رود. ولی چنانچه اوضاع اضطراری و بحران‌های شدید در منطقه و جهان پیش آید، این جنبش قصد تجزیه‌ی افغانستان را به کمک سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی علناً و عملاً پیش خواهند کشید. در شرایطی که شعور سیاسی و فهم مارکسیستی مسائل اجتماعی افغانستان - چنان که اکنون نیز همان‌طور است - در میان مردم ما پایان باشد، این جریان به ظاهر مارکسیستی و در حقیقت ضدمارکسیستی، می‌تواند در میان قشر خرده‌بورژوازی و روشنفکران مربوط به آن جاذبه‌ی بیشتر کسب نموده و رشد سریع‌تری داشته باشد. خاصه آن که سیاست دیکتاتوری و اجحاف و ستمگری دولت مرکزی نیز با شدت خود در کشور به آتش این انقلابی‌گری خرده‌بورژوازی روغن می‌پاشد. بنابراین پایه‌ی رویزیونیسم در کشور، عناصر لمپن پرولتاریا، فئودال‌های ورشکست خورده‌ی بورژوازی در به‌در و روشنفکران سرگشته است که در محیط نامصون و اختناق‌آور و نارضایی‌آفرین حاکمیت دولت متمرکز بروکراتیک نظامی نیمه‌فئودالی و نیمه‌استعماری، پیوسته ایجاد گشته و وول می‌خورند. ضعف تئوریک، بی‌هدفی آشکار و فساد اخلاقی‌ای که رویزیونیست‌ها نمایشگر آنند، ناشی از این وضعیت اجتماعی و حیثیت نوکرسفت ایشان در برابر باداران سوسیال‌امپریالیستی‌شان می‌باشد. ب. ملاکین لیبرال و بورژوازی تجاری ازبک، ترکمن و تاجیک که با مارکسیسم سروکاری ندارند، شعار ستم ملی را به نحو بورژوایی آن مطرح می‌کنند؛ یعنی این شعار خواست رشد اقتصادی لیبرال به آن‌هاست. بورژوازی تجاری و خاصه آن بخش کوچک ایشان که به تأسیس کارخانجات کوچک و متوسط دست زده‌اند، برای در اختیار داشتن بازار و پیداوار داخلی کشور از استقلال و تجارت افغانستان حمایت دارند. این‌ها در عین حالی که مخالف در دستور قرارداد شعار «مبارزه‌ی طبقاتی»‌اند، از استقلال کشور دفاع می‌کنند، زیرا تسلط سوسیال‌امپریالیسم شوروی نمی‌تواند پاسخگوی منافع ایشان باشد و از طرف دیگر، چون سرمایه‌ی بروکراتیک قادر نیست چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ صنعتی سرمایه‌داری را به تنهایی در کشور رشد دهد، لهذا نظر به اوضاع بین‌المللی، سیاست تحدید و کنترل و یا توسعه را در برابر این بخش بورژوازی در پیش می‌گیرد. بناءً این بورژوازی در اوضاع کنونی جهان تا حدی عنصر مثبت را داراست و در شرایطی که خطر توسعه‌جویی امپریالیسم شوروی کمتر باشد و سیاست لیبرال در پیش گرفته شود، این بورژوازی برای حفظ استقلال کشور مفید است. ولی این بورژوازی در اوضاع بین‌المللی پرآشوب کنونی، آینده ندارد. زیرا نه توده‌های مردم واقعاً پشتیبان آن‌ها اند و نه امپریالیسم بین‌المللی. ولی چنانچه سیاست توسعه‌طلبی و جنگ‌افروزی سوسیال‌امپریالیسم شدت یابد، این بورژوازی خواه‌ناخواه در صف خلق قرار خواهد گرفت. نکته‌ی اولی محتوای این مطلب است که این طبقه با وجود پیش کشیدن شعار ستم ملی، نمی‌تواند در رأس جنبش دموکراتیک توده‌ای قرار گیرد و نکته‌ی دوم این مطلب را تشریح می‌کند که در برابر نفوذ

و توسعه‌طلبی سوسیالیسم امپریالیسم، خلق و در رأس آن حزب کمونیست می‌تواند در شرایط بسیج و سازمان دادن نیروهای انقلابی با این بورژوازی جبهه‌ی متحد ضد امپریالیستی را ایجاد کند.

دولت مرکزی در قرن بیستم، زمانی که برای نخستین بار نادرخان به تخت نشست، چون خزانه‌ی مرکزی تهی و نیروی ارتش نابه‌سامان بود، مستقیماً بر سیاست قبیلوی اتکاء [و] به سران مذهبی برای حفظ موقعیت خود تکیه نمود. شورش و بغاوت یک قبیله توسط برانگیختن قبیله‌ی دیگری بر ضدش سرکوب می‌شد و قدرت روحانیون، نیروی ایدئولوژیکی، جهت حفظ قدرت ناشی از خداوند، پادشاه به شمار می‌رفت. در عین حال به رشد سرمایه‌ی مالی تجاری نیز موقع داده شد تا از این راه بتوان خزانه‌ی خالی را از مدرک عایدات گمرکی و مالیات غیرمستقیم تا جایی پر نمود. این سیاست تا جنگ جهانی دوم دوام داشت. بعد از جنگ جهانی دوم در اثر گسترش سیاست کره‌ی ارضی، نفوذ و کنترل امپریالیسم آمریکا و تقریباً نقش صفر ممالک اروپای باختری و جاپان در رشد اقتصادی ملل نیمه‌مستعمره و ایجاد دول مسلح عصری ایران و پاکستان که افغانستان به هر دو، کشمکش‌های سرحدی از گذشته به ارث گرفته بود، و همچنان در اثر آن که گروپ‌های قومی که از لحاظ نژادی یکی بوده و میان این سه کشور در مرزهای واحدی پراکنده‌اند، دولت افغانستان را واداشت تا به تقویت نیروی نظامی خود بپردازد. در نتیجه از نگاه داخلی، عدم رشد کافی سرمایه‌ی ملی و بازار داخلی ملیت‌های گوناگون داخل کشور با هم آمیختگی و وحدت لازم برای تشکیل یک ملت واحد افغانستان که بتواند در برابر نفوذ خارجی و سیاست‌های تجزیه‌طلبانه‌ی امپریالیستی مقاومت درونی داشته باشد، ایجاد نشده بود. به عبارت دیگر، ملت افغانستان هنوز هم در مرحله‌ی فئودالی، متشکل از گروپ‌های قومی و نژادی مختلف بود که به وسیله‌ی حکومت مرکزی در داخل مرزهای کنونی‌اش به صورت مکانیکی یعنی بر اثر قوه یک‌جا نگهداشته شده بود. در زیر این شرایط، فئودال‌های پشتون که قدرت مرکزی را در اختیار داشتند، برای حفظ سلطه‌ی خویش، سلطه‌ای که از زمان عبدالرحمان به بعد در اثر حفظ ساختمان قبیلوی جامعه و تقویت دولت مرکزی فئودالی برای سرکوب شورش‌های قبیلوی به میان آمده بود. سرمایه‌داری بروکراتیک را که سرمایه‌داری از «بالا» توسط دولت است، از جهت این که برای مقابله با شورش‌های قبیلوی مناسب‌تر از سرمایه‌داری آزاد است برگزیدند. در ضمن چون رشد سرمایه‌داری از پایان یک نیروی جبری‌ست، تقویت سرمایه‌داری از بالا به ایشان کمک می‌کرد تا توسط آن از یک طرف رشد آزادانه اقتصادی سرمایه‌ی آزاد را در آن رشته‌هایی که واقعاً سرمایه‌ی مذکور را به قدرت بدل می‌سازد، مانع گردد و از سوی دیگر خواست‌های سیاسی ناشی از رشد لیبرالی سرمایه‌ی آزاد را که خود در زمینه‌ی قوی وضع قبیلوی جامعه می‌تواند چلنجی (چالش) برای حکومت مرکزی باشد، مهار نماید. یعنی در واقع امر، سرمایه‌داری بروکراتیک نزدیکتر

است به سیاست فئودال مآبانه، در حالی که سرمایه‌داری آزاد با سرعت بیشتری ساختمان درونی جامعه را دیگرگون می‌سازد. بدین‌سان سرمایه‌ی بروکراتیک و سرمایه‌ی آزاد، این دو نقش متناوب را نظر به اوضاع بین‌المللی در پروسه‌ی رشد خود در داخل طی می‌نماید. در ایامی که تشنج اوضاع بین‌المللی افزایش می‌یابد و خطر تجزیه‌طلبی تقویت می‌گردد، طبقه‌ی حاکمه کنترل شدیدتری بر شریان‌های اقتصادی تعمیل می‌کند و زمانی که اوضاع جهانی آرامتر است، به سرمایه‌ی آزاد امکانات وسیع‌تری برای نمو آن میسر می‌گردد. به عبارت دیگر، رشد سرمایه‌داری در این کشور تابع مقتضیات قبیلوی است که در اساس، ساختمان جامعه روی آن بنا شده است تا بدین‌سان بعد از طی مدتی هر چه طولانی‌تر، سرمایه‌داری خواه به شکل اولی و خواه به شکل دومی آنچنان رشد یافته باشد تا فئودالیسم و ساختمان قبیلوی جامعه را به عنصر درجه دوم مبدل سازد.

بنابراین دیده می‌شود که ما چنان که زمانی لنین در مورد روسیه می‌گفت: «پیش از آن که از رشد سرمایه‌داری رنج بریم، از عدم رشد کافی آن در عذاب می‌باشیم.» ولی سؤال پیش می‌آید که رشد سرمایه‌داری به این شکل مسخ شده که ناشی از اوضاع امپریالیستی جهانی است، واقعاً می‌تواند بر فئودالیسم به طور نهایی و کامل پیروزی یابد؟ و آیا امپریالیسم قادر است نطفه‌ی خود (سرمایه‌داری) را به این شکل در این کشور برویاند؟ و از نگاه سیاسی در شرایطی که جنبش بین‌المللی کمونیستی به پیروزی‌های عظیم اقتصادی و سیاسی در جهان دست یافته است، قادر است این کشور را به طور نهایی در مدار سیاست و اقتصاد سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی حفظ نماید؟ جواب هر دوی این پرسش‌ها از نظر ما مطلقاً منفی است. اولاً رشد و نمو سرمایه‌داری آزاد که نقش ثانوی را ایفا می‌نماید، عملاً در اوضاع بین‌المللی سرمایه‌داری جهانی امپریالیستی محکوم به شکست است. این خود تمایلات آزمندانه، توسعه‌طلبی و استیلاجویی امپریالیسم جهانی و خاصه سوسیالیسم امپریالیسم است که مانع اصلی تکامل این طبقه سرمایه‌دار داخلی به شمار می‌رود. ثانیاً استحکام و رشد و نمو سرمایه‌داری بروکراتیک که آمیخته با ستمگری‌ها، نابه‌سامانی‌ها و تبعیض‌های فئودالی و آلوده با فساد و امتیازطلبی‌ها و در عین حال دیکتاتوری فاشیستی ضمیمه‌ی جدایی‌ناپذیر آن است و یگانه‌شکلی است که تقریباً در تمام کشورهای تحت سلطه‌ی سیستم سرمایه‌داری ظهور نموده است. نه آن که سرمایه‌داری را واقعاً در این کشورها رشد می‌دهد، بلکه خود وسیله‌ای است که اساساً فئودالیسم را در این کشورها تا سرحد ممکن حفظ می‌نماید تا بدین شیوه بازار امپریالیستی جهانی پا برجا ماند. بناءً آنچه را که جهان امپریالیسم در این کشور به نام سرمایه‌داری به ارمان می‌آورد و آن را «مدرنیزسیون» می‌نامد، شکل دم‌بریده‌ی سرمایه‌داری است که بیش از آنچه مترقی باشد گندیده و فاسد است و بیشتر از آنچه نو باشد بر کهنه اتکاء دارد.

مسئله‌ی رهبری طبقه‌ی کارگر در انقلاب دموکراتیک توده‌ای که همواره اختلاف بر سر آن، مبارزه‌ی شدید و آشتی‌ناپذیر میان مارکسیست‌ها از یک سو و رویونیست‌ها از سوی دیگر در جنبش بین‌المللی کمونیستی ایجاد می‌کرده است، خودش مرز میان مارکسیست‌ها و رویونیست‌ها بوده است. در اوضاع بین‌المللی فعلی در کشور ما و همچنان در تمام کشورهای تحت سلطه، علاوه بر اهمیت کلاسیک آن، برای پیروزی واقعی انقلاب دموکراتیک توده‌ای اهمیت ویژه‌ی نوین کسب می‌کند. چنان‌که دیدیم نفی و یا اغماض (که در عمل خود به نفی منجر می‌شود) هژمونی طبقه‌ی کارگر و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی در این انقلاب، مسلماً منجر به تضعیف وحدت جنبش ملی گردیده و در حقیقت خود به دنباله‌روی سیاست توسعه‌طلبی امپریالیسم جهانی و به‌ویژه سوسیال‌امپریالیسم شوروی می‌انجامد. نفی هژمونی طبقه‌ی کارگر در واقع امر، انقلاب دموکراتیک توده‌ای را در یک کشور نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی به زابیده‌ی امپریالیسم [یا] سوسیال‌امپریالیستی بدل ساخته و از لحاظ بین‌المللی به سیاست استعماری سوسیال‌امپریالیسم خدمت می‌کند، استقلال کشورها را به خطر می‌اندازد و بدین صورت نه‌تنها به اصطلاح ملی نیست که خیر عملاً ضد ملی و صددرصد خیانت به منافع ملی کشورهاست. سوسیال‌امپریالیست‌ها که خود خائنین سرسخت و سوگندخورده‌ی مارکسیسم - لنینیسم‌اند و مدت‌هاست منافع طبقه‌ی کارگر خود و اهداف والای کمونیستی را لگدمال کرده‌اند، برای پیشرفت توسعه‌طلبی خود و استعمار کشورهای تحت سلطه و سیادت به تمام جهان از خائنین به مارکسیسم و منافع طبقه‌ی کارگر و از ناکامی انقلاب دموکراتیک توده‌ای در کشورهای تحت سلطه پشتیبانی می‌کنند. آن‌ها با پیش کشیدن تئوری‌های رویونیستی که محور آن نفی هژمونی طبقه‌ی کارگر است، جنبش‌های کارگری و توده‌ای را در این کشورها می‌خواهند به اراده‌ی سیاست استعماری و توسعه‌طلبی خود مسکوت سازند^۱ و بدین سان این کشورها را به مستعمرات و مناطق نفوذ خود مبدل گردانیده و از راه استعمار و استثمار ایشان و همچنان ایجاد پایگاه‌های استراتژیک نظامی در سراسر کشورهای تحت سلطه در سیاست مقابله با ابرقدرت دیگر به کامیابی‌هایی دست یابند.

چرا نفی هژمونی طبقه‌ی کارگر به‌مثابه‌ی تضعیف جنبش ملی محسوب می‌گردد؟ اولاً از نگاه جنبش کارگری و کمونیستی در افغانستان متشکل از ملیت‌های گوناگون، چنان‌که شعار ستم ملی به نحو رویونیستی آن در جنبش انقلابی کارگران و دهقانان همه‌ی ملیت‌ها پیش کشیده شود، این به ذات خود به معنی تجزیه‌ی جنبش واحد انقلابی مارکسیستی به گروپ‌های رویونیستی ملیت‌های گوناگون که در رأس هر کدام آن نه ایدئولوژی مارکسیستی بلکه ایدئولوژی رویونیستی، نه طبقه‌ی

کارگر بلکه انواع گوناگون خرده‌بورژوازی، ملاکین ورشکست و لمپن‌پرولتاریا قرار می‌گیرند است. چنانچه این امر به واقعیت مبدل گردد، نیروی توده‌ای انقلاب تضعیف یافته و نیروی ضدانقلاب نیرومند می‌گردد. ثانیاً چنان‌چه این امر پیش کشیده شود که رویونیسم می‌تواند جنبش متشکل از ناراضیان تمام ملیت‌های افغانستان را در روند یگانه‌ای متشکل بسازد، این امر از نگاه تئوریک پوچ و از لحاظ عملی دشوار است. تضادهای قبیله‌ی، لسانی و مذهبی چنان‌که در شرایط حکومت فئودال بروکراتیک نظامی کشور، میان ملیت‌های گوناگون ریشه گرفته که امکان اتحاد همه‌ی ناراضیان تمام ملیت‌ها را در جنبش واحد رویونیستی عملاً ناممکن می‌سازد؛ چنان‌که انشعاب گروپ خلق به پرچم و ستم ملی خود بیانگر این مطلب است. ولی از لحاظ تئوریک، هنگامی که اقتصاد ملی واحد و نیرومند پدید نیامده باشد، چگونه می‌توان بر زمینه‌ی اقتصاد فئودالی و نیمه‌استعماری، نیروهای انقلابی ملیت‌های گوناگون را بر اساس تئوری بورژوایی رویونیستی متحد ساخت؟ آیا عملاً درست، خود این آقایان رویونیست نیستند که از شوئیسم پشتون و وحدت لسانی و قوه‌ی بروکراسی برای به اصطلاح «جلب‌وجذب» حزبی خویش استفاده می‌نمایند؟ آیا خود این آقایان رویونیست تیپ ستم ملی نیستند که از ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه‌ی منطوقی و نژادی و لسانی خود برای گردآوردن روشنفکران صفحات شمال به دور خویشتن استفاده می‌کنند؟

در اینجا باید از نکته‌ی دیگری نیز یاد شود. گروپ اخوان که دسته‌ی ضربتی ارتجاع تیپ غربی روحانیون مرتجع و فئودال‌های بزرگ است نیز از نگاه اجتماعی و سیاسی، سرشت همسان با روند رویونیستی داشته و اهداف همه‌گونی دارند. ولی تشدید فعالیت ایشان انعکاس از پیشرفت سلطان‌وار روند رویونیستی در کشور است؛ زیرا در کشور ما خطر عمده از لحاظ خارجی، سوسیال‌امپریالیسم محسوب می‌گردد نه ابرقدرت دیگر. از این‌رو، جنبش انقلابی کارگران و دهقانان یعنی جنبش کمونیستی کشور که در صف مقدم مبارزه‌ی ضدرویونیستی قرار دارد و در راه تحقق وحدت تمام خلق زحمتکش و تحت ستم میهن، تحت رهبری طبقه‌ی کارگر نوجوان و بر اساس ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی مبارزه می‌کند، بنا به ماهیت خویش سرشت ملی داشته و در عین حال در صف نخستین مبارزین امر استقلال کشور جا می‌گیرد. این جنبش نه بر اساس لسان و مذهب و قومیت و نه بر اساس امتیازجویی در بروکراسی دولتی استوار است. این جنبش بر اساس کار و زحمت و بر اساس استقلال کشور افغانستان یعنی بر اساس همبستگی انقلابی برادرانه‌ی تمام ملیت‌های جدانشدنی داخل کشور مبتنی است؛ یعنی بر اساس آن ممیزات که در همه‌ی ملیت‌های گوناگون کشور عملاً وجود دارد. این جنبش که بر اساس هژمونی طبقه‌ی کارگر در انقلاب دموکراتیک نوین استوار است، به صورت ارگانیک بر یگانه‌پایه‌ی استوار و پولادین می‌تواند تمام زحمتکشان گوناگون

کشور را از قید هرگونه ستم‌ها و اجحافات ملی، قبیله‌ای، مذهبی و لسانی به راستی رهایی بخشیده و واقعاً یک افغانستان یکپارچه، مستقل و نیرومند را بنا نهد.

ثانیاً از نگاه جنبش ملی، سرمایه‌ی بروکراتیک و دولت بروکراتیک نظامی از تکامل سرمایه‌ی ملی جلو می‌گیرد و رشد آن را بطی می‌سازد. بناءً تضاد میان این نوع سرمایه و سرمایه‌ی بزرگ بروکراتیک پدید آمده است. این سرمایه آرمان‌های لیبرال و ملی را پیش می‌کشد، ولی نظر به این که نقش آن در اقتصاد کلی کشور ضعیف است، نمی‌تواند جنبش ملی تمام‌ملیت‌ها را در روند واحدی، متحد سازد. علاوه بر آن، وابستگی این سرمایه با تولید زراعت مالداران و زمینداران در اوضاع جهانی فعلی که کمونیسم به عامل قاطع سیاسی و اقتصادی جهان بدل شده است، اهداف عالی این نوع روند سیاسی را در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌دهد. از جانب دیگر تکیه‌ی این سرمایه در اوضاعی که مبارزه‌ی طبقاتی زحمتکشان اوج گیرد بر بروکراسی، امری ست اجتناب‌ناپذیر. این است وجه وحدت این سرمایه با بروکراسی و سرمایه‌ی بروکراتیک. مارکس گفت: «...خرده‌بورژوازی زمانی می‌تواند در برابر بورژوازی یک موضع انقلابی داشته باشد که پرولتاریا در عقب آن قرار گیرد.» (مارکس مبارزه‌ی طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸ - ۱۸۵۰). همچنان می‌توان گفت که این سرمایه‌ی ملی زمانی می‌تواند در برابر امپریالیسم و بروکراسی موقف واقعاً ملی داشته باشد که زحمتکشان در عقب آن قرار داشته باشند. گذشته از آن در اوضاع بین‌المللی فعلی اکثریت جنبش‌های ملی با امپریالیسم بین‌المللی وابستگی می‌گیرد. نظر به این علل دیده می‌شود که جنبش ملی بورژوازی لیبرال کمرش و ناتوان در کشور ما واقعاً تنها در شرایطی ملی است که بر جنبش پرتوان زحمتکشان کشور و در رأس آن طبقه‌ی کارگر تکیه نموده و با آن جبهه‌ی متحد واحدی را ایجاد کند.

بدین ترتیب جنبش کارگران و دهقانان و خلق‌های زحمتکش سراسر افغانستان به رهبری ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی، چه از نقطه نظر جنبش توده‌ای و چه از لحاظ جنبش ملی، یگانه نیروی واقعاً ملی است که در صف مقدم مبارزه به خاطر استقلال کشور قرار داشته و هم در جبهه‌ی مبارزه به خاطر آزادی‌های دموکراتیک در میهن و هم در پیکار انقلابی نهایی به خاطر تحقق سوسیالیسم و کمونیسم نقش قاطع و اساسی را ایفاء می‌نماید. مبارزه علیه اشکال گوناگون رویونیسم و به خاطر صفای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائو تسه‌دون که در نفس سوسیالیسم علمی جا دارد، در اوضاع بین‌المللی کنونی که خط عمده را برای استقلال کشورهای منطقه‌ی جنوب آسیا، سوسیال‌امپریالیسم شوروی پرچمدار رویونیسم معاصر تشکیل می‌دهد، اهمیت قاطع برای حفظ و استحکام استقلال کشور کسب می‌کند. به‌ویژه آن که شیوه‌ی نفوذ و گسترش سیاست توسعه‌طلبانه‌ی شوروی، خیلی محیلانه‌تر و جادب‌تر از شیوه‌ی امپریالیسم آمریکا بوده و با پیرایش

ظاهری با جملات مارکسیستی و استفاده‌ی ناجایز از نام لنین کبیر می‌تواند به مقیاس وسیع‌تر در میان اقشار ناراضی جامعه جا باز نماید و علاوه بر آن جز جنبش کارگری و دهقانی به رهبری مارکسیسم - لنینیسم هیچ طبقه‌ی دیگر قادر نیست در امر جلوگیری و خنثی ساختن این روند ضد مارکسیستی و ضد ملی به نحوی قاطع و پیگیرانه و همه‌جانبه، مبارزه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک را از پیش ببرد. بدین صورت دیده می‌شود که جنبش مارکسیستی در اوضاع کنونی جهانی نه‌تنها محض یک جنبش طبقاتی به معنی اخص کلمه است، بلکه در عین حال جنبشی است ملی که علیه هرگونه و به‌ویژه خطرناکترین، جدیدترین نوع اسارت ملی و انقیاد کشور توسط یکی از نیرومندترین قدرت‌های عصر حاضر [می‌رزم]. این جنبش در عین حال که از صفای علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائو تسه‌دون با سرسختی تمام دفاع می‌کند، جز بر طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان کشور خود بر هیچ نیروی خارجی اتکاء نداشته، در عین حال از همبستگی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان دفاع نموده و از آن‌ها [ها] الهام گرفته و خود را جزو جدایی‌ناپذیر آن‌ها [ها] می‌شمارد.

مرگ

هر مبارز انقلابی باید تصور و موقف روشنی درباره‌ی زندگی و مرگ داشته باشد. بدون درک صحیح این مسئله ممکن نیست روحیه‌ی سرکش یک انقلابی توده‌ای را دارا باشد. ممکن نیست صفات انسانی واقعی یک مبارز را کسب کرد.

- پایان هر زندگی مرگ است. زنده بودن خود به معنی ایجاد و تکوین مرگ می‌باشد.

- شکنجه‌ی جسمی با آن که دردآور است، گذرا می‌باشد.

- آن کسی که درباره‌ی حقایق عینی جامعه روش منطقی داشته باشد، نمی‌تواند در برابر شکنجه‌ی جسمی خلاف آنچه که می‌بیند و می‌شناسد، درهم‌شکند و دروغ بگوید. عظمت روحیه و تسلیم‌ناپذیری شخصیت قهرمان یک انقلابی واقعی ناشی از درک عینی حقایق عینی جامعه می‌باشد. اگر شکنجه و زور ولو هر قدر بزرگ باشد، نمی‌تواند حقایق را از میان بردارد، پس هرگز نیز نخواهد توانست اراده‌ی پولادین یک انقلابی توده‌ای را که بر سخره‌ی حقایق عینی جامعه بنا شده درهم شکند. آن کسی که حقایق عینی جامعه را در نمی‌یابد، متزلزل خواهد بود. آن کسی که حقایق عینی جامعه را به خطا درک می‌کند، درهم خواهد شکست. آن کسی که حقایق عینی جامعه را صحیحاً درمی‌یابد، شکست‌ناپذیر خواهد بود.

بنابراین، هسته‌ی روحیه‌ی پولادین یک انقلابی در راستی و صداقت وی نهفته است. راستی و

صداقت چیست؟ صداقت انطباق تفکر ذهنی با حقایق عینی جامعه است. اگر نتوانیم در زندگی عادی و روزانه‌ی خود را به واهیات و ابتذال فریب دهیم، اگر نتوانیم از حقایق بگذریم، پس آن‌گاه باید راه شناسایی حقایق را در پیش گیریم. اگر شناسایی حقایق و به دورافگندن واهیات و سرگرمی‌های پوچ، ما را با مرگ روبه‌رو سازد، در آن صورت مرگ نیز یک حقیقت عینی است. پذیرش مرگ پذیرش یک حقیقت عینی خواهد بود. نگذشتن از حقیقت و نادیده نگرفتن حقایق، هسته‌ی مبارزه با روحیه‌ی ترس از مرگ است. خودفربیی سرآغاز پرورش روحیه‌ی جبن و ترس از مرگ است. هر چند در کردار و همچنان در تفکر از حقایق عینی نگریزیم، هر چند در کردار و همچنان در تفکر به حقایق عینی - چه خرد و چه بزرگ باشند - پیگیری نشان دهیم، همان قدر در پولادین ساختن اراده‌ی رزمنده‌ی خود در وسعت و پهنای روحیه‌ی عالی انقلابی خویش دستاوردهای بزرگتری کسب خواهیم کرد.

۱۳۴۸

مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر با اپورتونیست‌ها

تجربه‌ی چهارم جوزا نشان داد که اتخاذ موقف اصولی و نرمش‌ناپذیر در برابر اپورتونیست‌های «خلقی» صددرصد صحیح بود. فقط آن‌گاهی که مرز عملی میان ما و اپورتونیست‌ها کاملاً آشکار و آشتی‌ناپذیر باشد، می‌توان به بسیج هرچه بیشتر و وسیع‌تر توده‌ها نائل آمد. سطح درک آن‌ها را از تئوری بالا برد و شعور سیاسی آن‌ها را بیدار نموده و پرورش داد.

مبارزه‌ی آشتی‌ناپذیر عملی در تاکتیک؛ این است راه صحیح بسیج توده‌ها.

۱۳۴۸

دشمن عمده، تضاد عمده در جامعه است

یک فرد در جولان تفکر هر قدر بزرگ باشد، باز هم در عمل من حیث یک شخص، با احتیاجات، خواهشات و احساسات، چون اشخاص دیگر زیست می‌کند. از این است که ریشه‌ی اصول زندگی ساده [از] فروتنی، دوراندیشی، پشتکار و راستی آب می‌خورد. پهنای گسترده‌ی تفکر هر چند گسترده باشد، محدودیت غرایض و عوامل مادی زندگی فردی، صاحب آن را از بین نمی‌برد. به علاوه گستردگی و عمق تفکر یک فرد را، افراد جامعه به اندازه‌های یکسان و تا آخر نمی‌توانند درک کنند. آنچه آن‌ها پی می‌برند در گام اول شیوه‌ی زیست فردی آن شخص است و آن را به معیارهای موجود

و پذیرفته شده‌ی اجتماع موجود ارزیابی می‌کنند.

اول، بایست بدانیم دشمن کیست و نیروی اساسی ما کدام است. دوم، متفقین خود را بشناسیم و درجه‌ی نزدیکی هر یک از آن‌ها را به خود بدانیم. سوم، چگونگی بسیج نیروهای اساسی خود را از لحاظ مکان، شکل و مسئله‌ی اساسی نفع طبقاتی دریابیم.

دشمن مسئله‌ای است که در هر دوره‌ی انقلاب، نظر به پیشامد شرایط به‌خصوص می‌تواند تغییر یابد. چگونگی بسیج نیروهای اساسی، اساساً بدون در نظر داشت تغییرات جزئی تا ختم یک دوره‌ی کامل انقلاب تغییر کلی نمی‌یابد. آیا نیروی اساسی انقلاب می‌تواند انقلاب را به پیروزی برساند؟ نه، هرگز! یک انقلاب واقعاً حقیقی نمی‌تواند بدون شمول تمام اقشار و طبقات اجتماع (بدون دشمن - از لحاظ حتی به شمول دشمن) به پیروزی برسد؛ زیرا یک انقلاب اجتماعی به معنی دگرگونی تمام جامعه، رشد و پیشرفت تمام جامعه به مرحله‌ی مترقی‌تر است و بدون سهمگیری تمام طبقات و اقشار اجتماعی ناممکن است یک طبقه به تنهایی به درجه‌ی^۱ مترقی‌تر در یک جامعه‌ی اساساً عقب‌مانده نائل آید. از اینجاست که سیاست جبهه‌ی متحد ناشی می‌گردد. سیاست جبهه‌ی متحد اساساً رابطه‌ی نیروی اساسی با سایر طبقات و اقشاری است که در گروپ متفقین قرار می‌گیرند.

ولی متفقین کیستند؟ متفق کسی است که بر اساس همسویی نسبی و منافع گذرا برای مرحله‌ی خاص و در مدتی معین با ما همگام می‌شود. بنابراین متفق اساساً همسانی منفعت با ما ندارد. بلکه فقط در مرحله‌ی خاص و در مدت معین، منافع‌اش با منفعت ما همسویی می‌یابد. به زبان دیگر در مرحله‌ی به‌خصوص و مدت معین، منافع وی با منفعت نیروی اساسی انطباق می‌یابد، نه آن‌که همسان می‌شود. این انطباق و ناهمسانی، این گذرایی و نه دائمی بودن، سیاست اتحاد و مبارزه را در درون جبهه‌ی متحد ایجاد می‌کند. «اتحاد» به‌خاطر انطباق منافع گذرا، همسویی منافع و مبارزه به‌خاطر ناهمسانی یعنی تضاد منافع و دائمی نبودن انطباق منافع، ضرورت دارد. اتحاد و مبارزه خود ضرورت استقلال را برای نیروی اساسی در جبهه‌ی متحد به وجود می‌آورد. استقلال، ائتلاف را ایجاد می‌کند که ائتلاف دربرگیرنده‌ی اتحاد و مبارزه در درون جبهه‌ی متحد است.

اکنون باید دید که استقلال چیست؟ عنصر نخستین استقلال و هسته‌ی آن، شناخت اساسی کل جامعه، مرحله‌ی فعلی تکامل آن، نیروی اساسی پیش‌رونده‌ی آن و مرحله‌ی بعدی تکامل آن جامعه می‌باشد. این شناخت خود از لحاظ عملی، نشان‌دهنده‌ی یک طبقه است و در عصر حاضر، این طبقه جز پرولتاریا، طبقه‌ی دیگر بوده نمی‌تواند؛ زیرا این شناخت جز علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائو تسه‌دون علم دیگری بوده نمی‌تواند. این علم بیان موجز، جامع و صحیح وضع زندگی،

جهت پیشرفت آتی زندگی طبقه‌ی پرولتاریا یعنی پیشاهنگ تمام بشریت به سوی آینده‌ی جهان است. این علم بیانگر آن است تا پرولتاریا تمام بشریت را آزاد نسازد، نمی‌تواند خود را آزاد سازد. این علم نشان می‌دهد که پرولتاریا در جریان دگرگون ساختن جامعه و جهان، نه این‌که در عین حال خود را نیز دگرگون می‌سازد، بلکه باید دگرگون بسازد. پس عنصر لازمی و اولی استقلال آن است که استقلال، برای آن که استقلال واقعی باشد، اولاً باید کلیت داشته باشد؛ یعنی تمام اقشار و طبقات جامعه و منافع به‌خصوص هر یکی از آن‌ها را بشناسد و تشخیص دهد که کدام طبقه در آن دوره‌ی پیشرفت جامعه، نیروی اساسی انقلاب بوده می‌تواند. یعنی منفعت نیروی اساسی انقلاب، منفعت کلی تمام جامعه می‌باشد، یعنی منفعت نیروی اساسی انقلاب رافع پیش راندن انقلاب و جامعه به دوره‌ی بعدی، متکامل‌تر جامعه و انقلاب است و باید محکم در دست گرفته شود و هرگز تحت هیچ شرایطی به منظور درجه‌ی دوم شناختن اهمیت آن در کشاکش منافع طبقات گوناگون و احياناً نفی کلی آن معامله‌گیری نشود. این یک جهت استقلال و جهت اساسی آن است. ولی می‌دانیم که منفعت نیروی اساسی انقلاب به تنهایی و به صورت منفرد، مجزاً از منافع سایر متفقین نمی‌تواند پیشرفت کند. بنابراین برای آن که متفقین را نیز جهت پیشبرد منفعت نیروی اساسی انقلاب در اردوگاه انقلابی گرد آوریم، در مرحله‌ی معین از انقلاب و در زیر شرایط خاص و برای مدت گذرایی برای تأمین منفعت متفقین (که اساساً با منفعت اساسی نیروی انقلاب متضادند) گذشت‌هایی می‌نماییم. این گذشت‌ها اساساً چه سرشتی دارند؟ اصولاً گذشت در جبهه‌ی متحد، روی متمرکز ساختن ضربه‌ی اساسی در زمان مشخص بر دشمن عمده استوار است.

دشمن عمده کیست؟ دشمن عمده در مراحل مختلف و همچنان در ادوار مختلف انقلاب و جامعه فرق می‌کند. ولی اساساً طبقه و یا قشری از طبقه که نیروی سدسازنده‌ی پیشرفت کلی جامعه و یا طبقه و یا قشری از طبقه که منافع وی شرط اساسی موجودیت منافع تمام متفقین و کلیه‌ی طبقات استثمارگر باشد، دشمن عمده به حساب می‌رود. به عبارت ساده‌تر، دشمن عمده، تضاد عمده در جامعه است. بناءً متمرکز ساختن ضربه‌ی عمده بر دشمن عمده و گذشت‌های منفرد در برابر متفقین، دو جانب استقلال و ائتلاف است که در نتیجه‌ی این ائتلاف، استقلال تقویت می‌یابد. زیرا تضعیف دشمن عمده به معنی تقویت نیروی اساسی است. گذشت‌های اقتصادی در برابر متفقین برای به دست آوردن نفع سیاسی اساسی یعنی تضعیف دشمن عمده است. از این‌رو فدا ساختن منافع اساسی نیروی اساسی انقلاب به نام گذشت تسلیم‌طلبی است. خاتمه بخشیدن به استقلال است. پس گذشت در جبهه‌ی متحد محض سرشت سیاسی دارد و برای تقویت استقلال است نه برای محو و تضعیف آن. این جنبه‌ی دوم استقلال است که «ائتلاف» را تشکیل می‌دهد. تضعیف دشمن عمده به معنی

منفرد ساختن آن تا سرحد امکان است. هنگامی که دشمن عمده از داشتن هر نوع متحد محروم گردد، زمانی که نیروی اساسی انقلاب، متفقین تا آنجایی که امکان دارد به دست آورد، می‌تواند ضربات کشنده‌ای [بر دشمن عمده وارد آورد و لاغیر. این جنبه‌ی خارجی استقلال بود. ولی برای این که استقلال بتواند جنبه‌ی خارجی صحیح داشته باشد، باید بر پایه‌ی صحیح استوار بوده و ماهیتاً صحیح باشد. یعنی نیروی رهنمون انقلاب و نیروی اساسی آن به طور صحیح بیدار، آگاه و سازمان‌یافته و روش صحیح مبارزه را دریافته باشد.

۱۳۵۷-۱۳۶۵ حزب و ارتش

همه می دانیم که امروزه به مجرد آن که از کمونیسم، سوسیالیسم، سوسیالیسم دموکراسی و در کل چپ حرف می زنیم، در ذهن اکثر مخاطبان مان نام خلق و پرچم نقش می بندد. تصور اکثر مان این است که کمونیسم یعنی آنچه که خلق و پرچم در پی اش بودند و بدان دست یافتند و آن را تطبیق کردند. مستی خود فروخته که مردم را کوفتند و بستند و کشتند و سرانجام با قیام مردمی و جهاد اسلامی مواجه شدند. افغانستان این «باتلاق امپراتوری های جهان»، «نوکران روس» را به همراه «ارتش سرخ» به «زباله دان تاریخ» سپرد. گمان می کنیم که کمونیسم پایان یافت چون:

- افغانستان آمادگی پذیرش چنین بینش «الحادی» و «حیوان صفتانه» ای را نداشت؛

- کمونیست ها - که همان خلقی / پرچمی ها باشند - خونریز و ددمنش بودند؛

- نوکر روس بودند و روسیه نیز نماینده ی اصلی و همیشگی کمونیسم در جهان بود؛

- مردم افغانستان هم به خلق و پرچم و هم به روسیه - و از این راه به چپ - نه گفتند.

- پس با شکست روسیه در افغانستان، در کل بلوک شرق در برابر بلوک غرب، کمونیسم در برابر کاپیتالیسم و با نگاهی خودمانی تر کمونیسم در برابر اسلام شکست سختی خورد و دیوار برلین فرو ریخت.

آن قدر در رد و تأیید گزاره های فوق مطلب و کتاب نوشته شده که ماسعی کرده ایم تا آنجا که امکان دارد از باز نویسی جنگ غرب و شرق و رابطه ی شوروی و آمریکا و چیزهایی از این دست دوری جویم و این سطح بحث را به موافقان و مخالفان سوسیالیست های متمایل به شوروی بسپاریم. همچنین چون در مورد چگونگی وقوع کودتای ۷ ثور نوشته های فراوانی در دسترس است، ما صحبت از این وقایع

را تکرار مکررات می‌دانیم و از آن می‌گذریم. درباره‌ی تشکیلات حزب پیش و پس از کودتا نیز در جای دیگری به تفصیل نوشته‌ایم و در اینجا ذکر این جزئیات را زاید می‌دانیم. ^۱کوشش ما این است که جریان خلق و پرچم را در امتداد جریان‌های چپ بخوانیم و به خصوص باسنجش پراتیک این جریان، نقاط ضعف و قوت آن را برجسته‌سازیم.

کشف تره‌کی

در شامگاه ۷ ثور ۱۳۵۷ مکاشفه‌ی ذهنی تره‌کی در عمل تحقق یافت و «شورای انقلابی قوای مسلح افغانستان» اعلامیه‌ی ذیل را صادر کرد:

«کاخ قدرت آخرین جلاد دودمان نادرشاه برای همیشه فرو ریخت. نخستین اعلامیه‌ی رادیویی شورای انقلابی قوای مسلح افغانستان؛

هموطنان گرامی! برای اولین بار در تاریخ افغانستان، آخرین بقایای سلطنت ظلم، استبداد و قدرت فامیل خاندان نادرخان سفاک خاتمه یافت و تمام قدرت دولت به دست خلق افغانستان قرار گرفت. قدرت دولت به اختیار عام و تام شورای انقلابی عسکری است.

هموطنان عزیز! دولت ولسی شما که در دست شورای انقلابی قرار دارد به اطلاع می‌رساند که هر عنصر ضدانقلابی که بخواهد از هدایت و مقررات شورای انقلابی سرپیچد، به زودترین فرصت به مراکز نظامی انقلابی سپرده خواهد شد.»^۱

بله، تره‌کی پس از سال‌ها مبارزه‌ی دوامدار، به این نتیجه رسید که بهترین و کوتاه‌ترین راه «تحقق سوسیالیسم علمی» کودتای نظامی است: «خلافت عمده‌ی رفیق تره‌کی در این هم بود که در شرایط افغانستان دریافت که بهترین مأمون پیروزی خلق در کار وسیع و همه‌جانبه‌ی تئوری دورانساز طبقه‌ی کارگر در قوای مسلح افغانستان بود. چه در مبارزات کلاسیک قوای مسلح همیشه به حیث وسیله‌ی ستم و استثمار طبقه‌ی حاکم تصور می‌شد که محض با تشدید مبارزات طبقاتی بین استثمارگران و استثمارشوندگان، تکامل کافی نیروهای تولیدی صورت گیرد، تضاد طبقاتی منجر به برخورد طبقاتی

۱. سالنامه‌ی افغانستان، کابل: ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۷، ص ۵

۱. رک: درآمدی بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عتیق اروند، نشر ال‌ترنتی: ۱۳۹۷

شود و نیروهای تولیدی رونماهای جدیدی را ایجاد نماید تا قدرت دولتی به دست طبقه‌ی کارگر برسد، ماشین قوای مسلح باید برهم زده شود و قوای مسلح خلق و انقلاب به وجود آید. با تأیید این اصل عمده‌ی کلاسیک، رفیق تره‌کی درک کرد که بانفوذ عمیق حزب در قوای مسلح، مجهز ساختن افسران آن با ایدئولوژی انقلابی طبقه‌ی کارگر و تنظیم نمودن افسرانی که فرزندان خلقند در سازمان‌های حزبی، بر اساس اصول حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر، در حالی که حزب بین توده‌ها حیثیت محبوب دارد، می‌توان دولت ستمگران و استثمارگران را سرنگون ساخت.»^۱ این نشریه‌ی قوای مسلح نکته را خوب دریافته بود؛ می‌دانست که این «انقلاب» یک «کودتا»ست و مشروعیت توده‌ای ندارد. می‌دانست با این‌که مردم با هر تغییری برای گریز از مرکز نظام قرون‌وسطایی محمدزایی‌ها همدلند، اما این کودتا در نتیجه‌ی یک جنگ مسلحانه‌ی چریکی توده‌های وسیع مردمی - یادست‌کم با کسب اجازه از آن‌ها - به ثمر ننشسته و این «خلافت رفیق تره‌کی» یک برنامه‌ریزی قبلی برای نجات جان سران و اعضای حزب بوده است. سران حزب از همان آوان چرخش داوودخان به راست، به بی‌غرضی وی شک کرده بودند و ترور میراکبر خبیر، دیگر هیچ جای شکی باقی نگذاشت.^۲ بعدها جناح پرچم هیچ سخنی از کشف تره‌کی به میان نیاورد و صرفاً از انقلاب ثور و پشتیبانی توده‌های مردم از حرکت حزب و ارتش انقلابی دم زد. سرور یورش که مترجم دوران حکومت‌داری پرچم بود، اثری را از یک مارکسیست روسی به نام ایگور اندریوف ترجمه کرد. با این‌که کتاب «راه رشد غیر سرمایه‌داری» در حمایت از سیاست حزب و حتی به پاسداشت از مرانامه‌ی دهه‌ی چهل ترجمه شده بود، اما اشاره‌ی مستقیمی به «راه کوتاه» داشت: «مفهوم راه کوتاه، مستقیماً از مراحل ماقبل سرمایه‌داری به سوسیالیسم نه‌تنها بر اساس قدرت نمونه و سرمشق سوسیالیسم پیروزمند، بلکه بر مبنای شرایط گوناگون اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی و سیاسی نیز پی‌ریزی شده است. مالکیت اشتراکی بر زمین مقدمات عمده‌ی طفره رفتن از سرمایه‌داری محسوب می‌شود.»^۳ این گزاره‌ی آخر بسیار مهم است. راه کوتاه با اشتراکی‌سازی مالکیت بر زمین در ارتباط است و نه با کودتای نیروهای نظامی.^۴ اما

۱. درباره‌ی انقلاب ثور، کابل: نشرات ریاست امور سیاسی قوای مسلح خلق افغانستان، ۱۳۵۷، صص ۴ و ۵
 ۲. حتی چپ غربی نیز در برابر اتفاقات افغانستان بلا تکلیف مانده بود. فرد هالیدی پس از تشریح رویدادهای پیش از وقوع کودتای ثور می‌نویسد که «مسئله‌ی اساسی سوسیالیست‌ها این است که آیا در افغانستان اساساً انقلابی روی داده است یا خیر!»

انقلاب در افغانستان، فرد هالیدی، ترجمه‌ی ع. اسعد، تهران: نشر نیاز، ۱۳۵۹، ص ۷۵
 ۳. راه رشد غیرسرمایه‌داری، ایگور اندریوف، ترجمه‌ی سرور یورش، کابل: انتشارات بیهقی، ۱۳۶۰، ص ۱۰
 ۴. با این حال هر دو جناح، خلق و پرچم، مصرانه از کودتای ۷ ثور به عنوان انقلاب حزب طراز نوین «با همکاری و همیاری ارتش و توده‌های مردم» یاد می‌کردند. اشاره‌ی‌شان نیز به خوانش استالینی از لنین بود. این خوانش در شوروی و تادمستی پس از مرگ استالین نیز رسمیت داشت. مثلاً کمیسیون مرکزی حزب کمونیست (بلشویک اتحاد شوروی) درباره‌ی لزوم قیام مسلحانه چنین می‌نویسد: «مهم‌ترین وسیله‌ی سرنگون ساختن تزارسیم و به دست آوردن جمهوری دموکراسی به عقیده‌ی لنین قیام مسلح ظفربخش توده بود. برخلاف منشویک‌ها لنین بر آن بود که «جنبش»

در دوران آشوب و هرج و مرج، هیچ کس به ندای گرامشی گوش نسپرد: «انقلاب کمونیستی با کودتا انجام شدنی نیست. حتی اگر اقلیتی انقلابی بتواند قدرت را با اعمال خشونت به دست گیرد، روز بعد با ضد کودتایی از سوی نیروهای مزدور سرمایه‌داری سرنگون خواهد شد. زیرا اکثریت خاموش اجازه خواهد داد تا بهترین افراد نیروهای انقلابی از دم تیغ بگذرند.»^۱

سیاست جناح خلق از همان ابتدا مشخص بود: حذف جناح پرچم. خلق به بدگویی از پرچمی‌ها کمتر از پرگویی پیرامون اوصاف تره‌کی اهمیت نمی‌داد. پرچم و به ویژه ببرک کارمل به سازشکاری با نظام سلطنتی، بی‌ایمانی به انقلاب، رویونیسم، انشعاب‌گرایی، همدستی با داوودخان، امتیازطلبی و... متهم می‌شد.^۲ دستگاه تبلیغاتی خلق، با زحمات بی‌دریغ حفیظ‌الله امین، در کنار رد و طرد و تویخ و تقبیح پرچم، مصروف اسطوره‌سازی از تره‌کی بود؛ زیرا به گمان همه‌ی دست‌اندرکاران - و شاید کل سوسیالیست‌های متمایل به شوروی - هر انقلابی نیاز به یک رهبر کاریزما تیک و فراتر از آن یک اسطوره داشت. سیاست اسطوره‌سازی آن‌قدر بدنام و مفتضح شد که بعدها کسانی چون امان‌الله شفاپی با ترکیب گفتارهای بی‌پایه و سطحی تره‌کی با القابش، از «مارکسیسم - لنینیسم» طنز تأسفباری ساختند تا به جوانان بفهمانند که آنچه امروز به دنبالش می‌گردند سرانجامش همین طنز مسخره به همراه بروکراسی حزبی و دشمن تراشی‌ها و انشعاب‌بازی‌های بی‌معنی و آرزوهای دست‌نیافتنی و آرمانشهر خواهی و ایدئولوژی‌گرایی است.^۳ به هر حال این رهبر کاریزما تیک و دانا پیش از همه، باید از جنس خود مردم می‌بود تا توسط مردم مورد تأیید قرار می‌گرفت. به همین دلیل حفیظ‌الله امین دستور داد تا تصویری پرولتری از رهبر انقلاب ارائه دهند. جدا از انبوهی از شعارهای نوشته شده بر درودیوار، بنرها و پارچه‌های نصب شده در فضای شهری و به کار رفته در تجمعات مردمی و توصیفات گنجانده شده در مجلات و روزنامه‌ها، به صورت مشخص در این مورد، رساله‌ای زیر نام «موزیم منزل رهبر کبیر خلق»^۴ چاپ و دست‌به‌دست شد. این رساله مجموعه‌عکس‌هایی است که از زوایای گوناگون خانه و اسباب‌و‌اثاثیه‌ی منزل تره‌کی گرفته شده است. خانه و کاشانه‌ای محقر و تنگ و تاریک، اما با جذبه‌ای انقلابی و اشیایی که صرفاً به کار اقدام کارگری می‌خورند؛ چیزهایی همچون میز کوچک جلسات و یا میز خطابه و قلم و دفتر و کاغذ:

«انقلاب دموکراسی عمومی هم، اکنون منجر به لزوم قیام مسلح شده است.»

تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، تحت نظر هیئت تحریر کمیسیون مرکزی حزب، نشر انترنتی: حزب

کار ایران (توفان)، ج اول، ۱۳۸۷، ص ۹۰

۱. ستمبران و ستمگران و ده مقاله‌ی دیگر، آنتونیو گرامشی، ترجمه‌ی وارثان میکائیلیان، تهران: ۱۳۶۰، ص ۲۱

۲. رک: سالنامه‌ی افغانستان، کابل: ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۷، ص ۱۵ به بعد

۳. رک: چپ‌گرایی در افغانستان: تحلیل کارنامه‌ی پیروان مارکسیسم - لنینیسم، نوشته‌ی امسان‌الله شفاپی، کابل: بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶

۴. موزیم منزل رهبر کبیر خلق، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۸

«خانه‌ی پرافتخار پیشوای زحمتکشان افغانستان و مرکز فرماندهی و رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان که ۲۱ سال تمام محل اقامت «نور محمد تره‌کی» منشی عمومی کمیته‌ی مرکزی حزب بوده است، امروز در دیدگاه خلق به مثابه‌ی خانه‌ی آمالی است که از درون آن سر نوشت خلق محروم و ستمدیده‌ی افغانستان تعیین شده است و اندیشه‌ی پی‌ریزی انقلاب سترگ ثور نصیج گرفته است. این خانه که در سال ۱۳۳۰ ساخته شده است، ساحه‌ی ۴ بسوه را احتوا کرده است و مواد و مصالح آن را خشت خام و چوب می‌سازد. منزل رهبر بزرگ خلق دارای چهار اتاق اساسی و یک تحویل‌خانه‌ی کوچک است. آموزگار بزرگ و توانای خلق تا سال ۱۳۳۵ در خانه‌ی محقری در نهر درس می‌زیستند و در همان خانه بود که در سال ۱۳۲۸ بنیاد حزب ویش‌زلمیان را گذاشتند. ولی با فروش آن، این خانه را خریدند و در اول حمل ۱۳۳۶ در اینجا اقامت اختیار کردند و تا مدتی پس از پیروزی انقلاب ثور هم در همین خانه می‌زیستند... بگذار گردونه‌ی تاریخ همچنان بچرخد و این خانه‌ی آزادی و خانه‌ی پرشکوه آرمان‌های خلق، محل دیدار نسل‌های آینده و خلقی‌های گوناگون جهان باشد.»

در بخشی از «موزیم کارته‌ی چهار» تصویر رهبر سلحشور انقلاب ثور در کنار تصاویر سایر رهبران جنبش‌های کارگری دیده می‌شود. البته در این رساله تصاویر واضح نیستند؛ اما، به نظر می‌رسد که عکس‌هایی از مارکس و انگلس و لنین و استالین در کنار تصویر رهبر قرار گرفته‌اند. چه این عکس‌ها را قصداً و به هنگام عکاسی از منزل رهبر کنار هم قرار داده باشند و چه آن‌ها را رهبر معظم خود به درودیوار خانه‌اش آویزان کرده باشد، به هر صورت نشان از هیجانات گروهی از دوستداران شوروی دارد که از لحاظ فکری هنوز در مرحله‌ی نوزادی قرار داشتند. کسانی که به مرز مرحله‌ی آیین‌های نرسیده‌اند و کماکان هستی خود را در دیگری باز می‌یابند.

همان‌طور که در نشریات خلق و پرچم دیدیم، هر دو جناح همواره سعی کرده‌اند به هر درجه‌ای که خود را به شوروی نزدیک می‌کنند، به همان درجه خود را از مفاهیم مارکسیستی چون کمونیسم، سوسیالیسم و لنینیسم دور نگه دارند. از سوی دیگر به شیوه‌های گوناگون و به صورت انضمامی نشان داده‌اند که پیروی از خط شوروی یعنی سوسیالیسم حزبی و دولتی بهترین مسیر و حتی تنهاترین مسیر پیش روی کشوری چون افغانستان است. شعار خلق و پرچم در هر حال این بود: ما حزب طراز نوین طبقه‌ی کارگر و کل زحمتکشان افغانستان هستیم و این به شما مربوط است که بر حزبی که از کارگران و زحمتکشان نمایندگی می‌کند چه نامی می‌نهد. تره‌کی ۹ روز پس از کودتای ۷ ثور در جمع خبرنگاران به پرسش‌ها پیرامون حزب و رابطه‌اش با مارکسیسم چنین پاسخ داد:

س: ولی یک رژیم ماتریالیست و یا مارکسیست همچو مخالف دارد؟

ج: آنچه ما در نظر داریم و در پروگرام ما که سیزده سال قبل طرح گردیده و متأسفانه آن را با خود

نیاورده‌ام و هنوز آن را تعقیب می‌کنیم، مارکسیسم و لنینیسم مطرح نیست. ولی با این هم یک پروگرام خیلی مترقی و ملی دموکراتیک است.

س: گفتید در این پروگرام مارکسیسم مطرح نیست؟

ج: در این پروگرام چیزی از مارکسیسم و لنینیسم نگنجانیده‌ایم.

س: آیا حزب‌تان را یک حزب مارکسیستی یا غیر مارکسیستی تلقی می‌کنید؟

ج: شما می‌توانید پروگرام ما را مطالعه کنید و دریابید که حزب ما چگونه حزبی است. ما حزب کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران و بورژوازی کوچک و متوسط می‌باشیم و اسم رسمی آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان است. اکنون اگر شما توجه دیگری می‌کنید مربوط به شما است.

س: راجع به توجه حزب‌تان چه گفتید؟

ج: حزب ما حزب دموکراتیک خلق افغانستان است. مگر پروپاگاندهای کشور شما آن را به حیث یک حزب کمونیست معرفی می‌کند.

س: آیا این یک حزب کمونیست نیست؟

ج: نخیر! ما در افغانستان حزب کمونیست و به نام حزب کمونیست نداریم. ما چنین چیزی در افغانستان نداریم. نام ما حزب دموکراتیک خلق افغانستان است.

س: ولی ما دموکراتیک خلق را به حیث یک حزب مارکسیستی تلقی می‌کنیم. آیا شما با این موضوع مخالفت دارید؟

ج: دوستان ما به آنچه می‌گوییم گوش فرادهند. ما می‌گوییم که نام حزب ما حزب دموکراتیک خلق افغانستان است.

سفسطه و مسخره‌بازی و عصبانیت و فرافکنی تره‌کی در این مصاحبه واضح است و نیازی به تشریح ندارد. اما این تمام ماجرا نبود. به مجرد آن‌که کودتا تحقق یافت، تره‌کی کتاب «زندگی نوین»^۱ را چاپ و منتشر کرد. این کتاب آن‌طور که در شناسه‌اش آمده، ابتدا در میزان ۱۳۴۱ نشر شده که گمان نمی‌کنم حقیقت داشته باشد. به هر حال کتاب زندگی نوین در جریان سال ۱۳۵۷ دو بار چاپ و نشر شد. این کتاب برخلاف سخنرانی‌ها و ادعاهای تره‌کی و امین، متنی سراسر سوسیالیستی است و از انقلاب اکتوبر و آینده‌ی کمونیسم جهانی و دنیای بی‌طبقه صحبت می‌کند. کتاب با رنگ سرخ و خط درشت به «لنین کبیر دوست و رهنمای تمام کارگران و زحمتکشان جهان» اهدا شده است. تره‌کی با نام مستعار نظرزاده کتاب زندگی نوین را ترجمه کرده است. اما در میان جمع بزرگی از چپ‌پیر چنین وانمود شده که این کتاب تألیف شخص تره‌کی است. خود تره‌کی نیز انگار از این تصاحب و

۱. زندگی نوین، نظرزاده، بی‌جا، ۱۳۵۷

تملک چندان بدش نمی آمده است. بر روی جلد نوشته شده: تألیف نظرزاده و در آخر کتاب نیز چنین درج شده است: کابل، کارته‌ی چهار، ۳۰ میزان ۱۳۴۰. جدا از آن که سطح این ترجمه بسیار نازل است و دقت کافی را در واژه‌هایی که برای تعریف یک مفهوم در نظر گرفته ندارد، از لحاظ محتوا نیز نویسنده‌ی روسی‌اش بیشتر متکی به آثار دوره‌ی نخست زندگی لنین بوده است. به ویژه آنجا که برای دفاع از ماتریالیسم به ایدئالیسم می‌تازد.^۱

خط مشی ج.د.ا.و.ح.د.خ. از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۵ در همه‌حال تأکید بر انسجام حزب و قدرت ارتش بود. در واقع کودتاچیان توده‌های مردم را ذراتی می‌شمردند که جذب دوقطب حزب و ارتش شده و در آن حل شده‌اند. الگوی ح.د.خ. افغانستان حزب مرکزی جماهیر شوروی بود و ترکیب و سلسله‌مراتب نظامی نیز از نسخه‌ی ارتش سرخ گرفته‌برداری شده بود. رهبران خلق و پرچم نیز از قیاس حزب و ارتش و حتی کودتای شان با حزب و ارتش و انقلاب شوروی استقبال می‌کردند و آن را مایه‌ی افتخار می‌دانستند. مثلاً حفیظ‌الله امین در مراسم تجلیل از انقلاب ثور ادعا می‌کند که «همان‌گونه که انقلاب کبیر اکتوبر برای خلق‌های کشورهای امپریالیستی سرمشق الهام‌آزادی‌بخش بود، انقلاب بزرگ ثور ما نیز به کشورهای روبه‌انکشاف سرمشق و منبع الهام نجات‌بخش می‌باشد و این انقلاب مبارزه‌ی طبقاتی را در سراسر جهان تشدید نموده است.»^۲ با وجود این، در هر جا که دقت در بحث بیشتر می‌شد، بلافاصله رهبران خلق و پرچم پای «مدل افغانی انقلاب کارگری» را پیش می‌کشیدند؛ همان سوسیالیسم افغانی‌ای که در ذهن و زبان داوودخان جاری بود. در این مدل افغانی، دولت تک‌حزبی تقریباً همه‌چیز بود. بی‌دلیل نبود که حفیظ‌الله - که دهان‌گشادی برای غلوكردن و گزافه‌گویی داشت - مدام تکرار می‌کرد که «حزب و تره‌کی جسم و روح‌اند» و یا «اردو نیروی حزب و حزب قدرت اردو است». امین از لحاظ تاریخی یک بیانیه‌ی بسیار مهم نیز دارد که تصور می‌کنم پیوند درستی میان حزب، ارتش، رهبر کاریزماتیک، دولت تک‌حزبی و پروکراسی می‌زند.^۳ من در اینجا این بیانیه را تلخیص کرده و گزینه‌وار درج کرده‌ام:

- حزب دموکراتیک خلق افغانستان در جهان اولین حزب کارگری است که در کمترین مدت موجودیت خود، انقلاب خلقی انقلاب کبیر ثور را به پیروزی رسانیده است.

۱. در همان دوران، کتاب دیگری به نام سوسیالیسم علمی نوشته‌ی افاناسیف از انگلیسی به فارسی ترجمه و چاپ شد. سرور یورش مترجم این کتاب، در ابتدای کتاب ادعا می‌کند که او نیز این اثر را در سال ۱۳۴۹ (دهه‌ی پیش‌فعالیت چپی‌ها در افغانستان و شاید کل جهان) ترجمه کرده بود و به دلیل سانسور قاصر به چاپ اثر نشد. با این حال از لحاظ محتوایی، کتاب سوسیالیسم علمی به مراتب بهتر از کتاب زندگی نوین است. جدا از آن که ترجمه‌ی یورش نیز بسیار بهتر از ترجمه‌ی تره‌کی ست.

رک: سوسیالیسم علمی، افاناسیف، ترجمه‌ی سرور یورش، کابل: مؤسسه‌ی نشراتی ح.د.خ.ا، ۱۳۶۱
۲. سالنامه‌ی افغانستان، کابل: ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۷، ص ۵۹۴
۳. همان، ص ۷۵۰ به بعد

- امروز نیز با توجه به بعضی از پرنسپ‌ها و افکار فلسفی مبارزه‌ی طبقاتی با بعضی از وجوه و خصلت‌های مبارزات طبقاتی در افغانستان نقش حزب دموکراتیک خلق افغانستان و تأثیرات تیزس رفیق نورمحمد تره‌کی در مورد پیروزی انقلاب ثور تماس می‌گیرم و توجه دانشمندان به خصوص علمای علاقمندی علوم سیاسی داخلی و خارجی را به آن معطوف می‌خواهم که با معیارهای علمی و واقعیت‌های عملی آن را ارزیابی نمایند و مورد بحث قرار دهند تا در تکامل تئوری علمی طبقه‌ی کارگر سهم مناسبی گرفته شده باشد.

- در این مورد می‌خواهم نکات روبه‌رو را مورد بحث قرار دهم: سیاست، دولت، حزب و انقلاب.

- سیاست: سیاست مبارزه‌ی طبقاتی را منعکس می‌سازد و با تقسیم جامعه به طبقات متضاد به وجود می‌آید.

- دولت: دولت محصول تکامل داخلی جامعه است که در اثر تغییرات در تولید مادی به وجود می‌آید. همین که جای یک طرز تولید را طرز تولید دیگر می‌گیرد، سیستم دولتی تغییر می‌یابد... دولت که محصول جامعه‌ی طبقاتی است، با نابودی طبقات زوال می‌یابد که آن هم تنها در عالی‌ترین جامعه‌ی بدون طبقات صورت می‌پذیرد.

- حزب: حزب یک جزء، یک بخش یا سازمان یک طبقه‌ی خاص جامعه است که تمام طبقه را با هم متحد می‌سازد؛ اما، محض فعال‌ترین عناصر طبقه را با هم متحد می‌سازد که مبارزه‌ی طبقه‌ی خود را رهنمایی و از منافع آن دفاع می‌کند.

- انقلاب: انقلاب تحول کیفی و بنیادی در زندگی جامعه است.

- من تمام شما رفقا و دوستان مبارز و دلیر را به این امر متوجه می‌سازم که در تمام مبارزات انقلابی کارگری به صراحت معلوم است که حزب کارگری نهضت انقلابی خلق را رهبری می‌کند تا به پیروزی برسد. حزب انقلاب نمی‌کند بلکه انقلاب خلق را رهبری می‌کند. اما، رفیق کبیر ما به درک این اصل انقلابی معتقد نبود که آن قدر انتظار باید کشید تا جنبش خودبه‌خودی خلق به حدی رشد کند که حزب آن را به طرف پیروزی رهبری کند. بلکه حزب باید حمایت بالقوه و بالفعل خلق را به خود کمایی کند تا هنگامی که حزب خود انقلاب را آغاز می‌کند، مورد اعتماد خلق واقع شود که در آن صورت حزب انقلاب می‌کند و مورد حمایت و پشتیبانی خلق واقع می‌شود. این عقیده‌ی رهبر کبیر ما در انقلاب کبیر ثور به خوبی تحقق یافت و مصداق کاملاً مطمئن برای پیروزی خلق‌های سایر کشورها با پیروزی از این اصل دیالکتیکی گردید.

امین با همین نتیجه‌گیری بود که از همان ۷ ثور دست به پاکسازی دستگاه دولت، حزب و ارتش زد و همزمان حکومت ترس و وحشت استالینی را در کشور حاکم ساخت تا به قول خودش بتواند از

دیکتاتوری پرولتاریا در برابر نیروهای ضدانقلاب داخلی و خارجی حفاظت کند. پس از کشت و خون جنون‌آمیز طرح مضحک «مصونیت، قانونیت و عدالت» را پیش کشید. از خبرنگاران خارجی خواست تا سراسر کشور را آزادانه بگردند و با چشم سر ببینند که چه حکومت گل و بلبل را به تنهایی و با دست‌ان خورش ساخته و چرا آن‌ها که وی را با استالین و عبدالرحمان خان مقایسه می‌کنند مستی وطن‌فروش ضدانقلابی اند. پس از خفه کردن تره‌کی - این رهبر کبیر انقلاب ثور - کوشید تا همانند رفقای روسی که پس از مرگ استالین کل مصائب روزگار را به وی نسبت می‌دادند، فجایعی را که کودتا و شخص خودش به بار آورده به رفیق و رهبر بزرگ انقلاب نسبت دهد. محمدکاظم کشتیار معاون اتحادیه‌ی کارگران پوهنتون کابل در پاسخ به پرسش خبرنگار مجله‌ی ژوندون پیرامون شعار امین چنین می‌گوید: «این یک حقیقت است که شعار «مصونیت، قانونیت و عدالت» صرف جنبه‌ی نظری نداشته و روی عمل و واقعیت استوار است. به یقین باید گفت که این شعار حیثیت پلی را دارد که خلق زحمتکش و بلاکشیده‌ی افغانستان عزیز را از پسمانی‌ها و سیه‌روزی نجات می‌دهد. بعد از این خلق شریف ما را بی‌موجب و به‌گفته‌ی این و آن آزاری نخواهد رسید و زندگی همه‌ی کسانی که واقعاً در اعمار افغانستان عزیز می‌کوشند مصون می‌باشد. عملی کردن همین شعار است که همه را به یک آینده‌ی مسعود و درخشان رهنمایی کرده و زمینه‌ی اعمار طبقات متخاصم و فارغ از هر گونه استثمار را مساعد ساخته است.»^۱ صرف نظر از این که «اعمار طبقات متخاصم» چه مضحکه‌ای است، قصد آقای کشتیار این است تا ثابت سازد که تره‌کی خفه شده و به جزای اعمالش رسیده و دیگر هیچ کسی خلق را بی‌موجب آزار نخواهد داد و با جاسوسی و خبرچینی این و آن، دیگر هیچ کسی محبوس یا زنده‌به‌گور نخواهد شد. چون از این پس ما «مصونیت، قانونیت و عدالت» داریم.

با این وجود برخی از طرح‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان که سابقه‌ی طولانی داشت و به دهه‌ی چهل شمسی باز می‌گشت، دست‌کم در سطح صدور احکام و قوانین - و البته نه در سطح پراتیک - بسیار نوآورانه و مدرن و حساب شده به نظر می‌رسیدند. مثلاً سه فرمان مشهور حزب، هنوز هم رنگ و بوی انقلابی و روشنفکرانه دارند. اما، همان‌طور که الیور روآ اشاره کرده، مشکل این فرامین بیش از آن که از خصلت انقلابی، نوآورانه و ضدسنستی‌شان باشد، به نحوه‌ی اجرای‌شان به ویژه در اطراف و روستاها برمی‌گردد. در اوایل کتاب اشاره کردیم که اساساً سیاست اصلاحات ارضی ربط چندانی به چپ و سوسیالیسم ندارد و بسیاری از کشورها که به کلی با سوسیالیسم سر‌عناد دارند، در دوره‌هایی سیاست اصلاحات ارضی را روی دست گرفته و آن را موفقانه به اتمام رساندند. همچنین به این موضوع نیز اشاره کردیم که تطبیق اصلاحات ارضی در دوره‌ی خلق و پرچم با اعمال زور و

فشار بر دهقانان میانه‌حال و حتی مدارا با زمین‌داران بزرگ همراه بود. در ادامه دلایل شکست تطبیق سیاست اصلاحات ارضی را در دوره‌ی خلق و پرچم به بررسی خواهیم گرفت. در اینجا اما دو فرمان اصلاحات ارضی و فرمان شرایط عقد و ازدواج را می‌خوانیم.

- هر گاه زمین در سال ۱۳۵۳ به گرو گرفته شده باشد، صرف بیست فیصد پول گروی آن بعد از یک سال در جریان سال دوم قابل تأدیه است.

- هر گاه زمین در سال ۱۳۵۴ به گرو گرفته شده باشد، صرف چهل فیصد پول گروی آن بعد از یک سال در مدت دو سال قابل تأدیه است.

- هر گاه زمین در سال ۱۳۵۵ به گرو گرفته شده باشد، صرف شصت فیصد پول گروی آن بعد از یک سال قابل تأدیه است.

- هر گاه زمین در سال ۱۳۵۶ به گرو گرفته شده باشد، صرف هشتاد فیصد پول گروی آن بعد از یک سال در مدت چهار سال قابل تأدیه است.

- هر گاه زمین در سال ۱۳۵۷ به گرو گرفته شده باشد صرف نود فیصد پول گروی آن بعد از یک سال در مدت پنج سال قابل تأدیه است.

فرمان شماره‌ی ششم شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان

ماده‌ی سوم: اشخاص بی‌زمینی که بالای زمین مالک به حیث دهقان و یا مزدور کار می‌کنند، از تأدیه قروض مالکین و سودخواران و پرداخت سود معافند.

ماده‌ی چهارم: دهقانان بی‌زمین و کسانی که مالک ده جریب زمین درجه‌ی اول و یا معادل آن و یا کمتر از آن هستند هر گاه قبل از تاریخ ۱۳۵۳ از یک یا چند شخص بر اساس سود و سلم و گروی مقروض باشند، از تأدیه قروض و سود معاف شناخته می‌شوند.

ماده‌ی پنجم: دهقانانی که مالک ده جریب زمین درجه‌ی اول و یا معادل آن و یا کمتر از آن هستند، هر گاه در سال ۱۳۵۳ و یا بعد از آن از یک یا چند شخص بر اساس سود و سلم و گروی مقروض باشند، اصل پول قرضه را بدون پرداخت سود بعد از یک سال به شخص یا اشخاص قرضه دهنده در صورتی که سند قانونی موجود باشد، قرار ذیل مسترد نمایند:

- هر گاه سند قرضه مربوط به سال ۱۳۵۳ باشد، صرف بیست فیصد تمام قرضه بعد از یک سال در جریان سال دوم قابل تأدیه است.

- هر گاه سند قرضه مربوط به سال ۱۳۵۴ باشد، صرف چهل فیصد تمام قرضه بعد از یک سال در ظرف دو سال قابل تأدیه است.

- هر گاه سند قرضه مربوط به سال ۱۳۵۵ باشد، صرف شصت فیصد تمام قرضه بعد از یک سال در ظرف سه سال قابل تأدیه است.

انقلاب پیروزمند ثور که به اراده‌ی خلق ستم‌دیده کشور به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حاکمیت سیاسی طبقات استثمارگر خاتمه داد، بنیاد شکوهمند جامعه‌ی نوین و دموکراتیک افغانستان را پی‌ریزی کرد. دولت جمهوری افغانستان که تأمین رفاه و سعادت خلق کشور را وظیفه‌ی اساسی خود می‌داند، به تأسی از خطوط اساسی وظایف انقلابی خویش تأمین رفاه و آسایش دهقانان و رهایی آنان را از بار سنگین گروی و سود کمرشکن ملاکان و سودخواران در دستور روز قرار داده است. شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در جهت رهایی میلیون‌ها دهقان زحمتکش از یوغ استثمارگران ستمگر فرمان ذیل را صادر نمود:

ماده‌ی اول: شخصی که قبل از سال ۱۳۵۳ زمین زراعتی کسی را که مالک ده جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن و یا کمتر از آن است به گرو گرفته باشد، بعد از برداشت حاصل ایستاده‌ی زمین مذکور را بدون تحویل پول گروی به مالک اصلی آن مسترد نماید.

ماده‌ی دوم: شخصی که زمین زراعتی کسی را که مالک ده جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن یا کمتر از آن است در سال ۱۳۵۳ یا بعد از آن به گرو گرفته باشد بعد از برداشت حاصل ایستاده فوراً زمین را به مالک اصلی آن مسترد و بعد پول گروی را از نزد مالک زمین قرار آتی اخذ نماید:

- هرگاه سند قرضه مربوط به سال ۱۳۵۶ باشد، صرف هشتاد فیصد تمام قرضه بعد از یک سال در ظرف چهار سال قابل تأدیه است.
- هرگاه سند قرضه مربوط به سال ۱۳۵۷ باشد، صرف نود فیصد تمام قرضه بعد از یک سال در ظرف پنج سال قابل تأدیه است.

ماده‌ی ششم: اسناد گرو و قروض با تحقق احکام ماده‌ی اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم این فرمان باطل شناخته می‌شود.

ماده‌ی هفتم: این فرمان بعد از نشر در جریده رسمی نافذ می‌گردد.

ضمیمه‌ی شماره‌ی یک فرمان شماره‌ی ششم شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان

با صدور فرمان شماره‌ی (۶) دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در جهت تأمین رفاه و سعادت خلق کشور به خصوص دهقانان زحمتکش و شرافتمند و طیفه‌ی سنگینی بر دوش مقامات اداری محلی قرار گرفت. شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان به خاطر رفع مشکلات دهقانان به منظور تطبیق سالم فرمان شماره‌ی (۶)، این ضمیمه را به مقصد ایجاد کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی و تثبیت وظایف این کمیته صادر می‌نماید.

فصل اول

کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی، ولسوالی:

ماده‌ی اول: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی در هر ولسوالی تشکیل می‌شود.

ماده‌ی دوم: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی می‌تواند کمیته‌های حل مشکلات دهقانی فرعی را در مناطق مربوط خود ایجاد و از آن استفاده‌ی مشورتی نماید.

ماده‌ی سوم: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی می‌تواند به منظوری کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولایت، مناطقی را که از ساحه‌ی کارش دور باشد به کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی مجاور بسپارد.

ماده‌ی چهارم: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی در نزد کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولایت مسئول می‌باشد و تحت نظر آن ایفای وظیفه می‌کند.

ماده‌ی پنجم: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی متشکل است از:

- ولسوال به حیث رئیس؛

- مأمور املاک به حیث عضو؛

- نماینده‌ی ثارنوالی به حیث عضو؛

- نمایندگان دهقانان به حیث عضو (دو نفر)؛

- نماینده‌ی تعلیم و تربیه به حیث عضو؛

- نماینده‌ی زراعت به حیث عضو؛

فصل دوم

وظایف کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی

ماده‌ی ششم: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی وظایف ذیل را انجام می‌دهد:

- حل عادلانه‌ی منازعات ملاکان و دهقانان و فیصله‌ی استرداد زمین‌گرو شده‌ی مورد منازعه.

- تثبیت ساحه‌ی مالکیت زمین به اساس دفتر ساحه‌ی مالکیت زمین، به اساس دفتر ثبت مالیه‌ی

مترقی و اسناد مدار حکم و در صورت لزوم، تعیین ساحه‌ی زمین‌داری از طرف کمیته‌ی حل مشکلات

دهقانی ولسوالی.

- تثبیت حاصل ایستاده و فیصله‌ی استرداد زمین به مالک آن طبق ماده‌ی (۱ و ۲) فرمان شماره‌ی

(۶).

- مطالعه‌ی اسناد گروهی و سود و تثبیت تاریخ و صحت آن‌ها.

- تشخیص دهقانان بی‌زمین و مزدور بی‌زمین.

- مطالعه‌ی اسناد قروض و تفکیک قروض حسنه از قروض بر اساس گروهی و سود و اصدار حکم.

ماده‌ی هفتم: هرگاه فیصله‌ی کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی در مورد منازعات دهقانان

با ملاکان و نیز در مورد منازعات دهاقین میان خودشان از طرف جانبین و یا از طرف یک جانب دعوا غیر

عادلانه دانسته شود به کمیته‌ی حل مشکلات و لایح رجعت داده می‌شود.

ماده‌ی هشتم: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی، سا و اشخاص مستحق اخذ قروض از

بانک انکشاف زراعتی را جهت خرید کود کیمیاوی، تخم اصلاح شده، مواد کیمیاوی ضد آفات نباتی و

حیوانی، ماشین آلات و اصلاح زمین و سایر خدمات زراعتی تثبیت و تشخیص می‌کند.

فصل سوم

ماده‌ی نهم: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی و لایح متشکل است از:

- والی به حیث رئیس؛

- مستوفی به حیث عضو؛

- مدیر عمومی املاک به حیث عضو؛

- مدیر عمومی زراعت به حیث عضو؛

- نماینده‌ی ثارنوالی به حیث عضو؛

- مدیر تعلیم و تربیه به حیث عضو؛

- نمایندگان دهقانان به حیث عضو (سه نفر).

ماده‌ی دهم: کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی و لایح، آن عده از فیصله‌های کمیته‌ی حل مشکلات

دهقانی ولسوالی را که طرف قناعت یکی از جانبین نباشد، مورد غور و تجدید نظر قرار می‌دهد و صلاحیت

دارد هر فیصله را مورد تأیید و یا تردید قرار دهد و در مورد، فیصله‌ی عادلانه صادر نماید.

ماده‌ی یازدهم: هرگاه کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی موضوعی را حل و فصل کرده

نتواند، آن را به کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی و لایح رجعت داده و کمیته‌ی و لایح، در مورد فیصله‌ی

عادلانه صادر می‌کند.

ماده‌ی دوازدهم: در ساحه‌ی مرکز و لایح برای حل منازعات دهقانی کمیته‌ی فرعی به صلاحیت

کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی توسط کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی و لایح تشکیل شده

می‌تواند.

ماده‌ی سیزدهم: فیصله‌ی کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی و لایح قطعی و نهایی می‌باشد.

ماده‌ی چهاردهم: این ضمیمه بعد از نشر در جریده‌ی رسمی نافذ می‌گردد.

ازدواج قانونی شخص دیگر شود.

ماده‌ی پنجم: نامزدی و ازدواج برای زن قبل از تکمیل سن (۱۶) و برای مرد قبل از تکمیل سن (۱۸) جواز ندارد.

ماده‌ی ششم:

- متخلف از احکام این فرمان حسب احوال به حبس از شش ماه الی سه سال محکوم می‌گردد.

- پول نقد یا جنسی که خلاف احکام این فرمان اخذ شده مصادره می‌گردد.

ماده‌ی هفتم: این فرمان بعد از نشر در جریده‌ی رسمی نافذ می‌گردد.

فرمان شماره‌ی هفتم درباره‌ی مهر و مصارف عروسی

این فرمان به منظور تطبیق ماده‌ی (۱۲) خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در جهت تأمین تساوی حقوق زن با مرد در زمینه‌ی حقوق مدنی و از بین بردن مناسبات غیر عادلانه‌ی پدرسالاری-فئودالی بین زن و شوهر و به خاطر استحکام هرچه بیشتر روابط حسنه‌ی خانوادگی صادر می‌گردد.

ماده‌ی اول:

- هیچ شخص نمی‌تواند دختری را در بدل پول نقد و یا جنس به نامزدی و نکاح کسی بدهد.

- هیچ شخص نمی‌تواند به هنگام عروسی داماد را به پرداخت پول نقد یا جنس به نام طویانه، ولور یا مصارف دیگر مجبور نماید.

ماده‌ی دوم: هیچ شخص نمی‌تواند به نام عیدی، نوروزی، براتی و امثال آن داماد یا ولی او را به تهیه‌ی لباس و هدایا برای دختر و فامیل او مجبور نماید.

ماده‌ی سوم: دختری یا ولی او نمی‌تواند پول نقد یا جنس را به نام مهر بیش از ده درهم شرعی که مطابق نرخ نقره در بانک از سه صد افغانی تجاوز نمی‌کند اخذ نماید.

ماده‌ی چهارم: نامزدی و ازدواج به رضایت کامل طرفین صورت می‌گیرد بنابراین:

- هیچ شخص نمی‌تواند به ازدواج اجباری اقدام نماید.

- هیچ شخص نمی‌تواند به علت قرابت یا رابطه‌ی قبیلوی مانع ازدواج آزادانه‌ی بیوه گردد یا او را جبراً نکاح کند.

- هیچ شخص نمی‌تواند به سبب نامزدی تحمل مصارف نامزدی و یا با استفاده از جبر و اکراه مانع

- دهقان بی زمین: کسی است که از خود زمین نداشته به اساس موافقه‌ی قبلی قانونی یا عرف محل مستقیماً به کشت و کار زمین شخص دیگری می‌پردازد.

- دهقان کم زمین: شخصی است که مستقیماً به کشت و کار زراعتی پرداخته و مالک کمتر از پنج جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن باشد.

- کارگر زراعتی: شخصی است که مالک زمین نبود و کارهای زراعتی یا کارهای معین دیگری را روی زمین مالک به اساس موافقه‌ی قانونی یا عرف محل در مقابل مزد نقد یا جنس معین انجام می‌دهد.

- مالک: شخصی است که به اساس اسناد معتبر قانونی در زمین خویش تصرف مالکانه داشته باشد.

- کوچی بی بضاعت: کوچی ای است که جز مزدوری یا چوبانی منبع عاید دیگری نداشته باشد.

- قطعه: زمینی است که در تصرف یا ملکیت یک شخص یا اشخاص به طور مشترک قرار داشته طوری که آن را ملکیت اشخاص دیگر یا دولت، دریا، جوی، راه عام، کوه، تپه و اراضی بایر احاطه کرده باشد. زمین باغی و یا تاکی ولو که جزء یک قطعه زمین مالک باشد، به شکل قطعه علی حده و قسمت غیر تاکی و یا غیر باغی آن قطعه‌ی علی حده شمرده می‌شود.

- ساحه‌ی زمین داری: مشتمل بر یک یا چند قطعه زمینی است که قسمی یا کلاً در تصرف مالکانه‌ی یک شخص قرار داشته به شکل یک قطعه و یا چند قطعه در یک یا چند قریه یا چند ولسوالی یا چند ولایت واقع می‌باشد.

- اضافه جریبی: قسمتی از ساحه‌ی زمین داری شخص است که به رؤیت اسناد مدار حکم، اضافه از استحقاق وی تثبیت می‌گردد.

ماده‌ی سوم: هیچ خانوار نمی‌تواند بیش از سی جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن را در تصرف خود داشته باشد.

ماده‌ی چهارم: هیچ شخص نمی‌تواند زمین مازاد نصاب (بیش از سی جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن) زمین اضافه جریبی و زمینی را که طبق احکام این فرمان توزیع می‌گردد، به گروهی و اجاره بدهد و یا به فروش برساند.

فصل دوم

تنظیم آبیاری

ماده‌ی پنجم: به مقصد استفاده‌ی مؤثر و اعظمی از منافع آبیاری در زراعت، توزیع آب طور عادلانه صورت می‌گیرد.

ماده‌ی ششم: ظرفیت جریان عادی سالانه آب جوی یا منبع دیگر آبیاری از طرف وزارت آب و برق

فرمان شماره‌ی هشتم شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان درباره‌ی زمین

فصل اول

ماده‌ی اول: این فرمان به تأسی از مرام حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اهداف والای انقلاب کبیر ثور، به خاطر تحقق بخشیدن به احکام مواد اول و دوم خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان و برآورده شدن مقاصد ذیل صادر می‌گردد:

- امحای مناسبات فتوئدالی و ماقبل فتوئدالی از نظام اجتماعی، اقتصادی کشور؛

- تعمیم، تحکیم و تعمیق اتحاد طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی دهقان به منظور نیرومندی هر چه بیشتر وحدت خلق افغانستان در جهت اعمار جامعه‌ی بدون طبقات متخاصم و فارغ از هر نوع استثمار فرد از فرد؛

- بلند بردن حجم تولیدات زراعتی به منظور تهیه‌ی غذای کافی و متنوع به خلق، تهیه‌ی مواد خام برای صادرات زراعتی و صنایع رشدیابنده‌ی کشور.

ماده‌ی دوم: اصطلاحات آتی در این فرمان معانی ذیل را دارد:

- خانوار: مشتمل است بر شوهر، زن و فرزندان که سن هجده سالگی را تکمیل نکرده و تحت تکفل یا ولایت مستقیم رئیس خانوار قرار داشته و در یک خانه بودباش داشته باشند. شخصی که ازدواج نکرده و سن هجده سالگی را تکمیل نموده باشد به منظور توزیع زمین، خانوار جداگانه محسوب می‌گردد.

و وزارت زراعت و اصلاحات ارضی تثبیت و مطابق آن حقاچه‌ی سالانه هر جریب زمین، عادلانه تعیین و توزیع می‌گردد.

ماده‌ی هفتم: اصلاح و ترمیم دهنه‌ها و سایر تأسیسات سیستم آبیاری به اساس عقد پروتوکل بین مؤسسه‌ی اصلاح سیستم آبیاری منطقه‌ی مربوطه و دهقانان یا کوپراتیف صورت می‌گیرد.
مصارف اصلاحات و ترمیمات از طرق قرضه‌ی بانک انکشاف زراعتی به اساس درخواست دهقانان یا کوپراتیف در شرایط مساعد پرداخته می‌شود.

فصل سوم

توزیع زمین

ماده‌ی هشتم: زمینی که طبق فرمان این احکام به مستحقین توزیع می‌گردد، قرار ذیل است:

- زمین مازاد نصاب و اضافه‌جریبی؛

- زمینی که به دولت اهدا می‌گردد؛

- زمین آل‌یحی و خاندان سلطنتی، زمین‌های دولتی و پروژه‌های آبیاری که برای تأسیس فارم دولتی مساعد نباشد.

ماده‌ی نهم: زمین اضافه‌جریبی و مازاد نصاب بدون پرداخت قیمت از طرف اداره‌ی اصلاحات ارضی تصرف می‌گردد.

ماده‌ی دهم: زمین به سه کتگوری و هفت درجه تقسیم گردیده به منظور تعدیل آن به درجه‌ی اول ضریب‌های ذیل رعایت می‌گردد:

کتگوری اول: (باغی تاکی و دو فصله آبی)

زمین درجه‌ی اول (باغی و تاکی آبی ضریب ۱/۰۰)

زمین درجه‌ی دوم (دو فصله آبی) ضریب ۰/۸۵

کتگوری دوم: (یک فصله آبی).

زمین درجه‌ی سوم (یک فصله آبی که پنجاه فیصد و بیش از آن سالانه کشت یا آبیاری می‌شود.)

ضریب ۰/۶۷

زمین درجه‌ی چهارم (یک فصله آبی که کمتر از پنجاه فیصد آن سالانه کشت یا آبیاری می‌شود.)

ضریب ۰/۴۰

کتگوری سوم للمی:

زمین درجه‌ی پنجم (زمین للمی یک بوره‌ای که سال در میان کشت می‌شود.) ضریب ۰/۲۰

زمین درجه‌ی ششم (زمین للمی دو بوره‌ای که دو سال در میان کشت می‌شود.) ضریب ۰/۱۰

ماده‌ی یازدهم: واحد مقیاس زمین جریب است که معادل (۲۰۰۰) مترمربع یا پنجم حصه‌ی یک هکتار می‌باشد. در سنجش یک ساحه‌ی زمین داری نیم جریب و کمتر از آن محاسبه نمی‌شود، ولی بیشتر از نیم جریب یک جریب دانسته می‌شود.

ماده‌ی دوازدهم: به هر نفر مستحق و خانوارش در یکی از درجات به اندازه‌ی ذیل به‌حیث یک نمره زمین به‌طور رایگان توزیع می‌گردد:

- باغی و تاکی درجه‌ی اول (۵) جریب؛

- دو فصله آبی درجه‌ی دوم (۶) جریب؛

- یک فصله آبی درجه‌ی سوم (۸) جریب؛

- یک فصله آبی درجه‌ی چهارم (۱۲) جریب؛

- للمی درجه‌ی پنجم (۲۵) جریب؛

- للمی درجه‌ی ششم (۳۳) جریب؛

- للمی درجه‌ی هفتم (۵۰) جریب.

به دهقان کم‌زمین به اندازه‌ی زمین توزیع می‌گردد که ساحه‌ی زمین داریش از پنج جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن تجاوز نکند.

ماده‌ی سیزدهم: یک نمره زمینی که مشتمل بر دو درجه زمین یا بیشتر باشد به اساس ضریب درجه‌ی مربوطه به پنج جریب زمین درجه‌ی اول تعدیل و به مستحقین توزیع می‌گردد.

ماده‌ی چهاردهم: به مستحق درجه‌ی اول بدون حکم قرعه زمین توزیع می‌شود. هرگاه نمرات زمینی که مستحقین بالای آن کار می‌کنند کافی نباشد در همان قریه یا ولسوالی نخست برای مستحقین درجه‌ی اول بر اساس قرعه زمین توزیع و تسلیم داده می‌شود.

ماده‌ی پانزدهم:

- با در نظر داشت حق تقدم نخست برای مستحقین درجه‌ی دوم سپس در حالی که نمرات زمین باقی بماند به مستحقیق درجه‌ی سوم بعداً به مستحقین درجه‌ی چهارم و در حال موجودیت نمرات قابل توزیع به مستحقین درجه‌ی پنجم و سپس به مستحقین درجه‌ی ششم به اساس حکم قرعه توزیع می‌شود.

- حق قدامت توزیع زمین در بین دهقانان کم‌زمین نظر به کوچکی ساحه‌ی زمین داری‌شان با پلوان شریک بودن‌شان با زمین قابل توزیع تثبیت می‌گردد.

ماده‌ی شانزدهم: قرعه‌کشی در محضر عام در حالی که اکثریت مستحقین حاضر باشند از طرف هیئت مؤظف صورت می‌گیرد.

نمره زمینی که به اسم مستحق اصابت می‌کند مطابق به طرز العمل معین به وی توزیع می‌گردد. ماده‌ی هفدهم: تأسیسات و تجهیزات مربوط به زمینی که مطابق احکام این فرمان تصرف و به مستحق یا کوپراتیف‌های زراعتی یا فارم‌های دولتی توزیع می‌گردد، از طریق بانک انکشاف زراعتی به قیمت عادلانه به اقساط ده ساله خریداری و به مستحقین کوپراتیف‌ها و فارم‌های دولتی به فروش می‌رسد.

بانک مذکور پول تأدیه شده را از مستحق یا کوپراتیف یا فارم دولتی در طول ده سال با شرایط مساعد دریافت می‌دارد.

ماده‌ی هجدهم: زمین فارم‌ها و مؤسسات دولتی تابع نصاب این فرمان نمی‌باشد.

ماده‌ی نوزدهم: هر خانوار یا هر عضو کوپراتیف می‌تواند الی سی جریب زمین معادل زمین درجه‌ی اول، زمین بایر را به موافقه‌ی اداره‌ی اصلاحات ارضی جدیداً آباد و صالح‌الزراعه سازد و مطابق نصاب در تصرف خود داشته باشد.

ماده‌ی بیستم: قطعات پراکنده یک ساحه‌ی زمین داری یا تجزیه شدن آن به قطعات کوچک که از موثریت کشت و کار دهقانان می‌کاهد، توسط مقررات جداگانه اصلاح کنترل، جلوگیری و تنظیم می‌شود. ماده‌ی بیست و یکم: حکومت مناطق اختصاصی انواع مختلف محصولات زراعتی، چراگاه‌ها و جنگلات را با در نظر داشت مؤثریت اقتصادی و شرایط محیطی طبق مقررات تثبیت می‌نماید.

ماده‌ی بیست و دوم: تاریخ توزیع زمین به مستحقین در مناطق مختلف کشور توسط فرامین جداگانه رئیس شورای انقلابی از طریق رادیو-تلویزیون و مطبوعات به اطلاع خلق کشور رسانیده می‌شود.

فصل چهارم

مستحق و وجاییش

ماده‌ی بیست و سوم: شخصی که واجد شرایط ذیل باشد مستحق زمین شناخته می‌شود:

- تابعیت افغانستان را داشته باشد؛

- سن (هجده) سالگی را تکمیل نموده باشد؛

- دهقان بی‌زمین و کم‌زمین، کارگر زراعتی یا کوچی بی‌بضاعت باشد؛

- عاید دیگر غیر از عاید دهقانی و مزدوری نداشته باشد؛

- تعهد نماید که خود یا با اعضای خانوارش به کشت و کار و آبادی زمین توزیع شده پرداخته و از آن

مواظبت نماید؛

- وارث زمین کدام شخص متوفی نبوده یا از آن کتباً صرف نظر نماید.

ماده‌ی بیست و چهارم: شخصی که دارای شرایط مندرج ماده‌ی (بیست و سوم) این فرمان باشد درجه‌ی قدامت به ترتیب ذیل تثبیت می‌گردد.

مستحق درجه‌ی اول:

- دهقان بی‌زمینی که بالای زمین قابل توزیع مصروف کشت و کار باشد.

- دهقان بی‌زمین و کم‌زمینی که زمین تحت کشت و کارش به منظور منافع عامه از طرف دولت تصرف شده باشد.

مستحق درجه‌ی دوم:

دهقان بی‌زمین و کارگر زراعتی قریه‌ای که زمین قابل توزیع در آن موجود باشد.

مستحق درجه‌ی سوم: دهقان کم‌زمین قریه‌ای که زمین مازاد قابل توزیع بعد از توزیع به مستحقین درجه‌ی اول و دوم در آن باقی مانده باشد.

مستحق درجه‌ی چهارم: دهقان بی‌زمین و لسوالی و کوچی‌ای که معمولاً یک قسمت سال را در ولسوالی‌ای که زمین قابل توزیع در آن موجود است، بودوباش داشته باشد.

مستحق درجه‌ی پنجم: دهقان بی‌زمین و کارگر زراعتی ولایتی که زمین قابل توزیع در آن ولایت موجود باشد.

مستحق درجه‌ی ششم: دهقان بی‌زمین یا کوچی سایر ولایات، در هر منطقه‌ای که زمین قابل توزیع موجود باشد.

ماده‌ی بیست و پنجم: مستحق دارای وجایب ذیل می‌باشد:

- در ظرف سه ماه از تاریخ صدور فرمان توزیع زمین در ولایت مربوطه فورمه‌ی استحقاق زمین را خانه‌پری نموده و به هیئت مؤظف تسلیم نماید.

- مشخصات زمینی را که بالای آن دهقانی می‌نماید با شهرت مکمل مالک به هیئت مؤظف معلومات دهد.

- به مجرد توزیع زمین، مستحق مکلف است زمین خود را تصرف نماید و در ظرف سه ماه به کشت و کار آن اقدام کند.

- با اداره‌ی مؤظف اصلاحات ارضی و کمیته‌ی حل مشکلات دهقانی ولسوالی مربوطه تماس مستقیم داشته باشد.

- در بلاک‌بندی و نمره‌بندی زمین قابل توزیع منطقه‌ی مربوطه عملاً سهم فعالانه بگیرد.

- قرضه‌ی بانک انکشاف زراعتی را مطابق به مقررات بانک در وقت و زمانش بپردازد.

- مالیات زمین را در وقت معین بپردازد.

فصل پنجم

تشکیلات

ماده‌ی بیست‌وششم: به منظور حل‌وفصل منازعات ناشی از تطبیق احکام این فرمان کمیته‌های خلقی اختصاصی به سوبه‌ی ولسوالی‌ها و کمیته‌های خلقی اختصاصی نهایی به سوبه‌ی ولایات تأسیس می‌گردد.

فیصله‌ی کمیته‌های خلقی اختصاصی ولایات مطابق احکام این فرمان و مقررات موضوعه نهایی و قطعی می‌باشد.

ماده‌ی بیست‌وهفتم: تشکیلات، وظایف، صلاحیت‌ها و مسؤولیت‌های کمیته‌های خلقی اختصاصی در تطبیق پروگرام اصلاحات ارضی به اساس مقررات تنظیم می‌گردد.

فصل ششم

تقسیم زمین موروثی

ماده‌ی بیست‌وهشتم: هرگاه متصرف فوت نماید اعضای خانوار او مکلفند زمین تحت تصرف وی را مطابق مقررات تحت زرع و بهره‌برداری قرار دهند.

- هرگاه اعضای خانوار صغار یا اناث باشند طوری که زمین را کشت‌وزرع کرده نتوانند، الی زمان قادر شدن یکی از اعضای خانوار به کشت‌وزرع می‌توانند زمین مربوط را به دهقانی یا اجاره بدهند.

ماده‌ی بیست‌ونهم:

- ساحه‌ی بیش از سی جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن که در ملکیت شخص متوفی باشد، مازاد نصاب شناخته باشد مجاز نیست درین صورت زمین مذکور را یکی از ورثه که مستقیماً کشت‌وکار می‌نماید تسلیم می‌گردد.

- ورثه می‌توانند زمین داخل نصاب زمین موروثی را طوری که سهم هر یک از ورثه کمتر از پنج جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن نگردد بین خود تقسیم نمایند.

- تقسیم زمین موروثی که پنج جریب زمین درجه‌ی اول یا معادل آن یا کمتر از آن باشد مجاز نیست درین صورت زمین مذکور به یکی از ورثه که مستقیماً کشت‌وکار می‌نماید تسلیم می‌گردد.

- هرگاه به یک یا چند نفر از ورثه به موجب حکم این ماده زمین نرسد در صورت استحقاق مطابق

احکام این فرمان زمین توزیع می‌گردد.

ماده‌ی سی‌ام: ورثه نمی‌توانند مازاد نصاب و اضافه جریبی زمین موروثی را بین خود تقسیم نمایند.^۱

۱. برای بررسی سیاست استالین در مسئله‌ی اصلاحات ارضی و اشتراکی‌سازی زمین کشاورزی رجوع کنید به:

درباره‌ی مسائل سیاست ارضی در اتحاد شوروی، ی استالین، نشر انترنتی: انتشارات حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۹

مسائل لنینیسم - فصل مسئله‌ی دهقانان، ی استالین، مسکو: اداره‌ی نشرات به زبان‌های خارجی، ۱۹۴۹

گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی به کنگره‌ی پانزدهم - نواخت تکامل کشاورزی ما، ی استالین، نشر انترنتی: انتشارات حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۷

لنین و مسئله‌ی سازش با دهقانان میانه‌حال، ی استالین، نشر انترنتی: انتشارات حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۷

گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی به کنگره‌ی چهاردهم - سه شعار لنین درباره‌ی دهقانان، ی استالین، نشر انترنتی:

انتشارات حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۷

چپ افغانی از بالا نظر می اندازند انگشت به دهان بمانند.

نسخه‌ی انترنتی کتاب ۸ صفحه کم دارد و در کل ۲۲۸ صفحه است. متأسفانه من به نسخه‌ی چاپی یا قدیمی کتاب که به صورت زیرزمینی در کابل و ولایات توزیع شده بود، دسترسی نداشتم. فهرست کتاب قرار ذیل است:

- پیش درآمد

فصل اول:

- مقدمه‌ی ظهور بورژوازی ملی

- پان‌اسلامیسم و تأثیر آن در افغانستان

فصل دوم

- دموکراسی امنی و پیدایش «طبقه» بورژوازی

- سقوط دموکراسی

- افغانستان نیمه‌مستعمره، نیمه‌فئودال - (بورژوازی کمپرادور)

- چگونگی حاکمیت قوم پشتون و مسئله‌ی پشتونستان

- روند اقتصادی تبدیل افغانستان به کشوری نیمه‌مستعمره، نیمه‌فئودال

الف: سرمایه‌های ربانی و تجارتي

ب: قروض خارجی و سکتور دولتی

ج: معادن و صنایع

- سرانجام

پیش درآمد با افشای سازوکار امپریالیسم، استعمار پیدا و پنهان کشورهای به اصطلاح جهان سوم به دست کشورهای سرمایه‌داری و غارت و بی‌چیز کردن کشورهای بی‌دفاع آغاز می‌شود. نکته‌ی قابل توجه درک نسبتاً عمیق گروه سرخا از معنا و گستردگی مفهوم امپریالیسم در قرن بیستم است. سرخا در ادامه می‌کوشد تا وضعیت دارایی‌های طبیعی، اقتصادی، استراتژیک و سیاسی افغانستان را تشریح کند تا خواننده بهتر بتواند رابطه و نسبت امپریالیسم جهان‌خوار را با کشوری که در نظر بسیاری از باشندگانش هیچ‌چیز برای غارت ندارد، درک کند. نکته‌ی درخور دیگر - که در کتاب یا سوسیالیسم یا توحش مفقود است - سنجش نسبت میان نامنی، جنگ و جدال‌های قومی با قبض و بسط بازار و گسترش سرمایه‌داری و تضعیف فئودالیسم در کشور است. در قطعاتی که دقیقاً مشخص نیست که سرخا در پی چه بوده، تناقض‌هایی نیز دیده می‌شود. مثلاً در جایی می‌نویسد که «تاریخ معاصر

چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان^۱

پس از ۷ ثور، به ویژه پس از آن‌که این کودتای خونین به ثمر نشست، عطش کودتا به جان مائوئیست‌ها نیز افتاد. البته عده‌ای چون اکرم یاری مخالف کودتای نظامی بودند و آن را خلاف اراده‌ی توده‌های مردم می‌دانستند. اما بسیاری از جمله انجینر عثمان، مجید کلکانی و حفیظ آهنگرپور (البته از درون زندان) و دکتر فیض احمد، در آن مقطع جنگ مسلحانه و کودتا را آخرین و قاطع‌ترین حرکت در برابر رژیم کودتایی می‌دیدند. البته مائوئیست‌ها تجربه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه را پیش از ۷ ثور نیز داشتند. حفیظ آهنگرپور - که خود یک نظامی بود - ماه‌ها در مقابل لشکر داوودخان در کوه‌های پامیر جنگید و سال‌ها در زندان جمهوری به‌سر برد تا این‌که به دست حزب دموکراتیک خلق افغانستان تیرباران شد. همچنین سازمان‌هایی بخش خلق‌های افغانستان (سرخا) پس از انشعاب از بدنه‌ی شعله، در کودتای سیدمیر احمدشاه علیه داوودخان مشارکت کرد. اما، این کودتا نیز با ناکامی روبه‌رو گشت. لاجرم گروه سرخا راهش را از سایر گروه‌ها جدا کرد و پس از چند سال حاشیه‌نشینی و البته نوشتن یکی از مهمترین آثار تاریخی - تحلیلی حوزه‌ی اندیشه و سیاست و اقتصاد کشور، تمامی اعضایش را به جوخه‌ی اعدام حفیظ‌الله امین سپرد و نیست و نابود شد.

کتاب چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان در نوع خودش یگانه و بی‌نظیر است. من علی‌رغم میل باطنی ام نتوانستم کتاب را در اینجا بگنجانم. اما می‌کوشم به اجمال مهمترین بخش‌ها و بحث‌های آن را ذکر کنم تا باشد آن بدخواهانی که با دهانی گشاده و لبخندی تمسخرآمیز به میراث

۱. چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان، سازمان‌های بخش خلق‌های افغانستان (سرخا)، نشر انترنتی: انتشارات محسن، ۱۳۹۱

افغانستان را در حقیقت می توان تاریخ سرکوب بورژوازی ملی دانست.»^۱ همچنین از «فئودالیسم ملی» نیز به طور ضمنی حمایت کرده و آن را همدوش و هم طراز خرده بورژوازی دانسته است. به نظر می رسد که نقد سازمان‌های بر سرخا به طور کل وارد است. سازمان‌های این گروه را متهم به همگرایی محافظه‌کارانه می‌کرد و بر این باور بود که نیت سرخا این است که تضاد و جنگ طبقاتی را به همگرایی کلیه‌ی طبقات - البته در صورت امکان - در جهت حذف مسالمت‌آمیز و تدریجی سرمایه‌داری قرار دهد.

کتاب چگونگی پیدایش و رشد سرمایه‌داری در افغانستان پس از افغانستان در مسیر تاریخ، تحلیل براننده‌ای از اختلاف طبقاتی در جامعه‌ی افغانی به دست داده است و چه بسا از لحاظ تحلیل ماتریالیستی از تاریخ، بر اثر غبار نیز از جحیت داشته باشد. با این که مثلاً امیر شیرعلی خان را روشنفکر می‌خواند، از سید جمال‌الدین افغانی و سیاست‌ها و اندیشه‌های متناقض و حتی متضادش دفاع می‌کند و امان‌الله شاه را به جایگاه فیلسوف شاه می‌کشاند، اما هنگامی که نگاهی ریزبینانه‌تر به نیمه‌ی اول قرن بیستم می‌اندازد، آمارهای گوناگون را کنار هم می‌گذارد تا نشان دهد که سیاست شرکت‌های انحصاری، بانک‌های حامی، اقتصاد مختلط و قرض و سود و فساد دولت‌ها چطور مردم را در سرایشی بیچارگی و گمراهی قرار داد. این کلیت مبحث فصل دوم کتاب سرخا را تشکیل می‌دهد. نکته‌ی پایانی، تأکید سرخا بر منابع و مآخذ بر تدوین چنین کتابی است. سرخا در جای جای کتاب علاوه بر آن که به منابعی که آمارها و استدلال‌هایش را از آن‌ها اخذ کرده اشاره می‌کند، هر بار پافشاری دارد که برخی از این آمارها دولتی و رسمی است - و بنابراین زیاد قابل اتکا نیست - و همچنین این که هنوز هم این آمارها و داده‌ها نیاز به گسترش و بازبینی دارد. در پایان کتاب نیز کل مآخذ کتابش را ذکر می‌کند. در دوره‌ای که بخشی از ادبیات چپ افغانستان حول اعلامیه‌های بی‌سروته، مقالات بی‌نام و نشان، دست‌نوشته‌های بی‌منبع و رها در باد و هزاران هزار دشنام‌نامه می‌چرخید، چنین کتابی با چنین اسلوبی کم‌نظیر بود.

همان‌طور که پیش از این گفتیم، سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما) به همراه سازمان‌های از شعله‌ان‌شعبا کرد. گفته می‌شود که ایده و تشکیلات ابتدایی ساما را توریالی طرح‌ریزی کرده بود. بعدها گروه دیگری به نام سازمان انقلابی و وطن‌پرستان واقعی (ساوو) از ساما انشعبا کرد. ساوو با چند گروه مارکسیستی دیگر پیوست و نام این سازمان به اتحاد مارکسیست - لنینیست‌های افغانستان (املا) تبدیل شد. آن‌ها برای مدتی نشریه‌ای مارکسیستی به نام جرعه نیز داشتند. مجید کلکانی که فروری‌گروهش را مشاهده کرد، چندی بعد با محفل انجینر عثمان که آن هم از بدنه‌ی شعله جدا شده بود، یکجا شد. از درون محفل انجینر عثمان نیز گروهی به رهبری میرویس و عزیز طغیان انشعبا کرد. مجید کلکانی که از این آشفتگی ناراضی بود، کم‌کم خود را از محفل شمالی نیز دور گرفت و سرانجام با افرادش به سازمان‌های به رهبری دکتر فیض احمد پیوست. بعد از یکجا شدن ساما با سازمان‌های، گروهی با عنوان بخش غر جستان ساما، از ساما انشعبا کردند. باید تذکر داد که در حال حاضر نیز دو گروه انشعبایی از سامای کهنه در اروپا اعلان حضور کرده‌اند: ساما ادامه‌دهندگان و مرکزیت ساما.

برخی بر آنند که دلیل عمده‌ی انشعبا‌بازی‌ها در تاریخ احزاب و سازمان‌های چپ مانوئیستی، ریشه‌ای بودن تفکر سوسیالیستی در بنیان این سازمان‌ها و پشتوانه و اختلاف نظری تک‌تک آن‌هاست و این تفاوت بارز آن‌ها از جریان‌های انحرافی خلق و پرچم است که بلافاصله پس از سقوط نجیب، به

کلی از صحنه‌ی سیاست و اجتماع افغانستان محو شدند. نخست این‌که اتفاقاً نبود پشتوانه‌ی فکری و نظری، بیشتر احزاب و سازمان‌های مائونیستی را به انحطاط کشانده بود و اگر قرار باشد در این خط در جست‌وجوی تفکری پویا و بالنده باشیم باز هم باید سراغ اکرم یاری را بگیریم. آگاهی سایر شعله‌ای‌ها حتی آن‌هایی که انشعاب نکردند، در حد یک کمونیست راست کیش حزبی بود/هست، نه کمونیستی که مدام می‌اندیشد و نظریه را از دل وضعیت بیرون کشیده و آن را با اصول مارکسیسم هم‌خوان می‌کند. دوم آن‌که مسئله‌ی انشعاب‌ها مکررتر و جنون‌آمیزتر از آنی بوده که بشود آن را صرفاً از سر سؤ تفاهم، اختلاف رأی، ناآگاهی یا تعهد و حفظ اصالت رفقا دانست. اغلب چپ‌های مائونیست و اکثر چپ‌های متمایل به شوروی تصور می‌کردند که به محض ورود به یک سازمان کمونیستی همان‌دم از انسان محروم و ناآگاه و عقب‌مانده‌ی جامعه‌ی افغانی، به یکی از پیروان مترقی مارکس و لنین بدل خواهند شد. اما رفتار و گفتار و آثار شماری از آن‌ها خلاف این را ثابت می‌سازد. اگر در کنار انشعاب کردن‌ها، به سبک و سیاق و جنس گفتار و روش استدلال این گروه‌ها نظر اندازیم و به نتایج اعمال‌شان نگاه کنیم، به این نکته پی خواهیم برد که مشکل فراتر از ناآگاهی و سؤ تفاهم و اختلاف بر سر تفسیر درست از مارکسیسم بوده است:

- عصبیت، زورگویی، گله‌واری، رهبرپرستی، خردگریزی و امتناع از تفکر در فعالین چپ افغانی شباهت‌های فراوانی با همین خلیقات در میان نیروهای جهادی دارد. رگه‌ها یا شاید ریشه‌های این ویژگی‌ها را بتوان در اصول نهفته در تربیت حزبی شناسایی کرد.

- حوزه‌ی نفوذ محدود و دعوای سر آنچه باقی مانده همانند شهرت و مشروعیت‌طلبی درون‌گروهی، این جریان‌ها را به ورطه‌ی دشنام‌ها، انتقام‌جویی‌ها و کین‌توزی‌های سرگردان و بی‌پایان کشاند. گفتار و رفتار نفرت‌برانگیز جریان‌های انشعابی نشان می‌دهد که در صورت به قدرت رسیدن، هیچ ضمانتی وجود نداشت/ندارد که چیزی همانند حکومت خلق و پرچم را شاهد نباشیم.

- ارائه‌ی تفسیری یک‌جانبه و صلب و سخت از مارکسیسم که در مقابل هر بازخوانی و نوشدگی‌ای موضع می‌گیرد و سریعاً بر آن مهر رویزبونیسم، واپس‌گرایی و یا امپریالیستی می‌زند. این تفسیر هرگز به خوانش‌های نو از چپ مجال نمی‌دهد و مثلاً قادر نیست از نویسندگان بورژوا یا غیر چپی برای تحلیل سازوکار سرمایه‌داری سود جوید و یا به نقدهای فمینیستی، همجنس‌خواهانه، روانکاوانه و محیط‌زیستی اجازه‌ی حضور و فعالیت را در فضای اندیشه‌ی چپ بدهد.

مجید کلکانی

حماسه است یا فاجعه؟^۱

گور خونین شهیدان به تو آواز دهد آتشی را که فروزان شده خاموش مکن
از پانزده سال به این سو، ماه عقرب سر آغاز حماسه‌ی خونین رستاخیز مردم آزاده‌ی ما را در برابر سلطه‌ی ننگین ارتجاع - استعمار در خاطر‌ها بیدار می‌کند تا درفش پیکاری را که با خون شهدای سوم عقرب گلگون شده بود، در پیشاپیش پویندگان راه آزادی و دموکراسی برافراشته نگه دارد. از آن پس پیکار نجات‌بخش مردم قهرمان ما، با پیمودن فرازونشیب‌های پی‌هم در اوج شورانگیزی قرار گرفت. موازی با آن تلاش تیهکارانه‌ی ارتجاع - استعمار، برای پاسداری نظام کهن و سرکوب رستاخیز شکست‌ناپذیر مردم مرز شناخته شده را پشت سر نهاد. اینک باز هم ماه عقرب با افشای شهادت هزاران هزار فرزند پاکباز این سرزمین، ترازنامه‌ی دردناک و در عین حال غرورانگیز تعارض خونین مردم دلیر ما را با ارتجاع - استعمار که این بار در نقاب سرخ خزیده است، با خود به سینه‌ی تاریخ می‌سپارد.

دو ماه پیش زندانبان و شکنجه‌گر و جلاد خلق، به شکرانه‌ی جانشینی استاد جنایتکار خود شعار «مصونیت، قانونیت و عدالت» را سر داد. بازخواست روزافزون و فشار انفجارآمیز مردم باعث شد که هیئتی به منظور بررسی احوال محبوسین تعیین گردد. بررسی احوال محبوسینی که در فراموشخانه‌ی استبداد و نیرنگ رژیم جلاد دفن شده بودند، تا کجا می‌توانست صادقانه باشد و نتایج آن چگونه می‌توانست اعلام گردد؟ زیرا هیئت بررسی احوال محبوسین منطقی‌اً چیز دیگری جز بررسی جنایات

۱. برگرفته از بایگانی اسناد جنبش انقلابی، نشر انترنتی: سال ۲۰۱۱ میلادی

زندانبان، شکنجه‌گر و جلاد خلق نمی‌توانست باشد. سرانجام انتظار تردیدآمیز به پایان رسید. وزارت «شکنجه و کشتار» به ناچار طومار بی‌پایان قربانیان خود را باز کرد. داغدیدگانی که ماه‌ها در دهانه‌ی لانه‌ی کفتار سراغ گمشدگان خود را می‌جستند، ثمره‌ی مزه‌ی مصونیت، قانونیت و عدالت را چشیدند. هیئت موظف «مصونیت» محبوسین را برای همیشه از رنج زندگی در سایه‌ی رژیم جلاد اعلام نمود، اما از «قانونیت و عدالتی» که این مصونیت را توجیه کند حرفی در میان نبود.

چنان‌که^۱ می‌دانیم، از نخستین شام منحوس فاجعه‌ی ثور تاکنون آدم‌ربایی جلادان روسی بی‌وقفه ادامه داشته و هجوم روس‌های رهنز و مزدوران خودفروخته‌ی آن کسی را بی‌داغ نگذاشته است. وقتی زندان پلچرخی از سیری ناپذیری آفریدگار خود می‌ترکید و قربانیان استعمار روس به کام سیه‌چال‌های نامعلوم سپرده می‌شدند^۲، سیلی از جویندگان - مرد و زن و پیر و کودک - از صبح تا شام، در گرمای سوزان و سرمای کشنده، با دل خونین و چشمان ملتمس در پشت دروازه‌ی زندان‌ها، مراکز جاسوسی و شکنجه‌گاه‌ها انتظار می‌کشیدند، با برچه تهدید می‌شدند، ناسزا می‌شنیدند و توشه‌ی فقیرانه‌ی خود را نذر گردن کشان چپاولگر رژیم می‌کردند تا نشانی از گمشدگان خود بیابند. پاسدار^۳ وحشی رژیم، سینه‌ی مادران، خواهران و همسران زندانیان را با برچه می‌شگافت و زندان‌ها را به تالاب خون زندانیان بی‌دفاع مبدل می‌نمود. در عین حال رژیم در برابر خبرنگاران خارجی ابلیس وار ادعا می‌کرد که از هزار و چند زندانی جنایی که آن هم در وضع خوب به‌سر می‌برند، بیش در اسارت ندارند.

اینک هیئت بررسی با اعلام لست شهدا نشان داد که زندانیان هزار نی بلکه هزارها و ده‌ها هزار بودند. زندانیان جانی نی بلکه قربانی جنایت شده‌اند. زندانیان در وضع خوب نه بلکه در کوره‌ی جانگداز وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها جان سپرده‌اند. هیئت بررسی صرفاً شهادت کسانی را اعلام می‌کند که اقارب‌شان با پافشاری تهدیدآمیز خواستار روشن شدن سرنوشت آن‌ها بود. ولی هیئت بررسی نمی‌گوید که این همه شهید بر مبنای کدام قانون، در کدام محکمه و به کیفر کدام جرم اعدام شده‌اند؟ هیئت بررسی نمی‌گوید که دست نابکار رژیمی که سنگ خلق را به سینه می‌کوبد؛ چرا، به خون این همه کارگر، دهقان، متعلم، محصل، معلم، دکتر، انجنیر، دستفروش، پادو، عسکر... آغشته است؟ هیئت بررسی نمی‌گوید که دام‌گستر و شکارچی و زندانبان و شکنجه‌گر و قاتل و گورکن و قاضی و مفتی و ثارنوال و بالاخره مسئول نهایی این همه شهید کیست و اجساد سوخته و مشبک و استخوان‌های شکسته‌ی آن‌ها اکنون در کجاست؟ نمی‌تواند بگوید، تا جنایات بی‌کران مشت‌ی جلاد میهن‌فروش پوشیده بماند. تا نقاب «قوماندان فاجعه‌ی ثور» پاره نگردد. تا پوزه‌ی خون‌آلود کفتار سوسیال امپریالیسم از پشت پرده آشکار نشود. تا آفتاب در نمد پنهان بماند!

به جای این همه هیئت بررسی، انگشت حسرت به دندان را می‌گزد که کار کار تره‌کی و اسد اگسا^۴ بود. کیش شخصیت بیداد می‌کرد. خردوانی بود و تجاوز بر جان و مال و ناموس مردم. و باز ناگفته می‌ماند که اگر «آموزگار کبیر»، «نابغه‌ی شرق»، «پدر روحانی»، «بنیانگذار حزب» و «روح حزب» چنین جانی سفاک بود، جسد مردار این روح پلید یعنی شاگردان و قبل از همه «شاگرد وفادار» او در مکتب غدر و جنایت و میهن‌فروشی چه چیزی را آموخته‌اند و آن آموخته‌ها را یک‌شبه چگونه می‌توانند از ذهن خود بشویند. «شاگرد وفاداری» که تیغ و خلعت جلاد را از دست تبهکار آموزگار ملت‌کش خود دریافت نموده و در نزاع بین چوچه‌سگان حزبی همیشه در سایه‌ی حمایت او خزیده بود، چگونه می‌تواند حساب خود را از حساب پیشوای سبکسر خود جدا کند؟ آن غرش‌های سبعانه‌ی «بزنید، دست بیاندازید و فیر کنید» را که بر کتیبه‌ی خارا این تاریخ ثبت شده است، چگونه می‌تواند از لوح روزگار محو کند؟

این درست است که چوچه‌سگان گرسنه چشم حزب کاری جز چریدن بر اجساد قربانیان ارباب خود نداشته‌اند و ندارند. این فرومایگان هیچگاه نقشی جز دم‌جنباندن در برابر سوسیال امپریالیسم جهان‌خوار و هارترین سگ زنجیری او نخواهند داشت. جرم برده‌ی زبان بریده، همان بردگی و مباحثات بر بردگی است. ولی برده‌ی بی‌وجدان و گستاخی که بارها و بارها مسئولیت تمام جنایات رژیم را بر عهده گرفته است، چگونه می‌تواند پس از شاشیدن بر روح پلید آموزگار خود اکنون خود را تبرئه کند؟ در آن هنگام که در پولیگون پلچرخی، در زندان‌ها، در اتاق‌های شکنجه و در شفاخانه‌ها تناب‌های دار تاب می‌خورد، مسلسل‌ها می‌خروشید، ابزارهای شکنجه‌ی برقی و مسموم کننده به کار می‌افتاد و غریو دادخواهی ستمدیدگان دل سنگ را آب می‌کرد، آیا «قوماندان فاجعه‌ی ثور» بر میخ و زنجیر لومری وزارت به خواب رفته بود و فقط آن‌گاه بیدار شد که توطئه‌ی قتل خود او به دست شرکای جرمش در دست اجرا بود؟

نی جلاد دلیر سوسیال امپریالیسم! تو نمی‌توانی نولت را به خاک بمالی و به چشم خلق خاک بپاشی. نام‌ننگین تو در تاریخ کشور ما به حیث سفاک‌ترین زندانبان خلق، شکنجه‌گر خلق و جلاد خلق ثبت شده است. امروز اگر تو بار سنگین جنایات را به دوش آن بت سرگینی سرنگون شده بار می‌کنی، فردا که ارباب سیه‌کارت دام شقاوت خود را در زیر ضربات خصم افکن مردم قهرمان ما از سرزمین آزاده‌ی ما برچینند، کوه‌واره فجایع خود را بر نعش مردار تو انبار می‌کند. هم‌اکنون ارباب غدرت به بهانه‌ی این که تو امکانات وسیع او را با شایستگی به کار نگرفته‌ای با تعهد کندن گور تو، طمع خام بردگان سفله‌ی دیگر خود را آب می‌دهد. با این حال تهدید سبکسرانه‌ی تو برای احضار سه دوره‌ی مکلفیت عسکری به زیر پرچم منحوس برادر کشی و اعلام دروغین انصراف داوطلبانه‌ی عساکر از اخذ ترخیص - در غزنه، بدخشان و نهرین - به دست‌وپازدن‌های فرعون در غرقاب تباهی شباهت دارد. تو به دستور ارباب جنایت‌پیشه‌ات، به

۱. مخفف د افغانستان د گتو د ساتلو اداره

۱. اصل: چنانچه

۲. اصل: پاسداران

نام طبقه‌ی کارگر، به نام مردم قهرمان ما و به نام آرمان‌گرایی زحمتکشان سراسر جهان وجدان بشریت را جریحه‌دار ساخته‌ای. مردم قهرمان افغانستان میهن‌فروشی تو را که به اندازه‌ی تبهکاری‌های اربابت بیکران است، بی‌کیفر نخواهند ماند. مردمی که این ظرفیت شگفت‌انگیز قربانی را دارند، مردمی که با پرداختن آگاهانه و داوطلبانه‌ی گرانتزین خون‌پهای آزادی معراج خیره‌کننده‌ی اراده‌ی رزمجویانه‌ی انقلابی را تمثیل می‌کنند، مردمی که مرگ خونین در میدان نبرد را بر یوغ بردگی اجنبی و تن‌دهی به ارادل میهن‌فروش شرافتمندانه تلقی می‌کنند، هیچ نیروی اهریمنی قادر به درهم شکستن آنان نیست. درود بی‌پایان بر شهدای راه آزادی! سپاس بی‌کران از مادرانی که چنین فرزندان قهرمانی را در دامن شیرپرور خود پرورده‌اند. مادری به هنگام اعلام لیست شهدا در خلال نفرین و سنگباران دزخیمان رژیم، قهرمانانه ندای راستین مردم را شعار داد که انتقام شهدا را از جلادان بگیرید! مادر! به دامان پاک قهرمان‌پرور تو، به سینه‌های گلگون فرزندان شهید تو، به سنگ‌های سرخ شهرها و روستاهای پامال شده‌ی تو و به فریاد خشم انتقام‌جوی تو سوگند یاد می‌کنیم که تا دامان میهن‌گرایی ما را از لوٹ استعمار و نجاست رژیم مزدوران پاک نسازیم، سلاح رزم خود را بر زمین ننهیم.

پیروزی‌باد اراده‌ی شکست‌ناپذیر مردم افغانستان!

یا مرگ یا آزادی!

مرگ بر سوسیال‌امپریالیسم جنایتکار روس!

مرگ بر رژیم میهن‌فروش و جلاد کودتا!

سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)

اعلامیه‌ی گروه انقلابی خلق‌های افغانستان

مجید مبارز جاودانه شد

شام یکشنبه همانند هر شام سوگوار در کشور ما و روزش همانند هر روزی که در آن توده‌های پیاخته‌ی ما در روستاها و شهرها و روشنفکران دختر و پسر ما در شهرها جان عزیزشان را زیر رگبار مسلسل‌های لشکر متجاوز روسی و مشت‌های اوباشان وطن‌فروش «پرچمی» و «خلقی» از دست می‌دادند و شامش چتر سیاهی از سوگ بر میهن ما پهن می‌شد، فضای آرام و سکوت کوچه‌های خلوت و اندوه‌بارش خانه‌های ماتم‌زده‌ای که از شهدای عزیزشان، از جوانان برومندشان، از دختران قهرمان و دل‌ورشان یاد می‌کنند و اشک می‌ریزند و اعضای هر خانواده‌ای شامگاهان در تفکر عمیق فرو می‌روند تا روزنه‌ی روشنی برای خشم، انتقام و بیکار تا به آخر خود بیابند.

باری شامی که صدای منحوس «کابل رادیو» این صدای مسکو، لیستی از ۱۱ اعدام شده را از «دادگاه برژنیف» صادر کرد. جالب این‌که ۱۰ تن آن جانیان وطن‌فروش «خلقی» یعنی کادرهای مهم «حزب دموکراتیک خلق» اند. حزبی که مؤسس اش جلادان تره‌کی و امین و جلاد پراشت‌ها و سیری‌ناپذیر، بیرک‌پلید هستند. حزبی که ارمانش کودتای ننگین و شوم هفت‌ثور با تمام جنایاتش و تجاوز لشکر ۱۵۰ هزار نفری روس به کشور ما می‌باشد. اعدام این ۱۰ تن به خاطر آن بود که دیگر نمی‌توانستند مورد استفاده‌ی روس‌ها قرار گیرند. چون روس‌ها به وسیله‌ی آن‌ها به قدر کافی آدم کشتند و روس‌ها اکنون از سگان تازه‌نفسش استفاده می‌بردند و سگان کهنه‌اش را در مسلخ غلامانش ترور می‌کنند. حساب این ۱۰ تن جداست و مناسبات یک باند آدم‌کش پلید با باند رسوای آدم‌کش دیگری است.

اما اعدام شده‌ی یازدهم آزادی‌خواه رزمنده‌ای بود و ضد باندهای «پرچم» و «خلق». آوردن نام شهید مجید در صف جنایتکاران پلید باند «خلق» توطئه‌ای است که همیشه ارتجاع هر رزمنده‌ای را زیر نام «جنایتکار»، «آشوبگر» و «وابسته» نابود کرده است. بارک‌الله، جنایتکاران معاصر دنیا که روی هیتلر را سفید کرده‌اند. جنایتکارانی که از ۷ ثور تا هم‌اکنون بیش از یک میلیون نفر از ملت ما را زیر بمباران نابود ساخته، بیش از ۱۰۰ هزار زندانی سیاسی را به جرم وطن‌دوستی شامگاهان در پولیگون پلچرخ‌ی به جوخه‌ی تیرباران بستند و حدود ۵/۱ میلیون نفر از هم‌میهنان ما را در کشورهای همسایه آواره ساختند و هزاران وطن‌خواه دیگر را به روسیه انتقال دادند و زمانی که در لب پرتگاه نیستی قرار گرفتند، لشکر بیش از ۱۰۰ هزار نفری روس کشور ما را اشغال نظامی نمود و جلاد جدیدی را بر تخت جلادی نشانند. لشکر متجاوز روس و جلاد ببرک آغاز کردند به سرکوب حیوانی و قتل عام مردم کتر و نورستان، غرنی و جاغوری، تمام قصبات جلال‌آباد، هرات و قندهار، ارزگان و بامیان، تخار و بدخشان... به سرکوب مسلحانه‌ی هوایی و زمینی تظاهرات کابل در سوم حوت، به کشتار علنی و بی‌شرمانه‌ی محصلان در پوهنتون و متعلمان مکاتب پرداختند. ده‌هاتن دختر و پسر نوری این سرزمین راجیغانه به قتل رساندند. بیش از ۱۰۰ نفر محصلان و متعلمان را به شهادت رساندند. ۲۵۰ [تن] دیگر را زخمی و به تعداد ۴ هزار نفرشان را زندانی نمودند که هم‌اکنون زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار دارند.

ببرک این مسئول قتل و قتال علنی، این اوباش و جلاد زمان، این حقیرتر از شاه شجاع، «دادگاه انقلابی» ایجاد کرده و مردم ما را به نام «جنایتکار» و «آشوبگر» اعدام می‌کند. این پلیدی‌ی شرم، این سگ بی‌اراده و حکومت‌دار بی‌اختیار و دراکولای زمان، همراه با اسدالله این جلاد خبیث تره‌کی و امین ترازوی «عدالت» را به دست گرفته‌اند. ملت ما چهره‌های پلیدی‌ببرک، اسدالله و تمامی «پرچمی‌ها» و «خلقی‌ها» را می‌شناسد و می‌فهمد که نوکران بی‌اختیار در صورت عدم وجود لشکر روس متجاوز، دو ساعت تحمل‌شان را ندارد. بناءً ملت ما با روس‌ها دست‌وپنجه‌نرم می‌کند و طی این نبرد سگان حقیرش را می‌روبد.

گروه انقلابی خلق‌های افغانستان، سازمان رزمنده‌ی راه استقلال و دموکراسی واقعی، از شهید مجید رهبر یکی از گروه‌های ضد رژیم که به دست جلادان کثیف «پرچمی» و «خلقی» به شهادت رسیده است، دفاع قاطع می‌نماید و چهره‌ی جنایتکاران واقعی را هرچه بیشتر افشاء می‌کند. ملت ما زنده است و هیچ قدرتی ملت ما را نابود نمی‌تواند. برعکس ملت ما نیروهای متجاوز را حتماً نابود می‌کند. مبارزات کمتر از دو سال ملت ما این درس را به روس‌ها و نوکرانش داده است.

نبرد ملت ما علی‌رغم عظمتش هنوز کمبودها و نیازهایی دارد که باید رفع گردد. رفقا! ملت ما به تشکل و سازماندهی سیاسی و نظامی مبارزات مسلحانه جاری‌شان نیاز دارد که پیش شرط موفقیت

در تشکل، بسیج و سازمان‌دادن مبارزات داغ ملت قهرمان ما، داشتن مشی علمی منطبق با اوضاع است. مشی‌ای که نتیجه‌ی شناخت علمی از تاریخ، فرهنگ، سنن و خصوصیات مبارزات کنونی ملت ما باشد. مشی‌ای که توانایی سازمان‌دادن مبارزات مردم را داشته، مشی‌ای که برای یک لحظه روشنفکر انقلابی را از توده‌ها جدا نسازد، مشی‌ای که راه خود را از هرگونه افکار واهی نسبت به نیروهای ذخیره‌ی روس منزه نگه دارد و آگاهی توده‌ها را از ماهیت و نقشه‌ی روس‌ها در مورد آن‌ها بالا ببرد. کاری که هم‌اکنون از اکثریت نیروهای سیاسی موجود ساخته نیست و نمی‌تواند ساخته باشد. این رسالت فقط به دوش حزب ستمکش‌ترین طبقه است که دارای مشی صحیح منطبق با اوضاع و خصوصیات جامعه و مردم باشد. فقط این حزب و چنین مشی‌ای قادر است که در این اوضاع بغرنج که سوسیال‌امپریالیسم شوروی در تلاش است با سازمان‌دادن نیروهای جدید مزدور و با... دیپلوماتیک مسیر اصلی انقلاب کشور ما را تغییر دهد، راه درست را تا به پیروزی قطعی، استقلال و دموکراسی واقعی به طرز روشن باز کند. افغانستان عزیز را زنده نگه دارد، رزمنده نگه دارد و از نفوذ ابرقدرت‌ها در امانش نگه دارد. بناءً نیاز مبرم است که حول مشی سیاسی صحیح متحد شویم. مرکزیت هدایت‌کننده‌ی انقلاب افغانستان را ایجاد کنیم و از مبارزات مسلحانه‌ی جاری توده‌ها اردوی توده‌ای ایجاد نموده، وسیع‌ترین جبهه‌ی متحد پی‌ریزی کرده و قدم‌به‌قدم جنگ توده‌ای طولانی را علیه سوسیال‌امپریالیسم جهان‌خوار روسیه به پیش بریم.

مبارزه‌ی ما زودفراجم نیست، عرصه‌اش شهرها نیست و جنگ روشنفکر انقلابی به طرز رویارویی در شهر با دشمن، ما را از وظایف اصلی باز می‌دارد. ولونتاریسم به نبرد کبیر ملت ما صدمه می‌زند. سنگرهای توده‌های بپا شده به روشنفکر انقلابی هدایتگر و سازمانده، استراتژ و تاکتیکسین نیاز دارد. در روستاها سنگرها را تحکیم ببخشیم و کمبود آن را از روشنفکر انقلابی برسانیم. در شهرها توده‌های مختلف را متشکل سازیم. از روستاها به طرف شهرها به جنگ درازمدت بپردازیم که طی آن به فرسایش دشمن و نابودی قدم‌به‌قدم آن منتج گردد.

رفقا! رفیق مجید همانند سایر انقلابیون رزمنده به دست جلادان پرچمی و خلقی جاودانه شد، حماسه شد. رفیق مجید به مقاومت‌گران حماسه‌آفرین ما پیوست. مقاومت و ایستادگی او در برابر دژخیم به درس‌های مقاومت‌گران روشنفکر انقلابی ما صفحه‌ی جدید دیگری ورق زد. رفقا! راه ریشه‌ای انتقام شهیدای ما، قهرمانان بی‌شمار ما در ترور چند عنصر پلیدی‌پرچمی و خلقی که منفرد از کتله‌ی توده‌ها صورت بگیرد نیست. اکنون ملت ما از هر دره و دشتی به ترور جمعی این عناصر پلیدی‌پرداخته‌اند. سیلاب خشم ملت ما هیچ عنصر وطن‌فروش را بی‌کیفر نمی‌گذارد و اما این سیلاب را باید هدایت کرد. جویبارها را با آن یکی ساخت و باریکه‌ها را به آن راه داد و این نیروی بنیان‌کن هستی سوسیال‌امپریالیسم متجاوز

و عروسکان رنگارنگش می‌باشد. و این راه مطلق پیروزی است. به خاطر ایجاد مرکز هدایت‌کننده‌ی انقلاب کشور ماحول مشی‌راستین علمی توده‌ای متحد شویم.

درود بر روان پاک شهید مجید

شهید قلب تاریخ است

جوزای ۵۹

بیانیه‌ی آناهیتا راتب‌زاد

حفیظ‌الله امین میر غضب سفاک

حفیظ‌الله امین این میر غضب سفاک و جنایتکار آدمکش که ترور و اختناق و سرکوب هرگونه نیروی مخالفی را به اسلوب اساسی حکومت‌داری مبدل کرده بود هر روز به تبهکاری تازه به تازه‌ای دست می‌زد، دسته‌دسته مخالفان رژیم خونین خود را به شکنجه‌گاه‌ها، زندان‌ها و کشتارگاه‌ها می‌فرستاد، امین خون‌آشام و رژیم خفقان و اختناق ده‌ها هزار انسان متشکل از مبارزان انقلابی، بهترین فرزندان حزب ما، فرزندان رنج و زحمت کارگران، دهقانان، روشنفکران و روحانیون شریف و مورد احترام مردم افغانستان را به شهادت رساند، این روح شیطانی حيله‌باز و دستگاه خونین وی علی‌الرغم انکارهای مکرر به بی‌رحمانه‌ترین شیوه‌های فاشیستی و با تکیه به وحشیانه‌ترین وسایل، هزارها انسان بی‌گناه را به گور خونین خواباند، به چوبه‌ی اعدام سپرد و سر به نیست کرد.

شواهدی در دست است که شادروان میراکبر خیبر عضو کمیته‌ی مرکزی حزب ما نیز در تباری با ارتجاع به وسیله‌ی باند آدمکش و تروریست‌های وحشی وی به شهادت رسیده است. ولی سرانجام این فرزند وفادار «سیا» که شیوه‌های ترور فاشیستی و آدمکشی پیگردها، تبهکاری‌ها، بیدادگری‌ها، غارت‌گری‌ها، هجوم‌های وحشیانه به مال، جان، ناموس و شرف مردم رنج‌دیده و نجیب افغانستان را برای برپا داشتن تحت ستمگری خود لازم می‌شمرد در برابر نیروی اتحاد و عزم انقلابی فرزندان دلیر این کشور که در دامان حزب پرافتخار ما پرورش یافته بودند، زبون و درمانده شد و به کیفر اعمال خود رسید. آری عصر ما دیگر دوران آن که بیدادگری‌ها و غارت‌گری‌ها بی‌کیفر بماند گذشته است.

چهارشنبه، ۱۲ جدی ۱۳۵۸

حزب و ارتش ۵۸۷

کدام «در شرایط کنونی وظیفه‌ی‌شان معمول داشتن سوسیالیسم» نیست. تلاش برای نزدیکی به برادر بزرگتر، سوسیالیسم را بر سر خلق و پرچم بار کرده بود و همان‌طور که کشتمند در کتابش بارها اعتراف کرده، سوسیالیسم به آن‌ها برچسب خورده بود؛ بی‌آن‌که آن‌ها قبولش داشته باشند.^۱ آن‌ها تا آنجا که متهم به کمونیست بودن نشده باشند، از مفاهیم، روابط، مناسبات و علوم مرتبط با مارکسیسم-لنینیسم بهره می‌برند. سطح و بستر مفاهیم، هم‌نشینی و جان‌شینی واژه‌ها را تغییر می‌دهند تا آنچه را که جامعه دوست دارد بشنود، بگویند. مثلاً در عوض این‌که گفته شود مارکسیسم نظریه‌ای علمی ست، کارمل در کتاب «به سوی جامعه‌ی نوین» ادعا می‌کند که «انقلاب ثور به صورت خودبه‌خودی نه بلکه بر مبنای تئوری علمی- انقلابی و مطابق به قانونمندی‌های عام انقلابات اجتماعی و تلفیق خلاقانه‌ی این قانونمندی‌ها با خصوصیات جامعه‌ی ما به وسیله‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان به پیروزی رسید.»^۲ یا پوهنمل دکتر میر عبدالقادر ابهر در مقاله‌ای به نام «اکتوبر و ثور» که برای نشریه‌ی علمی دانشگاه کابل نوشته بود، کوشید تا سرانجام از لحاظ علمی انقلاب توده‌ای اکتوبر را به کودتای ۷ ثور وصله زند.^۳ و یا سلیمان لایق که چندی بعد با رساله‌ای درخشان کوشید به طور ضمنی، پیوند میان آنچه که در چپ به عنوان «کمون» شناخته می‌شود با آنچه که در فرهنگ قبیله‌ای به عنوان تیره و طایفه شناخته می‌شود، آشکار سازد.^۴ این کار سخت و حتی غیر ممکن می‌نمود؛ با این حال لایق در دورانی می‌زیست که تباریابی برای ایدئولوژی حاکم و از آن خودسازی آن یک امر روشنفکرانه و حتمی به نظر می‌رسید؛ به ویژه آن‌گاه که وزیر اقوام و قبایل دولت وقت باشی و قرار باشد که در سمپوزیم کمیسیون مشترک تاریخ‌دانان افغان- شوروی سخنرانی کنی.

به هر حال کارمل پس از رسیدن به قدرت دستور داد تا چهره‌ی شهر را تغییر دهند و رنگ سرخ را از درودیوار پاک کنند.^۵ شورای انقلابی نیز طی جلسه‌ای در ۲۵ حمل ۱۳۵۹ مسوده‌ی قانون اساسی

۱. غوربندی نیز که دشمن سرسخت پرچم و مدافع خلق بود، در کتابش چنین می‌نویسد: «قسمت بزرگ اعضای کنگره به آموزش کمونیستی آشنایی نداشتند و کسانی که تازه به حزب جذب می‌شدند، آن‌هایی نبودند که بنا بر عقیده و پیوند فکری به طور آگاهانه شامل صفوف حزب گردند و مبارزه‌ی متشکل را وسیله‌ی مؤثر تطبیق اهداف خود بدانند بلکه آن‌هایی بودند که توسط افراد، بنا بر داشتن اشتراک قومی، زبانی، سمتی و محلی جلب گردیده و در کورس‌های حزبی سوسیالیسم را فرا گرفته و به تدریج وابستگی ایدئولوژیک پیدا می‌کردند... گذشته از آن، از آنجایی که افغانستان یک جامعه‌ی سنتی و عمیقاً مذهبی بود و در آنجا کمونیست را مرادف بی‌دینی می‌پنداشتند، کوشش می‌شد تا حزب و اعضای آن به این نام شناخته نشوند و چه بسا که اکثر اعضای برجسته‌ی حزب واقعاً کمونیست نبودند.»

نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عبدالقدوس غوربندی، نشر انترتی: ۱۳۷۹، صص ۴۷ و ۴۸

۲. به سوی جامعه‌ی نوین، بیرک کارمل، کابل: مؤسسه‌ی نشراتی ح.د.خ، ۱۳۶۳، ص ۱۷

۳. رک: نشریه‌ی علم در خدمت مردم، کابل: نشر پوهنتون کابل، ۱۳۶۱، صص ۱۵ و ۱۶

۴. رک: مختصری درباره‌ی قبایل پشتون، سلیمان لایق، کابل: آکادمی علوم جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان، ۱۳۶۵

۵. مجله‌ی ژوندون، کابل: ریاست اطلاعات و کلتور، سال ۳۲، شماره‌ی ۶ و ۷، ۱۳۵۹، ص ۱۱

بحران مشروعیت

بیرک کارمل روزگار پس از ۶ جدی ۱۳۵۸ را «مرحله‌ی نوین انقلاب ثور» و تجاوز شوروی به افغانستان را «همکاری برادر بزرگ با برادر کوچک» و «ورود قوای معدود نظامی کشور دوست برای مساعدت به انقلاب ثور» نام نهاد. او تره‌کی را رفیق انقلابی خواند و امین را جاسوس سی.آی. ای برای نفوذ به افغانستان و اضمحلال نیروی انقلابی معرفی کرد.^۱ در بیانیه‌اش در همان ۶ جدی اظهار داشت: «در حالی که وظیفه‌ی مستقیم ما در شرایط کنونی معمول داشتن سوسیالیسم نیست، دولت جدید جمهوری دموکراتیک افغانستان وظیفه‌ی تاریخی- ملی خود می‌داند که پایه‌های مترقی اجتماعی و سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، این دستاورد بزرگ انقلاب ثور را بسط و توسعه و استحکام بخشد، انقلاب ملی و دموکراتیک ضدفئودالی و ضدامپریالیستی و ضدکمپرادوری را به پیروزی نهایی برساند...»^۲ از همان ابتدا هم مشخص بود که نه تره‌کی، نه امین و نه هم کارمل هیچ

۱. «امین در طول ۴ سال تحصیل در کالج معلمان دانشگاه کلمبیا در ۱۹۶۳، رئیس انجمن محصلان افغانستان شد. بعدها و در پی انتشار مقاله‌ای در نشریه‌ی «رامپارتس» آشکار شد که انجمن از سال ۱۳۴۰/۱۹۶۱، کمک‌های مالی از «دوستان آمریکایی خاورمیانه» تحت حمایت سیا دریافت داشته است. بدین ترتیب، امین در معرض اتهام داشتن رابطه با سیا قرار گرفت. امین با مراجعت به افغانستان در ۱۹۶۵ رئیس دارالمعلمین مرکزی شد که سرمایه‌های اصلی خود را از یک پروژه‌ی کمک‌رسانی ایالات متحده به سرپرستی کالج معلمان دریافت می‌کرد. لوئیس دوپری کارشناس متأخر آمریکایی که در همان زمان در کابل زندگی می‌کرد، خاطرنشان ساخت که پروژه‌ی کمک‌رسانی دانشگاه کلمبیا پوششی برای فعالیت چندین عامل سیا به وجود می‌آورد. وی گفت: «امین آن‌ها را به خوبی می‌شناخت. او پول آمریکایی را برای مؤسسه‌اش دریافت کرد. آنگاه در پشت صحنه، زبده‌ترین معلمان را برای حزب کمونیست برگزید. اما شما می‌توانید تصور کنید که روس‌ها چگونه به قضیه نگاه می‌کردند.»

پشت پرده‌ی افغانستان، دیه‌گو کوردووز و سلینگ اس هاریسون، ترجمه‌ی اسدالله شقایب، تهران: الهدی، ۱۳۷۹، ص ۲۰

۲. مجله‌ی ژوندون، کابل: ریاست اطلاعات و کلتور، سال ۳۱، شماره‌ی ۳۹ تا ۴۶، ۱۳۵۸، ص ۲

حکومت - که به نام «اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان»^۱ یاد می‌شد - را تصویب و تأیید کرد. بر اساس این قانون، رنگ و نشان پرچم تغییر خورد و در ماده‌ی دوم فصل اول، دولت به طور واضح تشریح شد و هیچ حرفی از دیکتاتوری پرولتاریا و یا چیزهایی از این دست به میان نیامد: «دولت برای رفاه و سعادت مردم خدمت نموده، زندگی صلح‌آمیز، مصون و آرام، رشد همه‌جانبه‌ی افراد، حفظ حقوق، ملکیت، حیثیت، رسوم و عنعنات ملی ایشان را تأمین می‌کند. در جمهوری دموکراتیک افغانستان قدرت دولتی متعلق به زحمتکشان شهر و ده می‌باشد و توسط ارگان‌های کاملاً دولتی و محلی که از طریق دموکراتیک تأسیس می‌شود عملی می‌گردد.»^۲ در ماده‌ی سوم فصل اول، تشکیل جبهه‌ی ملی پدر وطن را پیش‌بینی می‌شود: «قدرت زحمتکشان در جمهوری دموکراتیک افغانستان متکی به جبهه‌ی وسیع ملی پدر وطن است که کلیه‌ی کارگران، دهقانان، کسبه‌کاران، کوچیان، روشنفکران، زنان، جوانان و نمایندگان تمام ملیت‌ها و اقوام، کلیه‌ی نیروهای مترقی، دموکراتیک و وطن‌پرست و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی کشور را تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان به اساس برنامه‌ی عمومی اعمار جامعه‌ی نوین، آزاد و دموکراتیک متحد می‌سازد.» در ماده‌ی چهارم فصل اول تعریف حزب دموکراتیک خلق افغانستان گنجانده می‌شود: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان حزب طبقه‌ی کارگر و تمام زحمتکشان کشور، نیروی رهبری کننده و سوق‌دهنده‌ی جامعه و دولت بوده، بیانگر اراده و منافع کارگران، دهقانان، روشنفکران، تمام زحمتکشان، نیروهای ملی و دموکراتیک و مدافع ثابت قدم منافع واقعی تمام خلق‌های ساکن وطن واحد افغانستان می‌باشد.» در ماده‌ی نهم فصل اول از ریش‌سفیدان تمجید می‌کند: «دولت نقش وطن‌پرستانه‌ی سران و ریش‌سفیدان و تمام اعضای قبایل کشور را که در نواحی خود صلح، برادری و آرامی را تأمین و از سرحدات جمهوری دموکراتیک افغانستان دفاع می‌کنند، پشتیبانی به عمل می‌آورد و در تعمیم مؤثر این فعالیت نجیبانه مساعدت همه‌جانبه را به آنان مبذول می‌دارد.» در ماده‌ی یازدهم فصل اول همکاری با شوروی را یک امر حتمی می‌داند: «جمهوری دموکراتیک افغانستان دوستی و همکاری همه‌جانبه‌ی عنعنوی

خود را با اتحاد شوروی و همکاری و مناسبات دوستی را با سایر ممالک اتحاد سوسیالیستی بر اصل همبستگی انترناسیونالیستی توسعه و استحکام می‌بخشد.» در ماده‌ی هفدهم فصل اول همزمان از ملکیت عامه و خصوصی دفاع می‌کند: «در جمهوری دموکراتیک افغانستان ملکیت به اشکال دولتی (ملکیت عامه‌ی مردم)، کوپراتیفی، خصوصی و ملکیت شخصی وجود دارد. دولت تمام اشکال ملکیت قانونی را حفظ و دفاع می‌کند.» باز به طور مشخص در ماده‌ی نوزدهم از ملکیت دهقانان حمایت می‌کند: «دولت ملکیت دهقانان و سایر زمین‌داران را بر زمین مطابق به احکام قانون محترم شمرده و تضمین می‌کند.» و در ماده‌ی بیست و دوم فصل اول به طور مشخص از ملکیت خصوصی حمایت می‌کند: «دولت ملکیت خصوصی را مطابق به قانون حفظ و حمایت می‌کند. استفاده از ملکیت خصوصی علیه منافع جامعه و مردم مجاز نیست. دولت ملکیت شخصی اتباع را که از طریق مجاز به دست آمده تضمین می‌کند. قانون حق وراثت ملکیت خصوصی و شخصی را تعیین و تضمین می‌کند. استملاک ملکیت خصوصی در بدل تأدیه‌ی قیمت مطابق به عدالت اجتماعی و قانون مجاز است.» در ماده‌ی بیست و ششم فصل اول حفاظت از نهاد خانواده را یک اصل می‌داند: «خانواده، مادر و طفل تحت حمایت خاص دولت قرار می‌گیرد. دولت در مورد صحت مادر و طفل توجه خاصی مبذول می‌دارد و جهت ایجاد شرایط وسیع برای زن در تحصیل، کسب مسلک و تدارک کار، تدابیر لازم اتخاذ می‌نماید. ارگان‌های دولتی، سازمان‌های اجتماعی و مکاتب مؤظفند در تربیه‌ی اطفال خانواده‌ها کمک کنند.» و سرانجام در ماده‌ی سی و پنجم فصل سوم، لویه جرگه را به عنوان عالی‌ترین ارگان قدرت دولتی معرفی می‌کند: «لویه جرگه (شورای عالی) عالی‌ترین ارگان قدرت دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان می‌باشد. ترکیب لویه جرگه، طرز و ترتیب کاملاً دموکراتیک انتخاب نمایندگان خلق‌های افغانستان و همچنین تشکیل، صلاحیت و ترتیب فعالیت آن توسط قانون تنظیم می‌گردد.»

بدین ترتیب کشور و دولت صاحب قانون اساسی شد. اما این کافی نبود. دو نهاد حزب و ارتش به اندازه‌ی قانون اساسی مهم و پایه‌ای بودند. دولت بسیار کوشید تا این دو نهاد را به هم نزدیک سازد؛ تا آنجا که حتی دستگاه دولت به نوعی در این دو نهاد تجزیه و منحل شد. دو نهاد رابط یعنی خاد و ثارندوی نیز همزمان هم وجهه‌ی امنیتی و هم وجهه‌ی سیاسی - حزبی داشته و در همه‌جا حضور داشتند. به استثنای کارمندان دون‌پایه‌ی دولتی، تقریباً همه‌ی اعضای دولت عضو حزب بوده و با یکی از این نهادهای امنیتی در ارتباط بودند. این ارتباط کاملاً جدا از رابطه‌ی عمیق و تنگاتنگ سازمان‌های اجتماعی، گروه‌های فرهنگی و دانش‌آموزان، دانشجویان و استادان دانشگاه با نیروی ثارندوی بود. بی‌جهت نبود که کارمل در جمع فعالان حزبی قوای مسلح می‌گوید که «خاد و ثارندوی در مبارزه

۱. اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۵۹، نمبر مسلسل ۴۵۰

۲. همین اصل برای برانگیختن تناقض‌های فکری آن عده از خلقی با پرچمی‌هایی که خود را وفادار به کیش لنین و به‌ویژه لنینیسم می‌دانستند، کافی بود. لنین در کتاب «دولت و انقلاب» درباره‌ی دولت چنین می‌گوید: «هر دولتی نیروی خاص برای سرکوب طبقه‌ی ستمکش است. لذا هیچ دولتی نه آزاد است و نه خلقی» و «پرولتاریا دولت لازم دارد. این کلمات را همه‌ی اپورتونیست‌ها، سوسیال‌شوئیست‌ها و کائوتسکیست‌ها تکرار می‌کنند و اطمینان می‌دهند که آموزش مارکس چنین است، ولی فراموش می‌کنند این نکته را اضافه نمایند که اولاً، بنا به گفته‌ی مارکس، پرولتاریا فقط دولتی لازم دارد که زوال‌یابنده باشد... و ثانیاً زحمتکشان به دولت یعنی پرولتاریایی که به صورت طبقه‌ی حاکمه متشکل شده است نیازمندند.»

دولت و انقلاب: آموزش مارکسیسم درباره‌ی دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب، و.ا. لنین، ترجمه‌ی محمد پورهرمزان، بازنشر کتابخانه‌ی گرایش مارکسی، ۱۹۷۴، صص ۲۳ و ۲۹

علیه عناصر ضد انقلاب نقش بزرگی ایفا نموده و فعالیت آن‌ها هدفمندتر گردیده است. کارکنان خادو پرسونل ثارندوی روزبه‌روز محلات عناصر ضد انقلاب را کشف نموده، مردانگی، شهامت و صداقت به امر حزب و انقلاب از خود نشان می‌دهند.^۱ این تشکیلات منسجم و مخوف از حزب حاکم و ک.گ.ب سازمان امنیتی - جاسوسی شوروی الگو گرفته بود. حزب شعبات زیادی داشت و خاد در ریزترین شاخه‌های حزب در روستاها و محلات روستایی که با ملیشه‌های بومی در ارتباط بودند و همزمان در بزرگترین حلقه یعنی شورای مرکزی حزب نفوذ داشت. اکنون زمان آن رسیده که با اساس ساختار حزب و بدنه و شاخه‌هایش آشنا شویم تا بتوانیم تصویر روشنی از سازوکار دولت تک‌حزبی خلق و پرچم کسب کنیم. به این منظور اساسنامه‌ی ح.د.خ.ا را مطالعه می‌کنیم. این اساسنامه یک بار در ۲۴ حمل ۱۳۵۹ تصویب شد و چندین بار در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ به صورت جزئی مورد بازبینی قرار گرفت تا این‌که برای آخرین بار در سال ۱۳۶۶ و در زمان حکومت دکتر نجیب‌الله در آن تغییری وارد شد. ما آخرین نسخه‌ی اساسنامه‌ی حزب (۱۳۶۶) را در اینجا گنجانده‌ایم؛ بنابراین بحث داغ ۱۳۶۵ به بعد، یعنی طرح مصالحه‌ی ملی در این اساسنامه داخل گردیده، موردی که در نسخه‌های قدیمی‌تر اساسنامه وجود نداشت.

اساسنامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان^۱

مصوب دومین کنفرانس سراسری ح.د.خ.ا

مورخ ۲۶-۲۸ میزان ۱۳۶۶

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بخش پیشرو و آگاه طبقه‌ی کارگر، دهقانان، روشنفکران، منسوبین قوای مسلح، پیشه‌وران، تاجران، کوچیان، و دیگر اقشار مردم را به طور داوطلبانه در صفوف خود متحد می‌سازد. ح.د.خ.ا، به‌مثابه‌ی حزب اندیشه و عمل انقلابی در عرصه‌ی سیاسی افغانستان، راه دشوار و بغرنج مبارزه را پیموده، آزمایشات سخت را سپری نموده، از آن‌ها آموخت و به حزب مردمی، پیشاهنگ آبدیده و سازمان یافته‌ی سیاسی زحمتکشانش و تمام مردم افغانستان مبدل گردیده، ح.د.خ.ا از اصول تئوری علمی انقلابی پیروی نموده و این اصول را مطابق شرایط مشخص تاریخی افغانستان در فعالیت سیاسی ایدئولوژیکی و سازمانی خویش تحقق و تکامل می‌بخشد.

مطابق به ماهیت دموکراتیک ملی وطن پرستانه و جهان‌بینی انقلابی خویش، منافع واقعی، آرزوها و خواست‌های مردم افغانستان را منعکس و دفاع می‌نماید. شعار اساسی حزب:

صلح، عدالت، ترقی و خوشبختی برای مردم شریف و وطن دوست‌داشتنی ما است.

ح.د.خ.ا در مبارزه به خاطر آرمان‌ها و اهداف خویش، پیگیرانه می‌کوشد تا به‌مثابه‌ی نیروی عمده‌ی ملی و وطن پرست عمل کند. حزب وطن پرستان و انقلابیون پر شور افغانستان را بسیج و تربیه نموده است. حزب اعتراضات اجتماعی - سیاسی توده‌های وسیع مردم علیه نظام غیر عادلانه و استثماری فئودالی را

۱. اساسنامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کابل: مطبعه‌ی آریانا، ۱۳۶۶

۱. سالنامه‌ی افغانستان، کابل: کمیته‌ی دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۰، ص ۱۰

به مبارزه‌ی علنی سوق داده، که به پیروزی انقلاب ملی-دموکراتیک ثور انجامید. با در نظر داشت منافع و جلب نیروهای وسیع ملی، حزب برنامه‌ی دگرگونی‌های مترقی و دموکراتیک در تمام ساحات زندگی جامعه‌ی افغانی را طرح و پیگیرانه، آن را در عمل پیاده می‌کند. حزب، دفاع از دستاوردهای انقلاب ثور را سازمان می‌دهد. سیاست مصالحه‌ی ملی ابتکار و وطن‌پرستانه‌ی ح.د.خ. است که راه‌ها و وسایل قطع جنگ و برادر کشی، استقرار صلح پایدار در افغانستان را معین و مشخص می‌سازد. مصالحه‌ی ملی هدف بزرگی است که تفکر، عمل و زندگی هر عضو حزب باید وقف نیل به آن گردد.

پروسه‌ی مصالحه‌ی ملی تمام نیروهای سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی افغانی را به تحرک می‌آورد. فضای نوین سیاسی در کشور ایجاد می‌شود. حزب بر اساس ارزیابی همه‌جانبه و عینی حکم می‌کند که مصالحه‌ی ملی مرحله‌ی چرخشی در زندگی کشور و تکامل انقلاب ملی-دموکراتیک است. این مرحله طولانی و بگرنج می‌باشد. شرایط زندگی و فعالیت ح.د.خ. تغییر می‌خورد، وظایف نوین در برابر آن قرار می‌گیرد، حزب به مثابه‌ی نیروی بسیج‌کننده، سازمان‌دهنده و متحدکننده‌ی جنبش همگانی مردمی، به خاطر مصالحه‌ی ملی، مسئولیت تاریخی را به عهده گرفته است. حزب درک می‌کند که نقش و مقام آن در جامعه و اعتبار آن در بین مردم به‌طور مستقیم مربوط به چگونگی تحقق این مسئولیت است. به همین جهت حزب، کار ایدئولوژیک-تئوریک، سیاسی-تربیتی و سازمانی حزبی خود را قاطعانه بازسازی نموده، محتوا، اشکال و متودهای آن را در مطابقت با شرایط و نیازمندی‌های نوین اجتماعی تنظیم می‌کند. حزب و تمام سازمان‌های آن مطابق به قانون اساسی افغانستان فعالیت می‌نماید.

وحدت ایدئولوژیک، سیاسی، و سازمانی، یکپارچگی رزم‌جویانه، دسیپلین آگاهانه و مستحکم و فعال بودن همه‌ی اعضای حزب، قانون زندگی و فعالیت ح.د.خ. می‌باشد. این امر زمانی تحقق پذیر است که اصول مرکزیت دموکراتیک و کار جمعی در تمام سطوح بالانحرف رعایت گردد. انتقاد و انتقاد از خود بسط و توسعه یابد. تمام اعضای ح.د.خ. در برابر اساسنامه یکسانند. اعضای حزب حقوق بدون وظایف و وظایف بدون حقوق ندارند. حزب از طرز زندگی و عمل هر عضو حزب مسئولیت دارد. هر عضو حزب به‌خاطر اعتبار حزب مسئولیت دارد و منافع حزب را بالاتر از منافع شخصی خویش قرار دهد. هر نوع مظاهر فرکسیونیسیم، گروه‌بازی و قوم‌پرستی با حزبیت و با بودن در حزب سازگار نیست. پیوند مستحکم با توده‌های مردم، توسعه و تعمیق همیشگی آن، اساس فعالیت حزب و هر حلقه‌ی آن را تشکیل می‌دهد. ح.د.خ. در ساختار و فعالیت خویش وحدت خدشه‌ناپذیر وطن‌پرستی و انترناسیونالیسم را تجسم می‌بخشد و اعضای خود را با این روحیه تربیه می‌نماید. حزب به‌خاطر افغانستان آزاد، واحد تجزیه‌ناپذیر، مستقل، بی طرف و غیر منسلک مبارزه می‌نماید.

حزب ما از خلق‌ها به‌خاطر تعیین سرنوشت و انتخاب راه رشد مستقلانه، به وسیله‌ی آن‌ها قاطعانه

دفاع می‌نماید. ح.د.خ. از همکاری عنعنوی و همه‌جانبه‌ی افغانستان با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی پیوسته مواظبت نموده و آن را تحکیم و تعمیق می‌بخشد. حزب برای تأمین روابط متقابلاً مفید در منطقه و مناسبات دو جانبه و چندین جانبه با تمام کشورهای جهان، مساعی به خرج می‌دهد. حزب از جنبش عدم انسلاک پشتیبانی نموده و مناسبات خویش را با احزاب و سازمان‌های انقلابی -دموکراتیک و مترقی تمام کشورها انکشاف و استحکام می‌بخشد. حزب از خلق‌ها و نیروهایی که علیه امپریالیسم و جنگ به‌خاطر صلح، دموکراسی، استقلال ملی و ترقی اجتماعی می‌رزمند، حمایت می‌کنند.

فصل اول

اعضای حزب، وظایف و حقوق‌ها

ماده‌ی ۱: هر تبعه‌ی افغانستان که برنامه‌ی عمل و اساسنامه‌ی حزب را بپذیرد، به‌خاطر صلح، عدالت اجتماعی و ترقی در کشور فعالانه مبارزه کند، در کار یکی از سازمان‌های حزبی شرکت ورزد، فیصله‌های حزب را اجرا نماید، از وحدت حزب دفاع کند و حق‌العضویت بپردازد، می‌تواند عضو ح.د.خ. باشد.

ماده‌ی ۲: پذیرش عضویت حزب از طریق سازمان‌های اولیه‌ی حزبی، فقط به‌طور انفرادی صورت می‌گیرد. کسانی که به سن ۱۸ سالگی رسیده باشند، بدون در نظر داشت تعلقات اجتماعی، ملی-قبیلوی به حزب پذیرفته می‌شوند.

طرح پذیرش عضویت حزب قرار ذیل است:

۱- داوطلب عضویت حزب تقاضانامه‌ی کتبی خود را به سازمان اولیه‌ی حزبی مربوطه تقدیم نموده و باید از طرف دو عضو حزب که حداقل دوسال سابقه‌ی حزبی داشته باشند، کتبی معرفی گردد. کارگران، دهقانان، و همچنان سربازانی که قبل از شمولیت در قوای مسلح کارگر و یا دهقانان بوده باشند، از طرف دو نفر عضو حزب که حداقل یک‌سال سابقه‌ی حزبی داشته باشند، معرفی می‌شوند.

۲- پذیرش به حزب در جلسه‌ی عمومی سازمان اولیه‌ی حزبی بررسی و حل می‌گردد. فیصله‌ی جلسه‌ی عمومی سازمان اولیه‌ی حزبی در صورتی اتخاذ می‌گردد که بیش از نصف شاملین جلسه رأی مثبت داده باشند. پذیرش به حزب می‌تواند در جلسات باز حزبی صورت پذیرد.

نوت اول: کارگران، دهقانان و نظامیانی که در کار به‌خاطر مصالحه‌ی ملی و مبارزه با دشمنان آن از خود شایستگی خاص نشان داده‌اند، می‌توانند تقاضانامه‌های دسته‌جمعی خود را مبنی بر پذیرش به عضویت حزب تقدیم دارند. درباره‌ی هر داوطلب به‌طور انفرادی فیصله اتخاذ می‌گردد.

۳- فیصله‌ی سازمان اولیه‌ی حزبی در زمینه‌ی پذیرش به حزب در جریان یک ماه توسط آن عده کمیته‌های حزبی علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری لوی ولسوالی، ولایتی و ارگان‌های حزبی که کمیته‌ی مرکزی ج.د.خ. ابرایشان این صلاحیت را داده باشد، منظور می‌گردد.

نوت دوم: اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی ج.د.خ. از معرفی داوطلبان عضویت حزب خودداری نمایند.

نوت سوم: معرفی و تضمین اعضای سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان برای حصول عضویت ج.د.خ. باید از طرف کمیته‌ی علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری، لوی ولسوالی و ولایتی س.د.ج.ا. و یا ارگان دیگر ذیصلاح س.د.ج.ا. در زمینه‌ی معرفی و تضمین که با معرفی و تضمین یک عضو حزب مساوی است، صورت گیرد. جوانان تا سن ۲۰ سالگی صرف از طریق س.د.ج.ا. به حزب پذیرفته شده می‌توانند.

نوت چهارم: کسانی که قبلاً از حزب اخراج گردیده‌اند، می‌توانند بر بنیاد اساسات عام به حزب پذیرفته شوند.

۴- افرادی که با سایر احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی قطع رابطه می‌کنند، می‌توانند در صورتی که سه تن از اعضای ج.د.خ.ا. که سه سال سابقه‌ی حزبی داشته باشند، آن‌ها را معرفی نمایند، به عضویت ج.د.خ. پذیرفته شوند. داوطلبان باید وفاداری به خط مشی‌های ج.د.خ.ا. پختگی سیاسی و اخلاقی خویش را ثابت سازند. همچنان معلومات ضروری را که به فعالیت گذشته‌ی سیاسی آن‌ها ارتباط می‌گیرد، ارائه نمایند. پذیرش‌شان بر اساس توافق و فیصله‌ی نهایی کمیته‌ی مرکزی و یا از ارگانی که کمیته‌ی مرکزی ج.د.خ.ا. به آن این صلاحیت را داده باشند، منظور می‌گردد.

۵- معرفی کنندگان باید معرفی شونده را بر اساس کار مشترک، خدمت نظامی، تحصیل، عملی نمودن وظایف اجتماعی و یا محل زیست، بشناسند. آگاهی سیاسی موضع‌گیری فعال در تحقق سیاست مصالحه‌ی ملی، صداقت و صفات اخلاقی وی را ضمانت کنند.

۶- سابقه‌ی عضویت از تاریخ فیصله‌ی جلسه‌ی عمومی سازمان اولیه‌ی حزبی در زمینه‌ی پذیرش داوطلب به عضویت حزب حساب می‌شود.

ماده‌ی ۳: به‌خاطر جلب و جذب افراد غیر حزبی که به آرمان‌های حزب اعتقاد دارند، و در عمل از حزب پشتیبانی می‌کنند ولی هنوز آمادگی کافی را برای پذیرش عضویت حزب ندارند، در جنب سازمان‌های اولیه‌ی حزب گروه‌های علاقمندان حزب تشکیل شده می‌توانند.

پذیرش به گروه علاقمندان به اساس فیصله‌ی سازمان‌های اولیه‌ی حزبی درباره‌ی تقاضانامه‌های داوطلبانه و معرفی نامه یکی از سازمان‌های اجتماعی و یا یکی از اعضای حزب صورت می‌پذیرد.

در جنب یک سازمان اولیه‌ی حزبی چندین گروه علاقمندان حزب تشکیل شده می‌تواند که تعداد اعضای هر یکی از آن‌ها نباید متجاوز از ۱۵ نفر باشد. سازمان اولیه‌ی حزبی در رأس گروه‌های علاقمندان حزب، عضو حزب را تعیین می‌نمایند.

علاقمندان حزب باید از سیاست حزب پشتیبانی نمایند و دائماً سطح آگاهی ایدئولوژیک و سیاسی خود را بالا برند، کارهای اجتماعی انجام دهند.

به گروه‌های علاقمندان حق داده می‌شود تا به‌طور دسته‌جمعی آمادگی رفقای خویش را برای عضویت حزب بررسی نمایند.

ماده‌ی ۴: خانه‌پری و توزیع کارت عضویت حزب در جریان دو ماه بعد از منظوری فیصله مبنی پذیرش به حزب توسط آن عده کمیته‌های حزبی، علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری، لوی ولسوالی، ولایتی و ارگان‌های حزبی که کمیته‌ی مرکزی ج.د.خ. ابرایشان این صلاحیت را داده باشد، صورت می‌گیرد.

ماده‌ی ۵: هر عضو حزب موظف است که:

۱- در راه تحقق مشی مصالحه‌ی ملی، انکشاف اجتماعی-اقتصادی کشور، آزادی و سعادت مردم، اعمار جامعه‌ی عادلانه در افغانستان مبارزه کند.

۲- در زندگی اجتماعی و سیاسی کشور فعالانه سهم گیرد. در امر رعایت مکلفیت‌های اتباع افغانستان مندرج در قانون اساسی، نمونه‌ی مثال باشد. در یکی از سازمان‌های جبهه‌ی ملی ج.د.ا. در محل زیست کار کند، و در استحکام و ارتقای آن در امور جامعه کمک می‌ذول دارد.

۳- از آزادی و استقلال وطن دوست‌داشتنی ما افغانستان، با از خودگذری دفاع کند. دستاوردهای انقلاب ثور را از توطئه‌های ارتجاع و امپریالیسم، حراست کند.

۴- اساسنامه‌ی حزب را بداند و آن را بدون تزلزل رعایت نماید. برنامه‌ی عمل ج.د.خ.ا. و سیاست حزب را مطالعه، تبلیغ و در راه تحقق آن‌ها مبارزه کند.

۵- وحدت ایدئولوژیک و سازمانی حزب را استحکام بخشد. دسپلین حزبی را جدار رعایت نماید. در هر حالت هشیار باشد. قاطعانه علیه انشعاب‌گران و فرکسیون‌بازان مبارزه کند. حزب را از نفوذ عناصر بیگانه محافظت و راز حزبی را نگهداری کند.

۶- به‌طور منظم در کار سازمان حزبی سهم گیرد. فیصله‌ها و دساتیر حزبی را صادقانه و بدون انحراف عملی کند. از خود ابتکار و فعالیت نشان دهد. مناسبات خویش را با رفقای حزبی بر اساس اصولیت، مسئولیت‌پذیری، احترام متقابل، صداقت و کار دسته‌جمعی برقرار سازد. در تربیه و آبدیدگی سیاسی اعضای جوان حزب کمک همه‌جانبه رساند.

۷- در تعیین کادرها و انتخاب ارگان‌های رهبری حزبی، خصوصیات شخصی کاندیدان یعنی پختگی سیاسی، وفاداری به حزب و آرمان‌های انقلاب، کارایی، صلاحیت، استعداد، سازماندهی، پاکیزگی اخلاقی و اتوریته‌ی آن‌ها را در نظر گیرد.

۸- انتقاد و انتقاد از خود را بسط و توسعه بخشد، آن را به درستی درک نماید و در برابر آن عکس‌العمل درست و به موقع نشان دهد. اعمال و فعالیت‌های خویش را با روحیه‌ی انتقاد از خود ارزیابی نماید. اشتباهات و نارسایی‌ها را با جرئت آشکار و رفع کند. با تمام مظاهر عدم تحمل در برابر انتقاد، بروکراتیسم، مقام‌پرستی، غرور و خودپسندی مبارزه کند. به خاطر وحدت حرف و عمل، تضامیم و اجرای آن به‌طور بلاانحراف عمل کند.

۹- سطح آگاهی سیاسی، ایدئولوژیک و تئوریک خویش را دائماً بالا ببرد. تئوری عملی انقلابی و متودهای آن را فراگیرد.

۱۰- در تربیه، آموزش و تنویر سیاسی مردم فعالانه سهم گیرد. سطح درک علمی و فرهنگی خویش را ارتقا داده و دانش را به مردم انتقال دهد، و در جنبش سوادآموزی فعالانه شرکت جوید. علیه تمام خرابکاری‌های ایدئولوژیک، افواه^۱ و اتهامات بر ح.د.خ. او حاکمیت مردمی مبارزه‌ی تعرضی کند.

۱۱- برای تأمین صلح، عدالت و تفاهم متقابل در مناسبات بین مردم کار کند. مطابق به عنعنات و رسوم نیکوکاری مردم زندگی کند. برای تأمین اعتبار شخصی خویش در بین مردم با تقوا، متواضع، صادق، زحمتکش و در زندگی شخصی و اجتماعی صمیمی باشد.

۱۲- مکلفیت‌های تولیدی، وظیفوی خویش را صادقانه انجام دهد. تخصص مسلکی خویش را ارتقا بخشد. سطح مولدیت کار را بالا برد، ثروت‌های ملی را حفظ و ازدیاد بخشد. با اسراف، اختلاس، رشوه‌ستانی، احتکار و اعتیاد به مشروبات الکلی و استعمال مواد مخدره و سایر جنایات، قاطعانه مبارزه کند.

۱۳- عنعنات و رسوم پسندیده‌ی مردم را نگهداری و غنا بخشد. عقاید مذهبی مردم را احترام کند، به انجام مراسم مذهبی کمک رساند.

۱۴- خواست‌های مردم را تشخیص و به موقع به سازمان‌های حزبی گزارش بدهد. و برای برآورده شدن آن‌ها کمک کند. برای گسترش نفوذ و اعتبار حزب در بین مردم سعی نماید پیوندهای حزب را به‌طور مداوم با اقشار مختلف اجتماعی مردم توسعه و استحکام بخشد.

۱۵- وظیفه‌ی وطن‌پرستانه و انترناسیونالیستی خویش را به‌طور پیگیر انجام دهد. دوستی و وحدت خلق‌های برادر ساکن در خانه مشترکمان افغانستان را تحکیم بخشیده، و در راه تساوی کامل حقوق

تمام قبایل، اقوام و ملیت‌های افغانستان در حل مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، معنوی و ملی و دفاعی کشور، تحکیم و تکامل دوستی عنعنوی و آزموده شده‌ی افغان- شوروی، ح.د.خ. ا.و.ح.ک.ش. ا. بسط و تحکیم مناسبات دوستانه با جامعه‌ی کشورهای سوسیالیستی کشورهای در حال رشد، با احزاب و زحمتکشان آن‌ها و انقلابیون تمام جهان مبارزه کند.

۱۶- فرهنگ کار سیاسی را در شرایط سیستم چند حزبی جدأ فرآگیرد. در راه تفاهم متقابل و همکاری با اعضای سایر احزاب و سازمان‌های سیاسی به نفع کار مشترک بر بنیاد موضع‌گیری اصولی ح.د.خ. ا.بکوشد.

ماده‌ی ۷: هر عضو حزب دارای حقوق آتی است:

۱- انتخاب شدن و انتخاب کردن به ارگان‌های رهبری حزبی.

۲- اشتراک فعالانه در بحث و حل مسائل سیاست و فعالیت عملی حزب، دفاع از نظر خود در جلسات، کنفرانس‌ها، کنگره‌ها و مطبوعات حزبی تا زمانی که درباره‌ی مسائل مورد نظر از طرف سازمان و یا کمیته‌های مربوط حزبی فیصله اتخاذ نگردیده و یا توضیح لازم ارائه نشده باشد.

۳- پیشنهادات، انتقادات و سؤالات خویش را به هر ارگان حزبی تا کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. ارائه و جواب در خواست خود را طلب کند.

۴- در جلسات، کنفرانس‌ها و کنگره‌های حزبی کار هر ارگان حزبی و هر حزبی را بدون در نظر داشت مقام آن‌ها، مورد انتقاد اصولی قرار دهد.

۵- در جلساتی که کار و عمل وی بررسی می‌گردد، شخصاً اشتراک کند. در صورت عدم توافق با فیصله‌ی سازمان حزبی و کمیته‌ی حزبی عضو حزب می‌تواند شکایت خویش را به مقامات بالاتر حزبی تا کنگره‌ی ح.د.خ. ا.بیسپارد.

ماده‌ی ۸: اعضای حزب در اثر عدم اجرای مکلفیت‌های اساسنامه و تضامیم سازمان‌ها و مقامات حزبی، بی‌انضباطی و عدم اجرای وظایف حزبی مورد مجازات حزبی ذیل از طرف جلسه‌ی عمومی سازمان اولیه و کمیته‌های حزبی قرار گرفته می‌توانند:

-توصیه

-اخطار

- اخطار با درج در کارت ثبت - اخطار جدی با درج در کارت ثبت

- اخراج از حزب

ماده‌ی ۹: در صورتی که عضو حزب بدون کدام عذر معقول سه ماه پی‌هم حق العضویت خود را نپرداخته باشد و یا سه مرتبه پی‌هم در جلسات حزبی اشتراک نوزد، سازمان اولیه‌ی حزبی باید رفتار وی

را در جلسه‌ی خود مورد بحث قرار داده، تصمیم لازم الی اخراج وی از حزب اتخاذ نماید.

ماده‌ی ۱۰: تصویب مجازات اخطارها با درج در کارت ثبت و اخراج از حزب از صلاحیت آن عده کمیته‌های حزبی علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری، لوی ولسوالی، ولایتی، و ارگان‌های حزبی‌ای که کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. در این زمینه برایشان صلاحیت داده باشد، است.

ماده‌ی ۱۱: برای مجازات یک عضو حزب، سازمان مربوطه‌ی حزبی مؤظف است موارد مشخص اتهامات وی را ارائه نماید. در صورتی که عضو مجازات شده، حزب مجازات را عادلانه نداند، حق دارد که شکایت خود را در این مورد در ظرف دو ماه به مقام بالاتر حزبی الی کمیته‌ی کنترل حزبی کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. تقدیم نماید.

ماده‌ی ۱۲: اخراج از حزب توسط جلسه‌ی عمومی سازمان اولیه فیصله می‌گردد. فیصله مبنی بر اخراج از حزب با رأی اضافه‌تر از نصف شاملین جلسه‌ی حزبی اتخاذ می‌گردد. الی تصویب نهایی کمیته‌های علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری، لوی ولسوالی، ولایتی و یا دیگر ارگان‌های ذیصلاح مبنی بر اخراج عضو حزب از صفوف ح.د.خ. اکار ت عضویت حزبی نزد عضو باقی می‌ماند. و عضو حزب حق دارد در جلسات حزبی اشتراک ورزد.

ماده‌ی ۱۳: اخراج از حزب نهایی‌ترین و شدیدترین مجازات حزبی می‌باشد. کلیه‌ی سازمان‌ها و مقامات حزبی هنگام اتخاذ تصمیم مبنی بر اخراج از حزب باید حداکثر دقت و رعایت رفقانه‌ی حزبی را در نظر گیرند. شواهد و اسناد مربوطه را دقیقاً مطالعه و تحقیق نمایند. و از تمایلات ذهنی و اغراض شخصی جداً خودداری ورزند.

ماده‌ی ۱۴: مجازات حزبی اعضای کمیته‌ها و کمیسیون‌های تفتیش سازمان‌های حزبی علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری، لوی ولسوالی و ولایتی توسط کمیته‌ی مربوطه به اکثریت آراء فیصله می‌گردد. ولی فیصله در زمینه‌ی اخراج از حزب به اکثریت دو ثلث آراء اتخاذ می‌گردد.

ماده‌ی ۱۵: هرگاه یک عضو حزب بنا بر معاذیری از عضویت حزب استعفا دهد، باید استعفانامه‌ی خود را تحریری به سازمان اولیه‌ی حزبی مربوطه بسپارد. و کارت عضویت خود را به منشی سازمان اولیه‌ی حزبی تسلیم نماید. اگر چنین عضو حزب مرتکب تخلف صریح از اساسنامه، انضباط و یا دیگر اشتباهات قابل مجازات حزبی شده باشد، در این صورت سازمان و یا ارگان حزبی مربوطه می‌تواند استعفای او را رد و فیصله‌ی اخراج وی را از حزب اتخاذ نماید.

فیصله‌ی جلسه‌ی سازمان اولیه‌ی حزبی مبنی بر تأیید استعفای عضو حزب از طرف آن عده کمیته‌های علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری، لوی ولسوالی و ولایتی و ارگان حزبی‌ای که کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. در این زمینه برایشان صلاحیت داده باشد، تصویب می‌گردد.

فصل دوم

ساختار تشکیلاتی حزب

ماده‌ی ۱۶: ساختار تشکیلاتی ح.د.خ. بر اساس اصل مرکزیت دموکراتیک استوار است. که اصول آن قرار آتی است:

۱- انتخابی بودن مقامات رهبری حزب از پایین تا بالا.

۲- ارائه‌ی گزارش نوبتی از جانب مقامات حزبی به سازمان‌های مربوط به مقامات بالاتر حزبی.

۳- تابعیت اقلیت از اکثریت، اجرای حتمی تصمیمی که توسط اکثریت اتخاذ گردیده به مثابه‌ی تصمیم خودی، رعایت جدی انضباط حزبی توسط همه اعضای حزب در هر مقامی که باشند.

۴- تابعیت بدون قید و شرط مقامات مادون از تصمیم مقامات مافوق ح.د.خ. که در ساختمان و فعالیت خویش از اصل مرکزیت دموکراتیک پیروی می‌نمایند، همیشه به تناسب معقول مرکزیت و دموکراسی توجه می‌کند. منافع حزب به مثابه‌ی سیستم واحد سازمان‌های حزبی، توازن مرکزیت را که در پیوند ناگسستنی با دموکراسی درون حزبی عمل می‌کند، می‌طلبد.

ماده‌ی ۱۷: واحدهای سازمانی حزب عبارت از سازمان‌های ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی، علاقه‌داری و اولیه می‌باشند:

سازمان‌های حزبی ولایتی بنا بر فیصله‌ی کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. تأسیس می‌گردند. تأسیس سازمان‌های حزبی لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی، علاقه‌داری و سازمان‌های ضروری دیگر به پیشنهاد کمیته‌های حزبی ولایتی توسط کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. تصویب می‌گردد.

ماده‌ی ۱۸: تقسیمات سازمانی حزب نظر به اصل تقسیمات ملکی کشور و محل کار ایجاد می‌شود. بدین معنی که سازمان‌های اولیه‌ی حزبی مطابق اصل محل کار اعضای حزب (برای آنانی که کار نمی‌کنند به اساس محیط زیست) تشکیل می‌شود. و این سازمان‌های اولیه‌ی حزبی به نوبه‌ی خود نظر به تقسیمات اداری کشور در سازمان‌های حزبی علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری، لوی ولسوالی و ولایتی شامل می‌باشند. سازمان حزبی یک واحد ملکی بزرگتر نسبت به سازمان‌هایی که در اجزای آن موجودند، سازمان بالاتر می‌باشد.

ماده‌ی ۱۹: همه‌ی سازمان‌های حزبی در مسائل مربوط ساحه‌ی فعالیت خود می‌توانند تصمیم اتخاذ نمایند، مشروط بر این که تصمیم‌شان با سیاست حزب مغایرت نداشته باشد.

ماده‌ی ۲۰: اصل عالی رهبری حزبی عبارت از رهبری جمعی است، که شرط اساسی فعالیت مؤثر سازمان‌های حزبی، تربیه‌ی سالم کادرها و رشد تکامل، جدیت و فعالیت مبتکرانه‌ی اعضای حزب می‌باشد. این اصل در کلیه‌ی مقامات و سازمان‌های حزبی رعایت می‌گردد. این اصل دسته‌جمعی بودن

را در کار تمام سازمان‌ها و ارگان‌های رهبری حزبی و مسئولیت فردی هر عضو حزب را در قبال اجرای وظایف و دساتیر حزبی مسجل می‌سازد.

فصل سوم

عالی‌ترین مقامات حزبی

ماده‌ی ۲۱: عالی‌ترین مقام حزب دموکراتیک خلق افغانستان کنگره‌ی ح.د.خ. است که متشکل از نمایندگان انتخابی کنفرانس‌های حزبی ولایتی و سازمان‌های حزبی معادل آن می‌باشد. در شرایط عادی کنگره‌ی حزب هر سه سال یک‌بار دایر می‌گردد. تدویر کنگره در صورت لزوم بر اساس تصمیم کمیته‌ی مرکزی زودتر و یا بعدتر از موعد معینه‌ی آن صورت گرفته می‌تواند.

کنگره‌ی فوق‌العاده‌ی حزب از طرف کمیته‌ی مرکزی و یا در اثر پیشنهاد دو ثلث اعضای حزب دعوت می‌گردد. کنگره وقتی رسماً و باصلاحیت دایر شده می‌تواند که اکثریت اعضای منتخب که بیش از نصاب حزب را نمایندگی کنند و در جلسات آن حاضر باشند.

تعداد نمایندگان کنگره‌ی حزب و نرُم نمایندگان سازمان‌های ولایتی و معادل آن در کنگره توسط کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. تعیین می‌گردد.

ماده‌ی ۲۲: صلاحیت‌های کنگره‌ی حزب عبارتند از:

۱- استماع گزارش کمیته‌ی مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی، بحث و ارزیابی فعالیت آن‌ها و اتخاذ تصمیم لازم.

۲- تجدید نظر، تعدیل، تغییر و تصویب برنامه و اساسنامه‌ی حزب

۳- تعیین مشی حزب در عرصه‌ی سیاست داخلی و خارجی

۴- تعیین تعداد اعضای کمیته‌ی مرکزی و اعضای کمیسیون تفتیش مرکزی

۵- اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی با اکثریت آراء با رأی علنی انتخاب می‌شوند.

ماده‌ی ۲۳: کمیته‌ی مرکزی تمام فعالیت سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی حزب و ارگان‌ها و سازمان‌های محلی آن را رهبری می‌کند، کادرهای رهبری را تشخیص و تعیین می‌نماید، با ارگان‌های مرکزی دولتی و سازمان‌های اجتماعی همکاری می‌کند، سیاست حزب را از طریق اعضای حزب که در این سازمان کار می‌کنند، پیاده می‌کند، مقامات و مؤسسات مختلف حزبی را تأسیس و رهبری می‌نماید، مدیران مسئول روزنامه‌ها، جراید و مجلات حزبی مرکزی را تعیین و امور مالی حزب را تنظیم و کنترل می‌نماید.

کمیته‌ی مرکزی نمایندگی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در مناسبات با سایر احزاب و

سازمان‌های سیاسی بر عهده دارد. و سیاست همکاری را در روابط با احزاب طرح و عملی می‌سازد.

ماده‌ی ۲۴: کمیته‌ی مرکزی می‌تواند در صورت ضرورت تعداد لازم اعضای علی‌البدل خود را به حیث اعضای اصلی کمیته‌ی مرکزی و همچنان اعضای جدید را از شایسته‌ترین اعضای حزب به حیث عضو اصلی یا علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی با دو ثلث آراء در نتیجه رأی گیری علنی انتخاب نماید.

ماده‌ی ۲۷: دارالانشای کمیته‌ی مرکزی امور جاری حزب را رهبری و تنظیم می‌کند. از انتخاب و تشخیص پرسونل و کادرهای رهبری مراقبت می‌نماید، اشکال و طرق اجرای تصمیم عالی‌ترین مقامات حزبی را تعیین و از اجرای آن کنترل می‌نماید و در برابر پیروی سیاسی مسئول می‌باشد.

ماده‌ی ۲۹: پلینوم کمیته‌ی مرکزی حداقل سالی دو بار اجلاس می‌نماید. اعضای علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی در پلینوم کمیته‌ی مرکزی اشتراک می‌وزند و حق رأی مشورتی دارند.

ماده‌ی ۳۰: کمیته‌ی مرکزی برای تنظیم و تحقق تصمیم حزب و کنترل بر اجرای آن‌ها، شعبات و کمیسیون‌های لازمه‌ی کمیته‌ی مرکزی را ایجاد می‌نماید. مسئولین این شعبات و کمیسیون‌های کمیته‌ی مرکزی در پلینوم کمیته‌ی مرکزی تأیید می‌گردد.

ماده‌ی ۳۱: کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا، کمیته‌ی کنترل حزبی را ایجاد می‌کند. این کمیته وظایف ذیل را انجام می‌دهد:

۱- کنترل بر رعایت وحدت حزب توسط اعضای حزب و مجازات اعضای حزب که از برنامه‌ی عمل و اساسنامه‌ی حزب، انضباط حزبی و اخلاق حزبی تخلف می‌ورزند.

۲- رسیدگی بر شکایات آن اعضای حزب که از هر طرف کمیته‌های ولایتی و معادل آن از حزب اخراج و یا مجازات حزبی دیده‌اند.

ماده‌ی ۳۲: کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا می‌تواند طرح‌های اسناد حزبی و مسائل جداگانه‌ی سیاست و زندگی حزبی را به بحث عمومی حزب بگذارد. هر بحث باید زمینه‌ی ارائه‌ی آراء آزادانه‌ی نظریات اعضای حزب را فراهم آورده، امکان لطمه‌زدن به وحدت حزب را غیر ممکن سازد.

ماده‌ی ۳۳: کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا می‌تواند در فاصله‌ی بین کنگره‌های حزب به‌خاطر بحث پیرامون مسائل مبرم سیاست حزب، کنفرانس‌های سراسری حزب را دعوت نماید. طرز تدوین چنین کنفرانس‌ها از طرف کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا تعیین می‌گردد.

ماده‌ی ۳۴: اخراج عضو اصلی کمیته‌ی مرکزی و یا علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی و عضو کمیته‌های ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری از ترکیب آن‌ها، در پلینوم کمیته‌های مربوطه فیصله می‌گردد. فیصله‌ی مربوط از طریق رأی‌گیری‌های علنی با حداقل دو ثلث آراء اتخاذ می‌شود.

ماده‌ی ۳۵: کمیسیون تفتیش مرکزی ح.د.خ. وظایف ذیل را اجرامی نماید:

- ۱- کنترل بر رسیدگی درست و به‌موقع مکاتیب، عرایض و شکایات مراجعین از طرف شعبات کمیته‌ی مرکزی و سازماندهی پذیرش اهالی.
- ۲- درست‌بودن اجرای بودجه‌ی حزبی و همچنان فعالیت مالی و اداری مؤسسات و ادارات کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. را کنترل می‌کند.

ماده‌ی ۳۶: موضوع اخراج عضو کمیسیون تفتیش مرکزی ح.د.خ. او کمیسیون‌های تفتیش سازمان‌های حزبی محلی از عضویت این کمیسیون‌ها در جلسه‌ی خود کمیسیون‌ها مطابق طرز‌العمل معینه برای اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته‌های حزبی حل و فصل می‌گردد.

فصل چهارم

سازمان‌های ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری

ماده‌ی ۳۷: سازمان‌های حزبی ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری، فعالیت‌های خود را مطابق برنامه‌ی عمل و اساسنامه‌ی حزب پیش می‌برند، سیاست حزب را اجرا و تبلیغ می‌کنند و اجرای تصامیم و دستورالعمل‌های کمیته‌ی مرکزی و مقامات رهبری حزب را در ولایت، لوی ولسوالی، شهر، ناحیه، ولسوالی و علاقه‌داری تنظیم و تأمین می‌نمایند.

ماده‌ی ۳۸: وظایف اساسی سازمان‌های ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری قرار آتی اند:

۱- کار سازمانی و سیاسی بین توده‌های مردم و بسیج و سوق زحمتکشان در راه تحقق سیاست مصالحه‌ی ملی و تعمیل دگرگونی‌های مترقی اجتماعی-اقتصادی به خاطر رشد هر چه بیشتر اقتصاد، سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم.

۲- انتخاب و جابه‌جا ساختن کادرهای رهبری و تربیت آن‌ها بر مبنای افکار و اخلاق مترقی، اصولیت، شرافت و راستی، احساس وفاداری، کارایی و مسئولیت در برابر وطن، مردم و حزب.

۳- همکاری در ایجاد، استحکام و تکامل کار ارگان‌های محلی، قدرت دولتی و اشکال ائتلافی اداره در محلات.

۴- سازماندهی دفاع از اهالی ای که به خاطر پشتیبانی از مشی مصالحه‌ی ملی در برابر ترور و توطئه‌های ضد انقلاب قرار دارند، بذل کمک به همه‌ی آنانی که به زندگی صلح‌آمیز بر می‌گردند.

۵- تنظیم کار تبلیغی و ترویجی، توضیح اهداف سیاست حزب و حقایق پیرامون مشی مصالحه‌ی ملی، پخش نشرات من جمله به زبان‌های محلی.

۶- تشکیل و استحکام سازمان‌های اولیه‌ی حزبی، رهبری کار آن‌ها و کمک همه‌جانبه به آن‌ها.

مقامات رهبری سازمان‌های حزبی ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری ماده‌ی ۳۹: مقام عالی سازمان‌های حزبی ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری کنفرانس‌های آن‌هاست که از طرف کمیته‌ی حزبی مربوط دعوت می‌گردد.

در شرایط عادی، کنفرانس‌های سازمان‌های حزبی ولایتی و معادل آن در دو سال یک‌بار و کنفرانس‌ها و یا جلسات عمومی سازمان‌های حزبی لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری در سال یک‌بار دعوت می‌شوند.

کنفرانس فوق‌العاده بنا بر تصمیم کمیته‌های مافوق یا در اثر درخواست اکثریت اعضای سازمان مربوطه تشکیل شده می‌تواند.

ماده‌ی ۴۰: نمایندگان کنفرانس‌های ولایتی، حزبی ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری از طرف سازمان‌های پایینی مربوطه‌ی آن‌ها انتخاب می‌گردند، نصاب نمایندگی توسط کمیته‌ی حزبی دعوت‌کننده‌ی کنفرانس تعیین می‌گردد.

ماده‌ی ۴۱: صلاحیت‌ها و وظایف کنفرانس‌های حزبی ولایتی، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری عبارتند از:

۱- استماع، بحث و تصویب گزارش کمیته‌ی حزبی و کمیسیون تفتیش مربوطه و ارزیابی فعالیت آن‌ها:

۲- اتخاذ تصامیم درباره‌ی مسائل و امور سازمان مربوطه و فعالیت آینده آن؛

۳- انتقال اعضای کمیته‌ی حزبی و کمیسیون تفتیش حزبی، انتخاب نمایندگان برای کنفرانس سازمان مافوق.

ماده‌ی ۴۲: کمیته‌های ولایتی و معادل آن، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری در فاصله‌ی بین دو کنفرانس مقام عالی سازمان‌های مربوطه می‌باشند.

ماده‌ی ۴۳: کمیته‌های ولایتی و معادل آن، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری، بیروی اجرائیه، منشی، و معاونین را از بین اعضای خود انتخاب می‌کنند.

منشی و معاونین منشی کمیته‌های ولایتی و معادل آن باید حداقل دارای سابقه‌ی حزبی سه سال و منشی و معاونین منشی کمیته‌های شهری، ناحیوی، لوی ولسوالی، ولسوالی و علاقه‌داری، حداقل دارای سابقه‌ی حزبی دو سال باشند.

ماده‌ی ۴۴: کمیته‌های ولایتی و معادل آن، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری بنا بر اجازه‌ی کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ. اشعبات کمیته‌ها و کمیسیون‌های کنترل حزبی را ایجاد می‌نمایند. مسئولان این شعبات و مسئولان کمیسیون‌های کنترل حزبی در پلینوم‌های کمیته‌های

حزبی تعیین می‌گردند.

ماده‌ی ۴۵: کمیته‌های ولایتی و معادل آن، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری فعالیت‌های سازمان‌های حزبی مادون خود را رهبری و کنترل می‌نمایند. اجرای تصامیم، کنفرانس‌های مربوطه، رهنمودها و دستورالعمل‌های مقامات مافوق را تعمیم می‌نمایند. ابتکار و فعالیت سازمان‌های حزبی را در کار توده‌ها ارتقا می‌بخشند.

ماده‌ی ۴۶: کمیته‌های ولایتی و معادل آن، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری به مقامات مافوق حزبی به‌طور منظم از امور خود اطلاع داده و در مدت معینه به آن‌ها گزارش می‌دهند. و به سازمان‌های اولیه‌ی حزبی پیرامون امور روزمره و اجراءات درباره‌ی انتقادات و پیشنهادات اعضای حزب معلومات به موقع ارائه می‌دارند.

ماده‌ی ۴۷: کمیته‌های ولایتی و معادل آن، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری حداقل دو سال دو بار جلسه می‌نمایند.

ماده‌ی ۴۸: بیروی اجرائیه، منشی و معاون منشی پیشبرد امور جاری کمیته‌ی اجرای تصامیم کمیته‌ی مربوط و تصامیم کمیته‌های مافوق را رهبری و از تطبیق درست این تصامیم کنترل و کار دسته‌جمعی اعضای کمیته را تأمین می‌نمایند. بیروی اجرائیه، منشی و معاونان منشی، مسئول امور کمیته بوده، به آن گزارش می‌دهند.

ماده‌ی ۴۹: مقامات حزبی از بالا به پایین باید شیوه‌های کار خویش را پیوسته بهبود بخشند، از بروکراتیسم و ذهنی‌گرایی در کار احتراز ورزند. شرایط مساعد جهت بسط انتقاد و انتقاد از خود را فراهم سازند، افرادی که به تعقیب به‌خاطر انتقاد مبادرت ورزند، به بازپرس جدی حزبی تا سرحد اخراج از حزب کشانیده شوند. در اجرای وظایف ابتکار، خلاقیت و احساس مسئولیت را در بین اعضای حزب پرورش دهند. فعالانه به خاطر تأمین وحدت صفوف حزب مبارزه کنند.

از ظهور کیش شخصیت، انشعاب‌گری، گروه‌بازی و دیگر جریان‌های ضد حزبی به هر شکلی که آن‌ها در حزب نفوذ نمایند، جلوگیری کنند.

ماده‌ی ۵۰: در انتخاب و جابه‌جا ساختن کادرهای رهبری و دیگر کادرهای کمیته‌های حزبی نکات ذیل رعایت گردد:

۱- صفات سیاسی، کارایی و اخلاقی، تجربه‌ی کار، استعداد سازماندهی، توانایی انجام دادن کار دسته‌جمعی، فعالیت مثمر و کشانیدن توده‌ها به عقب خود در شرایط سیستم چند حزبی و اشکال حکومت ائتلافی در افغانستان؛

۲- در نظر گرفتن پیشنهادات و نظریات اعضای حزب و سازمان‌های اولیه‌ی حزبی هنگام بالا

کشیدن کادرها در مقامات مختلف؛

۳- کنترل و مراقبت از کار کادرها، بذل کمک لازم به آن‌ها، جلب به موقع توجه‌ی آن‌ها به اشتباهات و نقایص در کار، اتخاذ تدابیر جزایی به شمول اخراج از وظیفه در برابر آن کارکنانی که از عهده‌ی وظایف خود بر نیامده و اشتباهات خود را اصلاح نمی‌کنند.

ماده‌ی ۵۱: کمیسیون‌های تفتیش در چوکات سازمان‌ها و کمیته‌های خود عین وظایف کمیسیون تفتیش مرکزی ح.د.خ. را اجرا می‌نمایند.

فصل پنجم

سازمان‌های اولیه‌ی حزبی

ماده‌ی ۵۲: سازمان‌های اولیه‌ی حزبی اساس حزب به شمار می‌روند و بر اساس محل کار و یا محل زیست در شهرها و همچنین در فرا ایجاد می‌شوند. تعداد حداقل اعضای سازمان اولیه‌ی حزبی سه عضو حزب است.

تمام اعضای حزب که در کارخانه، فابریکه، پروژه‌ی ساختمانی، وزارتخانه، اداره، مؤسسه‌ی علمی، تعلیمی و تحصیلی در فارم دولتی، در قطعه‌ی عسکری و غیره کار می‌کنند. در یک سازمان اولیه‌ی حزبی تنظیم می‌شوند، سازمان‌های اولیه‌ی حزبی که بر اساس محیط زیست ایجاد می‌شوند آن اعضای حزب را متحد می‌سازند که در یک قصبه، گذر، کوچه، کارته و غیره سکونت دارند؛ عضو سازمان اولیه‌ی حزبی کدام مؤسسه‌ی دولتی، تولیدی یا تعلیمی و غیره نیستند.

ایجاد سازمان‌های اولیه‌ی حزبی از طرف کمیته‌ی لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری و در صورت لزوم از طرف کمیته‌ی ولایتی ح.د.خ. او معادل آن تصویب می‌گردد.

نوت اول: زنانی که اعضای حزب هستند و بر اساس محل زیست در ثبت شمار حزبی تنظیم هستند، می‌توانند سازمان‌های اولیه‌ی حزبی مستقل ایجاد نمایند.

نوت دوم: سازمان‌های اولیه‌ی حزبی در اردو، جزو تام‌های وزارت امور داخله و وزارت امنیت دولتی توسط ارگان‌های سیاسی مربوطه‌ی شان ایجاد می‌شوند.

ماده‌ی ۵۳: سازمان‌های اولیه‌ی حزبی که کمتر از ۵۰ عضو داشته باشند می‌توانند با فیصله‌ی نمایندگان به گروه‌های حزبی تقسیم شوند، گروه‌های حزبی در شاپ‌ها، شعبات، ریاست‌ها، صنوف تعلیمی و امثال آن تأسیس می‌گردند. تعداد حداقل اعضای گروه حزبی سه عضو حزب است.

ماده‌ی ۵۴: سازمان‌های اولیه‌ی حزبی که دارای بیش از ۵۰ عضو حزب باشند، بعد از پیشنهاد به کمیته‌ی مربوط شهری، ناحیوی، ولسوالی، علاقه‌داری و فیصله‌ی آن می‌توانند به سازمان‌های حزبی شعبوی تقسیم شوند، سازمان‌های شعبوی در شاپ‌ها، شعبات، ریاست‌ها، صنوف تعلیمی و

تحصیلی و امثال آن تأسیس می‌گردند. سازمان‌های شعبوی به گروه‌های حزبی تقسیم شده می‌توانند. ماده‌ی ۵۵: به سازمان‌های شعبوی سازمان‌های اولیه‌ی حزبی که دارای بیش از ۱۰۰ عضو حزب باشند، صلاحیت‌های سازمان‌های اولیه‌ی حزبی داده شده می‌تواند، پیشنهاد کمیته‌های حزبی علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی، شهری، لوی ولسوالی و به‌طور نهایی از طرف کمیته‌ی ولایتی و معادل آن تصویب می‌گردد.

ماده‌ی ۵۶: عالی‌ترین مقام سازمان اولیه‌ی حزبی عبارت از جلسه‌ی عمومی اعضای آن است. جلسات عمومی سازمان‌های اولیه‌ی حزبی، شعبوی، و گروه‌های حزبی حداقل ماهی یک‌بار دایر می‌گردند.

جلسات عمومی سازمان‌های اولیه‌ی حزبی که دارای بیش از ۱۰۰ عضو باشند، توسط کمیته‌ی سازمان اولیه‌ی حزبی حداقل در سه ماه یک‌بار دعوت می‌شوند.

ماده‌ی ۵۷: به‌خاطر تنظیم امور جاری در گروه‌های حزبی، منشی گروه، و در سازمان‌های شعبوی و اولیه‌ی حزبی که دارای کمتر از ۱۵ عضو حزب باشند، منشی و معاون، و در سازمان‌های شعبوی و اولیه‌ی حزبی‌ای که دارای بیش از ۱۵ عضو حزب باشند، کمیته‌ی حزبی انتخاب می‌گردد. منشی‌ها و معاونین منشی‌های سازمان‌های اولیه‌ی حزبی باید اقلماً دارای سابقه‌ی حزبی یک‌ساله باشند.

ماده‌ی ۵۸: سازمان اولیه‌ی حزبی در ساحه‌ی فعالیت خود مطابق برنامه و اساسنامه‌ی حزب عمل می‌کند. تصامیم و دستور العمل‌های مقامات حزبی مافوق را اجراء می‌نمایند. سازمان‌های اولیه‌ی حزبی حلقه‌ی اتصال مقامات رهبری حزبی با اعضای حزب و حزب با توده‌های مردم می‌باشند.

سازمان‌های اولیه‌ی حزبی وظایف ذیل را اجراء می‌نمایند:

۱- پذیرش اعضای جدید در حزب؛

۲- پیاده‌ساختن سیاست حزب در زندگی و سازمان دادن اجراء تصامیم حزبی؛

۳- تربیه‌ی اعضای حزب به‌مثابه‌ی سپاهیان معتقد، فعال و سرسپرده به آرمان‌های حزب؛

۴- سازماندهی آموزش سیاسی اعضای حزب؛

۵- پیشبرد کار تربیتی در جهت آبدیدگی ایدئولوژیک سیاسی اعضای جوان حزب، طبق پلان علاقمندان حزب را به کار خود جلب و آن‌ها را تربیه و آمادگی عضویت در صفوف حزب می‌سازند؛

۶- توظیف و سپردن وظایف به اعضای حزب در بخش‌های پر مسئولیت کار با در نظر داشت استعداد، خصلت، تجربه و آمادگی مسلکی هر عضو حزب؛

۷- تحکیم وحدت عضو حزب و انضباط حزبی، تأمین کنترل از کار اعضای حزب و تطبیق اساسنامه از طرف تمام اعضای حزب، اجراء تصامیم و دساتیر حزب و استماع منظم گزارش اعضای حزب

پیرامون مسائل فوق؛

۸- فراهم نمودن امکانات اشتراک مستقیم در بحث و تدوین مشی سیاسی حزب و تحقق آن در زندگی برای هر عضو حزب، تصریح و تعمیم نظریات، انتقادات و پیشنهادات اعضای حزب پیرامون مسائل زندگی و فعالیت حزب و ارائه‌ی گزارش به موقع آن به مقامات مافوق حزبی؛

۹- انجام کار تعرضی تبلیغاتی در بین توده‌ها، تشریح اهداف، شعارها، سیاست و تصامیم حزب، افشای افواه و تبلیغ دشمنان، توزیع مطبوعات حزبی و سایر نشرات حزب؛

۱۰- مطالعه‌ی نظریات مردم پیرامون سیاست حزب، خواست و نیازمندی‌های مردم و در نظر گرفتن آن‌ها در کار عملی، بسیج و سازماندهی افراد غیر حزبی به دور خویش؛

۱۱- تحقق مصالحه‌ی ملی و بسیج توده‌ها به خاطر تسریع این پروسه، حل وظایف اجتماعی، اقتصادی و سازماندهی دفاع اهالی صلح‌جو از حملات دشمنان؛

۱۲- همکاری همه‌جانبه با کمیته‌های حزبی علاقه‌داری، ولسوالی، ناحیوی و شهری، و ارائه‌ی منظم گزارش و معلومات از فعالیت خود به آنان؛

۱۳- جمع‌آوری حق العضویت و حق الشمول از اعضای حزب و پذیرش اعانه‌ها.

فصل ششم

ح.د.خ.ا و جبهه ملی ج.ا.

ماده‌ی ۵۹: ح.د.خ.ا، زمینه‌ی اتحاد داوطلبانه و بسیج سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و افراد جداگانه را در جبهه‌ی ملی به‌مثابه‌ی سازمان مستقل، وطن‌پرست، اجتماعی و سیاسی افغانستان که به روی تمام نیروهای مترقی و دموکراتیک و نمایندگان مردم باز است، فراهم می‌سازد.

هدف اساسی اشتراک ح.د.خ.ا و تمام سازمان‌های آن در جبهه‌ی ملی عبارت از توسعه و تحکیم صفوف آن، ارتقای نقش و تأثیر آن در سیستم سیاسی جامعه‌ی افغانی در سازماندهی و رهبری جنبش همگانی مردمی، به‌خاطر تسریع تحقق مشی مصالحه‌ی ملی و استقرار صلح در کشور می‌باشد.

ح.د.خ.ا ابتکارات و گام‌های عملی ارگان‌های جبهه‌ی ملی را که متوجه توحید و تمرکز تلاش‌ها و تأمین همکاری تمام نیروهای وطن‌پرست سیاسی، اجتماعی و ارگان‌های دولتی جهت دستیابی به مصالحه‌ی ملی و ایجاد اشکال ائتلافی اداره‌ی امور جامعه است، همکاری و پشتیبانی می‌نماید.

ماده‌ی ۶۰: ح.د.خ.ا در سیاست همکاری که در سطح بین‌الحزبی وجود دارد، از موضع‌گیری‌هایی که مشترکاً طرح گردیده است، دفاع و حمایت می‌کند. و به‌خاطر همین اهداف آمادگی تشکیل جبهه و ایجاد سیستم چند حزبی و اشکال ائتلافی اداره در ارگان‌های مرکزی و محلی قدرت دولتی است. ح.د.خ.ا با شامل شدن در اتحاد، برنامه‌ی عمل، اساسنامه، چهره و سمت‌گیری سیاسی، استقلال و

آزادی تشکیلاتی و تعیین سیاست مستقلانه‌ی خویش را حفظ می‌کند. حزب درباره‌ی موضع‌گیری‌های خویش از این که چه می‌کند و چه می‌خواهد، مردم را مطلع می‌سازد.

ماده‌ی ۶۱: ح.د.خ. از تحکیم جنبش اتحادیه‌های صنفی افغانستان، جنبش زنان و جنبش کوپراتیفی مواظبت می‌کند. و در راه فعال ساختن، بسط و توسعه‌ی تأثیر آن‌ها در زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و معنوی کشور می‌کوشد.

مناسبات حزب با سازمان‌های اتحادیه‌های صنفی افغانستان، شورای سراسری زنان افغانستان، کوپراتیف‌های دهقانی و سایر سازمان‌های اجتماعی ج.ا. بر اساس اصول تفاهم، همکاری و اعتماد متقابل، استوار می‌باشد.

ماده‌ی ۶۲: در کنگره‌ها، کنفرانس‌ها، جرگه‌ها و سایر جلسات مهمی که از طرف جبهه‌ی ملی، اتحادیه‌های صنفی، کوپراتیف‌های دهقانی، سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، شورای سراسری زنان افغانستان و دیگر سازمان‌های اجتماعی و سیاسی در صورت موجودیت حداقل سه عضو حزب، گروه‌های حزبی ایجاد می‌گردند. وظیفه‌ی این گروه‌ها تقویه‌ی همه‌جانبه‌ی تأثیر و نفوذ حزب در بین غیر حزبی‌ها، و تطبیق سیاست حزب در بین آن‌ها می‌باشد. گروه‌های حزبی متذکره، تابع مقامات حزبی مربوطه، یعنی کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا و کمیته‌های ولایتی و معادل آن، لوی ولسوالی، شهری، ناحیوی، ولسوالی و علاقه‌داری می‌باشند.

گروه‌های حزبی در سازمان‌های غیر حزبی مؤلفند تا تمام فعالیت [های] خود را مطابق تصامیم و دساتیر مقامات رهبری حزب پیش ببرند.

فصل هفتم

حزب و سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان

ماده‌ی ۶۳: س.د.ج.ا. تحت رهبری ح.د.خ.ا و در تماس نزدیک با ارگان‌های حزبی فعالیت می‌کند. س.د.ج.ا. سازمان مستقل اجتماعی و سیاسی، کمک‌کننده‌ی فعال، نیروی ذخیره و مجری تصامیم حزب است. و جوانان را با روحیه‌ی وفاداری با آرمان‌های انقلاب ثور، عشق به ترقی کشور، رفاه و سعادت مردم و انترناسیونالیسم تربیت می‌نماید.

حزب، س.د.ج.ا. را در جلب جوانان به مبارزه‌ی فعال به‌خاطر تحقق مصالحه‌ی ملی، دفاع از دستاوردهای انقلاب و زندگی صلح‌آمیز، اشتراک آن‌ها در زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور و به‌خصوص در مبارزه علیه بی‌سوادی، انکشاف تعلیم و تربیه، ارتقای سطح فرهنگ و زندگی مردم افغانستان و تربیه‌ی کودکان، مؤظف می‌سازد.

ماده‌ی ۶۴: کمیته‌های ولایتی، شهری، ناحیوی، ولسوالی، علاقه‌داری و

سازمان‌های اولیه‌ی ح.د.خ.ا. و ارگان‌های سیاسی قوای مسلح ج.ا. کار ارگان‌ها و سازمان‌های مربوط سازمان دموکراتیک جوانان را رهبری و کنترل نموده، برای آن‌ها کمک همه‌جانبه مبذول می‌دارد.

ماده‌ی ۶۵: سازمان‌های س.د.ج.ا. حق ابتکارات وسیع را در بحث و طرح تمام وسایل، پیرامون تحقق سیاست مصالحه‌ی ملی، زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - تربیتی دارند. و در حل آن‌ها اشتراک می‌نمایند. به‌خصوص زمانی که مسائل مذکور به شرایط کار و خدمت در قوای مسلح، معیشت، تحصیل و تربیه‌ی جوانان ارتباط می‌گیرد.

ماده‌ی ۶۶: اعضای س.د.ج.ا. که عضویت ح.د.خ.ا. را کسب نموده‌اند و مقام‌های رهبری را در سازمان جوانان احراز نمی‌نمایند. عضویت س.د.ج.ا. خارج می‌گردند.

نوت: اعضای ح.د.خ.ا. که مقامات رهبری را در س.د.ج.ا. احراز می‌نمایند، حق عضویت خویش را در حزب می‌پردازند.

فصل هشتم

سازمان‌های حزبی در قوای مسلح

ماده‌ی ۶۷: سازمان‌های حزبی در قوای مسلح بر اساس برنامه‌ی عمل و اساسنامه‌ی ح.د.خ.ا. و دستورالعمل‌های کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا. فعالیت می‌نمایند.

سازمان‌های حزبی در قوای مسلح تحقق سیاست حزب را در اردو، جزوتام‌های وزارت امور داخله و وزارت امنیت دولتی تأمین نموده، سربازان، خردضابطان و صاحب‌منصبان را با مورال عالی و روحیه‌ی وفاداری بی‌پایان به وطن، حزب، مردم و به آرمان‌های والای انقلاب ثور و انترناسیونالیسم تربیه می‌کنند. آن‌ها اشتراک فعالانه‌ی منسوبان نظامی را در تسریع تحقق مشی مصالحه‌ی ملی و دفاع از زندگی صلح‌آمیز مردم تأمین می‌کنند.

سازمان‌های حزبی، وحدت قوای مسلح و مردم و دسپلین منسوبان نظامی را استحکام بخشیده و ارتقای احضارات محاروبی، قدرت رزمندگی و هشیارای سیاسی آن‌ها مواظبت می‌کنند.

امور حزبی در اردو، جزوتام‌های وزارت امور داخله و قطعات نظامی وزارت امنیت دولتی، توسط کمیته‌ی مرکزی حزب، از طریق ریاست عمومی امور سیاسی اردو که از صلاحیت‌های شعبه‌ی کمیته‌ی مرکزی برخوردار می‌باشد، و همچنان از طریق ریاست‌های امور سیاسی وزارت امور داخله و وزارت امنیت دولتی رهبری می‌شود.

فصل نهم

امور مالی حزب

ماده‌ی ۶۸: عواید حزب از طریق حق عضویت حق الشمول، درآمد مؤسسات حزبی، فروش نشرات،

اعانه‌های اعضای حزب و مردم تأمین می‌گردد.

اندازه‌ی حق‌العضویت و حق‌الشمول توسط دستورالعمل کمیته‌ی مرکزی تعیین می‌شود.

کمیته‌های حزبی تخصیص مالی خود را که از طرف کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا به آن‌ها داده می‌شود،

مطابق به بودجه‌ی خود و رهنمودها به مصرف می‌رسانند.

این چنین تشکیلاتی در تاریخ افغانستان بی‌نظیر بود. خوی نظامی‌گری به همراه بروکراسی و سلسله‌مراتب تودرتو در زیر پوشش یک ایدئولوژی رهایی‌بخش دولتی، از حزب دموکراتیک خلق افغانستان چیزی ساخت که لرزه به اندام دشمنان داخلی و خارجی اش می‌انداخت و تحسین حزب حاکم شوروی را برمی‌انگیخت. به همین دلیل ابتدا همه‌ی اعضا، خلق و پرچم، با وجود قیام نیروهای جهادی در این سو و آن سو، به آینده‌ی حزب و دولت و ارتش خوشبین بودند. کافی ست نگاهی به کتاب «افغانستان: انقلاب ادامه دارد»^۱ بیاندازیم. کتاب توسط رفقای روسی تدوین یافته بود؛ اما پیامش واضح بود: افغانستان می‌گوید که انقلاب ادامه دارد. شور و هلهله در چهره‌ی جوانان سرخوش انقلابی، ارتش منظم و پولیس متشخص؛ چهره‌ی مردمانی که به سخنرانی کارمل خیره مانده‌اند و چشمان تک‌تک‌شان از تابش نور انقلاب می‌درخشد؛ بازسازی و نوسازی و فعالیت زنان در کوچه و بازار و شفاخانه و کارخانه؛ کودکانی که غرق در نظام آموزشی منسجم و مترقی‌اند؛^۲ کارگران و دهقانان، دست در دست قوای مسلح انقلاب و ارتش سرخ برادر بزرگ‌مان اتحاد جماهیر شوروی؛ دیگر هیچ خبری از تصویر کهنه و فرسوده و فقر و فلاکت دوره‌ی نادری نیست. دولت برای تحکیم انضباط حزبی، پس از تدوین اساسنامه، از سال ۱۳۶۰ کوشید تا با چاپ و نشر رساله‌ها و کتب

۱. رک: افغانستان: انقلاب ادامه دارد، مسکو: اداره‌ی نشراتی پلاتنا، ۱۹۸۴

۲. دستگاه ایدئولوژیک و تبلیغاتی دولت بر این باور بود که «باید از گذشته خوانشی انقلابی کرد» به طور مثال رجوع کنید به مقاله‌ی:

فرهنگ اصیل خلق، ضد استبداد، ارتجاع و استعمار، نوشته‌ی حبیب‌الله فرهمند، مجله‌ی فرهنگ خلق، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، شماره‌ی ۳ و ۴، ۱۳۵۸، ص ۵۶

و این خوانش انقلابی باید وارد کتب مکاتب و دانشگاه‌های کشور بشود. دولت حتی در دانشکده‌ی علوم اجتماعی بخشی را زیر نام «دیپارتمنت تاریخ نوین» ایجاد کرد. کتاب «تاریخ نوین افغانستان» از دستاوردهای این دیپارتمنت است: تاریخ نوین افغانستان، کابل: منتشره در جریده‌ی حقیقت انقلاب ثور، ۱۳۶۱

آموزشی، این انضباط را به اعضای جدیدالشمول حزبی، ژاندری‌ها و نیروهای ارتش و پولیس انتقال دهد. در دهه‌ی شصت، جزو‌های به نام «درس‌های اساسنامه ح.د.خ.ا»^۱ از سوی کمیته‌ی مرکزی نشر شد و پس از تشریح بند بند اساسنامه باز هم ادعا کرد که «حزب ما عالی‌ترین شکل سازمان سیاسی» تا کنون موجود تاریخ افغانستان است. همچنین نجم‌الدین کاویانی در گزارش سالانه‌ای که از وضعیت حزب ارائه می‌کرد و می‌کوشید تا حزب را گسترده‌تر و سراسری‌تر از سال قبل نشان دهد، کتابی با عنوان «اساسات ساختار حزب»^۲ نوشت و با دقت و جزئی‌نگری کم‌سابقه ساختار، شاخه‌ها، مرام و اهداف حزب را در سه بخش جداگانه تشریح کرد. در ابتدای کتاب چنین می‌خوانیم: «کتاب اساسات ساختار حزب دموکراتیک خلق افغانستان متشکل از سه بخش می‌باشد. در بخش اول مهم‌ترین مسائل تئوریک و پراتیک امور تشکیلاتی ح.د.خ.ا شامل اند و بخش دوم دربرگیرنده‌ی مسائل اساسی ایدئولوژیک ح.د.خ.ا می‌باشد و بخش سوم مقام و نقش حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در سیستم سیاسی جامعه‌ی افغانستان بیان می‌دارد. نگارنده‌ی این سطور سعی نموده است که تعالیم لنین را درباره‌ی احزاب طراز نوین انقلابی با در نظر داشت شرایط ویژه‌ی کشور ما، بر پایه‌ی اسناد معتبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان ارائه نماید. نقش زوال‌ناپذیر شالوده‌ریزی تئوریک سازمان‌گری حزب طراز نوین انقلابی به لنین تعلق دارد. اوضمن تکامل اندیشه‌های مارکسیسم و انطباق خلاقانه‌ی آن‌ها بر دوران امپریالیسم و انقلاب‌های پرولتری آموزش چنین حزب را بنیاد نهاد.» و این حکم درست است؛ دست‌کم در مورد لنین حزبی این حکم صدق می‌کند. در حقیقت باید با کاویانی هم‌نظر بود که «نقش زوال‌ناپذیر شالوده‌ریزی تئوریک سازمان‌گری حزب طراز نوین انقلابی به لنین تعلق دارد.» همچنین می‌توان با این نظر کوین آندرسون نیز همدلی داشت که می‌گوید: «مایلم در ابتدا بگویم که چند ضعف جدی در اندیشه‌ی لنین می‌بینم:

- حمایت وی از نقش رهبری‌کننده‌ی حزب پیشاهنگ - مفهومی که نزد مارکس نمی‌توان یافت - الگویی ضعیف را از سازمان انقلابی برای مدت‌های طولانی بر دوش ما گذاشته است.

- بسیاری از اقدامات لنین پس از ۱۹۱۷، به ویژه استقرار دولت تک‌حزبی و تضعیف شوراهای کارگری به هیچ‌وجه مدلل دموکراسی انقلابی نیست.

- با این‌که لنین سهم چشم‌گیری در اندیشه‌ورزی دیالکتیکی دارد، کار او درباره‌ی این موضوع ناموزون است؛ چنان‌که در اثر خام و مکانیکی وی یعنی ماتریالیسم و امپریوکریتسیسم می‌توان دید.»^۳

اما با این حال و همان‌طور که بارها گفتیم، نمی‌توان لنین را به لنین حزبی محدود ساخت. اساساً «بخشی از» لنین حزبی ساخته‌وپرداخته‌ی دستگاه تبلیغاتی و ایدئولوژیک استالینیست و از طریق دولت تک‌حزبی شوروی به سایر کشورهای متمایل به شوروی انتقال یافته است. مرام این دستگاه را هال درپیر چنین خلاصه می‌کند:

- حزب را اساساً متشکل از «روشنفکران» می‌داند. بر اساس این تئوری که کارگران نمی‌توانند خودشان به آگاهی سوسیالیستی دست یابند، بلکه ایده‌ی سوسیالیستی همیشه و به شکلی غیر قابل اجتناب به وسیله‌ی روشنفکران بورژوا به درون جنبش وارد می‌گردد.

- حزب صرفاً دسته‌ای از «انقلابیون حرفه‌ای» متمایز از حزب طبقه‌ی کارگر فراگیر است.

- هر عنصر خودبه‌خودی یا جنبش خودانگیخته را به نفع یک انقلاب مهندسی شده رد می‌کند.

- مستلزم آن است که حزب نه به شکل دموکراتیک بلکه به صورت یک سلسله‌مراتب بوروکراتیک یا نیمه‌نظامی سازمان یابد.^۱

به نظر می‌رسد که حزب دموکراتیک خلق افغانستان در این مسیر قرار گرفته و راه بازگشتی ندارد. از آنجا که اقتدار حزب از میان توده‌ها برنخاسته بود، دولت ناگزیر بود که دست به دامان ارتش شود. اما کودتای ۷ ثور پس از چند کودتای ناکام علیه داوودخان به ثمر نشسته بود و اعضای کنگره برای کنترل ارتش گریزی از شست‌وشوی مغزی نیروهای مسلح نداشتند. به همین دلیل از همان اوایل روی کار آمدن کارمل، تبلیغات زیادی به راه افتاد که «ماهیت اردوی افغانستان تغییر کرده است» و این اردو دیگر ارتشی بی‌ملاحظه و مزدور دست‌سرمایه‌داران و درباریان نیست و با ایدئولوژی حزب طراز نوین کارگری آموزش و پرورش یافته است. این موضوع به‌طور واضح در کتاب «لکچرهای دروس سیاسی افسران قوای مسلح ح.د.ا»^۲ ذکر شده است. کارمل که خطر اقدام خودجوش قوای نظامی در برابر مصادره‌ی کودتای ۷ ثور به دست حزب را درک کرده بود، طی یک سخنرانی در میان نیروهای ارتش می‌گوید که «شعور عالی انقلابی و وفاداری به آرمان‌های انقلاب باید به مشخصه‌ی خصلت سربازان و افسران بدل گردد.»^۳ البته این خطر دست‌کم در اوایل چندان جدی نبود؛ همچنان که اکنون و در دوره‌ی تجاوز ناتو به کشور نیز خطر کودتای نظامی چندان جدی نیست؛ زیرا فردای پس از کودتا، نه نیروی مزدور شوروی و نه نیروی مزدور ناتو، هیچ‌کدام نمی‌توانستند/نمی‌توانند حتی هزینه‌های یک روز خود را تأمین کنند. اما، به هر حال با این‌که حزب در میان نیروهای ارتش بسیار محبوب بود، تبلیغات ایدئولوژیک برای رام‌نگه‌داشتن ارتش تا هنگام سقوط دولت دکتر نجیب ادامه یافت. کتاب

۱. رک: درس‌های اساسنامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کابل: شعبه‌ی تشکیلات کمیته‌ی مرکزی، ۱۳۶۱

۲. رک: اساسات ساختار حزب، نجم‌الدین کاویانی، بی‌جا، ۱۳۶۱

۳. دفترهای فلسفی؛ بازیابی و پایبندی دیالکتیک در فلسفه و سیاست‌های جهانی، نوشته‌ی کوین آندرسون، ترجمه‌ی

حسن مرتضوی، تهران: روزبهان، ۱۳۹۲، ص ۱۸

۱. مسئله‌ی حزب از نظر لنین، جمعی از نویسندگان، ترجمه‌ی جمعی از مترجمان، نشر اترنتی: بیدار، بی‌تا، ص ۵

۲. قوای مسلح در دفاع از میهن و انقلاب، کابل: ریاست نشرات وزارت دفاع ملی، ۱۳۵۹

۳. تحکیم حزب و پیوند آن با خلق، ببرک کارمل، کابل: مؤسسه‌ی نشراتی ح.د.خ.ا، ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱، ص ۳۳۰

دو جلدی «پاسداران میهن و انقلاب»^۱ در سنامه‌ی سیاسی سربازان و خردصاحبان قوای مسلح بود. در این کتاب کار سیاسی میان نیروهای اردو یک ضرورت تلقی شده بود. از سوی دیگر در جای جای کتاب ح.د.خ.ا به عنوان صدر و سازمانده انقلاب کبیر ثور معرفی شده بود. بنابراین هیچ بحثی از هم‌طرازسازی ارتش با حزب در دوره‌ی کارمل و ارتش با دولت در دوره‌ی نجیب نبود.

اما پرواضح بود که همه چیز بر وفق مراد دولت و حزب نبود و اتفاقاً کاستی‌ها همیشه بر شعارهای پرآب‌وتاب غلبه می‌کردند. ابتدا از انتهای همین بحث شروع می‌کنیم. کشتمند که در دوره‌ای نخست‌وزیر دولت بود، بر این نکته اعتراف دارد که «حزب به صراحت درک می‌کرد که با آن کمیت محدود خویش به مقیاس جمعیت کشور، با آن سطح پایین آگاهی سیاسی و طبقاتی زحمتکش‌ان و پراکنده‌گی آن و به ملاحظه‌ی عوامل نامساعد دیگر نمی‌توانست صرف به اتکا جنبش توده‌ای مقاصد ضدملی رژیم رانقش بر آب کند.»^۲ بنابراین پیش از کودتای ثور به «سازمان انقلابی دموکراتیک اردو» که به صورت مخفیانه در میان ارتش فعال بود، وابسته بود و پس از کودتا نیز قوای مسلح و خدمات اداری دولتی (خاد) نیروهای وابسته به ارتجاع و امپریالیسم را سرکوب می‌کردند. درباره‌ی میزان محبوبیت حزب در میان توده‌های مردم، پیش از رجوع به آمار مفصل آنتونیو گیوستوزی باید گفت که نظر به آمار کمیته‌ی مرکزی حزب، در همان دوران شور و هلهله‌ی «مرحله‌ی نوین انقلاب ثور» صرفاً ۲۵ درصد اعضای حزب را کارگران و دهقانان تشکیل می‌دادند.^۳ اما آمارهای گیوستوزی که اکثرشان از منابع روسی گرفته شده، از این نیز ناامیدکننده‌ترند:

سال	درصد
۲۱ تا ۳۰	۱۲٫۴ درصد
۳۰ تا ۳۱	۵۱٫۴ درصد
۳۱ تا ۴۰	۲۷٫۱ درصد
۴۰ تا ۶۰	۹ درصد
۶۰ سال به بالا	۰٫۱ درصد

حزب برای جلب و جذب نیرو در میان دانش‌آموزان و آموزگاران مکاتب و آموزشکده‌ها کار

۱. رک: پاسداران میهن و انقلاب، کابل: ریاست عمومی امور سیاسی اردوی ج.د.ا. ج اول، ۱۳۱۱، ص ۱۴۱ و همچنین: پاسداران میهن و انقلاب، کابل: ریاست عمومی امور سیاسی اردوی ج.د.ا. ج دوم، ۱۳۶۵، ص ۲۹
 ۲. یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، سلطان‌علی کشتمند، قم: نشر احسان، ۲۰۰۲، ص ۳۱۸
 ۳. اسناد کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا در مورد مسائل تشکیلاتی حزبی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۱۳، ص ۵۳
 ۴. افغانستان؛ جنگ، سیاست و جامعه، آنتونیو گیوستوزی، ترجمه‌ی اسدالله شفاپی، تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۶، ص ۳۱۷

می‌کرد. آمار کسانی که در دوره‌های آموزشی حزب اشتراک می‌کردند، نشان می‌دهد که بیشترین شمار اشتراک‌کنندگان به میانه‌ی سال‌های ۶۰ و ۶۱ برمی‌گردد:

سال	دانش‌آموزان	معلمین
۵۹-۱۳۵۸	۳۴۷۷۱۴	۱۷۵۴۰
۶۰-۱۳۵۹	۵۵۰۰۰۰	۱۳۷۵۰
۶۱-۱۳۶۰	۶۳۲۵۰۰	۱۵۸۱۲
۶۲-۱۳۶۱	۳۰۶۶۲۸	۱۴۶۸۶
۶۳-۱۳۶۲	۳۷۶۱۰۶	۱۲۴۸۵
۶۴-۱۳۶۳	۳۱۷۰۷۱	۱۲۴۹۱
۶۵-۱۳۶۴	۳۲۵۳۰۰	۱۲۷۳۱'

آمار ناقص عضویت در حزب نیز نشان می‌دهد که با آغاز طرح مصالحه‌ی ملی (۱۳۶۶)، جلب و جذب افراد در حزب به بالاترین سطحش رسیده است. اما در اینجا دو نکته وجود دارد. نخست این که این آمار بسیار ناقصند و مثلاً مشخص نیست که میزان جلب و جذب حزب در میانه‌ی سال‌های ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۹ به چه میزانی بوده است. نکته‌ی دیگر این است که بارها نجم‌الدین کاویانی و حتی شخص کارمل اعتراف کرده‌اند که کمیت جای کیفیت را در سیاست جلب و جذب افراد گرفته و باید با این مسئله مقابله کرد. همان‌طور که می‌دانیم پس از طرح مصالحه‌ی ملی، شاخه‌های ولایتی حزب، بسیاری از ملیشه‌ها و تفنگ‌داران غیرمسئول را به نام خود ضرب می‌زدند و دقیقاً همین برخورد را گروه‌های مجاهدین با این افراد داشتند.

سال	عضو کامل	نامزد عضویت	جمع کل
پاییز ۱۳۵۷	-	-	۱۸۰۰۰
پاییز ۱۳۵۸	-	-	۲۲۰۶۸
اسد ۱۳۵۹	-	-	۴۱۰۰۰
پاییز ۱۳۵۹	۲۷۶۹۵	۲۲۹۰۴	۵۰۵۹۹
حوت ۱۳۶۰	۳۵۸۷۴	۳۱۰۰۳	۶۶۵۹۹
حوت ۱۳۶۱	۴۸۸۹۹	۴۰۷۷۲	۸۹۶۷۱
حوت ۱۳۶۲	۶۵۴۱۵	۴۶۱۶۶	۱۱۱۵۸۱
قوس ۱۳۶۳	-	-	۱۲۲۰۰۰

۱. همان، ص ۳۱۹

حوت ۱۳۶۳	۸۴۶۸۹	۴۸۳۸۹	۱۳۳۶۲۸
حوت ۱۳۶۴	۱۰۴۴۴۹	۵۰۴۰۴	۵۵۴۸۵۳
حوت ۱۳۶۵	۱۲۵۱۶۵	۵۱۵۳۴	۱۷۶۶۹۹
حوت ۱۳۶۶	-	-	۲۰۵۰۰۰
جوزای ۱۳۶۹	-	-	۱۷۳۶۰۰
۱۳۷۰	-	-	۱۵۵۰۰۰۱

و در آخر در اینجا میزان کمک‌های شوروی به حکومت کابل را گنجانده‌ایم. این آمار نشان می‌دهد که شوروی تا هنگام ترک افغانستان به کمک‌هایش به این کشور ادامه داد و صرفاً پس از بروز بحران اقتصادی در روسیه، کمک به دولت نجیب توقف یافت.^۱

۱۹۹۰	۱۹۸۹	۱۹۸۸	۱۹۸۷	۱۹۸۶	۱۹۸۵	۱۹۸۴	۱۹۸۳	۱۹۸۲	۱۹۸۱	۱۹۸۰
۲۲۰۰	۳۹۷۲	۱۶۲۹	۱۰۶۳/۴	۵۷۹/۱	۵۱۶/۳	۳۲۶/۳	۲۲۱/۴	۲۷۷/۹	۲۳۱/۵	۲۶۷/۶

سه محور اصلی سیاست حزب دموکراتیک خلق افغانستان همان‌طور که الیور روآ بیان کرده، اصلاحات ارضی، مبارزه با بی‌سوادی و تحکیم دستگاه دولتی است.^۲ در اینجا می‌کوشیم تصویری از نتایج تجاوز شوروی، سیاست اصلاحات ارضی، اسلام و ایدئولوژی دستگاه حاکمه ارائه دهیم تا سرانجام بتوانیم بحران مشروعیت را از دل آن بیرون کشیم. در دوره‌ی جنگ افغانستان با شوروی صحبت از هر نوع پیشرفت یا تحول اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باید به شدت محتاطانه و همه‌جانبه باشد. در ثانی چون هر تحولی در این دوره با پشتیبانی مطلق برادر بزرگتر همراه بود، چندان نمی‌توان آن را به درایت و آینده‌نگری دستگاه حاکمه نسبت داد. از سوی دیگر بسیاری از بازسازی‌ها و نوسازی‌های دوره‌ی جنگ، در شهرها متمرکز شده بود و روستاهای کشور به دلیل حضور و فعالیت مجاهدین عملاً از توسعه به دور مانده بودند. گرچه مجاهدین در جای‌جای کشور ضربات سنگینی به راه‌ها، پل‌ها، تأسیسات و زیربنایها وارد کردند و کوشیدند تا چهره‌ی شهر را نیز به یک روستا بدل سازند. پس از ۶ جلدی ۱۳۵۸ مشخص بود که دولت پلان دقیقی برای اقتصاد کشور ندارد. پلان‌های کلان ۵ یا ۷ ساله، به دلیل جنگ به پلان‌های یک‌ساله تقلیل یافته بودند. ببرک کارمل طی یک سخنرانی در سال ۱۳۵۹ اظهار داشت که حزب معتقد است که «راه درست اجرای وظایف اقتصادی مرحله‌ی نوین انقلاب ثور عبارت است از رشد دولتی مختلط، کوپراتیفی و خصوصی اقتصاد ملی که یکدیگر را تکمیل کنند.»^۳ بنابراین سیاست اقتصادی دست‌کم به طور موقت و در شرایط جنگی، پیشبرد سیاست اقتصادی دوره‌ی راست‌گرایی داوودخان بود: رشد همزمان اقتصاد دولتی، حمایت از بخش خصوصی و بهادادن به سیستم کوپراتیفی. البته دولت باز هم از طرح یک پلان پنج‌ساله برای سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ صحبت کرد. اما این پلان همچون حمایت از سیستم کوپراتیفی بیشتر در سطح شعار ماند و هرگز و به طور دقیق و برنامه‌ریزی شده تطبیق نشد. بر اساس همان اطلاعاتی که کارمل در اختیارمان قرار می‌دهد، برای پلان ۱۳۵۹ پیش‌بینی شده بود که ۷۰ درصد هزینه‌های این پلان از کمک‌های

ترکیب قومی حزب نشان از آن دارد که در دوره‌هایی میزان تاجیک‌های عضو حزب از پشتون‌ها بیشتر بوده است. اما شاید این ترکیب دوباره در دوره‌ی نجیب به نفع پشتون‌ها تغییر خورده باشد.

قومیت	۱۳۶۰	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶
پشتون	۴۷/۶	۴۲/۷	۴۰/۳	۳۸/۸	۳۹/۲	۳۷/۷
تاجیک	۴۱/۹	۴۴/۶	۴۵/۶	۴۷	۴۶	۴۷/۱
ازبک	۵/۱	۶/۹	۷/۳	۷/۶	۷/۵	۸/۱
هزاره	۲/۸	۳/۱	۳/۵	۳/۸	۴/۱	۴
ترکمن	۰/۸	۱/۱	۱/۴	۱/۴	۱/۴	۲-

ترکیب اجتماعی حزب نیز نشان از همان حکمی دارد که هال در پیر ذکر کرده بود؛ یعنی این‌که یکی از نشانه‌های حزب لنینی در خوانش استالینی این است که حزب اساساً از «روشنفکران بورژوایی» تشکیل شده که ایده‌ی سوسیالیستی را به درون جنبش وارد کرده‌اند. در اینجا نیز به وضوح تفاوت درصد «تحصیل‌کردگان» با سایر طبقات دیده می‌شود:

طبقه	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵
کارگران	-	۱۱/۲	۱۱/۲	۱۲/۷	۱۳/۷	۱۴/۱	۱۴/۱
دهقانان	-	۱۶/۷	۱۷/۱	۱۷/۲	۱۸/۳	۱۷/۹	۱۸/۵
پیشه‌وران	-	۰/۷	۰/۱	۰/۱	۰/۱	۱/۶	۲/۱
تحصیل‌کردگان	-	۶۰/۷	۶۲	۵۸/۹	۵۷	۵۵/۸	۵۴/۴
زمین‌داران کوچک	-	۰/۳	۲	۰/۱	۰/۱	۰/۱	-
دانشجویان	-	۹/۷	۸/۲	۹/۶	۰/۹	۹/۵	۸/۹ ^۳

۱. همان، ص ۳۵۱
 ۲. افغانستان، اسلام و نوگرایی، الیور روآ، ترجمه‌ی ابوالحسن سرومقدم، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۹، ص ۱۳۱
 ۳. سالنامه‌ی افغانستان، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹، ص ۶۹

۱. همان، ص ۳۲۰
 ۲. همان، ص ۳۳۶
 ۳. همان، ص ۳۲۸

خارجی تأمین شود. در این میان، شوروی به تنهایی ۶۵ درصد هزینه‌ها را متقبل می‌شد. قرار بر آن بود که حجم تولیدات ناخالص ملی در سال ۱۳۵۹ نسبت به سال ۱۳۵۸، ۹ میلیارد افغانی یعنی ۶/۵ درصد افزایش یابد. می‌دانیم که این اتفاق نیفتاد. طبق گزارش سلطان‌علی کشتمند پیرامون اجرائات و فعالیت‌های حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان به شورای انقلابی، «عاید ملی استفاده شده در سال ۱۳۵۹ به اندازه‌ی ۴ فیصد [افزایش یافته] است.»^۱ تمامی این ارقام یک پیش شرط دارند، این که آیا به آمار دولتی اعتماد می‌کنیم یا خیر. در سال ۱۳۶۰ کمیته‌ی دولتی پلان‌گذاری جمهوری دموکراتیک افغانستان طی گزارش سالانه‌اش نوشت که «عاید ملی تولید شده و محصول ناخالص داخلی سال ۱۳۶۰ در مقایسه با رقم حقیقی سال ۱۳۵۹ از دیاد ۲/۲ میلیارد افغانی را نشان می‌دهد.»^۲ ارقام پیش‌بینی شده هرگز با ارزیابی‌های پس از تطبیق پلان همخوان نبودند. البته این مسئله طبیعی است؛ اما آنچه که وضعیت جنگی به وجود می‌آورد پسرقتی بود که در تحلیل ارقام حاصله بعد از تطبیق پلان دیده می‌شد. مثلاً در جدول ذیل می‌توان این پسرقت را در قیاس آمار سال ۱۳۵۹ و آمار حاصله از تطبیق پلان ۱۳۶۰ دریافت:

(ارقام به میلیارد افغانی)

نوع	سال ۱۳۵۹ حقیقی	سال ۱۳۶۰ پلان	سال ۱۳۶۰ ارزیابی
محصول ناخالص ملی استفاده شده	۱۵۵/۴	۱۷۴/۶	۱۵۴/۳
محصول ناخالص داخلی (تولید شده)	۱۳۴/۷	۱۴۵/۷	۱۳۶/۷
زراعت و مالداری	۸۳/۶	۸۶/۵	۸۶/۲
صنایع	۲۸/۸	۳۲/۶	۲۷/۶
سایر رشته‌ها	۲۲/۳	۲۶/۶	۲۲/۹
واردات مجموعاً (+)	۴۷/۹	۵۵/۳	۴۸
صادرات (-)	۲۰	۱۹	۲۳/۱
جبران ضایعات (-)	۷/۲	۷/۴	۷/۳

در مقابل این آمار ناامیدکننده، کمک‌های هنگفت شوروی و تحریک آمریکا و جنگ مجاهدین با به گفته‌ی خودشان دولت کمونیستی کابل، خیر جالب توجه، ورود اولین دستگاه کمپیوتر به کشور است. این کمپیوتر که به احتمال توسط کشورهای اروپای شرقی خریداری شده بود، در سال ۱۳۶۰ وارد کابل شد و دولت بلافاصله برای راه‌اندازی و مدیریت آن، شعبه‌ای رازیر نام «ریاست کمپیوتر»^۳ تأسیس کرد

۱. سالنامه‌ی افغانستان، کابل: کمیته‌ی دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۰، ص ۱۰۹

۲. همان، ص ۴۱۷

۳. همان، ص ۶۱۲

و چندین نفر را برای کار با این دستگاه عظیم و پیچیده استخدام کرد. دولت از سال ۱۳۶۰ به بعد، کل آمار ریاست احصائیه را توسط این دستگاه و دو سه دستگاهی که در سال‌های بعد خریداری کرد، مورد ارزیابی و تحلیل قرار داد. با این حال جنگ سبب شد تا دولت در وضعیت اضطرار قرار گیرد و نتواند آمار دقیق یا دست‌کم تخمینی و منطقی‌ای از وضعیت کاروبار و تجارت ارائه دهد. به همین دلیل آمار ما در اینجا نیز از پیوستار درستی برخوردار نیست. در سال ۱۳۶۱ وزارت تجارت گزارش سالانه‌اش را نشر کرد.^۱ جدولی که در این گزارش گنجانده شده تصویر روشنی از سیاست دولت در قبال اقتصاد دولتی، کوپراتیفی و خصوصی به دست می‌دهد.

سکتور	صادرات		واردات	
	پلان	تطبیق	پلان	تطبیق
دولتی	۳۵۵/۱	۲۹۹	۳۵۵	۳۸۰/۵
مختلط	۲۸/۳	۹	۴۴/۲	۸
خصوصی	۳۰۷	۳۶۹/۲	۲۷۵/۳	۲۷۲/۸

واضح است که بخش خصوصی در درون حکومتی که ادای سوسیالیسم را در می‌آورد تا چه میزان فعال و سرمایه‌اش در چرخش بوده است. بخش دولتی با کسری صادرات در قبال واردات مواجه بود و بخش مختلط با اعتراف وزیر تجارت وقت، کاملاً درمانده بود و نتوانست کاری از پیش ببرد. بخش زراعت نیز تقریباً چنین حال و روزی داشت. اعظم سیستمی برای توجیه ضرورت اصلاحات ارضی آماری از ملاکان، دهقانان متوسط، دهقانان خرده‌پا و کشتمندان ارائه می‌کند.

«بنا بر آخرین احصائیه‌های رسمی وزارت زراعت و اصلاحات ارضی، مالکان بزرگ که اراضی وسیعی بیشتر از هزار جریب یعنی ۲۰۰ هکتار زمین در اختیار داشتند، در سطح کل کشور تعداد آن‌ها به یک هزار خانوار می‌رسید و صرف ۰/۱ فیصد از مجموع ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار خانوار زمیندار کشور را تشکیل می‌دادند که ساحه‌ای به بزرگی ۲۴۳ هزار هکتار (۱۱۱۵۰۰۰ جریب زمین) یعنی ۵/۴ فیصد زمین‌های زراعتی را در اختیار داشتند... مجموع زمین‌دارانی که بیشتر از ۶ هکتار (۳۰ جریب زمین) داشتند، اندکی بیش از ۳ فیصد خانوار زمین‌دار بود. اما ۲۸/۹ فیصد تمام زمین یا تقریباً یک ثلث زمین تحت زراعت کشور را مالک بودند و زمین‌داران خرده‌پا که الی ۶ هکتار زمین درجه اول داشتند، ۹۷ فیصد کل خانوار زمین‌دار را تشکیل نموده و به اندازه‌ی ۷۱/۴ فیصد ساحه‌ی زمین‌داری را در ملکیت خود داشتند.»^۲ برای درک بهتر وضعیت باشندگان در روستاها و اصلاحات

۱. سالنامه‌ی افغانستان، کابل: کمیته‌ی دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۱، ص ۸۰۱

۲. مناسبات ارضی و شیوه‌ی برخورد به مسئله‌ی زمین و آب در افغانستان، محمداعظم سیستمی، کابل: آکادمی علوم،

دولت در زمینه‌ی کشاورزی، آمار نفوس کشور را در سال ۱۳۵۸ مورد بازبینی قرار می‌دهیم:

تقسیم‌بندی فیصلی	تعداد به هزار نفر	تعداد به هزار خانوار
نفوس دهات	۷۱/۲۰	۱۸۴۵
نفوس شهری	۱۲/۷۰	۳۲۹
نفوس کوچی	۱۶/۲۰	۴۱۷
مجموع	۱۰۰	۲۵۹۱ ^۱

نظر به چنین جمعیت بزرگ روستانشینی که به نان شب خویش در مانده بود، دولت چاره‌ای جز تقسیم اراضی شخصی و توزیع اراضی دولتی در میان روستانشینان نداشت. بنا بر آماري که در فصل‌های گذشته ارائه کردیم، بخش عمده و شاید بتوان گفت تقریباً نیمی از جمعیت کشور مالک هیچ زمینی برای کشت و زرع و امرار معیشت نبود. از همان تعداد مالکان زمین نیز آن طور که در بالا دیدیم، تقریباً ۷۱ درصدشان مالک وسعتی کمتر از ۳۰ جریب زمین قابل زرع بودند. این در حالی است که نزدیک به ۸۷ درصد جمعیت کشور روستانشین یا کوچی بوده است. اما تطبیق اصلاحات ارضی نه تنها این جمع عظیم مردم را خوشحال و راضی نساخت، که اتفاقاً بر میزان ناراضی‌های آنها و انتقادات از دولت و حزب کارگری افزود. اصلاحات ارضی به باور دولت کارمل دو مرحله داشت: مرحله‌ی نخست (که از دوره‌ی تره‌کی و امین شروع شد و تا سال ۵۹ ادامه یافت) و مرحله‌ی دوم (دوره‌ی کارمل). دکتر عبدالغفار لکنوال نویسنده‌ی کتاب «اصلاحات دموکراتیک ارضی و آب در ح.د.خ.ا» و معین اصلاحات ارضی دولت اشباهات دوره‌ی نخست تطبیق اصلاحات ارضی را چنین بیان می‌کند: «۱. باید پیش از آغاز کار اصلاحات ارضی، جنبش‌های دهقانی با تأسیس و حمایت اتحادیه‌ها، صندوق‌ها و کمیته‌های دهقانی شروع می‌شد تا تقسیم عادلانه‌ی زمین با اشتراک خود دهقانان و بدون اعمال زور و قوه عملی شده می‌توانست و تمام اقشار و گروه‌های وسیع مردم به صورت شعوری و آگاهانه در مقام دفاع آن می‌برآمدند که چنین نشد. ۲. در جریان تطبیق مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی به رسوم و عادات و رواج‌های عنعنوی و حتی اعتقادات مذهبی مردم وقعی نهاده نشد. ۳. در این مرحله‌ی تطبیق خلاف مقرره‌ی اول فرمان شماره هشتم دولت نسبت به حقوق بسیاری از هموطنان ما بی‌توجهی‌هایی صورت گرفت که موجب حق تلفی‌های فراوان گردید. ۴. در جریان تطبیق رفرم برای تعداد بی‌شمار دهقانانی که زمین داده شد، هیچ‌گونه کمک کوپراتیفی تخنیک‌ی وقتی صورت نگرفت که به این دلیل سطح تولید پایین آمد و دهقان نتوانست از زمین زیر کشت خود بهره‌ی کافی بردارد.

۵. جنبش کوپراتیفی نه تنها تقویت نشد، بلکه با نحوه‌ی عملی که صورت گرفت، ضعیف نیز ساخته شد. ۶. از طرح عملیاتی یک پلان علماً تنظیم شده به منظور تزئید حاصلات زراعتی عملاً جلوگیری شد. ۷. با لغو اداره‌ی اصلاحات ارضی کوشش به عمل آمد که از تطبیق مراحل بعدی اصلاحات ارضی در افغانستان جلوگیری شود. ۸. با ختم دوره‌ی اول اصلاحات ارضی که باید ختم مرحله‌ی نخست اعلام می‌گردید، پایان تطبیق اصلاحات ارضی در کشور اعلام گردید. ۱ شاید در سال ۱۳۵۹ لکنوال آن قدرها بدبین نبود و تصور نمی‌کرد که بسیاری از این موارد و معضلات در مرحله‌ی دوم تطبیق اصلاحات ارضی و تا آنجا که به دست نجیب به کلی منحل اعلان می‌شود نیز ادامه می‌یابد. برای بررسی ظهور و زوال سیاست اصلاحات ارضی و مسئله‌ی تقسیم آب اثر مهم دیگری در اختیار داریم: «زمین و آب به دهقانان»^۲ این کتاب شامل مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و بیانیه‌های ببرک کارمل، سلطان‌علی کشتمند و صالح محمد زیری پیرامون سیاست اصلاحات ارضی و مسئله‌ی تقسیم آب است. در ابتدا به تاریخ ۷ حوت ۱۳۵۸ کارمل طی سخنرانی‌ای با عنوان «جنبش واقعی زراعتی به نفع دهقانان کشور ایجاد می‌گردد» سرانجام به جنجال خرید و فروش املاک شخصی و دولتی (پیش و پس از تطبیق اصلاحات ارضی) نقطه‌ی پایان گذاشت و گفت که «برای این که زمین داران محترم به اساس خطابه‌ی ۱۰ دلو این جانب در خرید و فروش، تملک، ترکه و سایر انتقالات و اجاره‌ی زمین دست آزاد داشته باشند، هدایت داده شده است تا از طرف اداره‌ی اصلاحات ارضی در زمینه، تسهیلات لازم فراهم گردد. زمین‌دارانی که کمتر از ۱۰ جریب زمین درجه اول و معادل آن دارند می‌توانند چند جریب زمین دیگر را نیز به رایگان به دست آرند، تا ساحه‌ی زمین‌داری‌شان به ۱۰ جریب زمین درجه اول برسد. آن عده زمین‌دارانی که بیشتر از ۱۰ جریب زمین درجه اول و یا معادل آن دارند می‌توانند اضافه‌جریبی خود را تا اندازه‌ای که ساحه‌ی زمین‌داری‌شان بیشتر از ۳۰ جریب درجه اول یا معادل آن نرسد، به نرخ فی جریب زمین درجه اول یا معادل آن عادلانه خریداری کنند.»^۳ اما سال بعد در جلسه‌ی مسئولان وزارتخانه‌ها و ارگان‌های محلی حزبی می‌گوید، با وجود تمامی اصلاحاتی که در قوانین مرتبط با اصلاحات ارضی وارد شده؛ اما، هنوز هم بسیاری از کمیته‌های حزبی کلیت اصلاحات ارضی را دست کم می‌گیرند.^۴ دفاعیه‌ی کمیته‌های حزبی در ولایات این بود که سیاست اصلاحات ارضی به کلی با سنت و عرف و سلسله‌مراتب اجتماعی حاکم در برخی از محلات و ساحات ناهمخوان و در نتیجه غیر قابل تطبیق است. کارمل سرانجام در سال ۱۳۶۲ و در سیمینار تطبیق اصلاحات ارضی و آب اعتراف می‌کند که «مسئله این نیست که چرا علی‌ه ملاکین بزرگ فتودال

۱. مجله‌ی ژوندون، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، سال ۳۲، شماره‌ی ۹، ۱۳۵۹، ص ۱۴

۲. زمین و آب به دهقانان، کابل: مطبعه‌ی دولتی چاپ و نشر، ۱۳۶۳

۳. همان، صص ۱۳ و ۱۴

۴. همان، ص ۳۸

ما به تشدد انقلابی دست زده‌ایم، بلکه نقطه ضعف، کمبودی و اشتباه ما در این بود که من حیث مجموع برخوردار در دست با توده‌های عظیم دهقانی خود نکرديم... ما رسوم دهاقین خود را درست درک نکردیم و به این جهت ملاکین فئودال و ارتجاع موفق شدند علیرغم این که ما به دهقانان زمین می دادیم، عده‌ی قابل ملاحظه‌ی دهقانان را علیه انقلاب برانگیزند و آن‌ها را در ضدیت با انقلاب قرار دهند.^۱ اما سلطان علی کشتمند با ریزی بیشتی به آسیب‌های سیاست اصلاحات ارضی نگاه می کرد. در بیانیه‌ی «انقلاب ما از منافع دهقانان دفاع می نماید» می گوید که «قرار معلوم بعضاً دهقانان برای ثبت زمین خویش و اخذ سند مالکیت باید پول هنگفتی را به تناسب امکانات و عواید خویش بپردازند.»^۲ یعنی آن عده از دهقانان خرده پایی که از ترس تصاحب زمین و مایملک خود، به ریاست‌های زراعت و اصلاحات ارضی رجوع کرده و خواهان ثبت زمین‌هایشان بودند، ناگزیر از پرداخت هزینه‌ای بسیار بالاتر از ۱۰۰ افغانی [مجبور] شده بودند. در صفحات بعد از این که دهقانان بالا جبار به کوپراتیف‌های دهقانی کشانده می شوند انتقاد می کند. در بیانیه‌ای دیگر به گزارش هیئت وزارت زراعت و اصلاحات ارضی از نارضایتی مردم اشاره می کند و می گوید که «وضع اصلاحات ارضی در ۴۰ ولسوالی و علاقه‌داری ۲۸ ولایت ارزیابی گردید... ۷۷۸۱۸ خانواده دهقانی ۶۶/۷ هزار هکتار یا ۵/۳۳۳ هزار جریب زمین در مرحله‌ی اول اصلاحات ارضی به دست آوردند. یعنی هر خانواده کمتر از ۵ جریب زمین دریافت داشته‌اند... دهقانان ولایات بدخشان، نیمروز، بلخ، هلمند و غیره اظهار داشتند که بخشی از زمین‌های محدود آنان که بیش از ۸ تا ۱۰ جریب نبوده است گرفته شده و به دهقانان بی‌زمین توزیع گردیده است.»^۳ در جای دیگری از کتاب ادعا می کند که فئودالان به هیئت اصلاحات ارضی در ولایات رشوه می دهند تا زمین‌هایشان را از تصرف محفوظ بدارند.^۴ این شرایط پس از توصیه‌ها و فرامین حزبی نیز ادامه یافت و هیچ کس صدای دهقانان و به ویژه کشتمندان را نشنید. تا این که در آخر کل بحث اصلاحات ارضی در زیر سیطره و هیاهوی جنگ لگدمال شد و از میان رفت. با این حال و به باور بسیاری از مجاهدین کودتای ۷ ثور و سیاست اصلاحات ارضی ریشه‌ی فئودالیسم را خشکاند. باور ما این است که فئودالیسم از همان ابتدای ۱۳۰۸ در معرض انقراض قرار داشت و کودتای ۷ ثور آخرین ضربات را بر این پیکر پیر انسان کش وارد کرد.

همه‌ی این آسیب‌ها و کاستی‌ها به اضافه‌ی این تصور که دولت هست خدا را نیست می کند و با ارباب و زور و فشار می خواهد آنچه را که خداوند برای بنده‌اش مقدر کرده، یعنی سهم الارث و مایملک را از وی بگیرد و در میان دیگران تقسیم کند. حتی به زنان ما نیز کار دارد و می گوید که

۱. همان، ص ۵۹
۲. همان، ص ۱۲۴
۳. همان، ص ۱۳۸
۴. همان، ص ۱۳۹

ازدواج اسلامی و عرفی خصلت مرتجعین است و باید آن را انسانی و مترقی ساخت. گروهی نیز همانند آن‌ها که قیام ۲۴ حوت هرات را جرقه زدند، بر این باور بودند که دولت می خواهد با فرستادن اجباری دخترانشان به مکاتب، آن‌ها را کمونیست و سپس بی صورت سازد. باور عموم البته بیشتر به اصلاحات اجباری ارضی معطوف بود. روستانشینان، چه ملاک، چه دهقان خرده‌پا و چه کشتمند و برزگر معتقد بودند که خداوند از حکمت خود فقرا و کشتمندان و برزگران و مزدوران را چنان که هستند خلق کرده است. تصور عموم مردم در آن زمان - و شاید در این زمان - این باور ساده و معمول بود که طبقات اجتماعی زاده‌ی اختلاف و استثمار و تصاحب ثروت و چرخش سرمایه به دست اقلیتی سودخوار و حریص نیست؛ بلکه خداوند خود چنین اختلاف طبقاتی‌ای را به وجود آورده و خودش نیز آن را مدیریت می کند و ما هم از درک و فهم نیت و حکمت الهی عاجز و ناتوانیم. این باور عامی مردم بود و هست. اما قلم به‌دستان جناح راست مذهبی چنین باور ساده‌ای نداشتند و آن‌ها نیز تأکید می کردند که نظام ارباب/رعیتی ناصواب، ناپسند، غیر عادلانه و حتی غیر انسانی و غیر اسلامی ست و سرمایه‌داری نیز سبب گسترش اختلاف میان اقلیت ثروتمندان و اکثریت فقرا شده است. به باور آن‌ها شکل و نوعیت و نظام اجتماعی هیچ جنبه‌ی الهی و ازلی ندارد و کاملاً قابل تغییر و دستکاری ست. اما اسلام خود بهترین الگوی نظام اقتصادی - اجتماعی را به بشر ارزانی داشته و نیازی نیست که برای بر ساخت چنین نظامی به غرب یا شرق رجوع کنیم. به ویژه آن‌گاه که برای بر ساختش از یک نظام الحادی و کمونیستی بخواهیم که به کشورمان تجاوز کند و هست و بودمان را به باد دهد و جوانانمان را از راه اسلام بدر کند و شست و شوی مغزی دهد. مجاهدین در آن زمان و اکثریت مردم عام در این زمان، بر این باور بودند/هستند که اسلام هم در برابر کمونیسم و هم در برابر کاپیتالیسم آترنتیوی بزرگ، پایدار و جاودانه به شمار می رود. ابتدا و پیش از همه باید استراتژی مشخصی در برابر کمونیسم اتخاذ کرد. همانند جنگ مسلحانه، مادر جنگی فرهنگی در برابر شوروی قرار داریم. پس باید با کمک دوستان غربی مان بکوشیم تا ماهیت کمونیسم را افشا سازیم و به تمامی مسلمانان افغانستان نشان دهیم که این نظام صرفاً نه به این دلیل که شوروی متجاوز از آن نمایندگی می کند، بلکه به این دلیل که ماهیتاً غیر اسلامی و از لحاظ اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تباہ کننده است، باید از بین برود.

در ابتدا - و آن‌طور که پدر نویسنده شهادت می دهد - کتاب‌ها و رسائل گزینش شده‌ای از نویسندگان و مبارزان اخوان المسلمین در میان مجاهدین و مردم توزیع شد. برخی از این آثار را مترجمان وابسته به جمهوری اسلامی ایران ترجمه کردند و برخی نیز که با خط مذهب تشیع زیاد همخوان نبودند، در داخل کشور و توسط مترجمان حزب جمعیت و حزب اسلامی و جبهه‌ی نیازی به فارسی و پشتو ترجمه

شدند. یکی از این آثار کتاب «استراتژی و تاکتیک در اسلام»^۱ است. با این‌که نویسنده از مفاهیم لنینی برای نام‌گذاری کتاب بهره برده، ولی در داخل اثر خبری از ارائه‌ی استراتژی یا تاکتیک مدون، منطقی و عقلانی نیست و تصور می‌کنیم که ملاصدرا به قرن بیستم پا گذاشته و فلسفه‌ی اشراقی با پان‌اسلامیسم پیوند خورده است. به همین دلیل در جایی پیرامون اسباب اعتلای ملل، با پنج مفهوم «بیداری، علم، ساختمان اجتماعی، جهاد و قتال» مواجه می‌شویم. یکجا کردن چند واژه با گستره و شبکه‌ای پیچاپیچ در طرحی ساده و علت‌العللی کودکانه: اسباب اعتلای ملل. کتاب دیگری که در همان دوران بحران مشروعیت دولت کارمل در میان مجاهدین و مردم دست‌به‌دست می‌شد، «تکافل مستضعفین در جهان اسلام»^۲ است. نویسنده‌ی این رساله یک مجاهد افغانی ست و به احتمال با شاخه‌ی حزب مستضعفین جناح چپ اسلامی در ارتباط بوده است. فاطمی در این اثر ابتدا تلاش کرده تا تناقض‌های کمونیسم را افشا سازد. به همین دلیل به مسئله‌ی دیالکتیک و جبر تاریخی و تضاد میان عدالت برای فرد و عدالت برای جمع انگشت گذاشته است. این نقدهای ساده و سطحی هم‌اکنون نیز در میان گروهی از روشنفکران راست‌گرا هواخواه دارد. سپس سراغ کاپیتالیسم رفته تا محدودیت‌های این نظام را بر جسته سازد. در آخر نیز از اسلام به عنوان کامل‌ترین و بهترین نظام اجتماعی-اقتصادی برای تدوین طرح «تکافل مستضعفین» سود جسته است. اگر از تشکیلات مؤسسه‌ی تکافل مستضعفین که در آخر رساله ذکر شده و بیشتر شبیه ساختار یک مؤسسه‌ی خیریه است بگذریم، پیشنهاد کلی کتاب این است که مسلمانان سراسر جهان به طور کل و مسلمانان افغانستان به طور اخص می‌توانند با «برنامه‌ریزی و پلان‌گذاری، مسئولیت‌پذیری و استفاده از حاکمیت و عدالت امام امت» بر معضل وجود مستضعفین در جامعه‌ی اسلامی فائق آیند. این پیشنهادهای اخلاقی نیازی به نقد و بررسی ندارند و حتی خود نویسنده‌ی کتاب نیز با سنجش تطبیق‌پذیری این طرح در پایان کتاب توصیه می‌کند که مجاهدین ابتدا این طرح را در کمپ‌های مهاجرین در کشورهای ایران و پاکستان تطبیق کنند، چون عملی و قابل قبول است. رساله‌ی بعدی سعی کرده با تعاریفی که علوم سیاسی از مفاهیمی چون دولت، ملت، شهروند، حق، آزادی، فردیت و... ارائه می‌کند، نشان دهد که ح.د.خ.ا.و.ج.د.ا.نه دولتی قانونی و نه نظامی استوار بر علوم مدرن است. جدا از آن‌که چنین قیاس‌هایی-آن‌هم از درون علمی که خود متکی بر اصل مالکیت فردی، قرارداد اجتماعی و سازه‌ی دولت/ملت است- تا چه میزان درست و نقادانه است، کتاب «از رژیم پوشالی تا دولت قانونی»^۳ به باور من به درستی توانسته نشان دهد که این رژیم پوشالی ست؛ زیرا از خاکستر یک کودتای خونین به پا خاسته و این دولت غیرقانونی ست؛ زیرا بر

۱. استراتژی و تاکتیک در اسلام، احمد نار، ترجمه‌ی ع. ابوطارق، ناشر: انجمن احمدشاه احمدزی، ۱۳۶۲

۲. تکافل مستضعفین در جهان اسلام، سیدمصطفی فاطمی، پیشاور: بی‌جا، ۱۳۶۳

۳. از رژیم پوشالی تا دولت قانونی، سیدمحمد خیرخواه، ناشر: دفتر جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۶۶

آنچه ادعا می‌کند استوار نیست. تهمت‌ها و شایعات رایج در آن زمان-همانند این‌که دولت زمین‌ها را از مردم گرفته و در میان طرفدارانش تقسیم می‌کند- در این کتاب نیز یافت می‌شوند. حزب اسلامی دو کتاب دیگر را علیه کمونیسم به پشتو و فارسی ترجمه کرد. کتاب نخست ترجمه‌ی پشتوی مزرعه‌ی حیوانات نوشته‌ی جرج ارول بود. رسول امین برای این کتاب زیر عنوان «دروسی کمونیسم هنداره»^۱ را انتخاب کرد. داستان هم که طبق معمول قرار است ما را با نظام استالینی و چرخه‌ی اعتبار و بی‌اعتباری رهبر انقلابی روبه‌رو سازد. اثر دیگر ترجمه‌ی فارسی کتاب «طبقه‌ی نوین؛ یک تحلیلی از سیستم کمونیستی»^۲ نوشته‌ی میلوان جیلاس است. این کتاب سراسر نقد استالینیسم است و توانسته جوانب و نقایص نظام توتالیتری و دولت تک‌حزبی را به خوبی به نقد بکشد. اما نقدش از لنینیسم و شخص لنین و همچنین نگاهش به مارکسیسم به شدت سطحی و شعارزده است و مشخص است که نویسنده با مارکسیسم چندان آشنایی نداشته است. از تهییج‌کننده‌ترین رساله‌هایی که در میان مجاهدین مدام پخش و نشر می‌شد، کتاب «فلسفه‌ی جهاد در اسلام»^۳ بود. این کتاب راه بسیاری از مسلمانان را در کشتار مسلمانان و غیرمسلمانان هموار می‌ساخت و برای هر اقدام مسلمانی، هر حرکت جهادی، ارشاد و تبلیغ و کار غیرمسلحانه توجیحات دینی فراهم می‌ساخت. نکته‌ی قابل توجه، استفاده از ادبیات انقلابی و حتی چپی برای تهییج جوانان جهت جهاد در راه خدا بود. من چند قطعه‌ی مشخص را در اینجا درج کرده‌ام تا هم‌آوایی و اشتراک سه انقلابی اسلام‌گرا، یعنی سیدقطب، حسن‌البنّا و مودودی در تبیین چیزی به نام اسلام سیاسی و جهان‌گستر واضح‌تر شود:

مولانا ابوالاعلی مودودی: «بنابر این واژه‌ی «مسلمان» تعریفی است برای کسی که عضو حزب جهانی است. حزبی که اسلام طراح آن و سازمان دهنده‌ی جبهه‌ی انقلابیون آن است. این انقلابیون باید وسیله‌ی پیاده کردن برنامه‌ی سازنده‌ای باشند که اسلام آن را برای تجدید بنای جهان و ساختن جامعه‌ی توحیدی آورده است و جهاد عبارت است از مبارزه‌ی انقلابی با عوامل ضدانقلاب که برای رسیدن به آن نتیجه‌ی عالی و غایت مطلوب وضع شده است.» ص ۲۳

حسن‌البنّا: «جهاد در لغت به معنی صرف آنچه در توانایی هست برای گفتار و عمل، و در شریعت اسلام با کفار و مشرکین مبارزه کردن است به صورت‌های گوناگون از قبیل زدن و کشتن آن‌ها، غارت کردن اموال‌شان، ویران ساختن معابدشان و شکستن بت‌های‌شان.» ص ۱۰۹

۱. د. حناورو فارم؛ د روسی کمونیسم هنداره، جارج ارول، ترجمه‌ی ع. رسول امین، پیشاور: اتحادیه‌ی نویسندگان

افغانستان آزاد، بی‌جا

۲. طبقه‌ی نوین؛ یک تحلیلی از سیستم کمونیستی، میلوان جیلاس، ترجمه‌ی ج.ح. ابراهیمی، پیشاور: اتحادیه‌ی نویسندگان

افغانستان آزاد، ۱۳۶۶

۳. فلسفه‌ی جهاد در اسلام، سیدقطب، حسن‌البنّا و مودودی، ترجمه‌ی سیدمحمد خضری، السالمیه: مطبعه‌ی اصحابه

الاسلامیه، ۱۹۸۴

حسن‌البناء: «در حالی که چنین جهادی - که قید دفاعی ندارد - از طرف مسلمین آغاز می‌گردد. به شرط این که دعوت به کفار رسیده باشد، اگر چه آن‌ها با مسلمانان سر پیکار نداشته باشند. بر مقام رهبری اسلامی، در هر عصری از اعصار لازم است که هر سال یا دو سال یک‌بار گروه‌هایی را برای جهاد به «دارالحرب» بفرستند و بر امت اسلامی نیز لازم است خواست پیشوای خود را پاسخ مثبت گفته و از هر لحاظ خود را آماده‌ی پیکار نمایند.» ص ۱۱۰

سیدقطب: «اگر اسلام قدرت‌های مخالف خود را در مجبور ساختن مردم به بندگی غیر خدا در مناطق مختلف جهان آزاد گذارده و اعلان آزادی بخش خود را به گوش آنان نرساند، آن‌ها هم با اسلام کاری نخواهند داشت یا لاقلاً گاهی برای آن‌ها وضعی پیش می‌آید که بر اسلام نتازند. ولی اسلام هرگز زیر بار این مطلب نرفته و می‌خواهد حتی در صورت گرفتن جزیه نیز مخالفین را تحت نفوذ خود در آورد.» ص ۱۸۳

دولت کارمل و دوستان روسی‌اش برای مقابله با این تحریکات که به‌ویژه در میان روستائینان هواخواهان بسیاری داشت، جدا از جنگ مسلحانه در برابر به قول خودشان «ارتجاع سپاه و امپریالیسم خونخوار»، تغییراتی نیز در مشی ح.د.خ.ا.وح.د.ا.وارد کردند. کارمل خوب می‌دانست که مجاهدین از کجا تمویل می‌شوند، چطور مردم را به خود جذب می‌کنند و چرا حکومتش نزد اکثر مردم مشروعیت ندارد: «تذکر این نکته مهم است که انقلاب ثور در کشوری رشد می‌یابد که اکثریت مردم آن را پیروان دین مقدس اسلام تشکیل می‌دهند. ارتجاع در داخل افغانستان و خارج از مرزهای آن هر کاری از دستش بر می‌آید کرده و می‌کند تا نفرت مسلمانان متدین را نسبت به انقلاب و حزب دموکراتیک خلق افغانستان برانگیزد. بنابراین، حزب مساعی جدیدی را به کار خواهد برد تا آرمان‌ها و اهداف عالی و شریفانه‌ی خود را به مسلمانان متدین و به درجه‌ی اول به زحمتکشان به درستی و به طور عمیق تفهیم نماید.»^۱ مساعی جدید شامل این موارد بود: «در سال ۱۹۸۱ قانونی به تصویب رسید که بر اساس آن دولت از سفرهای زیارتی به مکه و کربلا حمایت می‌کرد... به علاوه، دروس مذهبی به مدت مجموع ۳ ساعت در هفته، جز برنامه‌ی درسی مکاتب و نیز برنامه‌ی دوره‌های مبارزه با بی‌سوادی قرار گرفت. تلویزیون نیز شروع به پخش برنامه‌های مذهبی، به مدت یک ساعت طی عصر کرد... اسلام دین رسمی اعلان شد. در برخی مناطق که به داشتن نیروهای محافظه‌کار بیشتری شهرت داشت، اقدامات بیشتر در این جهت صورت گرفت و به عنوان مثال در هرات مشروبات الکلی ممنوع شد.»^۲ همچنین در سال ۱۳۶۲ جمعی از علمای دینی با تدویر یک سمینار به اصطلاح «علمی» و مذهبی در پایتخت،

دفاعیه‌ای را علیه مجاهدین ترتیب دادند. کتاب «حقیقت اسلام در افغانستان»^۱ حاصل این سمینار است و در آن به شدت از اهداف و مرام‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان دفاع شده و در بخشی نیز به تشکیل «ریاست عمومی شئون اسلامی» اشاره شده است. سال بعد و با تشدید و گسترش جنگ مجاهدین، دولت رساله‌ی دیگری را زیر عنوان «تئوری علمی انقلابی پیرامون مسئله‌ی جنگ و صلح؛ پیشنهادات و ابتکارات اتحاد شوروی»^۲ به نشر سپرد. این رساله نیز همچون آثار دیگر دولت کارمل، بر حقانیت راه حزب و دوستی خدشه‌ناپذیر و بی‌پایان با شوروی پای می‌فشرد. پیشنهادات و ابتکارات شوروی نیز در این مبحث خلاصه می‌شد که نه تنها تفاوت سوسیالیسم با امپریالیسم در این است که سوسیالیسم انسانی و عدالت‌محور است و امپریالیسم بازارمحور و غیر انسانی، که حتی تاریخ روابط شوروی با کشورهای گوناگون جهان نشان داده که این کشور، سرزمینی صلح‌جو و جنگ‌ستیز است و در مقابل، تاریخ معاصر روابط آمریکا با کشورهای جهان نشان از آن دارد که اقتصاد و سیاست این کشور بر اساس جنگ‌افروزی در جای‌جای جهان بنا یافته است. آخرین تلاش کارمل برای مقابله با به گفته‌ی وی «اشرار و مرتجعین» برگزاری لویه جرگه‌ی جمهوری دموکراتیک افغانستان بود.^۳ در این لویه جرگه ۱۷۹۶ نفر از سراسر کشور به هدف مشورت با ج.د.ا.درباره‌ی «راه مبارزه با اشرار» شرکت جستند. اسناد و بیانیه‌های جرگه نشان از همان روال معمول سنت برگزاری جرگه در افغانستان دارد: شعار به نفع حکومت مرکزی، حمله به مخالفان حکومت، دفاع از ارزش‌های نظام و نامه به این سفیر و آن دولت و در آخر سازمان ملل متحد. بدین ترتیب کارمل هرگز در برابر مجاهدین از ملایمت کار نگرفت و با کمک اقتدار حزب و قدرت ارتش، از جایگاه رهبر یک حکومت مشروع، مردمی و سازش‌ناپذیر صحبت کرد.

۱. حقیقت اسلام در افغانستان، مجموعه‌ی اسناد جرگه و دومین کنفرانس علما و روحانیون ح.د.خ.ا. کابل: مطبعه‌ی دولتی،

۱۳۶۲

۲. تئوری علمی پیرامون مسئله‌ی جنگ و صلح، کابل: شعبه‌ی تبلیغ، ترویج و آموزش کمیته‌ی مرکزی، ۱۳۶۳

۳. لویه جرگه‌ی جمهوری دموکراتیک افغانستان، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۴

۱. اسناد و مدارک کنفرانس سرتاسری ح.د.خ.ا. ببرک کارمل، کابل: کمیته‌ی مرکزی حزب، ۱۳۶۰، ص ۱۲

۲. افغانستان: جنگ، سیاست و جامعه، آنتونیو گیوستوزی، ترجمه‌ی اسدالله شفاپی، تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۶، صص ۷۱

۷۲ و

اصولی سیاست اقتصادی دولت است. سپس با فرارسیدن عید فطر، پیام عیدی‌اش را با عنوان «صلح برای هر خانه، صلح برای افغانستان» به مردم می‌رساند. اما در ضمن پیام، به تغییرات در سیاست اصلاحات ارضی اشاره می‌کند و می‌گوید که این تغییرات با در نظر داشت «اصول و ارزش‌های اسلامی» و «حقوق زمین‌داران و دهقانان بی‌زمین» رخ داده است: «من چند ماده‌ای از این فرمان راقرائت می‌نمایم: زمینی که در سال‌های انقلاب در جریان اصلاحات ارضی و آب برای دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین توزیع گردیده و امروز در آن کار می‌نمایند تا آخر در اختیار آن‌ها می‌ماند. اندازه‌ی مالکیت زمینی در ج.د.ا تا ۱۰۰ جریب زمین درجه اول یا معادل آن تعیین گردیده، با در نظر داشت استثنائات که در فرمان جداگانه ذکر گردیده است، به خاطر ازدیاد محصولات زراعتی و به مقصد ازدیاد ثمرات کار در زمین‌های سابق و زمین‌هایی که جدیداً تحت آبیاری قرار می‌گیرند و به دولت یا مالک خصوصی ارتباط می‌گیرند، بدون محدود کردن مساحت آن به ایجاد فارم‌های خصوصی و مختلط مکانیزه توسعه داده می‌شود. این فارم‌ها حق دارند که زمین به اجاره گیرند و کارگران زراعتی را استخدام نمایند؛ به شرطی که آن‌ها محصول اضافی خویش را بر اساس قرارداد به دولت بفرشند... به کلیه‌ی قشرهای دارای زمین به استثنای آنانی که در جریان اصلاحات ارضی و آب از دولت زمین به دست آورده‌اند، با در نظر داشت شرایط در چوکات قانون، حق فروش، خریدن، بخشش، اجاره و گروی داده می‌شود.»^۱ به این ترتیب داستان پریچ‌وخم اصلاحات ارضی به پایان می‌رسد. دولت بی‌آن‌که این داستان را پایان یافته بداند، «وزارت زراعت و اصلاحات ارضی» را به «وزارت زراعت» تبدیل می‌کند. اما تغییر و عقب‌نشینی کلان‌تر در جایی ست که به این نتیجه می‌رسیم که نجیب کل اعضای کنگره، شورای مرکزی و کمیته‌های ولایتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بازپچی خود قرار داده است. چند ماه پس از تصویب بازبینی برنامه‌ی عمل حزب،^۲ در لویه جرگه‌ی ۸ قوس ۱۳۶۶ - که به هدف تصویب «قانون اساسی دموکراسی و مصالحه‌ی ملی» تدویر یافته بود - می‌گوید: «طوری که بارها اینجانب تذکر داده‌ام، اعلان سیستم چندحزبی در کشور به مفهوم این است که حزب دموکراتیک خلق افغانستان از اصول برنامه‌ی عمل خود که آن را در کنفرانس سراسری به اتفاق آرا تصویب کرد، انصراف می‌جوید.»^۳ بلافاصله در جمله‌ی بعدی می‌گوید که نباید گمان کنید که

خدا، وطن، وظیفه

نجیب با این شعار کارش را آغاز کرد. ابتدا همانند کارمل مجاهدین را اشرار لقب می‌داد، از حزب دموکراتیک خلق افغانستان به عنوان حزب طراز نوین کارگری یاد می‌کرد، ارتش را بزرگترین حافظ انقلاب و میهن می‌دانست و بر دوستی ابدی افغانستان با شوروی تأکید می‌کرد: «مقدس‌ترین چیز یعنی دوستی با اتحاد شوروی را تحریف می‌نمایم در حالی که می‌دانیم بدون آن زندگی برای ما ناممکن است. آیا معقول است که شاخه‌ای را که بالای آن نشسته‌ایم اره نماییم؟»^۴ اما سال بعد یعنی ۱۳۶۶ پیشرفت مجاهدین در جبهات جنگ و زمزمه‌ی خروج نیروهای شوروی از افغانستان سبب شد تالحن و موضع استراتژی نجیب تغییر کند. در دومین کنفرانس سراسری ج.د.خ.ا چیزی را بیان می‌کند که پیش از آن کمتر کسی جرأت بیانش را داشت: «انقلاب ما انقلاب پرولتری و سوسیالیستی نیست و صرف نظر از آنچه که مخالفین می‌گویند، حزب ما حزب کمونیستی نیست.»^۵ مدتی پس از تجدیدنظر در اساسنامه‌ی حزب و گنجاندن طرح مصالحه‌ی ملی در آن، در کنفرانس سراسری متشبین خصوصی، از تغییرات اساسی در نظام اقتصادی کشور صحبت می‌کند و می‌گوید که «بلی اگر استراتژی اقتصادی ما را در نظر می‌گیرید پس نقش عمده در رشد عرصه‌های بنیادی اقتصاد ملی مانند عرضه‌ی انرژی، استخراج معادن و غیره به سکتور دولتی تعلق می‌گیرد، فعالیت سکتور دولتی ما دارای خصلت انحصاری نبوده و متوجه محدود ساختن سکتور خصوصی و سایر سکتورها نمی‌باشد.»^۶ در ادامه تأکید می‌کند که برداشتن کلیه‌ی موانع از پیش روی سکتور خصوصی، هدف

۱. وظایف تأخیرناپذیر حزب و قدرت دولتی، دکتر نجیب‌الله، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۵، ص ۳۵

۲. سالنامه‌ی افغانستان، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۶، ص ۵۶

۳. همان، ص ۱۵۲

۱. همان، ص ۱۶۷

۲. برنامه‌ی عمل ۱۳۶۶ خود به اندازه‌ی کافی ارتجاعی بود:

سیستم نوین سیاسی سرشت ائتلافی دارد. ص ۱۱

جبهه‌ی ملی و سیستم چندحزبی ایجاد می‌شود... حزب از انحصار قدرت صرف نظر می‌کند. ص ۱۲

همکاری با تاجران. ص ۲۳

عدم دخالت در نورم‌های خانوادگی. ص ۳۰

برنامه‌ی عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۶

۳. همان، ص ۲۷۳

سازش ما به معنی تسلیم شدن ماست. مشخص نیست که این سازش چه نام دیگری می‌توانست داشته باشد. دولت مزدور ناتو نیز امروز به ما هشدار می‌دهد که مبدا تصور کنید سازش ما با طالبان به معنای تسلیم شدن ما به توحش و واپس‌گرایی ست. لویه جرگه و قانون اساسی ۱۳۶۶ نیز تمامی آنچه را که خواست نجیب بود، تک‌تک و ماده‌وار تدوین و تصویب کرد؛ از جمله به رسمیت شناختن حق مالکیت خصوصی، تجارت آزاد و پیش‌بینی ایجاد نظام دموکراسی پارلمانی.^۱

پیرامون مصالحه‌ی ملی زیاد می‌دانیم و مطلب نیز زیاد نوشته شده است. به طور مختصر باید گفت که این طرح در سال ۱۳۶۵ و پس از استعفای اجباری کارمل از کرسی منشی شورای مرکزی، به این شورا عرضه شد. سال بعد «کنفرانس سراسری حزب دموکراتیک خلق افغانستان درباره‌ی مصالحه‌ی ملی»^۲ برگزار شد. مهمترین موارد این کنفرانس عبارت بود از تعدیل در برنامه‌ی عمل ح.د.خ.ا، تحکیم وحدت میان گروه‌ها، تغییر و تعدیل در اساسنامه‌ی ح.د.خ.ا، نظرسنجی پیرامون طرح قانون اساسی جدید و خوانش پیام‌هایی از احزاب سازا و سزا. هم‌زمان حمید روغ کتابی زیر عنوان «مقدماتی بر: مسائل مصالحه‌ی ملی»^۳ نوشت و سازوکار این برنامه را مشخص تر ساخت و برای نخستین بار خطوط دولت را در برابر کسانی که حاضر است با آن‌ها مصالحه کند و آن‌هایی که به هیچ وجه با آن‌ها صلح نخواهد کرد، ترسیم کرد. این کتاب نشان می‌دهد که طرح مصالحه‌ی ملی ابتدا برای تمامی طرف‌های درگیر در جنگ نبوده و مثلاً آن‌هایی را که دست از حمایت از امپریالیسم بردارند در بر نمی‌گرفته است. بسیاری همچون نجیب، مذاکرات ژنو را ادامه‌ی منطقی و ثمربخش برنامه‌ی مصالحه‌ی ملی می‌دانستند. از نتیجه‌ی مذاکرات ژنو هم دولت نجیب، هم سازمان ملل و هم دولت شوروی محتاطانه استقبال کردند. اما یکی از مهمترین مواد این مذاکرات که عدم مداخله و حمایت نظامی کشورهای آمریکا، شوروی، پاکستان و ایران بود،^۴ آن قدر نقض شد تا سرانجام به کلی و در عمل معاهده‌ی ژنو را از اعتبار ساقط کرد.

با تمام واپس‌گرایی‌های امنی دولت نجیب در جهت حفظ قدرت و صرفاً حفظ قدرت، این دولت نتوانست جناح مقابل را راضی کند تا از جنگ دست بردارد و با وی وارد معامله شود. ذهنیت عموم مجاهدین چیزی بود که محمدهاشم المجددی به «مناسبت تقبیح تجاوز کمونیسم در افغانستان

۱. تاریخ شورا در افغانستان، عبدالله مهربان، کابل: مجلس سنای شورای ملی جمهوری افغانستان، ۱۳۶۸، ص ۷۱

۲. مواد و اسناد کنفرانس سراسری ح.د.خ.ا درباره‌ی مصالحه‌ی ملی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۶

۳. مقدماتی بر مسائل مصالحه‌ی ملی، حمید روغ، کابل: مطبعه‌ی حزبی، ۱۳۶۷

۴. یکی از مواد این معاهده مستقیماً به اراده‌ی دو قدرت بزرگ جهانی مرتبط بود - ماده‌ی دوم فقره‌ی هفتم: از به راه انداختن، تشویق یا حمایت مستقیم و یا غیرمستقیم، فعالیت‌های بغاوت‌گرانه یا تجزیه‌طلبانه علیه طرف عالی متعاقد دیگر، تحت هر بهانه‌ای که باشد، یا از هر عمل دیگر به منظور برهم زدن وحدت یا تضعیف یا تخریب نظام سیاسی طرف عالی متعاقد دیگر خودداری نماید.

اسناد توافقات ژنو، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۷، ص ۳

اسلامی» بیان داشت: «[روس‌ها] بعد از داوود، تره‌کی، حفیظ و ببرک که واضح و آشکارا اعلان الحاد و اعتقاد کمونیستی را می‌کردند، از بین بردند و امروز عروسک دیگری را سر ستیج آوردند تا رول حکمران را بازی کند و آنچه برایش تلقین می‌شود، آن را بازگو کند.»^۱ درباره‌ی مصالحه‌ی ملی و مذاکرات ژنو چنین نظری داشتند: «روس‌ها سعی ورزیده‌اند تا شکست نظامی خود را از طریق سیاست جبران کنند و قدرت‌های جهادی را از صحنه به دور کشانند و فیصله‌ی مجلس خودساخته‌ی جینورا را به نفع خود و حکومت دست‌نشانده‌ی خود در کابل انجام دهند و حق تعیین سرنوشت را از دست ما بازگیرند.»^۲ سپس با نزدیک شدن به موعد خروج نیروهای شوروی از افغانستان، مجاهدین بی‌پروا به آنچه نجیب در کابل پیش می‌برد، تصمیم گرفتند تا خودشان حکومت تشکیل دهند. حکومتی که به صورت ذیل سهمیه‌بندی شده بود:

- سهم مجاهدین: ۷۰ درصد

- سهم مهاجرین: ۲۰ درصد

- سهم گروه‌های داخل افغانستان: ۱۰ درصد^۳

سرانجام به تاریخ ۱۹ جون ۱۹۸۸ میلادی حکومت عبوری مجاهدین اعلان شد. اما بلافاصله اختلاف‌ها بر سر تشکیلات و سهمیه‌بندی وزارتخانه‌ها و ریاست‌های حکومت عبوری مجاهدین آغاز شد: «وقتی دیده می‌شود که این حکومت از طرف تنظیم‌های جهادی تمویل نگردیده و هر تنظیم امور تنظیم خود را به دست داشته و حتی در مجالس حکومتی اشتراک نمی‌ورزیدند، ثابت می‌گرداند که اشخاص دورودر کمین آن بوده‌اند تا این حکومت را از طریق بدنامی با سقوط روبه‌رو گردانند که خود برای استحکام آن تعهد بسته بودند.»^۴ اگر نگاهی به تعدد احزاب اسلامی مجاهدین بیاندازیم دلایل اختلاف واضح خواهد شد:

احزاب مستقر در پیشاور:

۱- احزاب عنعنه‌گر:

- محاذ ملی: پیر سیداحمد گیلانی

- نجات ملی: صبغت‌الله مجددی

- حرکت انقلاب اسلامی: مولوی محمدنبی محمدی

۲- احزاب اسلامی بنیادگر:

- جمعیت اسلامی: برهان‌الدین ربانی

۱. بیانیه‌ی جناب محترم حضرت محمدهاشم المجددی، لاهور: بی‌جا، ۱۳۶۶، ص ۵
 ۲. اولین حکومت اسلامی افغانستان، مجموعه‌ی بیانیه‌ها و مصاحبه‌ها، پیشاور: ۱۳۶۸، ص ۴
 ۳. همان، ص ۲۰
 ۴. همان، ص ۵۷

شوروی ناتوان تر از آن بود که بتواند بیش از این از دولت نجیب پشتیبانی نظامی یا مالی کند. به نظر من سالنامه‌ی ۱۳۶۹ بدترین و ناامیدکننده‌ترین گزارش‌ها را درباره‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان در دل دارد. نجیب در بیانیه‌ای با زیرعنوان «ح.د.خ.ا و مسئله‌ی قدرت دولتی» اظهاراتی را بیان می‌کند که شاید امروز برای اکثر اعضای حزب مایه‌ی تأسف باشد: «در ۷ ثور ۱۳۵۷ قیام افسران اردو، به پشتیبانی بالقوه و قاطبه‌ی مردم افغانستان به پیروزی رسید و در نتیجه‌ی آن قدرت سیاسی به ح.د.خ.ا انتقال یافت. تحول ثور به مثابه‌ی سرآغاز دگرگونی‌های بنیادی - اقتصادی - اجتماعی، مورد پشتیبانی و استقبال اکثریت مردم قرار گرفت و آن‌ها را برای آینده‌ی بهتر امیدوار ساخت... از جانب دیگر بنا بر یک سلسله علل و عوامل، از جمله عقب ماندگی عمومی جامعه، سطح نازل پختگی سیاسی، درک ناقص از جامعه و اوضاع بین‌المللی، حزب نتوانست واقعیت‌های عینی و تاریخی کشور را دقیقاً در نظر گیرد. عدم طرح و تحقق سیاست متوازن خارجی، عدم طرح درست و معقول مسئله‌ی نقش سیاسی حزب و رابطه‌ی آن با خواست‌های جامعه و همچنان پیشبرد یک سلسله اصلاحات توأم با عجله و شتاب و جهش‌های مصنوعی از مراحل نرمال و ضروری انکشاف اجتماعی، اقتصادی و عللاً و تا آنکه بر سیستم یک‌حزبی باعث شد تا حوادث در سمت نامطلوب انکشاف یابد.»^۱ همان‌طور که دیده می‌شود، نجیب به طور واضح دیگر ۷ ثور را «انقلاب» نمی‌داند و از «تحول ثور» و «قیام نیروهای نظامی» حرف می‌زند. همچنین به تطبیق اصلاحات انقلابی با دید شک می‌نگرد و می‌گوید تاریخ حاکمیت حزب نشان داده که این اصلاحات عجولانه و شعارزده بوده‌اند. در ادامه درباره‌ی تجاوز شوروی به افغانستان چنین می‌گوید: «صرف نظر از چگونگی اتخاذ تصمیم درباره‌ی ورود قوای شوروی به افغانستان که تاریخ درباره‌ی آن قضاوت خواهد کرد، حقایق و انکشافات ۱۲ سال گذشته به طور قانع‌کننده نشان داد که این امر با منافع ملی افغانستان مطابقت نداشت. با وصف آن‌که در ابتدا هدف ورود قطعات نظامی اتحاد شوروی دفع و طرد تجاوز خارجی اعلام شده بود، قوای شوروی به تدریج عملاً وارد صحنه‌ی جنگ گردید.»^۲

- حزب اسلامی (خالص): محمدیونس خالص
 - حزب اسلامی (حکمتیار): گلبدین حکمتیار
 - اتحاد اسلامی: عبد رب الرسول سیاف
 احزاب مستقر در ایران (احزاب تحت حمایت ایران):
 ۳- احزاب عمده:
 - حرکت اسلامی: آیت‌الله محسنی
 - سازمان نصر: شیخ عبدالکریم خلیلی
 - پاسداران جهاد اسلامی: اکبری از ورس، شیخ قربان مشفق از تروغمن وزیدی از غزنی
 ۴- احزاب کوچک:
 - نهضت اسلامی افغانستان: رهبران جاغوری
 - نیروی اسلامی افغانستان: سیدظاهر محقق از بهسود و هاشمی از سنگچارک
 - دعوت اتحاد اسلامی افغانستان: از انگوره‌ی غزنی
 - حزب اسلامی رعد افغانستان: قاری احمد مشهور به قاری یکدست
 - جبهه‌ی متحد: متشکل از ۴ گروه: روحانیت جوانان افغانستان با اسلام، اسلام مکتب توحید، اتحاد علما و جنبش مستضعفین اسلامی افغانستان
 احزاب شیعه (که از طرف ایران حمایت نمی‌شوند):
 ۱- شورای انقلابی اتفاق اسلامی: سیدبهشتی
 ۲- سازمان مجاهدین مستضعفین افغانستان: سیدحسین جلریزی^۱
 کمتر از یک ماه پس از خروج نیروهای شوروی (۲۶ دلو ۱۳۶۷) مجاهدین در جنگ جلال‌آباد (۱۶ حوت ۱۳۶۷) شکست سختی خوردند و این شکست حتی سبب پیوستن برخی از جناح‌ها و گروه‌های مجاهدین به دولت مرکزی شد و شوروی را در کمک به دولت نجیب مصمم‌تر ساخت. اما سال بعد باز هم وضع دولت مرکزی خراب شد و نجیب در تنگنا قرار گرفت. در قوس ۱۳۶۸ شماری از افسران ارتش با کمک حزب اسلامی حکمتیار دست به کودتا زدند؛ اما این کودتای نظامی ناکام ماند. در ۱۶ و ۱۷ حوت ۱۳۶۸ نیز شهناز تنی از مقام‌های نظامی مورد اعتماد نجیب با همیاری حزب اسلامی دست به کودتا زد. نجیب این کودتا را نیز از سر گذشتاند و توانست پایه‌های حکومتش را ثابت نگه دارد. اما از سال ۱۳۶۹ دیگر بر وی مسلم شده بود که نمی‌تواند مجاهدین را در جنگ شکست دهد. وضع کابل و شهرهای بزرگ کشور به دلیل محاصره‌ی نظامی و بستن راه‌های مواصلاتی وخیم بود و

۱. سالنامه‌ی افغانستان، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۶۹، صص ۳۸ تا ۴۰
 ۲. همان، صص ۴۱ و ۴۱

۱۳۸۳ -

برنامه و اساسنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست)

افغانستان

پس از تجاوز ناتو به افغانستان یک انشعاب بزرگ و سازمان جدید دیگر از بدنه‌ی احزاب و سازمان‌های مائونیستی افغانستان بیرون جهید. ابتدا حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان با ادعای بازگشت به مرام شعله‌ی جاوید و مبارزه در راه آرا و افکار اکرم یاری وارد میدان شد. اما این میدان جایی بیرون از افغانستان و بیشتر در اروپا قرار داشت. یعنی بی‌آن‌که کسی در داخل به ویژه از میان مردم معمولی - آن‌هم در عصر رسانه و ارتباطات - آگاه شود، گروهی در قاره‌ی اروپا و آمریکا اعلان وجود می‌کنند و این اعلان وجود را یک تحول تاریخی می‌دانند. انشعاب بزرگ نیز جدایی سازمان انقلابی افغانستان از سازمان رهایی بود. سازمان انقلابی با این ادعا پا به میدان گذاشت که دیگر خط اپورتونیستی سازمان رهایی را دنبال نخواهد کرد و به مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم وفادار خواهد ماند. بزرگترین نقد سازمان انقلابی بر سازمان رهایی، ان‌جی. یوسازی سازمان رهایی برای کسب درآمد از منابع مالی کشورهای سرمایه‌داری، به‌ویژه کمک‌های آمریکا به افغانستان بود. پس از ظهور این دو حزب و سازمان برخی از احزاب و سازمان‌های خرد دیگر نیز سر بلند کردند؛ ادعای همه پاسداری از خط مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم و دوری از اپورتونیسم است. نکته‌ی قابل توجه این است که این گروه‌ها برخلاف شخص اکرم یاری، دست‌آورد نظری فلسفی یا جامعه‌شناختی ندارند و صرفاً چیزهایی را بازگویی می‌کنند که عموماً در نشریه‌ی شعله‌ی جاوید به نوعی تدوین شده بود. از آنجا که عملاً با جامعه‌ی خود درگیر نیستند و نمی‌توانند به طور مستقیم با جوانان، طبقه‌ی متوسط یا کارگران و دهقانان در ارتباط باشند و روح زمانه و دغدغه‌ها، آسیب‌ها، پرسش‌ها و چالش‌های افغانستان کنونی را درک کنند و یا دست‌کم وجود این معضلات و سوالات را به رسمیت بشناسند، هر روز بیش از دیروز در مرداب درگیری‌های درون‌حزبی و

به هر حال در اینجا بدون تفصیل بیشتر برنامه و اساسنامه‌ی هر دو حزب و سازمان را تلخیص کرده و گنجانده‌ام تا مخاطب خود با مرام و تاکتیک و استراتژی این گروه‌ها آشنا شود.

برنامه و اساسنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

برنامه و اساسنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان محصولی از مبارزات طولانی جنبش کمونیستی بین‌المللی و ثمره‌ی بزرگ مبارزات جنبش کمونیستی کشور و دستاورد جانفشانی‌های شهیدای این جنبش است. در شرایطی که امپریالیست‌ها گردباد شوم تهاجم و تجاوز علیه خلق‌ها و پرولتاریای جهان به راه انداخته و افغانستان را به یکی از مراکز این گردباد تبدیل کرده‌اند، آغاز و پیشرفت پروسه‌ی وحدت جنبش کمونیستی - مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی افغانستان، تدویر کنگره‌ی وحدت و تأمین وحدت این جنبش در یک حزب کمونیست واحد، که برنامه و اساسنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تبلور برجسته‌ی آن است، یک ضد حمله کمونیستی اصولی شجاعانه و مناسب به شمار می‌رود.

اینک به روشنی پیدا است که شعله‌ی برافروخته‌شده توسط پیشروان ما و در پیشاپیش آن‌ها رفیق شهید اکرم یاری، نه تنها در زیر «خاکستر جاوید» مدفون نگردیده است، بلکه با گذار از پیچ‌وخم‌های فراوان، علیرغم تحمل بزدلی‌ها، انحرافات، خیانت‌ها و ارتداد بسیاری از رفقای نیمه‌راه و دشمن شاد و وارد آمدن صدمات و ضربات بی‌شماری بر پیکر آن، فروزان‌تر از پیش برافروخته و مشتعل است و می‌رود تا بر خرمن هستی دشمنان آتش افکند، آتش بزرگ، آتش عظیم.

برنامه و اساسنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، درفش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگر مبارزات ملی و طبقاتی کشور در خون خفته‌ی ما و یگانه درفش تا به آخر انقلابی در افغانستان است کمونیست‌های انقلابی در کشور فقط و فقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که می‌توانند وظایف و مسئولیت‌های‌شان را در قبال انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان به نحو

برنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا در کشور است. برنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان که بیان مرام‌های پرولتاریایی بین‌المللی و مرام‌های پرولتاریایی افغانستان به‌مثابه‌ی بخشی از پرولتاریای جهانی است و اساس موجودیت و پایه‌ی وحدت حزب را می‌سازد، ایدئولوژی راهنمای اندیشه و عمل، برنامه‌ی سیاسی و مشی استراتژیک مبارزاتی آن را در بر می‌گیرد.

ایدئولوژی راهنمای اندیشه و عمل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مارکسیسم-لنینیسم - مائوئیسم است که ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتاریای جهانی و یگانه ایدئولوژی انقلابی، علمی و رهایی‌بخش در جهان می‌باشد. مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم اساس ایدئولوژیک برنامه‌ی سیاسی و مشی استراتژیک مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را می‌سازد.

برنامه‌ی حد اقل و حداکثر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان عبارت است از انجام انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق، گذار به انقلاب سوسیالیستی در کشور و ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا از طریق برپایی و پیشبرد انقلابات فرهنگی متعدد و پیش روی به سوی ایجاد جامعه‌ی کمونیستی جهانی.

در شرایط فعلی دفع تجاوز امپریالیستی به سرکردگی امپریالیست‌های آمریکایی و سرنگونی رژیم دست‌نشانده و وظیفه‌ی عمده‌ی انقلاب دموکراتیک نوین را تشکیل می‌دهد.

مشی استراتژیک مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای دفع تجاوز و قطع سلطه‌ی امپریالیست‌ها از کشور و سرنگونی دولت ارتجاعی، برپایی و پیشبرد جنگ خلق است. جنگ خلق، جنگ توده‌های مردم، عمدتاً دهقانان تحت رهبری طبقه‌ی کارگر از طریق حزب پیشاهنگ پرولتری است. جنگ خلق، جنگ طولانی و متکی بر ایجاد، تحکیم و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی است. این جنگ از راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات و تصرف شهرها، به طرف پیروزی سرتاسری پیش می‌رود.

در شرایط کنونی، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی انقلابی و مردمی، شکل مشخص برپایی و پیشبرد جنگ خلق را می‌سازد.

انقلاب افغانستان

جامعه‌ی مستعمره- نیمه‌فئودال و تضادهای طبقاتی و اجتماعی آن

جامعه‌ی افغانستان یک جامعه‌ی مستعمره- نیمه‌فئودال است. مناسبات تولیدی مستعمراتی- نیمه‌فئودالی، مناسبات تولیدی حاکم برین جامعه است. تضاد اساسی درین جامعه، تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی حاکم مستعمراتی- نیمه‌فئودالی است. این تضاد اساسی در تضادهای بزرگی مستقیماً انعکاس یافته و متبلور می‌گردد که هر یکی می‌تواند در مراحل مختلف تکامل جامعه به حیث تضاد عمده‌ی جامعه تبارز نماید. این تضادهای بزرگ عبارتند از:

۱- تضاد ملی خلق‌ها و ملیت‌ها با قدرت‌های امپریالیستی:

در شرایط فعلی افغانستان، که کشور تحت اشغال قوت‌های اشغالگر آمریکایی و متحدین‌شان قرار دارد، تضاد ملی با قدرت‌های امپریالیستی به صورت تضاد ملی تمامی خلق‌ها و ملیت‌های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان، تضاد عمده‌ی جامعه محسوب می‌گردد. تضاد ملی با قدرت‌های امپریالیستی‌ای که مستقیماً در اشغال افغانستان دست ندارند، علیرغم این که فعلاً تمامی امپریالیست‌ها در مورد افغانستان عمدتاً با هم تبارز دارند، نسبت به تضاد ملی با قدرت‌های اشغالگر ضعیف بوده و از نقش عمده‌ای برخوردار نمی‌باشند:

۲- تضاد میان توده‌های مردمان کشور و طبقات حاکم فئودال و بورژواکمپرادور:

آن بخش از فئودال‌ها و بورژواکمپرادورها که در خدمت اشغالگران قرار داشته و جزء خائنین ملی محسوب می‌گردند، در سمت امپریالیست‌های اشغالگر قرار داشته و به تبعیت از آن‌ها در یک جهت تضاد عمده قرار دارند. اما تضاد میان توده‌های مردمان کشور و آن بخش از فئودال‌ها و بورژواکمپرادورهایی که در خدمت اشغالگران قرار ندارند، از عمدگی برخوردار نبوده و نقش تابع و درجه دوم دارند.

۳- ضاد میان دسته‌بندی‌های ارتجاعی- عمدتاً به شکل دو دسته‌بندی ارتجاعی مربوط به امپریالیست‌های آمریکایی و روسی:

این تضاد انعکاس‌دهنده‌ی منافع متضاد بخش‌های مختلف طبقات فئودال و بورژواکمپرادور و در عین حال انعکاس‌دهنده‌ی تضاد میان قدرت‌های مختلف امپریالیستی در افغانستان است. در حال حاضر با وجودی که تبارز به جنبه‌ی عمده مناسبات میان این دو دسته‌بندی ارتجاعی مبدل گردیده است؛ اما، تضاد میان آن‌ها به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جامعه همچنان وجود دارد و از عملکرد شدیدی برخوردار است. تا زمانی که نیمه‌فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور بر حیات اقتصادی و سیاسی جامعه مسلط باشد، رقابت تبهکارانه و کشمکش سبعمانه بر سر چپاول و غارت توده‌ها میان بخش‌های مختلف آن‌ها ادامه خواهد داشت. تضاد میان دسته‌بندی‌های ارتجاعی صرفاً به تضاد میان دو

دسته‌بندی ارتجاعی مربوط به امپریالیست‌های آمریکایی و روسی محدود نمی‌گردد. در واقع تضادهای مهمی نیز میان بخش‌های مختلف دو دسته‌بندی متذکره وجود دارد.

دو تضاد اجتماعی مهمی که به تضادهای بزرگ فوق مرتبط بوده، از آن‌ها منشأ گرفته و در نهایت توسط آن‌ها معین می‌گردند و به‌نوبه‌ی خود بر آن‌ها تأثیرات جدی می‌گذارند عبارتند از:

تضاد میان زنان و شوئنیزم مردسالار:

این تضاد با وجودی که با تضادهای ملی و طبقاتی فرق داشته و اسلوب حل آن نیز متفاوت است؛ اما، در هر حال موجودیت آن يك مسئله‌ی مهم در جامعه‌ی مستعمره- نیمه‌فئودال افغانستان شمرده می‌شود. مسئله‌ی ستم بر زنان نباید به‌مثابه‌ی يك قضیه‌ی غیر مهم و فرعی تلقی گردد، زیرا که از يك‌جانب به محرومیت نصف نفوس جامعه از حقوق اجتماعی و فردی مربوط است و از جانب دیگر مناسبات غیر انسانی مرتبط با آن، جامعه را به نحو بسیار عمیق و گسترده از خانواده- که کوچکترین سلول جامعه است تا گستره‌های وسیع اجتماعی- به‌صورت منفی متأثر می‌نماید و به‌مثابه‌ی يك عامل مهم در حفظ و استحکام مناسبات مستعمراتی- نیمه‌فئودالی نقش بازی می‌کند.

۱- تضاد میان ملیت‌های تحت ستم و شوئنیزم طبقات حاکمه‌ی ملیت پشتون:

گرچه در شرایط فعلی افغانستان که تضاد ملی با اشغالگران امپریالیست تضاد عمده‌ی جامعه محسوب می‌گردد، تضاد میان ملیت‌های تحت ستم و شوئنیزم طبقات حاکمه‌ی ملیت پشتون نمی‌تواند بسیار شدید و حاد باشد. اما، در اثر سیاست‌های فریبکارانه‌ی امپریالیست‌های اشغالگر که در عین تکیه‌ی عمده روی شوئنیزم پشتون، مرتجعین سایر ملیت‌ها را نیز مورد نوازش قرار می‌دهند، از يك‌جانب و خودفروشی‌های شوئنیزم‌های پشتون و مرتجعین غیر پشتون که هر یکی از طریق خوش خدمتی به امپریالیست‌ها برای دستیابی به امتیازات بیشتر می‌کوشند از جانب دیگر، مسئله‌ی ملیت‌ها در افغانستان کماکان حاد است و تأثیرات مهمی بر اوضاع کشور می‌گذارد.

مضمون و وظایف انقلاب

خصلت مستعمره- نیمه‌فئودال جامعه، مناسبات تولیدی مستعمراتی- نیمه‌فئودالی حاکم بر جامعه و تضادهای طبقاتی و اجتماعی ناشی ازین مناسبات و خصلت، مضمون و وظایف مرحله‌ی فعلی انقلاب افغانستان را معین می‌نماید. انقلاب افغانستان به‌مثابه‌ی يك تحول سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بنیادی، در مرحله‌ی فعلی باید نظام مستعمراتی- نیمه‌فئودالی را سرنگون نماید و خصلت جامعه را در جهت کسب استقلال و آزادی حقیقی و تأمین منافع خلق‌های کشور از اساس تغییر دهد.

وظیفه‌ی عمده‌ی این انقلاب در شرایط فعلی، دفع و طرد اشغالگران امپریالیست، سرنگونی رژیم دست‌نشانده و کسب استقلال و آزادی حقیقی برای کشور و مردمان کشور است. وظایف بزرگ

سه‌گانه‌ی این انقلاب در مرحله‌ی فعلی عبارتند از: قطع سلطه‌ی امپریالیسم، سرنگونی نیمه‌فئودالیسم و مصادره‌ی سرمایه‌ی کمپرادور. مرتبط با این وظایف بزرگ، دو وظیفه‌ی مهم اجتماعی دیگر این انقلاب، یکی سرنگونی شوئنیزم ملی و ستمگری ملی و تأمین حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت‌ها است و دیگری سرنگونی شوئنیزم مردسالار نیمه‌فئودالی در راستای رفع کامل ستم بر زنان و تأمین تساوی کامل میان زنان و مردان. بدین‌صورت انقلاب افغانستان در مرحله‌ی فعلی دارای مضمون ضد امپریالیستی- ضد ارتجاعی بوده و انقلابی است ملی- دموکراتیک.

ملی به‌خاطری که کسب استقلال و آزادی ملی از دست امپریالیسم یکی از وظایف بزرگ آن است. ملی به‌خاطری که مصادره‌ی سرمایه‌ی کمپرادور یعنی سرمایه‌ی انحصاری وابسته به امپریالیسم یکی از وظایف بزرگ آن است. ملی به‌خاطری که سرنگونی شوئنیزم طبقه‌ی حاکمه‌ی ملیت پشتون و تأمین حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت‌های کشور یکی از وظایف مهم اجتماعی آن محسوب می‌گردد. دموکراتیک به‌خاطری که سرنگونی نیمه‌فئودالیسم یکی از وظایف بزرگ آن محسوب می‌گردد. دموکراتیک به‌خاطری که سرنگونی شوئنیزم مردسالار نیمه‌فئودالی، یکی از وظایف اجتماعی مهم آن است.

جهت‌گیری انقلاب

با وجودی که انقلاب افغانستان در مرحله‌ی کنونی يك انقلاب بورژوا- دموکراتیک است، اما با انقلاب بورژوا- دموکراتیک طراز کهن دو فرق کیفی دارد: یکی این که در این انقلاب مبارزه علیه امپریالیسم برای حصول استقلال و آزادی ملی بر وظایف انقلاب بورژوا- دموکراتیک افزوده شده و یکی از وظایف بزرگ- و در مرحله‌ی فعلی عمده‌ی- انقلاب را تشکیل می‌دهد. دیگر این که سرنگونی نیمه‌فئودالیسم و ریشه‌کن کردن اساسی آن با مبارزه ضد امپریالیستی و از میان‌بردن بورژوازی کمپرادور قویاً در پیوند قرار گرفته است. بورژوازی ملی ناتوان‌تر از آن است که مسئولیت پیشبرد و به فرجام‌رساندن این انقلاب را بر عهده گیرد. بورژوازی کمپرادور، که نابودی‌اش یکی از وظایف بزرگ انقلاب است، به‌خاطر پیوندها و وابستگی‌هایش به امپریالیسم و نیمه‌فئودالیسم، نه خواست پیشبرد انقلاب را دارد و نه توانش را و مهمتر از همه، این که خودش دشمن انقلاب محسوب می‌گردد. بنا به این دلایل است که این انقلاب، مانند انقلابات بورژوا- دموکراتیک طراز کهن، نمی‌تواند دارای جهت‌گیری سرمایه‌دارانه باشد.

اصولاً در عصر حاضر که سیستم امپریالیستی بر تمام جهان مسلط است و نظام سرمایه‌داری خود آماج انقلاب جهانی است، انقلاب ملی- دموکراتیک در کشور تحت سلطه‌ی مستعمره- نیمه‌فئودالی مثل افغانستان باید در جوهر خود يك انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تا به آخر باشد. چنانچه تحولات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی توسط انقلاب تا به آخر دنبال نگردد، حتی يك انقلاب پیروزمند

در فرجام فقط و فقط تغییراتی در درون سیستم به وجود می‌آورد و سلطه‌ی امپریالیسم و ارتجاع در اساس پابرجا می‌ماند.

انقلاب ملی - دموکراتیک افغانستان زمانی می‌تواند یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تا به آخر محسوب گردد که جزء جدایی‌ناپذیری از انقلاب جهانی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پرولتاریا و خلق‌های جهان باشد. چنین انقلابی نه تنها مستلزم برچیدن سلطه‌ی امپریالیسم و ارتجاع از افغانستان است، بلکه دارای جهت‌گیری علیه کل سیستم مسلط جهانی نیز باید باشد. بدین جهت نیز انقلاب ملی - دموکراتیک افغانستان نمی‌تواند دارای جهت‌گیری سرمایه‌دارانه باشد. در واقع در عصر حاضر و تحت شرایط بین‌المللی حاکم و مسلط موجود، زمینه‌ای برای رشد مستقل سرمایه‌داری در کشوری تحت سلطه، مستعمره - نیمه‌فئودال مثل افغانستان وجود ندارد.

با وجودی که نمی‌توان انقلاب افغانستان را در مرحله‌ی کنونی یک انقلاب سوسیالیستی محسوب کرد؛ اما باید راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار ساخت.^۱ چنین انقلابی نه یک انقلاب دموکراتیک تیپ کهن، بلکه یک انقلاب دموکراتیک تیپ جدید، یعنی انقلاب دموکراتیک نوین است.

انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان حلقه‌ای از حلقات انقلابات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خلق‌های تحت سلطه و بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی است و در خدمت آن قرار دارد. این انقلاب با وجودی که ملی - دموکراتیک است، اما دارای جهت‌گیری انترناسیونالیستی - سوسیالیستی - کمونیستی می‌باشد، آن چنان که نادیده گرفتن این جهت‌گیری در واقع جز انکار خود انقلاب چیز دیگری نمی‌تواند به حساب آید.

جهت‌گیری سوسیالیستی انقلاب دموکراتیک نوین اساساً به این معنی است که این انقلاب مرحله‌ی اول یک انقلاب دو مرحله‌ای است، که بعد از به فرجام رسیدن، بلافاصله به مرحله‌ی دوم یعنی انقلاب سوسیالیستی گذر می‌نماید. در عین حال، جهت‌گیری سوسیالیستی انقلاب دموکراتیک نوین به این معنی نیز هست که این انقلاب از همان ابتدا عناصر و گرایشات سوسیالیستی را در خود نهفته دارد و هر قدر پیش برود این عناصر و گرایشات تقویت و گسترش می‌یابند. این عناصر و گرایشات عبارتند از:

- رهبری طبقه‌ی کارگر بر انقلاب و تقویت و گسترش این رهبری در جریان پیشرفت انقلاب؛
- تشویق و سازمانده‌ی توده‌ها برای پیشبرد فعالیت‌های اقتصادی دسته‌جمعی و ایجاد سای اقتصاد دست‌جمعی در عرصه‌ی تولید و توزیع؛

- مبارزه برای نابودی بورژوازی کمپرادور به مفهوم بورژوازی بزرگ؛

- انقلاب دموکراتیک نوین دارای خصلت متضاد و گذرا است. این انقلاب از یک‌جانب انقلاب بورژوا

دموکراتیک است و از جانب دیگر باید راه را برای انقلاب سوسیالیستی باز نماید.

انقلاب ارضی که مالکیت ارضی نیمه‌فئودالی را از میان می‌برد، یک انقلاب بورژوازی است و در چوکات مالکیت فردی و خصوصی انجام می‌یابد. این انقلاب زمینه‌ی رشد سرمایه‌داری را مساعد می‌سازد. اما، از آنجایی که این انقلاب تحت رهبری پرولتاریا صورت می‌گیرد، اتحاد محکمی میان پرولتاریا و دهقانان - به ویژه دهقانان فقیر و میانه‌حال - به وجود می‌آورد و این امر زمینه‌های بسیار مساعدی برای ایجاد تحولات سوسیالیستی در دهات به وجود می‌آورد و انقلاب ارضی را گرایش سوسیالیستی می‌بخشد.

انقلاب دموکراتیک نوین از همان مراحل اولیه‌ی ایجاد پایگاه‌های انقلابی در روستاها، فعالیت‌های اقتصادی کلکتیو و ایجاد سای اقتصادی کلکتیو زحمتکشان را تشویق نموده و به صورت داوطلبانه سازماندهی می‌نماید. بدین ترتیب عناصر اقتصاد سوسیالیستی در متن اقتصاد دموکراتیک نوین، در مقابل شکل‌های فردی و خصوصی تولید و توزیع، ایجاد گردیده و پرورش می‌یابد.

انقلاب دموکراتیک نوین سرمایه‌داری را در کل از میان نمی‌برد و برای سرمایه‌داران ملی (متوسط) اجازه‌ی فعالیت داده و تا حدودی و برای مدت معینی به آن‌ها اجازه رشد نیز می‌دهد. اما، این انقلاب بورژوازی کمپرادور را سرنگون کرده و سرمایه‌ی کمپرادوری را مصادره می‌نماید. این اقدام از یک‌جانب به معنی مبارزه علیه سرمایه‌ی وابسته به امپریالیسم است و خصلت دموکراتیک دارد و از جانب دیگر به معنی مبارزه علیه سرمایه‌ی بزرگ است و خصلت سوسیالیستی دارد.

هدف غایی و دورنمای عالی انقلاب، رسیدن به جامعه‌ی جهانی بی‌طبقه‌ی کمونیستی است. برای پیشروی درین مسیر انقلابی، تنها سرنگونی نیمه‌فیووالیسم و بورژوازی کمپرادور و از میان بردن مالکیت خصوصی فئودالی و مالکیت بورژواکمپرادوری کافی نیست، بلکه به دنبال آن، سرنگونی بورژوازی و از میان بردن مالکیت خصوصی سرمایه‌داری در کل از طریق انقلاب سوسیالیستی نیز لازم است. برای گذار به برنامه‌ی حداکثر یعنی انقلاب سوسیالیستی و حرکت به سوی کمونیسم جهانی، عبور از مرحله‌ی اول انقلاب یعنی انقلاب دموکراتیک نوین، در شرایط یک کشور مستعمره - نیمه‌فئودال مثل افغانستان ضروری است. اما پس از آن که این انقلاب به سرانجام رسید و پرولتاریا و متحدینش قدرت سیاسی سرتاسری را کسب کردند، گذار به انقلاب سوسیالیستی آغاز می‌گردد.

رهبری طبقه‌ی کارگر بر انقلاب دموکراتیک نوین، پذیرش این رهبری توسط سایر طبقات مردمی و تثبیت آن در جریان پیشرفت انقلاب در سطح کل جامعه، دولت انقلابی نوین را به مثابه‌ی شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا قادر می‌سازد که اهرم‌های کلیدی سیاست، اقتصاد، فرهنگ و امور اجتماعی را به دست گیرد و جامعه را به طرف انقلاب سوسیالیستی رهنمون گردد. از آن پس وظایف باقیمانده‌ی ملی

و دموکراتیک انقلاب در چوکات عمومی انقلاب سوسیالیستی حل و فصل می‌گردد.

نیروهای محرکه انقلاب

توده‌های وسیع خلق‌های کشور یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی (متوسط)، مجموعاً نیروهای محرکه‌ی بزرگ انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان را تشکیل می‌دهند. کارگران، دهقانان فقیر و میانه‌حال و اقشار پایینی و متوسط خرده‌بورژوازی که مورد استثمار شدید قرار گرفته و در فقر فوق‌العاده و محرومیت شدید از حقوق سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به سر می‌برند و مورد تعدی، اجحاف و ستم شدید قرار می‌گیرند، نیروهای محرکه‌ی استوار انقلاب دموکراتیک نوین می‌باشند. دهقانان مرفه، قشر بالایی خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی نیز نیروهای محرکه‌ی انقلاب محسوب می‌گردند، ولی با ناستواری و تزلزل مختص به خودشان در پیشبرد امر انقلاب. این طبقات و اقشار هر کدام از دید منافع و بر اساس وضعیت خاص خودشان در پیشبرد این انقلاب ذینفع‌اند و از پیروزی آن سود می‌برند.

موقعیت این اقشار و طبقات در رابطه با انقلاب یکسان نیست. دهقانان نیروی عمده‌ی انقلاب هستند، در حالی که طبقه‌ی کارگر نقش رهبری در انقلاب را برعهده دارد. در جامعه‌ی مستعمره - نیمه‌فئودال افغانستان که تولید نیمه‌فئودالی بر جامعه مسلط است، طبقه‌ی دهقان، طبقه‌ی مولد عمده محسوب می‌گردد و بخش عمده‌ی نفوس کشور را تشکیل می‌دهد. انقلاب دموکراتیک نوین نه تنها از لحاظ این که یک انقلاب ضد فئودالی است، بلکه از لحاظ این که یک انقلاب ضد امپریالیستی و همچنان به تبعیت از خصایل بزرگ انقلاب، یک انقلاب ضد شوئیستی است، نیز یک انقلاب دهقانی محسوب می‌گردد، زیرا که در آخرین تحلیل مسئله‌ی ملی یک مسئله‌ی دهقانی است.

انقلاب ارضی که محور اصلی انقلاب دموکراتیک نوین در کل است، قبل از همه انقلابی است در جهت تأمین منافع علیای توده‌های دهقانی. بدین جهت، دهقانان مقدم بر هر طبقه و قشری از پیشروی و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بهره‌مند می‌شوند. در جنگ مقاومت انقلابی و مردمی علیه امپریالیست‌های اشغالگر و رژیم دست‌نشانده‌شان، به‌مثابه‌ی یک جنگ توده‌ای، دهقانان باید نیروی عمده‌ی رزمنده را تشکیل دهند. بدون تحقق این امر، جنگ مقاومت مردمی و انقلابی یک جنگ توده‌ای نخواهد بود و امکان پیروزی نخواهد داشت. بناءً به همین دلایل دهقانان نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین بوده و پیشبرد انقلاب عمدتاً برعهده‌ی آنان قرار دارد.

انقلاب دموکراتیک نوین در جوهر خود یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پیگیر است. دهقانان با وجودی که نیروی عمده این انقلاب محسوب می‌گردند، بناءً با خصایل ذاتی طبقاتی خود نمی‌توانند رهبری چنین انقلابی را برعهده بگیرند. همچنان واضح است که بورژوازی ملی و

خرده‌بورژوازی هرگز قادر نخواهند بود، انقلاب را به‌صورت درست و اصولی آغاز نمایند و تا به آخر پیش ببرند، زیرا که در نهایت بندهای مشترک قوی و یا ضعیفی با مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه یعنی عنصر عمده‌ی مناسبات تولیدی امپریالیستی حاکم بر جهان دارند و قادر نیستند علیه کل سیستم جهانی موجود جهت‌گیری نمایند. این طبقات قادر نیستند از مرزهای سیستم مسلط سرمایه‌داری امپریالیستی جهانی فراتر روند.

مرتبط با نیروهای محرکه‌ی طبقاتی و بزرگ انقلاب، دو نیروی محرکه‌ی اجتماعی و مهم انقلاب که از نیروهای محرکه‌ی طبقاتی انقلاب منشاء گرفته و در نهایت توسط آن‌ها معین می‌گردند، عبارتند از: مبارزات زنان برای کسب رهایی از ستم جنسی شوئیسم مردسالار و مبارزات ملل تحت ستم برای رهایی ملی از ستم ملی شوئیستی.

آن زنان معدودی که جزء رژیم دست‌نشانده بوده و در خدمت امپریالیست‌های اشغالگر قرار دارند و برنامه‌های آن‌ها را پیش می‌برند، از لحاظ سیاسی موقعیت خائنین ملی بورژواکمپرادور را دارند. همچنان آن نیروها و شخصیت‌های مربوط به ملیت‌های تحت ستم که بخشی از رژیم دست‌نشانده را تشکیل می‌دهند و در جرگه‌ی خائنین ملی خادم و خدمتگزار امپریالیست‌های اشغالگر و اجراکنندگان برنامه‌های آن‌ها شام‌لند، از لحاظ سیاسی طبقات فئودال و بورژواکمپرادور را نمایندگی می‌نمایند. اما، زنان مربوط به اقشار و طبقات مردمی و همچنان توده‌های مردمان ملیت‌های تحت ستم، علاوه از محرکات ملی و طبقاتی مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، دارای محرکات اجتماعی جنسی و ملیتی مبارزه علیه شوئیسم جنسی و شوئیسم ملی برای رهایی از ستم شوئیستی مردسالار و ستم ملی شوئیستی هستند، محرکات اجتماعی جنسی و ملیتی‌ای که، عوامل مهمی در خدمت به تقویت صف‌بندی نیروهای محرکه‌ی ملی و طبقاتی انقلاب و به پیش سوق دادن کل پروسه‌ی انقلاب محسوب می‌گردند.

سه سلاح انقلاب:

انقلاب عملیه‌ای است آگاهانه. بدون سازماندهی و رهبری توده‌های مردم و در یک کلام بدون در دست داشتن سلاح‌های مورد نیاز انقلاب، برپایی، پیشبرد و به فرجام‌رساندنش ممکن نیست.

سلاح‌های مورد نیاز برای انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان عبارتند از:

۱- حزب کمونیست؛

۲- ارتش توده‌ای؛

۳- جبهه‌ی متحد ملی.

۱- حزب کمونیست: حزب کمونیست، حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان است. رهبری طبقه‌ی کارگر بر انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان به‌طور مجموعی و بر مقاومت ملی مردمی و انقلابی در مرحله‌ی کنونی، از طریق رهبری حزب کمونیست بر این انقلاب و مقاومت تأمین می‌گردد. حزب کمونیست اساسی‌ترین سلاح مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می‌شود. در واقع همین حزب است که باید ارتش توده‌ای (دومین سلاح مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین) را به وجود آورده و رهبری و هدایت نماید و همچنان جبهه‌ی متحد ملی (سومین سلاح مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین) را سازماندهی و رهبری کند. بدون حزب کمونیست، نه ارتش توده‌ای می‌تواند به‌وجود آید و نه جبهه‌ی متحدی که تبلوری از اتحاد اقشار و طبقات مختلف خلق‌های کشور در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، در مقطع کنونی عمدتاً علیه اشغالگران امپریالیست و دست‌نشانندگان‌شان، باشد.

۲- ارتش توده‌ای: لزوم بکاربرد قهر انقلابی، اصلی عام در انقلابات تمامی کشورهای جهان است و استراتژی مبارزاتی جنگ خلق، استراتژی جهان‌شمول برای تمامی انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی محسوب می‌گردد. در شرایط کنونی افغانستان، جنگ خلق، شکل مشخص جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌ی آنان را به خود می‌گیرد. برای این که بتوان چنین جنگی را آغاز نموده و به‌طرف پیروزی هدایت نمود، وجود نیروی نظامی انقلابی و مردمی حتمی است. این نیروی نظامی عبارت است از ارتش انقلابی توده‌ای که توسط حزب کمونیست به‌وجود آمده و سازماندهی و رهبری می‌گردد. جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگی است که نیروی انقلابی نظامی توده‌ای آغازگر آن بوده و بر بستر آن رشد و تکامل نموده و به یک ارتش انقلابی توده‌ای عمدتاً دهقانی مبدل می‌گردد.

۳- جبهه‌ی متحد ملی: در انقلاب دموکراتیک نوین، علاوه بر حزب کمونیست و ارتش انقلابی توده‌ای، موجودیت یک جبهه‌ی متحد ملی وسیع که تمامی اقشار و طبقات خلق‌های کشور را در مبارزات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی، در مقطع کنونی به‌صورت عمده در مبارزات ضد اشغالگران امپریالیست و دست‌نشانندگان‌شان، دربر گرفته و متحد گرداند، نیز ضروری است. این جبهه فقط در صورتی می‌تواند سلاح کارآمدی برای انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان و در مقطع کنونی مقاومت ملی مردمی و انقلابی محسوب گردد که تحت رهبری طبقه‌ی کارگر از طریق رهبری حزب کمونیست قرار داشته باشد.

پایه‌ی اصلی جبهه‌ی متحد ملی را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل می‌دهد. از این رو حزب کمونیست نه تنها به‌خاطر تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ خلق - در مقطع کنونی در شکل مشخص جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی - بلکه به‌خاطر ایجاد ستون فقرات جبهه‌ی متحد ملی نیز باید

میان دهقانان رفته، عمیقاً در میان توده‌های دهقانی نفوذ کرده و با آن‌ها متحد شود. فقط پس از آن که مبارزات مسلحانه‌ی حزب کمونیست و توده‌های دهقانی تحت رهبری اش رشد نماید و پایگاه‌های انقلابی به وجود آید، زمینه واقعی و استوار برای پیوستن نیروهای خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی به جبهه‌ی متحد تحت رهبری حزب کمونیست به وجود می‌آید. هر قدر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) سیر رو به رشد داشته باشد و هر قدر پایگاه‌های انقلابی استحکام و گسترش بیشتری حاصل نمایند، امکانات بیشتری برای تقویت و گسترش جبهه‌ی متحد ملی فراهم می‌گردد.

معهداً، حزب کمونیست مکلف است حتی قبل از برپایی جنگ خلق (جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در شکل مشخص کنونی) و برقراری پایگاه‌های انقلابی، از هر امکان اصولی و انقلابی برای همکاری‌های جبهه‌ای و فعالیت‌های مبارزاتی ائتلافی مشترک با نیروهای خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی در خدمت به فعالیت‌های تدارکی برای برپایی جنگ خلق (جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در شکل مشخص کنونی) فعالانه استفاده نموده و در پیشاپیش مبارزات مشترک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی (مبارزات مشترک ضد اشغالگران و دست‌نشانندگان‌شان در شکل مشخص کنونی) قرار داشته باشد. این همکاری‌های جبهه‌ای و فعالیت‌های مبارزاتی مشترک ائتلافی باید بر دو پایه‌ی اصلی استوار باشد:

- ۱- مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع - مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و دست‌نشانندگان‌شان در شکل مشخص کنونی؛
- ۲- قبول موجودیت حزب کمونیست و به رسمیت شناختن استقلال ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن.

محور عمده‌ی جبهه‌ی متحد در شرایط کنونی که مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌شان [بوده] و وظیفه‌ی عمده مبارزاتی محسوب می‌گردد، مقاومت ملی علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده است. درین چارچوب حزب کمونیست مکلف است برای همسویی و هماهنگی مبارزاتی میان تمامی نیروها و شخصیت‌های ضد اشغالگران و رژیم دست‌نشانده در چوکات مقاومت عمومی سعی و تلاش پیگیر به عمل آورد. چگونگی این تلاش و مبارزه به صورت مشخص در جریان عمل و طبق اوضاع و شرایط خاص روشن می‌گردد، ولی ضرورت پیشبرد آن انصراف‌ناپذیر است.

مقاومت ملی مردمی و انقلابی:
از آنجایی که افغانستان تحت اشغال قوت‌های نظامی امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌شان قرار دارد و اشغالگران یک رژیم دست‌نشانده‌ی متشکل از خائنین ملی را شکل داده‌اند؛ از آنجایی که

تضاد ملی خلقی‌ها و ملیت‌های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان، تضاد عمده‌ی جامعه را تشکیل می‌دهند و از آنجایی که وظیفه‌ی عمده‌ی انقلاب در شرایط فعلی دفع و طرد اشغالگران امپریالیست و سرنگونی رژیم دست‌نشانده و کسب استقلال و آزادی حقیقی برای کشور و مردمان کشور است، شکل مشخص کنونی انقلاب دموکراتیک نوین عبارت است از: مقاومت ملی مردمی و انقلابی، علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده‌ی آنان.

در مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌ی آنان، تمامی وظایف مبارزاتی دموکراتیک و ملی دیگر تابع مبارزه‌ی ملی ضد اشغالگران و خائنین ملی می‌گردد. در این چارچوب مبارزه‌ی طبقاتی شکل مبارزه‌ی ملی به خود می‌گیرد و نیازمندی‌های مبارزه‌ی ملی ضد اشغالگران و خائنین ملی، مبدأ حرکت کلیه‌ی خواست‌های مبارزه‌ی طبقاتی می‌گردد. به عبارت دیگر مبارزه‌ی طبقاتی علیه طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور تابع مبارزه‌ی ملی ضد اشغالگران و دست‌نشانندگان‌شان می‌گردد. همچنان مبارزه‌ی ملی علیه امپریالیست‌های غیر اشغالگر نیز تابع مبارزه‌ی ملی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان است. مسلم است که مبارزه علیه شوئیسم مردسالار و همچنان مبارزه علیه شوئیسم ملیت حاکم نیز تابع مبارزه‌ی مذکور بوده و باید در خدمت پیشبرد آن قرار داشته باشد.

اما تابعیت مبارزات بزرگ و مهم دیگر از مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان به این مفهوم نیست که آن مبارزات کلاً نادیده گرفته شده و به فراموشی سپرده شوند. علیرغم این که در شرایط مشخص کنونی مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان عمده است، اما عرصه‌های مبارزاتی بزرگ و مهم دیگر نیز کماکان به موجودیت خود ادامه داده و بزرگی و اهمیت‌شان را حفظ می‌کنند. مبارزه در این عرصه‌ها نیز پیش می‌رود و به‌نوبه‌ی خود و در حد خود روی عرصه‌ی عمده‌ی مبارزه تأثیر می‌گذارد. لذا، مبارزه در این عرصه‌ها نمی‌تواند تعطیل بردار شود.

رابطه میان مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان و سایر عرصه‌های بزرگ و مهم مبارزات دموکراتیک و ملی، توسط هر دو جنبه‌ی متذکره‌ی فوق معین می‌گردد. به‌طور مشخص، انقلاب ارضی که محور اصلی انقلاب دموکراتیک نوین در کل است و بدون آن سخنی هم نمی‌توان از سرنگونی نیمه‌فئودالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به میان آورد، در شرایط مشخص کنونی و هر شرایط دیگری نمی‌تواند به‌طور کلی تعطیل شده و به فراموشی سپرده شود. این انقلاب را می‌توان - و باید - در شرایط مشخص کنونی نیز پیش برد؛ اما، در تابعیت از مقاومت علیه اشغالگران و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان. زمین‌های مالکین ارضی مرتبط به رژیم دست‌نشانده و

خدمتگزار امپریالیست‌های اشغالگر باید بی‌مهابا و با قاطعیت مصادره شده و میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین تقسیم گردد. این اقدام به‌مفهوم تابعیت مبارزه برای انقلاب ارضی از مقاومت علیه اشغالگران و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان است. اما، در مورد مالکان ارضی‌ای که در صفوف مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده قرار داشته باشند، می‌توان به تقلیل بهره‌ی مالکانه و تقلیل سود و سایر اصلاحات دموکراتیک در دهات دست زد و در شرایط فعلی علی‌العجاله به مصادره‌ی اراضی آنان اقدام نمود. این نیز به‌مفهوم تابعیت مبارزه دموکراتیک از مبارزه ملی ضد اشغالگران و رژیم دست‌نشانده است. اما، نمی‌توان به هیچ‌صورتی از اجرای این اقدامات دموکراتیک صرف‌نظر نمود؛ زیرا، که این امر به‌مفهوم تعطیل مبارزه‌ی دموکراتیک به‌طور کلی و دست نخورده باقی‌ماندن تام و تمام مناسبات مسلط موجود میان مالکان ارضی و دهقانان است. همچنین است سایر عرصه‌های مبارزاتی.

به این ترتیب مبارزات دموکراتیک در متن مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان پیش می‌رود. انقلاب دموکراتیک نوین را نمی‌توان به دو مرحله کاملاً مجزا از هم، یکی مرحله‌ی ملی و دیگری مرحله‌ی دموکراتیک، تقسیم کرد و در شرایط فعلی صرفاً مبارزه علیه اشغالگران و دست‌نشانندگان‌شان را در دستور کار قرار داد. صرف‌نظر کردن از مبارزات دموکراتیک و صرفاً مبارزه علیه اشغالگران امپریالیست و دست‌نشانندگان‌شان را مدنظر قرار دادن در واقع به این مفهوم است که کلیت مقاومت ملی در چارچوب مناسبات نیمه‌فئودالی مسلط پیش برود و نه به‌مثابه‌ی مرحله‌ای از انقلاب دموکراتیک نوین. اگر مقاومت ملی به‌مثابه‌ی مرحله‌ای از انقلاب دموکراتیک نوین درنیاورد که در آن مبارزه‌ی ملی علیه اشغالگران و خائنین ملی عمده و رهبری‌کننده است، ولی مبارزه‌ی دموکراتیک و مبارزه‌ی ملی علیه سایر امپریالیست‌ها و مبارزه‌ی ملی علیه شوئیست‌ها نیز در آن وجود دارد و پیش برده می‌شود، ولی به‌تابعیت از مقاومت ملی و در خدمت آن، فرجامش فقط می‌تواند یک فاجعه‌ی ملی باشد.

تجربه‌ی جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی در این مورد یک نمونه‌ی گویا و روشن تاریخی است. تثبیت و تسجیل رهبری ارتجاعی فئودال - کمپرادوری بر آن مقاومت، سرانجام آن چنان به فاجعه‌ی ملی منجر شد که پای امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌شان را به کشور کشاند و بار دیگر افغانستان به یک کشور تحت اشغال مبدل گردید. از اینجاست که ضرورت برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان به میان می‌آید. برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌مفهوم پیشبرد سیاست درهای بسته در مقاومت ملی ضد اشغالگران و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان نیست، بلکه به‌مفهوم رد تسلیم‌طلبی طبقاتی در جریان این مقاومت از سوی نیروهای انقلابی است و مقدم بر آن به‌مفهوم تکیه روی عوامل پیش‌رونده و تکامل‌یابنده‌ی مقاومت ملی است.

واقعیت این است که مقاومت علیه اشغالگران و دست‌نشانندگان‌شان با توسل به عوامل ارتجاعی و کهنه‌شده و به‌مفهوم دفاع از مناسبات اجتماعی و فرهنگی ارتجاعی نمی‌تواند به هیچ‌جایی برسد. این‌چنین مقاومتی حتی نمی‌تواند گسترش و عمق یابد؛ چه رسد به این که به فرجام پیروزمند برسد. این‌چنین مقاومتی فقط می‌تواند در صورت حمایت وسیع توسط قدرت‌های امپریالیستی رقیب امپریالیسم امریکا، چانس گسترش، تعمیق و احیاناً پیروزی نسبی، مثل مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیسم شوروی، داشته باشد. در شرایط حاضر چنین حمایتی وجود ندارد و احتمال به‌وجود آمدن آن نیز شدیداً ضعیف است.

از لحاظ داخلی، این‌چنین مقاومتی فقط می‌تواند در صورت حمایت وسیع طبقات ارتجاعی فتوئال و بورژواک‌مپرادور چانس گسترش و تعمیق داشته باشد، آن‌هم در صورتی که این طبقات بتوانند توده‌های مردم را به دنبال خود بکشاند. اما، طبقات فتوئال و بورژواک‌مپرادور عمدتاً به امپریالیست‌های اشغالگر پیوسته‌اند و جرگه‌ی خائنین ملی را تشکیل داده‌اند. توده‌های مردم طی چند دهه‌ی گذشته، سیاست‌های ارتجاعی و عواقب آن را با گوشت و پوست خود لمس کرده‌اند و حاضر نیستند تحت پرچم این سیاست‌ها بسیج شوند.

مقاومت ملی مردمی و انقلابی، مقاومت ملی‌ای است که هم از لحاظ داخلی و هم از لحاظ بین‌المللی عوامل مساعدی برای گسترش، تعمیق، پیشروی و به فرجام پیروزمند رسیدن آن وجود دارد. این عوامل مساعد عبارتند از:

۱- پایه‌ی مبارزاتی وسیع در میان توده‌های مردم؛

۲- اعتلای نهضت انقلابی خلق‌های آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی و کمک آن‌ها به مقاومت ملی در افغانستان؛

۳- اعتلای مقاومت و مبارزه علیه امپریالیزم آمریکا و متحدینش در سایر کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره

این عوامل به‌صورت بالقوه و بالفعل وجود دارند. بالفعل ساختن و فعال ساختن بیشتر و بیشتر آن‌ها خود يك موضوع مبارزاتی است، موضوعی که متحقق ساختن آن هم ممکن است و هم ضروری.

اما علیرغم این مسایل، برپایی و پیشبرد مقاومت مردمی و انقلابی به‌مفهوم جواز جنگ داخلی نیست. همسویی و هماهنگی مبارزاتی میان تمامی نیروهای مقاومت‌کننده علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده، امری است مطلوب و ضروری و حزب کمونیست شدیداً برای تحقق آن مبارزه می‌نماید. این که این همسویی و هماهنگی مبارزاتی چه شکلی در آینده خواهد گرفت و چه مشکلاتی بر سر راه تحقق آن وجود خواهد داشت، بسته به شرایط و اوضاع مشخص است و صرفاً اراده و خواست حزب

کمونیست نمی‌تواند آن را متحقق سازد. اما خواست حزب کمونیست برای پیشبرد این مبارزه هرگز به مفهوم تسلیم‌طلبی طبقاتی نیست. این مبارزه اساساً مبتنی بر استقلال ایدئولوژیک-سیاسی، تشکیلاتی و نظامی حزب کمونیست در يك چوکات عمومی مقاومت هماهنگ و همسو علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده است.

ضرورت برپایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی به این معنی است که حزب کمونیست در مقاومت ملی علیه اشغالگران و خائنین ملی با درفش و شعارهای مستقل خود شرکت می‌نماید و در این چوکات توده‌های تحت رهبری خود را سازماندهی کرده و در اتحاد فشرده با نیروهای متحد نزدیک، مبارزه می‌نماید.

مقاومت ملی مردمی و انقلابی باید يك مبارزه‌ی همه‌جانبه و دارای اشکال گوناگون باشد. از آنجایی که کشور تحت اشغال نیروهای نظامی امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌شان قرار دارد، شکل مسلحانه‌ی این مقاومت عمده است و سایر اشکال این مبارزه تابع آن است. به عبارت دیگر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، شکل عمده‌ی این مقاومت است و اشکال مبارزاتی غیر جنگی، علیرغم این که غیر قابل انصرافند، نقش تابع و فرعی دارند.

یقیناً مقاومت ملی علیه اشغالگران امپریالیست آمریکایی و متحدین‌شان و خائنین ملی، يك مقاومت سخت، طولانی و مشکل خواهد بود. این يك مبارزه‌ی نابرابر میان خلق‌ها و ملیت‌های يك کشور ضعیف، ناتوان و عقب‌نگهداشته شده و ویران از يك طرف و يك ابرقدرت جهانی یکه‌تاز و متحدین امپریالیست آن و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان از طرف دیگر است. این حالت می‌تواند پایه و زمینه‌ای برای تئوری انقیاد ملی به وجود آورد. بناءً پیشبرد مبارزه‌ی نظری و عملی علیه تئوری انقیاد ملی از ضرورت جدی برخوردار است.

تئوری انقیاد ملی شامل دو موضوع است: یکی این که گویا انقیاد ملی به نفع مردمان کشور است و دیگر این که مردمان ما توان بیرون راندن اشغالگران امپریالیست و سرنگونی رژیم دست‌نشانده‌ی آنان را ندارند.

امپریالیست‌های اشغالگر ادعا دارند که به‌خاطر نابودی تروریسم و بازسازی افغانستان به این کشور آمده‌اند و نتهتها مردمان افغانستان را از شر طالبان و القاعده آزاد کرده‌اند، بلکه این کشور ویرانه را آباد نیز می‌نمایند. این دروغ بزرگ باید افشا گردد. آن‌ها تحت این بهانه کشور ما را اشغال و استقلال و آزادی مردمان ما را پایمال کرده‌اند.

آن‌ها چنین می‌نمایانند که قدرت جهانند و در جهان امروزی هر چه اراده نمایند، انجام می‌دهند و مردمان افغانستان بسی ناتوان‌تر از آنند که بتوانند علیه آن‌ها بایستند و مقاومت کنند و آن‌ها را از افغانستان

بیرون برانند. کل تاریخ نسل بشر و به ویژه کل تاریخ معاصر جهان و افغانستان بطلان این زورنمایی را ثابت می‌سازد. امپراتوری برتانیه‌ی کبیر که آفتاب در قلمرو آن غروب نمی‌کرد، سرانجام افول کرد و افول آن از همین افغانستان عقب‌مانده و ضعیف آغاز گردید. امپراتوری سوسیال‌امپریالیسم شوروی که بر نصف جهان حاکم بود، سرانجام فروپاشید و فروپاشیدن آن از همین افغانستان عقب‌نگهداشته شده و ضعیف آغاز گردید.

امپریالیسم آمریکا سیاست استعمارگرانه‌ی خود را در قرن بیست‌ویک از اشغال همین افغانستان عقب‌نگهداشته شده و ضعیف و ویرانه آغاز کرده است و اولین گلوله‌های مقاومت علیه قوت‌های اشغالگر آن از همین جا شلیک شده است. آیا بعید است که افول و فروپاشی امپراتوری امریکا نیز همانند امپراتوری‌های انگلیس و تزاران نوین، از همین افغانستان ناتوان و ضعیف و ویرانه آغاز گردد؟

اهداف انقلاب دموکراتیک نوین:

تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب دموکراتیک نوین به یکبارگی و فقط پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری توسط پرولتاریا و متحدینش صورت نمی‌پذیرد. دستیابی به این اهداف از همان اولین روزهای جنگ خلق، فعلاً در شکل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، ایجاد پایگاه‌های انقلابی و شکل‌گیری قدرت سیاسی انقلابی مدنظر قرار می‌گیرد. هر قدر جنگ خلق، در شرایط کنونی در شکل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، گسترش پیدا نماید و هر قدر استحکام و وسعت قدرت سیاسی انقلابی بیشتر گردد، زمینه‌های تحقق اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف افزایش می‌یابد. پروسه‌ی طولانی جنگ خلق، من جمله در شکل کنونی آن، پروسه‌ی تطبیق و اجرای اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف است. پس از کسب قدرت سیاسی سراسری توسط حزب کمونیست و توده‌های تحت رهبری و متحدین سیاسی‌اش که گذار به انقلاب سوسیالیستی آغاز می‌گردد، اهداف باقیمانده‌ی انقلاب دموکراتیک نوین در چوکات عمومی انقلاب سوسیالیستی تحقق می‌یابد.

برآورده شدن اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف، تحایف تقدیمی حزب کمونیست و یا سازمان سیاسی دیگری نیست که به توده‌ها پیشکش گردد، بلکه ثمره‌ی مبارزات سخت، طولانی و خونین خود آن‌ها علیه امپریالیست‌ها و مرتجعین داخلی است که تحت رهبری حزب کمونیست پیش برده می‌شود. پیروزی در این مبارزات بهای گرانی را از توده‌ها، حزب کمونیست و نیروهای سیاسی متحدش طلب می‌نماید. بدون آمادگی برای پرداخت چنین بهایی، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ممکن نخواهد بود.

انقلاب دموکراتیک نوین یک انقلاب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. این انقلاب با دفع تجاوز و اشغالگری امپریالیستی و سرنگونی رژیم دست‌نشانده و با قطع سلطه‌ی امپریالیسم و نابودی قدرت

سیاسی ارتجاعی به‌طور کلی، استقلال و آزادی حقیقی کشور و مردمان کشور را تأمین نموده و حاکمیت سیاسی انقلابی توده‌ها را برقرار می‌نماید. این انقلاب با نابودی اقتصاد مستعمراتی - نیمه‌فئودالی و نیمه‌فئودالی - نیمه‌مستعمراتی، اقتصاد دموکراسی نوین را به وجود می‌آورد و باز دودن فرهنگ ارتجاعی مسلط، فرهنگ ملی، علمی، توده‌ای و انقلابی را پرورش می‌دهد.

اهداف سیاسی

الف - طرد و اخراج نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده در شرایط کنونی که کشور تحت اشغال نیروهای اشغالگر امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌شان قرار دارد، طرد و اخراج این نیروهای اشغالگر از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده، اولین گام در راستای کسب استقلال و آزادی حقیقی برای کشور و مردمان کشور است و هدف عمده‌ی انقلاب محسوب می‌گردد. برآورده شدن هم‌زمان هر دو جزء این هدف، یعنی اخراج قوای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست‌نشانده، می‌تواند - و باید - مطلوب و مرجح باشد. ولی این امکان نیز وجود دارد که پس از دفع و طرد قوای اشغالگر از کشور، رژیم دست‌نشانده، با حمایت‌های بی‌دریغ اربابان امپریالیستی‌اش بتواند همچنان به حیات ننگین خود ادامه داده و مرحله‌ی دیگری از مبارزه، یعنی مبارزه علیه رژیم بازمانده از دوران اشغال کشور، بر مردمان ما تحمیل گردد.

ب - سرنگونی حاکمیت ارتجاعی طبقات فئودال و بورژواکمپرادور

اگر حزب کمونیست، توده‌های تحت رهبری حزب و متحدین سیاسی نزدیکش بتوانند مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان را به نحو استوار و جدی پیش ببرند و رهبری انقلابی بر کلیت مقاومت به‌قسمی تثبیت گردد که بعد از اخراج قوای اشغالگر از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده، قدرت سیاسی سرتاسری به دست توده‌های مردم بیفتد، هدف سرنگونی کلی حاکمیت ارتجاعی طبقات فئودال و بورژواکمپرادور نیز در جریان مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده حاصل خواهد شد. ولی ممکن است بنا به یک سلسله عوامل داخلی و خارجی، جریان تحولات به قسم دیگری پیش برود و حتی بعد از اخراج قوای اشغالگر و سرنگونی رژیم دست‌نشانده، هدف سرنگونی کلی حاکمیت ارتجاعی فئودال - کمپرادور برآورده نشده باقی بماند. در آن صورت مرحله‌ای از مبارزه و جنگ داخلی علیه ارتجاع حاکم، در مقابل حزب کمونیست، توده‌های تحت رهبری و متحدین سیاسی‌اش قرار خواهد داشت.

بر آورده شدن تمامی اهداف سیاسی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی انقلاب دموکراتیک نوین، در مرحله‌ی مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده، کمال مطلوب و مورد خواست جدی

خواهد بود و باید برای تحقق آن سعی و تلاش پیگیر به عمل آورد. ولی توجه به این امر ضروری است که در مرحله‌ی کنونی تحقق این خواست محور مبارزاتی و هدف عمده نیست، بلکه اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی و سرنگونی رژیم دست‌نشانده، هدف عمده محسوب می‌گردد و تمامی اهداف دیگر، من جمله هدف کوتاه نمودن هر چه بیشتر مراحل مختلف انقلاب دموکراتیک نوین، تابع این هدف عمده خواهد بود.

ج- برقراری حاکمیت سیاسی توده‌ها یعنی برقراری دیکتاتوری دموکراتیک خلق

حاکمیت سیاسی توده‌ها یا دیکتاتوری دموکراتیک خلق، شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا و مبتنی بر سیستم شوراهای نمایندگان توده‌های وسیع خلق‌ها است. این شوراها که بر اساس یک سیستم انتخاباتی همگانی توده‌های وسیع خلق‌ها، بدون در نظر گرفتن تمایزات جنسی، ملیتی، اعتقادی، آموزشی و غیره میان آن‌ها و سلب حقوق انتخاباتی از دشمنان آن‌ها، در دهات، نواحی، ولسوالی‌ها، شهرها، ایالات و نهایتاً در سراسر کشور تحت رهبری پرولتاریا به وجود می‌آیند، ارگان‌های محوری قدرت انقلابی محسوب می‌گردند. این شوراها علاوه از وضع قوانین نوینی که انعکاس‌دهنده‌ی منافع کارگران، دهقانان و سایر توده‌های خلق‌ها است، ارگان‌های قدرت اجرایی و قضایی تحت رهبری پرولتاریا در تمامی سطوح و در بخش‌های مختلف را انتخاب نموده و نظارت دایمی بر آن‌ها اعمال می‌کنند. شوراهای کارگران، شوراهای دهقانان و شوراهای سربازان از اهمیت اساسی برخوردار بوده و موجودیت و فعالیت آن‌ها اساس نظام شورایی را تشکیل می‌دهد.

نمایندگان شوراها در سطوح مختلف، برای دوره‌های معین انتخاب می‌شوند. اما در صورتی که توده‌ها بخواهند می‌توانند نماینده‌ی منتخب‌شان را قبل از موعد معینه خلع نموده و نماینده‌ی جدیدی انتخاب کنند.

سیستم قدرت در حاکمیت توده‌ای مبتنی بر سانترالیسم دموکراتیک است. این سیستم اراده‌ی جمعی توده‌های انقلابی تحت رهبری پرولتاریا را به‌طور محکمی در خود متبلور می‌سازد و کلیت توان و قوت مبارزاتی توده‌ها علیه دشمنان انقلاب را در خود جمع می‌نماید.

چگونگی تشکیل و همچنان ترکیب شوراهای توده‌ای نظر به اوضاع مشخص هر دوره از مبارزه‌ی انقلابی مشخص و معین می‌گردد. در دوره‌ای که هنوز پایگاه‌های انقلابی توده‌ای در مراحل ابتدایی شکل‌گیری خود قرار دارند و هنوز مخفی و یا نیمه‌مخفی هستند، شوراهای توده‌ای نیز شکل مخفی و نیمه‌مخفی خواهند داشت. ولی پس از آن‌که این پایگاه‌ها وضع تثبیت شده‌ای پیدا کردند، متناسب با این وضع، حالت مخفی و نیمه‌مخفی شوراهای توده‌ای نیز تغییر خواهد کرد. ترکیب این شوراها در دوره‌ی مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده‌ی مبتنی بر شرکت نمایندگان توده‌های شامل در

مقاومت ملی مردمی و انقلابی و در دوره‌های جنگ داخلی مبتنی بر شرکت نمایندگان توده‌های رزمنده علیه ارتجاع حاکم خواهد بود. در دوره‌ی مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده، خائنین ملی و تسلیم‌طلبان از شرکت در این شوراها محروم خواهند بود؛ در حالی که در دوره‌های جنگ داخلی، طبقات فنودال و بورژواکمپرادور به‌طور کلی و همچنان عناصر ضد انقلابی در مجموع حق شرکت در این شوراها را نخواهند داشت.

د- تأمین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد

این حقوق، شامل حق آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، اجتماعات، مسافرت، کار، انتخاب شغل، تحصیل، تشکیل احزاب سیاسی، تشکیل اتحادیه‌های صنفی، مصونیت مسکن، مکاتبه و مخابره بوده و مبنای آن مبارزات قاطع و سازش‌ناپذیر علیه امپریالیسم، نیمه‌فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و همچنان مبارزه علیه شوئیسم جنسی و شوئیسم ملی است. قدرت انقلابی، عقاید مخالف را مورد سرکوب قرار نمی‌دهد. البته فعالیت سازمان‌یافته برای ضربه‌زدن به قدرت انقلابی و یا سرنگونی کلی آن در جهت احیای نظم ارتجاعی تحمل نخواهد شد.

ه- تأمین آزادی ملیت‌های تحت ستم از سلطه‌ی شوئیسم طبقات حاکمه‌ی ملیت‌پشتون

الغای وحدت اجباری و تحمیلی فعلی ملیت‌های مختلف کشور و تأمین وحدت انقلابی و داوطلبانه میان آن‌ها، بر اساس قبول حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت‌ها و مبارزات پیگیر و متحدانه علیه امپریالیسم و ارتجاع در شرایط کنونی عمدتاً علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده.

وحدت ملیت‌های مختلف افغانستان در داخل یک کشور باید داوطلبانه باشد. چنین وحدتی تأمین نخواهد شد، مگر این‌که هر یک از ملیت‌های کشور حق داشته باشند که بر مبنای حق تعیین سرنوشت، در صورت عدم تمایل به حفظ اتحاد کشوری با سایر ملیت‌ها، کشور جداگانه‌ای برای خود تشکیل دهند.

این مسئله نباید با آن مطلب که آیا جدایی به نفع این یا آن ملیت هست یا نه؟ اشتباه شده و یکی گرفته شود. به همین جهت از آنجایی که در شرایط فعلی، جدایی به نفع هیچ یک از ملیت‌ها و به نفع انقلاب نیست، هدف انقلاب دموکراتیک نوین، علیرغم به رسمیت شناختن حق ملیت‌ها در تعیین سرنوشت‌شان تا حد جدایی، تأمین وحدت انقلابی داوطلبانه‌ی آن‌ها در داخل یک کشور است و نه بیرون رفتن‌شان ازین محدوده. البته در شرایط دیگری چنان‌که بیرون رفتن ملیت خاصی از محدوده وحدت کشوری به نفع انقلاب بوده و به منافع انقلابی همان ملیت خدمت نماید، نه تنها جلوگیری از چنین جدایی و مخالفت با آن نادرست و غیر اصولی خواهد بود، بلکه تشویق و حمایت فعال از آن نیز امر لازمی محسوب خواهد شد.

تقسیمات رسمی اداری کشوری یکی از نشانه‌های اصلی اعمال ستم ملی بر ملیت‌های غیر پشتون

بر پایه‌ی انکار موجودیت آن‌ها به‌مثابه‌ی ملیت‌های جداگانه است. از میان برداشتن این تقسیمات اداری و ایجاد ایالاتی که مرزهای آن‌ها بر مبنای ترکیب ملیتی جمعیت در مناطق مختلف کشور تعیین شده باشد، ضرورت اجتناب‌ناپذیر دارد. هر يك از ایالات کشور به‌مثابه‌ی محدوده‌ی مورد سکونت يك ملیت مشخص باید دارای شورای نمایندگان خلق و حکومت مختص به خود بوده و به‌عنوان يك واحد ملی دارای حق حاکمیت باشند. این ایالات در امور داخلی‌شان خودمختاری‌های وسیع داشته و اجرای پالیسی‌های عمومی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دموکراتیک نوین را طبق مقتضیات و شرایط ویژه‌ی‌شان پیش خواهند برد. حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اقلیت‌های ملی ساکن در این ایالات باید محفوظ باشد.

در شرایط فعلی که وحدت تمامی ملیت‌های کشور در مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان بی‌نهایت ضروری و حتمی است، مسئله‌ی ملیت‌ها از حساسیت زیادی برخوردار است. قبول حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت‌ها می‌تواند - و باید - به‌مثابه‌ی يك محرك نیرومند و پرتوان در خدمت تأمین این وحدت قرار گرفته و همچون سلاح مؤثری علیه اشغالگران و خائنین ملی به کار برده شود.

و - برقراری تساوی میان زنان و مردان از لحاظ سیاسی

مسائل اصلی‌ای که اجرای آن‌ها می‌تواند این هدف را بر آورده سازد عبارتند از:

۱- برخورداری زنان از حقوق مساوی با مردان در فعالیت‌های سیاسی، فراهم‌آوری زمینه‌های شرکت فعال زنان در مقاومت ملی مردمی و انقلابی، من جمله در فعالیت‌های جنگی، در شرایط فعلی از نقش عمده‌ای برخوردار است؛

۲- برخورداری زنان از حق رأی، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن در انتخابات شوراهای توده‌ای و تعیین مقامات اجرایی و قضایی دولت انقلابی به‌طور یکسان با مردان؛

۳- اجبار یکسان برای زنان و مردان در داشتن سند تابعیت؛

۴- ترویج آموزش نظامی در میان زنان و تشویق آن‌ها برای پیوستن به دسته‌های نظامی.

ز - جدایی دین از دولت، لغو دین رسمی، تأمین آزادی اعتقاد به ادیان و مذاهب گوناگون و تأمین آزادی عدم اعتقاد به دین و مذهب

استفاده از دین اسلام به‌مثابه‌ی حربه‌ی ایدئولوژیک - سیاسی در جهت توجیه حاکمیت سیاسی ارتجاعی - فئودالی و فئودال - کمپرادوری در افغانستان، دارای تاریخ طولانی است. اسلام به‌عنوان يك ایدئولوژی سیاسی تاریخاً به نیروهای فئودالی تعلق داشته است. در دوره‌های اخیر نیروهای بورژواکمپرادور، بورژوا ناسیونالیست و خرده‌بورژوازی - البته به دنباله‌روی از نیروهای فئودالی و یا در

اتحاد با آن‌ها - نیز از آن استفاده می‌نمایند. اسلامی بودن وجه مهمی از حاکمیت دست‌نشانده کنونی را تشکیل می‌دهد.

انقلاب دموکراتیک نوین حاکمیت سیاسی مذهب و جنبه‌ی مذهبی دولت را از میان می‌برد. دولت دموکراتیک نوین يك دولت غیر مذهبی است که از دین و مذهب جدا بوده و هیچ دینی را به‌عنوان دین رسمی کشور به رسمیت نمی‌شناسد.

در جامعه‌ی دموکراتیک نوین دین به امر خصوصی افراد مبدل می‌گردد. از این جهت افراد از آزادی اعتقاد به هر دین و مذهبی و همچنان از آزادی عدم اعتقاد به دین و مذهب برخوردار می‌گردند.

انقلاب دموکراتیک نوین امتیازات سیاسی و اجتماعی ویژه روحانیون و امتیازات نژادی - مذهبی ویژه‌ی سادات را از میان می‌برد و نمایشات دسته‌جمعی خرافاتی را که به عقاید خالص مذهبی ربطی ندارند و در واقع نمایشات سیاسی و اجتماعی اند، منسوخ اعلام می‌نماید و تمامی ادارات مذهبی دولتی را برمی‌چیند.

ح - ایجاد يك سیستم اداری خدمتگزار مردم و منزه از فساد و کاغذبازی

کاغذبازی، اختلاس، رشوه‌ستانی، واسطه‌بازی و اقرباپروری، امراض عمومی موجود در تمامی ادارات دولتی کنونی است. روشن است که این ادارات هرگز نمی‌توانند از امراض متذکره پاک و منزه باشند، زیرا که آن‌ها در اساس بر پایه‌ی خدمت به توده‌ها بنا نشده‌اند، بلکه به‌عنوان وسیله‌ای برای اعمال حاکمیت نیمه‌فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و دستگاهی برای خدمتگزاری به امپریالیسم به‌میان آمده‌اند. بناءً حتمی و لازمی است که ادارات دولتی کنونی توسط انقلاب از بیخ‌وبین کنده شوند تا بتوان به جای آن‌ها يك سیستم اداری خدمتگزار مردم و منزه از فساد و کاغذبازی به‌وجود آورد. در چنین سیستمی نه‌تنها کنترل دقیق اداری از بالا، بلکه نظارت و تفتیش توسط شوراهای نمایندگان توده‌ها نیز وجود دارد و شوراهای نهادها و ویژه‌ای برای اجرای این مسئولیت ایجاد می‌نمایند.

ط - مساعدساختن شرایط سیاسی مناسب برای عودت آبرومندان‌ی آوارگان به کشور

این صرفاً تحقق اهداف سیاسی انقلاب دموکراتیک نوین، در شرایط فعلی به‌طور عمده طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده است که شرایط مساعد سیاسی برای عودت آبرومندان‌ی آوارگان به کشور را به‌طور اساسی به وجود می‌آورد، هر چند که ممکن است تشدید تضادات نظامی در جریان جنگ مقاومت ملی و پروسه‌ی جنگ خلق به‌طور کلی، باعث آوارگی عده‌ای از توده‌ها گردد. علیرغم این مطالب ضروری است که از يك‌جانب با برنامه‌ی ارتجاعی و امپریالیستی عودت آوارگان به نحو جدی مبارزه شود و از جانب دیگر اجرای پالیسی‌های انقلابی معین و مشخص در مواقع لازم‌ه روی دست گرفته شود.

ی- انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان بخشی از انقلاب جهانی است

افغانستان انقلابی باید به‌مثابه‌ی پایگاهی برای انقلاب جهانی تلقی گردد که فعالانه در خدمت مبارزات پرولتاریا و خلق‌های تحت ستم جهان قرار داشته و در این راه از هیچ‌گونه فداکاری دریغ ننماید. برپایی، پیشروی، موفقیت سرتاسری و تکامل انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان، من جمله در شکل مقاومت ملی مردمی و انقلابی کنونی آن، از یک جانب به رشد و اعتلای انقلاب جهانی خدمت می‌نماید و از جانب دیگر خود در گرو رشد و اعتلای آن قرار دارد.

ک- اتخاذ سیاست خارجی مستقلانه‌ی انقلابی برای قطع کامل سلطه‌ی امپریالیسم بر کشور و جلوگیری از برقراری مجدد آن

طرد و اخراج قوت‌های اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده، گام عمده در راستای قطع سلطه‌ی امپریالیسم بر کشور محسوب می‌گردد. برای قطع کامل این سلطه و جلوگیری از برقراری مجدد آن لازم است که قدرت انقلابی، سیاست خارجی مستقلانه انقلابی ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی را اتخاذ نموده و قاطعانه تعقیب نماید. اجزای مهم این سیاست خارجی عبارتند از:

۱- الغای تمامی قراردادهای خائنانه‌ای که توسط دولت‌های ارتجاعی افغانستان با قدرت‌های امپریالیستی و دول ارتجاعی منطقه منعقد شده و منافع خلق‌ها و حاکمیت ملی ما را پایمال می‌نمایند.

۲- خاتمه‌دادن قطعی به نفوذ و سلطه مستشاران نظامی قدرت‌های امپریالیستی و دول ارتجاعی منطقه بر نیروهای نظامی کشور و مسدود کردن کامل راه‌های برگشت مجدد آنان. این خواسته در اساس از طریق نابودی نیروهای نظامی ارتجاعی و ساختمان نیروی نظامی انقلابی حاصل می‌گردد.

۳- تنظیم روابط خارجی حسنه و همکاری‌های نزدیک با سایر کشورها، بر اساس مبارزات مشترک ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی به‌ویژه در مسایل مهم ذیل:

الف- مبارزه علیه استعمار کهن و نوین؛

ب- مبارزه علیه جنگ‌افروزی‌ها، توسعه‌جویی‌ها، مداخلات، تجاوزات، تهدیدات و توطئه‌های امپریالیستی و ارتجاعی؛

ج- مبارزه علیه نژادپرستی، صهیونیسم، پان‌اسلامیسم و سایر اشکال فاشیسم نژادی و مذهبی.

اهداف اقتصادی

پایه‌های اساسی اقتصاد دموکراسی نوین عبارتند از:

۱- انقلاب ارضی به‌منظور ریشه‌کن کردن مناسبات فرتوت نیمه‌فئودالی و ایجاد اقتصاد دهقانی آزاد؛

۲- مصادره‌ی تمام سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌های کمپرادور در کشور به‌منظور ایجاد سکتور عامه‌ی راستین (سکتور دولتی دموکراتیک نوین).

برای ایجاد و تقویت این پایه‌های اساسی اقتصادی، اجرا و پیشبرد اقدامات ذیل در عرصه‌های مختلف اقتصادی روی دست گرفته می‌شود:

الف- بخش زراعت

زراعت شالوده‌ی اقتصاد دموکراسی نوین را تشکیل می‌دهد. خواست اساسی انقلاب دموکراتیک نوین در این بخش عبارت است از ریشه‌کن کردن استثمار فئودالی و مناسبات فرتوت نیمه‌فئودالی و ایجاد اقتصاد دهقانی آزاد از مظلوم استثمارگرانه‌ی فئودالی و تکامل پیگیر زراعت به‌مثابه‌ی پایه‌ی اقتصاد ملی کشور. بدین منظور، انقلاب اجرای مسایل مهم ذیل را در دستور کار خود قرار می‌دهد:

۱- مصادره‌ی زمین‌های ملاکین و توزیع آن‌ها در میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، طبق اصل «زمین از آن کشت‌کار»

زمین‌های توزیع شده باید به‌صورت سرانه به زنان و مردان دهقان تعلق گرفته و سند مالکیت برایشان داده شود.

این دهقانان باید به‌صورت داوطلبانه و بر اساس مالکیت شخصی دهقانان بر زمین، تیم‌های دسته‌جمعی کار، تعاونی‌ها و کوپراتیف‌های زراعتی را به وجود آورده و از کمک‌های دولتی بهره‌مند شوند.

باید توجه داشت که اصل «زمین از آن کشت‌کار» نباید به صورت یک اصل اکونومیستی فهمیده شود، زیرا که تطبیق این اصل بدون مبارزات مسلحانه‌ی دهقانان علیه نیمه‌فئودالیسم، بدون رهبری

دلیرانه‌ی این مبارزات توسط حزب کمونیست، بدون ساختن نیروی نظامی انقلابی و ایجاد پایگاه‌های

انقلابی و در یک کلام بدون سرنگونی حاکمیت سیاسی امپریالیسم و ارتجاع و برقراری حاکمیت سیاسی

انقلابی ممکن و میسر نمی‌گردد. این به‌خاطری است که در کشور ما طبقه‌ی زمین‌دار فئودال پایگاه

اجتماعی استثمار امپریالیستی و سرمایه‌ی کمپرادور است، در حالی که دهقانان نیروی عمده‌ی انقلابند.

ازین سبب باید دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین از لحاظ آگاهی سیاسی به خوبی رشد نمایند و به روشنی دریابند که مبارزه برای گرفتن زمین بدون پیشبرد مبارزه‌ی فعال و جدی برای کسب قدرت سیاسی به

جایی نخواهد رسید.

از آنجایی که در شرایط فعلی تضاد ملی میان خلق‌ها و ملیت‌های کشور از یک طرف و امپریالیست‌های

اشغالگر آمریکایی و متحدین‌شان و رژیم دست‌نشانده‌ی آنان از طرف دیگر تضاد عمده‌ی جامعه را تشکیل می‌دهد، مصادره‌ی زمین‌های ملاکین و توزیع آن‌ها در میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین،

علیرغم اهمیت بنیادی آن برای کل پروسه‌ی انقلاب دموکراتیک نوین تابع خواست‌ها و منافع مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌گردد. ازین جهت در شرایط کنونی زمین‌های آن مالکان ارضی‌ای که در صف مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی می‌ایستند، مورد مصادره قرار نمی‌گیرد. در چنین

مواردی، اصلاحات دموکراتیکی از قبیل تقلیل بهره‌ی مالکانه، تقلیل نرخ سود و غیره به عمل می‌آید. اما زمین‌های آن مالکان ارضی‌ای که در صف اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده می‌ایستند، قاطعانه مصادره شده و میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین توزیع می‌گردد.

۲- دهقانان متوسط‌الحال مورد حمایت قرار گرفته و به پیوستن به تعاونی‌ها و کوپراتیف‌ها تشویق می‌گردند.

۳- انقلاب دموکراتیک نوین به اقتصاد دهقانان مرفه پایان نمی‌بخشد؛ اما، مالکیت بر زمین را مورد تحدید قرار می‌دهد. انقلاب از دهقانان مرفه در مقابل فئودال‌ها پشتیبانی به عمل می‌آورد، اما آنان را در جهت رشد اقتصادشان مورد حمایت قرار نمی‌دهد.

۴- اعمار بندها، نهرها و کاریزهای جدید و آبادسازی اراضی بایر به‌منظور تهیه‌ی آب و زمین برای دهاقین ملیت‌های کم‌زمین، کوچی‌ها و دهقانانی که نتوانند از زمین‌های مصادره‌ی بهره‌مند شوند. کار اعمار بندها، نهرها، کاریزها و آبادسازی اراضی بایر نه بر اساس سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و ایجاد پروژه‌های عظیم، بلکه باید بر اساس بسیج نیروی کار توده‌ای و ایجاد پروژه‌های کوچک و متوسط پیش برده شود.

تشویق کوچی‌ها به زندگی ده‌نشینی و اسکان باید از پایه‌ی مادی بر خوردار باشد. توزیع زمین به آن‌ها و کمک به ایشان جهت خوگرفتن به زندگی و کار در یک محل، یگانه راه مطمئن پایان‌دادن به فلاکت و بدبختی اجتماعی آنان است.

۵- اتکا به منابع داخلی و حرکت پایه‌پا با رشد صنایع داخلی در اجرای پالیسی ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت

وسایل و مواد قابل استفاده در زراعت افغانستان فوق‌العاده عقب‌مانده و دارای بهره‌دهی و وسعت استفاده‌ی ناچیز است. ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت کشور یک ضرورت بسیار جدی به شمار می‌رود. اما، این کاری است که نباید با اتکا به وسایل ماشینی و مواد عصری وارداتی پیش برده شود، زیرا که این‌گونه حرکت باعث ماشینی کردن و عصری ساختن حقیقی زراعت افغانستان نمی‌شود، بلکه یک تولید زراعتی وابسته به وجود می‌آورد و کل اقتصاد کشور را به طرف وابستگی بیشتر و نه به طرف استقلال و خودکفایی سوق می‌دهد.

۶- بهبود مالداری و سازماندهی سالم آن از طریق استفاده‌ی علمی و معقول از چراگاه‌ها و توجه به حفاظت و توسعه‌ی آن‌ها، اصلاح نسل حیوانات، انکشاف و ترقی و ایجاد تعاونی‌های مالداران.

مالداری سه نقش اقتصادی مهم برعهده دارد:

الف- حیوانات قلبه‌ای و بارکش و کود حیوانی فراهم می‌سازد که در حال حاضر تولید زراعتی

افغانستان به آن‌ها وابستگی اساسی دارد.

ب- بخش مهمی از مواد غذایی مورد ضرورت جامعه را تولید می‌نماید.

ج- برای رشته‌های مهمی از صنایع دستی و بعضی از شاخه‌های صنعتی دیگر کشور مواد خام تهیه می‌نماید.

تا زمان ماشینی کردن و عصری ساختن وسیع زراعت افغانستان راه درازی در پیش است. از این رو در شرایط فعلی رشد و انکشاف مالداری مستقیماً به رشد و انکشاف زراعت خدمت می‌نماید.

دسترسی به خودکفایی غذایی و ارتقای سطح زندگی مردم از لحاظ خوراک، مستلزم رشد و انکشاف روزافزون تولید مواد غذایی حیوانی-در پهلوی رشد و انکشاف تولید مواد غذایی نباتی- می‌باشد.

توسعه و انکشاف قالین‌بافی، گلیم‌بافی، دباغی یا چرم‌گری، ابریشم‌بافی، صنایع پشمینه‌بافی و رشته‌های معینی از صنایع مواد غذایی، مستقیماً مستلزم رشد و انکشاف مالداری به‌خاطر تهیه‌ی مواد خام برای این رشته‌های صنعتی است.

۷- بازسازی، حفاظت و توسعه‌ی جنگلات و بهره‌برداری علمی از آن

جنگلات افغانستان که در طول سال‌های جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه‌ی سوسیال‌امپریالیستی، جنگ‌های ارتجاعی داخلی و جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه‌ی امپریالیستی جاری و همچنان به علت استفاده‌ی غیر علمی دوام‌دار از آن، صدمات زیادی دیده است، فعلاً وسعت چندانی ندارد. اما شرایط طبیعی و اقلیمی افغانستان برای توسعه‌ی آن بسیار مساعد است. توسعه‌ی جنگلات از طریق افزایش تولید مواد خام برای صنایع ساختمانی، نجاری، کاغذسازی، گوگردسازی، افزایش تولید مواد سوختی و افزایش تولید مغزیات جنگلی، نقش مهمی در بهبود سطح زندگی توده‌ها و در مجموع تقویت اقتصادی جامعه‌بازی می‌نماید.

ب- بخش صنایع و معادن

صنایع و معادن فاکتور رهبری‌کننده‌ی اقتصاد دموکراسی نوین است. اقدامات مهمی که در این بخش روی دست گرفته می‌شوند؛ عبارتند از:

۱- ایجاد صنایع وسایل تولیدی با تکیه‌ی اساسی به بسیج و بهره‌برداری از منابع سرشار انسانی و طبیعی کشور، از طریق بهره‌انداختن پروژه‌های کوچک و متوسط و سعی در توسعه‌ی بعدی آن‌ها.

ایجاد صنایع وسایل تولیدی از طریق ساختمان پروژه‌های بزرگ باعث می‌گردد که روی کمک‌های خارجی تکیه‌ی اساسی صورت بگیرد. روشن است که چنین وضعیتی علاوه از این که پایه‌های اساسی صنعتی شدن کشور را فراهم نمی‌سازد، نتیجه‌ای جز تعمیق وابستگی اقتصادی کشور به‌نظم اقتصادی جهانی امپریالیستی نخواهد داشت. جاذبه‌ی فریبنده‌ی پروژه‌های بزرگ صنایع تولیدی را که زنجیر

وابستگی اقتصادی به امپریالیست‌ها را با خود همراه دارد، در کوتاه مدت باید به دور انداخت. البته در درازمدت پس از رشد و انکشاف مطلوب اقتصادی کشور، می‌توان - و باید - برنامه‌ی ایجاد پروژه‌های بزرگ در این عرصه را روی دست گرفت.

ایجاد صنایع تولیدی از طریق بهره‌آوردن پروژه‌های کوچک و متوسط که می‌تواند با تکیه‌ی اساسی به بسیج و بهره‌برداری از منابع سرشار انسانی و طبیعی کشور ممکن باشد، از این مزیت عالی و فوق‌العاده برخوردار است که برای صنعتی‌شدن کشور پایه‌ی‌های اساسی بسیار محکمی به وجود می‌آورد. البته ممکن است بهره‌وری چنین شیوه‌ای به خصوص در اوایل کار چندان عالی نباشد؛ اما، این نقیصه‌ای است که می‌توان آن را با سعی و تلاش انقلابی و برانگیختن ابتکارات توده‌های کارگر و ماهرین داخلی به تدریج رفع کرده و به‌سوی توسعه‌ی بعدی این رشته‌ی کلیدی صنعتی گام برداشت.

۲- توجه اساسی به تولید وسایل و مواد مورد ضرورت بخش زراعت

چون زراعت اساس اقتصاد کشور را تشکیل می‌دهد، هرگونه پیشرفت و ترقی اقتصادی افغانستان در اساس به رشد و توسعه‌ی تولیدات زراعتی مربوط است. لذا، تولیدات صنعتی کشور باید از اساس در خدمت رشد و انکشاف بخش زراعت و در خدمت ماشینی‌کردن و عصری‌ساختن آن قرار داشته باشد.

۳- توسعه‌ی بهره‌برداری از معادن با توجه اساسی به رفع نیازمندی‌های داخلی کشور و با تکیه بر بسیج امکانات خودی

افغانستان دارای ذخایر معدنی سرشار و متنوع است که اکثر آن‌ها تا حال غیر قابل استفاده باقی مانده است. آن مقدار کمی از این ذخایر که تا حال مورد بهره‌برداری قرار گرفته است، عمدتاً توسط سوسیال امپریالیست‌ها در گذشته به غارت برده می‌شد.

توسعه‌ی بهره‌برداری از معادن نقش بسیار با اهمیتی در رشد سالم اقتصاد ملی بازی می‌نماید، به شرط آن که این کار اولاً با تکیه بر بسیج امکانات خودی و نه امکانات خارجی صورت بگیرد و ثانیاً تولیدات آن در اساس نه راه تجارت به بازارهای بین‌المللی تحت کنترل امپریالیست‌ها، بلکه راه رفع نیازمندی‌های صنعتی و غیر صنعتی داخلی را در پیش گیرد.

۴- ایجاد و توسعه‌ی صنایع نظامی

مردمان کشور ما امکانات بسیار محدودی برای ایجاد و توسعه صنایع نظامی در اختیار دارند. اما از آنجایی که رفع وابستگی نظامی به امپریالیست‌ها و دول مرتجع منطقه یکی از شروط اصلی تأمین آزادی ملی و استقلال حقیقی مردمان و کشور ما است، باید همین امکانات محدود را نیز با تمام قوا به کار گرفت و با سعی و تلاش جدی و پیگیر در راه انکشاف و توسعه‌ی آن کوشید.

۵- رهنمایی سرمایه‌های خصوصی ملی در مجاری صنعتی

سرمایه‌های خصوصی ملی بیشتر به طرف تجارت‌گرایی داشته‌اند تا به طرف صنایع. این گرایش زبان‌بار اقتصادی باید از طریق رهنمایی سرمایه‌های خصوصی ملی به مجاری صنعتی مورد تحدید قرار بگیرد. سرمایه‌های خصوصی می‌توانند به صورت مستقل - البته تحت رهنمایی و نظارت دولت - و یا در مؤسسات مختلط با دولت در توسعه و تنوع صنایع سبک و استهلاکی نقش بازی نموده و به پیشرفت صنعتی کشور خدمت نمایند.

۶- پشتیبانی از صنایع دستی و پیشه‌وری از طریق ایجاد تعاونی‌های صنعت کاران دستی و پیشه‌وران و فراهم‌آوری مساعدت‌های مالی و تخنیکی و تجارتي برای آن‌ها.

صنایع دستی و پیشه‌وری به خصوص در دوران جنگ خلق، من جمله در دوران جنگ مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، زیرا که در پهلوی امور زراعتی يك راه اصلی و کم‌خطر تقویت اقتصاد مناطق پایگاهی انقلابی محسوب می‌گردد.

صنایع دستی و پیشه‌وری با زراعت و مالداري رابطه‌ی تنگاتنگ و متقابل داشته و بخش مهمی از اقتصادیات روستایی کشور را تشکیل می‌دهد. همچنان این رشته از صنایع در شهرها نیز از اهمیت برخوردار است و درآمد عده‌ای از مردم و مقدار زیادی از وسایل مورد ضرورت اهالی را فراهم می‌نماید.

ج- بخش زراعت و مالیه

۱- تنظیم تجارت خارجی در جهت پیشرفت و ترقی سالم اقتصاد کشور بر مبنای سیاست‌های اقتصادی دموکراتیک نوین و ملی‌ساختن کامل آن

تجارت خارجی مجرای نفوذ و سلطه‌ی اقتصادی کلونیالیستی و نیوکولونیالیستی قدرت‌های امپریالیستی بر کشور است و حتی زمینه‌های نفوذ اقتصادی کشورهای پاکستان، ایران و تا حدودی هندوستان را بر افغانستان مساعد ساخته است. در افغانستان انقلابی نقش تجارت خارجی باید از ریشه تغییر یابد و به مجرای در جهت پیشرفت و ترقی سالم اقتصاد کشور مبدل گردد. از این جهت لازم است که تجارت خارجی کاملاً بر پایه‌ی سیاست‌های اقتصادی دموکراتیک نوین تنظیم گردد که یکی از ملزومات چنین سازماندهی‌ای، ملی‌ساختن کامل آن می‌باشد.

۲- تنظیم تجارت داخلی و نظارت بر آن به نفع پیشرفت و ترقی اقتصاد دموکراتیک نوین

در حال حاضر تجارت داخلی کشور به مقدار زیادی به پرچون‌فروشی تجارت خارجی و خدمتگزار آن مبدل گردیده است و نقشی را که از این جهت برعهده دارد عبارت است از انتقال وابستگی اقتصادی به دورترین نقاط کشور. علیرغم این که این نقش با ایجاد تغییر ریشه‌ای در تجارت خارجی دگرگون خواهد شد، اما به هر حال لازم است که تجارت داخلی عمدتاً به عرصه‌ی دادوستد تولیدات داخلی مبدل گردد.

تحقق این هدف از يك جانب از طریق تنظیم تجارت داخلی و نظارت بر آن و از جانب دیگر از طریق رشد و افزایش عمومی تولیدات داخلی یعنی ترقی و پیشرفت مجموع اقتصاد جامعه ممکن می‌گردد.

۳- تطبیق اصل مالیه‌ی مترقی و مستقیم به صورت یکسان و منسجم

سیستم مالیاتی افغانستان يك سیستم نامنسجم و نامتوازن است و بار آن در اساس بر شانه‌های زحمتکشان و اقشار میانی جامعه سنگینی می‌نماید. برای این که مالیات به منبع مطمئنی برای درآمد دولت و به مجرای در جهت تعدیل ثروت در جامعه بدل گردد، سیستم مالیاتی باید شکل منسجم و متورانی به خود گرفته و به صورت مالیه‌ی مترقی و مستقیم تطبیق گردد.

د- عمومیات

۱- مصادره‌ی تمام سرمایه‌های امپریالیستی و مؤسسات خارجی

قسمت اصلی این سرمایه‌ها در بخش سرمایه‌گذاری (سکتور دولتی) به کار برده شده بود که قسمت اعظم آن به صورت قرضه‌های با بهره، سال‌ها ثروت ملی ما را به یغما برده است. علاوه‌تاً بخش دیگر این سرمایه‌ها در مؤسسات تجارتي و فابریکات غیر دولتی و یا در بنگاه‌های خصوصی و دولتی به صورت مختلط سرمایه‌گذاری شده بود. قسمت اعظم این سرمایه‌گذاری‌ها در جریان جنگ‌های تحمیلی يك ربع قرن گذشته از میان رفته‌اند و غیر قابل پرداختند. دولت دموکراتیک نوین به خاطر تأمین استقلال اقتصادی افغانستان نه تنها سرمایه‌های امپریالیستی باقیمانده از گذشته و سرمایه‌های امپریالیستی تازه وارد شده را مصادره می‌نماید، بلکه راه هر گونه سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در کشور را نیز مسدود خواهد ساخت.

۲- تبدیل سکتور دولتی کنونی - که یکی از اهرم‌های نفوذ و سلطه‌ی اقتصادی امپریالیسم بر کشور است - به سکتور دولتی دموکراتیک نوین (سکتور راستین عامه)

اقتصاد دولتی در جمهوری دموکراتیک نوین دارای مضمون و خصلت سوسیالیستی بوده و نیروی رهبری کننده‌ی کل اقتصاد کشور را تشکیل می‌دهد.

۳- ملی ساختن تمام مؤسسات خصوصی‌ای که دامنه‌ی فعالیت آن‌ها از محدوده‌ی ظرفیت اداره‌ی خصوصی بیرون باشد

دولت دموکراتیک نوین به سرمایه‌داران خصوصی ملی اجازه‌ی فعالیت اقتصادی می‌دهد. اما، از يك جانب آن‌ها را رهبری نموده و تحت نظارت قرار می‌دهد و از جانب دیگر به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که وسایل زندگی خلق‌ها را تحت کنترل شان در آورند. بدین سبب سرمایه‌های خصوصی مورد تحدید قرار گرفته و به آن‌ها اجازه‌ی رشد نامحدود داده نمی‌شود.

۱- گسترش و تعمیق پلان‌گذاری دولتی به خاطر تأمین رشد و شکوفایی اقتصادی ملی در جهت رهایی

از وابستگی به امپریالیسم

پلان‌گذاری دولتی در جمهوری دموکراتیک نوین مجرای اصلی رفع اعوجاج اقتصادی کلونیالیستی و نیوکلونیالیستی و تنظیم‌کننده‌ی متوازن رشد اقتصادی جامعه بوده و جهت‌گیری سوسیالیستی انکشاف آن را تقویت می‌نماید.

۲- پیشبرد ساختمان اقتصادی هر يك از ایالات کشور در داخل چوکات سیاست‌های اقتصادی عمومی دموکراتیک نوین در سراسر کشور به شمول حق تقدم در استفاده از منابع طبیعی [در] محدوده‌ی ملیتی به قسمی که ملیت‌ها از حق تعیین سرنوشت به دست خودشان از پایه‌ی مادی - اقتصادی برخوردار باشند.

۳- مساعد ساختن زیربنای مادی تأمین تساوی حقوق میان زنان و مردان. غرض تحقق این هدف اقدامات حداقل ذیل می‌تواند روی دست گرفته شود:

الف - توزیع زمین برای زنان و مردان دهقان به طور یکسان و اعطای سند ملکیت به نام خودشان؛

ب - پرداخت مزد مساوی در برابر کار مساوی به مردان و زنان به طور یکسان؛

ج - فراهم ساختن زمینه‌های مساعد برای فعالیت‌های اقتصادی زنان در بیرون از خانه و مهیا ساختن خدمات مورد ضرورت آن؛

د - اعطای کمک‌های ویژه به زنان صنعت کار و تشویق آن‌ها به تشکیل تعاونی‌های خاص خودشان؛
ه - لغو قانون مذهبی تقسیم غیر عادلانه‌ی اموال موروثی میان زنان و مردان و تأمین حقوق مساویانه میان آن‌ها.

۴- مساعد ساختن زمینه‌های اقتصادی ویژه غرض عودت آبرومندانه‌ی آوارگان به کشور
تحقق اهداف اقتصادی انقلاب دموکراتیک نوین در اساس زمینه‌های اقتصادی لازم غرض عودت آبرومندانه‌ی آوارگان به میهن را مساعد می‌سازد. ولی علاوه برین، اقدامات اقتصادی ویژه نیز باید در این مورد مد نظر قرار داده شود.

۵- تخصیص کمک‌های ویژه برای معیوبین جنگ آزادی‌بخش و خانواده‌های شهدا.

۶- لغو امتیازات اقتصادی اماکن مذهبی، روحانیون و سادات و جلوگیری از انتقال وجوهات دینی به خارج از کشور. اموال منقول و غیر منقول وقفی توسط دولت دموکراتیک نوین مصادره شده و در اختیار مستحقین قرار داده می‌شود و یا به صورت اموال دولتی درمی‌آید.

۷- سپردن اداره‌ی کارخانجات بزرگ و معادن، به مثابه‌ی بخشی از سکتور دولتی به شوراهای کارگری، نظارت شوراهای کارگری بر فعالیت‌های سرمایه‌داران متوسط و کوچکی که هنوز فعالیت

خصوصی دارند، تدوین قانون کار جدید توسط دولت با مشورته‌ی شوراهای کارگری، بهبود شرایط کار به‌شمول تعیین هشت ساعت کار در روز، بهبود وضعیت اقتصادی کارگران به‌شمول تعیین حداقل مزد ماهانه‌ی مناسب که پاسخگوی یک زندگی متوسط‌الحال باشد، ممنوعیت کار اطفال و اعطای امتیازات ویژه به زنان کارگر، حداقل اقدامات انقلاب دموکراتیک نوین در عرصه‌ی اقتصادی برای کارگران است. این اقدامات نه تنها رهبری طبقه‌ی کارگر بر جامعه را تقویت کرده و اتحاد و همبستگی میان کارگران را عمق و گسترش می‌دهد و در نتیجه بر توان مبارزاتی آن‌ها می‌افزاید، بلکه در پرتو بسیج وسیع کارگران در مبارزات سیاسی، امکان توجه بیشتر به افزایش تولید، بهبود شرایط کار و افزایش سطح زندگی توده‌ها نیز به وجود می‌آید.

اهداف فرهنگی

الف - فرهنگ دموکراتیک نوین، فرهنگ توده‌ای است و باید در خدمت کارگران و دهقانان فقیر و تهیدست و سایر اقشار انقلابی باشد که بیش از نود فیصد نفوس کشور را تشکیل می‌دهند. فرهنگ انقلابی برای توده‌های انقلابی سلاح نیرومند انقلاب است. فرهنگ انقلابی قبل از آن که شیور انقلاب نواخته شود، انقلاب را از لحاظ ایدیولوژیک تدارک می‌بیند و در جریان انقلاب بخش ضروری و مهم جبهه‌ی عمومی انقلاب است. کارکنان فرهنگی انقلاب در حقیقت رهبران در جات مختلف این جبهه‌ی فرهنگی می‌باشند. «بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد.» این می‌رساند که جنبش فرهنگی انقلابی تا چه پیمان‌ه‌ای برای انقلاب حایز اهمیت می‌باشد.

ب - زدودن بینش‌های خرافی و فقر علمی و آراسته‌شدن توده‌های مردم به زیور علم و دانش فرهنگ ارتجاعی موجود در جامعه‌ی ما بر پایه‌ی‌های جهل و بینش‌های خرافی و عدم آگاهی از علم و دانش استوار است. به عنوان یک واقعیت باید پذیرفت که توده‌های مردمان ما - این پایه‌ی‌های اساسی انقلاب کشور - به خرافات مذهبی و سموم بینش‌های ضد علمی آغشته هستند. رفع این حالت خفت‌بار مستلزم پیشبرد مبارزات دلیرانه، جسورانه و در عین حال پیگیرانه فرهنگی و فکری است. دلیرانه و جسورانه بدین خاطر که در جریان این مبارزه خواهی‌نخواهی با حساسیت‌هایی از سوی توده‌ها مواجهه صورت خواهد گرفت، و پیگیرانه بدین خاطر که این مبارزه سخت و طولانی است و چسپیدن توده‌ها به خرافات و بینش‌های ضد علمی نباید به سر خوردگی در این مبارزه منجر گردد.

ج - رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی تمامی ملیت‌های کشور علیه شوئیسم ملی و ستم ملی مبارزه به‌خاطر کسب آزادی ملی و دفاع از آن، مستلزم رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی تمامی ملیت‌های کشور است. در شرایط جامعه‌ی چندملیتی افغانستان این آگاهی ملی انقلابی صرفاً نمی‌تواند

آگاهی‌ای علیه امپریالیسم باشد، بلکه در عین حال و در تابعیت از آن باید ضدیت با شوئیسم ملی و ستم ملی را نیز احتوا نماید. به این صورت رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی پشتون‌ها مستلزم ضدیت و مبارزه‌ی آن‌ها علیه شوئیسم ملی خودشان است، در حالی که رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی ملیت‌های غیر پشتون با پیشبرد مبارزات‌شان علیه ستم ملی به تبعیت از مبارزه‌ی ملی علیه امپریالیسم حاصل می‌گردد.

د - از میان بردن امراض مهلك بی‌سوادى و فقر فرهنگى

فیصدی بی‌سوادى در میان مردمان ما در حد بسیار بالایی قرار دارد. این حالت تأسفبار در طول دوران اشغال کشور توسط سوسیال‌امپریالیست‌ها و حاکمیت مزدوران‌شان، در اثر پالیسی‌های تباه‌کن آن‌ها از یک‌جانب و عملکردهای شدیداً ارتجاعی نیروهای فتودالی - مذهبی وابسته به امپریالیست‌های غربی از جانب دیگر، بیشتر از پیش تقویت گردید. در دوره‌ی تقریباً ده ساله‌ی جنگ‌های ارتجاعی داخلی این وضعیت منفی باز هم تقویت و گسترش یافت. امپریالیست‌های اشغالگر آمریکایی و متحدین‌شان و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان ادعا دارند که به این وضعیت پایان خواهند داد، اما تجربه‌ی اشغالگری و حاکمیت آن‌ها تا کنون نشان داده است که درین عرصه نیز - همانند تمامی عرصه‌های دیگر - کار اساسی‌ای نه می‌خواهند و نه می‌توانند انجام دهند. جهالت و فقر فرهنگی ناشی از این وضعیت نکبت‌بار که دامنگیر مردمان ما است، نشانه‌ی فضا‌ح‌باری از سلطه‌ی فرهنگ امپریالیستی - ارتجاعی بالای خلق‌های تحت ستم به شمار می‌رود.

برای از میان بردن این حالت اسفبار اجرای اقدامات ذیل ضروری است:

۱- اجباری ساختن تحصیلات متوسطه در سراسر کشور؛

۲- مسلکی کردن تحصیلات ثانوی و دانشگاهی و درآمیختن آن با پروسه‌ی تولید؛

۳- مهیا ساختن زمینه‌ی تحصیلات عالی و تخصصی برای فرزندان زحمتکشان به خرج دولت؛

۴- ایجاد شرایط مساعد ادامه‌ی تحصیل بعد از وقت رسمی برای کسانی که بنا بر عللی نتوانسته‌اند تحصیلات‌شان را تکمیل نمایند.

۵- ایجاد کورس‌های سوادآموزی در سطح وسیع برای کلانسالان. مبارزه علیه بی‌سوادى باید بر بنیادهای اضطرابی و با بسیج تمامی امکانات به‌صورت یک کارزار وسیع و پرحاشیه پیش برده شود.

۶- تأمین استقلال فرهنگی برای تمامی ملیت‌های کشور در جهت احیا و شوگوفایی فرهنگ‌های اصیل ملی آن‌ها و تکامل هماهنگ‌شان.

سرکوبی فرهنگی ملیت‌های تحت ستم در راستای نفی موجودیت و هویت ملی آن‌ها بخش مهمی از کارکرد شوئیسم طبقات حاکمه‌ی ملیت پشتون است که صدمات شدیدی به رشد و تکامل ملیت‌های

تحت ستم و در نتیجه‌ی رشد و تکامل جامعه‌ی افغانستان در مجموع وارد آورده است.

رشد و تکامل انقلابی فرهنگ‌های تمامی ملیت‌های کشور مستلزم از میان برداشتن ستم فرهنگی و تأمین استقلال فرهنگی برای تمامی ملیت‌ها است. در این مورد دو مسئله از اهمیت درجه اول برخوردار می‌باشد:

یک: رسمیت زبان ملی تمامی ملیت‌های کشور در ادارات دولتی، مؤسسات آموزشی و رسانه‌های گروهی ایالات مربوطه‌ی شان؛

دو: فراهم ساختن زمینه‌ی استفاده‌ی عادلانه‌ی تمامی ایالات کشور از امکانات آموزشی و پرورشی سرتاسری؛

و: رفع تبعیض و برقراری تساوی در زمینه‌های تحصیلی و آموزشی و پرورشی میان زنان و مردان. محرومیت کتله‌های وسیع زنان از حق انسانی تحصیل و فراگیری علم و دانش یکی از علایم خفت‌بار سلطه‌ی فرهنگ ارتجاعی مردسالارانه بر مردمان ما است که به‌نوبه‌ی خود به‌مثابه‌ی يك عامل مهم عقب‌ماندگی کل جامعه عمل می‌نماید. لذا، رفع تبعیض و برقراری تساوی در تحصیلات میان زنان و مردان از ضرورت جدی و با اهمیتی برخوردار است. باید با تلاش پیگیر تمامی موانعی را که باعث عدم تحقق این مأمول شریفانه‌ی انقلابی است از میان برداشت؛

ز- زدودن ناآگاهی و جهل سیاسی و رشد و تقویت آگاهی سیاسی انقلابی توده‌های مردم؛

ناآگاهی و جهل سیاسی در میان توده‌های مردم وسیع است. به همین جهت است که آن‌ها توسط نیروهای سیاسی ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم جهانی مورد تحمیق قرار می‌گیرند و در جهت تأمین منافع آن‌ها به خدمت گرفته می‌شوند. از میان بردن این حالت تأسف بار مستلزم پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک شجاعانه و پیگیر در میان توده‌های مردم است، زیرا که توده‌های فاقد آگاهی سیاسی انقلابی نمی‌توانند مبارزات انقلابی را به پیش برند، آن را به پیروزی رسانند و از موجودیت و تکامل بعدی آن دفاع نمایند

برای حزب کمونیست (مائوئیست) پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک مارکسیستی-لنینیسم-مائوئیستی نقش کلیدی و رهبری‌کننده بازی می‌نماید. بدون درک عمیق این نکته و توجه عمیق در عمل به آن نمی‌توان وظایف ایدئولوژیک در قبال انقلاب کشور را انجام داد و به هدف رشد و تقویت آگاهی سیاسی انقلابی توده‌های مردم دست یافت. این هدف همانند تمامی اهداف انقلاب صعب‌الحصول است، اما دستیابی به آن ضرورت اجتناب‌ناپذیر و غیر قابل انصراف دارد و مبارزه‌ی پیگیر در راه آن نشانه‌ی عمق باور به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است.

ح- پرورش هنر انقلابی و مبارزه علیه هنر ارتجاعی؛

هنر ارتجاعی موجود در جامعه، بخش جدایی‌ناپذیری از فرهنگ ارتجاعی مستعمراتی-نیمه‌فئودالی مسلط بوده و در خدمت حفظ و استحکام نظام ارتجاعی قرار دارد. هنر ارتجاعی در تمامی شاخه‌ها سلاح نیرومندی در دست امپریالیسم و ارتجاع برای تخریب توده‌ها و جلب احساسات و عواطف آن‌ها است. هنر انقلابی که از درون مبارزات انقلابی ملی و طبقاتی توده‌ها متولد می‌شود و در جریان پیشبرد آن رشد می‌نماید نه تنها به‌مثابه‌ی سلاحی برای مبارزه علیه هنر ارتجاعی به کار می‌آید، بلکه همچون عامل قدرتمندی برای بسیج توده‌ها خدمت می‌نماید.

هنر انقلابی بخشی از جبهه عمومی ایدئولوژیک انقلاب است. بدون پروراندن آن نمی‌توان وظایف جبهه‌ی ایدئولوژیک انقلاب را تمام و کمال به انجام رساند، تأثیرات مسموم‌کننده‌ی هنر ارتجاعی بر احساسات و عواطف توده‌ها را از میان برد و شور و اشتیاق انقلابی توده‌ها را برانگیخت.

اهداف اجتماعی

انقلاب دموکراتیک نوین دارای اهداف اجتماعی متعددی است که از آن جمله چهار مسئله‌ی ذیل قابل تأکید ویژه است:

۱- برقراری تساوی میان زنان و مردان از لحاظ اجتماعی. غرض برآورده شدن این خواسته، اقدامات حداقلی ذیل می‌توانند روی دست گرفته شوند:

الف- لغو ازدواج اجباری، ممنوعیت پرداخت و دریافت شیربها، غیر قانونی ساختن تعدد زوجات و برقراری تساوی حقوقی میان زنان و مردان در تمامی امور مربوط به ازدواج و خانواده؛

ب- تأمین آزادی برای زنان در فعالیت‌های اجتماعی بیرون از منزل و لغو حجاب اجباری؛

ج- ثبت نام والدین به‌صورت توأم جهت مشخص شدن نسبت خانوادگی فرزندان، در تمامی اسناد رسمی و سعی در ترویج آن در سطح کل جامعه؛

د- برقراری تساوی میان زنان و مردان در قضاوت، شهادت و سایر امور مربوط به محاکم عدلی.

۲- ایجاد يك سیستم خدمات صحتی علمی و متوازن در سراسر کشور با تکیه بر منابع و امکانات داخلی

نظام موجود صحتی در افغانستان به اندازه‌ی^۲ زیادی يك نظام غیر علمی و مبتنی بر شیوه‌های بدوی است. ولی از آنجایی که تا حدودی بر اساسات علمی استوار است نیز شدیداً دارای دو خصلت منفی می‌باشد: یکی این که غیر متوازن است و دیگر این که از لحاظ پرسونل و نیز ادویه و وسایط وابسته به خارج است.

نظام صحتی نوین فقط با از میان بردن سیستم موجود می‌تواند به‌وجود آمده استحکام و گسترش پیدا

۱. بی‌حس کردن: سست کردن

۲. اصل: مقداری

نماید. غرض تحقق این هدف لازم است روی سیاست اتکا به خود، هم از لحاظ تربیت پرسونل طبی و هم از لحاظ تولید ادویه‌جات و وسایل طبی تکیه‌ی اساسی صورت بگیرد.

۱- مبارزه علیه انحرفات و مفسد اخلاقی و اجتماعی

۲- فراهم ساختن امکانات تفریحی و سرگرمی‌های سالم و فعالیت‌های ورزشی برای توده‌ها.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی

(شکل مشخص کنونی جنگ خلق)

«قدرت سیاسی از لوله‌ی تفنگ بیرون می‌آید»

«کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات‌شان را پنهان دارند. آن‌ها آشکارا اعلام می‌نمایند که فقط از طریق توسل به قهر، از طریق سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، نیل به هدف‌های‌شان میسر است.» (مانیفیست حزب کمونیست)

«با گذر از جنگ‌های طولانی داخلی و بین‌المللی است که طبقه‌ی کارگر نه فقط شرایط موجود را دگرگون می‌کند بلکه خود نیز متحول گشته، برای اعمال قدرت سیاسی آماده می‌شود.» (مارکس)

«وظیفه‌ی مرکزی و عالی‌ترین شکل انقلاب، کسب قدرت به‌وسیله‌ی نیروهای مسلح یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل مارکسیستی در همه جا... صادق است.» (مائو تسه‌دون)

مردمان هیچ کشور اشغال شده‌ای توسط قوت‌های متجاوز و مهاجم امپریالیستی، بدون توسل به مقاومت ملی مسلحانه و جنگ آزادی‌بخش، نمی‌توانند به استقلال و آزادی حقیقی برسند و هیچ طبقه‌ای بدون به‌کار بردن نیروی قهر و استفاده از نیروهای مسلح خویش به قدرت سیاسی دست نمی‌یابد. این يك حکم قانونمندانه عمومی در مورد مبارزات ملی و طبقاتی است و در طول تاریخ در تمامی جوامع طبقاتی کاملاً به اثبات رسیده است. دلیل این امر کاملاً روشن است. در امر سلطه و حاکمیت بر يك کشور و در ساختمان دولت، نیروهای مسلح در مرکز تمامی نهاد‌های دیگر قرار دارد و به‌دست آوردن سلطه و حاکمیت بر يك کشور و سرنگونی يك دولت، بدون درهم شکستن این نهاد مرکزی که لازمه‌اش توسل به جنگ می‌باشد، ممکن نیست. بدین جهت است که مائو تسه‌دون با قدرت و صلابت اعلام می‌نماید:

«قدرت سیاسی از لوله‌ی تفنگ بیرون می‌آید.»

وقتی به تاریخ مبارزات طبقاتی و ملی معاصر جامعه‌ی افغانستان نظر اندازیم به درستی می‌بینیم که حکم فوق‌نهایتها در مورد آن از مصداق‌های روشنی برخوردار است، بلکه هرگونه تبدیلی در حاکمیت سیاسی در این کشور از طریق توسل به جنگ به عمل آمده است. طرد سلطه‌ی استعماری انگلیس

از طریق مبارزات مسلحانه‌ای ممکن گردید که در يك دوره‌ی طولانی باربار در نقاط مختلف کشور با درجات مختلفی از حدت و شدت و دارای دامنه و وسعتی گوناگون به راه انداخته شد. سقوط دولت امانی، روی کار آمدن و بعداً سرنگونی سقوی‌ها و استقرار حاکمیت خاندان طلایی تماماً با استفاده از نیروی قهر و به‌کاربرد نیروهای مسلح و توسل به جنگ صورت گرفت. به عمر نظام سلطنتی در افغانستان توسط کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ خاتمه داده شد و حاکمیت کودتایی داوود توسط کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ از میان رفت. پس از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، اوضاع در جامعه افغانستان برای مدت بیشتر از يك دهه با مبارزات مسلحانه پر دامنه خودبه‌خودی توده‌ها و مبارزات نیروهای سیاسی مخالف رژیم کودتا و سرکوب مسلحانه‌ی این مبارزات، تجاوز مسلحانه‌ی قوای سوسیال امپریالیستی و مقاومت گسترده و وسیع در مقابل آن مشخص می‌گردد. در مورد خروج قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی از افغانستان نیز نقش مرکزی مقاومت مسلحانه در کشور کاملاً روشن و بی‌نیاز از استدلال است. فروپاشی رژیم بازمانده از دوران اشغال کشور توسط قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی یعنی رژیم نجیب نیز توسط فروپاشی نیروهای مسلح این رژیم رقم خورد. انتقال قدرت به باند‌های ارتجاعی اسلامی جهادی و خانه‌جنگی‌های ارتجاعی میان آن‌ها نیز توسط نقش مرکزی جنگ و نیروهای مسلح معین و مشخص گردید. در ظهور طالبان و پیشروی‌های آن‌ها و مسلط شدن‌شان بر بخش اعظم قلمرو کشور، به شمول کابل، نقش مرکزی جنگ و نیروهای مسلح کاملاً مشخص و روشن بود. سرانجام، اشغال کشور توسط قوای متجاوز و مهاجم امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌شان و روی کار آمدن رژیم دست‌نشانده، از طریق تحمیل يك جنگ فوق‌العاده شدید و خونین امپریالیستی بالای افغانستان و مردمان آن متحقق گردیده است. و بالاخره ضعف کمونیست‌ها در لحظه‌ی فعلی در جامعه‌ای مشخصاً با ضعف نظامی و فقدان نیروهای مسلح متعلق به خودشان هویدا می‌گردد.

توجه به حقایق فوق نشان می‌دهد که حصول استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و تصرف قدرت سیاسی، از لحاظ استراتژیک فقط و فقط يك راه دارد و آن عبارت است از به‌کاربرد نیروهای مسلح و توسل به جنگ. برای پرولتاریا و حزب کمونیست (مائوئیست) استفاده تاکتیکی از مبارزات غیر جنگی باید بر محور این راه استراتژیک مد نظر قرار گرفته و به آن خدمت نماید.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نمی‌تواند مبارزه در راه به‌دست آوردن استفاده از «مزایای» پارلماناریسم را مد نظر قرار دهد، زیرا در جامعه‌ی مستعمره - نیمه‌فئودال افغانستان نه تا حال سیستم بورژوا دموکراتیک به‌وجود آمده است و نه در آینده به‌وجود خواهد آمد. حتی به فرض به‌وجود آمدن چنین سیستمی، حزب کمونیست (مائوئیست) می‌باید انتخابات پارلمانی را قویاً، هم از لحاظ استراتژیک و هم از لحاظ تاکتیکی، تحریم نماید؛ زیرا که فقط و فقط همچون پرده‌ی نازکی چهره‌ی کره استبداد

امپریالیستی و ارتجاعی حاکم بر جامعه را خواهد پوشاند و نظام سر و دم بریده‌ای بیش نخواهد بود. حزب کمونیست (مائوئیست) برای حصول استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور، تصرف قدرت سیاسی و تحقق اهدافش هیچ راه استراتژیک دیگری جز توسل به قهر انقلابی و به کار برد نیروهای مسلح انقلابی و در یک کلام جنگ انقلابی نمی‌تواند سراغ نماید. اهداف انقلاب دموکراتیک نوین، من جمله هدف عمده‌ی فعلی یعنی طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده و حصول استقلال و آزادی حقیقی، فقط با پیروزی پرولتاریا و متحدانش در میدان جنگ می‌تواند به کف آید.

قیام شهری و کودتا، دو بیراهه

در افغانستان مستعمره - نیمه‌فئودال که شیوه‌ی تولید مستعمراتی - نیمه‌فئودالی بر آن مسلط است و تحت اشغال نیروهای متجاوز امپریالیستی قرار دارد، زمینه‌ای برای برپایی و موفقیت قیام‌های شهری به‌مثابه‌ی استراتژی نظامی مقاومت ملی مردمی و انقلابی وجود ندارد. دلایل این امر روشن است: نیروهای نظامی اشغالگر امپریالیستی و نیروهای نظامی خائنین ملی دست‌نشانده در شهرها متمرکز و قوی‌اند و امکان درهم کوبیدن آن‌ها با تکیه بر توده‌های شهری میسر نیست، بلکه برعکس نیروهای برتر دشمن هرگونه قیامی را به خاک و خون خواهند کشید. البته در آخرین مراحل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی یعنی مرحله‌ی تعرض استراتژیک که در واقع محاصره‌ی شهرها از طریق دهات تکمیل می‌گردد، سازمانده‌ی نوعی قیام از درون شهرها در همسویی با یورش نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی هم ضروری است و هم ممکن. گرچه در این مرحله‌ی سازمانده‌ی قیام‌های شهری اهمیت زیادی می‌یابند؛ اما، در هر حال در خدمت راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات قرار دارند و نمی‌توانند اهمیت استراتژیک مستقل پیدا نمایند.

نفوس شهرها بخش کوچکی از مجموع نفوس کشور را در برمی‌گیرد. بدین جهت قیام شهری در صورت برپا شدن نیز جنگ توده‌های وسیع خلق‌های کشور نخواهد بود و دامنه‌ی تأثیر آن از لحاظ سیاسی روی توده‌ها محدود باقی خواهد ماند. استراتژی قیام شهری باعث می‌شود که خردبورژوازی شهری و بورژوازی ملی به‌مثابه‌ی نیروهای عمده‌ی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در نظر گرفته شوند و نقش نیروی عمده‌ی واقعی جنگ مقاومت ملی و انقلاب دموکراتیک نوین یعنی دهقانان به‌صورت فرعی و جانبی باقی بماند و حتی این نیرو به تماشای صرف مبدل گردد.

تولید در شهرها وابسته به خارج است. از این سبب قیام شهری حتی در صورت موفقیت - که در واقع ناممکن است - از همان ابتدا یک رژیم متکی به تولید وابسته به امپریالیسم جهانی را به وجود خواهد آورد،

رژیمی که نه‌قادر به درهم کوبیدن بورژوازی کمپرادور خواهد بود و نه‌قادر به از میان بردن نیمه‌فئودالیسم و به‌طریق اولی نه‌قادر به سرنگونی سلطه امپریالیسم بر کشور.

وقتی امکان برپایی و دورنمای موفقیت قیام شهری چنین تیره‌وتار باشد، واضح است که کودتا یعنی توسل به آن استراتژی جنگی‌ای که حتی توده‌های شهری نیز در آن درگیر نمی‌باشند و صرفاً با تکیه بر مشتی از افسران و سربازان تعلیم‌دیده و سازمان‌یافته در ارتش ارتجاعی به راه می‌افتد، همان طوری که تجارب کودتاها در افغانستان و سایر کشورها نشان داده است، کوچکترین نتیجه‌ی مثبتی به‌بار نخواهد آورد. در شرایط ویژه‌ی کنونی که کشور تحت اشغال نیروهای اشغالگر امپریالیستی قرار دارد در واقع امکان پیروزی کودتا در هیچ شکلی اصلاً وجود ندارد و اگر برپا نیز گردد، به‌شدت به خاک و خون کشیده خواهد شد.

اما، علیرغم این موضوعات، بالفرض اگر کودتا به راه بیفتد و موفق نیز گردد؛ فقط چند مهره‌ی هیئت حاکمه‌ی دست‌نشانده را تعویض می‌نماید، ولی تمام ساختار اصلی دولت ارتجاعی را اساساً دست‌نخورده باقی می‌گذارد. بدین جهت رژیم کودتایی نه‌بر ماشین دولتی نوین و نیروی نظامی انقلابی، بلکه بر همان ماشین دولتی کهن و نیروی نظامی ارتجاعی تکیه می‌نماید. البته سازمانده‌ی خیزش‌های مسلحانه در درون قوت‌های مربوط به دولت دست‌نشانده در خدمت به راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات، در هر مرحله از جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ضروری و لازمی است. در مرحله‌ی دفاع استراتژیک این خیزش‌ها با ضربه‌زدن به نیروهای نظامی دولت دست‌نشانده می‌توانند راهی برای تسلیح توده‌های شهری و روستایی و پیوستن نیروهای قیام‌کننده به جبهات روستایی و احتمالاً گروه‌های چریکی شهری باشند. در مرحله‌ی تعادل استراتژیک، این خیزش‌ها می‌توانند بخشی از قیام‌های درون شهرها در هماهنگی با یورش قوت‌های رزمی ملی انقلابی از بیرون شهرها باشند و یا جهت تسلیح توده‌های شهری و روستایی و تقویت جبهات روستایی به کار گرفته شوند. در مرحله‌ی تعرض استراتژیک، این خیزش‌ها اساساً می‌توانند به‌مثابه‌ی بخشی از قیام‌های درون شهرها در هماهنگی با یورش نیروهای ملی انقلابی از بیرون شهرها به حساب آیند.

بر اساس این حقایق روشن و انکارناپذیر است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان غرض کسب استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور، تصاحب قدرت سیاسی و به‌پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین، هرگز به بیراهه‌های قیام شهری و کودتا به‌مثابه‌ی استراتژی جنگی اش نخواهد رفت و این بیراهه‌ها را کاملاً غیر اصولی، مردود و فاقد دورنمای روشن می‌داند. اما در عین حال از خیزش‌های توده‌ای درون شهرها و خیزش‌های درون نیروهای مربوط به رژیم دست‌نشانده در خدمت به تقویت و گسترش راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات در مواقع لازمه استفاده خواهد کرد.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی

جنگ توده‌ای عمدتاً دهقانی تحت رهبری پرولتاریا

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای کسب استقلال و آزادی حقیقی کشور و مردمان کشور، تصاحب قدرت سیاسی و به‌پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین در کشور، در شرایط فعلی، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌مثابه‌ی شکل مشخص کنونی جنگ خلق می‌باشد، جنگی که دهقانان نیروی عمده‌ی آن و پرولتاریا از طریق حزب پیشاهنگ خود رهبر آن است. جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌مثابه‌ی شکل مشخص کنونی جنگ خلق، متکی بر این واقعیت است که بیش از هفتادوپنج درصد کل نفوس افغانستان را دهاتیان و بیشتر از نود درصد قلمرو کشور را دهات تشکیل می‌دهند. نه تنها اکثریت عظیم نفوس ساکن در دهات (در حدود هفتاد فیصد کل نفوس کشور) به‌درجات گوناگون موقعیت دهقانی دارند، بلکه اکثریت قابل ملاحظه‌ی آوارگان خارج از کشور و آوارگان داخلی نیز دارای تعلقات و روحیات دهقانی‌اند، علاوه‌تاً بخش بسیار مهمی از طبقه‌ی کارگر جوان افغانستان هنوز دارای ارتباطاتی با دهات بوده و برخی خصوصیات دهقانی‌اش را حفظ کرده است. دهقانان طبقه‌ی مولد عمده‌ی کشورند. بار استعمار نیمه‌فئودالی که شکل مسلط استعمار در جامعه است بر شانه‌های آن‌ها - به ویژه دهقانان بی‌زمین و فقیر - حمل می‌گردد. فقط با بیدار ساختن، بسیج و تکیه‌ی عمده بر این طبقه در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی است که امکان طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی و سرنگونی خائنین ملی دست‌نشانده‌ی آن‌ها و در نهایت امکان سرنگونی انقلابی طبقه‌ی زمیندار فئودال که پایه‌ی اجتماعی عمده‌ی نظام ارتجاعی مستعمراتی - نیمه‌فئودالی حاکم بر کشور است و امکان پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کل، میسر می‌گردد.

بدون پیشبرد امر انقلاب ارضی و مصادره‌ی زمین‌های ملاکین توسط دهقانان بی‌زمین و فقیر نمی‌توان سرنگونی عمیق و ریشه‌ای نیمه‌فئودالیسم را به پایان رساند. طرح انقلاب ارضی و واگذاری زمین‌های مصادره‌شده به دهقانان فقیر و بی‌زمین، یا عدم قبول این مسئله در آخرین تحلیل مفهومی جز قبول سرنگونی نیمه‌فئودالیسم و یا عدم قبول آن نخواهد داشت. بدین جهت برافراشتن درفش انقلاب ارضی با شعار «زمین از آن کشت‌کار» به‌مثابه‌ی درفش مبارزه‌ی طبقاتی ضد فئودالی برای برانگیختن و بسیج دهقانان در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی دارای اهمیت زیادی است. اما، توجه به این مسئله ضروری است که در شرایط اشغال کشور توسط قوای متجاوز امپریالیستی و حاکمیت رژیم دست‌نشانده، تضاد ملی خلق‌ها و ملیت‌ها با اشغالگران و خائنین ملی تضاد عمده‌ی جامعه محسوب می‌گردد، تضادی که مجموع تضادهای دیگر جامعه - من جمله تضاد میان دهقانان و فئودالان - را رهایی می‌نماید. از این جهت امر بسیار مهم و بنیادی انقلاب ارضی نیز در آخرین تحلیل نمی‌تواند تابع

مبارزه علیه اشغالگران و خائنین ملی نباشد. در چنین شرایطی مصادره‌ی انقلابی زمین‌های فئودالان، روی زمین‌های خائنین ملی متمرکز می‌گردد و زمین‌های آن فئودال‌هایی که در جبهه‌ی مقاومت ملی قرار می‌گیرند و معمولاً مالکین کوچک و احياناً مالکین متوسط خواهند بود، می‌تواند مورد مصادره قرار نگیرد و در این گونه موارد علی‌العجاله یک سلسله اقدامات اصلاحی دموکراتیک انجام یابد.

علاوتاً روشن است که شعار «زمین از آن کشت‌کار» نمی‌تواند - و نباید - به صورت یک شعار رفرمیستی در چوکات نظام مسلط موجود مطرح گردد. تحقق انقلاب ارضی بدون طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی و سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاعی خائنین ملی و تأمین استقلال و آزادی حقیقی کشور و مردمان کشور و برقراری حاکمیت سیاسی انقلابی در بخش‌هایی از کشور و در سطح کل کشور، ممکن نیست. بدون درک این مضمون سیاسی - طبقاتی انقلاب ارضی و شعار «زمین از آن کشت‌کار» تکیه‌ی اساسی روی آن، مبارزات دهقانان برای به‌دست آوردن زمین ولو با شجاعت، تهور و برخورد‌های مسلحانه همراه باشد، در بهترین حالت از محدوده‌ی رفرمیسم تجاوز نخواهد نمود و عاقبت به‌جایی نیز نخواهد رسید.

محاصره‌ی شهرها از طریق دهات

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌مثابه‌ی شکل مشخص کنونی جنگ خلق، جنگی است که ابتدا در مناطق روستایی به راه می‌افتد و تنها پس از آن که از استحکام و گسترش لازم و مناسبی در دهات برخوردار گردید، به محاصره‌ی شهرها و سپس تصرف آن‌ها گذر می‌نماید. این که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌مثابه‌ی شکل مشخص کنونی جنگ خلق چنین مسیری را می‌پیماید - و باید پیماید - قبل از همه بدین جهت است که دهقانان به‌مثابه‌ی نیروی عمده‌ی انقلاب دموکراتیک نوین و پایه‌ی اصلی جنگ در مناطق روستایی به‌سر می‌برند.

در شرایط فعلی افغانستان با وجودی که نمی‌توان گفت نیروهای نظامی امپریالیست‌های اشغالگر و رژیم پوشالی صرفاً در شهرها متمرکزند و دهات از نیروهای نظامی دشمنان خالی است، اما این نیروها در بسیاری از مناطق روستایی نسبتاً ضعیفند و یا پراکنده، متفرق، غیر منظم و نهایتاً ضربه‌پذیرتر از نیروهای نظامی مستقر در شهرها و اطراف شهرها می‌باشند. از این سبب از لحاظ نظامی نیز ضرور است که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌مثابه‌ی شکل مشخص کنونی جنگ خلق به عنوان جنگی که اساساً ابتدا در دهات به راه می‌افتد و به تکامل می‌رسد، در نظر گرفته شود.

این که تقریباً در سراسر مناطق روستایی افغانستان نیروهای نظامی دشمنان وجود دارند، نمی‌تواند مشکلاتی بر سر راه بریایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ایجاد ننماید. اما از آنجایی که این مشکلات در نهایت صرفاً می‌تواند مشکلات تاکتیکی محسوب گردد و نه مشکلات استراتژیک،

قابل حل و فصل است. برای يك نیروی نظامی انقلابی که به‌طور شایسته سازماندهی شده باشد و تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری نبردهایش را استوارانه مطابق به استراتژی جنگ خلق، در شکل مشخص کنونی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، پیش ببرد، موجودیت نیروهای نظامی ارتجاعی پراکنده و بی‌نظم و غالباً فاقد وفاداری عمیق به نیروهای سیاسی مربوطه‌ی‌شان در حاکمیت دست‌نشانده، می‌تواند به منبع قابل دسترسی برای تأمین اسلحه و مهمات مبدل گردد.

ضرورت تأمین اقتصادی جنگ و قدرت سیاسی نوین نیز تکیه روی دهات را در پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی الزام‌آور می‌سازد. برعکس شهرها، دهات تا حدود زیادی از لحاظ اقتصادی خودکفا است. با سرنگونی مناسبات کهن و برقراری مناسبات نوین اقتصادی، بسیج آگاهانه و شکوفاساختن ابتکارات توده‌ها و به‌کارگیری تمام‌وکمال و سازمان‌یافته‌ی امکانات موجود اقتصادی در دهات، می‌توان خودکفایی اقتصادی مناطق پایگاهی انقلابی روستایی را آن‌چنان تقویت نمود که محاصره‌ی اقتصادی این مناطق از سوی دشمنان امپریالیستی و ارتجاعی که یقیناً در جریان جنگ پیش خواهد آمد، کارایی چندانی نداشته باشد و یا کارایی آن بسیار کم باشد.

تکیه‌ی اساسی روی دهات در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی هرگز به این معنی نیست که حزب کمونیست (مائوئیست) به فعالیت‌های مبارزاتی و من جمله فعالیت‌های نظامی در شهرها نمی‌پردازد. برعکس کاملاً لازم است که اشکال مختلف فعالیت‌های مبارزاتی به‌شمول فعالیت‌های نظامی در شهرها سازماندهی شده و به‌پیش برده شود. اما، تمامی این نوع فعالیت‌ها باید بر محور تقویت و گسترش جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در روستاها و در خدمت آن قرار داشته باشد. فقط در این صورت است که مبارزات کارگران و سایر توده‌های شهری می‌تواند واقعاً سیاسی شده و با طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی حاکمیت ارتجاعی دست‌نشانده گره بخورد. مبارزات کارگران و سایر توده‌های شهری تحت رهبری حزب کمونیست (مائوئیست) می‌تواند در اشکال گوناگون و متنوعی در خدمت جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به راه افتد. توده‌های مبارز شهری می‌توانند مستقیماً به جبهات جنگی روستایی بپیوندند و یا اشکال متنوع مبارزاتی، من جمله فعالیت‌های نظامی در شهرها را در خدمت به جنگ پیش ببرند. مجموع این فعالیت‌ها از يك جانب باعث تقویت جریان جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌گردد و از جانب دیگر برای مراحل بعدی جنگ، شرایط درونی شهرها را برای تصرف آن‌ها مساعد می‌سازد تا توده‌های شهری هم‌زمان با یورش نیروهای ارتش انقلابی دست به قیام بزنند و با وارد آوردن ضربات همه‌جانبه به نیروهای دشمن، شهرها از تسلط امپریالیست‌ها و مرتجعین دست‌نشانده‌ی‌شان آزاد گردد.

جنگ طولانی

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، جنگی است طولانی و درازمدت که از زمان برپایی تاموقفیت نهایی و سرتاسری سالیان متمادی دوام می‌نماید. طرد و اخراج قوت‌های اشغالگر امپریالیستی و سرنگونی حاکمیت خائنین ملی دست‌نشانده، امری نیست که به يك‌باره و در فرصت کوتاهی متحقق گردد، بلکه فقط می‌تواند در يك پروسه‌ی طولانی به‌وقوع بپیوندد.

جنگ تجاوز کارانه و اشغالگرانه‌ای را که امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌شان بر مردمان ما تحمیل کرده‌اند، جنگ يك ائتلاف بین‌المللی امپریالیستی پر قدرت علیه مردمان يك کشور ضعیف، عقب‌مانده و ویرانه‌ای است که بیشتر از دو دهه قربانی جنگ‌های تجاوز کارانه‌ی سوسیال‌امپریالیستی و جنگ‌های خانه خراب‌کن و خانمان برانداز ارتجاعی داخلی بوده است. این جنگ بخشی از يك کارزار بین‌المللی امپریالیستی است که به رهبری امپریالیست‌های آمریکایی علیه خلق‌ها و ملل تحت ستم جهان به راه افتاده است. امپریالیسم امریکا در حال حاضر یگانه ابر قدرت موجود در جهان است و از قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی عظیمی در جهان برخوردار است. لذا جنگ مقاومت ملی علیه اشغالگران امپریالیست آمریکایی و متحدین‌شان و حاکمیت دست‌نشانده‌ی‌شان در افغانستان يك جنگ کوتاه‌مدت و زود فرجام نخواهد بود، بلکه جنگی خواهد بود سخت، طولانی و مملو از فراز و نشیب و پر پیچ‌وخم.

کارزار جهانی تجاوز کارانه و اشغالگرانه‌ی امپریالیستی‌ای که تحت رهبری امپریالیست‌های آمریکایی علیه خلق‌ها و ملل تحت ستم جهان به راه افتاده است، ناشی از الزامات تاکتیکی امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌شان نیست، بلکه ناشی از يك سلسله الزامات استراتژیک و ضرورت‌های ساختاری امپریالیستی بعد از فروپاشی سوسیال‌امپریالیسم شوروی و بلوک تحت رهبری اش است. از این جهت آن‌ها به زودی از پیشبرد این کارزار جنایت‌کارانه‌ی‌شان دست نخواهند کشید و به‌زودی از مناطق اشغالی‌شان، من جمله افغانستان، عقب نخواهند کشید، بلکه مناطق و کشورهای دیگری را نیز آماج تجاوزگری‌ها و اشغالگری‌های‌شان قرار خواهند داد. بناءً جنگ مقاومت ملی در افغانستان بخشی از يك مقاومت جهانی خلق‌ها و ملل تحت ستم علیه امپریالیست‌های متجاوز و اشغالگر است و سر نوشت آن اساساً در سطح جهانی معین و مشخص می‌گردد و البته به‌نوبه‌ی خود شدیداً بر این مقاومت جهانی ضد امپریالیستی تأثیرات مثبت و یا منفی بر جای می‌گذارد. این مقاومت جهانی ضد کارزار امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست‌های آمریکایی، علیرغم وسعت و دامنه‌ی خود که توده‌های وسیع خلق‌ها و ملل تحت ستم و توده‌های خلق‌های کشورهای امپریالیستی را در بر می‌گیرد، تازه در مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری خود است و تا زمانی که به يك مقاومت منسجم و متکامل تبدیل گردد و از رهبری آگاهانه‌ی انقلابی برخوردار گردد راه درازی در پیش دارد. از این جا است که جنگ مقاومت ملی ضد اشغالگران امپریالیست در افغانستان نیز نمی‌تواند از خصلت طولانی برخوردار نباشد.

خلق‌ها و ملیت‌های مختلف افغانستان در طول تقریباً يك دهه خانه جنگی‌های ارتجاعی از يك‌جانب شدیداً دچار تفرقه و نفاق گردیده‌اند و از جانب دیگر از جنگ خسته شده‌اند. رفع این نفاق و تفرقه و بی‌حالی و بازگرداندن اتحاد مقاومت‌جویانه و سرزندگی زرمجوبانه‌ی توده‌های کشور، خود امری است که باید در جریان نبرد علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست‌نشانده‌شان متحقق گردد. حالت موجود باعث می‌گردد که یورش‌های اولیه‌ی جنگ مقاومت ملی نتواند دارای دامنه و وسعت توده‌ای گسترده باشد، بلکه فقط پس از آن که این جنگ به سوی تحکیم و گسترده‌تری بیشتر پیش برود، اتحاد مقاومت‌جویانه و سرزندگی زرمجوبانه‌ی توده‌ها به تدریج احیاء خواهد شد و هم‌پا با پیشرفت جنگ مقاومت به سوی شگوفایی و رونق بیشتر پیش خواهد رفت. امر مسلم است که این پروسه طولانی خواهد بود و باعث طولانی شدن جنگ مقاومت خواهد شد.

اما مادامی که مسئله بر سر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی یعنی بر سر جنگ مقاومت ملی به‌مثابه‌ی شکلی از جنگ خلق و به‌مثابه‌ی بخشی از استراتژی مبارزاتی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین باشد، موضوع جنگ باز هم پیچیده‌تر و بغرنج‌تر می‌گردد و بیشتر از پیش به يك امر طولانی مدت تبدیل می‌گردد. واقعیت‌هایی که این امر را بدین‌گونه شکل می‌دهند عبارتند از:

۱- در جامعه‌ی مستعمره- نیمه‌فئودال افغانستان که اشغالگری امپریالیستی دست‌در دست استبداد خشن و اختناق قرون وسطایی نیمه‌فئودالی بر آن حاکمیت دارد، بردن آگاهی انقلابی در میان توده‌های مردم از راه‌ها و طرق آرام و مسالمت‌آمیز آن‌چنان مشکل است که عمدتاً باید آن را ناممکن دانست. البته ظلم و ستمی که بالای توده‌ها اعمال می‌گردد به‌صورت بالقوه پتانسیل انقلابی عظیمی را در آن‌ها به وجود می‌آورد. اما تبدیل شدن این پتانسیل انقلابی عظیم از حالت بالقوه به حالت بالفعل عمدتاً نه از راه‌های نرم و ملایم، بلکه از راه‌های قهری می‌تواند ممکن گردد. به‌همین جهت است که بردن سیاست انقلابی و طرح مسئله‌ی قدرت سیاسی انقلابی در میان توده‌های دهقانی و سایر توده‌های تحت ستم، عالی‌ترین شکل مبارزه‌ی ملی و طبقاتی یعنی جنگ را طلب می‌نماید. حزب کمونیست (مائوئیست) مجبور است از همان ابتدای فعالیت‌های مبارزاتی اش روی استراتژی مبارزاتی جنگی انقلابی ملی و طبقاتی به‌مثابه‌ی ظرف استراتژیک مورد نیاز برای بردن آگاهی سیاسی انقلابی در میان توده‌ها اتکا نماید. تا زمانی که جنگ انقلابی ملی و طبقاتی برپا نگردیده است، تلاش‌های تدارکی برای برپایی آن و بعد از آن که برپا گردید، پیشبرد آن محور عمده‌ی فعالیت‌های مبارزاتی حزب در میان توده‌ها است. واضح است که حزب کمونیست (مائوئیست) به‌خاطر ضعف و ناتوانی ابتدایی اش نمی‌تواند این کار را به يك باره در مقیاس وسیع سراسری آغاز نماید، بلکه ابتدا در مقیاس‌های کوچک می‌تواند آن را انجام دهد و به تدریج با کسب توانمندی‌های بیشتر خواهد توانست محدوده‌های فعالیتش را گسترش داده و توده‌های

بیشتر و بیشتری را به آگاهی سیاسی انقلابی مجهز نماید. فقط در پروسه‌ی يك جنگ طولانی مدت است که توده‌های دهقانی و سایر توده‌های تحت استثمار و ستم‌قادر به کسب آگاهی انقلابی در سطح وسیع و سراسری خواهند شد. از جانب دیگر آمادگی‌های بالقوه و بالفعل مبارزاتی توده‌ها نیز ناموزون و متفاوت از هم می‌باشند. حزب کمونیست (مائوئیست) ناگزیر در ابتدای کار صرفاً در میان توده‌های پیشرو می‌تواند به بردن آگاهی سیاسی انقلابی اقدام نماید. دامنه‌ی آمادگی توده‌ها فقط در پروسه‌ی طولانی جنگ انقلابی ملی و طبقاتی است که به تدریج گسترش یافته و به‌طرف سرتاسری شدن پیش می‌رود. البته این موضوع را نباید با طرح کمیت‌گرایانه یکی گرفت. کسب آگاهی انقلابی توسط توده‌های مردم جهش‌وار و موج‌وار پیش می‌رود و نه صاف و هموار. هر جهشی در جنگ انقلابی ملی و طبقاتی، باعث ایجاد جهش‌هایی در کسب آگاهی انقلابی توده‌های مردم می‌گردد و آن‌ها را وسیعاً به سوی میدان کارزار جلب می‌کند. بناءً ولو این که مجموع پروسه، مدت زمان طولانی را در بر می‌گیرد، اما با جهش‌ها و گسست‌های خرد و بزرگی همراه است.

۲- توده‌های دهقانی ذاتاً پراکنده، متفرق و سازمان‌نیافته‌اند. تبدیل این پراگندگی، تفرقه و سازمان‌نیافتگی، به انضباط، تشکل و سازمان‌یابی انقلابی فقط در يك جریان طولانی پیشبرد مبارزات حاد و قهری انقلابی یعنی جنگ ممکن می‌گردد و کاری نیست که از طرق و راه‌های آرام و ملایم و در مدت کوتاهی عملی گردد. بدین جهت ضرورت سازمان‌یابی و متشکل شدن انقلابی توده‌های دهقانی که يك امر انصراف‌ناپذیر برای پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و موفقیت نهایی آن و پیروزی کل انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می‌گردد و فقط در يك پروسه‌ی طولانی و متناسب با آگاهی سیاسی انقلابی‌ای که میان آن‌ها برده شده است حاصل می‌گردد، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و کل پروسه‌ی جنگ خلق را به‌صورت يك جنگ طولانی مدت در می‌آورد.

۳- شرایط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در يك جامعه‌ی مستعمره- نیمه‌فئودال مثل جامعه‌ی افغانستان شدیداً ناموزون است. از این سبب شرایط برای تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در مناطق مختلف یکسان نبوده و وسیعاً متفاوت است. مناطقی وجود دارند که روی هم‌رفته شرایط برای تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ در آن‌ها مساعد است، ولی در پهلوی آن مناطق، به‌صورت نسبتاً وسیعی مناطق عقبمانده و مناطق دارای وضعیت متوسط موجودند. بدیهی است که امر تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را ابتدا صرفاً می‌توان در مناطق مساعد روی دست گرفت و در جریان پیشبرد جنگ با مبدل شدن مناطق دارای شرایط متوسط و عقبمانده به مناطق مساعد، میدان جنگ و محدوده‌ی قدرت سیاسی نوین ملی و انقلابی را گسترش داده و در جریان يك پروسه‌ی طولانی سرتاسری اش ساخت.

۴- اتحاد کارگران و دهقانان نه‌تنها برای پیروزی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کلیت آن يك امر لازمی، اساسی و غیر قابل انصراف است؛ بلکه این اتحاد و استحکام هر چه عمیق‌تر آن يك شرط ضروری و پایه‌ی سیاسی - طبقاتی برای گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی نیز محسوب می‌گردد. کاملاً واضح است که این امر متناسب با رشد آگاهی سیاسی انقلابی توده‌ها، تشکل‌پذیری آن‌ها و استحکام و گسترش دایره‌ی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و کل پروسه‌ی جنگ خلق که همگی پروسه‌های طولانی و درازمدتند، می‌تواند متحقق گردد. فقط در جریان درازمدت جنگ است که اتحاد میان کارگران و دهقانان شکل می‌گیرد و به‌طور روز افزونی، موج‌وار و با پیچ‌وخم‌های فراوان، موازی با جذر و مدهای جنگ استحکام، گسترش و ارتقا می‌یابد.

۵- حزب کمونیست (مائوئیست) نمی‌تواند به‌یکبارگی آن‌چنان نیروی نظامی قدرتمندی گردآورد که قادر باشد در يك جنگ زودفرجام کار نیروهای نظامی امپریالیستی اشغالگر و نیروهای نظامی حاکمیت دست‌نشانده را یکسره کرده و جنگ را با موفقیت به انجام رساند. حزب در ابتدا صرفاً می‌تواند نیروهای نظامی نسبتاً کوچک و ضعیفی را سازمان داده و فعالیت‌های نظامی‌اش را در مناطق مساعد شروع نماید. ضعف نیروی نظامی انقلابی در ابتدا و توانمندی نیروهای نظامی امپریالیستی اشغالگر و ارتجاعی پوشالی و این امر که نیروی نظامی انقلابی برای کسب موفقیت نهایی و برای این‌که بتواند دشمنان را در میدان جنگ شکست دهد، باید از ضعیف به قوی و از کوچک به بزرگ مبدل گردد. جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و کل پروسه‌ی جنگ خلق را از خصلت طولانی و درازمدت برخوردار می‌سازد. در جریان جنگ است که که نیروی نظامی انقلابی با استفاده از عوامل مساعد و با تکیه بر توده‌ها، ضعف‌های تاکتیکی‌اش را به تدریج از میان برده و رشد می‌نماید، در حالی که توانمندی‌های تاکتیکی نیروهای امپریالیستی اشغالگر و نیروهای نظامی ارتجاعی پوشالی کمتر و کمتر شده و ناتوانی‌های استراتژیک‌شان به‌طور روزافزون در ضعف‌های تاکتیکی متبلور می‌گردد.

راهی که نیروی نظامی انقلابی ضعیف و ناتوان را قادر می‌سازد که نه‌تنها خود را حفظ نماید، بلکه بتواند نیروهای نظامی - امپریالیستی اشغالگر و نیروهای نظامی خائنین ملی را یک‌یک ضربه زده و به‌تدریج خود را قوی سازد، عبارت است از به‌کاربرد دقیق، جدی و جرئت‌مندانه‌ی قوانین جنگ انقلابی ملی و طبقاتی افغانستان. این قوانین در اساس و از لحاظ خطوط عام استراتژیک نمی‌توانند با قوانین جنگ انقلابی در سایر کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم، که جنگ انقلابی چین نمونه‌ی پیروزمند آن در گذشته و جنگ انقلابی نپال يك نمونه‌ی زنده و موجود فعلی آن می‌باشد، فرق داشته باشد. ولی در عین حال از جهات معینی دارای ویژگی‌ها و خصوصیات مختص به‌خود نیز خواهد بود. این ویژگی‌ها تا

حدودی می‌تواند از طریق مطالعه‌ی جنگ‌هایی که تا حال در کشور صورت گرفته است، مورد شناسایی قرار گیرد، ولی شناخت تمامی این ویژگی‌ها در جریان پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و کل پروسه‌ی جنگ خلق ممکن خواهد بود.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی از زمان برپایی در يك یا چند منطقه‌ی مساعد تا موقعی که به موفقیت نهایی و سرتاسری می‌رسد، راه پریپیچ‌وخم و پرفراز و نشیبی را می‌پیماید که اشکال مختلف و متنوع پیشروی و عقب‌نشینی، تعرض و دفاع و تمرکز و پخش را در برمی‌گیرد.

مجموع مسیری را که این جنگ می‌پیماید، عموماً سه مرحله‌ی دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک را شامل می‌شود. هر يك از مراحل سه‌گانه‌ی جنگ، مدت زمان معینی را نظر به وضعیت و شرایط مشخص در برمی‌گیرد که روی هم‌رفته يك دوره‌ی طولانی می‌باشد.

در مرحله‌ی اول جنگ که نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی ضعیف هستند، مجبورند که مرحله‌ی دفاع استراتژیک را از سر بگذرانند. در این مرحله دشمن سعی می‌نماید که نیروهای ضعیف و کم‌توان مقاومت ملی مردمی و انقلابی را اجازه‌ی رشد ندهد و از میان ببرد، بناءً نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی عموماً در حالت دفاع استراتژیک قرار دارند، در حالی که نیروهای دشمن عموماً در حال تعرض استراتژیک هستند. البته قرار داشتن نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی در حالت دفاع استراتژیک به این مفهوم نیست که آن‌ها اصلاً دست‌به‌تعرض نمی‌زنند. در واقع بهترین دفاع، دفاع فعال است و دفاع فعال به‌شکل تعرض متبلور می‌شود.

حملات تعرضی نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی در این مرحله‌ی جنگ، از نوع تعرض در خطوط خارجی دشمن در جریان دفاع استراتژیک از خطوط داخلی خودی است و به‌طور عموم يك نوع دفاع فعال است. این مرحله سخت‌ترین مرحله‌ی جنگ است و قویاً احتمال دارد که طولانی‌ترین مرحله‌ی آن نیز باشد.

در مرحله‌ی دوم جنگ که نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌صورت نسبی رشد کرده و نیروهای دشمن ضربات سختی را متحمل گردیده است، نوعی تعادل میان قوت‌های هر دو طرف جنگ به‌وجود می‌آید که معمولاً زیاد طولانی نخواهد بود و هر دو طرف جنگ سعی خواهند کرد که هر چه زودتر این حالت را به‌نفع خود به هم بزنند. منظور از تعادل استراتژیک این نیست که هر دو طرف جنگ از لحاظ تسلیحات و تجهیزات و تعداد نفرات با هم برابر خواهند شد. در واقع اصلاً ممکن نیست که نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی بتوانند به‌خصوص از لحاظ تسلیحات و تجهیزات با نیروهای فوق‌العاده مجهز و مدرن قوای اشغالگر امپریالیستی برابری نمایند. منظور از تعادل استراتژیک در جنگ این است که نیروهای هر دو طرف جنگ در میدان‌های نبرد به‌طور کلی با هم متعادل گردند، به قسمی

که بدون برهم خوردن آن حالت، هیچ‌یک از دو طرف جنگ نتوانند علیه طرف مقابل به‌طور کلی دست به تعرض همه‌جانبه بزنند. تعادل استراتژیک به این معنی نیز نیست که در میدان‌های جنگ هیچ‌گونه عملیات تعرضی و یا دفاعی در کار نخواهد بود. این‌گونه عملیات وجود خواهند داشت، ولی مجموعاً حالت تعادل در جنگ را به‌طور کلی برهم نخواهند زد. بناءً تعادل استراتژیک به این معنی نیست که در سراسر میدان‌های نبرد حالت یکسانی حکمفرما خواهد بود، بلکه در ساحات معینی ممکن است یکی از دو طرف جنگ حالت تعرضی و یا حالت دفاعی داشته باشند.

در مرحله‌ی سوم جنگ نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی در حالت تعرض متقابل استراتژیک قرار می‌گیرند و نیروهای دشمن در حال دفاع استراتژیک. در این مرحله نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی به پیشروی می‌پردازد و نیروهای دشمن به عقب‌نشینی. این مرحله ممکن است مرحله‌ی چندان طولانی نباشد و یا کم‌وبیش به طول انجامد. برخلاف مرحله‌ی اول و دوم جنگ که میدان نبرد نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی را به‌صورت عمده عرصه‌ی دهات تشکیل می‌دهد، در مرحله سوم، جنگ روی شهرها و تصرف آن‌ها متمرکز می‌گردد و جنگ خصلتاً به جنگ منظم تبدیل می‌گردد. ولی این جنگ منظم نوع خاصی از جنگ منظم خواهد بود، یعنی جنگ منظمی که خطوط جبهه‌ای کاملاً منظم و جنگ‌های موضعی وسیعاً با جنگ متحرک در هم خواهد آمیخت و جنگ‌های پارتیزانی روستایی، جنگ‌های چریکی شهری، قیام‌های توده‌ای شهری و خیزش‌های درونی قوت‌های مربوط به رژیم دست‌نشانده نیز به آن مدد خواهد رساند.

مراحل مختلف جنگ می‌تواند کاملاً بی‌برگشت نباشد. در اثر عوامل مختلف، من جمله اشتباهات جنگی عظیم از سوی نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی، می‌تواند جنگ از حالت تعادل استراتژیک به حالت دفاع استراتژیک و یا از حالت تعرض استراتژیک به حالت تعادل استراتژیک برگردد و یا برعکس در اثر عوامل مختلف دیگر، من جمله اشتباهات جنگی عظیم نیروهای دشمن، در مراحل مختلف جنگ، گشایش‌های عظیم و جهش‌های بزرگی به نفع نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی به وجود بیاید و جنگ سریعاً به مراحل بالاتر تکامل یابد.

یکی دیگر از عوامل مؤثر در پیروزی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، شکسته‌شدن ائتلاف بین‌المللی امپریالیستی‌ای است که در مورد افغانستان میان امپریالیست‌ها وجود دارد. شکست این ائتلاف می‌تواند در اثر تشدید بیشتر از پیش تضاد میان قوت‌های مختلف امپریالیستی به‌وقوع بپیوندد. مقاومت ملی مردمان افغانستان و مقاومت‌ها و مبارزات ضد امپریالیستی سایر کشورهای تحت اشغال و تحت سلطه‌ی امپریالیست‌ها و همچنان مبارزات خلق‌های خود کشورهای امپریالیستی، نقش مؤثر و مهمی در تشدید تضاد میان امپریالیست‌ها و شکسته‌شدن ائتلاف بین‌المللی آن‌ها بازی می‌نماید. پس

از تهاجم امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی بر عراق، ائتلاف بین‌المللی میان امپریالیست‌ها درزهای شدیدی برداشت و تضاد میان آن‌ها بیشتر از پیش تشدید گردید. اما، تشدید تضاد میان امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین نزدیک‌شان از یک طرف و رقبای امپریالیستی‌شان از طرف دیگر، هنوز در آن سطحی نیست که ائتلاف آن‌ها در مورد افغانستان را از میان ببرد. تحقق این امر به‌صورت بسیار برجسته و روشن، به زمان نیاز دارد و این باعث طولانی شدن جنگ در افغانستان می‌شود.

مناطق پایگاهی انقلابی

ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی برای پیشبرد و موفقیت نهایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌طور خاص و کل‌پروسه‌ی جنگ خلق به‌طور عام از اهمیت اساسی و تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. بدون ایجاد، استحکام و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی نه‌تنها جنگ، از لحاظ کسب استقلال و آزادی کشور و قدرت سیاسی، فاقد دورنمای سیاسی روشن می‌گردد، بلکه در عین حال شکل فعالیت‌های مسلحانه‌ی دسته‌های شورشی سرگردان و فاقد پشت جبهه استراتژیک را به خود می‌گیرد.

مناطق پایگاهی انقلابی از طریق پاکسازی نیروهای نظامی امپریالیستی اشغالگر و نیروهای پوشالی ارتجاعی از مناطق مساعد، سرنگونی قدرت سیاسی دست‌نشانده، برقراری قدرت سیاسی نوین و سازماندهی انقلابی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی توده‌ها در این مناطق به‌وجود می‌آید. حزب کمونیست (مائوئیست) و توده‌های تحت رهبری اش یک‌جا با سایر نیروهای سیاسی متحدشان در مناطق پایگاهی انقلابی به تمرین و اعمال قدرت سیاسی می‌پردازند. ایجاد و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی نمونه‌های واقعی از مناسبات انقلابی را که حزب کمونیست (مائوئیست) می‌خواهد در آینده در سراسر کشور برقرار سازد، به نمایش می‌گذارد و زمینه‌های واقعی مقایسه میان اهداف حزب و اهداف نیروهای امپریالیستی اشغالگر و نیروهای ارتجاعی پوشالی را برای توده‌های وسیع در سراسر کشور به وجود می‌آورد. این امر به‌یقین آگاهی سیاسی ملی و انقلابی توده‌ها را موجوار ارتقا و گسترش می‌دهد و به‌صورت وسیعی شرایط مساعدی برای افزایش دامنه‌ی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی فراهم می‌گردد.

با تکیه بر مناطق پایگاهی انقلابی به‌مثابه‌ی عقب‌گاه استراتژیک جنگ است که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در مناطق مورد تنازع (مناطق پارتیزانی) و مناطق تحت کنترل نیروهای اشغالگر امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی پوشالی به راه افتاده و گسترش می‌یابد.

جنگی که بدون اتکا بر مناطق پایگاهی انقلابی در داخل کشور پیش برده شود، ناگزیر است مناطق خارج از سرحدات کشور و قلمرو کشورهای همسایه را به‌عنوان عقب‌گاه استراتژیک خود انتخاب نماید. کاملاً واضح است که اتکا بر عقب‌گاه استراتژیک در قلمرو کشورهای همسایه به‌صورت حتمی جنگ را

از سیاست اتکا به خود و اتکا به توده‌های کشور محروم نموده و تابع سیاست‌ها و پالیسی‌های دولت‌های حاکم بر کشورهای همسایه و در نهایت تابع سیاست‌ها و اهداف باداران امپریالیستی این دولت‌ها خواهد ساخت. حزب کمونیست (مائوئیست) باید در این مورد هشیاری‌اش را کاملاً حفظ نماید و در تکیه‌ی استراتژیک بر مناطق پایگاهی داخل کشور در جریان برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی استوار، مقاوم و خلل ناپذیر باشد، تا جنگ خلق در افغانستان از يك جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی متکی بر مناطق پایگاهی انقلابی داخل کشور به صورت يك جنگ وابسته به مناطق تحت کنترل دولت‌های ارتجاعی کشورهای همسایه در نیاید. در هر حال امکان دستیابی به چنین عقب‌گانهایی در شرایط کنونی متصور نیز نمی‌باشد، زیرا که دولت‌های کشورهای همسایه مجموعاً به درجات و سطوح مختلف در خدمت به اشغالگران آمریکایی و متحدین‌شان قرار دارند.

اما همبستگی و اتحاد، در مبارزه علیه امپریالیست‌های متجاوز و دست‌نشانگان‌شان، با نیروهای سیاسی و توده‌های ضد امپریالیسم و ارتجاع در کشورهای همسایه به طور خاص و در سراسر جهان به طور عام، يك ضرورت اجتناب ناپذیر است. این اتحاد می‌تواند حداقل به صورت مخفی ساحات عقب‌نشینی، استراحت، تمرینات و ارتباطات برای کل نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی منطقه در کشورهای همسایه به وجود آورد و همبستگی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خلق‌های منطقه را شکل مشخص نظامی بدهد.

شکل دهی به مناطق پایگاهی انقلابی آینده، به صورت ابتدایی و مخفی در واقع قبل از برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، در دوره‌ی تدارك، آغاز می‌گردد. مناطق مساعدی که فعالیت‌های تدارکی حزبی و توده‌ای و نظامی در آن‌ها متمرکز می‌گردد، در واقع از همان ابتدا به حیث مناطق پایگاهی انقلابی آینده در نظر گرفته می‌شوند. پس از آغاز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، این مناطق می‌توانند عملاً به مناطق پایگاهی انقلابی مبدل شوند و با پیشرفت جنگ بیشتر از پیش تحکیم یابند. اما این تحکیم نسبی است و در طول دوره‌ی دفاع استراتژیک کماکان این مناطق پایگاهی می‌توانند مورد ضربت نیروهای دشمن قرار بگیرند و تحت اشغال آن‌ها در آیند. فقط پس از آن که جنگ وارد مرحله‌ی تعادل استراتژیک گردد، مناطق پایگاهی انقلابی موقعیت نسبتاً استواری می‌یابند؛ اما، کماکان این موقعیت استوار، مطلق نیست و با توجه به برتری فوق‌العاده‌ی نظامی دشمن، حداقل بعضی از آن‌ها می‌تواند مورد ضربت و اشغال قرار بگیرد، ولو این که این ضربت و اشغال موقتی و گذرا باشد. از جانب دیگر با پیشرفت جنگ، مناطق مساعد بیشتری به وجود می‌آیند و زمینه‌های گسترش مناطق پایگاهی انقلابی بیشتر و بیشتر می‌گردد، مادامی که شبکه‌ای از مناطق پایگاهی انقلابی مناطق وسیعی از کشور را در بر گرفت و این مناطق تحکیم نسبی حاصل نمود، قدرت ملی انقلابی در مقابل قدرت

امپریالیست‌های اشغالگر و مزدوران دست‌نشانده‌ی‌شان قد بر می‌افرازد. تا رسیدن به آنجا راه دراز، مشکل و طاقت‌فرسایی در پیش است، اما حتماً باید رسید. بدون رسیدن به این مرحله و عبور از آن نمی‌توان به حصول استقلال و آزادی کل کشور و پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین دست یافت.

ارتش انقلابی خلق

ارتش انقلابی خلق، دومین سلاح مورد نیاز انقلاب، بعد از حزب کمونیست است که توسط حزب به وجود می‌آید و رهبری می‌گردد. این ارتش در کشور مستعمره- نیمه‌فئودالی مثل افغانستان که شکل عمده‌ی مبارزه از همان ابتدا مبارزه‌ی مسلحانه است و شکل عمده‌ی سازماندهی ارتش مهمترین تشکیلات توده‌ای محسوب می‌گردد. خلقی که ارتش انقلابی‌اش را نداشته باشد، در واقع هیچ چیز نخواهد داشت. کشور ما نیز از این قاعده مستثنی نیست. آن‌ها برای این که بتوانند از قید اشغالگری و سلطه‌ی امپریالیست‌ها، مستقل و آزاد زندگی نمایند و از هر نوع ستم و استثمار رهایی یابند، ناگزیرند ارتش انقلابی‌شان را به وجود بیاورند و تحکیم و تقویه نمایند.

ارتش انقلابی که وظیفه‌ی پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، دفاع از کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان توده‌های مسکون در مناطق پایگاهی انقلابی و دستاوردهای مقاومت ملی و انقلاب در تمام مراحل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و کل پروسه‌ی جنگ خلق را بر عهده دارد، بعد از پیروزی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و بعد از پیروزی انقلاب نیز حراست از جمهوری دموکراتیک نوین و جمهوری سوسیالیستی، حفظ حق حاکمیت، تمامیت ارضی و امنیت کشور و دفاع از میهن در مقابل عملیات خراب‌کارانه و تجاوزگرانه امپریالیست‌ها و نوکران آن‌ها را بر عهده دارد. ارتش انقلابی در جریان جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به وجود می‌آید و استحکام و گسترش می‌یابد. این ارتش از همان زمانی که گروه‌های چریکی اولیه، جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را آغاز می‌نمایند، پایه‌گذاری می‌گردد. این گروه‌های چریکی اولیه، در جریان پیشرفت جنگ از لحاظ کیفی و کمی ارتقا و گسترش می‌یابند و منظم‌تر می‌گردند و به تدریج به صورت يك ارتش منظم در می‌آیند. اما این منظم بودن هنوز به مفهوم يك ارتش منظم کلاسیک نیست. ارتش انقلابی، ارتشی است که اساساً جنگ‌های متحرك را پیش می‌برد و در جنگ‌های پارتیزانی وسیعاً سهیم می‌گردد و در عین حال وظیفه‌ی رهبری آن را بر عهده دارد. از جانب دیگر در پهلوی نیروهای منظم ارتش انقلابی چریک‌های توده‌ای و گروه‌های مسلح دفاع از خود توده‌ای نیز باید موجود باشند، تا از يك طرف در سطوح محلی و منطقوی در پهلوی ارتش انقلابی علیه نیروهای دشمن به جنگ‌های نامنظم و پارتیزانی بپردازند و از جانب دیگر عرصه‌ای برای گسترش بیشتر صفوف ارتش انقلابی به وجود آورند. ارتش انقلابی فقط

در مرحله‌ی نهایی جنگ، یعنی مرحله‌ی تعرض استراتژیک می‌تواند در سطح نسبتاً بالایی به صورت منظم عمل نماید، به جنگ موضعی بپردازد و خطوط جبهه‌ی نسبتاً منظم داشته باشد. اما، چریک‌های توده‌ای نه تنها در این مرحله‌ی جنگ، بلکه حتی بعد از پیروزی نیز به موجودیت‌شان ادامه خواهند داد و در پهلوی ارتش انقلابی وظایف و مسئولیت‌های‌شان را بر عهده خواهند داشت و نمودی از خلق‌های مسلح خواهند بود.

ارتش انقلابی، چریک‌های توده‌ای و گروه‌های دفاع از خود توده‌ای، نیروهای مسلح متعلق به کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان ملیت‌های مختلف با هم برابر و متساوی الحقوق این سرزمین هستند. این نیروها توسط حزب کمونیست (مائوئیست) ایجاد و رهبری می‌گردند و با درک آگاهانه‌ی این مسئله که سیاست انقلابی باید بر تفنگ حاکم باشد، نه این که تفنگ، نیروهای مسلح را رهبری نماید، از منافع کشور، خلق‌ها و پرولتاریا پاسداری می‌نمایند.

ارتش انقلابی مبتنی بر اصل وحدت سربازان و افسران و وحدت ارتش و خلق‌ها بوده به جای پیروی از مناسبات پوسیده‌ی نظام کهنه ارتشی (استبداد فردی، اطاعت کورکورانه، تمایزات طبقاتی و...) انضباط آگاهانه و مناسبات انقلابی فاقد تمایزات طبقاتی را برقرار می‌نماید.

ارتش انقلابی عمدتاً ابزار رزم است، اما وظایف تبلیغی و تولیدی نیز بر عهده دارد. دسته‌های مسلح دفاع از خود توده‌ای در اساس وظایف تولیدی دارند؛ اما در فعالیت‌های تبلیغی و جنگی، حزب و ارتش انقلابی را مدد می‌رسانند. چریک‌های توده‌ای وظایف جنگی، تبلیغی و تولیدی را بر عهده دارند و بسته به شرایط و اوضاع یکی از این وظایف آن‌ها حالت عمده‌گی پیدا می‌نماید.

ارتش انقلابی از لحاظ تسلیحاتی بجای اتکا به کمک‌های خارجی به توده‌ها تکیه دارد و خود جنگ منبع اصلی تأمین کننده‌ی تسلیحات و مهمات آن می‌باشد. فقط ارتشی با این چنین خصوصیات و پایه‌ی اجتماعی توده‌ای می‌تواند ارتش حقیقی خلق‌ها بوده و تحت رهبری حزب کمونیست از منافع آن‌ها حراست و پاسداری نماید.

تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی

شکل مشخص جنگ کنونی خلق

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگی است نقش‌مندانه که توسط نیروهای نظامی ضعیف و کم‌توان ملی و انقلابی علیه نیروهای نظامی پر قدرت و وسیع اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی مرتجع و دست‌نشانده‌ی‌شان به راه می‌افتد. این جنگ نمی‌تواند به صورت خودبده‌خودی آغاز شود، بلکه برپایی و پیشبرد آن مستلزم تهیه و تطبیق نقشه‌ها و پلان‌های معین و مشخصی است که حزب و توده‌های تحت رهبری‌اش را قادر می‌سازد، عملاً جنگ را آغاز نمایند. فقط با پیشبرد موفقانه فعالیت‌های تدارکی است

که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌تواند برپا گردیده و به پیش برده شود. قبل از شروع جنگ، تدارک برای برپایی آن و پس از آن که برپا گردید پیشبرد اصولی و موفقیت‌آمیز آن باید به‌مثابه‌ی محور تمامی اشکال فعالیت‌های مبارزاتی حزب و توده‌ها محسوب گردد. عدم توجه به این امر در نهایت به هیچ چیز دیگری جز بی‌توجهی به امر کبیر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور و کلاً انقلاب دموکراتیک نوین تمام نخواهد شد.

اولین و مهمترین عرصه‌ی تدارک برای برپایی و آغاز جنگ، تدارک ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی خود حزب کمونیست (مائوئیست) است؛ زیرا که حزب آغاز کننده و رهبری کننده‌ی جنگ است.

تدارک ایدئولوژیک-سیاسی تشکیلاتی خود حزب برای برپایی جنگ به معنی آمادگی حزب برای آغاز جنگ از لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی است.

آمادگی ایدئولوژیک-سیاسی حزب برای آغاز جنگ در قدم اول به خط ایدئولوژیک-سیاسی و خط نظامی حزب مربوط است. خط ایدئولوژیک-سیاسی و نظامی حزب باید یک خط اصولی صحیح و روشن مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی باشد. این آمادگی در قدم دوم عبارت است از آمادگی استوار و محکم حزب برای تقبل مسئولیت آغاز جنگ و ایستادگی روی اصول جنگ انقلابی از لحاظ ایدئولوژیک-سیاسی و نظامی.

آمادگی تشکیلاتی حزب برای آغاز جنگ عمدتاً به استحکام تشکیلاتی حزب مربوط است. استحکام تشکیلاتی حزب قبل از همه توسط سیاست تشکیلاتی حزب در مورد ساختمان تشکیلاتی حزب معین می‌گردد. تشکیلات حزب باید قسمی ساخته شود که برای آغاز و پیشبرد موفقیت‌آمیز جنگ انقلابی ملی و طبقاتی مناسب و موزون باشد. اگر این مناسبت و موزونیت میان ساختمان عملی تشکیلات حزب و خط ایدئولوژیک-سیاسی و نظامی تدوین شده و رسماً پذیرفته شده حزب وجود نداشته باشد، خط ایدئولوژیک-سیاسی و نظامی حزب در واقع فاقد پایه‌ی تشکیلاتی لازم بوده و به یک سلسله‌ی ادعاهای صرف تئوریک و تبلیغاتی مبدل می‌گردد.

اما آمادگی تشکیلاتی حزب برای آغاز جنگ صرفاً به استحکام تشکیلاتی حزب خلاصه نمی‌گردد، بلکه درجه‌ی معینی از گسترش تشکیلاتی حزب را نیز در بر می‌گیرد. حد بسیار معین و مشخصی برای گسترش تشکیلاتی حزب نمی‌توان در نظر گرفت. ولی اولاً توسط یک حزب چند نفره نمی‌توان جنگ را آغاز نمود و ثانیاً در شرایط استبدادی جامعه افغانستان، گسترش وسیع صفوف حزب در شرایط قبل از آغاز جنگ نمی‌تواند ممکن و میسر باشد. از این جهت راه مؤثر برای گسترش وسیع صفوف حزب، برپایی و پیشبرد جنگ است.

دومین عرصه‌ی تدارک برای آغاز جنگ، تدارک توده‌ای است. جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی

جنگ توده‌ها است و بدون آگاهی، خلاقیت و سازمان‌یابی آنان نمی‌تواند آغاز گردد و پیش برده شود. اما در مورد تدارک توده‌ای برای آغاز جنگ باید به صورت جدی توجه داشت که توده‌ها از لحاظ آمادگی شان برای شرکت در عملیات آغازین جنگ و پیشبرد بعدی آن، در یک سطح قرار ندارند، بلکه به بخش‌های پیشرو، میانه و عقب‌مانده تقسیم می‌گردند. فعالیت‌های تدارکی توده‌ای برای آغاز جنگ، عمدتاً در میان توده‌های پیشرو متمرکز می‌گردد. در واقع پس از آغاز جنگ و پیشبرد کم‌وبیش موفقیت‌آمیز آن است که می‌توان توده‌های میانی را به سوی جنگ جلب کرد و توده‌های عقب‌مانده را ارتقا داد و با لاقط خنثی نمود.

یک موضوع مهم دیگر در تدارک برای آغاز جنگ، شناسایی مناطق مساعد برای آغاز جنگ و تمرکز فعالیت‌های تدارکی در آن مناطق است. از لحاظ آغاز جنگ، مناطق مختلف کشور دارای وضعیت یکسان نیستند و مناطق مساعد، نامساعد و شدیداً نامساعد را در برمی‌گیرند. فعالیت‌های تدارکی برای آغاز جنگ باید در مناطق مساعد متمرکز گردد. در واقع آغاز و پیشرفت موفقیت‌آمیز جنگ است که می‌تواند نامساعدتها را در مناطق نامساعد از میان برده و این مناطق را به مناطق مساعد مبدل سازد و همچنان نامساعدت‌های مناطق شدیداً نامساعد را کم‌وبیش تخفیف دهد.

یقیناً در پهلوی تمامی فعالیت‌های تدارکی دیگر برای آغاز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، تدارک لجیستیکی را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. تدارکات لجیستیکی، فراهم‌آوری و سازماندهی حداقل امکانات تسلیحاتی و غیر تسلیحاتی لازمه برای آغاز جنگ را در برمی‌گیرد. حد کاملاً معین و مشخصی برای تدارکات لجیستیکی نمی‌توان در نظر گرفت. از یک جانب جنگ را نمی‌توان با دستان خالی و بدون حداقل امکانات نظامی و غیر نظامی مورد ضرورت آغاز کرد و تهیه‌ی این امکانات هم لازم است و هم ممکن. ولی از جانب دیگر، در شرایط قبل از آغاز جنگ، در واقع غیر ممکن است که بتوان امکانات نظامی و غیر نظامی گسترده‌ای فراهم آورد. در واقع جریان جنگ، خود مهمترین عرصه‌ی فراهم‌آوری امکانات وسیع نظامی و غیر نظامی محسوب می‌شود.

اساسنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

اساسنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در برگیرنده‌ی برنامه عمومی و آیین‌نامه‌ی تشکیلاتی حزب است. برنامه عمومی که فشرده‌ی برنامه‌ی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است، نکات اساسی خصلت طبقاتی حزب، ایدئولوژی رهنمای حزب، انترناسیونالیسم پرولتری، برنامه‌ی سیاسی حزب، مهمترین اهداف انقلاب دموکراتیک نوین و استراتژی مبارزاتی حزب را بیان می‌نماید. آیین‌نامه تشکیلاتی، اصول تشکیلاتی، ساختمان تشکیلات، ارگان مرکزی و نشریه‌ی درونی

مرکزی، درفش، مسایل مربوط به عضویت و اقدامات انضباطی حزب را معرفی و توضیح می‌کند.

فصل اول

برنامه‌ی عمومی

۱- خصلت طبقاتی حزب:

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان دارای ایدئولوژی پرولتری است. موجودیت حزب، حاصل کاربست ایدئولوژی پرولتری در جنبش انقلابی افغانستان است. حزب، بیان‌کننده‌ی و نماینده‌ی منافع اساسی پرولتاریا در افغانستان است. حزب، بیان فشرده خصوصیات و کیفیات پرولتاریا در افغانستان است. پایگاه طبقاتی اصلی حزب، صفوف پرولتاریا و سایر زحمتکشانشان است و حزب مکلفیت دارد، مداوماً برای تحکیم و گسترش خود در میان آن‌ها بکوشد.

این خصوصیات معرف پرولتری بودن حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و فعالیت‌های مبارزاتی در صف مقدم پرولتاریا در افغانستان قرار دارد. حزب، متشکل از پیشروان داخل صفوف پرولتاریا است. حزب، پیشروان انقلابی از میان سایر اقشار و طبقات خلق‌ها را نیز در خود جای داده است. این پیشروان انقلابی، جهان‌بینی‌شان را آگاهانه تغییر داده و با پذیرش ایدئولوژی پرولتاریا و شرکت عملی در فعالیت‌های مبارزاتی پرولتری، موقعیت‌های طبقاتی پیشین‌شان را از لحاظ ایدئولوژیک و تعلقات سیاسی رها ساخته و به پرولتاریا پیوسته‌اند. حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، جزء لاینفک جزای جنبش بین‌المللی کمونیستی است، از آن مایه گرفته و به آن خدمت می‌نماید.

این خصوصیات معرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به‌مثابه‌ی پیشاهنگ پرولتاریا در افغانستان است.

خصلت پرولتری حزب چیزی نیست که یک‌باره و برای همیشه تثبیت گردد. مبارزات دو خطی بر سر حفظ و تکامل خصلت پرولتری حزب از یک‌جانب و قلب ماهیت نمودن و از بین بردن آن از جانب دیگر، دائماً در حزب بروز می‌نماید. این مبارزات، انعکاس مبارزات طبقاتی جامعه در درون حزب است و به‌صورت اجتناب‌ناپذیری بروز می‌نماید. پیشبرد و به فرجام رساندن مستمر مبارزات دو خطی علیه خطوط رویزیونیستی و اپورتونیستی‌ای که از درون حزب دائماً سر بلند می‌نمایند و انقلابی ساختن مداوم حزب، نقش اساسی‌ای در حفظ خصلت پرولتری حزب و تکامل مداوم این خصلت بازی می‌نماید.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان میراث‌دار و تکامل‌دهنده‌ی خط مائوئیستی‌ای است که در اواسط دهه‌ی چهل شمسی موجد و پایه‌گذار جنبش کمونیستی (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) افغانستان گردید. این جنبش با تأثیرپذیری و الهام از مواضع ضد رویزیونیستی حزب کمونیست چین، با رویزیونیسم شوروی خط فاصل روشنی ترسیم نمود و مبارزات نسبتاً وسیع دموکراتیک نوین کارگران و روشنفکران علیه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و ارتجاع را پیش برد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با جمع‌بندی از تجارب منفی نحوه‌ی شرکت جنبش چپ افغانستان در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی، پی‌ریزی گردیده است.

این حزب با تأثیرپذیری و الهام از مواضع جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در جذب روشن و اصولی تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و در موضع‌گیری و مبارزه‌ی قاطع علیه رویزیونیسم چینی و خوجه‌ای شالوده‌گذاری گردید، شالوده‌گذاری‌ای که متضمن مرزبندی صریح و مبارزه‌ی جدی علیه کلیت انحرافات مسلط بر جنبش چپ افغانستان، در طول دهه‌ی پنجاه و نیمه‌ی اول دهه‌ی شصت شمسی بوده است. تکامل این حزب با حضور در صفوف جنبش کمونیستی بین‌المللی و سهم‌گیری در مبارزات جهانی پرولتاریا گره خورده است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان حاصل سال‌ها مبارزه علیه امپریالیسم، ارتجاع، رویزیونیسم و اپورتونیسیم است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان محصول مستقیم پیشرفت و به فرجام رسیدن پروسه‌ی وحدت جنبش کمونیستی (م.ل.م) افغانستان است و درفش این حزب، درفش وحدت‌دهنده تمامی مائوئیست‌های کشور است. آن‌ها فقط و فقط در زیر این درفش است که می‌توانند وظایف و مسئولیت‌های مبارزاتی دموکراتیک نوین و کمونیستی‌شان و به‌طور اخص وظایف و مسئولیت‌های کنونی‌شان را در قبال مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و خائنین ملی به‌نحو اصولی و شایسته ادا نمایند.

۲- ایدئولوژی رهنمای حزب

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را به‌مثابه‌ی ایدئولوژی رهنمای اندیشه و عمل خود پذیرفته و به‌کار می‌بندد. مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، ایدئولوژی پرولتاریایی بین‌المللی است و خصلت جهان‌شمول دارد و به‌همین جهت در شرایط مشخص هر کشور، من جمله افغانستان، قابل تطبیق است. ایدئولوژی پرولتاریایی بین‌المللی از زمان پیدایش خود تا حال سه مرحله‌ی تکاملی را طی نموده است:

مرحله‌ی اول: ایجاد و انسجام اولیه یا مارکسیسم؛

مرحله‌ی دوم: تکامل یا مارکسیسم-لنینیسم؛

مرحله‌ی سوم: تکامل یا مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم.

این مراحل تکامل، به‌هم پیوسته است و هر سه جزء فلسفه، اقتصادسیاسی و تئوری‌های سیاسی را در بر می‌گیرد.

۱- مارکسیسم

پیدایش طبقه‌ی کارگر پایه‌ی عینی ایجاد مارکسیسم را فراهم نمود. مارکسیسم در متن مبارزات کارگران اروپا در اواسط قرن ۱۹ به وجود آمد و در ارتباط نزدیک با مبارزات پرولتاریایی بین‌المللی و در خدمت به آن پرورانده شد. سه جزء مارکسیسم:

۱- فلسفه‌ی مارکسیسم: سیستم فلسفی فراگیر ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی یا به‌کار بست ماتریالیسم دیالکتیک در مورد تاریخ جامعه‌ی بشری و تکامل آن، فلسفه مارکسیسم است.

۱- اقتصاد سیاسی مارکسیسم

اقتصاد سیاسی مارکسیستی، نقد همه‌جانبه و بنیادی از اقتصاد سرمایه‌داری است که از راز استثمار پرولتاریا توسط بورژوازی، انباشت سرمایه، انارشی و تضادهای ذاتی سرمایه‌داری پرده برمی‌دارد.

۲- تئوری سیاسی مارکسیسم

تئوری کسب قدرت سیاسی از طریق انقلاب قهری و تئوری دیکتاتوری پرولتاریا، اساس تئوری سیاسی مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. جمع‌بندی از درس‌های کمون‌پاریس و مبارزه علیه فرصت‌طلبان درون جنبش کارگری در تدوین این تئوری دارای اهمیت جدی بوده است. پایه‌گذاری و پرورش مرحله‌ی اول ایدئولوژی پرولتاری با نام مارکس گره خورد و مارکسیسم نامیده شد. مبارزه برای این‌که جنبش بین‌المللی کمونیستی مارکسیسم را به رسمیت بشناسد، بعد از بدوود حیات مارکس، توسط انگلس رهبری گردید.

۳- لنینیسم

تکامل سرمایه‌داری به سرمایه‌داری انحصاری و پیدایش عصر امپریالیسم، پایه‌ی عینی پیدایش لنینیسم و تکامل مارکسیسم به مارکسیسم-لنینیسم را به‌وجود آورد. لنینیسم در جریان رهبری جنبش انقلابی پرولتاری در روسیه و مبارزه علیه رویزیونیسم درون جنبش بین‌المللی و به‌طور مشخص در جریان رهبری انقلاب اکتوبر، به‌وجود آمد.

تکاملات لنینیستی:

۱- در فلسفه:

تکامل فلسفه‌ی مارکسیستی در مبارزه فلسفی علیه امپریوکریتیسیست‌ها که تلاش داشتند ماتریالیسم و اندیالیسم را با هم آشتی دهند. تکامل دیالکتیک مارکسیستی با مشخص ساختن قانون

تضاد به عنوان جوهر دیالکتیک.

۲- در اقتصاد سیاسی:

تدوین تئوری امپریالیسم و توضیح خصوصیات سرمایه‌داری امپریالیستی به عنوان سرمایه‌داری گندیده، در حال احتضار و آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری.

۱- در تئوری‌های سیاسی:

مشخص کردن عصر به عنوان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، تدوین تئوری حزب سیاسی طراز نوین (حزب پیشاهنگ پرولتری) یا حزب کمونیست و بنیان‌گذاری و ساختمان چینی حزبی برای رهبری پرولتاریا و توده‌های انقلابی برای کسب قدرت سیاسی، تکامل تئوری و پراتیک انقلاب پرولتری در جریان رهبری انقلاب اکتوبر و برقراری دیکتاتور پرولتاریا در شوروی، اشاعه‌ی هر چه بیشتر جنبش کمونیستی در سراسر جهان، تأمین اتحاد میان مبارزات انقلابی پرولتاریا و مبارزات خلق‌های ستم‌دیده در جهان، مبارزه علیه رویزیونیسم انترناسیونال دوم و ایجاد انترناسیونال کمونیستی (کمیترن).

مرحله‌ی دوم تکامل ایدئولوژی پرولتاریا با نام لنین‌گره خورد و لنینیسم نامیده شد. بعد از درگذشت لنین، مبارزه برای این که جنبش بین‌المللی کمونیستی، مارکسیسم-لنینیسم را به عنوان دومین مرحله‌ی تکامل ایدئولوژی پرولتری به رسمیت بشناسد، توسط استالین رهبری گردید.

۲- مائوئیسم:

سرنگونی انقلاب پیروزمند پرولتری و احیای سرمایه‌داری در شوروی توأم با تغییرات و تحولات جدید در نظام سرمایه‌داری امپریالیستی، پایه‌ی عینی پیدایش مائوئیسم و تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را به وجود آورد. مائوئیسم طی رهبری طولانی انقلاب چین، به خصوص انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و رهبری مبارزه‌ی جهانی علیه رویزیونیسم مدرن، ایجاد گردید.

تکاملات مائوئیستی:

۱- در فلسفه:

مطرح کردن قانون تضاد به عنوان قانون اساسی حاکم بر طبیعت و جامعه و تفکر انسانی، طرح مفهوم تضاد عمده و تفکیک آن از تضاد اساسی، به کارگیری استادانه‌ی فلسفه در سیاست و مبارزات سیاسی، تکامل تئوری شناخت در پرتو بررسی عمیق جهش از پراتیک به تئوری و سپس از تئوری به پراتیک با تکیه بر عمده بودن پراتیک، بردن فلسفه در میان توده‌های مردم، تحلیل دیالکتیکی رابطه میان زیربنا و روبنا یا نفی برداشت متافزیک‌ی رابطه‌ی یک‌جانبه میان آن‌ها و رد تئوری رویزیونیستی رشد نیروهای مولده.

۲- در اقتصاد سیاسی:

تکامل اقتصاد سیاسی سوسیالیستی با انتقاد از ضعف‌های سیاست اقتصادی شوروی در ساختمان سوسیالیسم و تدوین سیاست اقتصادی ساختمان سوسیالیسم به صورت متکامل تر، تعیین دیالکتیکی رابطه میان انقلاب و توسعه‌ی اقتصادی با طرح شعار «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید»، تدوین سیاست اقتصادی دموکراسی نوین و طرح مفهوم سرمایه‌داری بروکراتیک به مثابه‌ی شکلی از سرمایه‌داری کمپرادور در کشورهای تحت سلطه که توسط امپریالیسم به وجود می‌آید.

۳- در تئوری‌های سیاسی:

تدوین تئوری انقلاب دموکراتیک نوین به مثابه‌ی انقلاب تحت رهبری پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه‌ی امپریالیسم در مرحله‌ی اول انقلاب جهت زمینه‌سازی برای انقلاب سوسیالیستی و گذار به آن، تکامل همه‌جانبه دانش نظامی پرولتری یا تدوین تئوری جنگ خلق، تکامل عمیق درک از نقش تاریخ‌ساز توده‌ها با تدوین مشی توده‌ای، ارائه‌ی درک متکامل تر از چگونگی حفظ و تکامل خصلت انقلابی پرولتری حزب پیشاهنگ از طریق پیشبرد مبارزه دو خط در درون حزب علیه اشکال گوناگون رویزیونیسم و اپورتونیسم، مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن و بالاتر از همه تدوین تئوری ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتور پرولتاریا در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مبارزه برای سرنگونی مقررمانده‌ی بورژوازی در درون حزب.

مائوئیسم، تکامل همه‌جانبه‌ی مارکسیسم-لنینیسم در فلسفه، اقتصاد سیاسی و تئوری‌های سیاسی را احتوا می‌نماید. در شرایط امروزی بدون مائوئیسم، مارکسیسم-لنینیسم رأی و وجود ندارد و نفی مائوئیسم یقیناً نفی مارکسیسم-لنینیسم است. مبارزه برای به رسمیت شناختن مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در جنبش بین‌المللی کمونیستی، به عنوان سومین مرحله در تکامل ایدئولوژی پرولتری، مسیر طولانی‌ای را طی نموده است. این مبارزه در جریان نبرد علیه رویزیونیسم مدرن خصلت جهانی یافت و در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و به‌ویژه در کنگره‌ی نهم حزب کمونیست چین به فرجام رسید. اما، سال‌ها عبارت «مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه‌ی مائو تسه‌دون» در جنبش بین‌المللی کمونیستی به کار برده می‌شد.

رسمیت بین‌المللی مائوئیسم به جای اندیشه‌ی مائو تسه‌دون، خدمتی است که به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تعلق دارد. مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم رهنمای اندیشه و عمل است و در عمل مبارزاتی انقلابی به کار بسته می‌شود. این، به مفهوم جهش از تئوری به پراتیک، به مفهوم تلفیق تئوری با پراتیک و به مفهوم تطبیق حقایق عام مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم با شرایط خاص مبارزات انقلابی پرولتری در افغانستان است.

مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، شریعت جامد نیست؛ بلکه یک ایدئولوژی قابل تکامل است و مسیر

تکامل آن در آینده نیز ادامه خواهد یافت.

۴- انترناسیونالیسم پرولتری

انترناسیونالیسم پرولتری يك اصل اساسی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است. این حزب، سپاه رزمنده‌ی اردوی بین‌المللی پرولتاریا در افغانستان است و مبارزات انقلابی در افغانستان را به‌مثابه‌ی سهم‌گیری در مبارزات انقلابی بین‌المللی پرولتاریای جهانی به پیش می‌برد. حزب مبارزات انقلابی در افغانستان را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش می‌دهد و پرولتاریا و خلق‌های افغانستان را طبق اساسات انترناسیونالیسم پرولتری پرورش می‌نماید تا جامعه‌ی مستقل، آزاد و انقلابی آینده بتواند به‌عنوان پایگاه مطمئنی در خدمت به انقلاب جهانی قرار داشته باشد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به‌عنوان عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، شمولیت در مبارزات این جنبش را وظیفه و مسئولیت تخطی‌ناپذیر خود محسوب می‌نماید. حزب در اتحاد با سایر اعضای جنبش، در مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی روی مسایل عام و خاص در سطح بین‌المللی فعالانه سهم می‌گیرد. در راه تدوین مشی عمومی سیاسی جنبش بین‌المللی کمونیستی با جدیت مبارزه می‌کند و تلاش پیگیر برای تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی به عمل می‌آورد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با آن احزاب و س‌ای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست سایر کشورها که بیرون از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار دارند، روابط نزدیک برقرار می‌نماید و تلاش به عمل می‌آورد که سطح این روابط مطابق به معیارهای اصولی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی به‌طور روز افزون ارتقا و گسترش یابد.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از مبارزات و مقاومت‌های ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی خلق‌های جهان حمایت و پشتیبانی می‌نماید. حزب سعی می‌کند که با آن نیروهای غیر مارکسیست-لنینیست-مائوئیست سایر کشورها که علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه می‌نمایند، روابط متقابلاً نزدیک اصولی و مفید ایجاد نماید.

در کشور چندملیتی افغانستان که شؤنیسم طبقات حاکمه‌ی پشتون بر آن حاکم است و بر ملیت‌های غیر پشتون ستم ملی اعمال می‌گردد، مبارزه علیه این ستم و به‌رسمیت شناختن حق ملیت‌ها در تعیین سرنوشت‌شان تا حد جدایی، یکی از اصول مهم انترناسیونالیستی حزب کمونیست (مائوئیست) محسوب می‌گردد.

۵- برنامه‌ی سیاسی حزب

برنامه‌ی سیاسی حداقل و حداکثر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، انجام انقلاب دموکراتیک نوین، گذار سریع به انقلاب سوسیالیستی، ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا از طریق انقلابات

فرهنگی و پیشروی به‌سوی جامعه‌ی جهانی بی‌طبقه کمونیستی در متن انقلاب جهانی پرولتری است. افغانستان يك کشور نیمه‌فئودالی تحت سلطه‌ی امپریالیسم است. سلطه‌ی امپریالیستی برین کشور گاهی حالت نیمه‌مستمراتی دارد و گاهی حالت مستمراتی. تضاد میان توده‌های خلق‌ها-به‌مثابه‌ی بخش تعیین‌کننده‌ی نیروهای مولده-و مناسبات مستمراتی-نیمه‌فئودالی یا نیمه‌فئودالی-نیمه‌مستمراتی، تضاد اساسی جامعه‌ی افغانستان را تشکیل می‌دهد. در حالت مستمراتی، مبارزه علیه قدرت یا قدرت‌های امپریالیستی مهاجم و اشغالگر و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی شان و در حالت نیمه‌مستمراتی مبارزه علیه ارتجاع داخلی حاکم وظیفه عمده‌ی انقلاب محسوب می‌گردد. در شرایط فعلی که کشور تحت اشغال قوت‌های مهاجم و متجاوز آمریکایی و متحدین‌شان قرار دارد؛ مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست‌نشانده‌ی آنان وظیفه عمده‌ی انقلاب محسوب می‌گردد.

طبقات فئودال و بورژواکمپرادور، مرتبط با هم و در پیوند با امپریالیسم جهانی، طبقات ارتجاعی حاکم و مدافعین اصلی مناسبات نیمه‌فئودالی-نیمه‌مستمراتی یا مستمراتی-نیمه‌فئودالی هستند. قطع سلطه‌ی امپریالیستی و سرنگونی این طبقات ارتجاعی، وظایف اصلی انقلاب محسوب می‌گردند. کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی، نیروهای محرکه‌ی بزرگ انقلاب هستند. طبقه‌ی کارگر نیروی رهبری‌کننده‌ی انقلاب و دهقانان نیروی عمده‌ی انقلاب را تشکیل می‌دهند. دهقانان فقیر و میانه‌حال، متحد استوار طبقه‌ی کارگر در انقلاب هستند و قشر بایینی و میانه‌حال خرده‌بورژوازی متحد نزدیک آن. دهقانان مرفه و قشر بالایی خرده‌بورژوازی متحدین متزلزل طبقه‌ی کارگر در انقلاب محسوب می‌گردند. بورژوازی متوسط یا بورژوازی ملی نیروی ضعیف، متزلزل و نوسانی است، ولی با آن‌هم بر مبنای تضادهایی که با امپریالیست‌ها، فئودال‌ها و بورژواکمپرادورها دارد، روی هم‌رفته در صف انقلاب قرار می‌گیرد.

تضاد میان شؤنیسم طبقات حاکمه‌ی ملیت‌پشتون و ملل تحت ستم و تضاد میان شؤنیسم مردسالار و زنان، دو تضاد اجتماعی مهم در افغانستان هستند. این تضادها مرزبندی‌های طبقاتی را عبور می‌کنند و صف‌بندی‌های ویژه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دهند. این تضادها در پیوند با تضادهای طبقاتی و ستم امپریالیستی قرار دارند، ولی از قانون‌مندی‌ها و محرکات خاص خود نیز برخوردارند. مبارزه‌ی ملیت‌های تحت ستم برای کسب رهایی ملی از شؤنیسم ملیت حاکم و مبارزه‌ی زنان برای نجات از شؤنیسم مردسالار و حصول آزادی و برابری، نیروهای محرکه‌ی مهم انقلاب محسوب می‌گردند. رهایی ملی ملیت‌های تحت ستم از شؤنیسم ملیت حاکم و نجات زنان از شؤنیسم مردسالار و حصول آزادی و برابری برای زنان فقط و فقط در پرتو انقلاب پرولتری ممکن و میسر می‌گردد.

ضرورت به سرانجام‌سازدن وظایف ملی و دموکراتیک انقلاب در افغانستان مستعمره-نیمه‌فئودال

یا نیمه‌فئودال - نیمه‌مستعمره، مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک نوین را قبل از برپایی و پیشبرد انقلاب سوسیالیستی به‌وجود می‌آورد و انقلاب را دو مرحله‌ای می‌سازد. این دو مرحله یعنی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی، اجزای به‌هم پیوسته‌ی يك انقلاب واحد است و توسط طبقه‌ی کارگر و ایدئولوژی کمونیستی (م.ل.م) از طریق حزب کمونیست (مائوئیست) رهبری می‌گردد.

برنامه‌ی انقلاب دموکراتیک نوین، برنامه‌ی حداقل انقلاب پرولتری است. این انقلاب سلطه‌ی امپریالیسم بر کشور را قطع می‌کند و مناسبات نیمه‌فئودالی را بر محور پیشبرد انقلاب ارضی و تطبیق شعار محوری «زمین از آن کشت‌کار» ریشه‌کن می‌سازد و بورژوازی کمپرادور را سلب مالکیت می‌نماید. انقلاب دموکراتیک نوین، استقلال و آزادی کشور و مردمان کشور از سلطه‌ی امپریالیسم و حقوق دموکراتیک پایه‌ای کارگران، دهقانان و توده‌های وسیع خلق‌ها را تأمین می‌نماید. این انقلاب، شوئیسم ملیت حاکم را سرنگون می‌سازد، حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدایی را به رسمیت می‌شناسد و در مسیر تأمین همه‌جانبه‌ی تساوی میان ملیت‌های مختلف کشور می‌رزد. این انقلاب شوئیسم مردسالار فئودالی و مرتبط با سلطه‌ی امپریالیستی را برمی‌اندازد و در راه تأمین برابری میان زنان و مردان در همه‌ی عرصه‌ها و تمامی سطوح گام برمی‌دارد.

از آن‌جایی که در شرایط فعلی کشور تحت اشغال نیروهای مهاجم و متجاوز امپریالیست‌های امریکایی و متحدین‌شان قرار دارد و آن‌ها رژیم دست‌نشانده‌ی‌شان را در کشور به‌وجود آورده‌اند. اولین وظیفه و مسئولیت عمده‌ی انقلاب، مبارزه علیه اشغالگران و دست‌نشانده‌گان‌شان است. سایر وظایف بزرگ و مهم انقلاب با وجودی که به موجودیت و بزرگی و اهمیت‌شان ادامه می‌دهند؛ اما در شرایط فعلی همگی تابع مبارزه علیه اشغالگران و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی‌شان می‌باشند. این مبارزه که عبارت است از مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی، شکل مشخص کنونی انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می‌گردد. طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده، هدف عمده‌ی فعلی انقلاب دموکراتیک نوین را تشکیل می‌دهد.

انقلاب دموکراتیک نوین در فرجام، دیکتاتوری دموکراتیک خلق را به‌مثابه‌ی شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا جایگزین سلطه‌ی امپریالیسم بر کشور و دیکتاتوری طبقات ارتجاعی سرنگون شده می‌سازد. دیکتاتوری دموکراتیک خلق، دیکتاتوری مشترک اقشار و طبقات انقلابی تحت رهبری طبقه‌ی کارگر است که محور آن را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل می‌دهد.

انقلاب دموکراتیک نوین دارای خصلت متضاد و گذرا است. این انقلاب گرچه عمدتاً يك انقلاب بورژوا - دموکراتیک است، اما دارای جوانب مهم سوسیالیستی نیز می‌باشد. این انقلاب تحت رهبری پرولتاریا قرار دارد، بورژوازی بزرگ را سرنگون می‌سازد، سرمایه‌داری بین‌المللی امپریالیستی را ضربه

می‌زند، بخشی از انقلاب جهانی پرولتری محسوب می‌گردد و از همان آغاز دارای جهت‌گیری‌های سوسیالیستی است. مجموعه‌ی این عوامل زمینه‌های پیشروی این انقلاب را به‌سوی انقلاب سوسیالیستی فراهم می‌نماید.

پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین، پس از طی دوره‌ی طولانی، پرفراز و نشیب و مملو از پیچ‌وخم جنگ خلق، من جمله در شکل کنونی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، سرآغاز انقلاب سوسیالیستی محسوب می‌گردد. دولت انقلابی تحت رهبری پرولتاریا اهرم‌های اصلی سیاست، اقتصاد و فرهنگ را به دست می‌گیرد و شکل دهی سیاست، اقتصاد و فرهنگ سوسیالیستی به‌صورت سرتاسری آغاز می‌گردد.

دولت دموکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا است. تأمین حاکمیت سرتاسری این دولت به معنی شکلی از تأمین حاکمیت سرتاسری پرولتاریا و سرآغاز انقلاب سوسیالیستی از لحاظ سیاسی است. توسعه و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا با مضمون و شکل هر دم‌نوبنی، به‌مفهوم پیشروی انقلاب سوسیالیستی از لحاظ سیاسی است.

بخش دولتی اقتصاد که بعد از پیروزی سرتاسری انقلاب قویاً توسعه می‌یابد و نقش رهبری‌کننده بر کل اقتصاد کشور بازی می‌کند، تحت رهبری دولت انقلابی به بخش سوسیالیستی اقتصاد مبدل می‌گردد. جنبش‌های وسیع توده‌ای برانگیخته شده، سازمانده‌ی و رهبری می‌گردند تا زحمتکشان، عمدتاً دهقانان، داوطلبانه سالی کلکتیو اقتصادی‌شان را که بخش دیگری از اقتصاد سوسیالیستی محسوب می‌گردد، ایجاد نمایند. تحکیم و توسعه‌ی هر دو بخش سوسیالیستی اقتصاد، در مسیر نابودی کل مالکیت بورژوازی و اقتصاد خصوصی دهقانی پیش می‌رود. در اقتصاد سوسیالیستی سود از مقام فرماندهی می‌افتد. نیروی کار و وسایل تولید بزرگ حیثیت کالایی خود را از دست می‌دهند و عملکرد قانون ارزش و حق بورژوازی به‌صورت روزافزون مورد کنترل و تحدید قرار می‌گیرند.

فرهنگ سوسیالیستی که از لحاظ ایدئولوژیک انقلاب سیالیستی را اندازگ می‌بیند، در پیوند با اقتصاد و سیاست سوسیالیستی بیشتر از پیش رشد می‌نماید. انقلاب سوسیالیستی دوره‌ی گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است. حل نهایی مسایلی از قبیل قانون ارزش، حق بورژوازی، تضاد میان کار فکری و کار جسمی، کارگر و دهقان، شهر و ده، زن و مرد و فرهنگ و باورها و عادات به ارث‌مانده از گذشته و مجموع مسایل مربوط به انقلاب جهانی، دارای خصلت طولانی‌مدت است. از این جهت دوره‌ی گذار سوسیالیستی، يك دوره‌ی تاریخی بس طولانی است. در سراسر این دوره‌ی تاریخی طولانی، طبقات و تضادهای طبقاتی وجود دارد. مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری جریان می‌یابد. خطر احیای سرمایه‌داری موجود است و خطر تخریب، تجاوز و براندازی از جانب قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی

خارجی، انقلاب را تهدید می‌نماید. این تضادها را تنها با انکاب بر پراتیک مبتنی بر «تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» یعنی از طریق برپایی و پیشبرد انقلابات فرهنگی متعدد می‌توان به‌صورت نهایی حل و فصل کرد.

هدف نهایی و دورنمای غایی حزب کمونیست افغانستان، محو طبقات و تحقق کمونیسم است. این هدف تنها از طریق اتحاد انترناسیونالیستی پرولتاریای تمامی کشورهای جهان و پیروزی جهانی انقلاب پرولتری، به کف خواهد آمد. کمونیسم فقط با سرنگونی و نابودی قطعی بورژوازی و کلیه طبقات استثمارگر دیگر و از میان رفتن نهایی تمامی تمایزات و استثمارگری‌های طبقاتی و سایر اشکال ستم در سطح جهان، می‌تواند متحقق گردد. «یا همه به کمونیسم خواهیم رسید یا هیچ کس»

۶- مهم‌ترین اهداف انقلاب دموکراتیک نوین:

۱- طرد و اخراج نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشاده؛

۲- سرنگونی حاکمیت ارتجاعی طبقات فئودال و بورژواکمپرادور؛

۳- برقراری حاکمیت سیاسی توده‌ها تحت رهبری پرولتاریا، یعنی برقراری دیکتاتوری دموکراتیک خلق، مبتنی بر سیستم شوراهای نمایندگان توده‌های وسیع خلق‌ها، به‌مثابه‌ی شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا؛

۴- تأمین حقوق و آزادی‌های سیاسی و مدنی افراد، مثل حق آزادی عقیده و بیان، مطبوعات، اجتماعات، مسافرت، کار، انتخاب شغل، تحصیل، تشکیل احزاب سیاسی، تشکیل اتحادیه‌های صنفی، مصونیت مسکن و مکاتبه و مخابره و... بر مبنای مبارزات قاطع و سازش‌ناپذیر علیه امپریالیسم، نیمه‌فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور و همچنان علیه شوئیسم جنسی و شوئیسم ملی، در شرایط کنونی عمدتاً علیه امپریالیست‌های اشغالگر و رژیم دست‌نشانده؛

۵- سرنگونی شوئیسم طبقات حاکمه‌ی ملیت‌پشتون، الغای وحدت اجباری و تحمیلی فعلی ملیت‌های مختلف کشور و تأمین وحدت انقلابی و داوطلبانه میان آن‌ها، بر اساس قبول حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت‌ها و مبارزات پیگیر و متحدانه علیه امپریالیسم و ارتجاع در شرایط کنونی عمدتاً علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده؛

۶- سرنگونی شوئیسم جنسی مردسالار فئودالی در جهت تأمین تساوی سیاسی، اقتصادی،

فرهنگی و اجتماعی میان زنان و مردان؛

۷- جدایی دین از دولت، لغو دین رسمی، تأمین آزادی اعتقاد به ادیان و مذاهب گوناگون و تأمین

آزادی عدم اعتقاد به دین و مذهب؛

۸- مبدل ساختن افغانستان از یک پایگاه امپریالیسم و ارتجاع به پایگاهی برای انقلاب جهانی و درین

راستا اتخاذ سیاست خارجی مستقلانه‌ی انقلابی مبتنی بر انترناسیونالیسم پرولتری؛

۹- پیشبرد انقلاب ارضی بر مبنای شعار «زمین از آن کشت‌کار» به‌منظور ریشه‌کن کردن مناسبات فرتوت نیمه‌فئودالی و ایجاد اقتصاد دهقانی آزاد؛

۱۰- مصادره‌ی تمام سرمایه‌های امپریالیستی و سرمایه‌های کمپرادور در کشور به‌منظور ایجاد سکتور عامه‌ی راستین (سکتور دولتی دموکراتیک نوین)؛

۱۱- تنظیم تجارت خارجی و ملی ساختن کامل آن و تنظیم تجارت داخلی و نظارت بر آن در جهت پیشرفت و ترقی سالم اقتصاد کشور بر مبنای سیاست‌های اقتصادی دموکراتیک نوین؛

۱۲- تطبیق اصل مالیه‌ی مترقی و مستقیم به صورت یکسان و منسجم؛

۱۳- ایجاد اقتصاد برنامه‌ریزی شده برای تأمین رشد و شکوفایی انقلابی اقتصاد ملی و رهایی از وابستگی به امپریالیسم؛

۱۴- ایجاد شوراهای کارگری برای اداره‌ی کارخانجات و معادن بزرگ و نظارت بر فعالیت‌های سرمایه‌داران متوسط و کوچک، تدوین قانون کار جدید به‌مشوره‌ی این شوراها، تعیین حداقل هشت ساعت کار روزانه و تعیین حداقل مزد ماهانه‌ی مناسب برای کارگران؛

۱۵- زدودن بینش‌های خرافی و فقر علمی و آراسته‌شدن توده‌های مردم به زیور علم و دانش؛

۱۶- از میان بردن امراض مهلك بی‌سودای و فقر فرهنگی؛

۱۷- زدودن ناآگاهی و جهل سیاسی و رشد و تقویت آگاهی سیاسی انقلابی توده‌های مردم؛

۱۸- ایجاد و پرورش فرهنگ ملی، توده‌ای، علمی و انقلابی دموکراتیک نوین؛

۱۹- مساعد ساختن زمینه‌های گوناگون عودت آبرومندانه‌ی آوارگان به کشور.

۷- استراتژی مبارزاتی حزب

استراتژی مبارزاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای طرد و اخراج قوای اشغالگر امپریالیستی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده، عبارت است از: جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی. جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، شکل مشخص کنونی جنگ خلق در کشور است.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، جنگ توده‌های مردم علیه امپریالیست‌های اشغالگر و خائنین ملی دست‌نشانده‌ی آنان است. نیروی عمده‌ی این جنگ را دهقانان تشکیل می‌دهند و طبقه‌ی کارگر از طریق حزب پیشاهنگ خود این جنگ را رهبری می‌نماید.

محور اصلی سوق‌الجیشی حرکت جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را جنگ در مناطق روستایی و محاصره‌ی شهرها از طریق دهات تشکیل می‌دهد. ولی در عین حال پیشبرد جنگ چریکی شهری علیه اشغالگران و خائنین ملی نیز جزء ضروری از این جنگ است که می‌تواند به نیروهای دشمن ضربه

وارد نماید، تعداد زیادی از آن‌ها را در شهرها می‌خکوب نماید، توده‌های شهرها و حومه‌های شهرها را در جنگ مقاومت فعال نگه دارد، زمینه‌ی را برای تصرف شهرها از درون مساعد سازد و به این صورت به نحو مؤثری جنگ در مناطق روستایی را مدد رساند.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی يك جنگ طولانی و درازمدت است و از زمان برپایی تا موفقیت سرتاسری سالیان متمادی دوام می‌نماید. در جریان این پروسه‌ی طولانی جنگ است که نیروهای ضعیف و ناتوان مقاومت ملی مردمی و انقلابی پیوسته رشد می‌نمایند و به نیروهای قوی و گسترده تبدیل می‌شوند. این جنگ طولانی از سه مرحله‌ی دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض متقابل استراتژیک عبور نمی‌نماید.

در مرحله‌ی اول جنگ که نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی ضعیفند، مجبورند که مرحله‌ی دفاع استراتژیک را از سر بگذرانند. این مرحله سخت‌ترین مرحله‌ی جنگ است و قویاً احتمال دارد که طولانی‌ترین مرحله آن نیز باشد. در مرحله‌ی دوم جنگ که نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی به‌صورت نسبی رشد کرده و نیروهای دشمن ضربات سختی را متحمل گردیده است، نوعی تعادل میان قوت‌های هر دو طرف جنگ به‌وجود می‌آید که معمولاً زیاد طولانی نخواهد بود و هر دو طرف جنگ سعی خواهند کرد که هرچه زودتر این حالت را به نفع خود برهم زنند.

در مرحله‌ی سوم جنگ نیروهای مقاومت ملی مردمی و انقلابی در حالت تعرض متقابل استراتژیک قرار می‌گیرند و نیروهای دشمن در حال دفاع استراتژیک و عقب‌نشینی. این مرحله ممکن است مرحله‌ی چندان طولانی نباشد و یا کم‌ویش طول بکشد.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی متکی بر مناطق پایگاهی انقلابی روستایی است. این مناطق پایگاهی انقلابی حیثیت عقب‌گاه‌های استراتژیک جنگ را دارا می‌باشند و از اهمیت اساسی و تعیین کننده‌ای برخوردارند. با تکیه برین عقب‌گاه‌های استراتژیک است که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌تواند در مناطق مورد تنازع (مناطق پارتیزانی) و مناطق تحت کنترل مؤثر دشمن به راه افتاده و گسترش یابد. این مناطق پایگاهی انقلابی می‌توانند حالت مخفی، نیمه‌علنی و یا علنی داشته باشند، ولی مبارزه برای ایجاد و استحکام آن‌ها ضرورت اجتناب‌ناپذیر دارد. زیرا که بدون آن‌ها جنگ از لحاظ کسب پیروزی سرتاسری و کسب قدرت سیاسی فاقد دورنمای سیاسی روشن می‌گردد. حزب کمونیست (مائوئیست)، توده‌های تحت رهبری اش و نیروهای سیاسی متحدش، در مناطق پایگاهی انقلابی نمونه‌هایی از آن مناسبات اجتماعی و قدرت سیاسی‌ای را که می‌خواهند جانشین سلطه و حاکمیت اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی بسازند، به‌وجود می‌آورند. این امر به یقین آگاهی ملی و انقلابی توده‌ها را ارتقا و گسترش می‌دهد و شرایط مساعد برای افزایش دامنه‌ی مقاومت ملی فراهم می‌سازد.

حزب کمونیست افغانستان برای پیشبرد موفقیت‌آمیز جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، توده‌های وسیع خلق‌های ملیت‌های مختلف کشور، اعم از زنان و مردان را در مسیر جنگ بسیج و متحد می‌نماید و با تربیت و سازماندهی بهترین جنگندگان از میان آنان، ارتش خلق را به وجود می‌آورد. ارتش خلق دومین سلاح مورد نیاز انقلاب بعد از حزب کمونیست (مائوئیست) است و مهمترین تشکیلات توده‌ای محسوب می‌گردد. تشکیل ارتش خلق و تقویت روزافزون آن خود يك پروسه‌ی طولانی است. ضرورت گسترش توده‌ای هرچه بیشتر جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ایجاب می‌نماید که در پهلوی ارتش خلق، دسته‌های چریک توده‌ای و گروه‌های مسلح دفاع از خود توده‌ای نیز سازماندهی گردیده و دوش‌به‌دوش رزمندگان ارتش خلق در جنگ سهم بگیرند.

جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگی است نقشه‌مندان و آگاهانه که برای برپایی و پیشبرد آن باید فعالیت‌های مبارزاتی تدارکی لازم و معینی را سازماندهی کرده و به پیش برد. اولین وظیفه‌ی تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، تدارک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب کمونیست (مائوئیست) برای آماده‌شدن در برپایی و پیشبرد این جنگ است. دومین وظیفه‌ی تدارکی برای برپایی و پیشبرد جنگ، تدارک توده‌ای است؛ یعنی پیشبرد کار توده‌ای و سازماندهی توده‌ها در آن حداقل حدودی که بتوان با تکیه بر آن‌ها جنگ را آغاز کرده و به پیش برد. وظیفه‌ی مهم دیگر در تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ، شناسایی مناطق مساعد و متمرکز ساختن فعالیت‌های حزبی و توده‌ای در آن مناطق است. یکی از فعالیت‌های تدارکی ضروری دیگر برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، تدارک لجیستیکی یعنی فراهم آوری حداقل وسایل و تجهیزات و امکانات نظامی و غیر نظامی ضروری برای شروع جنگ است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان برای پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیشبرد مبارزات انقلابی در مجموع، جبهه‌ی متحد تحت رهبری خود را به‌مثابه‌ی سومین سلاح مورد نیاز انقلاب ایجاد می‌نماید. پایه‌ی اصلی جبهه‌ی متحد، به‌صورت استراتژیک، اتحاد کارگران و دهقانان است که از طریق بسیج و سازماندهی توده‌های دهقانی توسط حزب کمونیست (مائوئیست) در مناطق پایگاهی انقلابی روستایی به‌وجود می‌آید.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با در نظر داشت ضرورت‌های مبارزاتی، به ائتلاف‌های طبقاتی گوناگون مبادرت می‌ورزد، اما در هر حالتی بای‌گیری و استواری برای حفظ استقلال ایدئولوژیک - سیاسی تشکیلاتی و نظامی خود و تقویت مواضع انقلابی و تأمین منافع پرولتاریا، مبارزه می‌نماید. فقط به این صورت، مبادرت به ائتلاف‌های طبقاتی گوناگون می‌تواند در خدمت استراتژی مبارزاتی حزب قرار بگیرد.

مشی توده‌ای یکی از جوانب مهم استراتژی مبارزاتی حزب است. توده‌ها سازندگان تاریخند. پیروزی مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پیروزی انقلاب در کل، بدون بسیج، سازماندهی و رهبری آنان ممکن نیست. این مسئولیتی است که بر عهده حزب انقلابی پرولتاریا قرار دارد. انجام این مسئولیت بدون پیوند با توده‌ها و اجرای وظایف توده‌ای مبارزاتی، ممکن و میسر نمی‌گردد.

بردن آگاهی انقلابی در میان توده‌ها یکی از وظایف توده‌ای مهم حزب است؛ زیرا، که آگاهی انقلابی پرولتری خودبه‌خود در میان توده‌ها به وجود نمی‌آید. اجرای این وظیفه شکل مهمی از پیوند حزب با توده‌ها است.

آموختن از توده‌ها و وظیفه‌ی توده‌ای مهم دیگر حزب است. این آموزش با تکیه بر علم انقلاب پرولتری صورت می‌گیرد. حزب نظرات پراکنده‌ی توده‌ها را گرد می‌آورد، با استفاده از علم انقلاب پرولتری آن‌ها را تجزیه و تحلیل کرده و فشرده می‌سازد و به میان توده‌ها می‌برد تا توده‌ها این ایده‌های فشرده شده از لحاظ علمی را از خود دانسته و خوب جذب نمایند. پذیرش نظرات توده‌ها بر حزب، یکی از موارد مهم آموختن حزب از توده‌ها محسوب می‌گردد. حزب مکلف است به نظرات توده‌ها در مورد خود به دقت گوش داده و این گفته‌ها را مطابق معیارهای مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی تجزیه و تحلیل نماید و نتیجه‌گیری‌های علمی آن را به کار ببندد. اجرای این وظیفه، شکل مهم دیگری از پیوند حزب با توده‌ها است.

بسیج و سازماندهی توده‌ها و رهبری مبارزات آن‌ها، وظیفه توده‌ای مهم دیگر حزب محسوب می‌گردد. حزب با بسیج توده‌ها و سازماندهی و رهبری مبارزات و مقاومت‌های آنان، این مبارزات و مقاومت‌ها را منظم و آگاهانه می‌سازد و به سوی فتح و پیروزی سوق می‌دهد. بدون رهبری حزب انقلابی مجهز به علم انقلاب پرولتری و قادر به درک فراز و نشیب‌های مسیر مقاومت‌ها و مبارزات انقلابی و عبور از آن‌ها، توده‌ها شکست می‌خورند. اجرای این وظیفه نیز یکی از اشکال مهم پیوند حزب با توده‌ها است.

وظایف و پیوندهای توده‌ای حزب، مرتبط و همبسته با هم هستند و متقابلاً بالای همدیگر تأثیر می‌گذارند. بدون اجرا و ایجاد آن‌ها، یا حزب به فرقه‌ای فرورفته در خود مبدل می‌گردد و یا به دنباله‌روی از توده‌ها می‌پردازد. فقط با اجرا و ایجاد این وظایف و پیوندها، ساختمان، تحکیم و گسترش حزب در میان توده‌ها موفقانه و به‌طور مستمر پیش می‌رود.

مشی توده‌ای به‌مفهوم بر خورد یکسان با تمامی بخش‌های توده‌ها نیست. توده‌ها به‌طور کلی از سه قسمت تشکیل می‌شوند: بخش پیشرو، بخش میانه و بخش عقب‌مانده. حزب، بخش پیشرو را تحت رهبری خود متحد می‌سازد، با تکیه بر این بخش، سطح آگاهی بخش میانه را بالا می‌برد و به‌سوی خود

جلب می‌نماید و سعی می‌کند که بخش عقب‌مانده را به دنبال خود بکشاند و یا لااقل خنثی سازد. رهبران باید با مهارت عناصر قلیل فعال را به گرد رهبری متحد گردانند و با تکیه بر آن‌ها سطح آگاهی سیاسی عناصر میانه‌رو را بالا برند و عناصر عقب‌مانده را به‌سوی خود جلب نمایند.

فصل دوم

آیین‌نامه‌ی تشکیلاتی

۱- اصول تشکیلاتی

ماده‌ی اول: سانترالیسم دموکراتیک

اصل اساسی تشکیلاتی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان سانترالیسم دموکراتیک است که در آن سانترالیسم عمده است. این اصل شامل موازین ذیل می‌باشد:

الف: تمام فعالیت‌های حزب کمونیست افغانستان در کلیه‌ی سطوح، طبق الزامات مورد نیاز برای تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی که شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان است، تحت رهبری متمرکز حزبی صورت می‌گیرد.

ب: هیئت‌های رهبری حزب در کلیه‌ی سطوح از طرق دموکراتیک و برای دوره‌های معین انتخاب می‌شوند.

ج: کل حزب باید اصول انضباطی واحدی را رعایت نمایند که عبارتند از: تبعیت فرد از تشکیلات، تبعیت اقلیت از اکثریت، تبعیت سطوح پایین‌تر از سطوح بالاتر و تبعیت کل حزب از کمیته مرکزی.

د: رهبری جمعی و مسئولیت فردی در تمامی سطوح هیئت‌های رهبری و بدنه‌ی تشکیلاتی حزب.

ه: هیئت‌های رهبری حزب در تمامی سطوح باید گزارشات کارشان را به کنگره‌ها یا جلسات عمومی اعضا ارائه نمایند.

و: هیئت‌های رهبری حزب در تمامی سطوح باید به نظرات اعضای حزب و داوطلبان عضویت گوش دهند و نظرات آن‌ها را قبول نمایند.

ماده‌ی دوم: انتقاد و انتقاد از خود:

اجرای جدی و پیگیر اصل انتقاد و انتقاد از خود در کل بدنه‌ی تشکیلاتی و در تمامی سطوح رهبری حزب جهت شناسایی کمبودها و اشتباهات اعضا و سازمان‌های حزب و رفع آن‌ها يك امر حیاتی است. اصل انتقاد و انتقاد از خود مبین انتقاد از خود و انتقاد از دیگران است. غرض تطبیق این اصل، حزب مقررات ذیل را در مناسبات تشکیلاتی خود پذیرفته است:

الف: اعضای حزب و داوطلبان عضویت می‌توانند داوطلبان عضویت، اعضا، واحدهای تشکیلاتی

و هیئت‌های رهبری حزب در تمامی سطوح را مورد انتقاد قرار دهند و پیشنهاداتشان را در مورد آن‌ها ارائه نمایند.

ب: جلوگیری از طرح انتقاد به هیچ‌وجه مجاز نمی‌باشد.

ج: برخورد انتقام‌جویانه در مقابل انتقاد به هیچ‌صورتی جایز شمرده نمی‌شود.

د: انتقاد باید از مجاری تشکیلاتی و در وقت لازم‌ه مطرح گردد و در جلسات تشکیلاتی مورد رسیدگی قرار بگیرد.

ه: انتقاد باید به‌خاطر تصحیح مطرح شود و نباید به‌مثابه‌ی حربه‌ای جهت لکه‌دار کردن طرف انتقادشونده، مورد استفاده قرار بگیرد.

و: انتقاداتی که مورد رسیدگی قرار گرفته باشند، لازم نیست مجدداً مطرح گردند.

ز: داوطلبان عضویت، اعضا، واحدهای تشکیلاتی و هیئت‌های رهبری در کلیه‌ی سطوح، باید کمبودها و اشتباهاتشان را پیوسته نشانی نموده و مورد انتقاد قرار بدهند و در جهت رفع آن‌ها بکوشند.

ح: داوطلبان عضویت، اعضا، واحدهای تشکیلاتی و هیئت‌های رهبری در تمامی سطوح باید انتقادات درست بر خود را با شجاعت بپذیرند و در جهت رفع آن‌ها تلاش نمایند.

ماده‌ی سوم: مجاز نبودن فراکسیون‌سیم:

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ممثل وحدت اراده و وحدت عمل پرولتاریا در افغانستان است؛ لذا، تعدد مراکز و فراکسیون‌سیم در آن به هیچ‌صورتی مجاز نمی‌باشد.

ماده‌ی چهارم: مبارزه‌ی دو خط در درون حزب

داوطلبان عضویت، اعضا، واحدهای تشکیلاتی و هیئت‌های رهبری حزبی در کلیه‌ی سطوح حق و وظیفه دارند که فعالانه به مبارزه دو خط دست بزنند. غرض اجرای این سیاست، حزب وظایف و حقوق ذیل را برای هیئت‌های رهبری در کلیه‌ی سطوح، واحدهای تشکیلاتی، اعضا و داوطلبان عضویت در نظر گرفته است:

الف: داوطلبان عضویت، اعضا، واحدهای تشکیلاتی و هیئت‌های رهبری حزبی در کلیه‌ی سطوح، وظیفه دارند علیه نظرات، مشی‌ها و پلان‌های ضد پرولتاری‌ای که در درون حزب تبارز نمایند، مبارزات فعال ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی را پیش ببرند.

ب: اقلیت در هر سازمان حزبی حق دارد نظراتش را به نهاد حزبی عالی‌تر به‌صورت شفاهی یا کتبی انتقال دهد. نهاد حزبی عالی‌تر باید سند را مطالعه نموده به‌جواب آن بپردازد و در صورت لزوم می‌تواند آن را مع تقریظ‌نامه‌ی خود میان اعضای واحد مربوطه توزیع نماید و یا غرض نشر به نشریه درونی مرکزی بسپارد.

ج: اگر حلقه‌ی حزبی با کمیته‌ی محلی، کمیته‌ی محلی با کمیته‌ی منطقوی یا کمیته‌ی منطقوی با کمیته‌ی مرکزی در مورد راه حل مشکلات موجود و چشم‌انداز عمومی آن‌ها اختلاف پیدا نماید، می‌تواند با برگزاری جلسات بحث کاملی را با هیئت رهبری بالاتر برای حل اختلافات تقاضا نماید. در صورتی که مسایل مورد اختلاف حل و فصل نگردد، نهاد حزبی مربوطه حق دارد، نظراتش را به هیئت رهبری بالاتر بعدی حزب انتقال دهد.

۲- ساختمان تشکیلات

کنگره

ماده‌ی پنجم: کنگره‌ی سراسری حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان عالی‌ترین مرجع تشکیلاتی حزب است که در هر پنج سال یک‌بار به دعوت کمیته‌ی مرکزی برگزار می‌گردد.

کنگره‌ی سراسری می‌تواند در اثر پیشنهاد دو ثلث مجموع اعضای حزب و یا تصمیم دو ثلث اعضای کمیته‌ی مرکزی دیرتر از موقع معینه برگزار گردد.

ماده‌ی ششم: صلاحیت‌ها و وظایف کنگره‌ی سراسری حزب ذیل اند:

الف: گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی را استماع نموده و آن را مورد بررسی قرار می‌دهد؛

ب: اساسنامه‌ی حزب و برنامه‌ی حزب و ضمایم آن را تصویب و یا اصلاح می‌نماید؛

ج: رهنمودهای اساسی مربوط به خط‌مشی سیاسی حزب را معین می‌نماید؛

د: اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی را انتخاب می‌نماید.

ماده‌ی هفتم: شرکت کنندگان در کنگره‌ی سراسری حزب عبارتند از:

الف: اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی؛

ب: نمایندگان منتخب واحدهای تشکیلاتی؛

ج: در صورت لزوم عضو یا اعضای از حزب با رأی مشورتی؛

د: نماینده‌ی کمیته‌ی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا نماینده‌ی کمیته‌ی رهبری انترناسیونال کمونیستی و در صورت لزوم نماینده‌ی نمایندگان از احزاب و س‌ای عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا عضو انترناسیونال کمونیستی. چگونگی شرکت این نمایندگان در کنگره نظر به شرایط مشخص و وقت معین می‌گردد.

ماده‌ی هشتم: ضوابط انتخاب و نسبت نمایندگان برای کنگره سراسری حزب قبل از هر کنگره توسط کمیته‌ی مرکزی تعیین و به مراجع مربوطه ابلاغ می‌گردد. همچنان کمیته‌ی مرکزی کمیسیون ویژه‌ی کنگره را به‌وجود می‌آورد.

ماده‌ی نهم: کنگره‌ی سراسری در صورتی می‌تواند دائر گردد که اکثریت شرکت کنندگان دارای

رأی در جلسه‌ی کنگره حضور داشته باشند.

ماده‌ی دهم: کنگره‌ی فوق‌العاده در اثر تقاضای دو ثلث مجموع اعضای حزب و یا تصمیم دو ثلث اعضای کمیته‌ی مرکزی می‌تواند دائر گردد.

کمیته‌ی مرکزی

ماده‌ی یازدهم: کمیته‌ی مرکزی در فاصله بین دو کنگره‌ی سراسری عالی‌ترین مرجع تشکیلاتی حزب است، مسئولیت رهبری فعالیت‌های حزب را در همه‌ی عرصه‌ها بر عهده دارد و در مقابل کنگره‌ی سراسری حزب مسئول می‌باشد.

ماده‌ی دوازدهم: مهمترین صلاحیت‌ها و وظایف کمیته‌ی مرکزی:

الف: مسئول اجرا و پیشبرد مصوبات کنگره است؛

ب: سای مختلف حزبی را رهبری، تنظیم و هماهنگ می‌نماید و همچنان سای جدید حزبی به وجود می‌آورد؛

ج: حزب را در رابطه با احزاب و نیروهای سیاسی دیگر افغانستان نمایندگی می‌کند؛

د: مسئولیت انتشار ارگان مرکزی، نشریه‌ی درونی مرکزی و سایر نشریات مرکزی حزب را برعهده دارد؛

ه: فعالیت‌های نظامی و فعالیت‌های تدارکی نظامی حزب را رهبری می‌کند؛

و: مسایل مالی حزب را تنظیم، رهبری و کنترل می‌نماید؛

ز: برای هدایت و رهبری مستمر حزب نهاد‌های لازم من جمله کمیته‌ی نظامی حزب را به وجود می‌آورد و اعضای آن را تعیین می‌کند؛

ح: مسئولیت حفظ وحدت حزب را برعهده دارد. در صورتی که فعالیت‌های هیئت رهبری محلی و یا منطقوی معین حزبی شکل فراکسیونی اختیار نماید و مبارزات ایدئولوژیک-سیاسی علیه آن نتیجه مثبت ندهد، کمیته‌ی مرکزی می‌تواند هیئت رهبری مذکور را منحل نموده و تشکیلات محلی یا منطقوی را بازسازی نماید؛

ط: می‌تواند عضویت دسته‌جمعی محافل و گروه‌ها را در حزب بپذیرد و آن‌ها را در تشکیلات حزب ادغام نماید؛

ی: مسئولیت پیشبرد روابط حزب با کمیته‌ی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یا کمیته‌ی رهبری انترناسیونال کمونیستی و احزاب و سای عضو «جا» یا عضو انترناسیونال را برعهده دارد و چگونگی شرکت حزب در کارزارهای بین‌المللی و سایر فعالیت‌های مبارزاتی بین‌المللی حزب را تنظیم و رهبری می‌نماید؛

ک: گزارش کار خود را به کنگره‌ی سراسری حزب ارائه می‌نماید و اقدامات مربوط به تشکیل کنگره را تنظیم و رهبری می‌کند؛

ل: مسئولیت دامن زدن به مبارزات دو خطی و رهبری این مبارزات را برعهده دارد؛

م: در صورت ضرورت می‌تواند عضو یا اعضای علی‌البدل جدیدی برای کمیته‌ی مرکزی تعیین نماید. در صورت ضرورت جدی و اضطراری می‌تواند عضو یا اعضای جدیدی برای کمیته‌ی مرکزی از میان کادرهای حزب تعیین نماید.

ماده‌ی سیزدهم: اولین پلینوم کمیته‌ی مرکزی بعد از کنگره، اعضای دفتر سیاسی و همچنان صدر هم کمیته مرکزی و معاون یا معاونین صدر کمیته مرکزی را از میان اعضای دفتر سیاسی انتخاب می‌نماید. سایر پلینوم‌های کمیته‌ی مرکزی سالی یک‌بار توسط دفتر سیاسی کمیته‌ی مرکزی دعوت می‌شود.

ماده‌ی چهاردهم: پولینوم‌های فوق‌العاده کمیته‌ی مرکزی می‌توانند بنا به دعوت دفتر سیاسی دایر گردند.

ماده‌ی پانزدهم: در فاصله‌ی بین دو پلینوم کمیته‌ی مرکزی، دفتر سیاسی کمیته‌ی مرکزی حزب به عنوان هسته‌ی رهبری کننده‌ی دایماً فعال حزبی، وظایف کمیته‌ی مرکزی-به استثنای تعیین اعضا یا اعضای علی‌البدل جدیدی برای کمیته‌ی مرکزی از میان کادرهای حزب-را برعهده داشته و قدرت آن را اعمال می‌نمایند.

اقدامات و اجراءات دفتر سیاسی کمیته‌ی مرکزی باید تأیید پلینوم بعدی کمیته‌ی مرکزی را حاصل نمایند...

واحدهای تشکیلاتی منطقوی:

ماده شانزدهم: واحدهای تشکیلاتی منطقوی حزب، نظر به ضرورت‌های مبارزاتی و ایجابات کار تشکیلاتی حزبی، در مناطق مختلف تشکیل می‌گردند. هر واحد تشکیلاتی منطقوی تعدادی از واحدهای تشکیلاتی پایه‌ای حزبی را در برمی‌گیرد.

ماده‌ی هفدهم: جلسه‌ی عمومی منطقوی بعد از کنگره‌ی سراسری فراخوانده می‌شود تا منطبق با فیصله‌ها و رهنمودهای کنگره:

الف: رهنمودهای مهم جهت رهبری فعالیت‌های حزب در منطقه و محلات مربوطه را تعیین و تصویب نماید؛

ب: کمیته‌ی منطقوی را انتخاب کند. این کمیته در میان دو جلسه عمومی منطقوی، فعالیت‌های حزب در منطقه را تحت رهبری کمیته‌ی مرکزی، هدایت می‌نماید. منشی کمیته‌ی منطقوی توسط

کمیته منطوقی تعیین می‌گردد؛

ج: فیصله‌ها و رهنمودهای جلسه‌ی عمومی منطوقی بعد از تأیید کمیته‌ی مرکزی رسمیت می‌یابد.

واحدهای تشکیلاتی پایه‌ای:

ماده‌ی هجدهم: واحدهای تشکیلاتی پایه‌ای حزب، نظر به ضرورت‌های مبارزاتی و ایجابات

کار تشکیلاتی حزب، در محلات مختلف تشکیل می‌گردند. هر واحد تشکیلاتی پایه‌ای، تعدادی از هسته‌های حزبی را در برمی‌گیرد.

ماده‌ی نوزدهم: جلسه‌ی عمومی واحدهای پایه‌ای، بعد از کنگره‌ی سراسری و جلسه‌ی عمومی منطوقی مربوطه فراخوانده می‌شود تا منطبق با فیصله‌ها و رهنمودهای کنگره و جلسه‌ی عمومی منطوقی:

الف: رهنمودهای مهم جهت رهبری فعالیت‌های حزبی واحدهای پایه‌ای را تعیین و تصویب نماید؛

ب: کمیته‌ی واحد پایه‌ای را انتخاب نماید. کمیته‌ی واحد پایه‌ای در فاصله‌ی میان دو جلسه‌ی عمومی

واحد پایه‌ای، تحت رهبری کمیته‌ی منطوقی و کمیته‌ی مرکزی رهبری فعالیت‌های حزبی واحد پایه‌ای را برعهده دارد. منشی کمیته‌ی واحد پایه‌ای توسط کمیته‌ی مربوطه انتخاب می‌شود؛

ج: فیصله‌ها و رهنمودهای جلسه‌ی عمومی واحد پایه‌ای بعد از تصویب توسط کمیته‌ی منطوقی رسمیت می‌یابد.

ماده‌ی بیستم: هسته‌ی حزبی کوچکترین، واحد تشکیلاتی حزب محسوب می‌گردد که حداقل سه عضو حزب را در بر می‌گیرد و در دهات، کارخانجات، معادن، بنگاه‌ها، دفاتر، مؤسسات آموزشی و پرورشی، مغازه‌ها و سایر جاهای مختلف داخل کشور و در میان پناهندگان خارج از کشور به شمول کمپ‌های پناهندگان، تشکیل می‌گردد.

ماده‌ی بیست و یکم: داوطلبان عضویت و هواداران حزب در نقاط مربوطه باید تحت نظر هسته‌ی حزبی فعالیت نمایند. هر هسته‌ی حزبی باید منشی خود را تعیین نماید. منشی هسته، نماینده‌ی هسته در جلسه‌ی عمومی واحد پایه‌ای می‌باشد.

۳- ارگان مرکزی حزب، نشریه‌ی درونی مرکزی و سایر نشریه‌ها

ماده‌ی بیست و دوم: جریده‌ی «شعله‌ی جاوید» ارگان مرکزی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق قرار دارد.)

- کمیته‌ی مرکزی نشریه‌ی درونی «کمونیست» را غرض پیشبرد مباحثات ایدئولوژیک - سیاسی در درون حزب، پیشبرد مبارزه‌ی دو خط و تقویت و تکامل ایدئولوژیک - سیاسی اعضای حزب، منتشر می‌نماید.

- کمیته‌ی مرکزی در صورت ضرورت می‌تواند انتشار نشریه یا نشریه‌های دیگر و همچنان جزوات

و رسالات را روی دست بگیرد.

- تمامی نشریه‌ها باید جهت تبلیغ و ترویج و پیشبرد خط ایدئولوژیک - سیاسی حزب و مشخصاً خط اساسنامه و برنامه‌ی حزب کار نمایند.

- ارگان مرکزی، نشریه‌ی درونی مرکزی و نشریه‌های دیگر، مخفی می‌باشند.

۴- درفش

ماده‌ی بیست و سوم: درفش حزب کمونیست افغانستان، درفش سرخی است با طول و عرض به تناسب دو در سه که ستاره‌ی طلایی‌ای در قسمت یک چهارم سمت چپ طرف بالای آن قرار دارد.

۵- عضویت

اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باید زندگی‌شان را وقف مبارزه برای نیل به کمونیسم نموده و ثابت قدم باشند، از قربانی نهراسند و با هر مشکلی در راه کسب پیروزی فایق آیند.

ماده‌ی بیست و چهارم: هر کارگر، دهقان بی‌زمین، دهقان فقیر یا هر عنصر انقلابی دیگر که اساسنامه‌ی حزب را بپذیرد، به یکی از سای حزب بپیوندد و در آن فعالانه کار نماید، تصمیمات حزبی را اجرا نماید، انضباط حزبی را رعایت کند، در جلسات حزبی منظم شرکت نماید و به صورت منظم حق عضویت بپردازد، می‌تواند به عضویت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان درآید.

- حزب به عضوگیری از میان زنان و مردان طبقات زحمتکش تأکید ویژه می‌گذارد.

ماده‌ی بیست و پنجم: داوطلبان عضویت در حزب باید شخصاً مراحل پذیرش عضویت را طی نمایند. داوطلب عضویت باید توسط دو عضو حزب معرفی شود. سازمان حزبی مربوطه می‌تواند درخواست را در صورت تصویب آن توسط کمیته‌ی منطوقی بپذیرد و فرد درخواست‌دهنده را به صورت داوطلب عضویت در حزب قبول کند و او را برای فعالیت به یکی از حلقه‌های حزبی راهنمایی و معرفی نماید.

ماده‌ی بیست و ششم: دوره‌ی داوطلبی عضویت عموماً مدت شش ماه می‌باشد. برای افرادی که دارای منشأ طبقاتی غیر از طبقات کارگر، دهقان بی‌زمین و دهقان فقیر می‌باشند، این دوره باید تا حدی که توسط کمیته‌ی منطوقی تعیین می‌گردد، تمدید یابد. در این دوره داوطلب عضویت باید جهت اجرای مسئولیت‌های ویژه گماشته شود و مورد آزمایشات متعدد - در صورت لزوم و امکان آزمایشات نظامی - قرار بگیرد. موقعی که این دوره با موفقیت به پایان رسید، داوطلب عضویت می‌تواند توسط واحد پایه‌ای حزبی مربوطه با موافقه‌ی کمیته‌ی منطوقی به عضویت کامل حزب درآید. داوطلبان عضویت حقوق و وظایفی مانند اعضای اصلی حزب دارند، اما حق رأی‌دهی و انتخاب شدن و انتخاب کردن در هیئت‌های رهبری را نداشته و از حق ضمانت برای معرفی داوطلبان عضویت بهره‌مند نمی‌باشند.

- افراد متعلق به طبقات استثمارگر (فئودال‌ها و بورژواها) فقط در صورتی می‌توانند داوطلب عضویت

به حزب شوند که از موقعیت طبقاتی‌شان گسست کامل نمایند و تمام داری‌شان را به حزب بسپارند. تنها پس از مشاهدات دقیق پیشرفت آن‌ها در کارها و فعالیت‌های مبارزاتی و موافقت کمیته‌ی مرکزی، این‌گونه افراد می‌توانند به عضویت کامل حزب ارتقا نمایند.

ماده‌ی بیست‌وهفتم: اعضای حزب شامل تمام‌وقت و نیمه‌وقت می‌باشند. تمامی اعضای نیمه‌وقت حزب باید حق‌عضویتی را که توسط کمیته‌ی حزبی مربوطه تعیین می‌گردد بپردازند.

ماده‌ی بیست‌وهشتم: هر عضو حزب باید آماده باشد که در صورت دعوت حزب از وی به‌صورت انقلابی حرف‌وی درآید.

ماده‌ی بیست‌ونهم: اعضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان باید:

الف: با جدیت مطالعه نمایند. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را به‌کار بندند و از آن دفاع نمایند، آگاهی کمونیستی خود را مداوماً ارتقا بخشند و در مقابل فراز و نشیب راه انقلاب استوار و مقاوم باشند.

ب: علیه اشکال مختلف رویزونیسم، دکماتیسم، امپریالیسم، اپورتونیسم، شوئیسم و تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی مبارزه نمایند.

ج: جرئت‌مندانه و باثبات قدم [برای] زحمتکشان کشور و جهان خدمت نمایند، باخستگی‌ناپذیری غرض‌متشکل ساختن آن‌ها به دور مرام انقلاب کار نمایند و همیشه در پیشاپیش مبارزات مردم قرار داشته‌باشند.

د: نظرات‌شان را با صراحت مطرح نمایند و شیوه‌ی انتقاد از خود و انتقاد از دیگران را به‌خاطر رشد و استحکام کیفیت خودشان، رفقای‌شان و مجموع حزب دلیرانه به‌کار بندند.

ه: کیفیت تئوریک و عملی خلاق خط حزب را از طریق افزایش پیوسته سطح آگاهی و ابتکارات سیاسی‌شان انکشاف دهند و آگاهانه علیه سبک کار مکانیکی و فاقد شور و شوق که اعضای حزب را خودبه‌خود فاسد می‌سازد، مبارزه نمایند.

و: منافع شخصی‌شان را تابع مقتضیات امر انقلاب سازند.

ز: اسرار حزب را تحت هرگونه شرایطی حفظ نمایند.

ح: در حفظ اسناد و اموال حزب پیوسته تلاش کنند.

ط: قادر باشند با اکثریت رفقای‌شان حتی موقعی که آنان به غلط مواضع مخالف‌شان را داشته‌باشند متحد شوند، ولی خالصانه و صادقانه درصدد اصلاح اشتباهات آنان باشند. لیکن لازم است هشجاری خاص علیه کر ریبست‌ها، دسیسه‌بازان و دورویان داشته‌باشند، تا از نفوذ همچو عناصر نابکار در داخل حزب و غصب رهبری در سطوح مختلف توسط آن‌ها جلوگیری به عمل آورند.

ی: آماده‌باشند که در صورت دستور حزب در مبارزات مسلحانه و فعالیت‌های نظامی‌ای که از طرف

حزب روی دست گرفته شود، شرکت نمایند. آن‌ها باید از هر جهت در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نمونه‌باشند و در خطوط مقدم مقاومت قرار داشته‌باشند.

ک: دفاع از حیثیت رهبری حزب در مقابله با دشمنان را جدأ در نظر داشته‌باشند و حرمت درفش حزب را پاسداری کنند.

ل: گزارش فعالیت‌های‌شان را به‌صورت منظم از مجراهای تشکیلاتی به حزب ارائه نمایند.

ماده‌ی سی‌ام: تمام اعضای حزب و متقاضیان عضویت از حقوق ذیل برخوردارند:

الف: شرکت در مذاکرات مربوط به تمامی موضوعاتی که در حزب مطرح می‌شود، تصریح نقطه نظرات و ارائه‌ی پیشنهادات، انتقادات و طرحات در مورد هر موضوعی در جلسه واحد حزبی مربوطه.

ب: شرکت در هر مذاکره‌ای که در آن راجع به چگونگی رفتار و حرکات‌شان فیصله‌ای صادر می‌نماید، به استثنای حالتی که دلایل معینی مبتنی بر مشکوکیت در موردشان مطرح باشد.

ج: اعلام اعتراض علیه اقدامات انضباطی‌ای که علیه‌شان اتخاذ می‌گردد، به هیئت رهبری بالاتر تا سطح کمیته‌ی مرکزی.

ماده‌ی سی‌ویکم: عوامل دشمن، مرتدین اصلاح‌ناپذیر، عناصر منحط، افراد دارای روحیه و اخلاقیات سست و ضعیف، اشخاص مطلقاً غیر قابل اصلاح و عوامل طبقاتی بیگانه نباید اجازه‌یابند به حزب داخل گردند. در صورتی که چنین عناصری در حزب رخنه‌نموده‌باشند، باید از حزب تصفیه گردند.

۶- اقدامات انضباطی

ماده‌ی سی‌ودوم: در صورتی که اعضای حزب اساسنامه‌ی حزب را نقض نمایند یا منافع حزب را به‌مخاطره بیندازند و یا وظایف‌شان را اجرا نکنند و مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی در موردشان بی‌نتیجه بماند، اقدامات انضباطی ذیل در موردشان اعمال می‌گردد: اخطار، اخطار جدی، تنزیل مسئولیت حزبی، تعلیق و اخراج از حزب.

ماده‌ی سی‌وسوم: اخطار، اخطار جدی و تنزیل مسئولیت حزبی عضو تشکیلات پایه‌ای، از صلاحیت کمیته‌ی پایه‌ای مربوطه است.

ماده‌ی سی‌وچهارم: اعمال اقدامات انضباطی تا سرحد تعلیق و اخراج عضو بدنه تشکیلاتی منطوقی از صلاحیت‌های کمیته‌ی منطوقی مربوطه است.

- اخراج عضو کمیته‌ی منطوقی از حزب باید به تصویب دفتر سیاسی برسد.

ماده‌ی سی‌وپنجم: در مورد اخراج دسته‌جمعی افراد از حزب، تصمیم‌نهایی بر عهده پلینوم کمیته‌ی مرکزی است.

ماده‌ی سی‌وششم: تنزیل مسئولیت‌های حزبی اعضای کمیته‌ی مرکزی و اعضای علی‌البدل

کمیته‌ی مرکزی تا سرحد تعلیق عضویت‌شان از کمیته‌ی مرکزی، از صلاحیت‌های دفتر سیاسی است. اخراج اعضای کمیته‌ی مرکزی و اعضای علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی از کمیته‌ی مرکزی، از صلاحیت‌های پلی‌نوم کمیته‌ی مرکزی است.

ماده‌ی سی‌وهفتم: تعلیق و اخراج عضو کمیته‌ی مرکزی و عضو علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی از حزب از صلاحیت‌های پلی‌نوم کمیته‌ی مرکزی است.

ماده‌ی سی‌وهشتم: دوره‌ای که عضو حزب در حالت تعلیق قرار داده می‌شود، نباید بیشتر از یک سال باشد. بر اساس برخوردهای عضو تعلیقی در بن دوره، وی یا موقعیتش را مجدداً در حزب به دست می‌آورد و یا از حزب اخراج می‌گردد. کمیته‌ی ویژه در دوره‌ی تعلیق، وی را به اجرای مسئولیت‌های خاص می‌گمارد و برایش فرصت شرکت در فعالیت‌های حزبی و فرصت تصحیح خودش را می‌دهد.

ماده‌ی سی‌ونهم: عضوی که روحیه‌ی انقلابی‌اش را از دست داده باشد و علیرغم کوشش حزب برای تجدید تربیتش، بی‌روحیگی‌اش را حفظ نماید، باید به خروج از حزب ترغیب گردد.

ماده‌ی چهارم: وقتی که عضو حزب از عضویت حزب استعفا می‌دهد، هیئت رهبری واحد حزبی مربوطه می‌تواند تقاضای استعفا را بپذیرد و مکلف است گزارش آن را فوراً به هیئت رهبری عالیتر حزبی ارائه نماید.

فرد مستعفی مکلف است که:

الف: تمامی اسناد و اموال حزب و روابط حزبی‌اش را به واحد حزبی مربوطه تسلیم نماید؛

ب: تعهد بسپارد که اسرار حزب را افشا نخواهد کرد.

ماده‌ی چهارم و یکم: کمیته‌ی مرکزی باید یک کمیسیون مرکزی غرض رسیدگی به شکایات علیه مقررات انضباطی اتخاذ شده در مورد اعضای حزب، تعیین نماید.

ماده‌ی چهارم و دوم: در مورد خائنین و جواسیس تثبیت شده، اقدامات بالاتر از اخراج نیز می‌تواند مورد اجرا قرار بگیرد.

۱۳۸۷ - برنامه و اساسنامه‌ی

سازمان انقلابی افغانستان

ما چرا انشعاب کردیم؟

تا زمانی که زحمتکشان دنیای پر از بهره‌کشی، وحشت و استثمار را سرنگون نسازند، شکوه مبارزه‌ی طبقاتی در پرتو علم مارکسیسم بی‌مکث و وقفه ادامه دارد. تلاش امپریالیست‌ها برای نابودی این مبارزه و جاودانه کردن اقتدارشان نه تنها به جایی نخواهد رسید، که بالاخره انتقام این همه ستم از آنان گرفته خواهد شد؛ انتقامی که سردمداران امپریالیستی و مزدوران قلاده‌بندشان را در کشورهای سرمایه‌داری و نیمه‌سرمایه‌داری بر دار رسای تاریخ حلق‌آویز خواهد کرد و این قانون فناپذیر تاریخ است که سرمایه‌داری را از آن گریزی نیست. پیشاهنگان طبقه‌ی کارگر برای به سر رساندن رسالت و اصالت‌شان بر خار این راه این مبارزه، جهت ایجاد جامعه‌ی انسانی بی‌طبقه و اشتراکی نمودن وسایل تولید که حال اژدهای سرمایه بر آن‌ها شکم انداخته و با بلعیدن تمام نعمات مادی از خون و استخوان زحمتکشان برای‌شان بهشتی بر روی زمین ساخته، با اهدای خون‌شان قدم می‌گذارند. این حکم محتوم تاریخ بشریت است که سرمایه‌داری و پرولتاریا را از آن چاره‌ای نیست. به ثمر رساندن این حکم بزرگ بدون ایجاد تشکلات پولادین پرولتری که یگانه سلاح زحمتکشان است، به سر نمی‌رسد.

تشکلات پیشاهنگ زحمتکشان در تمام کشورها که نخست با طیف وسیع روشنفکران انقلابی شکل می‌گیرد، آرام‌آرام از یک‌سو با تغییر ایدئولوژیکی این اعضا و بریدن‌شان از موقعیت طبقاتی خرده‌بورژوازی و از سوی دیگر با ورود آگاه‌ترین افراد پرولتری به صفوف آن‌ها ترکیب طبقاتی خود را تغییر داده، ساختار توده‌ای به خود می‌گیرد که با ترکیب جدید از انحرافات بسیاری رهایی می‌یابد؛ اما تا رسیدن به چنین موقعیتی امکان بروز اشتباهات و انحرافات گوناگونی چون اندیویدوالیسم، لیبرالیسم، اپورتونیسم، پوچیسم، تروریسم، سکتاریزم و غیره در آن‌ها منصور بوده و به این خاطر جدایی‌ها، انشعاب‌ها و گسیختگی‌هایی در میان آن‌ها دیده می‌شود. این روند هم در جنبش جهانی مارکسیستی،

هم در تشکلات مارکسیستی تمامی کشورها و هم در جنبش چپ انقلابی افغانستان وجود داشته که نمی‌توان به زودی و آسانی بر آن مهر پایان گذاشت.

سازمان‌رهایی افغانستان یکی از تشکلات است که در مبارزه با اشتباهات سازمان جوانان مترقی (اولین سازمان مارکسیستی افغانستان) زیر نام گروه انقلابی خلق‌های افغانستان دست به انشعاب زد و بعد خود آن در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷ با دو انشعاب اخگر و ساما روبه‌رو گشت (این انشعاب‌ها را در پیش‌شماره‌ی اول ارگان سیاسی - تئوریک خود به بحث گرفته‌ایم). گروه انقلابی که در ۱۳۵۸ نام خود را به سازمان‌رهایی تغییر داد، بر اصول مارکسیسم، کار توده‌ای و تشکیل پیشاهنگ پرولتری تأکید داشت و تا دهه‌ی ۱۳۶۰ با تمام اشتباهاتی که دامنگیرش شد (این اشتباهات در پیش‌شماره‌ی اول ارزیابی شده است)، قادر به ادای نقش مهمی درین راستا گردید. اما با تغییر مکانیکی رهبری سازمان‌رهایی بعد از شهادت رفیق داکتر فیض احمد و تشکیل رهبری جدید موقت مادام‌العمر، انحرافات زنده و گسترده‌ای تاروپودش را تسخیر کرد و به این ترتیب بسیاری از آنچه در دوران قبل با خون حدود ۳۰۰ انقلابی کمونیست به دست آمده بود، بسیاری آن‌ها یک‌باره از دست رفت و سازمان نتوانست بر صراط مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائو همچنان گام بگذارد و در انحرافات عمیقی فرو نرود.

وضعیت جدید سازمان‌رهایی نتوانست خواست روشنفکران انقلابی در دسترسی به نیازهای فکری‌شان را پاسخ گوید؛ خلاف آنچه در لفظ گفته می‌شد، عمل می‌گشت و این اشتباهات زنده راهی جز این که ده‌ها انقلابی از رهبری تا صفوف به این سازمان پشت کنند، باقی نگذاشت. فضای حاکم فاشیسم فردی بر سازمان زمینه‌ی هر نوع بحث ایدئولوژیک را نه تنها بر اعضا، که بر رهبری نیز بست و حاکمیتی که با فحش، دشنام، تحکم و جبن تعریف می‌گشت بر سازمان مستولی گشت؛ لذا، به زودی پیریدن‌های فردی، خانوادگی و کتلی در سازمان آغاز شد. این اساسنامه فقط در محضر یک نفر به تصویب رسیده بود، در حالی که در همین اساسنامه نوشته شده است که برنامه و اساسنامه زمانی رسمیت می‌یابد که در کنگره به تصویب برسد. در [اساسنامه‌ی] سازمان‌رهایی درج شده است که هر فردی داوطلبانه جذب سازمان می‌گردد داوطلبانه می‌تواند از سازمان ببرد و حتی حق مبارزه در تشکلات مخالف سازمان‌رهایی را دارد!! اما بعد از آن که موج رفتن‌ها بندبند سازمان را به لرزه انداخت و فاشیسم فردی چنگال‌هایش را در تار و پود سازمان خلاند، به خاطر ترساندن افرادی که دیگر آن [ماندن] در چنین منجلابی را ننگ انقلابی می‌دانستند و بی‌وقفه به آن لگد حواله می‌کردند، نوشت که هر کس به هر عنوان و بهانه‌ای که از سازمان می‌رود، قبل از همه شرف و وجدانش را به دشمن می‌فروشد. به این صورت خود به اساسنامه‌ی خود لگد زد و چون انحصارطلبان بر گلوئی دموکراسی مارکسیستی پا گذاشت. این اساسنامه که در کنجی افتاده و خود رهبران سازمان نیز نه به آن باوری داشتند و نه

لحظه‌ای به تطبیق آن می‌اندیشیدند، به زودی محتوای آن را از یاد بردند. چهار تن ازین رهبران فقط جزای تعلیق را دانسته، اما از چگونگی تعلیق آن بویی نمی‌بردند و وقتی رفیقی، نادانی این رهبران را درین مورد توضیح داد، عرق سردی آنان را فرا گرفت. همچنان دو تن از رهبران سازمان در یکی از ولایات این ادعای چند عضو را قبول نمی‌کردند که می‌گفتند: «[اگر] در اساسنامه گفته شده که تمام ارگان‌های سازمان انتخابی‌اند؛ چرا در این ۲۰ سال یک‌بار هم در هیچ جایی عملی نشده است. و چنین اتهامی را به اساسنامه نسبت می‌دادند!» و بعد از آن که اساسنامه را از کنجی پیدا کرده و این ماده را به آن دور رهبر نشان دادند، مثل چهارتای دیگر، آنان هم عرق عرق گشتند.

علاوتاً رهبری سازمان، جدانشدگان را در موجی از تبلیغات چنان می‌پیچیدند که بسیاری از رفتگان با این که انتقادات واردی داشتند، خود را در برابر این موج ضعیف احساس کرده، خاموش می‌شدند. بعد از آن که رفقای سازمان انقلابی انشعاب کردند و هنوز چند روزی از آن نمی‌گذشت و در گروه پیش‌گام تبارز نکرده بود که سازمان‌رهایی در جلسه‌ی ۱۲ نوامبر در بیرون از کشور به اتهامات پست و ردیالانه‌ای مبنی بر این که جدانشدگان (رفقای سازمان انقلابی در خدمت به کرزی کمر بسته و با مرتدان بدنام جنبش کمونیستی افغانستان اتحاد بسته‌اند!! شرکت‌کنندگان در جلسه که از عزم، دانش و سابقه‌ی این رفقا آگاهی کامل داشتند، یک‌باره به اعتراض برخاستند و این فرستاده‌ی بی‌مایه، فردا صبح وقت گریخته و حاضر نشد که به پرسش‌های شرکت‌کنندگان در جلسه پاسخ گوید. ایشان که دیدند تبلیغات‌شان این بار اثری نمی‌گذارد، به حربه‌ی تهدید پناه بردند و نوشتند که دهن‌شان را باروت پر کرده، منفجر می‌سازیم و بعد در جلسه‌ی به اصطلاح ۱۲ نوامبر امسال اعلان کردند که اینان بعد از خان محمد بزرگترین خیانت را به سازمان‌رهایی کرده‌اند تا از یک طرف به گمان خام‌شان ما را بترسانند و از سوی دیگر در دل طیف وسیعی از جوانان خود که گرایش قوی به سازمان انقلابی پیدا کرده‌اند، هراس بیافکنند.

اما رفقای که بعد از یک‌ونیم سال پیگیری و تلاش با تدویر کنگره‌ی مؤسس قادر به تشکیل سازمان انقلابی افغانستان شدند، از مدت‌ها انحرافات زنده‌ی سازمان را درک کرده و بالاخره بعد از عنوان نمودن این انتقادات در عقرب ۱۳۸۵ از سازمان‌رهایی انشعاب [کردند].

انشعاب‌ها عموماً در کنگره‌ها صورت می‌گیرد؛ اما از جایی که سازمان‌رهایی از بدو تأسیس خود تا امروز کنگره‌ای نداشته است، لذا این انشعاب منطقه‌ای نمی‌توانست به شکل رسمی اعلان گردد، و جهت تدارک کنگره، کمیته‌ای به نام گروه پیش‌گام افغانستان را تشکیل و مرز اختلافات خود را با سازمان‌رهایی در چهار اختلاف اساسی فرموله نمودند و در این رابطه با رفقای دیگر بحث و به وحدت نظر رسیدند. بعد از تدویر کنگره و ایجاد سازمان انقلابی افغانستان، روابطی که سازمان در داخل و خارج

با افراد و تشکل‌های انقلابی افغانستان و سایر کشورها پیدا کرد و نوشته‌های سازمان یک‌باره جنبش انقلابی داخل را تکان داد، بسیاری از سازمان‌های انقلابی به صورت مستقیم و طی ایمیل‌هایی از سازمان انقلابی خواستند تا علل اصلی انشعاب خود را از سازمان‌هایی توضیح دهد. اینک بر طبق این خواسته، چهار نکته‌ی اساسی اختلاف خود با سازمان‌هایی را توضیح می‌دهیم. اما قبل از آن باید تذکر داد که در هیچ سازمانی یک‌باره انشعاب به وجود نمی‌آید.

چون انحراف نیز یک‌باره تار و پود این سازمان را اختوانمی‌کند، سازمان‌هایی تا قبل از رهبری مؤقت دچار اشتباهاتی بود که اگر رفیق داکتر زنده می‌ماند، تصمیم داشت که این اشتباهات را در مشعل شماره‌ی دوم جمع‌بندی کند؛ اما انحراف و عدول آن از مارکسیسم و جان و جگر شدن با امپریالیست‌ها با تشکیل رهبری جدید آرام‌آرام آغاز گردید. در موارد خاصی نه تنها رفقای سازمان انقلابی و رفقای دیگر که حال یا مبارزه می‌کنند و یا نمی‌کنند نیز بحث‌هایی داشتند و جوابی نشنیدند. بعد از آن که به عمق این انحراف‌هایی برند و با توجه به فاشیسم فردی حاکم که حتی برای اعضای رهبری زیر دست خود مجال دم زن نمی‌داد، راهی جز این که انشعاب نمایند باقی نماند. این را تجارب تاریخی نیز نشان داده که هیچ انشعابی یک‌شبه به میان نیامده است. لنین پیشوای پرولتاریایی جهان نیز یک‌شبه از دسته‌ی آزادی () نبرید؛ انشعاب میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها نیز یک‌شبه حادث نشد. حاکم شدن دوباره‌ی مشی‌های چپ و راست بر حزب کمونیست چین نیز به صورت مکانیکی پیدا و نابود نشد. رفیق داکتر فیض نیز حداقل هشت سال در سازمان جوانان مترقی کار و پیکار کرد و بعد راهی جز جدایی برایش نماند. این را ده‌ها نمونه‌ای که در سطح جهان و کشور ما تجربه شده است، نشان می‌دهد. عده‌ای که حرفی برای گفتن ندارند و رفقای سازمان انقلابی را از این منظر زیر سؤال می‌برند؛ این توضیح کوتاه می‌تواند پاسخی برای نفهمی‌های آنان باشد. برای مبارزه با انحرافات سازمان‌های چپ، شهامت و اخلاق پرولتری لازم است. این انحراف‌ها را دیدن ولی به حرف‌های اخلاقی و گاه لمپن‌نانه چون امردی و نامردی پناه بردن و در برابر انحراف‌ها سکوت کردن و به دنبال راه واقعی مارکسیسم نگشتن و [به] سرخم [کردن]، ادامه‌دادن که خود انحرافی جدی‌تر را به‌نمایش می‌گذارد. چیزی که رفقای انقلابی به آن سرخم نکردند و قادر شدند که راهشان را از این انحراف‌ها جدا سازند. رفتار سازمان انقلابی افغانستان قبل از همه با در نظر داشت عمق انحرافات سازمان‌هایی این دلهره را به‌وجود آورد که نکند توده‌های این سازمان که باور به کمونیسم دارند، با گسترده شدن روزتاروز این انحرافات، مخصوصاً در مغازه با دونه‌ها، ان‌جی. یوآ بازی‌ها، مدال‌گیری و پراتیک و پول معیاری آرام‌آرام احساسات طبقاتی‌شان را از دست دهند و به آدم‌های عاری از احساسات طبقاتی مبدل گردند. لذا، عاجل‌تر دست به چنین انشعابی زدند که اگر زودتر

از این به چنین اقدامی دست می‌زدند، مطمئناً عده‌ی بیشتری نجات می‌یافتند که ازین دَرک این رفقا خود را ملامت می‌دانند؛ ولی به‌قول مردم هر وقتی جلوی تاوان گرفته شود، امری نیک است. اما چهار نکته‌ی اساسی:

۱. حرکت موهوم

کمیته‌ی مرکزی موقت سازمان‌هایی افغانستان در اسد ۱۳۶۷ برنامه و اساسنامه‌اش را منتشر کرد و طوری که گفتیم چون از کنگره‌ای نگذشت، هرگز نزد اعضا رسمیتی نیافته. چند ماه بعد به ورق‌پاره‌ای بی‌ارزش مبدل شد. این برنامه که بعد از مشعل‌هایی بی‌هیچ جمع‌بندی و در شرایط تسلط روس‌ها بر افغانستان و مبارزه‌ی مسلحانه نوشته شده بود، نه تنها مشکل مشی سازمان را حل نکرد که به زودی با تغییرات در جنبش کمونیستی بین‌المللی، هم در جنبش توده‌ها و هم در فرورفتن چنگال‌های امپریالیست‌های غربی به‌جان بیمار افغانستان تغییرات جدی رو نما شد. لذا، ارزیابی‌های این برنامه بعد از مدت کوتاهی با اوضاع کاملاً بیگانه شد و اکنون که بیست سال از آن می‌گذرد به چیز مسخره‌ای مبدل شده است. هر آدمی که اندک درکی از تئوری علم مارکسیسم داشته باشد، می‌داند که سازمان‌هایی فاقد برنامه، اساسنامه و مشی می‌باشد (هر سه در کنگره به تصویب می‌رسد). بعد از برنامه و اساسنامه و چند جزوه‌ی دیگر که شامل جمع‌بندی سطحی و چند یادنامه‌ی شهدا بود و هرگز نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای فکری اعضای سازمان به حساب آید. رهبری سازمان‌هایی از ۱۳۷۳ به بعد سطری در ارزیابی حوادث خونینی که تا امروز جریان دارد نوشت. در حالی که حوادث مهمی چون خروج شوروی از افغانستان، سقوط دولت مزدور نجیب، حکومت خون‌ریز تنظیمی، تسلط اهریمن‌های طالب، بازده سپتامبر و سقوط طالبان، کنفرانس بن، اشغال کشور توسط امپریالیست‌های غربی، دولت‌های مزدور موقت، انتقالی و انتخابی قانون اساسی، ظهور دوباره‌ی طالبان و آغاز جنگ دوباره، حضور ۳۲ هزار نیروی ناتو جهت کمک به این اشغال و مسائل جهانی چون فروپاشی اتحاد شوروی، سقوط چین سوسیالیستی به دامان سرمایه‌ی تک قطبی و تضادهای امپریالیستی، موقعیت جنبش چپ در سطح جهانی، افغانستان و ده‌ها مورد دیگر اتفاق افتاد، اما سازمان‌هایی از نظر تئوریک و موضع‌گیری‌های عملی در بالاترین عجبی‌ی‌ها فرار گرفت. سازمانی که ادعای پیشاهنگی داشته، اما در قبال رویدادهای خونینی که چون رگبار یکی پی دیگری می‌آید، کوچکترین موضعی نداشته باشد و قادر به پاسخگویی نیازهای فکری جنبش نگردد، گردان رهنمای توده‌ها نبوده، نام پیشاهنگ گذاشتن بر خود، و دیگران را بی‌نتبان نامیدن جز مسخره کردن زحمتکش‌شان چیز دیگری بوده می‌تواند؟ در حالی که پیشاهنگ پرولتری باید در هر دوره با تحلیل از نیروها میان دوست و دشمن خط بکشد. استراتژی مرحله‌ای و دراز مدت داشته باشد. سیاست‌های روزمره‌اش را دقیقه‌ای تدوین نماید. جلب و جذب داشته

۱. اصل: به این دلهره رسیده بود

۲. اصل: انجو

باشد. طرح‌هایش یک‌شبه و چون باد سبک و بی‌ماهیت نباشد که هر لحظه در جهتی سیر کند و اعضا و کادرهایش باید بدانند که در کار تبلیغی و ترویجی پیرو کدام سیاست‌اند. سازمان‌رهای منطقی‌تری توانست با چنین سردرگمی حرکت متین و پیشرونده‌ای داشته باشد و به اشتباهات چپ و راست نگلند. گاهی مارش جابه‌جایی در داخل، چندی بعد دستور تمرکز در بیرون، زمانی عمده‌شدن کار دموکراتیک و انتشار ده‌ها نشریه، حزب و جبهه‌سازی و بعد یک‌شبه در واژه‌ی حزب و نشرات تخته‌شده، عمده‌شدن کار زیرزمینی و تربیت تئوریک و آغاز کار از صفر، گاهی اشتباه ارزیابی شدن کار دموکراتیک و چندی بعد به‌دنبال افراد حرفوی سرگردان شدن، زمانی شعار جوانان مسئولیت بگیرند و به زودی آن را اشتباه دانستن و با همین رهبری و امکانات خاصه‌ی سازمان مطرح شدن و به زودی تصمیم گرفتن به تحویلی؟ این امکانات و در آخرین تحلیل خود رهبران، کادرها و اعضا به طلسم کار سازمان پی‌نبردن، در حرف نسبت به آستان‌بوسان و قلاذه‌بندان امپریالیست‌ها و خلقی - پرچمی بسیار تند و تیز بودن، اما در عمل برای کرسی اعلامیه‌دادن، در انتخابات زیر اشغال با تمام قوا کار و تلاش نمودن، با خلقی - پرچمی‌ها جبهه‌ی ملی دموکرات ساختن و از منفورترین اکادمیسین‌های پرچمی در برابر انقلابیون شعله‌ای طلب حمایت کردن و غیره همه‌وهمه از بی‌مشی‌ای، نامشخص بودن این که سازمان به کجا می‌رود و یک نفر به جای همه اندیشیدن حکایت دارد.

اتخاذ این سیاست‌های لحظه‌ای و بی‌اساس که زبیده‌ی تفکرات فردی است (فردی که چندین دهه نه در افغانستان زیسته، نه وضعیت داخل کشور را می‌داند و نه به صحبت دیگران پیشیزی ارزش قائل است)، بر وضعیت عمومی سازمان چنان اثر گذاشته که تمامی اعضای مرکزی و کادرهای آن به خرده‌کاری مصروف بوده و برای این که کارشان بزرگ جلوه داده شود، همیشه از زیادی کار شکایت دارند و نق می‌زنند. کورس‌های آموزشی اکثر افعال نبوده، کسی اصلاً علاقمند مطالعه و حاضر شدن در این کورس‌ها نیست. ارزیابی برنامه‌ای نامنطبق آموزشی و آموزش صرف کتابی، بدون ارائه‌ی تحلیل از وضعیت خاص کشور ضرورت به بحث جداگانه‌ای دارد. اعضا می‌خواهند از سردرگمی برآیند و وضعیت را بدانند. ولی مسئولان و رهبران خود، چنان از تشریح و درک اوضاع عاجز و بیگانه‌اند که معلوم نیست به دیگران چه ارشادی بفرمایند.

شکایت اعضا مبنی بر این که سازمان در هیچ کاری سیاستی ندارد، دایماً بی‌پاسخ می‌ماند. کسی از دایر‌نشدن کورس‌ها انتقادی ندارد، چون می‌فهمد که فقط وقتش ضایع می‌گردد. اعضا هیچ علاقه‌ای به تأدیبه‌ی حق‌العضویت و گزارش‌دهی ندارند و به بهانه‌های مختلف از گرفتن مسئولیت طفره می‌روند. آنا‌رشی و پرگویی بر جلسات رهبری چنان حاکم است که گاهی تا چهار ماه هم طول می‌کشد. بعد از ختم جلسه از تصامیم و سیاست‌های جدید خیری [حاصل] نمی‌شود. لذا، اعضا کوچکترین اعتمادی

به فرایند جلسات آنان ندارند. از این‌رو این همه مشکل که پهلوه‌های سازمان را به شدت می‌ساید و آن را از نفس انداخته، جبراً بی‌کیفیتی در کارها، عدم استفاده از ظرفیت‌هایی که نزد بسیاری از روشنفکران خارج از سازمان وجود دارد، در خودفرورفتگی، ترس از ظاهر شدن در انتظار عمومی، عدم استفاده از شرایط علنی، ناتوانی در ایجاد تشکلات صنفی، خودخوری و از دست‌دادن بهترین رزمندگان، تحمیل سلیقه‌های فردی، برخورد‌های متفاوت نسبت به اعضا، پشت سرگویی، بی‌ابتکاری، سیاست راندن و محدود کردن، انتقاد ناپذیری، به نام انتقاد به تحقیر دیگران پرداختن، پر به‌دادن به خود و بی‌بها پنداشتن دیگران، تحکم‌پذیری و غیره سازمان‌رهایی را به بن‌بست و بحران مواجه ساخته و با چنین وضعیتی، مخصوصاً که در نشست‌ی با حضور عده‌ای از اعضا و هواداران سازمان اعلام شد که بروید کنگره‌منگره‌ای در کار نیست. مثل این که پادشاه رعیتش را جواب داده باشد و از آن‌جا عده‌ای که تا آن زمان به باور تسلط فاشیسم فردی بر سازمان ترسیده بودند، به این نتیجه رسیده و بیشتر به فکر انتخاب راه‌نوبنی افتادند و روزتاروز عده‌ای از اعضای دیگر که تا هنوز خود را کاذبانه قناعت می‌دادند که ادامه‌ی مبارزه جز در سازمان‌رهایی ممکن نیست، در دیدارهایی با «رفقای سازمان انقلابی اذعان نمودند که مشکل اساسی سازمان‌رهایی تسلط فاشیسم فردی بر آن است که حال به شکل شرم‌آوری الیگارشی خانوادگی را به‌وجود آورده و نارضایتی نه‌تنها میان اعضا و هواداران، که میان اعضای رهبری نیز به شکل گاه آشکار دیده می‌شود و تا این مشکل در بین سازمان پرافتخار و باسابقه حل نگردد، به هیچ عنوان نمی‌توان در آن جلوی این همه انحراف و عدول از اصول مارکسیسم را گرفت». رفقای سازمان انقلابی منطقیاً با چنین روندی حاکم بر سازمان، نمی‌توانستند ناظر باشند و به [همکاری با] آن ادامه دهند.

سانترالیسم استبدادی

سانترالیسم و دموکراسی از اساسی‌ترین اصول تشکیلاتی در هر سازمان انقلابی است که سانترالیسم، دموکراسی و دموکراسی سانترالیسم را تقویت می‌نماید. فراموش نمودن یکی از این دو اصل، پا‌گذاردن بر اصول انقلابی و بی‌اعتقادی نسبت به دیالکتیک مارکسیستی است. در سازمانی که سانترالیسم رعایت نشود، آنا‌رشی و هرچ‌ومرج بر آن حاکم می‌گردد و برعکس با فراموشی دموکراسی، فاشیسم و استبداد بر آن چیره می‌شود و چنین سازمانی به هیچ‌عنوان نمی‌تواند ادعای دموکراسی کند.

داکتر فیض احمد رهبر فقید سازمان‌رهایی با وجود شرایط دشوار مبارزه‌ی مسلحانه، حاکمیت رژیم استبدادی و وابسته به سوسیال امپریالیسم و توطئه‌های فاشیست‌های بنیادگرا علیه سازمان، تصمیم به برگزاری کنگره داشت تا به این نیاز اساسی سازمان پاسخ گوید، که با‌درد و دریغ شهادت او این برگزاری را از سازمان گرفت. در آن وقت از محل‌های مختلف کار سازمان در داخل و بیرون جمع‌بندی صورت

گرفت و خودش کار مرکزیت را ارزیابی نمود (این نوشته‌ها و دستنویس مشعل شماره‌ی دوم بعد از شهادت نابه‌هنگام او چنان گم شد که تا امروز حرفی از آن‌ها به میان نیامده تا این جمع‌بندی‌ها در کنگره به سؤالات اشتراک‌کنندگان پاسخ گوید. اما مرکزیت جدید بعد از شهادت او نه‌تنها بر گذاری کنگره را منسوخ اعلام کرد، که در نوشته‌ای تلاش نمود نشان دهد که این مرض مهلک نه‌تنها دامن‌گیر سازمان‌رهایی است، که گریبان سازمان‌های دیگری را هم در دنیا گرفته است تا به این صورت پذیرش کمیته‌ی موقت مادام‌العمر را در ذهنیت صفوف القا نماید. در حالی که تمامی شرایط برگزاری کنگره مساعد بود؛ ۲۰ سال آزرگار بدون این که اعضا بدانند در آن بالا چه می‌گذرد، همان چند نفر به کاهش و افزایش اعضای کمیته‌ی مرکزی پرداخته، بدون داشتن برنامه، اساسنامه، مشی مشخص و هیچ طرح و استراتژی در جهت نامشخصی حرکت نمودند. اعضای مرکزیت موقت که اکثرشان از عنصر آگاهی و مطالعه‌ی بیزارند (بعضی‌شان چنان در افکار فتودالی غرقند که از داشتن نه‌یا ده طفل هم خجالت نمی‌کشند و جالب است که چنین رهبرانی به آموزش مارکسیسم در سازمان مقرر شده که خود به آن باور ندارند؛ برابری زن و مرد از اعتقادات اولیه‌ی این علم می‌باشد و گاهی هم می‌گویند نباید زن را ماشین جوجه‌کشی ساخت!!) و با این اعتقاد که اگر ما در مرکزیت نباشیم کی باشد؟ به مهمترین اصل مارکسیستی پشت کرده، یکسره راه انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن را در سازمان بستند.

با چنین جو حاکم بر سازمان نه‌تنها مرکزیت پاسخگوی حداقل نیازهای دموکراتیک اعضای سازمان نشد، که بر فرق آن استبداد فردی چنان حاکم گردید که حتی اعضای مرکزیت از بیان نظرات‌شان ابا می‌ورزند؛ چون همیشه با عصبیت، تحقیر و دشنام از سوی نفر اول روبه‌رو می‌شوند و به قول معروف همگی را پی آب و آبرو می‌سازد. لذا، اعضای مرکزیت به افراد تحکم‌پذیر مبدل شده و احترام به مقام رهبر را مذهبی‌وار پذیرفته، در برابر طرح‌های او فقط وظیفه‌ی قیام و قعود را اختیار کرده‌اند. اعضای که به طور مستمر با ترش‌روی، ناآرام‌خوابی و عصبیت با کلماتی که در استعمال آن‌ها برای دوست‌ودشمن مرزی وجود ندارد، روبه‌رو می‌شوند. این کیش شاخ‌دار شخصیتی، تشکیلات را پیرامون فرد چنان تنیده که در موارد بسیاری چند دختر و پسر خاصی در تیررس دید و گزارش قرار گرفته، به عنوان چشم‌وگوش عمل می‌کنند و آنانی که سال‌ها بار سازمان را به شانه کشیده به هیچ انگاشته می‌شوند و چون مجال دم‌زدن از همه گرفته شده نه‌تنها اعضای سازمان، که بسیاری از کادرهایش زیر فشار روانی قرار دارند و کمتر کسی دیده می‌شود که ناراضی نباشد و گپ نداشته باشد.

سانترالیسم زورگرا در سازمان‌رهایی میان خود و اعضایش دیوار بلندی کشیده، تمام راه‌های دموکراتیک را بر اعضا بسته، لذا، اکثریت اعضا و هواداران، سازمان را از خود و خود را از سازمان ندانسته، با صراحت می‌گویند که تشکیلات از چند نفر معدود است. با این که انتقادات گسترده‌ای که بر

کارکرد رهبری از سوی اعضا صورت می‌گیرد و اکثر آن‌ها وارد می‌باشد، رهبری حتی یک‌بار حاضر به پذیرفتن اشتباهاتش نشده، فقط انگشت انتقاد به‌سوی اعضا و هوادارانش دراز کرده، با این تمسک که مبارزه مشکل شده، تمایل به پول و مقام عده‌ای را بی‌ایمان ساخته، پذیرش مارکسیسم دشوار گردیده و غیره. خود را به گمان خود برائت داده و وجدان خود را راحت می‌سازد. این که اینان چه کار مشکلی را با این همه امکانات، پول، موتر و غیره (گاهی که از سوی فردی از اعضای سازمان انقلابی تبلی یا نارسای در کار دیده می‌شود، رفقا با این انتقاد که چرا از سازمان‌رهایی برآمد، یا [با] این نارسای جای تو همان‌جا بود، مورد انتقاد قرار می‌گیرند) انجام می‌دهند و این همه مصارف را از کجا می‌آورند، برای همه سؤال است. بگذریم این که عده‌ای از جدانشدگان به زندگی شخصی رو آورده‌اند که در اینجا هرگز بحث ما در مورد آنان نیست. اکثریت اعضایی که تا حال از سازمان بریده، به این نتیجه رسیده‌اند که سازمان به ترکستان می‌رود. رهبری عوض این که به عیب‌های زنده‌ی خود توجه کند، آن را نوعی شادی فرا گرفته، با این جمله معمول که گوزوکی گریخته خود را از شنیدن اعتراض و انتقاد بی‌غم می‌سازد. این شیوه‌ی برخورد عموماً رسم آنانی است که چیزی ندارند و به این صورت به اصطلاح بزرگی خود را در کوچکی دیگران می‌یابند، چون در نهاد خالی می‌باشند.

رفقای سازمان انقلابی با چنین وضعیت حاکم بر سازمان بهترین راه را انشعاب دانستند تا بتوانند در تشکل جدیدی با پافشاری بر دموکراسی تشکیلاتی و رعایت اصول مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائو خون تازه‌ای به تشکلات مارکسیستی ببخشند و افتخار دارند که با برگزاری کنگره و رأی و انتخاب، این دموکراسی را در عمل پیاده کنند. با این که رفقا فراموش نکرده‌اند که بدون مبارزه‌ی ایدئولوژیک هرگز قادر به ایجاد حزب پیشاهنگ نخواهند شد. اما یک‌بار هم کلمات بی‌ادبانه‌ی مغایر اخلاق مارکسیستی و عصبیت‌های فاشیستی میان‌شان دیده نشده است؛ زیرا وقتی خودخواهی‌های خرده‌بورژوازی و قدرت‌طلبی‌های ضد مارکسیستی میان یک تشکل مارکسیستی کشته شود، دیگر جایی برای این حرکت‌ها باقی نمی‌ماند. رهبر یا رهبران یک سازمان زمانی با انتقاد یک‌جانبه، کلمات کوچه‌ای و اخلاق ضد پرولتری با رفقای‌شان برخورد می‌کنند که چیزی در چنته نداشته تا تبلی‌ها، کم‌سوادی‌ها، بیچارگی‌ها و لاجوایی‌های خود را این‌گونه بیوشانند. سازمان انقلابی با این درس‌گیری در اساسنامه‌ی مصوب کنگره‌ی مؤسس برای مسئول اجرایی^۱ شرایطی را به تصویب رساند که قبل از برگزاری کنگره‌ی بعدی در نیمه‌ی میان دو کنگره (اعضای مرکزیت یا پنج تن از کادرهایی که عضویت کنگره را داشته باشند، کار این مسئول را در کمیته‌ی مرکزی با دقت ارزیابی نمایند که اگر به‌طور عمد در کارهایش موفق نبوده و یا رگه‌های هر چند کوچک از انحصارطلبی، دگماتیسم و فاشیسم در برخوردهای او دیده

۱. اصل: اجرایی

شده باشد، با رأی دوسوم باید سلب مسئولیت گردد، حتی اگر این مسئول در کنگره با اکثریت قریب به مطلق به چنین موقعیتی رسیده باشد. زیرا اگر چنین قیدهایی مطرح نگردد، امکان تسلط «اندیویدوالیسم تنظیمی، به وجود می آید. لنین به درستی گفته که پرولتاریا برای رهایی، ابزاری جز سازمان ندارد، که اگر این سازمان هم در دست فرد مریضی به نام رهبر قرار گیرد و دیگران چون رعایای بی زبان او عمل کنند، چنین سازمانی با آنچه لنین تعریف نموده فرسنگ‌ها فاصله دارد و هرگز قادر به رساندن کشتی انقلاب به ساحل نجات نخواهد شد.»

۳. ان.جی.یوگرایی

مشکل دیگری که سازمان رهایی را به بحران و انحراف کشاند، سیاست پول معیاری بود که هر حرکت و طرحی بر اساس آن شکل می گرفت. زمانی داکتر فیض احمد با صراحت گفته بود که محک زدن کارهای انقلابی با معیار کمایی کردن پول، پس لگدهایی بر سازمان حواله می کند که ایدئولوژی آن را تسخیر کرده، هست و بودش را به باد فنا می دهد. اما بعد از شهادت داکتر، رهبری مادام العمر جدید به اولین چیزی که پشت کرد، نصایح و هشدارهای او بود و بی مهابا سازمان را از طرق مختلفی به ابزار پول آوری مبدل ساخت که به زودی در زندگی سازمانی عده‌ای دگرگونی فوق العاده رونما گشت و تمام سازمان را چون اعضای یک کمپنی در این راستا مصروف ساخت. کورس‌های سوادآموزی، مکتب سازی، پرورشگاه و یتیم‌خانه، کلینیک، توزیع مواد امدادی، تظاهرات، محافل، جو کاری، حتی اعمار قبور و ده‌ها پروژه‌ی گوناگون دیگر فقط در خدمت کسب پول قرار داده شد که بعداً به این هم اکتفا نشد و چندان. جی.یو ایجاد گشت. انتشار نشریه، حزب سازی، جبهه‌ی ملی، دموکرات سازی، برپایی جلسات و تظاهرات تماماً با سیاست کسب پول تأسیس و برگزار شد که در هیچ کدام هدف، گسترش سازمان در میان توده‌ها نه، که پول چاپیدن مطرح بود. سازمان رهایی هرگز ادعا کرده نمی تواند که از این طرق حتی یک نفر را به صفوف سازمان جلب کرده باشد.

دارایی‌های منقول و غیر منقول سازمان، رهبری و کادرهایش را چنان به خود مصروف کرد و در وسواس فرو برد که توان کار توده‌ای، سیاسی و تئوریک را به شدت کاهش داد. رهبری در زیر بار سنگین سرپرستی این دارایی‌ها، لیست و لیست‌گیری‌ها و ارزیابی‌های مالی چنان جان کند که به مصروفیت اساسی اش مبدل شد. با چنین سیاستی احساسات طبقاتی در میان آنان به شکل زنده‌ای مرده، به افرادی شکاک، عبوس و در خود فرو رفته مبدل شدند که فکر می کنند هر سلامی از سوی هر کسی به خاطر کنند پول از سازمان می باشد.

سرازیر شدن پول و گاه مصرف‌های افسانوی نه تنها در سازمان بگو مگوها، نارضایتی‌ها، مقایسه‌ها و همچشمی‌هایی را به وجود آورد، که راه انحطاط در لیست دادن‌ها و دستبرد زدن از کنج و کنارهایی را در

سازمان باز کرد و نه تنها صفوف به آن مصاب گردید، که شکاکیت نسبت به مصارف بالای مرکزیتی‌ها در ذهن اکثریت اعضا و هواداران خل زد. این ذهنیت حاکم اعتراضاتی را مبنی بر امتیازطلبی رهبری برانگیخته، زیراتمایل‌شان به زندگی در خانه‌های لوکس، موترهای فیشنی و مصارف بالا به روشنی دیده می شد و خانواده‌های‌شان از امکانات زندگی و تحصیلی بالایی در داخل و خارج برخوردار شدند. کرایه‌ی بلند خانه‌ها، تیل موتر، مصرف مهمانخانه‌ها، تکت‌های طیاره در داخل و خارج می توانست ده‌ها نشریه را بچرخاند. شکایتی که به صورت تصنعی صورت می گرفت که چون پرابلم مالی داریم، لذا دروازه‌ی جراید را می بندیم، چیزی که هیچ عضوی آن را در دل نپذیرفت. این سیاست در کنار این که فساد را در این سازمان گسترش داد، اختلافات و بدبینی‌های فراوانی را در میان خانواده‌ها دامن زد و به این خاطر با صراحت می توان ادعا کرد که سازمان رهایی در جهان یگانه سازمانی ست که بعد از تسلط رهبری موقت بیشترین جدایی‌ها و رفتن‌هایش بر اساس اختلاف‌های پولی بوده است. در حالی که قبل از تسلط این رهبری، دو انشعابی که در سازمان صورت گرفت (اخگر و ساما) به مسئله‌ی پولی کوچکترین ارتباطی نداشت. رفقای سازمان انقلابی که در انشعاب‌شان مرز روشنی داشتند، در چنین موردی که پول یا امکانات را بزنند، چون خود همچو انتقادی داشتند، منطقاً چنین ننگی حتی در ذهن‌شان خطور نمی کرد و چنان است که امروز سرفرازانه با بازوان و توان خود، هم کار می کنند و مصارف سازمان پرشکوه‌شان را برآورده می سازند و هم زندگی شخصی خود را تأمین کرده و از زانو زدن و ریختن آبرو و غیرت کمونیستی‌شان در برابر هر جاسوس و سیر جاسوسی ننگ می کنند.

سیاست حاکم ان.جی.یوگرایی، سازمان را نه تنها در ذهنیت صفوف، که وابستگان اعضای سازمان به لقمه‌ی چربی مبدل کرده و به این صورت روابط پولی بر تمام روابط دیگر چیره گشته و اکثر رهبران و کادرهای سازمان را به آدم‌های تنبل، بی طرح و بیکاره‌ای مبدل ساخته که با مثال زیر می توان ماهیت کاری‌شان را به روشنی بررسی کرد.

زمانی چهار تن از اعضای رهبری با یکی دو رفیق دیگر کار دموکراتیک سازمان را ارزیابی می کردند. یکی از این چهار تن که بی هیچ آمادگی و یادداشتی به جلسه آمده بود در حالی که غیر از این کار دیگری نداشت، همین رهبر در جلسه‌ی دیگری وقتی مورد انتقاد جدی قرار گرفت که چرا کار نمی کنی و شب‌وروز چای خورده و می خوابی، با عصبانیت رفیقی را که انتقاد کرده بود، مخاطب قرار داد و گفت که من کارهای دیگری دارم که تو خبر نداری. این در حالی ست که کار هیچ یک از اعضای این کمیته از یکدیگر پنهان نبود. به این ترتیب بعضی از اینان برای رهایی یقه‌ی‌شان از چنگال انتقاد به دروغ هم توسل می جستند، کار دموکراتیک بیش از یک سال را در پنج دقیقه ارزیابی و آن را صددرصد ناکام نامیدند و سه تن دیگر هم خموشانه سر به زیر، چنین ارزیابی کودکانه‌ای را با بی‌ثباتی و تکان سر پذیرفتند. اما

رفیق پنجم با اعتراض اعلام نمود که هر چهار شما صددرصد ناکام، ولی من این ارزیابی را در مورد خود قبول ندارم. او بعد چلنج بررسی کار یکایک را داد و اظهار داشت که این بررسی می‌تواند یک‌ساله، یک‌ماهه یا یک‌هفته‌ای باشد؛ اما چون هیچ‌یک از این چهار رهبر که اول کاری نکرده بودند و بعد یادداشتی نداشتند، بیشتر سر خم شدند و ششمی که مسئول جلسه بود با دیدن سکوت و بی‌کاری عزیزانش کمی عرق کرد و رو به رفیقی که چلنج داده بود، گفت: این رسالت تاریخی توست که اینان را به کار بیاندازی. معلوم نبود که اینان چگونه بدون دانستن رسالت تاریخی‌شان رهبر شده بودند!!

۴. سازمان‌های پایه‌ای یا استفاده‌جویانه؟

هر سازمان انقلابی برای دستیابی به افراد پیشرو اقشار و طبقات مختلف، سازمان‌های پایه‌ای گوناگونی ایجاد کرده، راه ورود هر چه بیشتر توده‌ها را به سازمان مادر مساعد می‌سازد. این سازمان‌ها در کنار این که توسط سازمان مادر هدایت و رهبری می‌گردند، سیاسی بوده فاقد ایدئولوژی خاصی می‌باشند و به صورت واقعی از خود تشکیلات، رهبری، برنامه، اساسنامه و کنگره دارند. رهبری آن‌ها تمام فعالیت‌های‌شان را زیر نظر دارد و به هدایت‌شان می‌پردازد. ترکیب کمیته‌های آن‌ها عموماً یک و سه می‌باشد که یک نفر از اعضای سازمان مادر و دو نفر دیگر با تفکر و ایدئولوژی مختلفی در کمیته‌ی رهبری آن‌ها شرکت می‌کنند. وظیفه‌ی اصلی افراد سازمان ما در این است که با کار مشترک، فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر، از خودگذری، سواد و دانش، روحیه‌ی خدمت به خلق و زهراسیدن از مشکلات، پیشروترین افراد دیگر را به خود جلب نمایند و از این طریق صفوف سازمان را گسترده‌تر سازند. چون اکثر افراد جامعه یک‌باره جذب سازمان نشده، با گذر از این پله‌ها به سازمان جلب می‌شوند. اما، اگر سازمان مادر نتواند همچو ترکیبی را در این سازمان ایجاد کند و سازمان‌های پایه‌ای را از ترکیب اعضای خود سازمان بسازد؟ موزرانه و کاسب‌کارانه از آن‌ها برای به‌دست آوردن پول، مدال و بورس استفاده ننماید، خیانتی عظیم هم به سازمان و هم به قشر یا نیروی اجتماعی کرده که چنین استفاده‌ی ابزار از آن‌ها می‌نماید. اگر این سا مربوط به محصلان، زنان، اهل کسبه یا هر نیروی اجتماعی دیگری باشد، مخصوصاً زنان، خیانت بزرگی نسبت به نیمی از بیکر اجتماع ماست، زیرا زن در افغانستان بدتر از هر جای دنیا ستمکش می‌باشد. آزادی زن در چنین سازمان‌های بی‌این بر خورده‌های کثیف و ردیلانه بدتر از تنظیم‌های جهادی، مسخره کردن زن می‌باشد. وقتی زن و دختری ظاهراً ادعای پیشاهنگی بکند، ولی نه از تصمیم‌گیری بر سر نوشت تشکیلات و نه از آنچه چند مرد اندیویدوالیست و انحصار طلب به نام آنان می‌نویسد خبر باشد؛ جز به بازی گرفتن شرف و وجدان آنان چیزی بوده نمی‌تواند. سازمان‌های کمونیستی حق دارد که بورژوازی را خر بسازد و استفاده‌های معینی از آن بنماید، اما اگر این خرسازی در مورد بخشی از نیروی اجتماعی توده‌ها یا بدتر از آن برخی از اعضای خود سازمان مربوط به طیفی از

نیروی اجتماعی درون‌سازمانی صورت بگیرد، چیزی جز برخورد خائینانه و ضد مارکسیستی نسبت به این اعضا بوده نمی‌تواند.

سازمان‌رهایی در این زمینه نمونه‌ی بارزی از یک سازمان منحرف نسبت به ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر می‌باشد. در حالی که از موجودیت چنین تشکلاتی در میان آن کوچکترین خبری نیست. اما، در هوا زیر چنین نام‌هایی کمایی‌های فوق‌العاده‌ای می‌کند و جز حرف در عمل چیزی وجود ندارد. این را آن عده از اعضای که به نام‌شان تجارت می‌شود، در درون این سازمان به درستی می‌دانند؛ ولی نمی‌توانند نارضایتی‌های‌شان را بروز دهند. سازمان‌رهایی نمی‌تواند فردی را نشان دهد که از این طریق جلب سازمان شده باشد، به این خاطر نمی‌توان آن را به‌عنوان یک طرح مارکسیستی قبول کرد. در این اواخر یکی از اعضای سازمان‌رهایی از مسئول خود در کورس آموزشی پرسیده بود که بالاخره سازمان و تشکیلات پایه‌ای ما در کجاست؟

برخورد مزورانه با این مسئله یکی دیگر از علل انشعاب رفقای سازمان انقلابی بود که نمی‌توانستند با چنین شیادیهایی همگامی داشته باشند و سازمان پایه‌ای را ابزار از آن جی-یویی، مدال‌گیری و بورس‌آوری در غرب ببینند. ابزاری که تا قبل از تسلط رهبری موقت به گونه‌ی دیگری عمل می‌کرد و به وظایفش آن طوری که اصول ایجاد می‌کرد عمل می‌نمود.

موارد بالا، اساسی‌ترین علل انشعاب رفقای انقلابی را از سازمان‌رهایی می‌سازد. ما با این مرکزگی میان خود و رهبری سازمان‌رهایی و درس‌گیری از اشتباهات فوق تلاش خواهیم کرد آن‌ها را در عمل، محل کار خود قرار دهیم و با قرار گرفتن در شرایط و وضعیت جدید با تعهد به رهایی بی‌چیزترین طبقات کشور، راه انقلاب را به‌سوی عدل و برابری هموار سازیم و این ممکن نیست تا پیگیرانه در بلند بردن عنصر آگاهی، تدوین سیاست‌ها و استراتژی دقیق، انضباط آگاهانه، کار توده‌ای و از خودگذری تلاشی بی‌دریغ‌نماییم.

مرگ بر امپریالیسم در راه سوسیالیسم

سازمان انقلابی افغانستان

چپ شاهد بوده‌ایم که با از دست‌دادن مسئول اجرایی، سازمان‌ها دچار انشعابات، بریدن‌ها، یأس و نومیدی‌ها شده، کلیت کار تشکیلاتی زیر سایه‌ی ابهامات قرار گرفته و انحراف زنده حتی سا را تا مرز تسلیم‌طلبی و ورشکستگی کشانده‌است.

جنبش چپ افغانستان از آوان ایجادش در ۱۴۱۱ هجری خورشیدی تا سال ۱۴۳۱ مسیر پرپیچ‌وخمی را پیمود و دچار انشعابات و تحولاتی گردید. این جنبش بعد از کودتای هفت‌تور، جنگ مسلحانه و بعد هجوم فاشیسم مذهبی به کشور، ضربات سنگینی را بر پیکرش متحمل گشت و شهدای بسیاری را تقدیم راه‌پرافتخار آزادی نمود. اشغال افغانستان در اواخر دهه‌ی هفتاد میلادی زیر نام به اصطلاح سوسیالیسم و کمونیسم، ضربه‌ای دردناک بر بدنه‌ی اندیشه‌ی چپ وارد نمود و این باعث شد تا توده‌ها را هرچه بیشتر از این از جنبش فاصله دهد. توده‌هایی که فقط این اندیشه می‌تواند آنان را از زیر یوغ استثمار، استعمار، فقر، تجاوز و بدبختی نجات دهد. جبران این خیانت به طبقه‌ی کارگر و کمونیسم، سال‌های طولانی را خواهد طلبید. از سوی دیگر صدها مبارز یک‌باز و انقلابی توسط سوسیال‌امپریالیسم شوروی و عمال دست‌نشانده‌اش یا در سپاه‌چال‌ها جاودانه شدند و یا در سنگرهای داغ مبارزه، جان‌های عزیزشان را فدا کردند و خون ده‌ها انقلابی دیگر به دست قصابان مذهبی در کشورهای همسایه ریخته شد. خون‌های ریخته شده‌ی این عزیزان، بذر انقلاب را آبیاری و آتش افروخته‌شده از آن چون مشعل فروزانی راه‌رهایی زحمتکشان را روشن نموده و آنان را به ادامه‌ی راه این جان‌باختگان فرا می‌خواند. تکه‌پاره‌شدن افغانستان توسط فاشیست‌های مذهبی، جهادی و طالبی بعد از خروج روس‌ها، عرصه‌را بر فعالیت جنبش چپ تنگ‌تر نمود، صدها شعله‌ای به غرب پناهنده شدند و از کار و پیکار دست کشیدند، سازمان‌های فعال به عمل‌گرایی «دموکراتیک» رو آورد. اعتماد و باور بر یکدیگر تا حدی صدمه دید و در مجموع چپ در مرز کسالت قرار گرفت. عواملی که مبارزه برای ایجاد حزب طبقه‌ی کارگر را با دشواری‌های بیشتری همراه کرد.

یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه‌ی عطف تجاوز آمریکا به کشور ما بود؛ خواب دیرینه‌ای که از سال‌ها آن را می‌دید و برای عملی‌کردنش لحظه‌شماری می‌کرد. افغانستان در حال حاضر یکی از نقاط بسیار مهم استراتژیک در سیاست‌های ایالت متحده‌ی آمریکا و متحدانش به‌شمار می‌رود. هر کدام از این کشورها می‌خواهند به نحوی در افغانستان دخیل و از نم‌آن کلاه‌هی برای خود بسازند که درین میان نقش امپریالیسم آمریکا تعیین‌کننده می‌باشد. حضور نزدیک به ۸۰ هزار سرباز ایالت متحده‌ی آمریکا و بیش از ۴۰ هزار سرباز ناتو به خودی‌خود گواه مهم‌بودن افغانستان برای دولت آمریکا و متحدانش است. هر چند بسیاری از این کشورها بدون اجازه‌ی آمریکا به‌طور مستقلانه در قضایای افغانستان عمل کرده نمی‌توانند، اما تلاش می‌نمایند که جوایس و استخباراتچی‌های خود را به خاطر تأمین هرچه بیشتر

برنامه و اساسنامه‌ی سازمان انقلابی افغانستان

مقدمه

سازمان انقلابی افغانستان که بخشی از جنبش چپ افغانستان به حساب می‌آید، دومین کنگره‌ی خود را در شرایطی برگزار نمود که ۱۱ سال از اشغال کشور ما توسط امپریالیست‌های خونخوار به سردمداری ایالت متحده‌ی آمریکا می‌گذرد؛ استعمارگران درصدد ایجاد پایگاه‌های دایمی در کشور ما هستند؛ کشورهای همسایه نقش مداخله‌گرانه‌یشان را تقویت نموده و توده‌های تهیدست ما در قتل، کشتار، شکنجه، اسارت، فقر و گرسنگی، بیماری، بی‌کاری، توهین و تحقیر، فساد و اختطاف و تفاوت عمیق طبقاتی، شدت استعمار را بیش‌ازپیش احساس می‌کنند.

ما دومین کنگره‌ی خود را در حالی برگزار نمودیم که رفیق‌ی‌باغ‌ر رهبر و مؤسس سازمان در میان ما نیست. زنده‌یاد‌باغ‌ر که با تلاش خستگی‌ناپذیر از ایجاد گروه پیش‌گام افغانستان تا آخرین روزهای حیاتش بی‌وقفه برای استحکام سازمان کار کرد، مسئولیت رهبری را در حالی به‌دست گرفت که جنبش ما را تشنت و سردرگمی مزمن و سرخوردگی و کسالت به سر می‌برد. او با کار تئوریک و سیاسی جنبش ما را تکان مجدد داد، زیرا اینک می‌بینیم که سازمان‌ها، گروه‌ها و حتی افراد به نحوی از انحا دوباره به توفان مبارزه‌پهلوی می‌زنند و چپ ما مجدداً در آستانه‌ی تحرک نسبی قرار گرفته‌است.

رهبری سازمان انقلابی افغانستان بعد از درگذشت رفیق‌ی‌باغ‌ر، نشست اضطراری مرکزیت را فراخواند تا کشتی سازمان را که او ناخدایش بود، در میان امواج توفان به سوی ساحل نجات هدایت کند. تمام اعضای سازمان بی‌هیچ تردیدی با تعهد مجدد به کار و پیکار ادامه دادند و ارثیه‌ی رفیق‌ی‌باغ‌ر را چون مردمک چشم از دسایس و توطئه‌های مختلف اپورتونیست‌ها حفظ نمودند. این نمونه‌ی عالی سازماندهی رفیق‌ی‌باغ‌ر و باور او را به تشکیلات مستحکم نشان می‌دهد، زیرا ما در تاریخ جنبش

منافع خاص‌شان، دست‌وپا کنند.

تدویر کنفرانس‌های استعماری، لویه جرگه‌های خائنانه‌ی وطن‌فروشی، تصویب قانون اساسی، انتخابات‌های نمایشی ریاست‌جمهوری، پارلمانی و مفاهیمی چون حقوق بشر، عدالت انتقالی، دموکراسی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، برابری حقوق زن و مرد، ایجاد ده‌ها حزب و نهاد مدنی، بازار آزاد، ساختن شورای‌علماء، ایجاد شورای عالی صلح و غیره در پناه هزاران سرباز آمریکایی و ناتو و در میان قتل و کشتار خلق ما، از مفاهیم و پدیده‌هایی‌اند که جز خدمت به منافع آمریکا و کشورهای امپریالیستی دیگر، کاری انجام نمی‌دهند. امپریالیست‌ها در حالی این مفاهیم را با فندهای میلیون‌دالری تطبیق می‌کنند که «چپ»ها نه تنها ذوق‌زده‌ی آن شده‌اند، بلکه با فرقی سر به درگاه امپریالیست‌ها می‌دوند تا در این رقابت از خائنان عقب‌نمانده و پیشی بگیرند.

همان‌طوری که پیش‌بینی کرده بودیم، اشغال افغانستان به وسیله‌ی آمریکا و متحدان ناتوی آن، به تشدید رقابت میان امپریالیست‌ها خواهد انجامید و این کشور ما خواهد بود که بار دیگر قربانی رقابت‌های امپریالیستی خواهد شد. اینک به وضوح می‌بینیم که امپریالیست‌های روسی و چینی نسبت به گذشته بیشتر به افغانستان علاقمند شده، پای کشور ما را به سازمان شانگ‌های نیز کشانده‌اند. روسیه با ایجاد هر نوع پایگاه آمریکا در افغانستان مخالف است، به همین خاطر کارش را بر طرح منطوقی حل قضیه‌ی افغانستان آغاز نموده، و چین نیز وارد رقابت قاپیدن منابع زیرزمینی افغانستان شده است.

در شرایطی که کشور ما توسط نیروهای ایالت متحده‌ی آمریکا و هم‌پیمانان متحدش اشغال شده است، سازمان انقلابی افغانستان راهی جز مبارزه با آن نداشته و این مبارزه که از معبر مبارزه‌ی ملی-دموکراتیک باید به سوسیالیسم راه‌بزند، ممکن نیست تا تشکیلات قوی، مستحکم و استوار بر ایدئولوژی مارکسیستی نداشته باشد. لذا، ضمن ایجاد چنین تشکیلاتی که در پروسه‌ی دوام‌دار پراتیک انقلابی به وجود خواهد آمد، در متشکل نمودن افراد پراکنده در جنبش، سازماندهی توده‌ها و وحدت اصولی با سازمان‌ها و گروه‌های چپ انقلابی لحظه‌ای درنگ نمی‌کنیم. با وجودی که می‌دانیم مبارزه در شرایط کنونی دشوارتر از هر زمان دیگر است؛ زیرا، از یک طرف حضور امپریالیسم آمریکا و بیش از ۱۰ کشور جهان در افغانستان با شعارهای «دموکراسی» و «حقوق بشر» و با هزاران جاسوس و استخباراتچی و ایدئولوگ و کارشناس، که در صورت احساس خطر به شکار انقلابیون خواهند پرداخت و از سوی دیگر حاکم‌بودن نیروهای مذهبی در هر گوشه و کنار کشور که اولین دشمنان‌شان را نیروها و افراد وابسته به جنبش چپ انقلابی می‌دانند و به حق می‌گویند که شعله‌ای‌ها از همه خطرناک‌ترند، بر دشواری کار و مبارزه‌ی ما می‌افزاید. در همین حال تسلیم‌طلبی «چپ»های «انقلابی» تهمت‌زدن، خیال‌پردازی، شکوه و گلایه از امپریالیست‌ها، ان‌جی.یو.بازی، پول‌محوری، مخدوش ساختن عمل انقلابی و غیر

انقلابی، رفرمیسم، یأس و نومیدی تعدادی از شعله‌ای‌ها و تشتت تئوریک و سیاسی، کار و مبارزه‌ی سازمان ما را دشوار می‌سازد.

سازمان انقلابی افغانستان با مطالعه‌ی دقیق و تحلیل مشخص از اوضاع کنونی، در کنار مبارزه‌ی مخفی و زیرزمینی تا حد امکان از شرایط علنی برای گسترش شبکه‌های سازمانی و تشکیلاتی‌اش و پیوند ارگانیک با توده‌ها سود خواهد برد. سازمان انقلابی افغانستان تلاش خواهد ورزید تا در کنار توده‌های محروم و تهیدست برای ایجاد جامعه‌ی دموکراتیک نوین و سوسیالیسم به پیش‌گام بردارد و در این راه از اهدای خون اعضایش به پای نهال انقلاب دریغ نوزد. ما باور راسخ داریم که پیروزی از آن ماست.

در شرایطی که امپریالیست‌ها در جشن و پایکوبی «مرگ» کمونیسم، قهقهه‌ی شادی سر می‌دهند، در شرایطی که به گمان خود آخرین میخ را بر تابوت کمونیسم کوبیده و ایدئولوگ‌های آن «پایان تاریخ» را اعلام می‌دارند؛ پیکار و مبارزه‌ی انقلابیون در سراسر جهان برای نجات از استعمار، استثمار و نا برابری، این قهقهه را در حلقوم‌شان می‌خشکاند.

سازمان انقلابی افغانستان با تصویب تعدیلات این برنامه و اساسنامه در دومین کنگره، معتقد است که این اسناد عاری از اشتباه و کمبود نخواهد بود و نقاط ضعف آن‌ها زمانی برطرف شده می‌تواند که در عمل با انتقادات سالم و پیشنهادات ارزنده‌ی اعضا و هوادارانش روبه‌رو شود. انگشت‌گذاشتن از سوی اعضا و هواداران بر اشتباهات و کمبودهای این برنامه و اساسنامه از سوی سازمان انقلابی افغانستان مورد استقبال قرار خواهد گرفت و در اسرع وقت به تصحیح آن‌ها خواهد پرداخت.

مرگ بر امپریالیسم

در راه سوسیالیزم به‌پیش!

نیمه‌فئودالی مثل افغانستان، انقلاب دموکراتیک نوین یگانه راه رسیدن به سوسیالیسم و گذار به کمونیسم می‌باشد که در شرایط کنونی وظیفه‌ی اصلی سازمان ما را می‌سازد.

ماده‌ی چهارم: در انقلاب دموکراتیک نوین، پرولتاریا نیروی رهبری کننده است که با متشکل نمودن دهقانان (به عنوان نیروی عمده) و خُردبورژوازی، با گسترش نیروی خودی، جلب نیروی بینابینی (بورژوازی ملی) و تجرید دشمن به اعلی درجه، راه پیروزی انقلاب را هموار می‌سازد.

ماده‌ی پنجم: طبقه‌ی کارگر در کشور ما بیش از یک صد سال قبل نطفه بست که با تولید اکثر دولتی در شرایط ناگواری استثمار می‌شد. این طبقه که در بخش کارخانه‌های تولیدی، معادن، صنایع دستی و بخش تجاری مصروف کار بود، در () مختلف دست به اعتراضات و تظاهرات زده، نشان داد که طبقه‌ی پیشرو می‌باشد. این طبقه در جریان تجاوز شوروی و درگیری‌های تنظیمی و طالبی تلفات بسیاری متحمل گشت. در حال حاضر بسیاری از افراد این طبقه در ایران و پاکستان با بدترین شکل استثمار می‌شوند. در داخل کشور حدود ۱۰۰ هزار کارگر به کار مصروف بوده، دولت پوشالی و حامیان امپریالیستی آن کوچکترین برنامه‌ای برای بهبود زندگی طبقه‌ی کارگر ندارند؛ زیرا، سرشت سرمایه‌داری با استثمار کارگران عجین شده است. با سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در کشور ما و توسعه‌ی تولید و تجارت و خدمات، این طبقه روزتاروز از کمیت و آگاهی بیشتری برخوردار خواهد گردید و بالاخره نقشش را به عنوان رهبر انقلاب ادامه خواهد داد. زیرا این طبقه در انقلاب جز زنجیرهای دستش چیزی از دست نمی‌دهد. طبقه‌ی کارگر شامل اقشار صنعتی، زراعی، خدماتی، اریستوکرات و لمپن پرولتاریا می‌باشد. لمپن پرولتاریا به علت بیکاری مفرط، قشر وسیعی را در کشور ما می‌سازد. بقایای بیکاران جنگ ۴۱ ساله که اکنون با طرق غیر مشروع زندگی دارند، جزء این قشر بوده، آماده‌ی هر نوع خدمتگزاری به امپریالیست‌ها می‌باشند. سازمان ما در رابطه با این قشر باید دقیق و هشیار باشد و افراد آن را بعد از تجدید تربیت کامل به صفوفش بپذیرد.

ماده‌ی ششم: افغانستان کشور زراعی است که اکثر باشندگان آن را دهقانان تشکیل می‌دهند. این دهقانان قرن‌ها تحت ستم فئودالان و مالکان ارضی قرار داشته، در زندگی گاهی طعم خوشبختی را نچشیده‌اند. این طبقه در بیش از سه دهه‌ی گذشته (اشغال شوروی سابق، حاکمیت جهادیان و طالبان و اشغال کنونی) بیشترین قربانی را متحمل گردیده است. دهقانان متحدین اصلی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک نوین بوده، بدون اتحاد پرولتاریا با دهقانان، پیروزی بر دشمنان انقلاب ناممکن می‌باشد. لذا، بسیج و آگاهی‌دادن به دهقانان از وظایف اصلی سازمان ما است. پرولتاریا با به سر رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و انجام انقلاب ارضی و تأمین رفاه دهقانان، به ستم‌های تاریخی بر این طبقه خاتمه می‌بخشد.

برنامه‌ی سازمان انقلابی افغانستان

ماده‌ی اول: سازمان انقلابی افغانستان معتقد به م.ل.ا بوده که با تحلیل مشخصی از اوضاع برای تحقق کمونیسم، در افغانستان فعالیت نموده و با دفاع از منافع زحمتکشان تهیدست در راه کسب قدرت سیاسی، ایجاد جامعه‌ی دموکراتیک نوین و گذار به سوسیالیسم و کمونیسم تلاش می‌ورزد و در این راه کوچکترین تبنی با دشمنان طبقاتی پرولتاریا را خیانت به ایدیولوژی طبقه‌ی کارگر می‌داند، زیرا ما پیشاهنگ سیاسی طبقه‌ی کارگر هستیم و صیانت از منافع طبقاتی آن، اُس و بنیاد مبارزه‌ی ما را می‌سازد.

ماده‌ی دوم: سازمان انقلابی افغانستان معتقد است که افغانستان کشور مستعمره - نیمه‌فئودالی است. از یک طرف بعد از ۱۱ سپتامبر نیروهای امپریالیستی به رهبری ایالات متحده‌ی آمریکا به خاک ما تجاوز کرد و کشور ما اشغال و مستعمره شد، از سوی دیگر با زندگی حدود هفتاد درصد مردم در دهات با تولید زراعی، ابزار تولید غیر ماشینی و بهره‌ی مالکانه، بخش عمده‌ی تولید ما فئودالی بوده، در دهات رابطه‌ی ارباب رعیتی حاکم می‌باشد. به این صورت دو تولید بورژوازی و فئودالی شاخص‌های اصلی سیمای جامعه‌ی ما می‌باشند.

از جایی که تولید اصلی بورژوازی در چنگ سرمایه‌داران دلال و وابسته به امپریالیسم قرار دارد؛ لذا، با این دو مشخصه افغانستان کشور مستعمره - نیمه‌فئودالی می‌باشد.

ماده‌ی سوم: مرحله‌ی انقلاب ما، انقلاب ملی - دموکراتیک است که با دو وظیفه‌ی ملی (بیرون راندن اشغالگران) و دموکراتیک (سرنگونی فئودالیسم) تکمیل می‌گردد. این دو وظیفه (با این که جنبه‌ی ملی آن ارجحیت دارد) جدایی‌ناپذیر بوده، در یک مرحله به اجرا درمی‌آید. در کشورهای مستعمره

ماده‌ی هفتم: در کنار دهقانان، خُرده‌بورژوازی که شامل روشنفکران، هنرمندان، نویسندگان، دکتران، اهل کسبه، مأمورین پایین‌رتبه، دکانداران، پیشه‌وران و افرادی با شغل‌های آزاد می‌باشند، در انقلاب دموکراتیک نوین متحد‌پرولتاریا بوده، اقشار میانه و تهیدست آن بیشتر و زودتر در انقلاب سهم می‌گیرند و از متحدان نزدیک پرولتاریا محسوب می‌شوند. در شرایط کنونی دانشمندان، مهندسين، تخنیک‌کاران، استادان، معلمان، نویسندگان، هنرمندان، دکتران، مأمورین و خبرنگاران با در نظر داشت این‌که نیروی خود را به فروش می‌رسانند یا نه، در قطار پرولتاریا یا خرده‌بورژوازی به حساب می‌روند. روشنفکران در برابر حوادث سیاسی حساس بوده، اما با ضعف‌های زیادی که دارند، بار مشکلات انقلاب را تحمل نکرده، بسیاری از آنان تا زمانی که در تئوری و پراتیک انقلابی آبدیده نشوند و اخلاقیات پرولتری را در عمل کسب نکنند، در نیمه‌ی راه، انقلاب را ترک خواهند کرد. احزاب و سازمان‌های کمونیستی در ابتدای تشکیل، صفوف خود را از روشنفکران پر می‌سازند؛ اما، در جریان پراتیک انقلابی از یک طرف با بریدن روشنفکران از افکار خرده‌بورژوایی و از سوی دیگر با وارد کردن پیشروان طبقه‌ی کارگر، صفوف حزب از روشنفکران خرده‌بورژوا منزه می‌گردد.

ماده‌ی هشتم: بورژوازی ملی در شرایط کنونی فوق‌العاده ضعیف بوده، با هجوم کمپنی‌های امپریالیستی و بورژوازی کمپرادور در وضعیت ناهنجاری قرار دارد و هرروز خبر ورشکستگی کارخانه‌های این طبقه، از شهرک‌های صنعتی هرات، کابل و جلال‌آباد به گوش می‌رسد. این طبقه تا حال چندین اتحادیه‌ی صنعتی را تأسیس نموده که ظاهراً از حقوق‌شان در برابر سرمایه‌های خارجی دفاع می‌کنند. تولید کوچک که برای کمپنی‌های سرمایه‌داری قرین به صرفه نیست، به این طبقه واگذار گردیده است که از این طریق مصروف استثمار کارگران می‌باشد. بورژوازی ملی طبقه بینابینی است و آماده‌ی همکاری با امپریالیسم می‌باشد. اما وقتی به علت ضعف سرمایه مورد توجه و الطاف این کمپنی‌ها قرار نمی‌گیرد و در مرز ورشکستگی قرار می‌گیرد، با نیروهای ضد امپریالیستی متحد می‌گردد. این طبقه در جریان انقلاب نیز می‌تواند با سرمایه‌داری دلال تباری کند و به انقلاب پشت نماید؛ لذا، انقلابیون باید در اتحاد با این طبقه هشیار و حساس باشند، رهبری را هرگز به آن نسپارند و سیاست وحدت- مبارزه را با آن جداً رعایت کنند. پرولتاریا جهت استفاده از تضاد بین بورژوازی ملی و امپریالیسم و تجرید دشمن به‌علی‌درجه با بورژوازی ملی متحد می‌شود، اما فعالیت‌های انقلابیون و به راه انداختن انقلاب دموکراتیک نوین به هیچ‌وجه موکول به ساختن چنین اتحاد و جبهه‌ای نمی‌گردد.

ماده‌ی نهم: مالکان ارضی که از طریق کسب بهره‌ی مالکانه دهقانان را استثمار می‌کنند، پایگاه امپریالیسم را در دهات می‌سازند. پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین با انقلاب ارضی و مصادره‌ی املاک مالکان تکمیل می‌گردد. با این‌که در جریان بیش از سه‌دهه جنگ، مالکان ارضی ضربه خورده،

موقعیت گذشته‌ی‌شان را ندارند، اما مالکان تازه به دوران رسیده که از درون جریانات تنظیمی سر برآورده‌اند، با گروه‌های مسلح و بعضاً حزب و سازمان به بدترین وجهی دهقانان را استثمار کرده، مورد بهره‌برداری‌های سیاسی قرار می‌دهند. این طبقه صاحب زمین و ابزار تولید بوده، آماده‌ی خدمت به امپریالیست‌ها می‌باشد؛ لذا، در انقلاب دموکراتیک نوین یک‌جا با امپریالیسم سرنگون می‌شود.

ماده‌ی دهم: بورژوازی کمپرادور پایگاه اصلی امپریالیسم در کشور ماست. این طبقه در خدمت کمپنی‌های امپریالیستی قرار دارد، لذا امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی با تمام قوا تلاش دارند تا این طبقه را تقویت نمایند و از طریق آن نه‌تنها سرمایه‌های‌شان را به کار بیاندازند بلکه در آینده آن را به گرداننده‌ی اصلی قدرت سیاسی در کشور مبدل گردانند. این طبقه همین حال در بخش‌های بسیاری سرمایه‌های امپریالیستی را به کار انداخته است، مخصوصاً در بخش‌های مخابراتی، معادن، بانک‌داری، صنایع، ساختمانی و تجارت چون سنگ پاسبان منافع امپریالیسم عمل می‌کند. این طبقه در انقلاب دموکراتیک نوین یک‌جا با امپریالیسم سرنگون می‌گردد و تمام دارایی‌های آن ملی اعلام می‌شود.

ماده‌ی یازدهم: سازمان ما با اعتقاد به م. ل. ادو برنامه (حداقل و حداکثر) دارد. برنامه‌ی حداقل آن به سررساندن انقلاب دموکراتیک نوین و برنامه‌ی حداکثر آن را انجام انقلاب سوسیالیستی، استقرار سوسیالیسم و گذار به کمونیسم تشکیل می‌دهد.

ماده‌ی دوازدهم: سازمان ما معتقد است که جهت به فرجام‌رساندن انقلاب دموکراتیک نوین به سه سلاح انقلاب ضرورت است. تشکیل حزب، ارتش و جبهه‌ی متحد ملی ابزارهایی‌اند که جهت براندازی امپریالیسم و دولت دست‌نشانده‌ی آن ضروری بوده، بدون چنین ابزارهایی ممکن نیست سازمان ما نبرد مسلحانه و راه محاصره‌ی شهرها از طریق دهات و سرنگونی امپریالیسم و دولت پوشالی آن را به فرجام‌برساند.

ماده‌ی سیزدهم: تلاش در جهت تأسیس حزب واقعی طبقه‌ی کارگر از وظایف اصلی و مرکزی سازمان ماست. زیرا بدون ساختن چنین حزبی، هیچ سازمانی قادر به رهبری پرولتاریا و زحمتکشانش تا رسیدن به جامعه‌ی سوسیالیستی نمی‌شود. به این خاطر، لنین پیشوای کبیر پرولتاریای جهان گفته است: «پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاحی جز سازمان ندارد.» حزب طبقه‌ی کارگر افغانستان در جریان کار عملی و مبارزه‌ی ایدئولوژیک در داخل کشور و از وحدت مارکسیست-لنینیست‌های اندیشه‌ی مائو تسه‌دون به میان می‌آید که سازمان انقلابی افغانستان نخستین گام‌های عملی را در این زمینه برداشته و در این مسیر به‌پیش خواهد رفت.

سازمان ما دست هر نهاد، حزب و فردی را که برای مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه‌ی مائو تسه‌دون کار می‌کند به گرمی فشرده، معتقد به وحدت اصولی بوده، در راه تحقق آن می‌کوشد و درین راه

اصول فروشی نمی‌کند. سازمان ما نیندیشیدن به وحدت اصولی را خیانت به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائو تسه‌دون می‌داند، اما سازش و انعطاف انقلابی را به هیچ وجه رد نمی‌کند.

ماده‌ی چهاردهم: تشکیل جبهه‌ی متحد ملی یکی از ابزارهای دیگر انقلاب دموکراتیک نوین است. تشکیل این جبهه چیزی جز اتحاد پرولتاریا با بورژوازی ملی نیست. این جبهه که شکل و فرم خاصی ندارد، عبارت از یک نوع همسویی میان پرولتاریا و بورژوازی ملی جهت برانداختن دشمن مشترک می‌باشد. پرولتاریا در این جبهه با بورژوازی ملی سیاست وحدت - مبارزه را در پیش می‌گیرد، چون نقش دوگانه‌ی آن را می‌داند.

ماده‌ی پانزدهم: سازمان ما شرکت در انتخابات‌هایی را که در زیر سایه‌ی اشغالگران صورت می‌گیرد، جز تثبیت موقعیت اشغالگران و دولت پوشالی چیزی ندانسته، آن را مردود و ضد انقلابی می‌داند. انتخابات‌های نمایشی ریاست‌جمهوری و پارلمانی یک دهه‌ی گذشته نشان داد که امپریالیسم چگونه راه را برای ورود جنایت‌کاران و دشمنان طبقاتی زحمتکشان به کرسی‌های قدرت هموار می‌سازد و از «خوکدانی» چگونه برای تثبیت استعمار سود می‌برد.

ماده‌ی شانزدهم: سازمان با این که پنهان‌کاری را اصل اساسی سازمانی می‌داند و فعالیت‌های علنی را مجرایی برای پیوند با توده‌ها و سرپوشی برای کار مخفی به حساب می‌آورد، به این باور است که مقولاتی چون جامعه‌ی مدنی، پلورالیسم، ان.جی.یو و دموکراسی لیبرالی در زیر چکمه‌های اشغال، کاربردی جز خدمت به امپریالیسم، ادامه‌ی استثمار و تفاوت‌های عمیق طبقاتی، اشاعه‌ی فقر، بیکاری، اعتیاد و تن‌فروشی نداشته، تئورسین‌های بورژوازی با این تبلیغ که گویا ترقی و تعالی جامعه در پرتو این مقولات میسر است، عمر اشغال و حاکمیت جنایت‌کاران جهادی و غیرجهادی را افزایش می‌دهند. در حالی که توده‌های ما زمانی به خوشبختی و تعالی می‌رسند که اشغال کشور ما به پایان برسد و رخت استثمار برچیده شود.

ماده‌ی هفدهم: دولت پوشالی که متشکل از مالکان ارضی و بورژوازی وابسته به کمپنی‌های امپریالیستی است و تا مغز استخوان وابسته به امپریالیست‌ها، مخصوصاً امپریالیسم آمریکا می‌باشد، در انقلاب دموکراتیک نوین یک‌جا با امپریالیسم سرنگون می‌گردد.

ماده‌ی هجدهم: طالبان که دیدگاه ایدئولوژیک فئودالی دارند و متشکل از مالکان ارضی، خُرده‌بورژوازی دهات و دهقانان فریب‌خورده‌اند، جاهل‌ترین نیروی ست که وابسته به استخبارات کشورهای مختلف مخصوصاً پاکستان می‌باشد. این نیرو که مخالف هر نوع ترقی و پیشرفت است، در خدمت امپریالیسم و مافیای مواد مخدر قرار دارد. طالبان گرچه در ظاهر علیه اشغالگران می‌جنگند، اما با سیاست‌های ماورای فاشیستی و ضد مردمی‌شان عملاً عمر اشغال را درازتر می‌سازند و به صورت

غیر مستقیم در خدمت استراتژی‌های امپریالیستی در کشور ما قرار دارند. سازمان ما ضمن این که دشمن اصلی و عمده را هرگز فراموش نمی‌کند، اتحاد با این نیرو را ضد انقلابی دانسته، آن را دشمن خلق می‌شمارد.

ماده‌ی نوزدهم: حزب اسلامی گلبدین که از نیروهای ماورای فاشیستی به شمار می‌رود و دُم آن زیر پای استخبارات پاکستان قرار دارد، نیرویی به شدت ضد انقلابی بوده، شعله‌ای‌ها را اولین دشمنش می‌داند. این حزب همواره در سازش با امپریالیست‌ها قرار داشته، با جنگیدن خود با جستانی می‌کند. نیم این حزب (بخش سیاسی آن) در دولت پوشالی سهیم و نیم دیگر (بخش نظامی آن) ظاهراً علیه امریکایی‌ها و دولت پوشالی می‌جنگند. ما این نیرو را از دشمنان خلق و اتحاد با آن را ضد انقلابی می‌دانیم.

ماده‌ی بیستم: اپوزیسیون پوشالی که بخش عمده‌ی آن را جنایت‌کاران جهادی و غیر جهادی می‌سازد، جریان ضد مردمی است که تا فرق در وابستگی غرق بوده، جاده صاف‌کن نیروهای امپریالیستی در کشور ما به حساب می‌آید. این اپوزیسیون آماده‌ی هر نوع وطن‌فروشی بوده، با این که خود را اپوزیسیون دولت می‌نامد، اما بخشی از رأس تا بدنه‌ی دولت را می‌سازد. این نیرو که در آن بورژواهای وابسته، مالکان ارضی نوبه‌دوران رسیده و بخشی از خُرده‌بورژوازی مرفه شامل است، در شمار دشمنان خلق محسوب شده، اتحاد با آن همگامی با دشمنان خلق به حساب می‌آید.

ماده‌ی بیست‌ویکم: بقایای رهبری «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که در حال حاضر در خدمت امپریالیست‌های آمریکایی و ناتوی قرار دارند و با شرکت در دولت پوشالی و احزاب رسمی، مدافع اشغالگران هستند و از جاسوسی و مزدوری به سوسیال امپریالیسم شوروی به امپریالیست‌های آمریکایی و ناتوی استحاله نموده‌اند، از دشمنان خلق ما به شمار می‌روند، سازمان ما اتحاد با آنان را ضد انقلابی می‌داند.

ماده بیست‌ودوم: زنان که نیمی از پیکر جامعه‌ی ما را می‌سازند و زیر ستم چند لایه زندگی دارند، تا زمانی که به آگاهی طبقاتی نرسند، ممکن نیست از این همه ستم (ملی، طبقاتی و جنسیتی) رهایی یابند. این خود زنان هستند که با آگاهی از وضعیت اجتماعی‌شان زیر رهبری تشکل مارکسیستی می‌توانند به رهایی واقعی دست یابند. سازمان ما کار میان زنان را از وظایف اصلی خود به حساب آورده، هر نوع برخورد ابزاری، برخورد فئودالی و ارتجاعی نسبت به زن را ضد مارکسیستی دانسته، معتقد است که بدون شرکت زنان هیچ انقلابی به پیروزی نمی‌رسد. استفاده‌ی کاسب‌کارانه از نام، نشرات و تشکلات زن را به شدت خائنانه و ضد انقلابی می‌داند.

ماده‌ی بیست‌وسوم: سازمان انقلابی افغانستان علیه هر نوع سنن عقب‌مانده، باورهای جاهلانه،

عقب‌ماندگی‌های فرهنگی، مناسبات قبیله‌ای، قراردادهای فئودالی، اختلافات سمتی، زبانی و مخصوصاً باورهای زن‌ستیزانه با قاطعیت مبارزه می‌کند. حل این باورها و سنت‌ها را در درازمدت نه با برخورد مکانیکی بلکه علمی دینامیکی می‌داند. سازمان ما معتقد به جدایی دین از سیاست بوده، از سکولاریسم دفاع می‌کند، دین را امر خصوصی دانسته، با این پدیده برخورد علمی داشته و از هر نوع برخورد راستروانه و چپروانه در این مورد ابا می‌ورزد.

ماده‌ی بیست‌و‌چهارم: افغانستان کشور چند ملیتی است. مسئله‌ی ملیتی که یکی از ظریف‌ترین مسائل اجتماعی کشور ماست با دو برخورد شوئیسم عظمت طلبانه‌ی طبقات حاکمه‌ی ملیت پشتون و ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه‌ی طبقات حاکمه‌ی سایر ملیت‌ها خود را می‌نمایاند. سازمان ما وظیفه‌ی خود می‌داند که در کنار طبقات زحمتکش تمام ملیت‌ها علیه شوئیسم عظمت طلبانه و ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه به مبارزه‌ی قاطع بپردازد. سازمان انقلابی افغانستان معتقد به خود ارادیت ملیت‌ها تا سرحد جدایی می‌باشد؛ اما، نه زیر نظر امپریالیست‌ها و دولت‌های پوشالی و دشمنان خلق. حل اساسی این مسئله فقط با از میان رفتن طبقات، نابودی استثمار و برابری تمام انسان‌ها میسر می‌باشد.

ماده‌ی بیست‌و‌پنجم: سازمان انقلابی افغانستان دفاع از تمامی جنبش‌های آزادی‌بخش کمونیستی، ملی-مترقی و ضد امپریالیستی را وظیفه‌ی خود دانسته، تا حد توان به آن‌ها یاری می‌رساند و متقابلاً از آن‌ها چنین انتظاری دارد. سازمان در برخورد با تشکلات مارکسیستی با برابری و احترام متقابل برخورد کرده، هرگونه مداخله‌ی دیگران در امور داخلی خود را خلاف اصل انترناسیونالیسم پرولتاری دانسته، خود را نیز ملزم به رعایت چنین اصلی می‌داند.

اساسنامه‌ی سازمان انقلابی افغانستان

فصل اول

اصول تشکیلاتی

ماده‌ی اول: ساختار تشکیلاتی سازمان انقلابی افغانستان بر اصل سانترالیسم دموکراتیک به شکل

ذیل استوار است:

تمام سازمان از انضباط واحدی پیروی می‌کند.

- فرد از تشکیلات

- اقلیت از اکثریت

- ارگان‌های پایین از ارگان‌های بالا

- تمام سازمان از کمیته‌ی مرکزی

- مسئول اجرایی از بیروی سیاسی و بیروی سیاسی از کمیته‌ی مرکزی

- کمیته‌ی مرکزی از کنگره‌ی سازمان

ماده‌ی دوم: رهبری جمعی و مسئولیت فردی در تمام بخش‌های سازمان رعایت می‌شود

ماده‌ی سوم: اصل انتخابی بودن

- مسئول اجرایی، بیروی سیاسی، اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی سازمان انتخابی

ولی سایر ارگان‌های سازمانی با در نظر داشت شرایط کنونی کشور ما و رعایت اصل پنهان‌کاری، انتخابی

بوده نمی‌توانند و باید اصل لینی اعتماد درون تشکیلاتی را در مورد سایر ارگان‌ها رعایت کنیم.

- تصامیم ارگان‌های بالینی بر ارگان‌های پایینی مرعی‌الاجرا می‌باشد و الی که ارگان‌های پایین

تصمیمی را موافق حال خود نبینند، در آن صورت تصمیم را با توضیحاتی رد کرده و یا در آن تعدیل

به‌وجود می‌آورند و دوباره به ارگان بالینی می‌فرستند. اگر ارگان بالینی با تغییر و تعدیل موافق نباشد، در

آن صورت تصمیم با توضیحاتی، همان‌گونه باید اجرا شود.

- مرعی‌الاجرا بودن دساتیر کمیته‌ی مرکزی در حالت اضطراری

ماده‌ی چهارم: اصل گزارش دهی

- ارگان‌های پایینی سازمان از طریق کمیته‌ها گزارش خود را به ارگان‌های بالاتر می‌دهند.

- مسئول اجرایی که مسئولیت بیروی سیاسی سازمان را نیز به عهده دارد، گزارش کار خود را به

بیروی سیاسی می‌دهد.

- بیروی سیاسی گزارش کار خود را به کمیته‌ی مرکزی می‌دهد.

- کمیته‌ی مرکزی گزارش کار خود را به کنگره و نشست‌های همگانی ارائه می‌دارد.

فصل دوم

عضویت

ماده‌ی پنجم: هر هم‌وطن ما که حداقل هفده ساله باشد و برنامه و اساسنامه‌ی سازمان را بپذیرد

و در یکی از حوزه‌های سازمانی فعالیت کند، تصامیم سازمانی را به اجرا درآورد، پنهان‌کاری را رعایت

نماید، دساتیر سازمان را آگاهانه بپذیرد و حق العضویت بپردازد، عضو سازمان انقلابی افغانستان محسوب

می‌شود.

ماده‌ی ششم: وظایف عضو سازمان انقلابی افغانستان قرار ذیل است:

- عضو سازمان باید زندگی‌اش را وقف انقلاب پرولتاری نماید، در راه منافع توده‌ها مبارزه کند و وظایف

سازمانی را فعالانه انجام دهد.

- مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه‌ی مائو تسه‌دون را با جدیت و فعالانه مطالعه کرده و به کار بندد.
- از برنامه، اساسنامه، مصوبات و قرارهای تشکیلاتی تبعیت کرده، انضباط سازمانی را رعایت نماید.
- حق‌العضویت خود را به‌طور منظم ماهانه بپردازد.
نوعیت حق‌العضویت‌ها قرار ذیل است:

- متعلم و محصل: ۲۰ افغانی

- اعضای که درآمدشان بین ۳۵۰۰ افغانی تا ۶۰۰۰ افغانی باشد، ۵۰ افغانی

- اعضای که درآمدشان بین ۶۵۰۰ افغانی تا ۱۰۵۰۰ افغانی باشد، ۱۰۰ افغانی

- اعضای که درآمدشان بین ۱۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ افغانی باشد، ۲۰۰ افغانی

- اعضای که درآمدشان بین ۲۱۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ افغانی باشد، ۳۵۰ افغانی

- اعضای که درآمدشان بین ۳۱۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ افغانی باشد، ۵۵۰ افغانی

- اعضای که درآمدشان بالاتر از ۴۱۰۰۰ افغانی باشد، ۱۰۰۰ افغانی

ماده‌ی هفتم: عضو سازمان انقلابی افغانستان باید در کار و زندگی سازمانی سرمشق، صادق، درستکار و قاطع باشد؛ در برابر دشمن جسور باشد، در فکر مقام آسوده و کسب شهرت نباشد، از سرکوب و ارباب نهراسد، منافع شخصی را تابع منافع سازمانی نماید، اسرار و اطلاعات درونی سازمان را در هر شرایطی حفظ کند، در انتقاد و انتقاد از خود جسارت داشته باشد، انضباط سازمان را قاطعانه رعایت نماید، اخلاق پرولتری داشته باشد، از توهین و تحقیر زحمتکشان بپرهیزد، از اعتیاد دوری جوید، در حفظ اموال سازمان تلاش ورزد، شجاعانه کمبودها و انحرافات را نشان دهد و در راه رفع آن‌ها کوشش کند. عضو سازمان باید با خودنمایی، تکبر، خودپرستی و ظاهرسازی مبارزه نماید؛ قاطعانه علیه هرگونه نقض دموکراسی درون تشکیلات و آزاداندیشی و جلوگیری از انتقاد به مبارزه برخیزد؛ در جلب و جذب اعضای جدید تلاش نماید؛ اهداف برنامه و سیاست‌های سازمان را تبلیغ و ترویج نماید، نسبت به مسئله‌ی زن برخورد مارکسیستی داشته باشد و همواره از اصل «سه آری و سه نه» پیروی کند، یعنی مارکسیسم را به کار ببندد، نه رویزونیسم را؛ وحدت ایجاد کند، نه تفرقه؛ ژک و صریح باشد، نه توطئه‌گر و دسیسه‌چین.

ماده‌ی هشتم: هر عضو سازمان حق دارد:

- با در نظر داشت مفاد ماده‌ی سوم در انتخاب ارگان‌های مشخصی که به انتخاب گذاشته می‌شوند شرکت کرده از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار می‌باشد.

- در باره‌ی مسائل، سیاست‌ها، برنامه و فعالیت‌های سازمان در کنگره، کنفرانس‌ها و سایر گردهمایی‌ها آژادانه بحث کند و نظر خود را آشکارا بیان نماید، از آن دفاع کند و پیشنهاد دهد.

- [با] تصامیمی که پیرامون زندگی سازمانی و فعالیت‌هایش اتخاذ می‌گردد، اقناع شود، به سؤالاتش

پاسخ داده شود و به پیشنهادهایش رسیدگی صورت بگیرد.

- از طریق مسئول حوزه از ارگان‌های بالاتر گزارش منظم پیرامون تصامیم و سیاست‌های سازمان بخواهد و تا جایی که به پنهان‌کاری لطمه نزند، مسئول باید گزارش دهد.

ماده‌ی نهم: پذیرش اعضا در سازمان انقلابی افغانستان بر اساس ذیل است:

- اعضای جدید از میان کاندیدهای عضویت که دوره‌ی تعیین شده‌ی آزمایشی را گذرانده باشند، به

عضویت پذیرفته می‌شوند (به استثنای انقلابیونی که فعالیت‌های کمونیستی آنان برای حداقل دو نفر از اعضای سازمان از لحاظ زمانی معین و مشخص باشد.)

- پذیرش عضویت سازمان از صلاحیت‌های کمیته‌های محلی است که باید به تأیید بیروی سیاسی برسد.

- متقاضیان عضویت باید توسط یک تن از اعضای سازمان معرفی شوند.

ماده‌ی دهم: مراحل پذیرش عضویت در سازمان بر اساس ذیل می‌باشد:

- برای پذیرش عضویت در سازمان انقلابی افغانستان، کاندیداتوری عضویت از مرحله‌ی هوادار آغاز می‌شود.

- هوادار، عضو حوزه‌ی تشکیلاتی نیست. هوادار برای دو ماه حداقل با یکی از اعضای سازمان در تماس می‌باشد و پس از ارزیابی وارد حوزه‌ی سازمانی می‌شود و عضو آزمایشی به حساب می‌آید.

- عضو آزمایشی از تمامی حقوق عضو جز انتخاب کردن و انتخاب شدن برخوردار است.

- عضو آزمایشی پس از سپری نمودن چهار ماه دوره‌ی آزمایشی عضویت سازمان انقلابی افغانستان را به‌دست آورده می‌تواند. در صورتی که عضو آزمایشی در این چهار ماه قناعت کمیته‌ی مربوطه را فراهم نسازد، عضویت آزمایشی‌اش برای یک‌بار دو ماه تمدید می‌گردد.

- عضو آزمایشی در مدت چهار ماه باید حداقل در هشت حوزه‌ی سازمانی حاضر باشد.

- عضو آزمایشی نصف حق‌العضویت را می‌پردازد.

- پس از آن که عضو آزمایشی عضو رسمی شد، عضویت او برایش ابلاغ می‌گردد، و این تعهد را در حوزه‌ی خود ابراز می‌دارد: «من به‌مثابه‌ی عضو صادق سازمان انقلابی افغانستان تعهد می‌نمایم که برای رهایی کشور از استعمار و نجات توده‌های تهیدست و زحمتکش از استثمار مبارزه کنم، جانم را در راه پر شکوه انقلاب و زحمتکشان فدا نمایم، اسرار سازمان را چون مردمک چشم عزیز داشته، سازمان را حمایت نموده و تمام توانایی مادی و معنوی‌ام را در خدمت سازمان و انقلاب قرار دهم.»

ماده‌ی یازدهم: عضویت و کناره‌گیری از سازمان داوطلبانه است. هر عضو بعد از کناره‌گیری باید کلیه‌ی مسئولیت‌ها، اسناد و دارایی سازمان را به حوزه‌اش تحویل دهد و اسرار سازمان را حفظ نماید.

ماده‌ی دوازدهم: اقدامات انضباطی

- عضوی که سه ماه بدون عذر موجه حق‌العضویت خود را پرداخت نکرده و در این مدت عملاً تماس خود را با سازمان قطع نموده باشد، حوزه‌ی مربوطه در مورد عضویتش تصمیم می‌گیرد و تصمیم خود را به ارگان بالاتر اعلام می‌کند.

- در صورت انجام ندادن وظایف مطروحه در اساسنامه و نقض انضباط، اقدامات زیر با دوسوم آرای اعضای حوزه‌ی مربوطه انجام می‌گیرد:

- اخطار، از سوی مسئول حوزه‌ی مربوطه داده می‌شود؛

- سلب مسئولیت، با رأی دوسوم اعضای حوزه‌ی مربوطه رسمیت می‌یابد؛

- تعلیق عضویت، توسط کمیته‌ی مرکزی ابلاغ می‌گردد. مدت تعلیق حداکثر چهار ماه برای یک‌بار می‌باشد که در این مدت عضو حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن را ندارد، ولی از سایر حقوق اعضا برخوردار است؛

- اخراج، از اشد مجازات سازمان و از صلاحیت‌های کمیته‌ی مرکزی است؛

- در مورد خطاهای جزئی، وسایل تربیت و تأثیر‌گذاری به‌صورت انتقاد و انتقاد از خود و تذکر به‌کار گرفته می‌شود؛

- هر عضوی که مورد اقدامات انضباطی قرار می‌گیرد، از زمان ابلاغ به مدت سه ماه حق بازخواست از کمیته‌ی خود تا کمیته‌ی مرکزی را دارد.

فصل سوم

ارگان‌های مرکزی

ماده‌ی سیزدهم: عالی‌ترین و بالاترین ارگان سازمان انقلابی افغانستان، کنگره است که هر چهار سال یک‌بار با شرکت دوسوم نمایندگان رسمیت می‌یابد.

- کنگره‌ی فوق‌العاده توسط دوسوم آرای کمیته‌ی مرکزی فراخوانده می‌شود و پس از تصویب آن حداکثر ظرف دو ماه تشکیل می‌گردد و زمانی رسمیت می‌یابد که حداقل بیش از نصف اعضای سازمان در آن نماینده داشته باشند.

ماده‌ی چهاردهم: وظایف اساسی کنگره قرار ذیل است:

- تصویب و تعدیل برنامه، اساسنامه و مشی سازمان؛

- انتخاب مسئول اجرایی سازمان؛

- تعیین تعداد و انتخاب اعضای کمیته‌ی مرکزی و تعیین تعداد و انتخاب اعضای علی‌البدل کمیته‌ی

مرکزی سازمان.

ماده‌ی پانزدهم: در فاصله‌ی میان دو کنگره، کمیته‌ی مرکزی بالاترین مرجع سازمان است که در برابر کنگره‌ی بعدی مسئول می‌باشد.

- کمیته‌ی مرکزی از طرف مسئول اجرایی سازمان رهبری می‌شود.

- مسئول اجرایی سازمان هر دو سال یک‌بار در وسط دو کنگره در جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی که اعضای علی‌البدل نیز حضور می‌داشته باشند (من حیث ناظر) به‌منظور جلوگیری از استبداد درون تشکیلاتی به رأی گذاشته می‌شود. در صورتی که دوسوم اعضای کمیته‌ی مرکزی کار مسئول اجرایی را ناقص و مملو از کمبودها ارزیابی کنند، می‌توانند یک تن از اعضای دیگر کمیته‌ی مرکزی را به‌حیث مسئول اجرایی سازمان تا زمان برگذاری کنگره انتخاب نمایند. مسئول اجرایی، کماکان عضو کمیته‌ی مرکزی باقی می‌ماند، مگر این که کار او به اندازه‌ای ناقص و مملو از کمبودها باشد که شایستگی در مرکزیت سازمان را از دست داده باشد. در این جلسه حداًعظمی هفت تن از کادرهایی که در کنگره شرکت کرده باشند به‌حیث ناظر می‌توانند شرکت کنند.

- در فاصله‌ی میان دو جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی، بیروی سیاسی بلندترین مرجع تشکیلاتی سازمان است که امور روزمره‌ی سازمان را زیر نظارت دارد و جلسه‌ی کمیته مرکزی را دعوت می‌نماید.

- بیروی سیاسی در مناسبات با احزاب و سازمان‌های دیگر، سازمان را نمایندگی می‌کند.

- نشست‌های کمیته‌ی مرکزی هر شش ماه یک‌بار دایر می‌گردد، در صورت لزوم و به پیشنهاد دو سوم اعضا، می‌تواند قبل از موعود معینه دعوت شود.

- کمیته‌ی مرکزی با آرای دوسوم می‌تواند عضو جدید (از میان اعضای علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی) را به‌جای عضو قبلی که بنا بر دلایل مختلف از کمیته‌ی مرکزی کناره‌گیری کرده و یا دیگر حضور ندارد، تعیین نماید.

- کمیته‌ی مرکزی با آرای دوسوم می‌تواند یکی از شرکت‌کنندگان کنگره را به‌جای یکی از اعضای علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی که بنا بر دلایلی از مقامش کناره‌گیری می‌کند، به‌حیث عضو علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی تعیین نماید.

- دوسوم اعضای کمیته‌ی مرکزی می‌توانند عضو کمیته‌ی مرکزی را بنا بر دلایلی اخراج نمایند. عضو اخراج‌شده حق دارد به‌تصمیم کمیته‌ی مرکزی در حضور پنج تن از کادرهای سازمان (سه تن را کمیته‌ی مرکزی و دو تن را عضو اخراج‌شده انتخاب می‌نمایند) اعتراض کند و از خود دفاع نماید.

ماده‌ی شانزدهم: کمیته‌ی مرکزی به‌خاطر پیشبرد کارها باید کمیته‌های ذیل را ایجاد نماید:

- کمیته‌ی تشکیلات

- کمیته‌ی آموزش

- کمیته‌ی مالی

- کمیته‌ی فرهنگی و نشراتی

کمیته‌ی مرکزی بنا بر ضرورت می‌تواند زیر [نظر] رهبری خود کمیته‌های دیگری را نیز ایجاد کند و وظایف مشخصی را به نیروی سیاسی بسپارد.

عقرب ۱۳۹۱

چه باید کرد؟

به سوی سوسیالیسم عملی

کتاب «متن‌هایی درباره‌ی اجتماعی سازی» کارل کرش را می‌توان در واقع پاسخی به پرسش لنینی «چه باید کرد؟» دانست. ما از توضیح و تلخیص قطعات «اجتماعی سازی چیست؟ برنامه‌ای برای سوسیالیسم عملی»^۱ آغاز می‌کنیم تا در نهایت ابزارهای تطبیق سوسیالیسم در افغانستان به دستمان آید و بتوانیم از آنچه مکرراً شهرانی یاد کرده: «تغییر از پایین به بالا»، حراست کنیم. کرش در ابتدای کار، واژگان مورد نیازش را بازتعریف می‌کند. من این مفاهیم را به طور گزینه‌وار، مسلسل و خلاصه چنین کرده‌ام:

تولید: کرش معتقد است که هدف اجتماعی سازی به تولید مربوط می‌شود. اما تولید در این بستر به معنای فرایند فنی ساختن محصولات مفید و مناسبات بین موجودات انسانی و مواد خام (طبیعی یا مصنوع) نیست، بلکه صرفاً به معنای مناسبات اجتماعی بین افراد بسیاری است که در ارتباط با هرگونه تولید فنی قرار دارند، یعنی مناسبات اجتماعی تولید.

تولید در نظم اقتصاد سرمایه‌داری: در نظر سرمایه‌داری فرایند اجتماعی تولید به عنوان امور شخصی هر فرد تلقی می‌شود. در این نظام، کار «اجتماعی» مطرح نیست و هر دهقان، کارگر یا کارمند، موظف به انجام وظیفه‌ی محوله است و رابطه‌اش با کالای تولید شده و مناسبات اجتماعی‌اش در داخل قطعه‌ی زمین، کارخانه و یا اداره برای این نظام اهمیتی ندارد.

۱. اجتماعی سازی چیست؟ برنامه‌ای برای سوسیالیسم عملی، کارل کرش، ترجمه‌ی دلشاد عبادی، نشر اترنتی: باز نشر کتابخانه‌ی گرایش مارکسی

وسایل تولید: چون گام نخست فرایند اجتماعی سازی، لغو مالکیت خصوصی سرمایه دارانه بر وسایل تولید است، باید وسایل تولید را شناسایی کنیم. وسایل تولید تمامی آن اشیاء یا محصولات مادی اند که به منظور تولید استفاده می شوند: زمین، معادن فلزات و سنگ ها، مواد خام، ابزارآلات، ماشین ها و وسایل حمل و نقل. اما نکته‌ی اساسی اینجاست که آنچه شیئی را به وسایل تولید بدل می کند، نه خصلت درونی آن بلکه استفاده‌ی آن با هدف تولید است. کرش می گوید که یک شیء زمانی برای تولید مفید می شود که با استفاده‌ی آن به «بازدهی مولد» برسیم. وسایل تولید دو جهت بازدهی را شامل می شوند: آن دسته اشیایی که در «فعالیت‌ها» یا «خدمات» به کار می روند (پیانو، تاکسی، قطار) و یا اشیایی که به منظور «تولید کالاها» مصرفی» استفاده می شوند (مواد خام، ماشین آلات)

کار: آن دسته از فعالیت‌های انسانی که با استفاده از وسایل تولید به خلق نوعی بازده مولد منجر می شود کار [Labor] نامیده می شوند. بنابراین کار شرط «عام» و «ضروری» استفاده‌ی مولد از وسایل تولید در فعالیت‌ها، خدمات و تولید کالاها مصرفی است.^۱

تقسیم کار: در دوران کنونی که دیگر چندان خبری از خصلت فردی و حتی خانوادگی تولید نیست، استفاده از وسایل تولید در جهت فراهم آوردن بازدهی مولد، نمی تواند در نتیجه‌ی فعالیت فردی اشخاص که هر یک به شکلی مستقل در پی ارضای نیازهای خود از طریق کارشان هستند، پیش برده شود. پس تولید از طریق تقسیم کار میان افراد پیش می رود. اما مسئله اینجاست که در نظام سرمایه‌داری، وسایل تولید واقعی‌ای که در چنین تولید مشترکی به کار می روند، تحت مالکیت مشترک اجتماع تولیدکننده و مصرف‌کننده قرار ندارند و صرفاً زیر مالکیت خصوصی شخص یا اشخاصی قرار دارند که حتی ممکن است در فرایند کار مولد هیچ دخالت و مشارکتی نداشته باشند.

سرمایه: مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، از طریق ورود و افزایش کار مزدی در آن، به سرمایه بدل می شود. در جامعه‌ای که وسایل تولید ضروری برای تولید در مالکیت خصوصی بخشی از جامعه قرار داشته باشد و بخش دیگر از در اختیار داشتن این وسایل تولید محروم، و تنها چیزی که در اختیار دارد نیروی کارش باشد، مالک این وسایل تولیدی (سرمایه‌دار)، قدرت تسلط و اقتدار بر فرایند اجتماعی تولید و تصرف کل عایدی تولید را به دست می آورد، یعنی سهمی که پس از کسر مبلغ صرف شده برای خرید نیروی کار ضروری برای تولید، مبلغی که برای خرید بازده کار تولیدکنندگان فاقد مالکیت (کارگر پرولتر مزدبگیر) و به تبعیت از فرایند تولید، تعیین شده است. سرمایه‌بناگر شکل خاصی از مناسبات اجتماعی تولید است، نه شکل مادی به خصوصی از وسایل تولید.

ما در واقع در چنین مناسبات غیر اخلاقی و غیر انسانی‌ای بسر می‌بریم. سرمایه‌داری ما را وادار به انتظام می‌کند؛ اما نظامی که برای انبوه خلق در سراسر جهان بردگی به بار آورده و برای اقلیت ناچیزی جلال و جبروت مگر می‌تواند اخلاقی و انسانی باشد؟ کرش بدین باور است که تهاترین و قاطع‌ترین راه درهم شکستن این نظم، لغو مالکیت خصوصی و صورتبندی و نهادینه‌سازی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید است. بنابراین اجتماعی سازی وسایل تولید، به همان اندازه که معادل از بین بردن تقابل بین سرمایه و کارمزدی‌ست، به همان اندازه معادل از بین بردن تقسیم‌بندی‌های طبقاتی اجتماعی، سلطه‌ی طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی‌ای است که برخاسته از تقابل بین سرمایه و کار است. مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، آنچنان که در تقابل بین سرمایه و کارمزدی نمایان می‌شود، شکلی از تولید اجتماعی نیست که اعتباری ابدی داشته باشد، بلکه شکلی است صرفاً معتبر در محدوده‌ی زمانی خاص. این حکم را در بررسی «خاستگاه سرمایه‌داری از دیدگاه سینز وود» تبیین کردیم. کرش می‌گوید که قدرت سرمایه‌دار بر خوردار از مالکیت خصوصی برای کنترل تولید اجتماعی و تصاحب سود حاصل از آن، همچون قدرتی جلوه می‌کند که مبنای «اقتصادی» دارد، در تقابل با مناسبات قدرتی که مبنای «سیاسی» دارد، یعنی حق دولت برای حکمرانی و مالیات‌ستانی از شهروندان. اما همان‌طور که دیدیم، هر دو شکل سلطه اشکالی از مناسبات اجتماعی فرد با فرد هستند. کرش با اشاره به تقسیم حقوق به حقوق خصوصی و حقوق عمومی می‌نویسد که در این تقسیم‌بندی، حق عمومی معطوف است به رفاه کلیت اجتماع سیاسی و حق خصوصی در خدمت منافع اشخاص منفرد قرار دارد. در اینجا تبانی و همکاری دو حوزه‌ی به ظاهر مجزا از علوم را برای سلطه بر بدن‌هایی که برای زنده ماندن ناگزیر از فروش توان‌شان هستند به راحتی می‌توان دریافت. به نقد کرش بر پیشنهادهاى برنشتاین، کائوتسکی و دیگران برای حفظ یا جابه‌جایی حق مالکیت خصوصی بر وسایل تولید نمی‌پردازیم. البته با در نظر داشت این نکته که برخی از این پیشنهادها - مثلاً برای افغانستان لغو تدریجی مالکیت خصوصی بر اراضی از طریق اصلاحات ارضی، دست‌کم اشتراکی کردن محدود - هنوز هم قابل تأمل اند. به همین دلیل کرش نیز این «حفظ و جابه‌جایی و تعویض حق مالکیت از فرد به جمعی از افراد» را دست‌کم به‌عنوان یک «گام مقطعی» می‌پذیرد.

کرش می‌گوید که حتی پس از استقرار نظام سوسیالیستی نیز باید برای برخی از مسائل راه حل‌های عملی یافت. مثلاً این‌که چه افرادی می‌توانند و باید از وسایل تولید موجود برای تولید استفاده کنند (کدام کارگران یا دهقانان؟ در چه بخشی از صنعت یا کشاورزی؟)، تولید تحت چه شرایط کاری‌ای باید پیش رود و محصولات تولیدی به چه صورت باید در میان کلیت تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان توزیع شود. به همین دلیل کرش معتقد است که در اقتصاد اشتراکی سوسیالیستی نیز شکلی از

۱. همچنین رجوع کنید به: رساله‌ی مزد، بها و سود، کارل مارکس، ترجمه‌ی احمد قاسمی، نشر انترنتی: انتشارات حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۳، ص ۳۰ به بعد

تنظیم مناسبات اجتماعی تولید، یعنی نظمی از مالکیت وجود دارد و هدف اجتماعی سازی استقرار این نظم است. با این حال و پیش از تنظیم این مناسبات به نظر می‌رسد که تضادی میان خواست تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در اقتصاد سوسیالیستی وجود داد. ملی‌سازی، اشتراکی کردن و پیوند دادن کارخانه‌های تولیدی با انجمن‌های مصرف‌کنندگان از اجتماعی سازی اند که در معرض خطر «سرمایه‌داری مصرف‌کنندگان» قرار دارند. اما بالعکس، جنبش انجمن تعاونی تولید کارگران و سندیکایی سازی مدرن - معدن به دست معدن‌چیان و راه‌آهن به دست کارگران راه‌آهن - به «سرمایه‌داری تولیدکنندگان» دامن می‌زند. پرسش اینجاست که چطور می‌توان پس از انقلاب و استقرار نظم سوسیالیستی، میان مطالبات تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان توازن برقرار کرد. خصلت مشترک دو نوع متفاوت اجتماعی سازی از این قرار است: هر دو نوع اجتماعی سازی، همواره سرمایه‌دار خصوصی را از میان برمی‌دارند، سرمایه‌داری که:

- نماینده‌ی منافع مصرف‌کنندگان در مقابل کارگران، و

- نماینده‌ی منافع کارگران در مقام تولیدکننده، در مقابل مصرف‌کنندگان

است، اما در واقع بدون انجام هیچ کاری، صرفاً قدرت اجتماعی و درآمد خود را از سودهای حاصل از تولید اجتماعی تضمین می‌کرد، آن هم از طریق کاهش دادن سهم کارگران و همچنین کلیت مصرف‌کنندگان. پس از از میان برداشتن این انگل، مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان باید بتوانند با یکدیگر به توافق برسند. کرش این توافق را در «خودمختاری صنعتی»^۱ می‌بیند. خودمختاری صنعتی زمانی پدید می‌آید که در هر صنعت، نمایندگان کارگران مشارکت‌کننده در تولید به عنوان عناصر اجرایی، به جای مالک خصوصی پیشین یا مدیر گماشته‌ی او، به صحنه بیایند و فرایند تولید را کنترل کنند. در عین حال محدودیت‌هایی که پیشتر هم از طریق «سیاست رفاه اجتماعی» دولتی به مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه‌ی وسایل تولید تحمیل شده بود، بیشتر گسترش می‌یابند تا به شکل مؤثری از چیرگی مالکیت کل جامعه بدل شوند. خودمختاری می‌تواند در اشکال متعددی وجود داشته باشد:

- سندیکایی شامل تمامی کارخانه‌های موجود در شاخه‌ی صنعت مورد بحث، می‌تواند در مقابل دولت مرکزی ملی، که صرفاً توسط ملاحظیات ضروری مربوط به منافع مصرف‌کنندگان محدود شده است، از خودمختاری برخوردار باشد؛

- کارخانه‌های منفرد در مقایسه با سندیکایی که شامل کارخانه‌های مختلف می‌شود و تا اندازه‌ای به

وسایله‌ی ابزارهای [تصمیم‌گیری] مرکزی، مدیریت آن‌ها را تعیین می‌کند، از خودمختاری محدودتری برخوردار است؛

- سطوح مختلف دیگر تولیدکنندگان (کارکنان و کارگران در معنایی محدود) می‌توانند جدا از مدیریت فرادست، از فضای خودمختار محدودی در زمینه‌ی حقوق برخوردار باشند، حتی برای سامان‌بخشی مستقل آن دست‌مسائلی که برای آن‌ها از اهمیت ویژه برخوردار است.

در اینجا هدف مشترک اقتصادی عبارت است از همکاری میان سازمان‌های مصرف (دولت، اجتماع، انجمن‌های مصرف و به ویژه اتحادیه‌های اجرایی‌ای که به منظوری خاص بنیان‌گذاری شده‌اند) در تعیین دقیق و تضمین‌شده‌ی نوع و حجم نیازهای عمومی برای سندیکاها و بنگاه‌های تولیدی منفرد؛ و جایگزین ساختن تولید برای نیازها به جای تولید برای بازار در اقتصادی مبادله‌ای. البته در این مرحله هنوز تولید در جهت منطق بازار است اما با کنترل و نظارت شدید مصرف‌کنندگان. از همین روست که کرش معتقد است که باید با مشارکت عمومی سازمان‌های مصرف در قیمت‌گذاری، و تضمین قانونی این مشارکت، از این مسئله اجتناب شود که گروهی خاص از تولیدکنندگان که تشکیل‌دهنده‌ی یک بنگاه تولیدی خودمختار منفرد یا سندیکایی خودمختار هستند، بخواهند هزینه‌ی بیشتری را از اجتماع مصرف‌کنندگان دریافت کنند. شکل دیگری از مشارکت مصرف‌کننده در مدیریت تولید که خودمختاری گروه‌های تولیدکننده را محدود می‌کند، برآمده از این اصل است: تقسیم کل عایدی هر کارخانه (هر شاخه از صنعت) به دو بخش، به گونه‌ای که تنها یک بخش از آن در اختیار مشارکت‌کنندگان کارگری در تولید قرار گیرد و بخش دیگر آن، برای مثال در شکل مالیات، برای اهداف عمومی اجتماع مصرف‌کنندگان، از این واحدها اخذ شود. بدین ترتیب با الگوی اجتماعی سازی کرش می‌توان به بخش عمده‌ای از پرسش چگونگی تکوین نظام اقتصادی سوسیالیستی پاسخ داد. البته این تنها الگو نیست و شیوه‌های دیگری نیز توسط متفکران و روشنفکران چپ ارائه شده که می‌توان به طور جداگانه به آن‌ها پرداخت. این الگو همان‌طور که کرش هم معتقد بود، بی‌عیب و نقص نیز نیست و قابلیت گسترش و حتی در برخی موارد قابلیت تجدیدنظر را دارد.^۱ به هر روی راهی برایمان می‌گشاید؛ راهی از میان اقتصاد بازار آزاد و اقتصاد دولتی به سوی اقتصاد تمام‌آسوسیالیستی.

۱. لنین حتی درباره‌ی مارکسیسم نیز بر این باور است که این اندیشه جزئی، بی‌جان و دکرین کامل و حاضر و تغییرناپذیری نیست، بلکه راهنمای عمل است. بدین معنا که قابلیت تغییر و تبدیل و تطابق را داراست؛ البته با این پیش‌شرط که در جهش‌ها و استحاله‌هایش به چیزی ضد یا خلاف خود بدل نگشته و اصول اساسی‌اش همواره حفظ گردد.

رک: مقدمه‌ای بر مارکس و انگلس، و. لنین، ترجمه‌ی فروزان گنجی‌زاده، تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۶، ص ۵۵

در حال حاضر به صورت س‌مبولیک اتحادیه‌هایی در سراسر کشور وجود دارند. اتحادیه‌های غیر سیاسی ای که صرفاً وظیفه‌ی شان تنظیم نرخ کالای تولیدی داخلی در برابر کالای وارداتی است. از اتحادیه‌ها که بگذریم، شماری از ولایات، شورای اصناف نیز دارند. اما این شوراها خود تبدیل به آفتی برای جامعه شده‌اند. آن‌ها به کلی از فعالیت‌های چپ‌روانه خود را دور نگه می‌دارند اما در عوض، به طور مداوم از این و آن مقام دولتی، نامزد مجلس و یا نامزد کرسی ریاست جمهوری حمایت می‌کنند. از سوی دیگر در ساختار سیاسی و تشکیلات اداری کشور شورای قریه، شورای ولسوالی، شورای گذر و شورای ولایتی پیش‌بینی شده است. این شوراها نیز در شرایط کنونی یا به کلی بی‌کاره‌اند و یا هم‌بلای جان مردم شده‌اند. من در جای دیگری کوشیدم تا وضعیت اسف‌بار کنونی و فاجعه‌ای را که نظام نولیبرال با مساعدت ناتو در کشور به‌بار آورده توضیح دهم.^۱ به همین دلیل اینجا در مورد این‌که چرا باید بپاخاست و اعتصاب، تظاهرات، قیام و انقلاب کرد صحبت نمی‌کنم. الگوهای شورش و قیام نیز متفاوت و متنوع‌اند و امیدوارم در آینده بتوان صورت‌بندی درستی از راهکارهای مبارزه علیه این نظام ارائه کرد. گرچه آن‌طور که به نظر می‌رسد این نظام از درون در حال فروریزی‌ست و حتی مشتاقان و سرسپردگانش نیز امید چندانی به بقای آن ندارند. اما آنچه که ما را می‌هراساند مرگ آنی پس از ختم دوره‌ی کماست. در نبود آلت‌رنیو چپ، در اوج بی‌ایمانی روشنفکران به چپ و اندیشه‌ی انقلابی و انتقادی، هر چیزی ممکن است. به ویژه در کشوری که ارتجاع خیز است، راه‌های ممکن همواره در رجوع به گذشته و سنت محدود می‌ماند. از آنجایی که هوش و فکر روشنفکر ما در عوض پرداختن به مصائب کنونی، مجهز شدن به گفتمان انتقادی ـ انقلابی و یافتن راه‌ها و اشکال گوناگون مبارزه با نظام سرمایه‌داری، معطوف به نتایج دور از دسترس است، ما نیز سعی کردیم با پیشنهادهای کرش در تکوین سوسیالیسم عملی و برپایی اقتصاد سوسیالیستی، مسیر را برای توضیح ساختار و کارکرد شوراها در نظام آینده باز کنیم. با در نظر داشت این نکته که تمامی این طرح و حتی آنچه کرش تدوین کرده، در حال حاضر برای همه‌ی ما، در سطح یک پنداشت و طرحی از یک آینده‌ی پساانقلابی باقی می‌ماند. اما باور ما این است که تخیلی که در پس پشتش چنین تاریخ پرفرازونشیبی داشته باشد و نظریه‌های پر دامنه

«نه قیام و انقلاب در برابر نظام، مارکس ذهن این گروه‌ها را خوانده بود. به همین دلیل میان خواست اقتصادی و خواست سیاسی سندیکاها مرزی قائل نبود و بر این باور بود که سندیکاها اتفاقاً باید خواست اقتصادی را بهانه‌ای برای جنبش‌ها و حرکت‌های بنیادین قرار دهند. پس هرگز نمی‌توانند در برابر جنبش‌های اعتراضی بیرون از کارخانه بی‌طرف بمانند. درباره‌ی بی‌طرفی کمیته‌های دهقانی، سندیکاها و اصناف شهری، در اسناد چهارمین کنگره‌ی انترناسیونال کمونیست (۱۹۲۲) با حکم بسیار دقیقی مواجه می‌شویم: «بی‌طرفی همیشه نظریه‌ای کاملاً بورژوایی بوده که مارکسیسم انقلابی علیه آن به مبارزه تا پای جان می‌پردازد.» ص ۵۱

رک: درباره‌ی سازمان‌های کارگری: شورا، سندیکا، کمیته‌ی کارگاهی و تعاونی‌های کارگری، مارکس و دیگران،

ترجمه‌ی م. مانسی، نشر انترنتی: تندر، ۱۳۵۹

۱. رک: شهرکشی؛ پالیدن مرگ و زندگی در کابل، عتیق اروند، کابل: نشر واژه، ۱۳۹۷

اداره‌ی شورایی

شوراها ـ دست‌کم به صورت تشکل‌های سیاسی زیرزمینی ـ باید پیش از انقلاب تشکیل شوند. آن‌ها نه تنها دلیلی بر انتظام درون‌گروهی محسوب می‌شوند که برای انسجام جنبش‌های خیابانی و راه‌اندازی اعتصاب‌های همگانی نیز الزامی‌اند. در واقع در حال حاضر و در افغانستان تنها نهادهایی که مانع فروکش کردن جوش و خروش و فروخوردن خشم اجتماعی می‌شوند، شوراها هستند. شوراها کتله‌های متنوع و متفاوت اجتماعی را با یکدیگر پیوند می‌زنند. در جنبشی که توده‌های مردم به راه می‌اندازند، ممکن است گونه‌های مختلفی از طبقات حضور داشته باشند: بخشی از طبقه‌ی متوسط شهری، خرده‌بورژواها، جمعیت‌های مازاد فعال، کارگران صنعتی، دهقانان کم‌زمین، کشتمندان و دامپروران. شوراها تشکل‌هایی‌اند که در داخل هر طبقه، هر قشر، هر صنف و حتی هر محله می‌توانند فعالانه کار کنند تا این‌که انقلاب توده‌ای به ثمر نشیند و شورای انقلابی کارگری ـ دهقانی قدرت را به دست گیرد و راه را برای ایجاد حکومت شورایی باز کند.^۱

۱. مارکس بیشتر انسدادها و حرکت‌ها و جهش‌های پیش و پس از انقلاب را پیش‌بینی کرده بود. او می‌دانست که هر حرکتی تبدیل به یک جنبش نمی‌شود و باید راه‌های عملی و منطقی تحرک اجتماعی را در لابه‌لای گروه‌ها، قشرها و کمون‌های مشخص جست‌وجو کرد. مثلاً در مسئله‌ی سازمان‌نایافتگی طبقه‌ی کارگر، در مقاله‌ی «مبارزات اقتصادی و مبارزات سیاسی» چنین می‌گوید:

«در آنجایی که هنوز طبقه‌ی کارگر به درجه‌ی کافی سازمانی دست نیافته تا بتواند علیه قهر دسته‌جمعی، یعنی اقتدار سیاسی طبقات حاکم به مبارزه‌ای قاطع بپردازد، در هر حال باید با کار تهییجی پیاپی علیه شیوه‌ی برخورد سیاسی دشمنانه‌ی طبقات حاکم نسبت به ما، این طبقه را به آن درجه‌ی سازمانی ارتقا دهد. در غیر این صورت، طبقه‌ی کارگر به صورت آلت دست طبقات حاکم باقی خواهد ماند.» ص ۵

همچنین احتمال دارد در جریان مبارزات و حق‌خواهی جنبش‌های اعتراضی، ریزی در بدنه‌ی کارگران و یا دهقانان رخ دهد. احتمال دارد گروهی ادعا کنند که خواست ما صرفاً مثلاً افزایش دستمزدها و یا کاهش زمان کار بود»

و نوع‌آمیز مارکسیستی پشتوانه‌اش باشد، نه تنها وهم‌آلود و آرمان‌شهری نیست که حتی برای دستگاه حاکم و حامیانش پرخطر و تهدیدآمیز و برای مردم امیددهنده و نویدبخش است. «درست همان طور که منع و تکفیر همواره راه دسترسی به محصول ممنوع و مسموم را گشوده است، در بند کردن تخیل نظری نیز راه را برای جنون و توهم سیاسی هموار کرده است.»^۱ ما این تخیل را از بندرها ساخته و با چنین تصویری آن را بارور ساخته‌ایم.

آنچه ما از تشکیل شورادر نظر داریم چنین ترتیبی دارد: شورای قریه، شورای ولسوالی، شورای گذر، شورای ولایتی، شوراهای مرکزی و شورای کل. این شوراهای که هم‌اکنون نیز با کارکردها و بایدها و نبایدهای شماری از آنها آشنایی داریم- در واقع تنظیم‌کننده و هماهنگ‌کننده امور بخش‌ها، تعاونی‌های دهقانی، حوزه‌ها، سندیکاها، اصناف و امور قضایی و مدنی و اجرایی هستند. البته حدود اختیاراتشان در قانون اساسی حکومت شورایی افغانستان مشخص شده است. این قانون شرایط عضویت، وظایف، مدت انجام وظیفه و مسائلی از این دست را معین کرده است. اما همان‌طور که از لحاظ اقتصادی و برای گذار به سوسیالیسم میزانی از خودمختاری به تولیدکنندگان کارخانه‌های کوچک، کشت‌کاران محدود و خاص یا نوع خاصی از محصولات کشاورزی و یا سندیکاها و بنگاه‌های منفرد اعطا می‌شود و این خودمختاری زیر نظارت شدید مصرف‌کنندگان قرار دارد و نرخ‌ها با همکاری و هماهنگی شوراهای تولیدکنندگان و شوراهای مصرف‌کنندگان تنظیم می‌شود، به همان ترتیب میزانی از خودمختاری نیز به کوچکترین شورا (شورای قریه) تا بزرگترین شورا (شورای کل) اعطا می‌شود- البته باز هم تحت نظارت شدید مردم. مثلاً در مسائل فرهنگی، امنیتی، تعیینات و تقرری‌ها، اختصاص بخشی از بودجه‌ی ولایتی به امور مشخص، سیاست‌های توسعه‌ی شهری و محیط زیستی، توسعه‌ی روستاها و مکانیزه ساختن کشاورزی و سایر مواردی که در یک سطح معین نیاز به صرف بودجه‌ی مشخص و محدود دارد، صلاحیت‌هایی را که قانون اساسی پیش‌بینی کرده به ولایات داده می‌شود. بر این اساس، هر یک از ولایات کشور، در سطح بودجه‌ای که قانون اساسی سقفش را تعیین کرده، دست به توسعه‌ی شهری و روستایی می‌زند. و در حوزه‌ی اداری، هر مسئول و مقامی را که برای کرسی یا بخشی در نظر گرفته‌اند بدون هماهنگی با مرکز مقرر کرده و دیگری را از کار برکنار یا تبدیل می‌کنند. در سطح هر ولایت شوراهای عدلی و قضایی تشکیل می‌شوند. اعضای این شوراهای نظر به قانون از جمع مشخص و البته پرشماری از مردم معمولی و حقوقدانان و سایر گروه‌ها و اقلیت‌ها تشکیل می‌شوند. تغییر و تبدیلی در این شوراهای باید به طور منظم و در دوره‌های

کوتاه‌مدت انجام پذیرد و تعداد و تنوع اعضای شوراهای رسیدگی به پرونده‌های مدنی، امنیتی و غیره باید به میزانی باشد که امکان رشوه‌دهی و رشوه‌ستانی تقریباً غیرممکن شود. هیچ شورایی به صورت موازی کار نمی‌کند. تمامی شوراهای به نوعی به خط شورای قریه، شورای ولسوالی، شورای گذر و در آخر شورای ولایتی متصلند و در این خط نمایندگان تمامی شوراهای حضور فعال دارند. اما قانون اساسی مکلفیت‌هایی را نیز برای هر ولایت تعیین کرده است. شورای هماهنگی ولایات در واقع میزان مخارج و عواید هر ولایت را سنجیده و بخشی از عواید ولایاتی که در نظام کنونی به عنوان ولایت درجه اول و درجه دوم شناخته می‌شوند را به توسعه‌ی سایر ولایات اختصاص می‌دهد. همچنین این شورای هماهنگی نظر به درخواست شورای ولایتی یک ولایت برخی از بدهستان‌ها و قراردادهای میان‌ولایتی را با سایر ولایات تنظیم می‌کند. اما در مرکز، اجلاس سالانه‌ی شوراهای مرکزی که اعضایش از میان شوراهای ولایات گزینش شده‌اند برگزار می‌شود. رئیس شورای کل در این اجلاس و به صورت سالانه مقرر و یا رئیس اسبق در کرسی اش ابقا می‌شود. چون بسیاری از امور وزارتخانه‌های کنونی در سطح ولایات انجام می‌شود، بخشی از این وزارتخانه‌ها در حکومت شورایی افغانستان منحل می‌شوند. اما برای رسیدگی به مسائل ملی و کشوری، افراد قابل‌ی از طرف نمایندگان شوراهای مرکزی برای همکاری با رئیس شورای کل در بخش‌های مشخص مؤظف می‌شوند. رئیس شورای کل صرفاً پیش برنده‌ی اموری است که به وی محول شده، پس او شخصاً در عزل و نصب اعضای شورای کل صاحب صلاحیت نیست. شورای کل در موارد اضطراری همچون مسائل حاد امنیتی یا نظامی می‌تواند در جریان سال درخواست تشکیل اجلاس شوراهای مرکزی را بدهد. موارد دیگری چون نوعیت و میزان کالاهای وارداتی و صادراتی، مسائل دفاعی، روابط بین‌المللی و سایر مسائل کلان ملی در هماهنگی با شوراهای مرکزی و تحت فرمان شورای کل مدیریت خواهند شد.

اداره‌ی شورایی سطح دستمزدها و حقوق‌ها را توسط خود توده‌ها و نظر به عواید کشور تعیین می‌کند. البته سقف درآمدهای فردی و معاشات مأموران و مقام‌های حکومتی توسط قانون اساسی مشخص می‌شود تا هیچ‌کسی در هیچ بخش یا مقامی نتواند ثروت‌اندوزی کند. نظام شورایی دموکراسی مستقیم را تحقق می‌بخشد. سرمایه‌داری را ریشه‌کن می‌کند. به قوم‌گرایی و سمت‌گرایی نقطه‌ی پایان می‌گذارد. به بخشی از حساسیت‌های سنتی و عرفی و ملی کاری ندارد، اما از کلیت ارزش‌های بشری حفاظت می‌کند؛ این ارزش‌ها شامل حقوق زنان، اقلیت‌های جنسی، آزادی مذهب و عقیده و بیان و مواردی از این دست می‌باشد. درست است که این نظام تکوین تمام و کمال کمونیسم نیست؛ اما راهی است به همان سو. باید برای تحقق چنین اندیشه‌ای با هم یکجا شویم. اندیشه و مسیر مشخص است و همه چیز به انگیزه‌ها و تدارکات ما مربوط است. بی‌جهت نیست که کمال خسروی

۱. دیالکتیک روشنگری، تسودور آدورنو و ماکس هورکهایمر، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: گام نو، ۱۳۸۳، ص ۲۰

چنین می‌گوید: «این پرسش که آیا اندیشه‌ی انسان با حقیقت عینی همخوان است یا نه، پرسشی در حوزه‌ی نظریه نیست، بلکه پرسشی پراتیکی است. در پراتیک (پراکسیس) است که انسان باید حقیقت را، واقعیت و قدرت را، این جهانی بودن اندیشه‌اش را ثابت کند.»^۱ سوسیالیسم امید را معنادار می‌کند. در سرزمینی که نمی‌جنگی مگر در راه دفاع از ارزش‌های سوسیالیستی و بشر دوستانه، نمی‌کوشی مگر برای ارتقای زیست جمعی و نمی‌هراسی مگر از خشم توده‌های مردم، چرا به آینده امید نداشته باشی و تن به پراکسیس ندهی؟ پس از تحقق سوسیالیسم و آن‌گاه که مردم به شیوه‌ی زیست در آن عادت کردند و آن را با جان و دل پذیرفتند، از گزاره‌ی «از هر کس به اندازه‌ی توانش» به گزاره‌ی «به هر کس به اندازه‌ی نیازش» گذر خواهیم کرد.

نمایه

۱. درباره‌ی نقد مارکسی و ماتریالیسم پراتیکی، گفت‌وگوی پروبلماتیکا با کمال خسروی، نشر انترنتی: باز نشر کتابخانه‌ی گرایش مارکسی، ص ۲۱

۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۶

شاه محمود ۳۷، ۳۸

شرکت انحصاری ۴۱۵

شرکت سهامی ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۴

شعله ۱۶، ۵۶، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۲، ۳۶۷

۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹

۳۹۴، ۳۹۵، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴

۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱

۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰

۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱

۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶

۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۱

۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸

۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۹

۵۷۵، ۵۷۶، ۶۳۷، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۹

شوروی ۴۸، ۷۴، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۴

۱۷۵، ۲۴۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶

۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۳، ۴۲۰، ۴۲۱

۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵

۴۴۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۴

۵۳۶، ۵۴۵، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۱

۵۷۶، ۵۸۳، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰

۵۹۳، ۵۹۷، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۲۷

۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۴

۶۷۹، ۶۹۲، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۲۱، ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۳۹

صلاح‌الدین سلجوقی ۵۲، ۵۳، ۱۵۲، ۳۲۳

عبدالحی حبیبی ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵

مجید کلکانی ۴۳۴، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۷۷

محمد صدیق فرهنگ ۳۸، ۱۵۹

مراومه ۲۷، ۷۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۴۲

۱۴۴، ۱۹۶، ۲۱۵، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱

۳۳۳، ۳۵۴، ۴۵۱، ۵۱۳، ۵۴۸

میر اکبر خیبر ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۹۵، ۳۰۸

۴۱۴، ۵۰۶، ۴۵۸، ۵۸۵

نادر خان ۱۵، ۲۱، ۳۱، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۴۷

ندای خلق ۱۶، ۷۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷

۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۷، ۳۳۷، ۳۴۹، ۳۸۳، ۴۵۰

۴۵۱، ۴۵۲

نولیر الیسم ۳۷۹

هاشم خان ۲۲، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۵۲، ۵۵

۳۲۲

هگل ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹

۴۱۱، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲

مارکس ۶۷، ۶۸، ۱۶۴، ۲۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵

۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۷

۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷

۴۰۹، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳

۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴

۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳

مارکسیسم ۱۷، ۷۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۴۰۲

۴۰۶، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲

۴۶۲، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۱، ۵۰۰، ۵۰۶

۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹

۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۹

۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۱۲، ۶۲۵

۶۳۷، ۶۴۰، ۶۷۰، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵

۷۱۲، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵

۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۲، ۷۵۱، ۷۵۳

مالداری ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۹۱

۲۹۷، ۴۲۸، ۵۲۰، ۵۲۵، ۶۱۸، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۵

عبدالرحمان محمودی ۳۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۷۶

۱۲۵، ۱۳۴، ۱۵۴، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۲، ۵۰۶

غلام محمد غبار ۳۴، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۶۲، ۶۳

۶۷، ۶۸، ۷۴، ۱۳۰، ۱۴۷، ۳۹۷، ۳۹۸

فارسی ۱۸، ۳۸، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۷۶، ۹۱، ۹۸

۴۰۳، ۴۰۷، ۴۴۵، ۵۵۲، ۶۲۳، ۶۲۵

فروید ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵

۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۵۴

فتودالیسم ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۱

۲۳۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۵، ۳۲۱

۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹

۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۰۲، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷

۴۵۹، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۸۸

۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۶، ۵۳۳، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۲۲، ۷۳۴

قاسم رشتیا ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۴۰۱

کمونیزم ۳۰، ۷۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۳۲۷، ۳۳۳

۳۶۹، ۳۶۹، ۵۳۶، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۵۱، ۶۲۳، ۶۲۴

۶۲۵، ۶۳۰، ۶۴۵، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۲۰، ۷۳۱

۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۷، ۷۵۴

لنین ۱۴۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸

۳۲۷، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۷

۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۶۵

۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۹، ۵۰۲، ۵۰۴

۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۸

۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۸۸، ۶۱۲، ۶۱۳

۶۲۵، ۶۹۴، ۷۲۰، ۷۲۶، ۷۳۷، ۷۵۱

لیبرالیسم ۳۷۶، ۴۷۹، ۵۱۹، ۷۱۷

منابع

- اصلاح، شماره‌ی دوم، ۱۳۰۸
- اصلاح، شماره‌ی ششم، ۱۳۰۸
- اصلاح، شماره‌ی شصت و دوم، ۱۳۰۹
- اصلاح، شماره‌ی نهم، ۱۳۰۸
- اصلاح، شماره‌ی هفدهم، ۱۳۰۸
- اصلاح، شماره‌ی یازدهم، ۱۳۰۸
- اصلاح، شماره‌ی یکم، ۱۳۰۸
- اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۵۹، نمبر مسلسل ۴۵۰
- اصولنامه‌ی کار و کارگران، مؤسسات صنعتی ملی افغانستان، کابل: مطبعه‌ی عمومی، ۱۳۲۴
- افاناسیف، سوسیالیسم علمی، ترجمه‌ی سرور یورش، کابل: مؤسسه‌ی نشراتی ح.د.خ.ا، ۱۳۶۱
- افغانستان در پنجاه سال اخیر، کابل: مؤسسه‌ی طبع کتاب، ۱۳۴۷
- افغانستان: انقلاب ادامه دارد، مسکو: اداره‌ی نشراتی پلاتنا، ۱۹۸۴
- امان‌الله شاه، به ملت عزیزم، کابل: طبع آزاد، ۱۹۲۸
- امین، عبدالرسول و تنیوال، حکیم، ساختار اجتماعی-اقتصادی پشتون‌ها تا انقلاب ثور، نشر انترنتی
- اندریوف، ایگور، راه رشد غیر سرمایه‌داری، ترجمه‌ی سرور یورش، کابل: انتشارات بیهقی، ۱۳۶۰
- انکشاف امور صحی در افغانستان در نیم قرن اخیر، وزارت صحیه، کابل: مؤسسه‌ی طبع کتاب، ۱۳۴۷
- انگلس، فریدریش، اتحادیه‌های کارگری و سه مقاله‌ی دیگر، نشر انترنتی: تاریخ و ادبیات مارکسیستی، بی‌تا
- انگلس، فریدریش، افغانستان (۱۰ اوت ۱۸۵۷)، در کتاب استعمار در آسیا، ترجمه‌ی حمید محوی، مسکو: پروگرس، ۱۹۷۷
- انگلس، فریدریش، لودویگ فوئرباخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمانی، ترجمه‌ی محمد پورهر مزان، برلین: حزب توده‌ی ایران، ۱۳۸۸
- انیس، محی‌الدین، بحران و نجات، کابل: مطبعه‌ی انیس، ۱۳۰۸
- اولین حکومت اسلامی افغانستان، مجموعه‌ی بیانیه‌ها و مصاحبه‌ها، پیشاور: ۱۳۶۸
- آرزو، عبدالغفور، سیاه و سپید اندرون، تهران: انتشارات ترانه، ۱۳۸۰
- آلتوسر، لویی، علم و ایدئولوژی، ترجمه‌ی مجید مددی، تهران: نیلوفر، ۱۳۹۶
- بدیو، آئن، فرضیه‌ی کمونیسم، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و صالح نجفی، تهران: مرکز، ۱۳۹۶
- برنامه‌ی عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۶
- بلاستر، آنتونی آر، لیبرالیسم غرب؛ ظهور و سقوط، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: مرکز، ۱۳۷۷
- بلوخ، مارک، جامعه‌ی فنودالی، ترجمه‌ی بهزاد باشی، تهران: آگاه، ج اول، ۱۳۶۳
- بیانیه‌ی تاریخی ۲۶ سرطان رهبر ملی شاغلی محمدداوود به قلم خودشان، بی‌تا، بی‌جا
- بیانیه‌ی جناب محترم حضرت محمدهاشم المجددی، لاهور: بی‌جا، ۱۳۶۶
- بارکزیایی، سلطان محمدخان، تاریخ سلطانی، تصحیح و تحشیه‌ی عتیق اروند، کابل: انتشارات امیری، ۱۳۹۶

- آدورنو، تئودور و هورکهایمر، ماکس، دیالکتیک روشنگری، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: گام نو، ۱۳۸۳

- ارول، جارج، د حناور و فارم؛ دروسی کمونیسم هنداره، ترجمه‌ی ع. رسول امین، پیشاور: اتحادیه‌ی نویسندگان افغانستان آزاد، بی‌تا

- اروند، عتیق، بخشی از عوام‌الناس؛ زن و سنت تعویذنویسی، کابل: امیری، ۱۳۹۴

- اروند، عتیق، درآمدی بر حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نشر انترنتی: ۱۳۹۷

- اروند، عتیق، شهرکشی؛ پالیدن مرگ و زندگی در کابل، کابل: نشر واژه، ۱۳۹۷

- اساسنامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کابل: مطبعه‌ی آریانا، ۱۳۶۶

- اسپتلیوچ، لارنس، هگلی‌های جوان، ترجمه‌ی فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۳

- استالین، ی، درباره‌ی مسائل سیاست ارضی در اتحاد شوروی، نشر انترنتی: انتشارات حزب کار ایران (توفان)،

۱۳۸۹

- استالین، ی، گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی به کنگره‌ی پانزدهم - نواخت تکامل کشاورزی ما، نشر انترنتی: انتشارات حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۷

- استالین، ی، لنین و مسئله‌ی سازش با دهقانان میانه‌حال، نشر انترنتی: انتشارات حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۷

- استالین، ی، مسائل لنینیسم - فصل مسئله‌ی دهقانان، مسکو: اداره‌ی نشرات به زبان‌های خارجی، ۱۹۴۹

- استرن، رابرت، هگل و پدیدارشناسی روح، ترجمه‌ی محمد مهدی اردبیلی و سیدمحمدجواد سیدی، تهران:

قنونس، ج سوم، ۱۳۹۶

- اسناد توافقات ژنو، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۷

- اسناد کمیته‌ی مرکزی ح.د.خ.ا در مورد مسائل تشکیلاتی حزبی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۳

- اسناد و مدارک کنفرانس سرتاسری ح.د.خ.ا، ببرک کارمل، کابل: کمیته‌ی مرکزی حزب، ۱۳۶۰

- پاسداران میهن و انقلاب، کابل: ریاست عمومی امور سیاسی اردوی ج.د.ا، ج اول، ۱۳۶۱
- پاسداران میهن و انقلاب، کابل: ریاست عمومی امور سیاسی اردوی ج.د.ا، ج دوم، ۱۳۶۵
- پنجشیری، دستگیر، نقدی بر اثر افغانستان در مسیر تاریخ، به کوشش حبیب پنجشیری، کابل: پرند، ۱۳۹۶
- پولیتسر، ژرژ، اصول مقدماتی فلسفه، نشر انترنتی: حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۳،
- تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، تحت نظر هیئت تحریر کمیسیون مرکزی حزب، نشر انترنتی: حزب کار ایران (توفان)، ج اول، ۱۳۸۷
- تاریخ نوین افغانستان، کابل: منتشره در جریده‌ی حقیقت انقلاب ثور، ۱۳۶۱
- تاریخچه‌ی سازمان‌های افغانستان، نشر انترنتی: بی تا
- تروتسکی، لئون، انقلابی که به آن خیانت شد، ترجمه‌ی مسعود صابری، تهران: طلایه پرسو، ۱۳۹۱
- تئوری علمی پیرامون مسئله‌ی جنگ و صلح، کابل: شعبه‌ی تبلیغ، ترویج و آموزش کمیته‌ی مرکزی، ۱۳۶۳
- جمعی از نویسندگان، مسئله‌ی حزب از نظر لنین، ترجمه‌ی جمعی از مترجمان، نشر انترنتی: بیدار، بی تا
- جیلاس، میلان، طبقه‌ی نوین؛ یک تحلیلی از سیستم کمونیستی، ترجمه‌ی ج.ح ابراهیمی، پیشاور: اتحادیه‌ی نویسندگان افغانستان آزاد، ۱۳۶۶
- چند انتقاد بر جزوه‌ی با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش می‌رویم، نشر انترنتی: ۱۳۵۵
- حقیقت اسلام در افغانستان، مجموعه‌ی اسناد جرگه و دومین کنفرانس علما و روحانیون ح.د.خ.ا، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۲
- خیر خواه، سیدمحمد، از رژیم پوشالی تادولت قانونی، ناشر: دفتر جمعیت اسلامی افغانستان، ۱۳۶۶
- د اساسی قانون د شوراکالی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۹
- درباره‌ی انقلاب ثور، کابل: نشرات ریاست امور سیاسی قوای مسلح خلق افغانستان، ۱۳۵۷
- درس‌های اساسنامه‌ی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کابل: شعبه‌ی تشکیلات کمیته‌ی مرکزی، ۱۳۶۱
- دکتر نجیب‌الله، وظایف تأخیرناپذیر حزب و قدرت دولتی، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۵
- رانسیر، ژاک، مفهوم نقد و نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه‌ی امیر شیخان، تهران: خرد سرخ، ۱۳۹۶
- رشتیا، سیدقاسم، خاطرات سیاسی، به اهتمام محمدقوی کوشان، پیشاور: مرکز مطبوعات افغانی، ۱۳۷۱
- رنجبر، کبیر، بحث پیرامون شیوه‌ی تولید آسیایی و امکانات موجودیت آن در قیابیل پشتون و نورستان، نشر انترنتی: بی تا، بی جا
- روآ، الیور، افغانستان، اسلام و نوگرایی، ترجمه‌ی ابوالحسن سرومقدم، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۶۹
- روغ، حمید، مقدماتی بر مسائل مصالحه‌ی ملی، کابل: مطبعه‌ی حزبی، ۱۳۶۷
- زدون، مانو، درباره‌ی دیکتاتوری دموکراتیک خلق، نشر انترنتی: حزب کمونیست چین، ۱۹۴۹
- زدون، مانو، گفت‌وگو درباره‌ی مسائل فلسفه (۱۹۶۴)، ترجمه‌ی شهاب آتشکار، نشر انترنتی: میر، ۱۳۹۴
- زدون، مانو، نمونه‌هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) نشر انترنتی، بی تا، بی تا
- زمین و آب به دهقانان، کابل: مطبعه‌ی دولتی چاپ و نشر، ۱۳۶۳

- سازمان‌های بخش خلق‌های افغانستان (سرخا)، چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان، نشر انترنتی: انتشارات محسن، ۱۳۹۱
- سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۱
- سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۲
- سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۳
- سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۴
- سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۵
- سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۶
- سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۷
- سالنامه‌ی کابل، انجمن ادبی، ۱۳۱۸
- سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۱۹
- سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۰
- سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۱
- سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۲
- سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۳
- سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۴
- سالنامه‌ی کابل، پشتو تولنه، ۱۳۲۵
- سالنامه‌ی کابل، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۲۹
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۱
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۲
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۳
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۴
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۵
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۶-۱۳۳۷
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۷-۱۳۳۸
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۳۸-۱۳۳۹
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۰-۱۳۴۱
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۱-۱۳۴۲
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۲-۱۳۴۳
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۳-۱۳۴۴
- سالنامه‌ی افغانستان، ریاست مستقل مطبوعات، ۱۳۴۴-۱۳۴۵
- سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۶-۱۳۴۷

- سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۴۷-۱۳۴۸

- سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۰

- سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۱

- سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۳-۱۳۵۴

- سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۴-۱۳۵۵

- سالنامه‌ی افغانستان، وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۵-۱۳۵۶

- سالنامه‌ی افغانستان، کابل: ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۷

- سالنامه‌ی افغانستان، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۸-۱۳۵۹

- سالنامه‌ی افغانستان، کابل: کمیته‌ی دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۰

- سالنامه‌ی افغانستان، کابل: کمیته‌ی دولتی طبع و نشر، ۱۳۶۱

- سالنامه‌ی افغانستان، کابل: مطبعه‌ی دولتی، ۱۳۶۶

- سالنامه‌ی افغانستان، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۶۹

- سلامت، حسام، سلسله درسگفتارها، زیر نام «هگل خوانی»، نسخه‌ی صوتی

- سیدقطب و دیگران، فلسفه‌ی جهاد در اسلام، ترجمه‌ی سیدمحمود خضری، السالمیه: مطبعه الاصحابه

الاسلامیه، ۱۹۸۴

- سیستانی، محمداعظم، مناسبات ارضی و شیوه‌ی برخورد به مسئله‌ی زمین و آب در افغانستان، کابل: آکادمی

علوم، ۱۳۶۷

- سینزوود، الن مک، خاستگاه سرمایه‌داری از چشم‌اندازی گسترده‌تر، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: ثالث،

۱۳۹۵

- شفاپی، امان‌الله، چپ‌گرایی در افغانستان؛ تحلیل کارنامه‌ی پیروان مارکسیسم-لنینیسم، کابل: بنیاد اندیشه،

۱۳۹۶

- شنسپ، امیرالدین، خاطرات هشتاد سال زندگی یک افغان، پیشاور: غازی کمپوزنگ، چ دوم ۱۳۸۰

- شولتز، تودور، گذار از کشاورزی سنتی، ترجمه‌ی سیدمحمدسعید نوری نائینی، تهران: نی، ۱۳۸۶

- صفاریان، حامد، پژوهشی در مفهوم پوزیتیویته در فلسفه‌ی دین هگل، تهران: پرویلماآتیکا، ۱۳۹۵

- صیقل، امین، افغانستان معاصر؛ تاریخ مبارزات و بقای یک ملت، ترجمه‌ی محمدنعیم مجددی، کابل: سعید،

۱۳۹۴

- عبدالرازق، علی، اسلام و مبانی قدرت، دیباچه‌ی فیلالی

- عطایی، محمدابراهیم، خیل و تقسیم: یک تحقیق اتولوژیکی پیرامون سازمان قبیلوی خیل و سیستم اقتصادی

تقسیم، نشر انترنتی

- عطایی، محمدابراهیم، قاموس اصطلاحات حقوقی و جزایی تعاملی قبایل پشتون، نشر انترنتی

- غبار، غلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: عرفان، ج اول، ۱۳۹۰

- غبار، غلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: عرفان، ج دوم، ۱۳۹۰

- غبار، غلام‌محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل: انتشارات میوند، ج دوم، چ چهارم، ۱۳۸۱

- غوریبندی، عبدالقدوس، نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نشر انترنتی: ۱۳۷۹

- فاطمی، سیدمصطفی، تکافل مستضعفین در جهان اسلام، پیشاور: بی‌جا، ۱۳۶۳

- فرمان پادشاه افغانستان درباره‌ی معاهده‌ی بین افغانستان و ایران راجع به آب رود هلمند، نشریه‌ی ارتباطات عامه

وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۱

- فرمان شماره ۵۵۴۲ عمومی ۱۳۴۸ ق

- فرمان شماره ۵۵۴۳ عمومی ۱۳۴۸ ق

- فرمان شماره ۵۵۴۴ عمومی ۱۳۴۸ ق

- فرمان شماره ۵۵۴۷ عمومی ۱۳۴۸ ق

- فرمان شماره ۵۵۵۳ عمومی ۱۳۴۸ ق

- فروید، زیگموند، پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی، ترجمه‌ی حسین پاینده، بی‌جا، بی‌تا

- فروید، زیگموند، تمدن و ملالت‌های آن، ترجمه‌ی محمد مبشری، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۲

- فروید، زیگموند، خاطرات پنهانگر و خاطرات کودکی، ترجمه‌ی بهزاد برکت، ترجمه‌ی فصل پنجم کتاب

روانکاوی زندگی روزمره، بی‌تا، بی‌جا

- فروید، زیگموند، رئوس نظریه‌ی روانکاوی، ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: مجله‌ی ارغنون، ۱۳۸۲، ۲۲

- فروید، زیگموند، شرحی کوتاه درباره‌ی روانکاوی، ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: مجله‌ی ارغنون، ۱۳۸۲، ۲۱

- فروید، زیگموند، ضمیر ناخودآگاه، ترجمه‌ی شهریار وقفی‌پور، بی‌تا، بی‌جا

- فروید، زیگموند، کارکرد رؤیا، ترجمه‌ی یحیی امامی، تهران: مجله‌ی ارغنون، ۱۳۸۲، ۲۱

- فروید، زیگموند، ماتم و ماخولیا، ترجمه‌ی مراد فرهادپور، تهران: مجله‌ی ارغنون، ۱۳۸۲، ۲۱

- فروید، زیگموند، مجموعه‌ی سخنرانی‌ها: اشتباهات لپی، ترجمه‌ی حسین آرومندی، تهران: بهجت، ۱۳۸۳

- فرهمند، حبیب‌الله، فرهنگ اصیل خلق، ضد استبداد، ارتجاع و استعمار، مجله‌ی فرهنگ خلق، کابل: وزارت

اطلاعات و کلتور، شماره‌ی ۳ و ۴، ۱۳۵۸

- فرهنگ، محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات عرفان، ۱۳۸۵

- فوکو، میشل، مراقبت و تنبیه، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی

- قوای مسلح در دفاع از میهن و انقلاب، کابل: ریاست نشرات وزارت دفاع ملی، ۱۳۵۹

- کارمل، بیرک، به سوی جامعه‌ی نوین، کابل: مؤسسه‌ی نشراتی ح.د.خ، ۱۳۶۳

- کارمل، بیرک، تحکیم حزب و پیوند آن با خلق، کابل: مؤسسه‌ی نشراتی ح.د.خ، ۱۳۶۰-۱۳۶۱

- کانت، ایمانوئل، نقد عقل محض، ترجمه‌ی بهروز نظری، تهران: ققنوس، ۱۳۹۴

- کاویانی، نجم‌الدین، اساسات ساختار حزب، بی‌جا، ۱۳۶۱

- کرش، کارل، اجتماعی‌سازی چیست؟ برنامه‌ای برای سوسیالیسم عملی، ترجمه‌ی دلشاد عبادی، نشر انترنتی:

بازنشر کتابخانه‌ی گرایش مارکسی

- کشتمند، سلطان‌علی، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، قم: نشر احسان، ۲۰۰۲

- کنفیلد، رابرت، افغانستان در مطبوعات، سال چهارم، شماره ۱۱، ۱۳۶۸

- کوردوز و دیه‌گو و هاریسون، سلیگ اس، پشت پرده‌ی افغانستان، ترجمه‌ی اسدالله شقایب، تهران: الهدی، ۱۳۷۹

- گرامشی، آنتونیو، ستمبران و ستمگران و ده مقاله‌ی دیگر، ترجمه‌ی وارتان میکائیلیان، تهران: ۱۳۶۰

- گفت‌وگوی پروبلماتیکا با کمال خسروی، درباره‌ی نقد مارکسی و ماتریالیسم پراتیکی، نشر انترنتی: بازنشر

کتابخانه‌ی گرایش مارکسی

- گیوستوزی، آنتونیو، افغانستان؛ جنگ، سیاست و جامعه، ترجمه‌ی اسدالله شقایب، تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۶

- لایق، سلیمان، مختصری درباره‌ی قیابیل پشتون، کابل: آکادمی علوم جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان، ۱۳۶۵

- لمتون، آن کاترین سوابین فورد، مالک و زارع در ایران، ترجمه‌ی منوچهر امیری، تهران: شرکت انتشارات علمی

و فرهنگی، چ پنجم ۱۳۹۳

- لنین، و. ا، امپریالیسم بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، اداره‌ی نشریات مسکو: ۱۹۴۹

- لنین، و. ا، درباره‌ی دیالکتیک، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: روزبهان، ۱۳۹۲

- لنین، و. ا، دفترهای فلسفی (دفترهای هگل)، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: روزبهان، ۱۳۹۲

- لنین، و. ا، دولت و انقلاب؛ آموزش مارکسیسم درباره‌ی دولت و وظایف پرولتاریا در انقلاب، ترجمه‌ی محمد

پورهرمزان، بازنشر کتابخانه‌ی گرایش مارکسی، ۱۹۷۴

- لنین، و. ا، ماتریالیسم و امپریوکریتسیسم، بازبینی غلام‌رضا پرتوی، هامبورگ: هیئت تحریریه‌ی مؤسسه‌ی

مطبوعاتی آسیا، ۲۰۱۰

- لنین، و. ا، مقدمه‌ای بر مارکس و انگلس، ترجمه‌ی فروزان گنجی‌زاده، تهران: نشر چشمه، ۱۳۹۶

- لوکاج، جورج، تاریخ و آگاهی طبقاتی، ترجمه‌ی محمدجعفر پاینده، تهران: نشر تجربه، ۱۳۷۷

- لویه جریه‌ی جمهوری دموکراتیک افغانستان، کابل: مطبوعه‌ی دولتی، ۱۳۶۴

- مارکس و دیگران، درباره‌ی سازمان‌های کارگری: شورا، سندیکا، کمیته‌ی کارگاهی و تعاونی‌های کارگری،

ترجمه‌ی م. مانی، نشر انترنتی: تندر، ۱۳۵۹

- مارکس، کارل و انگلس، فریدریش، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه‌ی تیرداد نیکی، تهران: شرکت پژوهشی پیام پیروز،

۱۳۷۷

- مارکس، کارل و انگلس، فریدریش، مانیفست کمونیست، ترجمه‌ی مسعود صابری، تهران: طلایه پرسو، ۱۳۹۲

- مارکس، کارل، اسناد انترناسیونال اول، ترجمه‌ی بیژن، نشر انترنتی: اتحادیه‌ی کمونیست‌ها، ۱۳۸۰

- مارکس، کارل، دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی (۱۸۴۴)، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر آگه، ۱۳۸۱

- مارکس، کارل، سرمایه، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: لاهیتا، ۱۳۹۴، ج نخست

- مارکس، کارل، صورت‌بندی اقتصادی پیشاسرمایه‌داری، ترجمه‌ی خ. پارسا، نشر انترنتی: بی‌تا

- مارکس، کارل، فقر فلسفه، بازنویسی یاشار آذری، نشر انترنتی: نشر کارگری سوسیالیستی، ۱۳۸۴

- مارکس، کارل، مزد، بها و سود، ترجمه‌ی احمد قاسمی، نشر انترنتی: انتشارات حزب کار ایران (توفان)، ۱۳۸۳

- مارکس، کارل، نظری کلی بر کتاب دولت‌گرایی و آنارشی باکونین، ترجمه‌ی سهراب شباهنگ، نشر انترنتی: بی‌تا

- مبلغ، اسماعیل، دین تریاک نیست، تهران: ارگان نشراتی سیدجمال‌الدین حسینی، ۱۳۶۳

- مجله‌ی اقتصاد، شماره‌ی دوم، ۱۳۱۰

- مجله‌ی ژوندون، کابل: ریاست اطلاعات و کلتور، سال ۳۱، شماره‌ی ۳۳، ۱۳۵۸

- مجله‌ی ژوندون، کابل: ریاست اطلاعات و کلتور، سال ۳۱، شماره‌ی ۳۹ تا ۴۶، ۱۳۵۸

- مجله‌ی ژوندون، کابل: ریاست اطلاعات و کلتور، سال ۳۲، شماره‌ی ۶ و ۷، ۱۳۵۹

- مجله‌ی ژوندون، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، سال ۳۲، شماره‌ی ۹، ۱۳۵۹

- مجله‌ی کابل، کابل: مطبوعه‌ی پشتو تولنه، شماره‌های ۳۶۸ (۱۳۳۳) و ۴۴۰ (۱۳۳۶).

- مجله‌ی کابل، کابل: مطبوعه‌ی پشتو تولنه، شماره‌ی ۲۶۳ و ۲۶۴، ۱۳۲۹

- مجموعه‌ی ۹ تفسیر، حزب کمونیست چین، تکثیر حزب مانوئیست کمونیست افغانستان، بی‌تا

- محمدزایی، گل محمد، رسال‌های در باب اخلاق حمیده‌ی ارباب دین و دولت، تحفه‌الملوک، کابل: مطبوعه‌ی

دارالسلطنه، ۱۳۱۲ ق

- محمدزایی، گل محمد، رسال‌های در باب قواعد مسلمانی و دینداری و حقوق‌شناسی، رساله‌ی موعظه، کابل:

مطبوعه‌ی دارالسلطنه، ۱۳۱۰ ق

- مرامنامه و صورت تدویر مجلس جمعیت‌العلمای افغانستان، کابل: مطبوعه‌ی عمومی سرکاری، ۱۳۰۸

- معلومات احصائیوی افغانستان (۱۳۵۲-۱۳۵۴)، صدارت عظمی، کابل: اداره‌ی مرکز احصائییه‌ی افغانستان،

۱۳۵۵

- مواد و اسناد کنفرانس سراسری ح.د.خ. درباره‌ی مصالحه‌ی ملی، کابل: مطبوعه‌ی دولتی، ۱۳۶۶

- موزیم منزل رهبر کبیر خلق، کابل: وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۸

- مولایی، جنرال میراحمد، خاطرات و تاریخ، تهران: هوای رضا، ۱۳۸۱

- موللی، کرامت، مبانی روانکاوی فروید-لکان، تهران: نی، ۱۳۹۰

- مهربان، عبدالله، تاریخ شورا در افغانستان، کابل: مجلس سنای شورای ملی جمهوری افغانستان، ۱۳۶۸

- میرباقر، رسال‌های در باب ترغیب به جهاد، کلمات امیرالبلاد فی الترغیب الی الجهاد، کابل: مطبوعه‌ی دارالسلطنه،

۱۳۰۴ ق

- میهن-ارگان نشراتی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)، شماره‌ی ۱، سال اول، ۱۳۶۷

- میهن-ارگان نشراتی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)، شماره‌ی ۸، سال دوم، ۱۳۶۸

- میهن-ارگان نشراتی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)، شماره‌ی ۲، سال اول، ۱۳۶۷

- میهن-ارگان نشراتی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)، شماره‌ی ۴، سال اول، ۱۳۶۷

- میهن-ارگان نشراتی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)، شماره‌ی ۱۱، سال دوم، ۱۳۶۸

- میهن-ارگان نشراتی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا)، شماره‌ی ۳۲، سال چهارم، ۱۳۷۰

- نار، احمد، استراتژی و تاکتیک در اسلام، ترجمه‌ی ع. ابوطارق، ناشر: انجینر احمدشاه احمدزی، ۱۳۶۲

- نشریه‌ی علم در خدمت مردم، کابل: نشر پوهنتون کابل، ۱۳۶۱

- نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۱، ۸ حمل ۱۳۳۰

- نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۲۴، ۶ سنبله ۱۳۳۰

- نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۴۲، ۱۲ جدی ۱۳۳۰
- نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۴۷، ۱۸ دلو ۱۳۳۰
- نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۵، ۲۹ حمل ۱۳۳۰
- نشریه‌ی وطن، سال اول، شماره‌ی ۳، ۱۵ حمل ۱۳۳۰
- نظرزاده، زندگی نوین، بی‌جا، ۱۳۵۷
- ویر، ماکس، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ترجمه‌ی عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵
- وزیر، وارث محمد، قبایل مرز شرقی و سرنوشت افغانستان، ترجمه‌ی غرزی لایق، کابل: انتشارات خیام، ۱۳۹۲
- وودراف، نخستین دموکراسی؛ چالش اندیشه‌ای از دوران باستان، ترجمه‌ی بهزاد قادری و سمانه فرهادی، تهران: بیدگل، ۱۳۹۸
- هالیدی، فرد، انقلاب در افغانستان، ترجمه‌ی ع. اسعد، تهران: نشر نیاز، ۱۳۵۹
- هلر، شارون، دانشنامه‌ی فروید، ترجمه‌ی مجتبی پردل، تهران: ترانه، ۱۳۸۹
- یک درک پایه‌ای از حزب کمونیست چین، نشر انترنتی: اتحادیه‌ی کمونیست‌های ایران، ۱۳۶۹